

تاریخ تمدن اسلام

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهر کلام

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

تاریخ تمدن اسلام

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۷۲



زیدان، جرجی
تاریخ تمدن اسلام
ترجمه و نگارش علی جواهرکلام
چاپ ششم: ۱۳۶۹
چاپ هفتم: ۱۳۷۲
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهرا
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

فهرست مندرجات

سرآغاز: مقدمهٔ مترجم، نظریات جرائد، شرح حال جرجی‌زیدان،
فهرست مندرجات وفهرست تصاویر ومآخذکتاب

جلد اول

تمدن عرب پیش‌از اسلام ـ ظهور اسلام ـ انتشار اسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات و مؤسسات وارتش وبیت‌المال ممالك اسلامی

جلد دوم

ثروت دولتهای اسلامی - ثروت رجال دولتی و خلفای اسلام -
موجبات پیدایش آن ثروتها و ازدست رفتن آن -
ثروت اهالی شهرها و ده‌ها

جلد سوم

علوم وادبیات عرب وعلوم وادبیات اسلامی - علوم وادبیات بیگانه -
پزشکی، ستاره شناسی، ریاضیات، طبیعیات و غیره -
مدرسه‌ها و کتابخانه‌های اسلامی

مجلد چهارم

سیاست دولتهای اسلامی - وضع حکومت خلفای راشدین، امویان، عباسیان، امویان اندلس، فاطمیان وسیاست هریك دراستحکام مبانی فرمانروائی ورفتارآنان بامردم

جلد پنجم

نظامات اجتماعی وطبقات مردم و عادات و رسوم اجتماعی وزندگی خانوادگی و تمدن و تجمل و آثار عمران درممالك وشهرها و دستگاه فرمانروایان اسلامی

* * *

فهرست تصاویر

جلد اول

جلد دوم

بخش سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

مقدمهٔ ناشر

ریشه‌های تاریخی شرق‌شناسی و توجه مغرب‌زمین به فرهنگ و تمدن شرق، خاصه کشورهای اسلامی، به‌قرن هفدهم میلادی، یعنی دورهٔ گسترش ناگهانی سرمایه‌داری تجاری اروپا بازمی‌گردد. درست از آن هنگام که سوداگران اروپایی به‌اندیشهٔ سلطه بر بازار تجاری شرق افتادند، کوششی نسبتاً جدی و گسترده، برای شناخت و معرفت بر احوال و خصایص قومی، ملی و مذهبی شهروندان شرق را نیز آغاز کردند. علاقه به‌چنین معرفتی برای بازرگانان اروپایی و دربارهای حامی ایشان، به‌دلیل تفنن و گرایشهای علمی نبود، بلکه ریشه در تداوم و تعمیق سیاستهای تجاری و استعماری آنان داشت. مطالعهٔ آثار تألیفی در باب مشرق‌زمین و بخصوص شرق اسلامی، نشان می‌دهد که دانشمندان اروپایی که عمدتاً ابزار پژوهشی سوداگران مغرب‌زمین بودند، تقریباً در همهٔ زمینه‌های مربوط به‌جوامع اسلامی، به‌تحقیق و تفحص و تألیف پرداخته‌اند، تا از طریق این آثار به‌سوداگران اروپایی، روش صحیح پیوند با مسلمین را بیاموزند و با بهره‌گیری از سنن و فرهنگ و تمدن ایشان مناسبات خویش را هرچه دقیق‌تر و هوشیارانه‌تر تعقیب نمایند.

علی‌رغم مبانی مغرضانهٔ پژوهشهای شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی، نمی‌توان دو نکته اساسی را در این راستا نادیده گرفت: نخست آنکه، این پژوهشها به‌دلیل دقت و توجه فراوانی که در برخی از آنها بکار رفته است، می‌تواند برای محققان خودی نیز مفید و سودمند باشد، و دیگر اینکه در میان آثار مربوط به‌شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی، هستند آثاری که مؤلفان ایشان نه در راستای خدمت به‌مغرب‌زمینیان، بلکه به‌لحاظ علاقه‌ای که به‌دلایل خاصی به‌مشرق و مسلمانان داشته‌اند به‌وادی تحقیق و تألیف در این زمینه‌افتاده‌اند. «تاریخ تمدن اسلام»، اثر جرجی زیدان، نویسندهٔ مسیحی، یکی از همین آثاری محسوب می‌شود که عمدتاً با انگیزه‌های مثبت و مبتنی بر تعهد پژوهشی و تحقیقی تألیف گردیده است. با اینکه این اثر نسبتاً قدیمی است و سالها از زمان تألیف آن می‌گذرد و نیز اینکه پس از انتشار این اثر، تألیفات عدیدهٔ تازه‌ای دربارهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی نوشته شده است؛ اما به‌دلیل گستردگی و عمق پژوهشهای جرجی زیدان و همچنین گستردگی منابع پژوهشی او، این اثر هنوز نیز از بسیاری از آثار بعدی در این زمینه بهتر و خواندنی‌تر است. این کتاب تاکنون به‌زبانهای

مختلف ترجمه شده است: پرفسور مارگلیوث، استاد عربی آکسفورد، به‌انگلیسی و پرفسور افوکاتواسحق در تونس به‌فرانسه و در امرتسد هند شیخ غلام محمد مدیر روزنامهٔ «وکیل» به‌زبان اردو و استاد زکی‌بک مفاخر در استانبول به‌ترکی. در ایران نیز بخشهایی از این کتاب، قبل از ترجمهٔ کامل آن، ترجمه شده بود—چنانکه جرجی زیدان در مقدمهٔ جلد دوم همین کتاب می‌نویسد: «فروغی خان ذکاءالملک» [مقصود میرزامحمدحسین ذکاءالملک است] ترجمهٔ جلد اول را در مجلهٔ «تربیت» شروع نموده، ولی ظاهراً آن ترجمه به‌اتمام نرسیده است.

تا آنکه در سال ۱۳۲۹ هجری قمری ترجمهٔ جلد اول اثر مزبور توسط عبدالحسین قاجار در ۱۹۲ صفحه به‌قطع بزرگ در چاپخانهٔ «حبل‌المتین» تهران به‌طبع رسید و پس از آن در سال ۱۳۴۳ هجری قمری (۱۳۰۴ شمسی) ترجمهٔ جلددوم توسط میرزا ابراهیم قمی (از نمایندگان مجلس شورای ملی) انتشاریافت و از ترجمه و انتشار دیگر مجلدات کتاب خبری نشد.

تا اینکه در سال ۱۳۳۳ ه‍.ش. مرحوم علی جواهرکلام توانست ترجمهٔ کامل این اثر سودمند، یعنی تمامی پنج جلد «تاریخ تمدن اسلام» را از عربی به فارسی ترجمه کند. از جمله مزایای ترجمهٔ فارسی کتاب اینکه اصل عربی کتاب بیش از پانزده تصویر نداشت، اما برای اینکه ترجمه فارسی آن از هر جهت کامل و آراسته باشد، تعداد تصاویر به بیش از ده برابر یعنی به ۱۷۰ عدد افزایش یافت[1].

آنچه، بر اهمیت و ارزش کتاب می‌افزاید، روح انصاف و واقع‌بینی نویسنده در اعتراف به برخی از ارزشهای اسلامی و یا مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن اسلامی است. در سراسر کتاب موارد عدیده‌ای می‌توان یافت که جرجی زیدان، علیرغم تفاوت دیانتش با مسلمانان به‌ارزشهایی که ایشان در گسترهٔ تاریخ و تمدن بشری آفریده‌اند، اعتراف می‌کند.

وی از جمله در بخشی از بحث خویش در دورهٔ خلفای راشدین، هنگامی که به‌فتوحات مسلمین در سرزمینهای دیگر از جمله بیزانس اشاره می‌کند، ذیل عنوانی به‌نام «دادگستری و پرهیزکاری و خوشرفتاری مسلمانان» اعتراف می‌کند که: «رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان درمی‌آمدند، از دوزخ جور و ظلم به‌بهشت عدل و انصاف انتقال می‌یافتند و هرگاه که سپاهیان اسلام برای کشورگشایی از پایتخت خود (مدینه) بیرون می‌آمدند، توشهٔ راهشان پند و اندرز بزرگان دربارهٔ خوشرفتاری با زیردستان بود». جرجی‌زیدان پس از چنین اعترافی، به‌عنوان نمونه به‌قسمتی از سفارش ابوبکر، به اسامةبن زید به‌هنگام اعزام او به شامات اشاره کرده و می‌نویسد:

«ای اسامه، تو و سپاهیانت نباید مردم را فریب بدهید. نباید نادرستی کنید. نباید بیدادگر و ستمگر باشید. کشته‌ها را گوش و بینی نبرید، پیرمردان و زنان و کودکان را نکشید، درخت خرما را ریشه‌کن نکنید، درخت باردار را نکنید، گاو، گوسفند و شتر را جز برای خدا سر نبرید، در میان راه به‌مردمانی برمی‌خورید که از این جهان دست کشیده گوشه گرفته‌اند و به‌پرستش خدا روز می‌گذرانند، زنهار و زنهار آنها را میازارید و بگذارید به‌گوشه‌نشینی خود باشند». و می‌افزاید: «برابری در مقابل اجرای احکام، از اصول مسلم صدر اسلام بود که

---

۱. این اطلاعات از مقدمهٔ چاپهای گذشته اخذ شده است.

با هرکس، از هر طبقه بطور مساوات رفتار می‌شد. از آن جمله داستان جبلةبن ایهم پادشاه غسان است که بهترین برهان درباره مساوات اسلام می‌باشد...»

علی‌رغم نکات قوت و مثبت «تاریخ تمدن اسلام»، خواننده باید به هنگام مطالعهٔ این اثر به‌موارد زیر توجه داشته باشد:

۱. آنچه در این کتاب تحت عنوان «تمدن اسلام» آمده، به‌این معنی نیست که ریشهٔ مستقیم در اسلام دارد. فی‌المثل بسیاری از رسوم دارالخلافه، مباحث مربوطه سیاست و اقتصاد و اجتماعات دوره امویان، عباسیان، ترکان وغیره نه‌تنها ربطی به‌اسلام ندارد، بلکه بسیاری از آنها با اساس اسلام و مبانی قرآنی در تضاد است. بنابراین، نباید واژهٔ «تمدن اسلامی» این تصور را پدید آورد که همهٔ آنچه به‌نام تمدن اسلام شهرت یافته و در این کتاب نیز معرفی شده است، شالودهٔ اسلامی دارد. در حقیقت باید گفت که واژهٔ تمدن چه در این کتاب و چه در آثار مغرب‌زمینان، به‌معنی مجموعه دستاوردها و میرائی است که در چهارچوب کشورهای اسلامی شکل گرفته و به همین جهت است که عنوان فرهنگ تمدن اسلامی یافته است.

۲. جرجی زیدان و بسیاری از پژوهشگران و اسلام‌شناسان غربی به‌دلیل منابع مورد استفاده عمدتاً، مسائل اسلامی را از زوایای مطروحه درکتابهای اهل سنت دیده‌اند. اگرچه این آثار نیز به‌جای خود ارزشمند است؛ اما حاصل چنین بینش یکطرفه، مانع از آن شده است که محققانی چون جرجی زیدان بتوانند، دستاوردهای علما و محققان شیعی را نیز ببینند و معرفی کنند.

۳. از آنجا که جرجی‌زیدان پژوهشگری مسیحی است و نیز اینکه هیچگاه یک محقق علی‌رغم ادعای مطلق بی‌طرفی — به‌دلیل عدم رشد در درون یک ایدئولوژی نمی‌تواند، ارزشهای مربوط به‌آن و قوانین منبعث از آن را به‌صرف مطالعه و تحقیق لمس و درک کند؛ بنابراین باید گفت که وی آنگاه که به‌توضیح و تفسیر و معرفی برخی از قوانین، سنن و ارزشهای اسلامی می‌پردازد، تصویری ناقص و گاه ناروا از آنها به‌دست می‌دهد که اگر بخواهیم آن را خوش‌بینانه تفسیر کنیم، باید بگوییم جرجی‌زیدان، علی‌رغم طبع پژوهشی، چون مسلمان نبوده و در درون ارزشهای اسلامی تبالیده است، نمی‌تواند درک روشن و درستی از ارزشهای اسلامی داشته باشد. مضافاً اینکه او گاه در این راستا به‌این ارزشها از زاویهٔ ظهور ناقص آن در میان مسلمانان و نه از زاویهٔ وجودیشان در مبانی شریعت اسلامی می‌نگرد. بحث خانواده در تمدن اسلامی و مباحث مطروحهٔ وی در باب حجاب و تعدد زوجات در اسلام و کلیهٔ بحثهای او دربارهٔ آنچه به‌طور مشخص، قوانین، آداب، سنن و ارزشهای اسلامی می‌شود، نمونه‌ای از واقعیتی است که بدان اشاره شد...

ناشر
تابستان ۶۹

مقدمهٔ مؤلف

شکی نیست که تاریخ‌اسلام یکی ازمهمترین تواریخ عمومی جهان میباشد. زیرا تاریخ مزبور عبارت ازتاریخ تمدن سراسرجهان درقرون وسطی است و یابهتر بگوئیم تاریخ اسلام مانند حلقه‌ای است که تاریخ دنیای قدیم را بتاریخ جدید وصل میکند. ازتاریخ اسلام، تمدن جدید سرزده وتمدن دنیای قدیم بآن پایان یافته است. سالها بودکه ما بمطالعهٔ تاریخ اسلام مشغول بودیم وهمینکه ازامور مجلهٔ الهلال فارغ میشدیم بتاریخ اسلام میپرداختیم وبرحقایق تاریخی اسلام تعلیق وحاشیه مینگاشتیم ویادداشت میکردیم باین امیدکه تاریخ مفصلی درآن باره بنویسیم. مکرر درمکرر نیت خودرا درآن خصوص‌اعلام داشتیم وهنوزهم بایاری خداوند بهمان عزم ونیت هستیم.

ما معتقد بوده و هستیم که خوانندگان عرب زبان (مسلك و مذهبشان هرچه باشد) بمطالعه وانتشار تاریخ اسلام نیازمند میباشند زیرا تاریخ اسلام عبارت ازتاریخ زبان وملت و ممالك‌آنان میباشد بلکه تاریخ اسلام چیزی جز تاریخ تمدن وآداب وعادات ملل عرب زبان نمیباشد ونظر بهمان عقیده، هرموقع‌که فرصتی بدست میآمد مطالبی ازتاریخ اسلام با تناسب موقع وزمان منتشرمیساختیم واذهان عمومی‌را بادرنظر گرفتن اختلاف طبقاتی وتفاوت مراتب علم وفهم‌آنها برای شنیدن‌وخواندن تاریخ اسلام‌آماده میکردیم. نشریات مزبور عبارت از داستانهائی بودکه ازتاریخ اسلام ساخته وپرداخته ما بود وضمیمهٔ مجلهٔ الهلال انتشار میبافت مخصوصاً ماحقایق تاریخی اسلام را بصورت داستان منتشر میکردیم تامطالعهٔ آن‌آسان باشد چون برای عامهٔ مردم مطالعهٔ حقایق تاریخی خستگی‌آورمیباشد، بخصوص درممالك عربی‌که علم وتمدن دوران‌کودکی خودرا طی میکنند پس ناچارباید تدبیری بکار برد ومردم را وادار بمطالعه‌کرد والبته بهترین وسیله همان انتشارحقایق تاریخی بصورت داستان می‌باشد.

تا کنون شش داستان از مهمترین وقایع تاریخ اسلام منتشرکرده‌ایم‌که مربوط بآغاز تمدن اسلامی تا واقعهٔ قتل ابن زبیر و انتقال خلافت بعبدالملك مروان میباشد خوشبختانه

خوانندگان باین نشریات توجه خاصی پیدا کردند و برای درك حقایق تمدن اسلام، اشتیاق بسیار نشان دادند بعلاوه نویسندگان دانشمند عرب زبان ارتباط تمدن اسلام را با تمدن جدید غرب متوجه شدند ومتوالیاً دراین موضوع با مامکاتبه‌کرده نظرمارا خواستند ازآنرو درصدد برآمدیم که ضمیمهٔ سال دهم الهلال راکتابی ترتیب دهیم که ازتاریخ اسلام وارتباط‌آن باتمدن جدید غرب درآن بحث شود.

مسلم است که تاریخ یك ملتی تاریخ جنگها و پیروزیها وشکستهای‌آن ملت نیست، بلکه تاریخ یك ملت، عبارت ازتاریخ تمدن وفرهنگ آن ملت میباشد. متأسفاً مورخین عرب در صدد برنیامده‌اندکه علل وقایع وارتباط علت ومعلول را ذکر کنند وفقط جریان واقعه را نگاشته‌اند ازآنرو خواننده نمیتواند بامطالعهٔ‌آن‌مطالب‌حقیقت‌تمدن‌ملل اسلامی‌را درنظربگیرد وعلل وموجبات‌وقایع را درك کند ولی‌بایدنویسندگان‌ومورخین عرب را معذورداشت‌زیراذکر علل تاریخی‌مستلزم‌آنست‌که مورخ ازیکطرف‌جانبداری‌کند، تا بتواندحقیقت‌قضیه‌را شرح‌دهد و مورخین مزبور نمیخواستند خودرادچار طرفداری بکنند وشاید عذرهای‌دیگرهم داشته‌اند.

ولی اکنون، آن موانع برطرف شده ومورخ بیطرف میتواند علل و موجبات‌وقایع را تشریح‌کند. بسیاری ازخاورشناسان ازمدتها پیش‌بفکرآن بودندکه مجموعه‌ای ازتاریخ‌تمدن اسلام تألیف‌کنند، امابقدری حقایق اسلامی را پراکنده وازهم‌گسیخته دیدندکه خواه‌ناخواه ازآن اقدام منصرف شدند وبهمان نظر موقعی‌که ماتصمیم خودرا درآن باره منتشر کردیم، خاورشناسان ازاین اقدام دشوارمادرشگفت ماندند. براستی موقعی‌که ماتصمیم خودرا دربارهٔ تألیف تاریخ تمدن اسلام منتشرکردیم، انتظارنداشتیم‌که بیش از (۱۶۰) صفحه مطالب مهم مربوط بدست‌آوریم، ولی باکوشش بسیارموفق شدیم مطلب زیادی درکتب خطی وچاپی، علمی وادبی وسیاسی وتاریخی اسلام بدست‌آوریم.

قسمتی ازکتابهائی‌که بدان مراجعه نموده‌ایم عبارت است از :

۱ـ قسمت تاریخی :

تألیفات ابن‌اثیر ـ ابن‌خلدون ـ ابن‌خلکان ـ مقریزی ـ بلاذری ـ ابوالفداء ـ جمیس‌ـ مسعودی ـ مقری ـ فخری ـ سیوطی ـ ابن‌خرداذبه ـ یاقوت ـ اصطخری وغیره .

۲ـ قسمت ادبی :

اغانی ـ عقدالفرید ـ ابن عبدربه ـ کشکول ـ مستطرف ـ سراج الملوك و غیره .

۳ـ قسمت تفسیر و فقه وحدیث :

تفسیر رازی ـ تفسیر زمخشری ـ صحیح بخاری ـ مشكاةالمصابیح ـ هدایه وغیره .

۴ـ قسمت اداری وسیاسی:

کتاب الخراج ابویوسف ـ کتاب الخراج وصنعة الکتابه تألیف قدامة بن جعفر، احکام السلطانیه ماوردی ـ عقدالفرید ملك سعید ـ مقدمهٔ ابن‌خلدون.

علاوه برمطالعهٔ کتب مزبور کتابهای دیگری را مطالعه کردیم که شاید بسیاری ازمردم مطالب آنرا مربوط بموضوع مانمیدانند ولی ماتوانستیم حقایق مهمی ازآن کتب بدست آوریم. کتب مزبور عبارت است از :

حیوة‌الحیوان دمیری ـ عجایب المخلوقات قزوینی ـ وغیره .

همچنین ازکتب لغت وفهرستها، مانندکشف‌الظنون ـ کلیات ابی‌البقاء ـ کشاف اصطلاحات فنون تألیف تهانوی وغیره مطالب مفیدی اقتباس کردیم.

باید یادآورشدکه تمام تألیفات مزبوربزبان عربی بوده واما تألیفات دانشمندان غرب که مورد توجه ومطالعهٔ ما بوده عبارت است از :

۱ـ کتاب تمدن العرب تألیف دکترگوستاولوبون بزبان فرانسه

La Civilisation des Arabes, Par Dr. Gustave Le Bon

۲ـ تاریخ مملکت روم شرقی تألیف لبو بفرانسه

Hist. de Bas_Emqire, qar Lebeau 30 vols.

۳ـ دورهٔ مجلهٔ آسیائی بفرانسه Journal Asiatique, Series

۴ـ تمدن وفرهنگ شرق دردورهٔ خلفاء تألیف فون‌کرمر بآلمانی

Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, von A. von Kremer.

۵ـ تاریخ اسلام تألیف مولر آلمانی

Der Islam im Morgen _ und Abendland, von Dr. Müller.

۶ـ دولتهای اسلام تألیف ستانلی‌لین پول بانگلیسی

The Mohammadan Dynasties, by S. Lane _ Pool.

۷ـ تاریخ امپراتوری روم تألیف گیبون بانگلیسی

Roman EmPire, by Gibbon, 2 vols

و غیره و غیره .

خلاصه اینکه برای تألیف تاریخ تمدن اسلام ، بیش از دویست کتاب بعربی و زبانهای اروپائی مطالعه کردیم. بعلاوه بفرهنگها وانسیکلوپدیهای متعددی مراجعه نمودیم وخود نیز ازسابق مطالعاتی دربارهٔ تاریخ شرق داشتیم وپس ازانجام این مطالعات مبسوط ومفصل ناگهان متوجه شدیم که خلاصهٔ مطالعات ما ازنظر سیاسی واداری وعلمی وادبی واخلاقی، دربارهٔ تاریخ شگفت‌آورتمدن اسلام، خیلی بیش ازآن است که دریك کتاب جمع‌آوری گردد ، لذا نتیجهٔ

مطالعات خودرا بچند قسمت تقسیم کردیم واینک قسمت اول آنرا منتشرمیسازیم و امیدواریم که قسمت‌های دیگر آنرا نیز هرساله بعنوان ضمیمهٔ الهلال منتشر سازیم، انشاءالله.

اینک قسمت اول را شروع میکنیم. این قسمت‌اساس وپایهٔ قسمت های دیگراست.قسمت مزبور مشتمل برمقدمات زیرمیباشد :

تمدن واوضاع مردم عرب پیش ازاسلام تاظهور اسلام وکمی قبل‌ازآن-حکومت عرب در دورهٔجاهلیت- اوضاع کعبه وقریش تاظهور اسلام- چگونگی دعوت اسلام - انتشاراسلام- فتوحات اسلامی - خلفای اموی - خلفای عباسی - خلفای اندلس (اسپانی) خلفای فاطمی وغیره. نگارش ما دربارهٔ مطالب فوق،کاملا ازنظرانتقادی وتحقیقی بوده است وکلیهٔ وقایع‌مهم را باذکر مدارك واسناد علت وقوع‌آن ونتایج حاصلهٔ ازآن واقعه وارتباط‌آن واقعه با وقایع بعدی را به‌تفصیل‌ذکر کرده‌ایم مخصوصاً علل پیشرفت وپیروزی‌اعراب را برایرانیان ورومی‌ها کاملا شرح داده‌ایم، که چگونه باکمی عده وناچیزی وسایل توانستند دو امپراتوری بزرگ روم‌وایران را ازمیان بردارند. تاآنجاکه‌خود میدانیم‌کسی تاکنون‌غیرازما این مبحث عالی فلسفی را به‌هیچ‌یك از زبانهامتعرض نشده است،فقط بعضی‌از دانشمندان غرب،مختصری‌دراین باب نگاشته‌اند که نمیتوان‌ازآن‌استفادهٔ‌کامل برد. البته‌دانشمندان‌غرب برای کوتاه آمدن‌در تحریر تاریخ تمدن اسلام، مورد ملامت‌نیستند چه‌که‌تمدن‌اسلام‌بادین‌واخلاق و تاریخ وآداب ورسوم آنان چندان‌ارتباطی نداردواگرهم‌مربوط‌باشد ارتباط‌آن مختصراست ودرهرحال اگرکسی باید ملامت بشود بیش از همه خودما(عربها) بایدمورد ملامت‌باشیم، که‌آنقدر بزبان و تاریخ‌و آداب‌واخلاق‌ورسوم‌خود بی‌علاقه‌ماندیم‌تاغربی‌ها پیشدستی کرده‌دراین‌موردهم‌ازماجلوافتادند.

پس‌ازذکراین‌مقدمات بشرح‌اوضاع‌ممالك‌اسلامی‌دردورهٔ‌عظمت وترقی آن‌پرداختیم‌ویکایك آن‌ممالك‌را بتفصیل نگاشتیم،سپس‌حکومتهای‌اسلامی‌ودستگاههای‌دولتی‌آنرامانندخلافت، وزارت استانداری، خزانه‌داری، ارتش وسایرمؤسسات‌را شرح‌دادیم وتاریخ تأسیس‌این‌دوائر وشعب‌و ملحقات وچگونگی‌پیدایش‌آنرا ذکر کردیم وبرای‌پیدا کردن‌ودریافتن حقایق‌مربوطه‌دشواری‌ های‌بسیاری متحمل‌شدیم چه‌بسا که تمام‌یك‌کتاب ضخیم را برای‌دریافت یك یادوحقیقت‌تاریخی مطالعه‌کردیم وگاه‌هم میشدکه برای کشف یك‌حقیقت مجبور بمطالعهٔ دویاسه جلدکتاب‌میشدیم.

منباب مثال میگوئیم، بعد از اینکه مطالب مربوط به قضاة واستانداران را جمع‌آوری کردیم درصدد برآمدیم حقوق قضاة واستانداران را درزمان خلفای راشدین تعیین نمائیم، ناچار بچندین‌کتاب مراجعه‌کردیم، درفتوحات‌البلدان بلاذری این مطلب رایافتیم.

« عمربن خطاب عمار یاسر را مأمور آرتش‌کوفه کرد همین قسم امامت نماز را باو واگذارد وعبدالله مسعودرا مأمور دارائی ودادگستری کرد وعثمان بن حنیف را برای تعیین حدود اراضی گماشت... »

ازاین چندجمله سمت مأمورین زمان عمرتعیین میشد ولی مقدار حقوق‌آنهامبین‌نبود.

سپس در کتاب سراج الملوك طرطوشی درقسمت مربوط برفتار پادشاهان درمورد انفاق مال و رفتار حکام این مطالب را بدست آوردیم :

« خلیفهٔ دوم موقعی که عمار یاسر را بکوفه فرستاد، حقوق اوو سایر مأمورین را تعیین کرد وتا آنزمان حقوق مأمورین تعیین نشده بود عمر ماهی ششصد درهم برای عمار تعیین کرد که هم بابت حقوق خودش باشد وهم ازمبلغ مزبور حقوق اذان گوها ومنشی‌ها و فرمانداران زیر دست خود را بپردازد وماهی صد درهم برای عبدالله بن مسعود مقررداشت ... »

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف سراج الملوك سمت و منصب عمار ومسعودرا تعیین نکرده فقط آنهارا گفته ومؤلف فتوح البلدان تنهاسمت راگفته وازحقوق نام نبرده است. ولی مابعد ازمطالعهٔ هردو کتاب دریافتیم که درزمان عمر حقوق استاندار، ماهی ششصد درهم وحقوق قاضی ومأمور دارائی ماهی صد درهم میشده است وهمین قسم ازقرائن دریافتیم که هر کس سرپرست آرتش واما جماعت بوده بنام عامل (استاندار یافرماندار) خوانده میشده است.

بهرحال درجلد دوم تاریخ تمدن اسلام، مطالب ذیل مورد بحث خواهد بود :

ثروت مملکت اسلامی - ثروت اهالی - تمدن وفرهنگ اهالی[1] - روابط دولتهای اسلامی بادولتهای معاصر ومجاور - اوضاع واحوال خلفاء - مجالس آنان - تفریحات آنان - توجه آنان بعلم وعلما - بشعر وشعراء و ترتیب آمد وشدآنان نزد خلیفه - کاخ‌های خلفاء - چگونگی پذیرائی آنان ازمردم درمواقع رسمی - تجملات خلفاء - سوارشدن آنها - مهمانیهای آنان - بذل و بخشش آنها - ساختمانهای اسلامی - شهرهای اسلامی وغیره .

واما مطالب جلد سوم ازاینقرار است :

علم وادب وصنعت وشعر درشام وعراق پیش ازاسلام وچگونگی وتاریخ پیشرفت آن در اسلام ومیزان ترقی آن.

درجلد چهارم، راجع باوضاع وعادات اجتماعی عصر درخشان با رعایت تناسب مقام گفتگو خواهد شد .

جلد پنجم، یعنی آخرین مجلد این کتاب، در ارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت می شود ، بدیهی است پس از مطالعهٔ چهار جلد سابق، موضوع مزبور کاملا روشن خواهد بود.

بنا براین ملاحظه میشود که انجام این مهم تاچه اندازه سنگین ودشوار است بخصوص که درزبان عربی تاکنون چنین تاریخی نگاشته نشده وازهرجهت تازگی دارد. این مطالب را برای آن یادآور شدیم که اگر نقیصه‌ای درتألیف مادیده شود عذرمارا بدانند وبپذیرند ودر عین حال ازدانشمندان واهل تحقیق خواهشمندیم باماهمراهی کنند ونظر وعقیدهٔ خوددرامرقوم دارند تادرمجلدات آینده مورد استفاده واقع گردد ، انشاءالله .

---

1 - منظور ازتمدن وفرهنگ همان سیویلزاسیون وکولتوردرزبانهای غربی است Civilization Culture
مترجم

چند مقدمهٔ لازم

اگر بخواهیم از تمدن یك ملتی صحبت بداریم باید از وسعت ممالك آن ملت وعظمت و ثروت آن ملت وفرهنگ آن ملت و نتایج ووسایل پیشرفت آن فرهنگ گفتگو کنیم وخواه ناخواه تاریخ علم وادب وصنعت ولوازم آن ازقبیل آموزشگاهها وکتابخانه‌ها و اجتماعات و مقامات دولتی وآسایش عمومی جزء مبحث ماخواهدآمد وهمچنین باید دانست که تأثیرات آن فرهنگ وتمدن درهیئت اجتماعی آن ملت تا چه اندازه بوده است، ازآنرو بایدآداب و رسوم اجتماعی آن ملت را شرح بدهیم وعوامل وعلل وموجبات شیوع آن آداب و رسوم را ذکر کنیم.

مطالعات ومباحثات ما درموضوع‌های بالاموقعی کامل خواهدبود ، که اوضاع اجتماعی ملت مزبور را پیش از ورود بدایرهٔ تمدن بخوبی دانسته باشیم و همچنین باید بدانیم که آن ملت جگونه پا بدایرهٔ تمدن گذاشت وعوامل و وسایل آن جه بوده است، این مطالعات درمورد هرتمدنی لازم است و درمورد تمدن اسلام لازم‌تر میباشد زیرا عوامل مخصوصی در پیشرفت تمدن اسلام مؤثر بوده که درسایر تمدن‌ها آن عوامل موجود نبوده است .

نظر بمراتب مزبور ناجار هستیم که مقدمات لازمی درابتدای این مجلد ترتیب دهیم. مقدمات مزبور در بارهٔ اوضاع عرب قبل‌ازاسلام گفتگومیکند وحالات اجتماعی آنانرا پیش‌از اسلام شرح میدهد ، همین قسم در بارهٔ وضع اجتماعی مردم جزیرةالعرب - مردم ایران - مردم امپراطوری روم پیش ازظهور اسلام بحث میکند وعوامل پیروزی عرب را (باکمی عدد وناچیزی وسایل) بر آن‌دوامپراطوری بیان میکند. در ضمن‌این مقدمات اوضاع‌سیاسی‌ومذهبی مسلمانان در زمان خلفای‌راشدین ، بنی‌امیه ، عباسیان‌وخلفای فاطمی شرح داده شده است .
پس‌از شرح‌این‌مقدمات لازم‌دربارهٔوسعت ممالك اسلامی‌وتشکیلات‌ومؤسسات آن گفتگومیداریم.
اینك میگوئیم :



استانبول مسجد سلطان محمد فاتح

عرب و تمدن

پاره‌ای از تاریخ‌نویسان غرب تصور کرده‌اند که عربها در ایجاد تمدن اسلامی عامل مؤثری نبوده‌اند وتمدن اسلامی برمبانی ازهم‌ریختهٔ تمدن روم وایران ایجاد گشته وتعدیلاتی درآن شده است. این دسته ازتاریخ‌نویسان معتقدند که عربها طبعاً ازتمدن و شهرنشینی دور بوده‌اند وچه پیش ازاسلام وچه بعد ازآن خودتمدن وفرهنگی‌نداشته‌اند اما بعقیدهٔ مااستعداد عرب برای ایجاد تمدن واداره امورکشور ازملتهای متمدن قدیم وجدیدکمتر نبوده وبرای اثبات گفتهٔ خود میگوئیم :

مردمان شبه جزیرهٔ عربستان بدوقسمت عمده تقسیم میشوند :

۱ـ **قحطانی‌ها** که درخاك یمن و زمینهای مجاورآن سکونت داشته‌اند و نسب آنان به‌قحطان یا یقطان‌بن عامر و ارفخشاد وسام منتهی میگردد .

۲ـ **اسماعیلی یا عدنانی** که درحجاز ونجدواراضی میانهٔ جزیرهٔ عربستان سکونت دارند ونژادشان بابراهیم وهاجرمیرسد اینهارا عدنانی ـ مضری ـ معدی نیزمیگویند . چون نام یکی ازنیاکان آنان عدنان ـ مضر ـ معد بوده است .

وچون خاك یمن حاصل‌خیز بوده قحطانی‌ها زودترازعدنانی‌ها متمدن شده‌اند دولتهای حمیر ـ سبا ـ کهلان وغیره از میان اقوام قحطانی برخاسته وبا فرعونهای مصر و پادشاهان بابل وآشور همزمان بوده‌اند . ازشهرهای نامی آنان مارب ـ صنعاء ـ سباء میباشد . دولت نبطی‌ها (یا انباط) ازمیان اسماعیلی‌ها در اطراف فلسطین تأسیس شده است .

علاوه براین دولتها ملل ودول دیگری ازمیان اعراب پدیدآمده که فقط اسمشان باقی مانده است ومشهورترین آنان قوم عاد ـ ثمود ـ طسم ـ جدیس وعمالقه میباشد و نژاد آنان به‌لاووذبن‌سام پایان میابد (به جلد بیستم الهلال سال پنجم رجوع شود).

بنابراین تمدن اسلامی نخستین تمدن‌ملت عرب‌نبوده وپیش ازتمدن اسلام مردم‌حمیرـ کهلان ـ سبا واسطهٔ‌تجارتی شرق و غرب بودند زیرا کشور یمن در آنموقع میان چندکشور متمدن واقع‌شده‌بود، بازرگانان هندکالای خودرا ازدریای هند به‌یمن وحضرموت میآوردند وبازرگانان یمن‌آنرا به حبشه ومصر وفنیقیه وفلسطین وشهرهای مدین وعمالقه وادوم وکشور مغرب حمل میکردند وعربهای اسماعیلی همان کالاهارا از راه خشکی تاآخرین نقطهٔ آباد

دنیای آنروز مبرساندند .

علت عمدهٔ پیشرفت عرب در امور بازرگانی آنزمان یکی موقع جغرافیائی آنان بود که میان چندکشور متمدن قرارداشت، بعلاوه زبان اعراب بازبان غالب ملل مجاور خودشان نزدیك بود و از یك اصل سامی ریشه میگرفت و چنانکه امروز مشاهده میشود. درآنروز هم زبانهای عربی ـ کلدانی ـ آشوری ـ عبری ـ حبشی ـ فنیقی باهم شبیه هستند وتقریباً نسبت این زبانها بیکدیگرمانند نسبت زبان عربی عوامانه بازبان عربی فصیح میباشد . درآنموقع اگرعربی ازحجاز بعراق ویاحبشه وفنیقیه میرفت محتاج بمترجم نبود وزبان کلدانی وآشوری و حبشی را میفهمید همینطورکه اکنون عرب شامی بمصر میآید واحتیاجی بمترجم ندارد .

وازهمین نظر ابراهیم درقرن بیستم پیش ازمیلاد ، ازکشورکلده بهکشور سوریه وفنیقیه وعربستان آمد و باآنان آمیزش کرده واحتیاجی هم بمترجم نداشت . همینطوربنی‌اسرائیل در قرن پانزده قبل ازمیلاد ، مدت چهل سال درصحاری عربستان بدون‌مترجم بسر بردند .

بطورکلی علتی نداردکه عرب متمدن نباشد ، برادران هم نژاد عرب یعنی کلدانیها آشوریها، فنیقی‌ها ، دارای تمدن عالی‌بودند. عربهادارای همان استعداد ومميزات ميباشند واگر تمدن وفرهنگ مردم عربستان مانند تمدن کلدانیهاوآشوریها پیشرفت‌نکرده بود برای آن بودکه شبه جزیرهٔ عربستان بواسطهٔ کم‌آبی و هوای ناملايم استعداد ترقی وپیشرفت زیاد نداشت برعکس کلدانیها وآشوریها دربهترین نقاط خاورمیانه سکونت داشتند وازحاصلخیزی زمین خود استفاده کـرده تمدن عظیمی ایجاد نمودند . و همینکه عربهای ساکن شبه جزیره بعراق دست یافتند ، تمدنی مانندتمدن‌آشور وکلده وبلکه بهتر ازآن ایجاد نمودند . شگفت اینکه عربها باوجود خشکی وبی‌آبی وبدی‌آب وهوای‌کشور خود ، موفق شدند تمدن‌بالنسبه مهمی تشکیل دهند ، مثلا اعراب یمن دارای تمدنی بوده‌اندکه آثار آن ازخرابه‌های روی خاك و زیرخاك درمهره ـحضرموت ویمن پدیدار است وازمردم عاد وثمودوسایر طوایفی‌که فقط اسمشان باقی مانده تمدن و فرهنگی نقل می‌شودکه در عصر حاضر بیشتر آنرا افسانه می‌پندارند . مثلا در بارهٔ شهر ارم وستونهای‌آن چنین میگویند :

«شداد پسرعاد شهری دراحقاف بناکردکه مساحت‌آن ده‌فرسخ درده فرسخ بوده است ستونهای‌آن ازسنگهای سیاه وسفید یمن و روپوش ستونها از لوحه‌های نقرهٔ زراندود ساخته شد ، درمیان شهرصدهزارکاخ‌بناشد وهرکاخی‌ستونهای زبرجد ویاقوت داشت درازی‌هرستون صد ذرع بوده است جویهای بسیار درآن‌کاخها جاری میشد ریگ ته‌آن جویها دانه‌های طلا وجواهر ویاقوت بوده است .»

البته این گزافه گوئیها مبتنی براساس‌بوده و حد اقلش‌آنست‌که پاره‌ای از عمارات قوم عاد وثمود ، باجواهر گرانبها تزیین میشده این خود نشان تمدن عالی وریشه‌داری میباشد.

عربهای حمیر وسبا (قحطانی) که بعد از عاد وثمود بودند ، تمـدن بزرگی داشتند و

اکنون پاره‌ای از آثار آن تمدن از خرابه‌های عدن ـ صنعاء ، حضرموت ، کشف شده که از آن جمله الواح خط حمیری است وغالب آن ادعیه دینی میباشد والبته اگر تحقیقات بیشتری بشود آثار مهم‌تری از تمدن اقوام قحطانی بدست میآید ، علاوه براین آثار اخبار و مطالب زیادی دربارهٔ تمدن اقوام قحطانی ، زبان بزبان نقل شده و تاعصر حاضر نیز آمده وتمام این قرائن بریك تمدن ثابت ومهمی دلالت میکند که از تمدن آشوریها ـ مصریها ـ فنیقی‌هادست کم ندارد. همین اقوام بودند که آرتش‌های منظم ترتیب دادند، معدن استخراج کردند، شهرها وکاخها ساختند، باغها آباد ساختند، مجسمه‌ها تراشیدند، کشورها گشودند، بازرگانی را توسعه دادند وچگونه است که با این همه آثار ، متمدن نباشند ؟ هیرودت جهانگرد نامی یونان در قرن پنجم میلادی میگوید : کندر ودارچین ولادن فقط درکشورهای عرب یافت میشود .

سد مارب که هنوزهم نام آن برسر زبانهاست ، از آثار تمدن عرب میباشد و آنرا در قرن دوم پیش از میلاد ساخته‌اند . سد مزبور مانند سدهای محمد علی پاشای مصری موسوم به «قناطر خیریه» بوده است با این‌فرق که سد مارب پل نداشته وعبارت ازدیوار بلندی بوده که میان دوکوه کشیده شده بود وآبی‌راکه ازقلهٔ آن دوکوه سرازیر میشده در وسط دوکوه جمع میکرده وتا ارتفاع قلهٔ کوه بالامیاورده است . میگویند که درازی آن سد یك فرسخ‌در یك فرسخ بوده ودارای شعبه‌ها ودریاچه‌هائی بوده که هفتاد سرزمین را مشروب میساخته‌است شکی نیست که سازندگان این‌سد بزرگ ازعلم هندسه اطلاع کامل داشتند ودارای همتی عالی بودند که‌توانستند چنان سدی بسازند. سد مزبورقرنها باقی‌بود وبالاخره دراثر مرورزمان محتاج بتعمیرشد ولی دولتهای وقت ازترمیم‌آن عاجزماندند و همینکه خرابی آنرا دانستند خواه ناخواه ازیمن رفتند. عرب‌های غسان، بشام ـ عربهای متدز، بعراق ـ عربهای اوس، بمدینه ـ عربهای ازد، بمنا ـ عربهای خزاعه، بمکه‌آمدند . در اواسط قرن دوم میلادی سد مارب خراب شد وآب ازکوه به‌یمن سرازیر شده شهرها و دهها را ویران ساخت وبقیهٔ مردم نیز ازسرزمین بومی‌خود رفتند واین‌همان واقعه‌ایست که بهسیل عرم شهرت دارد وشاید دولت سباء بواسطهٔ همین پیش‌آمد منقرض گشت .

سترابون جهانگرد نامی روم درقرن اول پیش‌از میلاد میگوید شهر مارب شهرعجیبی بوده زیرا سقف عمارات‌آن ازعاج ساخته شده وبا لوحه‌های زراندود وجواهرات تزیین‌شده بود ظروف زیبائي در شهر مارب که انسان را متحیر میساخت .

آری این گفته‌های سترابون میرساند که‌آنچه دربارهٔ تجملات عاد وثمود وشهر ارم و کاخ ارم ذکرشده براساس صحیحی مبتنی بوده است .

بعقیدهٔ ما اگر درخرابه‌های مارب، صنعا وسایر پایتخت‌های اقوام حمیر وسبا حفاری بشود آثارمهمی بدست میاید وحقایق‌تاریخی تازه‌ای‌کشف میشود ، همانطورکه پس ازحفاری درمصر وعراق آثارمهمی ازتمدن فرعون‌ها وپادشاهان‌آشور وبابل بدست‌آمد واین ازوظایف

دولت «عثمانی» است که اقدام لازم بعمل آورد .

دیگر از ملت‌های متمدن عرب (قبل از اسلام) ملت نبطی است که نژادش به نبایوط فرزند اسماعیل میرسد شهر پترا (petra) واقع میان فلسطین و شبه جزیرهٔ سینا از بناهای آن ملت است . کشور آنان ازشبه جزیرهٔ سینا تاحجاز امتداد می‌یافت وروابط بازرگانی‌شرق وغرب محسوب میشد . رومی‌های معاصر نبطی‌ها در جنگها از آنان کمك میگرفتند وپیش از آنکه دولت غسان در شام پدید آید ملك حارث از پادشاهان نبطی مدت‌کوتاهی درقرن اول میلادی بر شام فرمانروائی میکرد . دولت نبطی‌ها تا اوایل قرن دوم میلادی باقی بود و از آنموقع جزء امپراطوری روم درآمد وآثار تمدن آنان درپترا باقی است وخط نبطی که از آنان برجا مانده مانند خط حمیری خوانده میشود .

عمالقه نیز ازملتهای متمدن عرب (پیش ازاسلام) بشمارمیآیند . این مردم سلحشور و سختگیر با اقوام مجاورخویش می‌جنگیدند ومشهوراست که مصر را فتح‌کرده قرنها درآنجا حکومت میکردند .

عربهای قحطانی پس ازواقعهٔ سیل عرم بعراق وشام‌آمدند وشهرهای مهمی بنا کرده‌اند که ازآن جمله : شهر بصری درحوران وحیره درعراق ازآثار پادشاهان غسان و پادشاهان منذر میباشد .

حال با چنین دلایل وآثار شایسته نیست گفته شودکه عربها پیش ازاسلام دارای تمدن **نبودند واستعداد متمدن شدن را نداشته‌اند .**

با این‌همه ما منکر نیستیم‌که تمدن‌اسلام برآثار درهم ریختهٔ تمدن فارس و روم بناشده است ولی اعراب هم درآن‌تمدن عامل‌مؤثری بودند همانطورکه ایرانیان ورومی‌ها ویونانی‌ها تمدن خود را ازملل دیگراقتباس‌کرده وچیزهائی برآن افزودند مثلا یونانیها از مصریها و رومی‌ها ازیونانیها وایرانیان ازآشوریها وبابلی‌ها وکلدانیها تمدن خود راگرفته و به‌تناسب اوضاع واحوال چیزهائی برآن افزوده آنرا جرح و تعدیل‌کردند ، با این فرق‌که اقوام مزبور پس ازمدتهای متمادی تمدن جدید خودرا تشکیل دادند . برعکس اعراب‌که فوری دولت مهمی تأسیس‌کرده ، تمدن تازه‌ای ایجاد نمودند . ونتایج افکارخودرا بروز دادند و درقرن دوم وسوم‌هجری سراسرجهان‌را ازعلوم وآداب‌خویش‌بهره‌مند ساختند ، درصورتیکه ژرمن‌هادرمدت چندین قرن (قبل ازاسلام وبعدازاسلام) بممالك روم حمله‌آوردند وفتوحاتی کردند اما نتیجهٔ کشورگشائی‌آنان‌چیزی جزقتل وغارت نبود . همین قسم اقوام هون درقرن پنجم میلادی شمال و مشرق مملکت روم وکشورهای هنگری (مجارستان) رومانی اروپای ترکیه‌را فتح‌کردند ودویست سال تمام دولتی بنام دولت خاقان درآن ممالك تشکیل دادند وبا آنکه خیلی بیش از عربها بمراکز تمدن یونانی نزدیك بودند معذلك تمدن و فرهنگ جدیدی تأسیس نکردند . اقوام اسلاو درقرن ششم میلادی قسمت شرقی کشور روم‌را گشودند

وتا نزدیك قسطنطنیه رفتند اما متمدن نشدند .

ملتهای دیگرمانند تاتار ومغول کشورگشائی میکردند اما نمیتوانستند تمدنی تشکیل بدهند . مثلا سپاهیان تیمورلنگ ممالك عرب‌را فتح‌کردند وپادشاهان عرب‌را ازتخت بزیر آوردند ولی نه‌تمدن جدیدی تشکیل دادند ونه تمدن اعراب را نگاهداشتند .

آیا این همه دلیل و برهان کافی نیست‌که بدانیم عربها استعداد برای تشکیل هرنوع تمدن وفرهنگی‌را دارا هستند ؟ .

دورهٔ جاهلیت در حجاز

مردمان شمال و جنوب شبه جزیرهٔ عربستان چنانکـه گفته شد از خـود تمدنی داشته‌انـد ولی مـردم حجاز کـه در وسط عربستان میزیستند بحال بدوی باقی ماندند زیرا سرزمین‌آنان خشك وبدآب وهوابود وبواسطهٔ سختی وبدی راه بامردمان متمدن‌آنزمان مربوط نبودند ، بقسمی‌که جهانگشایان بزرگ دنیا مانند رامسیس دوم درقرن ۱۴ پیش از میلاد و اسکندر مقدونی درقرن چهارم پیش ازمیلاد وایلیوس‌گالوس درزمان اوگوست امپراطورروم (قرن اول میلادی) ازتسخیر حجازعاجز ماندند . همینطور پادشاهان ایران موفق نشدند بر حجاز دست بیابند ازآنرو مردم حجاز باخاطری‌آسوده بزندگانی بدوی بی‌آلایش خویش ادامه دادند واین خود طبیعی است‌که تا انسان خودرا درخطر نه‌بیند بفکرچاره نمیافتد و از طرف‌دیگر انسان طبعاً خودخواه‌وطالب نام‌وجاه ومقام میباشدوناچار بمبارزه‌می‌پردازد وچون عربهای حجازکه با مردم دیگرمربوط نبودند بجان یکدیگرافتادند وکاری جز قتل وغارت داخلی نداشتند ودرعین حال مردانگی، گذشت، سخاوت ، ازصفات برجستهٔ این‌مردم‌جنگجو بود وهمین صفات برجسته‌آیندهٔ درخشانی برای‌آنان درپیش داشت .

عربهای حجاز سالهای بسیاری‌که شمارش‌آنرا خدا میداند بهمین حال بدویت زندگی میکردند وچیزی‌ازفرهنگ وتمدن نمیدانستند، تا اینکه یهودیان از زمان‌موسی وبعد ازآن بواسطهٔ تعدیات‌رومیها وپس‌ازخرابی اورشلیم بحجاز مهاجرت‌کردند وشاید نبطی‌ها هم دراین آمدوشدبا یهودیان بودند ودرشهرهای مکه‌ومدینه وطائف اقامت‌کردند. بخصوص یهودیان بیشتر بمدینه‌آمدند زیرا هم‌کیشان‌آنان یعنی‌طوایف اوس وخزرج درمدینه بودند .

آمدن یهود به‌حجاز در وضع اجتماعی اعراب‌آن منطقه تأثیربسیار داشت. مراسم‌حج، قربانی، نکاح، طلاق، برگزاری رسومات عید ، انتخـاب کاهن و امثال‌آن مطالبی بودکـه حجازیان از یهودیان‌آموختند . همین قسم داستانهای توراة وتلمود از یهود باعراب حجاز منتقل شد وهمینکه سد مارب خراب شد مردم یمن بحجازآمدند و تدریجاً اعراب بدوقسمت بادیه‌نشین وشهرنشین‌تقسیم گشتند وشهرنشینان حجاز همان مردم‌مکه ومدینه و طائف میباشند.

مکه مهمترین شهرهای حجازبود. زیرا از دورترین نقاط عربستان برای زیارت‌کعبه‌بمکه میآمدند . مکه درعین‌حال‌که زیارتگاه بود ، مرکز بازرگانی هم شد وطبعاً قبایل نیرومند

عرب برای تسلط برشهرمکه بتکاپوافتادند . درابتداء فرزندان اسماعیل یعنی خود حجازیها پرده‌دارکعبه وفرمانروای کعبه بودند . امابزودی طایفهٔ خزاعه ازیمن بمکه‌آمدند و درقرن دوم میلادی فرمانروائی مکه را ازفرزندان اسماعیل گرفتند ولی‌ناموس طبیعت ، کارآنها را ساخت و در مدت‌کوتاهی در برابر زورمندی طایفهٔ عدنان (حجازی) از پا درآمدند قبیلهٔ کنانه ازشاخه‌های عدنان وقبیلهٔ قریش ازشاخه‌های عدنان پدیدآمد وفرمانروائی‌مکه دردست قریش باقی ماند .

درقرن پنجم میلادی سرخاندان قریش قصی‌بن‌کلاب بن مره بودکه بواسطهٔ هوش‌وعقل وفکرصائب خویش شهرت بسیاری داشت . درآنزمان فرمانروائی مکه با طایفهٔ خزاعه بود قصی بن‌کلاب دختر فرماندار مکه راگرفت تامگر پس از مرگ پدرزن خود فرماندار مکه گردد. از این ازدواج پسری بدنیاآمدکه بازرگان ثروتمند مشهوری شد. دراین‌اثناء پرده دارکعبه وفرماندارکعبه درگذشت وپیش ازمرگ دخترخود(زن‌قصی)را جانشین خودساخت، ولی‌آن زن ازقبول چنان‌منصب مهمی عذرخواسته اظهار داشت‌که: توانائی‌گشودن وبستن در کعبه‌را ندارد. فرماندارمکه، سپس‌آنمقام را به‌پسر ناتوان‌خودموسوم به(محترش) واگذارد، اما محترش بقدری نادان وناتوان بودکه مقام خودرا درمقابل دریافت یك خیك شراب به‌قصی ابن‌کلاب شوهرخواهر خود واگذارد.

این پیش آمد برطایفهٔ خزاعه‌گران آمد وباطایفهٔ قریش بجنگ و ستیز برخاستند سرانجام کار بحکمیت واگذار شد وچون حکم‌آنهـا مردی از قریش بود لذا حق را به قصی ابن‌کلاب داد و قصی بن‌کلاب و فرزندانش تاظهور اسلام ، پرده‌دارکعبه و فرمـاندار مکه گشتند .

قصی‌بن‌کلاب، اقوام خودرا از اطراف بمکه آورد وزمینهای بسیاری بآنان واگذارد تا دراطراف‌کعبه برای خود جا ومنزل بسازند جانشین قصی پسرش عبد مناف شد، عبدمناف چندین پسر داشت واز آن جمله هاشم وعبد شمس بودند. عبد مناف درموقع مرگ هـاشم را جانشین خود قرارداد امیه پسرعبد شمس برعموی خود هـاشم حسد ورزیـد و مطابق معمول آنزمان شرط بندی‌کرده برای محاکمه واثبات حقانیت خود نزدکاهن خزاعی مقیم (عسفاء) رفتند وجریان را گفتند، کاهن بحقانیت هاشم حکم داد وچون امیه شرط‌کرده بودکـه در صورت محکومیت پنجاه شتر بعموی خود بدهد وبیست سـال تمام ازحجاز هجرت‌کندناچار بشرط خود عمل‌کرده شترهارا داد واز حجاز بشـام رفت واین نخستین دشمنی واختلافی بود که میان خاندان بنی هاشم وبنی امیه اتفاق افتاد ومدتی بعد ازظهور اسلام نیزادامه داشت.

پس‌ازمرگ هاشم پسرش‌عبدالمطلب جد پیغمبر (ص) اسلام جانشین‌پدرگشت درآنزمان طایفهٔ قریش‌نسبت بسایرطوایف حجاز، مزیت های زیادی داشتند هماطورکه لاوی‌ها درمیان یهود، وکشیشها درمیان مسیحیان دارای امتیازاتی بودند .

طایفهٔ قریش باج وخراج نمیپرداختند وبرمردم دیگر حکومت میکردند. کسی برآنان حکومت نداشت ازهرطایفه‌ای که میخواستند بدون‌قید وشرط دخترمیگرفتند وبهرطایفه‌ای که دختر میدادند شرط میکردند که بدین قریش دربیاید. مراسم حج را طایفهٔ قریش مقرر داشته ومردم حجازرا پیروی ازآن مراسم مجبور ساختند.

حکومت عرب دردوران جاهلیت

مقصود ما ازعرب در این فصل ، عرب حجاز وبخصوص مردم قریش میباشد زیرا تمدن اسلام از میان مردم حجاز و طایفهٔ قریش پدید آمد.

حکومت سرزمین حجاز مانند حکومت سایر نقاط بادیه نشین بود یعنی وظایفی راکه درممالك متمدن دهها مردم انجام میدهند درمیان مردم بادیه‌نشین بعهدهٔ یکنفر است که اورا امیر میگویند بنا براین امیر هم پادشاه، هم فرمانده قوا، وهم قاضی و هم رئیس دارائی بود وطبعاً بدون هیچگونه دسته بندی وزمینه‌چینی عاقلترین وهوشیارترین افرادقبیله امیر میشد و هرگاه افراد عاقل هوشمند متعدد بودند مسن‌ترین آنان انتخاب میگشت و هرگاه چند قبیله برای جنگ باقبایل دیگرهمدست میشدند ازروی قرعه فرمانده کل را از میان رؤسای قبایل انتخاب میکردند، خواه جوان و خواه پیر، همان‌کسیکه قرعه بنام اودرآمده بود فرمانده میشد .

این وضع حکومت بادیه نشینان حجاز بودکه ذکرشد اما حجازیهای شهرنشین یعنی مردم مکه تابع اوامر پرده دار مکه بودند وهمینکه پرده دار کعبه شدند طبعاً حکومت مکه نیز بدست‌آنها افتاد .

کعبه ــ قریش بازرگانی

هما نطورکه گفته شد طایفهٔقریش‌شهرنشین وبازرگان بودند، بازرگانی آنها درموقع‌آمدورفت زوارکعبه‌انجام میبافت وازآنرو برای‌پیشرفت بازرگانی خویش راههارا برای توسعهٔ بازرگانی ازهرنظر همواررو آماده میساختند تازوار بیشتری بمکه بیایند و سود زیادتری عاید آنان گردد. چیزدیگری که موجب آمدن سایرقبیله‌ها بمکه میشدآن بودکه هرقبیله‌ای درکعبه بتی داشتند. شمارهٔ این بتها ازسیصد بیش‌بود بعضی ازاین بتها شکل انسان بعضی‌شکل‌حیوان وپاره‌ای شکل‌گیاه داشتند.

علاوه برمکه درنزدیکی‌شهرطایف بازاردیگری بود، که بنام عکاظ شهرت داشت.قبایل حجاز درماه‌های حرام(ماههائی که درآن جنگ نمیشد) بآنجا میآمدند ودرنخلستانهای‌عکاظ چادر میزدند ومشغول داد وستد میگشتند. طایفهٔ قریش برای اینکه مردم بیشتری‌را ببازار عکاظ بیاورندآنجارا نمایشگاه شعر وادب وخطابه سرائی قراردادند ودرنتیجه هرسال عدهٔ زیادی ازگویندگان و خطیبان عرب برای اظهار فضل وشهرت به عکاظ میآمدند واگر کسی اسیری داشت در بازار عکاظ اسیر خودرا میخرید و هرکس داد خواهی پیدا میکرد برای

دادرسی به عکاظ میآمد وپیش ازاینکه بازار افتتاح شود شخصی را برای سرپرستی و ادارهٔ امور انتخاب میکردندکه غالباً از مردم بنی تمیم بود همینکه نمایشگاه عکاظ پایان مییافت ازآنجابعرفه میآمدند واز عرفه بمکه کوچ کرده مراسم حج را انجام میدادند وبه قبایل خود باز میگشتند .

طایفهٔ قریش علاوه برشرکت دربازارعکاظ، سالی دومرتبه یعنی زمستانها به یمن وتابستانها به بصری(شام) میرفتند وازآنروشهرمکه رابط تجارتی شام ویمن میشد وباآنکه درآن روزها راههای تجارتی پرخطر بودکسی ببازرگانان قریش تعرض نمیکرد،زیراقریش فرماندارمکه وپرده دارکعبه وطبعاً ازهرتعرضی محفوظ بودند.

بازرگانان قریش تاایران وحبشه هم میرفتند وازایران موم وشکر وچیزهای دیگر و ازشام خواربار وپارچه حمل میکردند.

کعبه سرچشمه ومعر معاش مردم مکه بود ودرغیرآنصورت زندگی در آنسرزمین خشك امکان نداشت. طایفهٔ قریش بواسطهٔ مسافرتهای دور ونزدیك وآمیزش بامردم شام و عراق از سایراعراب آگاه‌تروآزموده‌تر بودند وچون کعبه یگانه سرچشمهٔ درآمدآنان بود، برای‌ادارهٔ امورکعبه نهایت اهتمام را بخرج میدادند وتسهیلاتی جهت‌آمد و شد زوار مقرر میداشتند ، مثلا برای‌آب دادن وخوراك دادن بمسافران جاهای معینی درست‌کرده و مؤسساتی تشکیل داده بودندکه شمارهٔ آن مؤسسات تاپیدایش اسلام قریب به بیست مؤسسه میشد و ریاست هریك ازمؤسسات بارئیس‌یکی ازتیره‌های قریش بود ومهمترین‌تیره‌های‌قریش که شمارهٔ آن‌بده میرسید عبارت بودند از :

تیرهٔ هاشمیان ـ امویان ـ نوفل ـ عبدالدار ـ اسد ـ تیم ـ مخزوم ـ عدی ـ جمح ـ سهم، وغیره که هریك سرپرست‌یك یادومؤسسه‌بودند واینك نام‌آن‌مؤسسات وتیره‌هائی‌که برآن سرپرستی داشتند .

۱ـ دربانی و پرده داری کعبه ـ وظیفهٔ دربان وپرده دارآن بودکه درکعبه را میگشوده ومی‌بسته است. عربها این رسم را ازیهودآموختند چه‌که‌آنان برای‌گشودن وبستن هیکل (معبدیهود) پرده‌دار ودربان مخصوص داشتند.

مؤلف‌کتاب عقدالفرید پرده برداری ودربانی‌کعبه را دومنصب شمرده است.

۲ـ آب دادن به حجاج ـ چون آب درمکه‌کم بود لذا سرپرست‌آب یا باصطلاح امروز میرآبهای شهرمکه حوض‌های بزرگی ازپوست و (چرم) ساخته و در حیاط مکه می- گذاردند وبامشك ازچاه های دور ونزدیك‌آب‌گوارا حمل‌کرده ، درآن حوض ها میریختند و همینکه چاه زمزم را کندند ازآنجاآب می‌آوردند و در هرصورت این‌کار در دست بنی- هاشم بود .

۳ـ رفاده یامهمانداری ـ باین قسم‌که طایفهٔ قریش درمواقع معین مبالغی پول‌از

میان خود جمع می‌کردند و برای اطعام فقراء بمتصدیان مهمانخانه (رفاده) میدادند. باید دانست که این رسم مهمانداری از ابتکارات قصی‌بن‌کلاب بوده و ابتداء توسط بنی‌نوفل و بعدها توسط بنی‌هاشم اداره میشده است .

۴ـ پرچم داری ـ و تفصیل آن چنان‌است که طایفهٔ قریش پرچمی بنام عقاب داشتند و درموقع جنگ آنرا بیرون‌آورده‌بدست یکی ازسران سپاه ویا بخودپرچم دارتحویل میدادند اما اساساً پرچم داری با امویان بوده است .

۵ـ ندوه ویاخانهٔ شوری ـ قصی‌بن‌کلاب در نزدیکی کعبه خانه‌ای بنام دارالندوه بنا کرد و بزرگان قریش در مواقع مهم برای مشورت بدانجا میرفتند و کسی‌که کمتر از چهل سال داشت نمیتوانست درآنخانه راه یابد. مراسم زناشوئی، آماده ساختن پرچم جنگ در آن خانه انجام مییافت . همین قسم انجام تشریفات برای‌تملك جاریه های (کنیزان)قریش درخانهٔ شوری وقوع می‌یافت و برای دختران قریش‌که بحد بلوغ میرسیدند، درمحل مزبور مراسمی اجراء میشد.

واداره این مؤسسه باتیرهٔ عبدالدار بوده‌است .

۶ـ سرداری یا (قیاده) ـ این منصب، عبارت ازسرپرستی وسرداری کاروان های بازرگانی و یانفرات جنگی‌بوده که بعهدهٔ بنی امیه واگذار میشد و دراوایل اسلام ابوسفیان پدر معاویه‌آنرا اداره میکرد.

۷ـ مؤسسهٔ مشورتی ـ این مؤسسه دردست تیرهٔ بنی‌اسد بود و کارهای مهم قریش با صوابدید ومشورت سران بنی‌اسد انجام میگرفت .

۸ـ مؤسسهٔ پرداخت دیه وغرامت ـ این مؤسسه بدست تیرهٔ تیم اداره میگشت و وظیفهٔ‌آن ترتیب پرداخت دیه‌ها وغرامتها بود واگررئیس این مؤسسه پیشنهادی درآن باب بقریش میداد آنرا میپذیرفتند.

۹ـ قبه یااسلحه خانه ـ عبارت ازچادری‌بودکه هنگام‌جنگ برپا میگشت ومهمات ولوازم جنگی را درآن جمع میکردند.

۱۰ـ اعنه ـ یا اداره‌کردن ستوران قریش هنگام جنگ .

۱۱ـ سفارت ـ ومقصود ازآن روانه‌کردن نماینده‌ای برای انجام مذاکرات صلح‌و جنگ ویااظهارمفاخرقریش دربرابر اقوام دیگربوده است وآخرین سفیرقریش عمربوده‌است (قبل ازآنکه مسلمان شود).

۱۲ـ ایسار ـ یامؤسسهٔ قمار وفالگیری‌که‌آنرا ازلام[1] نیز میگفتند و بوسیلهٔ آن فال

۱ـ ازلام جمع زلم است. بزبان عربی نوعی تیررا میگویند که پرندارد . مردم قریش برای فال گرفتن ده تیر انتخاب میکردند . روی سه تیر مینوشتند بکن و روی سه تیر مینوشتند نکن و چهار تیررا ننوشته میگذاشتند و همین که میخواستند بکاری اقدام کنند ودر انجام آن دو دل بودند-

میگرفتند ویاچیزهائی‌را میان خود قسمت میکردند که تقریباً شبیه به‌لاتاری وقرعهٔ امروز بوده است واداره‌ٔ آن بدست تیرهٔ بنی جمح بوده‌است.

۱۳ـ دادرسی یاحکومت که باختلافات وکشمکشها رسیدگی میکرد.

۱۴ـ اموال مصادره شده ـ یعنی جمع‌آوری واداره‌کردن پولها وزرو زیورهای بتهای کعبه که بدست تیرهٔ بنی‌سهم اداره میشد.

۱۵ـ نگاهبانی مسجدالحرام ـ (عماره) وبامراقبت باینکه کسی درآن محل‌مقدس یاوه سرائی وبدگوئی نکند وفریاد نزند.

بطوریکه ملاحظه میشود قسمتی‌ازمؤسسات اسم بی‌مسمی‌بوده وازهیچ نظر اهمیت‌نداشته اما بزرگان قریش از دو نظر آنرا ایجادکرده بودند: اول برای اینکه تیره های قریش را به یك عنوان وسمتی راضی سازند. دوم‌اینکه مقام‌کعبه را عالی جلوه دهند وازآن راه‌برای خود استفاده ببرند.

نکتهٔ دیگر اینکه سازمانهای مذکور طوری ترتیب داده شده بود که امور لشکری و کشوری و سیاسی و مذهبی درآن‌گنجانیده میشد و باسازمانهای دولتی امروز هیچ شباهتی نداشت مگر اینکه آنرا نوعی حکومت جمهوری یا مشروطه بدانیم در صورتیکه حکومت مشروطه و یاجمهوری باید پادشاه و یا رئیس جمهور داشته باشد و در حکومت قریش چنان مقامی‌دیده نمیشدوفقط پرده دار و نگاهبان کعبه ورئیس مشورت خانه‌یکنوع ریاستی داشتند[1].

نهضت عرب پیش‌ازاسلام

مطالعهٔ تاریخ عرب (پیش از اسلام) باتمام پیچیدگی و ابهام آن مشتمل برمطالبی است‌که جالب توجه وقابل دقت وتفکر میباشد. از آن‌جمله اینکه‌تاقرن اول پیش ازهجرت، میان‌قبایل وطوایف‌مختلف عرب، شاعر وخطیب ویا دانشمند نامداری پدید نیامده است و این

این ده تیر را در ظرفی گذارده برهم میزدند و یك یك در میآوردند اگر قسمتهای مثبت (بکن) زودتر در میآمد بآن‌امر اقدام میکردند واگرمنفی(نکن) جلوتربوداز اقدام کارصرف نظرمیکردند.

دیگرآنکه برای هریك ازآن ده تیر، اسمی تعیین میکردند وآن اسم را روی تیر مینوشتند وتیرهارا در کیسه یاظرفی میریختند وده نفر باهم شریك شده شتری میخریدند و آنرا میکشتند سپس باسم هریك از شرکاء یك تیر ازظرف درمیآوردند ونام‌آن تیررا میخواندند پاره‌ای ازآن تیرها سه سهم می‌برد وپاره‌ای یك سهم وپاره‌ای هیچ سهم نداشت واین یك نوع قماری بود که قرآن‌مجید آنرا نهی کرده فرمود یاایهاالذین آمنو انماالخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل‌الشیطان فاجتنبوه ـ سورهٔ مائده. مترجم

۱ـ جرجی زیدان مؤلف کتاب، مؤسسات پانزده‌گانهٔ فوق را بزبان عربی مصلحه خوانده‌است ودراصطلاح اداری عربهای امروز مصلحه همان است‌که مابفارسی آنرا اداره میگوئیم.

مثلا ترجمهٔ مصلحه البرید بزبان فارسی ادارهٔ پست میباشد ولی‌چون‌کلمهٔ مصلحه فعلا بادارات دولتی اطلاق میشود و مؤسسات آنروزی قریش چنانکه خود مؤلف یادآورشده مؤسسهٔ دولتی نبوده‌لذا ماآنرا به مؤسسه وبنگاه تعبیر کردیم چه تصور میرود نام مؤسسهٔ فال گیری (ایسار ـ ازلام) مناسب‌تر ازادارهٔ فال گیری وقماربازی میباشد. (مترجم)

پیش‌آمد البته موضوع قابل مطالعه میباشد.

شاید پاره‌ای تصور کنند که بواسطهٔ مدون نبودن تاریخ عرب اسامی شعراء وسخنوران ودانشمندان سابق عرب از بین رفته باشد ولی این تصور اشتباه است، چه‌که افسانه‌های عاد وثمود وهود کاملا درمیان عرب محفوظ مانده واگر شعراء ودانشمندانی میان آنها بوده، البته نامشان باقی میمانده‌است.

وآنچه‌که ما دردیباجهٔ این مقال (نهضت عرب پیش ازاسلام) یادآورشدیم عبارت از دانشمندان و سخنوران مشهوری است‌که یك قرن قبل از اسلام درمیان اعراب پدید آمدند ومهم‌تر ازهمه‌آنکه نهضت مزبور محدود بشعر وادب نبوده، بلکه جنبهٔ دینی هم داشته است، بقسمی‌که درآن عصر، ازنظردین، یك نوع هیجان وتشویش خاطرمیان اعراب پیدا شده‌بود ودرمیان‌یك قبیله، عده‌ای‌آتش وعده‌ای خدای‌یگانه پرستش میکردند وهمان کسی هم‌که میان آنان خداپرست‌بود درعین حال‌برای بت‌نیز قربانی میبرد، گروهی‌شراب را تحریم‌میکردند، دسته‌ای بت میپرستیدند ودستهٔ دیگرازپرستش‌بت بیزاری می‌جستند وهمین‌انقلاب فکری‌جامعهٔ عرب را متوجه راه نجاتی میکرد ودرهرمجلس ومحفلی صحبت ازظهورنجات دهنده‌ای‌میشد. در نتیجه اشخاصی ادعای نبوت‌کردند وهمان ادعای‌آنان مردم را متذکر ساخت‌که راجع بدین ومذهب وپایان‌کارها تفکر کنند .

چه شد که این نهضت پدیدآمد؟ - سابقاً اشاره شدکه عربهای عدنان ، مردم روشن فکرتیزهوشی بودند ولی چون روزگار خودرا بجنگ وجدال میگذراندند واز دنیای متمدن دور میزیستند نمیتوانستند هوش وفکرخویش را در راه ترقی وتعالی‌بکاربرند.

آنچه مسلم است افراد عادی تادرفشار فقر واقع نشوند، برای معاش تلاش نمیکنند و تا خواری نکشند برای ترقی خود نمیکوشند وکمتر اتفاق افتاده که فردی بدون تماس با مردم متمدن وبدون اینکه تحت فشار قرارگرفته باشد برای پیشرفت وترقی‌خود بکوشد.این وضع افراد مردم است واما هیئتهای‌اجتماع غالباً بعدازجنگهای خارجی ویاانقلابات داخلی به هیجان میآیند وبرای ترقی وتعالی‌خویش میکوشند والبته جنگهای خارجی در این مورد مؤثرتر است زیرا درزمان جنگ ملتهابایکدیگر تماس پیدا میکنند ومحسنات‌ومعایب خودرا درك مینمایند وبالطبع درصدد اصلاح نقیصه‌های خود برمیآیند. دلایل تاریخی‌برای صحت‌این گفتار بسیاراست .

اتفاقاً در دوقرن قبل ازاسلام، همین وقایع برای اعراب پیش‌آمد وآنان را تکان داده بفکرترقی وتعالی انداخت باین معنی‌که درآن اوقات سپاهیان حبشه‌بریمن دست یافتند ودر اواسط قرن اول پیش ازهجرت حبشی‌ها بقصد تسخیرمکه وکعبه بحجازآمدند .

عربهای حجاز بخصوص مردم مکه و قریش تا آن روز چنان خطری را پیش‌بینی

نمیکردند زیرا هرچه دیده وشنیده بودند احترام وستایش سایرقبایل ازکعبه ومکه بوده است ولی‌همینکه عبدالمطلب جد پیغمبراکرم (ص) پرده‌دار ونگاهبان کعبه ازآمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی خبردارشد خود وقومش (قریش) ناگهان دانستندکه چه خطر بزرگی‌متوجه آنان گشته است ومطابق قانون طبیعت قوای روحی وجسمی‌خویش‌را جمع‌آوری‌کرده مهیای دفاع شدند وهشیاری وخردمندی نهانی خودرا آشکار ساختند وبقدری این پیش‌آمد دراوضاع مردم حجازتأثیر داشت‌که سال واقعه را مبداء تاریخ قرارداده سال پیل (عام‌الفیل)[1] خواندند. تأثیراین واقعه نه تنها موجب نهضت‌ادبی ودینی‌حجازیان گشت بلکه درنتیجهٔ‌آن سیاستمداران ونابغه هائی میان‌آنها ظهورکردکه در پیشرفت اسلام وجود آنان مؤثر واقع شد همچنانکه پس ازانقلاب فرانسه اشخاصی مثل بوناپارت پدیدآمدند و در پیشرفت سیاست فرانسه عـامل مهمی بشمارآمدند .

باری واقعهٔ (عام‌الفیل) آغازنهضت اعراب حجاز محسوب نمیگردد، بلکه‌فتح‌یمن‌پیش درآمد وعام‌الفیل متمم‌آن نهضت میباشد ودرهرحال چه فتح یمن بدست حبشیان موجب‌نهضت اعراب حجازباشد وچه‌آمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی بطرف مکه باعث جنب وجوش آن مردم‌گشته وچه موجبات دیگری برای‌آن نهضت بوده درهرحال پیش ازظهور اسلام ، یك نوع غلیان فکری ازنظردین وادبیات میان اعراب پدیدآمده بودکه برای پیشرفت‌اسلام مقدمهٔ لازم وطبیعی محسوب میشدوغالباً دعوت‌های دینی دارای چنین مقدماتی میباشد، یعنی ابتداء یك نهضت دینی وادبی دراجتماع‌ایجاد میگردد وسپس‌زمینه، برای‌انتشار وتأییددیانت جدید فراهم میشود .

---

۱ ــ اهمیت عام‌الفیل در وقوع معجزه‌ایست کـه پرندگان (ابابیل) سپاه ابرهه را متلاشی کردند (ناشر)

دعوت اسلامی

آری موقعی که رسول اکرم (ص) صاحب شریعت اسلامی دعوت خودرا شروع فرمود وضع جامعهٔ عرب چنان بود که درصفحات پیش شرح دادیم . پیغمبر اسلام(ص) درسال ۶۰۹ میلادی درسن چهل سالگی دعوت خودرا آغاز نمود . شرح رفتار و کردار پیغمبر اکرم در این مختصر نمیگنجد وفقط بمختصری ازآنچه با موضوع ما ارتباط دارد اکتفاء میشود تا وسایل وعواملی که موجب انتشاراسلام ومساعد برای توسعهٔآن بوده معلوم گردد .

پیغمبر اکرم (ص) هنگامی بدنیا آمدکه پدرش درگذشته بود و همینکه شش‌ساله شد مادرش نیز وفات کرد وجدش عبدالمطلب اورانگاهداری‌نمود . آنموقع مؤسسهٔآب دادن بمردم (سقایه) ومؤسسهٔ مهمانداری (رفاده) بدست عبدالمطلب اداره میشد وازآنرو عبدالمطلب بسیار معزز و محترم میزیست . پیغمبر اکرم (ص) هشت ساله بودکه جدش رحلت کرد و عمویش ابوطالب که او نیز شخصیت محترمی بود برادرزاده را نزد خود برد و او را مانند سایر فرزندان خویش گرامی داشت .

ابوطالب مثل سایر بزرگان‌قریش بتجارت میرفت وپیغمبر(ص)را باخود میبرد رسول اکرم (ص) ازهمان ایام‌جوانی که باعمویش ابوطالب سفرمیرفت اخلاق وکردارش طوری‌بود که اورا استوار (امین) میخواندند و هوش وعقلش را تمجید میکردند .

این‌نیکنامی حضرت‌رسول(ص) سبب‌شد که‌خدیجه دختر‌خویلدار زنان ثروتمندقریش، جنابش را بعنوان عامل خود انتخاب کند وامور بازرگانی خویش‌را بوی بسپارد وسرانجام بقدری ازامانت وصداقت‌این‌عامل (بزرگوار) خوشش‌آمد که‌راضی شدبا وی‌ازدواج کند. این زناشوئی‌برای پیغمبر اکرم(ص)موجب گشایش وآسایش گشت، چه که‌ازثروت خدیجه‌بهره‌مند شد وطبعاً چنین شخص درستکار دست و دل‌باز ثروتمندی، مورد احترام ومحبت عموم میباشد.

همینکه پیغمبر اکرم (ص) چهل ساله شد ، بگوشه گیری از مردم متمایل گشت ومانند مردان تارك دنیا (ناسکان[1]) بکوهها وغارها پناهنده شد ودرماه رمضان همان سال، باخدیجه بکوه موسوم به‌حراء واقع‌درسه میلی‌مکه‌مقیم‌شد وهمانموقع‌رؤیای‌نخستین بروی‌پدیدار گشت[2]

---

۱ ــ معتکفین .

۲ ـ مقصود ازرؤیای‌نخستین که مؤلف مسیحی(جرجی زیدان) اظهار داشته همان وحی‌الهیست .

و نزد همسر خود خدیجه آمده باو خبر داد که جبرئیل برمن ظاهر شد ومرا فرمان داد این آیه را بخوانم:

«اقرأ باسم ربك الذی خلق» بخوان بنام خدای تو که آفریننده است.

من آنرا خواندم وبمیان کوه شتافتم. درآنجا ازآسمان آوازی شنیدم که میگفت: ای محمد! توپیغمبرخدا هستی ومن جبرئیل هستم.

خدیجه عموزاده‌ای بنام ورقة بن نوفل داشت. ورقه کتابهای بسیار خوانده بود و با یهود ونصاری معاشرت داشت ومردم مکه او را بدانشمندی شناخته، در علوم دینی وغیبگوئی ممتاز و برجسته میدانستند. خدیجه نزد ورقه رفت وآنچه را که از پیغمبر (ص) شنیده بود بوی بازگو کرد.

ورقه گفت: ای خدیجه اگرآنچه میگوئی‌راست است، بخدائی‌که جانم دردست اوست این‌مرد پیغمبر(ص) مردم خواهد شد وآنچه‌که باموسی بوده با او نیزخواهدبود.

خدیجه نزد پیغمبر(ص) بازآمد وآنچه از ورقه شنیده بود برای شوهر گفت: پیغمبر اکرم(ص) با اطمینان خاطر بمکه بازگشت ولی از اظهار دعوت علنی خودداری‌مینمود، زیرا ازعلاقه‌مندی قریش به‌بت‌های خودشان مطلع بود و بخوبی میدانست‌که دعوت بخدای یگانه وچشم‌پوشی ازبت‌ها برمردم قریش‌گران میآمد چه‌که بارفتن بت‌ها سود بازرگانی وجاه ومقام قریش نیز از میان میرفت باین لحاظ پیغمبر اکرم (ص) مدت سه سال بطور کج دار ومریز بنزدیکان خود دعوت رسالت را ابرازمیکرد ودرظرف‌آن مدت عدهٔ‌کمی باو ایمان‌آوردند‌که ازآن‌جمله جوان نورسیده علی‌بن‌ابیطالب(علیه‌السلام) پسرعموی‌پیغمبر(ص) بود ودیگر ابوبکر صدیق ازبزرگان قریش وابوعبیدهٔ جراح وچند نفردیگربودند.

ازآن پس پیغمبر(ص) بدعوت‌آشکار پرداخت و از عموزادهٔ خود علی(ع) خواست‌که میهمانی‌ترتیب‌دهدوعموهاونزدیکان‌پیغمبر(ص)رابطعام دعوت‌کند. علی(ع) چنان‌کرد ونزدیك چهل‌مرد ازفرزندان عبدالمطلب بخانهٔ‌پدرش(ابوطالب) فراخواند همینکه مهمانان ازخوردن غذا فارغ‌شدند پیغمبر(ص) دعوت‌خودرا شروع‌نمود ومهمانان‌که ازدعوت پنهانی‌پیغمبر(ص) آگاهی داشتند، دانستند‌که موضوع ازچه قرار میباشد و درصدد خاموش‌کردن پیغمبر(ص) برآمدند‌که مبادا به‌بت‌های‌آنان اهانتی‌واردآید عموی پیغمبر(ص) ابولهب بیش ازدیگران برای خاموش ساختن پیغمبر(ص) میکوشید وآنحضرت را تحقیرمیکرد. پیغمبر (ص) درآن مجلس خاموش شد ومهمانان رفتند ولی این‌پیش‌آمد ذره‌ای از عزم راسخ رسول اکرم (ص) نکاست ودوباره همان عده‌را برای صرف غذا دعوت‌کرد وپس‌ازصرف غذا باآنان چنین‌فرمود:

«حتم دارم‌که درتمام ملت عرب‌کسی بهترازآنچه من برای شماآورده‌ام نیاورده‌است. من بشما میگویم خداوند فرموده شمارا دعوت‌کنم حال‌کدام یك ازشما آمادهٔ همراهی‌بامن

ـ که درکوه حرا بر سید انبیاء نازل شد. (مترجم)

هستید تا برادر وجانشین ووصی من میان مردم باشد».

پس از این گفتار همهٔ مهمانان خاموش ماندند وبیشتر ازآن نظر که پیغمبر (ص) را خفت دهند. فقط علی(ع) پیش‌آمده گفت: ای پیغمبرخدا من تورا یاری میکنم.

پیغمبر (ص)هم فرمود علی(ع) برادر وجانشین ووصی من‌است ازاوفرمانبرداری‌کنید.

مهمانان که این‌را شنیدند خنده‌کنان ازجابرخاسته بابیطالب گفتند:

«محمد دستورمیدهدکه فرمانبردارپسرت باشی» وسپس ازآنجا رفتند.

این توهین وتحقیرهم پیغمبر اکرم (ص) را ازارادهٔ خود بازنداشت و اورا ازکسانش دورنساخت وبجای آنکه ازآنان کناره گیرد وازدعوت آنان بازایستد، آشکارا بت‌های آنان‌را بدگفت وخود قریش وپدران آنان را گمراه وکافرخواند. قوم قریش چاره‌ای جز بردباری نداشتند زیراپیغمبراکرم(ص) درپناه ابوطالب بود وهمهٔ آنان باابوطالب احترام میگذاشتند. سرانجام جمعی ازآنان که ابوسفیان (پدر معاویه) نیز باآنان بود پیش ابوطالب‌آمده گفتند:

«برادر زادهٔتوآئین مارا پست میشمارد وپندارهای ما را دیوانگی میخواند وخودمان راگمراه میداند، اورا ازاین رفتار بازدار ویا دست از اوبردار».

ابوطالب آنانرا بخوشی روانه ساخته وعدهٔ همه‌نوع مساعدت داد.

اما همینکه قوم‌قریش پیغمبر(ص) رادردعوت ازاسلام وبدگوئی‌ازخدایان خود پابرجا دیدند دوباره نزد ابوطالب آمده گفتند:

«اگر برادر زاده‌ات را ازاین‌کار بازنداری با تو واوآنقدر ستیزه خواهیم‌کرد تا یکی ازدوطرف هلاك گردد».

پیغمبراکرم (ص)که این سخن عمو را شنید، گمان‌کرد عمو اورا رها میسازد وطبعاً این پیش‌آمد براوگران‌آمد اما باعزمی ثابت گفت:

«ای عمو! اگرقوم قریش‌آفتاب را دردست راست من وماه را دردست چپم‌بگذارند، دست ازاین‌کار برنمیدارم».

سپس بگریه افتاده ازجابرخاست که ازپیش‌عمو برود اما عمویش اورا بازداشته گفت:

«هرچه میخواهی بگو بخدا تورا بآنان نمیسپارم».

در این میان دعوت پیغمبر آهسته‌آهسته میان قریش پیش میرفت و مردان بزرگی آئین اسلام را می‌پذیرفتندکه ازآن جمله ابوبکر و عثمان و زبیربن عوام و عبدالرحمن‌بن عوف وحمزه (عموی پیغمبرص) وعمر بود والبته اسلام‌آوردن این مردان نامی که در تاریخ اسلام مقام بلندی دارندبرای پیغمبر(ص)پیشرفت بزرگی‌بود بخصوص اسلام‌آوردن عمر وحمزه که درمیان قریش نیرومند ومحترم بودند وپیغمبر(ص)آنان را بسیار گرامی میداشت.

سایرعموها و اقوام پیغمبر که از ابوطالب نومید شدند چاره‌ای پیش خود اندیشیدند و بفکر افتادندکه مگر پیغمبر (ص) را بخوشی از دعوت باز دارند، ازآنرو بزرگان قوم در

مشورت خانه (ندوه) گرد آمده دنبال پیغمبر (ص) فرستادند ومقدم اورا بامهربانی‌واحترام پذیرفته گفتند :

« ای محمد ! ما آمده‌ایم تاباتو سخن گوئیم ، توکاری باما کرده‌ای‌که هیچکس‌باقوم خود نکرده است . توپدران مارا بدگفتی ، توآئین‌مارا پست شمردی ، توبخدایان ماناسزا گفتی، تومارا دیوانه خواندی ، توجمع مارا پراکنده ساختی . خلاصه آنکه‌کاربدی نبودکه نکردی، حال‌اگر این‌کاررا برای پول میکنی ما ازمیان خودپول جمع‌می‌کنیم وبتومیدهیم تا پولدارترین ما باشی ، اگر خواهان جاه و مقام هستی ما تورا پادشاه وآقای خود قرار میدهیم و اگر آنچه‌که میگوئی در اثر کسالت روحی است بازحاضریم پول جمع‌کنیم وتورا نزد بهترین پزشکان برای معالجه ببریم‌اگرخوب شدی چه بهتر وگرنه عذرتورامی‌پذیریم.

پیغمبر اکرم (ص) بآنان فرمود :

« من‌هیچ‌کسالتی‌ندارم وبرای پول‌وجاه ومقام دعوت نمیکنم، خداوند مرا به‌پیامبری برگزیده وکتاب برمن فرستاده ومرا فرموده‌که شمارا مژده وبیم بدهم ، من پیغام خدا را بشما میرسانم وشمارا پند واندرز میدهم ، اگر سخن مرا بپذیرید در هر دوجهان نیك بخت خواهید شد واگر نپذیرید شکیبائی پیشه‌میکنم تا خدا میان من وشما داوری‌کند. »

همینکه قریش ازآن‌اقدامات خود سودی ندیدند بآزار مسلمانان‌پرداختند. مسلمانان بابردباری رنج‌میکشیدند وهمینکه‌کارسخت شد ومسلمانان بیش ازاندازه مورد عذاب وتوهین واقع‌گشتند ، پیغمبر(ص)دستورداد: مسلمانانی‌که قوم وقبیله ندارندتا درپناه‌آنان باشند از مکه به‌حبشه بروند، ازآنرو هشتاد و سه مرد باعده‌ای زن‌وبچه به حبشه رفتند واین‌هجرت، هجرت نخستین اسلام‌بشمارمیاید . بدیهی است‌که این مسافرت درآنزمان بسیار دشواربوده چه‌که مهاجرین باید ازبیابان‌های خشك ودریا بگذرند وبازن وبچه این‌سختی‌هارابگذرانند وهمین اقدام‌آنان بهترین‌گواه است‌که پیروان پیغمبر(ص) به‌پیشوای خود ایمان‌کامل داشتند وبدستور وامر او رنج سفررا برخود هموارمیساختند .

اینك شایسته است‌که‌آنچه دربارهٔ دعوت اسلام پس از مطالعات بسیار بنظرما رسیده برای خوانندگان شرح دهیم .

پاره‌ای ازنویسندگان غیرمسلمان ، گمان‌کرده‌اند پیغمبر بزرگ (ص) برای ریاست و دنیاداری باین‌کارمهم دست زد .

ولی ما معتقدیم‌که این‌گمان‌آنها بی‌پایه ومایه میباشد زیرا تاریخ دعوت اسلام‌گواهی میدهدکه پیغمبر(ص) ازروی‌کمال خلوص وایمان وبدون هیچ نظـردنیوی بدعوت مبادرت نمود . پیغمبر اسلام(ص) به‌نبوت خود ایمان واطمینان قطعی داشت و مسلم میدانست‌که از طرف خداوند برای‌دعوت مردم برانگیخته شده است واگراین ایمان قطعی‌وکامل نبودآن همه رنج وآزار را تحمل نمیتوانست چه‌که حضرت رسول(ص) پیش ازدعوت بواسطهٔ زناشوئی

باخدیجه دارای جاه ومقام و ثروت بود ومردم اورا دوست داشته احترام میگذاشتند وزندگانی آسوده‌ای می گذراند و برعکس پس ازدعوت دچار رنج بسیار شد ، تاآن اندازه که بخاطر او مردم مکه با بنی‌هاشم از درستیزه وارد شدند و چون پیغمبر(ص) از بنی‌هاشم بود، مردم مکه میان خود پیمانی بسته در درون کعبه نهادند و بموجب آن پیمان برخود حتم کردند که با بنی‌هاشم (اقوام پیغمبر) داد وستدنکنند وازآنان دخترنگیرند وبآنان دختر ندهند. بنی‌هاشم دراثر این پیمان ، مدت سه سال شهرمکه را ترک گفته بکوهها وغارها پناهنده شدند و اگر هم بمکه میآمدند پنهانی میآمدند و فقط کسانی آشکارا در مکه آمد وشد میکردند که مانند ابولهب (عموی پیغمبر) بامحمد (ص) دشمنی سخت داشتند .

شاید پاره‌ای تصورمیکنندکه استقامت پیغمبر اسلام(ص) در دعوت خود بواسطهٔ پشتیبانی ابوطالب عموی او بوده است .

ولی این نیزاشتباه میباشد ، زیرا پیغمبرپس ازمرگ ابوطالب بیش ازپیش دردعوت خود پابرجا ماند . ابوطالب وخدیجه سه سال پیش‌ازهجرت درگذشتند وپس‌ازمرگ آنان کار بر رسول اکرم دشوارشد وقوم‌قریش ازهرسو بر وی‌تاختند. بخصوص ابولهب وحکم‌بن‌عاص وعتبة‌بن ابومعیط همسایگان پیغامبر زیادتر ازسایرین اورا آزارمیدادند وغالباً هنگام نماز شکمبه برسرورو‌ی پیغمبراکرم(ص) خالی‌میکردند وخوراکش راآلوده‌میساختند. پیغمبر(ص) ازمکه به‌طایف رفت ، تامگر درآنجا یار ویاوری‌بیابد . ولی درآنجا نیزچیزی جزدشنام وآزار ندید تا آنجاکه مردم طایف دسته‌ای ازنادانان وارادل خودرا بطرف حضرت رسول میفرستادندکه با اوستیزه کنند وبرویش داد زنند وهمینکه پیغمبر(ص) ازآنان‌کناره میگرفت وبگوشه‌ای پناه میبرد، عده‌ای میآمدندوفرومایگان را میراندند . پیغمبر(ص) تمام این‌رنجها را تحمل میکرد ودعوت خود را ادامه داده فقط پیش خداوند خویش ازنادانی‌مردم شکوه میکرد . باری حضرت رسول (ص) ازطایف بمکه برگشت ودشمنان خویش‌را بدتر ازسابق دید بقسمی‌که هرکس از دور ونزدیك با اوبستیزه برمیخاست واورا تهدید میکرد پیغمبر با ارادهٔ ثابت و محکم براین مصیبت‌ها صبر میکرد ، در صورتی‌که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد همه نوع با اوهمراهی و مهربانی خواهد شد. ولی رسول خدا از دعوت باز نمیگشت چون به‌نبوت خود ایمان کامل داشت ومیدانست از طرف خداوند مأمور باین دعوت میباشد .

همینکه پیغمبر(ص) ازاسلام نزدیکان واقوام خود نومیدگشت ، هنگام حج بر سرراه مسافران‌آمده‌آنها را باسلام دعوت میکرد و درآنجا هم از تعرض بـاز نمی‌ماند ، بخصوص عمویش ابولهب میان سخنان او دویده میگفت :

« ای مسافران! سخن برادرزادهٔ مراگوش‌ندهید، اومیگوید ازلات وعزی(نام‌دوبت) دست بکشید وگمراهی‌های تازهٔ اورا بپذیرید ، زنهار ازمحمد نشنوید».

البته این اعتراضات ازتصمیم و ارادهٔ پیغامبر نمی‌کاست و مرتباً مسافران وحجاج را بدین اسلام میخواند . سرانجام چند مرد از اهل مدینه دعوت اورا پذیرفتند وهمینکه بشهر خویش (مدینه) رفتند ، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام درمدینه، بودن‌یهود درآنجا بود زیرا یهودیان برعکس کفارمکه خدا شناس واهل کتاب بودند و از وحی‌آسمانی وپیغامبری رسولان آگاهی داشتند . ودیگر آنکه میدانستند دیانت اسلام به‌بازرگانی آنها زیانی نمیرساند ، برخلاف مردم مکه‌که میگفتند در صورت انتشار اسلام بت‌های کعبه از اعتبار می‌افتد و تجارت مکه ساقط میشود. یهودیان[1] و اهل مدینه‌که بامردم مکه رقابت داشتند ، طبعاً خواهان آن بودندکه‌آئین تازه ، در مدینه منتشر گردد و پیغامبر بآن شهر بازآید تاعربها بجای رفتن بمکه بمدینه بیایند و یهودیان‌که مردمان تاجر پیشه وپول‌طلب هستند بیشتر این فکر را دنبال میکردند . ازاینها گذشته مردم مدینه ، که ازنژاد قحطان (اعراب‌یمن) بودند بامردم مکه (اعراب‌عدنانی) همه‌جور رقابت میکردند ودرنتیجهٔ این عوامل اهل مدینه پیغمبر را بشهر خود دعوت‌کردند و پیغمبر در۶۲۲ میلادی از مکه بمدینه رفت واهل مدینه مقدم اورا گرامی داشتند ازآن هنگام پیروان پیغامبر را بدو نام خواندند مهاجر یعنی‌آنکه با او ازمکه بمدینه‌آمد و انصار یعنی‌آنکه در مدینه او را یاری نمود وبعدها سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شدکه تا امروزهم مبدأ تاریخ میباشد .

اسلام درمدینه پیشرفت‌کرد ومردم مدینه به‌کمک مسلمانان برخاسته ودرصدد انتقام از اهل مکه برآمدند وگاه وبیگاه برکاروانهای مردم مکه‌که بشام میرفتند ویا ازشام میآمدند، هجوم‌آورمیشدند واین‌حملات وهجومها، همان‌است‌که درتاریخ‌اسلام به(غزوه) شهرت دارد.

مهمترین غزوه‌های اسلامی غزوهٔ بدربودکه سرآمد پیروزی‌های اسلام بشمار میآید و ازآن به‌بعد مسلمانان درهمه‌جا جلو رفتند ، تا آنکه تمام شبه جزیرهٔ عربستان بتصرف آنها درآمد وشهرمکه را گشودند وطایفهٔ قریش همگی خواه‌ناخواه اسلام‌آوردند و پیغمبر (ص) بکشورهای خارج عربستان توجه‌کرده بپادشاهان نامه نوشت وآنها را باسلام دعوت‌کرد و این وقایع درتاریخ اسلام ذکرشده ومانیز درآن باره گفتگوخواهیم‌کرد .

روم‌وایران هنگام پیدایش اسلام

آنطورکه تاریخ نویسان میگویند ، شهر روم در سال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد وازهمان هنگام دولت روم پدیدآمد ومدت ده قرن ونیم پایدارماند وسراسرجهان‌آنروزرا گشود وشهر روم درتمام‌آن وقایع‌پایتخت‌بود ودرسال ۳۳۰میلادی پایتخت ازروم‌به‌شهر (بیزانس) انتقال یافت وقسطنطین بزرگ بآن شهر درآمده‌آنجارا قسطنطنیه نامید،که هنوزهم بآن نام

۱ــ یکی از بزرگترین علل هجرت پیامبر به یثرب (مدینه) و پذیرفتن مردم این شهر اسلام را بخاطر پیمانی بود که مردمش پیش از هجرت با پیامبر کردند و قول پذیرش دین و مساعدت بسیار را بهاو دادند، بیعت عقبه (ناشر)

خوانده میشود.[۱]

پس از مرگ قسطنطین (۳۳۷ میلادی) امپراتوری روم میان سه‌پسرش تقسیم شد و سرانجام یکی ازآنان برتمام‌کشور دست یافت و همینکه او در سال ۳۶۰ درگذشت ، ژولین وپس از ژولین ژوئین پادشاه شد و او نیزبعد ازچند ماه وفات‌کرد و رومی‌ها شخصی‌را بنام والنتین بامپراتوری خود برگزیدند .

والنتین بزودی برادر خودرا امپراتور شهر روم قرار داد و ازآن تاریخ ،کشور روم بدوقسمت شرقی‌وغربی تقسیم‌گشت‌که پایتخت اولی ، شهرقسطنطنیه وپایتخت دومی، شهرروم بود اتفاقاً امپراتوری رومی شرق بیشترپائید وشهر قسطنطنیه مرکز سیاسی وفرهنگی ودینی دنیای متمدن شد .

درقرن پنجم میلادی روم شرقی ازمغرب بدریای‌آدریاتیك، ازجنوب به‌حبشه، ازشرق بفرات ودجله وازشمال به‌سرزمین تاتار، محدودبود . نامی‌ترین امپراتوران روم شرقی‌پس‌از قسطنطین بزرگ ژوستنیان بودکه از۵۲۷ تا۵۶۵ میلادی (۳۹سال) فرمانروائی‌کرد وقسمتی ازاوایل سالهای امپراتوری خودرا درجنگ باساسانیان‌گذرانید واین جنگ باپیمانی‌مشهور بصلح جاویدان پایان پذیرفت ، اگرچه‌آن صلح جاویدان نماند .

ژوستین‌را بخت یارشد و سردار بزرگی درآرتش او بوجودآمدکه از سرداران نامی جهان بشمارمیآمد. این‌سرداربزرگ بلیزار نام داشت وبادلیری وتدبیر اوشمال‌آفریقابتصرف روم شرقی درآمد وپرچم امپراتوری آنان بردروازه‌های شهر روم برافراشته‌شد. بلیزار در پیشرفت نفوذ وفتوحات ژوستین عامل مؤثری بوده و از هر جهت در تقویت آن امپراتوری کمك‌های مهم انجام داده است .

دشمنی میان ایران و روم (یونان) تازگی نداشت و شاید از قرن پنجم پیش از میلاد آغازشده بود. علت عمدهٔ این‌کشمکش‌آن بودکه دو دولت مزبور (ایران و روم) هرکدام میخواستند صاحب اختیار دنیای آنروز بشوند و دیگری را زیر دست خود قرار دهند.

این‌کشمکش‌تازمان‌اسکندرکبیر، میان ایران ویونان بودوازآن‌پس تاظهوراسلام، بین ایران و روم دوام یافت .

---

۱ - مقصود از قسطنطنیه شهر استانبول کنونی است که مسیحیان آنراکنستانتینوپول‌یعنی شهر قسطنطین می‌نامند . Constantinople

اما همینکه سلطان محمدفاتح در۱۴۵۳ میلادی‌آنشهررا گشود ، آنجارا اسلامبول‌یااسلامبول (شهر اسلام ویا بندرگاه) نامید. اسلامبول بیش ازپنج قرن مرکزخلافت اسلامی بود وپس ازپایان جنگ اول بین‌الملل ، دولت عثمانی ازمیان رفته . حکومت جمهوری ترك . جانشین‌آن دستگاه شد وپای‌تخت ازاسلامبول بآنکارا انتقال یافت. اکنون استامبول ، شهر دوم ترکیه محسوب میشود، اما بواسطهٔ موقع‌نظامی (کناربسفر ومیان‌آسیا واروپا واقع شده است) مورد توجه و دارای اهمیت شایان نظامی وسیاسی وبازرگانی میباشد . (مترجم)

در زمان ژوستین انوشیروان ملقب‌بدادگر پادشاه ایران گشت و پیمان‌صلح جاویدان را نادیده گرفته، بررومیان تاخت وبزودی سوریه راگرفته انطاکیه را آتش‌زد وآسیای‌صغیر را بباد یغما داد. ژوستین سردار نامی خود بلیزار رابجنگ انوشیروان فرستاد وچندین‌بار طرفین غالب ومغلوب گشتند تاآنکه پس‌ازبیست‌سال جنگ هردو پادشاه‌خسته وپیر وفرسوده شدند وپیمان آشتی بستند، بااین شرط‌که مرز هردو کشور مانندپیش‌باشد ودولت روم‌سالی سی‌هزار دینار بدولت ایران بدهد.

ژوستیان در تاریخ روم، مقام بلندی را دارا شد زیرا سنگرها و دژها و کلیسا های زیادی بامر او ساخته‌شد وقوانین ونظاماتی وضع گردیدکه اکنون اساس وپایهٔ قوانین‌حقوقی دنیای جدید محسوب میشود. ژوستیان نخستین‌کسی‌بود که‌صنعت حریر بافی‌را از شرق‌بغرب منتقل‌کرد، کلیسای مشهور ایاصوفیه که اکنون جامع‌ایاصوفیامیباشد از بناهای این‌امپراتور میباشد[1].

باری درممالك استبدادی اوضاع کشور ومردم تابع خوبی وبدی پادشاهان میباشد. اگر پادشاه دادگر و درستکار باشد زندگانی‌مردم بخوبی میگذرد وگرنه کارهارو بخرابی میگذارد. در مورد امپراتوری روم نیز همینطور بود تاژوستیان حیات داشت، مردم روم آسوده بودند وپس از مرگ او وچون جانشین های لایقی پیدا نشد و اوضاع مملکت در هم وبرهم گشت ژوستین دوم جانشین وبرادر زادهٔ ژوستینیان نتوانست کارهای سودمندعمو را تعقیب‌کند. همین قسم تی‌باریوس که پس‌از وی امپراتور شد لیاقت و کفایت مهمی نداشت موریس یا موریکوس جانشین تی‌باریوس بامید اینکه جنگ باایران رونقی بکارش میدهد، ناگهان باانوشیروان در افتاد و هفت سال تمام این گیرودار ادامه پیدا کرد ودرآن اثنا انوشیروان درگذشت وپسرش هرمز چهارم به تخت نشست. در زمان این پادشاه، هیاطله از شمال وشرق بایران حمله آوردندو رومی ها تانزدیك پایتخت آمدند، ولی «بهرام چوبین» سردار نامی ایران هردو دشمن‌را عقب‌نشاند وایران را از سقوط حتمی نجات‌داد، پس‌ازاین پیروزیها بهرام چوبین، برضد هرمز اسباب‌چینی کرد وبزرگان ایران هرمز راکورکرده بگوشه‌ای نشاندند وخسروپرویز پسرهرمز را بپادشاهی برداشتند. بهرام‌چوبین که‌همهٔ‌اسباب‌چینی‌ها را برای سلطنت خود راه انداخته بود بپادشاهی‌خسرو تسلیم‌نشده اورا مجبوربفرار کرد، پرویز از بیم بهرام‌به قسطنطنیه آمد وازموریس‌کمك‌خواست‌موریس سپاهیانی‌بهمراهی پرویز فرستاد و اورا مجدداً بایران برگردانید.

پرویز پیوسته ازموریس‌سپاسگزار بود وتا موریس‌حیات‌داشت پرویز باروميان‌نجنگید. در سال ۶۰۲ میلادی در روم شرقی انقلابی ظهورکرده موریس‌کشته‌شد و فوکاس بجای او

---

[1] ـ کلیسای ایاصوفی که توسط سلطان محمدفاتح تبدیل بمسجد شد، در زمان آتاتورك یعنی بعد از انقراض خلافت‌آل‌عثمان مبدل بموزه‌گشت واکنون نیزموزه است. (مترجم)

امپراتور گشت. رومی‌ها بسلطنت فوکاس تن نمیدادند و از هرقـل والی روم در افریقا کمك خواستند هرقل پسر خودرا با ناوهای جنگی به قسطنطنیه فرستاده ، فوکاس‌را مغلوب‌و مقتول کرد وخودش (هرقل) امپراتور روم شد (۶۱۰ میلادی) .

خسروپرویز که از مدتی پیش در صدد حملهٔ به‌روم بود و از موریس ملاحظه میداشت، پس‌از این پیش‌آمدها بهانه‌ای بدست‌آورده بعنوان انتقام از دشمنان دوست خود(موریس) به

ت ـ قونیه منبر مسجد علاءالدین



رومی‌ها حمله آورد ودرسال ۶۱۴ میلادی باکمك یهودیان، مصر و افریقا وشام وفلسطین را فتح‌کرد وسپاهیان خویش‌را بغارت اورشلیم فرمان داد. سپاهیان ایران، کلیسای‌قیامت ومزار مسیح راآتش زدند وشهرها را غارت‌کردند وموجودی خزانهٔ کلیسا را به یغما بردند. صلیب مقدس وکشیش بزرگ شهر اورشلیم‌را باخود بایران آوردند ومطابق اظهار بعضی‌از مورخین نودهزار مسیحی در این زدوخورد کشته‌شد، خسرو پرویزازاین‌پیروزی‌ها دلیر گشته‌بآسیای صغیرلشکر کشید و تاکنار «بسفر» پیش رفت.

در تمام این‌جریان،هرقل امپراتور روم،آسوده‌وفارغ درکاخ‌خود نشسته بخوشگذرانی میپرداخت. اما همینکه سپاهیان ایران نزدیك پایتخت‌رسید، هرقل خطر را حتم دانست و برای دفاع آماده‌گشت ولی چون نقدینهٔ کافی در دست نداشت ازکلیساها وام‌گرفت و باآنان شرط نمودکه پس ازجنگ، وام را با سود پس بدهد. هرقل با دشواری بسیارباپول وسپاهیان فراهم آورده جلوی ایرانیان آمد و از راه دریا خود را بکلیکیا در آسیای صغیر رسانیده ایسوس را گرفت و با ایرانیان در همان محل بجنگ پرداخته آنها را شکست داد ۶۲۲ میلادی - و این همان سالی است‌که پیغمبر اسلام از مکه بمدینه هجرت‌کرد.

هرقل مجدد درسال ۶۲۷ میلادی سپاهیانی گردآورده، روبایران‌آمد و برای‌اولین مرتبه‌رومیها شهر نینوا پایتخت سابق‌آشور را گرفتند وایرانیان‌را مغلوب‌ساختند. درآنموقع خسروپرویز پیرشده بود وکاری از دستش برنمیآمد، لذا پسر خود هرمز را جانشین کرده کنار رفت ولی شیرویه برادر هرمز، برضدپدر وبرادرقیام‌کرده‌تمام‌برادران وبرادرزادگان خودراکه شمارهٔ آنان به‌هیجده میرسید پیش‌چشم پدرکشت و پدرخود خسروپرویز را در زندان‌افکند. خسرو در زندان وفات‌کرد وپسرش‌شیرویه هشت‌ماه پس‌ازمرگ پدر درگذشت وبامرگ خسروپرویز، اساس سلطنت ساسانیان درهم ریخت، بقسمی که درمدت چهارسال ۹ پادشاه (زن ومرد) بتخت نشسته و از تخت بزیرآمدند و در چنین وضع هرج ومرج و درهم و برهم سپاهیان اسلام، عازم فتح ایران شدند[1].

اوضاع امپراتوری روم شرقی، در آن زمان بهتر از وضع شاهنشاهی ایران نبود، زیرا هیاطله از طرف شرق، وگوت‌ها برهنگری (مجارستان) دست یافته، روبه روم پایتخت امپراتوری پیش میرفتند.

علاوه‌بر اوضاع سیاسی واداری اوضاع دینی واجتماعی واخلاقی‌روم وایران درآن‌ایام از هرجهت روباختلال می‌رفت وطبعاً خرابی اوضاع اداری وسیاسی‌نیز بواسطهٔ فساد اخلاق جامعه وپریشانی عقاید وافکار عمومی بوده‌است.

۱ - در اینجا ظاهراً جرجی زیدان دچار اشتباه گشته زیرا خسروپرویز یا خسرو دوم در زندان نمرد بلکه بمداد شکست ایرانیان وپیشرفت رومیها سران‌سپاه ایرانی برخسرو پرویزشوریدند وفرمانده پادگان تیسفون خسرو راگرفته درمحلی‌موسوم «به‌تاریك‌خانه» زندانی کرد،ابتدا فرزندانش راکشت وسپس خود خسرو را نیز بقتل رسانید. مترجم

کمی پیش از ظهور اسلام، یعنی درقرن ششم میلادی، ده‌ها مذهب و مسلک مختلف دینی در روم شیوع داشت وسرچشمهٔ همهٔ اختلافات را پاره‌ای الفاظ پوچ وبی‌اساس تشکیل میداد . از آن‌جمله امپراتوران روم ورجال سیاسی میگفتند: مسیح دوطبیعت ودومشیت داشته‌ولی مسیحیان یعقوبی که بیشتر درشام ومصر میزیستند، برای مسیح یك طبیعت ویك مشیت قائل بودند. در زمان هرقل اثناسیوس اسقف یعقوبیان مقیم شهر (مونباك) درصدد بر آمد تاحدی این اختلاف را برطرف سازد وباپیروس اسقف قسطنطنیه که اصلا اهل‌شام بود قبلا مذاکره کردو او راقانع ساخت که مسیح دارای یك‌مشیت ودوطبیعت بوده است، سپس موضوع‌را باهرقل درمیان گذارد. هرقل باخوشوقتی این‌پیشنهاد را پذیرفت و فرمانی دراین باره صادر کرد ولی «سفرونیوس» اسقف اورشلیم واسقف عمان وپاره‌ای از اسقف‌های دولتی این‌فرمان را رد کردند، ودرنتیجه کشمکش شدت‌یافت. هرقل واسقف قسطنطنیه واسکندریه وانطاکیه معتقد بدوطبیعت ویك‌مشیت شدند، مسیحیان یعقوبی (اهل مصر وحوران و سوریه) عقیدهٔ دیگری داشتند ومسیحیان‌عراق (نسطوریان) چیز دیگری میگفتند.

گذشته از این اختلاف، کشمکش‌های دیگری میان مسیحیان وجود داشت ازآن‌جمله طایفهٔ خیالی‌ها میگفتند مسیح حقیقی بدار نرفت و کسی دیگر را بجای او دار زدند و طایفهٔ دیگر بنام (آکی‌فالی) مانند خوارج مسلمانان پیروی از رؤسای دینی را حرام می‌دانستند و هریك ازاین طوایف بشعبه‌ها ودسته‌های متعددی تقسیم‌می‌شدند .

چون درآن اوقات دین‌وسیاست باهم توأم بود اختلافات دینی باعث میشد که کشمکش‌های مهم‌سیاسی نیز واقع گردد . مثلا هنگامیکه فرمان یك مشیت و دوطبیعت را صادر نمود، ارمنی‌ها آنرا نپذیرفته، بعقیدهٔ سابق خود راجع بیك مشیت و یك طبیعت، باقی ماندند و در نتیجه، مورد تعقیب هرقل وکلیسای قسطنطنیه واقع شدند و همینکه‌کار برآنان سخت گشت از حمایت رومیان خارج شده به‌پناه دولت‌ایران درآمدند. همین قسم مسیحیان مصر که ازمظالم پیشوایان سیاسی و مذهبی روم بتنگ آمده، با سپاهیان اسلام همدست شدند و عمرو عاص را کمك کرده، آنکشور را بمسلمانان دادند .

درعین‌حال که خود مسیحیان بایکدیگر اختلاف داخلی داشتند، یهودیان امپراتوری روم‌نیزشب وروز در داخله مشغول دسیسه بودند بخصوص که هرقل بواسطهٔ تعصب مذهبی با یهودیان بدرفتاری میکرد آنهاهم درشهر انطاکیه برضد مسیحیان برخاسته اسقف بزرگ‌شهر را بطور هولناکی مثله کردند (مثله کردن یعنی درآوردن‌چشم‌و بریدن دماغ وگوش ولب‌وغیره مترجم) هرقل ازاین‌رفتار ناهنجار برآشفته یهود انطاکیه را قتل‌عام کرد. سپس‌یهودیان‌شهر «صور» (پایتخت فینیقیه)والی رومی خود راکشته، بایهودفلسطین‌همداستان‌شدند که دریکشب تاریك بشهر «صور» بتازند و تمام مسیحیان‌آنشهر را بکشند. کشیش‌شهر ازاین توطئه‌باخبر شده، دربانان وسپاهیان رومی را آگاه‌ساخت وبااین پیش‌بینی ازحمله‌بشهر جلوگیری‌شد.

اما یهودیان، که از تصرف شهر صور نومید شدند، دیرها و کلیساهای بیرون شهر و دههای مجاور را بباد قتل و غارت گرفتند و پس از اندکی سپاهیان روم بتعقیب یهود پرداخته، عدهٔ بسیاری از آنها راکشتند، در شهر قیصریهٔ فلسطین نیز همین اتفاقات روی داد و هرقل برادر خود تا دوروس را بآن نواحی فرستاده یهودیان آن نقاط را از دم تیغ گذرانید.

دراین‌ضمن ستاره‌شناسان برومیان گفتند که بنا باحکام نجوم در همین ایام دولت روم بدست مردمان مختون منقرض میشود.[1] رومیان از این پیشگوئی بهراس افتاده، بیش‌ازپیش بآزار و کشتار یهودیان پرداختند، یهودیان هم برای کینه‌جوئی هشتادهزار اسیر مسیحی رومی را از ایرانیان خریده مثل گوسفند سر بریدند.

کینه‌توزی یهود و نصاری، منحصر بهاهالی روم نبود، بلکه در آن‌اوقات و پس‌از آن هرجا دولتی مسیحی تشکیل میافت همین‌دشمنی بایهود را باشدت اجراء میکرد، گوت‌های مسیحی که در اسپانی حکومت داشتند بهتر از رومیها بایهودیان رفتار نمیکردند و یهودیان ساکن اسپانی را در پرونده‌های رسمی دشمن ملك وملت ثبت میکردند و هرقانونی که وضع مینمودند مواد مخصوصی راجع بتحقیر یهودیان در آن میگنجاندند وبالاخره مقررداشتند، که دین یهود در اسپانی ملغی باشد ویهودیان ازبرگزار کردن مراسم دینی واعیاد مذهبی محروم باشند تاخواه ناخواه مسیحی بشوند. یهودیان، بظاهر مسیحی میشدند اما دردل بامسیحیان کینه میورزیدند، گوت‌های اسپانی هم که از این موضوع آگاه بودند بایهودیان (مسیحی‌شده) مانند مسیحیان اصلی رفتار نمیکردند و بیش‌ازپیش بآنها سخت‌میگرفتند تاحدی که یهودی‌نژاد اگرچه‌ظاهراً آئین مسیح راهم پذیرفته بود حق خواندن ونوشتن نداشت وازخرید کنیز و غلام‌ممنوع بود.

آری درچنین‌وضعی سپاهیان‌اسلام باسپانی رسیدند وباکمك‌داخلی (یهود) برحکمرانان مسیحی غالب‌آمدند.

وضع اجتماعی واخلاقی ایرانیان‌پیش ازاسلام بمنتهای‌فساد رسیده بود، دین‌رسمی کشور بچندین‌شعبه تقسیم‌شده وهرشعبه باشعبهٔ‌دیگرستیزه‌وجنگ‌داشت علاوه‌برمذهب‌زرتشت، مذهب‌های دیگری‌بنام‌آئین‌مانی ومزدك در ایران پیدا شده بودکه‌آنهم مزید برنفاق وتفرقه میشد وتعلیمات عجیب وغریبی میان ایرانیان شیوع یافته بود، از آن جمله پیروان مزدك‌میگفتند که همه‌چیز‌حتی‌زن میان‌مردم مساوی‌تقسیم شود، زیرا همه فرزند يك‌پدر میباشند عجب‌آنکه قباد پادشاه ساسانی‌آئین مزدك‌را پذیرفت و جمعی نیز از پادشاه‌پیروی‌کردند وهمینکه‌پادشاه دیگر پدیدآمد آئین‌مزدك را تحریم‌نمود وپیروان مزدك را کشت وطبعاً خلاف ونفاق داخلی افزوده‌گشت وفساد عمومی روبازدیاد گذارد.

هنگامیکه ایران وروم، دراین‌وضع اسفناك‌بسرمیبردند، وازهرجهت روبزوال‌میرفتند

---

[1] - مسیحیان‌یهودی‌ها ومسلمانان راملت‌های‌مختون یعنی ختنه‌شده میخوانند. عربهای‌صدراسلام که‌کشور روم‌راگشودند معتقدبودند که پیشگوئی ستاره‌شناسان مربوط بآنهابوده است. مترجم

نهضت اسلامی درعربستان، رو بتوسعه وترقی گذارد و مردمان ستمدیدهٔ روم و ایران، برای تحصیل آزادی وفرار ازتعدیات فرمانروایان ایران و روم بشبه جزیرهٔ عربستان پناه آوردند.

انتشار اسلام

تاریخ اسلام از هجرت آغاز میشود . درآنموقع مسلمانها از آزار وشکنجهٔ کفارمکه بستوه آمده روبمدینه آوردند وچون شمارهٔ آنان کم بود نمیتوانستند ازخود دفاع کنند. مردم مدینه نسبت بمهاجرین خوشرفتاری نموده آنان را کمك میکردند. بیعت معروف به بیعت عقبه که موجب امیدواری مسلمانان شد از کمکهای بزرگ اهل مدینه میباشد، پیغامبر اسلام (ص) که این مهربانی را از مردم مدینه میدید مسلمانها را بهجرت تشویق میکرد.

نخستین اقدام سودمند پیغمبر (ص) پس از ورود بمدینه، بستن پیمان دوستی میان مسلمانان مکه و مسلمانان مدینه بود، چون تاآن هنگام میان اهل مکه واهل مدینه رقابت و خصومت شدت داشت پیغمبر(ص) این دشمنی را برطرف کرده پیمانی میانآنان منعقد نمود .

«ابن‌هشام» متن این‌پیمان را درتاریخ خود ذکر نموده ومطابق مندرجات آن‌پیمان، مسلمانان مکه ومدینه اعتراف کرده‌اند که هردو تابع يك‌فكر ويك‌عقیده میباشند. سپس‌پیغمبر میان مهاجروانصار، عقد برادری اجراء نمود. واین‌نخستین شالودهٔ اتحاد اسلام بودکه‌بدست پیغمبر(ص) طرح شد. شمارهٔ مسلمانها درآن روز ازصد تجاوز نمیکرد وبلکه بصدنمیرسید، اما همان عدهٔ‌کم احکام مهم اسلام‌مانند نماز، روزه، زکوة وغیره را اجراء میکردند و بااین اقدام بآئین اسلام رسمیت‌واهمیت میدادند. کم‌کم‌عده‌ای‌از بزرگان مدینه بدین‌اسلام‌درآمدند واسلام آنان اسباب تقویت مسلمانها شد . همانطورکه اسلام آوردن حمزه و عمر در مکه مسلمانان را بسیار نیرومند ساخت.

همینکه مسلمانان از انجام امور داخلی در مدینه فارغ شدند بفکر مغلوب ساختن دشمنان ومخالفان خود یعنی‌اهل مکه افتادند و درصدد جنگ باآنان برآمدند ومانند اعراب زمان جاهلیت ابتداء بجنگ داخلی پرداخته آنگاه بکشورگشائی مشغول شدند. این جنگ‌های داخلی را غزوات میگویند ومهمترین‌آن غزوهٔ بدرکبری است‌که‌آن جنگ باعث ترقی اسلام شد .

غزوهٔ بدر کبری

«بدر» نام جاههای منزلگاهی میان‌مکه ومدینه است وکاروانهای‌مکه وشام ناچار برای بدست‌آوردن‌آب دراین محل بار می‌انداختند. در سال دوم هجرت مسلمانان خبرشدند، که ابوسفیان باسی‌مرد دیگر ازشام بمکه میرود وکاروان بزرگی ازکالاباخود میبرد. پیغمبر(ص) که این را دانست یاران خود را برای جنگ بااین دسته ازقریش وغارت اموال آنان دعوت‌کرد ابوسفیان تا ازاین خبر آگاه گشت بکفارمکه پیام فرستاد، صدسوار و هشتصدوپنجاه پیاده ازمکه بیاری‌ابوسفیان آمدند ومسلمانها نیز برای‌کارزار آماده گشتند .

شمار: مسلمانان درآن غزوه ۳۱۳ نفر میشدکه هفتاد نفرشان مهاجر وبقیه از انصار بودند تمام این‌عده فقط‌دو اسب وهفتادشتر داشتند. مسلمانان باشتاب بسیار ازمدینه درآمدند و چاه های منزلگاه بدر را تصرف کرده درانتظار ورود قریش نشستند و برای پیغمبر(ص) سایه‌بانی «عریش» ساختند‌پیغمبر(ص) باابوبکر، درآن سایه‌بان نشست وپیروان خود رابرای مبارزه آماده فرمود :

دیری‌نپائیدکه قافلهٔ‌قریش سررسید. بسیاری‌از بزرگان قریش و دشمنان پیغمبر مانند ابوجهل وغیره میان‌آنان‌بودند. پیغمبر(ص) بخوبی‌میدانست‌که پیروزی یاشکست‌دراین‌جنگ کار رایکسره میسازد چه درصورت شکست پیشرفت اسلام بعید بنظر میآید ولی اگرمسلمانان پیروز میشدند البته زودجلو می‌رفتند. پیغمبر(ص) همینکه ازشمارهٔ زیاد سپاهیان قریش‌آگاه شد، سربآسمان برآورده فرمود :

«خدایا اگراین‌گروه کوچك نابود شودکسی‌درجهان تورا پرستش‌نخواهدکرد.»

مطابق مرسوم اعراب جنگ‌تن به‌تن شروع شد. مسلمانان ابوجهل‌راکشته سرش را بحضور پیغمبر(ص) آوردند . پیغمبر(ص) سجدهٔ شکر بجاآورده فرمان یورش داد و درمدت کوتاهی‌کفار قریش‌شکست‌خورده گریختند. دراین‌جنگ از مسلمانان‌شش‌مهاجر و هشت‌انصار کشته شد درصورتی‌که شمارهٔ‌کشتگان قریش به هفتاد رسید و بیشترشان از اشراف‌وتیره‌های بنی‌امیه، مخزوم، بنی‌اسد وغیره‌بودند. مسلمانان هفتادنفر هم اسیر گرفتند که ازآن جمله: عقبة‌بن‌ابی معیط ازدشمنان سرسخت پیغمبر(ص) بودوچون پیغمبر(ص) ازعقبه‌آزار بسیاردیده بود، فرمان‌داد سرش‌را بریدند. علی‌بن‌ابیطالب(ع) و حمزه عموی پیغمبر(ص) دراین‌جنگ بیش‌از دیگران رشادت‌بخرج دادند، عده‌ای ازبزرگان قریش‌مانندابوسفیان‌وعمروعاص بمکه گریختندو اتفاقاً همانها‌که‌ازمیدان بدربمکه‌فرارکردند، درآتیه ازسرداران‌نامی‌اسلام‌شدند.

باری نزدیك‌بود سرتقسیم اموال‌میان مسلمانها نزاع درگیرد ولی پیغمبر(ص)غنیمت‌ها را عادلانه میان آنان تقسیم‌کرد و چیزی برای خود برنداشت و بااین تدبیر، از کشمکش مسلمانان جلوگیری شد. پس از آن‌کفار قریش امـوال زیادی به‌مدینه فرستاده ، بعادت آن زمان اسیران خودرا خریدند و از این راه گشایش مهمی برای مسلمانان حاصل شد.

دیگر از پیروزی‌های‌مسلمانان درآن‌روز، اینکه‌ابولهب‌عمو ودشمن خونین‌پیغمبر(ص) درواقعهٔ بدر، شرکت نکرد وبعادت معهود اعراب‌شخص دیگری را ازطرف‌خودمأمور جنگ کرد. ولی همینکه خبر شکست قریش را شنید، بسیار متأثر شد وچندروزی‌پس‌از واقعهٔ بدر، درشهر مکه درگذشت .

جنگ احد

«قریش» یکسال بعداز شکست بـدر، سه‌هزار سپاهی‌گرد آورده، بسرکردگی‌ابوسفیان برای جنگ بامسلمانان ازمکه بیرون‌آمدند. دراین‌لشکرکشی هفتصدشترسوار ودویست‌اسب‌سوار وبقیه‌پیاده‌بودند.

زنهای قریش نیز بادایره همراه سپاهیان آمده و آواز میخواندند. دایره میزدند و مردان را بخونخواهی و تلافی شکست بدر، تشویق می‌نمودند. خالدبن ولید، که بعدها از سرداران نامی اسلام شد، جزء این سپاهیان بود.

همینکه پیغمبر (ص) از لشکرکشی قریش آگاه گشت، با یاران شور نمود که آیا در مدینه بمانند ویا از شهر بیرون آمده، جلوی دشمن را بگیرند. خود حضرت وعبدالله بن ابی بن سلول (از یاران) نظر داشتند، که در مدینه باشند و از شهر دفاع کنند، اما اکثریت یاران را عقیده آن بود که از شهر خارج شوند. پیغمبر (ص) از نظر خود منصرف شده رأی اکثریت را پذیرفت و باهزار سوار وپیاده ازمدینه بیرون آمدند، ولی در وسط راه، عبدالله بن ابی بن سلول بایك سوم همراهان از پیروی پیغمبر (ص) دست کشیده برگشت وقریش این خبررا باخبر دروغین کشته شدن پیغمبر (ص) منتشر کرده باعث تضعیف روحیهٔ مسلمانان شدند.

سپاهیان قریش و لشکر اسلام در نزدیکی کوه موسوم به احد بهم رسیدند و شروع بمبارزه کردند، ولی چون روحیهٔ مسلمانان بواسطهٔ بازگشت عبدالله و یك سوم همراهان ضعیف شده بود، کفار قریش پیروز شدند. حمزه عموی پیغمبر (ص) در این کارزار کشته شد و سر پیغمبر (ص) شکسته خون از آن روان گشت.

کشته‌شدن حمزه، شکست بزرگی برای مسلمانان بود همانطور که اسلام حمزه پیروزی مهمی برای آنان بشمار میرفت. شمارهٔ کشتگان اسلام، در این جنگ به هفتاد رسید. کفار قریش بطرز وحشیانه کشته‌های اسلام را مثله کردند. هند دختر عتبه مادر معاویه و زن ابوسفیان شکم حمزه را پاره کرد و جگر او را درآورده و بدهن گذارد ولی نتوانست آن را فرو بدهد.

گرچه شکست احد برای مسلمانان، بسیار گران بود اما چون مزهٔ پیروزی راچشیده بودند ازاین پیش‌آمد ناگوار نومیدنشده شکست خود را ازخیانت ابن سلول دانستند وآمادهٔ پیروزی دیگری گشتند که جنگ خندق پیش‌آمد.

جنگ خندق

قبیله‌های عرب که از پیروزی قریش در جنگ احد آگاه گشتند، دسته دسته باهل مکه پیوستند که ازآن جمله قبیلهٔ غطفان و سایرین بودند. قبیلهٔ بنی‌نضیر وقبیلهٔ بنی‌قریظهٔ یهود هم جزء آنان درآمدند، زیرا مسلمانان بپاره‌ای جهات این دو طایفهٔ یهودی راکه درنزدیك مدینه جاداشتند ازمحل خودشان کوچانده بودند، این عدهٔ مختلط یهود و عرب که بجنگ مسلمانان شتافته بودند درتاریخ اسلام بنام احزاب خوانده‌میشوند (حزب بمعنای دسته واحزاب جمع آن است) شمارهٔ احزاب از پانزده‌هزار بیشتر بود، که هزارشتر وچهارصد اسب همراه داشتند در صورتی که عدهٔ مسلمانان بسه‌هزار میرسید و چون ازجنگ احد تجربه آموخته بودند این بار از مدینه بیرون نیامدند.

میان یاران پیغمبر(ص)، مردی بنام سلمان از اهل ایران بود وهمینکه ازقصد هجوم کفار بمدینه خبر یافت به پیغمبر(ص) یادآور شدکه خندق بکنند سلمان گفت کندن خندق از تدابیر سودمند جنگی است ودر ایران آنرا بکار میبرند. پیغمبر(ص) گفتهٔ سلمان‌را پسندیده دستور فرمود اطراف مدینه‌خندق‌حفر کنندولی‌چون‌عدهٔ‌کافی نداشتند ازیهود بنی‌قریظه‌نفرات کرایه‌کردند وخود پیغمبر(ص) بازحمت و رنج یاران همراه شده‌بدوش خودخاك میکشید و زمین می‌کند ودر ظرف پانزده، شانزده روزخندق کنده‌شد.

احزاب که بمدینه رسیدند وخندق‌را دیدند در شگفت ماندند، چون نمیتوانستند بمدینه هجوم‌آورند وآنرا تدبیر تازهٔ‌جنگی دانستند. قریب‌یك‌ماه، احزاب پشت‌خندق ماندند وفقط باتیراندازی وپرتاب‌سنگ گاه گاه مبارزه‌میکردند یکی‌دوتن‌ازآنان کوشیدند بااسب ازخندق بگذرند، اما اسبشان لغزیده افتادند وگردنشان خردشد واین واقعه البته احزاب را بیمناك ساخت وبالاخره یکی ازآنان بمیدان آمده مبارز طلبید. علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) از مدینه‌خارج شده جنگ تن به‌تن کرد وحریف‌خود را ازپا درآورد.

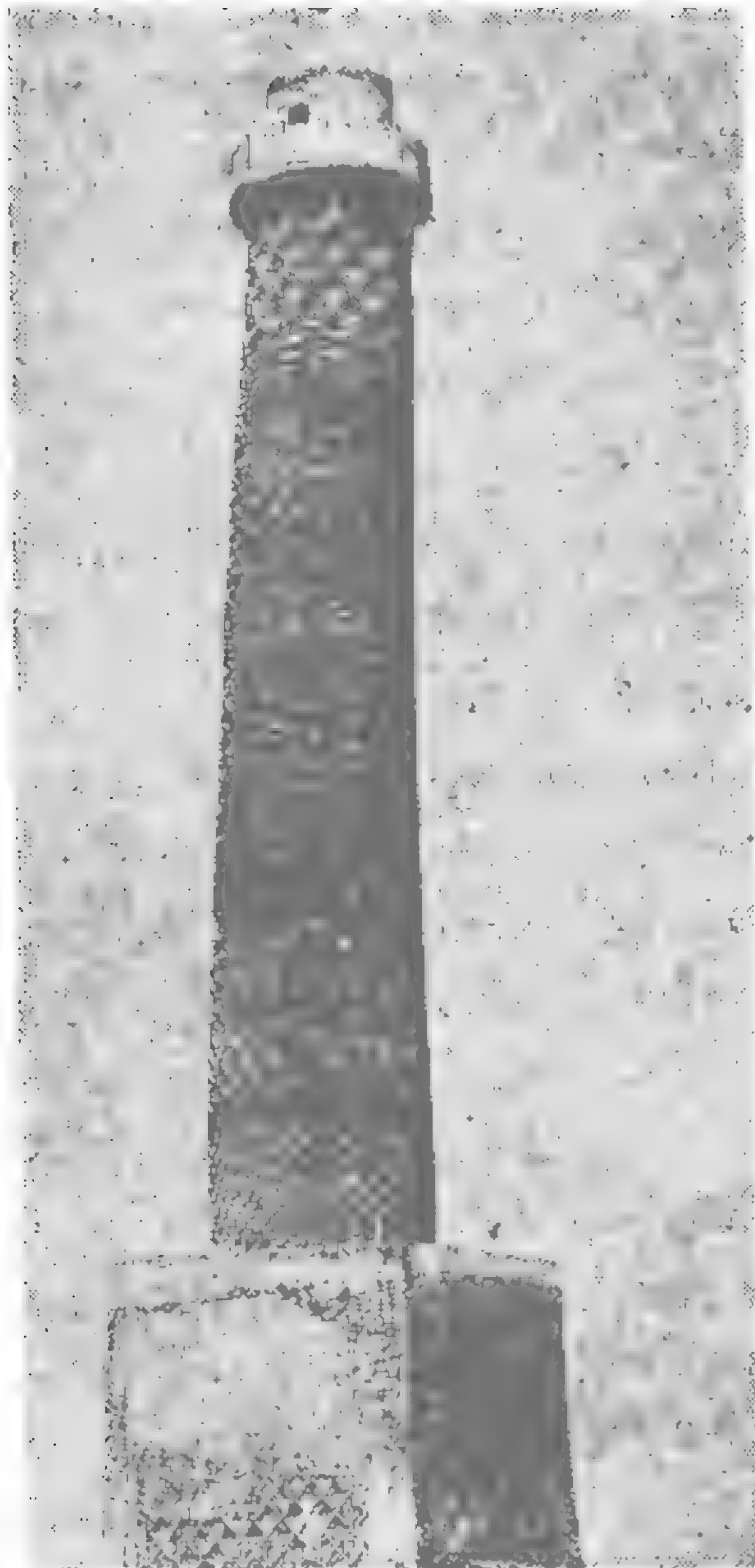
دراین‌هنگام، باد وباران تندی درگرفت. چادرهای احزاب را ازجا درآورد، دیگ های آنانرا واژگون کرد. اما اهل مدینه‌که درمنزل‌ها و خانه های خویش‌بودند، از باد و باران زیانی ندیدند. احزاب این‌سوء اتفاق را بفال‌بدگرفته روبمکه گریختند وبااین گریز کفار، شکست مسلمانان در واقعهٔ بدرجبران‌شد.

این دوسه پیش‌آمد جنگی البته پیروزی نبوده بلکه یکنوع مبارزه و دفاع می‌باشد و نخستین پیروزی (فتح) مسلمانان تصرف اراضی بنی‌نضیر یهود میباشد باین قسم کـه پیغمبر بنـا به مصلحتی به یهـود بنی‌نضیر فـرمـان داد از مسکن خـودکـه در اطراف مـدینـه بودکوچ کنند. یهودیان این دستور را ردکردند. پیغمبر(ص) شش‌روز آنانرا محاصره کرد یهودیان‌حاضر بکوچ شدند ولی پیغمبر(ص) باآنان شرط‌نمودکه تمام‌دارائی‌خود رابگذارند و فقط هرکس‌آنچه‌که یك‌شتر میتواند حمل کند بارگیرد وببرد (اسلحه ازاین‌قسمت‌مستثنی بود) و همانطـور رفتار شد، پیغمبر (ص) پس ازکوچ دادن یهود، بقیهٔ اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم‌کرد (سال ۶ هجری) و همین قسم با یهود بنی‌قریظه و یهود خیبر رفتارشد و چون خیبر قلعه‌های مستحکمی داشت مسلمانان آنرا با شمشیر گشودند.

کفار قریش، پس‌از جنگ خندق، خواه ناخواه با مسلمانان پیمان بسته آشتی‌کردند باین قسم‌که‌اهل‌مدینه برای‌آمدوشد بمکه وادای حج‌وعمره و مسافرت‌بطایف و یمن آزادانه از مدینه و حوالی آن بگذرند وبشام و سایر ولایات شرقی بروند و این پیمان در سال ششم هجری بسته شد.

مسلمانان پس‌از این معاهده بادل آسوده،مشغول تبلیغ شدندوچون کفار درجنگ‌خندق شکست‌خورده‌بودند عربهاازدور ونزدیك‌بمدینه میآمدند وخودرا بمسلمانان می‌رساندند ازآن

جمله: خالدبن‌ولید وعمروعاص درآن ایام بمدینه آمده‌مسلمان شدند واین دومرد نامی‌جزء سران‌سپاهیان اسلام در آمدند، مسلمانان از این آمد و شدها دلگرمی پیداکردند و روحیهٔ



ع- گلدستهٔ مسجد جامع در شهر موصل
این‌مسجد را اتابك نورالدین زنگی درسال ۵۶۸ هجری بنا کرد

آنان قوی شد.

سال بعد، پیغمبر(ص) بپادشاهان آنروز جهان‌نامه نگاشته آنهارا بپذیرفتن آئین‌اسلام فرا خواندودسته‌ای ازسپاهیان اسلام برای جنگ‌بارومیان‌بطرف‌شام رهسپار شدودر دهکده‌ای موسوم به(موته)ازده‌های حوران (شام) باپیشقراولان روم‌نبرد دادند واین نخستین نبردروم وعرب می‌باشد. ولی چون‌سپاهیان اسلام بجنگ بالشکریان منظم عادت نداشتند، از رومیان شکست‌خورده بمدینه برگشتند، دراین نبرد چندتن‌از بهترین یاران‌پیغمبر (ص)از آن‌جمله: «جعفر بن‌ابی‌طالب» کشته‌شدند.

فتح مکه

دراین اثناء اتفاقاتی رخ‌دادکه پیمان مسلمانها و قریش برهم خورد و ابوسفیان‌که از نیرومندی مسلمانان آگاهی داشت، شخصاً برای تجدید پیمان‌بمدینه‌آمد، مسلمانان هم این‌ضعف‌آنهارا دانسته ظاهراً به‌ابوسفیان روی خوش نشان دادند و او را بمکه باز گرداندند وتاابوسفیان بازگشت‌باشتاب تمام آمادهٔ‌کارزار شده پیش ازاینکه قریش خود را مهیا سازند از مدینه به‌مکه‌رو آوردند سپاهیان اسلام در آن موقع، مرکب از مهاجران و انصار و بسیاری از قبیله‌های هم پیمان با مسلمانان بود و شمارهٔ آنها به ده هزار میرسید. ابوسفیان که از نزدیك شدن مسلمانان خبردار شد برای تحقیق اوضاع و احوال از مکه بیرون‌آمد ودر خارج شهر مکه، با عباس عموی پیغمبر (ص) ملاقات کرد، عباس مراتب نیرومندی مسلمانها را بابوسفیان فهمانید و اورا اندرز دادکه نزد پیغمبر (ص) بیاید و امان بخواهد. ابوسفیان گفتهٔ عباس را تصدیق کرده گفت:

«آری کار برادر زاده‌ات بالاگرفته است.»

آنگاه بهمراهی‌عباس خدمت پیغمبر(ص) آمد وامان خواست حضرت اوراامان داد و مسلمانان راکه قصدآزار ابوسفیان راداشتند ازآن‌کار منع‌فرمود واز این بالاتردر موقع فتح مکه‌خانهٔ‌ابوسفیان‌را پناهگاه‌قرارداد واین‌اظهارمحبت‌در آن موقع افتخار بزرگی‌بودکه‌نصیب ابوسفیان‌میشد. ابوسفیان از اردوگاه مسلمانان‌بمکه‌آمده قوم‌قریش‌راازآنچه‌دیده وشنیده بود، خبردارکرد مردم‌مکه بگفته‌های ابوسفیان ریشخندکرده، اورا دشنام دادند. بخصوص زنش هند سبیل‌های او راگرفته میگفت:

«این‌مردك‌ناستودهٔ ناهنجاررا بکشید، بدا بحال‌قومی که پیشآهنگ آنان‌چنین کسی‌باشد» اما ابوسفیان‌بگفتهٔ‌آنان اعتنا نداشت.

پیغمبر(ص) شهرمکه رافتح‌کرد ویکسر بکعبه رفته‌بت‌های درون وبیرون واطراف‌کعبه راشکست وتصویر فرشته‌ها وشیاطین وغیره راکه بردیوارهای‌کعبه بود تماماً بزدود و ازآن روز بت‌پرستی‌درعربستان پایان پذیرفت وبتخانهٔ‌کعبه تبدیل به‌مسجد گشت. اهل‌مکه همه‌اسلام آوردند ابوسفیان وپسرش معاویه‌سرخاندان بنی‌امیه نیز بادیگران اسلام‌آوردند.

مؤلفة قلوبهم (کسانی که دلشان را بدست آوردند)ـ پیغمبر (ص) پس از فتح مکه، بزرگان قوم را که در آنروز مسلمان شدند مؤلفه یا مؤلفة قلوبهم میخواند و این گفته، کنایه از آن بود که با آنان مهربانی شود و دلشان نرم گردد تا آنان نیز نزدیکان خود را باسلام در بیاورند، درسیرهٔ حلبی این دسته بسه قسمت تقسیم گشته‌اند :

دسته‌ای که با آنان مهربانی میشد تا مسلمان شوند مانند صفوان بن امیه.

دسته‌ای که با آنان مهربانی میشد تا در اسلام پایدار باشند مانند ابوسفیان.

و دستهٔ دیگری که برای جلوگیری از بدکاری آنها با آنان مهربانی میشد .

پیغمبر (ص) از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و بردباری و بزرگواری این دسته از دشمنان را رام میساخت و بآنان بیش از دیگران مال میبخشید .

پس از فتح مکه، پیغمبر (ص) کسانی را باطراف مکه فرستاد تا مردم آن نواحی را باسلام بخوانند، سپس حنین و طایف را گشود والبته ورود پیغمبر (ص) بطایف در این بار باورود بطایف پیش از هجرت اختلاف بسیار داشت. آن بار پیغمبر (ص) بطایف رفت و از مردم آنجا یاری جست و آنان او را آزار دادند، ولی این بار پیغمبر (ص) با پیروزی وارد طایف شده آنجا را گشود، غنیمت مسلمانان درفتح طایف عبارت از چهل هزار گوسفند، بیست و چهار هزار شتر و چهارهزار اوقیه نقره بود[1].

پیغمبر (ص) درموقع تقسیم این غنیمت‌ها سهم بیشتری دبمؤلفه» داد از آن جمله: صدشتر بمعاویه، صدشتر به یزید برادر معاویه وصدشتر بابوسفیان پدر معاویه بخشود و مقداری نقره نیز بر آن افزود بقسمی که سهم معاویه ودو پسرش ازغنیمت‌های طایف سیصد شتر و بیست اوقیه نقره شد ابوسفیان که این بزرگواری رادیدبه پیغمبر (ص) گفت :

«پدر و مادرم فدای تو شوند تو در هردو موقع جنگ و آشتی شخص کریمی هستی».

پیغمبر (ص) نسبت بصفوان بن امیه و حارث بن هشام برادر ابوجهل مشهور نیز همین بزرگواری را رعایت فرمود و سهم بیشتری بآنان داد. این رفتار پیغمبر (ص) برمهاجران و انصار، که هستهٔ مرکزی اسلام بودند بسیار گران آمد چه که آنان از روی دل و جان ایمان آورده بودند ولی اینان که سهم بیشتری دریافت میداشتند، از روی ناچاری و پس از تصرف و تسخیر مکه مسلمان شده بودند آنها میگفتند : « از شمشیرهای ما خون قریش می‌چکد، ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانان گشته است» .

پیغمبر (ص) که این را دانست، آنهارا نزدخود خواسته چگونگی را جویا گشت وهمینکه آنان گفتهٔ خودرا تصدیق کردند پیغمبر (ص) بآنان فرمود :

«اینان تازه مسلمان‌هستند، من بآنان بهرهٔ بیشتری میدهم تا مسلمان بمانند و نزدیکان خودرا باسلام درآورند. آیا این برای شما برتری نیست که با پیغمبر خدا بخانهٔ خود بازمیگردید

---

۱ ـ هر اوقیه هفت مثقال است. (مترجم)

و آنها با شتر و گوسفند بمنزل خود میروند».

انصار ومهاجرین که این بیان پیغمبر (ص) راشنیدند، بسهم خود راضی شدند.

در سال نهم هجری که پیغمبر (ص) و مسلمانان از این پیروزی باز گشته بمدینه آمدند، نام اسلام در سراسر عربستان بلند شد و عربها دسته دسته برای قبول اسلام بمدینه روآور شدند.

مسلمانان که تمام عربستان را از آن خود دیدند بفکر افتادند که جاهای دیگر را نیز بگشایند وقلمرو خودرا توسعه دهند، لذادر همانسال نهم هجرت پیغمبر (ص) فرمود که: سپاهیان اسلام مجدد بطرف شام بروند و بارومیان بجنگند و سی هزار لشکر ازآن جمله: ده هزار سوار برای این حمله آماده شد وتا آنروز مسلمانان چنان نفراتی و چنان تجهیزاتی تهیه ندیده بودند. سپاهیان اسلام درمیان راه از بی آبی رنج بسیار دیدند و بدهکده ای موسوم به تبوك واقع میان شام ومدینه ورود کردند و گمانشان این بود که رومیان باقبایل لخم و جذام، بآن دهکده فرود میآیند، ولی فرماندار ایله (ایله نام شهری درکناردریای قرمز درنزدیکی خلیج عقبه بوده است) نزد سپاهیان اسلام آمده باآنان صلح کرد وجزیه ای بآنها پرداخت.

درهمان موقع بود که خالدبن ولید، برحکمران دومة الجندل واقع میان مدینه و دمشق (و در هفت منزلی دمشق) تاختن آورد و برادراو را کشته، قبای ابریشم زربافت مقتول را بمدینه آورد ومسلمانان که تا آنروزچنین لباس فاخری ندیده بودند، از دیدن آن قبا درشگفت ماندند. بایددانست حکمران دومة الجندل ازاعراب مسیحی و ازطایفهٔ کنده بوده است ودرهر حال، مسلمانان بدون اینکه دراین لشکرکشی شهری از شهرهای ممالك روم را بگشایند، بمدینه بازگشتند.

رحلت صاحب شریعت اسلام، درسال یازدهم هجری واقع شد وکسانی که ظهور اسلام بزیان آنان بود ویا ازپیشرفت نفوذشان کاسته بود، وفات حضرت پیغمبر (ص) را فرصتی دانسته برای ازبین بردن این آئین تازه قیام کردند ودرنتیجه باستثنای مردم مکه ومدینه وطایف سایرقبایل عرب از دین برگشتند[1] و دیانت اسلام که تازه پدید آمده بود درخطر افتاد ولی باحسن تدبیر ابوبکر این خطر مرتفع شد چنانکه تفصیل آن بیاید:

1- مطابق روایات مذهب شیعه پس از رحلت حضرت رسول همهٔ مسلمانان بجز سه تن (عمار، سلمان، اباذر) مرتد شدند وظاهراً مقصود از این ارتداد ردکردن جانشینی حضرت امیرمؤمنان بوده است. مترجم

خلفای راشدین

پیغمبر(ص) درزمان حیات فرمانده آرتش مسلمانان ـ پیشوای نماز ـ حکمران و دادرس آنها بودو پس ازرحلت چون پسری نداشت وکسی را هم بجانشینی تعیین نکرده بود[1] لذا اختلاف مهمی دراین موضوع میان مهاجران و انصار پدیدآمد، مهاجران میگفتند ما ترك یارودیار کردیم وبا پیغمبر(ص) بمدینه آمدیم سزاوارتر از دیگران هستیم وبایدجانشین پیغمبر از ماباشد وخودپیغمبر (ص) ازمابوده است، اظهار انصار این بود که اگر همراهی ویاری مانبود اسلام پیشرفت نمیکرد. دراین ضمن ابوبکر حدیثی راکه از پیغمبر (ص) شنیده بود برای انصارنقل کرد وآن حدیث این است که فرمانروای مسلمانان باید از قریش باشد، انصار که این راشنیدند ازادعای خود چشم پوشیدند.

اما میان خودمهاجران اختلاف روی‌داد که کدام یك از آنان خلیفه (جانشین) باشد و تدریجاً کاردشوارترمیگشت، دراین موقع عمر، که ازرجال بزرگ اسلام بود باابوبکر بیعت کرد، مردم هم ازاوپیروی نمودند وباابوبکر بیعت کردند زیرا بیم داشتند مبادا عمرکه مرد سخت گیر نیرومندی است بخلافت برسدوکار برآنان دشوار شود ولی همینکه عمر باابوبکر بیعت نمود، مشکل آنان آسان گشت.

حال باید دید چرا با بودن علی وعباس وسایر نزدیکان پیغمبر(ص)، باابوبکر بیعت کردند؟ پاسخ این پرسش رامیتوان درنکات زیردریافت:

۱ ـ بطوری که عمروسایرین اظهار میداشتند، نظرمسلمانان براین بودکه منصب ومقام ظاهری خلافت را باجاه وجلال نبوت نیامیزند وتیرهٔ بنی‌هاشم را درهمان حدود نبوت معزز داشته، آلودهٔ امور دنیوی نسازند وشاید دراجرای این نظر از خودپیغمبر(ص) پیروی نمودند که خواهش عموی خودعباس را[1] برای اشغال مقام رسمی ردکرد بعلاوه موقعی که امام حسن(ع) با معاویه صلح کرد بیاران ودوستان گفت:

«خداوند مقدرنفرموده که خلافت ونبوت هردو درخاندان ما باشد».

---

۱ ـ مؤلف مسیحی کتاب که درجامهٔ مسلمانان سنی میزیسته ازموضوع غدیرخم وتعیین حضرت امیر بخلافت چشم پوشیده است والبته بی‌انصافی است. عجب اینکه خودجرجی زیدان تصریح میکند که پیغمبر فرمود علی(ع) وصی وجانشین من است. بصفحهٔ ۲۰ همین کتاب رجوع شود. مترجم

۲ـ شاید علت دیگر برای انتخاب ابوبکر بخلافت ومقدم داشتن وی برعمروعثمان و طلحه وزبیرآن بوده که ابوبکر پیش ازهمهٔ آنان اسلام‌آورده بود[1].

۳ـ جهت دیگری که ازسایر جهات اقوی بنظرمیرسد موضوع سن وپیری است که در میان اعراب چه‌پیش ازاسلام‌وچه بعداز اسلام مورد توجه واحترام‌بسیار بوده است‌وکلمهٔشیخ (پیر) درزبان عربی بمعنای آقا میباشد این رسم ازدیرزمان میان اعراب‌بوده که اگردو ویا چندنفر درهمه چیز برابر می‌شدند آنکه سالش‌از دیگران‌فزونتر بود ازآنان برتر میشد. ابن اثیر درتاریخ خودمیگوید: هنگام جنگ فجار(دوم) همهٔتیره‌های‌قریش گردآمدند و حرب‌بن‌امیه‌را برخود پیشوا ساخته چه‌که‌حرب‌نزدیکترین افرادقوم به‌عبدمناف بوددرعین حال‌ازنظر سال برآنان‌فزونی‌داشت.

در موردابوبکر نیز باید تصدیق کرد که‌ازنظرسال ووجهه‌مقدم برسایرین‌بود.

۴ـ جهت‌چهارم که‌ازتمام این‌جهات مهم‌تراست‌آنست که‌پیغمبر(ص) درمرض موت ابوبکررا بجای خودبمسجد فرستادتاامام جماعت باشد ومسلمانان پشت‌سراو اقتداء کنند ودر واقع بااین اقدام بابوبکرحق‌امامت‌را واگذارد.

ابوبکر بعدازبیعت گرفتن این‌خطبه‌را اداء نمودواگر درمفاد این‌خطبه دقت شودسر پیشرفت اسلام وسرعت انتشار و حقایق عالی برجستهٔ آن آئین مکشوف میگردد واینك آن‌خطبه: (ترجمه)

«ای‌مردم گرچه من‌بر‌شمافرمانروا شدم‌ولی نیکوتر ازشما نیستم اگر نیك‌رفتارشدم‌مرا یاری‌کنید واگررفتارم ناپسندبود مرا براه راست‌بیاورید. ای‌مردم راستی، درستی و دروغ نادرستی‌است نیرومندترین شما پیش من‌ناتوان است‌تاحق‌مردم رااز‌او بستانم وناتواناترین شما نزدمن‌تواناست تاحقش‌را ازدیگران‌بخواهم‌بیاری خداوند.

ای‌مردم هیچ‌یك ازشمانباید ازجهاددست بردارد چه‌مردمانی که‌ازجهاد دست بردارند خواروبیچاره میشوند تاآنجاکه من‌فرمانبردار خداوپیغامبر هستم ازمن‌فرمانبرداری‌کنید و اگرخدارا نافرمان‌شدم ازمن‌پیروی‌نکنید».

هنگامیکه ابوبکر فرمانروا شد بواسطهٔمرتدشدن بسیاری ازمسلمانان ارکان‌اسلام‌سست شده‌بود وگذشته‌ازمرتد شدن جمعی‌ازمسلمانان پاره‌ای ازقبایل‌اعراب‌پس‌ازرحلت‌پیغمبر(ص) بخیال‌افتادند ازخود پیغمبری بیرون‌بیاورند. آنهامیگفتندچگونه است که‌تیرهٔ‌قریش‌پیغمبر(ص) داده‌وماکه بیشتر ونیرومندتر ازقریش‌هستیم‌پیغمبری بیرون‌ندهیم ازآن‌رو چندین نفر ادعای

---

۱ ـ دراینجانیز مؤلف مسیحی (جرجی‌زیدان) که درمیان سنی‌ها اقامت‌داشته رعایت‌محیط را کرده وحق‌تقدم حضرت‌امیر دراسلام را اغماض‌کرده است، چه‌بتصدیق شیعه وسنی‌اولین‌مردی‌که‌بحضرت رسول گروید واسلام‌آورد شامردان امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. اتفاقاً خود جرجی‌زیدان درصفحات‌قبل این کتاب اسلام ابوبکررا بعدازاسلام علی(ع) مینویسد. مترجم

نبوت کردند، از آنجمله طلیحه از بنی‌اسد، حجاج از بنی‌تمیم، مسیلمه از بنی‌حنیفه در یمامه وغیره وغیره بودند و هریك از آنان از طایفه وکسان خویش یاری میجست، و در نتیجه وضع مسلمانان پریشان گشت.

پاره‌ای از اسلام بازگشته دنبال آن پیغمبران دروغین را گرفتند پاره‌ٔ دیگر فقط از دادن زکوة خودداری کردند و البته این پیش‌آمد برای اسلام زیان بسیار داشت چه که زکوة بمنزلهٔ مالیات بود و دولتی که در آمد ندارد پایدار نمی‌ماند، دسته‌ای از عربها زکوة را مانند باج ایام جاهلیت تصور کردند واز ادای آن عار داشتند.

بهرحال کار بالا گرفت و مرتدان نیرومند شدند بقسمی که بعضی از آنها بمدینه پایتخت اسلام هجوم آوردند و اگر ابوبکر از مدینه دفاع نمیکرد مدینه بدست آنان می‌افتاد ولی خردمندی و دانائی ابوبکر سبب شد که مرتدان شکست خوردند ابوبکر سرداران نامی با تدبیری مانند عمروعاص ـ عکرمة بن ابی‌جهل و خالد بن ولید را برگزید و آنها را بدفاع مرتدان مأمور کرد و ده لشکر در زیر ده پرچم و هریك تحت نظر یك سردار بزرگ کاردان آماده ساخت و با مرتدان سخت جنگید و پس از دو سال سراسر عربستان مجدد بزیر فرمان اسلام در آمد ابوبکر که از اصلاح امور داخلی فارغ شد به پیروی از رفتار پیغمبر سپاهیانی بشام و عراق فرستاد تا با رومیان وایرانیان بجنگند و در سال ۱۳ هجری مسلمانان در یرموك پیشرفت کرده و بشام رفتند. فتح یرموك مانند بدر یکی از عوامل اصلی فتوحات اسلامی بشمار میآید.

ابوبکر در همانسال درگذشت وعمر را که پس از خودش مسن‌ترین افراد مهاجرین بود بجانشینی تعیین کرد و در زمان خلافت عمر مهمترین فتوحات اسلامی در مصر وشام وعراق و افریقا واقع گشت.

فتوحات اسلامی در آغاز اسلام

نویسندگان واهل انتقاد را درباره وسایل وجهات پیشرفت عرب در ممالك ایران و روم گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری است و درمیان خود جدال و نزاعی برسر این موضوع بر پا ساخته‌اند که چه باعث شد عربها توانستند شاهنشاهان ایران وامپراتوران روم را شکست بدهند در صورتی که تمام سپاهیان عرب کمتر از پادگان یك شهر از شهرهای ایران و روم بوده است عربها علاوه براینکه عدهٔ آنان نسبت بایرانیان و رومیان ناچیز بود از حیث سادگی زندگانی و نداشتن مهمات لازم و تنگدستی وکمی تجربه در امور جنگی بمراتب از دشمنان خود عقب‌تر بودند و شگفت‌تر آنکه عربها با این سادگی و تنگدستی بکشورهائی هجوم آوردند که در آنجا یار و یاوری نداشتند و از اوضاع داخلهٔ آن ممالك بی خبر بودند؛ در صورتی که ایران و روم بزرگترین دولتهای آنروز جهان بشمار می‌آمدند و مهمات واستحکامات و رجال عمده‌ای در دستگاهشان یافت میشد و تعجب در این است که عربها در مدت کوتاه یعنی کمتر از بیست سال این دو امپراتوری را درهم شکستند.

چه‌شد که این پیشرفتها برای اعراب بدست آمد؟ مشهورترین حجت اهل انتقاد آنست که علت اساسی پیشرفت اعراب در ایران وروم برای آن بوده که این دو کشور دراثر زد و خورد با یکدیگر (چنانکه درفصل سابق گفتیم) ناتوان شده بودند بقسمی که باحمله و هجوم اعراب از پا درآمدند. بعقیدهٔ ماموجب پیشرفت اعراب تنها اختلال اوضاع ایران و روم نبود چه اگر چنان بود باید یکی از این دو دولت بر دیگری فایق آید و فرصت ندهد که یك ملت کوچك ناتوانی از صحراهای خشك بر آنان بتازد وکارشان را بسازد.

آری اختلال اموداخلی ایران‌وروم یکی ازعلل پیشرفت اعراب بودولی پیشرفت آنان جهات عمدهٔ دیگری‌داشت که آن‌را بیان‌خواهیم کرد.

چه‌چیز اعراب‌را برفتح ایران و روم دلیر ساخت؟ این را همه میدانند که اعراب چادرنشین صحراگرد قرنها بانظر احترام وبیم بایران وروم نگاه میکردندواز نام این‌دو امپراتوری بزرگ وحشت داشتند تا حدی‌که عظمت وقدرت ایران وروم میان عربها ضرب‌المثل بود؛ پس‌چگونه این گروه تنگدست باچندهزارتن ژنده‌پوش‌باین دو کشور بزرگ هجوم‌آورشدند؟

درصورتی‌که خوراك آنان مخلوطی از جو وذرت و آلات جنگی‌آنان از پیکانهای کوچکی تشکیل می‌یافت که‌برسر نی‌فروکرده بودند وشمشیرهای خودرا باکهنه‌وطناب‌بکمر میاویختند چه‌شد که چنین مردمی بچنان‌کار خطرناکی دست زدند؛ وچراپیش‌از اسلام بآن کارمبادرت نکردند؟

پاسخ این پرسش‌آنست‌که عربهای بعد ازاسلام باعربهای پیش از اسلام تفاوت زیادی داشتند.

عربهای پیش‌ازاسلام دسته‌های پراکندهٔ پریشان حالی بودند وبعداز اسلام‌چنان با هم متحد شدند‌که همگی‌یکدل ویکزبان‌گشتند گرچه اتحاد اعراب تنهابرای اقدام‌بآن کار بزرگ‌کافی‌نبود.

عربها بهتر ازهرچیز بمبادی‌دینی خویش‌ایمان داشتند آنهاازته دل معتقدبودند که بفرمان خدابرای پیشرفت دین‌اسلام‌بجنگ می‌روند اگرکشته‌شوندشهید خواهند بود والبته نعمت‌های‌آخرت ازلذات دنیا بهترو‌پایدارتر است. همین‌ایمان‌محکم واعتقاد راسخ‌بود که عربها را برای واردشدن بآن‌میدان پرخطردلیر وبی‌باك ساخت ودیگراینکه عربها در زمان پیغمبر(ص) مزهٔ شیرین پیروزی‌را چشیدندودنبال آنرا گرفتندواین خودطبیعی است‌که‌اگر بازرگانی یکی‌دوبار سودبرد همهٔ سرمایهٔ‌خویش‌رادرآن‌راه بکارمیبرد.

موضوع اتحاد مسلمانان نیز موضوعی است‌که ازهمهٔ‌گفتارها و کردارهای آن پدیدار میباشدوچنانکه گفته‌شد پیغمبر اسلام‌درآغازکار مسلمانان راباهم‌متحد ساخت ودرسال اول

هجرت آنان را باهم برادر نمود.

خلفاء وبزرگان اسلام در تمام خطبه‌ها و بیانات خود مسلمانان را باتحاد ووحدت دعوت کردند و بآنان یادآور شده‌اند که چگونه پیش از ظهور اسلام بایکدیگر اختلاف داشتند و از آن رو پست و خوار بودند، بعلاوه دین اسلام دین توحید است وقرآن واحادیث نبوی همه از وحدت وتوحید واتحاد (یکی بودن و یکی شدن) حکایت دارد اجتماع مسلمانان روزی پنج مرتبه برای ادای نماز وپیروی آنها از یك پیشوا در یك محل (مسجد) نمونه‌ای از توجه و علاقه‌مندی صاحب شریعت اسلام باتحاد مسلمین میباشد. علمای اجتماع بخوبی میدانند که در اثر همین تمرین و ممارست روزانه چه اتحاد بزرگی میان مسلمانان ایجاد میشد وچگونه حس اطاعت از پیشوا و پیروی از «امام» میان آنان تقویت میگشت.

بلاذری میگوید: پیش از آنکه ابوسفیان مسلمان شود روزی بمدینه آمد ومسلمانان را در حال نماز دید که به پیغمبر (ص) اقتداء نموده وبااو بەرکوع وسجود وقیام وقعود می‌پرداختند، ابوسفیان بعد از مشاهدهٔ آن منظره گفت:

«بخدا تاکنون مردمی را ندیدم که این قسم از رفتار پیشوای خود پیروی کنند. نه شاهنشاهان بزرگ ایران ونه امپراتوران روم هیچکدام چنین پیروانی مطیع ندارند.»

این نیز مسلم است که عربها بیشتر برای آخرت ونه برای دنیا کوشش و فداکاری داشتند ورفتار وگفتار آنان گواه این ادعا است. مثلا همینکه رستم سپهسالار ایران بمغیره سردار عرب ازروی طعنه میگوید که شما جان خود را سر این کار میگذارید و بمقصد نمیرسید مغیره باایمان و اعتقاد کامل پاسخ میدهد که هرکس از ما کشته شود به بهشت میرود وکشتگان شما در آتش هستند و اگر یکنفر ازما باقی بماند برشما چیره خواهد شد.

در جای دیگر موقعی که سردار رومی عبادة بن صامت فرمانده لشکریان عرب را از فزونی سپاه روم میترساند عباده بوی میگوید:

«ای مرد بخودت ویارانت غره مشو، مارا ازفزونی سپاهیان خود وکمی لشکریان مابیم مده، بخدا سوگند نه فزونی سپاهیان شما ونه کمی لشکریان ما هیچکدام از پیشرفت این کار نخواهد کاست اگرهم آنچه را میگوئی درست باشد و ماکشته شویم بخدا سوگند برای ماچیزی بهتر از کشته شدن در راه خدا نیست.

اگر همهٔ ماکشته شویم همه در پرتو پذیرش پروردگار خویش در جهان دیگر خشنود و شادمان خواهیم زیست.

ماکشته شدن در راه خدا را ازجان ودل دوست داریم واگر پیروز گردیم در این جهان خوشبخت میشویم، وهمه چیز شما ازآن ما خواهد بود واگر کشته... آن جهان سعادتمند میباشیم. خدای بزرگ در کتاب خود بما میفرماید «چه بسا که یك گرو... باذن خدا برجمع انبوهی فایق می‌آیند وخداوند با بردباران می‌باشد».

هرمردی‌از ما بامدادان وشامگاهان خدا را میخواند وازاو میخواهدکه شهادت‌روزی او بگرداند واورا زنده بسرزمین و خاندان وکسانش بازنفرستد. ماکوچکترین توجهی به بازماندگان خود در وطن نداریم تمام نیرو و توجه ما رو به‌پیش‌است ما کسان وفرزندان خود را بخدا سپرده‌ایم باخاطری آسوده از سرزمین خویش بیرون آمده‌ایم اما آنچه در بارهٔ تنگدستی و ناداری ما گفتی آنهم اشتباه است چه ما خود را از همهٔ مردم بی‌نیاز میدانیم ، اگر سراسر جهان از آن ما باشد چیزی بیش از آنکه اکنون داریم نمیخواهیم ...»

اینگونه مطالب در اسلام فراوان است، مرد مسلمان اگر پدر وبرادر خود را مشرك میدید با او می‌جنگید و ایمان قطعی داشت که این کار نزد خدا پسندیده است این ایمان و عقیده در سایر ادیان نیز بوده است . مسیحیان هم اینگونه فداکاری‌ها داشته‌اند و بسیاری ازآنان وپیروان ادیان دیگر جان‌ومال وهمه‌چیز خودرا روی عقاید دینی بخطرمی‌انداختند.

عربها که میدانستند ممالك شام وعراق حاصلخیز و پرنعمت است پس‌از ظهور اسلام متوجه‌آن کشورها شدند بخصوص‌که سرزمین خودشان خشك و بی‌آب وعلف بود روی همین نظر بسیاری ازطوایف عرب‌که پیرو اسلام شده بودند برای بدست آوردن روزی وزندگانی بهتر بجنگ میآمدند و تنها نظرشان غارت و غنیمت بود چنانکه درجنگ‌حنین وطایف این موضوع مسلم گشت .

دراین دو جنگ‌غنیمت‌های فراوانی بدست مسلمانان افتاد وهمینکه جنگ پایان یافت واسیران رد وبدل‌شدند ، بنا بگفتهٔ ابن‌هشام پیغمبر (ص) سوار شد ومردم دنبال‌آن حضرت‌را گرفته داد میزدند: ای پیغمبر خدا زود باش بهرهٔ مارا از شتر وگوسفند بده ـ آنقدر مردم فشار آوردند که پیغمبر(ص) کنار درختی‌متوقف شده ردای آنحضرت بدست مردم افتاد آنگاه فرمود :

«ای‌مردم ردای مرا بدهید اگرغنیمت‌های امروز باندازهٔ درختان تهامه‌باشد همه‌را میان شما تقسیم میکنم، همه میدانید من‌ترسو ودروغگو ولئیم نیستم.»

چه‌عواملی‌درپیشرفت اسلام مؤثر بود؟

آنچه‌که گفتیم عوامل و جهاتی بودکه عرب را برتسخیر ممالك ایران وروم دلیر ساخت . حال‌باید دید چه‌عواملی درپیشرفت آنها مؤثر بود و برای پیروزی آنان زمینه را فراهم میساخت . واینك جهات مزبور را بتفصیل مینگاریم :

۱ـ اعراب سبکبار وچابك بودند. عربهای صحراگرد بزندگانی سخت وساده خوی‌گرفته بودند ازتشنگی وگرسنگی بیم نداشتند اگر بجنگ میرفتندسبکبار میرفتند، نه خودشان نه‌شترشان بارسنگینی نداشتند، گاهمیشدکه خوراکی هم‌باخود نمی‌بردند وهرچه‌در راه می‌یافتند میخوردند.

شتر کمك زیادی بهپیشرفت عربمیکرد، این چهارپای بردبار برای عربسودمندتر ازاسب واستر رومیان وایرانیان بود. عربسوار شترمیشد زیرسایهٔ شتر استراحتمیکرد از شیر آن مینوشید وبارخود راپشت شترمیگذاشت درصورتیکه خود شترجز خارخشك بیابان چیزی برای خوراك خود نمیخواست و روزها بدون آب بسر میبرد. برعکس ایـرانیان و رومیان همینکه بهمیدان جنگ میآمدند بارهای سنگینی باخود میآوردند، اینبارها را در ارابهها میگـذاردند و ارابهها را چارپا میکشید و چـارپـا (اسب واستر) آب و علیق میخواست.

خودما در سال ۱۸۸۴ اختلاف ایندونوع لشکرکشی را در موقع جنگ انگلیس و اعراب سودان دیدیم انگلیسها برای نجات ژنرال گوردونپاشا بشهرخرطوم لشکرکشیدند[1] ومهمات و خواربار وعلیق خود و چارپایان خود را برپشت چارپایان گذاردند. قند، جای گوشت محتوی پخته، ظرفهای آب، شمع، چادر و سایهبان وبسیاریکالاها و لوازم دیگر بارهایسنگینی بودکه انگلیسها باخود برمیداشتند بقسمیکه ۱۵۰۰ مرد چهارهزار شتربان وعدهای خدمتگزار این بارهارا میکشیدند وبالا وپائین میآوردند درصورتیکه عربسودانی انبانیاز ذرتبوداده زیربغلخود میگذاشت وبمیدان کارزار میآمد .

۲ - ایمانبقضاء وقدر. عربها معتقدبودندکهانساندرموقع معینخواهدمرد اگرچه دربستر نرم غنوده باشد واگراجلشنرسیده باشدزیرشمشیر وپیکان زنده میماند واین‌اعتقاد آنانرا دلیر میساخت‌ودر میدان جنگ‌پایدار مینمود .

۳ - عربها در تیراندازی واسب سواری زبردست بودند. گذشته از اینکه عربها درتیراندازی واسبسواری ماهرتر ازایرانیانورومیان بودند اسبعربی بمراتبرونده وراهوارتر ازاسب دیگران بود عربها بجنگتنبهتن(سواره) عادت داشتند ومطابق مرسوم آنزمان همینکه دو سپاه روبرو میشدند از هرسپاهی یكسوار بهمیدان میآمدومبارزهٔ دو بدو شروع میشدوسوار هرطرف‌که غالبمیشد سپاهیانطرف دیگراز میدان میگریختند عربها در این‌نوع‌مبارزه غالباً فایق میآمدند وچهبسیارکه یكتیراز ترکش یك تیرانداز بیرونمیجست وفرمانده سپاه دیگر یا رئیس قبیلهٔ دشمن را ازپا میانداخت وبا همین هنرنمائیتمامسپاهیان دشمن رااز میدان میگریزاند .

ما در فصل اسلحه مفصلا دراین‌موضوع صحبتمیداریم .

---

۱ - در سال ۱۲۹۸ هجری شخصی بنام احمد مهدی از اهالی سودان ادعای مهدویت کرد و جمعی را دور خود گرد آورده بخرطوم پایتخت سودان حملهآورد و ژنرال گوردون حاکم انگلیس سودان را کشت انگلیسها کیچنر معروف را بجنگ مهدی فرستادند و پیش از آنکه کیچنر بسودان برسد احمد مهدی بمرض تیفوس درگذشت کیچنر با پیروان مهدی جنگیده آنها را مغلوب ساخت و بدن مهدی را از گور درآورده سرش را جدا کرد و بلندن‌فرستاد عجب‌آنکه اکنون یکی ازفرزندان مهدی‌حزبی در سودان تشکیل داده و از سیاست بریتانیا در آن کشور حمایت میکند. (مترجم)

۴ ـ توجه کامل بانتخاب فرمانده سپاه. همینکه لشکریان حبشه بقصد خراب کردن کعبه بمکه روی آوردند عربها متوجه خطر گشته واز روی غریزه قوای درونی واستعداد ذاتی خود را بروز دادند همانطور که در دورهٔ ناپلئون سرداران بزرگی میان فرانسویان پدید آمد همین قسم در آغاز اسلام رجال لشکری وکشوری زبردستی درمیان عربها ظهور کرد عربها بانتخاب فرمانده سپاه خیلی اهمیت میدادند وتاکسی را ازهرجهت شایستهٔ آن مأموریت خطیر نمیدیدند بفرماندهی انتخاب نمیکردند واز آنروست که مردان باهوش وتدبیر ودلیری مانند خالدبن ولید ـ خالدبن سعید ـ وابوعبیدهٔ جراح وسعدوقاص و یزیدبن ابوسفیان وحمزه و علی بن ابی طالب(ع) بفرماندهی سپاه اسلام تعیین میشدند وباandك مطالعه در شرح حال این مردان بزرگ مراتب شجاعت وخردمندی وکاردانی آنان معلوم میگردد، مثل اینکه خداوند برای پیشرفت اسلام این مردان بزرگ در آن موقع ازمیان اعراب برگزید.

علاوه براین سرداران بزرگ و عربها در آن موقع سیاستمداران وفرمانروایان پاکدامنی داشتند درپیشرفت آنان عامل مؤثری بودند مثلا عمروعاص ـ معاویه، مغیرة بن شعبه، زیادبن ابیه[1] از سیاستمداران نامی وابوبکر وعمردر تاریخ اسلام از رجال کاردان وپاکدامن وبااراده وبرجسته بشمار میآیند.

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی این مردان بزرگ درترقی وتعالی اسلام تأثیر زیاد داشت وچنانکه پیغمبر (ص) هنگام مسلمان شدن حمزه فرمود خدایا اسلام را با مسلمان شدن حمزه مؤیدفرما وهمینکه بعدازحمزه عمر مسلمان شد پیغمبر(ص) فرمود بااسلام عمر وحمزه اسلام نیرو گرفت وهمانطور که فرنگیان بوجود کرمول ـ بیسمارك ـ گلادستون ـ باناپارت ومانند آنان می بالند وترقی وعظمت خودرا مرهون آنان میدانند اسلام هم درآغاز کاربوجود علی وابوبکر وعمروعاص ومعاویه و خالد وامثال آنان سربلند شد واز دلیری و سیاستمداری آنان استفاده برد.. اگر اسلام امروز همچنان مردان پاکدامن فداکار باتدبیر دلیری پیدا میکرد البته عظمت خودرا بدست میاورد.

باری درزمان خلفای اموی وعباسی نیزمردان بزرگی میان مسلمانان پدیدآمده وموجب ترقی وتعالی اسلام شدند.

۵ ـ بردباری وپایداری. عربها درجنگ پایدار و بردبار بودند وهمین صبر و

---

۱ ـ زیادبن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش و علت نامیدن زیاد بآن عنوان این بود که سمیه مادر زیاد زن بدکاری بود و همینکه بزیاد آبستن شده اورا زائید چندین مرد از جمله ابوسفیان را پدر آن فرزند میخواند ولی هیچ یك از آنان زیر بار نمی‌رفتند لـذا زیاد را پسر پدرش میخواندند اما در اواخر معاویه بفکر افتاد که این ننگ را از زیاد بردارد و از هوش و تدبیر او بنفع خود بهره‌مند گردد و از آنروز زیاد پسر ابوسفیان و برادر خود خواند و تا زمان عمربن العزیز آل خود را از اولاد ابوسفیان میدانستند ولی این خلیفه نسبت دروغین آنها را از خاندان اموی رد کرد باید دانست که عبیدالله والی کوفه وعامل مؤثر شهادت حضرت سیدالشهدا فرزند همان زیاد میباشد. (مترجم)

پایداری پیروزی‌را برای آنان آسان میساخت ، مثلا هنگامی که مسلمانان درجنگ موته شکست خوردند وبرتری سپاهیان روم رادیدند ودانستند که جنگ باسپاهیان روم غیر ازجنگ باقبایل بیابان گرد میباشد ، بردباری و پایداری را پیشهٔ خود ساختند عربها میتوانستند بردبار باشند چه که باخوراك ساده وپوشاك کم قناعت میکردند و اگر در میدان جنگ توشهٔ آنان تمام میشد شترهای خودرا میکشتند ومیخوردند و یامشتی گندم بدست آورده سدجوع میکردند .

عربها همینکه برای فتح شام و عراق ازعربستان بیرون آمدند قصد جنگ و گریز داشتند واین‌رویه را تاپایان فتوحات خود ادامه دادند ، باین‌قسم که ابتداء عده‌ای را برای بازدید وتحقیق اوضاع و احوال بخارج شهرها میفرستادند سپس‌دستهٔ دیگر رامأمور غارت میکردند وهمینکه طرف‌را ناتوان می‌ساختند بحمله میپرداختند مثلا موسی‌بن‌نصیر درسال ۹۲ هجری طارق‌را برای چپاول ویغما بکرانه‌های اسپانیا فرستاد وطارق ابتداء مشغول چپاول ویغماشد وسرانجام وارد اسپانیاشده آنجا را مسخر کرد وهمینکه موسی‌این خبر را شنید از پیشرفت طارق تعجب کرده براورشك برد وطارق‌را فراخواند که این پیروزی بنام او نباشد[1] و پیش از این هم مسلمانان در افریقا وسایر نقاط بهمین‌رویه پیش‌میرفتند.

۶ - برتری‌دادن‌عرب . اسلام نهضتی بودکه از میان اعراب پدید آمد وعرب و مسلمان دوکلمهٔ مترادف شدند وکمتر کسی میان عرب ومسلمان فرق‌میگذاشت.عربها زودتر ازسایر مردم مسلمان شدند، چون‌اسلام مزایا وافتخاراتی بآنان‌داده بود واین‌خود یکی از عوامل مؤثر بودکه عربهارا برای‌ترقی وتوسعهٔ‌اسلام آمادهٔ هرنوع فداکاری میساخت‌بخصوص موقعیکه عمر تمام مردمان غیرمسلمان را از شبه جزیرهٔ عربستان اخراج‌کرد عربها حس استقلالی درخود دیدند واسلام را از آن‌خویش‌دانستند اتفاقاً تاامروز نیزغیرمسلمان درشبه جزیرهٔ عربستان یافت نمیشود[2] سپاهیان اسلام (ویا بهتر بگوئیم لشکریان اعراب) باکمك همزبانان وهم‌نژادان خویش‌برشام وعراق‌تاختند وآن‌نواحی‌را بیادقتل وغارت گرفتندطایفهٔ غسان که درحدود شام(بصری - حوران) ازطرف رومیان فرمانروانی داشتند گرچه مسیحی بودند ولی نژاد وزبانشان عرب بود . همین قسم قبیلهٔ منذر که تحت‌نظر شاهنشاهان ایران در نواحی عراق حکومت میکردند باوجود مسیحی بودن بعربهای مسلمان عربستان بیشتر

---

۱ - طارق‌بن‌زیاد سردارنامی اسلام‌درسال ۹۲ هجری‌تنگهٔ واقع‌میان افریقا واسپانیا راگشود واز آنروز تاکنون‌آن تنگه بنام جبل‌طارق خوانده میشود و فرنگیان‌آنرا Gibraltar میگویند.
اکنون جبل‌طارق دارای ۲۰ هزار جمعیت‌است وسه‌هزار سرباز و ششصدناوی انگلیس درآن اقامت‌دارند انگلیسها درسال ۱۷۱۳ جبل‌طارق‌را تصرف‌کرده‌اند وهنوز در دست آنهاست‌ارتفاع‌صخرهٔ جبل‌طارق از ساحل افریقائی به ۱۳۹۶ پامیرسد.

۲ - برخلاف‌گفتهٔ جرجی‌زیدان اکنون عدهٔ زیادی‌امریکائیان مسیحی و همکاران یهودی آنهادر مؤسسات‌شرکت نفت (آرامکو) درشبه جزیرهٔ عربستان اقامت‌دارند. (مترجم)

بستگی داشتند زیرا ازنژاد همان عربها بودند و زبانشان باهم تفاوت نداشت، این طوایف عرب قلباً از رومیان وایرانیان متنفر بودند واز روی ناچاری اطاعت آنهارا میکردند.

خسروپرویز پادشاه ایران در اواسط سلطنت خود نعمان‌بن‌منذر ملقب بابوقابوس رئیس قبیلهٔ منذررا کشت وعربهای منذر ازاین‌پیش‌آمد خشمگین‌شده با ایرانیان جنگیدند و آنهارا درمحلی موسوم به(ذوقار) شکست دادندو اتفاقاً درهمان‌موقع مسلمانان مدینه‌بر کفار قریش درواقعهٔ بدرغلبه‌کردند وبهرحال عربهای مقیم‌عراق ازایرانیان‌کینه داشتند و همینکه خالدبن‌ولید سردارنامی اسلام بآن حدودآمد وبآنان پیشنهاد جنگ وجزیه نمود عربهای منذربروی هم‌نژادان خودتیغ نکشیدند وبپرداخت جزیه راضی‌شدندهمین قسم‌اعراب‌مسیحی که میان شام‌وعراق‌میزیستند باعربهای مسلمان هم‌پیمان شده بپرداخت جزیه‌تن‌دادند که از آن جمله‌طایفهٔ‌کنده وطایفهٔ ایادمقیم عین‌التمر وضدوداء وطایفهٔ بنی‌کلب(قراقر) بودند.همین قسم عربهای یمن ازایرانیان خوششان نمی‌آمد،چون سپاهیان ایران یمن‌را گرفته مستعمرهٔ خودساخته بودند وسپس‌از یمن‌دورشده فقط‌در بحرین‌ماندندیکی ازقبایل دیگر عرب که در بلاد جزیره (اراضی‌واقع میان شام‌وعراق) اقامت‌داشتند، طایفهٔ ربیعه بودندکه نیز پنهانی با عربهای مسلمان سازش‌کرده‌برضد ایرانیان دست‌بکارشدند .

بعضی ازاین اعراب برای‌آنکه جزیه نپردازندبا مسلمانان همدست‌میگشتند و عربهای مسلمان هم‌ازروی سیاست‌وحسن‌تدبیر پیشنهاد آنان‌را می‌پذیرفتند چنانکه حبیب بن‌مسلمه فهری باطوایف مقیم‌کوهستان (لکام) همین قسم‌رفتارکرد ومقررداشت ازآنان جزیه نستانند ودرعوض اعراب‌مرزبور بامسلمانان هم‌پیمان وهمدست باشند وبرای‌آنان خبر بیاورندو نه‌تنها اهالی لکام مشمول این‌پیمان میشدند بلکه هربازرگان ویا مردور و یادهاتی ازقبیلهٔ انباط وغیره‌که واردنواحی‌لکام میشد ازاین دوستی مسلمانان بهره‌مند میگشت واین‌دستهٔ اخیر را (روادیف) میگفتند چنانکه‌خود اهالی لکام‌به‌جراحمه یامرده مشهوربودند.

۷ـ خط بازگشت. عربهادرتمام‌میدانهای جنگ خط بازگشت‌راازدست نمیدادندیعنی برای خودراه گریزمیگذاردند. باینقسم‌که بیابان‌پشت‌سرآنها و پناه‌گاه آنهابود وهیچگاه از آن‌حدودیعنی‌ازخط‌صحرا تجاوز نمیکردند و همینکه ازایرانیان یا رومیان شکست میخوردند بصحرای‌خودپناه میاوردند. رومیان وایرانیان هم نمی‌توانستند آنهارا دنبال‌کنند ویا اینکه به تعقیب آنها اهمیت‌نمیدادند ولی‌عربها ازاین‌عقب نشینی‌نومید نمی‌شدند ودوباره ازپناهگاه بیرون‌جسته بقتل‌وغارت میپرداختند وآنقدرجنگ‌وگریزرا ادامه میدادند تااورا خسته کنند همانطور که درجنگ بوئرجنگجویان غیرمنظم‌افریقائی وغیره‌سپاهیان‌منظم‌انگلیسی‌راباجنگ وگریزمغلوب‌میساختند وگاه وبیگاه ازکوهستانها بیرون آمده‌برانگلیس‌ها می‌تاختندومجدد بکوه پناه‌میبردند وازدستبرد انگلیس‌ها محفوظ‌میماندند [1].

---

۱ درسال ۱۸۹۹ عده‌ای از هلندیها (بوئرها) که درجنوب‌افریقا (ترانسوال) دو جمهوری

سرداران مسلمان باین‌موضوع توجه کامل داشتند و یکدیگر را به پیروی از این رویه تشویق مینمودند چنانکه مثنی بن‌حارث شیبانی‌ازسرداران نامی عرب هنگام جنگ مسلمانان و ایرانیان درعراق بسپاهیان‌اسلام چنین دستورداد:

«باایرانیان درنزدیکترین سرحد ایران وعرب بجنگید وزنهار زنهار که دردرون‌خانهٔ آنهاواردکارزارشوید، بکوشید که میدان‌جنگ درنزدیکترین نقطهٔ سرحدی‌باشدحالا اگرپیروز شدید آنچه که گرفته‌اید پشت سرشما وازآن‌شماخواهدشد واگرشکست خوردید بآسانی بخانهٔ خود بازمیگردید وراه آمدوشدخودرا بخوبی‌میدانیدو جنگ‌وگریز خودرا ادامه میدهید تا خداوند فرصت‌مناسبی بدهدو حملهٔ‌خودرا تجدید کنید»

عمرنیز درتأیید این‌نظر پیوسته دستورمیداد که سپاهیان اسلام از دریا نگذرند و خط بازگشت راتا شهر مدینه که مرکز خلافت‌است محفوظ بدارند وهمینکه سعد وعمروعاص مصر وعراق‌راگشوده دراسکندریه وتیسفون (مداین)مقیم‌شدندعمر این‌وضع‌را برخلاف سنت‌باستانی عرب دیدچون‌برخلاف مرسوم‌میان آنان و مدینه رود دجله وروددنیل فاصله‌بودلذاعمربهردو سردارخودچنین نوشت:

«جائی نباشید که میان من و شما آب باشد در محلی اقامت کنید که هرگاه خواستم بتوانم سوارشتر خودبشوم ونزدشما بیایم.» عمروعاص وسعدکه این‌نامه را دریافت داشتند ازاسکندریه ومداین درآمده درصحرای فسطاط وکوفه چادرزدند وآنجارا اردوگاه‌ساختندو بعداً این‌دومحل هردوشهرشد.

جنگ یرموک

یرموك، نام‌محلی است‌درنزدیکی‌بصری(شام)که ازکنار آن رودی میگذرد وبدریاچهٔ طبریه‌میریزد، نام یونانی این محل هیروماکس Hieromix بوده و عربها آنرا معرب‌کرده یرموك نامیدند. جنگ هولناك یرموك، ازمهمترین‌کارزارهـای اسلام است، چه‌پس‌از آن جنگ خطرناك، مسلمانان بنشاط‌آمده فتوحات خودرا درشام‌دنبال‌کردند وورومیان ازاین شکست، نومید ودلسرد گشته عقب‌نشستند.

حال‌اگر درجریان این‌پیروزی اعراب، دقیق‌شویم خواهیم‌دیدکه خردمندی‌و تدبیر عمروعاص ودلیری خالدبن‌ولید عامل مؤثردرشکست رومیان‌بوده است. مثلاموقعیکه رومیان ازهجوم وحملهٔ‌متوالی اعراب‌بمرزشان آگاه‌شدند، درصدد برآمدند نیروی مهمی تهیه‌کرده بیکبارکارعربهارا بسازند، و باین‌منظور سپاهیان‌بسیاری در حـدود شام متمرکـز نمودند در صورتی‌که درآنموقع سپاهیان‌اسلام دراطراف‌شام وعراق پراکنده شده‌بـودند وهمینکه وضع راچنین دیدند، سران‌سپاه اسلام‌بمشورت‌و مکاتبه مشغول‌شدند، عمروعاص‌که سردارخردمندی

←مستقل تشکیل داده بودند باکمك افریقائی‌ها برضد انگلیسها برخاستند و تا ۱۹۰۲ با آنها جنگ کردندسرانجام انگلیسها آنهارا شکست‌دادند ولی‌اکنون مجدداًافریقای جنوبی برضدانگلیس قیام‌کرده وموفق‌شده است. مترجم

بودچنین اظهارکرد:

«دراین‌موقع‌ما باید همه دریك محل متمرکزشویم‌چه اگرهمه‌جمع‌شدیم‌بواسطه‌کمی‌عده مغلوب نمیشویم، ولی هرگاه جدا بجنگیم دشمن که‌شماره‌اش افزون‌است بردسته‌های‌کوچك‌ما پیروزمیگردد».

سپس‌به‌ابوبکرنامه‌ای‌نوشته مشورت‌کردند اتفاقاً ابوبکرهم مانند عمروعاص نظرداد. ازآن روسپاهیان‌که در حدودشام و عراق پراکنده بودند در محل موسوم به یرموك جمع شدند.

ابن اثیرمیگوید: رومیان ۲۴۰ هزارو مسلمانان پنجاه هزارمیشدند. خالدبن ولید، فرمانده‌کل قوای اسلام‌خطبه خواندوآنان رابه‌ثبات وفداکاری تشویق‌کردولشکریان رابچند دسته‌تقسیم‌کرده وبرای‌هر قسمت فرماندهی معین نمود واز قرار معلوم، این رویهٔ اخیر راخالدبن ولید ازجنگجویان رومی‌آموخته بود، چه‌که تاآن هنگام عربها از تقسیم‌بندی سپاهیان‌خبر نداشتند.

خالد دانسته‌بودکه مسلمانان ازکمی‌عدهٔ خود وفزونی‌شمارهٔ دشمن‌بیمناك‌میباشندوحتی اززبان آنان‌این‌را میشنیدلذا سپاهیان‌را دلداری‌داده گفت: هرلشکری‌که پیروزگردد‌طبعاً شماره‌اش افزون میگردد وبرعکس، سپاهیانی‌که شکست‌بخورند ناچیزخواهند شد. سرداران اسلام دروسط‌کارزار، خبرمرگ‌ابوبکر راشنیدندولی آن را فاش‌نکرده باخردمندی‌و دلیری بیسابقه جنگیدند حتی زنهای مسلمان باچوب بمیدان آمدند و بامردان رومی جنگ‌کردند ودرنتیجه‌سپاه‌بزرگ روم رادرهم شکستند. همین پیروزی‌یرموك سبب شدکه رومیان ازمیدان گریختند و سراسر شامات بتصرف مسلمین درآمد. همانطورکه جنگ قادسیه‌کار ایرانیان را ساخت و دراثر بردباری و دلیری عربها شاهنشاهی ایران درهم شکست.

۸ـ نفاق واختلاف‌داخلی مردم‌ایران و روم. اوضاع اجتماعی‌روم‌وایران در موقع‌حمله اعراب بمنتهی‌درجهٔفساد وانحطاطرسیده بودو گذشته‌ازکشمکش‌های مذهبی‌وسیاسی که‌میان‌خود ایرانیان‌ورومیان شدت‌داشت، مردم‌ممالك‌مستعمره‌نیز از جورو تعدی مأمورین استعماری‌بستوه آمده‌بودندوطبعاً هرملتی‌که برضدایران‌وروم‌قیام‌میکرد‌مورد‌تمایل‌ملل‌مستعمره درمی‌آمد. مثلاقبطی‌های مصریعنی اهالی‌بومی‌آن‌کشور ازمدتی‌پیش‌تحت استیلای‌ایرانیان و رومیان‌در آمده‌بودند وباسارت‌وانتقال ازیك نوع استعماربنوع دیگرخوگرفته‌بودند وبرای رهائی ازجورو ظلم‌واستعمار بهروسیله‌ای متوسل‌میشدند.همین‌قسم مردم‌شام‌که‌مخلوطی‌ازنژاد آرامی وسریانی‌ونبطی ویهودبودند ومانندهمسایگان مصری‌خویش، امیدی‌باستقلال نداشتندو میان‌حکومتهای رومی‌یاعربی ازحیث‌ماهیت‌فرقی نمیدانستند وآنچه‌راکه میخواستند رهائی‌از ستم‌وتعدی حکمرانان‌خویش بودوشایددر این میان‌عربهارابردیگران ترجیح میدادند، چون خون وزبانشان بآن‌ملت‌نزدیکتر بود.

بعلاوه این طبیعت انسان است که از آیندهٔ مجهول بیش از وضع معلوم امید دارد و از دور - نمای ندیده بیش از منظرهٔ نزدیك دل خوش میدارد بخصوص که میان حال و آینده ماننددروم و عرب تفاوت محسوسی هم احساس بکند. در آن ایام حکومت و جامعهٔ رومی بی اندازه فاسد شده بود، بر عکس جامعهٔ عرب که بواسطهٔ پیدایش اسلام، رو به ترقی و تعالی میرفت، رومیها ستمگری و تعدی پیشه داشتند، و عربها دادگستری و برابری ترویج میکردند. اختلافات مذهبی شدید، که میان رومیان و مصریان و شامیان وجود داشت، بیشتر مزید بر علت شده بود بقسمی که مردمان مستعمرهٔ روم، برای اطاعت از هر دولتی غیر از دولت روم کوشش داشتند.

۹- یهود. رومیها اگر در هر چیز اختلاف نظر داشتند در یك موضوع باهم متحد بودند و آن آزار یهودیان بود و این آزار و شکنجه باندازه‌ای یهودیان را بجان آورده بود که باوجود علاقهٔ شدید بپول و ثروت حاضر میشدند همه نوع کمك مالی به مسلمانان بکنند و بدست آنان از رومیان انتقام بکشند و علاوه بر کمك مالی هر کمکی که ممکن باشد برای کوبیدن رومیان انجام دهند. مثلا سپاهیان اسلام، هفت سال تمام، شهر قیساریه رامحاصره کردند و از تصرف آن عاجز ماندند. زیرا هر شب، صدهزار سپاهی، برج و باروی آن شهر را نگاهداری میکرد. معاویه سردار سپاهیان اسلام از یهودیان کمك خواست و یکی از یهودیان بنام یوسف از راه آب مسلمانها را بداخل شهر هدایت کرد و در ازای این راهنمائی برای خود و کسان خود امان گرفت و در واقع فتح قیساریه پس از هفت سال محاصره، بکمك آن مرد یهودی صورت گرفت.

و همین قسم ابوعبیده، سردار دیگر اسلام با اهالی سامره که همگی یهودی بودند، پیمان دوستی منعقد کرد و آنان را از پرداخت جزیه معاف داشت مشروط بر اینکه راهنما و کمك مسلمانان باشند و برای آنان خبر بیاورند.

خلاصه اینکه در نتیجهٔ بیدادگری رومیان نسبت به یهود، قوم یهود برای کینه جوئی از رومیان بمسلمانان کمك مؤثر میکردند.

۱۰- دادگستری و پرهیزکاری و خوشرفتاری مسلمانان. چه کسی میتواند منکر تأثیر این صفات پسندیده باشد و چه کسی میتواند منکر شود که بزرگان اسلام در آغاز کار دارای این صفات نبودند. رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان درمیآمدند، از دوزخ جور و ظلم به بهشت عدل و انصاف انتقال می‌یافتند و هرگاه که سپاهیان اسلام برای کشور - گشائی از پایتخت خود (مدینه) بیرون میآمدند، توشهٔ راهشان پند و اندرز بزرگان دربارهٔ خوشرفتاری با زیردستان بود و اینك برای نمونه بخشی از پیام ابوبکر رامینگاریم که هنگام بیرون آمدن اسامه از مدینه برای گرفتن شامات بوی گفته بود:

«ای اسامه[1] تو و سپاهیانت نباید مردم را فریب بدهید. نباید نادرستی کنید، نباید بیدادگر

۱- و نمونه‌هائی والاتر و کامل‌تر از این تعالیم را در تمامی فرامین حضرت رسول پیش از هر جنگ می‌توان دید (ناشر)

وستمگر باشید، کشته‌ها را گوش و بینی نبرید. پیرمردان و زنان و کودکان را نکشید، درخت خرما را ریشه کن نکنید، نسوزانید، درخت بارداررا نکنید، گاو و گوسفند و شتر را جز برای خدا سر نبرید، درمیان راه بمردمانی برمیخورید، که ازاین جهان دست کشیده، گوشه گرفته‌اند و به پرستش خدا، روز میگذرانند؛ زنهار زنهار آنهارا میازارید و بگذارید بگوشه نشینی خود باشند».

برابری درمقابل اجرای احکام، ازاصول مسلم صدراسلام بود که باهرکس، از هر طبقه بطورمساوات رفتارمیشد. از آن جمله: داستان جبلة بن ایهم پادشاه غسان است، که بهترین برهان دربارهٔ مساوات اسلام میباشد. این پادشاه درزمان عمر مسلمان شد و باخدم وحشم خویش بمدینه آمد، اهل مدینه برای تماشای موکب جبله، ازشهر بیرون آمدند، جبله تاج مرصعی برسر داشت و سوارانی گرد وی بودند که گردن اسبهایشان، طوق زرین بود و دم آنهارا بهم بافته گره زده بودند.

جبله بااین جاه و جلال برای ادای حج بمکه رفت و درمواقع طواف، مردی از قبیلهٔ فرازی ردای اورا لگد کرد. پادشاه ازاین رفتار رنجیده چنان به بینی فرازی مشت کوبید، که بینی او در هم شکست. مرد فرازی نزدعمر شکوه آورد، عمر پادشاه را احضار کرد و بدون اینکه حشمت و جلال اورا درنظر بگیرد، ازوی بازخواست نمود. جبله گفت، آری چون عمداً ردای مرا لگد کرد بینی‌اش را خرد کردم واگرجائی جز کعبه بود اورا میکشتم. عمرسری تکان داده گفت:

«بسیار خوب خودت اقرار داری که بینی‌اش را شکستی. اکنون دو راه هست یا او را راضی میکنی و یا دستور میدهم بیاید و بینی‌ات را بشکنند.»

جبله از این گفتار عمر پریشان گشته گفت: ای امیر مؤمنان چگونه چنین میشود. من پادشاه هستم واو مردی بازاری است. عمر پاسخ داد: که تو واو در اسلام برابر هستید و اگر امتیازی میان تو واو باشد امتیاز پرهیزکاری وسلامت نفس است.

جبله که میدانست سخن عمر تغییر نمی‌پذیرد ومساوات اسلام قابل تخلف نیست، ازمدینه بقسطنطنیه گریخت وبممالك اسلامی برنگشت.

همین قسم هنگامی که پسر عمروعاص والی مصر مردی قبطی (از بومیان مصر) راکتك زد و مردك نزد عمر آمده، دادخواست، عمر دستور داد: عمروعاص و پسرش را حاضر کردند و همینکه قضیه ثابت شد، عمر تازیانه را بدست مرد کتك خورده داد و گفت: انتقام بگیر. مرد خواست عمروعاص را بزند ولی عمروعاص باو یادآور شد که پسرش اورا زده و خودش بی‌تقصیر است.

گفتار عمر دراین مورد خطاب بعمروعاص دلیل محکمی در رعایت آزادی و برابری میان مسلمانان میباشد. عمر رو بعمروعاص کرده وپس از ملامت گفت:

«ای عمروعاص از چه وقت مردم را بندهٔ خودتان قرار داده‌اید؟ مگر نمیدانید اینها آزاد بدنیا آمده‌اند» شکی نیست که این دادگستری وپرهیزکاری، عامل مؤثری در تسریع

فتوحات اسلامی بوده است. چه که مردم شام وعراق ، بیش از هرچیز از بیداد و جور عمال رومی و ایرانی رنج میبردند وهمینکه عدالت ومساوات اسلام را دیدند بکمک مسلمانان شتافتند.

۱۱ـ مردم را بحال خود میگذاشتند. عربها همینکه کشوری را میگشودند، متعرض دین و معاملات و عادات و رسوم آنها نمیشدند و آنها را بحال خود میگذاشتند و همینکه عمروعاص مصر را گشود کار قبطی ها را بخود آنان واگذارد . بقسمی که قضاة قبطی ، میان قبطی‌ها مانند گذشته حکومت میکردند، رفتار عربها در بیشتر ممالکی که گشودند بهمین طرز بوده است .

در واقع سپاهیان اسلام، کشوری را که فتح میکردند فقط آنجا را تحت‌نظر گرفته وبرای حفظ وحمایت مردم آنجا مالیاتی بنام «جزیه» میگرفتند و کاری بکارهای داخلی آن مردم نداشتند، اتفاقاً رومی‌ها وایرانی‌ها بپرداخت این‌نوع مالیات عادت داشتند باین‌معنی که‌عربهای‌غسان مقیم‌شام از رومیان وعربهای عراق از ایرانیان اعانه میگرفتند تا آنها را برضد یکدیگر، کمک‌کنند وهم اکنون‌نیز دولتهای‌بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها بقبایل وطوایف مجاورمیپردازند، چنانکه دولت عثمانی‌نیز بنام (خوه) اعاناتی‌بطوایف‌مجاورمیدهد.

عربها علاوه‌بر دریافت جزیه بموجب نص‌قرآن‌مجید، اطاعت و تسلیم محض‌از آنها میخواستند ، زیرا قرآن میفرماید :

حتی یودوالجزیه عن یدوهم صاغرون [1] ـ تااینکه بدست خود جزیه بپردازند وفرمانبردار شما باشند .

ودر مقابل این توهین، اعراب متعهد میشدند‌که جان‌ومال اهل جزیه را حفظ کنند و وآنها را در امور دینی و اجتماعی خویش آزاد بگذارند و منظور از این تشویق آن بود که مردم بامیل ورغبت وبدون واهمه از زیر سلطهٔ روم وایران‌بیرون بیایند .

این‌موضوع، ازاظهارات عبادة‌بن‌صامت‌آشکاراست. وی هنگامی‌که مقوقس فرمانروای مصر وسایر قبطی‌ها را باسلام میخواند، بآنان چنین میگفت: اگر نمیخواهید مسلمان شوید میتوانید بما «جزیه» بدهید و فرمانبردار ما باشیدوتا ماباشیم و شما باشید همه ساله رفتاری باشما خواهیم‌کرد‌که هم ما وهم‌شما خشنود بمانیم. ما باشما هم‌پیمان میشویم ، جان ودارائی وزمین وخانهٔ شما را نگاهبان میشویم ، هرکس با شما کارزار و ستیزه کند باآنان کارزار و ستیزه‌جوئی‌میکنیم ...

نامهٔ خالدبن ولیدباابن نسطونا درعراق‌نیز دارای همین مطالب بوده است وپیمانهای بسیاری میان مسلمانان و اهل ذمه بسته شده‌که همگی‌ازهمین روش حکایت دارد.

مثلا هنگامی‌که مسلمانان برای کارزاریرموك گرد آمدند آنچه جزیه از مردم حمص

---

۱ ـ متن آیهٔمبارکه چنین‌است «حتی‌یعطواالجزیةعن‌یدوهم‌صاغرون» سورهٔ‌توبه آیهٔ‌سی‌ام‌وظاهراً مؤلف‌در نقل‌آن اشتباه‌کرده‌است مترجم

(شام) گرفته بودند به‌آنان باز پس داده گفتند : آنچه داده‌اید بستانید و مارا ازهم‌پیمانی خود آزاد سازید .

مردم‌حمص درپاسخ گفتند :

«هرگز ازشما جدا نمیشویم ، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتر از بیداد رومیان است. ما با شما میمانیم وبهمراهی فرماندار شما باارتش هرقل میجنگیم...»

مسلمانان درپاره‌ای جاها پناهندگان خود را از پرداخت جزیه معاف میداشتند و از آنان میخواستند که در برابر این بخشودگی بآنان در کارزار یاری کنند وبیشتر این‌رفتار باعربهای مسیحی اجراء میشد، گرچه بامردم غیرعرب مانند جراجمه نیز این نوع رفتار میشد. چنانکه شرح آن گفته شد .

بااینوصف، حکومت اسلامی برای مردم بارسنگینی نبود بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را برحکومت های دیگر ترجیح میدادند وجزیه‌ای که مسلمانان میگرفتند خیلی‌کمتر از مالیاتهای سنگینی‌بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت میداشتند .

خلاصهٔ کلام آنکه : دین و ایمان و اطمینان به پیروزی موجب پیشرفت و دلیری اعراب در جنگ‌ها و فتوحات بود، بعلاوه عربها اسب سواری و تیراندازی نیك میدانستند، نیرومند و چابك بودند ، زندگی سادهٔ بیابان گردی آنها را بانشاط میساخت . درجنگ وگریز مهارت داشتند .

سران لشکری وکشوری آنها خردمند، دلاور وبا اراده بودند . بامردم باعدالت و مساوات رفتار میکردند. پرهیزکاری را برتر از هرچیزمیدانستند. و بعلاوه، اوضاع‌داخلی واجتماعی روم وایران فاسد ودرهم وبرهم‌بود .

این‌موجبات سبب شدکه درمدتی‌کمتر ازبیست سال، در زمان عمر، شام و فلسطین و مصر و عراق و ایران راگشودند و در زمان عثمان وپس‌ازآن فتوحات خودرا ادامه دادند.

بازگشت به خلفای راشدین

فتنه و آشوب

در زمان خلافت عثمان، آشوبی برپا شد که در سال ۳۵ هجری منتهی بقتل عثمان گردید و مجرای تاریخ اسلام تغییر کرد. مختصر تفصیل آنکه درسال ۲۳ هجرت ابولؤلؤ عمر را کارد زد و همینکه عمر مرگ خودرا نزدیک دید، چند نفر از یاران پیغمبر (ص) (علی-عثمان - طلحه - زبیر وغیره) را خواسته گفت بروید درخانهٔ عایشه زوجهٔ پیغمبر (ص) بنشینید ومشورت کنید و یکی را ازمیان خودتان پس از من بخلافت برگزینید. عمر درگذشت و عثمان که مسن ترین آن اشخاص بود به خلافت رسید.

بنی‌امیه، چنانکه میدانیم از حیث نیرو و شماره برترین تیره‌های قریش بشمار می‌آمدند ولی بیشترشان پس از فتح مکه مسلمان شدند و ابوسفیان (پیشوای) آنان هما نموقع اسلام آورد و از آنرو در هیچیك از غزوه‌ها (جنگهائی که باحضور پیغمبر (ص) می‌شد) که اساس اسلام بر آن استوار شد همکاری نداشتند. همینکه ابوبکر خلیفه شد منصبی بآنها نداد و شاید برای آن بود که باین مردم تازه مسلمان اطمینان نداشت. بنی‌امیه از ابوبکر میخواستند که شغل و مقامی بآنان واگذارد، ابوبکر بآنان پاسخ میداد بروید ودر میدان کارزار برادران خودرا یاری کنید وآنهـا را بـرای جنگ بامرتـدان روانه کرد وعمر هم آنها را بجنگ رومیان فرستاد [1] بنی‌امیه از این جریان خشنود نبودند، زیرا خودشان را از حیث جاه ومقام وشمارش برتر از بنی‌هاشم میدانستند و چنانکه گفته شد سرداری جنگ در زمان جاهلیت با آنان بود و پس ازمرگ ابوطالب نفوذ بنی‌امیه درقریش افزایش یافت.

خلاصه اینکه میان امویان و هاشمیان، رقابت سختی بود که از دوران جاهلیت سرچشمه میگرفت، همینکه عثمان خلیفه شد امویان نیرو یافتند وعثمان با اینکه مرد نیکی بود تحت تأثیر کسان خود میرفت وآنان را بر دیگران برتری میداد و فرمانروائی ممالك اسلامی و منصب‌های عالی دولتی را بآنها واگذار میکرد. این پیش آمد بر یاران پیغمبر (ص) گران می‌آمد و

---

۱ ـ مؤلف میگوید عمر و ابوبکر بـه بنی‌امیه مقام و شغل ندادنـد وآنها را بجنگ رومیان فرستادند درصورتیکه یزید بن ابی‌سفیان ومعاویة بن ابی‌سفیان (برادر یزید بن ابی‌سفیان) ازطرف ابوبکر وعمر والی شام شدند و چه‌بسا که اگر آنها را والی شام نمیکردند معاویه بخیال خلافت برنمی‌آمد وخلافت دموکراتیك اسلامی بحکومت دیکتاتوری بنی‌امیه تبدیل نمیشد. مترجم

علاوه‌براین جریانات اتفاقات دیگری هم رخ داد که‌شرح آن مفصل است وخلاصه‌اینکه: مردم از اطراف (اهل‌مصر واهل‌کوفه و اهل بصره) بمدینه آمدند واز عثمان خواستندکه کنار برود. عثمان نپذیرفت و شورشیان عثمان را در موقعی که قرآن میخواند کشتند و جامه‌اش



ت ـ استانبول : مسجد رستم پاشا

بخونش آغشته شد. گرچه این اقدام موجب هتك حرمت مقام خلافت است ولی درعین‌حال ثابت میکندکه عربها مردمان آزادی‌خواه، بلند همت و دارای‌شخصیت میباشند.

بهرحال، پس‌از قتل‌عثمان دربارهٔ جانشین او اختلاف پدید آمد. مصریان‌علی، مردم بصره‌طلحه ومردم‌کوفه زبیر را میخواستند، و در واقع این سه‌نفر بیش‌ازدیگران طالب‌مقام خلافت بودند ودرهرصورت بیشتر مسلمانان شام از بنی‌امیه بودند وخلافت‌را برای‌عثمان و یایکی دیگر از بنی‌امیه تقاضا داشتند واما مردم مدینه که از زمان هجرت طرفدار خاندان رسالت بودند از علی‌بن‌ابیطالب طرفداری میکردند. قبیلهٔ ربیعه ومردم یمن وغیره نیز در هواخواهی علی(ع) بامردم مدینه پیوستند.

گرچه هواداران‌علی(ع) بیش‌از دیگران‌بودند ولی از طوایف وقبایل مختلف‌تشکیل می‌یافتند وبیشترشان هم از اهل‌مدینه بودند وچنانکه میدانیم میان مردم مکه ومدینه رقابت وکینه‌توزی دیرین بودچه‌که پس ازهجرت، مردم مدینه به‌پیغمبر(ص) یاری کردند وباکمك آنان مکه فتح‌شد ومدینه، مرکزوپایتخت اسلام گردید و بازرگانی و نفوذ و قدرت درمدینه استوارگشت و شهر مکه ازهرحیث عقب افتاد و همینکه اهل مدینه باعلی(ع) بیعت‌کردند، طلحه وزبیر نیز خواه‌ناخواه بیعت‌کردند، اما بزودی ازمدینه بمکه رفته، از اهل‌مکه‌یاری جستند ومردم مکه برای‌کینه‌جوئی ازمردم مدینه طلحه و زبیر راکمك‌کردند. طلحه وزبیر سپس بعراق شتافتند تاازعراقیان‌کمك بگیرند، علی(ع) سپاهیانی گردآورده، بدنبال آنان رفت ودرنزدیکی‌بصره‌جنگ مشهور به‌جمل‌واقع‌شده‌طلحه‌وزبیر کشته‌شدندوخلافت‌برای‌علی(ع) هموارگشت[1]. علی(ع) پایتخت را از مدینه بکوفه انتقال داد و این‌کار، بزیان علی(ع) تمام شد چون از دوستان صمیمی خود (مردم مدینه) باز ماند وبعراقیان(بی‌وفا) اعتماد کرد.

پس‌از این‌وقایع علی(ع) گمان کرد، مدعیان خودرااز میان برده وکارروبراه است، غافل ازاینکه مردجاه‌طلب نیرومندی‌یعنی معاویه درشام‌نشسته وبرای خود خلافت میخواست[2] این‌رامیدانیم که ابوسفیان وپسرش تاازشکست قطعی کفارقریش نومید نشدند اسلام‌نیاوردند معاویه‌هم برای دنیا وجاه‌وجلال دنبال‌خلافت افتاده بودوعدهٔ زیادی ازمردم‌نیرومند دنیاطلب

۱ـ این‌جنگ راازآنروجنگ جمل (شتر) میگویندکه عایشه زوجهٔپیغمبر (ص) برای دشمنی‌با حضرت امیر همراه خواهرزادهٔ خودزبیر ازمدینه‌بعراق آمدودرمیدان کارزار میان هودجی نشسته‌هودج‌را بریشت‌شتر گزارد ومیان هودج به‌تیراندازی و جنگجوئی مشغول شد و همینکه علی علیه‌السلام پیروزگشت باحترام مقام حضرت رسول عایشه را با احترام فراوان از میدان جنگ بخانه‌اش مدینه برگردانید.

۲ـ جرجی‌زیدان دریکی دوموردبرخلاف انصاف‌بمولای‌متقیان نسبت‌اشتباه داده‌غافل‌ازاینکه حضرت‌مولی، حق‌وعدالت‌را برسیاست ترجیح‌میداد چنانکه‌خودآن‌بزرگوار فرموده‌است:

لولاالتقی لکنت ادهی‌العرب(اگر پرهیزگاری درمیان‌نبود، ازتمام مردم‌باهوش‌تربودم.)

آری باید حقیقت علی‌علیه‌السلام رادرك کرد.

توبتاریکی علی‌را دیده‌ای زین‌سبب غیری براوبگزیده‌ای. مترجم

(طایفهٔ بنی‌امیه) درشام ازمعاویه حمایت میکردند تاخلافترا درخاندان بنی‌امیه‌مستقر سازند. بعلاوه برنفوذ وقدرت بنی‌هاشم که صاحب مقام نبوت بودند، حسد میبردند . همینکه پیغمبر اسلام با بنی‌هاشم بمدینه‌آمد مکه بدست بنی‌امیه افتاد وباتمام قوا درجنگ بدروسایر جنگ‌ها به‌پیشوائی ابوسفیان برضد بنی‌هاشم(خاندان‌نبوت) جنگیدند. درزمان ابوبکر بنی‌امیه‌مأمور میدان کارزارشدند ویزیدبن ابی‌سفیان بفرمانروائی‌شام منصوب‌شدوپس‌ازمرگ‌یزید، برادرش معاویه جای‌اوراگرفت وعمروعثمان او را برآن منصب‌مستقرداشتند وبدین‌ترتیب ریـاست و خلافت بخاندان بنی‌امیه(عثمان‌ومعاویه ازبنی‌امیه) منتقل گشت ومانند روزهای پیش‌از اسلام سرپرست قریش بنی‌امیه شدوبنی‌هاشم بامرنبوت وآخرت‌پرداخته، ازدنیاکناررفتند.

پس‌ازکشته شدن عثمان، معاویه بهانهٔمناسبی برای خلیفه شدن بدست‌آورد و پیراهن خون‌آلودعثمان رادرجامع دمشق برده، مردم‌را بخونخواهی عثمان دعوت کردوعلی(ع)را بقتل عثمان متهم‌ساخت ودرضمن متوجه جنگ‌علی(ع) باطلحه وزبیرشدوامیدداشت که‌مخالفت آن دوکارعلی(ع) رایکسره میسازدولی همینکه علی‌درآن جنگ پیروز گشت، معاویه‌مجدددر صددخونخواهی‌عثمان برآمدودسته‌ای ازرجال کاردان دنیا طلب رادورخود جمع کرد که از آن جمله عمروعاص بود. این‌مرد زرنگ هشیار درزمان عمر، برکشور مصر حکومت میکرد اما عثمان اورا معزول‌نموده بود،معاویه‌اورا نزدخود خواسته وعدهٔ حکومت مصربوی داد و با پشتیبانی بنی‌امیه وکاردانی عمروعاص بجنگ علی(ع) آمدودرسال۳۷هجری‌میان علی(ع) ومعاویه، جنگ مشهور به‌صفین (میان شام‌وعراق) واقع شدوسپاهیان علی(ع) از هرجهت پیش میرفتند. عمروعاص که‌این رادید فوری بسپاهیان معاویه فرمان‌دادقرآنهارا برسرنیزه کرده فریاد بزنند که‌ماوشما اهل‌قرآن هستیم، بروی‌قرآن شمشیرنکشید، وبا قـرآن درمیان مـا حکومت‌کنید. سپاهیان علی(ع) که‌قرآنهارا سرنیزه دیدنـد دست ازشمشیر بـازداشتند واز پیشوای خودخواستند، که دست ازجنگ‌بردارد. علی(ع) ناچارخواهش‌آنان‌را پذیرفت وکار به‌حکم‌کشید. معاویه عمروعاص‌را حکم‌قرارداد ویاران‌علی (ع) ابوموسی اشعری را انتخاب کردندکه‌اولی (عمروعاص) سرتاپامکرو خدعه وزیرکی‌بودودومی (ابوموسی) ازهوش‌عادی هم بهره‌ای‌نداشت. این دوحکم بەمشاوره پرداختند وقرارشد که در روز معینی‌نظر خود را بطرفین بگویندوآنچه آنان گفتندعلی(ع) ومعاویه بپذیرند. عمروعاص به‌ابوموسی فهماندکه علی(ع) ومعاویه هیچ‌کدام شایستهٔامر خلافت نیستندوچه‌بهترکه هردورا خلع‌کنیم‌ومسلمانان را بحال خودگذاریم، تا هرکس‌را بخواهند بخلافت برگزینند، ابوموسی‌این‌نظررا‌پذیرفت ودرروز معین سپاهیان طرفین برای شنیدن گفتهٔ آنان گردآمدند. عمروعاص به‌ابوموسی‌که از وی مسن‌تر بود پیشنهادکرد اول سخن بگوید ابوموسی‌هم فریب او راخورده گفت :

ایمردم من‌وعمروعاص مدتی درکار شما مطالعه‌کردیم وشایسته چنان دیدیم‌که برای رفع این اختلاف علی(ع) ومعاویه را خلع کنیم وکاررا بدست خود شما بدهیـم تا هرکس

را بخواهید بخلافت انتخاب کنید، اکنون من علی (ع) را خلع کردم، هر کس رامیخواهید



ت ـ قونیه : داخل مقبرهٔ مولانا

بجای او بر گزینید».

پس‌ازابوموسی‌عمروعاص آمده گفت:

«البته شنیدید که اوچه گفت. اوعلی(ع)راخلع کرد.من‌هم‌علی(ع) راخلع‌میکنم‌ومعاویه را بخلافت برقرار میدارم،معاویه ازهر کس بعثمان‌نزدیکتر است،باید خونخواهی اورابکند وجانشین اوباشد».

گرچه‌هر کس میدانست حیله‌ای بکاررفته است امابرای علی(ع) بدپیش‌آمدزیرایاران او نیز دودسته شدند، دسته‌ای اورا ملامت میکردند که‌چرا به‌حکمیت راضی‌شده است.این دسته‌راخوارج میگویند، زیرااز زیرفرمان علی(ع) خارج شدندودرهرحال علی(ع) گرفتار دودشمن شدیکی معاویه ودیگری خوارج واین دومی‌ها خطرناکتر بودندچه‌که یکی‌از همین خوارج درسال ۴۰هجری درمسجد کوفه‌علی(ع) راشهیدکرد [1].

پس‌ازقتل علی(ع)مردم باپسرش حسن (ع) بیعت‌کردند امامعاویه دست برنمیداشت‌و خلافت‌را حق خودمیدانست‌وامام‌حسن(ع) که ازنیرومندی‌معاویه اطلاع‌داشت، برای‌جلوگیری ازخونریزی بامعاویه صلح‌کرد وخلافت‌را باوواگذارد وبدین ترتیب معاویه دردمشق ازمردم بیعت گرفت وپایتخت ازکوفه بدمشق‌رفت ودوران خلفای‌راشدین پایان‌یافت.

دورهٔ خلفای راشدین

بطوریکه مشاهده‌شد، حکومت خلفای راشدین بر بنیاد پرهیزگاری استوار گشت وبا دادگستری بلندشد. خلفا بازندگانی ساده آمدندو رفتند. خلافت دردورهٔ آنان بیشتر بمقامات روحانی‌شبیه بودو کروفر دولتی وسلطنتی نداشت، خلیفه لباس کرباس می‌پوشید، نعلین پوست درخت خرما درپاداشت‌وبندشمشیرش‌از پوست درخت‌خرما بود. ومثل‌مردم‌عادی‌درکوچه‌وبازار میگشت‌وباپست‌ترین‌مردم‌هم‌سخن‌میشد وسخت‌ترین‌حرف‌اورا می‌شنید.حکومت خلفاء از روی پرهیزکاری و دادگستری وسرمشق نیك بود، چه‌که‌آنها خوشرفتاری بامردم‌را ازاصول‌مسلم دین میدانستند.

خوراك خلفاء باخوراك فقیرترین مردم یکسان بودوالبته ازناداری وناتوانی آنطور گذران نمیکردند بلکه بـرای دلجوئی وبرابری بامردم فقیر بخود سختی میدادند وگرنه درآمد علی‌بن‌ابیطالب (ع) از عایدات املاك شخصی بالنسبه زیاد بود و تمام آن‌را بمصرف فقراء میرسانید. [2]

۱ـ جرجی‌زیدان عمداً یاسهواً جنگ‌خوارج نهروان را ذکر نکرده‌است. مختصراین‌تفصیل آنکه پس‌ازپایان حکمیت جمعی‌از اصحاب حضرت امیرخروج‌کردند وبرمولای خودچیره‌گشتندوهر قدرشاه مردان آنان‌را نصیحت فرمودنتیجه نبخشید ناچاردرمحلی موسوم‌به نهروان‌درنزدیکی‌کوفه‌میان یاران حضرت‌وخوارج نهروان جنگ درگرفت‌و آن منافقان مغلوب شدند. جنگ نهروان سومین و آخرین‌جنگی است که‌در زمان خلافت حضرت امیر روی‌داد. مترجم

۲ـ ای‌کاش جرجی زیدان‌سند روایت‌خودرا ذکرمیکردکه ازکجانقل‌شده وچه‌کسی‌گفته‌است‌که‌—

خلفای راشدین بملك ومال اعتنا نداشتند همین قسم سایر اصحاب پیغمبر (ص) درزمان خلفای راشدین باتقوی وزهد زندگی میکردند وشاید این برای آن بود که همزمان با پیغمبر (ص) میزیستند وهرقدر که از زمان سعادت دورمیشدند، بدنیا نزدیکتر می گشتند و آن ملاحظه ای که از مقام نبوت داشتند رو بکاستن میرفت وازقرار معلوم دراواخر دورهٔ خلفای راشدین کم کم دنیا خواهی یاران پیغمبر (ص) پدیدار گشت چنانکه مسعودی مورخ مشهور چنین مینویسد:

«درزمان عثمان یاران پیغمبر (ص) ملك ومال جمع کردند وروزی که عثمان کشته شد یك میلیون درهم وصدوپنجاه هزاردینار پیش خزانه دارخود ذخیره داشت ودرحنین ووادی القری املاکی بهم زده بود که صدهزار دینار می ارزید وشتروگاووگوسفند زیادی متعلق بوی بود. همین قسم زبیر که پس ازمرگ هزاراسب وهزار کنیز، باقی گذارد وبهای یکی ازمتروکات او پنجاه هزاردینار میشدوعایدی طلحه درعراق بروزی هزاردینار میرسید ودرناحیهٔ سراة بیش از آن دریافت میکرد.

دراصطبل عبدالرحمن بن عوف، هزاراسب وهزار شتر وده هزار گوسفند یافت میشد و چهاریك دارائی او پس از مرگش هشتاد وچهارهزار دینارشد. زیدبن ثابت بقدری طلاونقره از خودباقی گذارد که پس ازمرگش آنرا باتبرخرده میکردند، بعلاوه صدهزار دینار بهای املاك ومزرعه های اومیشد. زبیردرمصروبصره وکوفه واسکندریه خانه ها بناکرده بود. طلحه نیزدر کوفه خانه ای ساخت وخانهٔ مدینه اش را باگچ وآجر وچوب گران بها بالابرد، سعدوقاص درعقیق خانه ای بناکرد که فضای وسیعی داشت، سقفش بلندودارای ایوانها بود. خانهٔ مقداد، درمدینه از بیرون وتو باگچ اندود شده بود. یعلی بن منبه پنجاه دینار نقدومقداری املاك باقی گذارد که بهای آن سیصدهزار درهم میشد».

خلاصه اینکه مدت حکومت خلفای راشدین روی همرفته سی سال طول کشیده و دردورهٔ آنان فتوحات اسلامی ازمغرب تاافریقا وازمشرق تاانتهای خراسان ادامه یافت وازرود جیحون گذشته بسمرقند رسید.

دولت امویان

درفصل پیش گفتیم که چگونه خلافت از خلفای راشدین به امویان انتقال یافت ونخستین خلیفهٔ آنان معاویه پسر ابوسفیان است. ازممیزات این خلافت آنکه برعکس دورهٔ خلفای راشدین اساسش بر حکومت دنیوی بود ومرد باهوش وتدبیری آنرا اداره میکرد. ازطرفی مردم را میترسانید وازطرف دیگر بذل وبخشش مینمود وشاید اگر آنهمه ثروت ونعمت درشامات نبود نمیتوانست چنان بخشش هائی بکند ودر هرحال مؤسس دولت اموی کاری باخرت نداشت وهرچه میکرد برای دنیا بود وهمینکه برخلاف

← مولای متقیان وامیرمؤمنان (ع) املاك زیادی داشت. چون امیرمؤمنان مکرردرمکرر فرمود: ای دنیا بروهمسر دیگری بیاب، من ترا سه طلاقه دادم.
آیاچنین سرورگ بدنیاواملاك دنیا اعتناء می فرمایدکه ملك زیادجمع کند؟ مترجم

دست‌یافت شروع بانفاق کرد و بیش‌از هر کس به‌بنی‌هاشم می‌بخشید تا بدان وسیله‌از خشم آنان بکاهد، چه‌بنی‌هاشم بواسطهٔ‌خلافت ازدست‌رفتهٔ خود خشمگین بودند، معاویه‌این‌را میدانست و اگر کسی ازبنی‌هاشم براووارد میشددراکرام واحترام اومیکوشیدوحاجتش راروا میساخت‌و چه‌بسا که‌بنی‌هاشم درحضور خودمعاویه، راجع بخلافت‌تندی‌میکردند وآنرا حق‌خوددانسته‌بر معاویه‌اعتراض‌میکردند ولی معاویه، چنانکه‌شیوهٔ او بودبابردباری وبذل‌وبخشش زبان‌آنان‌را کوتاه میساخت.

معاویه، ازدستگاه‌سلطنتی رومیان‌تقلیدکرده، برای‌خود وسایل‌تجمل ونگهبانان مسلح فراهم‌ساخت وبخوشگذرانی مشغول گشت و هـرگاه‌که برای نماز یاکاردیگر بیرون میآمد نگهبانان مسلح همراه او بودند، معاویه برای خودکاخی‌بناکرده وتختی ساخت و دربان در کاخ‌خویش‌قرارداد ودرمسجد مقصوره (غرفهٔ مخصوص) ترتیب‌دادکه موقع‌نماز تنها در آنجا باشد وشایداین‌کار رابرای آن‌کرد که‌مبادا اورا مثل علی(ع) درمسجد ضربت‌بزنند و اتفاقاً برای‌معاویه همان پیش‌آمد روی داده بود ولی اوجان‌دربرد[1]. دیگراز چیزهائی‌که معاویه از رومیان تقلید کرد پوشیدن خز وحریر بود . معاویه اول خلیفه‌ایست‌که برسم‌ایرانیان ورومیان پست دولتی ومهرداری سلطنتی ترتیب داد. چنانکه‌شرح آن بزودی‌خواهدآمد .

معاویه‌نخستین خلیفهٔ اسلامی است کـه خلافت‌را ارثی ساخت وبرای پسرخود یزید بعنوان ولیعهد بیعت‌گرفت اگرچه‌بعد ازعلی(ع) مردم با امام‌حسن پسراوبیعت‌کردند ولی آن‌بیعت بمیل‌خود مردم بود وعلی(ع) پسرخودرا ولیعهد نساخت ، بلکه معاویه برای اولین مرتبه مقام انتخابی خلافت را انتصابی کرد .

چه شد کـه امویان برخلافت‌دست‌یافتند

این‌موضوع‌نیز شایان توجه‌است‌که چگونه خلافت ازخاندان نبوت بامویان منتقل‌شددرصورتی‌که هم مردم وهم‌معاویه به اعتراف‌داشتندکه خاندان‌نبوت برای خلافت شایسته‌تر هستند. البته موجبات بسیاری برای این‌اتفاق‌بوده که‌قسمتی‌از آنرا قبلا گفته‌ایم‌واینک‌قسمت‌دیگر آن

---

۱ ـ مختصر تفصیل آنکه پس‌ازقضیهٔ حکمیت (عمروعاص وابوموسی) سه‌تن‌از خوارج یعنی عبدالرحمن‌بن‌ملجم مرادی. برك‌بن‌عبدالله تمیمی وعمروبن‌بکر تمیمی‌هم‌پیمان‌شدندکه دریك‌شب‌معین (شب‌نوزدهم رمضان) به‌ترتیب علـی‌علیه‌السلام ومعـاویه وعمروعاص‌را درکـوفه ودمشق‌ومصر بقتل رسانند واختلاف میان‌مسـلمانان‌را بدان‌وسیله برطرف‌سازند. اتفاقاًدرآن‌شب عمروعاص‌مبتلابدل‌دردشده برای‌ادای‌فریضهٔ صبح‌بمسجد نرفت وکسی‌دیگـر رابجای خـود فرستاد وآن‌شخص‌کشته شد . معاویه گرچه بمسجدآمد ولی شمشیر ضارب به‌تیر محراب برخورده ضربتش کاری نشد فقط پشت معاویه‌را مجروح ساخت. می‌گویند پـزشکان بمعاویه گفتند بـرای معالجهٔ زخم‌باید آن‌محل‌را داغ‌کنیم وگرنه داروئی بتومیدهیم‌که آنرابنوشی وزخمت‌بهبودیابد اما درآن‌صورت‌پس‌از آن عقیم‌خواهی ماند معاویه گفت‌طاقت داغ‌ندارم ونورچشمی یزیدمرا کافی‌است.

درهرحال فقط‌عبدالرحمن‌بن‌ملجم مرادی‌ضربتش کاری‌شد وحضرت امیرعلی‌علیه‌السلام‌بدرجهٔ شهادت‌رسید . مترجم

را می گوئیم از آن‌جمله اینکه معاویه توانست مشهورترین سیاستمداران ومردان کاردان‌عرب راتطمیع کرده‌باخودهمراه‌سازدکه ازآن جمله عمروعاص میباشد ومعاویه اورا باوعدهٔحکومت مصر جلب‌کرده ازفکرش استفاده‌کرد ودیگر زیادبن‌ابیه مرد بی‌پول ولی باهوش‌وکاردان و زیرك‌بودکه معاویه اورا بدروغی برادرخویش خواند وزیادبن‌ابوسفیان لقب داد . زیادهم‌از جان‌ودل برای استقرار حکومت معاویه‌کوشش نمود ودرعراق‌وسایر نقاط اقدامات مهمی‌بنفع معاویه انجام‌داد. عبیدالله پسرزیاد همان‌است‌که وسایل قتل‌حسین‌بن‌علی(ع)را فراهم‌ساخت. آل‌زیاد بواسطهٔ این‌خوش‌خدمتی‌ها مدتی خودرا ازقریش وبنی‌امیه میدانستند تاآنکه درسال ۱۵۹ هجری خلیفه‌مهدی‌نسب آل‌زیاد را ازقریش‌ردکرده به‌عبید‌نامی‌ازطایفهٔ ثقیف منتهی‌کرد دیگر ازکسانی‌که بامعاویه همراهی‌کردند و معاویه از کاردانی آنان استفاده کرد یکی‌هم مغیرة‌بن‌شعبه است این‌شخص معاویه را برای‌انتخاب‌یزید‌بولایت‌عهد تشویق‌کرد وزیادبن‌ابیه را بدستگاه‌معاویه‌نزدیك‌ساخت .

تاریخ‌نویسان این‌چهار نفررا ازبزرگترین رجال باهوش‌عرب‌میدانندویکی‌ازآن‌تاریخ نویسان دربارهٔ آن‌چهارتن چنین میگوید :

«بردبارتر وصبورتر ازمعاویه وچابك‌تر وسخی‌تر ازعمروعاص ویکدل ویك زبان‌تر از زیادکسی راندیده‌ام. درون وبیرون‌این‌مرد اخیر ازهرجهت یکسان‌بود، امامغیره اگر شهرهشت دروازه‌ای باشد وازهیچ‌دروازهٔ‌آن‌بدون‌فریب‌وفسون‌کسی بیرون آمدن نتواندمغیره ازتمام آن‌هشت دروازه بیرون می‌جهد» .

موجب دیگر پیشرفت معاویه آن‌بودکه علی(ع) از حیله‌بازی‌هـای سیاسی وافسون و فسانه‌های دنیوی برکنار بود ودرجمیع امور راستی و درستی‌پیشه‌داشت. مثلا همینکه مردم بااوبیعت‌کردند، مغیره نزدعلی(ع) آمده گفت: زبیرومعاویه وطلحه وسایر حکام راهمانطور که‌عثمان تعیین‌کرده بود برسرکارهایشان باقی بدار تااینکه کارت ثابت شود ومردم دورت گرد آیند آنگاه هرچه خواهی بکن. البته ازنظرسیاسی وحیله بازی‌هـای عادی این‌نظر عاقلانه بود . اماعلی(ع)که‌جز راه راستی نمی‌پیمود این‌پیشنهاد راکه نوعی‌مکاری بود رد کرد. عبدالله‌بن‌عباس،پسرعموی علی(ع) نیزهمین‌نظر را داشت‌اماعلی(ع) حرف‌اورانپذیرفت، مغیره هم‌که اصرار علی(ع) را درآن کار دید روز دیگر پیش او آمده نظرعلی(ع) راتمجید وتحسین‌کرده، دنبال‌کار رفت. آری اگرعلی(ع) بسیاست‌بازی وحیله‌گری تن‌در میداد نه یارانش ازگردش‌پراکنده میشدند، نه‌مغیره وغیره ازنزدش میرفتند، نه‌جنگ‌جمل وصفین‌در میگرفت ونه‌خلافت به‌امویان میرسید.

بااین‌همه عامل اصلی ومؤثری‌که معاویه وسایرامویان برای پیشرفت سیاست خودبکار بردند بذل وبخشش‌اموال واملاك‌بودکه‌بدانوسیله برعلی(ع) وفرزندانش‌غالب شدند چون‌آل علی(ع) حق‌وحقیقت رابهترین پناه ویارخود میدانستند وبذل‌وبخشش اموال عمومی رابرای

پیشرفت سیاست خویش‌پستی و نابکاری میشمردند. البته در اوایل ظهور اسلام که تأثیر دعوت پیغمبر، میان مردم شدید بود، این فکر و نظر بنی‌هاشم کاملا درست درمیآمد ولی کم کم پس از رحلت پیغمبر ودر گذشت خلفای راشدین چنانکه ناموس طبیعت اقتضاء میکند، حب جاه ومال بر فضایل اخلاقی، فایق آمد وافکار وآراء آل علی(ع) درمیان چنان مردمی بی اثر ماند چنانکه مردم کوفه بخاطر جاه ومال بیعتی را که با حسین بن علی(ع) کرده بودند درهم شکستند وباین نیز اکتفا نکرده اورا کشتند وهمین عمل با عبدالله بن زبیر انجام شد چه اگر عبدالله پول خرج میکرد خلافت در خاندان او میماند وبه بنی‌امیه نمیرسید. عبدالملك از دشمنان سرسخت عبدالله این موضوع را صریحاً درموقع مرگ تصدیق کرده میگوید:

«هیچ کس در کار خلافت ازمن نیرومندتر نبود، درست است که عبدالله زیاد نماز میخواند وبسیار روزه میگرفت اما چون مرد بخیلی بود بدرد سیاست نمیخورد».

مصعب برادر عبدالله برعکس عبدالله، بسیار سخاوتمند بود برای خود وکسانش اموال زیادی مصرف میکرد. مثلا در عروسی سکینه[1] دختر امام حسین(ع) یك میلیون درهم خرج کرد و هما نموقع سپاهیان پول میخواستند ومصعب از پرداخت پول بسپاهی دریغ میکرد. عبدالله همام بدان مناسبت این ابیات‌را برای عبدالله بن زبیر فرستاد.

ترجمهٔ اشعار:

«ای امیر مؤمنان ازروی نصیحت میگویم سزاوار نیست که برادر تو یك میلیون درهم برای مهریهٔ زنی بدهد وسرداران وسپاهیان توشکم گرسنه بخوابند.»

عبدالملك سخی‌ترین پادشاهان بنی‌امیه بود ودر راه سیاست‌بازی وپیشرفت سلطنت خویش اموال بسیاری صرف می‌کرد. مثلا موقعی که عبدالله زبیر بخانهٔ کعبه پناه برد حجاج بن یوسف ثقفی عامل عبدالملك کعبه را محاصره کرده و فرمان داد حرم کعبه‌را بامنجنیق ویران سازند. درابتداء تیراندازان ازاجرای این دستور اباء داشتند ولی حجاج بآنان گفت: «ای یاران کعبه‌را تیرباران کنید وازهدایای عبدالملك بهرمندشوید».

تیراندازان که سخاوت عبدالملك‌را میدانستند فوری دست بکار شدند. وجه بسیار که عبدالملك باپول جمعیتها را پراکنده میساخت وآزار آنان‌را ازخود دفع میکرد ازآنجمله موقعیکه عمرو بن سعید بن اشدق برعبدالملك خروج کرد وحکومت شام را برای خود خواست عبدالملك باحیله ومکر عمرو رابدیوانخانهٔ خود برده اورا کشت وسرش‌را میان یارانش که

۱ـ حضرت سکینه دختر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ازبانوان نامی وشاعرهٔ زمان خویش بوده است. شاعران معاصر ازاطراف بخدمتش میشتافتند وحضرت سکینه ازپشت پرده اشعار آنانرا میشنید وبآنان جایزه میداد وپاره‌ای ازاشعار آنها را انتقاد میکرد. گویند موقعی که دختر عثمان از روی مباهات بحضرت سکینه گفت من دختر خلیفه‌ام، حضرت تأمل فرمود تاطنین مؤذن گفت اشهدان محمد رسول الله حضرت سکینه بدختر عثمان فرمود اگر تو دختر خلیفه هستی این نام پدر من است.
وفات حضرت سکینه درسال ۱۱۷ هجری درمدینه اتفاق افتاد. مترجم

اطراف دیوانخانه اجتماع کرده بودند پرتاب کرد ودر عین‌حال که سررا میان آنها انداخت عبدالعزیز پسر عبدالملك پول‌زیادی میان همان‌مردم پخش‌کرد، جمعیت که سروپول‌را دیدند بخود مشغول‌شده درهم ودینار جمع کردند وپراکنده‌شدند.

این‌سیاست بذل وبخشش در زمان عباسیان نیز رایج بود ودر ضعف وقوت آنان اثر بسیاری داشت و به‌نسبت پخش‌کردن پول میان سپاهیان، کار عباسیان بالا و پائین میرفت. بخصوص موقعی که ترکان در دستگاه خلافت نفوذ یافتند از هرخلیفه‌ای بنام‌حق بیعت مبالغی پول‌میگرفتند وگاه میشد که حقوق یکسال یابیشتررا بنام‌حق بیعت پیش‌پیش‌میگرفتند وهمکاری باخلیفه‌را درمقابل دریافت پول بوی میفروختند.

بنی‌امیه، علاوه برپول ازحیله ومکر وسیاست‌بازی بانواع واقسام استفاده میبردند و دراجرای این‌سیاست بدین وآداب ورسوم دین‌واهل‌دین‌اعتناء وتوجهی‌نداشتند، چنانکه‌پسر دختر پیغمبر(ص) (امام‌حسین ع) راکشتند وکعبه‌را بامنجنیق ویران‌ساختندوداماد وپسرعموی پیغمبر (علی‌ع)را برمنبرها لعن‌کردند وهرکس‌از لعن‌علی(ع) سرباز میزد ببدترین‌طرزی اورا میکشتند وامثال این‌عملیات زشت در تاریخ خلفای بنی‌امیه بسیار دیده میشود.

خلفای بنی‌امیه

گفتیم که معاویه خلافت‌را درخاندان‌خود موروثی نمود اما جز یزید که در زمان زندگی برای اوبیعت گرفته بود، کسی‌دیگر ازنسل‌معاویه بحکومت‌نرسید مدت خلافت یزید دوسه‌سال بیش‌نشد و درظرف آن مدت‌کارهای ناهنجاری ازاو سرزدکه ازآن‌جمله قتل حسین‌بن علی (ع) بود، پس‌ازمرگ یزید، پسرش معاویه بخلافت رسید اما اوخلافت را حق‌خود ندانسته‌کنار رفت‌وپس ازچندی درگذشت. بنی‌امیه پس‌ازآنان باپیرمردی ازامویان‌که از خاندان معاویه نبود بیعت‌کردند واین‌پیرمرداموی‌همان‌مروان بن‌حکم است (۶۵ هجری)، مروان بعداز چند ماه خلافت مرد و حکومت درخاندان وی باقی ماند و مشهورترین خلفای این خاندان عبدالملك پسراوست که ازسال ۶۵ تا ۸۶ هجری خلافت‌کرد.

عبدالملك درتاریخ تمدن اسلام نام‌نیکی‌دارد چه‌که تا زمان او دفاتر اسلامی بخط و زبان مردمان محلی‌نوشته‌میشد، مثلا مصری‌ها بقبطی‌وشامی‌ها بیونانی وعراقیها بفارسی‌دفتر-های دولتی را مینگاشتند وطبعاً متصدیان دفاتر هم مردمان محلی یعنی مسیحیان‌شام وقبطیان مصر وایرانیان عراق بودند. عبدالملك این‌رسم را برانداخت ودفاتر دولتی را از زبانهای مختلف بعربی‌برگردانید وآن را بدست اعراب سپرد وبااین‌اقدام زبان عربی را زبان‌رسمی دولتی قرارداد و طبعاً اهالی‌کشورهای اسلامی زبان خود را فراموش‌کرده عربی آموختند وزبان‌عرب که زبان دین‌بود زبان دولت‌هم شد ورفته‌رفته مسلمانان‌عرب مآب‌شده‌نژاد وملیت خود را ازدست دادند وجزء گروه اعراب درآمدند.

دیگر از اقدامات برجستهٔ‌عبدالملك در پیشرفت تمدن اسلام و عرب آن بودکه برای

مسلمانان سکه‌های طلای عربی واسلامی رایج ساخت و شعار (طراز)های رومی را بعربی تبدیل کرد. چنانکه تفصیل آن بیاید حجاج بن یوسف ثقفی از سرداران نامی عبدالملك است و با تدبیر و سیاست حجاج عبدالله بن زبیر مدعی خلافت نابود گشت و خلافت برای عبدالملك مسلم گشت و همین حجاج بود که کعبه را بامنجنیق ویران ساخت و عبدالله را که در آنجا پناه برده بود دستگیر ساخته کشت .

عمر بن عبدالعزیز هم از خلفای نامی بنی‌امیه میباشد (۹۹-۱۰۱) نسب این خلیفه ازمادر بعمر بن خطاب میرسید ودر زهد وتقوی وپرهیزکاری و دادگستری شباهت زیادی بجد خود عمر داشت عمر بن عبدالعزیز لعن علی(ع) راکه نیاکان او (بنی‌امیه) مرسوم داشته بودند ملغی کرد و کسان خود (بنی‌امیه) را بشیوهٔ جدش عمر از جمع‌آوری مال ومنال بازمیداشت. بنی‌امیه طبعاً ازاین رفتار عمر آزرده شدند واز بیم اینکه مبادا خلافت از خاندان آنها برود پیش‌ازموقع کارش را ساختند .

پس‌از عمر، عمویش یزید بن عبدالملك بخلافت رسید وبکاری جز باده‌پیمائی وزن‌بازی توجه نداشت، شب و روز بزم عیش و نوش برپا میساخت وبا دو کنیزك ماهروی بنام سلامه وحبابه خوش میزیست سرانجام حبابه رقیب خود سلامه را بر کنار ساخته ، عقل وجان خلیفه را در اختیار خویش گرفت ودر واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شده هرکس را میخواست بکار میگماشت وبا از کار میانداخت وخلیفهٔ از همه جا بی‌خبر در کنار حبابه مینشست مسلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت :

بدبختانه پس‌از عمر بن عبدالعزیز که آنهمه دادگستر وپرهیزکار بود تو خلیفه شدی که جز باده گساری وشهوترانی کار دیگری انجام نمیدهی وامور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریادمیکشند وجمعیت‌ها از اطراف آمده در آستان تو منتظر ایستاده‌اند وتو ازهمه‌جا غافل نشسته‌ای که یزید از این گفته‌ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق کرده ازآمیزش باحبابه دست کشید وتصمیم گرفت ازآن‌پس بکارها برسد حبابه از این جدائی برآشفت وهمینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود او را آگاه سازند. کنیزان چنان کردند حبابه عود بدست گرفته دربرابر خلیفه آمد وباآواز دلکش خویش این شعر را خواند :

ترجمه: «اگر عقل وهوش از سر دلداده رفته او را ملامت مکن - بیچاره ازشدت اندوه صبور شده است» خلیفه که دلبر خود را بآن حال دید وآن نوای دلنواز را شنید دست خود را مقابل صورت گرفته گفت بس است حبابه چنین نکن اما حبابه بساز وآواز خود ادامه داده این بیت را خواند .

ترجمه: «زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست - گرچه مردم تورا سرزنش و توبیخ کنند .»



مدرسهٔ مستنصریه در بغداد

این بنا در زمان المستنصر بالله خلیفهٔ عباسی در سال ۶۳۰ هجری بنا شده

یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد :

«ای جان جانان درست گفتی خدا نابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام برو ببرادرم مسیلمه بگو بجای من مسجد برود و نماز بخواند».

حبابه و یزید فوری بعیشگاه خود رفتند و جریان سابق را ادامه دادند وسرانجام هم یزید و حبابه در کنار هم جان دادند، مختصر آن تفصیل اینکه هردوی آنها برای خوشگذرانی بمحلی موسوم به بیت‌راس (در نزدیکی دمشق) رفتند و یزید بملازمان خود چنین گفت: که مردم پنداشته‌اند هیچ عیش و نوشی بی‌رنج و نیش نخواهد ماند من میخواهم دروغ پندار آنانرا آشکار سازم واز اینرو به بیت‌راس میروم وباحبابه در آنجا میمانم و تامن آنجا هستم هیچ نامه و خبری بمن نرسانید تا نوش من بی‌نیش بماند .

یزید وحبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت‌راس فراهم ساختند و بعیش و نوش پرداختند اما بناگاه دانهٔ انار بگلوی حبابه جست واورا خفه کرد. یزید سه روز وسه شب، تن بی‌جان حبابه را در آغوش گرفته، اجازه نمیداد اورا بخاك بسپرند وبااینکه لاشهٔ حبابه بو گرفت و روبفساد گذارد یزید دست‌بردار نبود وآن لاشهٔ گندیده را باآب دیده‌تر میساخت وبو میکرد بالاخره کسان خلیفه با اصرار و ابرام جسد حبابه را برداشته دفن کردند اما یزید فقط پانزده روز بعد ازمرگ معشوقه زنده ماند وکنار او بخاك رفت (۱۰۵ هجری).

بعداز مرگ یزید برادرش هشام از ۱۰۵ هجری تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد، هشام مرد دانا وکاردانی بود اما گذشت و بخشش نیاکان خود را نداشت ودولتی که روی بذل و بخشش استوار گشته بود ناچار باامساك و بخل باقی نمی‌ماند ـ بعداز هشام ولیدبن یزید، بخلافت رسید این خلیفه هم مثل پدر، باده‌پیما وعیاش وخوشگذران بود و از آن گذشته شعرهم میسرود و در ستایش باده‌پیمائی وخوشگذرانی اشعار بسیاری سروده است.این خلیفهٔ عیاش درایام خلافت هم برویهٔ دیرین ادامه داد وکار مملکت را رها کرده مجلس بزم وعیش و طرب را پی‌درپی مرتب ساخت وبقدری درعیاشی کوشید که کسانش بر وی تاختنه کارش را ساختند و یزیدبن ولیدبن عبدالملك را بخلافت برداشتند. یزید مردی بااراده و باحزم بود ونظر داشت که کارهای پریشان را سروصورتی بدهد اما اوضاع بنی‌امیه در آن اوقات بمنتهی درجهٔ پریشانی رسیده بود و تدبیر وسیاست یزید سودی نداشت بخصوص که دعوت عباسیان رو به پیشرفت داشت بقسمی که در زمان خلافت مروان بن محمدبن مروان (جانشین یزید) در سال ۱۳۲ هجری خلافت خاندان اموی بخاندان عباسی منتقل شد .

دولت عباسیان

دعوت بنی عباس

درمورد خلافت ابوبکر گفته شد کـه چون مسلمانان نمی‌خواستند خلافت و نبوت در خاندان هاشمی باشد، لذا باابوبکر که ازقریش وغیر هاشمی بود بیعت‌کردند بااین وصف، از همانروز، خلافت را حق‌خود میدانستند وبااین‌نظر و فکر تن درنداده برای‌بدست آوردن خلافت کوشش میکردند ازآن جمله علویان کـه بدو دسته تقسیم شدند دسته‌ای خلافت را بـرای فرزندان علی (ع) از نسل حضرت زهراء (ع) میخواستند و دستهٔ دیگـر، برای محمدبن حنفیه پسر دیگر علی (ع) از نسل ابی‌طالب (مادرش حنفیه بـود) دعوت میکردند. فرزندان عباس عموی پیغمبر (ص) هم برای‌خاندان‌خودمیکوشیدند. مردم هم درپنهانی‌بااینان بیعت‌میکردند، اماچون کارهیچکدام‌ازاین دو دسته نیرو نمیگرفت، بیعت‌مردم آشکار نمیشد ولی همینکه بنیادبنی‌امیه روبسستی گذارد. مردم بطرف بنی‌هاشم گرویدند چه‌که پیروی‌آنان از بنی‌امیه فقط از روی‌بیم وامید بود ودر باطن‌بیشتر به هاشمیان دلبستگی داشتند در این ضمن، عباسیان بمرد باهمت کاردان توانائی دست یافتند که بنام‌عباسیان دعوت میکردومردم را بطرف‌آنان میخواند. این نابغهٔ سیاسی‌نامش ابومسلم واز مردم خراسان (ایران) بود، ابومسلم درخراسان که دور از مرکزخلافت واقتدار امویان بود دست‌بکارشد و بطورشگفت‌آوری باجرای نقشه های خویش توفیق‌یافت ابومسلم آنقدر جنگید وکوشید تا خلافت را بدست‌عباسیان سپرد ونخستین خلیفه سفاح را در ۱۳۲ هجری بخلافت رسانید گرچه عمروعاص‌هم برای‌خلافت‌معاویه بسیارکوشید ولی مزیت ابومسلم برعمروعاص‌آنست‌که دومی‌فقط بارأی وتدبیرخویش معاویه‌را یاری‌کرد، اما اولی بارأی‌وتدبیر وجنگ‌وشمشیر وهمدستی اقوام وکسان خود سفاح‌را بخلافت‌رسانید.

دولت عباسی

دولت بنی‌امیه هرچه بود، عربی محض‌وخالص بود وبجز پزشکان و پاره‌ای نویسندگان همه‌کارگردانان‌کشور (حکام - قضاة - سرداران وغیره) همه ازمیان‌عربها انتخاب میشدند، برعکس درزمان عباسیان عنصرایرانی ازعربها جلوافتاد، چه‌که ایرانیان عباسیان را بخلافت رساندند وطبعاً همه‌کارهٔ عباسیان گشتند. عباسیان نخستین خلفای اسلام هستندکه تعیین منصب وزارت را ازایرانیان آموخته و بایرانیان وزارت دادند چنانکه تفصیل آن بیاید.

نخستین خلیفهٔ عباسی، ابوالعباس مشهور بسفاح، (خونریز) برادران و عموهای فراوان داشت، که درموفق‌شدن سفاح مؤثر بودند، سفاح ازآغاز خلافت که بیش از دوسه سالی طول نکشید تا هنگام مرگ در شهر انبار واقع در مغرب فرات اقامت داشت وپس از مرگ سفاح برادرش ابوجعفر منصور از ۱۳۶ تا ۱۵۷ خلافت کرد. وی از مهمترین رجال سیاسی خردمند ودلاور اسلام بشمارمیآید در نزدیکی شهر کوفه، شهری بنام هاشمیه ساخت، اتفاقاً درآنشهر باجماعتی موسوم به راوندیه جنگ کرد وازآنرو هاشمیه را رهاکرده بغداد را بناگزارد و شاید بیشتر ازآن‌جهت هاشمیه‌را ترک کرد که‌این‌محل نزدیک کوفه بود وکوفیان در قتل حسین بن‌علی(ع) نسبت به بنی‌هاشم خیانت کردند. منصور وجود ابومسلم را برای خلافت خویش خطرناك دانسته برای ازبین‌بردن وی تصمیم گرفت، چه که میدانست هیچکس مثل ابومسلم نمی‌تواند دستگاه خلافت را درهم بکوبد وهمانطور که خلافت را بعباسیان واگذارده ازآنان بستاند لذا تصمیم خود را عملی‌ساخته ابومسلم را باحیله ومکر کشت وعذرش‌این بود که با بودن‌وی خلافت‌عباسی برقرار نخواهدماند.

این‌رفتار منصور مانند رفتار محمدعلی‌پاشا نخستین والی‌مستقل مصر، نسبت به طایفهٔ ممالیك ورفتار سلطان‌محمود دوم پادشاه عثمانی به ینی‌چریها میباشد [۱] که درست بعدازیازده قرن بهمان وضع‌خاص تکرار شده است.

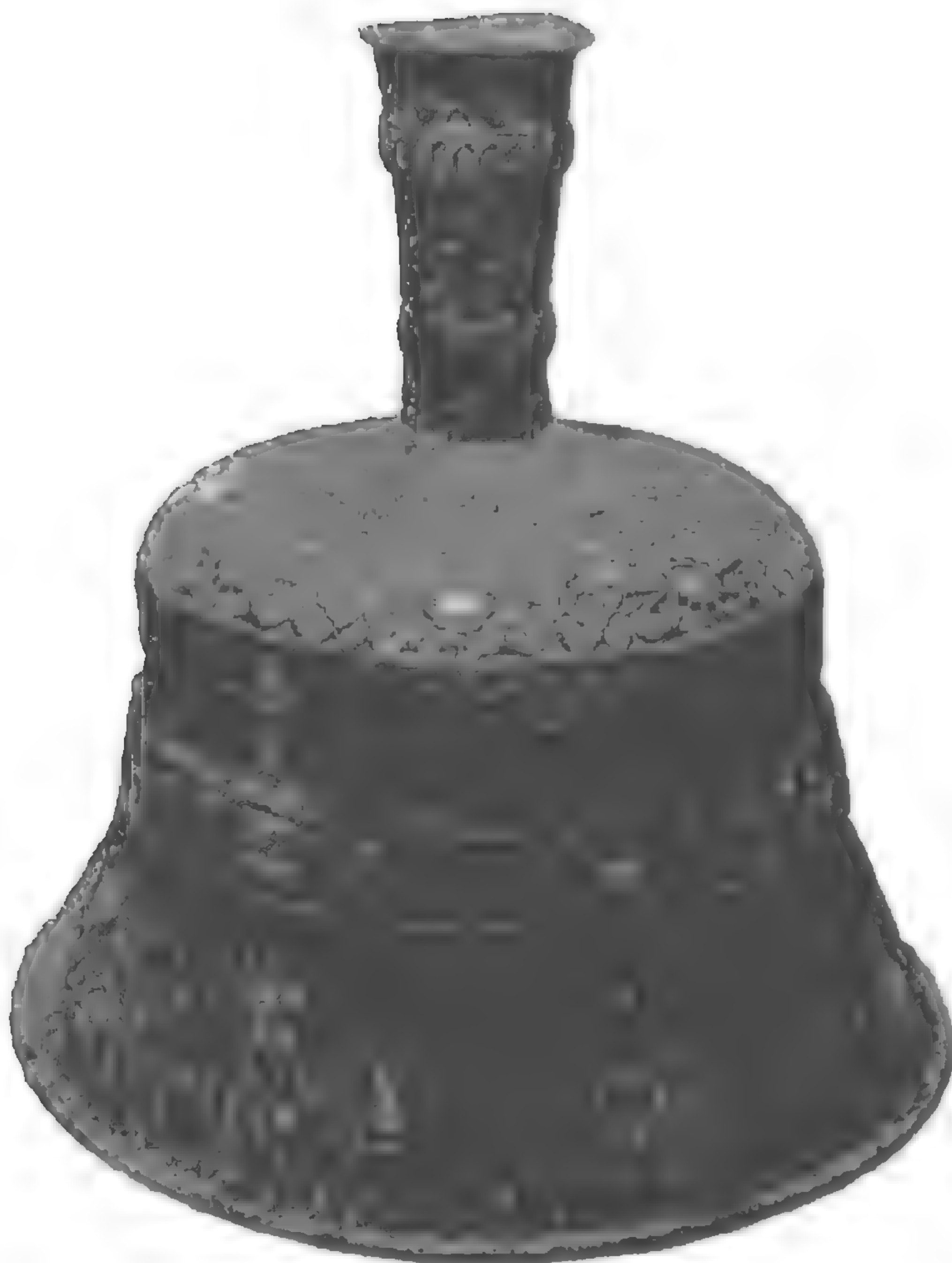
روزگار منصور بجنگ‌وفتح گذشت. پس‌ازوی فرزندان ونوادگانش محمدمهدی‌وموسی هادی وهرون‌الرشید وامین‌ومأمون بخلافت رسیدند، درزمان‌هرون و مأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت ارتقاء یافت‌وفرهنگ وتمدن اسلامی بحدکمال رسید. کتابهای بسیاری بزبان‌عربی ترجمه‌شد وسرچشمه‌های بیکران ثروت برای‌مسلمانان پدیدآمدونیز قدرت‌دولت اسلامی‌عباسیان بطوربی‌سابقه پیشرفت‌کرد.

گرچه ابومسلم ایرانی بدست‌منصور کشته‌شد، اماهم‌منصور وهم‌جانشین‌های‌اوایرانیان را درکارهای‌مملکت جلوآورده، امورمهمی‌را بدست‌آنان‌سپردندکه ازآن‌جمله:مقام وزارت عالی‌ترین منصب‌های دربار عباسی باایرانیان بودودرنتیجه برمکیان (وزیران ایرانی دورهٔ عباسی)درزمان هرون‌الرشید دارای‌قدرت ونفوذ بسیاری‌شدندهرون که این‌دانست برمکیان‌را سرکوب کرده، ازمیان برداشت.

پس‌ازمأمون، معتصم‌بالله در۲۱۸هجری خلیفه‌شدوترکان‌را مقرب‌درگاه ساخته بکارهای بزرگ گماشت درآغاز خلافت‌عباسیان عمال‌خلیفه مقیم‌ترکستان کودکان ترک را برسم‌هدیه بدربار خلفاء میفرستادند خلفاهم قویترین وزیباترین آن کودکان‌را برای‌انجام‌امور درباری تربیت‌می‌کردندوآنهارا مملوك(زرخرید)میگفتند.

---

۱ ـ ینی‌چری نام یکدسته از سپاهیان نامنظم عثمانی‌ها بوده استکه غالباً برضدسلاطین‌عثمانی شورش‌میکردند. مترجم



ع - شمعدان بزرگ مس که روی آن نقش و نگار و نوشته‌هائی دیده میشود
از آثار مدرسهٔ مرجانیهٔ بغداد اواسط قرن هشتم هجری

کم کم عدهٔ این مملوکان زیادشد و هر خلیفه‌ای که بمقام خلافت میرسید درازدیاد این زرخریدان بر سلف خود سبقت میجست تا اینکه زمان معتصم شمارهٔ آنان از بیست هزار افزون گشت. ممالیك البته مسلمان میشدند و تربیت می‌یافتند و پارهٔ آنان در نتیجهٔ حسن تربیت نبوغ خود را بروز میدادند و بمنصب‌های عالی ارتقاء می‌یافتند و بدرجهٔ امارت و سرداری میرسیدند و رفته رفته قدرت و قوت در بار عباسیان درمیان ترکها و ایرانیها تقسیم و تجزیه میشد معتصم علاوه بر علاوه بر ترك و ایرانی، عده‌ای سپاهیان مصر و فرغانی هم برای خود ترتیب داده بود که دستهٔ اولی از اهالی حوف (شرقیه و دقهلیه مصر) و دستهٔ دومی از مردمان سمرقند و اشروسنه و فرغانه بودند و آنان را فراغنه میگفتند و البته علاوه بر آنان سپاهیان عرب نیز در خدمت معتصم بودند. پس از معتصم خلفای دیگر هم همان رویه را داشتند بعلاوه از جاهای دیگر سپاهیانی تشکیل دادند و همینکه اقوام و طوایف مختلف بعنوان سپاهی در بارگاه خلفاء راه یافتند اختلاف سخت شد قدرت خلفاء رو بضعف گذاشت و هر قسمتی از امپراطوری بزرگ اسلام، بدست شخص مقتدری افتاد تا آنکه قلمرو خلیفه ابتداء بسواد (زمین‌های میان دجله و فرات) و سپس بشهر بغداد محدود گشت و در پاره‌ای اوقات خلیفه در بغداد هم اقتداری نداشت.

اینك صورتی از تقسیم ممالك اسلامی در زمان خلافت الراضی بالله در ربع اول قرن چهارم هجری.

نام سرزمین	نام فرمانروایان خودمختار آن نواحی
بصره	ابن رائق
خوزستان	سلسلهٔ بریدی
کرمان	ابوعلی محمدبن الیاس
فارس	عمادالدولهٔ دیلمی
ری ــ اصفهان و عراق عجم	رکن‌الدولهٔ دیلمی و غیره
موصل ــ دیار بکر و مضر و ربیعه	آل حمدان
مصر و شام	اخشید
خراسان و آنطرف جیحون	سامانیان
گرگان و مازندران	دیلمی‌ها
بحرین و تمامه	قرامطه

بدبختی خلفای عباسی بیشتر از آن شد که سپاهیان و ملازمان درباری اختیارات بسیاری پیدا کردند و از آنرو خلفاء را شکنجه داده همه‌نوع توهین و تحقیر میکردند. مثلا در سال ۲۵۵ هجری المعتز خلیفهٔ عباسی، حقوق سپاهیان ترك را کم کرد. آنها هم بسرای خلیفه ریخته کتهای اورا بستند و با پاروی زمین کشیده بزندان انداختند و در آنجا لباسهای خلیفه را در آورده چماق کوبش کردند. سپس اورا در آفتاب گرم سوزان سر برهنه و پا برهنه نگاهداشتند، بقسمی که خلیفهٔ

تیره‌روز یك پارا بزمین میگذاشت و پای دیگررا برمیداشت و باچنین حال و روزی از ترکان سیلی میخورد و بادو دست صورت خودرا میگرفت. سرانجام ترکان المعتز را باطاق مخصوصی برده، ابن ابی الشوارب قاضی بغدادرا آوردند و در حضور قاضی و عدهٔ دیگر اورا خلع کرده سه روز و سه شب بی آب و نان حبس کردند و آخرکار اورا بسردابی برده گچ گرفتند و از زندگی راحت ساختند.

باهمهٔ این بدبختی‌ها که برسر خلفاء میآمد، نه ترك‌ها نه ایرانی‌ها نه فراغنه و نه مغاربه و نه دیگران هیچکدام بفکر آن نمیشدند که خلافت را ازعرب قریش (عباسیان) بازستانند. و باین ترتیب خلافت در خاندان عباسیان ماند تا آنکه مغول‌ها از صحراهای چین رو بعراق آورده در سال ۶۵۶ هجری بغداد را گرفتند و خلیفه (مستعصم) را کشتند، بازماندگان آل عباس از بغداد بمصر گریخته بمملوك‌ها که آنزمان درمصر حکومت داشتند پناه آوردند آنهاهم بازماندگان خلیفهٔ عباسی را بامهربانی پذیرائی میکردند تا اینکه سلطان سلیم عثمانی در سال ۹۲۳ هجری بمصر آمد و خلافت را ازعباسیان گرفت[1] شمارهٔ خلفای عباسی پنجاه و چند نفر بود، ۳۷ نفر آنها در عراق حکومت کردند که اولشان سفاح و آخرشان مستعصم است و بقیهٔ خلفای عباسی در مصر اسماً خلیفه بودند.

---

۱ ـ موقعیکه سلطان سلیم عثمانی مصررا گشود، پسرك تیره‌روزی بنام متوکل عباسی بعنوان خلیفه درمصر اقامت داشت و تمام کارهای کشور بدست ممالیك اداره میشد. سلطان سلیم پس از سرکوب ساختن ممالیك خلیفهٔ دروغین عباسی را باخود بمصر برده و در آنجا کارش را ساخت و اسم بی مسمای خلافت عباسی ازبین رفت. مترجم

دولت اموی در اندلس (اسپانی)

نخستین مرد مسلمانی که باندلس رفت، طارق بن زیاد و پس از وی موسی بن نصیر بود، این دو سردار درسال ۹۲ هجری درزمان حکومت امویان قسمتی از اسپانی را مسخر کرده و از طرف خلفای بنی امیه در آنجا فرمانروا گشتند. همینکه عباسیان بخلافت رسیدند، بنی امیه را قتل عام کردند جوانی از آنان جان در برده بافریقا رفت و از آنجا سوار کشتی شده در اندلس پیاده شد و برفرمانروای آنروز اندلس عبدالرحمن بن یوسف فهری فایق آمده حکومت اندلس را بدست آورد و ابتدا بنام سفاح خلیفهٔ عباسی خطبه خواند اما عباسیان این جوان را از حکومت اندلس معزول ساختند او هم بفرمان بنی عباس اعتناء نکرده در اندلس ماند و خود فرمانروا شد. این جوان اموی عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك است که قرطبه را پایتخت قرار داد و خود را امیر اندلس خواند ۱۳۸ هجری. پس از عبدالرحمن عده‌ای از جانشین‌های او نیز خود را امیر میخواندند تا آنکه نوبت به عبدالرحمن سوم رسید این مرد بزرگترین فرمانروای اموی اندلس میباشد. عبدالرحمن بجای امیر خود را خلیفه گفت و با فرنگیان جنگهای بسیار کرده، آنانرا شکست داد. پس از او چندتن دیگر در اندلس فرمانروا شدند ولی هیچیك بپای عبدالرحمن سوم نرسیدند در قرن پنجم هجری حکومت اندلس میان چند دسته از بزرگان عرب تقسیم گشت که مشهورترین آنان طایفهٔ عبابده فرمانروایان اشبیلیه میباشند. این دسته پس از چندی ناتوان گشتند و برای جلوگیری از هجوم فرنگیان بسلاطین شمال افریقا (مرابطین) پناه آوردند ولی اینان که بکمك آمده بودند اندلس را برای خود گرفته دست فرنگیان و فرمانروایان (عبابده) عرب را از اندلس کوتاه ساختند و بالاخره درسال ۱۴۹۲ میلادی فرنگیان باندلس هجوم آوردند و آن کشور را بیکباره از چنگ مسلمانان در آوردند.

اتفاقاً کشور اندلس سهم بزرگی در تاریخ تمدن اسلام داراشد بناهای عالی اسلامی در اندلس برپا گشت آموزشگاه‌های مهم تأسیس یافت و دانشمندان و سخنوران نامی از آن سرزمین اسلامی برخاستند.

دولت فاطمی در مصر

این دولت درخاك مغرب (افریقا) تأسیس شد و چون فرمانروایان آن خود را منتسب بحضرت فاطمهٔ زهرا (ع) دختر پیغمبر (ص) میدانند لذا آنها را فاطمیان میخوانند و چون نخستین فرمانروای آن سلسله

عبیدالله مهدی بوده آنان را عبیدیان هم میگویند. در اواسط قرن چهارم هجری اینان ازوسط افریقا بمصر آمدند و جوهر سردار آنان کشور مصر را که تحت استیلای عباسیان بود فتح کرده شهر قاهره را در سال ۳۶۰ هجری بناکرده بنام المعزلدین‌الله خلیفهٔ فاطمی قاهرهٔ معزیه نامیدالمعزلدین‌الله اولین خلیفهٔ‌فاطمی بخاك مصر پیاده شد. پس‌ازآن خلفای دیگری ازاین خاندان درمصر حکومت کردند و سرانجام مانند عباسیان بدست سپاهیان کرد وترك و غیره ازپادرآمدند ودرسال ۵۶۷ هجری سلطان صلاح‌الدین ایوبی دولت فاطمیان را منقرض ساخت. فاطمیان آثار بزرگی ازخوددرمصر باقی گذاردند که ازآن جمله‌شهرقاهره وجامع ازهرمیباشد.

پس ازصلاح‌الدین پسران و برادران اوحکومت کردند وآنگاه‌نوبت‌بسلاطین مشهور به مملوك رسید و درسال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانی مصرراگشوده حکومت مملوکها را منقرض‌ساخت. قلعهٔ مشهورقاهره ازبناهای صلاح‌الدین ایوبی‌میباشد.

شمارهٔ دولت‌های اسلامی ونام پادشاهان وفرمانروایان اسلام، بسیاراست‌ودرسال‌چهارم شمارهٔ دوم‌الهلال جدولی ازنام‌ونشان آن‌ممالك وپایتختها وفرمانروایان وسالهای حکومت آنان انتشار دادیم. خلاصه اینکه ازآغاز پیدایش اسلام تاکنون(یعنی تاموقع تألیف کتاب‌در سال ۱۹۰۲ میلادی مترجم) ۱۰۴دولت اسلامی‌پدیدآمده و۱۱۹۵ خلیفه وپادشاه وامیر و اتابك واخشید وخدیو وشریف وبیگلودایه وغیره(مسلمان) برممالك اسلامی حکومت کرده‌اند که‌ازملت‌ها ونژادهای مختلف‌مانندترك وعرب وایرانی وچرکس‌وکردوهندی وتاتار ومغول وافغان‌وغیره برخاسته‌اندوپایتخت آنان‌مدینه وکوفه‌ودمشق وبغداد وقیروان‌وقرطبه‌واستانبول وصنعاء وعمان ودهلی وغیره‌بوده است.

این بود مقدماتی ازچگونگی تأسیس دولتهای اسلامی و پیدایش تمدن اسلام که بطور اختصار نگاشته شد و برای دانستن تاریخ تمدن اسلام اطلاع براین مقدمات ضرورت داشت.

اینك فهمیدیم که مسلمانان در ادوار مختلف دولتهای بزرگی تشکیل دادند وغالب آنان دارای تمدن‌های گوناگون بودند وچون دولت عباسیان دراین‌قسمت (تمدن اسلامی) ازهرجهت مقدم برسایر دولتها میباشند لذا بیشتر ازتمدن اسلامی دورهٔ عباسی‌صحبت‌میداریم.

آمار کشور اسلام کشور اسلامی درسال اول‌هجرت، در مدینه تأسیس یافت. شمارهٔ مسلمانان، درآن‌روز، ازده‌ها فزون‌نبود وحدود کشورشان‌ازدروازهٔ مدینه نمیگذشت چون هرچه بیرون مدینه بود بدشمنان اسلام تعلق داشت وهرکس غیرازیاران پیغمبر(ص)، دشمن اسلام شمرده میشد ولی رفته‌رفته حدود این کشور اسلامی تانواحی مدینه وسعت یافت.

درآن روزها مرکز فرمانروائی و دادگستری مسلمانان : مسجدویا خانهٔ پیغمبر(ص) ویا خانهٔ یکی ازیاران پیغمبر (ص) بودتاآنکه‌مسلمانان درسال‌چهارم‌هجری سرزمین‌بنی‌نضیر

را باین کشور کوچك اسلامی اضافه کردند .

سپس مسلمانان: خیبر ـ فدك ـ وادی‌القری ـ تیماء وسرانجام مکه وطائف وتباله وحرش



ت ـ قیصریه : مدخل سرای سلطان

را گشودند وازشمال تا تبوك وایله وازجنوب تا نجران ویمن وعمان و بحرین و یمامه پیش رفتند.

همینکه درسال ده هجری پیغمبر (ص) در گذشت، سراسر شبه جزیرهٔ عربستان تحت نفوذ مسلمانان بود و پیغمبر (ص) درزندگی خود مشاهده فرمود که حکومت اسلام از شمال به تبوك وایله وازجنوب بکرانه های یمن وازمشرق بخلیج فارس وازمغرب بدریای قرمز توسعه یافته است.

ابوبکر نخستین خلیفهٔ پیغمبر همینکه ازکارمرتدان فارغ شد، بشام وعراق لشکر کشید و درزمان عمر فتوحات شام وعراق ومصر پایان یافت و بیشتر فتوحات اسلام درزمان عمر واقع شد عثمان نیز ممالکی را گشود و پس از قتل عثمان مسلمانان تامدتی دچار جنگ داخلی شدند واز کشور گشائی بازماندند تااینکه دورهٔ خلفای راشدین سررسید وخلافت بمعاویه واگذار شد و درزمان او شامات ومصر ونوبه وقسمتی ازافریقای شمالی وعراق وفارس وارمنستان وآذربایجان و گرگان ومازندران وخوزستان وغیره بزیر پرچم اسلام درآمده بود.

خلیفه درمدینه یاکوفه می نشست وفرمانروایان خود را باطراف میگماشت. درآنموقع مهمترین کشورهای اسلامی شام بود، سپاهیان درحمص ـ قنسرین ـ اردن ـ فلسطین وسرحدات این کشور میزیستند. پس ازشام کشورعراق مهم بود واراضی سواد (میان دجله وفرات) جزء عراق محسوب میشد مرکزعراق شهر کوفه، کنار فرات بود شهرها وایالتهای دیگر مانند: بصره، قرقیسیه، ری، اصفهان، نهاوند، آذربایجان، حلوان، همدان، مازندران، پس ازعراق بحساب میامدند. درعربستان شهرهای مکه، طایف، بحرین، عمان، صنعاء ودرافریقا مصر ونوبه و بلادمغرب جزء متصرفات اسلامی بود.

حکام وفرمانداران جزء وکل این نقاط مستقیماً ازمدینه و(کوفه) تعیین میشد فقط والی شام میتوانست حکام زیردست خویش راتعیین نماید وهمینقسم والی مصر غالباً فرمانروایان جزء نوبه وسایر ممالك افریقارا معین میکرد.

معاویه درزمان عمروالی شام شد وتاشهادت علی(ع) درآن مقام باقی ماند وپس ازآن خلیفه گشته پایتخت اسلام را بدمشق انتقال داد. اماجزیرةالعرب ازاطاعت معاویه سرباز زده بعلی(ع) وفرزندان او وفادار ماند وپس از قتل حسین بن علی(ع) شبه جزیرهٔ عربستان بدست عبدالله زبیرافتاد وهمینکه عبدالله زبیردرزمان عبدالملك بن مروان بدست حجاج کشته شد، شبه جزیرهٔ عربستان هم ضمیمهٔ قلمرو بنی امیه گشت(۷۲هجری).

درزمان بنی امیه؛ امپراتوری اسلام وسعت بیشتری یافت واندلس نیز بتصرف آنان در آمد. سپاهیان اموی ازاسپانی گذشته بکوه های پیرنه رسیدند واز آنجا بخاك فرانسه تاختند تارود رن پیش رفتند ۱۱۴ هجری ـ فرنگیان که این را دیدند بلرزه درآمدند چه بیم آن داشتند که کشور آنان مانند اسپانی بدست مسلمانان بیفتد. لذا باهم متحد گشته باتمام قوا در محلی میان تورس و پواکتیه بااعراب جنگیدند. این جنگ درزمان شارل مارتل سردار نامی فرانسه

وجد شارلمانی‌امپراتور نامی فرانسه اتفاق افتاد و مدت چند روز طول کشید مورخین فرنگ شرح‌مفصلی از این‌جنگ‌تاریخی نگاشته ودرضمن برای اهمیت‌دادن به‌پیشرفت‌خود از دلیری‌و جنگجوئی‌اعراب بسیار سخن گفته‌اند اما تاریخ نویسان‌عرب داستان این‌جنگ را بطوراختصار بیان کرده‌اند .

مثلافرنگیان میگویند: درسال ۷۳۲ میلادی‌رزم‌سختی‌میان‌شارل‌مارتل‌وعرب‌هادر گرفت، عربها شکست خورده باسپانی گریختند و سردار آنان عبدالرحمن در این جنگ‌کشته شد .

اما ابن اثیر راجع بواقعهٔ مذکور مینویسد : « که عبدالرحمن به عبدالله غافقی امیر اندلس درسال ۱۱۴ هجری(تقریباً برابر سال ۷۳۲ میلادی میشود) برای‌کشور گشائی ببلاد فرنگ تاخت وخودش باگروهی از سپاهیان اسلام بشهادت رسیدند . » وبایستی این جنگ همان جنگ شارل مارتل باشد .

نکتهٔ مهم اینکه اگر عربها فرانسه‌رامیگرفتند، سراسر اروپا بدست مسلمانان می‌افتاد زیرافرانسه قویترین کشورهای‌آنروز اروپا بود واگر آن‌کشور فتح میشد زبان ودین وآئین اروپائیان تغییرمی‌یافت،همه مسلمان میشدند وبعربی صحبت می‌کردند هماطورکه بیشترمردم آسیا وآفریقا چنان شدند والبته دراین شکست اسلام وفتح اروپا حکمتی بوده‌که ماازفهم‌آن عاجزیم بهرحال درزمان بنی‌امیه فتوحات اسلامی ازفارس وخراسان تجاوزکرده تامرزهند رسید وتقسیمات‌کشورهای اسلامی درزمان امویان چنین بود :

۱ ـ شام‌که بچهار بخش تقسیم میشد .
۲ ـ کوفه .
۳ ـ بصره که فارس وسیستان وبحرین وعمان نیز ضمیمهٔ آن بود .
۴ ـ ارمنستان.
۵ ـ مکه .
۶ ـ مدینه .
۷ ـ قسمت افریقا .
۸ ـ مصر .
۹ ـ یمن .
۱۰ ـ خراسان .

واما تقسیمات‌کشورهای اسلامی درزمان عباسیان حنین شد :

۱ ـ کوفه وسواد (اراضی میان دحله وفرات) .
۲ ـ بصره ومهرگان قباد تانواحی دحله تابحرین وعمان .
۳ ـ حجاز ویمامه .
۴ ـ یمن .

۵ ـ اهواز (خوزستان وشوش) .
۶ ـ فارس .
۷ ـ خراسان .
۸ ـ موصل .
۹ ـ جزیره (عراق عرب) ارمنستان ـ آذربایجان .
۱۰ ـ شام .
۱۱ ـ مصر وقسمتی از آفریقا .
۱۲ ـ سند درحدود هند .
۱۳ ـ اندلس .

درزمان عباسیان وسعت ممالك اسلامی به منتهی درجه رسید. وگرچه درپاره‌ای از این ممالك وسیع حکمرانان مختلفی مانند طاهریان ـ سامانیان ـ غالبیان ـ خانوادهٔ طولون ـ امویان حکومت داشتند ولی همهٔ آنان (باستثنای امویان) اسماً خود را تابع خلیفهٔ عباسی میدانستند ونام او خطبه میخواندند ودرهرحال ممالك مزبوراز کشورهای اسلامی بود وفرمانروایان آن ممالك همگی مسلمان بودند .

حدود ممالك اسلامی ازشمال بانتهای ترکستان (درآسیا) وکوههای پیرنه وشمال اسپانی دراروپا میرسید وازجنوب بدریای قرمز واقیانوس هند وصحرای افریقا منتهی میشد وازشرق بکشور سند وپنجاب محدود میشد وازمغرب تا اقیانوس اطلس پیش میآمد و مساحت آن دو برابر تمام اروپا بود .

اینك برای پی بردن بوسعت آن ممالك اسامی استان‌های (اعمال) ممالك اسلامی را ذکر میکنیم :

سواد	کوفه	قزوین	ارزن ومیافارقین	بخش فرات
اهواز	بصره	زنجان	طرون	قنسرین وتوابع
فارس	همدان	قومس	ارمنستان	حمص
کرمان	ماسبذان	گرگان	آمد	دمشق
مکران	مهرگان فذق	مازندران	دیارمصر	اردن
اصفهان	ایغارین	تکریت		فلسطین
سیستان	قم و کاشان	شهرزور		مصر
خراسان	آذربایجان	سامغان		مکه ومدینه
حلوان	ری	موصل		یمن
		دیار ربیعه		یمامه وبحرین
				عمان

استانهای فوق تحت اختیار بنی عباس بود و بنی امیه دراندلس حکومت داشتند بعلاوه جزایر مالت وسیسیل وجزایر دیگری در مدیترانه بدست مسلمانان فتح شد . هر یك ازاین استانها استاندار ویافرمانداری داشت که خلیفه یاوزیر ویانایب خلیفه اورا می گماشت وشمارهٔ این استانها به چهل وچهار میرسید وهراستانی بیت‌المال ودیوان محاسبات وقاضی ومأمورین دیگری داشته است .

سکنهٔ این ممالك‌وسیع که‌جزء اعظم متمدن‌آنزمان را تشکیل میدادند، ازاقوام مختلف فارس ، عرب ، ترك ، کرد ، مغول ، تاتار ، افغان ، هندی ، ارمنی ، سریانی ، کلدانی ، رومی ، گوتها ، قطبی ، نوبی، بربری وغیره ترکیب شده بود ، وبزبانهای عربی، فارسی، پهلوی ، هندی ، رومی ، سریانی،کلدانی ، ترکی، کردی ، ارمنی ، قبطی ، بربری وغیره سخن میگفتند. بعضی ازاین مردم زبان بومی خودرا (مردم شام ، مصر ، عراق ، افریقا) از دست داده ازحیث زبان عرب شدند وبعضی دیگر مانند ایرانیان ، ترکها ، هندی‌ها ، افغانها وغیره زبان عربی را بازبان خود مخلوط کردند ودرهرحال ، بیشتر ملتهای بزرگ‌آسیا و افریقاتاکنون باحروف عربی مکاتبه میکنند واین خود نمونه‌ای‌کامل واثری واضح از تمدن عظیم اسلام میباشد .

آمار نفوس

اتفاقاً عربها بسرشماری نفوس اهمیت نمیدادند و ازآنروآمارکامل و جامعی از تعداد نفوس این ممالك در دست نیست ، ولی برای بدست آوردن میزان تقریبی از شمارهٔ نفوس ممالك سابق اسلام نام وشمارهٔ نفوس ممالك مزبور را درحال حاضر بیان میکنیم‌تابدانوسیله میزان (تخمینی) ازتعداد نفوس آنروز ممالك اسلامی معین گردد .

نام کشور	وضع فعلی (در ۱۹۰۲ میلادی)	شمارهٔ تخمینی نفوس (در ۱۹۰۲ میلادی)	ملاحظات مترجم
ایران	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	چنانکه اشاره شده جمعیت ممالک
افغانستان	«	۴۰۰۰۰۰۰	مزبور در سال ۱۹۰۲ میلادی موقع
بلوچستان	تابع بریتانیا	۵۰۰۰۰۰	تألیف کتاب آنقدر بوده است و
سند	« «	۳۰۰۰۰۰۰	حالا بیشتر شده است.
ترکستان	« روسیه	۴۰۰۰۰۰۰	بلوچستان فعلا جزء ایران و
قفقاز	« «	۵۰۰۰۰۰۰	پاکستان است.
ارمنستان و کردستان	« ترکیه	۲۵۰۰۰۰۰	سند جزء پاکستان است.
عراق / جزیره	« «	۲۵۰۰۰۰۰	ارمنستان و کردستان جزء ایران
			و ترکیه و شوروی است.
سوریه / فلسطین	« «	۲۷۱۱۰۰۰	عراق مستقل است.
			سوریه و فلسطین هر دو مستقل
عربستان	« «	۵۰۰۰۰۰۰	شده‌اند.
مصر	« «	۱۰۰۰۰۰۰۰	عربستان مستقل است.
نوبه و قدری از سودان	« سودان	۱۰۰۰۰۰۰	مصر مستقل است.
طرابلس	« ترکیه	۱۰۰۰۰۰۰	نوبه تابع بریتانیا است.
الجزایر	« فرانسه	۴۴۲۹۰۰۰	طرابلس اسماً مستقل شده است.
تونس	« «	۱۵۰۰۰۰۰	
مراکش	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	مراکش تابع فرانسه است.
اسپانی	«	۱۷۰۰۰۰۰۰	
قبرس	تابع بریتانیا	۲۰۹۰۰۰	
کریت	« ترکیه	۲۹۴۰۰۰	کریت تابع یونان است.
	جمع کل	**۷۴۶۴۴۰۰۰**	

ممالک مزبور که آنروز جز نقاط آباد و پرجمعیت دنیا بوده، امروزه قسمت عمدهٔ آن بایر مانده است مثلا بغداد و بصره و کوفه در آن ایام چندین برابر امروز جمعیت داشته و آباد بوده‌است. اصطخری راجع بآبادی شهر بصره در آنروزها مطالبی نوشته که انسان را دچار حیرت میکند که از آن‌جمله است:

«بصره شهر بزرگی است که زمان ایرانیان نبوده و عربها آنرا بصورت شهر درآورده‌اند آب این شهر از رودخانه است. پاره‌ای از مورخین نوشته بودند که دردوران بلال بن ابی برده

شهر بصره بیست‌هزار جوی قابل کرجی رانی و صدهزار جوی عادی داشت . من(اصطخری) ابتداء نوشتهٔ آنان‌را قبول نداشتم ولی‌همینکه خودم ببصره آمدم و آبادی وبزرگی‌آنرا دیدم دانستم آنچه مورخین نوشته بودند درست است . چون خود من (اصطخری) در مسافت یك تیرانداز حندین جوی کوچك و بزرگ میدیدم که کرجیهای کوچك‌در آن‌آمد وشد میکرد و هرجوی بزرگ‌یاکوچك باسم‌کسی خوانده‌میشدکه آنراحفرکرده بوده .

حال اگر گفتهٔ اصطخری را در نظر بگیریم ودر مساحت یك‌تیر پرتاب چندین جوی مشاهده کنیم، پس‌باید حدس‌بزنیم که صدو بیست‌هزارجوی‌در چه مساحت زیادی‌کنده‌شده‌بود !

همین‌قسم راجع بآبادی بغداد «دارالسلام و پایتخت ممالك‌اسلامی» مطالب بسیاری گفته و نوشته‌اند .

ازآن جمله اصطخری‌که درقرن چهارم هجری‌آن‌شهر رادیده چنین مینویسد:

«مسافت‌کاخها وباغهای خلیفه ، ازبغداد تارود «بین» دوفرسخ‌است‌که بوسیلهٔ یك‌دیوار بهم متصل میشود وازرود «بین» بدجله میرسد ، سپس‌عمارتها بدارالخلافه وصل‌شده از دجله رو بارتفاع میگذارد وتا شماسیه بمسافت پنج میل‌امتداد مییابد و از روبروی شماسیه تاطرف غربی حربیه حلو میرود وازآنجا ساختمان‌ها پائین‌میآید وبکرخ می‌رسد...»

سپس اصطخری میگوید‌که آبادی میان بغداد وکوفه (یامیان دجله و فرات) بهم‌متصل است وفقط‌از میان این آبادی‌ها جویهای بسیاری از فرات ، کنده شده‌که شبیه به‌پنجره‌های متعدد میباشد .

این آبادی بغداد وبصرهٔ آن‌روز بوده اما اکنون (تاریخ تألیف‌کتاب۱۹۰۲ میلادی) استان بصره دارای ۲۰۰ هزارجمعیت واستان بغداد دارای ۸۵۰ هزار جمعیت میباشد وشاید بلکه حتماً تنهاشهر بغداد آنروز بیش‌از دو استان امروز جمعیت داشته است وهمین‌قسم شهر دمشق وسایر شهرهای اسلامی آنروز که اکنون روبویرانی‌گذارده است، بلکه فقط اسمی از آن‌باقی‌مانده‌مانندکوفه‌درعراق،فسطاط درمصر، قیروان‌درشمال افریقا، بصری‌درشام وغیره که درحال‌حاضر دهکده‌ای بیش نمیباشند. اینك‌مختصری ازآبادی‌مصر آنروز و اوضاع‌مصر فعلی بگوئیم، آنچه از نوشتهٔ تاریخ‌نویسان اسلام برمیآید همینکه‌عربها مصررا گشودند شمارهٔ‌مردان جوان آن‌کشور (بضمیمهٔ جوانان‌چهارده پانزده‌ساله) بالغ‌برهشت‌میلیون میشده‌که تنها سیصد هزار مرد دراسکندریه بوده‌اند و هرگاه شمارهٔ پیرمردان وزنان وکودکان‌را نیز بهمان‌نسبت برشمارهٔ هشت میلیون مرد جوان بیفزائیم ، شمارهٔ اهالی مصر در آن روز قریب سی میلیون میشده درصورتی‌که فعلا (موقع تألیف‌کتاب‌سال ۱۹۰۲ میلادی)کشور مصر بیش‌از ده میلیون نفوس‌ندارد .

شاید بعضی‌ها برای مصر آنروز سی میلیون نفوس‌را زیادبدانند ولی‌اگر آسایش ورفاه آنروز مصررا درنظربگیریم، یقین‌خواهیم‌کردکه آن‌شمارش‌حقیقت داشته‌است واینك‌نمونه‌ای

ازشرح آبادی آنروز مصر :

مقریزی مینویسدکه در سال ۱۰۷ هجری هشام‌بن‌عبدالملك ، بوالی مصر عبیدالله بن‌حبحاب فرمان داد زمین‌های زراعتی مصر را مساحی کند و از آن مساحی معلوم شدکه سی میلیون جریب درمصر زراعت‌می‌شود وازآب‌نیل مشروب میگردد ودرحال حاضر باوجود سعی



دختر دهاتی‌مصری

و کوشش دولت و کشاورزان مصری کمتر ازشش میلیون جریب از زمین‌های مصر قابل زراعت است حال یك نکته‌ای محتاج بتوضیح است که باید بدانوسیله رفع اشتباه شود و آن اینکه مساحت سراسر درهٔ نیل ازقسمت بحری وصعید (در دوطرف رود) کمی بیش از شش میلیون جریب میباشد دراینصورت چگونه دراوایل حکومت اسلامی سی میلیون جریب در کشور مصر زراعت میشده است؟

توضیح این موضوع چنان است که مساحت تمامی کشور مصر (باصحرای لیبی ـ واحه‌های متعدد ـ زمین‌های واقع میان رودنیل ودریای قرمز ودریای مدیترانه وعریش) بیش از چهارصد هزارمیل ۱۸۷ میلیون جریب میشود ودر دوران حکومت اسلامی، اراضی زراعتی محدود بدرهٔ نیل نبوده است واز آن رومیتوان باور کرد که از ۱۸۷ میلیون جریب اراضی سی میلیون جریب زراعت میشده و مردم مصر هم سی میلیون بوده‌اند.

گفته‌ها و نوشته‌های دیگر مورخین عرب واسلام این نظر را تأیید میکنند از آن جمله اینکه مقریزی راجع بآبادی آنروزهای مصر چنین مینگارد:

«آخرین مرتبه‌ای که دربارهٔ مصر تحقیقات شده اوضاع واحوال زراعتی مصر را چنین شرح داده‌اند. مساحت سراسر مصر ۱۸۰ میلیون جریب است ودر دوران حکومت ابن مدبر (اواسط قرن سوم هجری) ۲۴ میلیون جریب آن زراعت میشده ومدت درو کردن وتخم کاشتن دوماه طول میکشیده و ۴۸۰ هزار برزگر مرتب در آن مدت مشغول کار بوده‌اند ...»

آبادی آنروز ممالك اسلامی را باید بهمین نسبت مقایسه کرد شهرهای بزرگ و آبادی مانند غرناطه ـ قرطبه ـ طلیطله دراسپانی بوده ودرشام وعراق شهرهائی پدید آمده بوده که اکنون یادهکده ویاشهر ویرانه‌ای شده ویابکلی ازمیان رفته است.

بادر نظر گرفتن این مراتب میتوان اطمینان داشت که شمارهٔ نفوس ممالك اسلامی از ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون میشده که مساوی باجمعیت تمام اروپای امروز (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) میشود مامجدد راجع باین موضوع درقسمت ثروت ممالك اسلامی گفتگو خواهیم کرد.

ادارات دارائی اسلام

دولت اسلام

دولت اسلام سال اول هجرت در مدینه پدید آمد، مسلمانان یعنی یاران پیغمبر در آن روز بیش از چندده نبودند وازمهاجرین وانصار، تشکیل می یافتند این عدهٔ معدود ازهمان آغاز، اساس کار خودرا برهمکاری، برادری، برابری نهادند وچنانکه گفتیم پیغمبر، میان آنها عقد برادری بست تا آن درجه که دارائی هریك متعلق بهمه و خیر ومصلحت فردفرد آنها خیر ومصلحت دسته جمعی آنها بود. بطوریکه از گفتهٔ پیغمبر همین موضوع مستفاد میشود پیغمبر فرمود: هریك ازما دینی ازخود باقی گذارد ازما باشد واگر اموالی باقی بماندازورثه است وهمین وحدت نظر درسود و زیان آنهارا باتحاد بیشتری جلب میکرد مؤسسات و ادارات دولتی اسلام در آن روز درشخص پیغمبر (ص) محدود میشد وسیاست و ادارهٔ اموراجتماعی ودین را شامل میگشت همانموقع نماز وزکوة وسایرواجبات دین مقرر گردید واینك ازنظر تأسیس دولت اسلام دراین واجبات گفتگو میداریم:

امانماز جماعت برای آن وضع شد که نتیجهٔ دنیوی آن اتحاد واطاعت پیشوا میباشد زکوة پایهٔ دولت اسلام واساس تشکیلات بود، یعنی باوضع زکوة بیت المال پدید آمد که همان وزارت دارائی امروز است.

بدیهی است که هردولتی رژیمی دارد. دولتها یامشروطه یامستبد ویاجمهوری میباشند وهریك ازاین رژیمها تابع قوانین ومقررات خاصی میباشند که شرحش در اینجا مورد ندارد. ولی هررژیمی وهردولتی خواه ناخواه بایددو مؤسسه داشته باشد این دومؤسسه عبارت از دارائی و آرتش است وهیچ دولتی بدون این دو مؤسسه باقی نمیماند یعنی بوجود نمیآید وچه بسا که نیازمندی باین دو مؤسسه و سازمان در ابتدای کار، بیش از هرموقع دیگر است، اما ارتش در دولت اسلام چنان بود که تمام مسلمانان سپاهی بودند وتنظامات این آرتش بانماز و رکوع و برادری تقویت میگشت وزکوة امورمالی این ارتش را اداره میکرد. در واقع اساس تشکیلات دولت اسلام، درطی این آیه درج شده است:

«واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین» سورهٔ بقره آیهٔ ۴۱،

ترجمه: نماز بخوانید، زکوة بدهید وبا آنانکه برکوع میروند برکوع بروید.

منظور دیگر از زکوة، تقویت روح اتحاد است که همان اتحاد اساس تشکیلات اسلامی

میباشد. زکوة‌را از دولتمندان میگرفتند وبعنوان‌صدقه بفقراء میدادند. این‌موضوع از بیانات پیغمبر(ص) بخوبی‌آشکار است‌که هنگام فرستادن معاذبه یمن باوچنین میفرماید :

«تو پیش مردمی میروی‌که دارای‌کتاب‌میباشند آنانرا دعوت‌کن‌که به‌یگانگی‌خدا و به پیغمبری‌محمد(ص) گواهی‌بدهنداگر اینراپذیرفتند بآنان‌بگوتابدانندکه خداوند درشبانه‌روز، پنج‌نماز برآنان فرض‌کرده است اگر اینرا پذیرفتند ، آنانرا آگاه سازکه باید دولتمندان آنها صدقه (بدهند) تا بفقرای‌آنان داده‌شود اگر اینرا هم‌پذیرفتند مبادا بدارائی‌آنان چشم بیندازی.ازستمدیدگان‌پشتیبانی‌کن‌چه‌که میان‌ستمدیدگان‌وخداوند هیچ پرده‌وحجابی‌نیست.»

گرفتن زکوة از دولتمندان‌ودادن بفقیران‌متضمن حکمتهای بسیاری‌است این‌کارفقیران را (که‌اکثریت مردم‌هستند)خشنودمیسازد بخصوص‌در روزگارجاهلیت ودوران‌استبدادوسختی اثرات نیکومی‌بخشد. اسلام برای یاری‌ناتوانان وبرابری میان‌آنان وزورمندان‌پدید آمد .

از اینرودشمنان‌پیغمبر(ص)، بزرگان قوم‌بودندکه ازشرکت‌فقیران در دارائی خودشان وبرابر شدن باآنهابخشم میآمدند .

پس‌از جنگ بدرکبری، درسال دوم هجرت‌موضوع‌غنیمت وجزیه نیز اضافه‌شد وتفصیل آن بزودی خواهدآمد .

در زمان پیغمبر وابوبکر، امورمالی دولت‌منحصر باین‌سه درآمد بود .

۱ ـ زکوة‌که از دولتمندان میگرفتند وبفقیران میدادند .

۲ ـ غنیمت‌هائی‌که در جنگ بدست‌میآمدومیان سپاهیان تقسیم میشد .

۳ ـ جزیه‌که ازیهود ونصارای عربستان دریافت میداشتند .

پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر این‌درآمدها را میگرفت وبطورتساوی میان‌مرد وزن وکوچك وبزرگ وبنده وآزاد تقسیم‌میکرد واگرچیزی ازخارج بمدینه میرسید درمسجد بدست‌پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر بدون قید وشرط تقسیم‌میشد وچیزی‌از آن باقی‌نمیماند .

همینکه در زمان‌عمر، ممالك‌روم وایران‌گشوده شد وکشوراسلام، توسعه یافت عربها و رومیان و ایرانیان باهم مخلوط‌گشتند . درآمد اسلام زیادشد وناچار برای ثبت و ضبط‌آن و تعیین دخل وخرج‌محتاج بدفترشدند عمر برای تنظیم‌امور مالی، دفاتری تعیین‌کردکه درآن واردات ثبت میشد ومیزان حقوق مستحقان در آن قید میگشت و بقیهٔ درآمد نیزدر آن دفاتر نوشته میشدکه در موقع لزوم ، ازروی آن حساب موجودی را بمصرف معین میرسانندند ، و بروایتی درسال بیستم وبروایتی پانزدهم هجری، این‌دفاتر، تأسیس‌گشت واین همان است‌که ایرانیان ورومیان آنرا دیوان میخوانند .

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان آنها را ازنظر تأثیر در تأسیس دولت اسلام و توسعهٔ دادن قلمرو اسلام بدرجات مختلف تقسیم بندی کرد و برای پرداخت حقوق آنان ، خدمات وسابقهٔ آنها راملاك عمل‌قرار داد بعلاوه نزدیکی‌آنها باپیغمبر (ص) مورد توجه عمر

بود چنانکه تفصیل آن بیاید .

عمر از طرف خود مأموری تعیین کرد که این جریانات را در دفتر قید کند و اورا کاتب یا مأمور دیوان میخواندند .

همینکه درآمد رو بفزونی گذارد عمر خزینه‌ای درمدینه دایر ساخته آن‌را بیت‌المال نامید و نخستین خلیفه‌ای که بیت‌المال تأسیس کرد عمر بود و اگر نامی از بیت‌المال از زمان ابوبکر برده می‌شود ازروی قیاس است چه که درآن‌دوره چیزی از واردات نمیماند تادرمحلی موسوم به بیت‌المال باقی بماند .

در سال ۴۰ هجری ، حکومت خلفای راشدین پایان یافت . در زمان آنان مأمورین دولت اسلام عبارت بودند از :

۱ ـ خلیفه. ۲ـ حکمران وعمال خلیفه درممالك اسلامی . ۳ ـ کاتب که دیوان یادفاتر جمع وخرج مالی‌را اداره میکرد . ۴ ـ گماشتهٔ مخصوصی که اورا حاجب میخواندند . ۵ ـ خزانه‌دار یامتصدی بیت‌المال . ۶ ـ قاضی که مأمور دادرسی بود .

پس از آنکه امویان بخلافت‌رسیدند و دولت اسلام ، جنبهٔ سلطنتی وسیاسی پیدا کرد و آمیزش مسلمانان‌عرب باسایر مسلمانان روبفزونی گذارد، طبعاً سازمانهای دولتی وتشکیلات آن‌توسعه یافت وشاخ وبرگ بسیاری برهم‌زد و بنا بقانون ارتقاء ، سازمان سادهٔ دولت اسلام تشکیلات جدیدی از رومیان و ایرانیان اقتباس کرد از آن جمله : پادشاهان اسلام ، برای ازدیاد جاه وجلال خود وارعاب مردم ، دربان ونگهبان و ملازمان وگماشتگان مخصوص ، استخدام کردند وعلاوه برآن دیوان خاتم (مهرداری)، دیوان‌خراج (مالیات زمین وغیره)، دیوان برید (نوعی بازرسی وجاسوسی وخبرنگاری) در زمان بنی‌امیه تأسیس‌یافت و بزودی شرح‌یکایك آن خواهدآمد .

در زمان عباسیان، آمیزش اعراب باسایر مللزیادترشد وخلفای عباسی‌نیز بهمان‌نسبت بآسایش وخوشگذرانی متمایل گشتند وبرای رفاه حال خودشان ، اشخاصی را معین کردندکه بجای‌آنان بکارها رسیدگی کنندواز آنرو منصب وزارت وحسبه یاشهرداری وغیره پدیدآمد و تدریجاً مؤسسات سادهٔ سابق دولت اسلام دارای شعبات و توابعی‌شد و در هریکی از دولتهای اسلامی مطابق مقتضیات محلی‌سازمانهای مختلفی ایجادگشت . مثلا تشکیلات دولتی بغداد با قرطبه و قرطبه باقاهره اختلاف بسیارداشت .

سازمانهای دول اسلامی شاخ وبرگ پیدا میکند

در اوایل ظهور اسلام خود خلیفه بهمهٔ کارها میرسید دفتراموال را نگاهداری میکرد و چون عمال و مأمورین خلیفه مردم پرهیزکار و درستکاری‌بودند عملیات‌آنان تحت مراقبت نبود وچون خلیفه اموال واملاك شخصی نداشت برای حفظ دارائی خود بکسی نیازمند نبود ودفترومحاسباتی‌جداگانه برای‌اموال خلیفه ضرورنبود، نامه‌هائیکه

ازطرف او بمأمورین مینگاشتند شخصاً بآن مهر میزد و گاه هم خودش آن نامه را مینوشت. اما همینکه ممالك اسلامی توسعه یافت خلفای اسلام بتقلید شاهنشاهان ایران وامپراتوران روم درصدد آسایش و خوشگذرانی برآمدند و برای اینکه ازانجام مهام مملکتی فارغ باشند و بآسودگی مشغول عیش ونوش بشوند، کارهای دولتی را میان مأمورین متعدد تقسیم کردند، از آنروکسانی را برای انجام مهام دولتی بجای خود گماشتند که همان وزیران هستند وکسانی را مراقب عملیات حکام ولایات قرار دادند وآنرا صاحب البرید (بازرس کل) خواندند ومؤسسه‌ای برای مهر وامضاء نامه‌ها تشکیل دادند که نامش (دیوان توقیع وخاتم) بود. اشخاصی را برای رسیدگی باموال واملاك خودشان (خلفاء) مأمورساختند وآنرا دیوان ضیاع نامیدند وکسانی را جهت حسابداری وپرداخت حقوق گماشتگان وملازمان خصوصی معین کردند وآنرا عمال دیوان خاص (مأمورین دفتر مخصوص) خواندند بالاخره همینکه تمدن اسلامی روبکمال رفت چنین مقتضی شد که دولت اسلام ازخود سکه بزند وشعار وعلائم مخصوص داشته باشد وطبعاً برای این دو قسمت هم مؤسساتی مانند ضرابخانه وغیره احداث کردند، همین قسم مؤسسه‌ای برای دریافت نامه‌ها و امثال آن ترتیب دادند که بنام دیوان مراسلات ودیوان عریز وغیره موسوم بود وپاره‌ای ازتشکیلات آن به تشکیلات باب عالی (دولت عثمانی) شباهت داشت.

در زمان عمر، فقط یك نویسنده نامه‌های رسمی را مینگاشت ودر عین حال، حسابداری هم بعهدهٔ او بود ودرآمد وهزینه را در دفتر محاسبات قید میکرد وحقوق سپاهیان و مأمورین کشوری وقضاة رامیپرداخت، اماهمینکه دولتهای اسلام توسعه یافت، همان یك دیوان (مراسلات ومحاسبات) بچندین شعبه تقسیم شد ازاینقرار:

۱ ـ دیوان خراج مخصوص درآمدهای مربوط بجزیه ومالیات زمین ومحصول.

۲ ـ دیوان زمام، مخصوص محاسبات لشکری.

۳ ـ دیوان نفقه، مخصوص محاسبات کشوری.

۴ ـ دیوان معادن واقطاع، مخصوص املاك دولتی ومعدنها.

۵ ـ دیوان جند، مخصوص ثبت اسامی لشکریان ودرجات آن.

واز همین مؤسسهٔ اخیر، دوسه مؤسسهٔ دیگرمانند دیوان یا ادارهٔ نیروی دریائی و ادارهٔ امور مرزی و غیره پدید آمد و دفتر و مؤسسهٔ مخصوصی برای ارسال مراسلات تعیین کردند که آنرا دیوان رسائل وانشاء میگفتند.

همین قسم بیت المال که در زمان خلفای راشدین خزانه‌داری کل محسوب میشد وتمام درآمدهای مختلف در آنجا گرد میآمد در زمان امویان و عباسیان برای هرنوع درآمد یك خزانه داری جداگانه‌ای تشکیل دادند باینقسم که مرکزی برای جمع‌آوری و نگاهداری زکوة ومرکز دیگری برای اموال ارثیه ومرکزی برای اموال «مظالم» تعیین شد وباین ترتیب هریك از مؤسسات دولتی چندین شعبه پیدا کرد. مثلامؤسسهٔ قضائی شعبه‌ای ازامورحسبی ومظالم

ونظمیه وامثال آنرا بدنبال داشت .

حال باید گفت که موضوع تاریخ تمدن اسلام عبارت‌از، شرح چگونگی مؤسسات مزبور وشرح موجبات پیدایش آن وتاریخ تأسیس آن میباشد وطبعاً برای دریافتن حقایق مربوط باین مؤسسات تابعه باید ابتدا ما تأسیسات اصلیه راشرح بدهیم تابدانیم که این شاخ و برگها چگونه از آن مؤسسات اصلی اولی پیدا شد . لذا ابتدا از مقام خلافت و توابع وملحقات آن شروع میکنیم ، سپس باستانداری‌ها ومأمورین درجهٔ اول میپردازیم ، آنگاه از وزارت که در دورهٔ عباسیان پدید آمد سخن میگوئیم و برای هر یك از این مؤسسات فصل جداگانه‌ای ترتیب میدهیم .

خلافت

ماهیت وشرایط وحقوق آن

خلافت چیست؟ خلافت یك نوع حکومتی است که مخصوص اسلام میباشد و در سایر اجتماعات یافت نمیشود، چون خلافت خلیفه در عین حال که یك نوع حکومت مطلقه است تنها در امور دنیوی مردم از نظر فکر ورأی پادشاه (خلیفه) حکومت نمیکند، بلکه خلیفهٔ اسلام از نظر مقررات شرع اسلام، امور دینی ودنیوی مسلمانان را در دست دارد واز آنرو میتوان گفت که حکومت خلیفه هم مشروطه و هم مستبده است.

اگرچه بظاهر حکومت خلیفه وحکومت پادشاه (چه پادشاه مشروطه وچه پادشاه حکومت مستبده) باهم فرق دارد اما در واقع هردو از یك سرچشمه نیرو میگیرد زیرا کسی که امور یك جامعه‌ای را در دست گرفته وبر آن حکومت میکند اگر مطابق میل ونظر شخصی خود سلطنت دارد چنین کسی پادشاه حکومت مطلقه است واگر امور جامعه‌را از روی قوانین ومقرراتی (که بزرگان و عقلای قوم تدوین کرده‌اند) اداره مینماید چنین پادشاه را پادشاه (یارئیس جمهور) حکومت مشروطه میخوانند واز این طرز حکومت در ایران وروم ودر ممالك غرب امروز معمول میباشد، خلیفه نیز مانند پادشاه (یارئیس جمهور) حکومت مشروطه جامعهٔ مسلمانان را ازروی قوانین ومقررات خاصی اداره میکند، منتها قوانین حکومت مشروطه توسط بزرگان وعقلای ملت (نمایندگان ملت) وضع میشود و قوانین اسلامی که خلیفه مجری آن است از روی مبانی دینی ومذهبی میباشد ودر واقع خلافت یعنی حکومت وسلطنت ظاهری باامامت که یکنوع ریاست مذهبی است، توأم میباشد واز آن جهت خلیفه‌را امام هم میخوانند.

شرایط خلافت خلافت چهار شرط دارد: علم، عدالت، لیاقت، سلامت روحی وجسمی[1] عده‌ای قرشی بودن را نیز شرط پنجم قرار داده‌اند ومستند آن حدیثی است که پس از رحلت پیغمبر(ص) نقل کرده‌اند که فرمود خلافت باید

---

۱ ـ شیعیان اثنی‌عشری که مؤلف مسیحی کتاب از آنان اسمی نبرده مقام خلافت را منصوص میدانند ومعتقدند که پیغمبر اکرم بامر خداوند خلیفه (جانشین) خودرا در روز غدیر ودرموارد دیگر صریحاً تعیین نمود وآن بزرگوار علی علیه‌السلام بود وحضرت امیر نیز بفرمان خدا فرزند ارشد خود امام حسن(ع) راخلیفه وامام قرار داد وجانشین امام حسن برادرش حضرت سیدالشهداء و پس از وی نه فرزند امام حسین(ع) امام وخلیفهٔ پیغمبر میباشند وشرط اصلی امامت وخلافت عصمت میباشد. مترجم

درقریش باشد وبنا بر آن هر کس در قریش بوده است ولذا اگر چه در اواخر ایام عباسیان دستگاه خلافت به منتهی درجهٔ ضعف رسید اما هیچ یك از زورمندان و سرکشان معاصر خود را خلیفه نخواندند بلکه باسم سلطان وملك وامثال آن اکتفاء کرده فقط حکومت دنیوی را از خلیفه گرفتند و به عنوان ومقام مذهبی خلیفه متعرض نشدند که از آن جمله : دیلمیان وغزنویان و سلجوقیان و ظاهریان وغیره میباشند ، که هرچند برخود خلیفه نیزدست یافته اند ، ولی عنوان خلافت را نگاهداشته وخودرا ازطرف اوفرمانروا میدانستند .

صلاح الدین ایوبی که در واقع صاحب اختیار مصر بود خود را قائم مقام خلیفهٔ فاطمی میخواند وبعداً نام خلیفهٔ فاطمی را ازخطبه انداخته باسم خلیفه عباسی خطبه خواند ولی در حقیقت پادشاه مطلق مصر بود. بااین حال نخستین کسی که ازغیر قریش، خودرا خلیفه خواند ، سلطان سلیم عثمانی (۹۲۳هجری) بود وپیشوایان مذهب حنفی[1] راجع باثبات حقانیت سلطان سلیم باین چهار حق که وی دارا بوده استدلال کردند :

۱ ـ حق شمشیر، باین معنی که خلیفه بایدبرای رسیدن بمقام خلافت باشمشیر قیام کند ومدعیان خود را ازمیان بردارد، چنانکه سلطان سلیم پس ازفتح مصر، درسراسر ممالك اسلامی مدعی دیگری نداشت[2].

۲ ـ حق انتخاب، یعنی پیشوایان مذهبی وبزرگان قوم، بایدخلیفه را انتخاب نمایند . آنان میگویند این جریان ابتداء در مدینه وسپس در دمشق و آنگاه در بغداد و قاهره انجام مییافت وچون قابل انتقال بود بهقسطنطنیه نیز رسید وهمینکه سلطان سلیم، مصر را گشود عده‌ای از علمای جامع ازهر قاهره را باخود باستامبول آورد و آنان باموافقت علمای ترك مقیم استامبول سلطان سلیم را بخلافت انتخاب کردند و شمشیر خلافت را بگردن او افکندند واین تشریفات بعداً نیز معمول شد که پیشوایان مذهبی پس از مرگ یك خلیفه شمشیررا بگردن خلیفه میآویختند ومعمولا درجامع ایوب این مراسم اجراء میگردد .[3]

۳ـ حق وصایت، باین قسم که خلیفهٔ پیشین پیش ازمرگ خود، خلیفهٔ بعدی را تعیین میکند.

---

۱ ـ اهل سنت، چهارمذهب دارند: مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی. ومذهب رسمی اهل تسنن همان حنفی است که مؤسس آن ابوحنیفه ازمردم امیران (کوفه) ومعاصر حضرت جعفر صادق میباشد . مترجم

۲ـ این اشتباه است زیرا پادشاهان مسلمان صفوی (ایران) هیچگاه تسلیم سلطان سلیم وسایر خلفای عثمانی نشدند وجنگهای شاه اسماعیل باسلطان سلیم برای همین بوده که سلطان سلیم را خلیفه نمیدانسته است . مترجم

۳ ـ جامع ایوب واقع در کنار بسفر (استامبول) میان ترکها بایوب مزاری مشهور است . در اوایل سلطنت امویان، دسته‌ای ازسپاهیان اسلام بقصد تسخیر قسطنطنیه عازم شدند ولی چون آن هنگام مسلمانان نیروی دریائی کافی نداشتند کاری از پیش نبردند و ابوایوب انصاری از یاران پیغمبر (ص) که میان لشکریان اسلام بود در کنار بسفر شهید شده بخاك رفت و اکنون همان محل بایوب مزاری یا جامع ایوب شهرت دارد. مترجم

چنانکه متوکل آخرین خلیفهٔ عباسی مقیم مصر حق خلافت را درموقع فتح بسلطان سلیم واگذارد.



منظرهٔ کاخ المسناة درسامرا

که درسال ۵۷۶ هجری بامر الناصر خلیفهٔ عباسی بنا شده و اکنون موزه است

۴ـ حمایت حرمین (مکه ومدینه)ـ خلفای عثمانی اززمان سلطان سلیم به بعد که خودرا خلیفه خواندند حمایت حرمین را بعهده داشتند باستثنای چهارده سال، که هفت سال آنرا پادشاهان یمن (درقرن ده هجری) وهفت سال دیگر راوهابیان برمکه ومدینه حکومت کردند.

۵ـ امانت داری، خلفای عثمانی میگویند: پاره‌ای ازمخلفات نبوی ازدستبرد تاتار، محفوظ مانده وخلفای عباسی آنرا[1] باخود ازبغداد بقاهره آوردند وسلطان سلیم آنرا ازقاهره بقسطنطنیه برده درصندوق نقره‌ای در«کهنه سرای» واقع درکنار بسفر محفوظ داشت.

بیعت گرفتن برای خلفاء وچگونگی آن

درزمان خلفای راشدین، موضوع خلافت با مشورت بزرگان قوم حل میشد چنانکه ابوبکر پس از مشورت با رجال مهم (مهاجر و انصار) عمررا جانشین خود ساخت وعمر قدری بیشتر ملاحظه کرده برای احتراز ازهر اختلاف عده‌ای را نامزد آن مقام کرد تا بامشورت

۱ـ ظاهراً دراین مورد جرجی زیدان اشتباه کرده. چه که اوّل استدلال علمای حنفی را درخلافت سلطان سلیم بچهار حق مستند کرده واکنون به پنج حق رسانیده است. مترجم

یکدیگر خلیفه را تعیین کنند و هیچ یك از خلفای راشدین نظر نداشتند که خلافت را ارثی نمایند حتی عمر پسر خود عبدالله را جزء هیئت شوری قرارداد ولی مردم را از انتخاب او بخلافت منع نمود شوری هم عثمان را انتخاب نمود و پس از قتل عثمان علی(ع) بدون انجام آن مراسم بخلافت رسید[1] چه بسیاری از صحابهٔ پیغمبر(ص)، در آنموقع درمدینه حضور نداشتند و عده‌ای از آنان باعلی(ع) بیعت کردند و عدهٔ دیگر بیعت نکردند و منتظر تصمیم اکثریت و شورای جامعهٔ مسلمانان شدند و در نتیجه آن انقلابات پیش آمد .

پس از قتل علی(ع) شیعیان او میخواستند خلافت را در اولاد علی که فرزندان پیغمبر(ص) بودند، برقرار دارند لذا هنگامی که علی(ع) در بستر مرگ بود از او پرسیدند آیا با پسرت حسن بیعت کنیم ؟ علی(ع) در جواب آنان گفت نه میگویم بکنید و نه میگویم نکنید خودتان بهتر میدانید[2] .

شیعیان باامام حسن (ع) بیعت کردند وامام حسن ، بامعاویه صلح کرده از خلافت کنار رفت و از آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی‌شده درمیان امویان برقرارماند .

بنابر آنچه که گذشت، طریقهٔ انتخاب خلیفه دردورهٔ خلفای راشدین طریقه‌ای بود که تاکنون هم دنیای متمدن امروز نتوانسته است بهتر از آن راهی بیابد ، زیرا طریقهٔ مزبور مزایای سلطنت مشروطه ومستبده وحکومت‌های جمهوری را باهم جمع کرده بود .

طریقهٔ مزبور جمهوری بود زیرا ازمیان مردم قریش بدون توجه بشخص معین انتخاب میشد و در عین حال مشروطه بود چون بدون شرایط لازم و نظر بزرگان قوم انجام نمیگرفت وبااین حال حکومت مطلقه هم محسوب میگشت . چون خلیفه ، همه نوع اختیارات داشت . واین مسلم است که چنین خلیفه‌ای اگر دارای شرایط چهارگانه (سابقاً ذکر شد) باشد و پرهیزگاری هم بر آن اضافه گردد و با اختیارات تامی حکومت کند طبیعاً بهتر از هر فرمانروائی باصطلاح امور جامعه موفق میگردد ، چنانکه خلفای راشدین هم همانطور بودند . پس از خلفای راشدین ، دستگاه سلطنت بمیان آمد ومعاویه ازدربار ایران وروم چیزهائی اقتباس کرد که از آن جمله:

---

۱ ـ موضوع شوری چنان استکه برگزیدگان عمر ، دوسه روزی بایکدیگر مشورت نمودند وسرانجام علی علیه‌السلام وعثمان را نامزد خلافت کردند ابتداء بعلی علیه‌السلام پیشنهاد نمودند که باید ازروی احکام قرآن وسنت پیغمبر(ص) وپیروی از رفتار ابوبکر وعمر برمردم حکومت کنی وچون علی علیه‌السلام فرمودکه ازروی قرآن وسنت پیغمبر وفکر ونظر خود حکومت خواهم کرد برگزیدگان عمرکه ازمیان طرفداران عثمان . انتخاب شده بودند همان موضوع را بعثمان پیشنهادکردند واوفوری نظر آن دونفر را پذیرفته خلیفه شد .

دراینجانکتهٔ مهم‌اساسی‌که وقتی‌حضرت رسول‌اکرم علی‌علیه‌السلام را بخلافت انتخاب فرموده دیگر شوری چه معنی دارد چنانکه خود حضرت امیر می‌فرماید شوری برای‌چه‌وروی چه وبچه جهت تشکیل شد واصلا معنی نداشت . مترجم

۲ ـ برعکس اظهار جرجی‌زیدان مطابق اسناد معتبری‌که از خاصه وعامه روایت شده حضرت امیر فرزند ارشد خود امام حسن (ع) را بجانشینی انتخاب فرمود . مترجم

سلطنت ارثی بود. معاویه ابتداء ازمردم بیم داشت که سلطنت را ارثی نماید چه که میدانست، اینﺍقدام باروية خلفای‌راشدین مغایرت دارد، ازآنرو بامحارم خوددراین باب مشورت کرد ومغیرة بن شعبه اورا تشجیع نمود، عذر دیگر معاویه این بود که مبادا پس‌ازمرگ وی میان بنی‌هاشم وبنی‌امیه برسر خلافت جنگ وجدال روی دهد وبنی‌امیه ازخلافت دست نکشند وکار مملکت اسلام ازاین اختلاف ونفاق، روبخرابی گذارد. لذا درصدد برآمد پسرخود یزیدرا ولیعهد سازد و ازنظر استحکام سلطنت یزید، درزمان حیات خود برای یزید بیعت خواست تاعکس‌العمل آنرا دریابد، سایر خلفای اموی‌نیز باواقتداء کردند فقط عمر بن عبدالعزیز بفکر آن افتادکه ازرفتار خلفای راشدین پیروی کند ولی بواسطهٔ مخالفت‌کسان خود موفق نگشت ومجدداً همان طریقهٔ معاویه‌مرسوم گشت.

مأمون‌عباسی نیز بهمان فکر بود وعلی‌بن‌موسی‌بن جعفرصادق را ولیعهد ساخته (رضاء) لقب داد ودراین‌مورد هم عباسیان براوشوریدند وبیعت مأمون را شکسته باعمویش ابراهیم‌بن مهدی بیعت‌کردند واگرمأمون اقدام خودراجبران نمیکرد[1] خلافت ازدستش میرفت وخلاصه اینکه باستثنای این دومورد، خلافت دربنی‌امیه وبنی‌عباس‌وفاطمی‌های مصروغیره پس‌ازخلفای راشدین ارثی گشت.

بیعت وسوگندآن

بیعت پیمانی‌بود که میان فرمانروا وفرمانبردار بسته میشد ودومی تمام اختیارات زندگی‌خود را به‌اولی میداد وتعهد میکرد فرمان اوراچه بسود وچه‌بزیان اوباشد بپذیرد وبااودرنیاویزد، کلمهٔ بیعت مصدرفعل «باع» میباشد وبمعنای فروختن‌میآید وهمانطور که خریدار وفروشنده برای گرفتن کالاوبهادست بدست هم میگذارند دربیعت‌هم فرمانروا وفرمانبردار دست دردست‌هم‌میگذارند. نخستین بیعت‌دراسلام‌بیعت عقبه است که‌باپیغمبرانجام‌گرفت و سوگندآن تامدت زمانی برای بیعت‌گرفتن میان خلفاء معمول بود وآن سوگند شامل تمام انواع سوگندها میباشد.

متن سوگند بیعت، گرچه بنا بمقتضیات زمان تغییرمیکرده ولی اساس‌آن همان سوگند بیعت عقبه است‌که انصار درموقع بیعت باپیغمبر(ص) چنین گفتند:

«ای پیغمبر خدا! تاتوبخانهٔ ما درنیائی ازپیمانی‌که‌باتوداشتیم‌آزاد هستیم ولی همینکه بخانهٔ مادرآمدی تودرپناه ماهستی‌وهمانطور که ازجان‌خودوفرزندان وزنان خوددفاع میکنیم ازتونیز دفاع خواهیم‌کرد».

ومتن‌دیگری نیز ازسوگند بیعت عقبه دردست است‌که زنها درمحل موسوم به عقبه بآن سوگند باپیغمبر بیعت‌کردند باینقسم:

---

[1] ـ مقصودازجبران مافات، که جرجی‌زیدان ذکر کرده‌همان‌مسموم‌شدن حضرت رضا بدست مأمون میباشد. مترجم

«بیعت میکنیم که بخدا شرك نیاوریم ، دزدی نکنیم ، زناء ندهیم ، فرزنـدان خود را نکشیم ، بکسی بهتان وافتراء نزنیم ، ازکار های نیك سرنپیچیم» .

ابومسلم خراسانی، برای عباسیان اینطور بیعت میگرفت :

«باشما بکتاب خدا وسنت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم وخشنودی خاندان رسول ـ صلی‌الله علیه وسلم بیعت میکنیم واگراین پیمان راشکنیم ، زن مامطلقه وبنده هـای ماآزاد باشند ومجبورباشیم پای‌پیاده بخانه‌کعبه برویم، سوگند میخوریم که پیش‌ازفرمانروایان ممال وخوار بار دست نیازیم» .

معمولا بزرگان قوم به تناسب مقام پیش‌ازدیگران باخلیفه بیعت میکردند . در زمان عباسیان امرای‌ارتش‌وقضاة بغداد قبل‌ازسایرین بیعت می‌نمودند ، باینقسم که دبیرآرتش (کاتب جیش) پیش میآمد وارتشیان را بنام می‌خواند وسوگند میداد سپس‌وزیریاقائم‌مقام وزیرجلو میرفت وعمامه بسرخلیفه مینهاد وبرده، بروی‌می‌پوشانید وهمینکه بیعت تمام میشدالقابی بر خلیفه عرضه میشد واویکی‌ازآن القاب را انتخاب میکرد این‌القاب دراسلام تازگی دارد و تازمان هرون ساده بود وبه‌کلمات امین ومأمون ورشید تمام میشد امااززمان معتصم نام خدا برآن افزوده شد مانند المعتصم‌بالله وغیره . همینکه مراسم بیعت انجام می‌یافت، سواران با لباسهای فاخر براسبهای راهوار ، میآمدند وخلیفه را سوارکرده ، بدارالخلافه میبردند . در دوطـرف راه ، سپاهیان صف مـی‌کشیدند و مردی مسلح پیاده جلوی خلیفه راه میافتاد، نمایندگان پایتخت وممالك دیگراسلامی‌دردارالخلافه یا دارالعامه برای تبریك بحضورخلیفه بار می‌یافتند .

چنانکه گفته شد، متن‌سوگندوطریق انجام بیعت، درممالك مختلف اسلامی‌تغییرمیکرد امااساس‌آن یکی بود یعنی :

بموجب بیعت مردم، اختیار امور اجتماعی‌را بخلیفه می‌دادند تا از روی کتاب وسنت رفتارکند، درآغازکاربیعت زبانی‌انجام‌می‌گرفت وباکلمات مختصری‌آغازگشته پایان مییافت اماکم‌کم بنا بمقتضیات روز و ابراز تمایل بالقاب وستایش وامثال آن متن بیعت مفصل‌گشت وتدریجاً ازشفاهی به‌کتبی وآن‌هم مطالب طولانی وعبارات پرطمطراق تبدیل‌شد وچنانکه در اواسط قرن هشتم هجری، صورت بیعتی‌که برای الحاکم بامرالله عباسی درمصر ترتیب‌دادند چهارصفحهٔ بزرگ‌میشد .

بیعت‌گرفتن برای ولیعهد

همینکه خلافت در زمان معاویه ارثی شد،خلفاء درزمان حیات خود برای فرزندان یا کسان خویش بیعت میگرفتند و مراسم وتشریفات آن‌بیعت‌ها مانند مراسم بیعتی بودکه برای خلیفه‌گرفته می‌شد ودر بیشتر موارد، خلفاء قبلا از بزرگان قوم نظر میخواستند و موقعی که منصور درصددبیعت‌گرفتن برای پسرش مهدی برآمد ازبزرگان خانواده نظر خواست و

جعفر باین عمل اعتراض کرده آنرا حق خود دانست ، منصور ، مجلسی از گویندگان و شاعران ترتیب داد و موضوع را مطرح کرد وچون بیشترشاعران در ستایش مهدی شعرسرودند منصور ، مهدی‌را ترجیح داد .

باری اگر فرزندان یا کسان نزدیك خلیفه بواسطهٔ صغرسن یاجهت دیگر شایستهٔ ولیعهدی نبودند خلیفه برای دیگری بیعت میگرفت ودرضمن بااو شرط میکرد که شخص مورد نظر را بعداز آنکه شایستهٔ خلافت شد بخلافت بر گزیند، مثلا یزیدبن عبدالملك، برادرخود هشام‌را ولیعهد کرد وبااو شرط نمود که پس‌از آنکه ولید فرزند یزید بسن بلوغ رسید اورا ولیعهد سازد و چه بسا که خلفاء شرایط بیعت ولیعهد را (پس‌از مدتی) نظر بپاره‌ای مقتضیات تغییر میدادند گاه هم خلیفه یکی‌از فرزندان خود را ولیعهد مینمود وفرزنددیگررا ولیعهدآن ولیعهد قرار میداد چنانکه هرون پسرش امین را ولیعهد ساخت وقاسم‌را ولیعهد امین نمود واختیار دومی را بدست مأمون سپرد که اگر بخواهد بتواند قاسم را ازولایت‌عهد خلع کند یابرقرار دارد .

پیمان ولایت‌عهد را خود خلیفه یامنشی مخصوص اومینگاشت ومهرمیزد وسران خانوادهٔ خلافت‌هم آنرا مهر کرده بولیعهد ویانگاهبان ولیعهد میدادند تادرموقع لزوم بکاربرد واین پیمان معمولا در جای امنی مانند مسجد یاخزانه و یاکعبه حفظ میشد، چنانکه هرون پیمان ولایت‌عهد فرزند خود امین ومأمون وقاسم‌را درکعبه محفوظ داشت .

علائم خلافت

سه چیز علامت خلافت شمرده میشد : برده ، خاتم ، عصا. - برده روپوشی بود که چندی پیغمبر(ص) آنرا برمیکرد تااینکه کعب‌بن‌زهیر ابی‌سلمی، شاعر مشهور آن برده را ازدوش پیغمبر بر گرفت. این شاعر در مکه پیغمبر را هجو میکرد وهمینکه اسلام نیرو گرفت ، پیوسته فراری بود وپس از فتح مکه برادرش جبیر باو چنین نوشت :

« پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وسلم بسیاری از مردانی‌که او را آزار داده ویا هجو کرده بودندکشت و باقیماندهٔ شعرای قریش فرارکردند ، اگر در دلت حاجتی داری پروازکن و خدمت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وسلم برس. زیرا اوکسی راکه باتوبه‌خدمتش برسد نمیکشد. »

کعب پس ازدریافت این‌نامه از روی‌ناچاری بمدینه‌آمد وقصیده‌ای درمدح پیغمبر(ص) گفت که مطلعش این است :

بانت سعاد فقلبی‌الیوم مبتول متیم اثر هالم یفدمکبول

پیغمبر(ص) کعب‌را گرامی داشت و پاره‌ای از یاران که میخواستند اورا بکشند، آنها را منع‌کرد وبالاتر ازهمه‌اینکه برده را ازدوش مبارك گرفته بشاعرصله داد[1]. این برده نزد

---

۱ - مرحوم‌ابوالحسن‌میرزا شیخ‌الرئیس‌سخنگوودانشمند عالی‌مقام‌دراین‌باره چنین‌گفته‌است :

بودشاعری لقمه‌ای بس‌بزرگ نه‌هرخرد این‌لقمه‌را خورده است
به بین قوت دست مرد سخن ز دوش نبی بسرد را برده است

کسان کعب باقی ماند و معاویه در موقع خلافت آنرا بچهل‌هزار درهم (قریب ۱۶۰۰ لیره) خرید ودست بدست از امویان بدست‌عباسیان رسید. ابوالفداء درتاریخ خود میگوید : که برده از عباسیان به‌تاتار منتقل‌شد اماچنانکه گفتیم، برده باسایر متروکات نبوی در سرای کهنه در استامبول میباشد[1] وشاید ابوالفداء چنین تصور کرده که مغولها پس از خرابی بغداد برده‌را جزء سایر اموال ازکاخ خلیفه به‌یغما برده‌اند ولی ظاهراً عباسیان همراه خود بمصر آوردند وسلطان‌سلیم موقع فتح مصر آنرا باستامبول برد .

خاتم ـ مهر

همینکه پیغمبر (ص)، درصدد نامه‌نوشتن بشاهنشاه ایران وامپراطور روم بر آمد بحضرتش یادآورشدند که اگر نامه بی‌مهر باشدایرانیان آنرا نمی‌پذیرند پیغمبر (ص) مهری‌از نقره تهیه‌فرمود که‌روی آن جملهٔ‌محمد رسول‌الله نقش‌شده‌بود پس‌از رحلت پیغمبر (ص)، ابوبکروپس‌از وی‌عمر وپس‌ازعمر عثمان آن مهررا دردست داشتند درزمان عثمان آن‌خاتم درچاه اریس‌افتاد وپیدا نشد عثمان دستور داد برای‌او‌چنان‌مهری بسازند و بعدازآن نیز خلفای دیگر این‌رویه راپیروی‌کردند، وبالا یاپائین نامه‌را باگل ویامرکب‌مهرمیزدند تاآنکه‌درزمان‌معاویه، برای‌محکم‌کاری‌نامه‌هارا تامیکردند وسرش‌را باموم مهرمیزدندکه درآن دست‌نبرند وموجب این احتیاط کاری آن بودکه معاویه بعامل‌خود زیادبن‌ابیه در کوفه نامه‌ای نوشت‌که صدهزار درهم، بعمربن زبیر بدهد ونامه را توسط عمر ارسال داشت عمربن زبیر رقم صدرا دویست‌کرد وپول را از زیادگرفت و همینکه معاویه ازاین نیرنگ‌آگاه شد، مقررداشت نامه‌هارا تاکرده باموم‌مهر بزنند. بلاذری‌میگوید اول‌کسی‌که از عرب ، دیوان زمام (ادارهٔ مهرداری) ترتیب داد، زیاد والی عراق بود واو آنرا ازایرانیان آموخت چون شاهنشاهان ایران چندحور مهرداشتند: مهرمحرمانه ـ مهر مربوط به‌املاك دولتی، مهرمالیات، مهرنامه‌ها وغیره وکسی‌که‌همهٔ این‌مهرهارا در دست‌داشت زمامدار خوانده میشد .

دیوان خاتم یادیوان زمام‌از زمان معاویه تااواسط عباسی برقرار بود و در آن موقع ملغی‌شد. چون مهرها را بوزیران وامیران وسلاطین و امثال آن تحویل میدادند و همینکه هرون میخواست جعفربن یحیی را بجای برادرش فضل بن‌یحیی بوزارت منصوب نماید به‌یحیی‌بن‌خالد پدرآنان چنین گفت :

«پدرجان میخواهم این‌خاتم (مهرـ انگشتر)را ازدست‌راست بدست‌چپ بدهم.»

وبا این‌کنایه وزارت‌را بخاتم تعبیر کرد .

در هرحال برای خاتم خلیفه احترامات و تشریفات بسیاری قائل بودند و هرگاه که وزیران خاتم‌را برای مهرزدن نامه میگرفتند ازنظر احترام خلیفه بپامیخاستند ومعمولاموقع

---

1 در زمان خلافت آل عثمان روز ۱۵ رمضان خلیفه بسرای کهنه و بزیارت خرقهٔ شریف میرفت که‌همان بردهٔ مشهور بوده است والبته اکنون چنین مراسمی‌درترکیه اجرا نمیشود . مترجم

مهر کردن نامه موم یا گل یا مرکبی را روی کاغذ میگذاردند و بر آن مهر میزدند تا ترسیم مهر باقی بماند. مهر، گاه در بالا و گاه در پائین نامه زده میشد. مهر خلفاء غالباً از حمد و ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر(ص) و نام خلیفه و امثال آن تشکیل می یافت. خاتم خلفاء را علامت هم میگفتند و اگر نامه‌ای بدون مهر بود اصلا اعتبار نداشت.

وقتی که سلطنت از خلافت منشعب شد و فرمانروایانی بنام سلطان پدید آمدند، آنها هم مانند خلیفه برای خود علامتی ترتیب دادند که آنرا طغراء نامیدند. طغراء خطوط درشت و زیبائی بود که القاب سلطان در آن درج میگشت و بجای امضای وی در فرمانها و نامه‌ها بکار میرفت. سلاطین سلجوقی دیوان انشاء (دفتر ارسال مراسلات) را دیوان طغراء میخواندند.

گفته میشود که طغراء از نام حسین طغرائی گویندهٔ قصیدهٔ مشهور لامیة‌العجم[1] وزیر سلطان مسعود سلجوقی اقتباس شده است. این وزیر، خط نیکوئی داشت و نخستین کسی است که طغراء نوشته است. قتل این وزیر درسال ۵۵۱ هجری واقع شد.

درشمارهٔ ۱۱ الهلال سال دهم از قول لامارتین و گوانین (خاورشناسان فرانسوی) نقل شده که طغرای آل‌عثمان، تصویر کف دست سلطان مراد میباشد. اما حق آنست که طغرای عثمانی از همان کلمهٔ طغرا اقتباس شده است خلفاء نام خود را معمولا روی مهر نمی‌نگاشتند بلکه پاره‌ای پند و اندرز در آن درج میشد. روی خاتم ابوبکر چنین نوشته بودند:

نعم القادر الله ــ خدا بهترین توانایان است.

خاتم عمر چنین بود: کفی بالموت واعظاً یا عمر (ای عمر مرگ بهترین و شایسته‌ترین پند است برای تو.)

خاتم عثمان چنین بود: (لتصبرن او لتندمن) البته صبر کن وگرنه البته پشیمان میشوی.

خاتم علی(ع) چنین بود: (الملك لله) پادشاهی خدا را است.

خلفای اموی و عباسی نیز همین روش را ادامه دادند و روی خاتم‌ها مطالب مناسبی مینگاشتند گاه هم میکوشیدند که مضمون خاتم با نام آنان متناسب باشد. مثلا مأمون که نامش عبدالله بود مهرش را اینطور کندهٔ بودند:

عبدالله یؤمن بالله مخلصاً ــ بندهٔ خدا بخدا ایمان خالص دارد.

مهر الواثق چنین بود:

الله ثقة الواثق ــ خدا تکیه‌گاه واثق است.

---

1 ـ دو قصیدهٔ اخلاقی بنام لامیه (چون آخر اشعار آن لام است) میان عرب زبانان مشهور میباشد یکی لامیة‌العرب از شنفری ازدی که مطلعش چنین میباشد،

اقیموا بنی امی صدور مطیکم　　　فانی الی قوم سواکم لامیل

ودیگر لامیة‌العجم از حسین طغرائی باین مطلع : اصالة الرأی صانتنی عن الخطل ـ وحلیة الفضل زانتنی لدی العطل . وبتصدیق اهل فن لامیهٔ عجم از لامیهٔ عرب فصیح‌تر میباشد . مترجم

مهر متوکل : علی‌الله‌توکلت ـ بخداتوکل دارم .

مهر معتمد ـ اعتمادی علی‌الله وهوحسبی ـ تکیهٔ من بخداست وهمین مرا بس .

متروکات پیغمبر (ص) که به‌مخلفات نبوی مشهور است و اکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) درعمارت مشهور به‌کهنه سرای‌محفوظ میباشد عبارت است از :

برده ، دندانی از دندانهای پیغمبر (ص)، تار موئی از موهای پیغمبر (ص) ، نعلین پیغمبر(ص)، تکه‌ای ازپرچم پیغمبر(ص)، دوکاسهٔ‌آهنی‌که ازقرار مشهور ابراهیم خلیل باآن آب‌زمزم میاشامید ، جبهٔ‌ابوحنیفه،ذراع حضرت‌یحیی .

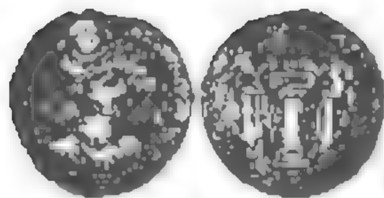
معمولا هرسال درنیمهٔ‌ماه رمضان اعلیحضرت سلطان بارجال وبزرگان طبق تشریفات مخصوص بکهنه سرای میروند واین‌اشیاء متبرکه را زیارت‌میکنند .

سومین علامت خلافت عصاست و از زمان امویان و عباسیان تا این‌موقع هرخلیفه‌ای‌که بمسند خلافت جلوس‌میکند عصای خلافت رابدست او میدهند وبرده و خاتم‌برایش میآورند .

نشانه‌های(اشارات) خلافت‌هم سه‌چیز است‌و آن خطبه وسکه وطراز میباشد

خطبه ـ یکی از نشانه‌های مهم خلاقت ، خطبه‌ایست که درطی آن وقت هنگام نماز روی منبر دعا میکند ودر ابتدا رسم‌چنین بود که خلیفه خودش امام جماعت‌میشده وپس‌از انجام نماز، پیغمبر ویاران او را دعا میکرده و برآنان درود میفرستاده است و همینکه ممالک بسیاری بدست خلفای اسلام گشوده شد ، عمال و والیان خلیفه در سایر ممالک پس از نماز خلیفه را دعا میکردند و نخستین والی‌که خلیفهٔ‌عمر را دعا کرد ، عبدالله بن‌عباس، والی‌حضرت‌امیردر بصره بودکه برفراز منبربصره رفته‌گفت: خدایاعلی رایاری‌کن وپس ازآن این‌رسم معمول شدکه دعای به‌خلیفه یکی ازنشانه‌های قدرت وقوت وی‌محسوب‌شود.درایامی‌که خلفای‌بغدادضعیف شدند، سلاطین وامراء دراین‌رسم‌خود راشریك کرده اسم‌خودشان‌را بااسم خلیفه بالای منبر ذکرمیکردند وبعداً چنین‌شدکه فقط نام‌سلاطین را میبردند ودرهرحال تاامروز دعای خلیفه درموقع نماز مرسوم است .

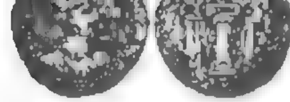
سکه ــ دیگر از نشانه‌های خلافت یاسلطنت و پادشاهی، بطور مطلق سکه است باین معنی‌که هردولتی نام پادشاه و یا خلیفه را روی فلزات سکه میزنند و هیچ دولتی بدون سکه نمی‌ماند.



سکهٔ ایرانی



سکهٔ رومی

سکهٔ رومی　　سکهٔ ایرانی

عرب‌های قبل ازاسلام بادرهم ودینار ایران وروم معامله میکردند .

پول رایج عرب پیش از اسلام

دینار ازطلا ودرهم ازنقره بود همانطورکه فعلا درمصر لیره (جینه) طلاوریال ونقره‌است‌عربها ازپول طلابه«مسین» تعبیر میکردند وپول نقره را ورق میخواندند وپولهای مسی‌راحبه ودانق‌میگفتند. دینار، سکه‌ای بودکه روی آن نام وصورت پادشاهی‌که آنراسکه زده بودنقش میشد ویك‌مثقال وزن داشت. درهم راواقی‌نیز میگفتند وآن سکه‌ای بودکه یك‌درهم نقره‌داشت. یك دینار، ده‌درهم بودوگاه‌همبهای آن‌ازده درهم تاسیزده وپانزده‌درهم‌میرسید. یکدینار مساوی‌باده‌فرانك ویك درهم‌برابریك‌فرانك است ودر واقع، یکدرهم نقره‌تقریباً باچهارغروش‌مصری‌برابر میشود[1].

مؤلف احکام‌السلطانیه میگوید: درهم ایرانی سه وزن داشت. یکی‌بیست قیراط (قیراط مثقالی) که‌آنرا درهم بغلی‌میگفتند . دیگر دوازده قیراطی ودیگرده قیراطی. پاره‌ای مؤلفین نوشته‌اندکه درهم‌های ایرانی شش مثقالی وپنج مثقالی بوده ، اولی راسمری سنگین ودومی را سمری سبك میخواندند .

عربهای پیش ازاسلام‌دونوع دینار داشتند: دینارهرقلی رومی ودینار کسروی ایرانی. همین‌قسم درهم‌آنان ایرانی ورومی‌بوده ، امابیشترمعاملات عربها بادینار رومی ودرهم‌ایرانی انجام میشد . ازآنرو دینار رومی نزدآنان گرامی تر شمرده میشد وآنرا مرغوبتر ازدینار فارسی میدانستند. تاآنجاکه زیبائی ودرخشندگی دینار رومی پیش عربها ضرب‌المثل میشد.

اساساً دیناریك کلمهٔ‌لاتینی است ومساوی بایك سکهٔ نقره‌ای بوده‌که ده‌آس قیمت داشته وآس نام درهم رومی‌است . دینارازکلمهٔ Deni (ده) میآید وزن دینار رومی هفت اوقیهٔ نقره یایك‌صدم پوند (رطل ـ لیبر) بوده، باین قسم‌که صد پوند نقره صد دینار سکه میزدند سپس دینار طلا هم سکه زدند وایرانیان دینار ودرهم را ازرومیها اقتباس‌کردند .

پول در ممالك اسلامی

چنانکه گفتیم‌عربها باپول ایرانی و رومی معامله میکردند و همینکه دولت اسلامی تأسیس و توسعه یافت بفکر افتادندکه از خود تمدنی ایجادکنند وازآن‌جمله سکه زدن پول بودودر ابتداء پول‌هائی سکه زدندکه میان‌رومیان و ایرانیان مشترك بود . خالد بن‌ولید در سال




سکهٔ خالد　　سکهٔ معاویه

۱۵ هجرت درطبریه دیناری‌سکه زدکه عیناً مثل دینار رومی دارای‌صلیب وتاج وچوگان بود.

1 ـ هرلیره یاجینهٔ مصری صد غروش میباشد .　مترجم

فقط روی دوطرف سکه بحروف یونانی کلمهٔ خالد و(Bon) نقش بود و بعقیدهٔ دکتر مولر مورخ آلمانی که تصویر مزبور ازاو نقل‌شده کلمهٔ Bon مخفف ابوسلیمان، کنیهٔ خالد میباشد .

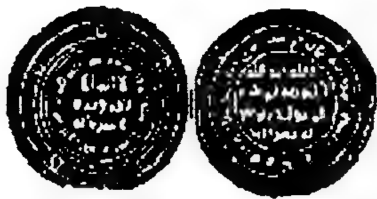
سکهٔ دیگری نیز موجود است که زمان معاویه، بشکل دینار ایرانی تهیه شده و نام معاویه روی آن نقش است و این تصویر نیز، ازدکتر مولر نقل شده است .

دیمری میگوید که رأس‌البغل سکه‌ای بـرای عمر زد که شبیه سکه‌های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بود که روی تخت نشسته است وزیر تخت پادشاه ، این عبارت فارسی نگاشته شده بود : (نوش خور) .

جودت پاشا میگوید : سکه‌هائی را دیده‌ام که درزمان خلفای راشدین بامر والیان و حکام اسلامی زده شده وقدیمی‌ترین آن را درسال ۲۸ هجری درقصبه هرتك (مازندران) سکه زده‌اند ودورادور آن سکه نوشته‌اند بسم‌الله ربی ـ وهم چنین سکهٔ دیگری را باهمین اوصاف دیده بودکه تاریخ ضرب آن ۳۸ هجری است و سکهٔ سومی راکه جودت پاشا خود دیده در سال ۶۱ هجری دریزد ضرب کرده‌اند وبخط پهلوی اطراف آن نوشته بودند عبدالله بن‌زبیر، امیرالمؤمنین .

ولی درهرحال، این سکه‌هادرممالك اسلامی رسمیت نداشت، ومعاملات معمولی بادینار ودرهم رومی وایرانی انجام می‌یافت . تاآنکه عبدالملك‌بن مروان (۶۵ـ۸۶ هجری) درصدد برآمد «طراز» رومی رابعربی تبدیل کند . (تفصیل آن بیاید) امپراتور روم که این راشنید، بسیار برآشفت وعبدالملك راتهدیدکردکه اگرچنان کند اونیزفرمان میدهد روی دینارهای رومی ناسزا به حضرت پیغمبرسکه زنند . عبدالملك ازاین تهدید، بهراس افتاد وازبزرگان اسلام چاره خواست: یکی ازآنان گفت : ازحضرت امام محمد باقر (امام پنجم شیعیان) چاره بخواهد واگرچه این پیشنهاد ، بر عبدالملك گران آمد که از رقیب هاشمی خود استمداد کند، اماخواه وناخواه حضرت را از مدینه بدمشق دعوت‌کرد وبعامل خـود درمدینه چنین نگاشت : «محمدبن علی‌بن‌الحسین راباکمال‌احترام بدمشق روانه‌کن صد هزار درهم برای خرج سفروسیصدهزار درهم برای مخارج‌خانوادگی اوبپرداز ووسایل راحتی اووهمسفرانش را فراهم‌کن . » همینکه امام محمد باقر بدمشق رسید، عبدالملك موضـوع را عرضه داشت حضرت فرمودند «اهمیتی ندارد... همین‌الان استادان ماهررا بخواه ودستور بده سکه های درهم ودینار تهیه‌کنند وروی آن کلمهٔ توحید ونام رسول صلی‌الله علیه وسلم رانقش نمایند ودر اطراف آن نام شهری‌که درآن سکه زده‌اند باتاریخ سال بنگارند وبرای تهیهٔ سکه‌های درهم ازسه نوع، حاضرساز، که ده تای آن ده مثقالی‌وده تای‌آن‌شش مثقالی وده‌تای‌آن پنج مثقالی باشد، بقسمی که مجموع آن بیست‌ویك مثقال بشود وآنرا بسه‌قسمت تقسیم‌کنندکه هرقسمتی هفت مثقال‌شود . سپس‌قالب‌هائی ازشیشه‌بسازند ودرهم‌هاراده‌مثقالی ودینارهارا هفت‌مثقالی‌بسازند.»

عبدالملك دستوررا اجراء کرد وبعمال‌خودفرمان‌داد که بجای‌درهم‌ودینار رومی‌وایرانی


سکهٔ عبدالملک مروان

درهم ودینار اسلامی رایج سازند وهر کس تخلف کند باید اعدام شود. درضمن درهم ودینار رومی وایرانی راجمع آوری کنند وبسکه‌های اسلامی مبدل سازند.

این روایت دمیری است. اما ابن اثیر این رأی را بخالدبن یزیدبن معاویه نسبت میدهد ومورخان دیگر بدیگران منسوب میسازند، بهرحال دینارهای عبدالملک را دینار دمشقی میگویند. عبدالملک بعامل خود درعراق فرمان داد درهم‌هائی بوزن ۱۵ قیراط، از قیراطهای نقره سکه بزنند وسایر حکام بنی امیه در عراق بنام خلیفه سکه‌هائی ضرب کرده ورایج ساختند.

روی یك طرف، سکه‌های اموی (چه درهم وچه دینار) لااله‌الاالله وحده‌لاشریك‌له و اطراف آن بسم‌الله بانام شهری که درآن سکه ضرب شده وتاریخ سال نقش بود ودرطرف دیگر دروسط الله‌احد، الله‌الصمد لم‌یلد ولم یولد ولم یکن له‌کفواً احد» نوشته میشد.

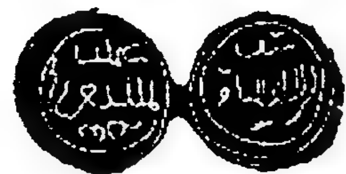
ودراطراف آن چنین مینگاشتند:

«محمد رسول‌الله، ارسله‌بالهدی و دین‌الحق‌لیظهره علی‌الدین کله ولوکره‌المشرکون» (محمد (ص) پیغمبرخدا است اورا برای راهنمائی وآئین درستی وراستی فرستاد تا برهمهٔ آئین‌ها پیروز آید اگرچه مشرکان آنرا نخواهند).

ازآنموقع که سکه‌های اسلامی رایج شد، درهم ودینار رومی وایرانی درممالك اسلامی ازاعتبار افتاد.

بهترین سکه‌های اموی سکهٔ هبیری بوده که عمربن هبیره‌آن راضرب کرد، ودیگری سکه های خالدی، منسوب بخالدبن عبدالله بجلی ویوسفی منسوب به یوسف‌بن عمرکه هرسه ازعمال اموی درعراق بودند وبقدری این سکه‌ها عالی بود که منصور خلیفهٔ عباسی دستورداد برای دریافت مالیات فقط سکه‌های فوق را بپذیرند.

پول‌های رایج‌ممالك اسلام، تاریخ مفصلی داردکه ذکرآن دراینجا بی‌مورد است ولی درکتاب مصرالحدیث خود (مصرتازه) بیشترپولهای رایج ممالك اسلامی رانگاشته‌ایم ونام کسانی که‌آنرا سکه زده‌اند، ذکرنموده‌ایم واینك بطور اختصارمیگوئیم که سکه های اسلامی درپایتخت‌های اسلامی ودرشهرهای مهم‌شام وعراق واندلس وخراسان وهند وغیره ضرب میشد وبمقتضیات زمان ومکان وسلاطین وامراء حجم وشکل آن تغییر می‌یافت.


سکهٔ العزیز بالله

درابتداء سکه‌ها باحروف کوفی نقش‌میشدسپس درزمان العزیز محمدبن صلاح‌الدین ایوبی پادشاه مصر بسال ۶۲۱ هجری بخط نسخ عادی تبدیل شد.

ظاهراً تااوایل قرن دوم هجری نام شهر را روی سکه نمی‌انگاشتند وفقط تاریخ سال (سنه) را میگذاشتند، آنگاه کلمهٔ

(سنه) به (عام) تغییر یافت و غالباً چنین مینوشتند: شهور سنه (ازماه‌های سال فلان) ویاشهور عام (ازماه‌های سال فلان) درزمان سلطنت (خلافت) فلان.

تاریخ ضرب سکه، ابتداء با حروف ولی بحساب ابجد نگاشته میشد؛ سپس تاریخ را بارقم نگاشتند قدیمی‌ترین سکه‌ای که باتاریخ ارقام بدست آمده متعلق بسال ۶۱۴ هجری میباشد.

ضرابخانه در آن ایام هم مثل حالا هردولتی ضرابخانه‌ای داشت ودولتهای اسلامی درغالب شهرهای مهم مانند بغداد ـ دمشق ـ مصر ـ قرطبه ـ قاهره وغیره ضرابخانه‌هائی دایر کرده بودند واز بابت ضرب سکه مالیات مهمی دریافت میداشتند و آنرا بهای هیزم ومزد سکه زدن میگفتند. معمولا مالیات صددرهم یك درهم بود وگاه بیشتر یا کمتر دریافت میداشتند.

اگرچه میزان درآمد ضرابخانه‌های اسلامی بطور کامل معین نیست ولی درهرصورت درآمد مزبور کم نبوده است، مثلا درکتاب نفح‌الطیب (تاریخ اندلس) مذکور است درقرن چهارم هجری در زمان بنی‌مروان درآمد سالانهٔ ضرابخانهٔ اندلس ۲۰۰ هزار دینار میشد و هردیناری هفده درهم صرف میگشت.

حالا اگر مطابق حساب بالا، مالیات ضرابخانه را صدیك بگیریم تنها در اندلس که یکی از ممالك اسلامی بود سالی بیست میلیون دینار سکه میزده‌اند واین مبلغ مساوی ده میلیون لیره میشود، در صورتیکه دولت بریتانیا در حال حاضر (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) که به منتهای عظمت وقدرت رسیده سالی پنج میلیون لیره سکه میزند [۱] واگرمبلغ بیست میلیون دینار درضرابخانه‌های اندلس سکه میخورده، البته دربغداد پایتخت عباسیان وقاهره پایتخت فاطمیان وسایرشهرهای بزرگ اسلامی‌نیز مبالغی پول ضرب میشده ومجموع پولهائی‌که سالانه درسراسرممالك اسلامی سکه میخورده، ازده‌ها میلیون دینار افزون‌میشده است‌که طبعاً ازتمدن عظیم و باقدرتی حکایت داشته است. این‌رانیزبگوئیم که گاه میشد دولتی دراسلام‌پدید میآمد ومدتی بدون تأسیس‌ضرابخانه باپول دولتهای دیگرمعامله میکرده وبعداً سکه میزده‌است وبعضی‌اوقات، درپایتخت پول سایر شهرستانها وپول خود پایتخت بمصرف میرسیده است ودرهرحـال چنانکه گفته شد تعیین میزان قطعی پولهائی‌که درممالك اسلامی سکه میخورده فعلا مقدور نیست. عمل سکه زدن درآن اوقات، خیلی بـدوی و عادی انجام میگرفت، باینقسم که روی‌تیکه آهن، عبارات مطلوب را وارونه حك میکردند، سپس طلاونقره رابمقدار معین (دینار ـ درهم) تقسیم مینمودند وآهن‌را روی‌آن گذارده باچکش میکوفتند تا نقش سکه برطلا ونقره معکوس‌شود، نام‌آن تیکه‌آهن بزبان عربی‌سکه بوده سپس نقشی‌راکه ازسکه روی پول میافتاد، بنام سکه خواندند وبعد ازمدتی‌عمل ضرب سکه طلاونقره ونظارت

---

۱ ـ جرجی‌زیدان، فراموش‌کرده‌که درممالك بریتانیاوسایرممالك متمدن دنیا بیشترمعاملات باحواله وبااسکناس انجام می‌یابد وبه پولهای فلزی چندان احتیاج نیست. مترجم

درانجام آن عمل وشرایط ولوازم آنرا نیز سکه گفتند واین عنوان برای آن عمل علم شد در ضرابخانه‌های اسلامی کارمندان وکارگران متعدد مشغول بودند که از آن جمله مأمورین وزن، مأمورین سنجش عیار، مأمورین ضرب وامثال آنان بشمار میآمدند .

ع - مسکوکات عباسیه



یکی از نشانه‌های دیگر خلافت طراز بود که قبل از اسلام نیز در ایران و روم معمول میشد ، باینقسم که امپراتوران و شاهنشاهان روی لباسهای ابریشمی و حریر و پشمی مستخدمین دولتی نام پادشاه و یا علامت مخصوص آن دولت را می‌نگاشتند. یعنی تار و پود منسوجی را با رشته‌های طلا و یا نخ‌های رنگین (غیر از رنگ پارچه) بهم بافته وروی لباس مستخدمین میگذاردند تا معین شود که پوشندهٔ لباس، مستخدم کدام دولت و پادشاه میباشد، چنانکه امروزه هم این رسم درمیان ممالك متمدن معمول است و کارمندان لشکری و کشوری هردولتی بوسیلهٔ تاج، ستاره، شمشیر، تکمه، باند و امثال آن بخوبی شناخته میشوند بعلاوه درجات ومقام آنان نیز بدان وسیله مشخص میگردد .

طراز یا علامت رسمی

در ایران وروم، غالباً این علامات (طراز) را با تصویر پادشاه وتصویرهای دیگر تعیین میکردند وهمینکه خلفای اسلام بر تخت شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم بر آمدند بفکر افتادند که موضوع طراز رانیز از آنان تقلید کنند. اماچون نگاشتن تصویر مطابق پاره‌ای از احادیث نبوی حرام بود، لذا بجای تصویر نام خود ویا بعضی کلمات دیگر را که دلالت بردعا ویافال نیك داشت بجای تصویر روی پارچه‌ها نگاشتند وآنرا طراز اسلامی نامیدند .

نخستین خلیفه‌ای که طراز اسلامی‌را معمول داشت، عبدالملك بن مروان اموی بود، چه که خلفای راشدین باسادگی آمدند ورفتند اما خلفای اموی که با رومیان و ایرانیان آمیزش داشتند بسیاری از رسوم درباری آنهارا اقتباس کردند، که از آن جمله یکی هم طراز بود وبا آن پرده‌ها ولباسها وظرفها وامثال آنرا زینت میدادند. اتفاقاً مسلمانان طراز را تامدتی باهمان خطوط رومی استعمال میکردند وبیشتر طرازها بخصوص قرطاس (یك نوع کاغذ الوان پرنقش و نگار مصری که با آن ظرف‌ها ولباسهارا تزیین میکردند) درمصر ساخته میشد وچون غالب مردم مصر، درآن اوقات بدین مسیح باقی مانده بودند طرازهارا بخط رومی وبااین عبارت مینگاشتند: (بنام پدروپسر وروح القدس) واین جریان همچنان دوام داشت تا آنکه روزی درمجلس عبدالملك قطعه قرطاس آوردند عبدالملك بفکرش رسید که معنی کلمات روی قرطاس را بداند و همینکه ترجمهٔ عربی آنرا دانست ، بسیار بر آشفت که چگونه مسلمانان ندانسته با آن شعار مسیحی دمساز گشته‌اند لذا فوری نامه‌ای به برادر خود عبدالعزیز بن مروان والی مصر نگاشت که بکلیهٔ طراز نگاران دستور بدهد بجای طراز رومی‌مسیحی بزبان عربی (لااله‌الاهو) بنگارند .

عبدالعزیز آن دستور را اجراء کرد وقرطاس‌های سایر ممالك نیز بهمان ترتیب بکار افتاد ولی دراصل وماهیت آن تغییری داده نشد .

عبدالملك پس از معمول داشتن طراز اسلامی بتمام ممالك تابعهٔ خود دستور داد، که طراز- های رومی‌را باطل کنند وبجای آن طراز اسلامی بکار برند ومتخلفین‌را بازندانهای طولانی و وتازیانه‌های دردناك کیفر دهند .

بزودی قرطاس‌های اسلامی بروم رفت وامپراتور روم از ترجمهٔ آن آگاه گشت بی‌اندازه

درخشم شد ونامه‌ای بدین مضمون نگاشته باهدیه‌های فراوان، نزد عبدالملك فرستاد واینك متن نامه :

«کارگاه‌های قرطاس‌سازی مصر وسایر شهرها و ممالك تاکنون باطراز رومی نگاشته میشده وخلفای پیشین بآن اعتراضی نداشتند اگر آنها خطا نکرده‌اند، پس تو خطا کرده‌ای واگر تو خطا نکرده‌ای، پس آنها خطا کرده‌اند . حال اختیار باتواست، که هریك ازاین دو راه را برگزینی» .

فرستادهٔ امپراتور، باهدیه‌ها ونامه نزد عبدالملك آمد، وازوی درخواست کرد که اجازه دهد طرازها بحال سابق برگردد، عبدالملك هدیه‌های امپراتور روم را برگردانیده گفت : نامه جواب ندارد وخواهش امپراتور پذیرفته نمیشود. امپراتور مجدداً نامه نگاشته و هدیه‌های بیشتری فرستاد اما خلیفه از رأی خود برنگشت و هدیه‌ها را پس فرستاده نامه‌ها را بی‌جواب میگذاشت. امپراتور روم که این‌را دید، خلیفه‌را بموضوع سکه‌های رومی و نگاشتن ناسزا بر روی سکه‌ها تهدید کرد وچنانکه گفته شد ، خلیفهٔ اموی بجای سکه‌های رومی سکه‌های اسلامی را ضرب کرده رایج ساخت .

ظاهراً پس‌از معمول‌شدن قرطاس‌های اسلامی خلفا بفکر طراز افتادند ونام ولقب خودرا روی لباس سپاهیان و کارمندان دولت نگاشته آنرا جزء نشانه‌های رسمی خلافت قرار دادند بقسمی که تاآن علامت‌های رسمی روی لباس مستخدمین وپرچمها باقی بود، قدرت و حکومت خلیفهٔ وقت رسمیت داشت وبرانداختن آن علائم، نشانهٔ زوال حکومت خلیفه ، یانشانهٔ خروج برخلیفه بود. چنانکه مأمون پس ازاطلاع برنقض عهد برادرش امین دستور داد طراز خلافت وی‌را ازپرچمها ولباسهای رسمی (در خراسان) براندازند .

خلفاء ادارات مفصلی برای تهیهٔ طراز تأسیس کرده بودند که آنرا «طرازخانه» ومدیر آن‌را «صاحب‌طراز» میگفتند صاحب‌طراز حقوق کارگران طرازخانه‌را می‌پرداخت ودربافت وتهیهٔ طراز وجزئیات کار آن نظارت میکرد ودرزمان امویان و عباسیان طرازخانه بمنتهای عظمت وشکوه رسید وصاحبان طراز (مدیران کارخانهٔ طرازسازی) ازمیان مأمورین مقرب و دوستداران مخصوص خلیفه انتخاب میشدند. خلفای فاطمی مصر ـ خلفای اندلس ـ پادشاهان ممالك اسلامی ایران وغیره که معاصر خلفای اسلام بودند طرازخانه‌های مفصل وباشکوهی برای خود ترتیب داده بودند .

خلفای فاطمی برای تهیهٔ لباسهای رسمی و خلعت‌هائی که بکارمندان خود میدادند ، علاوه برطرازخانه جامه‌خانه‌ای تشکیل داده بودند که آنرا دارکسوه میخواندند بهای لباسهائی که ازجامه‌خانه خارج میشد، بسالی ششصد هزار دینار میرسید، خلفای فاطمی معمولا لباسهای حریر وعمامهٔ زربفت باطراز طلاکاری بکارمندان خویش خلعت میدادند وتنها بهای عمامهٔ مزبور پانصد دینار میشد. گذشته از خلعت‌های عادی خلفای فاطمی، سالی دوبار لباس (زمستانی) بملازمان

و خدمتگزاران درباری خود میدادند و ایـن ملبوسات از عمامه شروع میشد و بزیر جامه منتهی میگشت و بطوریکه مورخین نوشته‌اند : درسال ۵۱۶ هجری ۱۴۳۰۵ تیکه لباس از جامه‌خانهٔ قاهره بیرون آمد. مقریزی فصل‌جداگانه‌ای راجع‌بلباس‌های جامه‌خانه وانواع آن نگاشته است. تادولت‌های اسلامی قدرت وعظمت‌داشته‌اند طرازخانه باوضع‌مجلل و باشکوهی اداره میشدوهمینکه ممالك اسلامی روبانحطاط گذارد ، طرازخانه ازرونق افتاد و بیشتر آن مؤسسات تعطیل‌شد، اماتشریفات‌معمولهٔطراز برحاماند، منتهی‌بجای‌اینکه طراز را درطراز-خانه تهیه‌کنند، بکارخانه‌های بافندگی عمومی دستور میدادند ، نام ونشان سلطان یاامیر را باابریشم ویازر وسیم‌روی پارچه نقش‌کنند واین همان است‌که باسم پارچه مزرکش (ازکلمهٔ فارسی‌زر) خوانده‌میشد چنانکه سلاطین (ممالیك) مصرنیز این رسم‌را داشتند و امنای دولت عثمانی‌نیز رسم‌طغراء ونوارهای مزرکش افسران وسایرکارمندان رسمی و علامت‌های دولتی دیگر درکارخانه‌های عمومی تهیه میکنند .

واما هلال‌دولت عثمانی تاآنجاکه مامیدانیم ارتباطی‌باطراز خلفاء ندارد چون‌خلفای سابق اسلام علامتی بشکل هلال و یا مانندآن نداشتند، فقط پرچمهای رسمی‌آنان رنگهای مخصوصی داشت‌که تفصیل آن خواهدآمد وظاهراً نام‌ولقب‌خلیفه همانطورکه‌روی سکه‌ها نقش‌میشده، روی پرچم واسلحه نیزنگاشته‌می‌شده است .

پارچه‌هائی‌که‌نام‌سلطان روی‌آن‌بافته‌شده‌است

چنانکه ابن‌خلکان درشرح حال‌العزیز بالله خلیفهٔفاطمی میگوید که‌کشورروی‌وسعت یافت وشهرهای حمص،حماة، شیزر،حلب بتصرف‌او درآمد ومقلدبن‌مسیب فرماندار موصل‌بنام العزیز خطبه خواند واسمش را روی سکه وپرچمها(بنود) نگاشت .

ونیز ابوالفداء ، راجع باستیلای بجکم بربغداد میگویدکه وی‌بخدمت ابن‌رایق‌رسید وخود را بوی منصوب ساخت، تاحدیکه روی پرچم خویش(رایقی) نگاشت از آنرو میتوان گفت، که دراوایل اسلام‌فقط روی پرچم‌خلفا نام‌مینگاشتند وسپس‌هرامیر وصاحب قدرتی مثل خلیفه پرچم‌نگاری مخصوصی پیداکرد .

وعلاوه برپرچم وبیرق‌عنبر وتخت وصندلی وحتی‌موسیقی نیزاز نشانه‌های رسمی‌خلیفه شناخته‌میشد وبزودی تفصیل آن‌خواهد آمد .

استانداری یا ولایت

استانداری پیش از اسلام

مقصود از استانداری (ولایت) فرمانروائی ازطرف پادشاه بر کشورهای تابعه بود. این نوع فرمانروائی ازدیرزمانی معمول بوده است، هنگامی که مسلمانان شام را گشودند آن کشور یکی از استانهای روم بود و به استان شرقی نامیده میشد و ازیازده شهرستان (اقلیم) تشکیل مییافت و هرشهرستان چند شهرویك مرکز (قصبه) داشت. اینك نام استان شام و تقسیمات آن :

شام یا استان شرق

نام شهرستان	شمارهٔ شهرهای آن	نام حاکم نشین آن
۱ ـ سوریهٔ اول	۹	انطاکیه
۲ ـ سوریهٔ دوم	۷	حماة
۳ ـ سوریهٔ سوم	۱۳	مونبوگ
۴ ـ فنیقیهٔ اول یادریائی	۱۲	صور
۵ ـ « دوم یا لبنانی	۱۳	دمشق
۶ ـ عربیه : حوران	۱۴	بصری
۷ ـ جزیره یا بین النهرین	۱۳	دیاربکر
۸ ـ اسروانا	۱۲	اورفا
۹ ـ فلسطین اول		قیساریه
۱۰ ـ « دوم	«	ساریه
۱۱ ـ « سوم		پترای سنکی

هر شهرستانی (اقلیم) فرمانداری داشته که غالباً آنرا بطاریق میگفتند و البته بطریق غیر ازپاتری آرك (رئیس روحانی) است چون بطریق یا (پتریك) عنوان دسته‌ای از اشراف روم بوده که ازموقع تأسیس شهر روم دارای نفود وقدرت بوده‌اند و همینکه کشور روم، بدوقسمت تقسیم شد این دسته از اشراف تقریباً بیکاره شدند و بعد از آنکه رومی‌ها در افریقا و شرق مستعمره‌هائی یافتند این اشراف قدیمی راکه دارای شأن و شوکت خانوادگی بودند برای حکومت‌های مستعمرات بشام ومصر واطراف فرستادند. استاندار شام برای هرشهرستانی یك

فرماندار تعیین‌میکرد که باسپاهیان در سنگرها میزیستند، ولی استاندار کل شامات در انطاکیه میزیست و اختیار عزل و نصب فرمانداران باوی بود و همین‌قسم مالیات تمام‌شامات‌را استاندار جمع میکرد وازآن‌عایدات، بکارمندان‌لشکری‌وکشوری قلمروخود حقوقمیداد، مصر نیز مانندشام استاندار کل داشت که‌دراسکندریه اقامت‌میکرد وبرای شهرستانهای تابعه فرماندار میفرستاد.

استان‌عراق وممالك‌فارس (ایران) نیز دارای همین‌تقسیمات بود، منتهی استاندارعراق وفارس که‌در نزدیکی پایتخت میزیست اختیاراتش بالنسبه محدود میماند.

استانداری در اسلام

مسلمانان که بکشورگشائی برخاستند، معمولا فرماندهان سپاه را استانداران تعیین میکردند وبجنگ‌میفرستادند که اگر آن کشور را گشودند، استاندار آنجا باشند. واز زمان حضرت رسول (ص) این رسم معمول بود چنانکه در سال‌هشتم هجری‌حضرت‌رسول(ص) ابازیدانساری وعمروعاص را با نامه‌ای برای‌دعوت وتبلیغ دین‌اسلام مأمورنموده‌فرمودند:

«بروید ومردم‌را براه راست وخدای‌یگانه و پیغمبر(ص) برحق دعوت کنید وهرکجا دعوت شمارا پذیرفتند عمروعاص، فرمانروای آنجا باشد و ابازید بمردم‌آنجا احکام دین بیاموزد و پیشوای نماز باشد» و همینطورهم شد. در زمان خلافت ابوبکرنیز مرسوم بودکه هرکس‌را برای‌فتح‌قسمتی ازشام میفرستادند وپرچم بدست اومیدادندفرمانروائی آن‌قسمت‌را نیزپیشاپیش‌باو واگذارمیکردندکه اگرآن ناحیه‌را گشود، فرمانروای آن‌محل‌باشد، باینقسم که‌در آغازکار ابوبکر، سه‌دسته سپاهی‌روانهٔ شام ساخت، اول بسرکردگی عمروعاص مأمور فتح‌فلسطین از راه‌ایله.

دوم: بسرکردگی یزیدبن‌ابی‌سفیان مأمورفتح دمشق ازراه تبوك.

سوم: بسردگی شرحبیل‌بن‌حسنه مأمور اردن ازراه تبوك.

درعین‌حال، فرمانداری نواحی‌مزبور نیزبآنان واگذارشد وابوبکر گفت: هرجائی راکه گشودید فرماندار آنجاخواهیدبود.

اماعمر استانداری تمام‌شامات‌را (مانندزمان‌رومیان) بابوعبیدهٔ جراح‌دادکه درزمان صلح وجنگ فرمانروای‌کل باشد و اختیارعزل ونصب‌حکام جزء، نیز در دست‌ابوعبیده بود بااین‌فرق‌که استاندارکل رومی‌در انطاکیه میزیست واستاندارکل مسلمانان در دمشق‌ماند. چه‌که بدستورعمر، مسلمانان نبایستی درجائی‌اقامت کنندکه میان‌آنها ومدینه‌آب‌یادریا باشد.

در ابتدای کارفرمانداران واستانداران‌اسلامی همان‌فرماندهان سپاه بودند وباسپاهیان خویش‌در اطراف شهرها بعنوان پادگان میزیستند و چنانکه‌گفته شد، سپاهیان اسلام مطابق دستور خلیفه ازآب نمیگذشتند ودرنقاطی میماندندکه بصحرای عربستان ازراه خشکی‌متصل میشد. مسلمانان در شامات چهارلشکر داشتندکه در دمشق وحمص واردن و فلسطین اقامت میکردند وازآنرو آن‌شهرستانها بنام اجناد (لشکرگاه) خوانده میشد. اماسپاهیان اسلامی

عراق‌در بصره وکوفه اقامت میکردند وسپاهیان‌مصر در فسطاط واطراف اسکندریه میزیستند



الموصل — نمای محراب مسجد جامع الکبیر

کلیهٔ این‌سپاهیان‌دراطراف‌شهرهامیماندندواز سکونت در ده‌هاوشهرها احتراز میکردند وبامردم بومی‌آمیزش نداشتند چون‌عمر بسختی آنهارا منع‌کرده بودکه بشهرها وده‌ها نروند و بامور زراعت‌نپردازند ازآنرو همینکه‌بهار میرسید سپاهیان، چارپایان خود را باماًمورین‌زیردست وچندسرکرده بچراگاه‌های نزدیك روانه میساختند زیرا به‌پرورش وفربه ساختن چارپایان اهمیت بسیار میدادند، ازآنجمله عمروعاص، بسپاهیان‌خود درمصر میگفت :

«بدانید که من اسبان را مانند سواران رژه میبینم و اگر سواری اسبش لاغر و خودش (بدون جهت) فربه شده باشد از حقوق و رتبه‌اش میکاهم».

هر سال هنگام بهار عمروعاص بسپاهیان خود درمصر اجازه میداد در ده‌ها واطراف شهرها بچرای اسبان و گردش بپردازند اما بامردم آن نواحی آمیزش نکنند. در آن هنگام بیشتر دهاتیان مصر قبطی ورومی بودند وسپاهیان مسلمان که غالباً دراطراف سمنود ـ منوف ـ اهناس طحا درحرکت میامدند بامردم آن نقاط معاشرت نمیکردند، چه که اکثریت باغیرمسلمانان بود واگر اختلافی روی میداد، قبطیان ورومیان بمسلمانان صدمه میزدند وآرام ساختن شورشیان دهاتی کار آسانی نبود وباین جهات همیشه مسلمانها ودهاتیان بومی دور دور میزیستند وحتی تاقرن دوم هجری در ده‌های مصر مسجد وجود نداشت، تاآنکه در سال ۲۱۶ هجری، مأمون خلیفهٔ عباسی بآن وضع خاتمه داد واسلام را در ده‌های مصر منتشر ساخت.

وضع اندلس نیز چنین بود که مسلمانان پس از فتح آن کشور، درسال ۹۲ هجری متعرض امور اداری وسیاسی ودینی مردم آنجا نشدند. فقط فرماندهی کل قوا وفرمانروائی عمومی را برای خود حفظ کردند باستثنای شام وعراق که درزمان امویان و عباسیان نزدیك پایتخت اسلام قرار داشت اوضاع کلیهٔ ممالك تابعهٔ اسلام همینطور بود که فرمانروایان اسلام، بکلیات امور میپرداخته وازمداخله در اوضاع اجتماعی مردم خودداری میکردند.

درزمان خلفای راشدین، استانداران همان فرماندهان قوا بودند و بیشتر از هرچیز مراقبت داشتند که مالیات جمع‌آوری شود ومسلمانان نمازجماعت بپادارند و چنانکه گفته‌شد امورداخلی مصروشام وعراق، پس ازفتح اسلام تااواسط امویان قبل ازاسلام اداره میشد وتدریجاً از اواخر دورهٔ خلفای راشدین امور اداری این کشورها از دست کارمندان بومی بکارمندان عرب منتقل گشت، تاآنکه در زمان عبدالملك بن مروان، کلیهٔ ادارات ودفاتر ممالك اسلامی بدست مسلمانها (اعراب) افتاد وسلطنت اسلامی درتمام شئون اجتماعی مستقر گشت وازآن موقع فرمانروائی ممالك (استانداری‌ها) بنا بمقتضیات زمان ومکان تغییریافت. اما بطورکلی دونوع استانداری (فرمانروائی یاامارت) معمول بود که یکی‌را امارت عامه ودیگری‌را امارت خاصه میخواندند.

و امارت عامه نیز بردوقسم بودیکی‌را استکفاء ودیگری‌را امارت استیلاء می‌گفتند.

امارت استکفاء چه بود؟

امارت استکفاء چنان بود که خلیفه مردی‌را که شایستهٔ همه‌کار میدید و اورا بااختیارات تام‌وتمام بفرمانروائی میگماشت واین اختیارات تام عبارت بود از:

۱ ـ ادارهٔ آرتش ازنظر مالی و جنگی (مگر اینکه خلیفه حقوق آنان‌را تعیین کرده بود). ۲ ـ تعیین قضاة وفرمانداران. ۳ ـ نظارت در دخل‌وخرج مأمورین لازم. ۴ ـ حمایت از دین اسلام ودفاع از ناموس مسلمانان. ۵ ـ اجرای احکام شرع (حدود). ۶ ـ پیشوائی در

نماز. ۷ ـ سرپرستی حجاج. واگر آنکشور بادشمن هم مرز بود فرمانروای کل، علاوه براین هفت مأموریت باید بادشمن بجنگد و غنائم جنگی‌را جمع آوری کرده، پنج یك را بمستحقان بدهد. (تفصیل‌این‌موضوع درقسمت‌آرتش ودارائی خواهدآمد) بیشتر ممالك‌اسلامی که(مانند شام‌در زمان عباسیان و عراق در زمان امویان وخراسان در هردو دوره) ازمرکز خلافت دوربودند بهمین‌ترتیب اداره می‌شدند.

مشهورترین این استانداران (امیران)درزمان امویان درعراق عبارتند از:

زیادبن‌ابیه، پسرش عبیدالله‌بن‌زیاد، بشربن مروان، حجاج‌بن یوسف، یزیدبن‌مهلب، مسلمة‌بن‌عبدالملك، عمربن هبیرة، خالدبن‌عبدالله‌قسری، یوسف‌بن‌عمر ثقفی، عبدالله‌بن‌عمربن عبدالعزیز، یزیدبن‌عمربن هبیره.

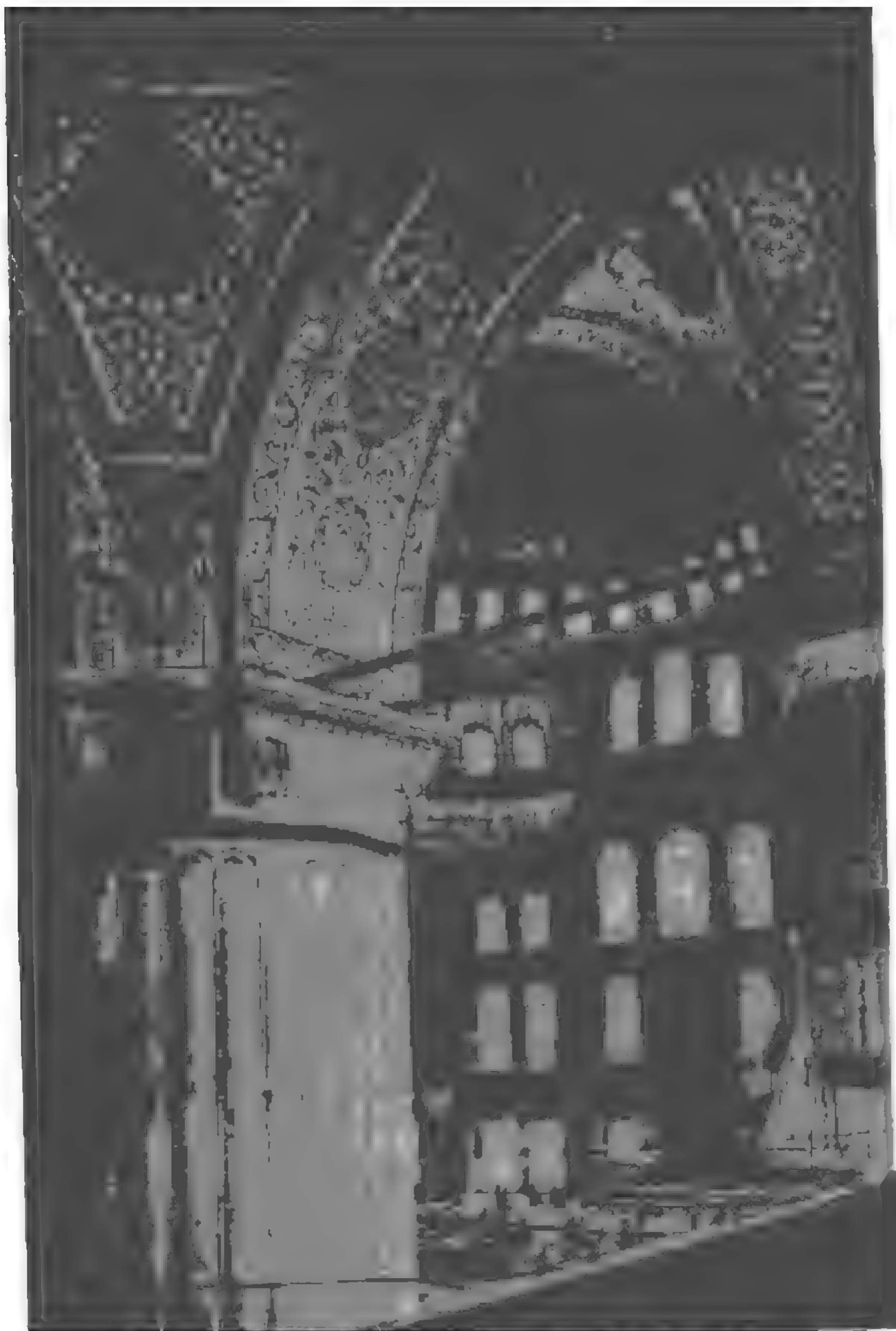
اینان‌را امیر عراقین (بصره وکوفه) نیزمیخواندند واختیارات‌آنها نامحدودبوده،مثل پادشاهان مستقل در قلمرو خویش حکومت میکردند. فرمانداران را عزل و نصب مینمودند مالیات میگرفتند حقوق بکارمندان‌لشکری وکشوری میدادند اصلاحات عمرانی (مانندساختن پل ویاکندن ترعه)انجام میدادند وبقیهٔ درآمد را بشام برای‌خلیفه میفرستادند.

درمصر نیزچنین استاندارانی میفرستادندکه‌نامی‌ترین‌آنهاعمروعاص میباشدوچه‌بساکه عامل(استاندار) مصر ازسایرهمرتبه‌های خود مستقل‌تر بود. چنانکه معاویه بعداز استفاده از تدبیر عمروعاص درشکست دادن علی(ع) اختیارات واستقلال زیادتری بعمروعاص‌داده اورا امیرمصر کرد وهمین‌قسم زیادبن‌ابیه را بااختیارات فوق‌العاده بخراسان ومغیرة‌بن شعبه را با همان‌وضع بکوفه مأمورکرد تابدانوسیله این‌مردان‌کاردان‌باتدبیر تطمیع‌بشوندوبرای معاویه خوش خدمتی کنند.

عباسیان این‌رویه‌را ادامه‌دادند، منتهی استان عراق‌راکه نزدیك بغداد بود برای خود نگاهداشتند واستانداران (صاحب‌اختیار) کل‌را باستانهای دور دست‌مانندشام، مصر، خراسان وممالك‌ترك وماوراءالنهر فرستادند.

در زمان هرون‌الرشید خاندان برامکه نفوذکلی یافتند، باینقسم‌که هرون فرمانروائی نواحی‌غربی‌کشور را (ازشهر انبار تاافریقا) به‌جعفربن‌یحیی برمکی واگذارد و فضل برادر جعفررا بفرمانروائی قسمت شرقی(از شیروان تاآخر بلادترك) گماشت (۱۷۶هجری) جعفر درمصر میزیست‌وبرای شام‌وافریقا وسایر نقاط عرب‌مأمور میفرستاد. امابرادرش فضل‌از بغداد بطرف خراسان‌عزیمت‌کرد ودرسراسرقلمرو خویش‌فرماندارانی معین‌کرده بعراق برگشت، گاه‌خلیفه‌یکی‌از خواص‌خودرا باستانداری‌مملکتی میگماشت‌وآن‌شخص‌ازطرف‌خودقائم‌مقام‌کل تعیین‌میکرد وبیشتر درزمان عباسیان، این‌نوع مأموریت‌ها انجام میبافت ودرهرحال امارت استکفاء (استانداری تام‌الاختیار) سبب‌شدکه رفته رفته ممالك اسلامی عباسیان بحال تجزیه افتد وهرقسمتی برای خود مستقل‌شودچه‌که والی‌یاامیر، درقلمرو خود استقلال‌کامل داشت.

فقط برای خلیفه‌روی منبرخطبه میخواند وبنام اوسکه میزد واگرمختصردرآمدی باقی میماند به‌بغداد میفرستاد. ودراین‌صورت اگر والی مردباهوشی میبود ونقاط ضعف خلیفه را درمییافت، استقلال خودرا تحکیم میکرد وبافرستادن مختصروجهی به‌بغداد ویاباشرایط آسان دیگراز هرجهت خود مختارمیشد و بهمین‌ترتیب طاهریان درخراسان و خاندان طولون در



ت - استانبول : داخل مسجد سلطان احمد

مصر واغالبه در افریقا استقلال یافتند و در هرصورت این نواحی را استانهای دولت عباسی میخواندند منتهی این نوع امارت بامارت استیلاء شهرت داشت.

امارت استیلاء چه بود؟

گاه میشد که خلیفه ازروی ناچاری، کسی را امیر یك ناحیه میکرد، بدیهی است چنین امیری هیچ گونه شنوائی ازخلیفه نداشت وفقط از نظر مذهب و دین از خلیفه اطاعت میکرد و در امور سیاسی و اداری خود همه کاره بود. شرایطی که امیرمزبور دربرابر خلیفه متعهد میشد بدینقرار بود:

۱ ـ خلیفه را پیشوای دین وامور دینی وجانشین پیغمبر میدانست. ۲ ـ ازخلیفه اطاعت مذهبی میکرد. ۳ـ درپیشرفت اسلام باخلیفه همکاری داشت. ۴ـ اوامرمذهبی درسراسر قلمرو امیرجاری ومعاملات وعقودمذهبی نافذبود. ۵ـ حقوق شرعی، مطابق شرع استیفاء میشد. ۶ـ در تمام قلمرو امیر، حدودشرعی اجراء میگشت. ۷ـ امیر ازدین اسلام، باتمام قوا حمایت میکرد.

امیرمیتوانست برای خود وزیروامثال آن استخدام نماید و چنانکه سابق هم اشاره شد همین امارت سازیها دولت عباسیان را به تجزیه کشانید و دولتهای کوچکی مانند دولت های آل بویه، طاهریان، غزنویان، حمدانی، طولونی، اخشید وغیره دردولت بزرگ عباسی پدیدآورد، چه که این دولت ها همه خودمختار بودنـد. فقط مبلغ معینی مطابق قرار داد سالانه بـرای خلیفه میفرستادند و بنام اوسکه میبردند وخطبه میخواندند در مقابل امیران یا فرمانروایان مستقل، امارت را در خاندان خود ارثی میساختند چنانکه خـدیوان مصر با دولت عثمانی این نوع رفتار میکنند. (میکردند مترجم).

امارت خاصه ـ امیر خاص ازخوداستقلال چندانی نداشت وفقط درحدود معینی میتوانست درکارهای آرتش وسیاست محلی وحمایت ازاسلام ودفاع ازناموس مسلمانان اقدام کند و در امور مالی وقضائی تابع خلیفه بود حتی درقسمت پیشوائی نمازهـم ازخود اختیار نداشت وچه بسا که قاضی برچنان امیری مقدم بود. مأمورین دارائی ازطرف خلیفه تعیین میشدند ومالیاتهای مربوط راجمع آوری کرده بخزانه داری مرکزی (بیت المال کل) میفرستادند وحقوق کارمندان لشکری و کشوری را خود مأمورین میپرداختند. در دورهٔ عباسیان امـارت خاص چندان معمول نبود.

حقوق کارمندان

همینکه عمر برای ثبت خرج ودخل مملکتی دیوان (دفتر) تأسیس کرد وحقوق افراد آرتش را معین نمود برای کارمندان کشوری هم مقرری تعیین نمود و اولین مرتبه عمار یـاسر رابکوفه فرستاده، پیشوائی نماز وفرماندهی آرتش را بوی سپردوماهی ششصد درهم برای عمار حقوق تعیین کرد، بعلاوه برای نویسندگان واذان گوها وهمراهان عمار نیز ماهانه معین نمود. ازآن جمله، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی و عبدالله بن مسعود را برای رسیدگی بامور قضائی

کوفه وشریح را برای امور قضائی بصره گماشت . حقوق و جیرهٔ دومی ماهی صد درهم و یك ربع گوسفند در روز بود وسومی (شریح)ماهی صد درهم‌وده جریب گندم میگرفت [1] وچنانکه ملاحظه میشود حقوق وجیرهٔ عمار یاسر ازهمه بیشتر بود چه‌که‌وی پیشوای نماز وفرمانده آرتش بوده ودرواقع امیرمحسوب میشد . معاویه والی شام سالی هزار درهم حقوق (درزمان عمر) داشت. عمردرامور مالی بسیار سخت میگرفت واگرمیفهمید که‌مأمورین‌وی سودی میبرند‌از آن سود سهم میگرفت وبه بیت‌المال میداد .

درزمان امویان ، حقوق وامتیازات استانداران (عمال) زیاد شد . مخصوصاً معاویه بآنها بذل‌وبخشش فراوان میکرد ، تادردوستی اوپابرجابمانند مثلا زیادبن ابیه را استاندار بصره - خراسان و سیستان کرد وآنچه خواست بوی داد وهمین‌قسم با عمروعاص رفتار کرد. عباسیان‌هم مانند امویان‌امتیازات بسیاری‌بمأمورین‌خودمیدادند ودرهرحال‌مقرری استانداران تابع وسعت‌استانداری‌ونوع‌کارواهمیت آنان بود چنانکه فضل‌بن سهل‌استاندار استانهای شرقی سالی سه میلیون درهم مقرری میگرفت .

مقام وزارت امیرالامراء سلطان

وزارت - وزارت ، بالاترین مقامات دولتی است عربها چیزی ازاین‌مقام ومنصب نمیدانستند و در زمان عباسیان این منصب راازایرانیان اقتباس‌کردند ، ولی اگرمقصود از وزیر کسی را بدانیم‌که طرف شور وهمدست فرمانروای کل باشد البته پیش از عباسیان هم چنین اشخاصی دردستگاه‌های دولتی اسلام یافت میشدند ، چه‌که حضرت رسول درجزئی وکلی امورحتی درکارهای خصوصی خود بااصحاب مشورت میفرمود ومخصوصاً ابوبکررا بامور معینی‌اختصاص میداد، تاآن درجه‌که عربهای معاشر بارومیان و ایرانیان ابوبکررا وزیر [2] پیغمبرمیخواندند، همین قسم عمررا وزیرابوبکر وعلی وعثمان را وزیرعمر میگفتند منتهی‌کلمه وعنوان وزیر درابتدای اسلام معروفیت نداشت .

همینکه امویان بخلافت رسیدند وخلافت را بسلطنت تبدیل کردند، ناچار برای ادارهٔ امور قبیله‌ها ودسته بندی‌ها وبند وبست‌ها متوسل بسیاست بازی شدند طبعاً اشخاصی را مورد شور قراردادند که دارای شم سیاسی بودند ودرواقع همان اشخاص وزیران بنی‌امیه محسوب میشدند ، بااین فرق که آنهاعنوان ومقام وزارت نداشتند، فقط کار وزیران راانجام میدادند.

درزمان عباسیان، امپراتوری اسلام‌وسعت گرفت وادارهٔ امور مملکتی اهمیت یافت ،از آنرومقام وزیر بالارفت بسیاری ازوظایف‌خلیفه به‌اوواگذار گشت که ازآنجمله نظارت دیوان

۱- هرجریب ۳۶۰۰ مترمربع است ومقصود مقدارگندمی بوده‌که درآن مساحت کاشته میشده وبدست می‌آمده است . مترجم

۲- در بسیاری از اخبار عامه و برادران اهل تسنن، روایات متعدد داریم کـه حضرت رسول شخص علی (ع) را وزیر و وصی خود قلمداد کرد و نسبت اورا بخود نسبت هارون به موسی دانست (جـز اینکه پس از او پیامبری نخواهد بود) و چـه بسا گفت، انت وزیـری و خلیفتی و وصیی...

محاسبات ـ اجرای احکام خلیفه ـ نظارت درارسال مراسلات از نظرحفظ اسرارخلیفه وامثال آن بود ودرواقع مقام وزارت شمشیر وقلم را دردست داشت .

نخستین وزیر بنی‌عباس **ابوسلمه** حفص‌بن سلیمان همدانی‌وزیرسفاح عباسی بودکه برای اولین بار، بعنوان وزیردردولت اسلامی معرفی‌شد.[1] ابن‌خلکان میگوید : پیش‌ازابوسلمه نه درزمان امویان و نه‌قبل‌ازآن کسی بعنوان وزیر در دولتهای اسلامی‌معرفی نشده بود . ابوسلمهٔ همدانی‌را وزیرآل محمد وابومسلم خراسانی را امیرآل محمد میگفتند وهردوی‌آنهاایرانی بودند، عباسیان نخستین‌فرمانروایان اسلام هستندکه ورارت راتأسیس کرده وآنرا بایرانیان واگذاردند . مهمترین وزیران عباسی‌آل برمك بودندواینان چنان درکارهای مملکتی نفوذ وقدرت واستبداد برهم زدند، که هرون ازروی ناچاری ریشهٔ برامکه رابرانداخت بقسمی‌که بدبختی این خاندان‌کاملا مشهور است .

اوضاع وزارت دردورهٔ عباسی تغییراتی یافت ، چنانکه درقرن چهارم هجری عنوان صاحب بعنوان وزیرافزوده شد، اسماعیل‌ابن‌ابی‌الحسن عبادبن عباس وزیرمؤیدالدولهٔ دیلمی نخستین وزیری است‌که دارای‌آن عنوان (صاحب) شد وپس ازوی سایر وزیران نیز عنوان صاحب گرفتند، نفوذ وقدرت وزیران طبعاً مربوط بنفوذ وقدرت خلفاء بود و همینکه خلفاء ناتوان گشتند وزیران‌آنها نیز بیکاره ماندند وکسان دیگری دارای قدرت وزارت شدند ، که‌آنها را امیرالامراء میگفتند .

امیرالامراء ـ ازقرن چهارم هجری به بعد خلفای عباسی بفرمانروایان دولتهای کوچك مانند (آل بویه وحمدانیان) عنوان امیرالامرا میدادند امیرالامرا درواقع پادشاه و یامثل پادشاه بود . اولین‌کسی‌که باین عنوان معروف شد ، ابن رائق از بنی حمدان امیر بصره بود .

درسال ۳۲۴ هجری‌الراضی امورمملکت را بابن‌رائق واگذارده بوی خلعت داد وبنام اوپرچم بست ودستور داد روی منبر باسم ابن‌رائق خطبه بخوانند واورا امیرالامراء بگویند، ابن رائق را سلطان بغداد و یاملك بغداد هم میخواندند، پادشاهان‌آل بویه تاسال ۴۴۹ نیز این‌لقب را داشتند وازآن‌پس‌این عنوان بطغرل بیك‌پادشاه سلجوقی و جانشینان اومنتقل گشت و الب ارسلان بزرگترین پادشاه سلجوقی دارای‌آن لقب بوده است سرانجام در سال ۵۴۷ هجری دولت سلجوقیان دربغداد سقوط‌کرد ، سلاطین‌آل بویه در موقع اقتدار خود شخصی رابنام رئیس‌الرؤساء خوانده اورانایب‌خلیفه میگفتند وعنوان «امیرالامراء» را خودشان بهر

---

۱ ـ ابوسلمهٔ همدانی راخلال هم میگویند ، چون درمحلهٔ خرما فروشان منزل داشته ویااز خاندان خرما فروشان بوده است وخلال بزبان عربی بمعنی خرما هم‌آمده است . ماشرح حال مفصل این‌وزیروسایر وزیران‌شیعه را درجلد دوم‌آثارالشیعه (فارسی) نگاشته‌ایم . طالبان بآن‌کتاب مراجعه کنند . چاپ تهران ۱۳۰۵ شمسی هجری . مترجم

کدام از اعضای خانواده که شایسته میدیدند اعطاء میکردند . پس از سقوط آل بویه و پیدایش سلجوقیان دوباره تعیین امیر الامراء با خلفای عباسی شد. اگر در اوضاع خلافت عباسیان مطالعاتی بعمل آید معلوم میگردد که یکی از موجبات سقوط آنان همین تأسیس منصب وزارت بوده چه که خلیفه تمام کارها را بوزیران وا میگذارد و خود کنار میرفت وبتدریج ازادارهٔ امورمملکت عاجز میماند .

اولین وزیر خلفای فاطمی یعقوب بن کلس، وزیر العزیز بالله میباشد ۳۶۳ هجری خلفای اموی - اندلس مانند خلفای اموی ـ شام درابتداء کسانی را برای مشورت وهمکاری در امور مملکتی انتخاب میکردند و آنهارا حاجب میگفتند سپس همان حاجب را وزیر خواندند. وزارت امویان اندلس مانند وزارت عباسیان درخانواده‌های معینی بارث باقی‌میماند، چنانکه برمکیان در بغداد نیز همان امتیاز را داشتند .

وزارت تفویض ـ وزارت تنفیذ

وزارت در ممالك اسلامی دو قسم بود وزارت تفویض ـ وزارت تنفیذ .

وزیر تفویضی ، همهٔ کارها را با فکر و نظر خویش تسویه میکرد و جز سه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود ، در همهٔ کارها از خود اختیار تام داشت وآن سه موضوع چنین بود :

۱ ـ حق تعیین ولیعهد که وزیر درآن مداخله نداشت ومخصوص خلیفه بود .

۲ ـ خلیفه میتوانست هرکس راکه وزیر بکار گماشته ، برکنار سازد ، ولی‌وزیر آن حق را نداشت .

۳ ـ خلیفه میتوانست پیش خود ازامامت استعفاء دهد . اماوزیرآن حق را نداشت .

وزرای برامکه ـ یحیی‌بن‌اکثم ـ ابن فرات ازوزیران تفویضی عباسی بودند وبسیاری از فرماندهان سپاهیان خلفای فاطمی ، همین نوع اختیارات را دارا شدند ، خلفای عباسی درباره‌ای مواردمهر خلافت را بوزیران(تفویضی) میدادند وخود ازهرجهت برکنار مینشستند، موضوع‌مهر گرفتن هرون ازجعفر وسپردن اوببرادرش‌فضل نمونه‌ای ازنفوذ واقتدار وزیران تفویضی میباشد .

ونیز حکایت زیرین درجهٔ قدرت ونفوذ وزیران تفویضی را میرساند .

شبی‌جعفر برمکی دربزم نشسته وسرگرم خوشگذرانی بود ، که ناگاه عبدالملك بن‌ـ صالح پسرعموی هرون بر وی ورودکرد جعفر از روی مستی وسرخوشی بعبدالملك گفت : اگر حاجتی‌داری ازمابخواه تاپاداش همراهی‌های پیشین آنرا انجام دهیم وازانواع نعمت‌ها که بدست ماافتاده تورا بهره‌مند سازیم .

عبدالملك گفت : ظاهراً خلیفه ازمن رنجیده میل دارم ، آن رنجش برطرف شود .

جعفر، بدون تأمل پاسخ دادکه خلیفه ازتوراضی شد دیگرچه .

عبدالملک گفت : ده هزار دینار وام دارم .

جعفر جواب داد، که خودم ده هزار دینار وام تورا دادم وخلیفه هم ده هزار دینارداد دیگر چه ؟

عبدالملک گفت: دوست دارم که بادامادی خلیفه مقام وجاه من برتر گردد ودختر خلیفه را برای پسرم ابراهیم خواستارم .

جعفر بوی پاسخ داد که ازطرف خلیفه غالیه دختر خلیفه را بعقد پسرت درآوردم دیگر چه؟

عبدالملک گفت: چه خوب است که استانداری (ولایت) هم براین نعمتها افزوده شود.

جعفر گفت : ازطرف خلیفه حکومت مصررا باو دادم .

عبدالملک رفت و بزم جعفر تاسحر گاهان ادامه داشت وهمینکه جعفر فردای آنروز بخدمت خلیفه آمد ، خلیفه گفت : دیشب چه گذشت ؟ جعفر داستان مجلس عیش را ازسرتاته بیان کرد وهمینکه بموضوع عبدالملک رسید خلیفه که تکیه داده بود راست نشسته پرسید : جعفر تورا بجان پدرت ، بگو ببینم عبدالملک ازتوچه خواست ؟

جعفر گفت خشنودی خلیفه را خواست - توچه پاسخ دادی؟ گفتم خلیفه از توراضی شد وآنگاه چه خواست ؟ - ده هزار دینار وام داشت ، آنرا ازمال خودم دادم وده هزار دینار ازکیسهٔ خلیفه بر آن افزودم - سپس چی؟ آرزو داشت که بادامادی وانتساب بخلیفه برجاه و مقامش افزوده شود ویکی از دختران خلیفه را برای پسرش ابراهیم خواستگاری میکرد - توچه کردی ؟ من غالیه دختر خلیفه را بااجازهٔ خلیفه برای پسرش ابراهیم نامزد کردم - آنگاه چه ؟ استدعا داشت که داماد خلیفه (ابراهیم پسرعبدالملک دارای مقام استانداری هم باشد). توچه کردی ؟ من گفتم که خلیفه حکومت مصررا باو داده است .

خلیفه پس ازشنیدن این اظهارات ، فوراً تمام وعده‌های جعفر را تنفیذ واجراء کرد . بسیاری ازخلفای عباسی بیك وزیر چند منصب ومقام میدادند . چنانکه فضل بن سهل هم وزیر وهم فرمانده سپاهیان بود وازآنرو ذوالریاستین لقب داشت .

وزیر تنفیذ - وزیر تنفیذی ، ازخود اختیاری نداشت وفقط اوامرخلیفه را اجراء میکرد ودرواقع رابط میان مردم وخلیفه محسوب میشد وعرایض اهالی را بخلیفه رسانیده ، جواب میگرفت ویاعزل و نصب مأمورین عالی را ابلاغ میکرد در صورتی که وزیر تفویض هرکس را میخواست بهرکاری میگماشت یا ازآن مقام برمیداشت. خلیفه میتوانست، دو وزیر تنفیذ داشته باشد که یکی درامور مالی ودیگری درامور نظامی رابط باشد اماوزیر تفویض در هرحال یکی بود .

حقوق وزیر - حقوق وزیران بتفاوت اشخاص ومقتضیات زمان تغییر میکرد کسان واطراف ونزدیکان وزیرهم علاوه برخود وزیر ، حقوق‌هائی ازخلیفه می گرفتند اینك نمونه‌ای از میزان حقوق وزیران وکسان آنها دردورهٔ خلفای فاطمی:



ع - در منبت کاری بقعهٔ جرجیس پیغمبر در موصل
از آثار قرن ششم هجری

وزیر	ماهانه	۵۰۰۰ دینار
هر یك از پسران و برادران وزیر،	ماهانه	۲۰۰-۳۰۰ دینار
هر یك از گماشتگان آنها	ماهانه	۳۰۰-۵۰۰ دینار

گذشته از این حقوق ماهانهٔ وزراء وکسان و بستگان آنان املاکی را تیول خود میکردند ودرمواقع معین عیدی وخلعت وعدیه دریافت میداشتند، بطوریکه یك وزیر درظرف سال بیش ازصد هزار دینار نقد وجنس برای خود وکسانش برداشت میکرد.

سلطان ــ درابتداء وزیران عباسی را از نظر احترام وتجلیل سلطان میخواندند، (چنانکه قبلا اشاره شد) ابن خلدون میگوید جعفر بن یحیی راسلطان میگفتند وآنچه ازمطالعهٔ تاریخ خلفاء برمیآید، ظاهراً والی بغداد، رئیس کل شهربانی، والی شام را نیز سلطان میگفتند وگاه هم خود خلیفه را سلطان میگفتند و البته این عنوان، برای اشخاص مزبور رسمیت نداشته واز روی مجاز اطلاق میشده است. تا آنکه برای اولین بار درتاریخ اسلام محمودبن سبکتکین غزنوی بلقب رسمی سلطان ملقب شد و مثل اینکه در اواخر قرن چهارم هجری عنوان امیرالامراء مبتذل گردید ولذا آنرا بسلطان تبدیل کردند (درسابق هم ذکرشد) پس از آن عنوان سلطان، بفرمانروایان وپادشاهان ترك وکرد وچرکس وسلجوقی وایوبی و ممالیك (یك سلسله ازپادشاهان مصر) وعثمانی نیز اطلاق شد.

مقام وزیر ووزارت تا آنزمان ارثی نبود یعنی شرط ارثیت نداشت، اماهمینکه عنوان سلطان رسمیت یافت شرط ارثی بودن هم بآن ضمیمه گشت وهرسلطانی پیش ازمرگ برای خود ولیعهدی تعیین مینمود.

ابن خلکان درشرح حال رازی پزشك نامی (ایرانی) میگوید که سامانیان پادشاه خودرا سلطان السلاطین میگفتند و چون سامانیان پیش از غزنویان میزیستند بنابراین باید گفت که عنوان مزبور قبل ازسلطان محمود هم معروف بوده است واز آنرو غزنویان، این لقب را از سامانیان گرفته‌اند بااین همه قرائنی در دست هست که نظر اول (پیدایش لقب سلطان دراولین بار برای سلطان محمود) درست تر میآید، غیرازاین باشد باید گفت که سامانیان پیش ازقبول اسلام این لقب را داشته‌اند وسلطان محمود اولین سلطان دورهٔ اسلام میباشد.

عنوان سلطان، ازطرف خلیفه اعطاء میشد وآنرا ازنظر مذهبی اهمیت میدادند چه که از نظر سیاسی واداری اشخاصی که ملقب بلقب سلطان میشدند، همه نوع نفوذ وقدرت داشتند.

مراسم اعطای لقب سلطانی بسیار مجلل بود باینقسم که خلیفه هفت خلعت بسلطان میپوشانید وگردن بند وتاج ودوبازو بند بوی می‌بخشید وبکمرش شمشیری می‌بست وبنام او پرچم می‌بست وباسمش خطبه میخواند ویکی ازآن مراسم باشکوه درزمان خلافت المستظهر بالله، برای سلطان محمد بن ملکشاه، باحضور سنجر برادر محمد دربغداد انجام یافت باین قسم که خلیفه درتالارتاج، روی تخت خود جلوس کرد، بردهٔ مبارك حضرت رسول را بدوش

انداخت وعصای خلافت را بدست گرفته عمامهٔ خلافت بر سر نهاد وچندین خلعت ، بسلطان محمد پوشانیده ، یك تاج ودو بازوبند ویك گردن بند بسر و گردن وبازوی سلطان بست وبا دست خود دوشمشیر بکمروی آویخت وپنج اسب بازین وبرگ بوی داد و پرچم سلطنت اورا



ت بروسه : داخل مسجد علو

بادست خویش (خلیفه) آراست ودرجامع بغداد بنام سلطنت وی خطبه خواندند.

معمولا روزی که لقب سلطانی اعطاء میشد. القاب دیگری که حاکی از توجه مقام خلافت بسلاطین بود، مانند عضدالدوله - سیف الدوله - ناصر الدوله وامثال آن بسلطان داده میشد.

آرتش و توابع آن

تاریخ آرتش

اساس آرتش

در آغاز تاریخ بشری تمام مردان یک قبیله سپاهیان آن قبیله محسوب میشدند و هنگام کارزار، همهٔ مردان بجنگ رفته هرکس زور و شجاعتش بیشتر بود غنیمت بیشتری بدست میآورد و هیچگونه نظم و ترتیبی رعایت نمیگشت وهمینکه بشر، متمدن (شهرنشین) شد و کارهای اجتماعی را تقسیم کرد پیش از هرچیز درصدد برآمد که امن داشته باشد وسپاهی منظم راه بیندازد و نخستین دولتی که سپاهی منظم آراست دولت فرعونی مصر بود. فراعنهٔ مصر درحدود دو هزار سال پیش از میلاد از زنگیان وحبشیان آرتشی فراهم ساخته نواحی کنار دریای قرمز را بدست این سپاهیان برای خود گشودند سپس آشوریان، بابلیان، فنیقی‌ها، یونانیان، رومیان و بالاخره مسلمانان، سپاه منظم آراستند.

سپاهیان قدیم مصر ازصف‌هائی تشکیل می‌یافت که پشت سرهم می‌ایستادند، در خرابه‌های مصر قدیم تصویر این نوع سپاهیان بسیار است یونانی‌ها باجرح وتعدیل مقتضی این رویه را از نظام مصر قدیم آموخته تشکیل (کتیبه) دادند که بزبان یونانی آنرا جناح Phalanx میخواندند باین قسم که صف سپاهی پشت سرهم قرار میگرفت و هرجناح یا کتیبه ازچهار هزار سپاهی تشکیل می‌یافت وهرسپاهی بفاصله چندقدم پهلو وپشت سرهم می‌ایستادند. فیلیپ مقدونیه شمارهٔ (کتیبه) را دوبرابر کرد واسکندر پسرش آنرا چهاربرابر ساخت فاصلهٔ سپاهیان را کمتر ساخت، بقسمی که تقریباً شانه‌های آنان بهم میرسید و سپرهای آنها بهم وصل میشد، اسکندر نیزه‌هائی برای سپاهیان تهیه کرد که درازی آن ۲۴ پا میشد نیزهٔ صف اول کوتاه، ودومی بلندتر میشد وهمینطور طول آن افزوده میگشت تابحدی که صف پنجم سه پا جلوتر از صف اول ظاهر میشد فیلیپ رسته سوار نظام ترتیب داد وپسرش اسکندر پاره‌ای آلات جنگی از آن جمله منجنیق برای آن رسته تهیه کرد و با این نظام جدید، درقرن چهارم پیش از میلاد دنیا را مسخر ساخت.

آرتش روم ــ رومی‌ها قسمت کتیبه را از یونان اقتباس کردند، آرتش رومیان در موقع قدرت آنان ازلشکرها تشکیل میشد و شمارهٔ هرلشکر (فرقه) شش هزار بود که بسه دسته تقسیم میگشت.

۱ ـ جوانان درصف اول می‌ایستادند. ۲ـ میانسالان درصف دوم بودند. ۳ ـ مردان مجرب وکاردیده درصف سوم قرار داشتند باهر لشکری عده‌ای تیرانداز وسنگ‌افکن بودکه دشمن رامشغول‌دارد وازجنگ باپیاده‌نظام بازدارد.

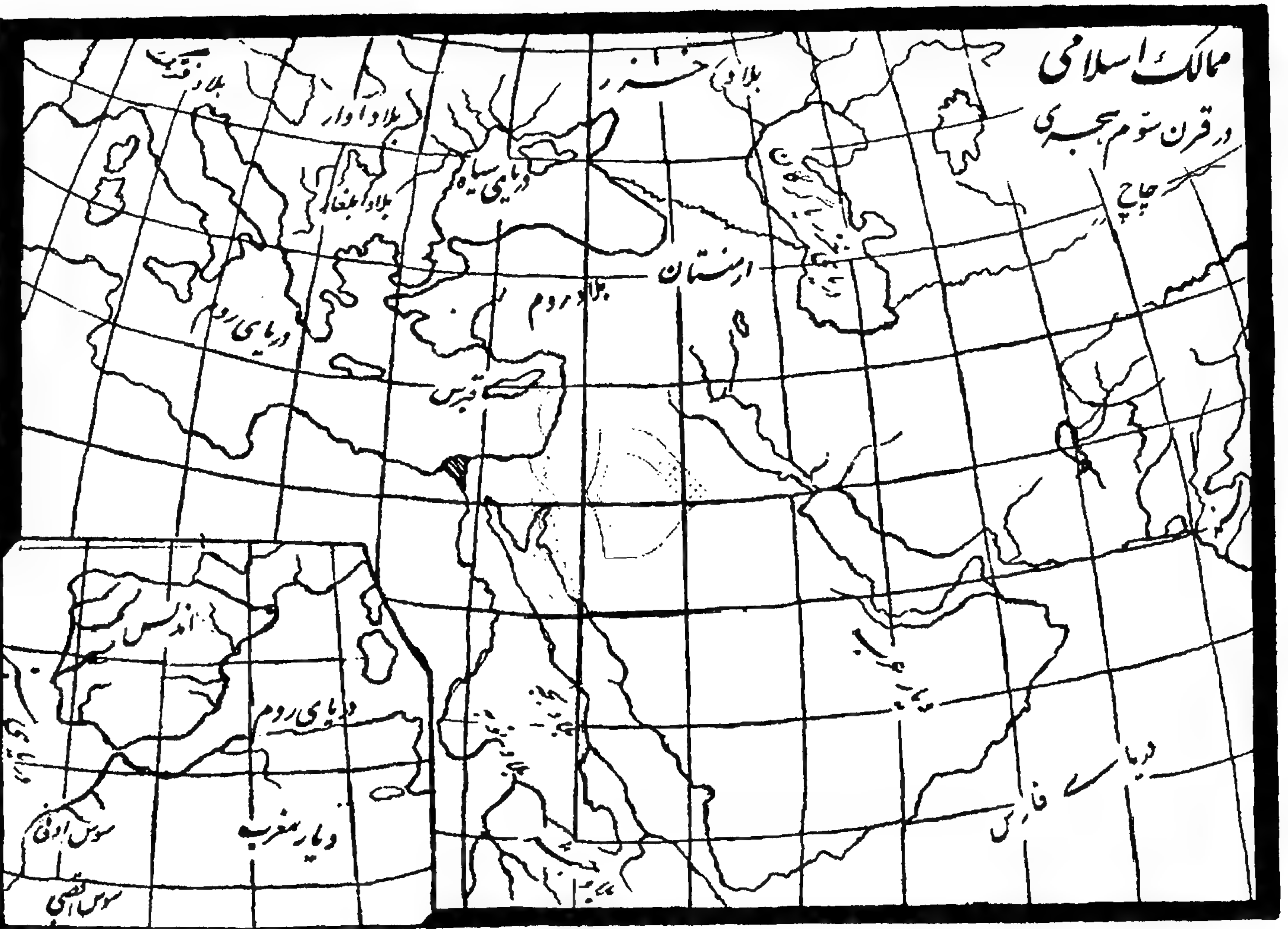
سپس‌رومیان، بدون‌توجه بصف‌آرائی لشکرهای خودرا بدسته‌های دهگانه تقسیم‌نمودند وهردسته یاهنگ سه‌قسمت میشد وهرقسمتی دو دسته‌بود و در هردسته‌ای‌صدمرد می‌ایستادند. فرق‌این‌نظام جدید بانظام سابق روم ویونان آن بودکه دراینجا «بصف» نمی‌ایستادند. بلکه سپاهیان به‌لشکرها وهنگ‌ها تقسیم میشدند. چنانکه تفصیل آن بیاید آرتش رومی بافتوحات اسلامی بهمان‌ترتیب باقی‌ماند.

درزمان پیدایش اسلام، شمارهٔ سپاهیان‌روم ۱۲۰ هزار بود وسرکردهٔ‌هرده هزار یك فرمانده بودکه‌غالباً ازبطریق‌ها انتخاب میشد وهردو بطریقی‌دوفرمانده زیردست‌داشت که‌آنرا طومرخان میگفتند وهریك‌ازآنان برپنج‌هزار سپاهی فرمانروا بودند وهریك‌از طومرخانها پنج فرمانده را اداره میکردندکه آنرا درونگری Drungri میخواندند و هردرونگری هزارمرد زیردست داشت، هردرونگری بنوبهٔ‌خود پنج‌افسرجزء را اداره میکردکه نام آنها کومس Comes بود وهرکومس ۲۰۰ سپاهی رازیردست میگرفت. فرمانده زیردست‌کومس کیمطرخ Centuriones بودکه صدمرد را اداره میکرد زیر دست کیمطرخ دامرخ یعنی دهباشی بودکه ده‌سپاهی‌زیرنظر میگرفت‌واین‌نظامات‌با‌نظامات‌آرتش‌امروز شباهت‌بسیاردارد.

آرتش ایرانیان ـ آرتش ایران، ازچهار طبقه تشکیل می‌یافت: فرماندهان کل که آنان‌را میر میران‌میخواندند وزیرنظرهرکدامشان چهارفرمانده‌بودکه‌آنرا سپهبدمیخواندند وهرسپهبدی چهارمرزبان دراختیار داشت وهرمرزبان‌چهار سالاررا اداره‌میکرد وهرسالاری فرمانده ده‌سوار وپنج‌پیاده بود.

آرتش عرب ـ عربها پیش از اسلام، بدوی بودند وآرتش مرتبی نداشتند وهرگاه جنگی‌پیش‌می‌آمد عده‌ای سوار وپیاده با نیزه وشمشیر بمیدان میفرستادند فقط یکی‌دوحکومت عرب‌مانند تبابعه پادشاهان حمیر، ومنذریان، پادشاهان حیره پیش‌از ظهور اسلام، بواسطهٔ آمیزش باممالك متمدن دارای آرتش‌منظم بودند و ازقرار مذکور پادشاهان منذری دوکتیبه داشته‌اندکه یکی‌را دوسر ودیگری‌را شهباء میگفتند ولی‌عربهای حجاز چنانکه گفته شد بحال بدوی میزیستند.

پس‌از ظهور اسلام مسلمانان (عرب) ازسایر اعراب‌جدا شدند وزیرپرچم دین دارای یك‌هدف ویك‌مرام گشتند وازآنرو درجنگهاتمام افرادشان‌بصورت‌سپاهی درمیآمدند. نخستین سپاهیان اسلام مهاجرین بودند وهمینکه‌مهاجرین بمدینه آمدند باانصارهم‌دست‌شدند وهردو دسته یك‌سپاه‌تشکیل‌دادندکه‌رابط میان‌آنان برادری وبرابری بود وباآنکه شمارهٔ آنان‌بسیار کم‌بود از نیروی اتحاد و وحدت تقویت میشدند و فرمانده‌کل این جمع قلیل، خود رسول


ممالک اسلامی
در قرن سوم هجری
چاچ
بلاد خزر
ارمنستان
بلاد روم
دریای سیاه
بلاد آوار
بلاد بلغار
بلاد فرنگ
دریای روم
قبرس
اندلس
دریای روم
دیار مغرب
سوس ادنی
سوس اقصی
دریای فارس

اکرم (ص) بود .

بعداز آنکه در زمان پیغمبر(ص) وابوبکر فتوحات اسلامی فزونی یافت، بسیاری ازقبایل عرب در حجاز ونجد ویمامه بمسلمانان پیوستند وپس از آنکه عدهٔ آنان زیادترشد بشام وعراق و مصر حمله بردند وشهرهای مهمی گشوده شهرهائی تازه ساختند وسپاهیان خود را بچند دسته تقسیم کرده درنقاط معینی در مصر وشام وعراق جا دادند وهر قبیله وتیره‌ای جای مخصوصی را گرفتند مثلا استان بصره به پنج قسمت تقسیم شده بود ودر هر قسمت یکی از پنج قبیله‌های اسلامی : ازد، تمیم، بکر، عبدالقیس، واهل عالیه اقامت داشتند (قریش کنانه ـ ازد؛ بجیله، خثعم، قیس عیلان، مزینه) واهل عالیه وکوفه‌را اهل مدینه میگفتند وهریك از آن قبایل پنجگانه ازخود امیری داشتند، سایر سپاهیان مسلمین در کوفه‌وفسطاط وسایر شهرهای عراق وشام ومصر بهمین وضع متفرق شده دراطراف ونواحی منزل گزیدند .

ودرهر حال مسلمانان مانند سپاهیان جنگجو مبرز بستند و بهیچ کاری جز جنگ نمی‌پرداختند وعمر، آنان‌را از زراعت در آن اراضی منع میکرد، مثل اینکه مسلمانان پس از آن‌همه فتح و پیشرفت کم کم بفکر تن آسائی افتاده بودند ومیخواستند در آن ممالك حاصلخیز باستراحت مشغول شوند وهمینکه عمر این‌را دریافت بمنادی خود فرمان‌داد، پیش فرماندهان سپاه بروید وبآنان بگوید که حقوق ومقرری افراد سپاهی مرتب میرسد وحواربار وجیره ومواجب خانوادهٔ آنان نیز برقرار میباشد . بنابراین نباید بزراعت بپردازند وشایدهم نظر عمر این بوده که سپاهیان در یك محلی پابند ودلبستهٔ آب وخاك نشوند چه که ممکن بود درنقاط دیگری بوجود این سپاهیان احتیاج مبرم پیدا میشد وحرکت‌دادن آنها درصورت پیدا کردن علاقه مشکل مینمود .

بهرحال تازمان عمر، تمام مسلمانان افراد سپاهی محسوب میشدند، ولی همینکه خلیفهٔ دوم برای سپاهیان دیوان مخصوصی ترتیب‌داد، سپاهیان ازسایر افراد متمایز گشتند واین جریان تازمان امویان تکمیل‌شد وازقرارمعلوم دراواسط حکومت بنی‌امیه نظام اجباری دراسلام شروع شد، چه‌تا آنموقع مسلمانان بنام جهاد وفریضهٔ مذهبی بجنگ میرفتند و غنیمت‌هائی بدست میآوردند. تاآنکه پیش آمد قتل عثمان (۳۵هجری) وحوادث بعداز آن مسلمانان‌را بخودمشغول داشت و هردسته‌ای حق را بطرف خود دانسته باآن‌دستهٔ دیگر مبارزه داشت و بالاخره امویان فایق آمده یك حکومت مرکزی تشکیل دادند ودسته‌های مختلف را ازمیان برداشتند وچون مردم‌را آمادهٔ کارزار نمیدیدند موضوع نظام اجباری‌را اجراء کردند وشاید نخستین کسی که باین‌عمل اقدام کرد حجاج‌بن‌یوسف عامل عبدالملك‌بن‌مروان میباشد .

درآنموقع دولت اموی به‌منتهای قدرت وشوکت‌رسیده بودند و بعمران وآبادی وتجارت وزراعت پرداختند کسی‌هم مثل عمر از آنها ممانعت نمیکرد بقسمی که حتی در زمان معاویه سپاهیان مهیای جنگ نمیبودند ، اما معاویه بابذل و بخشش و سیاستمداری سپاهیانی بمیدان میفرستاد، پس‌ازمعاویه یزید ومعاویهٔ‌دوم ومروان‌حکم خلیفه‌شدند وهیچ کدام ازآنان نتوانستند

سروصورتی بامور آرتش‌بدهند تا آنجا که درزمان حکومت عبدالملك سپاهیان اسلام، بکلی خودسر شده بدستور خلیفه اهمیت نمیدادند خلیفه (عبدالملك) ازاین‌وضع برئیس گارد مخصوص (صاحب‌الشرطه) روح بن‌زنباع شکوه کرد که افراد سپاهی بامن فرود نمی‌آیند و بامن کوچ نمیکنند ... رئیس گارد اظهارداشت که درمیان نفرات‌ما مردی‌است که اورا حجاج‌بن‌یوسف میگویند. اگر خلیفه اورا بسرپرستی سپاهیان معین‌سازد بخوبی‌این مشکل را آسان میکند. عبدالملك حجاج‌را که مرد سرسخت‌وبی‌باکی‌بود بآن کار گماشت . ازهمانموقع تمام‌سپاهیان باخلیفه سوار شده و باخلیفه پیاده میشدند فقط افراد ونفرات روح‌بن زنباع (رئیس گارد) بنافرمانی باقی‌بودند تاآنکه یك‌روز خلیفه وهمراهان براه افتادند وافراد روح‌بن‌زنباع بخود مشغول‌بوده غذا میخوردند حجاج که اینرا شنیدسروقت آنان آمده، گفت : چرا باخلیفه‌راه نیفتادید آنهاهم باشوخی وبی‌اعتنائی گفتند: مادربخطا آرام باش‌توهم بیا وباما هم‌کاسه بشو، حجاج‌سری‌تکان داده، در پاسخ گفت اشتباه‌کردید آنچه تصور میکردید گذشت سپس دستور داد، تمام افراد نافرمان‌را بتازیانه‌بستند وچادرهای‌روح‌بن زنباع رئیس‌آنان راآتش‌زدند . روح‌بن‌زنباع گریه‌کنان نزد عبدالملك‌رفته گفت :

کسی‌که دیروز فراش‌من‌بود مأمورین مرا تازیانه‌زده وچادرهای مرا سوزانده است عبدالملك‌حجاج‌را خواسته‌ماجرا راپرسید حجاج گفت من‌این‌کار نکردم بلکه‌خودخلیفه آنرا بجاآورد چه‌که‌دست‌من‌دست‌خلیفه وتازیانهٔ‌من‌تازیانهٔ خلیفه است‌هرگاه‌خلیفه بخواهدمیتواند بجای‌هرچادر دوچادرو بجای‌یك‌فراش،دوفراش‌بروح بن‌زنباع بدهد. اماشایسته نیست که‌قدرت مرا درهم بشکند .

خلیفه گفتهٔ اورا پسندید وخسارات‌روح‌بن‌زنباع راجبران کرد اماکفایت ولیاقت‌حجاج رادرك‌کرده، اورامقرب ساخت وشاید ازاین‌تاریخ موضوع نظام‌اجباری دراسلام‌آغاز گردید وبتدریج رسمیت یافت‌بقسمی‌که ازآن ببعد سپاهیان اسلام بدو دستهٔ داوطلب واجباری تقسیم شدند وهردو دسته ازاعراب(قحطانی‌یمنی یاعدنانی‌مضری) بودند. اگرچه غیرعرب‌وبندگان زرخرید نیزمیان آنان پیدا میشد .

افراد ایرانی در سپاهیان اسلام

درزمان سلطنت عباسیان، نیازمندی بایرانیان‌شدت‌یافت ودسته‌هائی ازسپاهیان ایرانی جزء لشکر اعراب‌واسلام درآمدند ونخستین‌دستهٔ آنان‌خراسانیان‌بودندکه آنان‌بسرکردگی ابومسلم برای اولین‌بار بیاری عباسیان‌قیام‌کردند وآنانرا بخلافت رسانیدندازآنرو سپاهیان عباسی سه دسته بود: یمنی، مضری ، خراسانی و بالاخره دستهٔ چهارمی برآن دسته افزوده شدکه‌آن‌گارد مخصوصی‌بودکه مأموریتی جزحفظ وحراست‌خلیفه وجلوگیری ازشورش‌های داخلی‌نداشتند وعجب اینکه‌همین دستهٔ‌اخیر، باعث ضعف وبیچارگی خلفای عباسی گشتند .

همینکه درسال ۲۱۸ خلافت بمعتصم رسید افراد غیرعرب درسپاهیان خلیفه فزونی‌یافت

بقسمی که خلیفه ازسپاهیان خود بیمناك شد وگارد مخصوصی برای پاسبانی کاخ‌خود از اهل حوف(شرقیه ودقهلیه مصر) تشکیل‌داد که آنهارا مغربی‌هم‌میگفتند وشایدمیان آنان‌ازمغربی‌ها هم بوده‌اند ودستهٔ دیگری نیزاز مردمان فرغانه وسمرقند واشروسنه را از بازارهای بغداد خریده بعنوان دستهٔفراغنه باترك‌ها بردسته‌های سابق‌افزودند. این‌دستهٔ اخیرخطرناکترین سپاهیان خلیفه شدند ، چه که ذره‌ای از اهانت برحال دولتی و سپاهیان عرب فروگذار نمی‌کردند ومردم بغدادرا همه‌جورآزار میرساندند. ازآن‌جمله اینکه درکوچه‌ها وبازارهای بغداداسب‌تازی‌کرده، مردان وزنان وکودکان‌را زیرپا میگذاردند. مردم ازبیدادآنان‌بخلیفه شکایت‌کردند وخلیفه‌ناچار شهر سامره را درسال ۲۲۱ ساخته، خود بااین‌دسته از سپاهیان بدانجارفت وازآن‌زمان عربها ازخلیفهٔ خودمتنفر شده نسبت بوی بدبین گشتند.سپاهیان‌خلیفه درآن‌موقع همه‌پیاده بودند ودستهٔ اعراب راحربیه ودستهٔغیرعرب راجند میخواندند .



ع ــ ظرف‌مسی‌که روی‌آن آب‌نقره داده‌اند ودارای‌گل و بوته و نوشته میباشد

اماسپاهیان داوطلب، غالباً برای جهاد درسرحدات‌میرفتند، تامگر غنیمتی بدست‌آورند در هرصورت‌سپاهیان خلفاء بچنددسته تقسیم میشدند ازاین‌قرار :

نفت‌اندازان وآتش‌افروزان که سنگرهای‌دشمن را آتش‌میزدند .

مأمورین منجنیق که مانند توپچیان امروز بودند، سنگ‌اندازان که بافلاخن سنگ پرتاب میکردند و آنهارا عیار میخواندند. پزشکان وداروسازان بسیاری در لشکریان اسلام خدمت میکردند، که چه‌در زمان جنگ و چه‌در زمان‌صلح باسپاهیان‌بودند، همانطورکه اکنون در ممالك‌متمدن‌هم این‌رسم معمول است، بعدها ازمیان سپاهیان ترك، دستهٔ‌تازه‌ای بنام شاکریه پدید آمد، که برای پیشرفت خود بادیگران زد وخورد داشتنداینان درزمان مهتدی بوجود آمده‌ودر دوران مستعین کارشان بالاگرفت‌وهمان اوقات، دستهٔ تازه‌تری‌بنام غلامان سنگی‌در دربار خلیفه راه یافتند و خلفای فاطمی مصر نیز چنین غلاماتی برای دستگاه خویش فراهم ساختند. دیگردستهٔ معروف‌به‌ساجی که سرپرست آنان ابن‌ساج‌ازعمال‌مقتدر خلیفهٔ‌عباسی بود ودسته‌ای ازلشکریان پیادهٔ عرب‌بنام دستهٔ مصافی بوجود آمدند و همین‌قسم دسته‌های معروف به‌بلالی ومسعودی وغیره وغیره‌که هریك برای پیشرفت‌خود بادسته‌های دیگر کشمکش متوالی داشتند. این‌زد وخوردها وکشمکشهاکه‌درمیان دسته‌های مختلف ومتعدد سپاهیان روی‌میداد کم‌کم حکومت را ازدست عرب و قریش گرفته، آنانرا بگوشه‌ای افکند وترکها در هرکار صاحب‌اختیار گشته‌دولت‌های مقتدری تشکیل دادند.

دیوان آرتش

عمر، دیوانی (دفتری) برای‌ثبت اسامی‌سپاهیان ومقرری آنهاتشکیل داد که‌گرچه دیوان سپاهیان نامیده‌نمیشد وتنهاآن رادیوان‌میگفتند ولی‌همهٔ مسلمانان درآنروز سپاهی‌بودند. لذا دیوان مطلق هم‌دیوان آرتش‌بود. درآن‌دیوان‌نام‌مهاجرین وانصار وپیروان‌آنان ومقرری‌آنها بارعایت‌خویشاوندی باحضرت رسول وسابقهٔ اسلامی آنان ذکرشده بود وبرای هرمسلمان وخانواده و فرزندانش حقوقی معین‌شده بود. درآن‌موقع پیش‌از هرچیز حق‌تقدم اسلامی و نزدیکی باپیغمبر (ص) رعایت میگردید ولی پس از درگذشت طبقات اولیه شجاعت و میدان داری در جنگ مورد توجه شد.

البته‌پذیرفتن افراد برای خدمات جنگی شرایطی داشت واز آن‌جمله اینکه داوطلب بایدمسلمان وتندرست وآزاد وبالغ ودلیر باشد و همینکه داوطلب بدیوان آرتش درخواست میداد ابتداء تحقیقاتی دربارهٔ وی انجام میگرفت وهمینکه‌پذیرفته میشد، نام‌ونام‌خانوادگی ورنگ‌چهره وقد وسایرمشخصات برای رفع هرگونه اشتباه‌در دفتر قید میشد.

مقرری سپاهیان مطابق نظاماتی‌که عمر تعیین‌کرده بود پرداخت میگشت. مثلا اگر سپاهی عرب و از قبیلهٔ نزدیك بحضرت رسول(ص) بود، بردیگران مزیت داشت، از آنرو سپاهی‌عرب قحطان‌برعرب‌عدنان وعرب‌مضر برربیعه وقریش‌برغیرقریش وبنی‌هاشم بربنی‌امیه مقدم میشدند. چه‌که‌آنان به‌پیغمبراکرم(ص) نزدیکتر بودند وباین‌ترتیب بنی‌هاشم مرکزیت داشتند وهرکسی بنسبت‌دوری ونزدیکی باهاشمیان‌درقسمت‌حقوق ومزایامقدم‌ومؤخرمیگشت.
این‌ترتیب دربارهٔ سپاهیان عرب اجراء میشد ولی‌اگر داوطلب‌عرب‌نبود وافراد ترك، هند،

خراسانی یافرغانی یامغربی داوطلب خدمت میشد در آنصورت سابقهٔ خدمات جنگی و سابقهٔ خدمت به خلیفهٔ وقت مراعات میگردید و در صورت تساوی‌این مراتب درجهٔ اطاعت آنان‌را رعایت میکردند. برای دیوان سپاهیان شعباتی جهت ارسال مراسلات ـ فوق‌العادهٔ سربازان و افسران ـ هزینهٔ اداری وغیره تشکیل داده بودندکه باقتضای زمان ومکان تغییرمی‌یافت .

مقرری سپاهیان

مقصود از مقرری حقوقی بودکه در موقع معین سال بآنان پرداخت میشد. درزمان حضرت‌رسول اکرم(ص) این مقرری مشخص‌نمیشد و بسته بغنائمی بودکه بدست مسلمانان‌می‌افتادکه خمس آن‌را حضرت رسول برای خود برمیداشت وبقیه‌را بدون رعایت سابقه ونسب میان یاران تقسیم میفرمود . درزمان ابوبکر، نیزهمین رویه ادامه یافت‌ولی‌عمر، دیوان‌منظمی تشکیل‌داده بامراعات‌سابقه و نزدیکی به‌پیغمبر برای هریك ازمسلمانان مقرری سالانه معلوم نمودکه نمونهٔ آن صورت ذیل میباشد :

۱ ـ هریك‌ازمهاجرین وانصارکه درواقعهٔ بدرکبری‌شرکت‌داشتند	سالی ۵۰۰۰ درهم
۲ ـ هریك‌که شرکت نداشتند	سالی ۴۰۰۰ «
۳ ـ هریك‌از زنان پیغمبر(ص)	« ۱۲۰۰۰ «
۴ ـ عباس‌عموی پیغمبر(ص)	« ۵۰۰۰ «
۵ ـ حسن و حسین	« ۳۰۰۰ «
۶ ـ عبدالله پسرعمر	« ۲۰۰۰ «
۷ ـ هریك‌ازفرزندان (پسر) مهاجرین وانصار	« ۸۰۰ «
۸ ـ هریك ازاهالی‌مکه	« ۸۰۰ «
۹ ـ سایرمسلمانان	« ۵۰۰-۳۰۰ «
۱۰ ـ زنان مهاجرین وانصار	« ۶۰۰-۲۰۰ «

بطورکلی مقرری مسلمانان (سپاهیان) درزمان عمربهمان‌قراربود واگرهم درروایات مورخین، راجع بمیزان آن اختلافی یافت شود چندان‌کلی‌نیست، حال اگر مقرری آن‌روز سپاهیان را بامقرری امروز آرتش‌ممالك متمدنه مقایسه‌کنیم خواهیم‌دیدکه درصدراسلام‌حقوق وجیرهٔافراد سپاهی بمراتب بیش‌از حقوق سربازان امروزبوده وبرعکس افسران وفرماندهان آن‌روز اسلام‌کمتراز افسران دولت‌های‌متمدن امروز حقوق‌میگرفتند .

مثلا هرگاه یك‌درهم بطور تخمین‌مساوی بایك‌فرانك بدانیم حقوق بزرگترین‌سردار اسلام (ازآنجمله) خودعمر، از سالی پنجهزار فرانك (یادویست لیره) تجاوز نمیکرد ، اما مقرری نفرات (که‌ازآنان بسایرافراد مسلمین تعبیرشده) از ۳۰۰تا ۵۰۰ درهم‌تعیین شده بود. علاوه برآن، جیره و حقوقی هم بخانوادهٔ نفرات پرداخت میشدکه ازآن‌جمله‌ماهی دو جریب گندم‌بود (بایددانست‌که هرجریب ۳۶۰۰ ذرع مربع‌است ومنظور از هرجریب گندم

مقدار گندمی است که در آن مساحت از زمین بدست می آید) .

درزمان معاویه، این مقرری دوبرابر شد که معاویه سپاهیان را با پول زیاد بخود جلب میکرد واز آنرو بشصت هزار سپاهی سالی شصت میلیون درهم حقوق می پرداخت که بطورمتوسط هر کدام هزار درهم میگرفتند . چون قبایل یمن بیش ازسایر قبایل بامعاویه همراهی میکردند معاویه یك هنگ هزار نفری ازآنان ترتیب داده حقوق بالنسبه گزافی برای آنان مقرر داشت چه که بعداز خلفای راشدین شورجهاد وعقاید دینی بتدریج خاموش شده بود وبیشتر برای پول وغنیمت جنگ میکردند. معاویه که این را درك کرده بود برمیزان حقوق آنها می افزود تامردم بدور او جمع آیند . بهرحال معاویه هنگ یمنی را مقرب ساخت و بآنان حقوق بیشتری پرداخت. سران آنهارا مورد مشورت قرار دادهنگ یمن ازاین نوازش خلیفه مغرور شده بادستهٔ سپاهیان مضر (بنی امیه جزء آنان بودند) درآویختند معاویه برای رفع این اختلاف هنگ تازه ای بنام قیسیه تشکیل داده وباآنان نیزمثل یمنی ها رفتار کرد وآنان را بکار زارهای صحرائی فرستاد ویمنی هارا مأمور جنگ دریائی کرد . امامجدد میان یمنی ها و قیسی ها (که ازمضر و بنی امیه بودند) اختلاف در گرفت ومعاویه خواه ناخواه هردو دسته را باهم بجنگهای دریائی وصحرائی میفرستاد .

معاویه تنهاسپاهیان را باپول ومزایا بخودجلب نمیکرد بلکه دشمنان ومخالفین خودرا نیز بدین وسیله رام میساخت ومخصوصاً دوستان علی(ع)را بیشتر با پول میفریفت وگاه میشد که مأمورین معاویه هدف وی راتشخیص نداده دراجرای دستورش قصور میکردند . مثلامعاویه به نعمان بن بشیر والی کوفه دستور دادکه ده دینار برحقوق مردم کوفه بیفزاید چه که میدانست مردم کوفه ازدوستان علی(ع) هستند امانعمان منظور اصلی معاویه را درك نکرده از اجرای دستور سرباز زد .

یزید ومروان وعبدالملك ، نیز روش معاویه را ادامه دادنـد . بخصوص عبدالملك که برای مبارزه بامخالفین خویش، مقرری وفوق العادهٔ هنگفتی بسپاهیان میپرداخت، ازآنجمله: حجاج والی کوفه ، بااجازهٔ عبدالملك چهل هزارسپاهی به «رت بیل» مأمور ساخته وگذشته ازمقرری وفوق العادهٔ سرداران دومیلیون درهم میان افراد تقسیم کرد وروزی که ولیدبن یزید خلیفه شد برای خشنودی سپاهیان ده درهم بحقوق آنان افزود ، چـه که خود ولید نیز مرد خوشگذران وکج رفتاری بود رفته رفته از حقوق سپاهیان کسر شد تاآنکه دراواخر امویان حقوق آنان به پانصد درهم تنزل یافت .

خلفای عباسی مانند اوایل بنی امیه حقوق سپاهیان را افزودند برای هـر پیاده درماه هشتاد درهم (سالی ۹۶۰ درهم) وبهر سواری ماهی صد وشصت درهم مقرر داشتند که نصف آن مبلغ را برای اسب خود مصرف کند ، پس ازچندی حقوق سپاهی کم شد ودرزمـان مأمون به بیست درهم برای پیاده وچهل درهم برای سواره ثابت ماند ودرسـال ۲۰۱ هجری سپاهیان

عیسی‌بن محمد که ۲۵هزار سواره وعده‌ای پیاده بودند بهمان میزان حقوق میگرفتند . بعلاوه این راهم باید درنظر داشت که درزمان مأمون بهای طلا افزایش یافت ودیناری که زمان عمر ده درهم بود به پانزده درهم رسید .

بنابر آنچه گذشت، معلوم میشود که حقوق سپاهیان درزمان خلفای راشدین کمتر اززمان بنی‌امیه بود ودرزمان عباسیان هم نسبت بزمان امویان نقصان یافت زیرا بنی‌امیه برای مبارزه بامخالفین خود سپاهیان را بوسیلهٔ پول جلب میکردند ولی عباسیان چنان محظوری نداشتند بعلاوه درزمان آنان مردم غیرعرب نیز وارد خدمت نظام شدند و باحقوق ومقرری کمتری راضی بودند بااین حال وبنا بگفتهٔ ابن‌خردادبه ، کمترین حقوقی که خلفای عباسی بسپاهیان میدادند ازمقرری عادی سپاهیان رومی بیشتر میشد چه که سپاهی رومی بیش از ۱۲-۱۸ دینار حقوق (سالانه) نداشت وازآن گذشته سپاهیان اسلام بطور سالانه یاماهانه یاسالی دوبار وسه باربطور مرتب حقوق میگرفتند . بر عکس سپاهیان روم که سه سال یاچهارسال یکمرتبه بحقوق خود می‌رسیدند. دراواخر دورهٔ عباسیان که دستگاه خلافت رو بانقراض و انحطاط میرفت در آنجا نیز مانند همهٔ دستگاههای فاسد ، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد و هر خلیفه‌ای که میتوانست حقوق آنانرا بپردازد بیشتر برمسند خلافت می‌نشست.

تازمان سلجوقیان ، حقوق سپاهیان نقداً پرداخت میشد ، ولی نظام‌الملك طوسی (درسال ۴۸۵هجری درگذشت) وزیرخردمند وکاردان سلجوقی برای اولین بار حقوق نقدی را به تیول تبدیل کرد وپاره‌ای املاك را بجای حقوق برای سپاهیان معین نمود. نظام‌الملك اصلاحات مهمی درامورمملکت انجام داد که ازآن جمله: تأسیس مدرسهٔ مشهور نظامیهٔ بغداد میباشد . این وزیرلایق، مدت‌بیست سال وزارت‌الب‌ارسلان وملکشاه‌سلجوقی را عهده داشت ودرواقع فرمانروای حقیقی محسوب می‌شد چه‌که سلطان جز بشکار وخوشگذرانی وتشریفات رسمی بکار دیگری نمی‌پرداخت . نظام‌الملك که کشور سلجوقیان را پهناور دید از تنظیم دیوان برای‌سپاهیان منصرف شده وچنانکه گفتیم اراضی دولتی‌را بآنان تیول داد تابدانوسیله قری وقصبات آباد گردد وصاحبان تیول برای ازدیاد محصول خویش بتوسعهٔ کشاورزی مشغول شوند چه درغیراینصورت دهات ویران می‌ماند ودرامورکشور اختلال وارد می‌آمد. پیش‌بینی نظام‌الملك عملی گشت ودرمدت کوتاهی محصول کشور افزایش یافت وازآنرو سایر پادشاهان و وزیران همان رویه را تعقیب کردند وتا قرن گذشته موضوع تیول در ممالك اسلامی رایج بود .

شمارهٔ سپاهیان

گفتیم که درآغاز اسلام همهٔ مسلمانان‌سپاهی بودند وشمارهٔ‌مسلمانان با سپاهیان برابر مینمود . در سال اول هجرت شمارهٔ مسلمانها و سپاهیان ازصد تجاوز نمی‌کرد و همهٔ آنها در مدینه اقامت‌داشتند. تدریجاً پاره‌ای از قبایل عرب مسلمان شدند و بر شمارهٔ سپاهیان افزوده شد بخاری در

صحاح خود نقل میکند: که حضرت رسول فرمودند شمارهٔ مسلمانان را برای من بنویسید و همینکه نوشتند هزار و پانصد نفر میشد اما در سال نهم هجرت هنگام جنگ تبوك که آخرین جنگ زمان پیغمبر (ص) بود شمارهٔ مسلمانان (سپاهیان) بده هزار سوار و بیست هزار پیاده رسید و درزمان ابوبکر وعمر این عده بصدوپنجاه هزار بالغ شد ودراواخر ایام خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان بسیصد هزار رسید واوایل بنی‌امیه شمارهٔ سپاهیان بصره ۸۰ هزار وسپاهیان کوفه ۶۰ هزار شد و این عده جمعاً دویست هزار زن وبچه همراه داشتند،شمارهٔ سپاهیان مقیم مصر درآنموقع بدون زن وبچه چهل هزار بود البته درشام وممالك ایران نیز سپاهیان جداگانه‌ای اقامت داشتند. حضرت رسول (ص) در آغاز اسلام مرتب ازمسلمانان سرشماری می‌فرمود ودرزمان خلفای راشدین نیزاین‌رسم جریان داشت بقسمی که هرروز صبح‌مأمورین مخصوص سرشماری میان قبیله‌ها میآمدند و می‌پرسیدند دیشب نوزادی (پسر یادختر) برای شما پیدا شده است؟ ویامهمانی برای شمارسیده واگررسیده چند نفر بوده‌اند؟

سپس نام ونشان نوزادان ومهمانان‌را بادقت یادداشت‌کرده دردفتر کل ثبت میکردند. این‌ترتیب درعربستان بود ودرسایر ممالك نیز هرچند وقت یکمرتبه سرشماری دقیقی انجام میگرفت. مثلا عمروعاص برای اولین مرتبه درمصر سرشماری‌کرد وعبدالعزیز بن مروان (از۶۵تا۸۶هجری درمصرحکومت‌کرد)قرة‌بن شریك(از۹۰ تا۹۶) وبشر بن‌صفوان (۱۰۱) به‌ترتیب درمصرسرشماری انجام‌دادند وآخرین سرشماری (اعراب) درزمان‌هشام‌بن‌عبدالملك (۱۰۵-۱۲۷ هجری) اجراء شد ولی صورت این سرشماری ها مانند سایر آثار امویان در نتیجهٔ شورش‌های داخلی‌ازمیان رفت‌واکنون دردست نیست. بنی‌عباس‌آنقدرها باعراب اهمیت نمیدادند وبیشترمأمورین‌آنها(لشکری وکشوری) ازایرانیان وترکان وغیره بودند وهمینکه معتصم در۲۱۸ هجری بخلافت رسید بعمال خود درتمام ممالك اسلامی فرمان داد نام عربها را ازدفتر بیاندازند وحقوق‌آنها راحذف‌کنند و اگرچه عربها دربرابر این بی‌مهری خلیفه شورش نمودند ولی‌کاری ازپیش نبردند وازآن هنگام دولت عرب سقوط‌کرد وسپاهیان اسلام ازایرانیان وموالی[1] شدند وچون‌معتصم‌مردوواثق جای اونشست. دعبل خزاعی شاعرمشهور[2] که‌آن موقع درصمیره میزیست بمناسبت مرگ معتصم وجلوس واثق این اشعار را سرود:

ترجمهٔ شعر: «سپاس‌خدا را که اندوهی‌نداریم خلیفه‌ای مرد وخلیفه‌ای‌آمد. نه‌ازمردن

---

۱ - موالی‌که جمع مولی است درزبان عرب چند معنی داردکه ازآنجمله بمعنای زرخرید و بنده‌میباشد. خلفای اموی برخلاف اساس دیانت اسلام که برمساوات استوار گشته مسلمان غیر عرب وبخصوص ایرانیان را ازروی تعصب نژادی‌مولی یعنی بنده میخواندند.

۲ - دعبل خزاعی ازشعرای مخصوص اهل بیت اطهار میباشد و معاصر باحضرت امام رضا بوده. درمدح آن‌امام بزرگوارورثاء حضرت سیدالشهداء (ع) اشعاربسیاری سروده‌که ازآنجمله مرثیهٔ مشهور میباشد ومطلعش‌چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و موقف وحی مهبط العرصات مترجم

او کسی غمگین شد و نه از آمدن این کسی شاد گشت.» درهرحال شمارهٔ سپاهیان بطور دقیق در زمان امویان وعباسیان معلوم نیست اما از قرائن موجود چنان برمیآید که عدهٔ آنان زیاد بوده است، مثلا یزیدبن مهلب برای فتح گرگان و مازندران ۱۲۰ هزار سپاهیان منظم وعده‌ای داوطلب وموالی همراه داشت وشمارهٔ نظامیان مرتب هرون هنگام جنگ بارومیان باستثنای داوطلبان وموالی ۱۳۵ هزار نفر بود و سپاهیان محمدبن طغج مؤسس سلسلهٔ اخشیدی مصر (۳۲۳ـ ۳۳۴) بچهار صد هزار میرسید بعلاوه هشت هزار زرخرید جزو گارد مخصوص او بودند که هرشب دوهزار نفر آنان در کاخ سلطنتی کشیك میدادند. ابن خلدون می گوید هنگامی که معتصم به عموریه (سرحد رومیان) رفت نهصد هزار سپاهی باخود برد وهیچ بعید نیست که این ارقام درست باشد چه که مسلمانان سپاهیان بسیاری در مرکز خلافت و در مشرق ومغرب و مرزهای دور ونزدیك نگاه میداشتند وعلاوه برآنان هنگام جنگ داوطلبان وموالی وافراد غیرنظامی وهنگهای مخصوص نگاهبانی خلیفه وغیره نیز بمیدان میرفتند وبطوری که مورخین نوشته‌اند: شمارهٔ ملازمین و گماشتگان مأمون (از بنی‌عباس) بسی وسه هزار میرسید.

درجات آرتش اسلام

پیش ازاسلام عربها با درجات نظامی آشنا نبودند فقط هرقبیله‌ای امیری داشت واگر خود امیر بجنگ نمیرفت کسی رابفرماندهی تعیین می کرد که اورا منکب می گفتند عریف زیر دست منکب و نقیب یانغر تحت نظر عریف انجام وظیفه میکردند ومعمولا شمارهٔ عریفان پنج بود.

درآغاز اسلام نیز همین رویه ادامه داشت و شخصی باسابقه بفرماندهی سپاه انتخاب میگشت وچندین عریف نیز زیردست اوبودند وهر عریفی بر ده سپاهی نظارت میکرد شمارهٔ عریفان تاصد فزونی یافت وزیر نظر هر عـریفی بنابمقتضیات و سابقه ازبیست تاچهل سپاهی قرارگرفت بعلاوه مأمورین بنام امیر (مشرف امورمالی) حقوق سپاهیان را بعریف میداد و عریف آنرا میان افراد تقسیم میکرد واین ترتیب تادوران بنی‌امیه نیزدوام یافت ولی درزمان عباسیان درجات آرتش باین نحو تنظیم شد:

عریف فرمانده ده سپاهی بود.

خلیفه فرمانده پنجاه سپاهی بود.

قائد فرمانده صد سپاهی بود.

سپس آن ترتیب تغییر کرده هرصد سپاهی بده عریف وهرده عریف بیك نقیب و هرده نقیب بیك قائد (فرمانده) وهرده قائد بیك امیر (فرمانده کل) سپرده شد وگاه هم با تغیر اوضاع این نظامات عوض میشد.

امادربارهٔ نشان وعلامت رتبه‌های آرتش، اطلاع صحیحی جز آنکه دربارهٔ «طرار» گفته شد بدست نیامده است فقط ایـن مسلم است که ستوران دولتی باعلامت داغ از سایر ستوران مشخص میشدند وستوران دولتی بنی‌امیه راباکلمه (عده) داغ میزدند وترتیب داغزدن ستوران

پیش از اسلام هم میان‌اعراب مرسوم بوده و هرقبیله‌ای ستور خودرا داغ مخصوص میزد .

رژهٔ آرتش

پیش از اسلام درممالك متمدن قدیم رژه (سان) آرتش معمول بوده است. اسکندر مقدونی شخصاًافراد آرتش واسلحه‌و مهمات وستوران آنها را رژه میگرفت. ایرانیان هر سال موقع معین آرتش را سان میدیدند باینقسم‌که سواران درجه دار بااسب وگماشته‌ای‌که یدك میکشید بازره وکلاه خود و سپرونیزه وشمشیر وگرز وزانوبندوزره اسب (برگستوان) وکارد وطناب وتوبره و زنجیر آهن وکمند وگلولهٔ نخ ودرفش وقیچی وپتك وگازانبر وقمقمهٔ‌آب وسوزن ونخ وشال ونمد اسب ودوکمان بازه ودو زه یدکی (که مبادادرمیدان یافت نشود) ودوجعبه‌تیر یکی باخودش ویکی باگماشته‌اش‌ازجلوی پادشاه رژه‌میرفتند. همینکه عرب‌ها تمدنی بهم زده دارای سپاه شدند این‌رسم را ازایرانیان گرفتند ومعمول داشتند . گرچه ازقراری‌که مورخین‌نوشته‌اند پیش ازفتوحات اسلامی نیزحضرت رسول (ص) سپاهیان معدود خود را شخصاً سان میدیدند چنانکه در روز بدرکبری (سال دوم هجرت) حضرت رسول (ص) تیری بدون پر دردست گرفته سپاهیان اسلام را باآن مرتب مینمودند وصف‌آنهارا میآراستند وهمان هنگام بمردی سواد نام برخوردند‌که صف را برهم زده بود پیغمبر (ص) مشتی بشکم وی نواخته فرمودند راست بایست ای سواد پسرغزیه و همینکه ازصف‌آرائی فارغ‌شدندبه‌سایه‌بانی‌که برای ایشان آماده شده بود بازگشتند .

خلفای راشدین وخلفای‌اموی‌نیز آرتش‌را سان میدیدند، حجاج‌والی‌کوفه ازهرسپاهی نام ونام خانوادگی اورا می‌پرسید واسلحه‌اش را بازدید میکرد .

عباسیان بطریقهٔ ایرانیان سان میدیدند باینقسم‌که خلیفه یا وزیر خلیفه بـرای دیدن رژه جلوس می‌کردومانند سرداری‌که آمادهٔ جنگ است‌کلاه خودوزره میپوشید سپس جارچی فرماندهان را بنام میخواند وآنان مسلح ومکمل سوار براسب از جلوی خلیفه میگذشتند و اگرهمه چیزشان مرتب بود جایزه می‌گرفتند وغالباً آن جایزه را فرماندهان میان افراد خودقسمت میکردند. درزمان عمرولیث (ایام معتمد عباسی۲۷۱) این مراسم بطور مخصوصی اجراء می‌شد معتمد عمرولیث را بسپهسالاری سپاهیان خودگماشت واورا مأمورآرتش‌ساخت هرسه ماه یکبار خلیفه یانایب اودرموقع معین برای‌سان حلوس میکرد وکیسه های زر وسیم آماده میشد وتمام سپاهیان را احضار میکردند واول از همه جارچی مخصوص نـام عمرو را میخواند عمرولیث سوار براسب ازبرابرآن مأمور(که خود خلیفه یاجانشین او بود)میگذشت وپس ازآنکه خودش‌واسلحه‌اش‌واسبش بازرسی میشد یك‌کیسه محتوی سیصد درهم برای عمرو می‌آوردند عمروآنرادرچکمهٔ‌خود نهاده می‌گفت سپاس خدایراکه مرا بفرمانبرداری خلیفه یاری‌نمود تاآنجاکه مورد مرحمت اوقرارگرفته‌ام ـ آنگاه گماشته‌ای‌که چکمهٔ عمرو را در می‌آوردآن مبلغ را بعنوان انعام برمیداشت ، سپس سپاهیان پیاده وسواره حلومی‌آمدند و

همه چیز آنان بادقت بازرسی میشد واگر کم وکسری داشتنداز دریافت جایزه وحقوق محروم میماندند ودراین بازرسی مراقبت کامل بعمل میآمد چنانکه دریکی از آنروزها عمرولیث اسب سربازی را بسیارلاغر دید وازروی اعتراض بوی گفت : چرا جنین است پول مارامیگیری و بجای اینکه اسبترا نگاه داری کنی زنترا فربه میسازی درصورتیکه بااین اسب بایدبجنگ بروی وپیروزی بیابی. بروکه چیزی بتو نمیرسد - مرد سوار درپاسخ عمروگفت : - قربانت گردم اگر اجازه بدهی زنم را برای رژه بیاورم تابچشم خود به‌بینی که این اسب‌لاغرچقدر ازرن بی‌نوای من فربه تراست .

عمرو ازاین حاضرجوابی خندید وجایزهٔ وی‌را داده گفت چارپایترا عوض کن .

اردوگاه سپاهیان اسلام

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی بنا بدستور عمر درکنار شهرها میماندند وجائی‌را اردوگاه نمیساختند که میان آنان وشهر «مدینه» دریا ویارودخانه باشد وهمینکه‌مصررا گشودندبجای‌اینکه‌دراسکندریه پایتخت مصر بمانند درچادرهای خویش نزدیك‌قلعهٔ بابل اردو زدند وبعداً آن محل به‌فسطاط موسوم گشت. همینقسم آرتش عراق درتیسفون پایتخت‌کسری اقامت نکردند ودرکرانهٔ فرات‌که بصحرای‌شام وکوفه وبصره متصل‌میشد چادر زدند وچنانکه گفته شد همه‌جا همین‌رسم را رعایت‌میکردند اماچون زنان وفرزندان خویش‌را نیزباخودبمیدان جنگ‌می‌آوردند وباآنان درچادر میزیستند تدریجاً اردوگاه‌های اسلام شهرمیشد .

پس‌از چندی‌که عربها متمدن شدند ازبردن زن‌وبچه بمیدان جنگ خودداری کردند اماهمچنان دربیرون شهرها اردو میزدند واین اردوگاهها کم‌کم شهر میشد چنانکه بصره و کوفه وفسطاط بهمین‌صورت درآمد. فسطاط ابتداء اردوگاه عمروعاص فاتح مصر بود سپس‌شهر آبادی‌شدکه نام اوفسطاط بود وپس‌از صدوچند سال که عباسیان دعوت خلافت‌کردند مروان آخرین خلیفهٔ اموی از شام بمصر گریخت. عباسیان صالح‌بن علی را باسپاهی انبوه به‌تعقیب مروان فرستادند صالح دراطراف فسطاط اردو زد ونام‌آن محل به‌عسکر یامعسکر مشهور شد وتدریجاً شهری‌بهمان‌نام درآن محل‌ایجاد گشت وبعدازصد وچندسال‌دیگردرسال۲۵۷هجری احمدبن طولون برمصر دست یافت وچون شهر فسطاط برای مسکن گماشتگان وملازمان وی کوچك مینمودا‌حمد درکنارکوه‌المقطم اردوگاهی ترتیب‌داد وهمانجا برای‌خودکاخی ساخت سپس ملازمان خودرا فرمان داد برای خودشان در آنجا خانه بسازند و کم‌کم آبادی این اردوگاه به‌فسطاط پیوست وشهرتازه به‌قطایع موسوم‌شد وهمینکه صد وچندسال دیگری ازاین واقعه‌گذشت «جوهر» سردار خلفای فاطمی مصررا فتح‌کرد ودر دامنهٔ‌کوه‌المقطم اردوگاهی ترتیب‌دادکه بعداً شهرقاهره‌شد واکنون هم‌باقی‌مانده است وهمین‌قسم سایر فرمانروایان‌اسلام که هریك‌بمناسبتی برای خود شهری‌ساختند از آن جمله منصور برای خود ولشکریانش قلعهٔ بغداد راساخت که‌بعداً شهرشد وپسرش‌مهدی درخارج‌آنشهر اردو زد وبطورکلی اردوگاههای



ظرف آب از کارهای کوزه‌پز معروف به «باربوئن»

روی این ظرف علاوه برگل وبوته دوشعر عربی نیز دیده میشود

اسلامی درکنار شهرها بوده‌است و همینکه حجاج بعداز واقعهٔ (دیرجماجم) سپاهیان خودرا بشهرکوفه درآورد مردم آنشهر رنجیده خاطر گشته این اقدام حجاج‌را بیدادگری و ناروا دانستند بخصوص‌که پس‌ازحجاج نیرجانشینهای او همان رویه را تعقیب‌کردند وبیشتر نسبت بهایرانیان این ستم‌را روا میداشتند.

تاریخ پرچم و بیرق لواء ورایت (علم وپرچم و بیرق) درواقع یك‌مفهوم دارد وشاید یکی‌از دیگری‌کوچك‌تر باشد ویااینکه لواء همان‌رایت بوده منتهی در زمان جنگ رایت را لواء میخواندند که باصطلاح امروزی پرچم و بیرق ونظایر آن مینامند در هرحال پرچم‌از روزگار باستان معمول بوده و مصریان درجنگ وصلح پرچم داشته‌اند ودیگران ازآنها گرفته‌اند[1]. عربهای پیش‌از اسلام‌نیز پرچمهائی داشته‌اند وهرپرچمی مخصوص به‌یك‌قبیله‌ای بوده‌است .

اهمیت‌پرچم در میدان کارزارمسلم‌است. چه‌اگر پرچم‌بیفتد سپاهیان‌از میدان‌میگریزند، درقسمت مربوط باعراب جاهلیت‌گفتیم که یکی از منصب‌های معمول میان قریش پرچمداری بود وآنروز پرچم‌خود راعقاب میگفتند وهنگام جنگ آنرا بیرون آورده به‌پرچمدار تازه یا پرچمدار دائمی میدادند . معمولا پرچم قریش گاه دست تیرهٔ اموی وگاه در دست تیرهٔ عبدالدار بود ظاهراً قریش‌نام‌عقاب‌را از رومیان گرفته‌بودند، چه‌که‌علامت رسمی دولت روم عقاب بود وآنرا روی پرچمها و ساختمانهامی‌نگاشتند وعربها ازآنان گرفتند.درسیرهٔ حلبیه روایت‌شده‌که درجنگ بدرکبری‌سه‌پرچم داشتند یکی‌سفید ودوسیاه، حضرت رسول(ص)پرچم سفیدرا به مصعب‌بن عمیر دادند ویکی از پرچمهای سیاه را بمردی ازانصار واگذارکردند واماپرچم سوم‌سیاه‌که نامش عقاب واز مرط عایشه تهیه‌شده بود بعلی‌بن‌ابی‌طالب (ع) دادند (مرط پارچهٔ پشمی یاتیکهٔ خزی است‌که زنان بسر می‌اندازند و یابخود می‌پیچند . مترجم) ابوسفیان‌هم پرچم رؤسا راکه عقاب‌نام‌داشت درصف‌مخالفین بدست‌گرفته بود و ظاهراً عقاب نام‌یك‌نوع ازپرچمها بودکه یکی‌ازآنهارا بدست رؤسا میدادند .

پس‌ازظهور اسلام وآمیزش عرب با مردم مصر و شام وایران ، پرچمهای اسلام مانند دولتهای اسلامی و تیره‌ها وشعبه‌های مختلف متنوع و متعدد شد و از حیث رنگ وشکل و درازی وغیره جور بجور درآمد مثلا هنگامی‌که ابومسلم خراسانی برای دعوت عباسیان قیام کرد مهدی‌عباسی‌پرچمی بنام‌ظل(سایه) برای وی‌فرستادکه نیزهٔ آن ۱۴ ذرع‌بود ونیزپرچم دیگری ازطرف مهدی برای ابومسلم ارسال شدکه نامش‌سحاب (ابر) بود ودرازی آن‌۱۳ ذرع می‌شد تا بدانوسیله مردم را مرعوب سازند و موقعی‌که متوکل برای پسران خود بیعت میگرفت بهرکداعشان دوپرچم یکی سیاه‌بنام ولایت‌عهد ودیگری سفید بنام فرمانروائی‌اهداء

---

۱ ـ درفش‌کاویانی پرچم رسمی ایرانیان بوده ودرجنگها پیشاپیش برده میشد وسرانجام در شکست‌نهاوند بدست عربها افتاد . مترجم

میکرد مأمون نیزموقعی که فرمانروائی تمام‌شرق (قسمت شرقی‌امپراتوری اسلام) را بفضل‌بن سهل داد پرچمی برای اوبست که روی‌نیزه دو شاخه بود وفضل‌بن‌سهل را ذوالریاستین لقب داده امور لشکری وکشوری شرق را بدست اوسپرد، خلاصه اینکه رفته‌رفته خلفا و سلاطین اسلام فزونی پرچم‌را نشانهٔ قدرت خود شمرده پرچمهای متعدد رنگارنگ جوربجور ترتیب دادند وهمینکه العزیزبالله فاطمی برای‌فتح شام‌حرکت‌کرد پانصد پرچم وپانصدبوق (شیپور) همراه‌داشت وچه‌بساکه خلفا وسلاطین واشخاصی‌که بفرماندهی سپاه انتخاب میشدند نامشان راروی‌پرچم می‌نگاشتند. چنانکه روی‌پرچم‌ابن‌بجکم کلمهٔ رایقی‌نگاشته‌شده بود وخودرا بابن رایق نسبت میداد.

رنگ پرچم

معلوم‌نیست‌که درجاهلیت رنگ‌پرچمها چه بوده وفقط این‌مسلم است که پرچم عقاب‌سیاه رنگ‌وپرچم‌حضرت رسول نیز رنگ‌سیاه‌داشته است.صاحب‌آثار الاول می‌نویسد‌که پاره‌ای ازپرچمهای پیغمبر(ص) سفیدرنگ بوده‌است پس‌ازآن پرچم امویان‌سرخ شد وکسانی‌که بنام‌علویان دعوت میکردند پرچم سفید داشتند وطرفداران بنی‌عباس پرچم سیاه دست‌میگرفتند وبطورکلی شعار عباسیان رنگ‌سیاه بوده وآنرا نشانهٔ سوگواری شهیدان بنی‌هاشم و اعلام قتل‌عام امویان میدانستند و در هرحال عباسیان را سیاه‌پوشان میخواندند و پس از اینکه خاندان ابوطالب بر عباسیان شوریدند ومیان هاشمیان جدائی افتاد پرچم‌تیرهٔ اخیر سفیدبود وازآنرو آنان‌را سفیدپوشان میخواندند ولی ظاهراً شیعیان پرچم سبز رنگ داشته‌اند چه‌که مأمون پس از بیعت باامام رضا(ع) سپاهیان‌خود را فرمان دادکه لباس‌سیاه راکنده لباس‌سبز بپوشند وپس‌از برهم‌زدن آن‌بیعت، مجدد شعار رسمی عباسیان سیاه‌شد.

واما پادشاهان بربر (افریقا) پرچمهای رنگارنگ ابریشمی‌ترتیب‌داده آنرا زرکوب میکردند پرچم سلاطین‌ترك، منگوله‌ای ازمو داشت‌که‌آنرا بترکی چتر‌وباشالش می‌خواندند وآن علامت سلطنت محسوب میشد سپس پرچمهای آنان (ترکها) متعدد ومتنوع گشته وآنرا «سنجق» خواندند.

پرچم بستن

در آغاز ظهور اسلام هرگاه‌که خلفا می‌خواستند سپاهی بکارزار بفرستند چندین پرچم‌آماده میساختند وهرپرچمی‌رابفرمانده یاامیر قبیله میدادند وبرای‌آنان دعا میکردند وآنهارا به‌بردباری ودلیری وفداکاری سفارش مینمودند. عمرهرگاه پرچم می‌بست چنین میگفت:

«بنام خدا وبرای خدا وبیاری خدا بروید دست خدا باشماپیروزی منوط بیاری‌خدا وشکیبائی ودرستکاری شماست، در راه‌خدا باکافران بجنگید وزیاده‌روی نکنیدکه خدا زیاده روان‌را دوست ندارد وهمینکه دشمنی را دیدید نهراسید وهنگام توانائی گوش وبینی نبرید و در پیروزی تندرو نباشید. پیران سالخورده و زنان و کودکان را نکشید وقتی‌که دولشکر

بهم افتادند وهنگام یغما ومقابلهٔ بادشمن اشخاص مذکور را بقتل نرسانید .

هریك ازخلفا به‌نحوی سپاهیان‌را دعامیکردند وپندمیدادند ولی‌هدف ومنظورهمه‌شان یکی بود .

همینطور موقعی‌که استانداری رابکشور میفرستادند برای او نیز پرچم می‌بستندچه‌که استانداران اسلام فرماندهان آرتش‌هم بودند. پرچم‌بستن‌ساعت وموقع معینی‌داشت وبنا بگفتهٔ ستاره شناسان ساعات سعد برای این‌کار انتخاب میشد خلفای عباسی برای سرحد داران و استانداران نیز پرچم‌ها‌بسته آنها را باشکوه و جلال از دارالخلافه بیرون میفرستادند این تشریفات‌کم وبیش باتشریفات خود خلیفه شبیه بود بااین فرق‌که پرچمها و طبل‌های موکب خلیفه بیشتربود وشایدرنگ‌پرچم‌های استاندار باپرچمهای خلیفه تفاوت داشته‌است .

خلفای فاطمی مصر، ادارهٔ مخصوصی‌برای تهیهٔ‌پرچم وبیرق وامثال‌آن داشتند ومدت صدسال سالی ۸۰ هزار دینار هزینهٔ آن اداره بود وعلاوه برپرچم همه‌نوع اسلحه و زین و برگ‌طلاکاری ونقره‌کاری وغیره درآن‌اداره روی‌هم ریخته بودند سرانجام این مخزن آتش گرفت‌وبیش ازهشت میلیون دینار اثاث واسلحه ومهمات آن‌سوخته شد وفقط مقدارکمی از ذخایرآن مخزن سالم ماندکه‌از آن‌جمله پرچم موسوم به‌لواء الحمدبود .

موسیقی

از روزگار باستان موسیقی‌درمیان‌سپاهیان معمول بود تابدان‌واسطه احساسات‌جنگجویان‌را برانگیزندوفکرشان‌را ازمخاطرات‌احتمالی منصرف سازند، آواز ورجزخوانی درمیدان‌نیز نوعی موسیقی بشمار می‌آمده است. عربهای‌جاهلیت جزطبل چیزی‌از موسیقی جنگ نمیدانستند خلفای راشدین هم‌که‌از این‌تجملات احتراز داشتند بهمان سادگی سابق‌گذرانیدند ولی‌بعد از آنان خلافت بسلطنت تغییر یافت وعربها باایرانیان ورومیان (موالی) آمیزش یافتند و آنان وسایل تجمل وزندگانی پرنعمت را بمسلمانان نشان دادندکه ازآن‌جمله یکی هم استفاده ازموسیقی بود . کم‌کم خلفای اسلام باموسیقی آشنا شده و بمأمورین لشکری وکشوری دستور دادند که از موسیقی استفاده‌کنند وچه‌بساکه دریکدسته ازسپاهیان‌صدها بوق (شیپور) وطبل‌دیده میشدکه جزاین دو، چیزی‌از موسیقی نظامی نمیدانستند .

اسلحه

عربهای‌دوران جاهلیت ازمهمات واسلحه‌فقط باشمشیرونیزه وتیروکمان وسپر آشنا بودندو آنرا خوب بکار میبردند چه‌که بااین اسلحه‌ها روزی خود را درمی‌یافتند وازخودشان دفاع‌میکردند .

تیر وکمان ـ عربها تیراندازی را نیکو می‌دانستند چه که بیش از سایر اسلحه‌ها به‌تیر وکمان‌نیازمندی داشتند ودیگرآنکه‌چشمان تیزبین عربها مانند تمام‌مردم صحراگرد برای این‌کار مناسب‌بود، عربها گذشته ازموقع جنگ‌تیروکمان را برای شکارآهو وغیره نیز بکار می‌زدند وبطوری‌در تیراندازی مهارت یافته بودندکه میتوانستند یکی ازدوچشم آهورا



ت - بروسه : مرادیه، مقبرهٔ مصطفی چلبی

نشان کرده تیر بزنند و چشم دیگرش را آسیب نرسانند واز آنرو آنها را تیراندازان حدقهٔ چشم میخواندند .

بعضی ازآنان باندازه‌ای درتیراندازی چابك بودندکه سوسماری را بدرختی آویخته هرعضوی راکه نشان میکردند تیرمیزدند و این‌نشان‌گیری وتیراندازی طوری دقیق بودکه مهره‌های پشت سوسمار را دانه‌دانه نشان‌کرده تیرمیزدند ویکی‌ازآن‌تیرهاخطا نمیرفت .

یکی‌از موجبات غلبهٔ لشکریان اسلام (اعراب) بررومیان همین مهارت آنان‌در تیر-اندازی بود. چه‌که‌رومیان ازتیراندازی عاجزبودند واین‌موضوع‌درفتوحات اسلام ذکرشد . سرداران اسلام‌به‌اهمیت تیراندازی واقف بودند و مردان خودرا بآن کار تشویق میکردند، حضرت رسول(ص) میفرمودند :

«سواری وتیراندازی‌بیاموزیدامامن‌بیشتردوست دارم‌تیرانداز باشیدتاسوارکاربشوید.» ونیز آنحضرت فرموده‌اند :

«تفریح وخوشی مرد باایمان‌درسه‌چیز است: تیماراسب - تیراندازی وشوخی بازنش، بدرستی‌که خداوند بایك‌تیر دونفر را به‌بهشت میبرد اول‌کسی که تیررابه‌نیت جهاد میتراشد ودوم‌آنکه‌در راه‌خدا تیر می‌اندازد. درجای دیگرنیزفرموده‌اند: هرچه میتوانید نیروآماده سازید وآگاه‌باشیدکه نیرو درتیراندازی است - آگاه‌باشید نیرو درتیراندازی است -آگاه باشید نیرو درتیراندازی است.»

پس‌از رحلت رسول اکرم خلفاء و سرداران اسلام مردان خودرا به‌تیراندازی وتیمار اسبان سفارش‌میکردند، چه‌که‌عرب سوارکار است واسبان تازی بچابکی وتیزهوشی وآرامی بنام میباشد وچنانکه‌سابقاً گفتیم سرداران‌اسلام بمردان خودتوصیه‌میکردندکه ازاسبان‌خویش مانند همسران‌خود پرستاری وسرپرستی کنند .

مسلمانان درقرون وسطی اختراعاتی در تیراندازی پدید آوردند و ازکمان چیزهای تازه‌ای ساخته‌اند وشاید آنرا ازایرانیان آموخته‌اند، چه‌که ایرانیان درموقع‌جنگ باتاتار به‌محراة آشناشدند[1] واین‌اسلحه عبارت ازلولهٔ آهن ویاچوبی است‌که درآن سوراخی تعبیه کرده‌اندوباآن‌تیر می‌اندازند والبته تیرهای‌آن‌کوتاه‌استاماماننذگلولهٔامروز ازکمان‌میجهد وباشدت به‌نشانه‌میخورد ودرهرصورت عربهاکمترآنرا بکار میبردند .

شمشیر - شمشیر، گرامی‌ترین اسلحهٔ عرب بود عربها شمشیرهای خودرا از ممالك خارج مانند یمن ، هند - شام ، خراسان وارد میکردند و آنرا شمشیر عتیق میخواندند و هریك از این شمشیرها علامت و مزیت جداگانه‌ای داشت ، مثلا شمشیر یمن که در زمان جاهلیت ساخته میشد دوسوراخ در دستهٔ شمشیر داشت و یکی‌از سوراخها وسیع‌تر ازدیگری بود ویااینکه هردو سوراخ یك‌اندازه بود اما وسط سوراخ تنگتر میشد. بعضی ازشمشیرهای یمن را «محفوره» می‌گفتند که در تیغهٔ آن مانند جوی آب کنده‌کاری شده بود و آنرا با سوهان‌گرد تراشیده بودند بعضی از شمشیرها حفره (گودی) مربع داشتند و بعضی لبه‌دار

1 - فارسی سادهٔ محراة. فوتك‌است .

بودند وبطورکلی شمشیرهای یمن رگه‌هائی داشته است .

گاه هم‌روی شمشیر تصاویری مینگاشتند یاچیزهائی مینوشتند . امااین نوع شمشیرها چندان برندگی نداشت واگر به‌آهن یاچیز سختی برمیخورد خردمیشد برعکس شمشیرهای رومی از شمشیرهای دیگر محکم‌تر بود زیرا رومیان‌آهن شمشیر را آب میدادند وطرزمحکم ساختن آنرا میدانستند . این بودکه اگر عربها شمشیر برندهٔ محکمی میدیدند قصهٔ آنرا گوش‌بگوش وزبان بزبان نقل میکردند . از شمشیرهای مشهور اسلام یکی ذوالفقار علی‌بن‌ابی‌طالب[1] ودیگرشمشیر(صمصامه)عمرو معدی‌کرب‌میباشد وشایداین‌دوشمشیر رومی‌بوده‌است . ذوالفقار علی(ع) درتاریخ‌اسلام مقام‌مهمی را دارد ومدتی‌درخاندان آل‌علی‌دیده میشدتااینکه مهدی‌عباسی آنرا گرفت وازمهدی بدست‌هادی وهرون‌رسید. میگویند این‌شمشیر هجده‌دندانه (فقره) داشته ازآنرو بذوالفقار مشهور شده بود.

نیزه ــ عربها بیش‌از هرموقع درسواری نیزه بکار میبردند اگرچه‌بیم شکستن‌آن‌نیز زیاد بود. عربهادستور زیادی‌دربارهٔ استعمال نیزه داشته‌اندکه‌از آن‌جمله گفتهٔ صاحب‌آثارالدول میباشد. اومیگوید :

«نیزه بازی‌درمیدان وپیشگاه پادشاهان بااستعمال نیزه درمیدان جنگ‌تفاوت دارد. هنگام جنگ‌باید بدشمن‌حمله‌کنی، نیزه‌را زیربغل بگیری وسرآن‌را از میان دوگوش اسب بگذرانی ومستقیماً روبدشمن بروی تاباونزدیک‌شوی اگر اوبطرف‌راست نیزه‌افکند توبطرف چپ نیزه بینداز وبرعکس‌بکوش‌که تو حمله‌ور شوی ونیزه‌را راست وچپ بگردانی تادشمن بهراس‌افتد ونداند ازچه‌سمتی بطرف‌اومیروی وهمینکه باورسیدی ازآنطرف جلوبروکه نیزهٔ اومتوجه تو نیست آنگاه ته‌نیزه‌را بدست راست بگیر و سرنیزه را روبهوا نگاه‌دار و آنرا بطرف شانهٔ راست بالاببر و باقوت هرچه تمامتر حمله‌کن بقسمی‌که نداند ازچه‌طرف با او روبرو میشوی ...

اگردشمن دونفر بودند واز هم جدا شدند بآنکه نزدیکتر است حمله‌کن اگر هردو نزدیک‌بودند بیکی از آنان چنان وانمودکن‌که برفیقش‌حمله میکنی ولی بخودش حمله کن اگرهردو یک‌جابودند بآنکه‌ضعیف‌تر است‌حمله نکن اورا بترسان وبدیگری حمله‌کن اگر دشمن‌متعدد بود جلوی آنان حرکت‌کن تادنبال‌تو بیایند وهرکدام نزدیکتر شدند باونیزه بزن‌اگر بتنگنائی افتادی وسوارنیزه‌دار بتوحمله‌کرد مبادا سواره باوحمله‌کنی باید پیاده شوی واورا نیزه بزنی‌اگر به‌تنگنائی رسیدی ودوسوار نیزه‌دار بتوحمله‌کردند ازاسب پیاده شو اسبت‌را سپرکن وبآنکه نزدیکتراست حمله‌آور ...

---

[1] ــ باسناد معتبر از حضرت‌رسول اکرم روایت‌شده‌که فرمودند: لافتی‌الاعلی‌لاسیف‌الاذوالفقار ــ درمیان تمام مردان اسلام مردی، بجوانمردی علی (ع) و شمشیری به برندگی ذوالفقار نیست. صدق رسول‌الله(ص) . مترجم

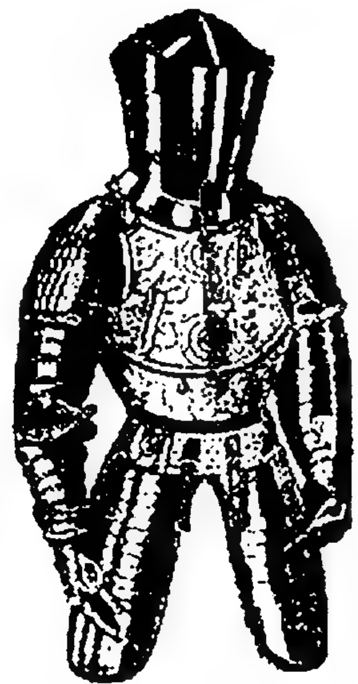
نوك نیزه گاه سه شعبه گاه پهن گاه راست بود و سرپاره‌ای نیزه‌ها مانند ناودان گود شده بود .

سپرـ عربها چندین نوع سپرداشتند که هریك برای دفاع ازیك نوع اسلحه بکارمیرفت ازآن جمله سپر مسطح درازاندامی که میانش گود بود ودیگر سپری که اطرافش منحنی ووسطش برجسته است . این نوع سپربرای دفاع در مقابل تیرتهیه میشد امانیزه بآن سپرکاری بود ودرآن جامیگرفت سپر دراز- اندام (مستطیل) در موقع تیرباران شدن استعمال میشد و مرد سوارکار سرخود را با آن می‌پوشانید و بادو چشم ازمیان سپر بدشمن نگریسته مواظب حرکات او بود اما سپر مسطح ازضربهٔ نیزه جلوگیری میکرد وگاه میشد که دو نفر در مبارزه شرکت میکردند و یکی از آنها با سپرهمرزم خود دفاع میکرد مسلمانان برای ساختن سپر ذوق بکار میبردند وروی سپرهای خود آیات قرآن مجید وشعرهای مناسب وکلمات پند واندرز مربوط بجنگ مینگاشتند وکنده کاری میکردند، سپرهر کشوری ازطرز ساخت آن مشخص میشد مثلا سپر دمشق از سپر ساخت عراق وسپر عراق ازسپر ساخت غرناطه (از شهرهای اندلس - اسپانی) بآسانی تشخیص داده میشد .



سپر غرناطه

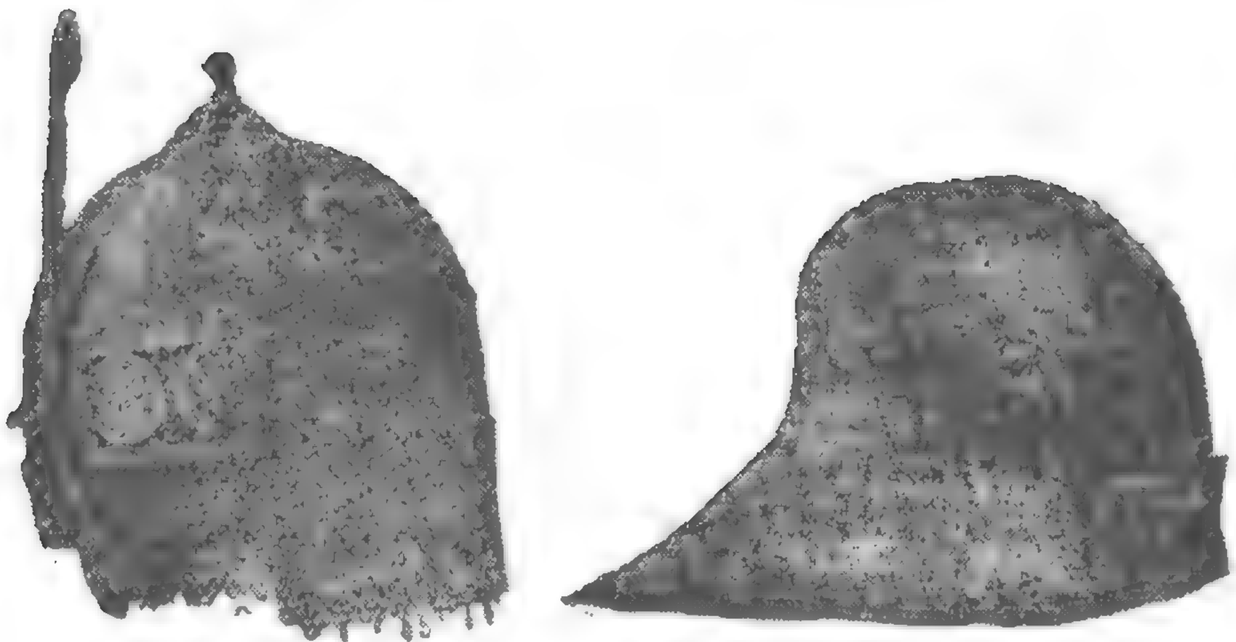
زره ـ عربها زره‌های آهنی، فولادی وکتانی بکار میبردند وزره کتان را (دلاص) میگفتند معمولا سواران عرب زره میپوشیدند زره‌های اعراب غالباً ساخت روم ویاایران بود . بعضی اززره‌های عرب بقدری مشهور بود که نام مخصوصی داشت مانند زره خالدبن جعفر که آن رازره تکمه‌دار (ذات‌الازمه) میگفتند چه که آن زره تکمه داشت وهروقت میخواستنددامان زره را بالازده تکمه‌هایش را می‌بستند . زره چندین قسمت بود وهرقسمت نامی‌داشت ازآن جمله زره تن را جوشن وزره سررا (بیضه - خوذه - مغفر) میخواندند . پاره‌ای زره‌ها برای پوشاندن بازو وکف دست وساق پا بود .



زره ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

اسلحهٔ عرب دراوایل اسلام همانهائی بود که گفتیم، سپس خنجر وتبرزین وچکش رااز ایرانیان گرفته براسلحه‌های خودافزودند ودرشکل اسلحه تغییراتی‌دادند وبامقتضیات زمان ومکان آنرا جور بجورساختند مثلا شمشیر دمشقی باشمشیر عراقی وزره مصری بازره اندلسی یك جور نبود و چنانکه در تصویر مشاهده میشود کلاه خود مصری باکلاه خود اندلسی اختلاف

دارد وهمین‌قسم سایراسلحه‌ها که‌یك جور نبودند وشرح وتفصیل آن دراینجا مورد ندارد.



کلاه خود ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس — کلاه خود یکی ازسلاطین مصر

آلات مخصوص محاصره

عربها چیزی ازمحاصره ووسایل ولوازم آن نمیدانستند زیرا شهرهای آنان دروددروازه نداشت وهمگی درچادر میزیستند. نخستین خندقی که درعربستان کنده شد درسال پنجم هجری موقع جنگ احزاب وچنانکه گفتیم بانظر واشارهٔ سلمان فارسی بوده‌است ، پس‌ازآنکه عربها باایرانیان آمیزش پیدا کردند وچیزهائی ازآنان گرفتند که ازآن جمله آلات مخصوص محاصره بوده ومهمترین‌آن منجنیق دبابه یا (تانك) قوچ جنگی وآتش یونانی میباشد .

منجنیق ــ منجنیق آلتی‌است که باآن‌سنگ وچیزی دیگر بسنگردشمن پرتاب‌میکنند. نخستین بارفنیقی‌ها آن را بکار بردند سپس یونانی‌ها ویهودی ها نیزاستعمال آن راآموختند چنانکه چندین مرتبه درتوراة (سفرمکابیان) ازمنجنیق‌نام برده‌اند ولی‌سایر دولتهای قدیم مانند ایرانیان وغیره‌استعمال منجنیق را از یونانیان یادگرفتند وعربها از ایرانی‌ها اقتباس کردند. مشهوراست‌که عربهافقط دراواسط قرن‌اول‌هجری پس ازآمیزش بارومیان وایرانیان بامنجنیق آشنا گشتند ، اما در کتاب سیرهٔ حلبیه ذکرشده‌که بااشارهٔ سلمان فارسی درموقع محاصرهٔ طایف منجنیق استعمال شد وحتی مذکور است‌که سلمان بدست خود منجنیقی برای مسلمانان ساخت ودرحصار طایف‌بکار بردو بنابقول مورخ مذکور هنگام جنگ خیبرمسلمانان منجنیق ودبابه (نوعی‌تانك) همراه داشتند .

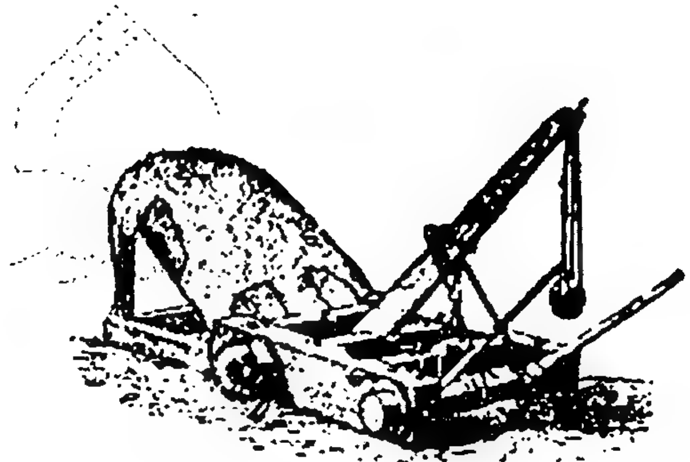
منجنیق چند قسم است : بعضی‌بزرگ بعضی‌کوچك ، بعضی باقلاب وبعضی باکمان بسته میشد وبعضی مانند فلاخن چرخ میخورد ومعمولا برای پرتاب‌کردن سنگ ، ظرف نفت ،

عقرب یاسایرمواد زیان‌آور بکارمیرفت ودرهرحال اگرچیزی که باید پرتاب شود ازچیزهای سبك وزن بودآنرا باسرب سنگین میکردند واگرچیز مایعی بود (مثل نفت وغیره) آنرا در ظرفی ریخته بازنجیر می‌بستند.



منجنیق رومی

در تصویر روبسرو منجنیق رومی را می‌بینیم که بادوستون (ب ـ ج) بطرف دشمن بسته شده‌ودومرد ایستاده‌قرقرهٔ(د) بزرگ‌را میگردانندو آن‌قرقرهٔ بزرگ‌قرقرهٔ دندانه‌دار (ن) را میگردانند وطنابی‌که ازستون (۱) کشیده شده بقرقرهٔ (س) و دوقرقره (ف) می‌پیچند بقسمی‌که ستون بطرف عقب برمیگردد. این‌ستون ازقطعات چرم وآهن بهم وصل شده و مانندکمان نرم وکش دار است بقسمی‌که اگر بعداز بستن وکشیدن‌آنرا بگشایند بهٔته تیرها خورده باشدت هرچه تمام تر تامسافت زیادی پرتاب میکند.



منجنیق سنگی

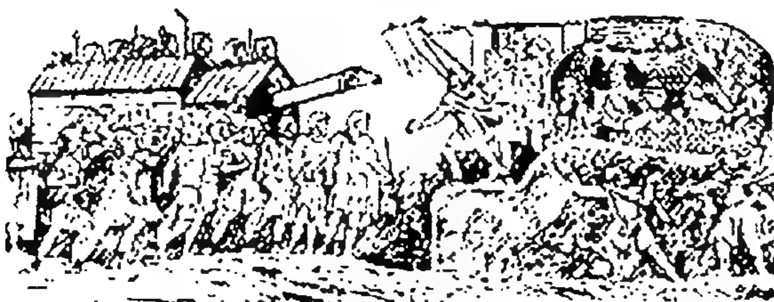
در شکل روبرو منجنیقی است‌که مخصوص‌پرتاب‌سنگ میباشد وآن‌عبارت ازستونی‌است که‌چیزی شبیه فلاخن بسر آن بسته‌اند واین‌ستون راباطناب‌بطرف عقب وصل کرده‌اند وته‌آنرا باکمان‌نرم محکم ساخته‌اند وهمینکه اورامحکم‌به‌ـ بندندو ناگهان بگشایندستون بسطح‌مایل تصادف میکند وسنگ را تامسافت‌دوری پرتاب مینماید.

معمولا منجنیق را برای خراب‌کردن قلعه‌ها بکار میبردند و در آنصورت سنگهای بزرگی در آن‌گذارده با قـوت وشدت به‌برج‌وباروی دشمن‌می‌انداختند ویااینکه با منجنیق دشمن‌را تیرباران مینمودند وگاه هم برای ایجاد حریق ظرفهای بزرگی را پر از نفت‌کرده مشتعل میساختند و بامنجنیق بطرف دشمن‌می‌افکندند. منجنیق ازحیث شکل مختلف بود و درپاره‌ای مواردنامی برای‌منجنیق انتخاب‌میکردند که پاره‌ای اوصاف‌آن رابرساند، هما نطورکه برای کشتی‌ها وتوپهای بزرگ در عصر حاضر نام‌گذاری میکنند. حجاج بن یوسف والی‌کوفه منجنیقی داشته‌کـه‌آن را (عروس) میخواندند وپانصد مردآن را میگردانید. محمدبن قاسم در سال ۸۹ هجری با آن منجنیق بجنگ پادشاه هند رفت و یکی از بتخانه‌های آنان را ویران ساخت.

دبابه یاتانک - دبابه را ازچوب سخت صاف میساختند وآن را با نمد یاچرمی که در سرکه خوابانده شده بود مستور میکردند واین برای‌آن بود که دربرابرآتش تاب بیاورد و سپس‌آنرا روی چرخهای گرد گذارده میکشیدند، گاه هم دبابه را بشکل‌برجی ساخته بآن قرقره‌ها میبستند و مردان جنگی بوسیلهٔ‌آن قرقره‌ها بالای برج رفته سنگر وقلعهٔ دشمن را تیرباران میکردند (تفصیل‌آن خواهدآمد). دبابه یاتانک ازمنجنیق قدیمی‌تر است. مصریها وآسوریها ویونانی‌ها ورومی‌ها وایرانی‌ها ومسلمانها بترتیب ازدبابه یا(تانک چوبی) استفاده میکردند ودرواقع دبابه قلعه‌ای بوده که باگردونه‌های مخصوصی‌حرکت میکرده وبوسیلهٔ‌آن برباروو وبرج دشمن میتاختند وبامردمانی‌که درمحاصره بودند جنگ میکردند.

گاه هم دبابه را برای خراب‌کردن باروها بکار میبردند باین‌قسم‌که مردانی توی دبابه رفته درپناه دیوارهای‌آن پنهان میشدند وسرتیز دبابه را بدیوارهای برج میکوفتند و آن را خراب میکردند.

قوچ جنگی - قوچ جنگی نیز نوعی دبابه بوده بااین فرق‌که چیزی‌مانند سرقوچ داشته‌ومردان جنگی درداخل‌آن جا میگرفتند. قوچ جنگی مانند دبابه برای خرابی برجها بکار میرفته است باین قسم‌که سرقوچ بوسیلهٔ طناب وقرقره هائی‌که بسقف‌آویخته بود محکم بسته میشد ومردانی‌که درتوی قوچ جنگی جا داشتند وآنهاکه درپشت بودند سرقوچ راجلو وعقب برده بدیوار برج میبردند تاآنرا خراب‌کنند، تصویر بالا قوچ‌جنگی رومی را نشان



قوچ رومی جنگی

میدهد‌که برج وباروی برتن‌ها راهدف قرار داده‌اند ومردم برتن [1] باپرچمهای خود بیرون آمده تقاضای صلح دارند.

مسلمانان‌قوچ‌جنگی‌ودبابه (تانک‌چوبی) دربسیاری‌از جنگها بکارمیبردندوباآن‌برجها وباروها وقلعه‌ها را ویران میساختند باینقسم‌که مردان جنگی‌سوار دبابه (تانک چوبی) شده آن را بطرف قلعه ویابرج میغلطانیدند واگرسرراهشان خندقی بود روی‌آن را ازچوب پل میساختند واگرخندق پهن بود باخاک وخاشاک وهیزم وچیزهائی‌که برای همین‌کار دردبابه

---

۱ - برتن Bretons مردمانی بودندکه درشبه جزیره‌ای بهمان‌نام‌واقع‌درشمال ومغرب فرانسه می‌زیستند. مترجم

نهاده بودند خندق را پر میکردند ودرعین حال مردان جنگی که دردرون دبابه بودند باتیر وکمان کارگران را حمایت میکردند تاازحملهٔ دشمن محفوظ مانده بکار خود ادامه دهند. سپس تانك را بطرف برج و بارو برده حملهٔخودرا شروع میکردند و سوراخهائی در دیوار ایجادکرده با چوب آنرا وسیعتر میکردند و اگر ممکن میشد با نردبان از برج بالا رفته توی شهر سرازیر میشدند وگرنه جنگ را ادامه میدادند.

آتش یونانی

ازحمله چیزهائی که عربها ازرومیان فراگرفتند یکیهم آتش یونانی است و ظاهراً از اختراع ایشان ترکیباتی را بهم آمیخته و در موقع جنگ آن را مشتعل کرده بسمت دشمن میافکندند. اروپائیان فقط در قرن هفتم میلادی از این اختراع بهرهمند شدند. در آنموقع عربها بقسطنطنیه وسایر شهرهای آسیائی و اروپائی روم حمله میبردند و شهر قسطنطنیه را مکرر محاصره کردند اما نتوانستندآن را بگشایند چون رومیها در مقابل اعراب آتش یونانی بکار میبردند وآنان را عقب میزدند و از قرار معلوم مردی از اهل شام بنام کانیکوس این اختراع را برومیان آموخته بود. رومیان تامدتی اسرار این اختراعرا پنهان میداشتند تا اینکه بالاخره عربها برآن دست یافته ودانستندکه آتش یونانی ازگوگرد وپارهای املاح شیمیائی و مواد روغنی است که آنرا بشکل مایع در آورده در استوانههای دراز اندامی میریختند و در جلو کشتی میآویختند و همینکه بدشمن میرسیدند آن مواد را آتش زده بشکل کرههای نورانی پرتاب میکردند و بااینکه پارچه های کتانی رادر نفت فرو برده آتش میزدند وبخانهها وکشتیهای دشمنمیانداختند. ظاهراً حصین بن نمیر که درسال ۶۴ هجری برای دستگیری عبدالله زبیر کعبه را آتش زد از همین آتش یونانی بکار برده بود.

(شکل زیر) عربها آتش یونانی را نفت جهنده مینامیدند.

درکتابخانهٔ ملی پاریس تصویری ازمردان سواره وپیادهٔ عرب دیده میشود که پارچههائی را باآتش یونانی آلوده ساخته مشغول آتش افروزی شدهاند



اختراع باروت

فرنگیها اختراع مهمی را بخسود نسبت میدهند در صورتیکه این اختراع ازعربها بودهاست.

بنا بگفتهٔ فرنگیان شخصی بنام شوارتز درسال ۱۳۲۰ میلادی (۷۱۹ هجری) باروترا اختراع کرده است. اما یك راهب انگلیسی موسوم بهراجر باکن که درقرن

۱۳ میلادی میزیسته به ترکیباتی اشاره کرده که در زمان وی معمول بوده و به باروت شباهت داشته است. حقیقت مطلب آنست که عربها پیش از دیگران استعمال باروت رامیدانستند واگر آنها باروترا اختراع نکرده باشند، لااقل باروت توسط آنان بمردم قرون وسطی منتقل شده است. کوندی خاورشناس اسپانیولی که در سال ۱۸۲۰ درگذشته صریحاً نوشته است که عربها در جنگ سرقوسه در سال ۱۱۱۸ میلادی اسلحهٔ آتشین بکار بردند از آن گذشته مورخین عرب نیز درضمن تاریخ جنگهای اسلامی در قرن سیزده میلادی (در افریقا) ازاسلحهٔ آتشین نام برده‌اند، چنانکه ابن‌خلدون راجع بجنگ ابویوسف سلطان مراکش برای تسخیر سجلماسه و بیرون آوردن آن از دست فرمانروایان عبدالواد (۶۷۲ هجری ۱۲۷۳ میلادی) چنین میگوید:

«همینکه سلطان ابویوسف بلادمغرب (افریقا) راگشود شهرها ودژهای آنرا بزیرفرمان درآورد وبرمرکز خلافت خاندان عبدالمؤمن دست یافته آثار آنهارا برانداخت وشهرهای طنجه و سبته لنگرگاه وسرحد مغرب راگشود آنگاه بطرف بلاد قبله توجه کرده، مصمم شد سجلماسه[1] را ازفرمانروایان عبدالواد بستاند ودعوت آنان‌را برانداخته بنام خود دعوت کند، لذا درماه رجب ۶۷۲ لشکر بدانجا کشید وسپاهیانی ازعرب و بربر وزناته گرد آورد ومنجنیق وتانك چوبی وگردونه‌های نفت جهنده (آتش یونانی) باریگ‌های آهنین واندام[2] نفت‌انداز همراه برد واز انباری که باآتش وباروت بطور شگفت آوری مشتعل شده بود بدشمن آتش می‌افکند وقدرت خداوند ازاین عملیات هولناك ظاهر میگشت.

خلاصه یکسال تمام شب وروز آنجارا حصارداده جنگید تااینکه روزی دیوارهای برج براثر سنگباران کردن ازمنجنیق فروریخت وسوراخی درآن پدید آمد وسپاهیان ازآن سوراخ بشهر هجوم آوردند».

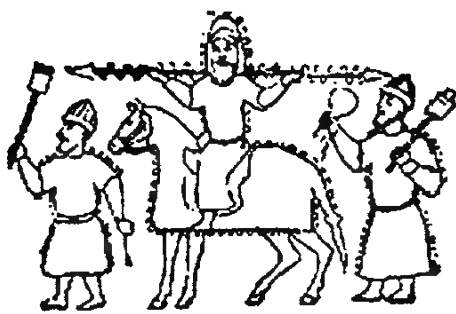


این گفتهٔ ابن‌خلدون گواهی میدهد که پیش ازشوارتز عربها باروت داشتند، چه‌که شوارتز (مخترع باروت بقول فرنگیها) در سال ۱۳۲۰ میلادی میزیسته و عربها در سال ۱۲۷۳ درجنگ مذکور باروت استعمال کرده‌اند. ازآن گذشته عربها درقرن سیزده میلادی درکتب مربوطه توصیفی از باروت کرده‌اند که کاملا شبیه باروت میباشد.

در کتابخانهٔ پترزبورگ (لنین گراد) تصویر دومرد عرب‌است (شکل بالا) که اسلحهٔ آتشین بکار میبرند و آنکه در سمت راست است چیزی مانند تفنگ در دست گرفته آنرا نزدیك آتش میبرد تاگلولهٔ آن منفجر شود.

---

۱ ـ سجلماسه شهری‌بوده درنزدیکی فاس‌بندرمعتبر مراکش واکنون وجودندارد. مترجم
۲ ـ اندام یاهندام یك‌نوع اسباب‌جنگی بوده‌است. مترجم



شکل روبرو صورت اسب سواری را نشان میدهد که نیزه‌ای بدست دارد و نیزه‌را باپارچهٔ ریشه دار آلوده به‌نفت کرده‌اند که هنگام لزوم بدشمن بیندازند. در دو طرف اسب سوار دو پیاده دیده‌میشوند لباس آن دوپیاده وجل‌مرد سواره از پارچهٔ ریشه داری است که در موقع مقتضی به نفت‌آلوده میشود.

نظامات لشکریان اسلام هنگام جنگ

درفصل تاریخ آرتش گفته شد که آرتش کشورهای متمدن به‌صفها و دسته‌ها تقسیم میشدند ولی عربهای جاهلیت ازاین نظامات بهره‌ای نداشتند وجنگهای آنان بصورت کروفر (جنگ وگریز) بود . یعنی بدشمن هجوم می‌آوردند واگر ناتوان میشدند میگریختند و دوباره حمله میاوردند و هیچ قانون وقاعده‌ای درکارشان نبود. پس‌از ظهوراسلام قوانین‌و مقرراتی برای‌جنگ ایجادشد که از آن جمله‌صف‌بندی لشکریان میباشد ، چنانکه در سورهٔ«صف» راجع‌بآن‌موضوع میفرماید : «ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله صفاکانهم بنیان مرصوص» خداوند آن کسانی را دوست دارد که در راه او صف بسته مانند پایه‌های سرب ریخته شده می‌جنگند، یعنی بیکدیگر پیوندخورده وبسته شده‌اند، بنابراین در زمان رسول‌اکرم (ص) لشکریان اسلام باصف بجنگ‌میرفتند وهمانطورکه برای نماز صف‌آرائی میشد یك‌پا ویك‌جا بطرف دشمن میتاختند وچون‌عربهای بدوی جز جنگ وگریز چیزی نمیدانستند مسلمانان صف بسته برآنها چیره میگشتند. اتفاقاً فاتحین بزرگ جهان مانند : اسکندر ، سلطان‌سلیم، بناپارت وغیره بواسطهٔ نظامات‌تازه واسلحه‌های تازه توانستند بردشمنان خود غلبه‌کنند .

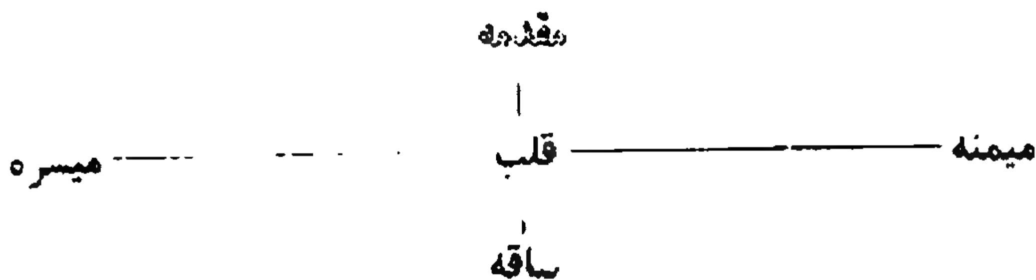
عربهای جاهلیت شترها و زنان و فرزندان و بارها را پشت سر خود قرار میدادند و بدانوسیله ازفرار جنگجویان جلوگیری میکردند. مسلمانها باآنکه‌صف‌آرائی داشتندو کمتر ازصف‌خارج میشدند، معذلك برای مزید پایداری و فداکاری افراد زنان و بچه‌ها وشتران و بارها راعقب‌صف‌ها میگذاردند .

درزمان پیغمبراکرم(ص) سپاهیان‌اسلام یك‌صف یادوصف میشدند (بسته بکمی وزیادی افراد) وهمینکه زمان خلفای‌راشدین شمارهٔ سپاهیان زیاد شد برعدهٔ صفها هم‌افزوده گشت وبمناسبت اسلحه واوضاع و احوال صف‌های‌نظامیان جلو وعقب می‌ایستادند چنانکه حضرت امیر(ع) در روز صفین (۳۷هجری) بسپاهیان خودچنین دستور میدهد :

صف‌های خودرا مانند پایه‌های ریخته‌شدهٔ از سرب مرتب و محکم سازید ، زره‌پوشان جلو وبی‌زره‌ها پشت سرآنان بایستند، دندانها رابهم بفشارید که اگر شمشیر بربدن‌شما وارد آید کندی‌گیرد ، سرهای نیزه را بازگردانید که سنان آن محفوظ بماند، دیده برهم‌گذارید که خاطرتان آسوده گردد، آهسته صدا برآرید که از شکست دور می‌شوید . .

دسته‌ها

(کرادیس) - پس‌از آنکه درزمان امویان‌عربها باغیرعرب‌ها مخلوط شدند، سپاهیان اسلام بصورت دسته وهنگ قرار دادند (چنانکه در تاریخ آرتش گفته‌شد) چه‌که رومیان‌هنگام جنگ‌سپاهیان خویش را بهنگ‌ها تقسیم میکردند و آنراکورتیس Kortis میخواندند و هرهنگ و دسته‌ای را به صفهای‌منظم ترتیب میدادند. مثلاشاه، یافرمانده‌کل راباپرچمها وملازمان در وسط‌قرارداده، آن‌راقلب‌لشکر میگفتند. جلوی این‌دسته دستهٔ دیگری بودکه‌غالباً ازسواران تشکیل‌می‌یافت و آنرا مقدمةالجیش یا پیشآهنگ مینامیدند. طرف دست راست پادشاه میمنه، طرف چپ میسره و پشت سرساقه نام داشت باین ترتیب:



و باین ترتیب آرتش به پنج دسته تقسیم میگشت. ایرانیان علاوه بر این پنج دسته، تعداد زیادی فیل در پشت میدان جا میدادند. پشت این فیل‌ها برجهای چوبی بارکرده ودر این برجها همه نوع اسلحه وپرچم ریخته بودند وچنان بنظر میرسید که با این اقدام روحیهٔ خود را تقویت میکردند.

گاه‌هم سراپردهٔ پادشاه را پناهگاه میساختند باین قسم که پشت‌میدان جنگ برای‌شاه تخت‌میگذاردند وشاه وفدائیان وی‌باملازمان خاص‌دور تخت را میگرفتند واطراف آن‌پرچم می‌افراشتند و تیر اندازان و پیاده‌ها گرداگرد تخت حلقه میزدند و بااین تشکیلات تقریباً سنگری در پشت جبهه ترتیب میدادند و چه بسا که ایرانیان هم مثل عربها بجنگ وگریز می‌پرداختند و چندین سنگر و پناهگاه به نمونه‌های فوق، در پشت میدان تهیه میکردند.

همینکه عربها با رومیان و ایرانیان بجنگ پرداختند، مانند آنان لشکریان را بدسته‌ها و صف‌ها مرتب ساختند چنانکه خالدبن ولید در سال ۱۳ هجری در واقعهٔ یرموك سپاهیان اسلام را مانند ایرانیان به ۴۰-۳۶ دسته تقسیم‌کرد و ابوعبیده را در قلب و عمرو عاص و شرجیل‌بن حسنه را در میمنه و یزید بن ابی سفیان را در میسره قرارداد و برای اولین مرتبه عربها را باآن ترتیب آشنا ساخت و پس از وی سعد وقاص در سال ۱۴ هجری همان نظامات را اجراء کرد.

ازقرار معلوم «خالدبن‌ولید» و «سعدوقاص» در عین حال‌که برای‌جنگ بارومیان و ایرانیان سپاهیان خود را مانند آنان بدسته‌ها تقسیم‌کردند از صف‌بندی و صف آرائی دست برنداشتند و نظام صف‌بندی تا سال ۱۲۸هجری برقرار ماند و درآن تاریخ مروان‌بن‌محمد

آخرین خلیفهٔ اموی ترتیب صف‌بندی را بکلی برهم زده با ضحاك خارجی و خبیری از روی اصول دسته بندی جنگ کرد . از آنموقع به‌بعد اصول قدیمهٔ جنگجوئی عرب فراموش شد و چون سپاهیان عرب با تجملات روم و ایران آشنا شدند، از بردن زن و بچه بمیدان جنگ منصرف گشتند.

پاره‌ای ازسران اهل‌بیت رسول(ص) که برای‌خود دعوت‌میکردند مانند زمان پیغمبر اکرم(ص) بصف‌بندی درجنگ‌ادامه دادند وترك آنرا بدعت‌میدانستند وگاه هم بواسطهٔ همین عقیده درمیدان شکست‌میخوردند. مثلا : «ابراهیم‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن‌علی‌بن ابی‌طالب» در زمان خلافت «منصورعباسی» قیام‌کرد ودر محلی موسوم به«اخمرا» درشانزده فرسخی‌کوفه با«عیسی‌بن‌موسی» سردار خلیفهٔ عباسی جنگید . پیش‌از شروع بکارزار یاران ابراهیم بوی گفتند: بهترآنست‌که سپاهیان خود را بچند دسته تقسیم‌کنیم‌که اگر یك‌دسته‌گریخت دستهٔ دیگر بماند ولی‌اگر صف‌بندی‌کنیم وپاره‌ای ازافرادصف بگریزند طبعاً‌صف‌بهم میخورد وبقیه نیز میگریزند .

ابراهیم‌گفت: اهل‌اسلام‌فقط‌درصف می‌جنگند وهمینکه سپاهیان‌صف دستهٔ‌ابراهیم‌بااصول قدیم بمیدان آمدند، دربرابرنظامیان مرتب عیسی‌مقاومت نیاورده شکست خوردند. بهرحال مسلمانان (عربها) کم‌کم شهرنشین شده بااصول ومقررات نظامیان ممالك متمدن آشنا گشتند وکتب علمی وفنی‌سایرین را ترجمه‌کرده، مطالب تازه‌ای آموختند. ازآن‌جمله اینکه برای سپاهیان‌خویش‌هفت نوع‌نقشهٔ جنگی‌طرح‌کردند واگرچه تمام‌آن‌هفت نقشه‌را بکار نمی‌بردند اما درنظامات جنگی خود آنرا حفظ‌کردند وشرح‌مختصر آن‌نقشه‌ها وسازمانها چنین‌بود .

ظاهراً این دونقشه‌را ازایرانیان‌گرفتند .

۱ ــ سپاهیان را بشکل هلال(ماه‌نو) منظم میساختند .

۲ ــ « « « دوماه‌نو (مانند دوکمان) بمیدان‌می‌آوردند .

۳ ــ « « « مربع‌مستطیل

۴ ــ « « « هلال وارونه

۵ ــ « « « مربع منحرف

۶ ــ « « « مثلث

۷ ــ « « « دو دائره یکی در درون دیگری.

این طرح اخیر را موقعی بکارمیبردندکه سپاهیان‌آنان خیلی‌کمتر از سپاهیان‌دشمن بود . اتفاقاً بناپارت نیز با همین نقشه می‌جنگید و از آنرو این نقشه بنام مربع بناپارت شهرت دارد وتاکنون (زمان تألیف‌کتاب۱۹۰۲ میلادی) نقشه‌ای‌کاملترازآن تهیه‌نشده‌است.

بنابر آنچه‌گفته شد: سپاهیان‌اسلام پس‌از آشنائی بافنون جنگی سایر ملل بامراعات اوضاع زمان و مکان دسته دسته بشکل هلالی یا مربع یا مثلث بمیدان میرفتند.

اردوگاه درزمان جاهلیت اردوگاه عرب تابع نظامات مخصوصی نبوده ودر اوایل اسلام نیز بهمان وضع جاهلیت باقی ماند باینقسم که چادر امیر در وسط و چادر سایر بزرگان در اطراف چادر امیر قرار داشت و اگر زن و بچه همراه داشتند پشت اردوگاه میگذاردند و در اواخر که از بردن زن و بچه بمیدان جنگ منصرف شدند، مانند رومیان و ایرانیان بمقتضای روز اردو میزدند. تدریجاً دستگاه تحمل مسلمانان توسعه یافت و علاوه بر دسته‌های مختلف سپاهی پزشکان و نویسندگان و قاضیان و شیپورچیان و طبالان و پرچمداران و غیره نیز جزء سپاهیان درآمدند و در آن موقع بود که اردوگاه مسلمانان بصورت یك شهری درآمد چنانکه تصویر ضمیمه اردوی اسلام را در عالی‌ترین دوره‌های پیشرفت آن نشان میدهد.

فرمان جنگ و شعار جنگجویان **فرمان جنگ** دراوایل اسلام، فرمان جنگ چنین بود (النفیر النفیر) (آماده ـ حمله ـ هجوم) چنانکه درمصر درایام حاضر فرمان جنگ را چنین میگویند:ـ (هجوم حاضر ـ ال ـ هجوم) فرمان بازگشت نیز کلمهٔ رجعت (بازگشت) اجراء میشد. فرمان سواری (الخیل ـ الخیل) بود (خیل بزبان عربی بمعنای ستور است) در آرتش مصر برای بازگشت (حربه) و برای سواری (بین‌مایه حاضر ـ ال) میگویند واین کلمات ترکیبی از ترکی وعربی میباشد. برای پیاده شدن عربها کلمه ـ الارض ـ الارض (زمین) بکارمیبردند ومصریها چنین میگویند: این‌مایه حاضر ال ـ این[1].

فرمانهای سادهٔ فوق دراوایل اسلام اجراء میشد وپس از اینکه مسلمانان متمدن شدند برای هر حرکتی ازحرکات سپاه فرمان مخصوصی ترتیب دادند ازاینقرار:

۱ ـ میل یعنی بطرفی برگشتن.

۲ ـ انقلاب یعنی برهم خوردن صف.

۳ ـ انفتال یعنی جداشدن.

۴ ـ تسویهٔ انفتال یعنی راست نمودن صف جدا شده.

۵ ـ استدارهٔ صغری قلعهٔ کوچك درست کردن.

۶ ـ استدارهٔ کبری یعنی قلعهٔ بزرگ درست کردن.

۷ ـ تقاطر یعنی قطار شدن.

۸ ـ اقران یعنی بهم پیوستن.

۹ ـ رجوع الی الاستقبال یعنی دوباره روی آوردن.

۱۰ ـ استدارهٔ مطلق یعنی بحال دایره مانند مرتب شدن.

---

۱ ـ این اصطلاحات ترکی موقعی در مصر معمول بودکه آنکشور تحت الحمایهٔ عثمانی بود واکنون چنان نیست. مترجم

۱۱ ـ اضعاف یعنی دوچندان شدن.

۱۲ ـ اتباع میمنه یعنی به‌راست.

۱۳ ـ اتباع میسره یعنی بچپ.

۱۴ ـ جیش‌منحرف یعنی منحرف شدن.

۱۵ ـ جیش‌مستقیم یعنی مرتب‌شدن.

۱۶ ـ جیش‌مورب یعنی اریب‌شدن.

۱۷ ـ رض یعنی مشق کنید.

۱۸ ـ تقدم یعنی قدم به‌پیش.

۱۹ ـ حشو یعنی بهم‌در آئید.

۲۰ ـ رادفه یعنی پشت‌سرهم.

۲۱ ـ ترتیب‌بعد ترتیب‌مرتب بایستید.

فرمانده سپاه باادای این‌کلمات فوری‌سپاهیان رابترتیب مطلوب‌منظم میساخت والبته لشکریان کاملامشق کرده ومجرب بودند وبمحض‌شنیدن این‌فرمانهامطابق‌دستور عمل‌میکردند.

در پاره‌ای موارد فرماندهان دستورهای خود را باختصار اداء میکردند وسپاهیان که بدهان وچشم فرمانده توجه‌داشتند، ازهمان‌کلمات‌مختصر واشارات‌مفادفرمان‌را درك‌میکردند وآنرا انجام میدادند ازآنجمله : دوکلمه (هوجوا) و (هوبرا) بمعنای روبرو ـ پشت‌به‌پشت بود وباختصار تمام اداء میشد .

شعار میدان جنگ

عربهای زمان جاهلیت درمیدان‌کارزار شعارهائی میدادندکه مناسب بااوضاع روز بود مثلادر جنگ‌احد سپاهیان مخالف‌اسلام بنام‌دوبت خود، عزی ـ هبل‌فریاد میزدند وقبیلهٔ تنوخ درحیره (یاآل‌عبادالله) میگفتند. پیغمبراکرم شعارمهاجرین‌را(یابنی‌عبدالله)وشعار اوس‌وخزرج (انصار)رایابنی‌عبدالله ویابنی عبیدالله قرار داد وسپاهیان اسلام را (خیل‌الله) میخواندند و بعداً نیز بمقتضیات روز شعارهائی ساخته‌بکار می‌بردند .

شهرهای مرزی و دژهای آن

ثغور ـ عواصم مقصود از ثغور و عواصم حدود دریائی وصحرائی ممالك اسلامی و دژها ومراکز آن نقاط می باشد.

مسلمانان چنانکه قبلا اشاره شد ابتداء فتوحات خود را از قسمت صحرائی شام ازطرف حوران شروع کردند. زیرا بیشتر نیروی رومیان در کرانه ها و شهرهای مجاور آن بود وعربها ابتداء قسمتهای صحرای شام که مسکن اعراب بود فتح کردند وبطرف دریا ورومیان روآوردند وهنگامیکه ابوعبیده دردمشق اقامت داشت، معاویه وبرادرش یزید باعده‌ای ازسپاهیان شهرهای ساحلی بیروت، صیدا، جبیل را بآسانی فتح کرد ولی رومیان آنرا باز گرفتند چه که نیروی دریائی آنان زیاد بود. آنگاه درزمان عثمان معاویه والی شام ازخلیفه اجازه خواست که برای گشودن شهرهای ساحلی بطرف دریا عزیمت کند عثمان که گفتهٔ عمررا درنظرداشت نمیخواست چنین اجازه‌ای بدهد ولی دراثر اصرار معاویه اجازه صادر گشت ومعاویه شهرهای ساحلی شام را طرابلس وبالاتر ازآنرا برای مسلمانان گشود و در زمان خلفای راشدین مرز دریائی مسلمانان درشام شهر انطاکیه شد وهرون‌الرشید این شهرهای مرزی ساحلی را بنام عاصمه موسوم ساخت. مسلمانان کم کم روبساحل جلو میرفتند ورومیان بطرف اسکندرونه (حالا آنشهر متعلق به ترکهاست وآنراهاتای میگویند. مترجم) وطرسوس عقب میزدند. تاآنکه درزمان امویان تمام آن فتح شد ودرایام عباسیان دژها وپادگانهای نیرومند درآن نقاط قرار دادند تاازهجوم گاه وبیگاه رومیان جلوگیری کنند. مسلمانان هرشهرمرزی راکه میگشودند دژهای سابق آنرا ترمیم کرده ودژهای تازه‌ای درآن نواحی میساختند ومردم آن نقاط رامجهز کرده آمادهٔ دفاع میکردند وهمین قسم درنقاط وسرحدات صحرائی اقدامات لازم بجا میاوردند.

ممالك اسلام ازطرف دریا وصحرا یافقط ازراه دریا ویاصحرا بخاك وآب رومیان و ایرانیان اتصال مییافت واینك نام مرزهای دریائی شام و مصر ومرزهای دریائی وصحرائی عراق وغیره وشهرهای مهم آن:

آ ـ مصر.

۱ ـ اسکندریه ـ دمیاط ـ عریش ـ رفح.

ب ـ شام .

۱ ـ قسمت شمالی :

طرسوس، اذنه ، مصیصه ، عین‌زربه ، کنیسه ، هارونیه ، بیاس ، نقابلس . درآمداین نقاط سالی‌صدهزار دینار بود که تمام‌آن بمصرف استحکامات محلی میرسید وبلکه ازبیت‌المال نیزمبالغی باین نقاط می‌آمد وبرای پرداخت حقوق افراد مصرف میشد .



ت - قونیه : مقبرهٔ مولانا

۲ـ مرزهای مجاور شام عراق که بواسطهٔمجاورت باجزیرةالعراق(زمین‌های میان‌دجله وفرات را جزیره میگویند) به‌جزریه موسوم بود ازاین قرار:

مرعش ـ حوث وازاین دو نقطه استحکامات سرحدی تاشمیشاط وملطیه ادامه مییافت درآمد این نقاط ، بسالی ۷۰ هزار دینارمیرسید که چهل هزار دینار آن مخصوص نگاهداری استحکامات بودوصد هزار دیناراز بیت المال مرکزی بسی هزار دینار بقیه اضافه میگشت وصد وسی هزار دینارحقوق پادگان ها وافرادپرداخته میشدوبطور کلی هزینهٔ نگاهداری این نواحی سالی دویست هزار دیناربود این مصارف مربوط بایام عادی بود ودر اوقات جنگ مبالغ بیشتری بمصرف میرسید .

شهرهای مرزی این نواحی عبارت بود از : دلوك ، رعبان ، مونبوگ.

علاوه بر این نقاط مرزی دولت های اسلامی درنواحی هندنیز استحکامات مرزی داشتند.

غزوات یاحمله های جنگی

در سال ۱۷۰ هجری «هرون الرشید» نقاط مذکور فوق را ازجزیره و قنسرین جداکرده آنها را عواصم (جمع عاصمه یعنی کرسی نشین) نامیده و هرساله سپاهیان اسلام بعنوان جهاد از استحکامات دریائی و صحرائی بیرون ریخته برومیان حمله میآوردند واین حملات در اصطلاح اسلامی غزوه[1] نام دارد. جهاد یکی ازپایه های مهم دین اسلام است پیغمبر اکرم وخلفا مرتب مسلمانها را بجهاد دعوت میکردند و همانروزی که ابوبکر بر مسند خلافت نشست بمسلمانان چنین گفت :

«ازجهاد دست برندارید قومی که جهاد را فراموش کنند خوار میشوند » .

نیروهای دریائی اسلام که از ۸۰ـ۱۰۰ کشتی تشکیل مییافت ازکرانه های شام ومصر تا جزیرهٔ قبرس لنگر می انداخت و فرمانده کل نیروی دریائی در مرز های ساحلی شام اقامت میکرد ومجموع ناوگان جنگی را اسطول میخواندند و هرگاه که نیروهای دریائی بجنگ میرفتند صد هزار دینار (سالانه) هزینهٔ آنان میشد .

حمله های مسلمانان درسه موقع بهار، تابستان ، زمستان انجام میگرفت . روزدهم ماه مه[2] حمله های بهاری آغازمیشد وتادهم ژوئیه (یك ماه) دوام داشت. درآنموقع چارپایان آنها ازچراگاه بهاری بازآمده بودند و چون اراضی شام درماه ژوئیه نیزقابل چرا بود سپاهیان اسلام در دهم ژوئیه از میدان بازآمده چندی استراحت میکردند و ستوران را مجدد بچرا میفرستادند حمله های تابستانی ازپنجم ژوئیه تااواخرآن ماه ادامه می یافت ودرپاره ای سالها درهرتابستان دومرتبه بجنگ میپرداختند وآنرا حملهٔ تابستانی راست وچپ میگفتند .

حمله های زمستانی بیست روز بیشتر نبود وازاواخر فوریه تااوایل مارس طول میکشید

---

۱ ـ درایام سعادت یعنی زمانی که حضرت رسول اکرم درمیان مسلمانان بودند جنگ هائی که بفرماندهی خودشان واقع میشد غزوه نام داشت واگرخود حضرت حضور نمییافتند آن جنگ راسریه میگفتند .

۲ ـ ماه مه میلادی مطابق است باماه اردیبهشت خورشیدی وژوئیه باتیروفوریه بابهمن ومارس بافروردین . مترجم

وبمناسبت پیش آمد بهار وفصل چرا ازمیدان بسنگرها برمیگشتند .

بطوری که ملاحظه میشود خلفای اسلام نه تنهادرحفظ مملکت خود کوشش داشتندبلکه ازجهاد دست برنمیداشتند ومرتب ممالك مجاور را فتح میکردند ، عباسیان بیش از سایر خلفا باین نوع رزمها اهمیت میدادند وهمینکه ازاستقرار فرمانروائی خود فارغ شدند بجنگ و جهاد دست زدند وهمانطورکه هرساله درموقع معین مردمی به حجمیرفتند، دسته‌ای جنگی نیز در موقع مخصوص بممالك مجاور حمله میاوردندگاه خود خلفا شخصاً در این جنگها شرکت می‌جستندچنانکه در سال ۱۶۳ هجری مهدی خلیفهٔ عباسی شخصاً بجنگ رومی‌ها رفت و در سال ۱۶۵ هجری پسرخود هرون را بانود وپنجهزار ونهصد وسی سواره وپیاده مأمور سرحدات روم ساخت. هرون ازسنگرها واستحکامات رومیان گذشته تاخلیج قسطنطنیه رسید وفرماندهان رومی نقاط میان راه باهرون صلح کرده یکصد ونود وسه هزار وچهارصد وپنجاه دینار وبیست ویك میلیون ویکصد وچهل هزاروهشتصد درهم جزیه بامال المصالحه پرداختند.

همینکه هرون به قسطنطنیه نزدیك شد، ایرینی امپراتریس روم بوحشت افتاد وبارشید صلح کرده متعهد شد سالی هفتاد هزار دینار بدولت اسلام باج بدهد وسرراه هرون اردو بازار و راهنما آماده سازد،این مصالحه سه سال تمام طول کشید ومسلمانان علاوه برآنچه گفته شد صد هزار گوسفند وگاو وبیست هزار اسب وپنجهزار وششصد وچهل وسه اسیر گرفتند وپنجاه وچهار هزار رومی راکشتند وهمین پیشرفتها سبب میشدکه مسلمانان بیشتر بجهاد بروند .

دریا پیمائی ـ ناوگان جنگی عربهای حجاز مثل تمام عربهای بدوی از دریا بیم داشتند چنانکه امروز نیز بهمان حال هستند ولی عربهای حمیر و سبا در زمان تبابعه باکشتی‌های بازرگانی بدریا میرفتند چون در صحرا ودریا بتجارت مشغول بودند پس ازظهور اسلام وفتح مصر وشام مسلمانان کشتی‌های رومی را دیدند ومعنی جنگهای دریائی رادریافتند وبفکردریانوردی افتادند. نخستین کسی که ازسرداران عرب باین کار دست زد علاءبن حضرمی‌والی بحرین درزمان عمر بود که بدون اجازهٔ خلیفه برای تسخیرسواحل خلیج فارس بدریانوردی پرداخت اماکاری ازپیش نبرد . عمر که ازآن ماجرا خبرشد علاء حضرمی‌را ازآن سمت (امارت بحرین) عزل کرد وبپاداش این خطااورا زیردست سعدوقاص بکوفه فرستاد . معاویه والی شام که مرد جاه طلب ودور۔ اندیشی بود، مکرر ازعمردرخواست میکرد بوی اجازه‌دهدکه بارومیان در دریا دست وپنجه نرم کند اماعمرسخن‌اورا نمی‌پذیرفت وهمینکه اصرار معاویه ازحد گذشت، عمر، بعمروعاص والی‌مصر شرحی نوشت وازوی‌تقاضا کرد دریارا برای عمرتوصیف کند، عمروعاص در جواب نگاشت : «ای‌خلیفه دریامخلوق بزرگی‌است‌که مردمان کوچکی برآن سوارمیشوند وجزآب وآسمان چیزی نمی‌بینند اگردریاآرام باشد دلهارا غمگین میسازد واگر طوفانی‌شود عقل و هوش رامی‌رباید، یقین انسان درروی‌دریا کم وشکش‌زیاداست،کسانی‌که دریانوردی میکنند

مانند کرمهائی هستند که روی شاخهٔ چوبی مانده‌اند اگر کج بشود غرق میشوند».

عمر عین این نامه را برای معاویه فرستاده گفت: «سوگند بخدائی که محمد را براستی فرستاده هیچ مسلمانی را بدریا نمیفرستم».

پس از قتل عمر، معاویه که آن موقع نیز والی شام بود از عثمان اجازهٔ دریانوردی خواست و پس از اصرار زیاد موفق باجازه شد. بااین شرط که دریانوردی اجباری نباشد و هر کس از مسلمانان که مایل بود همراه معاویه بدریا برود. معاویه درسال ۲۸ هجری به قبرس رفت و مردم آنجارا مجبور کرد که سالی ۷۲۰۰ دینار جزیه بدهند واین نخستین پیروزی مسلمانان در دریا بود، پس از این پیروزی مسلمانان دلیرشده در تابستان وزمستان و بهار بجنگ دریائی میپرداختند. (سابقاً اشاره شد)

ناوگان جنگی اسلام مسلمانان (عربها) که از کشتی‌سازی و کشتی‌رانی اطلاعی نداشتند در ابتداء از رومیان مقیم ممالك اسلامی برای این عمل کمك گرفتند و باکمك آنها ناوگان جنگی‌ساخته اسلحه ومهمات در آن ریختند و باسربازان دریانورد مجهز کردند ومجموع این کشتی‌هارا اسطول نامیدند (اسطول کلمهٔ یونانی است و بمعنای ناوگان می‌آید). مرکز کشتی‌رانی اسلام دریای مدیترانه بود واهالی شام وافریقای شمالی واندلس جزء دریا نوردان اسلام درآمدند نخستین دارالصناعه یا مرکز کشتی سازی مسلمانان درزمان عبدالملك بن مروان درافریقا تأسیس یافت و حسان بن نعمان والی افریقا بدستور خلیفه (عبدالملك) کشتی‌هائی‌ساخته بامهمات وتجهیزات وافرادجنگی به سیسیل فرستاد اما کاری از پیش نبرد تا آنکه اسدبن فرات درزمان زیادة‌الله بن ابراهیم بن اغلب ازفرمانروایان اغالبه سیسیل رافتح کرد جزیرهٔ قوصره نیز بدست اسدبن فرات گشوده شد ومسلمانان از این فتوحات بشوق آمده ودرشهرهای ساحلی افریقاواندلس ومصر وشام دارالصناعه تأسیس کردند وکشتی‌های بسیار بآب انداختند بقسمی که درزمان عبدالرحمن دراواسط قرن چهارم هجری ناوگان اندلس ازدویست کشتی تشکیل می‌یافت وفرمانروایان اسلامی افریقا نیز بهمان مقدار کشتی داشتند، هر کشتی‌خانه (دارالصناعه) دوسرپرست داشت یکی قائد که لوازم ومهمات وافراد جنگی رافراهم میساخت ودیگری بعنوان رئیس که وسایل حرکت وبادبان وپاروزنی را تهیه میدید وهمینکه یك کشتی یاچند کشتی آمادهٔ کارزار میشد یك فرمانده کل که ازرجال درجهٔ اول بود برای فرماندهی دریائی تعیین میگشت وعازم دریا میشد. مهمترین بنادراندلس یکی بجایه ودیگری مریه بود که دراین دونقطه کشتی خانه‌های متعدد تأسیس کرده بودند.

نخستین دارالصناعه (کشتی‌سازی) مصر دراواخر قرن اول هجری تأسیس یافت چنانکه تفصیل آن بیاید واول کسی که ناوگان (اسطول) درمصر دایر ساخت عنبة بن اسحق والی مصر از طرف متوکل عباسی بود، چه درسال ۲۳۸ هجری رومیان ازراه دریا به دمیاط (ازبندرهای مصر) فرود آمده آنجا را گرفتند. وعده‌ای ازمسلمانان راکشته، عده‌ای را اسیر گرفتند، ولی



ت - بروسه: مدخل مسجد سبز

مصر ازاین‌پیش‌آمد نگران گشت و ناوگان دایر کرد و مسلمانان فرزندان خویش را تیراندازی و فنون جنگی آموختند و فرماندهان زبردستی برای ناوگان مصری تعیین کرده همه نوع

تجهیزات ومهمات فراهم‌آوردند وباناوگان اندلس وافریقا وشام بجنگ رومیان رفتند و تا مدتی رومیان ومسلمانان باهم جنگ داشتندوازیکدیگر اسیرمیگرفتند ودرنتیجه خلفا مجبور شدند اسیران اسلام را باپول بخرند واین عمل راباصطلاح آنروز (فداء) نام گزاردند .

اولین خلیفه‌ای‌که اسیران اسلام را باپول آزاد ساخت هرون‌الرشید بود، که درسال ۱۸۹ بآن عمل‌کرد وپیش‌ازآن اسیران مبادله میشدند، خریداری اسیران بطورکلی‌درزمان عباسیان اتفاق‌افتاد و بیش‌ازسیزده مرتبه باین‌کار مبادرت شدکه آخرین‌آن بروزگارالمطیع‌لله خلیفهٔ عباسی‌درسال۳۳۵ هجری واقع شد. خلفای عباسی قریب پنجاه هزار اسیررادرظرف آن‌مدت باپول‌خریدند معمولا دربندرلامش درنزدیکی طراسوس ازبنادر مدیترانه خریداری اسیران انجام میپذیرفت‌وبیش‌ازدوسه‌هفته طول میکشید ودرمرتبهٔ اول نیم میلیون ازسپاهیان وبزرگان‌اسلام‌که باپهترین اسلحه ولوازم جنگی‌مجهز بودند درمحل حاضرشدند. عدهٔ آنان وخیل وحشم‌آنها بقدری زیاد بودکه‌کوه وصحرا ودره وبالا وپستی مملوشد . درهمانموقع کشتی‌های جنگی رومیان باسازوبرگ‌کامل به‌کنارآمدند واسیران مسلمان را باخودآوردند وسه هزار وهفتصد اسیرمسلمان درآن واقعه خریداری شده‌آزادگشت .

مروان‌بن‌ابی‌حفصه درآن‌مورد چنین میگوید : ترجمهٔ شعر :

تواسیرانی را آزادکردی‌که درزندان بیکس‌بودند .

ومسلمانان از آزادی‌آنان نومید بودند ومیگفتند زندان .

کافران‌گور آنها خواهد شد .

همینکه مصربتصرف خلفای فاطمی‌درآمد دراسکندریه ودمیاط ناوگان ساختند وشمارهٔ ناویان به‌پنجهزار رسیدکه هریك‌حقوق مرتبی داشتند . ده‌فرمانده نیروی دریائی میان‌آنان بودکه‌هرکدام ازده‌تابیست دینارحقوق دریافت میکردند ومیزان حداقل‌حقوق آنها دو دینار میشد وعلاوه برحقوق،املاکی بعنوان تیول دراختیار داشتندکه‌آنرا ابواب‌الغزاة میگفتند. هنگام عزیمت‌بجنگ یکی‌ازآن فرماندهان دریاسالار میشد وامر ونهی ناوگان را بدست او می‌سپردند ویکی‌ازامرای مهم دولت‌نیز باآنان بجنگ‌میرفت وبرای اینکه احترام بیشتری بناوگان منظور شود شخص خلیفه باوزیراعظم حقوق ناوی‌ها را تأدیه میکردند . در زمان المعزلدین‌الله اولین خلیفهٔ فاطمی (مصر) شمارهٔ‌کشتی‌ها به‌ششصد رسید وتدریجاً کم‌شده بصد کشتی تنزل‌کرد .

موقعی‌که ناوگان برای‌جنگ‌عزیمت میکرد، خلیفه درجایگاه مخصوصی‌کنار رودنیل درمحل‌موسوم به‌مقس (بیرون‌قاهره) جلوس‌مینمود، فرماندهان نیروی‌دریائی باجهازات‌جنگی مسلح ازبرابر خلیفه‌میگذشتند، کشتی‌ها باپرچم‌های گوناگون‌تزیین‌شده بود، قبل‌ازحرکت مانور شروع میشد ومنجنیق‌ها وسایرآلات جنگی بکارمی‌افتاد وعیناً موقع‌جنگ نمایش‌میدادند آنگاه مقدم ورئیس ناوگان بحضورخلیفه میآمدند واجازهٔ حرکت‌میخواستند، خلیفه صددینار

بمقدم وبیست دینار برئیس جایزه میداد و آنها را مرخص میکرد. هنگام بازگشت نیز چنین مراسمی اجراء میشد. درزمان صلاح الدین اداره ای بنام دیوان اسطول برای رسیدگی بامور نیروی دریائی تأسیس شد وبودجهٔ هنگفتی برای آن اداره تخصیص داده شد. نیروی دریائی برای توسعهٔ ممالک اسلامی عامل مهمی بود. جزایر سیسیل، ساردنی، کرت، مالت وغیره بوسیلهٔ نیروی دریائی فتح شد وعلاوه بر آن شهرهای ساحلی اروپا نیز بتصرف مسلمانان درآمد وناوگان آنان ازسیسیل تاشبه جزیرهٔ ایتالی آمد وشد میکرد وکار را برپادشاهان فرنگ دشوار میساخت. خاندان بنی حسن که ازطرف فاطمیان در سیسیل حکومت داشتند مرتب برشهرهای ساحلی اروپا میتاختند وناوگان دول اروپا را تعقیب کرده بطرف شمال شرقی مدبترانه میراندند و سیادت حکومتهای اسلامی را در دریا مانند صحرا مستقر میساختند. حکومتهای اسلامی اندلس (امویان) ومصر (فاطمیان) تامدتی برمدیترانه و اطراف مسلط بودند تاآنکه مطابق نوامیس تاریخی دوربرگشت. مسلمانان رو بانحطاط رفتند، فرنگیان برآنان چیره شدند و نه تنها شهرهای خود را پس گرفتند بلکه در جنگهای صلیبی بسیاری از ممالک اسلامی بتصرف فرنگیان درآمد.

مسلمانان رفته رفته از ادارهٔ نیروی دریائی بازماندند وآنرا نادیده انگاشتند وناویانی که بغداکاران دین وسلحشوران راه خدا ودشمن دشمنان خدا معروف شده بودند ازاهمیت واعتبار افتادند تاآنجاکه کلمهٔ ناوی(اسطولی) درمصر ناسزا شمرده شد ومردم از خدمت در ناوگان عار داشتند. درزمان ملک ظاهر بیبرس قنداری که بنام سلطان الممالک معروف بود اقداماتی جهت تقویت ناوی وناوگان بعمل آمد ولی البته بخاه ومقام سابق خود برنگشت.

ناوگان شام نیزمانند ناوگان مصر بحال تباه افتاد، ولی در اندلس وافریقا تامدتی بعد ناوگان نیرومند ماند. بخصوص دولتهای مغرب (مراکش و الجزایر وغیره) یکی دو قرن ناوگان آبرومندی داشتند وآنطور که ابن خلدون می نویسد شمارهٔ کشتیهای آنان بصد میرسید. درقرن ششم هجری احمدصقلی که از دریاداران نامی جهان بشمار میرود فرمانده نیروی دریائی ناوگان غرب(دولتهای اسلامی افریقا) شد وبااقدامات وی نیروی دریائی اسلام بمقامی رسید که پیش از آن وبعداز آن تاریخ چنان مقامی راپیدا نکرد. اماپس از انحلال وانحطاط حکومت اسلامی درافریقا واندلس ناوگان اسلامی بکلی ازبین رفت.

دارالصناعه

امروزه دارالصناعه را بزبان عربی ترسانه وترسخانه میگویند وریشهٔ اصلی این دوکلمهٔ اخیر همان کلمهٔ دارالصناعه است زیرا پس ازفتح ممالک اسلامی بدست فرنگیان دارالصناعه نیز بتصرف اروپائیان درآمد و همانطور که مسلمانان فن کشتی سازی وتأسیس دارالصناعه را ازنیاکان فرنگیان(رومیان) آموخته بودند فرنگیان آنرا ازعربها یادگرفتند وکلمهٔ دارالصناعه بزبان اسپانیولی دارسینا Darcinah شد ودارسینا ازاسپانیولی بسایرزبانهای فرنگی منتقل گشته بآرسنال Arsenal تبدیل یافت

وعربها آنرا ازطریق ترکها وترکها از فرنگیان اقتباس کرده ترسانه یاترسخانه گفتند وگمان کردند که این دوکلمه اصلا ترکی است درصورتیکه اصل آن همان دارالصناعهٔ عربی است وهمین قسم کلمهٔ امیرال Amiral دریاسالار که تحریف شده امیرالبحر عربی میباشد.

چنانکه گفته شد دارالصناعه در ممالک اسلامی شام، مصر، افریقا، اندلس زیاد بود. نخستین دارالصناعهٔ مصر درقرن اول هجری درجزیرهٔ روضه مقابل فسطاط تأسیس شد و احمدبن طولون بر وسعت آن افزود ودرزمان حکومت اخشیدیان دراوایل قرن چهارم هجری دارالصناعه را ازروضه بفسطاط منتقل کردند تامیان دارالصناعه وفسطاط دریا فاصله نشود. خلفای فاطمی درمحل موسوم به(مقس) نزدیک شهر قاهره دارالصناعهٔ جدیدی بنا کردند که درآن کشتی جنگی وکشتی های بارکشی میساختند. کشتی های بارکشی از بالای سعیدیه تامصب رودنیل آمد وشد میکردند وگندم و سایر چیزها حمل مینمودند اما کشتی های جنگی مخصوص کارزار بود و مجموع آنها را اسطول میخواندند.

شکل کشتیها وتجهیزات آنان

کشتی های جنگی را باشکال وترتیبات مختلف میساختند از آن جمله کشتی های بزرگی که درآن برج وبارو تهیه میکردند واین نوع کشتی را شونه میگفتند و دیگر کشتی حراقه که منجنیق های نفتی در آن میگذاردند وکشتی های دشمن را باآن آتش میزدند. طراده نام کشتی های تندرو کوچک بود، عشاریات کشتی های کوچکی بود که فقط در نیل آمد وشد میکرد، شلندات ومسطحات وغیره نیز نوعی از کشتیهای باربری وجنگی بوده که برای منظورهای مختلف بکار میرفتند، بطور کلی عربها کشتی سازی را ازیونانیان ورومیان آموخته پاره ای اصلاحات درآن انجام دادند.

واما تجهیزات کشتیهای جنگی عبارت بود از: عراده (منجنیق)، زره، سپر بزرگ، سپر کوچک، کلاه خود، نیزه قلاب وباسلیق. این حربهٔ اخیر از زنجیری تشکیل مییافت که سر آن گلولهٔ تیز آهنی میگذاردند و علاوه براین اسلحه ها دربالای دکل کشتی صندوقهـای در گشاده ای مینهادند که آنرا تابوت میخواندند وپیش از آنکه بادشمن روبرو شوند، مردانی درون صندوق میرفتند ودر دیوارهٔ صندوق مقداری سنگ های کوچک وفلاخن قرار داشت که با آن دشمن را سنگباران میکردند و خودشان از تعرض محفوظ میماندند چون توی صندوق جا داشتند گاه هم ظرفهای نفت سوزان (مشتعل) را ازآنجا بیرون می انداختند ویاظرفهای پر از نوره (آهك وزرنیخ نرم کوبیده) را پرتاب مینمودند تا باغبار آن چشم دشمن را کورسازند ودر پاره ای موارد گرد نوره ایجاد حریق میکرد. بعضی اوقات ظرفهای پر ازمار وعقرب بدشمن می افکندند ویا آب صابون می پاشیدند تا دشمن پایش بلغزد.

برای جلوگیری ازحریق کشتی اطراف آنرا (ازبیرون) باپوست ویانمدی که در سرکه، آب، زاج، نیتریك خیسانیده بودند مستورمیداشتند وگاه هم برای احتیاط دیوارههای کشتی

را با گل مخلوط به بوراکس و تیزریك و ختمی و سرکه اندود میکردند تا در برابر آتش نفت مقاومت ورزد .

دیگر از اقدامات احتیاطی آنان این بود که شب هنگام در کشتی آتش نمی افروختند و خروس نگاه نمیداشتند و باز هم برای احتیاط کاری بادبانهای آبی رنگ اطراف کشتی میکشیدند تا از چشم دشمن محفوظ بماند .

در جلو کشتی های جنگی آلتی بنام (لجام) میساختند که با آن کشتی دشمن را سوراخ کنند این آلت میلهٔ آهن دراز نوك تیزی بود که ته آن را (محوف) میکردند و بچوبی مانند چوب نیزه متصل میشد و این قسمت را (اسطام) می نامیدند. لجام و اسطام مانند نیزه در جلوی کشتی بود و همین که کشتی دشمن نزدیك میآمد این آلت نیزه مانند را بآن زده سوراخش مینمودند وطبعاً همینکه کشتی سوراخ میشد آب در آن میریخت و سرنشینان کشتی از بیم غرق شدن تسلیم میشدند .

اما فایدهٔ قلاب ها این بود که آنرا مانند کمند باطناب های محکم بکشتی دشمن پرتاب میکردند و کشتی را بطرف خود میکشیدند سپس تخته هائی میان کشتی خودشان و کشتی دشمن میگذاردند وازروی آن تخته ها (مثل پل) گذشته توی کشتی دشمن میرفتند و در آنجا جنگ میکردند اما اگر کشتی دشمن را نیرومند می یافتند ازقلاب چشم پوشیده بـا تیشه و تبر سنگین فولادی طناب را می بریدند که مبادا کشتی دشمن کشتی آنهارا بطرف خود بکشد.

بیت‌المال

تحت عنوان بالا راجع بکلیهٔ عایدات دولتی مسلمانان صحبت میشود واین عایدات عبارت است از :

صدقه- اعشار(ده‌یك)،اخماس(پنج‌یك)،جزیه‌وچیزهای دیگر. اما بیت‌المال،محلی‌بوده که هرمال مجهول‌المالکی که بدست مسلمانان میرسیده بآنجا (بیت‌المال) میرفته وهر حقوقی که بایستی برای ادارهٔ امور مسلمانان مصرف شود ازآنجا پرداخت میشده است. اموالی‌که مسلمانان استحقاق دریافت‌آنرا داشته‌اند یعنی‌آنرا میگرفتند، بسه قسمت عمده تقسیم میشده: صدقه، غنیمت، فیئی و تفصیل هریك از این سه‌قسمت گفته خواهدشد. هزینه‌ای‌که‌بیت‌المال می‌پرداخته دوقسم بوده‌است : یکی حقوق سپاهیان ودیگر بهای اسلحه و امثال آن‌که برای ادارهٔ امور مسلمین خریداری میشده است.

صدقه

صدقه وزکوة دواسمی‌است که یك‌معنی‌دارد وچنانکه گفتیم ازمسلمانان متمول گرفته میشد وبفقرای اسلام داده‌میشد. صدقه یازکوة درمرکز (دارالخلافه) دیوان‌مخصوص داشته وشعبات آن درتمام ممالك(شهرها وده‌ها) دایر بوده‌است ومأمورین مخصوص آنرا جمع وتفریق میکردند.

آنچه‌که زکوة بآن تعلق میگیرد چهارچیزاست: چارپایان،زروسیم،میوه،محصول کشت‌وکار. زکوة چارپایان بشتر و گاو وگوسفند تعلق میگیرد وحضرت رسول اکرم (بامرخدا) میزان‌آنرا تعیین فرموده‌اند واینك(ترجمهٔ) متن‌نامه‌ای‌که ابوبکردرمورد زکوة به‌انس‌بن‌مالك هنگام اعزام او ببحرین نوشته‌است :

بنام خدای‌بخشایندهٔ مهربان . این‌صدقه فریضه‌ایست که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه(وآله)- وسلم بفرمان خدا برمسلمین فرض فرموده وچیزی ازآن نباید کم و زیاد بشود وآن فریضه چنین است :

تا ۲۴ شتر وکمتر ازآن برای هرپنج‌شتریك گوسفند - از۲۵شتر تا۳۵شتر یك‌شترمادهٔ دوساله - از۳۶ تا۴۵شتر، یك‌شتر سه سالهٔ ماده - از۴۶ تا۶۰ شتر، یك‌شترنر پنج‌ساله - از ۶۱تا۷۵شتر، یك‌شتر پنجساله - از۷۶تا۹۰دوکره شترماده - از ۱۲۰ ببالاازهرچهل‌شتر یك کره شتر ماده واز هر پنجاه شتر یك شتر نر پنجساله. هرکس چهارشتردارد زکوة نمیدهد

وهمینکه پنج شتر پیدا کرد بایدیك گوسفند زکوة بدهد. اما زکوة گوسفند چنین‌است: اگر درصحرا میچرد وآب صحرا میخورد از ۴۰ تا ۱۲۰ گوسفند یك گوسفند ـ از ۱۲۰ تا ۲۰۰ گوسفند دو گوسفند ـ از ۲۰۰ تا ۳۰۰ گوسفند ۳ گوسفند، از ۳۰۰ گوسفند ببالا برای هرصد گوسفند یك گوسفند و اگر از چهل یکی کم بود زکوة ندارد و اگر گوسفند دستی آب و علوفه میخورد از هردویست گوسفند یك گوسفند و صد و نود گوسفند زکوة ندارد.

فقیهان راجع به زکوة کتابهای مفصلی نگاشته‌اند و در هر صورت اسب واستر والاغ زکوة ندارد. زکوة نقره، از دویست درهم ببالا برای هر صد درهم دو درهم‌ونیم در سال (۱ـ۴۰) و ازدویست درهم بپائین زکوة ندارد.[1]

زکوة طلا در هر بیست مثقال نیم مثقال در سال و هرچه مقدار بالا برود زکوتش همان نیم مثقال در بیست مثقال میباشد و از بیست مثقال بپائین زکوة ندارد. سایر کالاهای تجارتی نیز بهمین میزان تسعیر میشود و زکوة میدهد. زکوة میوه بسته بطریق آبیاری‌آن است. باین قسم که اگر باآب‌رودخانه یا باران (بدون زحمت‌آب‌کشی) آبیاری شده زکوتش ده یك است و در غیر آن ده نیم میباشد و در هرحال باید مقدار محصول میوه به پنج وسق برسد تا زکوة واجب بشود. هر وسقی شصت صاع است و هر صاع پنج رطل و ثلث[2] رطل عراق است. خرما وانگور نیز مانند سایر میوه‌ها مشمول همین احکام میشود.

حکم زکوة جو وگندم وبرنج ونخود ولوبیا عیناً مانند احکام زکوة میوه میباشد.

مصرف زکوة صریحاً درقرآن مجید بیان شده چنانکه درسورهٔ توبه میفرماید:

صدقه برای فقیران،مسکینان ومأمورین‌جمع‌آوری‌آن ودل‌بدست‌آوردگان وبرای‌آزاد کردن بندگان وبدهکاران ودر راه خدا وآولدگان است.[3]

بنابراین زکوة به‌هشت سهم تقسیم میشود ازاین‌قرار:

۱ـ سهم فقیران یعنی‌کسانیکه هیچ ندارند.

۲ ـ سهم مسکینان کسانیکه هزینهٔ آنان بیش‌ازدرآمدشان‌است.

سهم این دوطایفه بارعایت اوضاع واحوال نباید از ۲۰۰ درهم افزون شود چه در آن صورت خودشان باید زکوة بدهند ومستحق‌الزکوة نمیشوند وبنا بروایت قاضی ابویوسف در کتاب موسوم به(خراج) فقرای اهل ذمه (یهود و نصاری) بگفتهٔ عمر جزء مساکین بشمار میآمدند اما کلمهٔ فقرا فقط مشمول فقرای اسلام میشده‌است.

۳ ـ حقوق مأمورین جمع وتفریق زکوة مطابق خدمت واستحقاق‌آنان واگرسهم هر

---

۱ ـ جرجی‌زیدان بطورکلی مأخذ زکوة را ازفقه اهالی تسنن گرفته‌که در پاره‌ای موارد با رأی علمای شیعه اختلاف دارد.

۲ ـ هر رطل ازیك‌کیلوگرم‌کمتراست.

۳ ـ متن آیهٔ مبارکه چنین‌است، انماالصدقات‌للفقراء وللمساکین والعاملین‌علیها والمؤلفة قلوبهم وفی‌الرقاب والغارمین وفی‌سبیل‌الله وابن‌السبیل . مترجم



ع ـ هاون برنجی که نقش و نگار و نوشته‌هائی بخط کوفی دارد

یك ازآنان بیش‌ازمیزان حقوق واستحقاق آنان‌بود مازاد را بسهم دیگران می‌افزایند .

۴ ـ سهم دل‌بدست‌آوردگان ـ اینان کسانی بودند که حضرت رسول و خلفا سهمی از زکوة بآنان میدادند تا مسلمانان را آزارنرسانند ویا دراسلام خود پایدار بمانند ویاکسان خودرا بمسلمان‌شدن تشویق کنند واگراین دسته خودشان مسلمان نبودند از زکوة مسلمانان سهم نمی‌بردند بلکه ازغنیمت و فیئی سهم میگرفتند .

۵ ـ سهم مخصوص برای خریدن بندگان وآزادکردن آنها .

۶ ـ سهم مخصوص برای پرداخت وام وام‌دارانی‌که توانائی پرداخت‌آنرا ندارند.

۷ ـ سهم مخصوص هزینهٔ جنگجوئی در راه خدا .

۸ ـ سهم‌مخصوص هزینهٔ راه‌آوارگانی‌که ازوطن‌دورمانده‌اند ووسیلهٔ بازگشت‌ندارند.

مأمورین صدقه(زکوة) ازخود اختیاراتی داشتندکه مطابق احکام فوق زکوة را جمع کنند وبمستحقین بپردازند مگراینکه دستورمخالف‌آن ازطرف خلیفه صادر شده‌باشد ، ولی مأمورین اموال غنیمت وفیئی فقط با اذن صریح خلیفه ویا جانشین اومیتوانستند درآن‌نوع اموال تصرف کنند.

غنیمت

غنیمت : یعنی آنچه‌که مسلمانان با جنگ بدست می‌آوردند وآن بر چهار قسم بود :

۱ ـ مردانی‌کـه درمیدان جنگ اسیر میشدند و با گرفتن‌فدیه‌آزاد میشدند . فدیه یعنی پـولـی‌کـه درمقابل‌آزادی اسیرگرفته میشد و جزء غنیمت درمیآمد .

۲ ـ زنان وکودکانی‌که پس‌ازجنگ اسیرمیشوند وممکن‌است بادادن فدیه مثل مردان آزاد شوند .

۳ ـ زمینی‌که بدست مسلمانان می‌افتاد وآن نیز سه‌نوع بود بدین‌ترتیب :

آ ـ زمینی‌که با قوهٔ جنگ بتصرف‌درآمده‌است ومردمانش اخراج شده‌اند.

ب ـ زمینی‌که اهالی‌آن ازترس گریخته باشند .

پ ـ زمینی‌که بموجب پیمان درتصرف مسلمانان درآمده‌است.

و هرکدام ازاین انواع مالیاتهای مخصوصی دارد .

۴ ـ اموال منقول مانند : چارپا وغیره که ابتداء برای تقسیم آن مقرراتی نبود و حضرت رسول مطابق نظرخودشان تقسیم میفرمود، چنانکه درسال دوم هجری پس‌ازپیروزی درجنگ بدر حضرت رسول(ص) غنیمت‌هارا بطورتساوی میان مهاجر وانصار تقسیم فرمودند وخود نیز مانند یك فرد عادی سهم‌گرفتند. سپس این‌آیهٔ شریفه نازل شد :

«واعلموا انما غنمتم من شیئ فللّه خمسه وللرسول‌ولذی‌القربی والیتامی والمساکین وابن‌السبیل» (سورهٔانفال) یعنی هروقت‌که غنیمتی بدست آوردید به‌پنج قسمت کنید : چهار قسمت‌آن مخصوص امورجنگی‌است ویك‌قسمت‌آن پنج‌قسمت میشود ومیان پیغمبروکسان او و

یتیمان ومسکینان وآوارگان تقسیم میشود .

نخستین مرتبه غنیمت جنگ با یهود بنی قینقاع طبق مقررات فوق تقسیم شد ، باین تفصیل که یك سهم آنرا پیغمبر اکرم(ص) برداشتند تا بمصرف خودشان و همسرانشان ومصالح عمومی مسلمانان برسانند .

سهم دوم مخصوص نزدیکان پیغمبر بود (هاشمیان ، خاندان عبدالمطلب ، خاندان عبدمناف وکسی‌جز قریش سهمی‌از آن نمیبرد). سهم سوم مخصوص یتیمان(پسرودختر)درمانده میشد وسهم چهارم بمسکینان وسهم پنجم بمصرف هزینهٔ بازگشت‌آوارگان میرسید .

لباس واسلحهٔ کشته‌شدگان جزء سایرغنیمت‌ها میان قاتلان‌آنها تقسیم میشد .

درصدراسلام‌نظر فاتحین بر آن بود که اراضی متصرفی‌را نیزمانندسایر اموال میان‌خودشان تقسیم‌کنند ولی عمر این نظررا ردکرد ودرنامه‌ای‌که راجع بآن موضوع بعد از فتح عراق بسعد وقاص نگاشته تکلیف اراضی متصرفی‌را تعیین کرده‌است واینك(ترجمه) نامهٔ عمر:

«اما بعد نامهٔ تو رسید نوشته بودی که مردم میخواهند زمین‌های متصرفی مانند سایر اموال میان‌آنان قسمت شود، بمحض‌اینکه نامهٔ من بتورسید تمام اموال منقولی‌که‌بدست شما افتاده میان مسلمانان تقسیم‌کن امازمین‌ها ورودخانه‌ها را بدست‌کشاورزان وکارکنان‌مزارع بسپار، چه اگر آنرا میان حاضران قسمت‌کنی برای آیندگان چیزی نمیماند.»

سرداران وجنگجویان اسلام نمیخواستند زیر بار این فرمان بروند ولی عمر آنها را مجبور باطاعت‌کرده گفت : ما از زمین ومردم مالیات میگیریم وبشما میدهیم اما خود زمین باید بدست اهالی بومی باقی بماند واز آنموقع جزیه (مالیات سرشماری) وخراج (مالیات زمین) مقرر گردید ومسلمانان مانندایرانیان‌ورومیان دفاترمخصوص جمع‌وخرج‌پیدا کردند.

فیئی

فیئی عبارت از بقیهٔ اموالی‌بودکه دربیت‌المال میماند و در اصطلاح فقهای اسلام فیئی یعنی مالی که از کفار بدون جنگ و لشکرکشی (مانند جزیه ، ده یك و غیره) بدست بیاید، حضرت رسول(ص) از فیئی نیز سهمی میگرفتند و پس‌از رحلت آن حضرت سهم رسول جزء بیت‌المال شد[۱]، چهار سهم دیگر فیئی درصدراسلام میان مهاجران وانصار توزیع میشد اما همینکه عمردیوان خرج و دخل ترتیب داد وبرای مسلمانان حقوق مقررنمود فیئی را به‌بیت‌المال میداد وحقوق را ازبیت‌المال می‌پرداخت ، بنابراین مستحقان صدقه غیر ازگیرندگان فیئی وغنیمت بودند چه که فیئی وغنیمت به جنگجویان ومهاجران داده میشد اما صدقه اختصاص بآنان نداشت .

معمولاکسانیکه صدقه میگرفتند نه‌مهاجرونه‌مردجنگی‌بودند، مهاجر بکسی گفته میشدکه

---

۱ ـ فتوای علمای شیعه برآنست‌که سهم حضرت‌رسول‌اکرم پس از رحلت آن بزرگوار باید بسادات مستحق برسد ولی اهل تسنن برآنند که سهم مزبور پس از رحلت حضرت رسول جزء بیت‌المال درمیآید . (مترجم)

ازوطنش بمدینه میآمد واسلام میآورد . اگریك‌قبیله‌ای سراسرمسلمان میشدند، آنان‌را بره میگفتند واگر قسمتی از آنان مسلمان میشدند آنانرا خیره میخواندند ، از آنرو مهاجران خیره وبره بودند. پس‌ازفتح‌مکه احکام هجرت طبعاً ملغی‌شد، کسانیکه غنیمت(فیئی)میگرفتند بەمهاجرمعروف شدند وکسانیکه صدقه میگرفتند اعراب بودند. چنانکه شاعر در این مورد گفته است :

ترجمهٔ شعر :

«مرد دلیرشجاع وکسیکه مهاجراست واعرابی نیست».

خلفای صدراسلام مراقب بودندکه این دو دسته از هـم متمایز باشند وهـرکدام سهم خودشان‌را ببرند وهیچگاه ازاموال غنیمت باعراب نمیدادند مگراینکه مصالح عمومی آنرا ایجاب کند. حکایات‌بسیاری‌ازدقت عمردراین‌موضوع گفته‌شده که از آن‌جمله یکی‌هم این‌است:

عربی نزد خلیفه (عمر) آمد واشعاری باین مضمون برای وی خواند : (ترجمه)

ای‌عمر خدا بتودر بهشت پاداش بدهد، مارا نگاهداری کن .

تورا بخدا سوگند دخترانم ومادرشان‌را جامه بده .

عمرگفت : اگر نکنم چه میشود ؟ اعرابی گفت هیچ میروم ، عمرگفت : اگر بروی چه‌میشود ؟

اعرابی گفت :

در روز بازپرس (قیامت) که‌تورا برای محاسبه بیاورند از تو بازخواست میکنم آنروز هدیه وبخشش درکارنیست، نیکوکاران بەبهشت وبدکاران بدوزخ می‌روند .

عمرکه این‌را شنید طوری گریست که ریشش ترشد. سپس‌بغلام‌خود گفت: آن‌جامهٔ مرا باو بده، نه‌برای شعرش‌بلکه بخاطر آن‌روز ــ بخدا چیزی‌جز آن جامه ندارم .

عمر بااین اظهارات خود تأکید میکرد که صلهٔ شـاعر آن‌هم برای شعری‌که دربارهٔ خلیفه‌گفته شده نباید از اموال‌عمومی پرداخت‌شود .

یکی‌از اعتراضاتی‌که مردم بعثمان داشتند آن بودکه وی آن‌دقت‌را نداشت وازاموال عمومی بشاعـران صله میبخشید ، همینکـه خلافت بسلطنت تبدیل یافت طبعـاً آن مراقبت و دقت سابق ازمیان رفت وازهرنوع درآمد بهرمصرفی‌که میخواستند میرساندند والبته باتوسعهٔ ممالك اسلامی برمیزان و مقدار ونوع غنیمت (درآمد) افزوده شد . ده‌یك وپنج یك‌کشتی‌ها ومعدن‌ها وچراگاه‌ها و ضرابخانه‌ها و مستغلات وجزیه و مالیات وزکوة وامثال آن بخزانهٔ دولتی‌وارد میشد. بهرحال گفتگوی‌ما دربارهٔ‌صدقه‌تمام شدواینك‌ببقیهٔ‌موارد عایدات‌میپردازیم:

جزیه

جزیه و خراج هردو باهم شبیه است ، چه‌کـه هردو مالیـات را از نامسلمانان سالی‌یکبار درموقع معین دریافت میکنند منتهی جزیه از افرادگرفته میشود وبااسلام آوردن افراد ساقط میگردد اما خراج



ع - ظرف آب ازکارهای کوزه‌پز معروف (باربوتین)
که روی آن سر آدم وسرشیر نقش ونگار است

همان مالیات‌ارضی است‌که باقبول اسلام نیزباقی میماند .

تاریخ جزیه ـ جزیه از قدیم میان ملل متمدن معمول بوده وچیزی نیست که اسلام آن‌را پدیدآورده باشد. همینکه مردم آتن (یونان) بکرانهٔ آسیای صغیررسیدند و آن نواحی راگشودند مالیاتی براهالی آن نواحی مقرر داشتند تا آنها را از هجوم فنیقی‌ها (آنروزها فنیقیه جزء ایران‌بود) محفوظ بدارند والبته پرداخت آن‌مالیات درمقابل حفظ جان‌چندان گران‌نمیامد. رومیها هرجا راکه میگشودند برمردم آن‌نقاط مالیات وضع میکردندومیزان مالیات‌آنان خیلی بیشتر ازمالیات (جزیه)اسلام‌بود، مثلا همینکه رومیان‌کشورگل (فرانسه) را مسخرکردند برای‌هریك ازاهالی سالی نه‌تا پانزده لیره معین‌کردندکه هفت‌برابر جزیهٔ مسلمانان میشد. البته میزان مالیات رومیان در همه‌جا باین سنگینی نبود ودرمورد فرانسه چنین میگفتند که این مالیات بلااستثناء از تمام طبقات اشراف و متوسط وزرخریدان وغیره دریافت میشده است.

ایرانیان نیز از رعایای‌خود جزیه میگرفتند. دوست‌دانشمند هندی‌ماشبلی‌نعمانی[1] در رساله‌ای‌که بزبان‌انگلیسی درسال ۱۸۹۴ تألیف و منتشر ساخته چنین اظهارنظر کرده است که‌کلمهٔ جزیه ازگزیت فارسی گرفته شده است. مؤیداین قول شبلی گفتهٔ ابن‌اثیر است‌که در بارهٔ مالیات وآرتش ایران‌چنین مینویسد :

«کسری انوشیروان برمردم ایران پرداخت «جزیه» مقرر داشت‌این جزیه دوازده ـ هشت ـ شش وچهار بود و باستثنای‌کارمندان دولتی ـ مرزبانان ـ نویسندگان ـ اشراف و سپاهیان وسایر مردم‌آنرامی‌پرداختند».

از اینرو معلوم می‌شود که عربها لفظ ومعنای‌جزیه‌را از ایرانیان گرفتند و همانطورکه در ایران اشراف وسپاهیان ونویسندگان ازپرداخت جزیه معاف بودند عربها نیز جزیه را ازمسلمانان (که‌تقریباً جزء طبقات‌فوق بحساب می‌آیند) مطالبه نمیکردند.

مقدار جزیه در اسلام ـ در زمان حضرت رسول(ص) میزان جزیه بارعایت‌زمان ومکان بامر خود پیغمبر تعیین‌میشد وهمینکه حضرت رسول با نصارای نجران صلح‌نمود سالی سه‌هزار حله برای آنان جزیه معین‌کردکه دوهزار آن‌را در ماه صفر وهزار آن‌را در ماه رجب بدهند. بهای هرحله یك‌اوقیه وهر اوقیه‌چهل درهم‌بود وجزیهٔ اهل‌اذرح سالی‌صددینار معین‌شد وجزیهٔ اهل مقنا یك‌چهارم چوبها ومیوه‌ها وزره‌ها وپشمها وکالاهای آنان‌شد.

ابوبکر نیز جزیه‌را بطور مختلف‌دریافت میکرد تااینکه‌در زمان‌عمر فتوحات اسلامی فزونی‌یافت و خلیفهٔ دوم بعمال خود دستور دادکه از هرمردی‌که موی‌زنخش درآمد چهل درهم ازنقره‌داران وچهار دینار از دارندگان طلا در سال دریافت دارند بعلاوه برای‌کمك

---

۱ ـ شبلی نعمانی ازنویسندگان مسلمان مشهورهند در ۱۸۵۷ در اعظم‌گرهند متولدشد و در۱۹۱۴ وفات‌کرد. مدتی‌هم استاد دانشگاه علیگربوده است. قریب‌بیست تألیف از اوباقی است. مترجم

بخواربار مسلمانان ازهریك ازاهل ذمهٔ مقیم شام و عراق ماهی دومد گندم وسه قسط روغن گرفته شود.

سپس این‌وضع تغییریافته مقرر شد: مردم ثروتمند سالی ۴۸ درهم‌از قرار ماهی چهار درهم، مردم متوسط سالی ۲۴ درهم ماهی دو درهم و مردم فقیر ماهی یك درهم سالی دوازده درهم جزیه بدهند والبته‌زنان و کودکان ورهبانان و مردم ناقص‌الاعضاء جزیه نمیدادند. این مقررات‌کلی استثناء هم داشت چنانکه‌عمروعاص ترتیب‌جزیهٔ مردم مصررا چنین‌مقرر داشت :

هرمرد بالغ قبطی سالی دو دینار بدهد واگرمسلمانی بمصر وارد شود سه‌روز مهمان قبطی باشد.

زنان وسالخوردگان و کودکان ازجزیه معاف میشدند .

در بسیاری از موارد جزیه‌را ازروی درآمد اشخاص معین میکردند باینقسم که درآمد وهزینهٔ سالانهٔ آنهارا مشخص میساختند ومازاد عایدی آنها رابعنوان جزیه میگرفتند . مثلا همینکه جزیره (درعراق) فتح‌شد سالی یك‌دینار برای هرنفر ازاهل ذمه جزیه قرار دادند . اماعبدالملك بعامل خود دستور دادآن‌ترتیب‌را برهم بزند. ابتداء اهل‌ذمه‌را سرشماری‌کند سپس‌خرج ودخل آنهارا بسنجد واعیاد وتعطیلات آنان‌را محسوب دارد وآنچه بقیه‌است بنام جزیه‌بگیرد وباآن‌قرار بهرنفر سالی‌چهار دینار جزیه‌تعلق گرفت .

چنانکه گفته شدجزیه‌پس ازاسلام ملغی میگشت ، فقط حجاج والی عبدالملك برخلاف مقررات اسلام از تازه مسلمانها نیز جزیه میستاند ، عبدالملك که اینرا شنید به‌برادر خود عبدالعزیز والی مصر شرحی در این‌باره‌نوشته ازوی خواست مانند حجاج رفتارکند، او با عبدالعزیزبن حجیره مستشار خود راجع بآن موضوع شورکرد و او درپاسخ اظهار داشت‌که این‌کار ناپسند است ونباید بآن‌دست یازید چه‌که اهل ذمه‌جزیهٔ راهبان خودرا میدهندچگونه ما برتازه مسلمانهای مصرجزیه تحمیل‌کنیم. والی‌مصر گفتهٔ مستشار خودرا پسندید واز تازه‌مسلمانان مصر جزیه نگرفت ولی تازه مسلمانان عراق‌همچنان جزیه میدادند تااینکه عمربن عبدالعزیز یعنی آنمرد پرهیزکار نامی خلیفه شد وجزیهٔ تازه مسلمانان‌را موقوف ساخت واز آن به‌بعد کسی بآن عنوان ازتازه مسلمانان‌چیزی نگرفت. ازعربهای مشرك ومرتد جزاسلام ویاشمشیر وجنگ پیشنهادی نمی‌پذیرفتند ولی نصاری ویهود ورزتشتیان میان جزیه وجنگ و اسلام مخیر میشدند .

منظور از این عمل‌آن‌بودکه‌تمام اعراب در ظل‌کلمهٔ اسلام متحد شوند. چنانکه‌پیغمبر در زمان حیات‌خود بت‌پرستی‌را ازشبه جزیرهٔ عربستان برانداخت وعمر عربهای غیرمسلمان (یهود ونصاری) را از شبه جزیره‌اخراج کرد، بطوری‌که گفته شد جزیه از مردان تندرست بالغ‌گرفته میشد ومفهومش این بودکه چنین شخصی نه‌بدست مسلمانان‌کشته میشود ونه‌برای مسلمانان می‌جنگد ودر عین‌حال آزادی مذهبی دارد چنانکه ایـن ایام (زمان مؤلف‌کتاب)

مسیحیان مقیم امپراتوری عثمانی بـرای معاف شدن از خدمت نظام مبلغی بعنوان عسکریه می‌پردازند .

خراج

تاریخ خراجـ قدیم‌ترین‌مالیاتها مالیات زمین ومحصول زمین‌است که آنرا بعربی خراج مینامند و اصل پیدایش آن از این‌روست‌که در روزگار پیشین زمین را ملك پادشاه میدانستند و در توراة به‌این موضوع تصریح شده چنانکه درفصل ۴۷ سفر تکوین میگوید :

«هنگام خشکسالی‌که مصریان گرسنه ماندند زر وسیم و چارپا و آنچه داشتند بیوسف فروختند، تنها چیزی‌که مانده بود، زمین بود آن‌را نیز بیوسف فروخته نان گرفتند .»

درتمام ممالك‌قدیم وضع‌چنین بودکه زمین‌ملك‌پادشاه بود ومردم ازمحصول آن بهره‌مند میشدند ودولت‌بنام مالیات‌سهمی ازآن‌سود میگرفت. تاتارهامعتقدندکه‌چارپا ملك‌انسان‌میشود ولی‌انسان‌مالك زمین نخواهد شد ، ژرمنهای قدیم سالی یکمرتبه قطعه زمینی ازرئیس قبیله میگرفتند و درآن زراعت میکردند وهرسال‌آن قطعه زمین بدیگری منتقل میشد تایك زمین درمدت دو سال بدست یکنفر نماند ودست‌بدست بگردد وهنوز این رسم میان‌بعضی ازطوایف بلغـار معمول میباشد .

رومیان نیز ازروی همین موازین ازمستعمرات خود (مصروشام) مالیات میگرفتند و درهرشهرومملکتی دفترهای جمع وخرج داشتند وایرانیـان نیزبهمان قسم رفتار میکردندچه که بیشتراین تشکیلات را ازیونانیان وورومیان‌آموخته بودند .

همینکه مسلمانان آن ممالك راگشودنـد دفاتر و مؤسسات مربـور را همچنان بدست مسیحیان وزرتشتیان‌باقی‌گذاردند، بقسمی که دفاترمصر به‌قبطی ودفاترشام برومی ودفاترایران بفارسی‌تدوین‌ونگاشته میشد و مسلمانان (عرب‌ها) که درآن ایام به‌امور دنیا توجهی نداشتند، فقط سرپرست‌کلیات‌بودندو واردجزئیات‌نمیشدند، اماهمینکه مسلمانان (عربها) ازحال بدوی بصورت شهری (متمدن) درآمدند وازمیان خودشان نویسندگان وحسابداران ماهرپدیدآمد دفاتررابعربی‌منتقل‌کردندوابتداء درسـال ۸۱هجری بفرمان عبدالملك‌این تغییرانجام‌گرفت وازقرارمعلوم این عمل تدریجاً تکمیل شد، چه‌که دفاترمصرتاسال ۸۷ هجری ایام خلافت ولیدبن عبدالملك به قبطی نوشته میشد .

امادیوان‌حجاز حنانکه‌گفتیم درزمان عمرتأسیس‌شدودرآن نام صحابهٔ پیغمبر ومقرری آنان وسایرین ثبت میشد . وهمچنین هرچه از درآمد مصر وشام وعراق پس‌ازوضع مخارج محلی بمدینه میرسید درآن دفترضبط میشد . در واقع دفتر مزبور دفترثبت اسامی‌سپاهیان ومقرری وحقوق‌آنان بود.

تازمان بنی‌عباس خلفاشخصاً مراقب امور مالی بودند، اماسفاح اولین خلیفهٔ عباسی‌یك دیوان‌کل درمرکزخلافت تأسیس‌کرد وشعبات‌آنرا درشهرستانها دایرنمود وخالدبن برمك

جد برمکی‌ها را دررأس امورمالی قرار داد واین نخستین‌مداخلهٔ برمکیان درامور مملکتی



ت - بروسه : مسجد مرادیه

بود ، برمکیان وصول مالیات ممالك تابعه را بفرزندان خود واگذار میکردند وسالانه بطور مقاطعه مبالغی بخزانه (بیت‌المال) می‌پرداختند . چنانکه یحیی‌بن بـرمك مالیات فارس را

بمقاطعه برداشت ومبلغی باقی‌دار شد . خلاصه اینکه امورمالی‌مانند سایرامور کشور درزمان عباسیان ازتحت نظرمستقیم خلفادرآمده بدست وزیران آنها افتاد . وهمینکه عباسیان ضعیف شدند امراء بجای وزیران متصدی‌امور مالی‌شدند و بهمان مناسبت درزمان‌الراضی‌بالله دیوان مالی درسراسر کشور برهم خورد .

میزان مالیات‌ارضی گفتیم که‌عرب‌ها(مسلمانان)مانند ایرانیان‌ورومیان اززمین ومحصول زمین مالیات میگرفتند وآنطورکه مقریزی[1] مینویسدرعایت خرابی وآبادی ده میشده است. باینقسم که اگرده یامزرعه روبآبادی میرفت برمالیات آن می‌افزودند وبرعکس ـ واین نوع مالیات بستن را مقاسمه میگفتند .

درایران وشام پیش ازاسلام همین ترتیب مقاسمه تامدتی‌معمول بود تااینکه قباد پسر فیروز پادشاه ساسانی‌ترتیب مقاسمه رابرهم زد ومقرر داشت‌که ، ازهرجریب درهرمورد یك درهم ویك‌قفیزمالیات بگیرند (جریب۳۶۰۰ ذرع مربع وقفیزعشرجریب یا۳۶۰ ذرع مربع میباشد) ولی‌مسلمانان‌که بایران‌آمدند ترتیب مساحی را ملغی‌داشته ، مقررات ذیل‌را بطور کلی اجراءکردند :

۱ ـ اززمینهای بایری‌که خود مسلمانان‌آن رادایر کرده‌اند یك دهم .

۲ ـ اززمینهائی‌که مردم‌آن اسلام‌آورده‌اند یك دهم .

۳ ـ اززمینهائی‌که باشمشیرآن راگرفته‌اند یك دهم .

۴ـ اززمینهائی‌که مردم‌آن طبق پیمان بامسلمانان صلح کرده‌اند ، طبق پیمان مالیات میداد واگرمردم‌آن سرزمین مسلمان هم‌میشدند درمیزان مالیات‌زمین تغییری حاصل نمیشد. ودرصورت خرابی‌وآبادی ده وکمی وزیادی محصول درتعیین مالیات مراعات میشد. وهمینکه درزمان عمرعراق فتح شد ، میزان مالیات بهمان میزان مقرر قباد(برای هرجریب یك‌درهم ویك قفیزدرسال) باقی‌ماند .

ولی در پاره‌ای نقاط میزان مالیات تابع محصول‌آن قرارگرفت ، چنانکه عمر به عثمان‌بن حنیف دستور داد باغها ومزرعه‌ها را مساحی‌کند و مالیات مناسب بامحصول‌آن ترتیب دهد، عثمان پس‌ازمساحی ترتیب ذیل‌را پیشنهادکرد وعمرآن راپذیرفت، بدینقرار:

ازهرجریب تاکستان ودرختان میوه دار ده درهم ـ ازهرجریب‌نخلستان هشت درهم ـ ازهرجریب نیشکرشش درهم ـ ازهرجریب یونجه پنج درهم ـ ازهرجریب گندم چهاردرهم ـ ازهرجریب جو دودرهم .

این ترتیب تازمان عباسیان دوام داشت ودر بعضی نقاط بمیزان محصول ودرپاره‌ای نواحی ازروی مساحت‌زمین‌مالیات میگرفتند . اماچون درآنموقع نرخها تنزل‌کرد وپاره‌ای

---

۱ ـ تقی‌الدین مقریزی ازمشاهیرعلمای قرن نهم هجری درمصر تألیفات مهمی راجع بتاریخ اسلام وتاریخ مصر ازوی باقی‌است . مترجم .

ازمزارع ویران شد ، میزان مالیات بطورمقاسمه مقرر گردید وموکول بنظر خلیفه شد. ولی درهرحال حداکثرآن نصف وحداقل‌آن خمس محصول بود .

مالکیت زمین

امامالکیت زمین هم چنان باقی ماند واراضی مزروع متعلق بامام (خلیفه) بود وکشاورزان بااجازهٔ دولت در آن زراعت میکردند ، وسهمی از محصول بدولت میدادند ، ولی پاره‌ای اززمین‌ها بنام اراضی اواسی یارزقه تابع مقررات دیگری‌میشدکه فعلا موردگفتگوی مانیست .

بالاخره در قرن نوزدهم میلادی اصلاحاتی دراین موارد بعمل‌آمد . وازآنجمله در مصرکه جزء امپراتوری عثمانی بودمقررات تازه‌ای راجع باراضی وضع شد . بخصوص‌محمد علی‌پاشا [1] مؤسس خاندان سلطنتی‌مصرکه مرد دور اندیشی بود ترتیب سابق رامناسب ندید ، چه‌که باآن وضع‌کشاورز مالك زمین نمیشد وچون مالك نمیشدتوجهی بامرزراعت نداشت، ومردمان بانفوذ ومتمول ازاین جریان سوء استفاده‌کرده مبلغی بدولت مالیات میدادند و کشاورزان رابیدترین طرزی استثمار میکردند . محمدعلی پاشا اراضی دولتی (خالصه) را میان‌کشاورزانی‌که توانائی زراعت داشتندتقسیم‌کرد وکشور مصررا ازنظرمالیات‌وکشاورزی بقطعات‌کوچك و بزرگ تقسیم نموده برای جمع‌آوری مالیات مأمورین دولتی‌گماشت، و تعهدات‌سابق رالغوکرد واراضی رامیان‌کشاورزان تقسیم نمود ، بقسمی‌که هرکشاورزی بقدر توانائی‌کارخود دارای زمین باشد .

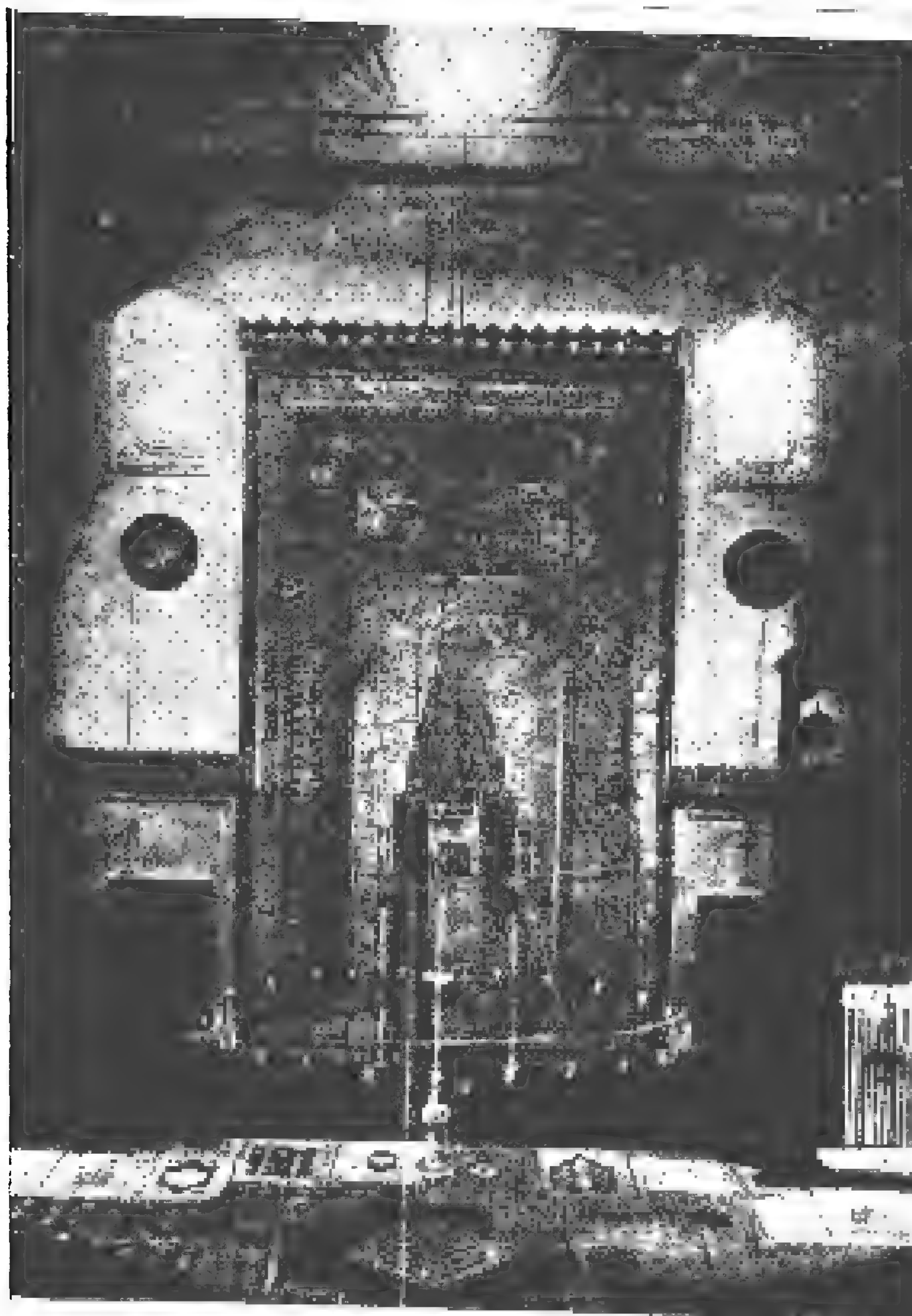
وهمینکه سعید پاشا والی‌مصرشد [2] بموجب‌فرمان مورخ پنجم اوت ۱۸۵۸ تمام اراضی مزروعی (دولتی) رامیان‌کشاورزان تقسیم‌کرد ، بقسمی‌که اختیار خرید وفروش‌آن راداشته باشند وپس‌ازمرگ بورثهٔ قانونی‌آنها منتقل شود، باب عالی (دربار خلیفهٔ عثمانی) این اقدام سعید راپسندیده درتمام امپراتوری عثمانی اجراء نمود .

مقدار و مبلغ مالیات در سال

البته تعیین میزان قطعی درآمدکلیهٔ ممالك اسلامی فعلا مشکل است، چه باختلاف زمان‌ومکان‌مقدارومبلغ‌آن تغییرمیکرده، بعلاوه مورخین عرب درآمدهای مختلف راتحت عنوان مالیات ذکر نموده‌اند، در صورتی که جزیه چندان ثابت نبود و هرقدرکه اهل ذمه مسلمان میشدند جزیه‌کم میشد ولی مالیات درآمد ثابتی بوده‌است . اشکال دیگراینکه مورخین‌اسلام ده یك‌گمرك وغیره را نیزمالیات میدانستند .

۱ـ محمدعلی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی‌سابق مصر درسال ۱۷۶۹ در شهرکوله (آلبانی) ازیك خانوادهٔ نظامی بدنیاآمد، سپس واردخدمت نظام دولت عثمانی سابق شده بمصرآمد ودرنتیجهٔ لیاقت وکاردانی در۱۸۰۵ ازطرف باب‌عالی والی‌مصرشد وحکومت مصربالارث درخاندان اوماند. محمدعلی در۱۸۴۹ وفات‌کرد .

۲ . محمد سعید پسرمحمد علی در سال ۱۸۲۲ درقاهره بدنیاآمد ، پس‌ازمرگ برادرش ابراهیم وبرادر زاده‌اش عباس‌والی‌مصر شد (۱۸۵۴) ودر۱۸۶۳ دراسکندریه درگذشت . مترجم



ت ـ بروسه : محراب مسجد سبز

بااین همه اینك صورتی ازمالیات ارضی‌نقاط مختلف ممالك اسلامی :

۱ ـ عراق درزمان عمر (۲۰ هجری) ۱۲۰ میلیون درهم مالیات میپرداخته است.

۲ ـ درزمان عبیدالله بن زیاد (۶۲ هجری) ۱۳۵ میلیون درهم .

۳ ـ درزمان حجاج (۸۵ هجری) ۱۸۸ میلیون درهم .

۴ ـ درزمان عمربن عبدالعزیز (۱۰۰ هجری) ۱۲ میلیون درهم .

۵ ـ درزمان ابن‌هبیره صد میلیون درهم بعلاوه خواربادسپاهیان وهزینهٔ ایام جنگ .

۶ ـ در زمان یوسف‌بن عمر ۶۰ـ۷۰ میلیون درهم . بعلاوه ۱۶ میلیون درهم بابت هزینهٔ نگاهداری سپاهیان شام مقیم عراق و ملازمان یوسف‌بن عمر بعلاوه ۴ میلیون درهم بابت هزینهٔ برید (شرح برید خواهدآمد) بعلاوه دومیلیون برای اتفاقات وحوادث بعلاوه برای هزینهٔ خانواده‌های جدید وقدیم ده میلیون. وخلاصه اینکه درزمان عمر بن یوسف سالی صد میلیون درهم ازعراق مالیات میگرفتند .

واما مصر درزمان عمروعاص دوازده میلیون دینار مالیات میداد . ولی از گفتهٔ مقریزی چنان برمی‌آیدکه مبلغ مزبور بابت جزیه پرداخت میشده ـ مقریزی چنین میگوید :

«پس‌ازعمروعاص عبدالله‌بن سعدبن ابی‌سرح ۱۴ میلیون دینار مالیات ازمصرمیگرفت، این مبلغ تدریجاً کم‌شدتاآنکه هشام‌بن عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۷ هجری) متوجه این موضوع شده بوالی‌خوددستورداد زمین‌های مزروع مصررا مساحی‌کند ونتیجهٔ آن چنین بود: زمین‌هائی که‌آب‌نیل بر آن سوار میشد، باستثنای زمین‌های بلند و شن زار سی میلیون‌فدان‌شدو بر آن سی میلیون فدان در موقع ارزانی سالی چهار میلیون دینار مالیات‌بستند . اسامة بن‌زید در زمان سلیمان‌بن عبدالملك(۹۷ هجری) ۱۲ میلیون‌درهم ازمصر مالیات میگرفت،ولی‌بتدریج این مبلغ‌کم شد . ودردورهٔ عباسیان، که‌مصر ازمرکزخلافت دوربود، میزان‌مالیات تا ۸۰۰ هزار دینارتنزل‌کرد، وهمینکه ابن طولون‌فرمانروای مصرشد درآبادی مزارع‌کوشید و با آنکه نرخ ارزان بود مالیات مصربه‌چهارمیلیون وسیصدهزاردینار بالغ شد ودرآن تاریخ‌ده اردب‌گندم به‌یك دینار معامله میشد وتامدتی میزان مالیات بهمین ترتیب مقرر بود .

مالیات شام درزمان عبدالملك‌بن‌مروان ۱۲۰۰۰۰۰ دینارمیشدکه ۱۸۰۰۰۰ دینار ازاردن و ۳۵۰۰۰۰ دینار ازفلسطین و ۴۰۰۰۰۰ دینار ازدمشق وبقیه را ازحمص و قنسرین وشهرهای ساحلی میگرفتند .

مقاطعه دادن مالیات ـ وآن بردوقسم بود :

۱ ـ استانداران وفرمانداران مالیات قلمروخود را بطورمقاطعه می‌پرداختند وآنچه میخواستند ازمردم میگرفتند واین بـرخلاف شریعت اسلام است چه‌که استاندار یا فرماندار وکیل وامین‌خلیفه است وآنچه دریافت میدارد باید بی‌کم وزیاد بپردازد . درصدر اسلام‌این نوع مقاطعه بکلی‌ممنوع بود و هرکس چنین پیشنهادی میداد بشدت مجازات میشد .

مثلا شخصی نزد ابن‌عباس آمده پیشنهاد دادکه مالیات ابله رابصد هزار درهم مقاطعه کند. ابن‌عباس اورا صدتازیانه زد و برای عبرت دیگران زنده بدار آویخت ، اما همینکه

دورهٔ خلافت پایان یافت، مقاطعه‌کاری مالیات معمول شد. و نه‌تنها مالیات بلکه ادارات قضائی و حسبی و انتظامی را نیز مقاطعه میدادند. چنانکه یحیی بن برمك و دیگران بآن عمل مبادرت کردند.

۲ - نوع دوم مقاطعه‌کاری این بود که مردمان متنفذ و پولدار بطور مزایده بامأمورین جمع‌آوری مالیات قرارداد می‌بستند ومبلغ مقرر را نقد می‌پرداختند. سپس آنچه میخواستند ازاهالی آن‌شهر یاده یااستان میگرفتند.

این نوع مقاطعه‌کاری برای جمع‌آوری مالیات دریونان قدیم معمول بوده واز یونان بروم واز روم بعربها انتقال یافت.

سایر مالیاتها - مسلمانان علاوه برجزیه ومالیات زمین وزکوة در آمدهای دیگری داشتند. از آن‌جمله ده‌یك‌از کشتی‌ها وپنج‌یك ازمعدنها وچراگاه‌ها و ضرابخانه‌ها وراه‌ها، و آب‌بها واملاك و بیشه‌ها وجنگل‌ها وکشتی‌رانی وغیره که مثل خراج بشمار میآمد.

مالیات‌کشتی چنان بود که :

ازکالای هر کشتی که از سرحدات دریائی اسلام میگذشت بمقدار ده یك (نقد یاجنس) عوارض میگرفتند، مثلاکشتی‌های هندی‌که ازکرانه‌های یمن میگذشت ومشك وعنبر وکافور و صندل ودارچین وامثال آن می‌آورد بمقدار ده‌یك‌از عین‌جنس عوارض‌میداد ودر زمان‌الواثق بالله این‌عوارض بمبلغ ومقدار هنگفتی رسیده‌بود.

مسلمانان اندلس‌نیز ازکشتی‌های فرنگیان وغیر آنان‌عوارض میگرفتند، اتفاقاًعوارض مزبور درشهری بنام طریف Tariff واقع درانتهای‌کشور اندلس تأدیه میگشت. وتاکنون نام آن‌شهر (بندر) Tarifa طریفه است وبنابعقیدهٔ محققین اروپاکلمهٔ تاریف‌کنونی‌که در زبان فرنگیان بمعنای تعرفه (نرخ عوارض‌گمرکی) استعمال میشود مخفف‌کلمهٔ‌عوارض‌طریف (شهر طریف) میباشد. وکلمهٔ تعرفه معمول درزبان عربی‌هم تحریف همان‌کلمات میباشد.

واما عوارض معدن چنین بوده است: که از معدن‌های روی زمین مانند نمك - سرمه - قیر - نفت هیچ‌نوع مالیات وعوارضی‌نمیگرفتند. چون مطابق قوانین‌اسلامی محصول این‌نوع معادن مانند آب برای افراد مسلمان مباح میباشد وهرکس بآن دست یابد ازآن استفاده میکند، اما معادن‌زیرزمینی مانند: مس - آهن - سرب - طلا - نقره که باسعی وعمل‌محصول آن‌بدست میآمد ازطرف دولت‌باشخاص واگذار میشدکه محصول آنرا استخراج‌کند وعوارض آن‌را پنج‌یك به‌بیت‌المال بپردازند.

عوارض ضرابخانه صدیك‌بوده . وچنانکه سابقاً اشاره‌شد مالیات ضرابخانهٔ اندلس‌در زمان آل‌مروان تاسالی دویست‌هزار دینارمیرسید.

دیگر ازمالیاتهای غیر مستقیم عوارض‌گمرکی بوده که درخشکی از تجار میگرفتند وآنرا بزبان عربی مکس یامقس میگفتند و پیش از اسلام نیز معمول بوده و از بازرگانان قبطی وایرانی درمدینه ده‌یك دریافت میشد. عمر این‌مالیات را تصویب‌کرده‌بسه درجه تقسیم

نمود از این‌قرار :

مسلمانان دو ونیم‌درصد، اهل‌ذمه پنج‌درصد، سایرین ده درصد.

اما این‌نوع‌مالیات چندان‌رواج نیافت زیرا مردمان پرهیزکار آنرا مکروه میداشتند ودر هر حال مالیات گمرك هنگامی‌دریافت میشدکه مال‌التجاره ازیك‌کشور اسلامی به‌یك‌کشور دیگر منتقل میشد. مثلا بازرگان شام‌در سراسر شام‌گمرك نمیداد، ولی‌اگر بمصر یاعراق میرفت ناچار گمرك می‌پرداخت.

مالیات املاك خالصه وتیول نیز جزء در آمدهای دولتی بوده است،

تیول وخالصه موضوع تیول وخالصه در ممالك قدیم‌نیز معمول بوده، باین قسم کـه پس‌ازگشودن ممالك جـدیـد پـاره‌ای املاك و مستغلات آن ازطرف پادشاه فاتح بسرداران واگذارمیشد ودر واقع‌پاداش ومزدی بود که درنتیجهٔفداکاری آنان درتسخیر ممالك تازه‌اعطاء میگشت. دلیل براین‌مطلب آنکه‌در زبان‌های اروپائی‌کلمهٔ تیول وخالصه بمعنای مزد آمده است[1]. بهرحال سرداران نیـز بنوبهٔ‌خود اراضی خالصه و تیول را میان افسران جزء وافراد سپاهیان تقسیم میکردند. درضمن‌پادشاهان حق‌داشتندکه درصورت بروز خیانت املاك تیول وخالصه را ازسرداران‌خود پس‌بگیرند، وهمچنین افسران جزء وسربازان اگر درموقع‌جنگ یاصلح خیانت میکردند املاك‌خالصهٔآنان بسردار وافسر مافوق منتقل میگشت باین‌معنی‌که اراضی واملاك خالصه همیشه‌تحت‌نظرپادشاه بود وشرایطی برای واگذاری‌آن مقررمیشدکه ذکرش دراینجا مورد ندارد. وخلاصه اینکه شاه و سپاهیان وسرداران ورعایابرای نگاهداری‌وآبادی‌کشور بموجب آن شرایط اشتراك مساعی‌میکردند، موضوع تیول وخالصه درمیان حکومت‌های‌کوچك اروپا معمول شد، وبدانوسیله رومی‌ها را ازخود راندند.

موضوع تیول وخالصه در اسلام طور دیگری انجام میگرفت. اما ابویوسف درکتاب خراج میگوید: زمینهای بی‌صاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق به مخالفینی‌کـه درجنگ‌کشته شده‌اند ویا اراضی‌که ارزیرآب بیرون‌آمده بود.) که بدست مسلمانان میافتاد اختیارش باخلیفه‌بود، وخلفای‌راشدین این‌زمینهارا بطورخالصه باشخاص میدادند وازمحصول آن ده یك یاکم وبیش برای بیت‌المال برداشت میکردند. ودرزمان عمرهفت میلیون درهم‌از این‌بابت ازاراضی‌عراق عاید بیت‌المال میشد، ودرزمان‌عثمان به‌پنج‌میلیون درهم تنزل یافت، وسرانجام درسال ۸۳هجری‌که فتنهٔ عبدالرحمن‌بن اشعث (عام‌الجماجم) [2] درگـرفت تمـام

---

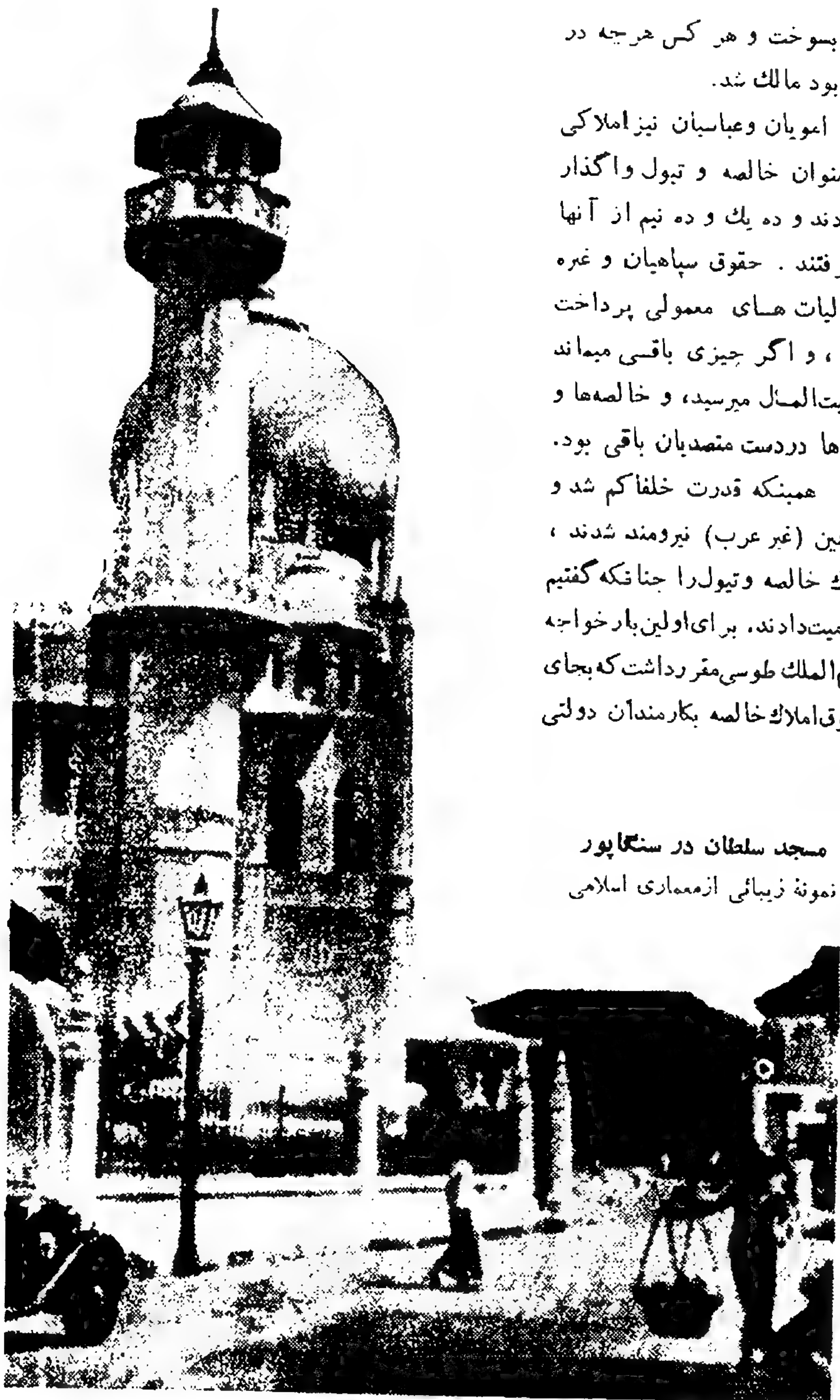
۱ ـ ظاهراً مقصود جرجی‌زیدان‌کلمهٔ Recompensation میباشد.

۲ ـ مختصر این‌تفصیل آنکه درسال ۸۳ هجـری عبدالرحمن‌بن محمدبن اشعث برعبدالملك خلیفهٔ اموی شورید حجاج والی عـراق مأمور سرکـوبی ابن اشعث شد ابن اشعث بیش‌ازسه مـاه با لشکریان حجاج مقاومت‌کرد وبالاخره روز۱۴ جمادی‌الثانیه سال ۸۳هجری درجائی بنام دیرجماجم (درنزدیکی‌کوفه) شکست خورده بسیستان‌گریخت. مترجم

دفاتر بسوخت و هر کس هرچه در دستش بود مالك شد.

امویان وعباسیان نیز املاکی را بعنوان خالصه و تیول واگذار میکردند و ده یك و ده نیم از آنها نمیگرفتند. حقوق سپاهیان و غیره از مالیات هـای معمولی پرداخت میشد، و اگر چیزی باقـی میماند بـه بیت‌المـال میرسید، و خالصه‌ها و تیول‌ها دردست متصدیان باقی بود.

همینکه قدرت خلفا کم شد و سلاطین (غیر عرب) نیرومند شدند، املاك خالصه وتیول‌را چنانکه گفتیم عمومیت‌دادند. برای‌اولین‌بارخواجه نظام‌الملك طوسی‌مقرر داشت که‌بجای حقوق‌املاك‌خالصه بکارمندان دولتی



مسجد سلطان در سنگاپور

نمونهٔ زیبائی ازمعماری اسلامی

بدهند، پس از وی سایرین نیز باو اقتداء کردند از آنجمله صلاح‌الدین ایوبی [1] کلیهٔ املاك دولتی را تیول سرداران وسپاهیان قرارداد ، سپس این موضوع تعدیل شده پاره‌ای ازاملاك خالصه تبدیل بوقف و بعضی تبدیل بملك (قابل خرید وفروش) شد، وپاره‌ای بحال خالصه ماند. مقریزی که در قرن نهم هجری در مصر میزیسته املاك واراضی آن کشوررا بهفت نوع تقسیم میکند:

۱ـ تیول سپاهیان و امیران.

۲ـ وقف‌مساجد ومدارس وخانقاه اولاد واقف.

۳ـ حبس مؤبد بتصدی خدام مساجد وغیره.

۴ـ ملکی که ازبیت‌المال خریده‌بودند وقابل‌هر نوع انتقال بود.

۵ـ بایر بواسطهٔ عدم استطاعت مالك درآباد ساختن آن.

۶ـ بایرچون آب رود نیل برآن سوارنمیشود.

۷ـ املاك اختصاصی سلطان .

تیول وخالصه نیز بردوقسم‌بوده: قسمت‌اول که فقط ازمنافع‌ومحصول آن استفاده میشده. وقسمت‌دوم که عین‌آن نیز بملکیت متصرف درنیامده است، وبطور کلی نظرخلیفه ورعایت زمان ومکان واوضاع واحوال جنگ وصلح دراتخاذ هرگونه تصمیم راجع بخالصه وتیول رعایت میشده است .

بخواست خداوند درجلد دوم‌کتاب، درقسمت‌جمع‌آوری مالیات، دردورهٔ عباسیان و ارتباط آن با ثروت‌عمومی ملل اسلامی‌بطور تفصیل درموضوع خالصه وتیول وانواع‌آن نیز صحبت میداریم .

---

1 ـ صلاح‌الدین ایوبی اصلا اهل‌کردستان بوده ودرخدمت عموی خود نورالدین بمصر آمد ، ابتداء وزیراوبود سپس‌خود بسلطنت مصررسید و ازسلاطین نامی قرن ششم اسلامی میباشد. مترجم

برید

ادارهٔ جاسوسی و خبرنگاری و کارآگاهی

امروز ادارهٔ پست را برید میگویند [1]. ولی درسابق برید مفهوم دیگری داشته‌است. ورئیس برید درآن ایام رئیس کارآگاهی ، یا رئیس کل بازرسی خلیفه محسوب میشده‌است، واخبارومطالب لازم را بشخص خلیفه گزارش میداده‌است واگربهتر بگوئیم ادارهٔ برید بمنزلهٔ ادارهٔ کارآگاهی وزارت جنگ بشمارمیآمده‌است، از آنرو ادارهٔ برید درزمان خلفا باشخاص بسیارمطمئن، بافکروتدبیرواگذارمیشد چه‌که روابط خلفا با مأمورین عالی‌رتبه‌دوستان ودشمنان آنها دردست ادارهٔ مزبوربوده‌است. وچنانکه میگویند سلاطین ایران (کسری) فقط فرزندان خودرا بریاست آن اداره می‌گماشتند.

ادارهٔ برید

ادارهٔ برید اززمان‌قدیم میان ایرانیان وروميان معمول بوده وبرای نخستین مرتبه معاویه‌آنرا درمیان مسلمانان رایج ساخت . و این اقدام بنابه پیشنهاد مأمورین وی درعراق و مشاورین او درشام انجام پذیرفت . و ابتداء برای آن بودکه دمشق (پایتخت) باسرعت هرچه‌بیشتر از جریان کارهای عراق و فارس و مصر مطلع شود ، سپس آن اداره توسعه‌یافته و مراقبت درکارهای مأمورین و ملازمین خلیفه‌نیز بآن واگذار شد و همینکه طاهرنام مأمون را درمنبرهای خراسان جزء خطبه گذارد، رئیس ادارهٔ برید محل بوی (بطاهر) اعتراض‌کرد. طاهر عذرآوردکه اشتباه شده وخواهش‌کردکه خلیفه‌راآگاه نسازد واین جریان سه بار تکرارشد، درمرتبهٔ سوم رئیس برید بطاهر گفت‌که بازرگانان خراسان مرتب بابغدادمکاتبه دارند واگر آنها این‌خبررا بخلیفه برسانند نان من‌قطع میشود، آنگاه طاهرباو اجازه داد که بوظیفهٔ خود عمل کند .

از وظایف مهم ادارهٔ بریدآنکه اخبارمحرمانهٔ خلیفه‌را بمأمورین عالی‌رتبه میرساند وازوضع آنان خبرمیاورد و دربارهٔ اوضاع مالی ـ لشکری ـ کشوری وغیره گزارش های

---

۱ ـ مشهوراست‌که چون ایرانیان برای چابکی دم اسب چاپاری را میبریدند. لذا آنرا بریده دم میخواندند. عربها که بایران آمدند کلمهٔ برید را بجای بریده دم برای قاصد راهوار (پست) استعمال‌کردند . مترجم

مرتب بخلیفه میداد. ویکی‌ازعلامات تیرگی روابط خلیفه وعمال وی آن بودکه روابط(برید) قطع میشد ، مثلاموقعی که امین برخلاف بیعت سابق پسرخود موسی‌را ولیعهدکرد وبرای او بیعت گرفت، مأمون که آن هنگام والی‌خراسان بود، ازاین پیمان شکنی برادر رنجیده ونام او (امین) را ازطراز برداشته ورابطهٔ (برید) را قطع کرد. عباسیان بموضوع برید علاقهٔ بسیارداشتند وبآن اهمیت میدادند تاآنجاکه درپاره‌ای موارد خودشان جزء ادارهٔ برید در میآمدند، واوضاع واحوال‌افراد ومملکت‌را شخصاً تفتیش میکردند.

گاه هم این بازرسی علنی بود باین‌قسم‌که خلیفه مأمورمخصوصی برای مراقبت وزیر یا قاضی یا استاندار وامثال‌آن تعیین میکرد تا بدون حضور اوهیچکاری انجام نیابد. وآنچه واقع میشود توسط آن‌کارآگاه بخلیفه‌گزارش شود.

منصور خلیفهٔ عباسی میگفت بیش‌ازهرکس بچهار مأمور نیازمندم: اول قاضی بی پروا وبی‌باکی که‌جز خدا وعدالت چیزی درنظر نیاورد. دوم رئیس‌پلیسی که داد ستمدیده ازستمگر بستاند، سوم تحصیلداری که مالیات عادلانه بگیرد وبمردم آزارنرساند .

سپس منصور سه‌مرتبه سبابهٔ خودراگزیده گفت: آه ـ آه ـ آه .

وهمینکه سبب را پرسیدند گفت: چهارم کارآگاه وبازرسی که اخبار وعملیات این سه نفررا بدرستی گزارش دهد.

آری اینها ارکان مملکت هستند وبدون اینان کشورمنظم نخواهد شد.

با این وصف معلوم میشود که‌کارمندان برید جاسوسان وکارآگاهان خلیفه بودند و بلاواسطه باخلیفه ارتباط داشتند، و همینکه رئیس‌آن اداره بخدمت خلیفه میآمد همهٔ حضار متفرق میشدند، ورئیس بریدگزارش خودرا میگفت وراجع بکتمان یا انتشار آن از خلیفه دستور میگرفت .

دربسیاری از موارد پادشاهان وامراء با مأمورین برید علامات ورموزی‌را میان میگذاردند که کسی‌جز خودشان برکشف‌آن قادرنبود، چه‌بساکه فرمان یاگزارشی به مهر و امضای مربوط میرسید اما رمز و علامت‌آن مخالف مفهوم بود، زیرا پاره‌ای مطالب باید بنا بمقتضیات نوشته شود. ولی برخلاف‌آن عمل گردد. مثلاهنگامی‌که منصورابومسلم‌را به‌بغداد احضارکرد، ابومسلم مالک‌بن هیثم را بجای خود بسرپرستی سپاه گماشته بدو گفت : اگر نامه‌های من با مهر نیمه بتو رسید بدان‌که از من است و اگر مهرش تمام بود از من نیست.

پس‌ازقتل ابومسلم درمداین منصورنامه‌ای ازقول (ابومسلم) بمالك نوشت‌که هرچه از ابومسلم باقی‌مانده برای خلیفه بفرستد. وخودش هم بمداین بیاید. مالك که مهرنامه را تمام دید دانست‌که نامه ساختگی‌است.

ادارهٔ برید بودجهٔ هنگفت ومأمورین متعدد وکارآزموده داشت، ویکی ازوظایف مهم این اداره (ادارهٔ برید) امن‌کردن راه‌ها وعملیات ضدجاسوسی ودفع‌شر راهزنان ومراقبت

وترمیم وتوسعهٔ راه‌های دریائی وصحرائی بود. از آنرو نامه‌ها و گزارش‌های مهم استانداران و مأمورین مرزی باداره برید سپرده میشد تا هرچه زودتر ازکوتاه‌ترین و با بهترین وسایل بخلیفه برسانند.

راه‌های برید

مأمورین برید از راه‌های مخصوصی آمد وشد میکردند این راه ها از مرکز خلافت تاتمام نقاط مرزی اتصال می‌یافت، در میان راه بفاصله‌های معین چاپارخانه دایر کرده بودندکه در آنجا اسب یا شتر برید عوض میشد. عربها بیشتر باشتر میرفتند وایرانیان اسب و استرسوار می‌شدند. درزمان عباسیان ۹۳۰ جادهٔ مخصوص چارپا احداث شده بود وسالی ۱۵۹۱۰۰ دینار بمصرف مأمورین وچارپایان برید میرسید. درصورتیکه امویان سالی چهارمیلیون درهم یعنی دوبرابر مبلغ فوق برای تنظیم اموربرید خرج میکردند، واین موضوع درشرح مالیات ومخارج کشور عراق درزمان امویان ذکرشد. درهرصورت گفتهٔ مارا تأیید میکند که خلفای بنی‌امیه برای استحکام مبانی سلطنت خود بیش‌ازخلفای دیگرپول خرج میکردند.

کاروان برید ازیك تا پنجاه چارپا تشکیل مییافت و بیشتر اوقات کسانی‌راکه باید خدمت خلیفه‌برسند با این‌کاروان حرکت میدادندکه هرچه زودتر بمقصد وارد شوند. سرعت سیر برید باقتضای زمان ومکان ونوع چارپا تغییرمیکرد. معمولا زنگوله‌ها وزنجیرهائی بگردن آن ستوران میبستندکه صدای مخصوصی‌داشت‌وآنرا آهنگ چارپا میگفتند. گاه هم برید باکشتی حرکت میکرد، گاه هم اخباررا باپیك‌پیاده میفرستادندکه سه منزل یکی‌میرفتند وآنرا ساعی میگفتند، وبیشترساعیان مردم صحرانشین‌بودند. چه‌که آنان راهوارترهستند. نخستین‌کسیکه پیك پیاده بکارانداخت معزالدولهٔ دیلمی‌بود تابدانوسیله هرچه‌زودتراخبار بغدادرا ببرادرش رکن‌الدولهٔ دیلمی‌برساند. درزمان معزالدوله دوساعی فوق‌العاده بنام فضل ومرعوش پدید آمدندکه روزی چهل‌وچند فرسخ یاقریب ۱۴۰میل پیاده میرفتند.

کبوترنامه رسان‌که‌پیش‌ازاسلام نیز برای رسانیدن اخبار مورد استفاده بود، درمیان مسلمانان بیش‌ازدیگران مرسوم‌گشت و درشمارهٔ هفتم سال دهم‌الهلال شرح مبسوطی در آن باره نگاشته‌ایم.

دیگرازوسایل رسانیدن اخبار این‌بودکه: نامه را درنی نهاده میان‌گیاه می‌گذاردند وآنرا روی آب رودخانه میانداختند، وگیرنده‌که منتظروصول‌آن نامه بود نامه را ازآب میگرفت. گاه هم نامه را بوسیلهٔ تیرپرتاب میکردند، والبته این‌عمل بیشتردرموقع جنگ و هنگام محاصره انجام مییافت.

دسته‌ای ازمأمورین (برید) را شعوذی ودستهٔ دیگرراکوهبانی میگفتندکه دستهٔ اول پیام امیران را بادارهٔ برید میرساندند. ودستهٔ دوم خبرگزار Reporter بودند، عده ای مأمورگشودن‌کیسه‌ها بودند، چون معمولا نامه‌هارا درانبان چرمی‌گذارده، سرآن‌را مهرو

موم میکردند و مهر کیسه درحضور گیرندهٔ نامه‌ها ویا جانشین او توسط مأمورین مخصوص گشوده میشد .

داوری قضاء

داوری پیش از اسلام ـ منظور ازداوری قطع منازعات میباشد واین کارسوابق بسیارقدیمی‌دارد و درروزگارپیشین ریش سفیدان و عقلای قوم داور بودند و عربهای زمان جاهلیت نیزچنان رفتار میکردند، وداوری‌های خودرابسران‌قوم وپیرمردان قبیله ارجاع میکردند. وهرقبیله‌ای یك یاچند داورداشت، مشهورترین آنان حاجب‌بن ذراره ـ اقرع‌بن حابس ـ ربیعةبن مخاشن در قبیلهٔ تمیم ـ غیلان‌بن مسلمه درثقیف ـ هاشم‌بن عبدمناف ـ عبدالمطلب‌بن هاشم ـ ابوطالب‌بن عبدالمطلب ـ عاص‌بن وائل درقریش ـ ربیعة بن حذار دربنی‌اسد ـ سلمی‌بن‌نوفل درکنانه ، بداوری مشهور بودند. و عدهٔ دیگری مانند عامر بن ظرب و اکثم‌بن صیفی بقدری شهرت داشتندکه در تمام قبایل حق داوری داشتند .

عربها نزد کاهنان (غیب‌گویان) وعرافان نیزداوری میبردند.

داوری (قضاء) در اسلام

نخستین داوراسلام حضرت رسول اکرم بود وپس‌از وی خلفا داوری میکردند. وچون این‌کار ازوظایف مهم داخلی بود، خلفا شخصاً بآن میرسیدند. پس ازاینکه اسلام توسعه یافت وکارها فزونی گرفت، خلفاء مجبورشدند داوری بجای‌خود برگزینند و اول خلیفه ای‌که باین‌عمل مبادرت نمود عمربود چه‌که وی ابودرداء را در داوری میان مردم مدینه با خود شریك ساخت‌وشریح را ببصره وابوموسی‌را بکوفه فرستاد. ونامه‌ای دراین‌خصوص بابوموسی نوشت‌که اساس امور قضائی اسلام (البته اهل تسنن. مترجم) برآن استوارگشت و بسیار مشهورمیباشد. واما درمصر ابتدا چنان شدکه عمر درصدد برآمد قاضی مصررا نیز مانند قضاة مدینه وکوفه وبصره‌ازطرف‌خود برگزیند. لذا بعمروعاص دستورداد‌که کعب‌بن‌یسار بن‌فنه‌قاضی ایام جاهلیت راکه آنموقع مسلمان شده‌بود برای داوری مصر بگمارد. ولی کعب‌آنرا نپذیرفته گفت: من پیش ازاسلام داوری‌کرده ودیگر بآن رغبت ندارم، عمروعاص ، عثمان‌بن قیس‌بن ابی‌العاص‌را بجای وی برگماشت. وتازمان عباسیان قاضی مصر ازطرف والی‌مصرمعین میشد، خلفای عباسی برای استقرارنفوذ خود درمصرمقرر داشتند تعیین‌قاضی‌آن‌کشورباشخص خلیفه باشد. ومنصور عباسی درسال ۱۵۵هجری عبدالله بن‌لمیعهٔ حضرمی را بآن منصب گماشت. وتا کنون (موقع تألیف‌کتاب ۱۹۰۲ میلادی) قاضی‌مصرازطرف خلیفه تعیین میگردد.

ابتدا برای هرشهرستانی یك‌قاضی میفرستادند، وسپس برای هرشهریك یا چند قاضی تعیین میشد وتمام آنان بفرمان خلیفه سرکار میرفتند. تاآنکه درزمان هرون ابویوسف قاضی که از فقهاء و دانشمندان نامی اسلام است ، در بغداد پدید آمد و هرون وی را قاضی‌القضاة (سرداور) تعیین‌کرد . ابتداء عزل ونصب قضاة بغداد وبعداً کلیهٔ بلاد اسلامی را باوواگذارد

وپس از آن خلفای اموی اندلس وخلفای فاطمی مصر نیزهمان رویه را معمول داشتند ، ابویوسف نخستین کسی است که دراسلام بنام قاضی القضاة مشهور شد، وی خدمات بزرگی دراصلاح امور قضائی انجام داد . واول کسی است که برای قضاة لباس مخصوصی مقرر داشت ، چه که پیش از اوقاضیان مانند سایرمردم لباس میپوشیدند .

درآغازکار قضاة اسلامی فقط بحل وفصل دعاوی میرسیدند ، سپس که تمدن اسلام رواج گرفت و دایرهٔ امور توسعه یافت رسیدگی بسایرکارها که از وظایف خلیفه و دیگران بود به قضاة واگذارشد. ازآن جمله اینکه سرپرستی دارائی دیوانگان، یتیمان، مفلسان، محجوران، رسیدگی بمصرف موقوفات واجرای وصیتها وازدواج دختران یتیم بی سرپرست برعهدهٔ آنان بود . کم کم وظایف قضاة روبفزونی گذارد ورسیدگی بامور ساختمانهای عمومی ، راه ها ، جرح وتعدیل شد وتحقیق در بارهٔ اطلاعات و مهارت آنان بقضاة واگذار شد ، پاره‌ای از خلفا قضاة را درموقع جهاد بمیدان میبردند، چنانکه در زمان مأمون یحیی بن اکثم قاضی بغداد بمیدان کارزار رومیان رفت . ومنذربن سعید قاضی اندلس در زمان عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی جزو سپاهیان اسلام عازم کارزار شد . العزیز بالله خلیفهٔ فاطمی علی بن نعمان را نه تنها قاضی القضاة مصر ساخت بلکه امورقضائی شام ومکه ومدینه وبلاد مغرب (ممالك اسلامی درافریقا) ونظارت درعیار زر وسیم وکیل وپیمانه وامامت جماعت را نیز بدست اوسپرد. در سال ۴۴۱ هجری الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی مصرابومحمد بازوری را قاضی مصر نمود و وزارت رانیز بوی داد ، واو نخستین قاضی اسلام بود که وزارت راهم بعهده داشت . وپس از او دیگران هم چنان کردند.

بطوری که ملاحظه میشود مقام قضائی از مقامات مهم بوده ، والبته بمقتضیات زمان و مکان بالا وپائین میرفته است، درصدر اسلام خلفاء مقیدبودندکه منصب مزبور را فقط بعرب‌ها یا بندگان عرب یادست پروردگان عرب و یاهم پیمانهای عرب واگذارند .

اماهمینکه خلافت سلطنت شد، ونظر دینی بسیاسی تبدیل یافت این شرط (شرط عرب بودن قاضی) ازمیان رفت، ویابسیار ضعیف شد، وغیرعرب نیزقاضی گشت، وبتدریج اهمیت قاضی کم شد تا آنجاکه مثل امروز وظایف قاضی شرعی فقط درمطالعهٔ اوضاع واحوال شخصی و منازعات مربوط بآن محدود است .

در ابتدای اسلام قاضی در مسجد می‌نشست و بشکایات مردم گوش داده حکم صادر میکرد .

وچون مسلمانان درآنموقع پابند دیانت بودند حتی‌الامکان ازقاضی شدن میگریختند. چه‌که میترسیدند حکم بناحق بدهند ومسئول خدا واقع شوند ، واز این نظرپرهیزکاران و دانشمندان زیربارآن منصب نمیرفتند ، وهمینکه منصورخلیفهٔ عباسی ابوحنیفهٔ نعمانی را قاضی بغداد نمود ابوحنیفه‌آن شغل را ردکرده گفت :

« ازخدا بپرهیز وامانت خدا را بدست پرهیزکاران بسپار ، بخدا سوگند من در حال طبیعی قابل اعتماد نیستم ، چه رسد درحال خشم ، که ابداً بخود اطمینان ندارم . این را بدان که اگر حکمی بر ضرر توازمن بخواهند وحق با آنان باشد من آن حکم را صادرمیکنم اگر چه تو مرا بغرق کردن در رود فرات تهدید کنی و مرا واقعاً در فرات غرق کنی ، من شایستهٔ این منصب نیستم ، میان ملازمان تو که این کار را بخواهند وحرف تو را بپذیرند بسیارند » .

وچنانکه گفتیم کعب بن یسار نیز فرمان عمررا نپذیرفت وقاضی مصر نشد .

بهرحال معمولا فرمان انتصاب قاضی را درمسجد میخواندند وقاضی شدن اورا جشن میگرفتند .

ازوقتی که مذهب شافعی پدیدآمد ، قاضی‌القضاة مصر شافعی بود ، ولی همین قاضی شافعی قضاتی را (ازسایر مذاهب اربعه اهل تسنن) انتخاب میکرد تامطابق مذهب خودشان میان پیروان مذاهب دیگر داوری کنند. ودرسال ۵۲۵ هجری ابواحمدبن افضل چهارقاضی ازچهار مذهب مختلف(شافعی ـ مالکی ـ حنبلی ـ حنفی) انتخاب کردتاهریك برای پیروان خود قاضی باشد و تا زمان فرمانروائی ممالیك این ترتیب برقرار بود.

حقوق قاضی باختلاف زمان ومکان تغییر میکرد ، چنانکه گفتیم خلیفهٔ دوم شریح را باماهی صد درهم حقوق و مقداری گندم ببصره فرستاده قاضی آنجا نمود، در زمان خلفای راشدین میزان حقوق قضاة بهمین مبلغها و مقدارها بود ، ودرزمان امویان حقوق قضاة مثل حقوق سپاهیان ومأمورین دیگر افزایش یافت . درزمان بنی‌عباس حقوق قاضی بماهی سی‌دینار تثبیت شد و اولین قاضی که آن حقوق راگرفت ابن‌لمیعه قاضی بغداد در زمان منصور بود . سپس کم کم برمبلغ حقوق قاضی افزوده شد، تا اینکه درزمان مأمون حقوق عیسی بن منکدر قاضی مصر بماهی چهار هزار درهم (قریب ۲۷۰ دینار) بالغ شد . والبته این حقوق نسبتاً بسیارگزاف بوده است وشاید پاره‌ای جهات سیاسی این حقوق را باومیدادند . بخصوص که علاوه برماهانهٔ مزبور هزار دینار بوی پاداش دادند ، ازآن تاریخ بـه بعد تامدت بیست و چند سال حقوق قاضی‌مصر سالی‌هزار دیناربود . ونخستین کسی که چنان حقوقی‌دریافت کرد، بکاربن قتیبه درزمان ابن‌طولون درسال ۲۴۵ هجری بود . درزمان فاطمیان حقوق قـاضی افزایش یافت چون قضـاة آن‌دوره سـالی ۱۲ هزار دینار حقوق و مقداری جیره و مبالغی هدیه و جایزه می‌گرفتند . و از قرار معلوم این ترتیب تا زمان ایوبیان و پس از آنهـا ادامه داشت .

مدارکی راجع بحقوق قضاة بغداد (درزمان عباسیان) بدست نیامد . وآنچه مسلم است قضاة بغداد بجای اینکه حقوق بگیرند مبالغی بخلیفه تقدیم کرده دستگاه قضائـی را باجاره برمیداشتند . وبرای نخستین بارعبدالله بن حسن مشهور بابوالشوارب درسال ۳۵۰ هجری

درایام معزالدولهٔ دیلمی قاضی‌القضاة بغداد شد وسالی دویست هزار درهم ازآن بابت بدولت می‌پرداخت .

پس‌ازآن نه تنها قاضیان منصب خودرا ازدولت اجاره میکردند بلکه اموراحتساب و شرطه نیز بهمان روش اجاره میشد .

دیوان مظالم

دیوان مظالم‌آن ایام ماننددادگاه پژوهش (استیناف) دراین روزها بشکایت‌های‌واردهٔ ازقضاة رسیدگی‌میکرد، اعراب جاهلیت‌وازآنجمله قریش مؤسساتی شبیه بدیوان مظالم داشتند، جـون تیره های قبایل متعدد شده بود وغالباً بایك رسیدگی بدوی نزاع پایان نمیبافت ودادخواهان به رأی قاضی نخست قانع نمیگشتند لذاسران قبایل درمکه جمع شده هم قسم شدندکه هرکس بمکه بیاید واز هر دادرسی شکایت‌کند قضاة مکه باید بشکایت او برسند وایـن پیمان مشترك در تاریخ جاهلیت‌بنام حلف‌الفضول شهرت دارد . ودرآنموقع ۲۵ سال ازعمرشریف پیغمبر(ص) گذشته بود . درصدراسلام که مسلمانان درستکار ازظلم وجور احترازداشتند بدیوان مظالم احتیاجی نبود وکسی ازخلفای راشدین باین‌کار مبادرت نکرد، فقط علی (حضرت امیرع) بمراجعات شاکیان رسیدگی میفرمود . ولی روز و ساعت معینی برای آن تخصیص نمیداد ، نخستین خلیفه‌ای که در روز معین بدیوان مظالم جلوس کرد عبدالملك بن مروان بود، باینقسم که خلیفه با ابن ادریس قاضی شام بشکایات مردم میرسید ، قاضی حکم میداد و خلیفه اجراء میکرد . و نخستین خلیفه‌ای‌که هم خودش قاضی و هم مجری احکام شد عمر بن عبدالعزیز بود. پس از مرگ عمربن عبدالعزیز آن ترتیب برهم خورد و تا زمان بنی‌عباس مختل‌ماند. از خلفای عباسی اول مهدی سپس هادی آنگاه هرون و مأمون برای استماع شکایات مردم روز معینی‌جلوس میکردند.والمهتدی‌بالله محمدبن واثق آخرین خلیفهٔ عباسی‌بود که باینکارها رسیدگی میکرد . دیوان مظالم خلفا بمراتب از دادگاه استیناف امروز مؤثرتر و بانفوذتر وسودمندتر بود جه‌که اول شخص مملکت (خلیفه) باکمال دقت بشکایات مظلومین میرسید . وهرستمدیده‌ای بدون واهمه و هراس میتوانست از فرزندان خلیفه ، بزرگترین قاضی‌ها ، محترم‌ترین‌رجال کشوری و لشکری درهر باره وهرمورد شکایت‌کند . ودرضمن مطمئن باشد که بحرفش میرسند . وهرقدر طرفش‌نیرومندباشد درمقابل‌حرف حق مجبور به تسلیم‌میباشد. موارد بسیاری درتاریخ اسلام ذکرشده که ازعدالتخواهی خلفاء وتسریع‌آنان دراحقاق حق حکایت میکنند . ازآنجمله روزی عمر بن عبدالعزیز برای نماز بیرون میرفت مردی ازاهـل یمن میان راه باو برخورده دادخواهی‌کرد ، عمر پرسید چه ظلمی‌بتوشده. مرد گفت ولیدبن‌عبدالملك، ملك مرا ضبط‌کرده است، عمرهمانطور سرپافرمان داد دفتر خالصه را بیاورند و جون آوردند نوشته شده بود که ولیدبن‌عبدالملك ملك فلان شخص را باسم خالصه ضبط‌کرده است. عمر گفت این‌ملك را ازدفترخالصه‌حذف‌کنید و بصاحبش ردکنید ودومقابل‌هزینهٔ شاکی

ازولید بگیرید وبشاکی بدهید .

مأمون روزهای یکشنبهٔ هرهفته دردیوان مظالم می‌نشست و بشکایات مردم می‌رسید ، دریکی ازآنروزها پس‌ازپایان رسیدگی ازجا برخاست ، وبطرف کاخ سلطنتی‌عزیمت کرد . وسط راه زن ژنده‌پوش ژولیده‌ای سرراه را براو گرفته ازعباس پسرمأمون شکایت کرد ، مأمون همان‌آن پسرخود را احضارکرد . وپس‌ازرسیدگی بنفع‌آنزن ستمدیده حکم داد ، مهتدی عباسی چنانکه گفته شدآخرین خلیفهٔ عباسی‌بودکه شخصاً بدیوان مظالم میامد . وپس از وی خلفاء رسیدگی بشکایات را بدست وزیران میسپردند ، چنانکه مأمون نیزگاهی یحیی بن اکثم قاضی‌القضاة بغداد را بآن‌کار میگماشت . ومعتصم عباسی‌احمدبن داود رامأمور آن عمل نمود .

اول کسی که درمصر بدیوان مظالم توجه‌کرد احمدبن طولون بود وهمینکه در سال ۲۵۷ حکمران مستقل مصر شد هفته‌ای دو روز بشکایات عمومی میرسید ، پس ازاحمد سایر فرمانروایان مصر اشخاص دیگری را بجای خود تعیین میکردند تا بشکایات مردم برسند ، خلفای فاطمی‌پس‌ازفتح مصروبنای قاهره بدیوان مظالم‌توجه‌کردند وجوهرفاتح مصروسردار نامی‌آنان بجای خلیفه دردیوان مظالم جلوس میکرد و احکام رابدست خود امضاء مینمود . پس‌ازآن خلفای فاطمی قاضی‌القضاة مصریایکی ازامرای عالیقدرکشور رابرای مظالم تعیین میکردند ، همینکه قدرت خلفای فاطمی روبضعف گذاشت وامیران ووزیران همه‌کاره شدند خودآنها (وزیران) بشکایات مردم میرسیدند ومشهورترین‌آنها امیرالجیوش است . این‌وزیر (امیرلشکران) دادگر روزهای معینی بدیوان مظالم می‌آمد و جارچیان در دیوانخانه فریاد می‌زدند : ای ستمدیدگان بیائید تا داد شما را بستانیم . ومردم ازاطراف بدیوانخانه می‌شتافتند .

دارالعدل

در زمان پادشاهان ایوبی‌محلی بنام دارالعدل در قاهره تأسیس شد و در روز های معین سلاطین ایوبی بدارالعدل آمده دادخواهی میکردند. پادشاه عادل نورالدین زنگی‌که اصلا ترك بود ، پیش از ایوبیان در شهر دمشق دارالعدل تشکیل داد ، پس از ایوبیان سلاطین ممالیك بدارالعدل می‌آمدند و با احترام و مهربانی مردم را پذیرفته بحرفشان میرسیدند ، سلاطین ممالیك در روزهای رسیدگی از تخت فرود می‌آمدند و پهلو بپهلوی مردم روی‌نیمکت‌هایی‌نشستند بقسمی که پاهایشان مثل سایر مردم بزمین میرسید ، سپس‌قاضی‌القضاةمذاهب چهارگانهٔ اهل تسنن در طرف راست سلطان می‌نشستند . و نمایندهٔ بیت‌المال و نگاهبانان و کارمندان و مأمورین دیگر در اطراف سلطان میایستادند ، و یکی از آنان شکایت ها را می‌خواند ، و سلطان مطابق دستور و نظر قضاة دستور اجرای حکم را صادر می‌کرد .

خلاصه اینکه فرمانروایان اسلام بموضوع دادرسی توجه بسیار داشتند و هرکس از

هر کس ولو فرزندان و نزدیکان آنها شکایتی داشت شخصاً رسیدگی نموده حکم بحق میدادند. موارد بسیاری در تاریخ اسلام موجود است که صحت این گفته را تأیید میکند، وطوری این موضوع عادی بود که فرمانروایان اسلام آنرا جزء فریضهٔ حتمی خود میدانستند واگر خلیفه درموقع معهود برای دادرسی حضور نمی‌یافت صدای مردم بلند میشد وهمه جا آه وناله میکردند که خلیفه یك روزیا چند روز بدیوان مظالم نیامده است. پاره‌ای ازخلفا موضوع تظلم مردم را بچندشعبه تقسیم کرده بودند، مانندشعبهٔ رسیدگی بشکایات ازلشکریان یا مأمورین کشوری وغیره.

امور حسبی ومحتسب

اجرای امورحسبی یك نوع وظیفهٔ مذهبی بوده که مردم را ازانجام پاره‌ای کارهای ناپسند مانند سد معبر و زیاد بارکردن بار بر ها و کشتی‌ها وغیره جلوگیری میکرد ، و متخلفین را درحدود مقررات شرع کیفر میداد، و متصدی این امور را محتسب میگفتند، دیگراز خرابی ومجبور ساختن مردم به برداشتن خاك وخاکروبه ازسرراه ومؤاخذه ازآموزگارانی بود که کودکان را بی‌جهت ویا بشدت کتك میزدنـد، همچنین محتسب اوزان ومقادیررا تحت نظرمیگرفت، وازکلاه برداری وتقلب وکم‌فروشی‌ممانعت میکرد. ودر واقع محتسب وظایف شهردار امروز راعهده داشت و اگرچه این نوع کارهـا ازتکالیف مربوط بقضاة میباشد ولی چون شأن ومقام قاضی بالاتر ازرسیدگی باین جزئیات میبود لـذا محتسب بجای قاضی آن وظایف را انجام میداد . ولی‌خلفای فاطمی مصر و خلفای اموی اندلس بیشتر این وظایف رابقضاة ارجاع میکردند . تااینکه سلاطین اختیارات بیشتری پیداکردند وخلفاء را ازامور سیاسی و اداری برکنار ساختند و برای توسعهٔ اختیارات خود امـور حسبی رابـه محتسب واگذاردند وقضاة را تاحدی محدود کردند .

بهرحال متصدی امـور حسبی پیوسته ازمیان مـردان مهم نیکنام انتخاب میشد ، و محتسب کل نمایندگانی ازطرف خود تعیین میکرد . محتسب معمولا هـر روز در جامع شهر می‌نشست ونمایندگان خودرا بـرای گردش و رسیدگی باطراف شهر میفرستاد تـا اوضاع عمومی‌را بررسی کند . مثلا محتسب قاهره یك روز درجامع قاهره ویك‌روز بنوبت در جامع فسطاط جلوس میکرد ونمایندگان او بکوچه و بـازار شهر سرزده قصابی‌ها ، آشپزخانه‌های عمومی ومؤسسات بـارگیری را بازدید میکردند . واز اضافه بـار کردن چارپایان ممانعت مینمودند. همین قسم سقاهارا مجبورمیساختندکـه آبکبرها را بـا پـارچه‌ای بپوشانند وهـر آبگیری را ۲۴ دلو آب بریزند (هردلو ۴۰ رطل یا پوندا ست) وشلوارهای کوتاه آبی پاکنند و بدون شلوار برون نیایند. دیگر آنکـه آموزگاران را از آزار رسانـدن بکودکان منع میکردند ، وازفریب‌خوردن جوانان بدست‌آموزگاران شنا ممانعت میکردند ، و ضرابخانه را تحت‌نظرداشتند کـه مبادا عیار معمول کم‌وبیش گـردد ، ترازو وپیمانهٔ کاسب‌هـا را بدقت بازرسی میکردندکه کم‌فروشی نکنند و مردم راگول نزنند .

دراندلس وظیفهٔ محتسب را (خطة‌الاحتساب) میخواندند ، و متصدی آن معمولا یك‌نفر قاضی بود ، قاضی مزبور بـا همراهان خویش سواره در بازارها میگشت و ترازوئی همراه داشت تا با آن نان وگوشت وغیره‌را میکشیدند و نرخ گوشت را روی‌کاغذی نوشته بدکانهای قصابی میدادند . علاوه بر آن همه روزه‌کودکان ویـا کنیزکانی بطور پنهانی بـرای خرید خواربار ببازار می‌آمدند وچیزهائی خریده نزد قاضی میبردند واگـر ازکاسب‌کاری تخلفی دیده میشد بسختی اورا کیفر میدادند . امور احتسـاب دراندلس تـابع مقررات ومرسوماتی بودکه مانند مقررات شرعی منظماً اجراء میگشت .

شرطه یا شهربانی

وظایف اصلی شرطه اجـرای احکام قضاة بود . و در واقع از توابع ادارهٔ قضائی بشمار میآمد ، ادارهٔ شرطه یـا شهربـانی موظف بود کسانی‌راکه ازمقررات سرباززمیزدند تا حدودی‌کیفر دهد وپیش‌از اثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی بعمل آورد تـا از طرفی وظیفهٔ قاضی در رسیدگی بجرایم آسان‌گردد وازطرف دیگر حکم قاضی مجری شود ، بسیاری ازحدود اسلامی مانند حد زنا و یـا میگساری و امثال آن بوسیلهٔ شرطه اجرا میشد وقاضی فقط حکم‌آنـرا صادر میکرد . کم‌کم عباسیان وفاطمیان (مصر) وامویان(اندلس) رسیدگی بجرمها واجرای‌حدود را از دست قاضی گـرفته بشرطه واگذاردند ومقام قاضی را ازآن آلودگی‌هـا منزه دانسته امور شرطه را به‌بندگان خاص خود سپردند . در اندلس دو نوع شرطه بود ، شرطهٔ بزرگ که بامور عامهٔ مردم میرسید ، وشرطهٔ کوچك که باوضاع واحوال کارمندان عالیرتبهٔ دولت ونزدیکان‌آنها میرسید ، ودستشان را ازتعدی وتجاوز بحقوق مردم کوتـاه میساخت ، رئیس شرطه معمولا روی تختی در جلـوی بارگاه سلطان جلوس میکرد و مأموریـن او اطرافش می‌نشستند و اوامر اورا اجرا میکردند.

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یا میرشب میخواندند ، در افریقیه (تونس) نام او حاکـم بود . ودر قلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی میگفتند . درواقع ادارهٔ شرطه از ادارات تابعهٔ قضاة بود ولی از زمان امویان ادارهٔ مستقلی شد و در هر حال رئیس شرطه تدریجاً نامزد مقام وزارت ویاحاجبی (دربانی خلیفه) میگشت.

دیوان‌انشاء یادفتر ارسال مراسلات

اشخاص باسواد درمیان اعراب جاهلیت بسیارکم‌بود،والبته باحروف عربی امروز نمینوشتند ، حروف‌آنان عبرانی بود ، وخط عبری را مانند سایرچیزها ازیهود گرفته بودند واز کسانی‌که عربی را بخط عبری نوشته‌اند یکی‌هم ورقة‌بن نوفل پسردائی حضرت خدیجهٔ‌کبری میباشد. وچون درقرن اول میلاد عده‌ای‌ازنبطی‌ها بواسطهٔ تعدی رومیان بعربستان‌آمده‌بودند اعراب قبل ازاسلام خط نبطی را نیز آموختند و باسوادان آنها بخط نبطی چیز مینوشتند . بنظرما خط عربی‌کنونـی ازخط نبطی گرفته شده ونمونه‌ای ازخط مزبور را درآغـازکتاب

نگاشته‌ایم، اما خط کوفی از خط سترانجیل سریانی‌ها وکلدانی‌های مقیم عراق گرفته شده و عربها در آغاز اسلام باآن خط کتابت‌میکردند ، و تدریجاً اصلاحاتی در آن‌نمودند ، دلیل صحت گفتار ما یکی اینکه کوفه ازشهرهای نوساز اسلام (درعراق)میباشد وخط مزبور بعد از ظهور اسلام درآن نواحی معمول گشت .

درآغاز پیدایش اسلام عدهٔ معدودی خواندن ونوشتن میدانستند و همهٔ آنان ازصحابه بودندکه ازآن جمله علی‌«حضرت امیر(ع)» ـ عمربن‌الخطاب ـ عثمان ـ ابوسفیان ودوپسرش یزید ومعاویه ـ طلحه ودیگران میباشند. علی وعثمان وزیدبن‌ثابت وعبدالله‌بن ارقم‌نامه‌نویس حضرت رسول اکرم (ص) بودند، چه‌که وجود مبارکش خواندن و نوشتن نمیدانست. اینان آیات قرآن را مینگاشتند ونامه‌های پیغمبر اکرم(ص) به‌پادشاهان و همچنین نامه‌های دیگر حضرت رسول بخط آنان بود. بعضی‌ازاین‌نویسندگان‌درشهر (مدینه) بعضی‌درخانهٔ مهاجرین وانصار، بعضی درمیان قبیله‌ها وافراد از زن‌ومرد آمد وشدکرده وبرای انجام امورمربوط کتابت میکردند. همینکه ابوبکر خلیفه شد عثمان‌کاتب او بود، و دستورهای خلیفه را وی می‌نگاشت، و برای مأمورین میفرستاد. کاتب عمر در زمان خلافت، زیدبن‌ثابت و دیگران بودند وهمین‌که ممالك مهمی بدست مسلمانان‌گشوده شد نویسندگی مورد لزوم وتوجه شد. وپس ازتأسیس دیوان یادفتر بدستور عمردر هرشهری یك‌کاتب‌مأمور نگاهداری دیوان گشت.

درابتدا نویسندگان‌فقط در دفترهای مالی ولشکری کار میکردند . تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شمارهٔ کاتب از یك یا دو بیش نبود وبامور مالی وسپاهی میرسید. اما در دوران امویان دیوان انشاء و کتابت به‌پنج شعبه تقسیم شد از این‌قرار :



نوشت‌افزار

۱ ـ دفتر مراسلات مخصوص مکاتبه با پادشاهان، امیران واستانداران .

۲ ـ دفتر مراسلات مخصوص‌امور مالی ورسیدگی بحساب آن .

۳ ـ دفترمراسلات‌مخصوص‌امورلشکری وثبت اسامی وممیزات‌سپاهیان وهزینهٔ ارتش.

۴ ـ دفتر مراسلات مخصوص امورشهربانی وگزارش جریانات مربوط به‌معاملات و دیات وغیره .

۵ ـ دفتر مراسلات‌مخصوص امورقضائی مخصوص ثبت‌احکام وشرایط قراردادها وغیره.

دیوان انشاء

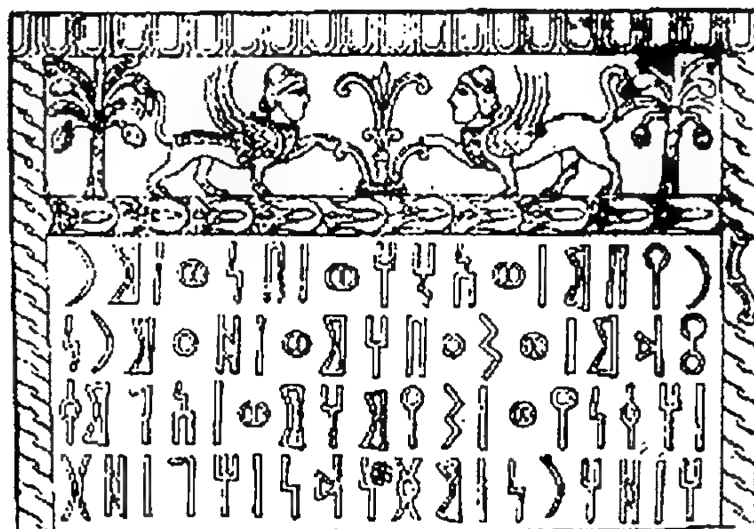
مهمترین نویسندگان دفتری‌کسی‌بودکه نامه‌های خلیفه را مینگاشت وگاه او را رازدار (کاتب‌السر) میخواندند . چنین شخصی دست خلیفه و مرکز اسرار وی بود . همانطورکه عمر برای ابوبکر و

عثمان برای عمر این کار را انجام میدادند . در اوایل اسلام این شغل بنزدیکترین و یا محرم‌ترین افراد نسبت بخلیفه واگذارمیشد،چون مقام مزبور مقام خطیری محسوب میشد، و جریان‌تازمان عباسیان‌چنان‌بود وازآن‌موقع کاتبان‌خودشان‌هم درکارها دخل‌وتصرف‌میکردند. سپس این وظیفه بعهدهٔ وزراء واگذارشد. وزیران عباسی‌خودشان نامه‌ها را نمی‌نوشتند بلکه آنرا امضاء میکردند،همانطورکه‌امروز باش‌کاتب(منشی مخصوص) نامه‌ها را مینگارد و وزیر آنرا امضاء میکند. همینکه هرون، یحیی برمکی را در تمام‌کارهای مملکت فرمانروا ساخت امضای نامه‌ها وفرمان‌ها رانیز باو واگذارد. نخستین وزیری‌که‌بجای خلیفه فرمانهارا امضاء مینمودیحیی‌برمکی بود. واگرکسی‌چیزی میخواست یاشکایتی‌داشت یحیی فرمان‌مربوط باورا امضاء میکرد . پس از وی سایر وزیران نیزهمین مقام را احرازکردند. ودر پاره‌ای موارد تمام امور محرمانه ومراسلات مهم خلفاء تنها در دست یك وزیر باقی میماند .

در اواخر دورهٔ عباسیان دفتر مراسلات خلیفه مستقل شد ورئیس مخصوصی برای آن تعیین گشت‌که اورا رئیس‌دیوان انشاء ــ رئیس دیوان عزیز ــ کاتب‌السر ــ ویا صاحب دیوان انشاء میخواندند ، واگرپادشاهان ممالك دیگر با خلفاء مکاتبه میداشتند ، تهیهٔ نامه‌ها توسط همین دفتر یا دیوان انشاء بود که نویسندگان متعددی تحت‌نظر رئیس دیوان درآنجاخدمت میکردند . و در حقیقت آنچه را که در دولت عثمانی بنام باب عالی و وزارت امور خارجه می‌نامند (مینامیدند مترجم) درآنروزها دیوان انشاء میگفتند .

توقیع

در اصطلاح امروز توقیع بمعنای امضاست اما در آن ایام توقیع عبارت ازجمله‌های‌کوتاهی بود که بعنوان دستور یا جواب یا هرچه از طرف خلفاء زیر نامه‌های رسیده و یا عرض حال ارباب رجوع نوشته میشد . معمولا توقیع با تقریر خلیفه وخط منشی مخصوص (رئیس دیوان و یا مأمور دیگری) انجام می‌یافت ، گاه هم توقیع انشای همان مأمور بود باین‌قسم که مأموری کنار



نمونهٔ خط حمیری

خلیفه یا سلطان می‌نشست ومراسلات را میخواند سپس با نظرخلیفه آنرا توقیع میکرد . غالباً اینگونه مأمورین منشیان و نویسندگان زبردستی بودند وجملاتی‌که مشتمل بر بهترین مطالب وکوتاه‌ترین‌عبارات بود درطی‌آن مراسلات مینگاشتند. میگویند جعفر برمکی‌کاتب مخصوص هرون ازبهترین توقیع نویسان بوده ، بقسمی‌کـه هر قطعه‌ای از منشآت وتوقیع‌های او را ازنظر ادبی درآن‌زمان به‌یك‌دینار میخریدند .

خلفای راشدین شخصاً توقیع را می‌نگاشتند ویا آنرا به‌منشیان مخصوص خویش دیکته میکردند وآنها مینوشتند . توقیع خلفاء بیشتراقتباس ازآیات قرآن ویا احادیث نبوی و یـا پند و اندرز حکیمانه تشکیل می‌یافت ، مثلا موقعی‌که سعد وقاص والـی عراق بود شرحی به‌عمر نگاشته اجازه خواست خانه‌ای بـرای خود بسازد . عمر در زیر نامهٔ او چنین توقیع کرد : «جائی بسازکه تورا ازگزند باران وگرما و سرما نگاهدارد». ونیز عمر یکـی از نامه‌های عمروعاص والی مصر را چنین توقیع‌کرد :

«برای فرمانبرداران چنان‌باش‌که آرزو داری فرمانروایان تو برای توچنان‌باشند».

عده‌ای نامه به‌عثمان‌نگاشته ازمروان شکایت‌کردندکه ما را پس‌گردنی میزند. عثمان در زیر نامهٔ آنها این آیه را نوشت :

فان عصوك فانی بری مماتعملون ــ اگرنافرمانی تورا میکنند من ازکردهٔ آنان‌بیزارم. سپس نامه را بـرای مروان فرستاد . علی (حضرت امیر) در پاسخ نامهٔ فرزندش امام حسن(ع) چنین توقیع‌کرد :

«رای و فکر پیر از چابکی جـوان بهتر است». سلمان فارسی نـامه‌ای بحضرت امیر نگاشته پرسیدکه روز بازپرس (قیامت) چگونه بحساب مردم رسیدگی میشود . علی(حضرت امیر) ذیل نامه چنین توقیع فرمود :

« از روی روزی روزانه حساب آنان‌را میرسند». عبدالله بن عامر نـامه‌ای به‌معاویه نگاشته خواهش کرد ملکی‌را در طایف بوی تیول بدهد . معاویه زیـر تقاضانامهٔ وی چنین توقیع‌کرد : «اگر تا ماه رجب زنده ماندی چیزهای شگفت خواهی دید».

زیاد بن ابیه شرحی به‌معاویه نوشت‌که عبدالله بن عباس نسبت بخلافت معاویه اعتراض میکند. معاویه زیرنامه اینطور نوشت :

«درزمان جاهلیت پدر من و پدر عبدالله یك روح در دو قالب بودند والبته چنان عهد وپیمانی را بداندیشی تو برهم نمیزند» . حجاج نامه‌ای به‌عبدالملك بن مروان نگاشت کـه مردم عراق برضد او دسته‌بندی میکنند واو را آرام نمیگذارند وچاره‌ای جزکشتن بزرگان عراق بنظرنمیرسد . عبدالملك در زیر نامهٔ او نوشت :

«ازخوش‌بختی وزرنگی سیاستمدار یکی‌اینکه ناسازگاران سازگار میشوند وبدبختی و ندانم‌کاری او اینکه سازگاران را ناسازگار میسازد.»

اشعث نامهٔ تعرض آمیزی به عبدالملك نگاشت وعبدالملك ذیل آن این شعر را نگاشت:

ترجمه .

« شگفت آنکه من میکوشم شکستگی استخوانهای اورا التیام دهم و او از دیوانگی میکوشد استخوان مرا بشکند».

قتیبة بن‌مسلم‌نامه‌ای به‌عبدالملك نوشته او را تهدید بخلع خلافت کرد، عبدالملك این شعر را زیر نامه‌اش نگاشت:

ترجمه :

«فرزدق پیش خود گمان کرده که بزودی مربع را میکشد و همین گمان اوگواهی میدهدکه مربع عمر زیادی خواهدکرد».

قتیبه مجدد همان مضمون سابق را تکرارکرد عبدالملك این آیه را توقیع نمود :

«وان تصبروا و تتقوا لایضرکم کیدهم شیئاً ـ گرشکیبا و پرهیزکار باشیدفریب آنان‌شما رازیان نمیدهد».

یکی از استانداران نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نوشته اجازهٔ تعمیر شهری را خواست . عمر در جوابش چنین توقیع کرد :

«آنشهر را با داد بسازوراهش را از بیداد بزدای».

والی عراق نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نگاشته از بدرفتاری مردم



٤ـ سنگ سیاهی که فرمان قنبر حاکم بغداد نوشته شده و مربوط بفرمان شاه اسماعیل صفوی سال ۹۳۱ هجری است که در آن ایام عراق جزء ایران بوده

آنجا شکایت کرد، عمر درپاسخ نامه چنین توقیع کرد :

«نخست آنچه کـه برای خود می‌پسندی برای آنـان به‌پسند ، آنگاه گناهـان آنانرا بشمار».

از عمربن عبدالعزیز توقیعات زیادی نقل شده است .

شخصی به‌یزید بن عبدالملك نامه‌ای نگاشته ازبیداد استانداری شکایت کرد، یزید این آیه را در زیر نامه توقیع کرد : «وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

«ستمگران بزودی خواهند فهمید که دچار چه تشویش‌ها ونگرانی‌ها خواهند شد».

مردم انبار[1] شرحـی بسفاح خلیفهٔ عباسی نگاشته شکایت کردند کـه مأمورین وی خانه‌های آنها را گرفته وجزء ساختمان‌های دولتی کرده وبهای آنرا هم نداده‌اند ، سفاح در پاسخ نوشت :

«این بنائی است که بر بنیاد پرهیزگاری استوار نگشته است».

سپس فرمان داد بهای خانه‌های آنان‌را بپردازند .

مردم کوفه نامه‌ای به‌منصور نوشته از بدرفتاری والی‌کوفه شکایت کردند . منصور در ذیل آن نگاشت : «همانطورکه هستید برشما فرمان‌روائی میکنند».

شخصی به‌منصور نامه نوشته ازتنگدستی شکایت کرد . منصور درپاسخ نگاشت: «از خدا روزی بخواه» نامه‌ای از فرماندار حمص برای منصور رسید که چند اشتباه داشت ، منصور در ذیل آن بفرماندار نوشت «یا کاتب را عوض کن یا تورا عوض میکنم» .

والی ارمنستان شرحی به مهدی خلیفهٔ عباسی نوشته از نافرمانی مـردم آنجا شکایت کرد . مهدی نامهٔ او را بـا این آیـه توقیع کرد : «خذالعفو وأمر بالمعروف واعرض‌عن‌الجاهلین . بخشودن بکار، به‌نیکوکاری فرمان ده واز نادانان کناره گیر».

بعضی‌ها ازلاقیدی والی خراسان به‌مهدی شرحی نگاشتند؛ مهدی پاسخ نوشت:

«تو خوابی‌ومن بیدارم». وعین‌آنرا برای والی‌فرستاد .

هرون‌الرشید بوالی خراسان چنین نگاشت :

«زخمت‌را معالجه کن وگرنه فزونی می‌یابد» .

وبوالی مصر چنین نوشت :

«مبادا خزانهٔ من‌وخزانهٔ برادرم یوسف را بربادبدهی‌وازطرف‌خدا وخلق خدا بدی‌ها بتو برسد» .

ابن‌هشام شرحی بمأمون نگاشت واز ستمی‌که بروی رفته بود شکایت‌کرد. مأمون در درپاسخ وی‌چنین توقیع کرد :

«نشانهٔ مرد شریف‌آنست‌که از زورمندان ستم نکشد و ستم زیردستان را تحمل‌کند .

---

۱ ـ انبار یکی از شهرهای قدیمی ومشهور عراق در کنار فرات بوده است . مترجم

توازکدام آنان هستی» . وامثال این توقیعات فراوان است .

علاوه برخلفاء امیران و وزیران وبزرگان نیز زیرنامه‌ها توقیع مینگاشتند، زیادبن ابیه، ابومسلم خراسانی، جعفر برمکی و دیگران بتوقیع نامه‌ها مشهورند بخصوص جعفر که توقیع‌های ادبی وی چنانکه گفتیم دست‌بدست میگشت. جعفر موقعی زیرنامهٔ یك زندانی این آیه‌نگاشت: «ولکل اجل کتاب ـ هرمدتی دفتر معین داردکه درآن ثبت‌است».

موقع دیگری عده‌ای بوی شرحی نگاشته از یکی ازمأمورین او شکایت‌کردند. جعفر بآن مأمور چنین نگاشت:

«شکرکنندگان تونایاب، شکوه‌کنندگان تو بی‌حساب، یارسم عدالت آموز یاازمسند حکومت برخیز» .

هنگامی مردی باو نامه نگاشته اجازهٔ مکه‌رفتن خواست، جعفر چنین توقیع‌کرد :

«هرکه راه خدا رود بی‌گمان رستگار شود» .

مردی بوی نامه نگاشته درخواست حکومت محلی راکرد ، جعفر بوی نوشت : «که ستمگران را حکومت نشاید.»

مردی دیگرکه مکرر ازجعفرکمك مالی خواسته بود واز وی کمك گرفته بود شرحی بجعفر نگاشته تقاضای کمك کرد ، جعفر در پاسخ وی نوشت: «بگذار ازاین پستان‌گاوی‌که مکرر دوشیدی دیگران هم بدوشند» .

فضل‌بن‌سهل و طاهربن حسین و امثال آنان از وزیران و بزرگان در نوشتن توقیع شهرت فراوان دارند .

خلفاء و بزرگان اسلام سعی داشتندکه نامه‌های خود راکوتاه و پرمعنی بنویسند، تا نمونه‌ای ازبلاغت‌کلام باشد، مثلاهنگامی‌درمدینه‌قحطی‌شد وعمر بعمروعاص این‌نامه رانگاشته از وی غله‌خواست :

«از بندهٔ‌خدا، امیرمؤمنان بنافرمان پسر نافرمان (مقصود کلمهٔ عاص‌نام‌پدر عمروعاص است. مترجم) اما بعدچنان فکر میکنم‌که اگر من و همراهان من ازگرسنگی بمیریم تورا باکی نخواهد شد، بدادبرس بدادبرس». عمروعاص درپاسخ عمرچنین نگاشت :

«از بندهٔ خدا عمروعاص لبیك‌لبیك ای امیرمؤمنان،کاروانی ازغله برای توفرستادم‌که یکسرش نزدتو درمدینه وسر دیگرش نزدمن در مصر والسلام» .

واز اینگونه نامه‌ها بسیار است‌که از طرف خلفا و مأمورین آنها صادر میشده است ، خلفا نه‌تنها با عمال‌خود این قسم مکاتبه میکردند بلکه غالباً باپادشاهان وبزرگان نیز همین طورکاغذ مینوشتند .

مثلاهنگامی نیسوفور (نقفور) امپراتور روم نامه‌ای بهرون نگاشت و او را تهدیدکرد که‌باید باجی راکه ازامپراتریس‌روم گرفته پس‌بدهی. هرون‌که آن‌نامه راخواند بخشم در

آمد وقلم ودوات خواسته پشت همان کاغذ چنین نگاشت :

«از هرون امیرمؤمنان به نیسفورسگ روم من نامهٔ تورا خواندم ای پسر زن بی ایمان پاسخ من آنست که میبینی نه آنکه میشنوی .»

موقع دیگر آلفونس (اذفونش) از فرمانروایان فرنگ نامهٔ مفصلی بیوسف بن تاشفین والی مراکش نگاشته ویرا تهدید کرد، یوسف پشت نامهٔ او نوشت :

«جواب آنست که بزودی خواهی دید» .

نامه‌نگاری خلفاء

یکی از مقررات حتمی نامه‌نگاری خلفا آن بوده که همیشه نام خلیفه مقدم برهر نامی نوشته‌شود. واگر خلاف آن واقع میشد گناه بزرگی بود که بخشوده نمیشد. و نمونهٔ آن فوقاً درمکاتبهٔ عمر ، عمروعاص مشاهده شد. ویکی ازگناهانی که موجب قتل ابومسلم شد این بود که: موقعی نام خود را مقدم بر نام منصور دریکی ازنامه‌ها نگاشته بودواگر در بعضی از مراسلات خلاف این رسم چیزی مشاهده میشود قطعاً ناسخ وکاتب سهو کرده است .

اما همینکه آل بویه بر بغداد دست یافتند خلفاء را ازبیشتر کارها برکنار ساختنـد . و موضوع نامه‌نگاری آنان محدود شد ، فقط گاه‌گاهی ببعضی ازحکام خود مطالبی مینوشتند ، ودستگاه نامه‌نگاری بدست وزیران افتاد . واگر در نامه‌های آنان بنابمقتضیات ذکـر نام خلیفه لازم میشد بطور کنایه باعبارات مقام شریف ـ سدهٔ نبویه ـ دارالعزیزه ـ محل ممجد ـ و



ت - بروسه : مقبرهٔ سلطان ایلدرم بایزید

امثال آن باسم خلفا اشاره میکردند. البته منظورشان از جای اقامت خود خلیفه بوده است، کم کم برای وزیران نیز چنین القابی منظور داشته بجای ذکر صریح اسامی وزیران عبارات: مجلس عالی - حضرت سامی ومانند آن مینگاشتند.

اشاره یا رمز

دیگر از تفنن‌های آنان اینکه بارمز و اشاره کاغذ مینگاشتند ومطالب مبسوطی‌را بایك حرف ودو حرف ادا مینمودند. مثلا بعداز اینکه سلطان محمود غزنوی استقلال یافت شرحی بخلیفه نگاشت واز وی خواست که بنامش خطبه بخوانند، وسکه بزنند، وهمینکه خلیفه این‌خواهش‌را نپذیرفت نامهٔ دیگری ببغداد باین مضمون نوشت:

«اگر بخواهم میتوانم سنگهای بغداد را روی‌پشت پیلان بغزنه بیاورم».

خلیفه نامهٔ سربمهری درپاسخ محمود فرستاد، محمود نامه راگشود وچیزی درنامه ندید، جزاینکه درآغاز نامه بسم‌الله ودرپایان‌درود وستایش برپیغمبر نوشته بودند. اماسرصفحه یك‌الف (آ) مددار وسط آن‌یك‌لام(ل) وآخر نامه حرف‌میم (م) بود، سلطان ومجلسیان در شگفت ماندندکه معنای این رمز چی‌است، وهماطور متحیر بودند تااینکه ابوبکر قهستانی از دانشمندان آن‌روز برسلطان وارد شد ونامه‌را دیدلختی بفکر فرورفت وسپس گفت دانستم چه نوشته‌اند، سلطان گفت‌آنچه میخواهی میدهم شرح معما را بیان‌کن. ابوبکر گفت: تو خلیفه‌را بپیلان تهدیدکردی او درپاسخ (الف لام میم) نگاشته و بسورهٔ فیل (الم‌ترکیف‌فعل ربك باصحاب‌الفیل) حواله داده است. سلطان برخود هراسیده این را بفال بدگرفت و از کردهٔ خود پشیمان گشته باخلیفه مهربان‌شد.

حکایت دیگری باین‌مضمون از سدیدالملك نقل میکنند، باین تفصیل‌که سدیدالملك‌بن علی‌فرماندار قلعه (شیزر) ازمردان دلیر هوشیار بی‌باك اواسط قرن‌پنجم هجری باتاج‌الملوك محمدبن صالح فرماندار حلب‌دوستی ومعاشرت داشت. ولی ناگهان میان آنها بهم‌خورد و سدیدالملك ازبیم خشم تاج‌الملوك نزد جلال‌الملك‌بن‌عمار فرماندار طرابلس (شام) گریخت، تاج‌الملوك برای فریب دادن سدیدالملك بمنشی خود ابونصر محمدبن حسین دستور داد نامه‌ای بسدیدالملك بنویسد واورا بآمدن حلب تشویق‌کند. ابونصرکه ازدوستان سدیدالملك بود ونمیخواست اورا بدام بیندازد مطابق دستور تاج‌الملوك نامهٔ تملق آمیزی بسدیدالملك نوشت ولی‌همینکه بعبارت انشاء الله‌تعالی رسید بجای[1] (ان) (ان) نوشت و برای سدیدالملك فرستاد. جلال‌الملك و سایرین نامه را خوانده از اظهار مهربانی تاج‌الملوك بسدیدالملك

۱- در صحت داستان فوق به دو دلیل جای تردید است، ۱- از روی آن نمی‌توان بمفهوم ان‌الملاء پی برد. ۲- انا نیز در اناالخادم مفرد متکلم است و در انالن ندخلها جمع متکلم و بدین لحاظ از نظر ادبی نـادرست است مگر اینکه اولی نوشته باشد انشاءالله و دومی در پاسخ نگاشته باشد اناالخادم... که درین صورت میتوان از دو غلط عمدی پی به نکته‌ای برد و انگیزه آن را درك کرد.

ابراز مسرت کردند اما خود سدیدالملك سخن نمیگفت وهمینکه جهت را پرسیدند پاسخ داد من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید، آنگاه قلم وکاغذخواست وپاسخ نامهٔ تاج‌الملوك را باادب نگاشت ودرپایان نامه چنین‌نوشت: (اناالخادم‌المقر باالانعام) . من بنده‌ای هستم‌که مراحم عالی را درنظر دارم اماکلمهٔ انا درجملهٔ فوق مشدد و مسکسور (انا)بود جواب نامه بدست تاج‌الملوك رسید وآنرا حسب‌المعمول بابونصر کاتب خود داد.ابونصر پس‌ازمطالعهٔ نامه‌بیاران نزدیك گفت خوشوقتم‌که سدیدالملك‌اشارهٔ مرا درك کرده‌است، چون من‌بانوشتن (ان) اشارهٔ باین آیه‌کرده بودم:

«ان‌الملاء یأتمرون بك‌لیقتلوك ـ جماعت توطئه میکنند‌که ترا بکشند».

وسدیدالملك بانگاشتن‌کلمهٔ انا باین‌آیه‌اشاره کرده است: «انالن‌ندخلهاابداً مادامو افیها. تاآنها درآنجا هستند پا بآنجا نمیگذاریم».

دیگرازلطیفه‌های ادبی درفن نامه‌نگاری سلاطین وامراء نامهٔ عضدالدولهٔ دیلمی به‌ابی منصور افتکین والی دمشق است، باین‌تفصیل‌که والی دمشق نامهٔ ذیل را بعضدالدوله نوشت:

«شام بدست من‌افتاده وپادشاه مصررا در اینجا نفوذ وقدرتی نمانده اگر مرا بامال و اسلحه یاری‌کنی آنان‌را در جایگاهشان میکوبم».

عضدالدوله درپاسخ اونامهٔ زیر راکه شبیه برمز است مرقوم داشت:

«عرك عرك، فصار فصار، دلك‌دلك، فعلك فعلك بهدا ...».

و چنانکه ملاحظه میشود جملات آن‌کلمات متشابهی است‌که تانقطه نگذارند چیزی از آن مفهوم نمیشود. وپس‌از نقطه‌گذاری چنین میگردد:

«غرك‌عزك فصار قصار ذلك‌ذلك فملك فعلك تهداً ...»

«جاه تو تورا فریب داده وکوتاه‌بینی‌تو برای تو خواری می‌آورد وازکار بدت بهراس شاید آرام بگیری...»

ومنظور عضدالدوله آن بوده‌که‌کسی جز والی دمشق ازجریان باخبر نگردد و اگر نامه بدست‌کسی‌افتاد چیزی ازآن‌نفهمد، اتفاقاً چنان‌شد وافتکین مراد عضدالدوله را دریافت وآرام نشست.

لوازم‌التحریر، نوشت افزار

قلم را ازنی‌میساختند ومرکب‌که‌آنرا مداد میگفتند ازگرد زغال‌ویا گردسیاه‌دیگرتهیه‌کرده‌مایع‌لزجی‌مثل‌صمغ‌ومانندآن‌بآن‌میافزودند. اماکاغذ اعراب در ابتداء پوست بودکه‌آنرا رق‌میگفتند. گاه‌هم‌روی پارچه مینوشتند. ومشهورترین‌آن پارچهٔ بافت‌مصر بنام قباطی بودو معلقات‌سبع[1] پیش‌از اسلام برروی‌همان‌پارچه نوشته شده بود. وهرگاه پارچه یاپوست بدست

---

۱ ـ پیش‌از اسلام عادت عربها براین بودکه بهترین اشعار خودرا باآب زر نگاشته بردیوار

نمیآوردند روی چوب یااستخوان یاسنگ یاسفال ومانندآن مینوشتند .

همینکه مصر فتح شد پاپیروس یا بردی معمول گشت و بیشتر مراسلات بنی‌امیه روی بردی یا قباطی بوده است. و درکتابخانهٔ خدیوی مصر نمونه‌هائی هست که روی پاپیروس و قباطی نوشته‌اند وگرچه قدری پوسیده است، اما نوشته‌های آن هنوز نمایان میباشد .

همینقسم تیکه‌های سفالی بنظرما رسیده که روی آن عربی نوشته‌اند و قدیمی‌ترین آن آثار از اواخرقرن اول هجری تجاوز نمیکند وتمام آن نوشته‌ها درکتابخانهٔ خدیوی قاهره برای مشاهدهٔ مردم آماده است .

در موزهٔ بریتانیای لندن نامه‌ای است که بزبان عربی روی پارچه‌ای نوشته‌اند و تصور میرود که مربوط باوایل قرن دوم هجری باشد .

درزمان عباسیان بدستورو اشارهٔ فضل‌بن یحیی برمکی کاغذ ساختند وبرای نوشتن بکار بردند. وچنانکه میدانیم چینی‌ها پیش ازمیلاد باکاغذ آشنا بودند وهمانموقع کاغذ میساختند و همینکه سمرقند بدست لشکر اسلام گشوده شد عربها درآنجا برای نخستین بار باکاغذ آشنا شدند. تا زمان عباسیان استعمال کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت، درآن هنگام که مکاتبات زیادشده بود و پوست کفاف نمیداد ناچار فضل برمکی دستورکاغذ سازی داد. و در بغداد و دمشق و شهرهای بزرگ دیگر اسلامی کارخانه‌های کاغذ سازی تأسیس گشت، واین صنعت مهم از دست مسلمانان بسایرنقاط دنیا انتشار یافت وهمینکه غربی‌ها در قرون وسطی از خواب غفلت برخاستند، ابتداء کاغذ شامی بکاربردند وآنرا نامهٔ دمشق نامیدند: Charta Damascena

و تدریجاً سایرممالک اروپا کاغذ سازی را از اعراب اندلس فراگرفتند، چه که عربها درشهرهای (شاطبه ـ بلنسیه ـ طلیطله) کارخانه‌های کاغذ سازی داشتند وهمینکه اندلس بدست فرنگیان افتاد آن کارخانه‌ها را نگاهداشتند و سایرممالک اروپا از آنان کاغذ سازی آموختند.

خانهٔ کعبه می‌آویختند وتاشعر نیکوتری نمی‌یافتند آنرا دیگری را برنمیداشتند وتانزول قرآن‌مجید مدت‌زمانی هفت قصیده بنام معلقات یامذهبات سبع در دیوار کعبه آویخته بود اینک نام گویندگان آن‌هفت قصیده وشعر اول قصیدهٔ آنان :

۱ ـ امرؤالقیس قفانبك من‌ذكرى حبیب ومنزل ـ بسقط‌اللوى بین‌الدخول فحومل .
۲ ـ طرفه‌بن عبد ـ لخولة‌اطلال ببرقة ثهمد ـ تلوح‌کباقی‌الوشم فی‌ظاهر الید.
۳ ـ زهیربن ابی‌سلمی ـ امن ام اوفی‌دمنه لم‌تکلم ـ بحومانة‌الدراج فالمتثلم.
۴ ـ لبیدبن‌ربیعه ـ عفت‌الدیار محلها فمقامها ـ بمنا‌تا بدغولها‌فرجامها.
۵ ـ عمروبن‌کلثوم ـ الاهبی بصحنك فاصبحینا ولاتبقی خمورالاندرینا.
۶ ـ عنترة‌بن شداد عبسی ـ هل‌غادرالشعراء من‌متردم ـ ام هل‌عرفت‌الدار بعد توهم.
۷ ـ حرث‌بن حلزه یشکری ـ آذنتنا ببینها اسماء ـ رب‌ثاو‌یمل منه‌الثواء.

برای تفصیل بشرح معلقات تألیف قاضی‌ابوعبدالله حسین‌بن احمدبن زوزنی چاپ‌قاهره مراجعه شود. مترجم

قدیمی‌ترین مکتوب عربی که روی کاغذ نوشته شده نسخه‌ای از کتاب غریب‌الحدیث است که فعلا درکتابخانهٔ دانشگاه لیدن (هلند) دیده میشود. وتصور میرود درقرن سوم هجری نوشته‌شده است، دیگر کتاب دیوان‌الادب متعلق بکتابخانهٔ موزهٔ بریتانی‌ازآثار اوایل قرن چهارم‌میباشد.

دربانی - حجابه

آنچه راکه امروز ادارهٔ تشریفات میگویند درآن زمان حجابه میگفتند. و رئیس‌آن اداره متصدی تحصیل اجازهٔ ملاقات مردم از سلطان یا امیریا وزیر بود ومنظور ازآن حفظ ابهت و جلال پادشاه یا امیرمیباشد.

و هرقدرکه تمدن ملل ودول اسلامی افزایش یافت فاصلهٔ میان پادشاه ومردم وسیعتر گشته حاجب ودربان زیادتر شد. خلفای راشدین دربان ورئیس تشریفات نداشتند وهرکس ازگدا وپولدار بدون مانع آنها را ملاقات میکرد.

پس‌ازآنانکه دستگاه سلطنت‌پدیدآمد، برای ملاقات خلفامقرراتی وضع شدکه‌بموجب آن مقام وحسب ونسب اشخاص رعایت میشد. وبرای اولین مرتبه زیادبن ابیه معاویه رابااین موضوع متوجه ساخت. بااین قسم‌که برای ملاقات خلفاء بیش از هرچیز نسب مورد نظربودو اگردو نفر درنسب برابرمیشدند سن‌آنان مقیاس تقدم وتأخر بود. واگردر سن هم مساوی بودند علم وادب مقیاس میشد، ولی چهاردستهٔ از مأمورین‌گاه و بیگاه میتوانستند خلیفه را ملاقات‌کنند وآن چهار نفرعبارت بودند از: مؤذن - قاصد سرحد - خوانسالار - پیکی‌که شب ازجائی میرسید. وبهمین مناسبت زیادبن ابیه بحاجب خود چنین میگوید:

« تو در هرموقع و برای هرکس حاجب من هستی. اما دربارهٔ چهار نفرحق مداخله نداری اول جارچی خدا برای نماز، دوم دهقان‌که هرگاه خواست باید مرا ببیند، سوم‌پیك سرحدی‌که اگرساعتی‌کارش دیرشود یکسال زیان دارد، چهارم خوانسالارکه اگرخوراکرا دوباره گرم‌کنند فاسد میشود.»

درزمان عباسیان‌که تجملات افزون شد و دستگاه توسعه یافت ملاقات خلیفه دشوارشد و جزدر موارد مهم دیدارآنان میسر نمیشد، واین همان است‌که ابن‌خلدون‌آنرا حجاب دوم مینامد. درآنموقع میان مردم وخلیفه دو دستگاه تشریفاتی مقرر شدکه یکی را دارالعامه و دیگری را دارالخاصه میگفتند. وطبق نظررؤسای تشریفات هردسته ازمردم دریکی ازاین دوخانه ودستگاه با خلیفه ملاقات میکردند وددرروزگار انحطاط وضعف دولت عباسی حجاب سومی نیز بمیان‌آمدکه ازآن دو حجاب سخت‌تر بود، والبته این سخت‌گری ازآنرومیشد که خلفا را پشت پرده نگاه داشته ازجریان امور برکناردارند. وبآنان (بخلفا) میگفتندکه برای حفظ عظمت مقام بهترآنکه پشت پرده بمانید. وکمترمردم را ببینید، درصورتیکه منظوراصلی‌کنارگذاردن خلفا بوده است. والبته این اوضاع مقارن باانقراض وانحطاط‌دولتها پیش میآید.

نقابت یا مقام نقیب‌الاشراف

مسلمانان خاندان پیغمبررا شریف میدانندبخصوص درقرن اول‌اسلام که احترام زیادی بآنان میگذاردند. وبرای اینکه این خاندان جلیل بپاره‌ای آلودگی‌ها گرفتار نشود وشرافت وحیثیت افرادآن مصون بماند، معمولا شخصی را باسم نقیب‌الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب میکردند. وظایف نقیب‌الاشراف ازاین‌قرار بود :

حفظ نسب خاندان، ثبت نام نوزادگان، جلوگیری ازافراد خاندان از نظرارتکاب پاره‌ای گناهان ویا اشتغال بپاره‌ای کسبها، مطالبه ووصول وایصال حقوق‌آنان، دریافت‌حقوق مربوط بخاندان پیغمبر از غنیمت وفیئی و تقسیم‌آن میان افراد، مراقبت در زناشوئی زنان و دختران خانواده‌که فقط با هم‌شأن خودشان همسرشوند، و درواقع نقیب‌الاشراف بمنزلهٔ قیم ووکیل عمومی افراد خاندان بشمارمیآمد. مقام نقیب‌الاشراف مقام مهمی محسوب میشد وبعد از مقام خلافت اول مقام بود وازآنرو سیدرضی نقیب‌الاشراف وقت به‌قادر عباسی خلیفهٔ خود درطی قصیده چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر:

« توجه داشته باش ای امیرمؤمنان، چه‌که ما دراصل و نسب عالی ازهم جدا نیستیم»

« هنگام فخرآزمائی جدائی وفرقی میان ما نیست».

« فقط امتیاز شماآنست‌که خلیفه هستید ومن نیستم دیگرهیچ مزیتی برمن نداری ».

خلفا پیوسته مقام فخرالاشراف را رعایت میکردند وگاه‌گاه فرمان دیوان مظالم یا آبیاری حجاج وامثال‌آنراکه از مقامات‌مهم دولتی بود بنام‌آنان صادر میکردند، و هنوز هم (هنگام‌تألیف‌کتاب ۱۹۰۲میلادی مترجم) دولت عثمانی‌آن‌مراتب را رعایت میکندبقسمی‌که درسلام‌های رسمی نقیب‌الاشراف جلوتر از همهٔ‌رجال حتی‌شیخ‌الاسلام وصدراعظم بحضورخلیفه میآید. (میآمد چون دیگردولت عثمانی باقی‌نمانده است. مترجم)

مشیخه طریقه صوفیه

دیگراز منصبهای دولتی دینی سرپرستی صوفیان است.که پس از پیدایش مسلك صوفیه پدیدآمد. ومتصدی‌آن مقام میتواند راجع‌بتمام طریقه‌های صوفیگری اظهارنظر کند. باینقسم‌که مریدان بدست‌خلفاء اداره میشوندوخلفای صوفیه از طرف شیخ جماعت تعیین میگردد و ریاست‌تمام شیوخ صوفیه باشیخ‌المشایخ میباشد.ارشاد مدیران ومراقبت حال‌آنان واجرای امر بمعروف ونهی از منکروتربیت‌افراد با خلفای‌شیخ طریقت است، وشیخ طریقت بنوبهٔ خود از شیخ‌المشایخ شنوائی‌دارد وتا زمان سلطان‌صلاح‌الدین‌ایوبی صوفیان مصرشیخ‌المشایخ نداشتند و هردسته‌ای ازآنان‌خانقاه وتکیهٔ جداگانه‌ای ترتیب داده مستقل میزیستند.والبته این تفرقه موجب پاره‌ای‌مفاسد میگشت، و همینکه سلطان صلاح‌الدین خانقاه سعیدالسعداء را در قاهره بنا کردآنرا(دویرةالصوفیه) سرای درویشان نامید.ورئیس‌آن خانقاه راپیوسته ازبزرگان و

صاحبمنصبان‌ارشد دولتی‌انتخاب مینمود. چنانکه‌مدتی‌ریاست‌آن محل‌را بفرزندان‌شیخ‌الشیوخ ابن حمویه واگذارد، وچنانکه میدانیم‌این خاندان دارای مقام وزارت وامارت وفرماندهی سپاه‌بودندوهمه‌ازآنان حساب‌میبردند، چندی‌هم تقی‌الدین عبدالرحمن بن‌بنت‌الاعزرا بریاست آن خانقاه‌گماشت واین شخص بعنوان ذوالریاستین ووزیرصاحب مشهوربود و درمیان‌مردم مصرمقام بلندی داشت، خلاصه اینکه صلاح‌الدین بااین حسن تدبیر(انتخاب مردان بزرگ برای ریاست خانقاه سعیدالسعداء) عملا مقامی‌بنام وعنوان شیخ‌المشایخ صوفیه تأسیس نمود، و درقرن نهم هجری پیشوائی عمومی صوفیان مصربسید محمد شمس‌الدین بکری مسلم‌گشت واین مرد از داناترین وپرهیزکارترین مردمان زمان خویش بوده است. چنانه شعرانی در بارهٔ اوگفته است. « اگرسید را داناترین مردم هم عصراو بدانیم خطا نرفته‌ایم ».

پس از شمس‌الدین ابوالسرور بکری پسرش پیشوای صوفیان‌گشت واو ازمفسران‌نامی نیز میباشد. تاکنون‌منصب مزبور درخاندان صدیقی بکری (درمصر) برقراراست .

پایان جلد اول تمدن اسلام

جلد دوم

راجع به

پیدایش دولت اسلام - تاریخ مؤسسات اداری و سیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالک اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات و بازرگانی و صنعت و نظامات اجتماعی و آداب و رسوم ممالک و ملل اسلامی

مشتمل بر تاریخ

ثروت دولتهای اسلامی - ثروت رجال دولتی و خلفای اسلام - موجبات پیدایش آن ثروت و از دست رفتن آن ثروت - ثروت اهالی شهرها و ده‌ها

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

سال گذشته درچنین روزی جلد اول تاریخ تمدن اسلام منتشر شد و شور و غوغائی در مطبوعات بپا کرد، چون مباحثه دراین قسم مطالب درزبان عربی سابقه نداشت و بعلاوه موضوع مهم بود، روزنامهها تقریظ وانتقاد بسیار بر آن نگاشتند واز مصر وسوریه وایران و اروپا و امریکا دانشمندان نامههائی فرستادهمارا بادامهٔ این کار ومجاهده ومبارزه درتکمیل این موضوع تشویق کردند. و حتی پارهای از این فضلا اظهار داشتندکه تصور نمیرفت راجع بهموضوع تاریخ تمدن اسلام کتاب مخصوص انتشار یابد چهکه مدارك ومستندات لازم برای جمعآوری مطالب مربوط بقدرکافی موجود نمیبود وخلاصه آنکه این نامهها وآن مقالهها مارا بیش ازپیش بانجام این منظور پسندیده ترغیب کرد.

از اتفاقات عجیب آنکه هنگام تألیف این کتاب واعلام مقصود، خود انتظار نداشتیم که مواد موجود بیش از مندرجات یك جلد بشود. اما پس ازشروع بتحقیق وتتبع پارهای مسائل فلسفی وتاریخی مربوط بعوامل تمدن اسلام برخوردیم ومطالب بسیاری برما کشف شدکه بخاطر کسی خطور نمیکرد ودر نتیجه میدان وسیعی برای نگاشتن بدست آمد تاحدیکه چهار برابر تخمین وتصور سابق مطالب لازم جمعآوری شد ودر دسترس ما قرار گرفت لذا جلد اول تاریخ تمدن اسلام را انتشار دادیم ومطالب مهم آن عبارت بود از:

مقدمهٔ لازم راجع بشرح حال عرب پیش از اسلام تانهضت اخیر اعراب ـ ظهور اسلام ـ انتشار اسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات ومؤسسات آن ـ آرتش ـ بیتالمال یادارائی ـ

در مقدمهٔ جلد اول گفتیم که بقیهٔ مطالب در سه جلد دیگر بهحجم جلد اول مینگاریم.

اما همینکه بنوشتن جلد دوم دستزدیم میدان عملرا بقدری وسیع دیدیم که چهارجلد وپنججلد را نیز برای اتمام مطالب کافی نمیدانیم و تصور میرود که این تاریخ در شش یاهفت جلد پایان یابد. و در هرحال تا ازتألیف مطالب فارغ نشویم تعیین شمارهٔ مجلدات عملی نخواهد بود.

اماموضوع این جلد عبارتاست از: ثروت ممالك اسلامی که رکن مهمی از ارکان تمدن مزبور بشمار میآید. موضوع مزبور بدوقسمت تقسیم میشود، ثروت دولت ورجال دولت. ثروت ممالك اسلام یعنی ثروت شهرها ومردم آن، درقسمت ثروت دولتی اسلام از نظر فلسفی و

تاریخی وارد موضوع شدیم و از زمان پیغمبر اکرم شروع کرده تاعباسیان پایان دادیم ، و موجبات کم وزیاد شدن آن ثروت را شرح دادیم وارتباط این تغییرات را باوضع دولتها ومقررات جاریهٔ آن ذکر نمودیم وهمینکه بثروت عباسیان رسیدیم آنرا بدو زمان و دوره تقسیم کردیم، دورهٔ ترقی ودورهٔ تنزل، در دورهٔ اول که ثروت به منتهی درجه رسیده بود، شرح مفصلی در آن موضوع نوشتیم . وپیش از ذکر آن تفصیل مقدمه‌ای دربارهٔ چگونگی پیدایش دولت عباسیان و موجبات پیشرفت آن نگاشتیم ، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسیان پرداختیم و پیش از ذکر موضوع ، مختصری از جغرافیای کشور اسلام در قرن سوم را بانقشهٔ مربوط مرقوم داشتیم . درطی آن نقشه ارتباط و تناسب شهرستانهای اسلامی را نسبت به یکدیگر بیان کردیم، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسی آغاز کردیم ، وابتداء ازسفاح یعنی اوایل سلطنت عباسی شروع کردیم و به ایام هرون و مأمون رسانیدیم که در آن هنگام دولت عباسی به منتهای عظمت وکمال رسیده بود. سپس سه صورت مفصل از اوضاع مالی زمان مأمون وپس از مأمون درج کردیم وآن سه صورت را باهم مقایسه نمودیم وچنین نتیجه گرفتیم که : در آن زمان سالانه سیصد میلیون درهم درآمد زیاد برهزینه دربیت‌المال باقی میماند. واین وضع مساعد مالی تاکنون برای هیچ دولتی فراهم نشده است وبرای کشف موجبات پیدایش این ثروت هنگفت ناچار دراطراف منابع درآمد وارقام هزینه وعلل زیادی رقم اول وکمی رقم دوم مطالعاتی انجام دادیم ودانستیم که موجب زیادی درآمد در آن ایام چهارچیز بوده‌است: اول وسعت ممالك اسلامی - دوم آبادی دهها وشهرها واشتغال مردم بامور کشاورزی - سوم سنگینی وزیادی مالیاتها - چهارم امانت مأمورین در وصول و ایصال درآمدها و اما کمی هزینه مربوط بسه چیز میباشد: اول کمی کارمندان - دوم نداشتن وام دولتی- سوم اقتصاد خلفای راشدین. و پس از آنکه ثروت عباسی را درزمان ترقی آن دولت شرح دادیم باوضاع مالی در عصر تنزل وانحطاط پرداختیم. وابتداء علل انحطاط را شرح داده مبلغ درآمد آن دوره را ذکر نمودیم. وپس از مطالعهٔ کامل در اوضاع مالی دورهٔ انحطاط باین نتیجه رسیدیم که خرابی اوضاع مالی بواسطهٔ زیادی مخارج وکمی عایدات بوده وعلت نقصان درآمد را در پنج چیز دانستیم. اول ازدست رفتن قسمتی ازممالك - دوم کم شدن میزان مالیات نسبت بسابق - سوم نادرستی مأمورین در جمع آوری عایدات - چهارم بازماندن مردم ازکار بواسطهٔ آشوبهای داخلی - پنجم ویران شدن دهها وشهرها .

اما فزونی هزینه نیز پنج سبب داشته . اول ولخرجی خلفاء وزنان آنها ودراین قسمت اخیر فصلی راجع بثروت زنان خلفاء اختصاص دادیم - دوم تنوع و ازدیاد هزینهٔ دولت - سوم فزونی مقرری ومستمری کارمندان، برای اینقسمت نیز شرح و تفصیل قائل شده مقرری استانداران، وزیران، نویسندگان، قاضیان، اطرافیان خلیفه، آرتش وغیره را باذکر تاریخ درج کردیم . چهارم هزینهٔ بیعت گرفتن - پنجم پول طلبی و مال اندوزی رجال دولتی و برای توضیح

اینقسمت مبحثی‌دربارهٔ احوال وزیران دورهٔ انحطاط ذکر کردیم که‌چگونه درد رشوه‌خواری میان آنان شیوع یافته‌بود. ودرعین حال که خلیفه تهی دست مانده خزانه (بیت‌المال) تهی شده‌بود، وزیران ثروت‌های هنگفتی‌گرد آورده بودنـد . و چگونه در اثر این جریانات موضوع مصادره و ضبط دارائی وزیران در آن زمان معمـول گشت . دربارهٔ استانـداران و فرمانداران ونویسندگان ودربانان نیزمطالعاتی انجام داده مطالبی نگاشتیم. وخلاصه‌ای از این‌موضوع را بعنوان خاتمه (فصل‌ثروت‌های دولتی) درج نمودیم .

آنگاه بقسمت اساسی دیگر یعنی ثروت ممالك اسلامی که عبارت از ثروت شهرها و اهالی شهرهاست توجه نمودیم وبطور اختصار ازاوضاع شهرهای اسلامی مطالبی نگاشتیم‌که چگونه در دورهٔ انحطاط وتنزل ثروت عمومی درمیان هیئت حاکمه واتباع آنان ومردم با- نفوذ وباقدرت جمع شده بود وتودهٔ مردم در فقر ومسکنت وحشت‌آور بسر میبردند. وخاتمهٔ این‌قسمت‌را درشرح نامی‌ترین شهرهای اسلام‌درمصر، شام، عراق، مغرب مانند بصره، کوفه، فسطاط، بغداد و غیره اختصاص دادیم . وثروت وآبادی آن بلاد را در آن دوره‌ای از تمدن اسلامی ذکر کردیم. همینکه جلد اول کتاب منتشر شد دانشمندان اهمیت موضوع و دشواری کار مارا دریافتند ونویسندگان در روزنامه‌ها ومجله‌ها از تألیف ما تقریظ و انتقاد‌کردند. وعلاوه برآن دوستان دانشمند ما نامه‌هائی فرستادند وبطور کلی موجب تشویق‌ما شدند، در ضمن پاره‌ای ازانتقادات بعنوان اشتباه وخطای ماعنوان شده بود وعلت‌این اشتباه آنان‌که برما خطا گرفتند آن‌بود که ازمدارك ومستندات تاریخی ماخبر نداشتند و برآن دست نیافته بودند، ازآنرو ما مدارك موجود خود را برای آنان شرح دادیم و ثابت‌کردیم‌که آنچه در جلداول نگاشته‌ایم عبارت از مطالبی است‌که‌کلیهٔ تاریخ نویسان در صحت‌آن متفق هستند (به شماره‌های ۳۷۵۷ و۳۷۵۸ المؤید مراجعه شود .) پاره‌ای ازاین مقالات هم‌در جرایددیگر منتشر شده بود. ونویسندگان پیش‌از آنکه درموضوع دقیق شوند از ما خطا گرفته بودند . در واقع عجله وشتاب آنان خطا بوده است. زیرا آنچه‌راکه مانگاشتیم ازقول مورخین‌مورد اعتماد نقل‌کرده‌ایم واسامی غالب آنان را در مقدمهٔ جلد اول نوشتیم . و اگر نویسندگان مزبور بآن مدارك مراجعه میکردند از زحمت انتقاد آسوده میشدند . هنگامیکه جلد اول کتاب‌را مینوشتیم درصدد بودیم‌که درپائین هرصفحه مدارك مربوط را نام ببریم ولی چـون مطالب‌ما ازکتب‌ورسالات متعدد نقل میشد لذاجای‌زیادی برای ذکر اسامی تمام آن مدارك لزوم داشت، ازآن‌جهت از ذکر اسامی مستندات درپای‌صفحه خودداری‌کردیم، درصورتیکه اگر صفحه بصفحه مدارك را نام می‌بردیم خود و دیگران را از انتقاد بی‌مورد و جواب آن انتقادات راحت می‌ساختیم .

بهرحال از مطالعهٔ تقریظها چنان دریافتیم‌که نویسندگان مایل هستند نام مـدارك و اسناد را درپای هرصفحه‌ای بخوانند ، بسیاری از دانشمندان و علاقمندان بمسائل علمی در

طی نامه‌های خویش این موضوع‌را تذکر داده انجام‌آنرا جداً خواستار شدند، که از آن‌جمله بعضی از دانشمندان هند و ایـران میباشند. بخصوص نامهٔ دانشمند بزرگی از دانشمندان هند برای‌ما رسید که مراتب فضلی اودرمیان‌خوانندگان عربزبان معروف است. زیرا پاره‌ای‌از آثارعلمی‌آن مردبزبان عربی‌منتشر شده‌است، آن‌دانشمند عالی‌قدردوست‌گرام‌ما شمس‌العلماء، شیخ شبلی نعمانی ناظر علوم وفنون حیدرآباد دکن میباشد. این‌شخص محترم راجع بتاریخ اسلام وآداب ورسوم‌آن احاطه واطلاع‌کامل دارد وهمینکه جلد اول تاریخ ما ازنظرش گذشت نامه‌ای برای ما نگاشته وآنطور که شایسته بود ازما تقدیر کرد. ولی‌از عدم ذکر مدارك در پای هرصفحه خرده گیری نموده چنین نوشت :

« بانهایت اشتیاق جلد اول تاریخ تمدن اسلام را دریافت داشتم چه‌کـه این موضوع فوق‌العاده درنظرمن‌مهم می‌آید وبهرکس آنرا نشان دادم بی‌نهایت تقدیر کرد، گمانم آنست که این‌کتاب بزبان اردو (هندی) ترجمه میشود و شکی نیست‌کـه‌کتاب مربور در سراسر کشورهای اسلامی مورد تقدیر وتحسین واقع میشود امانکته‌ای هست‌که نمیتوانم‌آنرا کتمان کنم و آن اینکه شما عادت‌کرده‌ایدکه مدارك تألیفات خودتان را در ابتدای‌کتـاب بطور اختصار نام ببریددرصورتیکه این‌عمل متضمن‌مفاسد بسیاری میباشد ازآن‌جمله اینکه بسیاری ازخاورشناسان فرنگ اختراعات مهم ومسائل‌علمی عمده‌ای‌را بعربها نسبت می‌دهند و ما را مغرور میسازند تاآن‌حدکـه بمطالب مزبور افتخار و مباهات‌کنیم، اما چـون باصل مطلب رجوع نموده موضوع را بررسی میکنیم معلوم میشود خاورشناسان ازکاهی‌کوهی ساخته‌اند ، وحقیقت آنکه چیزقابل توجه ومهمی درمیان نبوده است .

مانمیگوئیم‌که آنها عمداً دروغ‌پردازی میکنند بلکه استنباط غلط آنها اینطور نتیجه میدهد، حال‌اگر آن‌خاورشناسان مأخذروایت را مینگاشتندمراجعه باصل موضوع درصورت لزوم آسان مینمود . بعلاوه‌کتب تاریخی یکسان نیست ، پاره‌ای روایات تاریخـی معتبر و پاره‌ای دیگر نامعتبر وضعیف‌است ومادام‌که نام‌کتب ومدارك بتفصیل نگاشته نشود تمیز صحت وسقم روایات مشکل مینماید» پایان .

درنتیجهٔ این‌تذکرات مابعقیدهٔ اول‌خود بازگشتیم‌که ازآغاز جلد دوم مدارك‌کتاب‌را درپای هرصفحه بنگاریم وبرای جلوگیری ازبزرگ شدن‌کتاب‌تاممکن‌بود باختصارکوشیدیم وبدیهی است‌که اینکار چقدر دقت و مراجعه لازم دارد . وبرای درك مساعی و مشقت ما در انجام این منظورکافی است‌که همین‌جلد دوم‌را پیش‌از مطالعه ورق‌بزنند و یادداشت‌های پای صفحهٔ آنرا بشمارند وچون‌کتاب ما نخستین‌کتابی است‌که درچنین موضوعی‌باین‌طرز تألیف میشود لذا زحمت ومشقت آن بسیار است .[1]

---

1 . جرجی‌زیدان چنانچه خود تذکر داده بنا بسفارش شبلی نعمانی هندی از جلددوم ببعد مدارك ومآخذ را یادداشت کرده است ولی‌چون کلیهٔ مدارك مزبور کتابهای خطی وچاپی عربی‌میباشد -•

این‌را هم بگوئیم که تاریخ تمدن اسلام برای مشغولیات عامهٔ مردم تألیف نشده و نظیر رمانها وداستانهای فکاهی تهیه نگشته است بلکه عبارت از یك موضوع مهم تاریخی اجتماعی میباشد که با اصول علمی علل وموجبات پیدایش وپیشرفت تمدن اسلام ومـوجبات انحطاط آن تمدن ذکر شده‌است ودرضمن شرح مطالب مربوط به مقالات وبحثهای فلسفی به‌میان آمده که رابطهٔ علل ومعلول وقایع‌را روشن میسازد وبرای خوانندگان بهترین پند واندرز میباشد بنابراین تألیف مزبور چیزی است که دانشمندان وعلاقمندان بمباحث علمی وفلسفی از آن بهره‌مند میگردند .

تألیف این‌مجلدات را موقعی آغاز کردیم که ازچند سال پیش باتألیف وانتشار داستان‌ـهای تاریخی (اسلامی) ذهن مردم‌را برای مطالعهٔ این‌تألیف حاضر ساختیم ودر واقع ابتداء حقایق تاریخی‌را ضمن رمانهای عشقی که مطلوب خاص و عام است گنجانیدیم، سپس بتألیف این‌مجلدات پرداختیم. چون خوانندگان را آمادهٔ درك مطالعهٔ این‌نوع تألیفات دانستیم در واقع تاریخ حقیقی اسلام همین‌تاریخ است وبنا بقول اهل فن وتحقیق تاریخ یك‌ملتی ذکر و درج جنگ‌ها وفتوحات آن ملت نمی‌باشد بلکه تاریخ‌یك‌ملت عبارت است از: تاریخ‌پیدایش و پیشرفت تمدن‌آن ملت، طرز تشکیلات دولتی‌آن ملت، تاریخ ثروت ، تاریخ علوم وآداب ، تاریخ مقررات اجتماعی وجریان‌آن ...

باری آنچه را که از دشواری کار خویش یاد آور شدیم برای آن بود که اگر کـم وکاستی درکار ما دیده می‌شود پیشاپیش پوزش بخواهیم وهرکس میداند گل بی‌عیب خداست.

— وفارسی‌زبانان از استفادهٔ آن معذور میباشند. لذا ما درترجمهٔ فارسی ازذکرمدارك پای‌صفحه‌که زحمت بیهوده‌ای است‌خودداری کردیم ولی‌کلیهٔ مدارك‌را در مقدمهٔ‌کتاب نگاشتیم تا کسانیکه بزبان‌عربی آشنا هستند درصورت لزوم بدان‌کتاب مراجعه‌کنند وبرای تسهیل مراجعه‌ممکن است‌به‌نسخه‌های اصل‌عربی نیز رجوع نموده شمارهٔ صفحات کتب‌مربوطه‌را بیابند. مترجم

حقیقت تمدن و ظاهر آن

در جلد اول این کتاب برای درك حقیقت تمدن اسلام، تاریخ اداری وسیاسی و مالی دولتهای اسلامی را از آغاز تا پایان عباسیان شرح دادیم ، و اینك میگوئیم که هر تمدنی حقیقت وظاهری دارد، ظاهر تمدن را بچشم می‌بینیم وآن عبارت ازثروت ، قدرت، صنعت، تجارت ، قوانین و عادات ورسوم اجتماعی وعلم وادب میباشد، اما حقیقت تمدن که‌درنتیجهٔ مطالعهٔ اوضاع استنباط میشود عبارت از: خوبی یابدی، خوشبختی ویابدبختی کسانی است که در پرتوآن تمدن زندگی میکنند.

پس چنانکه گفته شد، ثروت وعلم وادب وصنعت وتجارت وعادات و رسوم ومقررات اجتماعی جزء ظواهر تمدن‌اسلام بشمار میآید، و اینك بحث خودرا دراین مجلد(جلد دوم) بثروت ممالك اسلامی منحصر میسازیم .

برای‌درك موضوع ثروت باید ازمصادر ثروت وموجبات پیدایش ثروت از نظر زمان و مکان دولت ها گفتگو بشود ، بعلاوه باید معلوم شودکه ثروت میان عدهٔ معدودی ازطبقهٔ حاکمه و رجال بانفوذ محدود مانده ، یا اینکه میان مردم متفرق میباشد . و طبعاً دانستن این مطالب موکول بآن میشود که اوضاع و احوال شهرها و ساختمانها و امثال‌آنرا نیز دانسته باشیم .

این هم مسلم است که ثروت دولتهای‌اسلامی درزمان عباسیان بحدکمال رسید، حال اگر منظور ما آن بود که ثروت زمان عباسیان را بطور مطلق وکلی ذکرکنیم کافی بودکه مقدار مالیات ها و موجودیهای بیت‌المال را بگوئیم ، ضمناً از تلف کاریها و بذل و بخشش خلفاء واتباع‌آنان نیز مطالبی اظهاربداریم وبسرچشمهٔ‌آن درآمدها نیز اشاره‌ای بکنیم. ولی ازآغاز شروع بتألیف این کتاب نظر براین بود که موجبات هرپیش‌آمدی را با ذکر علت حقیقی ذکر نمائیم وارتباط آن پیش‌آمد را با اوضاع واحوال زمان ومکان بطورکلی وجزئی شرح دهیم ودرآن موارد بشرح وتفصیل بپردازیم.

نکتهٔ جالب توجه دیگر اینکه دولت های اسلامی غیرازممالك اسلامی میباشند، چه‌که اولی ازهیئت دولت ورجال‌آن تشکیل می‌یابد، ودومی عبارت‌ازشهرها ودهها ومردم‌آن‌نواحی میباشد. وبهمان نظر ثروت اسلامی را بثروت دولت ومملکت تقسیم کردیم وراجع بهریك‌از

آن دو، در دوره‌های مختلف تحقیقاتی بعمل آوردیم.

و اینك که ابتداء از ثروت دولتهای اسلامی صحبت میداریم آنرا به پنج دوره تقسیم میکنیم:

۱ - عصر پیغمبر اکرم - عصر خلفای راشدین - عصر اموی - عصر عباسی - دورهٔ ترقی عصر عباسی، دورهٔ انحطاط - ودر هریك ازاین پنج دوره راجع بمواد مخصوصی ازقبیل ثروت دولت ، بیت‌المال، ثروت رجال دولت صحبت میداریم و گفتگو دراین مواد مستلزم آن‌است که موجبات پیدایش آن ثروت وعلت کمی وزیادی‌آن، تاریخ خراج، وتاریخ جزیه و انواع هزینه‌هارا نیزشرح دهیم.

البته غیر ازدولت عباسی دولت‌های دیگراسلامی درمصر واندلس وغیره نیز بوده‌است که در ضمن شرح ثروت دولتهای عباسی‌ازآنان نیز منباب مثال صحبت میداریم، اما مواد اصلی ما ازتمدن اسلامی همان تمدن اسلامی دورهٔ عباسی میباشد.

ثروت دولت اسلام

۱- عصر پیغمبر اکرم از ۱ - تا ۱۱ هجری

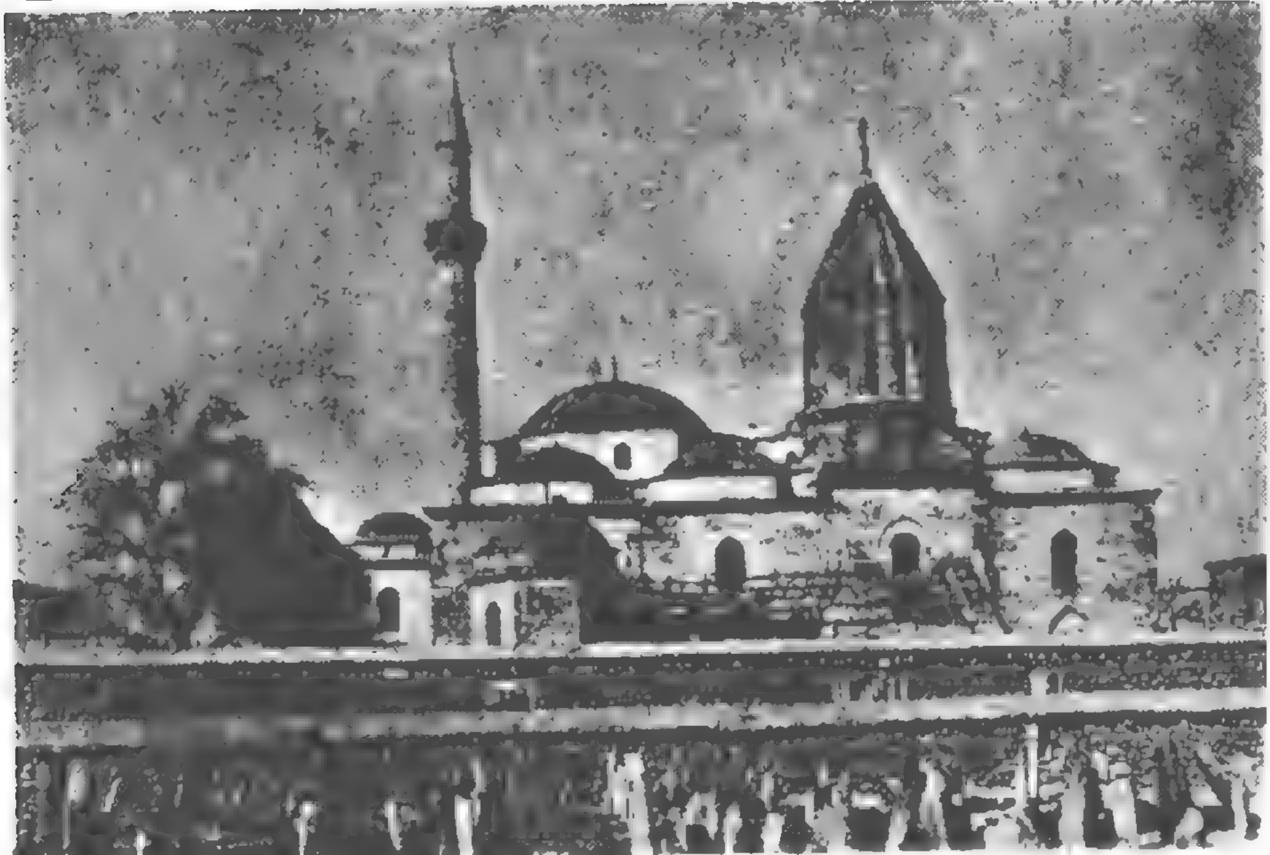
اگر مقصود ازثروت مقدار مالی است که پس از وضع مخارج باقی میماند و درخزانه میرود، در زمان پیغمبر اکرم دولت اسلام ثروتی نداشته ، چه که دارای مالی نبوده و بیت المالی دایر نشده بود و اگرغنیمتی بدست مسلمانان میرسید فوری میان خودشان تقسیم میشد، زکوتی‌که در زمان پیغمبرجمع میشد، مثل سایر غنیمت‌ها قسمت‌میشد واگرچیزی باقی میماند برای هنگام حاجت‌آنرا نگاه میداشتند وحضرت رسول خودشان‌آن باقی مانده‌را حفظ میکردند، بیشتر اموال زکوة و غیره شترومستوران دیگربودکه بامرپیغمبر آنرا داغ میزدند تا ازسایر اموال جدا باشد.

پس ثروت دولت‌اسلام در زمان‌پیغمبر عبارت ازباقی‌ماندهٔ زکوة (شترواسب وچارپایان دیگر) بود وآنرا در چراگاه‌های مخصوصی نزدیك بقیع (مدینه)در محلی موسوم به حمی (پناهگاه) نگاه میداشتند. وپیغمبراکرم خودشان‌آنرا داغ میزدند. این‌اموال‌درزمان‌پیغمبر به چهل‌هزارشتر وگاو واسب وغیره رسیده وبا اموال نقدینهٔ دیگر بمصرف جنگ‌ها میرسید و یا بابت‌حقوق‌مأمورین وصول‌زکوة پرداخت میشد ویا بمصرف نگاهداری‌فقراء وماننداین‌میرسید.

۲- عصرخلفای راشدین از ۱۱ - تا۴۱هجری

این دوره دورهٔ طلائی اسلام است،چه‌که تنها عدل وتقوی ودینداری دراین دوره حکومت میکرد، کسی بدنیا توجه نداشت، وهرکس هر عملی انجام میداد ازروی حقیقت بود، مسلمانان این دوره‌را نمونهٔ بهترین حکومت‌های اسلامی میدانند و هرگاه‌که دولت‌های اسلامی ازجادهٔ حقیقت منحرف میشوند ازآنان میخواهندکه بدورهٔ خلفای

راشدین برگردند وازآنان پیروی کنند. پس ازخلفای راشدین حکومت عادلانهٔدینی بسلطنت ظالمانهٔ سیاسی برگشت وخلفاء وعمال آنان هدفی جز کسب مال وآنهم بهروسیله (مشروع یا نامشروع) نداشتند.



ت ـ قونیه : درگاه مولانا ومقبرهٔ او

بیت‌المالـ موقعیکه پیغمبراکرم رحلت کردمسلمانان چنانکه گفتیم هم افرادآرتش وهم عمال دولت بودند ، بیت‌المالی هم نداشتند واگر مالی بدست میآوردند برای انجام کارهای لازم بمصرف میرساندند، وبیشتردارائی آنان غله وچارپا واسب واسترو امثال آن بود که بابت زکوة یا غنیمت بدست میآمد ودر هرحال پول نقدکم داشتند، اما پس ازآنکه شام و ایران ومصر گشوده شد بقدری زرو سیم بدست مسلمانان افتادکه اززیادی آن بوحشت‌افتاده نگران گشتند. میگویند اباهریره که ازبحرین‌آمد پول زیادی برای عمرآورد، عمرپرسید حقدر پول‌آوردی؟ اباهریره گفت پانصد هزاردرهم. عمرکه نام پانصد هزاررا شنید باتعجب پرسیدآیا میفهمی چه میگوئی؟اباهریره پاسخ داد! آری،آری، میگویم صدتا هزارتا پنجدفعه آنگاه عمربرمنبررفته گفت: ای‌مردم مال‌زیادی برای‌ما رسیده اگر میخواهید بشمریم واگر میخواهید با پیمانه پیمان‌کنیم. همین پیش‌آمدها ودرآمدهای زیاد سبب شدکه عمردیوان تأسیس کرد وبرای هریك از مسلمانان مقرری معلوم داشت. وسابقهٔ اسلام وخویشاوندی با پیغمبراکرم را مقیاس قرارداد. ولی ازجمع کردن مال نهی نمود و همینکه باو گفتند مالی برای روز مبادا وپیش‌آمدها ذخیره‌کن فریادش بلند شد وبشخصی‌که آن حرف را زده بود

چنین گفت: « این سخن را شیطان دردهان تو انداخت وخدا مرااز گزندآن رهائی بخشود ولی برای آیندگان البته اسباب زحمت وآزمایش میشود، فعلا ذخیرهٔ ما فرمانبرداری ازخدا ورسول خداست وتاکنون با همان ذخیره باین مقام رسیده‌ام».

همینکه اموال زیاد شد عمردیوان تشکیل داد وبرای مأمورین وقضاة مقرری تعیین کرد وگردآوردن مال را نهی کـرد ومسلمانان رااز خرید مزرعه وملك وزراعت ومزارعه نهی نمود، واموزندگانی مسلمانان وکسانشان‌وبندگان وگماشتگان آنهاازبیت‌المال‌پرداخت میشد، عمر با این اقدامات خود در نظر داشت کـه مسلمانان را پیوسته آمادهٔ کارزار و سربازچابك سوار نگاهدارد بقسمی‌که‌کشاورزی وخوشگذرانی آنان رااز سلحشوری بازندارد واگرکسی ازاهل ذمه اسلام میآورد اموال منقول و چارپای خودرا تحویل میگرفت ومثل سایرمسلمانها از بیت‌المـال حقوق دریافت میداشت واگـرملك و زراعتی داشت بکسانش وامیگذاشت‌که درآن زراعت‌کنند ومالیاتش را بپردازند .

منظور عمرازآن اقدامات این بودکـه اراضی واملاك اهل ذمه برای مصارف جنگی مسلمانان سرمایهٔ جاودانی باشد. در صورتیکه اگرمسلمانان زمین‌دار میشدند سودش را خود برداشت میکردند وبمرور ایام مالك ملك ومزرعه شده ازسلحشوری بازمیماندند، ولی‌همینکه املاك‌بدست اهل ذمه بودمسلمانان ازمالیات‌آن‌بهره‌مندگشته مهمات جنگ راآماده‌میساختند. عمر بن عبدالعزیز اموی قدم بقدم کـردار عمربن‌خطاب را پیروی‌کرده میگفت: « هرذمی‌که مسلمان شود اموال منقولش از آن خودش خواهد شد ولی اراضی مزروع او غنیمت مسلمانان میباشد وهرقومی‌کـه با شما برای دادن جزیه صلح‌کردند باآنان همین‌طـور رفتارکنید یعنی اگرکسی ازآنان مسلمان شد خانه وزمینش بدست‌کسان ذمیش باقی میماند .» وبهمین‌ترتیب مسلمانان ازتجارت وصنعت وغیره مالیات میگرفتند .

ثروت خلفاء و عمال آنان

گفتیم‌کـه خلفای راشدین بثروت توجه نداشتند وبرای خود چیزی جمع نمیکردند وهمینکه ابوبکردرگـذشت چیزی ازمال دنیانداشت جزیك دینار . زیرا هرچه از اموال عمومی بدست این خلیفه میرسید فوری میان مردم تقسیم میکرد و ابداً بفکر خود نبود. ابوبکر پیش ازاسلام بشغل بازرگانی اشتغال داشت و همینکه مسلمان شد چهل هـزاردرهم سرمایهٔ خویش را دراه پیشرفت اسلام مصرف کـرد وموقعیکه بخلافت رسید مسلمانان حقوقی برای وی معین کردند تاازبازرگانی دست‌بکشد وبکار خلافت برسد ، ابوبکر پیش از مرگ وصیت‌کرد قطعهٔ زمینی که متعلق بوی بوده بفروشند وبهای آنرا بابت حقوقی‌که در مدت خلافت ازبیت‌المال گـرفته مسترد دارند ، ابوبکر دوجامه ازمال‌دنیا داشت‌که وصیت‌کرد اورا درآن دو جامه کفن‌کنند .

تقوی وپاکدامنی وزهد عمرمشهورتر ازآنست‌که محتاج بتذکرباشد، بطورخلاصه باید

دانست که عمرمؤسس دولت اسلامی بود و آنرا برمحکمترین پایه‌ای استوارساخت، یعنی‌اساس دولت اسلام را برپایهٔ عدل، تقوی، زهد، فناشدن درراه حقیقت مستحکم نمود وکمتردرتاریخ چنین‌کسی یافت میشودکه ازهرجهت جامع باشد وشاید درابتداء این همه توصیف راجع بعمر مبالغه‌آمیز تصورشود، اما همینکه بنتایج عملیات اوتوجه شود معلوم میگرددکه مردی مثل عمردر تاریخ سابقه ندارد، کافی است بگوئیم که فتوحات دورهٔ عمرطوری بودکه اموال ازهر طرف مانندآب ناودان به بیت‌المال مدینه فرومیریخت و عمرکمترین توجهی به‌آن نداشت و جزآن حقوقی‌که خودش بمقدارحقوق سایرصحابهٔ باسابقه تعیین‌کرده بود چیزی از آن همه درآمد برنمیداشت. واگراحتیاجی بپول پیدا میکرد ازمتصدی بیت‌المال وام میگرفت ودر اولین فرصت آنرا می‌پرداخت.وهمینکه اورا ضربت زدند ومرگ خود رااحساس کرد به‌پسرش گفت: من هشتادهزاردرهم ازبیت‌المال مساعده گرفته‌ام همینکه مردم ازحقوق فرزندانم بدهید واگرهمهٔ حقوق آنان کفاف این وام رانداد ازآل خطاب (اقوام نزدیك عمر) بقیه رابستانید.

زهد عمردربارهٔ خوراك وپوشاك مشهورخاص وعام میباشد ودرعین همین‌اوصاف ومناقب دربارهٔ زهد وعدل علی (ع) میگویند بقسمی‌که حضرتش درعدل وتقوی وزهد غلومیفرمودو ازکلمات آن بزرگواراست‌که میفرماید: «همینکه با حضرت زهرا (ع) ازدواج‌کردم بسترما پوست قوچی بودکه شب روی‌آن میخوابیدیم وروزها شترآب کش خود را روی‌آن علوفه میدادیم وغیراز صدیقهٔ کبری کسی نبودکه‌کار خانه راانجام دهد».

درزمان خلافت‌آن حضرت اموالی ازاصفهان بمدینه رسید، حضرت‌آنرا بهفت قسمت تقسیم‌کرد وپس ازانجام تقسیم، گردهٔ نانی درآن میان باقی ماند حضرت‌آنرا نیزهفت قسمت نمود وامیران هفتگانه رااحضارکرد ومیان آنان قرعه‌انداخت تامعلوم داردکه اولین سهم را یکدام یك واگذارد، علی(ع) درتمام عمر آجری روی‌آجرو خشتی روی خشت ونیی‌روی‌نی نگذارد وخودش شخصاً قوت وغذای روزانه را درانبان ریخته روی دوش بمنزل می‌آورد، می‌گویند روزی شمشیرخود را برای فروش ببازارآورده فرمود اگرچهار درهم برای خرید جامه داشتم آنرا نمی‌فروختم، مناقب علی (ع) بی‌شمار است[1].

مأمورین‌خلفای راشدین غالباً مردم درستکار و باتقوی وعدالت خواه بودند وهمین طرزرفتار آنها خلفای راشدین را درتأیید حق وعدالت مساعدت می‌نمود وهرگاه عمرمیشنید یکی ازمأمورین وی علاوه برمقرری معهود ازراه تجارت یاغیره سودی برده بدون تأمل قسمتی ازسودآنان رابنفع بیت‌المال ضبط میکرد چنانکه با سعدوقاص والی کوفه وعمروعاص والی مصرو ابوهریره والی بحرین ودیگران همینطورعمل‌کرد.

---

۱ - جرجی زیدان درجلد اول اینکتاب اظهارداشته که حضرت مولی‌الموالی دارای املاك زیادی بوده‌است ومادرپای صفحه آن اظهار مؤلف را بی‌مدرك وغیرمعتبرتذکردادیم اکنون خوشبختانه خود مؤلف نظرما را دراین صفحه تأییدکرده است. مترجم

این طبیعی است که مأمور به‌آمر خود نظر میکند و همینکه خلیفه شخصاً درستکار و پرهیزکار بود و همه چیز خود را در راه صلح عمومی فداکرده بود والیان و عمال او هم باو اقتداء میکنند اگر چه قلباً مایل به‌آن عمل نباشند بخصوص اگر خلیفه مراقب جریان باشد و تا کسی را از هر نظرمانند خود فداکارو پرهیزکار نداند بکاری نگمارد وانصافاً عمر چنین بود، وگاه‌بیگاه رفتار مأمورین خود را تفتیش می‌کرد وباکوچکترین تهمتی آنها را معزول میساخت. میگویند وی شخصی را بنام عمیدبن‌سعد والـی حمص کرد وهمینکه سرسال شد بوی نگاشت فوری بیا. عمرناگهانی والـی خود را دیدکـه پای برهنه وپیاده بنزد وی رسید انبانش وکاسه‌اش رابپشت بسته وچوب‌دستی وآفتابه‌اش دردستش میباشد. تاعمراورا دید بوی گفت: آیا دعوت ما رااجابت‌کردی یااینکه‌آنجا بتوخوش نمی‌گذشت؟ عمید گفت: ای‌عمر مگرخداوند توراازجروبحث وبدگمانی منع نفرموده؟ من‌تمام دنیا را درجیب خود گذارده به‌پیش تو آمدم.

عمرپرسید ازمال دنیاچه‌داری؟ والی گفت عصائی‌دارم‌که بآن تکیه میکنم واگردشمنی حمله‌کند با آن عصا ازخود دفاع مینمایم وانبانی که‌خوراکم را توی‌آن میگذارم.

آنگاه عمرپرسید درآنجا چطورکارمیکردی؟ والی گفت: از شترداران شتر واز اهل ذمه جزیه میگـرفتم و بگدایان وآوارگان میـدادم، بخدا سوگند اگـر چیـزی مـانده بود میـآوردم.

عمرکه این‌را شنید بوی گفت: برو‌سر کارسابقت.

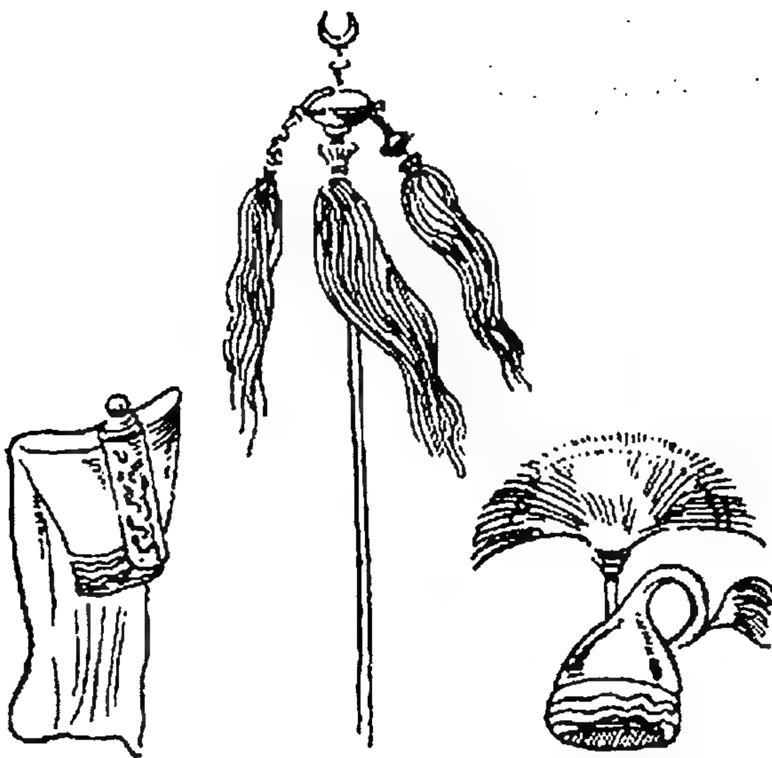
اینك باید مختصر توضیحی داده شود وآن اینکه گفتیم عمرمالی جمع نمیکرد ومردم را ازجمع‌کردن مال بازمیداشت، بنابراین اگر اوهم مانند پیغمبر اکرم و ابوبکر هـرچه دستش میآمد میان مردم تقسیم میکرد پس‌چگونه بیت‌المال تأسیس شد و اموال درآن ذخیره میگشت؟ دراینجا باید توضیح داده شودکه درزمان عمـر بواسطهٔ فتوحات مهمی‌کـه انجـام گرفت مبالغ زیادی اموال ازاطراف بمدینه میرسید وعمربجای اینکه همهٔ‌آن اموال‌را یکجا تقسیم‌کند برای مسلمانان مقرری تعیین‌نمود و امـوال وغنایم را طبق همان مقـرری تقسیم میکرد، وبقیه‌را نگاه میداشت‌که درموقع لزوم به نیازمندان بدهد. وچنین برمیآیدکه عمـر گرد آوردن مال‌را برای امورجنگی ناپسند میدانست ولی جمع آوری اموال‌را برای رفع حاجت نیازمندان درموقع لزوم جایزمیشمرد.

چگونه مسلمانان بجمع‌اموال پرداختند؟

این را هم بگوئیم‌که رأی عمر درباب پخش اموال با مبادی سیاسی (مربوط بحفظ ملك واستقراردولت) جور درنمیآمد، چه‌که مملکت بدون مال پایدار نخواهدماند. ولی مسلمانان صدر اسلام خلافت را حکومت دینی میدانستند ونظرسیاسی بآن نداشتند اماهمینکه چندی ازرحلت رسول‌اکرم گذشت وبیم وهراس مردم‌از اموراخروی کم شد

طبعاً بفطرت دیرین باز گشتند و بجمع‌آوری مال و تقویت نفوذ واقتدار خود پرداختند. این وضع درزمان عثمان(۲۳-۳۵هجری) پیش‌آمد زیرا این خلیفهٔ اموی‌مانند عمر سخت‌گیر نبود و بنی‌امیه ازسهل انگاری او سوء استفاده کرده درصدد برآمدند بزرگی و برتری خودرا که درزمان‌جاهلیت داشتند و بواسطهٔ‌اسلام ازدست داده‌بودند دوباره‌دریابند چه که‌پیغمبراکرم از بنی‌هاشم بود و با ظهورآن‌وجود مبارك بنی‌هاشم ازبنی‌امیه برتر شدند. عثمان ازروی محبت بخویشان وکسان خود آنانرا بکارهای مهم میگماشت، درصورتیکه پاره‌ای ازآنان از روی ناچاری پس‌ازشکست قطعی مشرکان مسلمان شده بودند. اتفاقاً درزمان عثمان نیز فتوحات زیادی شد واموال بسیاری‌بدست مسلمانان افتاد وعثمان سهم‌کسان خودرا بیش‌ازسهم اصحاب رسول اکرم معین مینمود. چنان‌که درسال ۲۷هجری مسلمانان بسرکردگی عبدالله بن سعد برادررضاعی عثمان افریقیه را فتح‌کردند ودومیلیون و نیم دینار غنیمت‌آوردند، عثمان خمس آن غنیمت‌را بمروان حکم داده و دخترخودرا برای اوعقدکرد، درصورتیکه خمس مزبور متعلق به بیت‌المال بوده‌است ، عثمان رسیدگی بحساب والیان را موقوف ساخت. زیرا آنان اقوام وی بودند آنهاهم بیش‌ازپیش برحرص وطمع خود افزودند، بخصوص معاویه والی شام که ازدیگران باهوشتر و طمع‌کارتر بود واین همان‌کسی‌است‌که قبل ازسایرین دستور عمر را در بارهٔ اشتغال بزراعت وتملك آب وخاك برهم زد .

وتفصیل آن چنان است که مسلمانان پس از فتح شام مطابق معمول‌خودشان آب و خاك را دردست مالکین‌اولیه باقی‌گزاردند وقسمت عمدهٔ املاك شام متعلق به بطریق‌ها (والیان رومی) بود وچون بطریق ها ازشام گریختند ویا کشته شدند املاك آنان بی- صاحب ماند و مسلمانان کلیهٔ آن دارائی‌را وقف بیت‌المال ساختند ، و امور آنرا باکمك مباشرین‌اداره کرده‌درآمدش را به بیت‌المال میدادند ،


نمونه‌ای از پرچم واسلحهٔ ترکان

وقتیکه معاویه درشام مستقر شد به تقلید رومیان برای خود دستگاه وگماشته و ملازم فراهم ساخت. چون نقطهٔ ضعف عثمان را میدانست شرحی بوی نگاشت‌که مرتب ازطرف دولت روم

ومأمورین عالی‌رتبهٔ اسلام برای وی (معاویه) مهمان میرسد وحقوق معمولی کفاف این همه خرج را نمی‌دهد، هرگاه عثمان اجازه دهد ممکن‌است ازدرآمد این املاك بی‌صاحب که جزء خراج و جزیه نیست قسمتی ازآن مخارج تأمین شود. وهرگاه خلیفه موافقت کند آن املاك را تیول معاویه قراردهند، درصورتیکه حقوق معاویه مطابق فرمان عمرسالی هزار دینار بود واین مبلغ نسبت به‌آن زمان مبلغ هنگفتی بشمار میامد.

بهرحال عثمان با این پیشنهاد موافقت کرد ، معاویه آن املاك را حبس مؤبد نموده عایدات آنرا بافراد فقیر خانوادهٔ خویش اختصاص داد وهمین یك پیش آمدکافی بودکه در زمان خلافت عثمان سایرین نیز بمعاویه اقتداء کنند، وبهر اسم ورسم‌که شده برای خود ملك ومزرعه فراهم سازند .

این عمل معاویه سبب شد که طلحه وزبیر وسعدویعلی وغیره (ازبزرگان صحابه)حتی خود عثمان بفکر جمع‌آوری مال وملك باشند ودارائی فراهم سازند . مثلا موقعی‌که عثمان کشته شد اموال او بقرار زیر بود:

۱ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه یك میلیون درهم .

۲ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه ۱۵۰هزاردینار .

۳ـ بهای املاك وی در وادی‌القری وحنین ۱۰۰هزاردینار واسبان بسیارعلاوه براین نقدینه جزء ترکهٔ عثمان بشمارآمد. واین خود میرساند که عثمان درنتیجهٔ تشویق وترغیب اقوام خویش بجمع آوری مال و ملك پرداخته مسلمانان نیز در این کار بخلیفهٔ خویش اقتداء کردند .

دیگر از موجبات رواج ملك داری میان مسلمانان اینکه عثمان و جانشین‌های او بسیاری از املاك را درمقابل پرداخت مال‌الاجاره وغیره بمردم تیول دادند وهمینکه درزمان اشعث درسال ۸۲ هجری فتنهٔ جماجم واقع شدودفترها آتش‌گرفت هرکس هرچه در دست داشت برای همیشه تصرف کرد .

بدیهی‌است‌که مسلمانان ازاین نوع کارها بخصوص رفتار معاویه رضایت نداشته و بر او خرده میگرفتندکه چرا برخلاف قانون اسلام باصل مساوات پشت پا زده‌است . فقها و مردمان پرهیزکار بیش‌از دیگران برمعاویه می‌تاختند، ازآن جمله اباذر غفاری ازصحابهٔ پیغمبراکرم بدستور عمر در بی اعتنائی بمال دنیا اهمیت بسیار میداد وبا معاویه مبارزه مینمود. اباذر میگفت: مرد مسلمان فقط باید بقدر روزی شبانه‌روزخود ذخیره داشته‌باشد و اگر بیش‌ازقوت یکشب ویك‌روزچیزی بدستش‌آمد باید درراه خدا بدهد وبمصرف کارهای‌نیك برساند، اباذر درکوچه وبازار شام چنین‌فریاد میزد: ای‌توانگران با ناداران بطورمساوات رفتارکنید، کسانیکه زروسیم می‌اندوزند ودرراه خدا مصرف نمیکنند درروزبازپسین باهمان زر وسیم گداخته پیشانی وپهلوی توانگران را داغ میزنند.

اباذر بقدری این سخنان را بازگو کرد که بینوایان بجوش آمده برتوانگران تاختند، آنان نیز بمعاویه شکوه بردند، اتفاقاً معاویه خود نیز از اباذر دلخونی داشت چه که اباذر بیش ازهمه معاویه‌را برای حرص و آزش سرزنش میداد. ازآن جمله هنگامیکه معاویه کاخی بنام الخضراء (کاخ سبز) در دمشق ساخت از اباذر پرسید : این کاخ را چگونه می‌بینی؟ اباذر گفت: اگر از دارائی دیگران ساختی خیانت کردی و اگر از دارائی خودت ساختی اسراف کردی .

معاویه ازاین گفتار رنجیده بفکر انتقام افتاد و شبانه هزار دینار برای اباذر فرستاد تا مگر اوبستاند و بمال اندوزی مانند دیگران آلوده گردد . اما اباذر که حساب‌کار دستش بود همان شب تمام هزار دیناررا میان بینوایان پخش کرد. بامدادان فرستادهٔ معاویه نزد اباذرآمده گفت: دیشب آن پول را اشتباهاً برای توآوردم پس بده. اباذر گفت همان شب میان بینوایان پخش کردم.

معاویه که ازاین نقشهٔ خود بهره‌ای نبرد ناچار اباذر را بفتنه انگیزی متهم ساخته بعثمان چنین نوشت: « ازبودن اباذر درشام، کشورشام برتو شوریده است » عثمان بمعاویه پاسخ داد: « اباذر را روی شتر بی جهازبنشان وبرگردان.» همینکه اباذر بمدینه رسید عثمان اورا محاکمه کرد ، ولی اباذر از جاه وجلال عثمان نهراسیده همچنان وی را از بیدادگری امویان نکوهش کرد، عثمان هم اباذر را بهربذه تبعید کرد[1] واودرهمانجا مرد. ویکی ازموجبات شورش مسلمانان بر عثمان وپیش‌آمد قتل اوهمین تبعید اباذر بود.

همینکه عثمان در سال ۳۵ هجری کشته شد وبرای رسیدن بمقام خلافت فتنه برخاست معاویه خودرا نامزدآن مقام کرد و چون نامزدهای دیگری را رقیب خود می‌دید که ازحیث سابقه ونسب وغیره براومقدم بودند درصدد برآمد باپول دسته‌بندی کند و رقیبان را زمین بزند . این‌تدبیر وفکرمعاویه نتیجهٔ مطلوب بخشید ، زیراازابتداء تاکنون‌پول نیرومندترین وسایل بوده وباآن هرکاری ازپیش رفته‌است ، چنانکه درحال حاضر نیز گردش‌سیاست جهان متمدن روی پول است ، وهرجنگ وصلح ومحاصره وپیروزی وپیمانی‌که پیش‌آمده یا برای بدست‌آوردن پول ویاازدست رفتن پول بوده است .

ازآنرومعاویه بسیاری ازدلیران ونابغه‌های عرب رابازر وسیم خرید وازشمشیر وتدبیر آنان استفاده کرد . تاآنکه پس‌ازجنگ صفین تاحدی بمرام خود رسید وسرانجام درسال ۴۰

---

۱ ـ همینکه اباذر بمدینه رسید ومانندگنشته با عثمان درآویخت عثمان از روی وریب از اباذر پرسیدکدام سرزمین را بیشتر دوست داری وکدام سرزمین را دشمن میداری؛ اباذرکه براستـ گوئی زبانزد همگان بود آشکارا پاسخ داد مدینه را ازهمه بیشتردوست دارم چه‌که بهترین روزهارا باپیغمبر اکرم درمدینه گذرانیدم وربذه را نمی‌پسندم‌چون روزگار خدانشناسی را درآنجا گذرانده‌ام. عثمان برای کینه‌جوئی‌اباذر را بهربذه‌که سرزمینی بی‌آب وگیاه ودورافتاده‌ای بودکوچ داد . مترجم

هجری پس‌ازقتل علی (ع) امام حسن از خلافت‌کنار رفت ومعاویه مستقلا خلیفه شد . مردم اینرا میدانستندکه معاویه با پول بر رقیبان فـایق‌آمده‌تا آنجاکه حضرت زین‌العابدین (ع) میفرمود : «معاویه باطلا به‌جنگ حدم علی (ع)آمده‌پیش برد.» بنی‌امیه مانند معاویه باپول بجنگ رقیبان خویش (بنی‌هاشم وخوارج وغیره) رفتند وآنانرا شکست دادند وچون پول را اساس‌کارخود میدیدند برای تحصیل پول باتمام قوا میکوشیدند، چنانکه تفصیل‌آن بیاید .

بطوری‌که ملاحظه میشوددرزمان خلفای‌راشدین ثروت وجمع‌آوری‌آن میان مسلمانان ممنوع بود، اما این وضع قابل دوام نمی‌نمود ، چه که اولا بایستی‌کسی مـانند عمر باآن پرهیزکاری و سخت‌گیری باقی باشد تامردم را از جمع ثروت باز دارد ثانیاً تازمـان عمر مسلمانان (عربها) تقریباً بهمان حـال صحرا نشینی باقی بودند ولی همینکه بـاروميان و ایرانیان‌آمیزش‌کردند ازصحراگردی بشهرنشینی گرائیدنـد وطبعاً شهرنشینی مستلزم تهیهٔ پول وجمع‌آوری مال میباشدوالبته اقدامات بنی‌امیه درتحصیل ثروت شوق ورغبت مسلمانان را باین موضوع روز افزون ساخت . دورهٔ خلفای راشدین‌که عصر طلائی اسلام بود بزودی گذشت ومسلمانان مانندآنرا بعدهاندیدند وپیوسته درآرزوی‌آن بودند . قرنها نام ابوبکر وعمر ازنظرعدل وتقوی زبانزد مسلمانان میشد وهرگاه‌که ازبیداد خلفا ومأمورین ستمکار آنان بستوه میآمدند ازآنان میخواستندکه ابوبکر وعمر (بخصوص عمر) را بنظر بیاورند و مانندآنها باشند.آنها هم میکوشیدندکه خودرا به ابوبکر وعمرشبیه سازند. حتی‌ظالم‌ترین و باهوش‌ترین امرای بنی‌امیه بفکر این‌افتادندکه مانند عمروابوبکر رفتارکنند . اما نتوانستند وبدکرداری‌آنان بیش ازپیش موجب بدبختی وخرابی‌شد ، مثلا زیادبن ابیه در صدد برآمد که ازحیث سخت‌گیری ومراقبت وحزم واحتیاط مانند عمر بشود ولی نتوانست وتندروی او خرابکاری بیشتری‌فراهم ساخت . حجاج‌بن یوسف میخواست مانندزیاد باشد امااوهم خرابی وبدبختی بارآورد .

۳ـ دورهٔ بنی‌امیه از ۴۱ ـ تا۱۳۲ هجری

اختلاف برجستهٔ دورهٔامویان بادورهٔخلفای راشدین‌آنست‌که درزمان خلفای راشدین حکومت اسلامی حکومت‌کاملا مذهبی بوده ودرزمان بنی‌امیه بسلطنت سیاسی تبدیل یافت و فرق دولت بنی‌امیه باحکومت عباسیان آنکه امویان یك حکومت عربی متعصب (درعربیت) تشکیل دادند وغیرعرب را ازهرجهت‌پست وزبون ساختند. درنتیجه چه اهل ذمه وچه تازه مسلمانان ازامویان و مأمورین‌آنان ستم فراوان‌کشیدند ؛ چه‌که باآنان مانند بندگان رفتار میکردند وآنها را موالی میخواندند [1] وخودرا نجات دهندهٔ‌آنان میدانستند (ازکفرنجاتشان داده‌اند ومسلمان ساخته‌اند) واگردرمسجد باتازه مسلمانان نمازمیخواندند این عمل را تواضع نسبت

۱ ـ مولی‌که جمع‌آن موالی‌است درزبان عرب‌چندین معنی‌دارد. یکی ازآنها سرور ودیگری بنده است . والبته درمورد تازه مسلمانان معنای دوم منظور بوده است. ـ مترجم

باحکام الهی محسوب میداشتند وهر گاه بعضی ازاعراب بجنازه‌ای برمیخوردند میپرسیدنداین مرده که بوده است؟ اگر گفته میشد ازقریش بوده میگفتند: (واقوماه ـ آه خویشانم مردند) اگر گفته میشد عرب بوده فریاد میزدند (وابلدتاه هم شهری مارفت) اما اگر خبرمی‌رسید که ازموالی بوده میگفتند باکی نیست جزء اموال الهی است هرچه رامیخواهد می‌برد وهرچه را میخواهد میگذارد.

این موالی درزمان بنی‌امیه کنیه [1] نداشتند وبنام یالقب خوانده میشدند وعربها باآنان دریك ردیف راه نمی‌رفتند وآنان را علوج (جمع علج یعنی خدانشناس ونادان. مترجم) میگفتند.

جاحظ درکتاب خود موسوم بموالی میگوید: همینکه حجاج ابن‌اشعث را شکست داد آن‌دسته ازموالی راکه پای رکاب ابن‌اشعث می‌جنگیدند دستگیرساخت وبرای آنکه آنان را باطراف پراکنده سازد وازاجتماع مجدد آنها جلوگیری کند دستور داد بدست هریك ازآنان نام سرزمینی که بآنجا تبعید میشود خال‌کوبی کرده داغ بزنند ویکی ازقبایل بنی‌عجل متصدی



افسر ترك وزیردستان او

1 ـ کنیه آن عنوانی است‌که باکلمهٔ (اب) پدر یا (ام) مادر آغازگردد. مننداابوطالب وام‌کلثوم وخودیك نوع احترامی است‌که عربها اشخاص را بنام پسران یا دختران آنها خوانند ونام خودشان را بزبان نیاورند وبرای اینکه تازه مسلمانان را پست دارند آنهـا را از داشتن‌کنیه منـع میساختند.

مترجم

اين پيكرنگاری شد . ازاين روشاعر عرب درهجوآن مواليان ميگويد :
« توكسی هستی كه عجلی كف دست ترا نقش و نگاركرد ، و پيشوای تو از ميدان گريخت . »

درجلد آخر اين كتاب كه صحبت ازاوضاع اجتماعی ممالك اسلامی بميان ميآيد مفصلا دراين باب سخن ميگوئيم واينك برای نشان دادن مقدارتعصب اعراب درزمان امويان نسبت بتازه مسلمانان (غيرعرب) اشاره‌ای كرديم .

ديگرازتعصب امويان نسبت بعربها وپست وزبون داشتن‌سايرملتها آنكه هركجا گشوده ميشدآن‌سرزمين ومردم‌آن وهرچه داشتند روزی‌پاك وپاكيزهٔ فرمانروايان عرب بشمارميآمد ودليل برآن گفتهٔ سعيدبن عاص والی عراق است‌كه ميگويد : «سراسرعراق بوستان مـامردم قريش است ، هرچه بخواهيم ميگيريم وهرچه بخواهيم وامبگذاريم » .

ديگر گفتهٔ عمروعاص بفرماندار اخناست‌كه چون ازوی (از عمروعاص) مقدار جزيه راپرسيد، درپاسخ گفت : «شما انبارما هستيد اگرهزينهٔ مافزونی يافت از شما بيشتر وگرنه كمترميستانيم » .

آری برای بدست آوردن پول همين وسائل رابكار ميبردند هرچه ميخواستند باسامی وعنوانهای مختلف ازمردم ميگرفتند. والبته معاويه‌آنان را دراين‌بيدادگری بی‌باك (جری) ساخت ، چه‌كه پاره‌ای شهرستانها را رايگان بياران خود واگذارد وازپـاره‌ای شهرستانها بتقديمی كمی راضی شده اختيارآن‌را بدست دوستان خود ميسپرد، تاازوی پشتيبانی كنند وبا اودمسازشوند !. پس‌ازمعاويه نيز اين وضع دوام يافت چه‌كه عده‌ای از بنی‌هاشم و خـوارج وغيره بابنی‌اميه‌سرجنگ وستيزداشتند وخلفای بنی‌اميه ازهمان سياست معاويه پيروی‌كرده با پول وملك ومال ومنصب برای خود پشتيبان وكمك جمع ميكردند وطبعاً پول از راه ماليات وجزيه و امثال‌آن بدست ميآيد، وخلفای اموی برای اجرای اين منظوركسانی را برسركار ميگماشتندكه ازقدرت ولياقت‌آنان درتحصيل وجمع‌آوری مال اطمينان داشتند وبدترين و ظالم‌ترين اين عمال حجاج‌بن يوسف است‌كه درزمان عبدالملك‌بن مروان والی عراق بود و درآن موقع مروان درشام، عبدالله زبير درمكه ومختاربن ابوعبيده درعراق وديگران مدعی خلافت بودند ، عبدالملك هم حجاج و امثال‌آن بيدادگران را مأمور ساخت تابحق وناحق ازمردم بستانند وباآن اموال لشكرومهمات تهيه‌كرده بجنگ مخالفين بشتابند .

بيداد مأمورين بنی‌اميه

مأمورين بنی‌اميه برای دريافت‌ماليات زمين‌از اهل‌ذمه بيداد ميكردند و آنچه ميخواستند از آنان ميگرفتند، خواه چيزی برای زمين‌دار ميماند يا نمی‌ماند ، در آن روزگار زمين را می‌پيمودند (مساحی ميكردند). وازآنرو باج ميستاندند ، خواه درآن زمين‌كشت انجام يافته يانيافته باشد و يكی از شرايط باج ستانی آن بودكه مبلغی برای زمين داران مساعده

میگذاردند که صرف حوائج لازم و اتفاقات غیرمترقبه بکنند، عجب آنکه حجاج نامه‌ای بعبدالملک نگاشته اجازه خواست همان مختصر مساعدهٔ باقی مانده را از زمین‌داران بستاند . ولی این پیشنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملک آنرا ردکرده به‌حجاج چنین نوشت: «بآنچه گرفته‌ای قانع باش و به‌باقی مانده چشم مدوز ، برای این بینوایان گوشت و استخوانی باقی بگذار تا اطراف آن چربی جمع‌شود» .

ظاهراً همین‌فشارها پاره‌ای از زمین‌داران وروستائیان را بر آن داشت‌که اسلام‌آورند ودر پناه دین از بیدادگری رها شوند ولی اینکار هم‌آنانرا از پرداخت جزیه و خراج آزاد نساخت. و با آنکه از ده‌ها گریختند وکشت‌زارهای خود را بکسان خویش واگذارده بشهرها روآوردند بازهم آسوده نماندند . چه‌که حجاج دستور داد آنانرا بروستاها باز آورند واز آنان خراج بستانند !. درآن هنگام مسلمانان درشهرهائی‌که خودساخته بودند «مانند کوفه، بصره، فسطاط، » میزیستند و مردم بومی کشورهای تازه‌گشوده بده‌ها میرفتند و بکشت وکار می‌پرداختند واگر کسی ازآنان اسلام میآورد کشتزار وبستان خودرا بکسان نامسلمان خود میداد وخود بشهرهای اسلامی پناه میبرد تااز پرداخت باج و جزیه رهاشود. ولی چنانکه گفته‌شد حجاج این تازه مسلمانها را دنبال میکرد و بفرمانروایان شهرهای اسلامی فرمان میداد هرتازه مسلمانی‌که در ده‌کشت وکار دارد باید بروستا برگردد وجزیه وخراج را بپردازد، تازه‌مسلمانان‌که این‌راشنیدند باآه وناله، گریه، فریادیامحمدا میزدند ونمیدانستند بکجا رو آورند وناچار بابن‌اشعث پیوسته برحجاج شوریدند .

این بیدادگریها تنها بدست حجاج انجام نمیگرفت . یزیدبن ابی‌مسلم والی یزیدبن عبدالملک در افریقیه وجراح درخراسان ودیگران در بلاد ماوراءالنهر نیز چنان وبدتر از آن میکردند تا آنجاکه مردم سمرقند برای‌گریز ازپرداخت جزیه اسلام آوردند و چون دیدند اسلامشان سودی ندارد وجزیهٔ آنان گرفته میشود دوباره بدین پیشین‌خود برگشتند .

اگر بخواهیم از حال وروز مسیحیان وسایرین‌که اسلام نیاوردند خبردار شویم باید حال و روز هم‌کیشان آنانرا (که‌در بالاذکر شد) که اسلام آوردند در نظر بیاوریم وبدانیم برآنان چه میگذشته است ، خلاصه اینکه برای جزیه گرفتن آنانرا بسختی آزار میدادند وشکنجه میکردند وهمینکه دانستند اسلام آوردن‌هم آنهارا از رنج وآزار رها نمیسازدبلباس رهبانان درآمدند، چه‌که راهبان‌جزیه نمیدادند. مأمورین‌خلفاء‌که اینرا دانستند برراهبان نیز جزیه تحمیل کردند ونخستین کسی‌که به‌آن‌کار ناپسند دست‌زد عبدالعزیز بن مروان والی مصر بودکه ابتداء راهب‌هارا سرشماری‌کرد وبرای هریك سالی یك‌دینار جزیه‌مقرر داشت. این‌نخستین جزیه‌ای بودکه از راهب‌ها گرفتند . و امثال این ستمگری‌ها در تاریخ بنی‌امیه بسیار میباشد .

بنی‌امیه تنها از این‌راه پول جمع نمیکردند بلکه برای تحصیل مال مقدار مالیات را

نیز افزودند، باین‌قسم‌که ابتداء معاویه بهوردان گماشتهٔ عمروعاص‌نامه نگاشته دستورداد یك قیراط بر مالیات قبطی‌های مصر بیفزایند، اما عمروعاص درپاسخ معاویه نوشت‌که : اجرای این‌دستور امکان ندارد زیرا برخلاف عهد و پیمانی است‌که باآنها بسته‌ایم[1] وشاید عمروعاص برای‌آن ازاین دستورسرباز زدکه مصر طعمهٔ اوبوده ونمیخواسته است چیزی‌از طعمهٔ‌خودش کسر شود. درهرحال پس‌از عمروعاص خلفای اموی‌آنچه خواستند برمالیات مصر افزودند، نامی‌ترین‌آن بیدادگرها عبیدالله‌بن حبحاب مأمور ستاندن‌خراج درزمان هشام‌بن‌عبدالملك (۱۰۵ - ۱۲۵ هجری) بودکه برهریك دینار مالیات قبطی یك‌قیراط افزود. قبطیان زیربار این بیدادگری نمیرفتند وچون شمارهٔ آنان بسیاربود برمسلمانان شوریدند ومسلمانان گروه بسیاری‌ازقبطیان‌راکشتند. اسامة‌بن‌زید تنوخی نیزچنان‌کرد وبرمسیحیان بیداد بسیارروا داشته، دارائی آنانراگرفت، ناچار در روزگار وی (اسامه) مردم بدیرها پناه آوردند. اسامه‌که این‌را دید ازکم وکاست باج وخراج هراسیده دستور داد از دیرها وراهبها شمارش‌کنند و دست هرراهبی را باحلقهٔ آهن داغ‌کنند و روی آن حلقه نام راهب ونام دیر وتاریخ آنرا بنگارند وهر راهبی‌که چنان‌داغی نداشت دستش‌را ببرند . و نیز مسیحیان را ملزم نمودکه قبض‌رسید مالیات در دست داشته باشند وبمأمورین نشان بدهند واگر قبض در دست نداشتند بدستور اسامه‌ده دینار ازآنان‌جریمه میگرفتند، سپس‌دیرها وراهبها رابدقت بازرسی‌کردند وهر راهبی‌که حلقه در دست‌نداشت فوری توقیف شده بعضی‌از آنانرا سربریدند وبعضی‌دیگر را زیرچوب هلاك‌کردند .

گرچه این ستمگریها را خلیفه نمیپسندید وهمینکه از رفتار اسامه خبرشد دستورداد بامسیحیان مصر مطابق عهدنامهٔ سابق‌مالیات‌بگیرند. ولی این‌وضع‌دیری‌نپائید وعاملان‌ستمگر دوباره دست بآزار ویغما زدند. حنظلة‌بن‌صفوان نیزیکی ازعاملان ستمگر مصراست، بدستور وی‌مردم وچارپایان را شمردند ومبلغی‌برمالیات‌آنان‌افزودند. وبرمسیحیانی‌که‌جزیهٔ خودرا پرداخته بودند نشانی که نقش شیر برآن بود بیاویخت و هـرکس‌که آن نشانه را نداشت دستش قطع میشد .

خلاصه اینکه عاملان اموی براهل ذمه وموالی مسلمانان غیرعرب جور وستم بیحد روا میداشتند. دیگر از نمونه‌های ستمگری امویان آنکه تازمان عبدالملك مروان جزیهٔ ذمیان عراق سالی یك‌دینار نقد، دو مدگندم، دوقسط روغن، دوقسط سرکه بود، عبدالملك این‌مبلغ ومقدار را اندك دانست ودستور داد سرشماری‌کنند ودرآمد وهزینهٔ آنانرا مانند یك‌کارگر حساب‌کنند و روزهای تعطیل عید و جمعه راکسر نمایند وآنچه برای آنان در آخـر سال باقی‌میماند بعنوان جزیه‌دریافت دارند. مطابق آن حساب برای هرکارگری سالی چهاردینار باقی‌میماند، لذا بامرخلیفه همهٔ ذمیان را یکسان دانسته ازهرکدام سالی‌چهار دینار بگیرند.

---

۱ ـ قیراط یك بیستم دینار است . مترجم

ستمگری بنی‌امیه بامسلمانان عرب نیز دامنه پیدا کرد، وهمینکه‌محمد برادر حجاج‌بن یوسف والی یمن شد براعراب مسلمان یمن ستمگری آغاز کرد واملاك آنانرا بدون حقوق گرفت ومالیاتی علاوه برده‌یك بنام وظیفه برآنها تحمیل نمود و این مالیات تازمان عمر بن عبدالعزیز باقی‌ماند تاآن خلیفه دستور ابطال آنرا صادر کرد ومقرر داشت همان ده‌یك‌سابق را بگیرند .

عاملان بنی‌امیه درفارس میوهٔ باغها را ببهای زیادتر ازمعمول تخمین میزدند ومطابق ارزیابی ظالمانهٔ خود ازآنان مالیات میگرفتند .

دیگر از بیدادگری آنان برای افزایش‌درآمد آنکه‌برزمینهای بایر نیز مالیات وضع کردند، واز ایرانیان هرسال عیدنوروز مالیاتی بنام عیدی میگرفتند ودر زمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم میشد وهرکس زن میگرفت ویامیخواست عرضحال بنویسد بایدمالیات فوق‌العاده بپردازد .

پیمانهٔ آنان درموقع تحویل گرفتن جنس‌غیر ازپیمانهٔ دیگران‌بود وموقع جنس‌تحویل دادن پیمانهٔ دیگری بکار میبردند وبهای‌کاغذ ودفتر و اجرت باربری خواربار را از اهالی میستاندند. وخواربار (عامل)رانقداً یاجنساً علاوه برمالیات دریافت میداشتند وکسانیکه‌مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود را از روستائیان میستاندند . و همینکه دهاتیان وجه نقد برای‌پرداخت‌مالیات‌میآوردند مقداری‌ازآن درهمهارا بعنوان‌صرف وغیره‌برایگان‌میگرفتند .

عاملان بنی‌امیه غالباً بدستور وبارضایت خلفاء برای تحصیل پول بمردم ستم میکردند و چنانکه ملاحظه شد معاویه نامه‌ای بوردان گماشتهٔ عمروعاص نگاشت‌که بر مالیات قبطیان بیفزاید وچون معاویه برای مبارزهٔ بامخالفین خود (مال) را بهترین وسیله میدانست برای جمع آوری‌مال بهرکاری دست میزد و مأمورین وی نیز اختراعات و ابتکاراتی در آنراه بخرج میدادند . پس از معاویه سایر خلفای اموی‌نیز بهمان روش اقدام‌کردند . بخصوص عبدالملك‌که‌مانندمعاویه برای‌غلبه‌برمخالفان بمال‌احتیاج بسیارداشت واتفاقاً عامل‌بیدادگری مانند حجاج در دستگاه اوپیدا شدکه در راه تحصیل مال ازهیچ‌گناهی چشم نمیپوشاند .

البته اگرخلفاء میخواستند فرمان جلوگیری ازاین ستمها میدادند وبآسانی مردم‌را آسوده میساختند، چنانکه در زمان عمراگر مأموری ظلم میکرد مورد مؤاخذه واقع میشد، همان ایام عمال‌خوزستان (اهواز) ازحد اعتدال تجاوزکردند وباموال مردم‌دست انداختند .

یزیدبن قیس قصیده‌ای درآن موضوع سروده نام عاملان‌را برشمرده وستمهای‌آنان‌را شرح داده وسودهائی‌که بناحق برده بودند ذکرکرده ازعمرخواست‌که اموال‌آنان‌رامصادره نماید واینك (ترجمهٔ) قسمتی ازآن اشعار:

«کسانم فدای تو ، دارائی آنان‌را قسمت کن ، آنها آنقدر جمع کرده‌اند که بقسمت راضی هستند .

من خود میروم و پنهان میشوم ، مرا بگواهی مخوان ، من منتظرم کـه احکام عادلانهٔ تورا بدانم».

عمر که این‌را دانست تمام دارائی‌آن عمال را دوقسمت‌کرده یك قسمت آنرا مصادره نمود ، حتی یك تای کفش را بآنها داده تای دیگر را برای بیت‌المال برداشت و باین نیز اکتفاء نکرده اموال بعضی ازبرادران آن مأمورین‌را نصف ونیمه کرد و همینکه یکـی از آنان اعتراض نموده گفت مـن مأمور دولت نبودم ، عمر پاسخ داد کـه : «برادرت متصدی بیت‌المال وعشریه ، ابله بود وتو با پول بیت‌المال تجارت‌کرده‌ای وسود برده‌ای ناچارباید ده هزار درهم بدهی» واین مبلغ از او بستاند ، معاویه هم اموال عمال را مصادره میکرد و نصف‌آن‌را میگرفت حتی‌اگرعاملی میمرد نصف ارثش را ضبط میکرد وعذرش این‌بودکه عمر نیزچنان میکرد، تدریجاً معاویه ازگرفتن نیمهٔ دارائـی عمال تجاوزکرده دارائـی افراد عادی‌را نیز تمام وکمال می‌گرفت وعمال وی نیز رفتار اورا تقلید می‌کردند ، واین مسلم است‌که مأمورین از کردار فرمانروایان خویش پیروی می‌کنند ، از آن رو همینکه خلفای بنی‌امیه دست بیغما وغارت اموال مردم زدند عمال و مأمورین آنها نیز بدتر از خود آنان بجان مـردم افتاده هرچه خواستند گـرفتند ، حتی مأمورین جزء مانند نویسندگـان و تحصیلداران وامثال‌آنان بقدرتوانائی خویش بـر مردم ستم میکردند وبحدی تند رفتندکـه زمین‌داران بجان‌آمده ازعاملان خواستند مباشرین وتحصیلداران را ازمیان موالی(غیرعرب) انتخاب‌کنند وازجمله موالی دهقانان ایرانی‌بودند که درعراق آب وملك داشتند . ابن‌زیاد والی عراق درسال ۶۴ هجری این‌خواهش روستائیان‌را پذیرفت وچون اورا برای این‌عمل نکوهش‌کردند ابن‌زیاد گفت: «پیش‌ازاین‌که عربهارا برتحصیلداری می‌گماشتم‌کسر میآوردند واگر کسری‌را ازقوم وقبیلهٔ‌آنان مطالبه می‌کردم بامن دشمن میشدند واگررها مینمودم مال خدا هدر میرفت ولی اکنون که دهقانان‌را مأمور ساخته‌ام آن اندیشه را ندارم چه که اینان مردمان هشیار ودرستکاری میباشند وبهترازعربها مالیات را وصول می‌کنند وبااینهمه اعراب را برآنان مراقب ساخته‌ام‌که برکسی ستم نرود».

ازگفتهٔ قاضی ابویوسف درضمن صحبت با هرون معلوم میشودکه تحصیلداران جزء از چه راههائی پول درمیآوردند، ابویوسف میگوید «بقرارمسموع در اطـراف والیان وعاملان دسته‌ای از اقوام وآشنایان گـرد میآیند که هیچکدام مردمـان نیك و درستکاری نیستند . والی ازآنان‌کمك میگیرد وآنها را برای وصول باج و خراج مأمور میسـازد، آنها هم جز جمع‌آوری مال برای خود فکری ندارند وآنچه بتوانند از مردم میستانند چه باج وخراج باشد چه اموال خـود مردم ، وآنچه را که میستانند بـرای بیت‌المال نگاه نمیدارند ، ونیز اطلاع یافته‌ام که مالیات را باظلم وزورمیستانند ، باینقسم‌کـه مؤدیان مالیات را در گرمای سوزان آفتاب نگاه میدارند وبسختی‌کتك میزنند وخمره‌های سنگین بـر آنان میاویزند و

دست و پایشان را کند و زنجیر می‌بندند بقسمی که از ادای نماز باز میمانند ، والبته این ستمگری گناهی بزرگ است و مخالف آئین اسلام میباشد».

بنی‌امیه وعاملان آنها بهمین‌نحو ستم میکردند تا آنکه درسال ۹۹ عمربن عبدالعزیز خلیفه شد ، و چون مرد پرهیزکار با انصافی بود درصدد برآمد بهرویهٔ هم نام وجد مادری خود عمربن خطاب کارهارا بدرستی باز گرداند . ازآن‌رو بتمام عاملان فرمان داد که از ستم‌کاری دست بکشند وستمگری آنها را یکایك برشمرد وآنان‌را ازآن اعمال برحذر داشت. ودشنام دادن به‌علی(ع) راکه تاآن ایام برفرازمنبرها معمول بود موقوف ساخت. تاآن‌زمان بنی‌امیه‌که ازاقوام عمربن عبدالعزیز بودند املاك واموال بسیاری از ذمیان بناحق گرفته و اندوخته بودند ، عمر در دادخواهی به‌روی‌ستمدیدگان بگشود واعلام دادکه برهرکس‌ستمی رفته بدادخواهی بیاید تا داد اورا بستانم . ستمدیدگان که این شنیدند ازهرکرانه بدرگاه عمر روی آوردند ومیان‌آنان ذمیان (یهود ومسیحی) وموالی وطوایف دیگربودند. یکی از غصب ملکش ناله داشت و دیگری ازتوقیف اموالش شکوه میکرد ، عمر بدادخواهی آنان گوش میداد وازروی حق وانصاف دادشان را میداد واموالشان‌را باز میگرفت ، اگرچه در دست فرزندان یاعموها ویاعموزاده‌های خود او بود. درهمان گیرودار کسی بوی گفت توکه‌مالی اندوخته نمیکنی فرزندانت پس‌ازتوچگونه زندگی خواهندکرد؟ عمرازاین سخن متأثرشده بگریست ودرپاسخ‌آن‌مرد گفت : «فرزندان خودرا بخدا میسپارم».

عمر حق مردم وبیت‌المال را همچنان ازعموها وعموزاده‌ها میستاند وبصاحبان اصلی میرساند وآنرا اموال مظالم می‌نامید .

بنی‌امیه (اقوام عثمان)که وضع را چنین دیدند برزوال سلطنت خویش بیمناك گشتند ، چه‌که سلطنت آنان برپول ومال استواربود ، وآنطورکه اموال امویان بفرمان عمر از دست میرفت خواه وناخواه سلطنت‌آنان نیز تباه میگشت . از این‌رو نزد عمهٔ خلیفه (فاطمه دختر مروان) رفته ازکردارعمرشکایت‌کردند ، فاطمه پیش عمرآمد وشکایت بنی‌امیه را بازگفت . عمر به‌عمه‌اش گفت : «خداوند محمد را برای آسایش مردم نه برای آزار آنان به‌پیغمبری فرستاد !». این دادخواهی وانصاف طلبی عمر بگوش مردم رسید واز هرکرانه بخدمت وی آمده ، از خواری‌ها وستمهائی که بآنان وارد شده بود شکایت همی‌کردند . همان روزها جراح‌بن عبدالله والی خراسان هیئتی مرکب از دو عرب ویك غیر عرب (ازموالی) نزدعمر بدمشق فرستاد، آن‌دوکه عرب بودند سخنان خودرا گفتند وآن‌دیگری خاموش ماند . عمراز وی پرسید مگر تو جزء این هیئت نیستی واگر هستی چرا سخن نمیگوئی ؟ آن مرد بزبان آمده گفت : ای خلیفه بیست هزار نفر از موالی بدون مقرری جزء لشکریان اسلام بجنگ میروند ، اینان ذمی بودند ومسلمان شدند وهم اکنون جزیه میپردازند وجای تأسف است که والی ما با شمشیری از شمشیرهای حجاج بما ستم روا میدارد .

عمر گفت نیکو گفتی و کسانی مانند تو باید جزء فرستادگان باشند و فوری نامه‌ای بجراح نگاشت،که هر کس با تو نماز میخواند از پرداخت جزیه معاف است». این فرمان عادلانه سبب شدکه گروه انبوهی اسلام آوردند وحاشیه‌نشینان بوالی یادآور شدند که اسلام اینان برای نپرداختن جزیه است چه بهتر که آنهارا با ختنه آزمایش کنی. جراح این پیشنهاد را برای خلیفه فرستاده اضافه‌کرد که با اسلام اینان مقدار جزیه رو به‌کمی گذارده وبیم‌آن میرودکه بازهم جمعی مسلمان شوند وجزیه ازاین‌هم کمتر گردد، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم. عمر در پاسخ وی نوشت «که خداوند محمد(ص) را برای هدایت خلق فرستاده نه برای ختنه‌کردن آنها».

همین جریان در مصر پیش آمد و حیان‌بن شریح والی مصر به عمر گزارش داد که عدهٔ زیادی برای گریز ازپرداخت جزیه مسلمان شده‌اند وازآن‌رو مقدار جزیه تنزل کرده تاآنجاکه من برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست‌هزاردینار از حارث بن ثابته وام ستاندم، اگراجازه دهی از تازه مسلمانان جزیه بگیرم واین وام را پس دهم. عمر درپاسخ او چنین نگاشت: «ای حیان نامهٔ تو رسید همان هنگام‌که تورا به‌مصرمیفرستادم ازناتوانی تو آگاه بودم هم‌اکنون بفرستادهٔ خود دستور داده‌ام بیست تازیانه برفرق تو بنوازد، این‌را بدان‌که هر کس اسلام‌آورد ازپرداخت جزیه معاف میشود، لعنت براین فکر پست تو باد، مگرندانستی‌که خدا پیغمبررا برای راهنمائی‌فرستاده واورا مأمورجمع‌آوری‌مالیات نفرموده، بجان‌خودم سوگند، من درخودآن‌سعادت را نمی‌بینم‌که همهٔ مردم بدست من مسلمان‌شونده».

عاملان دیگر نیز دست‌کمی ازاین دوعامل نداشتند وعمردسته‌دسته آنان‌را تغییر میداد ومعزول میکرد.ودرنتیجه همهٔ دولتیان با اومخالف شدند چه‌که وی میخواست بناگاه همهٔ کارها را اصلاح‌کند ولی اجرای این فکر محال مینمود.

همین مخالفت‌ها سبب شدکه عمال دولتی وخویشان وکسان عمر بیش از سه سال تاب نیاوردند واورا مسموم ساخته هلاك کردند. تاریخ اسلام عمربن عبدالعزیز را مانند خلفای راشدین میشمارد وهرگاه‌که نام عمربن در تاریخ ذکرمیشود منظور خلیفهٔ دوم و عمربن‌عبدالعزیز میباشد. بنابرآنچه‌گذشت مسلم میگرددکه اساس اسلام برعدل وانصاف ومدارا بوده، ولی خلفاء و عمال آنان طور دیگر رفتار میکردند. اگر عمر بن عبدالعزیز موفق میشد اوضاع خلافت را بدورهٔ عمربن خطاب برگرداند جور وستم امویان برطرف میشد، ولی عمرتوفیق این‌عمل‌را نیافت چه‌که موقع گذشته بود وخواه ناخواه‌کوشش وی هدررفت، زیراپس‌ازمرگ عمر نه تنهاکارهاروبراه نشد بلکه همان دادخواهی‌دوسه سالهٔ عمرعکس‌العمل شدیدی ایجادکرد وبرظلم وجور خلیفه وعمال وی بیش ازپیش افزود وبقدری درجمع‌آوری مالیات سخت‌گیری شدکه بعضی ازملاکین مجبور بالجاء شدند. الجاء یعنی پناه‌آوردن ودر اصطلاح‌آنروز عبارت از این بودکه مالك زمین ملك خودرا بیکی از خویشاوندان خلیفه یا

عامل یامتنفذ دیگروامیگذاود تااز شر تحصیل داران محفوظ بماند وتفصیل این موضوع بزودی خواهد آمد .

هر قدر که بیدادوجور عمال افزوده میگشت عیش و نوش و خوش گذرانی خلفاء نیز فزونی می‌یافت ، و نخستین کسی که بیش از دیگران بمی‌گساری و شهوترانی پرداخت یزیدبن ـ عبدالملك خلیفهٔ اموی بود که امورخلافت وسلطنت رابعمال ستم پیشه واگذار کرده بادو کنیزك ماهروی بنام سلامه وحبابه تاپایان زندگی خوش می گذراند وداستان عشقبازی او با کنیزکان مشهور میباشد .

پس از یزید برادرش هشام خلیفه شد وی مردی بخیل وستم پیشه بود ، چنانکه درزمان وی مالیات مصر بدست ابن حب حاب افزوده شد . پس از هشام ولیدبن یـزیدبن عبدالملك بخلافت رسید ، او نیز مانندپدر بمی‌گساری وشهوترانی پرداخت وبقدری افراط کرد که کسانش اوراکشته پسرش یزید را بخلافت نشاندند (۱۲۶ هجری). یزیدهنگام بیعت گرفتن خطبه‌ای خواند و مراتب اصلاح طلبی خودرا ضمن آن خطبه بیان کرد وسپس در صدد برآمدکه مثل عمربن عبدالعزیز اوضاع کشور را سرانجام دهد . ولی اوهم مانند عمربن عبدالعزیز توفیق نیافت زیرا محیط واوضاع داخلی با اصلاحات نمی‌ساخت، پس از یزید مروان بن محمدمشهور بمروان حمار خلیفه شد ودرزمان خلافت وی عباسیان قیام کرده دولت اموی را منقرض ساختند.

بطوری که ملاحظه شد بنی‌امیه غالباً بباده پیمائی و زن بـازی و شهوترانی پرداخته باموركشور نمی‌رسیدند، وحتی به نگاهداری وضع سلطنتی خویش توجه نداشتند و درتعیین وانتخاب والیان ومأمورین عالی رتبهٔ دولتی دقت نمیکردند وچه بسا که بخواهش کنیزکی یا درنتیجهٔ دریافت پولی بزرگترین ایالت را باشخاص نالایق ویاستمکار میسپردند ، مثلا درزمان خلافت هشام بن عبدالملك ، جنیدبن عبدالرحمن برای همسر هشام گردن بند جواهرنشانـی هدیه برد، هشام از آن گردن بندخوشش آمد، جنید گردن بند دیگری برای هشام فرستاده هشام در ازای این تقدیمی‌ها سراسر خراسان رابه جنید واگذارد(۱۱۱ هجری) هم درایام خلافت امویان بهای کنیزکی بنام ذلفا تا دهملیون درهم رسید. عاملان که این اوضاع هرج ومرج رامشاهده میکردند تمام مساعی خودرا برای تحصیل مال و گردآوردن غلام بچه وکنیز صرف میکردند واشخاص درستکار باایمان ازقبول مشاغل مهم دولتی امتناع میجستند چه که میدانستند خلیفه بهرعنوان که باشد ازآنان پول میخواهد مثلا سلیمان بن عبدالملك فرمانروائی سراسرعراق رابه یزیدبن مهلب واگذارد یزیدازقبول آن منصب بزرگ امتناع کرده پیش خود گفت عراق ازبیداد حجاج ویران گشته وامید عراقیان بمن است ، اگر بعراق بروم ومانند حجاج بغارت مردم بپردازم وزندانهای حجاج را ازنو بازکنم روانباشد ، چه که تازه خداوند ، عراقیان را ازبلای حجاج آسوده ساخته است واگر کمترازعمل کرد حجاج پول بفرستم سلیمان برمن خشم میگیرد .

بیشتر والیان که مردم خدا ترس پرهیزکاری بودند مانند یزید از قبول شغل عـذر



شمعدان برونز ازقرن ۶ یا ۷ هـ «قصرگلستان تهران»

میخواستند وفقط طمع‌کاران وستمگران دنبال مقام ومنصب میرفتند . خلفاء که این رامیدیدند برای بدام انداختن عاملان حقوق گزافی برای آنها منظور میکردند بقسمی‌که مستمری و حقوق یزیدبن عمربن عبیره والی‌عراق دراواخر دورهٔ امویان بسالی‌ششصد هزار درهم رسیده بود . ازطرف دیگرعاملان که‌میدانستند مقام ومنصب آنان موقت وناپایداراست تامیتوانستند در روزهای حکومت پول و ملك و دارائی بهم میزدند بقسمی‌که درآمد خالدبن عبدالله قسری والی عراق (درزمان هشام) بسیزده میلیون درهم یعنی‌یك میلیون دینار رسید . درمقابل خلفاء هم پس‌ازمعزول ساختن عاملان بحساب آنها میرسیدند ودارائی آنان را توقیف میکردند . و چنانکه گفته شد معاویه این عمل را معمول ساخت وبقول‌خود ازعمر پیروی کرد. پس‌ازمعاویه سایر خلفای بنی‌امیه هم قسمتی‌ازاموال عاملان رامیگرفتند وآنرا استخراج میخواندند وغالباً استخراج بانهایت شدت اجراء میشد چنانکه باخالد قسری همانطوررفتار شد، باین معنی‌که منشی وی موسوم به حیان نبطی بهشام (خلیفه) گزارش دادکه خالد قریب سی و شش میلیون درهم نفله‌کاری کرده است، هشام فرمان داد بهر قیمتی‌که شده معادل‌آن مبلغ را ازخالد و مأمورین او باز بستانند . این نوع سخت‌گیری‌ها طبعاً مأمورین مهم دولتی وصاحب منصبان ارشد را ازخلیفه میرنجاند وبارنجش‌آنان طبعاً دستگاه خلافت متزلزل میشد .

مقدار ومبلغ درآمد خلفای اموی (ازجزیه وخراج ومالیات وغیره) فعلا معلوم نیست کلیهٔ دفترها وفرمان‌ها وصورت حساب‌های آنزمان درنتیجهٔ شورش‌ها وانقلابات ازمیان رفته است همانطورکه‌آثار و اخبار دیگرآنان نایاب گشته است ولی این مسلم است‌که امپراتوری اسلام درزمان‌آنان بسیار وسعت یافت (تقریباً درحدود وسعت ممالك عباسیان) . اماتکیه‌گاه عمدهٔ خلفای اموی بیش ازهرجا عراق وجزیره ومصر وشام بود ودرآمد سایرممالك وایالات غالباً بمصرف مأمورین محلی(والی، کاتب، سپاهی وغیره) میرسید وکمتر چیزی بدمشق میآمد بخصوص‌که خلفای اموی درآن ممالك دور دست چندان نفوذواقتدار نداشتند.

درآمد سالانهٔ مصروعراق وشام هم بنابمقتضیات زمان وطرز رفتار عمال فرق میکرد ، چنانکه تفصیل‌آنرا در جلد اول نگاشتیم ، خلاصهٔ‌کلام اینکه مجموع مالیات ممالك مزبور بطور متوسط از این‌قرار میشد :

۱ - عراق سالی ۱۳۰ میلیون درهم .

۲ - مصرسالی ۳ میلیون دینار .

۳ - شام سالی یك میلیون وهفتصد هزار دینار .

مجموع کل‌عمل‌کرد هرسه مملکت بطور متوسط ۱۸۶ میلیون درهم بودکه البته مبالغی هم ازدرآمد سایرممالك بآن افزوده میشد ومقدارآن معلوم نیست .

بنابرآنچه‌گذشت در زمان بنی‌امیه اموال بسیاری بدست میآمد . اماآن اموال ثروت دولت محسوب نمیشد زیرا بیشترآن درآمدها بـرای مبارزهٔ بامخالفین خلفا مصرف میشد و

چیزی درخزانه باقی نمی‌ماند وچنانکه گفتیم خلفای اموی باحضرت امیروحضرت امام حسین ومختار وعبدالله زبیر وبسیاری ازسران خوارج جنگیدند وازآن گذشته میان اعراب و موالی واعراب یمنی وحضرمی زد وخورد بودکه البته اسباب زحمت و مخارج بـرای خلفاء فراهم میساخت بعلاوه خلفاء واعیان دولت مبالغ هنگفتی ازدرآمد عمومی‌صرف تجمل وخوشگذرانی وهوی و هوس خویش میکردند .

۴ـ عصرعباسی

دورهٔ خلافت عباسیان بدوقسمت مختلف تقسیم میشود وهـر یك ازاین دوقسمت اختلاف بسیاری بایکدیگردارد. دورهٔ نخستین که آنرا عصر طلائی عباسیان میگویند ازآغازپیدایش دولت عباسی(۱۳۲) تامرگ مأمون (۲۱۸) ادامه مییابد . در ایـن مدت دولت عباسیان بـه منتهی درجهٔ عظمت رسید و تمدنی که در آن گفتگو داریم درآن دوره ایجـاد گشت ، ثروت دولت اسلام بحدی رسیدکه پیش ازآن وپس‌ازآن بآن میزان بالغ نگشت واساس گفتگوی ما دراین کتاب مـربوط بهمان دورهٔ طلائی است .

اما دورهٔ دوم که روزگار انحطاط وتنزل بشمار میآید از خلافت معتصم (۲۱۸)آغـاز میگردد وباسقوط بغداد بدست مغول منتهی میشود . درظرف این‌دوره ثروت اسلام‌اندك گشت ودولت اسلام روبضعف گذارد وسرانجام دورانش پایان یافته ازمیان رفت .

الف ـ عصرنخستین عباسی از۱۳۲ هجری تا ۲۱۸ هجری .

موجبات تشکیل دولت عباسی

پیش گفتیم که وجه اختلاف حکومت‌خلفای راشدین‌باحکومت امویان آن بودکه در دورهٔ امویان حکومت دینی ومـذهبی بسلطنت سیاسی تبدیل یافت وعمال این دولت ازخلیفه تامأمورین جزء بگردآوردن مال ومنال‌اشتغال داشتند واماوجه اختلاف‌حکومت امویان باعباسیان آنکه امویان تعصب زیادی نسبت بعرب خرج میدادند وغیرعرب را ازهـرجهت پست وزبون میداشتند . وبامردمی (غیر عرب) که تحت استیلای‌آنان در آمـده بودند بسختی وبدی رفتار میکردند . مثلا درممالك مصر وشام وعراق و ایران و خراسان‌که مردمی مـانند ایرانیان ، ترکان ، قبطیان ، نبطیان ، رومیان ، کلدانیان ، سودانیان و امثال‌آنان میزیستند همه نوع ستم وبیداد نسبت باین ملل‌غیرعرب روا میداشتند . حتی‌آنهائی که ازاین‌اقوام مسلمان میشدند ازگزند وآسیب محفوظ نمی‌ماندند وبیش ازهرمورد درگـرفتن بـاج وخراج بآنان اجحاف میکردند ومسلم است‌که چنین مردمی ازخلفای بنی‌امیه متنفر بودند و میکوشیدندکه ازتحت استیلای‌آنان درآیند وازهرکجاکه نهضتی برضد امویان پدید میگشت این مردمان ستمدیده بکمك‌آنان میشتافتند وبیش‌ازهرکس موالی برای سقوط بنی‌امیه تلاش میکردند، چه‌که اینان پس ازمسلمان شدن‌آب وملك خودراازدست داده بودند وباجبارجزء سپاهیان اسلام (عربها) درآمده پای پیاده بدون مقرری ومستمری‌وحتی‌بدون خوراك مناسب بادشمنان بنی‌امیه مجبور

بجنگ میشدند . ازآنرومخالفان بنی‌امیه در هرموقع ازاین فرصت استفاده کرده موالی را مقرری وخوراك وپوشاك داده برضدبنی‌امیه بسیج میکردند . ونخستین کسی که ازاین جریان استفاده نمود مختاربن‌ابوعبیدهٔ ثقفی‌بودکه درسال۶۶ بعزم خونخواهی (حضرت سیدالشهداء) حسین بکوفه‌آمد وگروهی ازموالیان راباخود همراه‌آورد ، عربها ازاین پیش‌آمد برآشفته بمختاراعتراض‌کردندکه چرا موالی را برچارپایان سوارکرده ومثل عربها بدانها مرسوم ومقرری داده‌است ؟ مختار باعراب گفت : اگرقول بدهیدکه درجنگ باامویان مرا یاری نمائید باشما نیزهمین رفتارکنم . اعراب میان خود بمشورت برخاستند ویکی ازآنان گفت اگرسخن مرامیشنوید بامختار همراه نشوید چه درآن هنگام میان شما اعراب اختلاف روی میدهد ومجبور میشوید باخود جنگ‌کنید والبته شکست خواهید خورد . چه ازطرفی بادلیران وسواران عرب (که طرفداران بنی‌امیه‌هستند) می‌جنگید وازطرف دیگرموالی‌که دشمن‌تر از اعراب‌مخالف هستند برضدشما قیام میکنند وگرفتار دشمن عجم وشجاعت عرب خواهید شد.

خلاصه اینکه (موالی) باهرجنبشی‌که برضد امویان‌راه می‌افتادهمراه میشدند وازآن جهت نهضت‌های بسیاری (بنام خوارج) برپا گشت تاآنجاکه عربها را چنان بخاطر رسید، قرشی بودن شرط خلافت نمیباشد ولی این فکر چند قرن بعد عملی‌گشت ودرآن روزگار بیشترمدعیان خلافت ازخاندان پیغمبر بر میخاستند یعنی علویان فرزندان حضرت امیر پسر عموی پیغمبر و عباسیان اولاد عباس عموی پیغمبر داعیهٔ خلافت داشتند و بجهاتی‌که گفته شد خراسانیان بیش ازهمه ازبنی‌امیه متنفر بودند ازآنرو بسرکردگی ابومسلم خراسانی بکمك عباسیان شتافتندومسلمانان غیرعرب نیزباآنان همراه‌شدند والبته نامسلمانان‌مقیم ممالك اسلام هم دراین جنبش شرکت‌کردند وبنی‌امیه را شکست داده از پادرآوردند . عباسیان پای تخت را ازدمشق بعراق منتقل‌کردند تابدوستان ویاران خود (ایرانیان) نزدیك باشند . وچون دانسته بودندکه علت‌عمدهٔ شکست امویان ستیزه جوئی‌وآزارایرانیان‌بوده لذاآنان (عباسیان) سپاهیان وهمکاران نزدیك خودرا ازمیان ایرانیان برگزیدند ودرعین حال دولشکر ازقبیلهٔ ربیعه ومضر (اعراب) باقی‌گذاردند وکوشش بسیار نمودندکه میان عرب وعجم سازشی‌دهند، اما سعی آنان بجائی نرسید ناچار از عربها کناره‌گیری‌کرده بهایرانیان مایل‌گشته و مانند آنان کلاه ایرانی (قلنسوه) برسرگذارده سپاهیان خود را مجبور کردندکلاه سر ــ بگذارند . عربها ازاین پیش‌آمد خشنود نبودند وابرازکراهت میکردند . اما‌مخالفت‌آنان نتیجه نداشت . درسال۱۵۳ هجری منصورعباسی فرمان دادگماشتگان وملازمان وی کلاه‌های بلند ایرانی سربگذارند وابودلامهٔ شاعراشعاری درنکوهش‌آن‌کلاه‌ها سرود ولی‌چنانکه‌گفتیم حرفش بجائی نرسید . ترجمهٔ قسمتی ازاشعار ابودلامه :

« ماازپیشوای خود (منصور) امید فزونی‌ها داشتیم . ولی اوکلاه بلند برای ماآورد. واقعاً کلاه‌های عجیبی‌است، مثل‌اینکه خمره‌های یهودرا باسرپوش‌های سیاه مسیحیان پوشانیده

بسرمردم نهاده‌اند » .

خلفای عباسی نه تنها گماشتگان نزدیك خویش را ازمیان ایرانیان برگزیدند بلکه با دختران ایرانی ازدواج کردند و فرزندان آنان (زنان ایرانی) بمقام خلافت رسیدند . وزیران عباسی غالباً مانند برمکیان وغیره ایرانی بودند و از هرجهت طرف مشورت واقع میشدند و آنان هم ذره‌ای ازخدمتگزاری وصمیمیت نسبت بخلفای عباسی دریغ نداشتند، چه که میدانستند بابودن عباسیان کشور آنان (ایران) آباد واصلاح خواهد شد .

عرب وبیعت

بااین همه عباسیان نمیتوانستند یکباره ازعربستان چشم بپوشند چه که خانهٔ کعبه درمکه وقبر حضرت رسول درمدینه بود واین دومکان مقدس نزد تمام مسلمانان محترم بوده وهست واساس خلافت عباسی نیز برهمین مبانی اسلامی بوده است. خلفای عباسی بیم داشتند که مبادا اهل مکه ومدینه از بی‌اعتنائی آنان باعراب رنجیده خاطر گشته با آل علی بیعت کنند، ازآن گذشته فقهای بزرگ اسلام درمدینه اقامت داشتند وجلب رضایت آنان نیز ضروری بود وبسیاری ازخلفای پرهیزکار عباسی درهرامری ازامور مهم مملکتی بافقهای مزبور مشورت مینمودند ونظر آنان رامیخواستند . ایرانیان ازاین جریانات اندیشناك میشدند که مبادا دوباره عربها پیش بیایند وازآنان انتقام جویند از اینرو کوشش داشتند عربها را تاحدود امکان برکنار سازند . وچون حج کعبه از ارکان مهم اسلام بود وخواه ناخواه خلفاء هم می‌بایستی بمکه وکعبه وحجاج توجه داشته باشند لذا ایرانیان بفکر افتادند خلفای عباسی را وادار سازند محلی درمقابل کعبه درعراق بناکنند ومسلمانان را بزیارت آن محل مجبور نمایند . منصور عباسی این فکر آنان راعملی ساخت وبنائی بنام قبة‌الخضراء (گنبد سبز) درعراق ایجاد کرد تابدان وسیله ازقدر ومنزلت کعبه بکاهد وازآن گذشته منصور خواربار یراکه ازراه دریا بمدینه میفرستادند قطع کرد . اعراب که این وضع را دیدند عباسیان راکافر وملحد دانسته بیعت آنانرا باطل ساختند و با محمدبن عبدالله‌بن‌حسن نوادهٔ امیرالمؤمنین‌علی(ع) بیعت کردند ومالك‌بن انس‌ازفقهای بزرگ آنزمان باین معنی‌فتوی‌داد، ازطرف دیگر بازماندگان اموی که باندلس رفته بودند درابتداء بنام عباسیان‌دعوت میکردند وکم کم نام عباسیان را ازمیان برده باسم خویش خطبه خواندند وچون ازمرکز خلافت عباسی دور بودند کسی معترض آنان نشد وچنانکه درجلد اول این کتاب گفته شد عبدالرحمن‌بن معاویهٔ اموی باندلس رفته تدریجاً در آنجا استقلال یافت . خلاصه اینکه منصور ازپیشرفت محمدبن عبدالله بهراس افتاده‌وبازحمت ومشقت بسیاربروی دست یافته اورا بقتل رسانید .

این گرفتاریهای منصور که از بی‌اعتنائی بحرمین (مکه و مدینه) برای وی پیش آمد کرد باعث‌عبرت جانشین‌های اوشد وپس از مرگ منصور پسرش مهدی برعکس پدر متوجه احترام واهمیت حرمین‌شد وهمینکه بخلافت رسید جامهٔ نوینی تقدیم کعبه نمود و خود بمکه

ومدینه رفت وموقعیکه درمدینه بود ۳۰۰ هزار دینار ازمصر و ۲۰۰ هزار دینار ازیمن برای او آوردند وتمام آنرا میان‌مردم مدینه تقسیم‌کرد، بعلاوه سی میلیون درهم از مالیات عراق باخود برده به‌اهل مکه ومدینه بخشود. ویك‌صد وپنجاه هزار جامه بآنان‌خلعت داد ومسجد حضرت‌رسول را وسعت داد وپانصدقراول ویساول از خاندان انصار انتخاب‌کرده و باخود بعراق‌آورد واملاك بسیاری بآنان تیول‌داد ونیز فرمان‌داد نهری بنام(صله) در اراضی واسط کندند تامزارعی ازآن مشروب گردد ومحصول آن املاك‌تازه‌را وقف‌مخارج حرمین نمود. جانشینان مهدی‌نیزمانند وی نسبت‌بحرمین اکرام واحترام فراوان مبذول میداشتند وهروقت که به‌حج میرفتند ویابرای فرزندان خود بیعت میخواستند هدایای بسیار تقدیم حرمین‌کرده بمردم مکه ومدینه احسان فراوان مینمودند.

چنانکه درسال ۱۸۶ هرون بادوپسر خود امین ومأمون بحج‌رفت وسه‌مرتبه بنام‌خود ودو فرزندش‌باهل‌مدینه بذل وبخشش‌کرد. وباهل مکه‌نیز احسان‌بسیارنمود بقسمی که بخشش‌های وی‌بیك میلیون وپنجاه هزار دینار بالغ شد. سپس‌دو فرمان ولایت‌عهد یکی بنام امین و دیگر بنام مأمون نگاشته درحرم‌کعبه نهاد واز آن پس مخارج حرمین جزء بودجهٔ دولت درآمد. وخلفای عباسی متوجه اعراب شده باآنان مدارا وملایمت میکردند. چون نیرومندی اعراب‌را یکی ازموجبات بقای سلطنت‌خود میدانستند ودرعین‌حال نمی‌توانستند از ایرانیان چشم‌بپوشند چه‌که وزیران ومشیران آنان‌ایرانی‌بودند ودرنتیجهٔ این‌جریان روزبروز رقابت عرب وعجم‌فزونی می‌یافت‌تا بالاخره میان‌امین ومأمون اختلاف درگرفت وچون مادر مأمون ایرانی واهل‌خراسان بود‌از خراسانیان که دائی‌های اومحسوب میشدندکمك گرفت وسپاهیان عرب بطرف امین‌رفتند، زیرا مادر امین هاشمیه (زبیده دختر عموی هرون) و عرب بود. خلاصه اینکه‌میان دولشکر عرب وعجم جنگ‌شروع شد وایرانیان بعربها پیروز گشته مأمون بخلافت‌رسید وطبعاً نفوذ وقدرت ایرانیان فزونی یافت. عربها از این وقایع بخشم آمده از گوشه وکنار بمخالفت مأمون برخاستند تامگراورا خلع‌کرده دیگری‌راخلیفه سازند. مأمون طبعاً از این‌جریانات آگاه میشد وبیش‌از پیش درتحقیر وکنار ساختن اعراب میکوشید تا موقعی مأمون‌بشام آمد ویکی‌از اعراب ویرا در تحقیر اعراب ملامت نموده گفت ای خلیفه عربهای شام‌را نیز مانند عجم‌های خراسان‌بنواز، مأمون درپاسخ چنین‌اظهار داشت:

«بخدا سوگند بگزافه گفتی چه‌اگر من قبیلهٔ قیس‌را ازاسب بزیر آوردم برای‌آن‌بود که می‌دانستم اگر بمانند یك‌درهم در خزانهٔ من‌باقی نمیگذارند واما مردم یمن نه‌آنان مرا دوست‌دارند ونه‌من آنهارا دوست‌دارم، بزرگان‌قبیلهٔ قضاعه نیز درانتظار سفیانی هستند تابدو بپیوندند وازموقعی‌که خداوند پیغمبر خودرا ازقبیلهٔ مضر برانگیخت قبیلهٔ ربیعه بر خدای‌خود خشمناك شده‌اند».

وچون درسال ۲۱۸ معتصم خلیفه شد ترکان و فرغانیان راتربیت‌کرده مقرب درگاه

ساخت واعراب را بیش‌ازپیش خوار وزبون نمود ودست آنان بکلی ازکارهـا کوتاه شده نزد دولتیان ناچیز وحقیر شدند. حتی‌امارت مصر که تا آن زمان بدست عـربها بود تدریجـاً از اعراب سلب‌شد وآخرین والی‌عرب مصر عنبسة‌بن‌اسحق میباشدکه درسال ۲۳۸ واپسین والی عرب‌آن‌کشور بود. معتصم برای اینکه‌کاملا ازاعراب دورشود شهربغداد را رهاکرده، شهر تازه‌ای بنام سامرا، بناکرد وسپاهیان خودرا بدانجا انتقال داد. در همان اوقات پاره‌ای از امیران عرب ازمعتصم اجازهٔ حج‌رفتن خواستند وچون معتصم ازمسافرت آنان بحجازبیمناك بود لذا درشهر سامرا مقدماتی شبیه‌کعبه ومنی وعرفات ایجادکرد و امیران راکه میخواستند بمکه بروند فرمان‌داد در همان نقاط اعمال حج‌بجا آرند و باین‌ترتیب نام عرب بیش‌از پیش پست‌گشت،چنانکه درمثلهای‌آنزمان چنین‌مشهور شدکه عرب‌مانند سگ‌است‌لقمهٔ نانی‌جلویش بینداز ومغزش را بکوب و یا این مثل‌که میگفتند تا پیغمبری مانند محمد (ص) نباشد وسبب پیروزی اعراب نگردد یك‌عرب در دنیا بخودی خود رستگار نمی‌گردد. وزیران وبزرگان لشکری وکشوری عموماً غیر عرب (ایرانی، ترك، دیلم وغیره) بودند وخلفاء توجهی‌باعراب نکرده باپول وشمشیر برقدرت خود می‌افزودند.

عربها هم‌آشکارا برضد این‌جریانات اعتراض داشتند و هرکس بایرانیان ومانند آنان (ترك ودیلم وغیره) اظهارمحبت میکرد موردکینه وحملهٔ اعراب واقع‌میشد اگرچه خودخلیفه بود. چنانکه پس‌از مرگ معتصم وجلوس برادرش واثق‌دعبل خزاعی‌شاعر نامی آنزمان‌که در صمیره اقامت داشت‌راجع بمرگ‌آن خلیفه وآمدن این‌خلیفه اشعاری‌سرود ودرجلد اول‌کتاب نیز بمناسبتی آنرا ذکرنمودیم واینك‌ترجمهٔ پاره‌ای ازآن اشعار:

«سپاس خدایراکه برای مردن‌اهل بدعت عزادار نیستیم وصبرو شکیبائی‌لازم‌نداریم.
نه‌از مردن‌آن خلیفه‌کسی غم‌خورد ونه‌از آمدن این‌خلیفه‌کسی شادگشت.»

خلاصه اینکه جامعهٔ اسلامی‌در زمان‌خلفای راشدین‌کاملا عربی بود وهدفی جز انتشار دیانت اسلام نداشت واین‌هدف‌را ازآنرو باصمیمیت تعقیب میکردندکه برسالت‌حضرت رسول اکرم حقیقتاً مؤمن بودند ودعوت باسلام را امرمحکم خدای تعالی میدانستند ولی در زمان امویان اگرچه جامعهٔ اسلام بعربیت سابق استوار ماند ولی حکـومت دینی و خلافت‌مذهبی بسلطنت سیاسی استبدادی تبدیل‌یافت وهدف اصلی‌جمع‌آوری مال‌بود ودر زمان‌عباسیان جامعهٔ عربیت ازبین‌رفت وخلفای عباسی برای‌بدست آوردن‌مال بملازمان ومأمورین غیرعرب متوجه شدند وآنانرامقرب ساخته‌بکارها گماشتند وعلاوه‌براین باغیرعرب مزاوجت‌کردند ودرنتیجه خلفائی از عباسیان پدیدآمدکه ازطرف مادرعرب نبودند. ملل‌غیرعرب (ترك، فارس،دیلمی، فرغانی، سندی و غیر) برای تحصیل مقام و قدرت و نفوذ (چنانکه شرح خواهیم داد) بنای مسابقه راگزارده بجان یکدیگر افتادند.

ثروت عباسیان

در دورهٔ نخست

اکنون باصل موضوع میرسیم، زیرا ثروت دولت اسلام تاآنزمان بحد کمال نرسیده بود و اساس گفتگوی ما مربوط بهمین دوره میباشد. باید دانست که ثروت هردولتی عبارت از مقدار مالی است که پس‌از وضع مخارج باقی میماند وگرنه فزونی درآمد، ثروت حساب نمیشود. چه‌که ممکن است هزینه بیش‌از درآمد باشد وچیزی برای دولت‌باقی نماند، بااینوصف میگوئیم که عباسیان‌در دورهٔ نخستین ثروت بسیاری بهم‌رساندند واگرچه میزان درآمد وهزینهٔ عباسی در زمان‌پنج خلیفهٔ اول آن‌دوره بدست نیامده ولی‌میزان‌ثروت آنان ازاموالیکه ذخیره نموده‌بودند آشکار میگردد . و اما علت معلوم نبودن میزان درآمد و هزینهٔ دوران آن پنج خلیفه این است که بواسطهٔ کشمکش امین ومأمون (پسران هرون) تمام دفاتر وصورتحسابهای دولتی طعمهٔ‌حریق گشت همانطورکه در واقعهٔ جماجم سال ۸۲ هجری اوراق واسناد بنی‌امیه آتش گرفت .

ثروت‌در اوایل دورهٔ عباسی

اولین خلیفهٔ عباسی ابوالعباس سفاح است که از ۱۳۲–۱۳۶ مدت چهار سال‌فرمانروا بود، وتمام‌آن مدت‌را درمیدان جنگ گذرانیده ثروتی نیندوخت و پس از مرگش در جامه‌خانهٔ وی ، ۹جبه ، ۴ پیراهن، ۵شلوار ، ۴طیلسان، ۳بالاپوش یافتند. پس‌ازسفاح منصور از ۱۳۶ تا۱۵۸ مدت ۲۲ سال خلافت کرد. وی‌مرد باحزم واحتیاطی بود و بـرای مبارزه باحوادث واتفاقات (نه‌از روی لئامت)اموال فراوان گرد آورد وپس‌از مرگش‌ششصد میلیون درهم وچهارده میلیون دینار درخزانه یافتند واگربحساب آنروز هردیناری را پانزده درهم حساب کنیم ذخیرهٔ منصور هشتصد وده‌میلیون درهم بوده است (هردرهم مساوی بایك فرانك فرانسه است). منصور هنگام‌مردن بفرزند خود مهدی‌چنین وصیت نموده گفت:«بقدری برای تومال ذخیره کرده‌ام که اگر ده‌سال‌تمام مالیات وصول‌نشود هزینهٔ‌لشکری وکشوری ومقرری اولاد پیغمبر ومصارف مرزی از این‌اموال پرداخت خواهدشد، این‌اموال‌را بخوبی نگاهدار چه تاخزانه معمور وپرپول باشد تومحترم وگرامی خواهی بود .»

همین‌سفارش و وصیت منصور بـه پسرش میرساند کـه وی مردی بافکر وتدبیر بوده و پیوسته‌فکر روزهای‌سخت وپیش‌آمدهازا داشته‌است. بطورکلی تمام‌عملیات منصور برخردمندی

وهوشیاری اوگواه میدهد ودر واقع سلطنت عباسیان باتدبیر ونقشه ومبارزات منصور استقرار یافت چه‌که وی‌برای سرکوبی مخالفان جنگهای سخت‌کرد ومبالغ هنگفت‌مصرف نمود، از آن‌جمله درسال ۱۵۴ ششصد وسی‌میلیون درهم درجنگ باخوارج افریقیه‌خرج کرد وازهمین یک‌رقم باید بمصارف عظیم سایرجنگهای وی‌پی ببریم. چه‌که وی‌غالب اوقات خود را بجنگ بامخالفان اشتغال داشته است . منصور علاوه برمصارف جنگی مبالغ گزافی بکسان ونزدیکان خویش بخشش میکرد وچنانکه درظرف یک‌روز ده‌میلیون درهم میان خویشاوندان خودپخش نمود. تنها برای ساختمان بغداد ۴۸۸۳۰۰۰ درهم مصرف‌کرد والبته این‌مبلغ غیراز مبالغ دیگری است‌که صرف آبیاری وساختن پلها وسدها شده است. با این محاسبه میتوان بخوبی پذیرفت‌که درزمان منصور هزارمیلیون (یک‌میلیارد) درهم بخزانه رسیده بوده است وهرگاه آن‌مبلغ رابه‌بیست ودو (سالهای حکمرانی منصور) تقسیم‌کنیم بطور متوسط سالی ۴۵ میلیون درهم میشود وعلاوه براین مالیاتهای معمولی البته منصور مبالغی هم از دارائی عاملان پس‌از عزل‌آنان بنام‌استخراج برداشت میکرد. منصوراموالی راکه بآن‌عنوان ازعمال خودمیگرفت جدا جدا در خزانهٔ مخصوص میگذارد و آن خزانه را بیت‌المال مظالم مینامید . اما همینکه اجلش‌نزدیک‌شد بپسرش مهدی گفت اموالی‌که باین‌طریق از عمال گرفته وجمع‌نموده‌ام پس‌از مرگ‌من بآنان بازگردان تاتو درنزد آنان محبوب ومحترم باشی. مهدی‌هم به‌وصیت پدر عمل‌کرد واموال‌را بصاحبانش پس‌داد، شایدتصور شود قسمت‌عمدهٔ ثروت‌منصور ازاموال‌امویان بوده چه‌که آنان‌نیز ثروت بسیاری بهم زده بودند. امااین تصور اشتباه است، چه‌که منصور ثروت بنی‌امیه رادر خزانهٔ مخصوصی جمع‌کرده وآنراخزانهٔ اموال خانوادهٔ لعنت میخواند. بااین همه‌ثروت منصور دربرابر ثروت هرون ناچیز واندک مینمود چه‌که پس‌از مرگ‌هرون نهصد میلیون وکسری درهم درخزانهٔ وی‌یافتند درصورتیکه وی مانند منصور بیست ودوسال خلافت‌کرد و بواسطهٔ جودوسخائی‌که داشت مبالغ زیادی درایام خلافت بذل وبخشش نمود ، معذلک نهصدمیلیون موجودی اوبود، ممکن‌است این‌توهم پیش‌آیدکه ثروت هنگفت هرون باقیماندهٔ ثروت مهدی وهادی میباشد درصورتیکه چنان‌نبوده است. زیرامهدی بواسطهٔ بلند همتی ودست‌ودل بازی‌که داشت تمام‌موجودی خودرا مصرف‌کرد وهادی‌نیز بیش‌از یکسال و اندی خلیفه‌نبود. مهدی از ۱۵۸-۱۶۹ خلافت‌کرد وآنچه را درآن‌مدت گردآورد بضمیمهٔ موجودی‌پدرخود منصور بذل وبخشش‌کرد. مثلاعبدالله‌بن‌مالک‌الشعرا دریک‌موقع چهارصدباراستر درهم‌بخشید وبااین جود وکرم طبعاً چیزی‌در خزانهٔ آن خلیفه باقی نمانده بودکه به‌رشید برسد وآنچه‌از رشید باقی مانده‌بود قطعاً عمل‌کرد خوداو بوده است. نکتهٔ دیگراینکه اگر چه مدت‌خلافت هرون ومنصور یکسان‌بوده ولی‌منصور مانند هرون بذل وبخشش نداشته است همینکه بخل‌منصور وبذل وبخشش هرون بامیزان موجودی هردو مورد دقت واقع شود معلوم میگرددکه درآمد زمان‌هرون خیلی‌زیادتر از درآمد دورهٔ منصور می‌باشد وازنتایج جود و

سخای هرون یکی میزان درآمد واموال واملاك برمکیان است که درنتیجهٔ سخاوتمندی هرون دارای آنهمه ثروت ومال شدند .

پس از مرگ هرون امین ومأمون پسران وی بایکدیگر جنگیدند، امین در بغداد بود و مادرش زبیده خزانهٔ هرون‌را باختیار وی گذاشت: جنگ امین ومأمون چندسال ادامه یافت امین درظرف آن مدت قسمتی ازاموال‌را بمصرف جنگ رسانیدوقسمت دیگر را میان خواجه‌سرایان وکنیزکان وندیمان وملازمان خود تقسیم نمود. چه‌که وی تمام اوقات خودرا بعیش و عشرت میگذراند واز دیدار وملاقات برادران واقوام کناره میگرفت. اما مأمون در خراسان اقامت داشت وبالاخره در۱۹۸ هجری امین کشته‌شد وتمام ممالك اسلامی بتصرف مأمون درآمد والبته خراسانیان بیش ازپیش اقتدار ونفوذ یافتند چه باکمك آنان مأمون برعلیه امین غلبه کرد. خلاصه آنکه پس‌از استقرار امنیت مأمون بترجمهٔ کتابهای علمی ونقل وانتقال علوم و فنون از دیگر زبانها بزبان عربی پرداخت وشرح این مطالب درجلد آخر کتاب که به‌علوم و ادبیات اختصاص داده‌شده خواهد آمد .

در دورهٔ خلافت مأمون ثروت دولت افزون گشت چه بواسطهٔ پایان جنگهای داخلی و استقرار امنیت مردم بزراعت و تجارت پرداختند . مدت خلافت مأمون مانند مدت خلافت پدرش هرون وجدش منصور بیست‌ودوسال‌شد امامیزان موجودی خزانهٔ مأمون درهنگام مرگ معلوم نیست وشاید این‌موضوع هم‌مثل سایر مطالب ازمیان رفته‌است چه‌که تاریخ‌نویسان آن ایام باینگونه مطالب اهمیت نمیدادند .

بهرحال اندوختن مال پس از خلفای راشدین (حتی‌در زمان عثمان. مترجم) میان فرمانروایان اسلام معمول بوده است واز قرار مذکور عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی‌که از ۳۰۰ تا ۳۵۰ دراندلس حکمروا بود تاسال ۳۴۰ مبلغ بیست‌میلیون دینار پس‌انداز داشت، درصورتیکه مالیات اندلس در زمان آن خلیفه بقرار زیر بوده است :

۱ـ مالیات معمولی ۵۴۸۰۰۰۰ دینار
۲ـ مالیات بازار و خالصه ۷۶۵۰۰۰ دینار
جمع کل ۶۲۴۵۰۰۰ دینار

علاوه براین درآمدها ناصر مبالغ زیادی ازبابت خمس غنائم نیز میگرفت وفقط یك سوم کلیهٔ درآمد خودرا بمصرف سپاهیان میرسانید . ابن‌خلدون میگوید : پس از مرگ ناصر پنجهزار میلیون دینار در خزانهٔ وی موجود بودگرچه این‌مبلغ بسیارگزاف مینماید اما ابن‌خلدون علاوه برآنکه‌مبلغ مزبور برقم ذکر نموده ازروی وزن‌نیز تأکید میکند ومقدار آنرا پانصدقنطار مینویسد. ودرهر حال اظهار چنین موضوع مبالغه آمیزی ازفیلسوفی مثل ابن‌خلدون دور از رسم و عادت معمول بنظر میآید ودلیل برگزافه گوئی ابن‌خلدون آنکه ابن‌حوقل ازنویسندگان معاصر آن‌خلیفه میگوید: همینکه ناصر مرد و پسرش حکم بخلافت

رسید مقداری ازاموال ودارائی بزرگان‌را مصادره کرده بخزانه فرستاد و مجموع موجودی پدر او باآنچه که خودحکم مصادره کرده بود بچهل میلیون دینار بالغ‌میشد و بنابگفتهٔ ابن حوقل آن‌مبلغ (چهل‌میلیون دینار) بسیار زیاد بوده وهیچ‌دولتی در آنزمان چنین موجودی مهمی نداشته است. واین گفتهٔ ابن‌حوقل ازآن است‌که درآن ایام دولت عباسی‌رو بانحطاط گذارده بود وخلفا وامرای عباسی برای بدست‌آوردن مال‌کشمکش داشته اموال یکدیگررا مصادره مینمودند .

بهرحال در زمان مأمون بیش از هرموقع دیگر موجودی خزانهٔ دولتی پس از وضع مخارج افزون گشت، بقسمی‌که پیش‌ازآن موجودی نقدی‌خزانهٔ دولتهای اسلامی وغیراسلامی بآن‌میزان نرسیده بود و مقدار این‌مالیات‌های هنگفت‌را از مقدمهٔ ابن‌خلدون نقل میکنیم‌که اوآنرا ازدفاتر دولتی‌نقل کرده است وقدیمی‌ترین صورت‌حسابی است‌که ازدولت‌های اسلامی بدست‌ما رسیده است وسپس دوصورت‌حساب دیگر مینگاریم‌که‌یکی‌از قدامةبن‌جعفر ودیگری از ابن‌خردادبه میباشد وتاریخ هیچیك از این صورت حسابها از اواسط قرن سوم هجری تجاوز نمیکند و اینك هرسه صورت را مینگاریم و بایکدیگر مقایسه میکنیم تامیزان ثروت معلوم گردد .

اما لازم میدانیم‌که پیش از درج آن صورت‌ها مختصری از اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام‌را در زمان مأمون بنگاریم تاتناسب‌شهرستانها نسبت بیکدیگر وتناسب آنان باپایتخت عباسیان (بغداد) معلوم گردد .

اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام
در زمان مأمون

حدود از طرف مشرق هندوستان وکمی از چین وخلیج فارس ، از مغرب به مملکت روم وباصطلاح امروز دریای سیاه،آسیای صغیر،مدیترانه، روسیه وبلغارستان ، از شمال بلاد سریر ، خزر ، لان (درآسیا) جبال پیرنه (در اروپا) وباصطلاح امروز سیبریه ، دریای خزر ، مدیترانه ـ ازجنوب خلیج فارس وممالك مجاور مصر ونوبه .

مساحت این مملکت و عدهٔ نفوس آن درجلد اول این کتاب ذکر شده است . مملکت اسلام بچند ایالت (استان) تقسیم میشده ومساحت آن ایالت‌ها و روابط و نسبت آن ایالات با یکدیگر بحسب زمان وحکومت‌ها تغییر میکرده است و شرح ذیل عبارت از وضع جغرافیائی مملکت اسلام درزمان مأمون است که ازکتب جغرافیائی آن زمان بخصوص تألیفات استخری وابن‌حوقل نقل شده است .

مملکت مزبور به بیست اقلیم (استان) شرقی و هفت اقلیم غربـی تقسیم میشده . از این قرار :

هفت اقلیم یا مملکت و استان غربی :

دیارعرب (عربستان) جزایر ونواحی خلیج‌فارس ، دیارمغرب (ممالك شمالی‌افریقا)، مصر، شام ، جزایر مدیترانه وسواحل آن جزیره .

بیست اقلیم شرقی :

عراق ، خوزستان (اهواز) ، فارس ، کرمان ، مکران ، وبلاد جبل (عراق عجم) ، دیلم (گیلان)، طبرستان(مازندران) ، جرجان(گرگان)، قومس(سمنان و دامغان)،طوران[1] سند ، آذربایجان ، بلاد آران(قسمتی از قفقاز) ، خراسان ، سیستان ، ماوراءالنهر(آنطرف رود جیحون)، خوارزم.

و اینك مختصری راجع بآن ممالك .

---

۱ ـ مقصود از طوران خاك بلوچستان میباشد کـه فعلا قسمتی از آن جزء ایـران و قسمت بیشترش جزء پاکستان است . مترجم

عربستان

یاجزیرةالعرب که ازجنوب بخلیج‌فارس وآبادان می‌پیوندد و رود دجله درآنجا بدریا میریزد وبحرین‌نیزجزءآنست[1] وازآنجا به‌عمان محدودمیشود وازکرانهٔ مهره وحضر موت وعدن گذشته بسواحل یمن وجده میرسد. آنگاه ازمدین گذشته تاایله منتهی میگردد وهرگاه‌نام خلیج‌فارس برده میشود منظور آبهائی است که بلاد عرب را احاطه‌کرده است وآن قسمت که از باب‌المندب تا ایله امتداد دارد به‌دریای قرمز یا قلزم مشهوراست . واما حدود خشکی‌آن ازشمال غربی بشام وفلسطین امتداد می‌یابد وبخط منحنی از ایله تا بحرالمیت (دریاچهٔ بد بو)، شراة، بلقاء ، اذرعات ، سلمیه، خناصره ممتد شده بفرات میرسد. واز ورقه بهقرقیسیا ورحبه گذشته بکوفه وبطایح وواسط رسیده تاآبادان میآید .

اما تقسیمات دیار عرب چنین است :

۱ ـ حجاز مشتمل برمکه وطایف ومدینه ویمامه وتوابع آن .

۲ ـ نجد ، حجاز که به بحرین میرسد .

۳ ـ عراق و جزیره وشام و یمن (تهامه ونجد ویمن وعمان ومهره وحضر موت وبلاد صنعاء وعدن و توابع یمن نیز جزء این قسمت است) .

بحرفارس ، خلیج فارس

مقصود ازخلیج‌فارس درجغرافی اسلام آن قسمت از آبهائی است که بر ممالك عرب نشین احاطه دارد وازمصب رود دجله درعراق آغاز میگردد و به ایله میرسد ، سپس خلیج فارس ، دریای عرب ، خلیج عدن، دریای قرمز، خلیج عقبه نیز جزءآن‌است وشرح آن قسمت‌ها فعلا موردبحث نیست .

دیار مغرب

دراصطلاح جغرافی نویسان اسلام عبارت از سواحل افریقای شمالی واقع درحدود غربی مصر است ومشتمل بر چهارقسمت میباشد :
۱ـ برقه. ۲ـ افریقیه یاتونس. ۳ـ تاهرت یاالجزایر. ۴ـ طنجه، سوس ، زویله یا مراکش واینك تفصیل مختصر هريك ازآن :

برقه شهری است که در سرزمین هموار حاصلخیز واقع شده ودرصحاری‌آن طوایف بربر اقامت دارند . طرابلس غـرب واقع میان برقه و افـریقیه ازسنگ بنا شده است سپس مهدیه وآنگاه تونس که شهر بزرگ و پر نعمتی است . آنگاه قیروان بزرگترین شهر واقع درقسمت خشکی میباشد و پایتخت و مرکز تونس است . تاهرت که کرسی‌نشین آن تاهرت و

---

[1] ـ تا ظهور اسلام بحرین وقسمت عمدهٔ عربستان (یمن و غیره) جزء امپراطوری ایـران بوده واندکی پس‌ازخلافت مأمون در زمان آل بویه فارس ومتعلقات آن ازجمله بحرین مجدداً بایران برگشت واکنون نیز جزایر بحرین بموجب مدارك و اسناد مهم تاریخی جزء لاینفك ایران میباشد .
مترجم

سایر شهرهای آن سجلماسه که ازصحرا دورتر واقع شده است .

جغرافی نویسان اسلام اندلس را نیز جزء بلاد مغرب محسوب میدارند چه که در موقع فتح اندلس آن کشور تابع دیار مغرب بوده است . بهر حال اندلس یا اسپانی کشور بزرگی است که پایتخت آن قرطبه است وحدود آن نیز مشهور میباشد . از شهرهای مهم آن : جیان ، طلیطله ، سرقسطه ، لارده ، وادی الحجاره ، تسرحاله ، قوریه ، مارده ، باجه ، غافق ، لبله ، قرمونه ، استجه ، ریه است . و بنادر آن شنترین ، مالقه و جبل طارق وغیره میباشد .

مصر ـ حدود سابق آن مانند حدود امروزی است ولی درآنزمان بجه ـ نوبه تا دریای قرمز عقبه نیز جزء مصر محسوب میشده است .

شام ـ که آنرا سوریه میگفتند و بهفت قسمت تقسیم میشود از این‌قرار:

۱ـ اردوگاه فلسطین. ۲ـ اردوگاه اردن. ۳ـ اردوگاه حمص. ۴ـ اردوگاه دمشق.
۵ـ اردوگاه قنسرین. ۶ـ کرسی‌نشین‌ها (عواصم). ۷ ـ شهرهای سرحدی(ثغور) .

اردوگاه فلسطین اولین اردوگاه شام میباشد ، از طرف مغرب بمصر و رفح محدود میشود . از طرف شمال بـه «لجون» مشتمل بر یافا ـ اریحا ـ بیت‌لحم ـ غزه ـ شراة ـ بحرالمیت(دریاچهٔ بدبو) گوربیسان ـ نابلس منتهی میگردد ، شهرهای عمدهٔ آن رمله که حاکم‌نشین فلسطین بوده سپس اورشلیم یا بیت‌المقدس است .

اردوگاه دمشق : شهرعمده‌اش دمشق بزرگترین شهرهای شام ومشهوراست.

اردوگاه حمص : کرسی‌نشین آن حمص، ازشهرهای مشهور میباشد . سپس اطرطوس، مسلمیه واقع در بادیه ، شیزر ، حماه ، که آنموقع ازشهرهای کوچك شام بودند .

اردوگاه قنسرین ، حاکم‌نشین آن حلب که تا کنون بشهرت خود باقی است وچون درسر راه عراق وشهرهای سرحدی واقع شده بسیارمهم بوده است . قنسرین ومعرةالنعمان[1] ازشهرهای کوچك این اردوگاه میباشد. مقصود از عواصم یـا کرسی‌نشین‌ها قسمت بالای شام آنطرف حلب بوده وتا اسکندرونه[2] امتداد می‌یافته است. شهر عمدهٔ آن انطاکیه که پس ازدمشق

۱ . معرة النعمان موطن ابوالعلاء معری است ابوالعلاء فیلسوف بزرگ عرب و اسلام در سال ۳۶۳ هجری در معره دنیا آمد ودر سال ۴۴۹ در همانجا در گذشته بخاك رفت . مهمترین تألیفات اوسقط‌الزند ـ ازومیات و رسالات‌الغفران میباشد. وی‌ازفلاسفهٔ متشائم(بدبین) وبقول فرنگیها Pessimist محسوب میشد .

۲ ـ اسکندرونه که اکنون ترکها آنرا هاتای میگویند ازبنادرمشهورشام درکنار مدیترانه و تا ۱۹۱۸ جزء امپراطوری عثمانی بود سپس بسوریه ملحق شد و موقعی که فرانسه از طرف سازمان ملل قیم سوریه بود بندر مزبور را در ژوئن ۱۹۳۹ بترکیه بخشید و فعلا جزء ترکیه میباشد و قریب سیصد هزار جمعیت دارد وازآن عده قریب چهل درصد ترک و بقیه عرب و ارمنی و غیره می‌باشند مترجم

ازشهرهای باصفای شام بشمارمیآید ودرزمان رومیان حاکم‌نشین شامات بوده‌است. اسطخری میگوید : انطاکیه باروی عظیمی داشته بقسمی‌که یك سوار بایستی دو روز راه بپیماید تا اطراف آن بارو را طی کند . دیگرازشهرهای عواصم یکی باش درکنار فرات ودیگر بینج ودرصحرای شام واقع است .

اما ثغور یا شهرهای مرزی پشت عواصم واقع شده بود تاکوههای طورس در آسیای صغیر امتداد می‌یافت وازشهرهای مهم‌آن سمیساط در کنار فرات ، ملطیه بزرگترین شهر مرزی وحصن منصور، حدث ، مرعش، زبطره ، هارونیه، مصیصه ، اذنه ، طرطوس‌میباشد. پاره‌ای از جغرافی نویسان اسلام ثغور و عواصم را یکجا عواصم میخواندند و چون



ملك حسین پادشاه سابق حجاز ازفرزندان حضرت امام حسن علیه‌السلام

منظور آنان از ثغور شهرهای مرزی است لذا آنرا بدوقسمت تقسیم کرده، ثغورشامی(شهرهای مرزی شام) ثغورجزیره(شهرهای مرزی جزیرةالعراق میگفتند).

دریای مدیترانه مقصود جزایر واقع در آن دریا بوده که مسلمانان آنرا گشودند واکنون جزء موضوع ما نمیباشد.

حزیره ـ قسمت شمالی بین‌النهرین (اراضی میان دجله وفرات) را جزیره وقسمت جنوبی‌آنرا عراق میگفتند. تکریت واقع درکناردجله و انباریا (هیت) واقع درکنارفرات میان این دو قسمت قرار داشته است.

پاره‌ای جغرافی‌نویسان شهرهای واقع در آنطرف دجله وفرات را نیز جزء جزیره قرارمیدهند ودرهرحال جزیره ازطرف شمال محدود است به‌میافارقین وتوابع آن ازطرف مغرب به‌رود فرات تا نزدیکی ملطیه، ازطرف جنوب بشهر هیت درکنار فرات و تکریت درکرانهٔ دجله وازجنوب‌غربی بصحرای جزیره وازشرق به‌جبال وآذربایجان منتهی‌میشود.

جزیره مانند عراق شهر حاصل‌خیز پرنعمتی است، مشهورترین شهرهای‌آن موصل درکرانهٔ غربی دجله ـ سنجار در وسط صحرا (در دیـار سبله) بواسطهٔ نخلستانهای ممتاز معروف میباشد. نصیبین باصفاترین شهرهای جزیره میباشد ـ دارا شهر کوچکی میباشد ـ رأس عین در زمین هموار در دیار مضر واقع شده ـ آمد در قسمت بالای دجله ـ جزیرهٔ ابن عمر درکنار دجله ـ رقه، قرقیسیا، حدیثه، هیت در کرانـهٔ فرات، حران شهر صابئی‌ها (صبی‌ها) [1] در وسط جزیره واقع است ـ رها در زمان سریانی‌ها مدارس عالی و دانشمندان نامی داشته است ـ سروج شهر حاصل‌خیزی است و تاکستانهای فراوان دارد.

قبیلهٔ ربیعه درصحرای خرم وسرسبز شمال شرقی وقبیلهٔ مضر در قسمتهای حاصلخیز جنوب غربی اقامت دارند وقبل‌ازاسلام نیز درهمان نواحی بوده‌اند، هردوقبیله بگله‌داری و تربیت اسب وشتر مشهورند وبحال شهری وایلاتی در ده وشهر وصحرا زندگی میکنند. تکریت‌که بیشتر مردم آن مسیحی هستند آخرین شهر جزیره واقع درکنار دجله‌است.

عراق ـ عبارت ازقسمت جنوبی بین‌النهرین وتوابع آن است واز تکریت درکنار دجله بطور شمالی جنوبی تاآبادان میرسد تا قسمت غربی شرقی آن از قادسیه (کوفه) تا حلوان امتداد می‌یابد واما محیط آن اگرتکریترا مبدأ قرار دهیم ازمشرق بشهر زور و ازجنوب شرقی به‌حلوان و سیروان وصمیرة وحدود شوش تا آبادان میرسد، آنگاه بطرف بصره متمایل میشود، ازآنجا بطرف شمال غربـی به‌بادیه و سواد بصره وبطائح[2] تا کوفـه میرسد، سپس از شهر انبار درکنار فرات میگذرد وازشمال به‌تکریت میرسد وقسمت واقـع

---

۱ ـ صبی‌ها یا صابئین که اکنون نیزدرعراق وخوزستان اقامت‌دارند بقول مشهور ازپیروان یحیای معمدان هستند ومانند یهود انتظار ظهور مسیح را میکشند.

۲ ـ بطائح جمع بطیحه بمعنای مرداب وباتلاق میباشد. مترجم

میان دجله وفرات را سواد میگویند .

حدودی که گفته‌شد مربوط بدوران تمدن اسلام‌بود والبته باحدود فعلی عراق اختلاف دارد ، بخصوص که مجرای رودها تغییریافته‌است ودرهرحال بزودی مفصلا دراین‌باره صحبت میداریم . مشهور ترین شهرهای عراق بغداد است که در دورهٔ باعظمت تمدن اسلام پایتخت کل ممالك مسلمانان بوده و بدست منصورعباسی احداث شد . بصره از شهرهای عربی و اسلامی است که در زمان عمر بنا شد . بصره بطایحی دارد که دربارهٔ آن صحبت میداریم . واسط نیز ازشهرهای عربی است وحجاج آنرا در وسط سواد بنا نهاد. کوفه در کرانهٔ غربی فرات ازشهرهای عربی میباشد . دیگرازشهرهای عراق نهروان در مشرق دجله کنار نهری بهمین اسم بوده که اکنون خشك شده است. حلوان درانتهای حدود شرقی عراق شهربزرگی در نزدیکی جبل (عراق عجم) قرار داشته است . دیگر حیره نزدیك کوفه و ابله نزدیك بصره است .

خوزستان ـ واقع در قسمت شرقی عراق میان فارس و عراق از طرف شمال بعراق عجم(جبال) ازمشرق بفارس واصفهان وازطرف مغرب بعراق عرب وازجنوب بخلیج فارس محدود است . شهربزرگ آن اهواز است وگاه هم تمام خوزستان را بدان مناسبت اهواز میگویند وبچندین شهرستان تقسیم میشود ازاین‌قرار:

شهرستان اهواز ، گندی شاهپور ، شوش ، شوشتر ، رامهرمز ، سرق ، عسکر ، مکرم وهریك ازآن شهرستانها کرسی بهمان اسم دارد .

فارس ـ از طرف مشرق بکرمان ، مغرب بخوزستان ، شمال باصفهان و دشت خراسان وجنوب و جنوب غربی بخلیج فارس محدود میباشد . این استان بپنج شهرستان تقسیم‌میشود که‌بزرگترین آن‌شهرستان استخر وکرسی‌آن استخرمیباشد سپس‌شهرستان‌اردشیر۔ خوره که حاکم‌نشین آن گورمیباشد . شهرشیراز بزرگترین شهرفارس دراین شهرستان‌است. امیرفارس دراین‌شهر اقامت میکرده دفاتردولتی درآنجا بوده‌است. دیگرشهرستان دارابگرد و شهرستان بهبهان (ارگان) کرسی آن شهر ارگان (بهبهان) میباشد و شهرستان شاهپور حاکم‌نشین آن‌کازرون‌کوچکترین شهرستان فارس است . بیش از صد ایل کرد در صحاری وچراگاههای فارس اقامت دارند ومحل اقامت‌آنان‌را رسوم میگویند ومجموع آنان بیش‌از پانصد هزار خانوار میباشندکه مانند عربها تابستان وزمستان از محل خود کوچ میکنند . (ییلاق وقشلاق میروند) وگاه دریك‌خانواده ده مرد یافت میشودکه بعضی‌ازآنان مزدور و بعضی چوپان وبقیه صاحب‌گله هستند واگرمعدل مردان هرخانواده‌ای را پنج‌نفرحساب‌کنیم جمعیت مردان ایل دو میلیون و نیم میشود با افزایش شمارهٔ زنان وکودکان بهمان تناسب مجموع آنان بیش از ده میلیون میگردد .

کرمان ـ واقع درمغرب فارس ومشرق مکران و سجستان(سیستان) از طرف شمال

بصحاری خراسان و ازجنوب بخلیج فارس محدود است . مساحت این استان ازفارس بیشتر است . مشهورترین شهرهای آن سیرجان ، بم ، جیرفت وهرمز میباشد .

مکران ــ درمشرق کرمان واقــع شده‌است ــ طوران و قسمتی از سند نیز در مشرق مکران میباشد . ازطرف شمال بسیستان وهند ، ازطرف جنوب بخلیج فارس محدوداست . این استان ازکرمان بزرگتراست شهرهای نامی آن تیز ، کیز ، درک ، رسک است .

طوران ــ از فــارس کوچکتراست . درمغرب مکران وشمال شرقــی سند وازجنوب بخلیج فارس محدود میباشد . مشهورترین شهرهای آن محالی ، کیز کانان ، قصداراست.

سند[1] ــ آخرین حدود مملکت اسلامی در مشرق میباشد . مشهورترین شهرهای آن منصوره درخلیج رود مهران ودرشبه‌جزیره واقع شده ، مردم آن مسلمان هستند و بزبان‌هندی آنجا را برهمن‌آباد میگویند، دیگرازشهرهای مشهور آن دیبل‌درکنار دریا وملتان میباشد، استخری ایالت مکران وطوران وسند را جمعاً سند میخواند .

ارمنستان ــ واقع دربالای جزیره ازطرف‌مشرق‌بآذربایجان وآران، ازطرف مغرب بمملکت روم (آسیای صغیر)، ازطرف شمال بجبال قبق (کوههای قفقاز) وازجنوب بجزیره محدود میشود

حاکم نشین‌آن دبیل و بیشترمردم‌آنجامسیحی هستند. اخلاط،قالیقلا، ارزن، میافارقین ازشهرهای نامی‌ارمنستان میباشد وعده‌ای این شهراخیر (میافارقین) را جزء جزیره میدانند ومانیزچنان کردیم .

آذربایجان ــ در مشرق جزیره از طرف مغرب بجزیره و ارمنستان ازطرف مشرق بدریای خزر وبلاد دیلم (گیلان) وازطرف شمال به اردن وازجنوب بــه جبال (عراق عجم) محدود است . حاکم نشین‌آن اردبیل . طول‌آن دومیل در دومیل است ومرکزحکمرانی و فرماندهی‌سپاه میباشد.مراغه شهردوم‌آذربایجان وقبلا حاکم نشین‌آن‌استان بوده است.ارومیه (رضائیه) درکنار دریاچه(شراةـرضائیه) سلماس،مرند، شبز ازشهرهای مهم‌آذربایجان‌است.

آران ــ شمال‌آذربایجان از مشرق بدریــای خــزر، از مغرب بارمنستان، از شمال بکوههای قفقاز، ازجنوب بآذربایجان محدود میشود، بردعه، تفلیس، باب، (دربند) بیلقان، شاوران وغیره ازشهرهای نامی‌آن استان است .

مقصود ازجبال قسمت کوهستانی فارس‌است که‌بچنداستان تقسیم میشود.

جبال ــ عراق عجم مشهورترین‌آن ماه‌کوفه‌که آنرا دینور میگویند وماه بصره‌که‌آنــرا نهاوند میخوانند . بلاد جبال ازمشرق بصحرای خراسان و فارس ؛

---

۱ - فعلا ایالت سند جزء پنج ایالات کشور پاکستان میباشد از اینقرار:
آ - پاکستان غربی: سند جلو - بلوچستان - پنجاب غربی.
ب - پاکستان شرقی : بنگال شرقی وقسمتی از اسام (ناحیه‌کیسلت). مترجم

ازمغرب بعراق وجزیره ، ازشمال بآذربایجان ودیلم وری وقزوین وازجنوب بخوزستان و عراق محدود است ودارای شهرهای مهمی است که از آنجمله همدان، دینور، ماسبذان، اصفهان، قم، کاشان ، لرستان ، کرج ، قزوین ، شهرزور وحلوان است .



نقش سفالین (کاشی) روی یك بشقاب که درقرن ۷ ه در ری ساخته شده

مساحت همدان یك فرسخ در یك فرسخ و باروئی داشته که دروازه های آن از آهن بوده است .

دینور یاماه [۱] کوفه دوثلث همدان است ، اصفهان دوشهر بوده که دومیل میان آن دوشهر مسافت داشته است .

نهاوند یا ماه بصره در دامنهٔ کوه واقع شده و ازگل بنا گشته است . حلوان نیز دو دامنهٔ کوهی است که مشرف بر عراق میباشد . شهر زور نزدیك عراق است . قزوین برفراز فارس وازشهرهای سرحدی دیلم است . قم برج وباروئی دارد و شهرحاصلخیزی است، کاشان شهر کوچکی میباشد .

دیلم (گیلان) ــ کوهستان مشرف بردریای خزراست ، ازجنوب به قزوین وقسمتی ازآذربایجان و از شمال بدریای خزر واز مشرق به قومس واز مغرب بآذربایجان محدود میباشد . مردم دیلم بعضی در کوهستان وبعضی دردشت اقامت دارند . ری ، البرز، زنجان ، طالقان ، قزوین ، رویان ازتوابع دیلم است .

طبرستان (مازندران) ــ درمشرق دیلم درکناردریای خزر ازمشرق بگرگان واز مغرب بدیلم محدود است . بزرگترین شهرآن آمل ، سپس ساری از شهرهای پرآب ودیگر دماوند یادنباوند است .

گرگان ــ در مشرق وشمال مازندران ازشمال بترکستان وازجنوب بقومس وازمشرق بخراسان وازمغرب بدریای خزرمحدود میشود ، بزرگترین شهرآن گرگان ازآمل بزرگتر است. سپس استراباد درجنوب ودهستان درکنار دریا قرار دارد .

قومس (سمنان ودامغان) در جنوب گرگان وطبرستان (مازندران) از طرف شمال بآن دواستان محدود میشود وازجنوب ومشرق بخراسان واز مغرب به ری محدود میگردد . حاکم نشین آن دامغان است .

دشت خراسان ــ در وسط بلاد مشرق واقع شده است از شمال بقومس ، از جنوب بفارس وسیستان ، و ازمشرق به سیستان و خراسان، از مغرب بجبال وری محدود میباشد. جمعیت آن از بادیةالعرب کمتراست ، بعضی ازدشتهای خراسان تابع فارس وکرمان وبعضی تابع خراسان است وچون بی آب است عبور ازآن دشتها (کویر) دشوار مینماید .

سیستان . واقع درشمال مکران ازمشرق بدشتی منتهی میشود که میان مکران وسند واقع است. ازجنوب بمکران، ازشمال بهند وازمغرب بدشت (کویر) خراسان محدود است. بزرگترین شهرآن زرند ، بست ، طاق وغیره است .

---

۱ - ادوارد براون درجلد اول تاریخ ادبیات ایران میگوید کلمهٔ ماه که درکتب جغرافیائی اعراب آمده وبماهات جمع بسته شده معرب کلمهٔ ماد است وچون شهرهای مزبور (دینور وغیره) درماد قدیم بوده جغرافی نویسان عرب آنرا بماه کوفه وغیره تعبیر کرده‌اند . مترجم

خراسان - بزرگترین وحاصلخیزترین اقلیم‌های(استانهـا) مشرق میباشد، ازشمال شرقی بمـاوراءالنهر ، از جنوب شرقی بسند و سیستان ، از شمال بخـوارزم و بلاد غز (ترکستان) ، ازجنوب بکویر خراسـان وفارس وازمغرب بقومس محدود می‌باشد . خراسان بچند شهرستان تقسیم میشود که مهمترین‌آن نیشابور، مرو، هرات ، بلخ،کوهستان ، طوس، نسا، سرخس ، اسفراین، بوشنگ، بادغیس، گنج رستاق ، مـرو رود، گوزگان ،طخارستان، زم و آمل است .

حاکم نشین‌آن نیشابور بزرگترین شهـر خـراسان است وآنرا ابرشهر هم مینامند درجلگهٔ همواری ازگل بناشده ، مساحت‌آن یك فرسخ دریك فرسخ میباشد . شهرمرومشهور بمروشاه جهان ازشهرهای باستانی خراسان است خلاصه اینکه خراسان شهرهای‌آباد پر-جمعیت وزمین حاصل‌خیز دارد ودرآمد مسلمانان ازخراسان بسیار است .

ماوراءالنهر - آخرین استان شمـال شرقی اسلامی است . ازشمال به تـرکستان و هند ، وازجنوب غربی‌بخراسان ، ازشمال غربی بخوارزم ، وازجنوب به طخارستان محدود است ، رود جیحون میان خراسان و ماوراءالنهر جاری می‌باشد . شهرهای مهم آن عبارت است ازبخارا، سمرقند ،کش ، نخشب ، بیکند ، ساغانیان ، فرغانه ، سغد، شاش (چاچ) ، اشروسنه ، خوقند .

خوارزم - استخری خوارزم‌را جزء ماوراءالنهرمیشمارد جه‌که‌آن کشور تیکه خاك درازاندامی‌است ودرکرانهٔ شمالی‌جیحون قرارگرفته است . ازشمال بدریـاچهٔ (اورال)، از جنوب بخراسان وسند، وازمشرق ومغرب بکویرهای وسیعی محدود میشود . حاکم نشین‌آن خوارزم است .

این‌بود خلاصه‌ای ازجغرافیای ممالك اسلامی درزمان مأمون وارتباط وتناسب پاره‌ای ازاستانهای‌آن بایکدیگرکه برای احاطهٔ‌کامل بروضع مالیاتـی دورهٔ عباسی دانستن‌آن‌لازم مینمود . وتنهاکشور اندلس‌که جزء ممالك اسلامی‌بوده درقسمت مالیات مستثنی میشده جه‌که مالیات‌آن‌کشور درزمان مأمون به بغداد نیامده است .

نکتهٔ قابل ذکر اینکه مالیات هریك ازاین ممالك باسم آن مملکت یااستان پرداخت نمیشده زیرا بعضی‌ازآن استانها جزء استانهای دیگر درمیآمدند ودردوره هـای مختلف این وضع تغییرمیکرده است وچه بسا‌که درصورت مالیات نام یك اقلیم ذکرشده ومقصود دو یاسه اقلیم بوده‌که جمعاً تحت نظروالی‌اداره میشده است ودرغالب موارد خلفاء بجهاتی‌که تعیین وشمارهٔ‌آن امکان ندارد یك عامل (والی) را برچند اقلیم حکومت میدادند .

اکنون پیش ازآنکه راجع بمالیات این‌ممالك ودرآمدآن صحبت بداریم‌لازم است از ارتباط‌آن‌کشورها با بغداد پای تخت مملکت اسلامی‌ازنظروصول وایصال مالیات بدان مرکز سیاسی ومـالی مطالبی بنگاریم .

روابط ممالك عباسی باپایتخت

درجلداول این کتاب هنگام گفتگو از استان وممالك اسلامی گفتیم که وضع حکومت مسلمانان دراین ممالك بیشتر به اشغال نظامی شباهت داشته‌است ودرزمان خلفای راشدین‌والیان (استانداران) درعین‌حال فرماندهان نظامی همان ممالکی بودندکه خودشان آن نواحی را گشوده بودند فقط ازمردم آنجامالیات‌های مربوط رادریافت میداشتند وبرای مسلمانان نماز جماعت بپامیکردند وسایرامور داخلی‌آن ممالك مانندگذشته (پیش ازاسلام) اداره میشد . منتهی حکام اسلام نیزدرآن نظارت داشتند . مأمورین وصول وایصال مالیات نیز خودبومیان بودند واگرمالیات وجزیه باهم جمع میشد ازمجموع‌آن درآمد هزینهٔ تحصیل داری وغیره‌را برداشت میکردند و بقیه را بوالی مسلمان میپرداختند . والی مسلمان مقرری سپاهیان و سرداران رامی‌پرداخت ومبالغی‌هم برای ساختن واصلاح پل‌ها وسدها وغیره مصرف میکرد و هرچه میماند بپایتخت (مدینه) میفرستاد .

پس‌ازخلفای‌راشدین همینکه نوبت بمعاویه رسید این‌وضع تغییرکرد . چه‌که وی برای سرکوبی مخالفان ودسته بندی احتیاج بپول وهمراهی اشخاص داشت وخواه وناخواه ممالك اسلامی را طعمهٔ عمال (والیان) قرار داده دست‌آنان را درکارها بازگذارد ، سپس مسلمانان درصدد برآمدندکه امور دفتری و مالی ممالك اسلامی را خود اداره‌کنند وازآن رو اززمان عبدالملك دفترها بزبان عربی انتقال یافت ومأمورین دولتی هم از خود مسلمانان (عربها) انتخاب شدند . ولی تحصیل داران مالیه از خود اهالی بومی بودند، یعنی قبطی‌ها درمصر و دهقانان درایران وعراق مالیاتهای مربوط راجمع‌آوری میکردند، باین ترتیب‌که مأمورین بومی مالیات وجزیه وهرچه بود جمع‌کرده هزینهٔ وصول‌آن رابرمیداشتند وبقیه را بحاکم مسلمان میدادند. حاکم مسلمان‌هم پس‌ازبرداشت مخارج لازم اگر چیزی باقی‌میماند بدمشق میفرستاد واگرکسری‌داشت ازدمشق میگرفت .

در زمان عباسیان نیز چنین بود ولی تدریجاً عمال (والیان) استقلال بیشتری یافته مقاطعه‌کار شدند ، بعبارت دیگر خلیفه مبلغ معینی هرسال ازوالی یك یاچند ایالت میستاند و اورا درجمع‌آوری درآمد وپرداخت هزینهٔ آن ناحیه آزاد میگذارد واین حکومت را امارت استیلاء می‌خواندند .

چنانکه هرون‌الرشید باابراهیم بن اغلب والی افریقیه همین معامله‌راکرد وآن‌کشور را بعد بسالی چهل هزار دینار بابراهیم واگذارد . در صورتیکه پیش ازآن سالی صد هزار دینار بابت‌کسر درآمد افریقیه ازمصر بافریقیه حواله میشد و همینقسم هرون یکی ازبندگان خودرا مأمور برقه نمود و درآمدآنجا را ۲۴ هزار دینار تثبیت‌کرد . مأمون نیز مالیات خراسان وتوابع را در سالهای ۲۱۲-۲۱۱ در مقابل دریافت مبلغ معینی بعبدالله‌بن طاهر واگذارد (تفصیل‌آن بیاید) همینطورفضل‌بن مروان درفارس واهواز وعمران بن موسی درسند

رفتار کردندورفته رفته این نوع مقاطعه رواج گرفته موجب استقلال والیان درنقاط حکمرانی خودشان شد .

درهرصورت مراد از درآمددولت (درزمان عباسیان) مبلغ خالصی بوده که بطورمقاطعه یاغیرآن همه ساله پس‌ازوضع کلیهٔ مخارج بخزانهٔ بغداد میآمده وبمصرف مأمورین دولتی مقیم بغداد وخود خلیفه وملازمان وگماشتگان اومیرسیده است و تفصیل‌آن بزودی خواهدآمد ، ابن‌خلدون نیزاین موضوع را تصریح کرده میگوید :

«آنچه که من نقل کرده‌ام درآمد خالصی‌است‌که زمان مأمون ازاطراف ممالك اسلامی به بغداد میرسیده است . »

دراین صورت شکی نیست‌که منظور ازعایدات‌دولتی همان پولهائی‌است‌که پس ازوضع کلیهٔ مخارج به بغداد میرسیده است .

مالیات زمان عباسیان

دورهٔ اول

حال بشرح واردات یعنی مالیاتهای خالصی که زمان مأمون ببغداد میرسیده میپردازیم والبته تحقیق این موضوع کار آسانی نبود چه که تاریخ نویسان اسلام غالباً مسائل مربوط بجنگ و فتح وکشتار را جزء تاریخ مینگاشتند وبمسائل مالی و امثال آن توجهی نمیکردند، ولی ما درضمن مطالعهٔ کتب تاریخی بهصورت جامع از مالیات‌های عصر عباسی برخوردیم که یکی‌از ابن‌خلدون و دیگری از قدامه وسومی از ابن‌خردادبه میباشد .

۱- صورت حساب و درآمد و هزینه که از ابن‌خلدون نقل شده است

این صورت ازدوصورت دیگر قدیمی‌تر است وابن‌خلدون آن‌را در «مقدمه» خود ذکر نموده میگوید : «آثار هردولتی بنسبت اصل و اساس آن نیرومند میباشد» سپس گفته «که‌این صورت را از «حراب‌الدوله» نقل نموده ومقدار خراج(مالیات) سالانه‌ای‌که برای‌مأمون میرسیده در آن مذکور میباشد» اینك پیش‌از نگاشتن این صورت حساب اشتباهاتی راکه بمرور زمان دراستنساخ آن‌رخ داده تذکر میدهیم، چون ازمطالعهٔ نسخه‌های چاپی مقدمهٔ ابن‌خلدون (چاپ‌مصر وشام) چنین مفهوم‌شد که‌در پاره‌ای‌کلمات متشابه اشتباهات خطی واقع‌شده‌که طبعاً باشتباهات معنوی منجر میشود وبایدتصحیح شود واینك اصلاح‌آن اشتباهات :

۱- کنگره‌که درست آن‌کسکر یکی‌از نواحی سواد میباشد .

۲- طبرستان، رویان نهاوند، اما درست‌آن رویان‌یکی ازنواحی دیلم است ودر جای خودآنرا ذکر نمودیم ونهاوند قصبه‌ای‌ازایالت ماه[1] بصره از ایالات‌جبال(عراق‌عجم) میباشد، اماچون رویان درطبرستان (مازندران) واقع‌شده وبانهاوند فاصلهٔ‌زیادی دارد احتمال قوی میرود‌که آن‌نام آخری‌دماوند باشد وچنانکه‌میدانیم دماوند یکی‌ازشهرهای مازندران‌است .

۳- مابین‌کوفه وبصره - چون در هیچ یك از صورت حسابهای دیگر ایالتی باین نام (مابین‌کوفه و بصره) ندیدیم تصور میرود این نیز اشتباه باشد وبعقیدهٔ بارون‌کرمر مستشرق آلمانی (مابین‌کوفه وبصره) یکی‌ازنواحی سواد واقع‌در ماوراءالنهرفرات میان‌کوفه است .

---

۱ - تعبیر و تفسیر کلمهٔ ما بعقیدهٔ براون‌ذکر شد. مترجم

ودرصورتهای دیگر بنام‌دیگری‌ذکر شده‌است .

اما عقیدهٔ ما بر آن‌است که‌کلمهٔ ماپین‌تحریف‌کلمهٔ ماهین (تثنیهٔ‌ماه) بوده واصلش‌ماهاالبصره والکوفه (دوماه بصره وکوفه‌است) واین‌دوناحیه ازنواحی‌جبال است. وچنانکه گفتیم کرسی‌ـ نشین‌یکی ازآنها نهاوند ومرکز دیگری دینور بوده‌است و دلیل بردرستی گفتار ما اینکه در صورت ابن‌خلدون نامی ازاین‌دو ناحیه ذکر نشده است .

۴ ـ ماسبذان ودینار ـ ماسبذان چنانکه گفته شد یکـی از نواحی عراق عجم (جبال) میباشد. ولی‌دینار تصور میرود تحریف شدهٔ‌کلمهٔ دینار حاکم‌نشین ماه‌کوفه‌است. ولی‌چون در صورت حساب ابن‌خلدون نام(ماهین) باهم‌دیده شده ممکن‌است‌دینار دراصل ریان‌بوده وآن ناحیه‌ای در نزدیکی کسکر واقع در عراق است .

دیگرآنکه در مالیات پاره‌ای اشتباهات هست‌که تصحیح آن آسان بنظر میرسد، مثلا درقسمت مالیات ناحیهٔ‌دجله‌چنین نوشته‌اند: «مالیات‌ناحیهٔ دجله‌یك میلیون وهشت‌درهم‌بوده» درصورتی‌که معمولا هشت‌درهم درصورت حساب ذکر نمیشده و صحیح آن‌باید یك میلیون و هشتصدهزار درهم‌باشد.» همینقسم راجع بمالیات‌اهواز رقم ۲۵ هزار درهم ذکر شده‌ودرست آن‌بیست وپنج‌میلیون درهم‌است. واین رقم در دوصورت حساب دیگر ذکرشده است، مورد دیگرراجع بمالیات قومس‌است‌که درنسخهٔ چاپ بولاق میگویند هزار هزار دو مرتبه درهم‌و پانصدهزار شمش‌نقره. اما درست‌آن‌چنین میباشدیك‌میلیون وپانصدهزاردرهم وهزارشمش‌نقره ونیز دربارهٔ مالیات موصل نوشته شده‌بیست میلیون رطل عسل ودرست آن‌ظاهراً بیست هزار رطل عسل میباشد . وهمین‌قسم مالیات مصررا هزار هزار . . . ودرست آن دو هزار هزار است‌که بامالیات آنروز مصر تطبیق میکند. وطبعاً این‌اشتباهات درموقع‌کتاب رخ‌داده‌است .

دیگرآنکه ابن‌خلدون سال معینی برای‌صورت مالیات‌خود ذکر نکرده وفقط گفته است که‌مربوط بسالهای خلافت مأمون میباشد. وچنانکه میدانیم مأمون ازسال۱۹۶ تا۲۱۸ مدت ۲۲سال خلیفه بوده ودر جنگ امین ومأمون‌کلیهٔ دفاتر دولتی دربغداد آتش‌گرفت وازسال ۲۰۴ دفاتر تازه تهیه شد. از آنرو میتوان گفت‌که صورت حساب منقول ابن‌خلدون مربوط بیکی ازسالهای میان ۲۰۴ تا۲۰۹ میباشد. وچون مالیات خراسان‌باآنچه‌که مأمون برای آن ایالت درسالهای ۲۱۱ و۲۱۲ تعیین‌کرده وبعبدالله‌بن طاهر واگذارده‌اختلاف دارد لذا صورت منقول ابن‌خلدون باید راجع به‌یکی‌از سالهای‌میان ۲۰۴ و۲۱۰ باشد .

ضمناً اینراهم بگوئیم‌که فون‌کرمر خاورشناس آلمانی[1] از صورت منقول ابن‌خلدون

---

[1] Alfred Freiherr von Kremer ـ

آلفرد فرایهرفون‌کرمر ۱۳مامه ۱۸۲۸ دروین‌متولدشد ودر۲۷ دسامبر ۱۸۸۹ درگذشت. ازخاورشناسان نامی، زبانهای عربی ، عبری، و فارسی‌را بخوبی میدانسته است. مدتی در قاهره و بیروت‌کنسول وسرکنسول بوده ودر تاریخ تمدن اسلام به خصوص قسمت مالی تتبعات و تألیفات مهمی دارد . مترجم

انتقاداتی کرده، میگویند صورت مزبور متعلق بزمان مأمون نیست و باید آنرا از دورهٔ مهدی یا هادی (سالهای ۱۵۸ـ تا ۱۷۰) دانست؛ دلیل کرمر بر گفتهٔ خود آنست که در صورت ابن‌خلدون از سند وافریقیه نام برده شده درصورتیکه این‌دو کشور درزمان‌مأمون ازتحت‌استیلای بغداد درآمده ومستقل شده‌بودند وقدامه وابن‌خردادبه هم درصورتهای خود از این‌دو کشور (سند ـ افریقیه) اسمی نبرده‌اند، حال‌میگوئیم فون‌کرمر ازخاورشناسان نامی آلمان میباشد ودرتاریخ اسلام تحقیق ومطالعهٔ بسیار نموده است معذلک‌دراین موردانتقاداورا ازصورت‌منقول ابن‌خلدون واهی میدانیم زیرا :

۱ـ مستقل شدن سند و افریقیه از بغداد دلیل برآن نیست‌که هیچ‌نوع باج وخراجی از آن دو ناحیه ببغداد نمیرسیده است، درست است که خاندان اغلبی از ۱۸۴ تا ۲۹۶ مستقلا در افریقیه حکومت میکردند ولی خود مختاری آنان مانع فرستادن مالیات و باج و خراج نمیشده است. چنانکه مصر وخراسان وغیره‌نیز از خود استقلالی داشتند وباج وخراج هم ببغداد میدادند وبنام خلیفهٔ بغداد خطبه‌خوانده اورا پیشوای دینی‌خود میشمردند (مانند امرای طاهری خراسان وخاندان طولون در مصر) منتهی امـوالی‌که از آن نواحی ببغداد میرسیده‌گاه باسم هدیه وگاه‌بنام خراج وغیره‌بوده است، ازاین‌گذشته تاسال ۱۸۱ پولی از افریقیه به‌بغداد نمیآمده وفقط ازآن‌سال ابراهیم‌بن‌اغلب آن‌کشور را بسالی ۴۰ هزار دینار مقاطعه‌کرده وحکمران آنجا گشت وبعیدنیست‌که خاندان اغلب همان مبلغ (۴۰هزار دینار) را هرساله تازمان‌مأمون ببغداد میفرستادند وخلفای‌عباسی پیوسته‌افریقیه‌را جزء ممالک‌خود میدانستند وبرای‌آنجا حکمران تعیین میکردند و خاندان اغلب‌را تحت‌نظر آن حکمرانان محسوب میداشتند .

همینقسم راجع به‌سند گفتهٔ ابن‌خلدون درست‌تر درمیاید چه‌که مأمـون در سال ۲۱۶ حکمرانی بنام عمران‌بن‌موسی عتکی برای سند معین‌کرده بااوشرط نمودکه پس‌از وضع‌کلیهٔ مخارج‌سالی یک‌میلیون درهم ازسند ببغداد بفـرستد واین‌خود دلیل استیـلای مأمون برسند میباشد، اگرچه مبلغ یک‌میلیون درهم خیلی‌کمتر ازمبلغ مالیاتی است‌که ابن‌خلدون برای سندنقل‌میکند وشاید این‌اختلاف مبلغ بواسطهٔ اختلاف حدود سندبوده‌که غالباً کوچک وبزرگ میشده است .

امااینکه اسم‌سند وافریقیه درصورت قدامه وابن‌خردادبه ذکر نشده شاید از آنروست که‌در زمان آنان مالیات این‌دو کشور قطع‌شده بود وممکن است جهات دیگری‌داشته‌که فعلا معلوم نیست .

در هرحال چون ابن‌خلدون مرد دانشمند بااحتیاط محققی بوده اتهام بروی چندان آسان‌نیست واولی اینکه اورا بادرنظرگرفتن جهات فوق‌حمل برصحت‌کنیم .

۲ ـ ابن‌خلدون چنانکه خودگفته برپاره‌ای از پرونده‌های رسمی دولتی زمان‌مأمون

دست‌یافته بوده وصورت‌مالیات ومطالب دیگری‌را از آن‌پرونده‌ها در آورده است .

۲ـ چنانکه گفتیم دفاتر دولتی‌درجنگ امین ومأمون بکلی‌سوخته ونابودگشته است و



ع ـ محراب مرمر آبی‌که روی آن گل و بوته و نوشته‌هائی دیده میشود ودرمحلی موسوم به ینجه‌علی در موصل بافت شده متعلق بقرن هشتم هجری‌است

فقط ازسال۲۰۴ هجری دفاتر رسمی تازه مرتب شده‌است و با اینوصف چگونه صورت‌حساب و مالیات‌سالهای خلافت هادی ومهدی محفوظ مانده بوده است .

بنابراین تصور میرود انتقادکرمر واهی و گفتهٔ ابن‌خلدون درست باشد والبته داناتر ازدانا هم یافت میشود .

۲ـ صورت منقول از قدامه

این‌صورت ازکتاب خراج‌تألیف قدامة‌بن‌جعفر کاتب بغدادی نقل‌شده است. پدرقدامه مسیحی‌بوده ودرزمان المکتفی (۲۸۹ـ۲۹۵) اسلام آورده و در دستگاه عباسیان جاه ومقام یافته منصب‌های عالی داشته است وکتابهای‌بسیاری تألیف‌کرده‌که ازآنجمله‌کتاب خراج میباشد وظاهراً این‌کتاب درحدود سال۳۱۶ تألیف‌شده واز پاره‌ای اوراق رسمی‌که در دسترس وی بوده استنساخ شده است و از متن‌کتاب چنین برمیآید‌که صورت مزبور متعلق بمالیات سال ۲۲۵هجری میباشد. درهرحال قدامه در۳۳۷ هجری‌درگذشته است ومختصری‌ازکتاب وی که درلیدن(هلند) توسط دی‌کویه از خاورشناسان نامی‌هلند چاپ شده بدست ما آمده‌است .

۳ـ صورت منقول از ابن‌خردادبه ـ مؤلف‌کتاب فهرست میگوید ابن‌خردادبه رئیس ادارهٔ برید درایالت جبال (عراق‌عجم) بوده است ودر همان اوقات‌که رئیس برید بوده‌کتاب مشهور خود موسوم به(المسالك والممالك)را نگاشته است واین‌صورت نیز در آن‌کتاب ذکر شده است

بعقیدهٔ دی‌کویه هلندی (ناشرکتاب المسالك والممالك) کتاب مزبور در سال ۲۳۲ نوشته‌شده و از آن پس مؤلف (عبدالله‌بن‌خردادبه) مطالبی برآن افزوده‌که در هرحال تاریخ نگارش‌آن از۲۵۰ نمیگذرد. این بود شرح مختصری از سه صورتی‌که بدست‌ما آمده و اینك هریك‌از آن‌را بارعایت تقدم در تاریخ مینگاریم کـه ابتداء صورت ابن‌خلدون، سپس‌صورت منقول قدامه وآنگاه ازابن‌خردادبه‌میباشد :

صورت مالیات دورهٔ عباسی (زمان مأمون)
نقل از مقدمهٔ ابن خلدون

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
سواد	۲۷/۸۰۰/۰۰۰	دویست جامهٔ نجرانی و دویست وچهل رطل گل مهروموم[1]
کسکر	۱۱/۶۰۰/۰۰۰	

۱ ـ گل مهروموم شبیه بهلاک امروز بوده است .

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
شهرستان دجله	۲۰/۸۰۰/۰۰۰	
حلوان	۴/۸۰۰/۰۰۰	
اهواز	۲۵/۰۰۰/۰۰۰	سی‌هزار رطل شکر
فارس	۲۷/۰۰۰/۰۰۰	سی‌هزار شیشهٔ گلاب ، بیست‌هزار رطل روغن سیاه[1]
کرمان	۴/۰۰۰/۰۰۰	پانصد جامهٔ یمن، بیست‌هزار رطل خرما
مکران	۴۰۰/۰۰۰	
سند وتوابع	۱۱/۵۰۰/۰۰۰	صدوپنجاه رطل عود هندی
سیستان	۴۰/۰۰۰/۰۰۰	سیصدجامهٔ مخصوص و بیست رطل فانید[2]
خراسان	۲۸/۰۰۰/۰۰۰	دوهزار شمش نقره، چهار هزار یابو، هزار برده، بیست‌هزار جامه، سی‌هزار رطل هلیله
گرگان	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	هزار کلاف ابریشم
قومس (سمنان ودامغان)	۱/۵۰۰/۰۰۰	هزار شمش نقره
طبرستان ـ رویان ودماوند	۶/۳۰۰/۰۰۰	ششصد فرش مازندرانی (طبری) دویست عبا ، پانصد جامه ، سیصد جام ، سیصد دستمال
ری	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	بیست‌هزار رطل عسل
همدان	۱۱/۳۰۰/۰۰۰	هزار رطل رب انار ، دوازده‌هزار رطل عسل
ماه بصره و ماه کوفه	۱۰/۷۰۰/۰۰۰	
ماسبذان و رویان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
شهر زور	۶/۷۰۰/۰۰۰	
موصل وتوابع	۲۴/۰۰۰/۰۰۰	بیست هزار رطل عسل
آذربایجان	۴/۰۰۰/۰۰۰	
جزیره و توابع آن ازشهرستان کرانه فرات	۳۴/۰۰۰/۰۰۰	هزار برده ، دوازده هزار خیک عسل ، ده باز شکاری ، بیست‌عبا ،

۱ ـ ظاهراً روغن سیاه نفت است .
۲ ـ فانید یا پانید نوعی حلوای سفید یا قند میباشد .

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
ارمنستان	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	بیست قطعه چوب منبت‌کاری، پانصد وسی رطل پارچهٔ پشم و ابریشم وخز.
برقه	۱/۰۰۰/۰۰۰	ده هزار رطل پارچه (یاجامه) پشمی سورمه‌ای رنگ، ده‌هزار رطل بقچه یا چادرشب «رختخواب» دویست استر، سی کره اسب.
افریقیه	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	صد و بیست تکه فرش
جمع کل	۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰	
قنسرین	۴۰۰/۰۰ دینار	هزار بار زیت (روغن)
دمشق	« ۴۲۰/۰۰۰	
اردن	« ۹۷/۰۰۰	
فلسطین	« ۳۱۰/۰۰۰	سیصد هزار رطل زیت
مصر	«۲/۹۲۰/۰۰۰	
یمن	« ۳۷۰/۰۰۰	
حجاز	« ۳۰۰/۰۰۰	جنس آن ذکر نشده است
جمع کل به‌دینار و یا درهم	۷۲/۲۵۵/۰۰۰	اگر بحساب آن‌زمان هر پانزده درهم را یک دینار حساب کنیم مجموع دینارهای این ستون ۷۲۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشود.
جمع کل مالیات شهرستانهای شرقی به‌درهم	۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰	
جمع کل مالیات ممالک شرقی و غربی به درهم	۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰	

بطوری‌که ملاحظه شد، مالیات ممالک شرق، به درهم ومالیات ممالك غرب (باستثنای برقه وافریقیه) به‌دینار نوشته شده وظاهراً برای‌آنست‌که معدن نقره درشرق زیاد ودرمغرب معدن زر افزون بوده است.

درهرحال مجموع مالیات ممالك مشرق (بضمیمهٔ برقه وافریقیه) ۳۱۸/۶۰۰/۰۰۰ درهم ومجموع مالیات سایرممالك مغرب ۴/۸۱۷/۰۰۰ دینار بوده که ازقرار هردیناری پانزده درهم (به‌نرخ آن ایام) ۷۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشد ومجموع این دو رقم ۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰ درهم میشده است.

نکتهٔ قابل توجه اینکه درنسخه‌ای‌که فون‌کرمر صورت منقول از ابن خلدون را درج کرده نام دو شهرستان گیلان(جیلان) وکرج ذکرشده‌است و مالیات شهرستان اولی را پنج میلیون درهم و دومی را سیصدهزار درهم نگاشته است. ولی درنسخه‌هائی‌که در دسترس ما



شمعدان ساخته شده در قرن ۶ یا ۷ ﻫ

قرارگرفته نام این دوشهرستان نیست وشاید فون‌کرمر آنرا از نسخهٔ فون همر نقل کرده باشد ودرهرحال تحقیق آن موضوع دراینجا مورد ندارد .

بنا بر آنچه گفته شد مالیات یعنی وصولی خزانهٔ مأمون قریب چهارصد میلیون درهم نقد ومقداری هم جنس بوده که بهای تحقیقی آن معلوم نیست . ولی معمولا بهای اجناس را هم در صورت‌حساب‌ها تسعیر وتعیین میکرده‌اند .

چنانکه مؤلف‌کتاب جراب‌الدوله محصول سواد (حومهٔ بغداد) را که بیشتر آن گندم بوده به‌نقد تسعیر نموده وبهای‌آنرا مقابل مالیات نقدی قرارداده‌است . درصورت‌حساب قدامه وابن‌خردادبه (بزودی ملاحظه خواهد شد) بهای‌اجناس جریب‌های سواد مقابل مالیات‌نقدی ذکر شده است وبابن وصف آنچه به‌بغداد میرسیده مبالغی هنگفت بوده است .

باری چنانکه قبلا نیزگفته شد ، مالیاتی‌که به‌خزانهٔ بغداد میرسیده پس از وضع کلیهٔ مخارج محلی بوده‌است وبه‌مصرف هزینهٔ ادارات بغداد ودربارخلافت وعمال واعضای‌مرکزی میرسیده است .

ممکن است خوانندگان درصحت صورت منقول ابن‌خلدون تردید پیداکنند چه کـه آن مبالغ با مبالغ مالیاتهای معمول این ایام اختلاف بسیار دارد ، بقسمی‌کـه ده یک آن مبالغ‌اکنون درخزانهٔ دولت‌های فعلی باقی نمیماند، ازآنرو دو صورت حساب قدامه وابن‌خردادبه را برای مقایسه با صورت منقول ابن‌خلدون ذیلا مینگاریم .

۲ ـ مالیات دورهٔ عباسیان

در ایام معتصم
مطابق صورت منقول قدامة بن جعفر

در زمان معتصم مالیات نواحی «سواد» بیشتر جو و گندم بوده وقدامة بن جعفر در صورت حساب خود آنرا بدو قسمت شرقی وغربی تقسیم کرده است .

صورت مالیات نواحی (طساسیج) سواد قسمت غربی

اسم ناحیه	گندم بەمقدار کر	جو بەمقدار کر	نقد بەدرهم
انبار ونهرعیسی	۱۱/۸۰۰	۶/۴۰۰	۴۰۰/۰۰۰
طسوج مسکن	۳/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
طسوج قطربل	۲/۰۰۰	۱/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
طسوج بادوریا	۳/۵۰۰	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰/۰۰۰
بهرسیر	۱/۷۰۰	۱/۷۰۰	۱۵۰/۰۰۰
رومقان	۳/۳۰۰	۳/۳۰۰	۲۵۰/۰۰۰
کوثی	۳/۰۰۰	۳/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰
نهردرقیط	۲/۰۰۰	۲/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
نهرجوبر	۱/۵۰۰	۶/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
باروسما ونهرملك	۳/۵۰۰	۴/۰۰۰	۱۲۲/۰۰۰
زوابی سه گانه	۱/۴۰۰	۷/۲۰۰	۲۵۰/۰۰۰
بابل وخطرنیه	۳/۰۰۰	۵/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰
فلوجهٔ علیا	۵۰۰	۵۰۰	۷۰/۰۰۰
فلوجهٔ سفلی	۲/۰۰۰	۳/۰۰۰	۲۸۰/۰۰۰
طسوج نهرین	۳۰۰	۴۰۰	۴۵/۰۰۰
طسوج عین‌تمر	۳۰۰	۴۰۰	۴۵/۰۰۰
طسوج جبه وبداة	۱/۵۰۰۰	۱/۶۰۰	۱۵۰/۰۰۰

اسم ناحیه	گندم به‌مقدار کر	جو به مقدار کر	نقد به درهم
طسوج سورا وبرنسیما	۱/۵۰۰	۴/۵۰۰	۲۵۰/۰۰۰
برس بالا وپائین	۵۰۰	۵/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
فرات بادقلی	۲/۰۰۰	۲/۵۰۰	۶۲/۰۰۰
طسوج سیلحین	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱۴۰/۰۰۰
رودستان وهرمزگرد	۵۰۰	۵۰۰	۲۰/۰۰۰
تستر	۲/۲۰۰	۲/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
ایقاریقطین	۱/۲۰۰	۲/۰۰۰	۲۰۴/۸۰۰
کسکر	۳۰/۰۰۰	۲۰/۰۰۰	۲۷۰/۰۰۰
مالیات نواحی شرقی سواد			
طسوج بزرجسابور	۲/۵۰۰	۲/۲۰۰	۳۰۰/۰۰۰
طسوج راذانین	۴/۸۰۰	۴/۸۰۰	۱۲۰/۰۰۰
طسوج نهربوق	۲۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
کلواذی ونهربین	۱/۶۰۰	۱/۵۰۰	۳۳۰/۰۰۰
جازر وشهر کهنه	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۲۴۰/۰۰۰
روستاد باد	۱/۰۰۰	۱/۴۰۰	۲۴۶/۰۰۰
سلسل و مهرود	۲/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
جلولا و جلتا	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
ذبین	۱/۹۰۰	۱/۳۰۰	۴۰/۰۰۰
دسکره	۱/۸۰۰	۱/۴۰۰	۶۰/۰۰۰
بند نیجین	۶۰۰	۵۰۰	۲۵/۰۰۰
طسوج براز رود	۳/۰۰۰	۵/۱۰۰	۱۲۰/۰۰۰
نهروان بالا	۱/۷۰۰	۱/۸۰۰	۳۵۰/۰۰۰
نهروان وسط	۱/۰۰۰	۵۰۰	۱۰۰/۰۰۰
بادرایا وباکسایا	۴/۷۰۰	۵/۰۰۰	۳۳۰/۰۰۰
ناحیهٔ دجله	۹۰۰	۴/۰۰۰	۴۳۰/۰۰۰
نهرسله	۱/۰۰۰	۳/۱۳۱	۵۹/۰۰۰
نهروان پائین	۱/۷۰۰	۱/۳۰۰	۵۲/۰۰۰
جمع کل هردوناحیه	**۱۱۵،۶۰۰**	**۱۴۳،۹۲۱**	**۸،۸۲۱،۸۰۰**

بنابراين جمع كل ماليات نواحي شرقي و غربي بقرار زير است :

۱ ـ گندم ۱۱۵/۶۰۰ كر.

۲ ـ جو ۱۲۳/۹۲۱ كر.

۳ ـ وجه ۸/۸۲۱/۸۰۰درهم.

ولي جمع اين ارقام با جمع ارقامي‌كه بطور تفصيل در صورت حساب قدامه ذكرشده اختلاف دارد چه‌كه قدامه درآن‌صورت تفصيل مجموع ارقام ماليات سواد را چنين مينويسد:

۱ ـ گندم ۱۷۷/۲۰۰ كر .

۲ ـ جو ۹۹/۷۲۱ كر .

۳ ـ نقد ۸/۰۹۵/۸۰۰ ـ درهم (باستثناى ماليات بصره) .

وشايد اين اختلاف درنتيجهٔ اشتباه كاتب واقع شده ودرهرصورت براى اصل موضوع كه مورد نظر ماست اين اختلاف چندان اهميت ندارد .

اينك گندم و جو را مطابق ميزان جعفر به‌پول نقد تبديل ميكنيم .

جعفر دو كر گندم و جو را شصت دينار وهر دينار را پانزده درهم تسعير كرده و بهاى كليهٔ غلات را ۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم دانسته وماليات بصره را شش ميليون درهم گفته است.

وبنابرآن مجموع ماليات سواد وبصره چنين ميشود :

۱ ـ ماليات نقد	۸/۰۹۰/۸۰۰ درهم .
۲ ـ بهاى جو و گندم	۱۰۰/۳۶۱/۸۵۰ درهم .
۳ ـ ماليات بصره	۶/۰۰۰/۰۰۰درهم
جمع كل	۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم

صورت ماليات ممالك شرقي به‌روايت قدامه به‌ضميمهٔ جمع ماليات سواد

نام مملكت	مبلغ نقد به درهم
سواد	۱۱۴/۴۵۷/۶۵۰
اهواز	۲۳/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۲۴/۰۰۰/۰۰۰
كرمان	۶/۰۰۰/۰۰۰
مكران	۱/۰۰۰/۰۰۰
اصفهان	۱۰/۵۰۰/۰۰۰
سيستان	۱/۰۰۰/۰۰۰
خراسان	۳۷/۰۰۰/۰۰۰

نام مملکت	مبلغ نقد به‌درهم
حلوان	۹۰۰/۰۰۰
ماه کوفه	۵/۰۰۰/۰۰۰
ماه بصره	۴/۸۰۰/۰۰۰
همدان	۱/۷۰۰/۰۰۰
ماسبذان	۱/۲۰۰/۰۰۰
مهرگان قذق	۱/۱۰۰/۰۰۰
ایقارین	۲/۱۰۰/۰۰۰
قم و کاشان	۳/۰۰۰/۰۰۰
آذربایجان	۴/۵۰۰/۰۰۰
ری و دماوند	۲۰/۰۸۰/۰۰۰
قزوین وزنجان وابهر	۱/۸۲۸/۰۰۰
قومس	۱/۱۵۰/۰۰۰
گرگان	۴/۰۰۰/۰۰۰
طبرستان	۴/۲۸۰/۷۰۰
تکویت و تبرهان	۹۰۰/۰۰۰
شهر زور وصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
موصل و توابع	۶/۳۰۰/۰۰۰
قردی وبدیری	۳/۲۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۹/۶۲۵/۰۰۰
ارزن و میافارقین	۴/۳۰۰/۰۰۰
طرون	۱۰۰/۰۰۰
آمد	۲/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	۶/۰۰۰/۰۰۰
نواحی فرات	۲/۹۰۰/۰۰۰
جمع کل مالیات ممالک شرقی	۳۱۱/۵۸۱/۳۵۰ درهم

صورت مالیات ممالک غربی به‌دینار

نام مملکت	مبلغ به‌دینار
قنسرین وعاصمه‌ها	۳۶۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۲۱۸/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۱۱۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۱۰۹/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۲۹۵/۰۰۰
مصر واسکندریه	۲/۵۰۰/۰۰۰
مکه ومدینه (حرمین)	۱۰۰/۰۰۰
یمن	۶۰۰/۰۰۰
یمامه وبحرین	۵۱۰/۰۰۰
عمان	۳۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۵/۱۰۲/۰۰۰ دینار**

واگر دینارهای فوق‌را ازقرار هردیناری پانزده درهم به‌درهم تبدیل کنیم ، رقم زیر بدست میاید ، ۷۶/۷۱۰/۰۰۰ درهم و چون این مبلغ را به‌مجموع مالیات ممالک شرقی اضافه‌کنیم جمع‌کل ، ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم میشود .

دراواسط قرن سوم هجری بروایت ابن‌خردادبه

۳ ـ مالیات دولت عباسی

صورت‌حساب‌قدامه‌وابن‌خردادبه درقسمت‌مالیات سوادیکسان میباشد، جز اینکه ابن‌خردادبه شمارهٔ خرمن‌ها را نیز ذکر نموده‌که مورد احتیاج ما نیست وفقط گندم وجو و نقدینهٔ آنرا باختصار مینگاریم که از این قرار میباشد :

۱ ـ گندم ۶۳/۴۰۰ کر .

۲ ـ جو ۹۱/۸۵۰ کر .

۳ ـ نقد ۸/۴۵۶/۸۴۰ درهم .

واگر دوکر گندم وجو را به شصت دینار و هر دیناری را مانند سابق به پانزده درهم تسعیرکنیم قیمت گندم و جو ۶۹/۸۶۲/۵۰۰ درهم‌میشود و چون این مبلغ را به‌مالیات نقدی اضافه نمائیم رقم زیر :

۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم بدست میاید .

سپس ابن‌خردادبه مالیات خراسان وتوابع‌آنرا ذکر میکند . وچنانکه میدانیم ازسال

۳۱۲ مالیات خراسان بطور مقاطعه بخاندان طاهریان واگذار شد ودرهرحال مالیات خراسان وتوابع مطابق صورت ابن‌خردادبه چنین است :

۱ ـ نقد ۴۴/۸۴۶/۰۰۰ درهم.

۲ ـ اسب سواری ۱۳ رأس.

۳ ـ گوسفند ۲/۰۰۰ رأس.

۴ ـ بردهٔ غز ، به‌قیمت ششصد هزار درهم ۲/۰۰۰ نفر.

۵ ـ کرباس کندچی ۱/۱۸۷ قواره.

۶ ـ آهن تخته ۱/۳۰۰ قطعهٔ دوتائی.

در آن ایام پنجاه شهرستان مانند ری ، قومس، گرگان، کرمان ، سیستان ، نیشابور، طخارستان، طالقان، ماوراءالنهر، بخارا، سند وغیره‌جزء خراسان بوده‌است وطاهریان در آن ممالک مستقلا حکمرانی‌داشته ومالیاتی‌بطور مقاطعه به‌بغداد میفرستادند. درهرحال برای‌اطلاع ازصورت‌ریز مالیات‌سواد وتوابع‌خراسان به‌کتاب‌المسالک والممالک ابن‌خردادبه‌مراجعه‌شود.

اینک بطور اختصار صورت مالیات ممالک دیگررا بروایت ابن‌خردادبه‌ذکرمیکنیم:

ممالک شرق

نام	مالیات نقد به‌درهم
سواد	۷۸/۳۱۹/۳۴۰
خراسان و توابع	۴۴/۸۴۶/۰۰۰
شهر زور وصامغان	۲/۷۵۰/۰۰۰
ماسبذان ومهرگان قذق	۳/۵۰۰/۰۰۰
قم	۲/۰۰۰/۰۰۰
اهواز	۳۰/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۳۳/۰۰۰/۰۰۰
قزوین	۱/۲۰۰/۰۰۰
ماه‌کوفه	۳/۸۰۰/۰۰۰
اصفهان	۷/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	۵/۶۰۰/۰۰۰
موصل	۴/۰۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۷/۷۰۰/۰۰۰
ارمنستان	۴/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	۲۷۷/۷۱۵/۳۴۰ درهم

ممالک مغرب	به دینار
قنسرین وعاصمه‌ها	۴۰۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۳۴۰/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۴۰۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۳۵۰/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۵۰۰/۰۰۰
مصر	۲/۱۸۰/۰۰۰
یمن	۶۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۴/۷۷۰/۰۰۰ به دینار**

وهرگاه مجموع دینارها را ازقراردیناری پانزده درهم تسعیر کنیم، ۷/۱۵۵/۰۰۰ درهم بدست میاید ومجموع کل آن چنین میشود :

۱ ـ مالیات ممالك شرق	۲۲۷/۷۱۵/۳۴۰	درهم
۲ ـ مالیات ممالك غرب	۷۱/۵۵۰/۰۰۰	درهم
جمع کل مالیات ممالک شرق وغرب	**۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰**	**درهم**

صورت خلاصهٔ مالیات دورهٔ عباسی

بنابرآنچه گذشت در تمام دورهٔ خلفای عباسی زمان مأمون از حیث فزونی درآمد مهمتر از هردوره وپس ازمأمون بتدریج درآمد کم‌شده و در اواسط قرن سوم هجری چنانکه تفصیل آن بیاید این‌کسری آشکار گشته است و تاپیش از آن چندان محسوس نبوده‌است و البته موجباتی داشته که بزودی شرح میدهیم. اینك صورت خلاصهٔ درآمد عباسی از روی سه فهرستی که نگاشته شد :

۱ـ درزمان مأمون درحدودسالهای ۲۰۴ و ۲۱۰ هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم.

۲ـ درزمان معتصم یا کمی‌پس از او تاسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم .

۳ـ دراواسط قرن سوم هجری ۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰ درهم[۱]

ازمقایسهٔ این‌سه‌فهرست معلوم میشود که درنیمهٔ اول‌قرن سوم‌کسری درآمد شروع‌شده است، بخصوص‌اگرمقدار مالیات‌جنسی فهرست‌ابن‌خلدون را نیزدرنظر بگیریم که درآنصورت کسری درآمد بسیارمیشود .

ودرهرحال بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم عایدی خالص بخزانه (بیت‌المال)

۱ ـ باید در نظر داشت‌که تاریخهای فوق تقریبی است چه‌که مالیات پاره‌ای از ممالك بهمه همانطورکه درفهرست ابن‌خلدون ذکر شده ودر فهرست‌قدامه و یاابن‌خردادبه ویابعکس دیده میشود مؤلف.

بغداد وارد میشده است وتا بحال شنیده نشده است که هیچ دولتی (چه قدیم وچه جدید) چنین عایدی داشته باشد فقط بطور ضمنی چیزهائی راجع بمالیات ایران وروم میخوانیم که اگر قابل قبول بدانیم آن دو دولت نیز درآمدهای سرشاری داشته‌اند مثلا گیبون در تاریخ رم[1] مینگارد که مالیات دولت روم سالی چهارصد میلیون درهم بوده وصدوسی وپنج میلیون آنرا از آسیای صغیر میگرفته‌اند وبنا بنوشتهٔ ابن خردادبه مالیات ایران در زمان انوشیروان بچهارصد وبیست میلیون مثقال ویا هفتصد وبیست میلیون درهم بالغ میشده است . وبرفرض که صحت این ارقام را بپذیریم بازهم باید بدانیم که هزینهٔ روم وایران چه مبالغی بوده است وپس از وضع مخارج که مبالغی برای آن دو دولت باقی مانده است، چه که مالیات بیت المال بغداد چنانکه مکرر یادآوری شده عایدی خالص پس از وضع مخارج کلیهٔ نقاط کشور (باستثنای خود بغداد) بوده است. والبته چنان درآمد خالصی بسیار زیاد میباشد وتقریباً بی‌سابقه است. مثلا دولت عثمانی در زمان سلطان سلیمان قانونی در اواسط قرن دهم هجری به منتهای عظمت خود رسیده بود معذلك مالیات آن دولت ازهشتصد میلیون دوك یاششصد وپنجاه میلیون فرانك تجاوز نکرد[2] واین مبلغ خیلی کمتر ازدرآمد خالص عباسیان میباشد. وازمیان دولتهای عصر حاضر هم هیچ دولتی تا آن مقدار درآمد خالص ندارد. وایتك مصارف آن همه درآمد را شرح میدهیم :

هزینهٔ دولتهای عباسی

از تاریخ نویسان قدیم عرب کسی را نمیشناسیم که راجع ببودجه و درآمد وهزینه چیزی مستقلا نوشته باشد و شاید هم نوشتهٔ آنان از میان رفته است واکنون چیزی ازآن موضوع در دست نیست ، تاریخ نویسان اسلام نیز تحت عنوان (ویامبنای) تمدن اسلام راجع بمقدار دخل وخرج وبااوضاع علمی واجتماعی ویاثروت عمومی مطالب مستقلی ننوشته‌اند مگراینکه درضمن شرح وقایع رزمی و یا بزمی اشاره‌ای بآن موضوعات کرده باشند، فقط ابن خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود ضمن صحبت از تجمل وجلال دولت عباسی صورت درآمد آن دولت را ذکر کرده است، قدامه وابن خردادبه هم ضمن گفتگو از (برید) آن دو صورت را نقل نموده‌اند و پاره‌ای ازجغرافی نویسان نیز صورتهائی ازمالیات و درآمد دولتها نوشته‌اند ولی هیچیك از آنان صورت هزینهٔ آن ایام را بتفصیل ذکر نکرده‌اند .

فقط ازروی قیاس میتوان گفت که ازمالیاتهای رسیده به بغداد ابتداء حقوق مأمورین لشکری وکشوری و قضاة و جیره‌خواران پایتخت داده میشده. همین قسم حقوق مأمورینی که بامر خلیفهٔ بغداد درخارج پایتخت مثل مأمورین برید انجام وظیفه میکردند مقرری پرداخت میشد[3] وآنچه باقی میماند تحت نظر خلیفه نگاهداری میشد[4].

۱ـ Gibbon,s Roman Empire -110

۲ـ Porter,s Consc. Hest. of Turkey Ms.

۳ـ ابن خردادبه ص۱۵۳ ۴ـ ماوردی ص۱۷۹ .



ع ـ دورنمای هوائی جامع قدیمی سامره و گلدستهٔ آن که بنام علویه مشهور است. منظرهٔ شهر سامره و گنبد و بارگاه حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و سرداب حضرت قائم نیز در این عکس نمایان میباشد

در هرحال میزان قطعی این هزینه‌ها معین نیست چه‌که باتغییر خلیفه و تغییر اوضاع میزان ومبلغ پرداختی‌تغییر میکرده است وتاکنون مدرکی‌راجع بآن نوع پرداخت‌هابدست نیامده، فقط باهمت فون‌کرمر صورتی‌از مخارج‌سالهای اول‌دورهٔ معتضدعباسی (۲۷۹هجری) یافتیم‌که ذیلامینگاریم: این‌صورت حساب بالغ بردومیلیون ونیم دینار بمأمورین لشکری و کشوری پرداخت میشده واحمدبن محمد طائی‌مأمور پرداخت آنروز، تأدیهٔ آنرا از خزانهٔ (بیت‌المال) بغداد تعهدکرده است وسمت‌شغل مأمورین ومیزان مقرری آنان درصوت ذکر شده است[1].

1- Einnahmebudjet des Abbasiden Reiches

صورت هزینهٔ دولت عباسی
در ایام المعتضدبالله بسال ۲۷۹ هجری بطور روزانه

دینار در روز	
۱/۰۰۰	مقرری روزانه کشیك‌چیان و نظایر آنان مانند دربانان سفیدپوست از مردم پایتخت و یا بصره و سپاهیان مأمور دربار وامثال آنان و دربانان سیاه‌پوست وغلامان ناصر.
۱/۰۰۰	مقرری غلامان آزادکردهٔ ناصر معروف بغلامان خاصه.
۱/۵۰۰	مقرری سواران ممتازمشهور باحرار.
۶۰۰	مقرری سپاهیان برگزیده که بدلیری ورشادت شهرت داشتند.
۵۰۰	مقرری سوارانی که از زمان ناصر باقی مانده بودند.
۱۱۰	مقرری هفده دسته از ملازمان مأمور درخانه و نامه‌رسانان وقاریان وخبرگزاران واذان‌گویان و ستاره‌شناسان و فنجامیان و علم‌داران و شیپورچیان ودلقکان و طبالان وماننـد آنان .
۵۰	مقرری پلیس‌های بغداد وغیره .
۳۰۰	بهای خوراك بردگان وغیره .
۳۳۳ $\frac{1}{3}$	هزینهٔ آشپزخانهٔ خصوصی و عمومی ونانواخانه و آشپزخانهٔ حرم وگماشتگان ونانواخانهٔ سپاهان .
۱۰۰	بهای اشیاء ولوازم آبدارخانهٔ عمومی وخصوصی وجامه‌خانه و عطریات‌وحوایج وضو واسلحه‌خانه وغیره.
۴	مقرری سقاهای اطراف قصر وانبارها ونانواخانه‌ها وخانه‌های ملازمان .
۱۶۷	مقرری غلام پیشخدمت‌هائی که فروتر از احرار وبـزرگان میباشند و مقرری ملازمان بازنشسته.
۱۰۰ $\frac{1}{3}$	مقرری ملازمان آبدارخانهٔ عمومی و صندوق‌خانه وصنعتگران مانندزرگران، خیاطان، تکمه‌بندان ،کفشگران، و آهنگران، و رفوگران و پوست‌دوزان و غلاف سازان وصحافان وعطاران و جارچیان و نجاران وخراطان و سبدبافان وامثال آنان .

دینار در روز	
۱۰۰	مقرری اهل حرم .
۴۰۰	بهای علیق چهارپایان پنج‌اصطبل ،
۶۶ $\frac{۲}{۳}$	مصرف خرید چهارپایان مانند اسب وشتر وغیره.
۳۰	مقرری آشپزان .
۳۰	مقرری فراشان ، دوشندگان شیر، انبارداران فرش وباربران .
۵	مقرری رکابداران ، یدك کشان ، زین داران و خدمتگزاران چارپایان (برید) .
۴۴	مقرری ندیمان ومنجمان وامثال آنان.
۲۳ $\frac{۱}{۳}$	مقرری دسته‌ای ازپزشکان‌وشاگردانشان.
۷۰	مقرری شکارچیان مانندبازداران، یوزبانان، توله‌داران، ومانندآنان .
۱۶ $\frac{۲}{۳}$	مقرری ناوچیان وناویان‌جنگی وکشتیهای آتش‌انداز وکشتی‌های‌دیگر .
۴	مقرری‌بهای نفت، نفت‌اندازان ومشعل‌جیان واجرت مشعل‌چیان.
۱۵	مقرری پول صدقه که همه روزه هنگام نماز بامداد در پارچهٔ سیاه آماده میکردند .
۳۳ $\frac{۱}{۳}$	مستمری فرزندان متوکل .
۱۶ $\frac{۲}{۳}$	مستمری فرزندان واثق .
۱۶ $\frac{۲}{۳}$	مستمری فرزندان ناصر
۲۰	مقرری سران بنی‌هاشم وصاحبان رتبه وخطیبان مسجدها .
۳۳ $\frac{۱}{۳}$	مقرری عموم افرادخاندان هاشمی (طالبی - عباسی) .
۳۳ $\frac{۱}{۳}$	مقرری عبیدالله‌بن سلیمان باضافهٔ مابقی پانصد دینار مستمری فرزندش قاسم در هرماه .
۱۵۶	مقرری رؤسای‌نویسندگان ودفترداران‌ودربانان‌ومدیران‌ومعاونهاوسائر کارمندان دفتری وبهای دفترها وکاغذهای آنان باستثنای نویسندگان دفاترمقرری و جانشینان آنان درمجالس پرداخت مقرری ومعاونان آنها وخزانه‌داران ، زیرا این‌جماعت اخیرمقرری خودرا ازمحل مقرریهای قطع‌شده وغرامت و جریمهٔ سوارانی‌که بچارپایان خود رسیدگی نمیکنندباید دریافت دارند .
۱۶ $\frac{۲}{۳}$	مستمری اسحق‌بن ابراهیم قاضی وجانشین اویوسف‌بن یعقوب پدر ابوعمرو وفرزندان آن‌دو و ۱۰ فقیه دیگر .

دینار در روز

۳$\frac{۱}{۲}$	مستمری اذان‌گویان مسجدالحرام ومسجد حضرت رسول‌ومکبران واقامه‌ـ گویان وپیشنمازان وبهای روغن چراغهای مساجد وحصیر وبوریا وآب و بهای‌پرده برای تابستان وتجیر وظروف سفالین واداره‌مساجد درماه‌رمضان.
۵۰$\frac{۱}{۲}$	هزینهٔ زندان وخوراك زندانیان .
۱۰	هزینهٔ دوپل وکشتیهای‌آن‌که عوض وبدل‌میشود ومزد پاسبانان دوجسر.
۱۵	هزینهٔ بیمارستان‌صاعدی(غیرازآن‌درآن‌ایام بیمارستانی‌نبوده‌است) ومقرری پزشکان‌وپرستاران وچشم‌پزشکان ونگاهبانان دیوانه‌ها ودربانها ومرده‌کشها وغیره بضمیمهٔ بهای خوراك ودارو وشربت بیماران .

جمع کل ۶٬۹۷۴ دینار

بطوریکه ملاحظه میشود این‌ارقام قریب‌هفت هزار دینار بوده‌که روزانه درایام خلافت معتضد (۲۷۹) مصرف میشده وجمع سالانهٔ آن دومیلیون ونیم(دینار) میباشد. حالااگرهزینهٔ ایام خلافت‌مأمون ومعتصم‌را نیز بهمین‌مبلغ‌فرض کنیم، بعقیدهٔ ماهزینهٔ آنان‌کمتر بوده چه در اواخرقرن‌سوم شمارهٔ بردگان وزرخریدان بیش‌ازاوایل‌قرن سوم بوده‌است، واگر دینارآنرا بحداکثر بیست‌درهم‌تبدیل نمائیم جمع‌میزان سالانهٔ آن‌پنجاه‌میلیون‌درهم میشود وهرگاه‌آنرا ازمعدل مالیات‌سالانه (سالی ۳۶۰میلیون درهم) کسر کنیم‌بقیه ۳۱۰ میلیون‌درهم اضافه‌برخرج باقی میماند ویادست‌کم سیصد میلیون درهم‌خالص عاید خزانه میشده است ودولتی‌که هرساله چنین پس‌انداز بزرگی‌داشته باثروت‌ترین دولتهای روی‌زمین میباشد چه‌که‌تاکنون جزآنچه راجع بایران وروم‌گفته شد، نشنیده‌ایم‌که هیچ‌دولتی نصف‌این مبلغ ویاچهاریك ویاده‌یك‌آنرا پس‌انداز داشته باشد وعلاوه براین هرینهٔ مزبور‌قسمت‌کمی ازمجموع مالیات دولت عباسی بوده چه‌که این‌مقدار معادل اموالی‌است‌که احمدبن محمدطائی ازبابت مالیات نواحی ذیل تعهدکرده بود: زمینهای آب‌خور دجله ـ فرات ـ جوفی ـ واسط ـ کسکر ـ جریب‌های نهر بوق ـ ذی‌بین ـ کلوازی ـ نهربین ـ ذانین ـ راه‌خراسان .

وتمام این‌نواحی ازکشورهای عراق است وخودجزئی از امپراطوری بزرگ اسلامی شمرده‌میشود. چنانکه‌ازمراجعهٔ بصورت‌حساب قدامه این‌موضوع بخوبی‌روشن‌میگردد.درهر حال‌شکی‌نیست که‌هزینهٔ دولت‌عباسی ازبابت‌یك‌قسمت‌ازمالیاتهای‌ممالك‌اسلامی‌تأمین‌میشده‌است.

تطبیق ومقایسهٔ آن ثروت باپول امروز

برای‌روشن شدن‌میزان ثروت‌آنروز باتمدن فعلی بایدآن اموال را بپول‌امروز تبدیل کنیم. ازآنرو میگوئیم‌که‌یك‌دینار درنیمهٔ اول‌قرن سوم هجری پانزده درهم خرد میشده وثروتی‌که سالانه بطورخالص بخزانه (بیت‌المال) میرسیده بیست میلیون‌دینار بوده است وبحساب

امروز بهای هر لیره (جینهٔ مصری[1]) دو دینار است وازآنرو هرساله ده میلیون لیره (جینهٔ مصری) پس‌انداز خالص خلفای عباسی میشده است .

نکتهٔ دیگر اینکه ارزش پول برحسب اختلاف کالائی که با آن مبادله میشود ویامردمی که بوسیلهٔ آن استخدام میشوند تفاوت میباید . مثلا فرض کنیم دریك کشور ، اردب[2] گندم پنجاه قروش [3] ودر کشور دیگرصد قروش میباشد البته درکشور اول ارزش هزارلیره باندازهٔ دوهزار لیره درکشور دوم است .

همینقسم دریك کشور ارزش پول باختلاف زمان تغییر میکند . مثلا کسانیکه در اوایل قرن گذشته چند هزار قروش دارائی داشتند ازتوانگران (مصر) بشمار میآمدند، چه که بهای همه چیزارزان بود ولی رفته رفته جمعیت زیاد شد وتجملات زندگی افزون گشت وموجبات دیگر نیزپیش آمدکه درنتیجه طبقهٔ متوسط همان‌چندهزار قروش سابق‌را فعلا دریك‌ماه مصرف میکنند و چنانکه می‌بینیم بهای زر درکشور مصر در این سالهای اخیر تفاوت بسیار کرده ، حکومت مصر باید متوجه این موضوع باشد زیراکه بهای طلا درحقوق‌کارمندان دولت تأثیر کلی دارد وبهای خوراکی وکرایهٔ خانه قریب یك ربع ازپنج شش سال پیش زیادترشده‌است. مثلاکارمندی‌که درآنموقع ماهی‌هزار قروش خرج زندگی خود وخانواده‌اش میکرده اکنون بزحمت با ماهی هزار و دویست و پنجاه یا مـاهی هزار و سیصد قروش زندگی میکند . در صورتی‌که حقوق اوهمان بوده‌که آن موقع می‌گرفته است واین‌تفاوت را ناشی از تنزل‌بهای طلا می‌دانند . و ازآن رو لازم است کـه بمقدار گرانی نرخ کالاها حقوق کارمندان نیـز اضافه شود .

حال برای اینکه ازنظر ارزش پول مقدار ثروت دورهٔ عباسی باثروت امـروز تطبیق شود باید بهای کالاهای آنروز و دستمزد کارگران آنروز را با بهای کالاهـای امـروز و دستمزد مزدوران امروز تطبیق و مقایسه کنیم . اینك میگوئیم‌که در صورتحساب قدامه یك کر ، جو و گندم مخلوط آن‌زمـان سی دینار می‌ارزیده‌است وکرعراقی مساوی چهل اردب است و بهای یك اردب گندم وجو در عصر حاضر (موقع تألیف کتاب سال ۱۹۰۲ میلادی در مصر) تخمیناً یك لیره است و چهل اردب هشتاد لیره یعنی سه برابر قیمت آن ایام ارزش دارد .

امامزد بنا درزمان منصور یك قیراط نقره و روزکاری یعنی‌کارگر روزانه دوحبه مزد داشته است . ودر عراق آنروزقیراط $\frac{1}{20}$ دینار و حبه $\frac{1}{60}$ آن بوده‌است وازآن قرار مزد بنا با پول امروز مصر سه قروش ومزدکارگر (عمله) یك قروش میشدکه تقریباً یك سوم یایك‌چهارم

---

۱ ـ جینهٔ مصری‌برابر باپنج‌دلار است (تقریبا) .
۲ ـ یك‌اردب‌گندم فعلامساوی با ۱۵۰ کیلوگرم میباشد.
۳ ـ صدقروش یك‌جینهٔ‌مصری است. مترجم

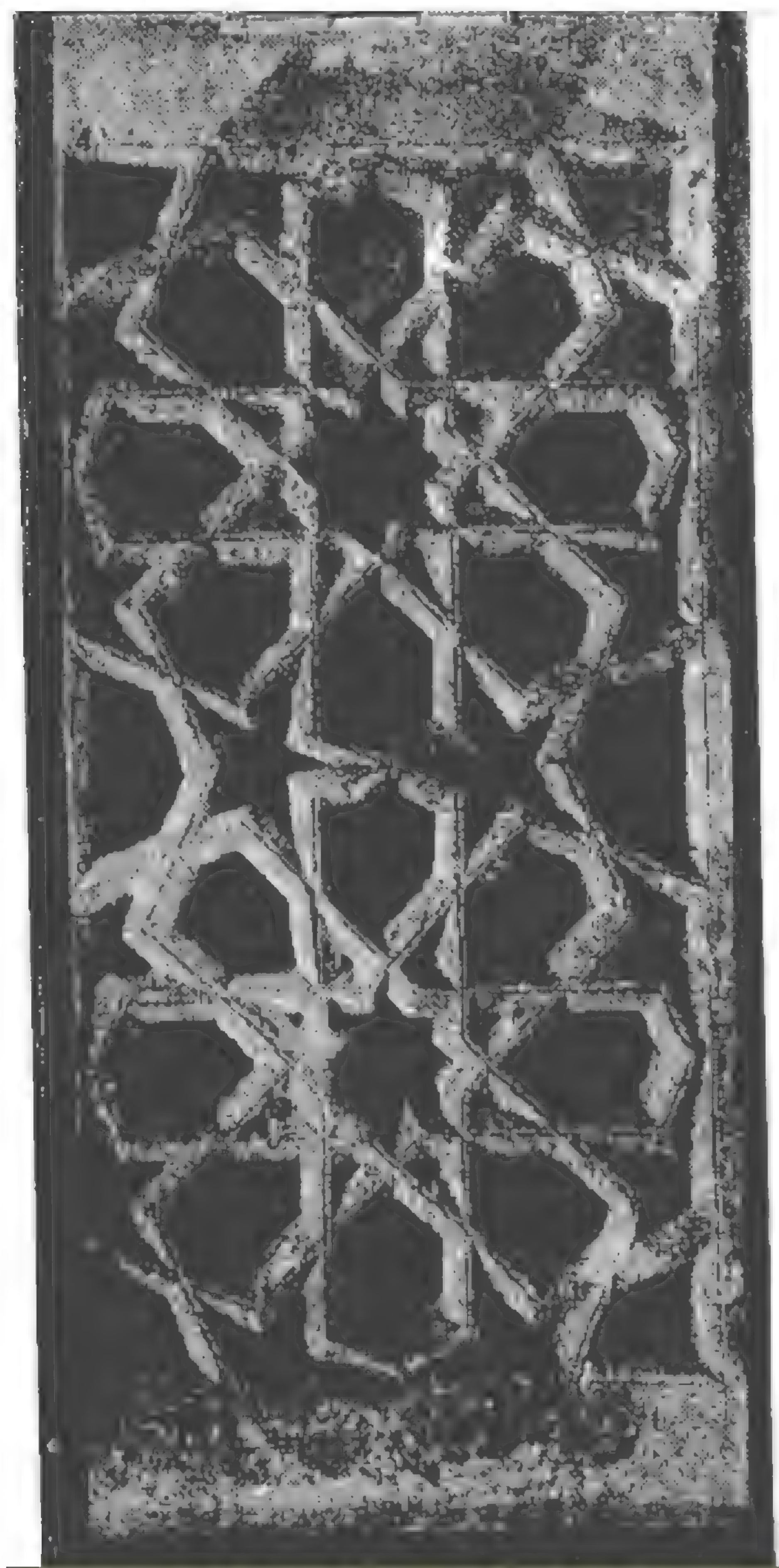
دستمزد کنونی میباشد وازاین مقایسه وتحقیق چنان برمیآیدکه ارزش پول درعصرعباسی سه برابر بوده وباآن حساب ده میلیون دینار پس‌اندازآنان، سی‌میلیون دینار ارزش داشته‌است. واین مبلغ هنگفت درتحت اختیار خلیفه بوده‌که هرنوع صلاح خود وپاممملکت را میدیدآن پول رامصرف میکرد .

بااین وصف اگرشنیده شودکه خلیفه برای فلان قصیده صد هزار درهم یاده هزاردینار جایزه داده نباید موجب تعجب گردد، چون در عصرحاضر بچشم خود می‌بینیم فلان توانگر هم برای خرید یك تابلوی نقاشی صد هزار لیره وبرای یك قطعه‌آثار عتیقه نیم میلیون ، یا یك میلیون‌لیره پول میپردازد ، زیرا این‌نوع بذل وبخشش‌ها وخرید وفروش ها نتیجهٔ مستقیم زیادی ثروت است . بهرحال بااینکه درآمد دولت‌های فعلی بمراتب زیادتر ازمنابع دولت عباسی‌میباشد معذلك‌کمتر دولتی درحال حاضرسالی یك میلیون لیره پس‌انداز پیدا میکند . مثلا درآمد دولتهای بریتانیای‌کبیرکه ازدولتهای بزرگ دنیا محسوب میشود وبما(بمصر) از دیگران نزدیکتراست درسال ۱۹۰۰میلادی قریب صد وبیست میلیون لیره میشده وپاره‌ای از ارقام درآمدآن اقلام ذیل است :

۱ ـ رسومات مشروبات الکلی وچای ودخانیات	۲۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره
۲ ـ بهای پروانهٔ فروش این‌کالاها	۳۲/۰۰۰/۰۰۰ »
۳ ـ مالیات بر درآمد	۱۸/۵۰۰/۰۰۰ »
۴ ـ تمبرپست	۱۳/۰۰۰/۰۰۰ »
۵ ـ بهای تلگراف	۳/۰۰۰/۰۰۰ »
۶ ـ بهای تمبراسناد	۸/۵۰۰/۰۰۰ »
جمع کل	**۹۷/۰۰۰/۰۰۰لیره**

بقسمی‌که ملاحظه میشود قریب چهار پنجم این درآمد در زمان عباسیان وجود نداشته است ، ومعذلك درآمدآنان بآن مبلغ عظیم میرسیده است .

دولت‌های امروز چنانکه می‌بینیم خرجشان بدخلشان نمیرسد وبااینکه دخل وخرجشان برابر میگردد وکمتر دولتی است‌که پس‌انداز مختصری (درحدود سالی یك‌میلیون لیره و کمتر) پیداکنند بلکه اگر پیشامدهای غیرمنتظره‌ای روی دهد خزانهٔ دولتهای بزرگ امروز از پرداخت مخارج آن پیشامدها عاجز میمانند ، مثلا در سالهای اخیر دولت بریتانیا بواسطهٔ‌جنگ افریقای جنوبی دچار بحران مالی‌گشت و بنا بقول مشهور مجبور بوام‌گرفتن شد . پس فرق میان بودجهٔ دولتهای فعلی و بودجهٔ دولت های عباسی چیست ؟ برای پاسخ باین پرسش‌باید دانست‌که چگونه واز چه راه‌هائی این ثروت درزمان عباسیان جمع میشده است.



ع - پنجرهٔ سنگی مسجد جامع موصل قرن ششم هجری

موجبات ثروت عباسیان

بدیهی‌است که پیدایش این ثروت دراثر کمی هزینه وفراوانی درآمد است و آنچه درخزانه (بیت‌المال) میماندہ دخل اضافه برخرج بوده است . بنابراین ابتداء ازمنابع عایدات آنزمان وسپس ازاقلام هزینه صحبت میداریم‌واختلاف درآمد وهزینه را شرح میدهیم وعلل زیادی دخل وکمی خرج رابیان میکنیم .

منابع درآمد

در اوایل هجرت منابع درآمد منحصر به زکوة بود . سپس در واقعهٔ بدر کبری موضوع غنایم نیز برآن افزوده شد . پیغمبراکرم باعده‌ای ازیهود ونصارای مقیم عربستان صلح کرده‌ازآنان جزیه میگرفت از آنرو هنگام وفات حضرت رسول منابع درآمد مسلمانان زکوة وغنایم وجزیه بود .

بعد ازفتح شام ومصر وعراق خراج وده‌یك زمین وگمرك تجارت نیز اضافه گشت وتا پایان دورهٔ خلفای راشدین بهمین قرار رفتار میشد ، درزمان بنی‌امیه علاوه بر درآمد های قانونی فوق پاره‌ای مالیات‌های غیرقانونی نیز ازمردم می‌گرفتند چنانکه شرح آن داده شد. از جمله مالیات هـای مخصوص دورهٔ بنی امیه یکی مالیات مـاهی است که محمدبن مروان (سال۷۲) موقع حکمرانی درارمنستان برقرار ساخت وگمان میرود ده یك کشتیرانی نیزاز مالیات دورهٔ بنی‌امیه باشد ، همچنین مالیات پنج یك که ازمعدن‌ها دریافت میشدازدرآمدهای دورهٔ امویان بشمار میآید وبهمین ترتیب مبلغ عایدات متنوع ومتعدد گشت و تازمان عباسی بیازده فقره رسید از این‌قرار :

۱ ـ صدقه یا زکوة ۲ ـ جزیه ۳ ـ خراج ۴ ـ گمرك داخلی۵ ـباج ماهی‌گیری ۶ ـ ده یك کشتیرانی ۷ ـ پنج یك معدنهـا ۸ ـ گمرك خـارجی ۹ ـ عـایدات ضرابخانه ۱۰ ـ مستغلات ۱۱ ـ مالیات صنعتگران وغیره .

موجبات زیادی مالیات اراضی (خراج) چه بود ؟ خراج مالیاتی است که بر زمین و یا محصولات زمین وضع میشود و موجبات زیادی‌آن متعدد بوده‌که مهمترین آن بدینقرار میباشد :

۱ ـ وسعت مملکت عباسیان

چون‌مهمترین اقلام مالیات‌همان‌خراج‌است‌والبته فرونی خراج‌کشور بسته بوسعت حاصلخیزی اراضی‌آن میباشد . وچنانکه میدانیم ممالك اسلام درزمان عباسیان بسیار وسیع و بلکه وسیع‌ترین ممـالك دنیای قدیم بوده است (بویژه اگر اسپانی را نیزجزء آن حساب‌کنیم) . و فقط ممالك اسکندرکبیر شاید بوسعت‌آن امپراطوری بزرگ میرسیده است.

برای پی‌بردن بوسعت ممالك اسلامی درزمان عباسی کافی‌است که وسعت‌آن ممالك رادر حال حاضرذکرکنیم .

مساحت ممالک عباسی در قرن سوم هجری

نام‌کشور	دولت فعلی که در آن حکومت‌میکند	مساحت بمیل مربع	ملاحظات مترجم
ایران تماماً	دولت ایران	۶۲۸/۰۰۰	
افغانستان	مستقل	۲۱۵/۰۰۰	
بلوچستان	انگلیس	۱۳۰/۰۰۰	قسمتی متعلق بپاکستان و قسمتی متعلق بایران است
سند	انگلیس	۴۸/۰۰۰	جزء پاکستان است
ترکستان	روسیه	۲۵۷/۰۰۰	
قفقاز (تفلیس)	روسیه	۱۵/۰۰۰	
ارمنستان وترکیه	ترکیه	۲۷/۵۰۰	میان روسیه وترکیه وایران وعراق تقسیم شده است
عراق، جزیره، سوریه، فلسطین	ترکیه	۱۰۰/۲۰۵ ۱۰۹/۵۰۹	فعلامستقل هستند
عربستان	ترکیه	۲۰۰/۰۰۰	مستقل است
مصر	«	۴۰۰/۰۰۰	« «
نوبه وسودان	سودان	۳۰۰/۰۰۰	سودان مستقل است
طرابلس غرب	ترکیه	۳۹۸/۰۰۰	مستقل است
الجزایر	فرانسه	۱۸۴/۵۰۰	درحال شورش است
تونس	«	۵۱/۰۰۰	مستقل است
مراکش	«	۲۹۹/۰۰۰	مستقل است

جمع کل ۳/۳۲۸/۰۱۴ میل‌مربع

و بنابر این مساحت ممالک در زمان عباسیان (بدون اسپانی) برابر مساحت تمام اروپا بوده است . و اگر مسلمانان مالیات اراضی تمام اروپا را جمع میکردند از مالیات ممالک خودشان بیشتر نمیشد . حال باید درنظر گرفت که اکنون چه ممالک بزرگی دراروپا وجود دارد واگر دولتهای اروپائی فقط بمالیات ارضی اکتفا میکردند طبعاً کارشان راست نمیآمد از آنرو است که مالیات های غیر مستقیم مثل مالیات توتون و مشروب وغیره وضع کرده‌اند .

این راهم باید گفت که تنها وسعت مملکت موجب ازدیاد ثروت نمیباشد زیرا در زمان

سلطان سلیمان قانونی وسعت مملکت عثمانی تقریباً باندازهٔ وسعت ممالك عباسی بود ، معذلك درآمدآن از۶۵ میلیون فرانك تجاوز نکرد (چنانکه گفته شد) وبنا بر آن علاوه بر وسعت ممالك عباسی کوشش‌درامر کشاورزی ، سنگینی مالیات ، حاصلخیزی زمین وامثال آن موجب ازدیاد درآمد دردورهٔ عباسیان میباشد .

۴ - توجه مردم بامور کشاورزی

درفصل‌مربوط به‌بیت‌المال اشاره‌ای شدکه‌خلفای بنی‌امیه وعمال آنان برای وصول مالیات ارضی(خراج) همه نوع جور وستم روامیداشتند وخواه وناخواه مردم ازکشاورزی دست‌کشیدند وزمین‌ها را بایر گذاردند بعلاوه شورش وانقلابات داخلی نیز درعراق وایران وعدم رضایت مردم ازاولیای امور موجب شدکه امورکشاورزی مختل گردد ومردم برای زیان رساندن بدولت دست اززراعت بردارند ودرنتیجه دهها ومزرعه‌ها را بی‌سرپرست رهاکنند . اما درزمان عباسیان قضیه برعکس شد، چون خلفای عباسی بااهل ذمه و موالی خوشرفتاری نمودند وجان‌آنانرا محفوظ ومحترم داشتند ومردم هم روبده‌هاومزرعه‌ها برگشته وبکشت و کار پرداختند .

خلفای دورهٔ اول عباسی برای‌آبادی شهرها وده‌ها وحفظ جان ومال مردم مساعی‌زیاد بکاربردند، مثلا منصور عمال ستمگررا بشدت تعقیب میکرد و اموال‌آنان را ضبط مینمود و آنرا در خزانهٔ مخصوصی بنام بیت‌المال مظالم جمع میکرد و مأمورین مخصوصی باطراف روانه‌کرده بهای‌غله راتحقیق مینمودتااز‌آنراه بمردم تعدی نشود . همین قسم عملیات والیان وقاضیان ومأمورین مالیات را بادقت رسیدگی میکرد واگر بهای غلات‌کم وزیاد میشد علت را میپرسید واگر درحکم قاضی تردید میشد قاضی‌را سرزنش نموده بازپرسی میکرد. موالی که درزمان بنی‌امیه مثل‌برده وزرخرید بودند ، درزمان عباسیان جزء ارکان دولت درآمدند ومورد توجه خلفاء واقع گشتند بقسمی‌که هرخلیفه بخلیفهٔ دیگر از آنان سفارش مینمودند بخصوص مردم خراسان‌که بیش‌ازدیگران نوازش میشدند ازآنجمله منصور به پسرخود مهدی دربارهٔ آنان چنین میگوید :

«باموالی خود (ساده تربگوئیم بابندگانت . مترجم) به نیکوئی رفتارکن ، مواظب حال آنان باش، آنهارا مقرب درگاه بنماکه اگردشواری تورا بیپش‌آیدآنان کمك‌کارتوهستند، مخصوصاً مردم خراسان را سفارش میکنم، آنان یاران وشیعیان توهستند و در راه استقرار دولت تومال وجان فداکردند» .

همینقسم مأمون وسایرخلفاء ، باموالی بمهربانی رفتار مینمودند . منصور تمام اوقات خودراصرف اصلاح امورملك وملت میکردوبآسایش وراهنمائی مردم توجه بسیارداشت وامور مالی را ازحیث درآمد وهزینه ازروی عدالت رسیدگی مینمود . همین منصور بپسر خود در بارهٔ مدارا وعدالت چنین‌وصیت میکند :

«پسرجان پادشاه بپرهیزگاری، ورعیت باطاعت، ومملکت بعدالت اصلاح میگردد».

دلایل بسیاری موجود است که پرهیزگاری ومهربانی وعدالت خواهی خلفای اول دورهٔ عباسی راثابت مینماید. مهدی مرتب درديوان مظالم جلوس میکرد و بشکایت مردم ازقضاة و مأمورین عالی رتبهٔ دولت رسیدگی میکرد. داستانهای بسیاری ازعدالت خواهی هرون زبانزد عام وخاص میباشد و هرگاه که درحضور وی ازبیداد صحبت میشد بگریه می‌افتاد، ازآنجمله هنگامیکه ابوالعتاهیه رابزندان افکند کسی رامأمور نمود تاگفتاروکردارآن زندانی رابرای وی گزارش داده ودر ضمن گزارش روزانه بهرون گفته شدکه ابوالعتاهیه این اشعار را روی دیوارزندان نگاشته است.

ترجمهٔ اشعار:

«بخدا سوگند ستمگری زشت است وستمگر همیشه سرزنش میشود.»

«بزودی پیش کردگار خواهیم رفت وآنجا دادرسی می‌شود.»

هرون که اینرا دانست بسیار گریست وزندانی راآزاد ساخت ازاوحلالیت طلبید وهزار دینار باوبخشید. موقع دیگر هرون خوان پرنعمتی گسترده بزم محللی آراست وبزرگان را بمهمانی فراخواند وابوالعتاهیه را احضارکرد که دروصف آن بزم اشعاری بگوید، ابوالعتاهیه این ابیات راسرود.

ترجمهٔ اشعار:

«اکنون باپریرویان درکاخهای آراسته وپیراسته خوش باش.»

«ولی آن هنگام که جان بسینه‌ات میرسد خواهی دانست که خود پسند بوده‌ای.»

هرون ازشنیدن آن شعرها گریست. فضل بن یحیی بابوالعتاهیه پرخاش نموده گفت خلیفه ازتوخواسته که اورا شادمان سازی ولی تواوراگریانیدی.

هرون گفت: ابوالعتاهیه را واگذارید، اومارا درکوری ونابینائی دید ودلش نیامد که گمراهی ماافزون گردد.

این داستان و مانند آن ازهرون ومأمون بسیاراست، بطوریکه بیش ازیك جلدکتاب خواهد شد وبنابراین در زیرسایهٔ چنین حکمرانـی البته امنیت برقرار میگردد و زراعت و تجارت پیش می‌رود ومردم درخدمتگزاری حکمرانان آمادهٔ هرگونه فداکاری میشوند والبته مملکت درپرتوعدالت آباد میگردد، چه عدالت ترازوی آسمانی درمیان مردم است. آبادی بدون عدالت میسر نمیشود وزندگی حقیقی بدون عدالت محقق نمیشود وبرای پادشاهان، جز باعدالت عزت وجلال فراهم نمیآید. چون ازقدیم گفته‌اند عظمت کشور بسته برجـال است و پایداری اموررجال برمال است، ومال باآبادی بدست میآید، وآبادی درپرتوعـدالت انجام می‌یابد، پس عدل اساس ملك میباشد. دیگـرازموجبات آبادی کشور عباسی آنکه خلفای این سلسله علاوه بر اینکه خود سدها وپلهـا میساختند ونهر میشکافتند با تمام قوا میکوشیدندکه

خرابی‌های دورهٔ بنی‌امیه را ترمیم نمایند و وسایل آبیاری و زراعت را رواج دهند .

سواد ــ ازآنرو مملکت رو بآبادی گذارد بخصوص قطعهٔ سواد (عراق) که از نقاط حاصلخیز جهان میباشد و چنانکه در فصل مربوط بخراج گفتیم مالیات ارضی این کشور (عراق) صدو بیست میلیون درهم ویا قریب یك ثلث خراج، تمام ممالك اسلامی بوده‌است، در زمان سلاطین‌ساسانی نیزمالیات‌سواد بیش‌ازنقاط دیگر بوده،چه‌که درزمان قبادبن فیروزصدو پنجاه میلیون درهم ودرزمان انوشیروان دویست وهشتاد وهفت میلیون درهم ودر زمان سایر پادشاهان ایران یکصد وبیست میلیون درهم از عراق مالیات میگرفتند . وعلاوه برآن سالی سه میلیون درهم بابت خرج‌مطبخ پادشاه‌ایران ازآن‌کشور برداشت میشد.وصول این‌مالیاتهای سنگین‌بزور وظلم‌وبیداد نبوده بلکه بواسطهٔ اهتمام پادشاهان ایران وخلفای عباسی درترویج زراعت و تسهیل وسایل‌آبیاری و اجرای عدالت محصول زیاد میشده است . و چنانکه میدانیم کشورعراق مانند درهٔ نیل (مصر) کشور پرنعمت وحاصلخیزی میباشد ودو رود دجله وفرات زمین حاصلخیز عراق را ازهر جهت مثل اراضی مصر بارور میسازند . با این فرق‌که چون جریان نیل ازجنوب بشمال میباشد درایام تابستان لبریزمیگردد . برعکس دجله وفرات‌که ازشمال بجنوب جاری است ودر زمستان سرشارمیشود واز آنرو همه ساله پلها وسدهائی‌که درنتیجهٔ طغیان زمستانی رود خراب شده محتاج به تعمیرمیگردد .

مجرای رود دجله درسابق غیرازمجرای امروز آن بوده است بقسمی‌که از بغداد تا مداین بطرف جنوب میآمد وازآنجابدیرعاقول وگرگرومازاریا میگذشت، سپس رو بمغرب گذارده بشکل عمودی تافم‌الصلح وواسط سیرمیکرد وازآن پس در مرداب و باتلاق (بطایح) می‌افتاد،وبفرات می‌پیوست و درنزدیکی بصره بدجلةالعوراء برمیخورد وکنارآبادان بخلیج فارس میریخت . اکنون ازمازاریا بمشرق میرود وبعد بجنوب شرقی برمیگردد . درآن‌ایام فرات دوشاخه داشت یکی ازکنارکوفه و دیگری ازشرق جاری بود وهر دوشاخه از بطایح عبور میکرد .

بطایح ــ زمین‌های گودی که در جنوب عراق میان بصره وکوفه زیرآب مانده بود بطایح یامرداب خوانده میشد وعلت پیدایش‌آن این بودکه درزمان قباد پسرفیروز روددجله درنزدیکی کسکرطغیان‌کرد وچون ازپیشرفت‌آن جلوگیری نشد زمین هـای پهناوری رافرا گرفته زیرآب‌برد. درزمان انوشیروان اقداماتی برای خشکانیدن‌آن اراضی بعمل‌آمد، اما پس‌ازانوشیروان درایام سلطنت پرویز درسال ششم هجری‌فرات‌ودجله هردوطغیان‌کرد بقسمی که نظیرآن تاآن روز دیده نشده بود ، پرویزبرای بستن‌آب کوشش بسیار نمود ودریك‌روز بدستور وی چهل بند بررودها بستند ولی‌ازطغیان‌آب محافظت نتوانستند ومردابهـا بهمان حال ماند تامسلمانان برای تسخیرعراق هجوم‌آوردند وایرانیان مشغول جنگ شدند و طبعاً ازترمیم سدها غفلت‌کردند والبته ازدهقانان نیزکاری‌برنمیآمد ورفته رفته مردابها وباتلاقها

فزونی یافت وبااین همه خراج آن اراضی هنگفت بود ، چه که عبدالله بن دراج درزمان معاویه پنج میلیون درهم ازآنجا خراج گرفت ، ودرعین حال باصلاح آن توجهی نکرد، در زمان حجاج (والی عراق) نیزجنگ‌های داخلی مجالی برای اصلاح سدها وپل‌ها نگذارد ودرنتیجهٔ همان غفلت‌هاوطغیان‌های متوالی دجله وفرات، مرداب‌ها وسعت یافت سرانجام حجاج شرحی بولیدبن عبدالملك نگاشته هزینهٔ سدبندی و خشکانیدن باتلاقها را سه میلیون درهم برآورد کرد، واین مبلغ درنظرولید بسیار بود، امامسلمه برادر ولید بوی گفت : من این پول را میدهم تابوسیلهٔ مأمورین مورد اعتماد خلیفه مصرف گردد ودرمقابل خراج زمین‌های پستی که آب درآن میماند برای من باشد .

ولید این پیشنهاد راپذیرفت ومسلمه مبلغ معهود رامصرف کرد ودرنتیجه مزارع آبادی پدیدآمد . مسلمه دونهردرآن نواحی کنده آنرا سیبین نامید وکارگران وکشاورزان بسیاری رابرای آبادی آن اراضی مأمور نمود ودراثرآن اقدامات سود بسیاری عاید وی و برادرش ولیدگردید وپس ازآنان هشام نیزاستفادهٔ زیادی ازآن اراضی برد وتا اواخر بنی‌امیه آن بهره برداری ادامه داشت .

وهمینکه خلافت به عباسیان رسید وسواد (عراق) مقر خلافت گشت در احیای اراضی آن کشور همت گماشتند ونهرها کنده وسدها بستند بقسمی که سدها ونهرها وترعه‌ها بیکدیگر پیوسته میشد ومیان دجله وفرات باغها ومزرعه‌ها چنان متصل شدکه ازیکدیگرمتمایز نمیبود ونهرهای فرات آن نواحی راسیراب میساخت وسایرقسمتهای خاك عراق نیز بهمین وصف معمور وآباد گشت بطوریکه هیچ موقع آبادی و حاصلخیزی عراق مانند دورهٔ عباسیان نشد چه حاصلخیزی زمین وعلاقهٔ خلفای عباسی به‌آبادی کشور وتوجه مردم بامور زراعت دست بهم داده آنهمه نعمت وبرکت را فراهم میساخت .

خراسان ـ دیگر از ممالکی که مالیات زیاد میداد خراسان بود ، چون سرزمین آن حاصلخیز ومردمش بواسطهٔ همراهی با بنی‌عباس مورد توجه بودند لذا خراسان بسیار آبادگردید وخراج آن به چهل میلیون درهم رسیدکه بضمیمهٔ خراج عراق نصف کامل مالیات ممالك اسلامی میشد . درزمان عباسیان سه کشور بیش ازسایرممالك اسلامی مورد توجه بود. اول عراق که خاك حاصلخیزپر نعمت وبرکتی داشت . دوم خراسان که هم خاکش حاصلخیز وهم مردمانش سلحشور وپشتیبان بنی‌عباس بودند . سوم حجازکه ازنظراحترام مذهبی وتثبیت بیعت برای خلفاء مهم‌بود . اما آبادی خراسان درآن موقع طوری بودکه ازهمهٔ ممالك اسلام برترمینمود . مقدسی درضمن گفتگو ازشهرهای عراق شرح مبسوطی از آبادی آن بلادمیگوید ولی همینکه بخراسان میرسد اظهارنظرمیکند : «گرچه شهرهای عراق بسیارآباد وپرجمعیت است امادهای خراسان خیلی مجلل ترازهمین شهرهای پرنعمت عراق میباشد وبسیاری از خلفای عباسی اصلا خراسان را مملکت میدانستند . »

بلادماوراءالنهر نیزجزء خراسان محسوب میشود وآن محل نیز پر نعمت و برکت‌است.

ابن‌حوقل میگوید : «درهیچ یك ازکشورهای اسلامی‌جائی نیکوترودلکش تر ازبیرون شهر بخارا ندیده‌ام، همینکه برفراز کهن دژ(قهندز) بخارا میروی تاچشم‌کار میکند بساط زمردین گسترده است . آسمان مانند گنبد نیلگون برروی‌آن درختها وگل‌ها وگیاهها پرتـوافکنده است وازمیان آنهمه سبزی وخرمی‌کاخهای مجلل ستاره‌های‌آسمانی ویاکلاه خودهای پولادین برروی سطح آبگون نور می‌افشانند» .

ابن حوقل میگوید : باصفاترین گردشگاههای روی زمین سند وسمرقند ورود ابله و غوطه دمشق است .

و البته بسیاری از ممالك اسلامی در آن عصر درخشان مانند خراسان ومـاوراءالنهر وغیره خرم وسرسبز وآباد بوده است (بنقشهٔ‌کتابهای اسلامی ضمیمهٔ این‌کتاب مراجعه شود.)

مصر ــ این‌آبادی وشادابی وشهرها وده‌ها طبعاً بواسطهٔ عدالت‌گستری خلفای عباسی بود چه اگرفرمانروایان عدالت پیشه ومهربان باشندآبادی وشادابی‌کشور تعجب ندارد زیرا مردم اگرامنیت وآزادی داشته باشند وحقوق حقهٔ‌آنان تأمین بشود خودبخود باصلاح‌آبادی میپردازند وهمینکه مملکت‌آبادشد خراج افزون میگردد، مثلاکشور مصر بنابگفتهٔ مورخین عرب دردورهٔمسلمانان‌بیست میلیون جمعیت داشته‌است.امامردم امروزاین‌عدد رامبالغه‌میدانند ودراوایل قرن‌گذشته هرگزاین عدد را باورنمیتوانستند بکنند، مثلا دکترکلوت بیك میگوید بیست میلیون جمعیت برای‌کشوری مثل مصر دور ازاحتمال است چه‌کـه زمین مصر توانائی اداره‌کردن بیش ازیك سوم‌آن عدد را ندارد ، .این‌گفتهٔ دکترکلوت بیك (درقـرن نوزدهم میلادی) بود ولی‌حالاجمعیت مصرازده میلیون‌هم تجاوزکرده‌است[1] ومرتب روبافزایش میرود ولی چون‌کتاب دکترکلوت بیك‌درسال ۱۸۴۰ نوشته شده ودرآنموقع جمعیت مصر سه‌میلیون بوده‌است ولذاتصوربیست‌میلیون‌نفوس‌زیادتر ازرقم معمول مینموده‌است وسه‌میلیون‌جمعیت‌زمان محمدعلی‌پاشاکه به جمعیت زمان‌ممالیك[2] بسیار بوده درنظردکترکلوت بیك‌عادی‌میآمده‌است.

اما درزمان ممالیك جمعیت مصر ازدومیلیون تجاوز نمیکرده شاید زمین های زراعتی یك‌میلیون فدان ویایك‌میلیون وکسری بیش‌نبود، زیرا فرمانروایان ممالیك‌مردم ستم پیشه‌ای

---

۱ ـ بموجب سالنامهٔ اخیرمصرجمعیت‌آن‌کشور بیش‌از۲۱ یکمیلیون بوده است .

۲ـ مملوك بمعنی‌زرخرید وجمع‌آن ممالیك است . نجم‌الدین ایوبی‌ازپادشاهـان مصر معمولا غلامانی‌میخریدودرجزیرةالروضه‌کنارنیل‌گرد میآوردواز آنرو آنانرا‌ممالیك‌بحری(زرخریدان‌دریائی) میگفتند وبالاخره یکی‌ازآن ممالیك برایوبیان تاخته خود فرمانروای مصرشد ویکـی از پادشاهان ممالیك بحری بنام منصور قلاوون مثل‌نجم‌الدین ایوبی‌گارد مخصوصی از زرخریدان خود تهیه کرد و آنان رامحافظ قلعه‌ها وبرجها قرارداد واز آنروایندسته از غلامان به ممالیك برجیه مشهور شدند و سرانجام ممالیك‌برجیه برممالیك بحری شورش‌کردندوقریب‌دوقرن‌فرمانروای مصرشدند. برای‌اطلاع بیشتر بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم مراجعه شود . مترجم

بودند وهمینکه آنها رفتند ومحمد علی آمد وآن جور وبیداد برطرف شدوجانشین های محمد علی مانند خود او برفاه حال مردم اهتمام ورزیدند مساحت اراضی مزروع تاپنج میلیون ونیم فدان[1] رسید وعدهٔ نفوس ازده میلیون بالا زده طبعاً میزان درآمد دولت فزونی یافت چه که عدالت آبادی میاورد وآبادی برثروت میافزاید واگر میزان افزایش وکسری مالیات مصر رادرنظر بگیریم این قاعدهٔ کلی بخوبی ثابت میشود که چگونه در دورهٔ بیدادگری درآمد دولت کم بوده وعکس آن عکس شده است .

مثلا دردورهٔ خلفای راشدین بیش ازهرموقع دیگرمالیات مصرافزایش داشته است زیرا عمروعاص درزمان عمر دوازده میلیون دینار ازمصرمالیات میگرفت ومساحت اراضی زراعتی به سی میلیون فدان میرسید وعبدالله سعد درزمان عثمان چهارده میلیون دینار (قدری بزورو اجبار)ازمصرمالیات گرفت اماهمینکه نوبت به بنی امیه رسید جوروبیدادپیش آمدمالیات مصر بسه میلیون دینار رسیدوفقط ابن حبحاب درزمان هشام بن عبدالملك آنرا بچهارمیلیون دینار بالابرد.

چون کشور مصر درزمان عباسیان ازمرکز خلافت دور افتاده وکسی بآن توجه نداشت میزان مالیات مثل زمان بنی امیه باقی ماند وهمینکه دولت عباسی روبانحطاط گزارد، میزان مالیات مصر بیش ازپیش کسری یافت ودرپاره‌ای سالها (قرن سوم هجری) بـه هشتصد هزار دینارتنزل یافت ودرزمان ابن طولون کـه بآبادی کشور توجه میکرد ناگهان بچهار میلیون دینار تجاوزکرد، درصورتیکه آنموقع نرخ گندم بسیار ارزان بود (ده اردب یك دینار.) پس از سپری شدن دوران ابن طولون واخشیدیها درسال ۳۶۳ دردورهٔ حکومت فاطمیان جوهر سردارخلفای فاطمی مالیات مصر به هفت میلیون دینار بالغ شد اما باید گفت که جوهر بوسیلهٔ بالا بردن میزان مالیات آن مبلغ رابدست آورد، ازآن پس بارمالیات مصر بواسطهٔ آمـدن ورفتن پاره‌ای دولتها بالا وپائین رفت. (شرح آن دراینجا مورد ندارد)

درزمان ممالیك یعنی دراواخرقرن ۱۸ میلادی میزان مالیات مصر باوجودسختگیری آنان دروصول خراج به منتهی درجهٔ تنزل رسید .

واینك بودجهٔ حکومت مصر درسال ۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸ میلادی) .

درآمد

میده یانصف	
۸۰/۴۶۰/۰۶۸	مالیات دهها وموقوفه‌ها .
۱۰/۸۷۰/۷۷۳	مالیات بروارادات .
۲۲/۸۱۱/۸۰۵	مالیات خوراکی ومصنوعات .
۲۵/۰۰۹/۰۸۱	مالیات سرانه .
۱۱۶/۵۶۱/۷۲۷	**جمع کل**

۱ ـ یك فدان مساوی با ۴۲۰۰ مترمربع میباشد . مترجم

هزینه

میده یانصف	
۲/۹۳۹/۲۴۷	حقوق افسران‌ارشد .
۲۹/۸۷۲/۶۵۷	حقوق سپاهیان .
۲/۶۵۳/۵۸۵	مخارج متفرقه .
۸/۴۳۸/۹۹۴	مستمری ملایان وهزینهٔ تعلیمات واوقاف.
۱۳/۸۹۲/۱۳۹	مستمری مبلغین و وعاظ وهزینهٔ مسجدها ومانند آن .
۴۲/۰۷۰/۶۵۴	هزینهٔ حج .

جمع کل ۹۹/۸۶۸/۴۷۶

جمع کل درآمد	**۱۱۶/۶۵۱/۷۲۷**
جمع کل هزینه	**۹۹/۸۶۸/۴۷۶**
باقی‌مانده	**۱۶/۷۸۳/۴۵۱**

این مبلغ باقیمانده باصطلاح آنروز خزانه نام داشت‌که همه‌ساله باستانبول حمل‌میشد اما پس ازچندی حکومت مصر بادولت عثمانی درافتاد و تصمیم گرفت‌که اصلا پولی باستانبول نفرستد وپس‌از شور ومشورت مقرر داشتندکه بیش‌از نیم‌آن مبلغ باقیمانده را بدین شرح در خود مصرخرج‌کنند .

میده یانصف	
۳/۰۰۰/۰۰۰	مرمت قلعه‌های قاهره .
۱/۵۰۰/۰۰۰	مرمت سایرابنیهٔ مصر .
۲/۰۰۰/۰۰۰	هزینهٔ‌جلوگیری‌ازسیل وبازکردن‌سد .
۲/۷۸۳/۴۵۱	هزینه‌های دیگر باتصویب شهرداری .

جمع کل ۹/۲۸۳/۴۵۱

وهمینکه این نه‌میلیون وکسری‌را از باقیمانده منهاکنیم هفت‌میلیون ونیم ماندهٔ‌بقیه‌را باستانبول میفرستادند .

در هرحال آنچه برای ما مهم است آنست که جمع کل درآمد مصردر زمان ممالیك ۱۶/۶۵۱/۷۲۷ نصف‌یامیده بوده ومیده‌درآن ایام چارسنت(تقریباً) میشده‌یعنی هر۲۸ نصف مساوی‌بایك‌فرانك بوده‌است، وازآنرودرآمد مصردرآن‌سالها سالیانه به۴/۱۵۰/۰۰۰ فرانك بالغ میشده‌است بااین‌فرق که بهای‌پول‌درآن ایام بابهای پول این‌ایام تفاوت‌داشته است واین موضوع ازنرخ خوراکی‌ها بخوبی‌آشکار میگردد مثلا بهای‌یك رطل گوشت آنموقع نصف و بهای یك اردب گندم ۲۴۰ نصف‌بوده واکنون میده یانصف مساوی بانیم قروش مصری میباشد (تقریباً) ودر آن‌صورت درآمد مصر در زمان ممالیك ۵۸ میلیون قروش یا۵۸۰ هزار لیره

میبوده است . ولی همینکه خاندان خدیوی فرمانروا گشتند و آبادی مصر کوشیدند رفته رفته مالیات فزونی یافت تااینکه درسال ۱۱/۸۵۰/۰۰۰ لیره یابیش از بیست برابر مالیات زمان ممالیك بوده است درصورتی که خاك مصرهمان خاك، ورود نیل همان نیل و آب وهوا به همان وضع سابق میباشد وفقط عدالت وامنیت فرق کرده که درپرتو آن آبادی وثروت اضافه میشده است، این سنت دیرین الهی است که هیچگاه تغییر نمی یابد.

۳ـ مالیاتها سنگین بوده است

در زمان عباسیان خراج (مالیات ارضی) مختلف بود، دربعضی جاها ازروی مساحت و درپاره‌ای نقاط دیگراز روی محصول میگرفتند . درصورت اول چه زمین زراعت میشد وچه نمیشد پرداخت مالیات حتمی بود. ودر شق دوم وصول مالیات موکول بزراعت بودوهریك ازاین نوع مالیات مراتب ودرجاتی داشت که بزودی تفصیل آن بیاید .

اینك چون سواد(عراق) مهمترین کشورهای عباسی محسوب میگشت لذا ابتدا ازخراج آن کشور صحبت میداریم :

سواد ـ هنگامیکه مسلمانان سواد را گشودند مالیات آنجا ازروی مساحی پرداخت میشد یعنی ازهرجریب زمین دولت ایران یك قفیز ویك درهم مالیات میگرفت. جریب عبارت از مساحت شصت ذرع درشصت ذرع ویا ۳/۶۰۰ ذرع مربع بوده است واما قفیز ازحیث مساحت یك دهم جریب واز حیث وزن هشت رطل واز حیث قیمت سه درهم محسوب میشد ، مالیات قفیز درزمان جاهلیت نیز معمول بوده چنانکه زهیربن ابی سلمی میگوید :

ترجمهٔ شعر: «در دههای عراق ازقفیز ودرهم برای شما چیزهائی میگیرند که برای اهالی آنجا مقدور نیست» .

حال اگر قفیز را سه درهم حساب کنیم جریب سی درهم میشود وایرانیان از هرجریبی چهار درهم یعنی $13\frac{1}{3}$ درصد مالیات میگرفتند که البته چندان سنگین نیست منتها زمین‌هائی هم که زراعت نمیشده است بهمان میزان مالیات می‌پرداخته است .

همینکه در زمان عمر سواد فتح شد و مسلمانان طرز مالیات گرفتن ایران را دانستند بدستور عمرزمین‌های مزروع را مساحت کردند و برای هر نوع محصول یك نوع مالیات مقرر داشتند. ومالیات گندم مانند زمان ایرانیان بهمان یك قفیز ویك درهم ویاچهار درهم باقی ماند ومالیات تاکستان ازقرار هر جریبی ده درهم ونخلستان هشت درهم ونیشکر شش درهم ویونجه پنج درهم وجو دو درهم وهرانسان ۱۲ یا ۲۴ یا ۴۸ درهم (باستثنای زنان وکودکان) تعیین شد. وجمع کل مالیات سواد درآن دوره صدوبیست میلیون درهم میشد باعتبار اینکه اراضی مزروع آنجارا سی میلیون جریب تخمین میزدند، درزمان خلفای راشدین زمین‌های سواد بسیار آباد شد ولی پس از قتل عثمان مسلمانان بجنگهای داخلی مشغول شدند و تازمان معاویه وحجاج چنانکه سابق نیز اشاره کردیم بامور کشاورزی عراق توجهی نمیشد وبااین حال حجاج مالیات

عراق را بهمان میزان مالیات زمان عمر میگرفت و البته بمردم اجحاف و تعدی میکرد یعنی اگر زمینی درظرف سال زراعت نمیشد مالیات آن معاف نمیگشت واگر صاحب زمین نمیتوانست آن مالیات را بدهد قرض دولتی بگردن وی میماند وسال بسال سنگین تر میشد واز آنرو بیشتر روستائیان ازده خود میگریختند واملاک را بایر میگذاردند تا آنکه ناچار مردم بوسیلهٔ الجاء خودرا ازشر مأمورین دولت نجات میدادند وتفصیل الجاء راقبلا شرح دادیم. دیگراز موجبات خرابی عراق آنکه مردم آنجا از بنی امیه تنفر داشتند چون خلفای اموی آنان (مردم غیر عرب) را حقیر وذلیل میداشتند وهمین پیش آمدهای نامطلوب سبب ویرانی کشور عراق واختلال امور زراعت آنجا شد. ولی همینکه درسال ۱۳۲ عباسیان بخلافت رسیدند توجه خاصی نسبت بعراق وآبادی عراق مبذول داشتند ونخستین خلیفهٔ عباسی که بآبادی عراق همت گماشت منصور بود چه که وی طرز مالیات گیری مساحی را ظالمانه دید ومالیات جو وگندم را (بیشتر محصول عراق جو وگندم است) بطرز مقاسمه (مالیات از نوع محصول بمیزان معین گرفته میشد واگر زمین زراعت نمیشد ازمالیات معاف میگشت) تعیین نمود وفقط مالیات قسمت مختصر باقی مانده (حبوبات وخرما ومیوه) محصول را بطرز مساحی معین کرد. وگرچه میزان مالیات اخیر معلوم نیست اماهمینقدر مسلم است که مهدی پسر منصور (۱۵۶-۱۶۹) برای دریافت مالیات مقاسمه درجات ذیل را تعیین کرد:

۱- زمینهای دیمی نصف محصول. ۲- زمینهائی که بادلو آبیاری میشود یکسوم وباچرخ یکچهارم محصول را مالیات بدهند. واما مالیات خرما وانگور وسایر میوهها ازروی نزدیکی باغ ببازار وبهای آن میوهها کم وزیاد میگشت واین ترتیب باشارهٔ معاویة بن یسار وزیر مهدی انجام یافت ودر نتیجه نصف محصولات عراق بابت مالیات عاید دولت شد، چه که بیشتر محصول عراق جو وگندم بود وآنهم بطریق دیمی بدست میآمد وبااینکه چنین مالیاتی بسیار سنگین بنظر میرسد، امادر آن زمان مردم عراق باشادی فراوان آنرا استقبال کردند، زیرا از امویان جور زیاد تحمل کرده بودند.

ظاهراً رشید یاهادی دهیک نیز برآن مقدار افزودند. مالیات عراق شش درهم یعنی نصف بعلاوهٔ یکدهم شد وتاسال ۱۹۲ بدین ترتیب ماند ودرآن سال رشید عشررا بخشوده همان نصف و نیمه را تثبیت کرد ودرسال ۲۰۴ مأمون مالیات نصف را بیست درصد تقلیل داد ودرسال ۲۱۰ که به ری آمد چندی در آنجا ماند و مالیات آنجارا نیز سبک کرد و همینکه این خبر بمردم قم رسید آنها هم تقاضای تخفیف نمودند ولی مأمون تقاضای آنان را نپذیرفت، مردم قم بشورش برخاستند و مأمون آنان را سرکوب ساخته بجای دومیلیون درهم مالیات معمول سالانه هفت میلیون درهم از مردم قم مالیات گرفت.

بنابرآنچه گفته شد مالیات عراق نسبت بآنچه درزمان خلفای راشدین ازروی مساحی گرفته میشد بس سنگین مینمود چه که درزمان خلفای راشدین ازهر جریب زمین چهار درهم مالیات

میگرفتند و نسبت جریب به فدان مانند نسبت ۴/۲۰۰ تقسیم بر ۱/۲۶۰ یا نسبت ۳۲۳ ۱/۳ تقسیم بر ۱۰۰ میباشد، باین‌معنی که اگر مالیات جریب‌چهار درهم‌بوده مالیات فدان ۱۳ ۱/۳ درهم میشده‌است. واین‌میزان مالیات نسبت‌باراضی مزروع بسیار کم است اما اگر اراضی‌بایر را نیز بر آن بیفزائیم میزان مالیات مزبور سنگین‌میشود و شاید معدل هردو نوع مالیات یکی بشود ودلیل این مطلب آنکه تفاوت مقدار و مبلغ مالیات خلفای راشدین (از روی مساحی) وبعداز آنکه بطور مقاسمه‌بوده چندان زیاد نمیباشد، ولی‌اگر مالیات آنروز عراق‌را بامیزان مالیات امروزی مقایسه‌کنیم میزان آنروز سنگین‌بوده‌است، زیرا حداکثر مالیات ارضی‌عراق فعلا پنج‌یك‌است وقسمت‌عمده‌ای از اراضی‌مزروع بطور ده‌یك مالیات‌میدهد. درلبنان اگرچه ظاهراً ازروی مساحت مالیات میگیرند ولی اساس‌آن برمقاسمه است‌چه هرچند درلبنان‌اراضی مساحت‌شده ولی بارعایت نوع محصول‌مالیات فرق‌کرده است . مثلا زمینی‌که محصول‌آن یك کیل زیتون یایك‌باربرگ توت یایك مدگندم تخم افشان دارد ویابهای‌آن‌زمین ۳۶۰ قروش باشد آنرا سهم میخوانند و مالیات هرسهمی بیست قروش و ۳/۴ قروش‌ویاشش درصدمیگردد .

مصر- پس‌از عراق از نظر حاصل‌خیزی مصر درجهٔ دوم‌است و خراج آنرا از روی مساحت تعیین میکردند باین‌قسم که زمین‌ها را بفدان تقسیم میتمودند و هرفدان‌را چهارصد قصبه میدانستند وقصبه عبارت ازپنج ذرع نجاری ویاشش ذرع و ۲/۳ ذرع بزازی بوده است و دراصطلاح حکومتی امروزهٔ مصر (زمان جرجی‌زیدان ۱۹۰۲ میلادی) فدان ۳۳۳ ۱/۳ قصبه‌است. قصبه ۳۵۵ مترمربع میباشد وچون آنرا بمتر مربع تبدیل‌کنیم هرفدان ۴/۲۰۰ متر مربع میشود وگاه ازاین مقدار کمتر یازیادتر میگردد وسابقاً گفتیم‌که در دورهٔ‌امویان بمردم مصر جور وستم بسیار میشد ودرنتیجه‌دهها ومزرعه‌ها بحال خرابی‌افتاده بود، مشهورترین‌والیان ستمگر بنی‌امیه عبدالله‌بن حبحاب است‌که‌درایام هشام‌بن عبدالملك والی‌مصرشد وبرهردینار جزیهٔ قبطیان یك قیراط افزوده بطوری‌که اشاره شد دراثر این‌تعدی قبطیان شورش کردند و فتنهٔ عظیمی برپاشد. اگرچه در زمان بنی‌امیه بواسطهٔ ظلم وتعدی والیان بنی‌امیه همه روزه مردم‌شورش میکردند وهمینکه عباسیان بخلافت رسیدند آبادیهای مصر بیشتر ویرانه وبایر بود ولی عمال بنی‌عباس درمصر نتوانستند مثل عمال‌عراق نسبت‌بمردم خوشرفتار و مهربان باشند ورعایت حال آنانرا بنمایند چه‌که مصراز مرکز خلافت (بغداد) دور افتاده بود و مأمورین دولتی هرچه میخواستند ازمردم مصر میگرفتند وبر آنان تحمیل مینمودند ، چنانکه موسی‌بن علی‌در سال ۱۵۶ هجری‌در اواخر ایام‌منصور وموسی‌بن‌صعب درزمان مهدی مالیات مصر را افزودند وبرای دریافت آنهمه نوع‌بمردم تعدی‌کردند وشایداین اقدام بدستور خودخلیفه‌بود چه‌که وی آنطور که‌گفتیم مالیات مردم عراق را افزود .

امادر زمان مأمون یعنی‌در روزگار عظمت وثروتمندی‌دولت اسلام مالیات مصر ازقرار

هرفدانی ده‌دینار تعیین شد. وهرگاه ارزش پول امروز و آنروز را درنظر بگیریم مالیات آنروز نسبت بمالیات‌امروز سنگین‌بوده است، چه مالیاتی‌که اکنون‌از زمین‌های مالیات بده (اکثر اراضی مصر مالیات بده است) مصر گـرفته میشود از روی حاصلخیزی زمیـن تعیین میگردد واگرچه اسماً اساس‌آن برمساحی است ولی معناً از روی مقاسمه انجام میابد زیرا کشورمصر ازنظر حاصلخیزی بچند ناحیه تقسیم شده ومالیات آن بارعایت‌حاصلخیزی‌کم و بیش‌میگردد ومالیات‌حاصلخیزترین اراضی‌ازهرفدان ۱۸۰ قروش بیشتر نمیشود درصورتیکه این‌قبیل اراضی درمصر آنقدرها زیادنیست وبقیهٔ اراضی (اکثریت اراضی) ازده قروش تاصد قروش مالیات میپردازد. هرگاه میزان محصول زمین را مقیاس قرار دهیم معلوم میگردد که مالیات بیش ازیك‌پنجم نخواهدبود چه فدانی‌که صدقروش مالیات آن باشد به‌شش‌لیره یاپنج لیره اجاره‌میرود.

واگر معدل مالیات مصررا بحساب‌بیاوریم برای‌هرفدان بیش‌از۸۵ قروش‌نخواهد شد زیرا درکشور مصر پنج میلیون ونیم فدان مزروع میباشد و مالیات سال‌گـذشتهٔ آن اراضی ۴/۶۵۲/۵۷۰ لیره‌شدکه بهرفدان ۸۵ قروش تعلق‌میگیرد ودرجای دیگر این‌کتاب اشاره شدکه یك‌قروش امروز مساوی بایك‌سوم قروش ایام مأمون میباشد واز آنرو دو دینار مالیات زمان مأمون برابرباشش‌دینار امروز است‌که‌مساوی باسه‌لیره‌میشودوبا آن‌حساب میزان مالیات درزمان مأمون سه برابر امروز بوده است.

ظاهراً پس‌از مأمون مالیات مصر افزایش یافت وهمینکه دراواسط قرن چهارم هجری جوهرسردار خلفای فاطمی‌کشور مصررا گشود میزان مالیات سه‌دینار ونیم بود وجوهر آنرا به‌هفت‌دینار بالابرد والبته آن مالیات بسیار سنگین‌بوده است .

مقدسی‌در‌کتاب احسن‌التقاسیم‌مینویسد: «اساساً درمصرمالیات نبوده است بلکه‌کشاورز زمین‌را ازدولت میگیرد ودرآن زراعت میکند وهمینکه‌محصول بدست آمدآنرا خرمن‌کرده مهر میزنند سپس‌نمایندهٔ دولت میاید وکرایهٔ زمین‌را از برزگر دریافت داشته باقی‌را بخود اومیدهد» اما بایددانست‌که این‌نوع‌رفتار مربوط به‌زمینهائی بوده‌که مالك معین نداشته است وکشاورزان آنرا ازدولت میگرفتند وصاحبان آن‌اراضی‌که از مأمورین دولت روم بوده‌اند یاکشته ویافراری‌شده بودند وزمین آنان‌بتصرف بیت‌المال درآمده بودودرنتیجه والی (حاکم شرع آنروز) آن‌اراضی دولتی راکرایه میداد و مال‌الاجارهٔ آنرا جنس یانقد میگرفت .

سایرممالك ـ درپاره‌ای ازممالك اسلامی از روی‌مساحی ودیگر ازروی‌مقاسمه ویا طور دیگر مالیات میگرفتند. مثلادر نقاط مختلف مملکت فارس سه‌نوع مالیات دریافت میشد یکی مساحی ویگری مقاسمه وسومی بطورمقاطعه. اما قسمت‌عمدهٔ اراضی‌فارس ازروی مساحی مالیات میداد ومیزان مالیات درشهرهای مختلف‌فارس تغییر میکرد، مثلاسنگین‌ترین مالیاتها را ازشهر شیراز میگرفتند بدین‌ترتیب :

۱- جو و گندم هرجریبی ۱۹۰ درهم. ۲- بوستان کاری ۲۳۷ ½ درهم ۳- پنبه ۲۵۶ درهم وچهار دانگ ۴- تاك ۱۴۲۵ درهم - واگرچه جریب فارس هفتاد ذرع و هرذرعی نه قصبه بوده ودو برابر جریب عراق میشده، معذلك میزان مالیات آن بسیارسنگین بوده‌است. بهرحال اینمالیات دراواسط قرن چهارم از شیراز گرفته میشد ولی میزان مالیات آن در زمان مأمون بدست نیامده است.

مالیات دیارمغرب (شمال افریقا) نیز درهمین حدودها سنگین بوده است. مثلا عباس ابن ابراهیم بن اغلب از هرفدان ۱۸ دینار مالیات میگرفت ولی تصور نمیرود که پرداخت چنین مالیاتی مدتی طول کشیده است بلکه بمقتضیات اوضاع تغییر کرده است.

خلاصهٔ کلام آنکه در زمان عباسیان مالیات سنگین بوده اما مقتضیات زمان واوضاع اجتماعی طوری بوده که سنگینی آن احساس نمیشد و مردم همچندان شکایتی از سنگینی آن نداشتند وچه بسا که يك عامل درظرف چندروزه بآسانی چندین میلیون (درهم) مالیات جمع میکرد، چنانکه معتصم اینعمل را انجام داد و هنگامیکه مأمون ازدمشق میگذشت نزد برادر خود معتصم (والی شام) از بی‌پولی شکایت کرد معتصم گفت تاهفتهٔ آینده هرچه بخواهی پول تقدیم میدارم - وبعداز چندروز سی میلیون درهم برای مأمون گردآورد ومأمون همچنانطور که ایستاده بود قسمت عمدهٔ آن پولهارا تقسیم کرد.

مالیات‌های متنوعه

اینك برای تکمیل موضوع مختصری هم از مالیاتهای متنوعه دورهٔ عباسی میگوئیم وآن عبارت بود از:

۱- ده يك كشتی - میزان و مشخصات این مالیات معلوم نیست همینقدر معین است که مبالغ بسیاری از این بابت عاید میشده است. زیرا بازرگانی عراق تا سایر کشورهای جهان حتی هند وچین دامنه داشته است وکشتی‌های بسیار باکالاهای گرانبها بممالك اسلامی آمدوشد میکرده است.

چنانکه درپاره‌ای ازکتب تاریخی نام بازرگانی را بنام حسن بن عباسی ازاهالی بصره ذکر میکنند که کشتی های متعددی داشته وکشتیهایش بدورترین نقاط هند وچین میرفته است وسالی صدهزار دینار (درقرن ششم هجری) مالیات کشتی میداده است. حال اگر يك بازرگان دربصره صدهزار دینار مالیات کشتی میداده سایر بازرگانان درسایر بنادر اسلامی البته مبالغ گزافی ازآن بابت میپرداخته‌اند چنانکه مالیات کشتی دربندر عدن درقرن چهارم سالی دویست هزار دینار ودرقرن ششم صدوچهارده هزار دینار بوده است. ظاهراً در زمان عباسیان این مالیات آنقدرها زیادنبوده وتدریجاً افزایش یافته‌است چه که در صورت حساب علی بن عیسی (سال ۳۰۶ هجری) که برای مقتدر خلیفهٔ عباسی تنظیم‌شده مالیات کشتیهای بصره فقط ۲۲٫۵۷۵ دینار است، درصورتیکه دویست‌سال بعد يك تاجر اهل بصره چندبرابر آن مبلغ مالیات کشتی میداده است.

۴- پنج‌یك معدنها - در آن ایام معدنها را دو قسمت میکردند روی زمینی مانند معدن نمك، سرمه، قیر، نفت، معدن زیرزمینی مثل فیروزه، طلا، نقره، مس ومانند آن که استخراج مواد معدنی بعملیات فوق‌العاده احتیاج داشته‌است. عمال اسلامی برای معادن قسمت اول هیچ‌نوع مالیاتی نمیخواستند و آنرا مانند آب وهوا جزء اموال عمومی مردم میدانستند و هر کس میتوانست بآزادی ازمعادن قسمت‌اول بهره بردارد اماز معادن قسمت دوم که بهره‌برداری‌از آن مستلزم انجام عملیاتی بود پنج‌یك محصول را دولت میگرفت و چون امپراتوری عباسی وسعت بسیار داشت معادن متنوع در نقاط مختلف مملکت مثل معدن طلاونقره ومس وزیبق و وفیروزه وزبرجد وغیره یافت میشد واینك نمونه‌ای ازآن معادن ونواحی‌آن:

درخراسان‌طلاو نقره وفیروزه وسنگ‌مرمر وگل‌مهر وموم ونشادر وزیبق وجودداشت، در ماوراءالنهر معادن طلا و نقره وزیبقی بوده‌که مانند آن از حیث فراوانی مواد درجای دیگر یافت نمیشد، درفارس معدن نقره وآهن وسرب وگوگرد ونفت ومس و زیبق ودرمغرب اصفهان معدن سرمه بود. درکرمان شهری بنام دمندان بوده‌که‌معدنهای طلا ونقره وآهن و مس ونوشادر آن مشهور بوده است وهمین قسم درسواحل افریقای شمالی نقاط معینی برای صیدمرجان بودکه از یکی از نقاط آن پنجاه‌کرجی مرجان حمل میشد ودرهر کرجی بیست رطل‌مرجان بود: درسوریه ودر نزدیکی بیروت و مقرةالجید در حلب وکوههای سرخ در اطراف شام‌معدنهای آهن فراوان بود، درفلسطین معدن سنگ‌مرمر ودر اغوار معدن‌گوگرد ودرصعید مصر معدن سنگ شب[1] موجود بود، اعراب آن‌سنگهارا ازمعدن بسواحل اخمیم و اسیوط و بهنسا میبردند واز آنجا در موقع سرشاری رودنیل باسکندریه حمل میکردند و به بازرگانان رومی ازقرار هرقنطاری چهار تاشش دینار میفروختند ومیزان آن معدن تاسالی دوازده هزار قنطار میرسید[2].

در صحرای غربی درهٔ نیل ودرنقاط دیگرمصر نیترون یافت میشد وسالی‌ده هزار قنطار ازآن معادن استخراج میشد وگاه‌هم آن‌معادن را ازقرار سالی ۱۵/۵۰۰ اجاره میدادند. در نوبه موازی اصوان معدن طلای مهمی بوده است، ابن حوقل در آن باب چنین میگوید: «معدن از اراضی مصر نیست و در زمین‌های بجده شروع شده تاعیذاب میرسد، خود معدن زمین‌هموار است‌که پست و بلندی ندارد وسطح آن نرم وشنزار است وتجار درمحلی موسوم به (علاقی) واقع درآن نواحی جمع میشوند».

دربلاد مغرب درنزدیکی سجلماسه وهمچنین درماورای‌آن بلاد درسودان معدنهای‌طلا ونقره بوده است. ودرصعید مصر ودر جنوب‌درهٔ نیل (اینطور؟) ودرصحراهای دور ازآبادی معدن زبرجد وجود داشته است.

---

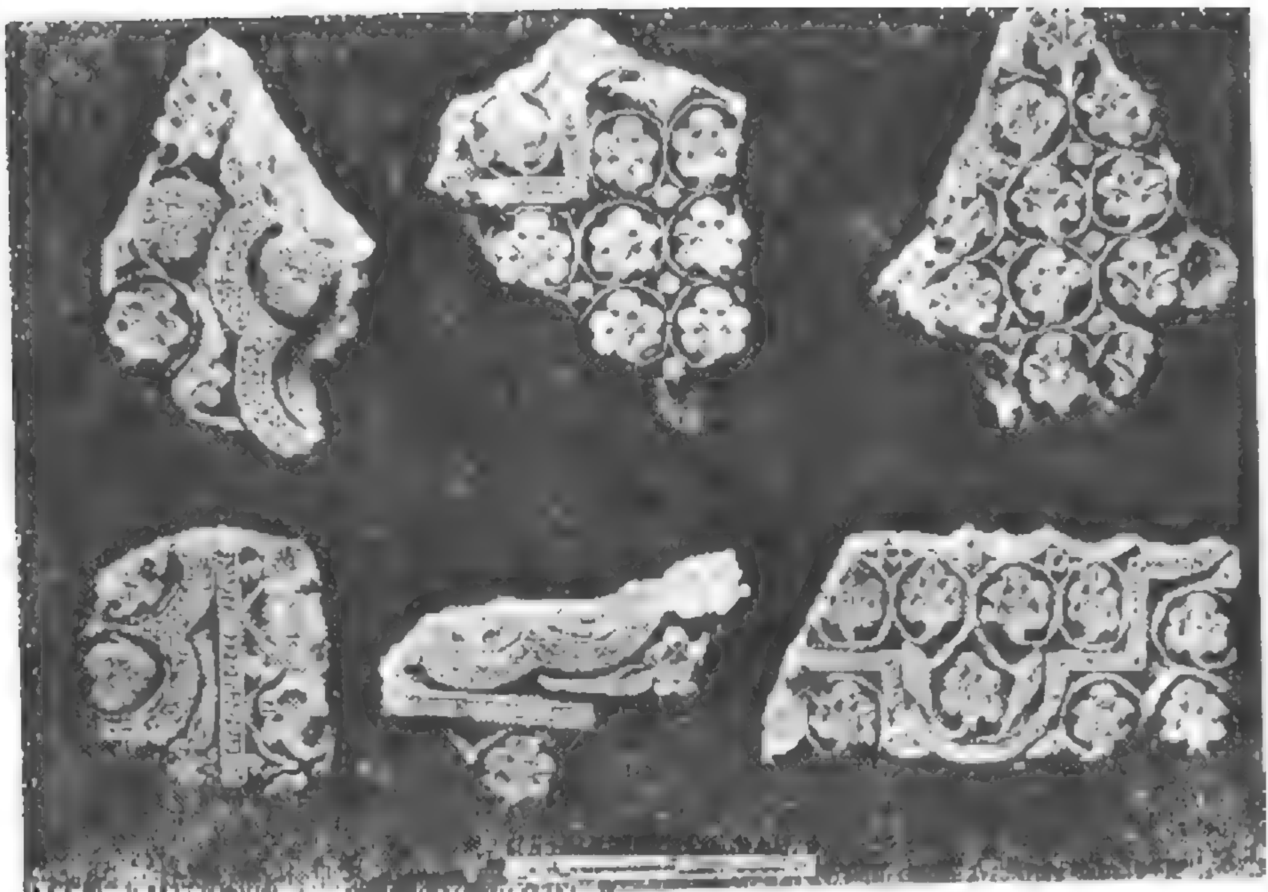
۱ - نوعی سنگ معدنی سرخ‌وسفید است.
۲ - هرقنطاری ۴۵کیلوگرم است(تقریباً). مترجم.

دربحرین مروارید صیدمیشده، در صنعاء معدن عقیق بوده و میان ینبع ومروه معادن طلایافت میشده ودرکرانهٔ عدن ومکا عنبر زیاد بوده‌است .

اینها نمونه‌ای بود ازمعدنهای ممالك اسلامی در دورهٔ عباسیان‌که ازآن نقاط مالیات پنج‌یك گرفته‌میشد و به‌بیت‌المال میرسید. گاه‌هم‌این معدنها راکرایه میدادندویابمقاطعه واگذار مینمودند وپول‌زیادی میگرفتند ازآنجمله در اواسط قرن‌چهارم‌هجری معادن فیروزهٔ نیشابور را بمبلغ ۷۵۸/۷۲۰ درهم اجاره داده بودند .

۳- جزیه وزکوة - درآغاز پیدایش اسلام مبلغ‌جزیه زیاد بود ولی‌تدریجاً کم‌شد. زکوة عایدی‌مهمی بود اما رفته رفته از اهمیت افتاد و تفصیل آن‌خواهد آمد .

۴- حقوق گمرك داخلی وخارجی - در آن ایام چیزی شبیه بحقوق گمرکی از کالاهای رسیده میگرفتند خواه از دریا وخواه ازخشکی آمده بود، این حقوق گمرکی از انواع محصولات، مصنوعات، منسوجات وحتی ازبردگان‌نیز دریافت میشده‌است وعایدی‌زیادی از آنراه بدست میامد ولی مقدار مشخص‌آن معلوم نیست وآنچه مسلم است آنست که بحسب زمان ومکان تغییر میکرده وشاید در یك‌شهر در مواقع مختلف بچندنوع پرداخت میشده‌است. ودر هرشهری جریان خاصی داشته است واینك‌برای نمونه گفتهٔ شمس‌الدین‌مقدسی‌را دربارهٔ حقوق‌گمرکی شهرهای تیس ودمیاط (مصر) ذکر میکنیم که‌مقدسی‌خود دراواسط قرن‌چهارم



ع - نمونه‌ای از گچ‌کاری قرن سوم هجری‌که در خرابهٔ یکی از کاخهای عباسی درسامره بدست آمده

هجری‌شاهد آن جریان بوده است. مقدسی میگوید :

حقوق گمرکی بخصوص درکرانهٔ نیل وتنیس ودمیاط سنگین‌است وطرز فروش‌پارچه‌ها چنین است که: ابتدا مهر سلطان بآن پارچه میخورد و دلالانی‌که فروش آنرا بامر سلطان عهده‌دار شده‌اند آنرا میفروشند وبهای آنرا در دفتر ثبت میکنندازآن‌پس پارچه‌را پیش‌کسی میبرندکه آنرا تامیکند بعدشخص دیگری آنرا تسمه‌پیچ مینماید وسومی آنرا درسبد مینهد وچهارمی بارمیگیرد وپنجمی تاکنار دریا میبرد وتمام این مأمورین نام ونشان خودرا روی پارچه قید میکنند وپیش از آنکه بار بکشتی برود مأمورین دولتی بدقت علامت ونام ونشان مأمورین‌را تفتیش میکنند وهریك از این چند مأموری‌که گفته شد مالیات مخصوصی دریافت میدارد، درتنیس مالیات‌یك خیك‌روغن یك دینار است. درکنار شهر فسطاط مجاور رودنیل مالیات‌گمرك بسیارسنگین است، من درکرانهٔ بندر تنیس باج‌ستانی‌را دیدم‌که میگفت روزی هزار دینار ازهمین محل‌باج میگیرم و درکرانهٔ صعید و اسکندریه و غیره مانند آن‌باج‌خانه بسیار میباشد. دراسکندریه ازکشتی‌های مغرب ودرفرما ازکشتی‌های شام‌باج میگرفتند. باج کشتی‌ها در دریای سرخ (قلزم) ازقرار باری یك‌درهم بود.

ابن‌حوقل میگوید: «هرسالی یك میلیون درهم ازکالاهای‌صادره از آذربایجان‌بنواحی ری‌باج میگرفتند واین‌کالاها بیشتر برده وچهارپا وگاو وگوسفند واجناس دیگر بود.»

درآغاز خلافت عباسی ودورهٔ ترقی آن‌مقدار این‌باج‌ها چندان زیاد نبود ولی‌درعصر انحطاط روبفزونی گزارد.

۵ - مستغلات و عایدات ضرابخانه - منظور از مستغلات‌کرایهٔ اماکنی است‌که زمین‌آن متعلق بدولت‌بوده ومردم درآن‌اماکن عمارت‌ساخته‌اند ماننذبازار وخانه وآسیاب و غیره. ابن‌خردادبه میگوید: «تنها درآمد شهر بغداد از این‌بابت سالی یك‌میلیون ونیم درهم میشد ومستغلات وعایدی ضرابخانهٔ سامرا بسالی ده‌میلیون درهم رسیده بود.»

عباسیان در دورهٔ اقتدار وعظمت‌خویش‌ازاین نوع مالیاتها استفاده میبردند، اما درآمد عمدهٔ آنان‌از مالیات زمینی (خراج) بود وتفصیل‌آن درفصل سابق‌گذشت.

۶ - درستکاری و امانت مأمورین‌در وصول و ایصال مالیاتها

بطوری‌که قبلاگفته شد درزمان امویان از هرجهت بمؤدیان مالیات ظلم میشد ومأمورین وصول‌وایصال یا بااجازهٔ خلیفه ویابدون‌اجازه خلیفه پولهائی از مردم برای خود میستاندند. مثلا معاویه برای استفاده ازسیاست وتدبیرعمروعاص درمقابل رقیبش علی(امیرالمؤمنین) سراسر مصر را طعمهٔ عمروعاص قرار داد واورا درتمام امور صاحب اختیار کرد، گاه‌هم عمال‌خلفاء بعنوان نیازمندی به‌پول برای‌جنگهای داخلی ازمردم پولهای‌گزافی میگرفتند. چنانکه حجاج والی عراق همان‌کار راکرد ویا به بهانهٔ ساکت‌کردن شخص متمردی‌پول زیادی جمع میکردند. ودر بعضی‌اوقات والی یاعامل

خلیفه پولهائی گرد میآورد و خودش ضبط میکرد و بخلیفه نمیداد از آن جمله مسلمة بن عبدالملك والی عراق برادر یزید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی تمام مالیات عراق را یکجا برای خود برداشت و برادرش از ترس شورش و طغیان مسلمه چیزی از او نخواست و یا اینکه شرم کرد از وی مالیات را مطالبه کند.

گاه هم مأمورین عمل کرد (مالیات غنیمت وامثال آن) خود را پنهان مینمودند و بخلیفه خبر نمیدادند، گاه هم خبرش را بسمع خلیفه میرساندند اما پولش را نمیفرستادند چنانکه یزید ابن مهلب پس از فتح گرگان درسال ۹۸ هجری اموال بسیاری غنیمت گرفت و شش میلیون درهم سهمیهٔ بیت المال را نزد خودش نگاهداشته خبرش را برای خلیفهٔ بغداد فرستاد وهمین پیش آمدها سبب میشد که خلفا امـوال عمال را مصادره کنند. (شرح آن گفته شد).

عمال و مأمورین عباسیان ابتدا ازکسان خودشان بودند و سپس ایرانیان را بآن سمتها بر گماشتند و آنان (ایرانیان که خود دولت عباسی را برپا ساخته بودند) ازجان ودل باکمال دوستی بعباسیان خدمت میکردند ، عباسیان هم حقوقهای گزافی بآنان میدادند . مثلا همینکه مأمون سهل را بفرمانروائی کلیهٔ ممالك مشرق تعیین کرد سالی سه میلیون درهم حقوق بوی داد در صورتیکه بزرگترین رقم حقوق عمال بنی امیه ۶۰۰ هزار درهم بود کـه بهیزید بن عمر بن بصیره والی عراق پرداخت میشد.

هوش وکاردانی وخردمندی وزیران عباسی بخصوص برمکیان یکی از موجبات و پیشرفت کار خلفای عباسی بود، چه که باحسن تدبیر آنها کارهای دولت مرتب میگذشت مأمورین بدرستی وصداقت انجام وظیفه میکردند، خلاصه اینکه صمیمیت ودرستکاری ایرانیان سبب شد که دولت عباسی بهمنتهای عظمت وجلال برسد و صمیمیت ایـرانیان طبیعی بوده زیرا امویان (مخالفان عباسیان) ایرانیان را بسیار پست و حقیر میشمردند. وآنان را آزار میدادند، موجبات دیگری هم برای ازدیاد درآمد عباسیان بوده که ازآنجمله امنیت داخلی و نبودن جنگهای خارجی درزمان مأمون میباشد و هرکس میداند که جنگ و ناامنی مردم را از زراعت و تجارت باز میدارد ودرآمد مردم را در میدانهای کارزار بهدر میدهد.

موجبات کمی هزینه

دربخش اول این فصل موجبات ازدیاد درآمد عباسیان نسبت بامویان را شرح دادیم واینك ببخش دوم یعنی موجبات کمی هزینه پرداخته میگوئیم که مهمترین آن موجبات سه چیز بوده است از اینقرار:

۱- کمی کارمندان

شمارهٔ کارمندان هـردولتی با رژیم آن دولت ارتباط دارد و بهمـان نسبت کم و زیاد میشود.

دررژیمهای استبدادی شمارهٔ کارمندان زیاد نمیشود، چون حکمرانان مستبد احتیاجی بمراجعه به پرونده ومقررات ندارند و آنچه راکه بخواهند بمیل ونظر خود انجام میدهند، برای نمونه محاکم قضائی دورهٔ استبداد و مشروطه را درنظر میگیریم و شمارهٔ کارمندان آن دو

محکمه را مقیاس قرار میدهیم ، همینطور سایر مؤسسات دولتی‌که نظیرمحاکم قضائی میباشد و برای نمونه‌کارمندان دولتی مصر را درزمان سابق ودر وضع فعلی مقایسه میکنیم.

تااواخر قرن ۱۸ میلادی یعنی پیش از آنکه ناپلئون بمصر بیاید اوضاع اداری مصر بهمان‌سیستم معمولی‌که سلطان سلیم وپسرش سلطان سلیمان مقرر داشته بود اداره میشد بدین معنی‌که فرمانروائی بنام پاشا ازاستانبول بمصر میآمد و۲۴ بیك (طلبه‌خانه) همراه وی بود دوازده‌نفر آنان مقامات مهمی‌را عهده‌دار میشدند از اینقرار:

۱ ـ کخیا قائم‌مقام پاشا ومنشی مخصوص‌او .

۲ ـ دفتردار یاوزیر دارائی .

۳ ـ امیرخزانه یامأمور ایصال سهم باب عالی باستانبول .

۴ ـ امیرالحاج‌که حاجیان‌را بمکه میبرد.

۵ ـ سه‌افسر برای ادارهٔ امورمرزی سویس (محل‌سابق‌کانال‌سویز . مترجم) ودمیاط و اسکندریه .

۶ ـ پنج‌فرماندار پنج‌شهرستان جرجا، بحیره، منوفیه، غربیه، شرقیه .

و چهار فرماندار شهرستان قلیوبیه ، منصوره ، جیزه، فیوم‌که آنان‌را مدیر میگفتند. بعلاوه ادارهٔ قضاة وامین‌ضرب واحتساب از ادارات دولتی آنروز بشمار میآمد .

سپاهیان شش‌هنگ بودند وهرهنگی‌را وجاق میگفتند ازاینقرار :

۱ـ وجاق متفرقه مرکب ازگارد مخصوص‌سلطان .

۲ ـ وجاق چاووشان مرکب از افسران هنگ سلطان سلیم کـه مأمور وصول مالیاتها میشدند .

۳ ـ وجاق شترسواران .

۴ ـ وجاق تفنگچیان .

۵ ـ وجاق ینی‌چری مرکب از افراد طوایف مختلف که تحت استیلای دولت عثمانی درآمده بودند و آنانرا مأمورین امنیت (مستحفظین) نیز میگفتند جه‌که حفظ امنیت شهرها بآنان واگذار میشده است .

۶ ـ وجاق عرب .

افراد این هنگها را وجاقی میخواندند . هروجاقی فرماندهی داشت کـه آنرا آغا میگفتند وچندین مأمور بنام‌کخیا ، باش اختیار ، خزانه‌دار ، روزنامه‌چی ، تحت نظر آغا انجام وظیفه میکردند . پاشای بزرگ ، مجلسی بنام پاشا از افسران وجاقها تشکیل میداد و تمام امور با نظر آن شوری حل وفصل میشد .

این بود هیئت مدیره وحاکمیت مصر درزمان سابق که شمارهٔ کارمندان آن باستثنای سپاهیان ازدویست تا چهارصد میشد وامور مربوط بهیئت وزیران ، وزارت‌خانه‌ها ، ادارات

بهداری ، شهربانی ، زندان وغیره را انجام میداد . درصورتیکه کارمندان ومأمورین آن ادارات فعلا بهزاران میرسد .

واینک وضع ادارات ومؤسسات فعلی دولت مصر را ازنظرتعداد کارمندان هم شرح میدهیم، اکنون (زمان تألیف‌کتاب۱۹۰۲) دونوع مستخدم در ادارات دولتی مصرهست یکی کارمند عالیرتبه مانند وزیر(ناظر) مدیرکل دفتردار ، محاسب وغیره ودیگرمستخدمین جزء مانند دربان وفراش وامثال آن وارقام ذیل مربوط بکارمندان قسمت اول است .

شمارهٔ کارمندان دفتری حکومت مصر در سال ۱۹۰۲

تعداد نفرات		تعداد نفرات	
۱/۱۳۱	کارمندان دربار.	۵۱۰	گمرک.
۱۸	هیئت‌وزیران.	۲۱۸	مأمورین بندری.
۲۶	مجلس شوری.	۱۴	ماهیگیری.
۲۴	نظارت(وزارت) امورخارجه.	۱۳	حمل ونقل.
۴۱۹	دارائی.	۱/۹۳۸	راه‌آهن.
۴۲۴	فرهنگ.	۳۲۷	تلگراف.
۱۸۶	کشور.	۲۹	بندر اسکندریه.
۲/۷۶۰	دادگستری.	۵۵۰	پست.
۶۲۹	مشاغل عمومی.	۱۰۳	فانوس دریائی.
۳/۳۰۶	جنگ.	۶	لنگرگاههای کشتی.
۱/۷۱۵	ادارهٔ امورشهرستانها ومالیهٔ آن	۱۵	مأمورین‌رسیدگی‌عیار زروسیم.
۶/۶۴۴	شهربانی.	۳۰۱	آموزشگاههای دولتی.
۵۲۶	بهداری.	۱۱	کتابخانهٔ خدیوی.
۱۰۵	زندان.	۴	آنتیکه‌خانه(موزه).
۱۵	جلوگیری ازبرده‌فروشی.	۱۴	چاپخانهٔ ملی.
۳۶	دفترخانه.	۹۰	املاک‌خالصهٔ‌مشترک‌ومخصوص
۲۱۸	مأمورین‌مرزی برای‌جلوگیری‌ازقاچاق.	۲۲۷	کمیسیون شهرداری.
۱۴۰	ادارهٔ پروانهٔورود(تذکره).		**جمع کل ۲۲/۴۵۴ نفر**

پس شمارهٔ مجموع کارمندان دولتی مصر ۲۲۴۵۴ میباشد از این عده کارمند بعضی‌ها فقط متصدی، دریافت پاره‌ای درآمدها میباشند ودرادارهٔ امورمملکت مداخله ندارند مانند:

تعداد	نفرات	تعداد	نفرات
۱/۹۳۸	مأمورین راه‌آهن.	۱۰۳	فانوس دریائی.
۳۲۷	تلگراف.	۶	مأمور بندر.
۲۹	بندر اسکندریه.	۱۵	مهردار.
۵۵۰	پست.		**جمع کل ۳/۹۶۸ نفر**

باضافه ۱/۷۱۵ نفر کارمندان ادارات شهرستانها که جمعاً ۴/۶۸۳ نفر میباشند. و هرگاه این‌عدد را ازعدد اصلی کسر کنیم ۱۷/۷۷۱ نفر باقی میماند یعنی باستثنای سپاهیان متجاوز از هفده هزار کارمند فقط وفقط مأمـور انجام مصالح عمومی کشور میباشند والبته بـا شمارهٔ کارمندان دولتی در زمـان عثمانیان اختلاف فاحش دارد و از این‌رو میتوان شمارهٔ نـاچیز کارمندان دولتی عباسیان را درنظر آورد وبامراجعه بصورت‌مندرج دراین کتاب بخوبی‌شمارهٔ کارمندان آن ایـام معین میشود ، چه بیشتر کارمندان مرقـوم درآن‌صورت افسران سپاه و ملازمان دربار وگارد مخصوص وغلام وپیشخدمت‌ها وفراشان وشکارچیان وامثال آنان میباشند وفقط عدهٔ کمی از آنها مأمورین واقعی ادارات دولتی هستند باین‌شرح : (سردفتران ومنشیان درجهٔ اول وخزانه داران و دربانان و... وعبدالله‌بن سلیمان وزیر و اسحق‌بن ابراهیم قاضی وسواران ومتصدیان زندان واصطبل).

تصور نمیرود که جمع هزینهٔ ادارات واقعی دولتی آنزمان بیش از نصف مبلغ مذکـور درآنصورت یعنی یك میلیون و دویست و پنجاه هزار دینار میشده‌است ، در صورتیکه هـزینهٔ ادارات دولتی امروز مصر از سه میلیون ودویست و پنجاه هزار لیره افزون است . وچنانکه میدانیم مصر یکی ازعمالك بالنسبه کـوچك امپراتوری عباسی بشمار میرود ولـی نظامات و مقررات کنونی ایجاب میکند که شمارهٔ کارمندان دولتی مصر تا این اندازه افزون گردد .

این‌را هم بگوئیم که کم‌خرجـی دولت عباسی تنها بواسطهٔ کمی عـدهٔ کارمندان نبوده بلکه سبب مهم دیگری هم داشته وآن اینکه مقرری پـاره‌ای از کارمندان دولتی از بـودجهٔ دولتی پرداخته نمیشده بلکه ازمحل درآمدهای اتفاقی تأدیه میگشته‌است . مثلا دراین کتاب ضمن صورت هزینهٔ کارمندان نوشته شده که : حقوق روزانهٔ متصدیان دفاتر ومنشیان درجهٔ اول وخزانه‌داران ازقرار روزی $\frac{۲}{۳}$ ۱۵۶ دینار میباشد واین مسلم است‌که حقوق کارمندان دفترها ومؤسسات دیگر جزء این رقم نبوده چه‌که درهمان‌صورت باین عبارات برمیخوریم:

«باستثنای مـأمورین دیوان عطایا ونواب آنان درمجالس تقسیم عطایا وهمراهـان و کمك دستهای آنها وخزانه‌داران بیت‌المال‌که حقوقشان از دو محل ذیل تأدیه میشود:»

آ ـ اموال مصادره .

ب ـ جریمهٔ کسانی‌که ستوران خودرا مرتب نگاه نمیدارند .

نکتهٔ دیگر آنکه تنظیم چنین صورت‌حساب مجمل ومبهمی حتی درمیان بازاریان امروز معمول نیست . چه رسد به‌ادارات دولتی که ناچار صورت‌حساب دقیق ومنظم تهیه میکنند واگرمأمورین دولت عباسی واقعاً درصدد تنظیم صورت‌حساب دقیق بودند میبایستی مقدار حقوق همان مأمورین درجهٔ دوم را در صورت هزینه ذکر کنند ومبلغ اموال مصادره و جریمهٔ ستوران‌را نیز جزء درآمد بیاورند . وشاید هم بهمین نحوه عمل میکرده‌اند وصورت مزبور را ازنظر اختصار ویا جهات دیگر باین احمال تهیه شده است .

۳ ـ دولت عباسی وام نداشت

از نتایج تمدن جدید آنکه حکومت های اروپائی امروز هریک مبالغی وام دار هستند وهرساله مبلغی ازبودجهٔ خودرا صرف‌پرداخت اصل وفرع آن دیون میکنند و ناچار مالیاتهای متنوعی‌که در دورهٔ عباسیان نبوده بر مردم تحمیل مینمایند و با وجود آن چیزی پس‌انداز ندارند ، ویا پس انداز آنان ناچیز میباشد ، زیرا قسمتی از پس‌انداز باید بابت پرداخت اصل‌وفرع وام مصرف شود ، قبلاگفته‌شدکه درآمد دولت بریتانیا سالی۱۲۰میلیون لیره میشود، $\frac{۴}{۵}$ این درآمد بابت مالیاتهائی است‌که تازه معمول شده معذلك دولت تمام این درآمدها را مصرف میکنند زیرا $\frac{۱}{۴}$ کل بودجه باید بمصرف پرداخت وام برسد و اگر دولت بریتانیا آن وام را نداشت سالی سی میلیون لیره پس‌انداز میکرد . یعنی ثروت دولت بریتانیا معادل ثروت دولتی عباسیان‌بود ، وام دولتی منحصر به‌بریتانیانیست وتمام دولتهای اروپائی کم‌وبیش وام دار هستند واینك صورتی از وام دولتهای بزرگ اروپا در ربع اخیر قرن نوزدهم با حذف مبالغ کمتر از میلیون .

صورت وام دولتهای بزرگ اروپا[1]

نام	مبلغ وام به‌لیره
فرانسه	۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰
انگلیس	۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰
روسیه	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
اتازونی	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
عثمانی	۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰
اتریش	۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰
مصر	۱۰۳/۰۰۰/۰۰۰
آلمان	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰
هلند	۹۳/۰۰۰/۰۰۰
چین	۵۴/۰۰۰/۰۰۰

1_ Statesman,s year book

نام	مبلغ وام به‌لیره
ژاپون	۴۸/۰۰۰/۰۰۰
ایتالی	۲۲/۰۰۰/۰۰۰
اسپانی	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	۳/۰۳۰/۰۰۰/۰۰۰لیره

این وام‌ها بتدریج برای دولت‌های اروپائی پیدا شده وپول آنرا بمصرف جنگ ویا تأسیس مؤسسات عمومی رسانده‌اند . والبته عباسیان نیز چنین مخارجی پیدا میکردند ومحل پرداخت آنرا در دورهٔ ترقی وعظمت خود از پس‌اندازهای بیت‌المال تأمین میکردند. ودر روزهای بدبختی وتنزل که مالیات و درآمد کم شده بود برای این قبیل مخارج دارائی بزرگان و دولتمندان و وزیران را بنام مصادره برمیداشتند وآنان نیز البته بوسیلهٔ اختلاس



ابریق سفالین ساخت قرن ششم هجری مجموعه دکتر علی‌پاشا ابراهیم

آنهمه مال را اندوخته بودند .

گاه هم دولتهای عباسی با تجار بخصوص یهودیان سفته بازی میکردند وحوالههائی وعدهدار بآنها داده پول نقد میگرفتند واصل‌وفرع را درسرمدت می‌پرداختند والبته‌یهودیان که در رباخواری شهرهٔ جهان هستند بیش‌ازدیگران مورد معامله بودند و میزان سود این معاملات تا بیست درصد میرسید .

مثلا علی‌بن عیسی وزیرالمقتدر عباسی در اوایل قرن چهارم هجری سفته‌هائی به‌تجار میدادکه وعدهٔ آن نرسیده بود ودرمقابل دریافت پول نقد برای هردینارماهی یك‌دانگ‌ونیم سود میداد و باین ترتیب سود ده‌هزار دینار ماهی ۲/۵۰۰ درهم میشد ، مشهورترین سفته‌بازهای یهودی آنزمان یوسف‌بن فنحاص بغدادی است که از بازرگانان اهوازی بوده است. ودیگر هرون‌بن عمران وجانشین‌های آن دو یهودی که شانزده سال تمام باین‌کار اشتغال داشتند ، بدیهی است که آن وامها غیر از قرضهٔ ملی این ایام بوده است.

۴ - حسن تدبیر خلفاء واقتصاد آنان

ازمطالعهٔ تاریخ سیاسی چنین برمیآید که پایه‌گذاران دولتها و امرای آنان مردم صرفه جو و با تدبیر و میانه روی هستند، اگر غیرازاین باشد اساس دولتهای تازه استوارنمیگردد . فلاسفه تاریخ این را نوعی امساك میدانند که عبارت از تمایل به‌ذخیره کردن میباشد وهردولتی خواه ناخواه دورهٔ کودکی وجوانی دارد وسپس به‌سالخوردگی و پیری برمیگردد. مثلا دولت عباسیان در دامان سفاح نوزاد بود ومنصور عباسی آنرا مانند کودك پرورش داد وبه‌سن جوانی رسانیده ، به‌هرون و مأمون واگذارد وپس‌ازاین دو خلیفه دورهٔ پیری وعقب افتادگی آن پیش آمد .

سفاح پس‌ازچهارسال‌خلافت مرد وجز چند دست لباس چیزی باقی‌نگذارد والبته اگر طمع‌کار بود اموال زیادی جمع‌میکرد ، چه علاوه برمالیاتهای معموله تمام دارائی‌امویان بدست او رسید .

منصور جانشین سفاح بیست و چند سال حکومت‌کرد وچنانکه‌گفتیم ۸۱۰میلیون‌درهم درآن مدت ذخیره کرد وبقدری درجمع‌آوری وذخیرهٔ مال حریص بود که او را بخیل میخواندند ، اما او بخیل نبود وفقط درموقعی بذل وبخشش بسیار میکردکه برای استحکام کار خلافت آنرا لازم میدید وهمانطورکه عمر در ابتدای اسلام با فکر و تدبیر واحتیاط و سختگیری وعدالت اساس خلافترا مستحکم ساخت منصور عباسی نیز باهمان رویه پایهٔ دولت عباسی‌را استوارساخت واین مراتب ازگفته‌های او درموقع مرگ به‌پسرش مهدی کاملاآشکار میگردد وازآن جمله چنین‌گفت :

«پسرجان بقدری برای تو ذخیره گذارده‌ام‌که اگرده سال تمام مالیات توکسر بیاید و وصول نشود هزینهٔ سپاه ومقرری افراد خانواده وحقوق مأمورین ازهمین ذخایر پرداخت

میشود ، مبادا زنان‌را درکارمملکت مداخله دهی ، ازخودپسندی واسراف اموال مردم‌پرهیز کن ، درمرزها مأمورین وسپاهیان‌لازم نگاهدار ، اطراف مملکت وراهها را امن‌کن،بامردم به‌مهربانی ومدارا رفتار نما ومشکل آنانرا آسان ساز تا بتوانی مال ذخیره‌کن که‌کسی از پیش‌آمدها آگاهی ندارد وراه ورسم روزگار ستیزه‌جوئی وناسازگاری میباشد ، اسب وسوار وپیاده برای مبارزهٔ بادشمنان آماده دار ، کار امروز را بفردا مینداز که چاره‌ات ناچار میگردد ، مأمورین مخصوص بکار بگمار تا وقایع روزانه وشبانه را مرتب بتو اطلاع دهند، هرکاری‌را خودت شخصاً رسیدگی‌کن، هیچگاه ازکارخسته ودلتنگ نشو ، هیچگاه بدبین مباش ، فقط از مأمورین وعمال خویش بدگمانی داشته‌باش ومراقب آنها بشو».

در تمام دورهٔ خلافت منصور چیزی از ساز وآواز درسرای وی یافت نشد . گویند روزی جاروجنجالی بگوشش رسید وحماد ترك ملازم خودرا مأمور تحقیق نمود . حماد رفته وبازآمد،گفت: یکی‌ازغلامان طنبور مینوازد وکنیزکان دور او جمع شده‌اند . منصور پرسید طنبورچی است ؟ حماد شرح آنرا داد، منصوردوباره سؤال کرد توازکجا آنرا میشناسی ؟ حماد پاسخ داد: که درخراسان دیده‌ام.آنموقع منصور برخاسته بطرف‌کنیزکان رفت،کنیزکان تا اورا دیدند ازترس‌گریختند ، منصور بدست خود طنبور را برسرنوازندهٔ طنبور شکست و فرمان داد آن غلام را اخراج‌کرده بفروشند .

منصور بقدری صرفه‌جوئی داشت:که حتی جامهٔ نیکو نمیپوشید و جز یك جبهٔ هراتی چیزی تن نمیکرد وآنرا نیز پینه میزد وهرکس‌از او چیزی میخواست نمیداد مگراینکه بخشش را برای تقویت دستگاه خلافت لازم میدیدکه آن هنگام سخاوتمند میشد ، چه بساکه سائل را نیم درهم نداده‌کسانیکه از وی چیزی نمیخواستند مال فراوان بخشیدی ، گویند روزی مردی بینوا ازآشنایان قدیمی منصور هنگام خلافت نزد وی‌آمد تا مگر به‌نوائی‌برسد. منصور از وی پرسید چند سر نان‌خور داری ، آشنای بینوا گفت : یك‌زن وسه دختر دارم ، منصور با شادی وشگفتی بوی اظهارداشت‌که تو ازتوانگران عرب هستی چه‌که چهار دوك پشم ریسی در خانه‌ات بکاراست ، و البته چیزی بآن بینوا نداد . ولی چون عیسی‌بن نهیك مرد ، منصور از ملازم وی پرسید عیسی چه باقی گذارد ؟ ملازم جواب داد : شش دختر و هزار دینار که زنش برای ایام سوگواری مصرف‌کرد . منصور بهردختری سی هزار دینار بخشید وآنها را شوهرداد، همچنین درظرف یك‌روز ده‌میلیون درهم میان افراد خانوادهٔ‌خود تقسیم‌کرد. پس از منصور پسرش مهدی خلیفه شد وازپاره‌ای جهات بخصوص ازحیث مراقبت درامورکشور مانند پدر بود ، درزمان مهدی دیوان دولتی مرتب‌گشت وباکمك معاویة‌بن‌یسار وزیر مهدی مقرراتی‌وضع واجراء شد، مهدی شخصاً بدیوان مظالم میآمد وبشکایات مردم میرسید وبا پرهیزکاری ودرستی حکومت مینمود ولی مانند پدر مقتصد نبود . پس‌ازوی هادی مدت کوتاهی خلیفه شد ، آنگاه نوبت به هرون رسید و امر وزارت بدست برمکیان

افتاد ودرآن دوران اموال فزونی یافت وازهرجهت گشایش حاصل گشت .



یکی از نوازندگان قرن سوم هجری

برمکیان خود مردمان با جود وسخاوت بودند ، خلفاء نیز درجود وکرم بآنان تأسی کردند وبرسخاوت خویش افزودند ، برمکیان اززمان خردسالی، خلفای عباسی‌را بسخاوت وکرم تشویق میکردند .

گویند روزی یحیی ورشید باهم راه میرفتند مردی نـزد هرون‌آمده گفت ای خلیفه چهارپای من سقط شد ، رشید گفت پانصد درهم بـاو بدهند ، یحیی چشمکی به‌هرون زد و همین‌که آن مرد گذشت هرون سبب چشمك زدن را پرسید یحیی گفت مثل تـو نباید پانصد درهم بزبان‌آورد بلکه باید ازپنج میلیون و ده میلیون سخن بگوید . هرون گفت : اگـر بار دیگر چنین خواهشی از من شد چه‌کنم . یحیی گفت دستور میدهی برایش چارپا بخرند

ومانند همکارانش باوی رفتار کنند.

هرون طبعاً سخاوتمند بود وبرمکیان اورا درآن‌کار تشویق نمودند او هم بقدری در بذل وبخشش افراط کرد که ناچار او را محدود ساختند ، پس‌ازهرون خلفای دیگرعباسی در بذل وبخشش و تحمل افـراط نمودند وهمین دو کار از موجبات سقوط آنـان بود چنانکه تفصیلش بیاید .

خلاصهٔ مطلب اینکه زیادی درآمد و کمی هزینه دولت عباسی را ثروتمند نمود امـا موجبات زیـادی درآمد چهار چیز بـود : ۱ ـ وسعت ممالك ۲ ـ پیشرفت تجارت و زراعت بواسطهٔ امنیت ۳ ـ سنگینی مالیات ارضی ۴ ـ درستکاری مأمورین در وصول و ایصال مالیاتها .ـ اماکمی هزینه سه سبب داشت : ۱ ـ کمی کارمندان ۲ ـ نداشتن‌وام دولتی ۳ ـ اقتصاد خلفای نخستین .

ثروت دولت عباسی

در دورهٔ انحطاط

مقدمه در تشریح موجبات انحطاط

هردولتی مانندهرموجود زنده‌ای‌دوران‌کودکی راتاپیری میگذراند، دولت عباسی جوانی خودرا در روزگار هرون ومأمون گذراند وآن اوقات عصر طلائی عباسیان بود وسپس روبه پستی و نـاتوانی رفت. همینقسم روزگارجوانی‌امویان درعهد عبدالملك‌بن مروان وفرزندش ولید بود، خلفـای اموی اسپانی درزمان خلافت نـاصروپسرش دوران جوانی داشتند ودولت عثمانی درزمان سلطان سلیمان قانونی بآن‌مرحله رسید وهمینطور سایردولت‌ها.

ابن‌خلدون دوران دولتهارابه‌پنج قسمت کرده است: ۱ ـ پیروزی. ۲ ـ استبداد. ۳ـ آسایش وراحتی. ۴ ـ قناعت ومسالمت. ۵ ـ اسراف وتبذیر. ولی این تقسیم‌بندی با اوضاع تمام دولت ها تطبیق نمیکند مگر اینکه‌آنرا تأویل نمایند. اماتقسیم بندی وتشبیه از نظردوران زندگی‌کاملا صریح وآشکار میباشد. درهرحال پیش ازشروع‌بشرح ثروت عباسیان دردورهٔ انحطاط‌لازم است موجبات انحطاط‌را ذکر کنیم، ازآنرو میگوئیم:

عربها وایرانیان

گفتیم‌که دولت عباسی‌باکمك ایرانیان بخصوص مردم خراسان پدید آمد وایرانیان فقط برای انتقام‌کشیدن ازبنی‌امیه باعباسیان همراه شدند، چون بنی‌امیه نسبت بعرب تعصب شدیدی داشتند وسایرملل‌را اگرچه مسلمان میشدند پست وزبون میشماردند، عباسیان مزایای ایرانیان را دانسته‌آنهارا مقرب ساختند و برای ادارهٔ امورکشور ازآنهاکمك گرفتند، وزیران ووالیان ونویسندگان ومأمورین‌عالی‌رتبه ازمیان‌آنها برگزیدند،طبعاًعربها عقب افتادند ونسبت به‌عباسیان اندیشناك گشتند وچاره‌ای هم نداشتند، درزمان برمکیان قدرت ونفوذ ایرانیان در دستگاه عباسی به منتهی درجه رسید وآنان برای جلب محبت اعراب دست ببذل وبخشش‌گشودند وشاید بیش ازآن چه‌که میلشان بود سخاوت بخرج میدادند تامگرازآنراه عربهارا رام سازند. اماعربها باآنکه ازنعمتهای برمکیان بهره‌مند میشدند‌کینهٔ‌آنانرا بردل داشتند وبرای سقوط‌آنان تلاش میکردند وسرانجام عربهاویاران‌آنان دربارهٔ برمکیان‌سعایت رابحدکمال‌رساندند وبرمکیان را بداعیهٔ خلافت متهم ساختند ودرنتیجهٔ‌آن فتنه‌انگیزی ها رشیدآل‌برامکه را ازپا درآورد.

فضل بن ربیع با آنکه عرب نبود خودرا از نژاد غلام عثمان میدانست واز آنرو نسبت به برمکیان بدخواهی میکرد و بیش ازدیگران برای آنان توطئه میچید .

پس‌ازسقوط برمکیان عربها گمان بردندکه نفوذ ازدست رفته را بازمییابند ولی در آن اثنا هرون مرد ودوپسرش امین ومأمون برای خلافت بجان هم افتادند ، مادرامین زبیده نوادهٔ منصور عرب و هاشمی بود . در صورتیکه مـادر مأمون ایرانی و از مردم خراسان بود و خراسانیان دائیهـای مأمون محسوب میشدند و در نتیجه مردم بغداد بـا کمك سپاهیان عرب (حربیه) طرفدار امین شدند و ایرانیان (مردم خراسان) بیاری مأمون که آن موقع در خراسان میزیست برخاستند، همانطورکه نیاکان مأمون را نیزخراسانیان کمك کردند . سرانجام ایرانیان پیروز شدند وامین راکشتند وطبعاً بااستقرارخلافت مأمون نفوذ ایرانیان و ناتوانی اعراب بازگشت . بخصوص موقعی‌که حسن‌بن سهل ازایرانیان زرتشتی تازه مسلمان بوزارت رسید، عربها بیش‌ازپیش ناراضی‌شدند وازگوشه وکناراعتراض داشتندکه باین‌مجوسی مجوسی زاده تن درنمیدهیم ولی بزودی سرجای خود نشستند چه‌که مأمون ببغدادآمد وبا کمال قدرت زمام اموررا در دست‌گرفت وبه ترویج علوم وفلسفه پـرداخت ودرنتیجه باین عقیده رسیدکه قرآن مخلوق است‌گرچه عربها ازاین بابت نیز بدشمنی وی برخاستند ، اما کاری ازپیش نبردند .

ترکان ــ مأمون درسال ۲۱۸ مرد وخلافت ببرادرش معتصم رسید . مادر معتصم زنی تـرك از سغد ترکستان بود وطبعاً ایـن خلیفه متمایل به تـرکان گشت بخصوص‌که بعد از قتل برادرش امین بدست ایرانیان ازآنها بدگمان بود زیرا نهضت ایرانیان درهمراهی‌مأمون و قتل‌امین نخستین‌قیام‌علنی آنان‌برضد خلفاء محسوب‌میشد، ازطرفی‌دیگرمعتصم بسپاهیان‌عرب‌اعتماد نمیتوانست چون‌آنان درنتیجهٔ خواری دیدن ازخلفای اول عباسی ناتوان‌وپست شده بودند و ازآن‌گذشته برادرش مأمون هنگام مرگ اورا بمبارزهٔ بااعراب سفارش‌کرده بود لذاچاره‌ای جزآن نداشت‌که یارانی غیرازاعراب وایرانیان برگـزیند . درآن هنگام فتوحات اسلامی بماوراءالنهر (آنطرف رود جیحون) رسیده بود ووالیان اسلام هدیه‌های فراوانی ازبلادترك ببغداد میفرستادندکه ازآن جمله غلامان ترك وفرغانی بود . معتصم گمشدهٔ خود را در آنان دید بویژه که طرف مادرنژادش به‌آنها می‌پیوست ، لذا هزاران غلام ترك گردآورد وبعضی‌از آنان راخرید وبعضی‌هم جزء هدیه‌های ارسالی بود ودرمدت‌کوتاهی هیجده هزار سپاهی‌ترك دردربارمعتصم جمع‌شد بقسمی‌که درشهربغداد برای‌آنان جانماندوبغدادیان ازخلاف‌کاری‌آنها بتنگ‌آمدند . معتصم شهرسامره را ساخته ترکان را بآنجا فرستاد وبرای‌آنان مقرری تعیین نموده ازآنهاافواجی (سپاهی) تشکیل داد، البته این‌سپاهیان ترك معتصم را درمقابل حملات دشمنان رومی‌وترك حمایت‌کردند وسبب پیروزی وی‌گشتند اماچون مردمان حریص، طماع، جاه طلبی بودند، موجبات انحطاط وسقوط عباسیان نیزهم‌آنان شدند زیرا بیت‌المال وخلیفه

ودستگاه‌های دولتی یکجا طعمهٔ طمع‌کاری آنان گشته بود .

مأمون مرد دانشمند خردمندی بود وندیمان وی نیز ازهمان سنخ بودند وبااین‌همه ، ازملایمت ومهربانی‌مأمون حکایتهائی‌درمیان مردم ضرب‌المثل شده‌است . ازآنجمله یحیی‌بن‌اکثم میگوید : روزی بامأمون درباغ مونسه دختر مهدی قدم میزدیم طرفی‌که من بودم سایه وطرف مأمون‌آفتاب بود ومن‌طوری میرفتم‌که مأمون از پرتوآفتاب محفوظ میماند وهمینکه باخرخیابان رسیدیم برگشتیم، من (یحیی‌بن‌اکثم) می‌خواستم طوری قرارگیرم‌که مجدداً سایه‌بان مأمون باشم ولی مأمون مراقانع‌کرد وگفت : حالا من باید سایه بان توباشم ، من اظهارداشتم وظیفهٔ من است‌که در برابر آتش‌جان خود را پناهگاه خلیفه قرار دهم، اکنون هم اجازه میخواهم مثل‌آن مرتبه سایه‌بان بشوم. مأمون گفت: نه‌شرط رفاقت همین‌است‌که‌آن بار توسایه‌بان من شدی واین مرتبه من سایه بان توباشم .

ونیز یحیی‌نقل میکندکه شبی درمحلی بامأمون خوابیده بودم نیمه شب مأمون[1] رادیدم ازبستر برخاسته وبانوك پاطرف‌کوزهٔ‌آب میرود ، تاآب بیاشامد . مأمون‌آن مسافت راکه بیش از سیصدگام بود طی‌کرد وآب نوشیده بهمان طرز برگشت تا مبادا من (یحیی) و دیگران بیدارشویم وبااینکه غلامان اطراف ماخوابیده بودند هیچ یك ازآنانرا‌آواز ندادکه آب بیاورند .

مهربانی و مدارای مأمون تاحدی بودکه ملازمانش براو جسری میشدند و حرفش را نمی‌شنیدند، عبدالله‌بن‌طاهرمیگوید هنگامی‌نزد مأمون بودم غلامی را صدا زد غلام نیامد دفعهٔ دوم صدازد ، غلام ترکی توآمده‌گفت چه خبر است مگرغلام نباید چیزی بخورد و یاآب بیاشامد . مرتب غلام را احضار میکنی ؟ مأمون مدتی سر بزیر افکند من‌گمان کردم الآن فرمان میدهد سرغلام را ازتن جدا سازم ولی مأمون سربرآورده‌گفت: ای‌عبدالله اگراخلاق مابدباشد رفتارملازمان خوب‌میشودوعکسش عکس است. ولی‌بعقیدهٔ‌ماهمان بـه‌که اخلاق ما نیك بماند وبرای خوشرفتاری بندگان خود را بداخلاق نسازیم.

آری این بود صفات برجستهٔ مأمون‌که علم وحلم ومدارا ومهربانی وبلند همتی وفضل وادب وکمال حکایت میکرد. اماجانشین‌اومعتصم مردی بی‌خردوبی‌دانش بود، چنانکه بزحمت خواندن‌میتوانست. کینه‌جوئی‌وتند خوئی را ازحد میگذراند، بیش ازهرچیز بسواری‌وچوگان‌بازی وپهلوانی می‌پرداخت‌که نیرومندوقوی هیکل بود وهزار رطل رابردوش‌گرفته چند گام پیاده میرفت .

---

۱ ــ البته دربن تردید نیست که مؤلف جنبه‌های بظاهر مثبت اما در باطن ریا آمیز مأمون را در نظر داشته والا این همان مأمون است که در نهایت ناجوانمری حضرت علی‌بن موسی‌الرضا را کشته، از پای درآورد (ناشر)

اطرافیان‌دولت‌که اورا چنین‌دیدندبخدمتش همت‌نگماشتند، اوهم بیش ازپیش بسپاهیان ترك وفرغانی خود نزدیك شد. بااین همه ازرأی برادر خود مأمون به مخلوق بودن قرآن پیروی‌میکرد ودرترویج این‌فکرخشونت وشدت‌بخرج‌میداد تاآنجاکه احمدبن حنبل پیشوای بزرگ مذهبی‌راخواسته نظراورا دربارهٔ قرآن خواست وهمینکه احمد برخلاف رأی مأمون راجع بقرآن اظهارنظرکرد اورازیرتازیانه انداخت وآنقدر تازیانه زدکه پیرمرد بینوا، از شدت درد ازخودبیخودگشت وپوست تنش‌کنده شد، سپس اورا بـزندان افکند. مسلمانان و بخصوص عربها ازاین رفتار ناهنجار معتصم بسیار رنجیدند ولی‌اوبرنجش مردم اهمیت نمیداد وباپشتیبانی ترکان‌هرچه‌میخواست میکرد. درصورتیکه ترکان مردمی‌تازه مسلمان ونیم وحشی بودند وازجائی میآمدندکه مانند عربستان پیش ازاسلام درجهالت فرومـانده بود ودرنتیجه برای پیشرفت تمدن اسلام مانع بزرگی گشته وازآغازپیدایش‌آنان دردستگاه خلافت ترقی‌و پیشرفت خلفای عباسی‌متوقف‌گشته ودولتشان روبانحطاط‌گذارد واخلاق وافکار روبفساد نهاد واوضاع ملك وملت پریشان شد .

مالـ دردورهٔ خلفای راشدین هدف‌مسلمانان ترویج اسلام وبالابردن مقام عرب بود. خلفای اموی‌که احتیاج مبرمی بمال داشتند هدف اساسی‌خودراگردآوردن مال قرار دادند ودرعین حال نسبت بعرب متعصب ماندند، سایرملل‌را تحقیرمیکردند وبترویج‌احکام دین اهمیت نمیدادند. اماعباسیان ازهواخواهی‌اعراب چشم پوشیده ترویج اسلام رابطور مطلق هدف قرار دادند ودرپیشرفت فرهنگ وبازرگانی وکشاورزی‌وغیره که ازعوامل‌توسعهٔ تمدن است‌کوشش بسیارنمودند وازایرانیان برای اجرای این‌نقشه‌های سودمند یاری جستند وآنان نیزبهترین کمك‌آنها بودند. چه‌که‌ایرانیان پیش ازاسلام دارای تمدن درخشانی بودند و طبعاً نیزمستعد هرگونه تعلیم‌وتربیت میبودند. ازآن‌گذشته چون مرکزخلافت عباسی درایران (عراق) بود، ایرانیان ازجـان ودل در تقویت دستگاه خلافت میکوشیدند، چه‌که تقویت خلافت را موجب آبادی میهن خویش میدانستند ودراثر خدمتگزاری صمیمی ایرانیان شهرها آباد شد، ثروت فزونی‌یافت، وازاطراف و اکناف اموال بیکران جمع‌آمد وخزانهٔ خلفاء ازپول لبریزشد . خلیفه واطرافیان‌وملازمان خلیفه‌دستگاه باشکوهی برهم زدندوبه تجمل‌وعیاشی وخوشگذرانی پرداختند، ودرزمان هرون ومأمون دولت عباسی بمنتهی درجهٔ عظمت رسید اماهمینکه معتصم ترکان‌رامقرب‌نمودوکارها رابآنان‌واگذاردکشور روبخرابی‌نهاد، چه‌که مملکت مملکت‌ترکان نبودوامرای ترك جز گردآوردن مال برای‌خودشان فکردیگری‌نداشتند وبآبادی‌کشور اعتنا نمیکردند وشب وروز سعی‌داشتند پولهای بیشتری فراهم ساخته بترکستان بفرستند. رفته رفته خلفاء زیردست ترکان افتاده ازجلوگیری‌آنها عاجزشدند، وعمال دولتی بغـارت ویغما دست زده ازتوجه بمصالح عمومی چشم پوشیدند ودرنتیجه ثروت بیت‌المال بخانهٔ وزیران وامیران وسرداران وبزرگان دولتی منتقل شد. خلفاء برای حفظ مقام خویش بسپاهیان پناه بردند و

سپاهیان ازآنان پول‌میخواستند وآنان‌که پولی‌نداشتند، اموال بزرگان را مصادره میکردند ومصادره و ضبط اموال محتاج به نیرو بود ونیرو جز باپول فراهم نمیگشت ودراثراین‌وضع، محورنیرومندی خلفاء مال بود. تاحدی‌که خلفاء نه تنها برای بیعت‌گرفتن از بزرگان و مبارزهٔ با دشمنان، احتیاج بپول داشتند بلکه در داخل‌کاخ های سلطنتی جان خود را باپول میخریدند، وآن مردانگی وجوانمردی معروف قریش ازخاندان خلفاء رخت بربست وهرجا وهمه جا صحبت از پول بمیان‌آمد . در اینجا بی مناسبت نیست‌که بـرای نمونه داستانی از جوانمردی ومردانگی قریش نقل‌کنیم :

درسال ۷۱ هجری عیسی پسرمصعب‌بن زبیر درخدمت پدر برای خـلافت عموی خود عبدالله‌بن زبیربا بنی‌امیه جنگ میکرد، سرانجام مصعب‌وپسرش عیسی درمقابل سپاهیان بنی‌امیه مقاومت نتوانسته مغلوب شدند، محمدبن مروان سردار بنی‌امیه و برادر عبدالملك مـروان خلیفهٔ اموی به مصعب پیشنهاد کردکه خودرا تسلیم نموده درامان بماند، مصعب این پیشنهادرا ردکرد ولی به پسرش عیسی گفت توتسلیم شو ودرامان بمان .

عیسی گفت این‌کارنکنم چون زنان قریش ازاین پس‌گویندکه عیسی ناجوانمرد بود ، خود زنده ماند وپدررا بکشتن داد. پدرگفت پس بقیهٔ سپاه رابرداشته بمکه بگریز وعمویت عبدالله را ازبی‌دفاعی مردم عراق‌آگاه‌ساز. عیسی گفت: من‌خبرخواری ترابقریش نمیرسانم. اماتوازاین میدان فرارکرده به‌بصره برو زیرا اهل‌بصره ازیاران توهستند. مصعب گفت: من اهل فرارنیستم واین ننگ را برخود نمی‌پسندم‌که قریش مرا مرد فراری بنامند .

خلاصه پس‌ازمدتی گفتگو پدر وپسر دست بدست هم داده‌آنقدر جنگیدندکه هردو در کنار یکدیگرکشته شدند .

باری این خودطبیعی است‌که اگردستگاه دولتی ناتوان وبی‌نظم‌گردد مالیات ودرآمد روبکاهش میرود وعکسش عکس‌است، چنانکه ازرمان معتصم به‌آنطرف دولت‌عباسی روبضعف و اختلال‌گزارد وبهمان میزان درآمد دولت تنزل‌کرد چنانکه ازسه صورت حساب زیر این مطلب بخوبی پیداست :

۱ ـ صورت ابن‌خلدون مربوط بسنوات بین ۲۰۴ تا۲۱۰ هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم .

۲ ـ صورت قدامه مربوط بسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم .

۳ ـ صورت ابن خردادبه مربوط بسال ۲۵۰ هجری ۲۹۹/۲۵۶/۳۴۰ درهم .

بنابراین در آمد نقدی دولت بدون مالیاتهای جنسی درآغاز قرن سوم هجری قریب چهارصد میلیون بوده ودرربع اول قرن مزبور مالیات دولت منحصر بپول نقد شده ومالیات جنسی‌نداشته، معذلك مبلغ نقدی‌آن به ۳۸۸ میلیون کاهش یافته ودراواسط‌آن قـرن ازآن مبلغ هم‌کمترشده ودرحدود سیصد میلیون نقد تنزل‌کرده است وبهمین میزان تـا پایان دورهٔ

عباسیان سال بسال کسر شده است . گرچه تعیین این جریان بطور دقیق فعلا میسر نیست، چه مدارکی ازدرآمدوهزینهٔآن سنوات موجودنمیباشد وشاید دولت‌های وقت اصلا بودجهٔ منظمی تدوین نمیکرده‌اند ویااینکه درنتیجهٔ انقلابات‌آن اسناد نابود شده است .

مقدارمالیات در دورهٔ انحطاط

هرگاه مقدار پس انداز (ذخیرهٔ) خلفاء را با یکدیگر مقایسه کنیم خواهیم دیدکه درآغاز تأسیس هر سلسله خلفای اولیه بسیار مقتصد بودند واموال زیادی‌ذخیره میکردند و بعد ازآنها ناگهان ذخیره‌ها ببادمیرفت ودر هرصورت میزان پس انداز خلفای نخستین با خلفای بعدی اختلاف بسیار دارد واگرهم درمیان خلفای بعدی (بعدازخلفای مؤسس سلسله) یکی دوخلیفهٔ بافکر وباتدبیر پیدا میشده ومالی ذخیره میگشته اتفاقاً جانشین‌آنان کسی میبوده که درمدت‌کوتاهی پس‌اندازآنان‌را برباد میداده است .

بهمین مناسبت مورخین اسلام گفته‌اندآنچه راکه سفاح ومنصور ومهدی وهادی ورشید اندوخته‌اند امین‌ازسال۱۹۳ تا۱۹۸ بربادداد وآنچه راکه مأمون ومعتصم وواثق گردآوردند، متوکل از۲۳۲ تا ۲۴۷ پراکند وآنچه راکه منتصر ومستعین ومعتز ومهتدی ومعتمد ومعتضد ومکتفی ذخیره نهادند مقتدر از۲۹۵ تا۳۲۰ دور ریخت .

چنانکه گفته شد صورت جامعی از درآمد دورهٔ انحطاط عباسی بدست ما نیامد جز صورتیکه مربوط بسال ۳۰۶ ایا خلافت مقتدر میباشد و آنصورت را علی‌بن عیسی برای رفع مسئولیت خود ونمایاندن کسری درآمد تنظیم‌کرده بخلیفه تقدیم‌داشت. نسخهٔ مزبور پس از زحمات بسیار بدست فون کرمر رسید وآنرا درکتاب‌خودموسوم ببودجهٔ دولت‌عباسی‌درج کرد[1].

صورت مزبور بخط عربی غیرمألوف بوده وبارون‌کرمر برای خواندن‌آن زحمات بسیارکشیده است ودر مقدمه‌ای‌که بزبان‌آلمانی برکتاب خود نوشته کلیهٔ این جریانات را شرح داده وملازمات شخصی خویش رانسبت ببودجهٔ مزبور اضافه‌کرده است والبته ذکر تمام آن مطالب بطول می‌انجامد ازآنرو بنگارش بودجهٔ تنها اکتفاء میکنیم .

این بودجه یاصورت عایدات مشتمل‌برچهار قسمت است ازاینقرار :

۱ـ درآمد سواد ونواحی‌آن .

۲ـ » » ممالك واقع درمشرق سواد .

۳ ـ » » » در مغرب سواد .

۴ ـ مالیات املاك خالصه وموقوفه .

۱ ـ مالیات و درآمد سواد

جمع درآمد قطعهٔ سواد ونواحی‌آن وصدقات باراضی غربی واقع در بصره وکشتی‌ها و

---

1 _ Einuhmebudcet des Abbasiden Reiches

سایر ملحقات ۱/۵۴۷/۷۳۴ دینار .
واینك شرح جزئیات آن :

دینار	شرح
۱۶۶/۲۸۳	باذوریا - کلواذی - نهربین.
۱۹۸/۳۱۳	انبار - قطر - بل - سد.
۷۵/۵۷۶	نهر سبر - رومقان - ایقاریقطین - جازر - شهر کهنه
۲۵/۰۰۰	کوثی - نهر درقیط.
۹/۵۲۶	زاب اعلی - نهر گشتاسب.
۱۶/۱۳۶	فلوجهٔعلیاء - ارحاء.
۱۲/۵۸۵	فلوجهٔ سفلی - نهرین - عین‌التمر.
۱۴۰/۲۵۹	سیب‌اعلی - سورا - بابل خطرینه - باروسمای‌اعلی.
۳۸/۳۵۰	نهرالملك مورجا - نهرجوبر - اساسان - مالکیات.
۴۶/۳۳۶	باروسمای اسفل.
۱۱۰/۱۵۴	جریب‌های کوفه ومخزنها .
۵۰/۲۱۹	عمارت درسامراء
۴۰/۵۹۰	نهربوق ودیراسفل.
۲۴/۳۰۰	بزرگ شاپور.
۳۰/۰۳۵	راذانان .
۱۲/۶۶۶	روستاباد.
۴۶/۴۸۰	نهروان اعلی وسمنطای .
۴۰/۳۲۷	نهروان وسط.
۶۰/۵۳۲	نهروان‌اسفل.
۱۵۹/۰۸۹	صلح ومنازل.
۴۲/۴۹۹	بادرایا - باکسایا.
۲۱۰/۷۲۰	واسط با املاك خالصه و جدید وعباسیه پس از وضع مخارج معمولی .
۱۲۱/۰۹۵	بصره وشهرهای دجله.
۲۲/۵۷۵	کشتیهای بصره.
۴۲/۷۵۰	مال‌الاجاره‌ها ودرآمد نهرها بموجب ریزجداگانه.
۸۰/۲۵۰	پل هیت .
۱۶/۹۷۵	بازار گوسفند- بغداد، بصره، سامرا واسط، بصره، کوفه.

دینار	شرح
۱۶/۰۰۰	ضرابخانه ـ « « « « « « جزیهٔ بغداد.
۱۳/۸۷۴	آنچه بخلیفه ازبابت مالیات درخت وتیول وحق ارتفاق عاید میشود .

جمع کل ۱۸۱ / ۱/۸۴۶ دینار [1]

۲ ـ درآمد ممالک مشرق (فرات)

دینار	شرح
۱/۲۶۰/۹۲۲	مالیات استان اهواز کــه در مقاطعهٔ ابراهیم بن عبدالله مسبع و دیگران میباشد.
۱/۶۳۴/۵۲۰	مالیات فارس باضافهٔ آنچه که مونس خــادم برای خود تجویز میکند وباآنچه‌که مالکین اطراف بعنوان تقدیمی میپردازند.
۲۵۸/۰۴۰	املاك امراء درآن نواحی باضافهٔ درآمدکشتی‌های سیراف .
۳۶۴/۳۸۰	مالیات‌کرمان باضافهٔاملاك‌امراء باستثنای‌اموال‌عهد ـدرح‌وده‌های کویروآنچه‌کمونس‌خادم‌برای‌خودازاموال خزانه‌وغیره‌برداشت‌میکند.
۸۰/۰۰۰	بابت مقاطعهٔ عمان باستثنای‌هدیه‌هائی‌که برای خلیفه میفرستند.
۱/۵۷۰/۵۲۵	بابت مالیات وعایدی املاك عمومی (مشرق) بموجب قــرار داد و یا اجاره ویابطور امانت .
۴۵۶/۰۷۸	ده یك و پنج یك ری و دمــاوند، بضمیمهٔ آنچه‌که ابن داودان و احمدبن علی استخراج کرده‌اند .
۱۲۲/۶۴۴	ده‌های آن نواحی .
	قم ـ
۱۰۱۵/۷۱۰	مالیات .
۸۰/۲۱۹	عایدی‌خالصه .
	اصفهان
۴۱۰/۱۷۸	مالیات طبق قراردادتازه بضمیمهٔ باج‌کردهاوعایدات ایغارو‌ده‌های دولتی .

۱ ـ جمع‌کلی‌که در ذیل ارقام نگاشته شده با جمع‌کل بالای ارقام تفاوت دارد وشاید بواسطهٔ اشتباه در ارقام ریز این اختلاف پیش‌آمده است و درهر صورت ما جمع بالای صورت را مدرك قرار میدهیم . مؤلف

دینار	شرح
۱۸۹/۳۳۴	املاك اصفهان .
	ماه‌بصره وایغارین .
۱۸۵/۳۶۳	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	همدان .
۱۵۰/۴۸۰	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	ماسبذان .
۵۷/۷۴۶	مالیات .
۱۶/۷۵۰	ده‌ها .
۱۷/۶۲۵	ساوه وضرابخانهٔ آن .
۱۰۵/۶۷۸	ماه‌کوفه بابت مالیات ده‌های تازه وچراگاه .
۸۹/۵۰۰	املاك خالصهٔ دولتی کوفه .
۲۲۶/۳۷۰	حلوان عایدی ده‌های خالصه ومالیات .

۴ـ مالیات‌مغرب (فرات) بابت عایدات‌خالصه ومالیات عمومی‌مغرب واردوگاه‌ها، بعداز وضع مخارج که از اصل مالیات کسر میشود (مطابق معمول) باستثنای مقاطعه‌ها وبهای غنیمت‌ها بانضمام آنچه‌که بمردم قبرس باید هرسال بپردازند واموال ومالیات نقاطی‌که بعداً ذکر میشود .

دینار	شرح
۴/۷۴۶/۴۹۲	عایدی ممالك غربی واردوگاههای آن .
۲۹۰/۷۷۳	مصر واسکندریه پس‌از وضع مصارف قدیم .
۱/۰۸۰/۰۰۰	باستثنای مصادرهٔ ماذرائیان و درآمدهای متفرقه و بازرگانی و غنیمت‌ها .
۸۰/۷۵۰	اردوگاه فلسطین پس‌از وضع مخارج .
۲۳۰/۶۴۷	نقد .
۴۰/۴۶۰	اردوگاه اردن پس‌از وضع مخارج .
۱۰۲/۰۶۲	نقد .
	اردوگاه دمشق پس‌از وضع مخارج .
۱۱۳/۰۵۷	نقد .
۳۱۵/۳۰۰	اردوگاه حمص پس‌از وضع مخارج .

دینار	شرح
۲۰۰/۴۶۰	نقد .
۱۱۵/۱۱۴	اردوگاه قنسرین وعاصمه‌ها پس‌از وضع مخارج .
۱۳۳/۰۹۷	نقد .
۳۵۲/۵۷۰	دلوك ورعبان .
۱۵/۷۶۵	سرحدات شام باستثنای صلح احمدبن حسین‌کاتب .
۵۲/۹۸۵	شمشاط وقلعهٔ منصور وکیسوم پس‌ازوضع مخارج .
۵/۳۹۷	نقد .
	سمیساط وعلطیه پس‌از وضع مخارج .
۱۴/۵۰۱	نقد .
۳۴/۱۲۰	آمدباستثنای آنچه‌از تیول‌ها وکاسه‌جمع میشودپس‌از وضع‌مخارج .
۵/۴۷۸	نقد .
۸۲/۴۲۲	ارزن ومیافارقین پس‌ازوضع مخارج .
۵۶/۷۵۰	نقد .
۸۲/۴۲۲	
۲۵۷/۲۲۵	دیارمضر .
	دیار ربیعه پس‌از وضع مخارج
۲۲/۷۹۷	
۳۰۴/۰۹۳	نقد .
۱۷/۷۵۰	موصل ومردین وبهذرا وده‌های‌کوهستانی پس‌از وضع مخارج.
۴۹۲/۴۳۰	نقد .
۹۶/۵۸۴	راه‌فرات .

جمع‌کل ۴/۶۵۹/۳۴۱ دینار [1]

۴ـ درآمد خالصهٔ املاك

مقصود املاك خالصه وموقوفه وغیرآن است

دینار	شرح
۲۸۹/۰۳۶	درآمدهای تازه‌پس‌از آنکه‌جزء اجارهٔ واسط درآمده وجزء اموال خالصه بحساب آمده .

۱ ـ این‌جمع‌کل باآن جمعی که دربالای صورت نوشته شده اختلاف دارد و بنظر ما همان جمع‌بالای صورت درست است . مؤلف

دینار	شرح	
۵۱۶/۴۴۷	درآمدخالصه باستثنای آنچه‌درنواحی واسط است که‌بردرآمدعمومی‌اضافه شده وباآنهاجمع‌شده‌است وجزء بازگیری‌مخارج آن‌نواحی‌درآمده‌است.	
۱۸۵/۴۱۱	عبر (درآمد ساحل‌ها) .	
۱۱۶/۱۲۰	هور یاخلیج‌ها .	
۷۲/۶۶۶	مشرق .	
۱۰۴/۷۰۰	مغرب .	
۱۸/۷۷۸	هیت وتوابع آن باستثنای ده‌های سکر .	
۸/۲۴۰	مالیات ساحل‌ها .	مغرب ۵۸/۴۵۰
۵/۲۶۲	مالیات هورها (خوریا خلیج‌کوچك) :	مشرق ۶۲/۲۰
۱۴۴/۷۶۰	درآمد ده‌های عباسیه باستثنای نواحی واسط .	
۱۴/۷۳۲	درآمد ساحل‌ها .	
۱۴/۲۴۶	درآمد هورها (خور یاخلیج‌کوچك) .	
۳۰/۶۷۲	مشرق .	
۷۵/۱۱۶	مغرب .	
۴/۵۷۰	درآمد موقوفات مسجد باستثنای نواحی واسط .	
۲۴/۸۶۹	مشرق .	
۱۲/۷۶۰	مغرب .	
۶۱۷/۱۲۶	درآمد املاك فرات .	
۱۷۰/۳۲۶	ساحل‌ها .	
۱۲۹/۷۲۴	خورها .	
۹۷/۳۳۶	فارس .	
۹۴/۲۷۸	مشرق .	
۱۱۴/۲۲۵	مغرب .	
۱۰۰/۳۱۸	درآمد املاك متفرقه درسال سیصد وسه .	
۷۶/۹۸۰	درآمد خزن‌وجهبذه باستثنای آنچه‌در اجارهٔ واسط است وباستثنای آنچه مونس‌خادم برای املاك‌خود درفارس تصویب‌کرده وباستثنای آنچه مأمورین بااصل واردات جمع کنند .	

جمع کل ۱/۷۶۸/۰۱۵ دینار

صورت خلاصه

مالیات سواد	۱/۵۴۷/۷۳۴
« مشرق	۶/۴۳۹/۶۶۳
« مغرب	۴/۷۴۶/۴۹۲
« املاک خالصه	۱/۷۶۸/۰۱۵
جمع کل به دینار	**۱۴/۵۰۱/۹۰۴**

مقایسهٔ این درآمد با درآمد دورهٔ نخستین عباسی

جمع درآمد دورهٔ انحطاط چنانچه ملاحظه میشود بیش از ۱۴ میلیون ونیم دینار است و اگر بدرهم تبدیل شود چیــزی از درآمد دورهٔ عباسیان کمی ندارد، معذلك اوضاع مملکت ودولت دراین دورهٔ اخیر رو بانحطاط بوده است، چه که در دورهٔ اول آن درآمد تکافوء تمام هزینه‌ها را میداد ومبالغی هم از آن باقی میماند اما درآمـد دورهٔ انحطاط نه تنها ذخیره نمیشود بلکه مبالغی هم برای پرداخت هزینه‌های لازم کسر میاورد و این ازدیاد هزینه موجباتی داشته که شرح آن بزودی خواهد آمد. اینك نمونه‌ای ازهزینه‌های تازه که درزمان معتضد نبوده ودر بودجهٔ آن ایام ذکر نشده بود.

شرح	دینار
۱ ـ هزینهٔ مکه ومدینه وجاده‌های آن	۳۱۵/۴۲۶ ½
۲ ـ « مرزی	۴۹۱/۴۵۶
۳ ـ حقوق قضاة کشور	۵۶/۵۶۹
۴ ـ حقوق مأمورین احتساب ودیوان‌مظالم	۳۴/۴۳۹
۵ ـ « مأمورین (برید)	۷۹/۴۰۲
جمع کل	**۹۷۷/۲۹۲ ½ دینار**

صورت بالارا فون کرمر درکتاب خود موسوم ببودجهٔ دولت عباسی ازکتاب عنوان‌السیر نقل کرده است. وچنانکه مؤلف عنوان‌السیر شرح داده این هزینه‌های خصوصی غیراز هزینهٔ عمومی بوده و در زمان علی‌بن‌عیسی وزیر مقتدر مصرف میشده است.

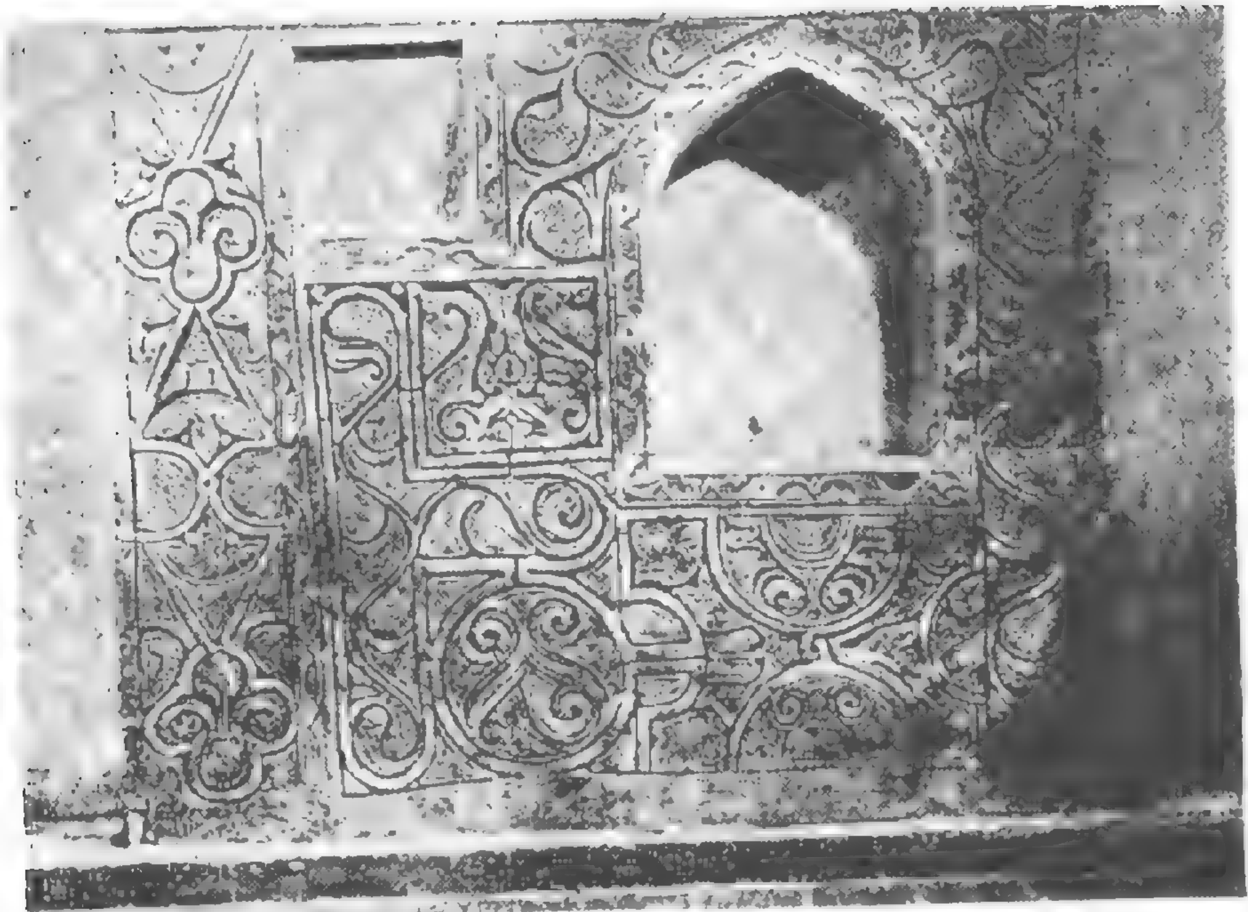
علاوه براین قبیل مخارج حقوق لشکریان وعدهٔ آنان افزوده شده بود، ودرنتیجه در ایام وزارت علی‌بن‌عیسی بودجهٔ دولت عباسی ۲/۰۸۹/۸۹۴ دینار کسری داشته است[1].

ازهمین ملاحظات میتوان باوضاع خراب بیت‌المال درزمان مقتدر وپس از وی پی‌برد چه که باآمد ورفت خلفاء و وزراء وعمال اوضاع تغیر میکرده است و بطور کلی باید گفت که پس از مأمون اوضاع مالی سیاسی خلفای عباسی روبپستی گذارد وثروتی که عبارت ازپس‌انداز

۱ ـ ازعنوان‌السیر درکتاب کرمر (بودجهٔ عباسی). مؤلف

دولتی باشد درکار نبود واگر هم چیزی میماند بسیار اندك بود، مثلا پس‌از معتصم فقط هشت میلیون درهم و پس‌از مستعین (۲۵۱ هجری) نیم‌میلیون دینار و پس‌از مستکفی پانزده میلیون دینار موجودی بود وظاهراً مبلغ‌اخیر پس‌از آمد ورفت‌چندین خلیفه‌گرد آمده‌بود. وهمینکه مقتدر بخلافت رسید آن پانزده میلیون را مصرف‌کرد و علاوه بر درآمدهای عادی مبالغی هم ازاموال بزرگان را مصادره‌کرد وتمام‌آن‌اموال را باتلف‌کاری برباد داد وبطوری‌که تخمین میزنند خلیفهٔ مذکور علاوه برتأدیهٔ هزینهٔ معمول دولتی بیش‌از هفتاد میلیون دینار راصرف هوی وهوس نموده دور ریخت ودرنتیجهٔاین ولخرجیها چنان‌تنگدست‌گشت‌که برای‌پرداخت حقوق‌سپاهیان وغلام بچه‌ها وجلب‌رضایت آنان، املاك وفرش‌وظروف طلای‌خویش‌را فروخته پولش‌را بآنان داد.

در زمان خلافت المطیع‌لله (۳۶۱ هجری)کار بدبختی وبی‌پولی خلیفه بآنجا رسیدکه برای پرداخت چهارصد هزار درهم حقوق آرتش درموقع شورش بغداد لباس خلیفه ودر و پنجرهٔ خانهٔ اورا حراج‌کردند. رفته رفته بقدری‌اوضاع خلفاء بد شدکه درزمان الراضی‌بالله جز خطبه وسکه‌اثری ازنفوذ وقدرت خلفاء باقی‌نماند. (۳۲۲ هجری).



ع - طاق‌نمای گچ‌بری مربوط بقرن سوم هجری دریکی ازخانه‌های سامره یافت شد

موجبات انحطاط خلافت‌عباسیان وکم وکاست‌ثروت آنان بسیار است، قسمت عمده‌ای ازآن موجبات‌را میتوانیم ازصورت درآمد علی‌بن‌عیسی درك‌کنیم، چه‌که‌درصورت مزبور به

یك نوع مالیاتهای غیرعادی برمیخوریم .

موجبات انحطاط (کمی و کاستی) ثروت عباسیان

عصردوم عباسی ـ درفصل مربوط بموجبات ثروت فراوان دورهٔ اول عباسی، گفته شدکه موجب عمدهٔ آن، زیادی درآمد وکمی هزینه بوده است. وشرح مبسوطی درآن باره صحبت داشتیم، بنابراین طبعاً اگر درآمدکم وهزینه زیادباشد ثروتی باقی نمیماند وهریك ازاین دوقسمت (کمی درآمد وزیادی خرج) بقسمتهای فرعی تقسیم میشود وهرکدام ازآن موجباتی داردکه تفصیل آن ازاین قرار است :

موجبات کمی درآمد

۱ـ کوچك شدن خطهٔ فرمانروائی عباسیان ـ درزمان هرون ومأمون ممالك عباسی به منتهای وسعت خود رسید وازآن پس نظر به پیش آمدهائی که شرح آن مفصل است ممالك مزبور روبتجزیه رفت، چنانکه قبلا اشاره کردیم پیش ازهمه افریقیه درزمان هرون خودمختار گشت، سپس درزمان مأمون خراسان مستقل شد، آنگاه دراواسط قرن سوم هجری در زمان معتمد مصر از دست رفت. سپس فارس وماوراءالنهر وسایر ممالك مجزا شدند بقسمی که در ربع اول قرن چهارم هجری ممالك وسیع عباسی بهفده تکه تقسیم شد ودرهریك ازآن نواحی یك دولت اسلامی پدید آمد. بااین حال غالب این حکومتهای اسلامی خلیفه را رئیس مذهبی خود میدانستند وبنام هدیه یااجاره یامصالحه یاامثال آن چیزی به بغدادمیفرستادند ولی بیشتر این اموال هرچند سال یکمرتبه به بغدادمیرسید؛ پرواضح است که باچنین جریانی اوضاع مالی مملکت خراب میشود .

پائین آمدن میزان مالیات

گفتیم که در دورهٔ اول عباسی یکی از موجبات زیادی ثروت سنگینی میزان مالیات بود بخصوص در عراق که تازمان مأمون بطور مقاسمه ونصف ونیمه دریافتمیشد، ولی این خلیفهٔ خردمند همینکه خزانه را لبریز از اموال دید و سنگینی میزان مالیات را بنظر آورد دستور دادکه مالیات عراق را بطور دوپنجم بگیرند، یعنی ازنصفه به بیست درصد پائین بیاورند والبته این تخفیف بزرگی بودکه بمردم عراق داده شد وفوراً درپائین آمدن مبلغ مالیات عراق اثر کرد، چه بموجب صورت قدامه مالیات کشور عراق ۷۸/۳۱۹/۳۴۰ درهم است ودرصورت ابن خردادبه یعنی بعداز تخفیف ۱۴/۴۵۷/۶۵۰ درهم شده است .

خلفای بعداز مأمون نیز درکم کردن میزان مالیات بوی تأسی کردند، چنانکه واثق مالیات ده کشتی را که مبالغ هنگفتی بود بکلی معاف کرد (۲۳۲ هجری) و پس از واثق متوکل دوماه موعد پرداخت مالیات راعقب انداخت. مختصر آن تفصیل اینکه ایرانیان در آغاز نوروز مالیات میپرداختند وآنموقع نوروز آنان درپنجم حزیران (ژوئن ــ تیرماه)[1]

ـــــــــــــــ

۱ ـ نوروز ایرانیان سیار بود ودرزمان ساسانیان اول تابستان یعنی موقع برداشت خرمن نوروز ـ

واقع میشد ودر هرصدوبیست سال یکماه آنرا عقب می‌انداختند تا بهپنجم حزیران میرسید و همینکه ماه حزیران فرامیآمد پنجم‌حزیران (تیر) را به پنجم ایار (خرداد) تبدیل میکردندو مالیات آنسال را بجای‌اینکه درپنجم خرداد بگیرند درپنجم‌تیر دریافت میداشتند وباین‌ترتیب مالیات یکماه ازبین میرفت، همینکه مسلمانان عراق‌را گشودند موضوع مالیات بهمان ترتیب سابق یعنی درپنجم تیرماه پرداخت میشد تا اینکه در زمان حکومت خالد قسری والی عراق و خلافت هشام بن‌عبدالملك اموی موعد صد وبیست سال رسید وایرانیان تقاضا داشتندکه یکماه تخفیف معمولی آنان ملحوظ شود. خالد تقاضای آنانرا نپذیرفته گفت این همان (نسیئی)[۱] استکه خداوند در قرآن ازآن نهی‌کرده است. هشام هم‌با نظرخالد موافقت نمودوایرانیان بدون تخفیف مالیات رادادند. پس‌از سقوط بنی‌امیه وپیدایش دولت عباسیان در زمان خلافت هرون‌ایرانیان بهیحیی برمکی متوسل شدندکه‌کبیسه یاتخفیف سالانه رعایت شود، یحیی هم مقدمات‌کار را فراهم‌نمود اماعربها ومخالفین یحیی جاروجنجال راه‌انداختندکه‌کبیسه عادت زرتشتیان است و خـلیفهٔ اسلام نباید آنرا مجری دارد تا اینکه نوبت خلافت بمتوکل عباسی رسید. وی‌روزی باندیمان در اردی‌بهشت‌ماه ازمزرعه‌ای میگذشت ودشت وبیابان راسبزوخرم دید واز یکی از همراهـان پرسید اکنون‌که محصول دست نیامده ومزرعه سبز است چگونه مأمورین مالیات جمع‌میکنند، ندیم خلیفه داستان‌کبیسه وعادت‌ورسم ایرانیان رااز آغاز تا پایان شرح داد، خلیفه بحال ایرانیان ترحم نموده گفت: ازاین پس مالیات درهمان نوروز معمول جمع‌شود ودرآنموقع دوماه وچندروز بنوروز مانده‌بود ایرانیان از این بخشش خلیفه بسیار شادشدند چه بیش‌ازهفتاد روز ازپرداخت مالیات معاف گشتند (۲۴۳ هجری). بحتری شاعر آن‌زمان اشعاری درآن مورد گفته‌است.

ترجمهٔ شعر:

«خوشبختانه نوروز بهمان مرسوم اردشیر بازگشته‌است».

چیزی ازاین پیش آمد نگذشت‌که متوکل راکشتند واوضاع آشفته‌گشت تا بالاخره‌در سال ۲۸۱ هجری معتضد خلیفهٔ عباسی دستور داد موقع پرداخت مالیات‌را دوماه عقب‌ببرندو باآن دستور نوروزی‌که در اوایل محرم ۲۸۱ واقع‌شد به ۱۳ ربیع‌الاول ۲۸۲ برابر با۱۱

—میگرفتند ودرسال ۴۷۱ هجری قمری سلطان جلال‌الدین ملکشاه نوروز را دراول فروردین تثبیت کرد و از آنرو نوروز سلطانی مشهور شد. برای اطلاع بیشتر بگاهشماری آقای تقی‌زاده مراجعه شود.

۱ـ نسیئی بمعنای فراموشی است و عربهای پیش از اسلام را رسم بر آن بودکه برای رواج بازرگانی وتأسیس بازارمکاره هرسه‌سال یکبار حساب ماه‌هارا عمداً فراموش‌میکردند ویکماه‌کم وزیاد میکردند تاماه ذی‌الحجه همیشه بفصل پائیز بیفتد وبرای‌آمدن تجار وزوار وایجاد بازارمکاره‌در مکه فصل مناسبی‌پیداشودولی اسلام آنرانهی‌فرمود. چنانکه درسورهٔ توبه‌میفرماید انماالنسیئی‌زیادةفی‌الکفر یضل‌به‌الذین‌کفروا الی آخر. مترجم.

حزیران (ژوئیه ـ تیر) بازگشت ونیز از نظررفاه ایرانیان مقرر گردید در ظرف چهار سال ازسالهای ایرانی یك روز راکبیسه بشمارند.

مهتدی (۲۵۵ هجری) خلیفهٔ عباسی کسور مساحت را بخشید باین‌قسم که اززمان‌منصور مالیات عراق بطور مقاسمه (نصف ونیمه) تعیین گردید ولی پارهٔ اراضی از روی‌مساحت‌مالیات میدادند وبتدریج مساحت آن زمین‌هاکم وکسر میشد ولی مأمورین دولت همان مالیات های اول‌را میخواستند مهتدی دستورداد کسری‌ها رادریافت ندارند واز آن‌راه‌سالی دوازده‌میلیون درهم ازمالیات عمومی کسرشد.

آری این تخفیف‌های مالیاتی نیز عامل مؤثری درکم شدن مبلغ مالیات بود.

جزیه وزکوة ـ مسلمان شدن مردم نیزاز مقدار جزیه‌کاست ودرآمد دولت‌های‌اسلام را کسر کرد، مثلا در اواسط قرن سوم هجری از شهر بنداد فقط صدوسی میلیون درهم جزیه میگرفتند، در صورتیکه مطابق صورت تنظیمی علی‌بن‌عیسی جزیهٔ بغداد شانزده هزار دینار یعنی دوبرابر صورت تنظیمی‌ابن‌خردادبه بوده‌است. حال‌اگر حدوسط میزان جزیه‌رااز‌قرار هرمردی ۲۴ درهم حساب‌کنیم در آن هنگام نه هزار مردغیر مسلمان دربغداد بوده‌وهرگاه بطور متوسط سی‌هزار زن وکودك برآن بیفزائیم درشهر بغدادی‌که آنروز بیش‌ازیك‌میلیون جمعیت داشته فقط چهل‌هزار زن ومرد وکودك غیر مسلمان میزیسته‌اند والبته سایر شهرهاهم بدینقرار بوده‌اند.

موضوع زکوة هم بهمین ترتیب روبکاستن گذاشت تاآنجاکه پرداختن‌زکوة‌کاردشواری مینمود وهرکس زکوة میخواست بدمیشنید ودرکشور مصر بکلی‌موقوف شد، گرچه صلاح‌الدین ایوبی برای مدتی‌آنرا برقرار داشت امادر اثر نارضایتی مردم‌درزمان منصور قلاون درسال ۶۷۸ هجری تأدیهٔ زکوة رسماً در مصر ملغی شد.

۳ـ نادرستی‌مأمورین دروصول وایصال مالیات

گفتیم‌که در دورهٔ استبداد بنی‌امیه مأمورین دولت‌در وصول وایصال مالیات بیداد میکردند ودر دورهٔ عباسیان آنوضع بهبود یافت، اما این ترتیب چندان دوام نیافت وفرمانروایان (عمال) از ضعف دستگاه خلافت استفاده‌کرده بفکر استقلال افتادند؛ خلفای ناتوان هم خواه ناخواه با آنان مدارا وسازش کردند وموضوع پرداخت مالیات بمقاطعه واجاره برگذار شد.

مثلا مأمون درسال ۲۰۵ هجری مالیات سند را بمبلغ یك میلیون درهم به‌بشیر بن داود مقاطعه‌داد. درصورتی‌که مالیات حقیقی آن‌کشور سالی یازده میلیون ونیم‌درهم بود ودرزمان راضی خلیفهٔ عباسی، بریدی مالیات اهواز را به ۳۶۰ هزار دینار بطور مقاطعه اجاره‌کرد که سالی چندقسط بپردازد، درصورتی‌که مالیات حقیقی آن استان درآنموقع یك‌میلیون‌ونیم‌دینار میشد. عجب‌اینکه غالب‌این اجاره داران ومقاطعه‌کاران ازپرداخت همان‌مال‌الاجاره ومقاطعه

هم‌سر می‌پیچیدند وهمینکه خلیفه با آنان سخت میگرفت اعلام استقلال میدادند ودر آنصورت میان طرفین جنگ درمیگرفت وچون خلیفه بی‌پول بود خواه‌ناخواه شکست میخورد.

۴ - عدم امنیت مردم‌را از کسب و کار باز میداشت

در دورهٔ انحطاط دستگاه خلافت سران سپاه با یکدیگر وسران سپاه با والیان و عمال باخلیفه مرتب در زدوخورد بودند و در نتیجهٔ این جنگ و جدالها مردم از زراعت وتجارت دست میکشیدند وطبعاً پول کم میشد. مأمورین و عمال دولت هم بواسطهٔ ادامهٔ زد و خورد داخلی محتاج به‌پول بیشتری میشدند واز آنرو فشار زیادتری وارد میاوردند تا از تاجر وزارع پول بستانند ونتیجه این بود که روز بروز برخرابی وپریشانی افزوده شود وده‌ها ویران گردد وشهرها تهی بماند وچه عامل مخربی ازظلم هولناکتر که دست مردم را می‌بندد وسعی وکوشش را بی‌اثر میسازد ودهقان و بازرگان و صنعتگر را بگوشه‌ای دور ازکار و زندگی میاندازد و دولت را ناتوان وزبون میسازد، چه‌که دولت محتاج بپول است وپول با عدل وامنیت بدست میآید. میگویند ستمگری گرفتن مال‌دیگری است بدون اینکه چیزی در ازای آن بمالك بدهد ویاموجبی (قانونی) برای‌آن موجود باشد، درصورتیکه دایرهٔ ستم و تعدی از این نیز وسیعتر میباشد بلکه گرفتن مال دیگران بزور و یاتحمیل حق نامشروع برمردم وبازداشتن آنان ازکارشان ازانواع ستمگری میباشد، کسانی که‌مالیات ناحق‌میستانند ستمگرند. کسانی‌که بیش از میزان مقرر مالیات میگیرند ستمگرند، کسانی‌که همان مالیات را بیغما میبرند ستمگرند، کسانی‌که حق‌مردم‌را نمیدهند ستمگرند، وکسانی‌که اموال‌مردم را بدون حق میستانند ستمگرند. وهمینکه بیداد حکمروا گردد خرابی وپریشانی حتمی و قطعی است.

سدها ونهرها وترعه‌هائی‌که در دورهٔ اول عباسی ایجاد شده بودند بدبختانه بواسطهٔ همین انقلابات داخلی وعدم توجه ازکار افتاده خراب‌شد وچه بساکه درموقع‌جنگ سپاهیان یکطرف دستی دستی آنها را ویران میساختند تاکشتی و سپاه دشمن ازآن استفاده نکنند و بدیهی است‌که این‌اقدامات چه‌زیان عمده‌ای به‌تجارت وزراعت وارد میاورد.

۵ - بیشتر ده‌ها و املاك تبدیل به «ضیاع» شد

باصطلاح آنروز مزرعه‌ها را ضیاع (مفرد آن ضیعه است. مترجم) میگفتند چنانکه امروز در مصر بآن اراضی عزبه وابعادیه میگویند و غالباً ضیاع آن ایام متعلق بخلفاء ، وزراء ، امراء ومردم بانفوذ بود.

قبلا گفته شدکه عمر مسلمانان‌را از اشتغال بکشاورزی وزمین‌داری منع کرد. چه‌که میخواست‌آنان پیوسته آمادهٔ میدان‌کارزار باشند وگرفتار وآلودهٔ ملك‌داری نگردند وبهمان جهات ازگرد آوردن مال در خزانهٔ دولتی جلوگیری میکرد وآنرا نوعی تجمل میدانست. اما این وضع‌دیری نپائید وهمینکه خلافت روحانی بسلطنت ظالمانه تبدیل

شد و بنی امیه روی‌کار آمدند خود صحابهٔ پیغمبر دست بکار جمع‌آوری ملك و مال‌شدند (تفصیل آن گذشت) و تابعین (پیروان صحابه) و تابعین تابعین وطبقات دیگر که بعد آمدند همان‌رویه را ادامه دادند و بیش‌از همه‌خلفای اموی دراین‌کار افراط نمودند، چه‌که آنان نه‌تنها املاك و اموال میخریدند و از راه معمول‌گرد میآوردند بلکه دارائی سایرین را نیز بجور وستم میگرفتند و کسی هم‌زورشان بآنان نمیرسید، بخصوص که بنی‌امیه غیرعرب را بنده وزرخرید خود میدانستند اگرچه آن‌اشخاص مسلمان باشند وهمینکه جائی‌را فتح میکردند هرچه‌میل داشتند برای خود میگرفتند وهرچه میخواستند بصاحبان اصلی میدادندتاآنکه نوبت خلافت بعمر بن عبدالعزیز اموی رسید وچون اومرد پرهیزکاری بود بفکر اصلاحات افتاد و رفتار عمر (جد مادری‌خود) را سرمشق قرار داده املاك مغضوبهٔ یهود ونصاری ومجوس‌را بصاحبان اولیه برگردانید ودرسایر موارد نیز بعدل‌واحسان عمل‌کرد. کسان وی‌که این عملیات را مخالف منافع خود میدیدند پیش‌از وقت‌کارش‌را ساختند وپس از درگذشت وی‌کارها بدترشد .

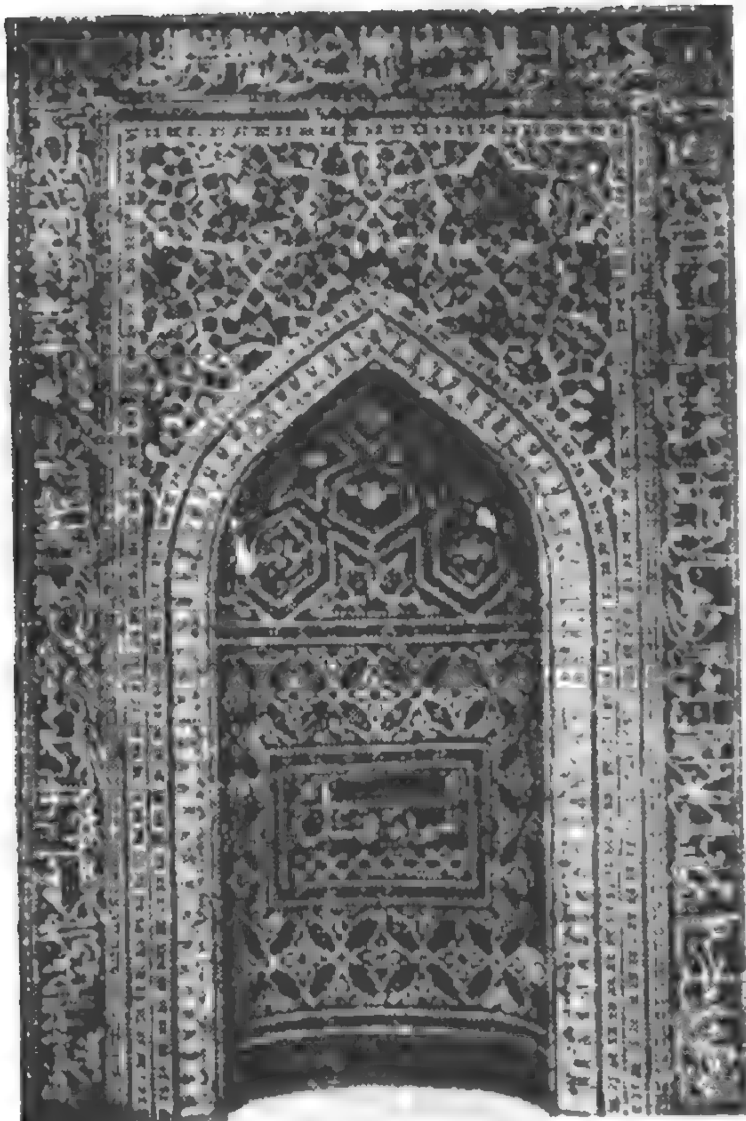
درسال ۱۳۲ که عباسیان بخلافت رسیدند آنچه توانستند از امویان کشتند وباقی‌ماندهٔ بنی‌امیه که‌جان‌دربردند اموال‌واملاك خودرا رهاکرده باطراف گریختند وبنی‌عباس تمام‌دارائی آنان‌را ضبط کردند، چه‌که مجوزی مخالف آن نمیدیدند. وبرعکس‌تصرف آن‌اموال واملاك بیصاحب‌را ترکهٔ حلالی فرض میکردند‌که تملك آن‌برای ادارهٔ امورکشور ضروری مینمود واین طبیعی انسان است‌که تابتواند برمال وجاه خود می‌افزاید .

بااین‌حال بنی‌عباس نسبت بمردم ستم نمیکردند و مثل بنی‌امیه اموال واملاك را غصب نمیگرفتند ومخصوصاً دراین نوع رفتار اصرار داشتند تا مردم بدانندکه آنان مانند بنی‌امیه نیستند، ولی‌از طرف دیگر وزیران وامیران ونزدیکان طمع‌کار آنان از دست‌اندازی باملاك و اموال مردم اباء نداشتند ولی هرگاه صاحبان اموال مغصوبه نزد خلیفه شکایت میبردند تا آنجاکه زور خلیفه میرسید رفع‌شکایت میکرد واملاك واموال را به‌صاحبانش میداد واگر در زمان زندگی غاصبین (وزیران - بزرگان - امیران و غیره) کاری ازپیش نمیرفت اموال و املاك آنان پس‌از مرگ مصادره میگشت، چنانکه هرون دارائی محمدبن سلیمان‌عامل بصره پس ازمرگ او مصادره‌کرد وازآن‌بابت‌پنجاه میلیون درهم‌نقد وخانه‌ها ودکانها واملاك‌زیادی که اجارهٔ آن‌روزی صدهزار درهم بود بتصرف خلیفه درآمد .

و امثال اینگونه مصادره‌ها فراوان میباشد (تفصیل آن‌خواهد آمد) که درنتیجه خلفاء دارای املاك بسیار شدند .

اما این املاك بیشتر بدست نزدیکان وکسان خلیفه می‌افتاد و خود خلیفه‌کمتر ازآن بهره میبرد وبرسم حکومتهای استبدادی املاك منتسب بخلیفه مثل سایر سلاطین مستبد ازآن حاشیه‌نشینان میگشت . بخصوص‌اگر خلیفه شخص باسخاوت و یاضعیف‌الرأی بود که ربودن املاك وی اشکالی نداشت، روی همین‌جریانات‌اطرافیان خلیفه املاك زیادی بهم زدند. بقسمی

که املاك را میان خود هدیه میدادند و یا در برابر یك قصیده یا یك لطیفهٔ ادبی یا یك درخواست تملق آمیز ملك و املاکی می - بخشیدند و از برمکیان و دیگران در این باره داستانها در میان است. از آنجمله هنگامیکه مأمون دختر حسن بن سهل را گرفت پدر عروس نام بسیاری از املاك و مزرعه‌های متصرفی خود را در تکه‌های کاغذ کوچکی نگاشت و آن کاغذ را میان سران سپاه و بزرگان نثار کرد و هریك از آن رقعه‌ها بدست هر کس می‌افتاد ملك و مزرعه‌ای که نامش در آن بود نصیبش میگشت. دیگر از موجبات ملاکی اطرافیان خلیفه آنکه در زمان بنی‌امیه بسیاری از اراضی و املاك حاصل خیز بایر مانده بود و خلیفه احیاء آن املاك را باطرافیان خود واگذار میکرد و مطابق قانون اسلام هر کس ویرانه‌ای را آباد سازد در آن زمین حق مالکیت پیدا میکند چنانکه منصور املاك بایر خوزستان را به‌پسرش صالح واگذارد و او آن املاك را دایر کرده ملاك بزرگی شد.



قطعه‌ای از یك محراب کاشی‌کاری که فعلاً در موزهٔ متروپولیتان نیویورك است

الجاء ــ دیگر از موجبات ملاك‌شدن بزرگان دورهٔ عباسی یکی‌هم الجاء بود، الجاء، یعنی‌پناه بردن وموضوع آن چنان است‌که مالکین اصلی از بیداد وتعدی باج گیران، املاك ومزارع وباغهای خود را بمردم بانفوذ واگذار میکردند وچیزی درعوض ازآنان نمیگرفتند باین قسم‌که با اجازهٔ شخص‌متنفذ ملك‌را باسم‌او قباله مینمودند وازتعدی باجگیران بنفوذ آن شخص پناه‌میبردند، طبعاً آن‌ملك در دفاتر دولتی بنام مالك جدید ثبت‌میشد ورفته رفته مالك قدیم ازآن بی‌بهره می‌ماند، هم‌اکنون‌در ممالك دیکتاتوری واستبدادی موضوع الجاء رواج دارد.

الجاء درآغاز زمان بنی‌امیه معمول‌شد چه‌که عمال آن‌سلسله بمالکین اجحاف‌میکردند

واول مرتبه در زمان خلافت ولید عده‌ای ازمالکان عراق املاک خودرا ازبیم تعدی باجگیران بنام مسلمة بن عبدالملك والی عراق و برادر خلیفه ثبت دادند و چنانکه تصور میرفت املاک مسلمه شد وتازمان عباسیان از آن بهره میبردند ودر آنزمان املاک مسلمه تیول داود بن علی بن عبدالله بن عباس درآمده سپس خالصهٔ سلطانی شد .

همینقسم مالکین مراغه املاک خودرا بهمان جهات بنام مروان بن محمد والی ارمنستان وآذربایجان ثبت کردند واملاک مزبور درخاندان مروان باقی ماند و سرانجام عباسیان آن املاک مانند دیگر املاک بنی‌امیه را ضبط کردند .

موضوع الجاء در دوران عباسی نیز دوام یافت چنانکه ملاکین زنجان برای دفع شر راهزنان املاک خودرا بنام قاسم پسرهرون ثبت کردند تامگر نزد اوتقرب همیابند وقباله‌ها باسم قاسم تنظیم‌نموده خودکشاورز وی گشتند وپس‌ازچندی آن املاک تیول سلطان شد .

ملاکین فارس هم بدیگران تأسی جسته املاک خود را بملازمان سلطان مقیم عراق واگذاردند وبااین تدبیر از پرداخت یك‌ربع مالیات معاف شدند ومدت زمانی املاک مزبور بنام آن بزرگان بوده آنرا خرید وفروش‌میکردند وازیکدیگر ارث میبردند ومالکین واقعی آن املاک شدند[1] .

خلاصهٔ کلام اینکه هنوز دورهٔ طلائی عباسیان پایان نیافته بود که خلیفه ونزدیکان وملازمان وی از آنراه که گفتیم املاک بسیاری بدست‌آوردند و دولت دفتر مخصوصی برای رسیدگی بامور این املاک دایر ساخته آنرا دیوان ضیاع نامید که البته غیر از دیوان خراج بوده است .

درصورتی که علی‌بن‌عیسی درسال ۳۰۶ تنظیم‌کرده مبلغ درآمد خراج ملاحظه شد و اتفاقاً کلیهٔ ضیاع درممالك‌شرقی(ری، دماوند، قزوین، زنجان، قم، اصفهان، همدان، ماسبذان وغیره) بوده است. ودرپارهٔ نواحی درآمد ضیاع ازمالیات معمولی زیادتر میشده است. مثلا درآمد ضیاع درماه بصره وایغارین ۲۶۷/۵۲۰ دینار بوده، درصورتیکه‌مالیات سایر اراضی آن‌نقاط ۱۸۵/۶۳۶ دینار میشده است واگر مالیات درآمد ضیاع‌را مثل سایر اراضی وصول میکردند البته چندین برابر آن میشد که صورت داده‌اند چه‌که مالیات ودرآمد ضیاع‌غالباً خفیف بوده وگاه‌هم همان‌مالیات‌کم بواسطهٔ نفوذ مالکان اسمی وصول‌نمیشده وچه‌بسا که سالها عقب‌می‌افتاد وهمین‌که سیاست واوضاع‌تغییرمیکرده مالیات ودرآمدعقب افتادهٔ‌چندساله مطالبه میشده وبیك ترتیبی وصول وایصال میگشته است.

---

۱ - پیش‌از تأسیس ادارهٔ ثبت اسناد پاره‌ای از املاک ومزارع ایران نیز بهمین وضع بود یعنی مالکین اسمی درعین حال‌که همه نوع تصرف مالکانه در اراضی خود داشتند، ملزم بودند‌که آن‌املاک‌را بکشاورزان‌محلی مزارعه دهند باین ترتیب‌که سهم‌مالك و زارع پس‌از وضع مخارج نصف ونصف‌میشد واگرچه این املاک‌خرید وفروش میشد اما بواسطهٔ همین الزام قیمت آن املاک ازاملاک مشابه کمتر بود، پس‌از تأسیس ادارهٔ ثبت آن‌وضع برهم خورد. مترجم .

ضیاع سلطانی

حال که مفهوم ضیاع دانستیم میگوئیم که ضیاع بردو قسم بوده ضیاع عمومی یعنی املاك رجال دولت ومردمان بانفوذ. ضیاع سلطانی که آن نیزچهار قسم بوده است :

۱ـ ضیاع خاصه یعنی املاك شخصی خلیفه که هیچ کس بااو شریك نبوده است. درصورت تنظیمی علی بن عیسی مالیات این املاك ۵۱۶/۴۴۷ دینار بوده (باستثنای املاك نواحی واسط که جزء املاك عمومی درآمده بود) .

۲ ـ ضیاع عباسی که غالباً متعلق بافراد خاندان عباسی بود وشمارهٔ آنان درزمان مأمون به سی وسه هزار میرسید ودر سال ۳۰۶ مالیات آن املاك ۱۴۴/۷۶۰ دینار بوده (باستثنای ضیاع عباسی واقع در واسط .)

۳ ـ ضیاع مستحدثه (نوبنیاد) که مالیات آن ۲۸۹/۰۳۶ دینار میشده است .

۴ ـ ضیاع فرات، درکنار رود فرات ودرسال ۳۰۶ هجری مبلغ ۶۱۷/۱۲۶ دینار مالیات میداده است .

این املاك در سواد (بغداد، کوفه، بصره، واسط) و خوزستان واصفهان وغیره بوده و مالیات و درآمد آن بطور اجاره یامقاطعه تعیین میشده و دفتر مخصوصی برای ضیاع تأسیس شده بود .

املاك مزبور گرچه بسیارحاصلخیز وآباد بوده اما بجهاتی که گفته شد کمتر ازهرجا مالیات میداده ودرآمد داشته است وگاه هم هیچ مالیات ودرآمدی نمیداده است. بااینوصف ضیاع سلطانی باستثنای آنچه در واسط بوده متجاوز ازیك میلیون ونیم مالیات میداده است و این میرساند که املاك مزبور تاچه اندازه آباد وحاصلخیز بوده است .

معمولا درممالك دیکتاتوری واستبدادی بهترین وحاصلخیزترین املاك متعلق بشخص دیکتاتور وبستگان نزدیك او میباشد وقبلا گفته شد که مالیات دولت عثمانی در زمان سلیمان هشت میلیون دوك بوده که از آن جمله پنج میلیون فقط از املاك سلطانی دریافت میشده است .

ایغار ـ ایغاربزبان عربی بمعنای دریافت داشتن تمام مطالبات واستیفای آن است وهمینکه میگویند مأمور مالیات مطالبات خودرا ایغارکرد مقصود آنست که تمام آنرا دریافت نمود ودر اصطلاح آنروز (زمان عباسیان) ایغار بدان معنی بودکه مالك زمین مبلغی نقداً بدولت میداد وبرای همیشه از پرداخت مالیات معاف[1] میشد و یااینکه مالك مستقیماً مبلغی بسلطان میپرداخت وازتعرض مأمورین مالیات وتحصیلداران معاف میگشت. از ایغارهای مشهورزمان

۱ ـ خدیو اسماعیل فرمانروای تلف کار مصر نیز درنتیجهٔ میلیونها لیره اسراف وتبذیر مجبور شد سیستم «ایغار» را درمصر نیز اجراء کند. اسماعیل از۱۸۶۳ تا ۱۸۷۱ میلادی فرمانروای مصر بود.وی پنجمین فرمانروا ازخاندان محمدعلی میباشد. برای تفصیل بکتاب تاریخ مصر تألیف مترجم این کتاب مراجعه شود . مترجم.

عباسیان اینار یقطین است که شخصی بنام (یقطین) املاك بسیاری را بطور ایغار تصرف کرده بود وسپس آن‌املاك خالصهٔ دولت‌شد .

موجبات‌زیادی هزینه

۱- ولخرجی خلفاء وزنان آنها - این‌طبیعی است که اگر پول در دستگاههای دولتی فراوان‌باشد بذل وبخشش و ولخرجی هم‌زیاد میشود، بخصوص در دولت‌های استبدادی و دیکتاتوری مانند دولت عباسی‌که خلیفه دیکتاتور و صاحب اختیار تمام اموال و املاك بوده است‌وبرای‌دفع شر مخالفان وگردن‌کشان بوسیلهٔ پول با آنان مبارزه میکرده باینقسم‌که یا پول بسپاهیان داده آنهارا بجنگ بامدعیان میفرستاد ویازبان ودهان خود مدعیان‌را باپول می‌بست والبته این‌وسیلهٔ دومی سهل‌تر ومؤثرتر بوده بخصوص اگر پول فراوانی در دسترس خلیفه بود چنانکه در زمان هرون و مأمون همانطور بود اما خلفای عباسی علاوه برآنکه پول را وسیلهٔ دفع شر مخالفان خود قرار دادند برای فراهم ساختن بساط عیش ونوش و تجمل همه‌نوع ولخرجی میکردند، کنیزان وغلامان به‌قیمت‌های گزاف میخریدند ، فرش و اثاث ازخز ودیبا وحریر تهیه میکردند، حتی میخ‌های دیوار را ازنقره میساختند، باغها و کاخها وگردشگاه‌ها و شهرهای مخصوص بخود بنا مینمودند، مجالس خوشگذرانی باتجمل فراوان ترتیب میدادند، ندیمان وحاشیه‌نشینان استخدام میکردند. وازحیث خوراك وپوشاك وتفنن وتنقل همه نوع تجمل فراهم میکردند، وانجام این‌خوشگذرانی‌ها برای آنان آسان بود، چون درعراق وایران میزیستند واز عیش ونوش وتجمل وخوشگذرانی بزرگان ایران بخوبی اقتباس میکردند وبدتر ازهمه آنکه دست‌زنان ومادران وکنیزان ونزدیکان خویش‌را در چپاول اموال عمومی باز میگذاردند .

تجمل وثروت زنان خلفاء

سفاح مؤسس سلسلهٔ عباسی فقط یك‌زن داشت‌منصور پیش‌از مرگ‌پسر خود مهدی‌را سفارش‌کرد که زنان را درکار مملکت مداخله ندهد با این همه خیزران مادر هرون درایام خلافت هادی و هرون همه‌کارهٔ دولت بودویحیی وزیرهرون فرمانبردار خیزران گشته بدستورآن‌زن رفتارمیکرد، خیزران‌درنتیجهٔ این اختیارات املاك واموال‌زیادی‌گرد آوردبقسمی‌که درآمد املاك او بسالی‌صد وشصت میلیون درهم یانصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد، درصورتیکه درآمد متمول‌ترین اشخاص امروز (زمان تألیف‌کتاب ۱۹۰۲) منتهی دوسوم درآمد خیزران میشود. مثلا درآمد رکفلر میلیونر مشهور آمریکائی سالی ده‌میلیون ونیم لیره است و درآمد خیزران ده میلیون ونیم‌دینار بوده است. ودرچند جای این‌کتاب تذکردادیم‌که ارزش پول‌در آنروزها سه‌برابر امروز میباشد ، پس اگر هردیناری را نیم‌لیره حساب‌کنیم درآمد رکفلر دوسوم در آمد خیزران میشود.

این زن طمع‌کار جاه‌طلب (خیزران) بقدری شقاوت داشت‌که بمحض احساس‌تمرد در

فرزندش هادی (خلیفه) کسانی را مأمور نمود تا او را کشتند و بیخود نبود که هرون پس از مرگ جنین مادری نفس راحت کشیده اموال اورا تصرف کرد و بسیاری از املاکش را بدیگران تیول داد .

با این همه خیزران زنی کاردان و باتدبیر و دانشمند بوده و در دورهٔ طلائی عباسیان میزیسته است . و بنابرآن اگر آنهمه مال گرد میآورد چندان شگفتی نداشت وشگفتی در آنست که در دورهٔ پستی عباسی مادران پاره‌ای ازخلفاء که زنان عادی بودند باتهی بودن خزانه اموال زیادی می‌اندوختند. مثلا در سوراخ وپستوی دالانهای عمارت قبیحه مادر (خلیفهٔ عباسی) دومیلیون دینار ومقدار زیادی جواهرات واشیاء نفیس یافتند، از آنجمله مقدار زیادی زمرد قیمتی، مروارید درشت، یاقوت سرخ که بهای آنرا دو میلیون دینار تخمین زدند و عجب‌تر آنکه پسرهمین مادر برای پنجاه‌هزار دینار کشته‌شد ومادر بحال وی‌ترحم نکرد واز آنهمه دارائی این مبلغ بالنسبه مختصر را نداد وجان پسررا نخرید .

درآمد مادر محمدبن واثق سالی‌ده میلیون دینار یعنی معادل درآمد خیزران مادر هرون بوده واین‌خود بسیار عجیب است که در دورهٔ انحطاط وبی‌پولی خلفاء درآمد یکی‌از زنهای آن خاندان سالی ده میلیون دینار بوده است و همینکه مادر مقتدر مرد و خواستند او را درگور بگذارند ششصدهزار دینار ازگورش درآوردند که پیش‌ازمرگ درآنجا نهفته‌بود وکسی ازآن خبری نداشت وعجب آنکه مقتدر درآنموقع بی‌اندازه تنگدست بود ودرخزانه چیزی یافت نمیشد. البته وضع مادران سایر خلفاء درسایر ممالك اسلامی نیز بهمین منوال میگذشت باینقسم که مادران خلیفه معمولا باسران سپاه وبزرگان همدست شده اموال دولتی‌را میان خود قسمت میکردند وگاه هم خود خلفاء این زمینه را فراهم میساختند . مثلا مستعین عباسی (۲۴۹هجری) بمادر خود و دوسردار ترك: اتامش و شاهك اختیارات تام داد وآنان آنچه راکه ازهرجا میرسید سه‌قسمت‌کرده هرکدام سهمی برمیداشتند .

درنتیجه اموال عمومی‌میان زنان وسرداران وملازمان‌قسمت میشد وآنان ازاین‌پولهای گزاف انواع واقسام تجملات فراهم میساختند مثلامادر عمان‌مستعین فرشی برای‌خودفراهم کرده بود که‌شکل حیوانات وپرندگان‌باتارهای زربرآن‌بافته بودند وچشمان آن پرندگان وجانوران ازجواهر بود وبهای آن به‌صدوسی‌هزار دینار (شایددرهم) بالغ میشد ویامادرفلان دهان فلان شاعر را پرازگوهر و مروارید میکرد وشاعر آن جواهر را به‌بیست هزار دینار میفروخت‌ویاقطر الندی وزنان دیگر خلفاء اموال بسیار وجواهرات‌زیاد بشاعران ومتملقان بذل و بخشش میکردند. البته این اخبار حقیقت دارد وجای تعجب هم‌نیست درنتیجهٔ ضعف خلفاء زنان دست‌اندرکار میشدند وهرچه میخواستند ازمردم میگرفتند وبهرکس میل‌داشتند بذل وبخشش مینمودند .

دستهٔ دیگر اززنان‌حرمسرا که آفت‌زر وسیم محسوب می‌شدند بنام گیس‌سفید(قهرمانه)

امور حرمسرا و کاخ خلفای عباسی را در دست‌داشتندو باهمدستی وزیران و جانشینان آنان‌هرچه‌میخواستند میگرفتندومی‌اندوختند ودرتمام‌مملکت‌مداخله مینمودند ، ام موسی قهرمانه مشهور اوایل قرن چهارم هجری در ایام خلافت مقتدر همه کارهٔ مملکت بود بدون اجازه ونظر او هیچ مهمی انجام نمیگرفت و اگر در سرای خلفاء کنیزکان و ملازمان و غلامان نبودندقهرمانه‌هاراهی بـرای مصرف کردن پولهای خود نداشتند.



کوزهٔ سفالی بانقش و نگار ساخت خوزستان قرن دوم ویاسوم هجری

کنیزان و غلامان

قبلا ضمن گفتگو از اخلاف منصور گفته‌شد که‌وی طنبور را برسر نوازندهٔ طنبور فرو کوفت اما هنوز چهل سال‌ازمرگ‌وی‌نگذشته بود که سرای خلیفه نمایشگاه ساز و رقص وآواز شدبقسمی که از قـرار مذکـور سیصد

کنیز درکاخ هرون فقط بساز و آواز می‌پرداختند و دایره و چنگ و عود و نای و قانون و سنتور مینواختند و یا میرقصیدند و آواز میخواندند و اضافه بر آن عده‌ای ندیم ودلقك مسخره‌چی درقصر اقامت‌داشتندکه مشهورترین آنها شیخ‌ابوالحسن‌خلیع دمشقی وابن‌ابومریم مدنی میباشد. بهای کنیزکان قصر ازهزار دینار تاصدهزار دینار بوده است، طبعاً نگاهداری آنان هزینهٔ گزافی برمیداشته و لباس ولوازم دیگرشان گران‌تمام میشده است، مثلا موقعی هرون انگشتری را به‌بهای صدهزار دینار خرید وبه‌یکی ازکنیزکان بخشید.

گذشته ازکنیزان غلام‌بچه‌ها وپیشخدمت‌ها وخواجه‌های بیشماری درکاخ بوده‌اند، از آنجمله درکاخ مقتدر یازده هزار خواجهٔ رومی و سودانی وغلام‌بچه و پیشخدمت‌کار میکرده است و البته‌کاخها و عمارتها متعدد بوده‌که آنقدر خدمتگزار ضرورت داشته است و برای هرعمارت ودستگاهی‌فرش واثاث ولوازم زیادی مصرف‌میشده است. مثلاساختمان‌کاخ‌خصوصی معز دربغداد سیزده میلیون درهم تمام‌شد وامین درخیزرانیه‌عمارتی بناکرد که بیست میلیون درهم خرج داشت وهمین قسم پنج‌کرجی (زورق) بشکل شیر وفیل وعقاب ومار واسب‌برای امین‌ساختندکه مبالغ هنگفتی مصرف آن شد وهمینکه‌آن (زورق)هارا در دجله بآب‌انداختند ابونواس[1] شاعرمشهور دربار این شعرها را بدان‌مناسبت سرود.

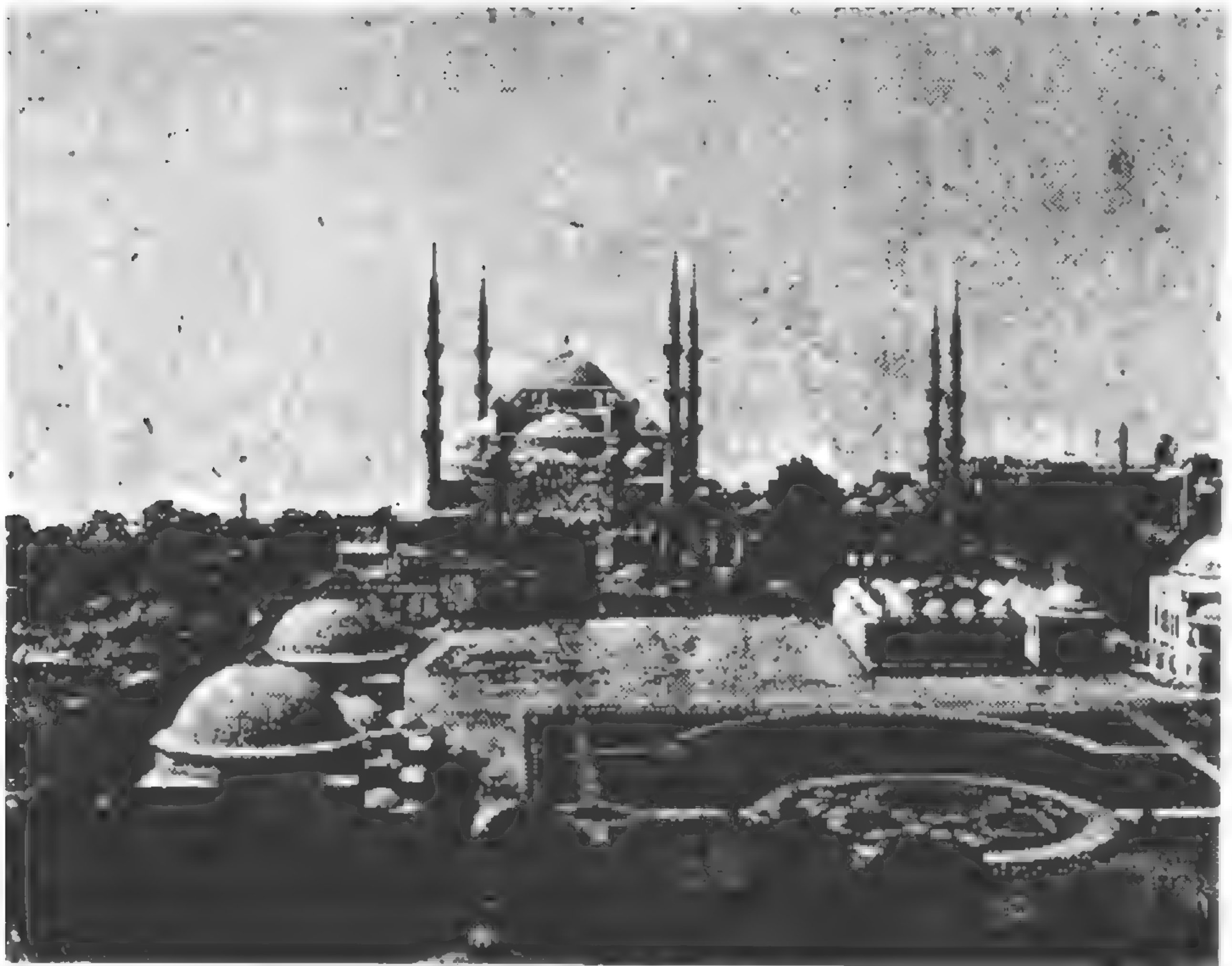
ترجمهٔ اشعار:

«خداوند برای‌امین مرکب‌های راهواری فراهم‌ساخت‌که‌سلیمان مانند آنرا ندارد».
«اگر مرکب سلیمان درخشکی میرفت این‌مرکبها روی آب مثل شیر غرش میکنند.»
«مردم درشگفت ماندند همینکه دیدند خلیفه سوارشیرشده ومثل‌ابر شناور است.»
«آنهاکه ترا روی شیردیدند ازتعجب سبحان‌الله گفتند پس چگونه‌است».
«اگر ترا به‌پشت عقاب ببینند».
«عقابی‌که چنگال ومنقار ودو بال‌دارد وموج وطوفان می‌شکافد».
«از مرغان هوا پیشی می‌گیرد، وقتی‌که روی آب شناور میشود».

برای نمونه داستان زیرراکه حاکی ازتجمل و عیش و خوشگذرانی دستگاه خلفاست ذیلا می‌نویسیم:

«می‌گویند روزی امین درکاخ خلد فراز تختی جلوس‌کرده دستورداد بساط حریر و دیبا بگسترند وظرفهای طلا ونقره وبلور باانواع خوراکیها ومشروبات فراهم سازند، سپس به قهرمانه (سرپرست‌کنیزان ورقاصه‌ها) گفت صدکنیز سازنده وخواننده ببساط عیش‌حاضر

۱ - ابونواس نامش حسن فرزند هانی‌حکمی درسال ۱۳۹ هجری دراهواز بدنیا آمد. مادرش ایرانی وپدرش مرد سپاهی از اهالی‌دمشق بود. ابونواس ازشعرای‌بزرگ‌عرب ومعاصر هرون ومأمون میباشد: اشعار خمریات او وضع زندگانی اشراف بغداد آنروز را توصیف میکند. وی مدح وهجو و قصیده وغیره سروده‌است. وفاتش بسال ۱۹۵ هجری واقع‌شد. مترجم



ت - استانبول : مسجد سلطان احمر

سازد باین قسم که درهر نوبت ده کنیز با ساز و آواز در بزم حاضر شوند و آهنگ مخصوصی بنوازند و بروند ، آنگاه دستهٔ دوم که می‌آیند به آهنگ دیگری بپردازند و همینقسم تا صد کنیز ده آهنگ نو بنو بسرایند .

بزودی شرح تجمل وعیش واسراف خلفاء را در ضمن گفتگو از اوضاع اجتماعی آن ایام ذکر میکنیم .

سخاوتمندی

بذل و بخشش خلفاء گاه ازروی لزوم و گاه هم فقط در نتیجه سخاوتمندی طبیعی بود. مثلا هرون روزی هزاردرهم ازمال شخصی خود بغیر از زکوة صدقه میداد ومأمون روزی شش هزاردرهم بملازمان خودمی بخشید واین مبلغ درسال دومیلیون درهم میشود والبته این مبالغ درمقابل هدیه‌ها وجایزه‌های بزرگ بسیار ناچیز است. بقرار نوشتهٔ مورخین مأمون دریك روز یك میلیون ونیم درهم بسه نفر بخشید وقبلا درهمین جلد گفتیم که وی پادر رکاب ۲۴ میلیون درهم بذل وبخشش کرد . وهرون وصیت کرد صدمیلیون درهم بمأمون بدهند. معتصم در دورهٔ خلافت خود صدمیلیون درهم صدقه داد. مقتدر علاوه برپرداخت مقرری مأموران دولتی هفتادمیلیون دینار تلف کاری داشت. قسمتی ازبذل و بخشش‌ها بعنوان صلهٔ شعروجایزه و یا بخشش وانعام تقاضاکنندگان پرداخت میشد، که البته

مبلغ آن بسیار هنگفت بوده‌است. ابن خلکان میگوید سالم شاعرمعروف بخاطر قصیده‌ای که‌در مدح مهدی خلیفهٔ عباسی‌سرود، سوگند خورد که صلهٔ آنرا کمتر ازصد میلیون درهم نستاند و همینکه قصیده را برای مهدی خواند مهدی صد میلیون درهم بوی داد ـ اگــرچه از این روایات مبالغه‌کاری نمایان است اما میزان بذل وبخشش خلفــاء را میرساند و چه بسیار که شاعران علاوه برپول نقد ملك ومزرعه‌هم صله میگرفتند.

آیا واقعاً این‌بذل وبخشش هامیشده است؟

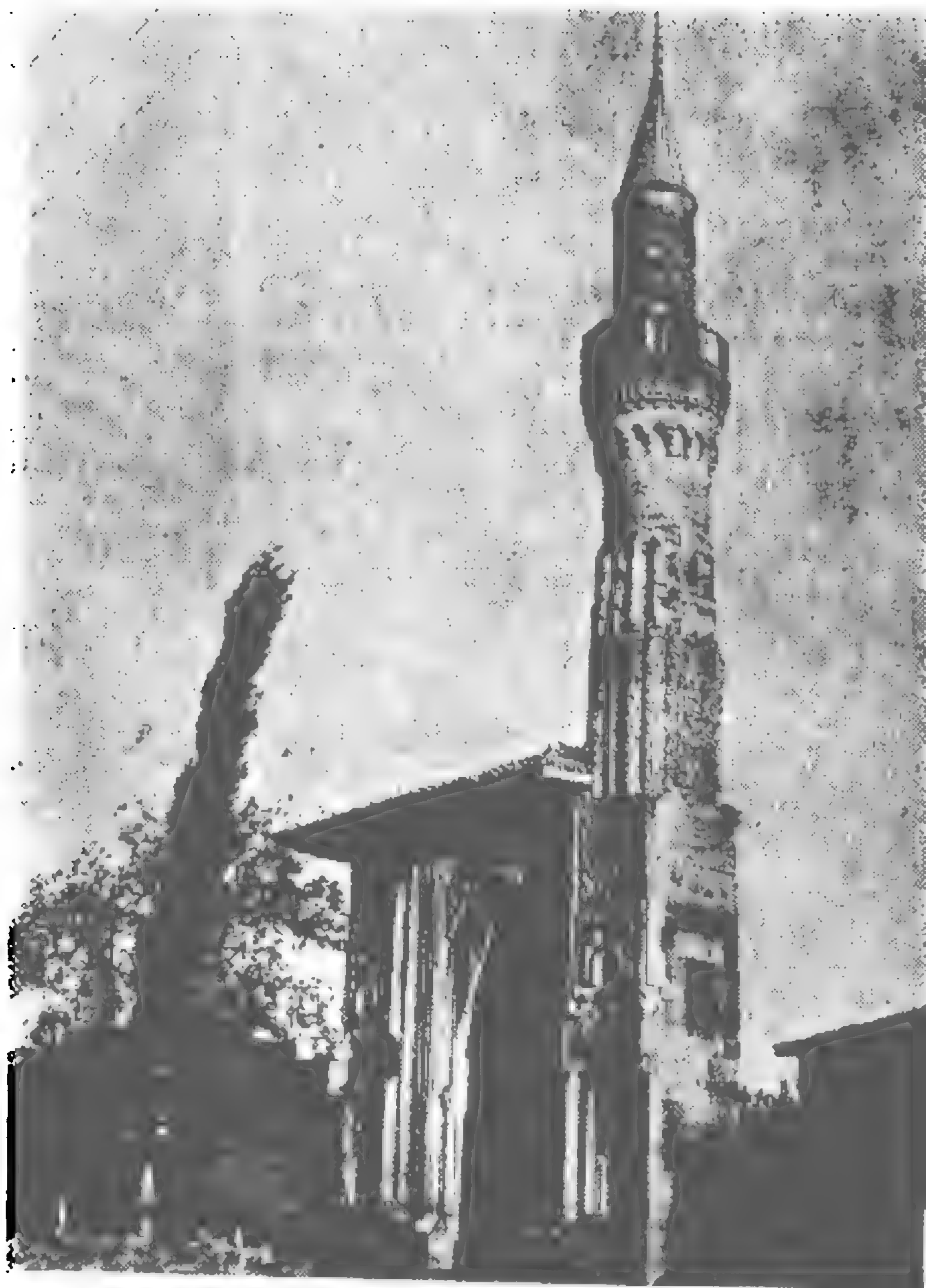
مطالبی‌که دربالا از بذل وبخشش خلفاء گفتیم در نظر مــردم این زمان جزء موهومات درمیآید چه‌که آنرا با اصول اقتصادی امروزه مطابق نمی‌بینند، اما اگر مقدار ثروت خلفــا وجانشینان آنهــا را (وزیران، نویسندگان، امراء وغیره) بطوری‌که در فصول سابق گفتیم درنظر بیاورند واختیارات غیر محدود آنها را نیز درك‌کنند تصور نمیرود که درصحت‌مراتب فوق تردید نمایند مگر اینکه درمقدار آن اموال و میزان ثروت خلفاء شك داشته‌باشند و البته این نیز معقول نیست زیرا آنچه‌که ما در آن خصوص نوشتیم از مهمترین کتب معتبر تاریخ نقل کرده ایم و انکار آن مطالب انکار مسائل حقیقی تاریخ میباشد.

ازآن گذشته اگر بدرجهٔ نفوذ شاعران در آن روزها وتأثیر گفتار آنها در اوضــاع احتمــاعی واقف شویم (بزودی درآن باب صحبت میداریم) قبول این مطالب بر مــا آسان میشود. درهمین امروزنیز ثروتمندان غرب پنجاه هزاروصد هزارلیره برای خرید یك تابلو یا یکی ازآثار باستانی میپردازند وکوچکترین سود وزیانی ازآن اشیاء تصور نمیرود. همین دیروز این خبررا خواندیم‌که مورگان میلیونر امریکا چندین تابلو را به یك میلیون لیره خریده تا به بعضی ازموزه ها اهداء‌کند. (سال ۱۹۰۳ میلادی)

علاوه بر همه در ضمن مطالعهٔ مطالب تاریخی بپاره‌ای وقــایع برمیخوریم کــه صحت مطالب مذکور را تأیید میکند و از آنجمله داستان مأمل شاعر و مهدی ولیعهد خلیفهٔ عباسی است. مأمل‌میگوید هنگامی‌که مهدی ولیعهد منصوردرری اقامت داشت‌نزد وی رفتم وقصیده‌ای درمدحش سرودم مهدی بیست‌هزار درهم بمن جایزه داد پدرش منصور کــه ایــن را دانست نامه‌ای بمهدی نوشته اورا ملامت‌کردکه اگرشاعری یك سال درآستانهٔ تو بماند و مدیحه بسراید مستحق چهار هزار درهم میشود نه اینکه یکباره بیست هزار درهم به یك شاعــر صله بدهی. سپس منصور مرا احضار کرد وچون پیش او رسیدم بمن‌گفت جوان بی‌تجربه ای را فریب دادی و پول زیادگرفتی من‌گفتم آری ای خلیفه، جوان سخاوتمند بی تجربه ای را دیدم و فریبش دادم منصور گفت شعرها را بخوان من شروع بخواندن قصیده‌کردم و مطلع آن چنین بود:

ترجمهٔ اشعار:

« این همان مهدی است جز اینکه چهره‌اش ماه درخشان میباشد ... »



ت - قونیه : مسجد صاحب عطا

منصور گفت به‌به راست گفتی اما پولها کجاست گفتم همـراه آورده‌ام آنگاه منصور ربیع خادم را گفت بامن بیاید، چهار هزار درهم از بیست هزاردرهم را بمن بدهد وشانزده

هزار درهم را نزد منصور بیاورد و اوچنان کرد .

همین داستان خود دلیل روشنی است که صلهٔ شعراء غالباً هزارها بوده است .

آیا این بذل و بخشش‌ها از کیسهٔ خلیفه بوده‌است ؟

حال دانستن این نکته نیز بی فایده نیست کـه آیا خلفاء از کیسهٔ خود می‌بخشیدند و یا ازاموال عمومی (بیت‌المال) حواله میدادند؛ پاسخ قاطعی برای این‌پرسش‌نیست زیرا مـدرك‌کافی بدست‌نیاورده‌ایم ولی‌سکوت تاریخ‌نویسان میرساند که بخشش‌ها ازبیت‌المال بوده است بخصوص‌که خلیفه خودرا صاحب اختیار مسلمانان میدانسته و هرچه میخواسته از اموال عمومی (برای صلاح مسلمانان) بشاعری صله میداده و یا بدیگری هبه میکرده است .

اما درضمن مطالعهٔ احوالات هادی خلیفهٔ عباسی باین موضـوع برمیخـوریم که وی خزانهٔ مخصوص بخود داشته است؛ و چنین مفهوم میشود که خلفـاء بذل وبخشش هـارا از بیت‌المال حواله میدادند و اگر باعتراض و مسامحهٔ وزیران برمیخوردند آنرا از خزانهٔ خاص‌خود می پرداختند و از آنجمله است حکایت هادی وعیسی‌بن داب سخنورنامی حجاز که بواسطهٔ شیرین زبانی وخوش صحبتی مقرب آستان هادی بوده است ودریکی ازموارد هادی سی هزاردینار پول حواله داد. عیسی‌گماشتهٔ خودرا نزد حاجب فرستاد که پول را بستاند حاجب‌گفت باید از دیوان ومأمور توقیع مطالبه شود عیسی‌که‌اینرا دانست بملازم خودگفت فعلا صرف‌نظر کن وجائی نرو، این‌گذشت تا آنکه روزی هادی ازایوان‌کاخ شهربغداد را تماشا میکرد وچشمش بعیسی‌افتاد که فقط یك غلام دنبال اوست، هادی عیسی‌را احضار کرده پرسید چرا لباست شسته‌است وبرای زمستان لباس‌تازه نخریده‌ای عیسی گفت دستم‌کوتاه‌است هادی‌گفت، همین چهارروز پیش سی هزاردینار حواله دادیم عیسی اظهارداشت‌که حواله را ندادند هادی خزانه‌دار مخصوص خودرا احضارکرده دستورداد ازخزانهٔ خودش همانساعت سی‌هزار دینار آوردند وبعیسی دادند.

بنابراین معلوم میشود که اینگونه بذل وبخشش‌ها ابتداء به بیت‌المال حواله میشده واگر درآنجا بمانعی برمیخورده ازکیسهٔ خلیفه تأدیه میگشته است.

چیزی شبیه باین‌داستان ازهرون ویحیی‌برمکی نقل میشودکه موقعی هرون صدهزار دینار به‌یحیی حواله کرد تا برای خریدکنیزکی بپردازد این‌قیمت درنظر یحیی گزاف‌آمد و ازپرداخت آن عذرخواست، هرون بی‌اندازه بخشم رفت ویحیی برای آنکه زیـادی آن پول را مجسم‌کند دینارهارا تبدیل بدرهم نموده و یك میلیون ونیم درهم درحوضخانه‌ای‌که هرون درآنجا وضو میگرفت روی هم انباشت وهمینکه هرون برای وضو از آن محل گذشت وآن خرمن‌پول را دید بنظرش بسیاررسید وچون دانست بهای یك‌کنیزکی بوده البته متأثر شد اما درضمن‌کینهٔ یحیی را دردل گرفت‌که چگونه‌روی حرف اوحرف میزند وفرمانش را

نمی‌پذیرد و ازقرار مذکور یکی از موجبات تعرض هرون به برمکیان همین پیش آمد شده است. موقعی‌هم واثق (خلیفهٔ عباسی) بوزیرخود ابن زیات حواله‌کرد که مبلغ هنگفتی‌بابت بهای‌کنیزکی بدهد و چون ابن زیات قدری تعلل ورزید خلیفه اورا مجبور ساخت‌که دو مقابل‌آن مبلغ را تأدیه کند.

داستان مکاتبهٔ هرون وسفیان ثوری نیزدلیل برآن‌است‌که خلیفه ازبیت‌المال مسلمین همه‌نوع بذل وبخشش میکرده وصله وهدیه وجایزه میداده است. مختصرآن تفصیل اینکه هرون نامه‌ای به‌سفیان ثوری (مقیم‌کوفه) نوشته ویرا خبردادکه‌من (هرون) دربیت‌المال را گشوده‌ام وخاص وعام را ازهدایا و عطایا بهره‌مند ساخته‌ام.

سفیان نامه ای در پاسخ هرون نوشته اورا بسختی از این اسراف کاری ملامت نموده گفت:

« این نامه را بتو مینویسم ویادآور میشوم که ازاین پس رشتهٔ دوستی ترا بریدم چه‌که خودت درنامه‌ای‌که بمن نوشته‌ای اقرارکرده‌ای‌که بر بیت‌المال مسلمانان هجوم‌آوردی و آنچه خواستی بدون حق وعدالت داده‌ای وبخشیده‌ای توآنرا نوشتی وخودت را برخودت گواه‌گرفتی من وکسانی‌که نزد من بودند وآن نامه‌را خواندند وشنیدند نیز گواه هستند و روز بازپرس پیش خدای دادستان‌گواهی میدهند. ای هرون چرا بخزانهٔ مسلمانان حمله‌ور شدی، کی بتو این اجازه را داده‌است..؟

آیا آوارگان اجازه داده‌اند؟ آیامردانی‌که درراه خدا شمشیرمیزنند اجازه داده‌اند؟ آیا بیوه زنان ویتیمان اجازه داده‌اند؟ آیا قاریان قرآن وکسانی‌که بقرآن عمل میکنند اجازه داده‌اند؟ آیا مأمورین جمع‌آوری مالیات اجازه داده‌اند؟ آیاکسانی‌که باید ازاین اموال دلشان بدست آورده شود بتوچنین اجازه داده اند؟ آیا مردمی‌که رعیت تو هستند اجازه داده اند؟»

این نامه میرساندکه خلفاء ازموجودی بیت‌المال همه‌نوع ولخرجی وبذل وبخشش و اسراف‌کاری میکرده‌اند ودرهرحال گفته‌های سفیان ثوری بهرون مانندگفته‌های اباذرغفاری بعثمان می‌باشد.

۴- تنوع وفزونی هزینه‌های دولتی

درجلد اول این‌کتاب گفته شدکه چگونه‌تأسیسات دولتهای اسلامی بتدریج توسعه یافت ودرآغازکار، خود پیغمبر، امیر ووزیر وقاضی و فرمانده بود، ودرزمان خلفای راشدین شمارهٔ مأمورین دولت اسلام به‌شش‌نفررسید. ودرزمان بنی‌امیه‌وبنی‌عباس که مملکت‌توسعه‌یافت‌ومردم متمدن‌شدندتأسیسات‌دولتی‌اسلام‌نیز وسیع‌گشت وکارمندان طبعاً زیاد شدند و هرقدرکه ثروت خلفاءفزونی‌یافت ودستگاه‌تجمل آنان‌بیشترشدخدم وحشم ومأمورین‌نیز اضافه شدند، بقسمی‌که عدهٔ آنان در زمان هرون بیش از زمان منصور و زمان مأمون افزونتر اززمان هرون‌گشت.

وهمبنقسم بمیزان افزایش تجملات، مأمورین وکارمندان دولتی ودرباری زیاد شدند، چنانکه درصورت تنظیمی دورهٔ معتضد (قبلا درج شد) نام کارمندانی مانند آشپزان وندیمان ورکابداران وغلام پیشخدمتان وبندگان ذکر شد که درآغاز دولت عباسی نامی از آنان نبوده است، همینقسم عده‌ای از خدمتگزاران مخصوص مانند پزشکان ونوازندگان ومسخرگان درآنصورت ذکر شده که بنا بمقتضیات تجمل طلبی وخوشگذرانی وارد خدمت دولتی شده‌اند.

یکی دیگر ازموجبات افزونی هزینه وتهی ماندن بیت‌المال اینکه پاره‌ای از مخارج درسابق ازمحل‌های دیگر غیر ازمحل بیت‌المال پرداخت میشد. ودراواسط دورهٔ عباسی بر بیت‌المال تحمیل شده بود، حال چرا این وضع پیش‌آمد؟ جهتش معلوم نیست ، فقط در ضمن رسیدگی بمدارك تاریخی مسلم‌میشود که چنین وضعی پیش‌آمده بود، مثلا ازتطبیق صورت‌هزینهٔ ایام خلافت معتضد درسال ۱۹۷ وصورت هزینهٔ علی بن عیسی درسال ۳۰۶ مسلم میگردد که پاره‌ای مخارج مانند هزینهٔ حرمین (مکه ومدینه) ومستمری قضاة ومتصدیان امور حسبی وبرید درسراسر کشور، هزینهٔ شهرهای مرزی تماماً دردورهٔ علی بن عیسی از بیت‌المال تأدیه میشده است، درصورتیکه ارقام مزبور درصورت هزینهٔ دورهٔ معتضد دیده نمیشود. دراوایل دورهٔ عباسی که خلفاء قدرت داشتند مخارج مزبور ازبابت مالیات محل تأدیه میگشت ولی همینکه خلفاء ضعیف شدند عمال سایر نقاط ازپرداخت آن خودداری کردند وخلیفه ناچار از بیت‌المال مرکزی آنرا تأدیه میکرد .

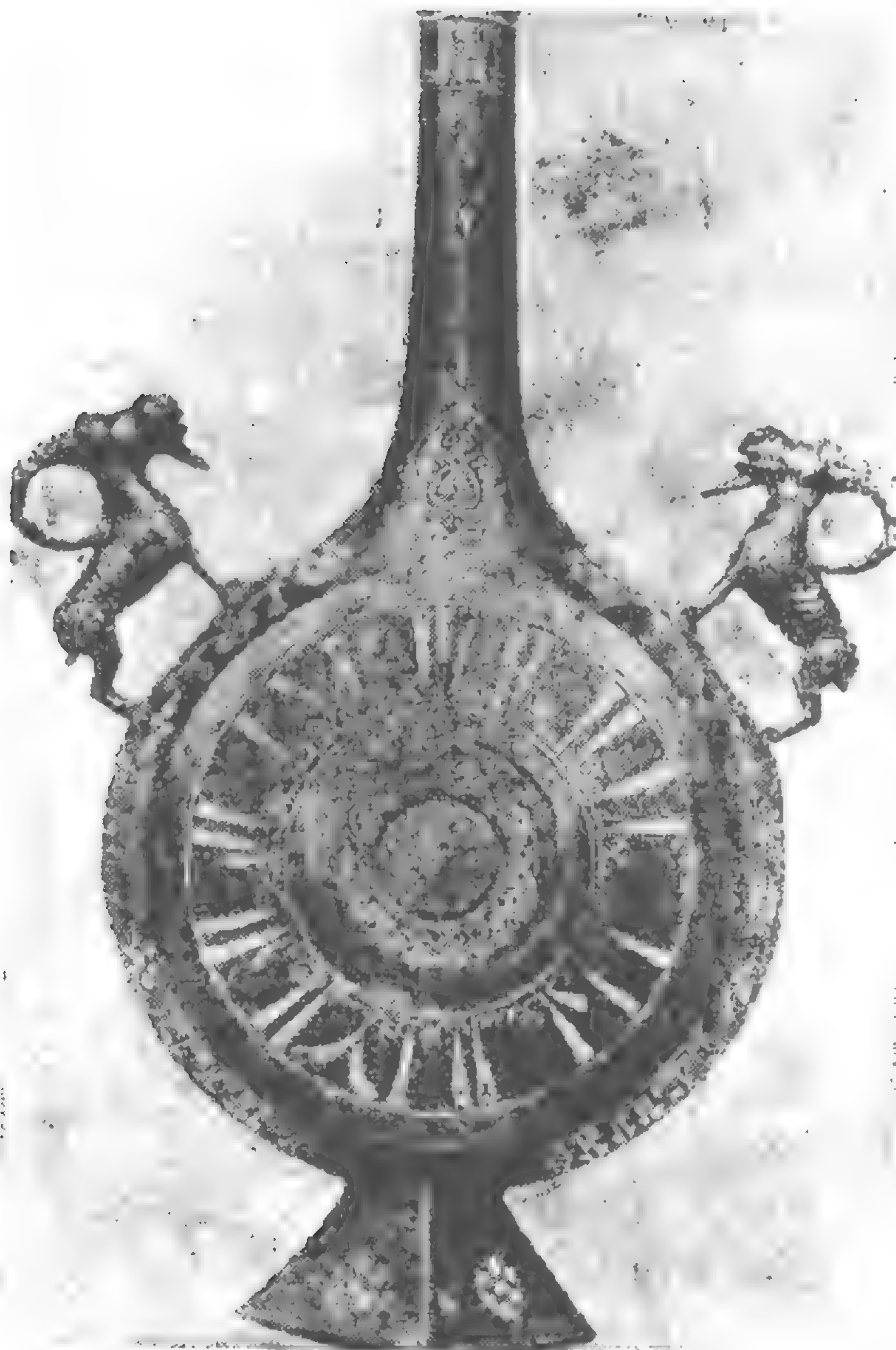
درجلد اول این کتاب گفته شد که مالیات سرحدات بمرکز خلافت نمیآمد و بمصرف امور محلی میرسید، درعوض غنیمت های زیادی که ازجنگ‌های سرحدی عاید میشد برای خلیفه ارسال میگشت، اما دردورهٔ انحطاط که مرکز خلافت ناتوان وزبون گشت فتوحات سرحدی ازبین رفت ومخارج شهرهای مرزی بر بیت‌المال تحمیل شد وبرمبالغ آن افروده گشت، مثلا دراوایل دورهٔ عباسی هزینهٔ امورمرزی سالی صدهزاردینار بود وازمحل درآمد همان شهرها بمصرف میرسید. امادرزمان مقتدر هزینهٔ مزبور بهنیم میلیون دینار رسید وعلاوه برآن مخارج، حقوق سپاهیان وامثال آنان نیز فزونی یافت .

۳- فزونی حقوق کارمندان

نه تنها مؤسسات جدیدی دردولت عباسی پدید آمد بلکه بودجهٔ مؤسسات سابق نیز اضافه گشت واین طبیعی است که چون ثروت فزونی یابد حقوق کارمندان دولتی نیز افزوده گردد . حال اگر وضع سیاسی آن دولت متزلزل باشد ومحل ثابتی برای پرداخت آن حقوق های گزاف پیدا نشود ثروت دولت رو به نقصان میگذارد وبحران اقتصادی شدت میکند وبرای رفع این بحران مالیات های جدیدی وضع میشود ودروصول مالیاتها شدت بکار میرود ودرنتیجه کشور روبویرانی میگذارد ومردم دست ازکار وکاسبی برمیدارند .

در زمان پیغمبر(ص) وابوبکر مسلمانان از راه تحصیل غنیمتها زندگی میکردند و

میزان درآمد آنان بسته بمقدار غنیمت هائی بود که بجنگ میآوردند ، عمر این ترتیب را برهم زد ودیوان ودفتر تنظیم کرده برای هرکس حقوقی معین نمود ولی میزان حقوق آنان بکارشان مربوط نبود بلکه سابقهٔ اسلام و انتساب به پیغمبر میزان کمی وزیادی حقوق محسوب



تنگ نقره کوب متعلق به قرن ششم هجری

شد وچه بسا که یك نویسنده یا قاضی یا والی با وجود اختلاف مشاغل حقوق مساوی‌میگرفتند اما همین‌که مؤسسات دولتی توسعه یافت ناچار آن وضع را تغییرداده برحسب مشاغل‌حقوق برقرارشد وطبعاً حقوق قاضی وحاجب ونویسنده و والی وغیره با هم فرق پیدا کرد ودر زمان عباسیان که منصب جدیدی بنام وزارت پدید آمد حقوق مخصوص هم بـرای وزیر معین شد و البته با تغییرزمان واوضاع واحوال حقوق این مقامات نیز بالا و پائین میرفت واینك از نظر بررسی موضوع خودمان مشهورترین مقامات دولتی آن‌ایام ومیزان حقوق آنرا بررسی‌میکنیم:

حقوق‌عمال(والی) در زمان عمر

حقوق والی، ماهی ششصد درهم بود وپس از وی باهمیت شخص والی ومحل فرمانروائی او حقوق والی کم وزیاد ‌میگشت، مثلا خود عمر همین‌که معاویه را بشام فرستاد سالی هـزار دینار برای او حقوق تعیین کرد، درزمان بنی‌امیه آن‌میزان ومقیاس برهم‌خورد وکار به‌هرج ومرج کشید وحقوق‌والیان ازروی‌نظرشخص‌خلیفه تعیین‌میگشت وعمدهٔ‌توجه براین‌بود که‌والی درجنگ باعلویان وخارجی‌ها(مخالفین‌خلیفه) چه‌نوع‌اقدام‌میکرد وچه‌کارهائی‌ازنظرمساعدت باخلیفه انجام میداد وبهمان‌میزان حقوق او بالاوپائین میرفت وچه بساکه مملکتی‌را دربست باختیار یك والی میگذاردند واز او درآمد ومالیاتی نمیخواستند وباین‌ترتیب والی را تحت نفوذ درمیآوردند ولـی این وضع مخصوص بممالك مهمی مانند: مصر ـ عراق عرب ـ عراق عجم وخراسان بود ودر ولایتهای کوچك اعمال نمیشد، مثلا در زمان بنی‌امیه حقوق یزیدبن عمروبن هبیره والی عراق بهمان جهات بسالی ششصد هزار درهم رسید و درآمد خالد قسری درهمان سال سیزده میلیون درهم می‌شد. ولی‌این‌قسمت‌غیرازدرآمد شخصی بوده وجزء حقوق قلمداد نمیشود.

والیان بزرگ (استانـداران) فرمانداران کوچکی تحت اختیار داشتند، مثلا حجاج والی‌عراق وعمروعاص والی مصر طبعاً عدهٔ زیادی مأمور زیردست را اداره میکردند وحقوق اینان معمولا ازماهی سیصد درهم بیش نبود وتازمان مأمون میزان حقوق بهمین‌قسم بود، در آنموقع فضل‌بن سهل وزیرمأمون بمناسبت ازدیاد ثروت ودلجوئی ازمأمورین مقیم‌خراسان که با مأمون همراهی‌کرده بودند بر میزان حقوق کلیهٔ کارمندان افزود. ولـی این افزایش حقوق بمیزان اهمیت‌کار واهمیت محل کار ورضامندی خلیفه بالا و پائین میرفت، مثلا چـون فضل‌بن سهل درجنگ امین ومأمون، با مأمون همراهی بسیار کرده بـود وعامل مؤثری در شکست امین محسوب میشد، مأمون برای قدردانی از خدمات سابق سهل فرمانروائـی تمام ممالك شرق را بوی واگذارد. حدود این ممالك ازحیث طول ازکوههای همدان تا تبت، و ازحیث عرض ازخلیج فارس تا دریای خـزر وگرگان امتداد می‌یافت. واز طرف مشرق از ممالك ماورای عراق تا هندوستان میرسید. حقوق این فرماندار کل سالی سه میلیون درهم شد وبدستورمأمون پرچمی برروی نیزهٔ دوشعبه برای اوبستند واورا ذوالریاستین لقب دادند

و روی یکطرف شمشیر با نقره کلمهٔ فرمانده جنگ ودر طرف دیگر فرمانده سیاست نگاشتند وقریب بیست عامل کوچك تحت نظر او گماشتند. ولی این مورد استثنائی بوده ومیزان کلی نخواهد بود. بهرحال حقوق مأمورین زیردست فضل ازهزار تا سیصد درهم درماه بوده چون ابن حوقل نیز حقوق مأمورین ایام منصوربن نوح را بهمین میزان نوشته است.

حقوق والیان مهم بسته بنظر خلیفه بوده است و پاره‌ای از آنان حقوقهای گزافی میگرفته‌اند، مثلا حقوق حسین‌بن علی ماذرانی والی مصر دراواخرقرن چهارم هجری ماهی سه هزار دینار (یا شصت هزار درهم) بود که سالی ۷۲۰ هزار درهم میشده وهمین قسم حقوق دیگران بهمین میزانها بوده است.

حال اگر حقوق عمال آنروز را با حقوق مأمورین عالی رتبهٔ امروز مقایسه کنیم خواهیم‌دیدکه حقوق مأمورین‌آنروز خیلی زیادتر بوده‌است. مثلا حقوق‌والیان (استانداران) امپراتوری عثمانی بسه‌درجه تقسیم میشود، ازاین‌قرار :

درجهٔ اول ماهی ۲۵۰ لیرهٔ عثمانی. درجهٔ دوم ماهی ۲۰۰ لیرهٔ عثمانی. درجهٔ سوم ۱۵۰ لیرهٔ عثمانی.

وحقوق نایب‌السلطنهٔ هند (حکمدار هند) ماهی ۲۰/۸۳۳ روپیه، یا سالی نیم میلیون فرانك میگردد. و بزرگترین رقم حقوق مأمورین عالیرتبهٔ این ایام محسوب میشود. در صورتیکه بمراتب ازحقوق حسین‌بن علی ماذرانی والی مصر (درآن‌زمان) کمتراست. مضافاً براینکه والیان آنروز مبلغ هنگفتی ازتجارت شخصی وغیره استفاده میبردند.

حقوق نویسندگان(مأمورین دفتری) ـ حقوق نویسندگان تازمان مأمون مانند حقوق فرمانداران کوچك ازماهی سیصد درهم بیش نبود، چنانکه گفتیم فضل‌بن سهل حقوق آنان را نیز اضافه‌کرد ولی میزان افزایش آن معلوم نیست فقط از روی قیاس میتوان دانست‌که مبلغ کلی بحقوق آنها اضافه شده بود. و علاوه بر حقوق جیره‌های جنسی نیز به‌نویسندگان میداده‌اند. مقریزی صورت‌جنسی نویسندگان دفتری مصررا در دو سه صفحه بقطع این‌کتاب شرح داده‌که بنا برعایت اختصار ازنقل‌آن خودداری میشود وممکن است درصورت لزوم به‌عین‌کتاب مقریزی مراجعه شود. خلاصه اینکه بطور روزانه وماهانه مقداری سبزی، ادویه، میوه، شیرینی، عطر، لباس، فرش، بنویسندگان میداده‌اند.

حقوق وزیران منصب وزارت درزمان عباسیان ایجاد شد ومهمترین وزیران‌آن‌دوره برمکیان بودند . گرچه میزان حقوق‌آنان معلوم نیست، اماظاهراً باید مقدار زیادی باشد. وازآن گذشته وزیران مزبور همه‌نوع در اموال عمومی دخل‌وتصرف میکردند، ضمناً در صورت حساب دوران معتضد می‌بینیم که‌حقوق وزیر روزی $\frac{1}{3}$ ۳۳ دینار یاماهی هزار دینار میباشد. وهرگاه آن مبلغ را با رعایت میزان ارز حساب‌کنیم به‌پول امروز هزار وپانصد لیره میشودکه هیچ وزیری درحال حاضر چنین

حقوق گزافی نمیگیرد ، چه حقوق صدراعظم عثمانی ماهی هزارلیره و حقوق سایر وزیران ماهی سیصد لیره است . ونخست‌وزیر انگلستان سالی دوهزار لیره حقوق دارد و حقوق وزیر مصری ماهی دویست‌وپنجاه لیره میباشد.

حقوق وزیران دول اسلام یکسان نبوده وکم وزیاد میشده است، مثلاحقوق وزیر در زمان ناصراموی دراسپانیا سالی هشتاد هزار دینار باضافهٔ مقداری هدیه بوده است و حقوق یحیی‌بن هبیره وزیر مقتفی عباسی در اواسط قرن ششم هجری سالی صدهزار دینار پرداخت میشده است . وزیران دول اسلامی بخصوص وزیران مصری آنزمان علاوه برحقوق خودشان حقوقهای گزافی برای فرزندان و برادران وکسان واتباع خود مقرر میداشتند ، مثلاحقوق وزیران دولت فاطمی مصرماهی پنجهزار دیناربوده ، بعلاوه فرزندان و برادران وزیر از سیصد تا دویست دینار و اتباع وزیر از پانصد تا سیصد دینارحقوق ماهانه میگرفتند و علاوه براین حقوق نقدی املاك خالصه وتیول هم درتصرف داشتند و روزانه مقداری جنس (میوه و سبزی وادویه وغیره) جیره میستاندند. مثلا ابن‌عمار وزیر العزیربالله فاطمی برای حرمسرای خودش وکسانش بمیزان ماهی پانصد دینارگوشت ویك سبد میوه بقیمت یك دینار وده رطل شمع بقیمت یك‌دینار ونصف‌بار خرما جیره میگرفت.

حقوق قضات

در زمان خلفای راشدین حقوق قضات ماهی‌صد درهم‌نقد ومقداری گندم جیره بوده است. در زمان بنی امیه حقوق‌آنان مثل حقوق دیگران اضافه شد وحقوق قاضی مصر درسال ۸۸ هجری به‌سالی هزار دینار رسید یعنی ده برابرحقوق دورهٔ خلفای راشدین شد . در زمان عباسیان حقوق قاضیان کسر شد چنانکه در زمان منصور حقوق قاضی ماهی سی دینار بوده سپس حقوق‌آنها افزایش یافته درزمان مأمون (۲۱۳ هجری) بماهی چهارهزاردرهم یا دویست وهفتاد دینار رسید ، در زمان ابن‌طولون بسالی هزاردینار بالغ شد.

ازحقوق قضات بغداد دراوایل حکومت عباسی مدرکی‌موجود نیست. امادرصورتحساب معتضد حقوق قاضی‌روزی ۱۶ ۲/۳ دینار تعیین شده‌که ماهی پانصد دینار میشود و حقوق فقهاء ودستیاران قاضی هم جزءآن بوده است و نسبت بحقوق قضاة امروز مبلغ زیادی بوده چون حقوق شیخ‌الاسلام‌آستانه ازماهی پانصدلیره بیش نمیباشد وبارعایت قیمت ارز امروز وآنروز حقوق‌آن ایام زیاد بوده است.

حقوق خلفاء و اعضای خاندان خلافت

حال‌که دانستیم خلیفه برای همهٔ کارمندان دولتی حقوق تعیین میکرده طبعاً برای خودش هم‌که صاحب اختیار بیت المال بوده حقوقی مقرر میداشته ولی مدارك صحیحی دراین باب بدست نیامده همینقدر میدانیم‌که خلفاء بکسان ونزدیکان خویش اموال واملاکی می‌بخشیدند و بیشتر در آغاز تأسیس هرسلسله این بذل و بخشش‌ها

انجام میگرفت تا بدانواسطه ازشورش وعصیان اقوام جلوگیری کنند و با پول وملك بیعت را بخرند، چنانکه منصوربیعت عیسی‌بن موسی را برای پسرش مهدی بمبلغ یازده میلیون درهم خریده بخودش وپسرانش اعطاء کرد. گاه هم این‌بذل و بخششها برای‌آن میشدکه ازکسان خودکمك بگیرند چنانکه منصور برای اولین مرتبه بهریك از عموها یك میلیون درهم داد و آنانرا بخود جلب‌نمود وهمینکه مهدی را اجل فرارسید بموجب وصیت‌نامه برای هریك از کسانش سالی شش هزار درهم مستمری قرار دادکه ظاهراً مدتهای متمادی دریافت میداشتند واضافه بر آن مقرری‌املاك واموال‌بسیاری بعنوان بخشش میگرفتند، پسران‌خلیفه وولیعهدان



ابریق ساخته شده قرن ۷ هجری مجموعه دکتر علی‌پاشا ابراهیم

خلیفه نیز مبالغ بسیاری هدیه وحقوق میگرفتند. مثلا همینکه هادی در سال ۱۷۰ درصدد برآمد هرون را از ولیعهدی برکنار کند یك میلیون دینار ونصف مالیات یکسالهٔ مملکت را باو بخشید.

ظاهراً هرون هم مبلغی برحقوق کسان خویش اضافه کرد ، همینقسم مأمون هم تصور میرود حقوق کسان خود را مثل حقوق کارمندان دولتی زیاد کرده درآنموقع اعضای خاندان عباسی بسی‌هزار بالغ شده بود و همین‌که مستعین در سال ۲۴۸ خلیفه شد تمام مستمری و مقرری معتز را بسالی بیست هزار دینار وازآن مؤید را به پنج هزار دینارخرید و هردورا بزندان انداخت .

در زمان ابن رائق امیرالامرای بغداد در اوایل قرن چهارم هجری دست خلفاء از بیت‌المال قطع شد وبزرگان دولت همه‌کاره شدند ونخستین خلیفه‌ای که باین بدبختی دچار گشت‌الراضی‌بالله بود که درسال ۳۲۹ درگذشته است. ازآنموقع سران سپاه و رجال کشوری امور مالی را در دست گرفته و خلفاء را بکناری انداخته حقوق مختصری برای آنان تعیین میکردند .

ظاهراً خلفای صدراسلام حقوق معینی دریافت نمیداشته‌اند و درآمد آنان عبارت از سهمیهٔ غنیمت‌هائی بودکه بدست مسلمانان میرسید ، فقط برای ابوبکرحقوقی بمبلغ ششهزار درهم معین گشت که با فراغ بال بکارمسلمانان رسیدگی کند. ازآن پس تا زمان ابن رائق از حقوق خلیفه چیزی نمیشنویم وهمینکه معزالدولهٔ دیلمی در۳۳۴ هجری بر بغداد دست یافت برای مستکفی خلیفه روزی پنجهزار درهم مقرری تعیین کرد. ولی مرتب باونمی‌داد وازآن به‌بعد خلفاء بحال تباه گدائی افتادند، چنانکه درموقع شرحش بیاید.

درعصر حاضرمیزان حقوق پادشاهان وخانوادهٔ آنها غالباً معین‌ومعلوم است ودرممالك متمدن دنیا حقوق مزبور دربودجهٔ سالانه منظورمیشود و اینك حقوق سالانهٔ خاندان سلطنتی انگلستان درسال گذشته. (۱۹۰۲میلادی)

شرح	لیرهٔ انگلیسی
حقوق ادوارد پادشاه انگلیس	۱۱۰/۰۰۰
« کارمندان کاخ سلطنتی	۱۲۵/۸۰۰
هزینهٔ کاخ سلطنتی	۱۹۳/۰۰۰
سایرمخارج متفرقه ومقرری‌ها	۴۱/۲۰۰
جمع حقوق شاه ودربار	۴۷۰/۰۰۰
حقوق افراد خاندان سلطنتی	۱۶۰/۰۰۰

جمع کل ۶۳۰/۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی

حقوق سال گذشتهٔ خاندان خدیوی مصر

شرح	لیره (گینه) مصر
حقوق خدیو مصر	۱۰۰/۰۰۰
« افراد خانوادهٔ خدیو	۹۷/۹۲۷
حقوق افراد کابینهٔ خدیو	۵۷/۴۳۴

جمع کل ۲۵۵/۳۶۱ گینهٔ مصری

اعلیحضرت سلطان عثمانی باستثنای هزینه‌ها و مزایای دیگر ماهی ۷۵ هزار یا سالی نهصد هزارلیره حقوق می‌گیرد (میگرفته است. مترجم)

مقرری اطرافیان خلیفه مقصود ازاطرافیان خلیفه کارمندانی هستندکه مانند پزشك و دربان و گارد مخصوص مراقب شخص خلیفه بودند و بکارهای دولتی نمیرسیدند و از بیت‌المال خصوصی خلیفه حقوق داشتند و گاه از بیت‌المال عمومی نیز حقوق‌دریافت میداشتند مثلاجبرائیل‌بن بختیشوع پزشك مخصوص رشید مستمری ومقرری نقد وجنس داشته‌که از بیت‌المال عمومی وبیت‌المال خصوصی‌میگرفته‌است وا ینك‌صورت‌مقرری‌پزشك مزبورکه بخط منشی‌جبرائیل تنظیم شده‌بود.

(حقوق و مستمری سالانه از نقد و جنس)

جبرائیل‌بن‌بختیشوع پزشك مخصوص رشید

از بیت‌المال عمومی

	درهم
حقوق نقد	۱۲۰/۰۰۰
جیره	۶۰/۰۰۰

جمع کل ۱۸۰/۰۰۰ درهم

از بیت‌المال خلیفه

	درهم
حقوق نقد	۵۰/۰۰۰
لباسی که بهای‌آن تعیین شده بود	۵۰/۰۰۰
هدیهٔ عید روزهٔ مسیحیان	۵۰/۰۰۰
خلعت روز شعانین[1] بقیمت	۱۰/۰۰۰
انعام عید فطر نقد	۵۰/۰۰۰
خلعت بها	۱۰/۰۰۰

۱ ـ توضیح راجع باین کلمه سابقاً گفته شد . مترجم .

انعام برای فصد هرون از قرار هر مرتبه پنجاه‌هزار درهم، سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰
انعام برای دوا دادن بهرون هر مرتبه پنجاه هزار درهم، سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰

آنچه از کسان خلیفه میگرفته است

نقد و خلعت و عطریات

	درهم
از عیسی بن جعفر	۵۰/۰۰۰
از زبیده ام جعفر	۵۰/۰۰۰
از عباسه	۵۰/۰۰۰
از ابراهیم بن عثمان	۳۰/۰۰۰
از فضل بن ربیع	۵۰/۰۰۰
از فاطمه ام محمد	۷۰/۰۰۰
چهارپا و عطریات و خلعت	۱۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۴۰۰/۰۰۰**

از برامکه

از یحیی بن خالد	۶۰۰/۰۰۰
ارجعفر بن یحیی وزیر	۱/۲۰۰/۰۰۰
از فضل بن یحیی	۶۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۲/۴۰۰/۰۰۰**
عایدی املاك شخص جبرائیل	۸۰۰/۰۰۰
عایدی املاك خالصهٔ جبرائیل	۷۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۱/۵۰۰/۰۰۰**

جمع کل عایدات سالانهٔ جبرائیل پزشك مخصوص هرون ۴/۹۰۰/۰۰۰ درهم. پس اگر طبیب مزبور سالی چهارمیلیون و نهصدهزار درهم از دستگاه خلیفه برداشت می‌کرده درمدت بیست وسه سال که دورهٔ خدمت او بوده ۱۱۲/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی داشته است .

ازمبلغ مزبور بیست وچهارمیلیون درهم بابت پرداختی خاندان برمکیان درمدت ده سال اخیر که آنان ازبین رفتند طبعاً کسر میشود و بقیه مبلغ ۸۸/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی خالص برای وی باقی مانده است . و علاوه برآن مبلغ البته فوق‌العاده‌ها و انعام‌های کلانی نیز ازبیت‌المال گرفته بوده است .

اما مخارج جبرائیل مطابق صورت حساب منشی مخصوص اوبقرار زیر است :

۱ـ بابت خرج خود وافراد خانواده‌اش از قرارسالی ۱/۲۰۰/۰۰۰ درهم در۲۳سال.	۲۷/۶۰۰/۰۰۰
۲ـ بهای خرید خانه و باغ وگردشگاه وچارپا وکنیز وغلام در۲۳سال.	۷۰/۰۰۰/۰۰۰
۳ـ مزدکارگران (پزشکی) وتهیهٔ دارو وغیره در۲۳سال.	۸/۰۰۰/۰۰۰
۴ـ بهای خرید املاك برای ملازمان وخواص خودش.	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
۵ـ بهای جواهرات و مقدار پس‌انداز.	۵/۰۰۰/۰۰۰
۶ـ بذل وبخشش ونیکوکاری.	۳/۰۰۰/۰۰۰
۷ـ آنچه امانت داران بالاکشیدند و باو ندادند.	۳/۰۰۰/۰۰۰

جمع کل ۱۲۸/۶۰۰/۰۰۰درهم

(دراصل جمع کل مخارج ۹۰۰/۰۰۰دینار و ۹۰/۶۰۰/۰۰۰درهم ذکرشده‌است).

حقوق سایر اطرافیان خلیفه‌را درآن روزها میتوان ازهمین‌میزان دانست چون درآمد رئیس گارد مخصوص هرون سالی سیصد هزار درهم ودرآمد رئیس پاسبانان پانصدهزار درهم و رئیس دربانان یك میلیون درهم بوده است.

حقوق سپاهیان

درجلداول‌این‌کتاب درقسمت مربوط بسپاهیان گفته‌شدکه‌آنموقع‌همهٔ مسلمانها سپاهی بودند ونیز گفته شدکه عمر بارعایت سابقهٔ اسلام و خویشاوندی باپیغمبر برای هرکس حقوقی مقررداشت. و دراوایل حکومت بنی‌امیه‌آن حقوق افزون گشت ودراواخر حکومت‌آنان‌کم شد، سپس دراوایل‌عباسی فزونی یافت ومجدداً کم شد تاآنکه در زمان مأمون حقوق هرسپاهی پیاده بسالی۲۴۰درهم تثبیت‌گشت، ولی‌هرگاه جنگی‌واقع میشد غنیمت سپاهی‌بخودش میرسید. ظاهراً دراوایل‌دورهٔ عباسیان غنیمت‌های جنگی‌را بسپاهیان نمیدادند تا آنکه درسال۱۹۸ سپاهیان غنایم‌را مطالبه کردند. غنایم مزبور بشرط اینکه سپاهیان بجنگ بروند میان‌آنها تقسیم‌گشت و بهرکدام شش‌دینار‌رسید وهمینکه امین ومأمون بایکدیگرنزاع میکردند هرکدام پول‌بیشتری‌بسپاهیان میدادند وچون درسال ۱۹۵ سپاهیان طاهربن‌حسین برسپاهیان علی‌بن عیسی‌بن ماهان‌پیروز شدند مأمون حقوق سپاهیان را افزوده ماهی۸۰ درهم (سالی ۹۶۰ درهم) قرار داد، یعنی بهمان میزان زمان سفاح تثبیت‌کرد ولی پس‌ازاستقرار امنیت حقوق سپاهی بسالی ۲۴۰درهم بازگشت.

بابك وافشین

درسال ۲۱۸ که معتصم خلیفه شد چنانکه‌گفتیم دستگاه خلافت نظر بجهات مذکور درآن قسمت رو بضعف‌گزارد ومعتصم ترکان و فرغانی‌ها و مغربی‌هارا دورخودجمع‌کرد و در نتیجه نفوذ و قدرت

بدست لشکریان افتاد و آغاز استیلای لشکریان بواسطهٔ ظهور بابك خرمی در آذربایجان و ارمنستان پدیدآمد . بابك خرم دین در زمان مأمون خروج کرده آئین تازه‌ای براساس اباجه آورد[۱] مأمون مکرر سپاهیانی بجنگ او فرستاد ولی همگی شکست خورده بازآمدند ، معتصم که بخلافت رسید کار بابك را بسیارخطرناك دید وبسرکوبی اوهمت گماشت وسپاهیان ترك خود را بسرکردگی ترکی موسوم به حیدربن‌کاوس افشین بجنگ وی فرستاد . (۲۲۰ هجری) وپس‌ازوی سردارترك دیگری را بنام بغای بزرگ مأمور آن مهم نمود، بعد ازآن جعفرخیاط وسپس ایتاخ را باسی‌میلیون درهم برای مخارج قشون‌کشی روانه‌داشت، افشین پس ازدوسال کارزار باپول وحیله بر بابك دست یافت و او را بسامراءآورد، واثق‌بن معتصم و سایر افراد خاندان خلافت به‌پیشواز افشین‌آمدند وباور نمیکردندکه ازخطر بابك نجات یافته‌اند، زیرا بابك سراسر امپراطوری اسلام را بوحشت انداخته بود ودرظرف بیست سال شورش ۲۵۵/۵۰۰ نفرکشته اموال‌بسیاری را بغارت ویغمابرده بسیاری ازسرداران مأمون ومعتصم را شکست داده‌بود، ازآنرو گرفتاری بابك برای معتصم پیروزی بزرگی بشمارمیرفت ودستور داد بابك راکه مرد تنومندی بود سوارفیل‌کنند ودرشهر گردانیده نزد اوبیاورند و همینکه بابك سواره‌برمعتصم وارد شد بامرمعتصم شمشیردار دست وپای بابك‌را برید، پس از آن بابك ازفیل بزمین افتاد معتصم بشمشیردار فرمان داد تاسر بابك را ببرد وشکمش را پاره‌کند، آنگاه سرش‌را بخراسان فرستاده تنش را درسامرا بدارآویخت . معتصم‌آنروز را جشن گرفت وبه‌افشین وهمراهان او محبت‌هاکرد و از روزی‌که افشین ازسامرا رفت تاروزی که بسامرا برگشت هر روز یك دست خلعت ویك اسب برای افشین میفرستاد وعلاوه برانعام وخواربار وجیره هرروزی‌که افشین در برابر بابك سواره جنگ میکرد ، ده‌هزار درهم و روزی‌که سوار نمیشد پنجهزار درهم فوق‌العاده میپرداخت و همینکه افشین بسامرا رسید معتصم بدست خود دونشان جواهر بوی‌آویخت وبیست میلیون درهم‌باوانعام داد تانصف‌آنرا برای خود بردارد ونصف دیگر را میان سپاهیان خود تقسیم‌کند ، همچنین فرمان حکومت سند رابرای وی امضاءکرد و شاعران‌را وادارساخت بخدمت افشین بروند واورا مدح‌بگویند.

البته افشین‌هم برای این‌همه‌پول وخلعت وجاه ومقام بجنگ بابك رفت وآنچه را هم که ازنقدینه وجنس در میدان کارزار بافشین میرسید مرتباً بشهرخود میفرستاد . ابن طاهر والی خراسان بخوبی ازاین جریان آگاه بود و هرموقع پولها وهدیه‌های افشین ازراه خراسان بطور محرمانه بشهر اشروسنه موطن افشین در ماوراءالنهر حمل میشد جاسوسان

۱ـ بابك خرم‌دین اصلاً اهل مداین بوده و با پدرش بآذربایجان رفته و در محلی موسوم به بلال‌آباد اقامت گزیدند. سپس در خراسان قیام کرده ادعای نبوت نمود و تعلیماتی حاکی از تناسخ حلول و رجعت انتشار داد و در زمان معتصم عباسی بـا حیله و مکر افشین سردار ترك عباسیان کارش ساخته شد. (مترجم).

چگونگی آنرا بوالی خبرمیدادند والی خراسانهم مراتب را بمعتصم گزارش میداد، معتصم هم از والی تقاضا داشت که باکمال دقت مراقب این ارسال و مرسول باشد تاآنکه موقعی افشین اموال بسیاری توسط دوستان خود درانبانها انباشته بمقصد اشروسنه حمل کرد ، والی خراسان عبدالله بن طاهر که مراقب کاربود مأمورینی فرستاده آن اموال را ضبط کردند و همینکه مأمورین اظهارداشتند این اموال متعلق بافشین میباشد ابن طاهر گفتهٔ آنهارا رد کرده گفت افشین بچنین عملی مبادرت نمیکند شما باو تهمت میزنید و این اموال را بدزدی میبرید وازهمان موقع میان ابن طاهر وافشین کدورت سختی پدید آمد که بالاخره بحبس افشین منتهی گشت و درمحاکمهٔ وی (بنا بگفتهٔ ابن اثیر) محقق گشت که افشین بدروغی و برای پول درآوردن ازخلیفه مسلمان شده وباطناً بدین مجوس باقیاست.

وضع سایر سرداران و افراد برجستهٔ سپاهیان معتصم را باید ازهمین‌جا درک کرد که هیچکدام‌آنان جز انباشتن پول وفرستادن‌آن بشرق دور هدفی نداشته‌اند و پرواضح است که اگر روحیهٔ سران سپاه چنین باشد اوضاع آن دولتی که بچنین سپاهی متکی‌است تاچه‌اندازه مختل ودرهم وبرهم میشود .

آری خلفای‌آن دوره جرزورسپاهیان وسیله‌ای‌برای‌نگاهداری خود نداشتند وآنانهم چنانکه گفته شد هدفی غیرازپول نمیدانستند وازهرجاکه تصورمیرفت پول بدست می‌آوردند وبنام حقوق وانعام وهدیه تسلیم سران سپاه میکردند . چنانکه بعد از معتصم نیز سایر خلفاء برویهٔ او ادامه دادند.

امـا معتصم شهر سامراء را مخصوص سپاهیان بنا کرد و امـلاك ومزارعی دراطـراف سامراء بآنان واگذارد وکنیزکانی خریده بعقد سپاهیان درآورد وآنان را از مزاوجت با بیگانگان منع کرده مقررداشت میان خود ازدواج کنند ونام کنیزکان ترك را دردفاتردولتی ثبت‌نموده برای هرکدام حقوق معین ترتیب داد و ترکان را ازطلاق دادن همسران ویا جدا شدن ازآنان بشدت منع نمود. و البته پرداخت این همه حقوق و مقـرری زنانه و مـردانه سپاهیان ترك تحمیل بزرگی بر بودجهٔ مملکتی‌بود. طبری درضمن‌وقایع سال ۲۵۲راجع بفزونی هزینهٔ سپاهیـان چنین می نویسد: « در این سال حقوق سپاهیان ترك ومغـربی و شاکری را تخمین زدند ومعلوم شدکه بالغ برسالی دویست‌میلیون دینار می‌شود واین مبلغ مساوی با درآمد دوسالهٔ تمام مملکت می‌باشد».

ولی احتمال قوی میرود که منظور دویست میلیون درهم (نه‌دینار) بوده‌است چه اگر ما آن مبلغ را ازقرار دیناری بیست درهم بنرخ امروز تبدیل بدرهم کنیم درآمدکشور سالی دوبیلیون درهم می‌شود، درصورتی‌که حد اکثر درآمد (مالیـات) ممالك اسلامی در دورهٔ عظمت وقدرت‌آن ازچهارصد میلیون‌درهم تجاوز نمی‌کرد، درهرحال پرداخت سالی دویست میلیون درهم برای سپاهی مبلغ هنگفتی میباشد بخصوص اگر ارزش پول آنروزرا نیز بحساب

بیاوریم. امادرعصرحاضر مقتضیات تمدن جدید چنین ایجاب کرده که مبالغ گزافی بمصرف آرتش می‌رسد، بخصوص که هزینهٔ ناوهای جنگی نیز بر آن افزوده گردد وهرساله ازبودجهٔ دولتها پول فراوانی صرف تجهیزات و تسلیحات میگردد، مثلا دولت بریتانیا سالی چهل میلیون لیره یا یك بیلیون فرانك به مصرف آرتش می رساند. وبودجهٔ جنگی فرانسه و روسیه هم بهمین مقدارها میرسد البته این مبالغ با محسوب داشتن تفاوت پول آنروز و امروز بازهم دوبرابر بودجهٔ سپاهیان دولت عباسی می‌باشد واینکه هزینهٔ سپاهیان عباسی درنظر ما زیاد آمده برای آنست که سپاهیان مزبور علاوه برحقوق معمولی غارتگری‌های بسیارداشتند واز راههای مختلف استفاده‌های کلانی میبردند. مثلا سپاهیان دولت عباسی درغالب موارد با کمترین بهانه‌ای اموال و اشیاء مردم را از خانه ودکانهایشان بغارت می گرفتند وخلفای عباسی‌هم بجای تنبیه سپاهیان و استرداد اموال غارت شده صاحبان مال را ملامت می‌کردند که‌چرا کالاهای‌خودرا درجای امن نگاه نداشتندکه از دستبرد سپاهیان محفوظ بماند!

خلفای عباسی با وسایل مختلف حرص وطمع سپاهیان را تحریك میکردند وحتی در میدان جنگ به‌آنان می‌گفتند: که اگر فلان عمل را انجام دهید فلان مبلغ بشما جایزه میدهیم! وهرموقع که خلیفه یا امیر ازناتوانی بیقرار می‌شد حارجی او میان سپاه جار میزد که هرکس اسیری بیاورد ده دینار و هرکس سری آورد پنج دینار جایزه میگیرد! چنانکه مقتدر درسال ۳۲۰ هجری چنین‌کرد. حقوق معمولی ورسمی سپاهیان عباسی مطابق صورت تنظیمی ایام معتضد قریب سی‌میلیون درهم ویا یك میلیون ونیم دینار درسال بوده‌است. سپس کار ترکان بالاگرفت وعدهٔ آنان افزون گشته حقوقشان اضافه شد. بقسمی‌که تعیین ارقام دقیق آن مقدورنیست زیرا با تغییر اوضاع واحوال حقوقها تغییر میکرده است وگذشته ازآن مورخین دراین باره سکوت‌کرده‌اند. فقط درضمن پاره‌ای‌مطالب تاریخی ارقامی ازآن بابت بدست می‌آید.

مثلا درسال ۳۱۷ هجری شمارهٔ‌گارد پیادهٔ سرای خلیفه (مقتدر) به بیست‌هزار رسیده بود وحقوق تمام آنها ماهی‌دوازده هزار دینار بوده‌که بهرنفری شش دینار میرسید. وگارد سوارهٔ سرای خلیفه دوازده هزارنفر میشد و حقوق ماهانهٔ کلیهٔ آنان ماهی نیم میلیون دینار بوده که بهریك ماهی ۴۲ دینار میرسید و ازآن قرار هرسپاهی پیاده سالی ۱۴۴۰ درهم و سواره دوازده هزاردرهم حقوق داشته‌است، اما سپاهیان‌باین حقوق اکتفانمیکردند وهرچند روز یکبار شورش‌کرده پول بیشتری می‌خواستند و اگر پول‌نمی‌رسید خلیفه رابکشتن‌تهدید میکردند، گاهی‌هم بخانهٔ خلیفه ریخته اورا برکنارمیساختند و هرکس‌راکه میل داشتند بجای او مینشاندند و اگر ازجائی پول می‌رسید پولهارا برای خود برداشته مبلغ ناچیزی بخلیفه یا بیت‌المال میدادند، چنانکه شاهك و آتامش در زمان مستعین‌کارشان چنین بود - ۲۴۹ هجری.

همانطورکه سران سپاه برخلیفه شوریده ازوی پول میخواستند افرادسپاهیان برسران خود یاغی شده پولهائی که بنام آنها گرفته میشد مطالبه میکردند و اگـر بحرفشان گوش نمیدادند آنهارا میکشتند. مثلا درسال ۲۵۳ هجری سپاهیان ترك و فرغانی واشروسنه بر سرداران خود شوریده حقوق چهار ماهۀ خودرا مطالبه‌کردند وسه‌تن از سرداران بنام: بغا، وصیف، سیما، باشورشیان روبروشدند وازآن میان وصیف بشورشیان تندی‌کرده گفت: « پول نداریم، بروید خاك بخورید. » هنوز این سخن در دهان وصیف بود که یکـی از شورشیان بیرون جسته ویرا کشت. گاه هم سپاهیان شکایت پیش خلیفه میآوردند که بسیاری از امـلاك خالصه‌وتیول بواسطۀ زیادی مالیات‌ویران‌گشته وسران سپاه نسبت بحقوق سابق‌خود اضافات وکمك خرجهای فراوانی گرفته‌اند وبرای زنان خود مقرری‌ها وضع‌کرده اند وبیگانگان را درمیان سپاهیان آورده‌اند ودرنتیجه بیشتر اموال دولتی را ربوده اند ودرپایان ازخلیفه میخواستند‌که برادرخودرا بسرداری آنان بگمارد.

حقوق‌سپاهیان فعلی

اگر حقوق سپاهیان اسلامی را بطورمتوسط اززمان خلفای راشدین تا اواخر عباسی باحقوق سپاهیان امروز مقایسه‌کنیم خواهیم دیدکه حقـوق سپاهیان اسلام بمراتب زیادتـر بوده‌است، چه‌کـه حقـوق سپاهی در زمان راشدین سالی از ۳۰۰ تا ۵۰۰ درهم بوده و در زمان بنی‌امیه هزار درهم شده است و در دورۀ عباسیان کم و زیاد شده ، در زمان مقتدر چنان شد کـه سواره سالی دوازده هزار درهم وپیاده سالی ۱۴۴۰ درهم میگرفت ، این حقوق افراد سپاهی درآنزمان بود، ولی‌اکنون دولت انگلستان بسرباز پیاده‌روزی یك شیلینگ، بسواره روزی یك‌شیلینگ و نه پنس میدهد. یعنی حقوق سالانۀ پیـاده سالی ۴۵۵ فرانك یادرهم‌وسواره ۸۰۰ فرانك یا درهم میباشد . چیزی‌که هست آرتش انگلیس هنگهای مختلفی دارد که حقوق هر یك ازآن هنگها بادیگری متفاوت است ولی درهرحال نسبت بحقوق آرتش سایر دول زیادتـر است اما نسبت بحقوق سپاهیان دولت عباسی‌کم‌وناچیز است بخصوص اگر ارزش پول امروز وآنروز را درنظر بیاوریم .

واما ازدیاد مبلغ بودجۀآرتش امروز برای‌آنست‌که درآرتش فعلی‌ممالك متمدن‌دنیا، تعداد افسران زیاد وحقوق آنان بالنسبه بسیار است اگرچه میزان حقوق افسران آن روز آرتش اسلام برما معلوم نیست .

اینك صورت حقوق ودرجات آرتش انگلیس ومصر وعثمانی از افراد عادی تادرجۀ سپهبدی که عالی ترین مقام نظامی‌است.

حقوق آرتش انگلیس به لیره وشیلینگ و پنس در روز[1]

پیاده پ	پیاده ش	پیاده ل	سواره پ	سواره ش	سواره ل	درجات نظامیان
–	–	۸	–	–	۸	سپهبد
۱۰	–	۵	–	۱۰	۵	سرلشکر
–	–	۳	–	–	۳	سرتیپ اول
–	۱۸	–	۶	۱	۱	سرتیپ دوم
–	۱۸	–	۶	۱	۱	سرتیپ سوم
۷	۱۳	–	–	۱۵	–	سرهنگ
۷	–	۱۱	۱۳	–	–	سروان
۶	–	۶	۶	–	۷	ستوان یك
۳	–	۵	۸	–	۶	ستوان دو
۱	–	–	۹	–	۱	سپاهی

حقوق آرتش عثمانی درماه

سپهبد	۲۵/۰۰۰ قروش	سرگرد	۸۰۰ قروش
سرلشکر	۱۰/۰۰۰ «	سروان	۵۰۰ «
سرتیپ اول	۶/۰۰۰ «	ستوان یك	۲۵۰ «
سرتیپ دوم	۲/۵۰۰ «	ستوان دو	۲۰۰ «
سرتیپ سوم	۱/۸۰۰ «	سرباز	۳۰ «
سرهنگ	۱/۲۰۰ «		

حقوق آرتش مصر درماه

سپهبد	ندارد	سرگرد	۱/۵۰۰ قروش
سرلشکر	۷/۵۰۰ قروش	سروان	۹۰۰ «
سرتیپ اول	۶/۵۰۰ «	ستوان یك	۶۰۰ «
سرتیپ دوم	۴/۷۰۰ «	ستوان دو	۵۰۰ «
سرتیپ سوم	۳/۰۰۰ «	سرباز	۳۰ «
سرهنگ	۲/۵۰۰ «		

۱ ـ یك لیره بیست شیلینگ و یك شیلینگ دوازده پنس است.
صد قروش یك لیره یا گینه.
تطبیق درجات آرتش در ترجمهٔ فارسی بطور تقریب میباشد. مترجم

مقرری‌ها و مستمری‌های دیگر

سیاست آنروزها چنان بود که زبان وقلم وقدم مخالفین (خلفا)را با پول بنفع خودبر گرداندند، چه‌که‌عده‌ای از علویان وخوارج ومانند آنان پیوسته از گوشه وکنار بمخالفت برمیخاستند و مانند همیشه کسانی‌بودند که بمقام‌خلافت حسد میورزیدند و منتظر فرصت‌میشدند تا حملهٔ خودرا آغاز کنند، درآن دوره رجزخوانی وخطابه سرائی بیش از مطبوعات امروز درافکار عمومی مؤثر بوده وخلفای خردمند میدانستندکه این مدعیان را باید با مستمری‌های سالانه وماهانه وجایزه های موقت خاموش سازند ، چنانکه پادشاهان و سیاستمداران امروز با نامه‌نگاران همین معامله را مجری میدارند وبا پرداخت مقرری سالانه آنهـا را آرام و خاموش میکنند ویا آنانرا وادار میسازند که بوسیلهٔ نگارش افـکار عمومی را بر انگیزند و دسته های مختلف را متحد سازند، شاعران وخطیبان آنروز مانند نامه‌نگاران امروز بودند و ازآنرو عجب نیست‌که خلفاء برای جلب رضایت آنان پول خرج کنند.

نخستین‌کسی‌که در اسلام این رسم را معمول داشت معاویه بود که فحش وناسزا بگوش خود میشنید وکیفرآنرا باپول میداد و از این جهت در اصطلاح آنروز ها جایزهٔ شاعـر را زبان بری میگفتند،همینقسم نسبت بمردمان آبرومند وبانفوذ رفتار میکردند، خلفای بعداز معاویه نیز این روش را تعقیب‌کردند وبرای سران خاندان هاشم و ابوطالب مقـرری تعیین نمودند و ازکسانی‌که بیم داشتند بیشتر مـلاحظه‌کرده پولهای زیاد تـری میدادند وغـالب بخششهای خلفا بشعرا و اشخاصی‌که بدیدن آنها میرفتند روی همین نظرها بوده است .

بعضی اوقات باشخاص بانفوذ پولهائی میدادند تاآنان نفوذخودرا برای یاری خلیفه ومخالفت بارقیبان خلیفه بکار برند، مثلا درسال ۳۸۱ علی بن حسین مغربی که مردبانفوذی بود ازبغداد (ازپیش خلفای عباسی) بمصرنزد عزیز فاطمی‌آمد، عزیزبالله سالی شش هزار دینار برای اومستمری برقرارکرد واورا جزء شیوخ مملکت (مثلا سناتور) معرفی نمود، گاه هم‌این بذل وبخششها برای دستگیری‌ازناتوانان‌بود چنانکه دراوایل دورهٔ چهارم هجری برای بینوایان‌آبرومند حقوقی ماهانه تعیین شدکه درزمان‌کافوراخشیدی، مبلغ‌آن بسالی‌نیم میلیون دینار رسیده بود والبته سپاهیان وکارمندان دولت ودرباریان ازآن محروم بودند و احتمال کلی میرودکه عباسیان نیزچنین بخشش‌هائی داشته‌اند.

علاوه براین مستمری‌ها عدهٔ زیادی که شمارهٔآنان بچند هزار میرسید بنام اطرافیان وهواخواهان وهواداران‌وارادتمندان،گرد خلیفه وامیران ووزیران وبزرگان جمع‌میشدند ومقرری‌های‌گزافی ازآنان میگرفتند که البته محل پرداخت‌آن ازبودجهٔ دولتی بوده است.

شمارهٔ ماه ها

دولت عباسی دردورهٔ قدرت وثروت، حقوقهای‌گزافی برای طبقات مختلف واطرافیان ومأمورین مقررداشت بدون اینکه بسنگینی این بارتوجه‌کند وهمین‌که درآمد دولت رو به تنزل رفت وکسر بودجه

پیش آمد خلفاء دچار محظور بزرگی شدند، چه قطع آن مقرریها ویاکم وکسر کردن آن مقدور نبود، زیرا مستمری خواران مانند خود خلفاء بزندگی پرتجمل عادت کرده دست از آن برنمیداشتند و اگر حقوق آنان کم وکسر میشد زندگی آنها برهم میخورد و اسباب زحمت خلیفه میشدند، از آنرو وزیران بفکر چاره جوئی برآمده تعداد روزهای ماه را زیاد کردند مثلا بجای اینکه ماهانهٔ هزار دینار را هشتصد دینار بپردازند همان هزاردینار را پس ازچهل یاپنجاه روز میدادند وتدریجاً برای هرگروهی ازجیره خواران ماه معینی تنظیم شد.

درصورت تنظیمی معتضد مندرج دراین جلد هردسته‌ای ازمستمری بگیرها ماه مخصوصی دارند. مثلا غلامان که آزادکردهٔ ناصر بودند ماه چهل روزه داشتند وچون درمطالبهٔ حقوق خود بی ادبی نمودند ماهشان ابتداء پنجاه روز و آنگاه نود روز شد وآنانرا ازآنرو نودی میگفتند. ودستهٔ دیگر ۱۲۰ روزیکبارحقوق میگرفتند.

ماه دستهٔ مختارین هفتاد روز ودستهٔ سواران مثبت صدوبیست روز وهمینقسم سقاها و مأمورین شهربانی بغداد وفراشان ماهشان ۱۲۰ روز بود وکلیهٔ افرادی که درصورت مزبور نامشان ذکرشده ماههای مخصوصی داشتند که ازسی روز بیش بود وبا این ترتیب حقوق ماهانه هزاردینار بربع آن مبلغ مرسید و چه بساکه برای پرداخت همین مبالغ هم پول نبود و سپاهیان شورش کرده خلیفه را برمیداشتند و یا می کشتند وآنکه پول داشت خلیفه میشد.

مخارج بیعت گرفتن

سابقاً گفته شدکه خلفای نخستین عباسی برای تحکیم مراسم بیعت مجبور بجلب رضایت اهالی حرمین(مکه ومدینه) بودند ودر آن مواقع هدیه و پولهای فراوانی درمکه ومدینه خرج میکردند اما همینکه نفوذ عرب ازمیان رفت ودرزمان معتصم ترکها همه کاره شدندجریان امور بدست سپاهیان ترک افتاد در واقع همهٔ کارها بپول موکول شد، چه که سپاهیان ترک جز پول هدفی نداشتند وموضوع بیعت گرفتن هم باختیارترکان درآمد وهرکس پولدارتر بود زودتر بیعت میگرفت، گرچه پیش ازآن هم خلفای عباسی درموقع بیعت گرفتن ازسپاهیان دلجوئی مینمودند وپولهائی بنام حق بیعت میان آنان پخش میکردند وآنرا حق بیعت میگفتند، چنانکه محمد امین درآغازخلافت، حقوق دوسال سپاهیان را انعام داد واگرغیر ازاین میکرد یک ماه هم خلیفه نبود وهنگامیکه مأمون برای حضرت امام رضا بولیعهدی بیعت میخواست یک ماه حقوق سپاهیان را انعام داد، بااین وعده که پس ازبرداشت محصول بارهم بدهد، اماسپاهیان نپذیرفته وشاید اگرمأمون همهٔ پولها را یکجا میداد برای هرکس که دلش میخواست بیعت میگرفت. خلفای اموی بجای پول حکمرانی یک کشوررا برای مدت مدیدی حق بیعت قرار میدادند، چنانکه در سال ۷۲ عبدالملک با عبدالله بن خازم آنطور رفتار نمود باینقسم که عبدالملک باعبدالله زبیر میجنگید وازمخالفت ابن خازم بیمناک بود، لذا شخصی را نزدعبدالله فرستاده اورا بهمراهی خویش خواند باین ترتیب که اگر باعبدالملک بیعت کند هفت سال والی

خراسان باشد.

پس‌ازمعتصم «بیعت» یکنوع دادوستد بازرگانی بود و هرکس پول داشت یاسپاهیان با او بودند خلیفه میگشت والبته پول وسپاهی هردویك معنی داشتند. درنتیجه سپاهیان خلع خلفاء را نعمتی میدانستند وهرچندگاه یکبارخلیفه راخلع‌کرده از خلیفهٔ تازه حقوق ششماه یا یکسال یاکمتر یابیشتر را (بسته بحرص وطمع‌آنها بود) مطالبه میکردند. این پیش‌آمدها در تاریخ خلفای عباسی‌بسیار بوده ممکن‌است علاقمندان، بتاریخ خلفای عباسی مراجعه‌کنند. خلاصه اینکه خلفاء بجای سیاستمداران ورسیدگی بکارهای مملکت بفکرحفظ مقام خویش‌ و راضی داشتن‌سپاهیان ونگاهداری‌املاك شخصی بر آمدند وامور کشور روباختلال گزارده‌زراعت وتجارت وصنعت‌کساد شد وکارهای مملکت باختیارسپاهیان درآمد، بدبختی دیگرمردم‌اینکه هروقت سران سپاه محتاج پول میشدند ودرخزانه چیزی نمی‌یافتندآنچه میخواستند بزوراز مردم میستاندند وبیشتر این پیشآمد ناگوار موقعی بود که سران سپاه برای انتخاب خلیفه میان خودکشمکش داشتند، مثلا درسال ۳۳۴ هجری‌که میان ناصرالدوله ومعزالدولهٔ دیلمی برسر خلافت‌المطیع‌لله زدوخورد درگرفت سپاهیان دیلم‌شهر بغدادرا غارت‌کردند وده میلیون دینار ازاموال مردمان نامی‌آنشهررا بیغما بردند ودرهمان سال مستکفی‌خلیفهٔ عباسی‌شیرزاد را امیرالامراء بغداد قرارداد وشیرزاد مطابق معمول بعنوان حق‌بیعت مبالغ زیادی‌برای‌انعام سپاهیان تعیین‌کرد وچون پولی درخزانه نبودآن‌مبلغ را میان بازرگانان ونویسندگان و بزرگان‌کشور تقسیم‌بندی‌کرد وهرج‌ومرج بزرگی دربغدادایجاد شده دزدان بغارت ویغما پرداختند وبازرگانان ومتمولین ازبغدادگریختند.

این بدبختیها وهرج ومرجها مردم شهررا ازکار وزندگی بازداشته و دهقانان را از ادامهٔ‌کشاورزی محروم ساخت؛ گرسنگی وقحطی رایج‌شد، قتل وغارت دربغداد وسایرشهرها زیاد شد، راهزنانی بنام عیار وشطار وغیره پدیدآمدند وکاری جزایجاد بلوا وآشوب و قتل وغارت انجام نمیدادند خلفاء هم پولی نداشتندکه بسپاهیان بدهند وآنانرا باستقرار امنیت وادارسازند واگرهم پولی میداشتند نمیدادند چون اختیارکارها را دردست دیگران میدیدند مثلا درسال ۳۲۰ مقتدر ومادرش پول زیادی داشتند اما بهمان جهاتی‌که گفته شد ازپرداخت آن امتناع میکردند ودرنتیجه باسعایت مونس خادم شورشیان خلیفه را کشتند. این بی باکی مونس درفراهم ساختن وسایل قتل خلیفه باعث شدکه سران سپاه ودیگران بفکرغارت اموال خلفاء برآمدند، چنانکه درسال ۳۶۱ سپاهیان روم ازاطراف جزیره (عراق) آمده تانصیبین رسیدند وآنچه خواستندآتش‌زدند واسیر بردند ومردم آن‌نقاط ببغداد گریخته‌ازخلیفه وسپاهیان خلیفه ومردم بغدادکمك خواستند، مردم بغداد نیزبوحشت افتاده بیمناك شدند و بختیارکه آن‌موقع‌امیرالامرای سپاه بود ازخلیفه پول خواست تاسپاهیان راتجهیز کند وبجنگ رومیان بفرستد، خلیفه درپاسخ بختیار چنین‌گفت :

«البته جنگجویان وهزینهٔ آنها ازاموری است‌که مربوط بمسلمانان میباشد واگر کار»
«ملك بدست من بودی لازم میآمدی‌که پول فراهم سازم ولی اکنون حال من چنین است‌که»
«میبینید وجز خطبه نام ونشانی ازخلافت ندارم، هرگاهم بخواهید ازاین‌هم می‌گذرم وکنار»
«میروم وهرکس‌که اختیاردار همهٔ‌کارهاست طبعاً باید پول فراهم‌آورد.»

این‌آه وزاری خلیفه بگوش بختیار فرونرفت و اورا مجبور ساخت تا جامه و اثاث و دروپنجره کاخ‌را بفروشد وچهارصد هزار درهم‌به بختیار بدهد، بختیارهم‌چیزی‌ازآن بسپاهیان نداد و تمام‌آن پول ها را صرف‌کارهای خصوصی خودکرد و درشهرشایع شدکه خلیفه را هم مصادره نمودند.

در واقع اوضاع خلفای عباسی وسران سپاه مانند وضع سلاطین عثمانی درقرن هیجدهم میلادی باسران ینی‌چریها بود ومعلوم نیست اگرسلطان محمود دوم در۱۸۲۶ آنانرا سرکوب نمی‌ساخت عاقبت‌کارچه میشد؟

باری درنتیجهٔ این گرفتاریها وبدبختی‌ها شهرها وده‌ها ویران‌گشت وپولی باقی‌نماند که بخرج مؤسسات دولتی (عباسی) وسپاهیان برسد، چه‌که‌آشوب و غوغا مجال کار بمردم نمیداد، با این همه فرمانروایان برای حفظ مقام خود محتاج بسپاهیان بودند وهمینکه معزالدوله درزمان مطیع بربغداد دست یافت سپاهیان شوریدند و باوناسزا گفته پول خواستند، معزالدوله ناچارضمانت‌کرد حقوق‌آنهارابدهد وچون نتوانست ازراه مشروع‌آن پول‌رافراهم سازد درصدد مصادرهٔ اموال مردم برآمد وازآنراه نیزمخارج لازم تأمین‌نگشت، لذا ده‌ها و املاك خلیفه ودیگران‌رابسرداران وبزرگان تیول‌داد ودفترهای مالیات‌رابرهم‌زده مأمورین را ازکاربازداشت، سران‌سپاه بده‌های‌آباد روآوردند وباقدرت ونفوذخویش‌آنرا اداره‌کردند وبردرآمدآن املاك افزودند، امارجال: سپاهیان‌که نفوذکمتری داشتند جز املاك خراب وده‌های ویران چیزی نیافتند وهمینکه سهم خودرا نامطلوب دیدندآن املاك را بمعزالدوله پس داده املاك بهتری مطالبه‌کردند وخواه ناخواه مجاری‌آب وراه‌آمد وشد بده‌ها ویران گشت و مأمورین مقاطعه و تحصیل مالیات بررعایا تاخته باظلم وزور از آنان پول گرفته و املاك را ویران تر ساختند، خلاصه اینکه معز الدوله ازآن اقدام هم سودی نبرد و موفق نشد برای پیش‌آمدها ذخیره‌ای فراهم سازد بخصوص که سپاهیان دیلمی سهم سپاهیان ترك رابهتر وبیشتردیده شورش نمودند وترك ودیلم بجان هم افتادند و کارها بد ازبدترشد.

۵- سوء استفادهٔ رجال دولت از اموال عمومی

همینکه دولتها به منتهای عظمت و ثروت میرسند پادشاهان طبعاً از ادارهٔ امورکشورکناره‌گیری‌کرده بعیش وعشرت می‌پردازند وکارها را باطرافیان وزیردستان خود مانند وزیران وامیران و دربانان و سرداران وامثال‌آنها وامیگذارندکه میان‌آنان ومردم واسطه باشند و درحقیقت فرمانروائی را بآنان میسپارند ، آنان هم از این نفوذ

وقدرت سوء استفاده مینمایند تاپول وملك وثروت گردآورده قسمتی را پس‌انداز کنند وقسمتی را صرف خوشگذرانی نمایند، یا اینکه هرچه درآورند با اسراف وتبذیر هدر دهند و البته این‌وضع درممالك دیکتاتوری واستبدادی پیش میآیدکه مردم درکارکشور مداخله‌ای ندارند وازهیچ طریق‌حساب وکتابی‌درکارنیست، درچنان‌کشورهائی وزیران ونویسندگان وحاجبان که درواقع‌قائم مقام پادشاه هستند دارای‌نفوذ وقدرت سلطنتی‌میشوند واین وضع در حکومت عباسیان بیشتر وبهترصدق‌مینماید، چه وزیران‌آنان (ایرانیان)ازملتی‌بودندکه دولت عباسی باکمك‌آن ملت پدیدآمده بود وتمدن دورهٔ عباسی بافکروراًی‌آن ملت نشو ونموکرده بود، لذا وزیران ایرانی حتی دردورهٔ تمدن وترقی عباسیان صاحب اختیار مطلق بودند و حرف آنان مانند شمشیر برنده همهٔکارهارا قطع وفصل میکردبقسمی‌که برمکیان برهمه چیزکشور دست یافتند واموال واملاك هنگفتی اندوختند تاآنجاکه اگر هرون به‌پول مختصری احتیاج پیدا میکرد بدون موافقت برمکیان بدست نمیآورد وبالاخره خودسری و استبداد هرون وی راتحریك‌کردکه برمکیان‌را براندازد ودرهمهٔکارها خودمختارباشد، همانطورکه مهدی نیز وزیر خود یعقوب بن داود را از پـا درآورد ، چه‌که مهدی درابتداء بعیش و عشرت وساز و آواز پرداخته تمام کارها را بوزیر خود یعقوب واگذارد . مردم بخصوص عربهـا از این وضع برآشفته وزبان باعتراض‌گشودند ازآنجمله : بشاربن برد، اشعاری‌گفت‌که یکی‌دوبیت آن نقل میشود :

ترجمهٔ اشعار :

« ای بنی امیه برخیزید، چرا بخواب رفته‌اید ؟ خلیفه یعقوب است. »

« ای مردم خلافت از دست رفت آنرا دریابید خلافت بدست چنگ وعود گرفتار شده است . »

این سخنان‌که بگوش مهدی رسید یعقوب را فراخوانده‌بزندان‌افکند وچند سال اورا درزندان نگاه داشت .

مأمون نیز یحیی‌بن اکثم را مانند برمکیان مقرب درگاه ساخت وکارهای مملکت‌را بدو سپرد ولی سرانجام ازاوناراضی شد وهنگام مرگ به برادرش معتصم‌گفت، از من بتـو سفارش: هیچ‌کس را بنام وزیرصاحب اختیارمساز، من یحیی‌بن اکثم را همه‌کاره کردم امـا آن‌مرد بدطینت مردم را بامن بستیزه‌جوئی افکند .

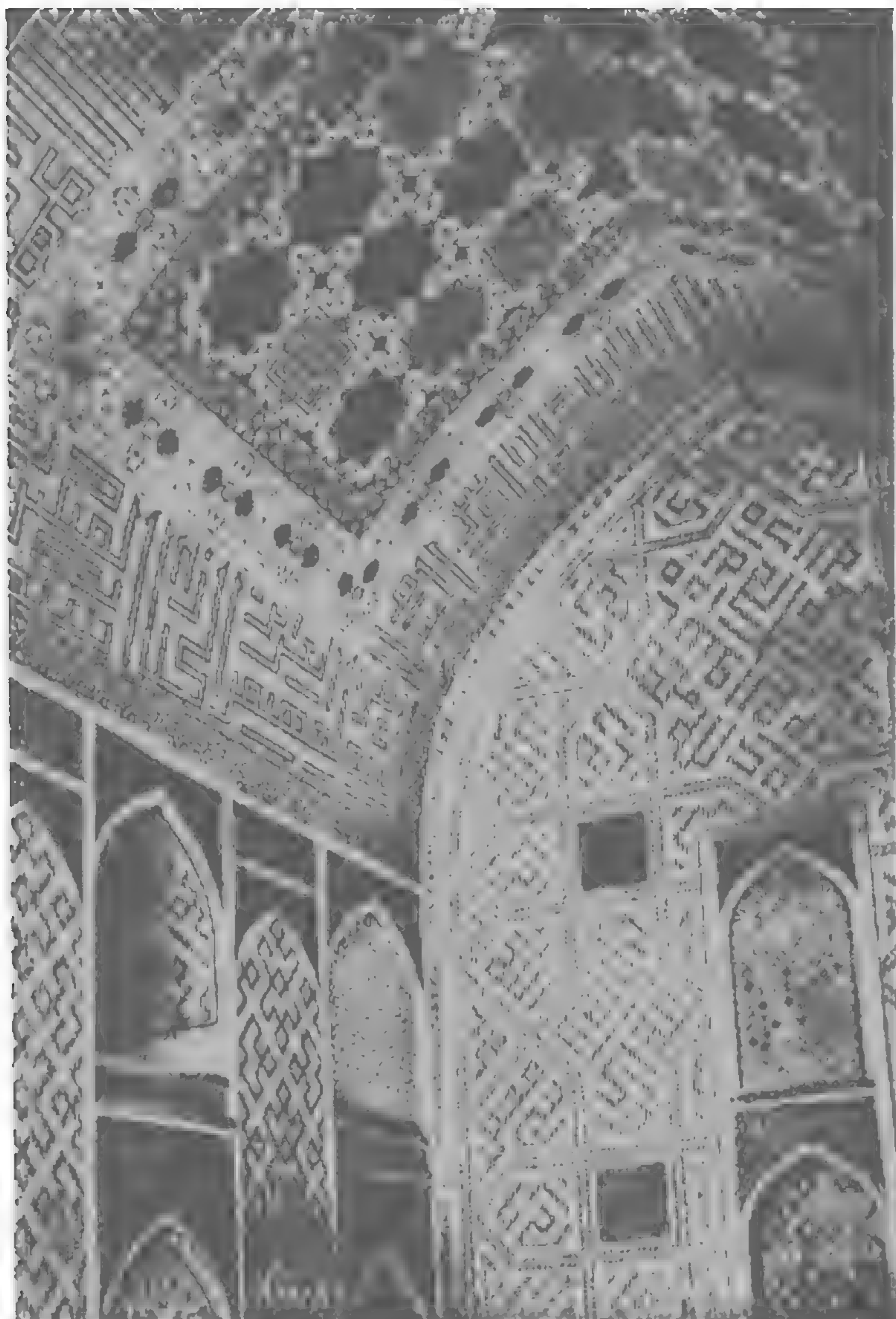
عربها از وزیران بدمیگفتند، چه‌که‌بیشتر وزیران ایرانی بودند ومیان عرب وایرانی چنانکه میدانیم صفائی نبود. شعرای عرب وزیران را به‌بزدلی ورشوه‌خواری وبخل توصیف میکردند ازآنجمله شاعر عرب میگوید :

ترجمهٔ شعر :

«برخلاف سیرت بصورت‌زاهد مینماید ولی مکار وترسو وبخیل.»

«ورشوه‌خوار است. وازهمین صفات‌او معلوم میشود وزیراست».

بااین همه بیشتر اوقات وزیران ازنظر صرفه‌جوئی وحفظ اموال عمومی (نه‌از روی طمع) خلفاء را از ولخرجی باز میداشتند، مثلا موقعی واثق خلیفهٔ عباسی از آوازکنیزکی



منظره ایوان جنوب شرقی مسجدگوهرشاد مشهد

خوشش آمد و دستور داد پنجهزار دینار بصاحب کنیز انعام بدهند ؛ ابن‌زیات وزیر خلیفه این بخشش‌را بی‌جا دانسته در پرداخت آن تعلل ورزید، خلیفه خشمگین گشته اورا مجبور ساخت بجای پنجهزار دینار ده‌هزار دینار بپردازد .

بطور کلی هر قدر خلیفه ناتوان میشد وزیرانش زورمندتر میگشتند و بیشتر دست به یغما میبردند.

وزیران

ثروت وزیران بقدری زیادشد که باندازهٔ ثروت خلفاء وبیت‌المال‌در دوران ترقی وتعالی عصر عباسی رسید، مثل اینکه سرای آنان بیت‌المال شده بود ومردمان طمع‌کار جاه‌طلب بارشوه‌ها وهدیه‌ها وپیش‌کش‌ها برای گرفتن مقام ومنصب وزارت دنبال این‌وآن افتادند. اما غالباً مقام وزارت ازآن شخصی بودکه حقوق سپاهی را میپرداخت و در هرحال‌پول تقدیمی را یابخلیفه یا بخـواص خلیفه میدادند ومنصب وزارت را میگرفتند، مثلا ابن‌مقله نیم میلیون دینار به‌الراضی خلیفهٔ عباسی تقدیم کرده در اوایل قرن‌چهارم هجری‌بوزارت‌رسید وابن‌جبیرمقام وزارت‌را ازقائم بامرالله بمبلغ سی‌هزار دینار خرید و البته وزیران اطمینان داشتندکـه چند برابر مبلغ تقدیمی از مردم رشوه وپیشکشی میگیرند و نویسندگان وناظران و والیان تازه برسرکار آورده بوسیلهٔ آنان جبران خسارت میکنند .

از رشوه‌خواری عجیب وزیران آنزمان یکی این‌بودکه خاقانی وزیر مقتدر درظرف یك‌روز نوزده ناظر برای‌کوفه تعیین‌کرد واز هریك پولی گرفته حکم آنهارا امضاء نمود و هریك پس‌از دیگری روانهٔ‌کوفه ساخت وطبعاً همهٔ آنان میان راه بیکدیگر برخوردند واز یکدیگر چاره‌جوئی نمودند، یکی ازآنان‌گفت اگرطرفدار عدالت باشید باید آخرین‌کسی که از پیش وزیر آمده است بنظارت‌کوفه بپذیرید چون فرمان او فعلا ناسخ ندارد، هیجده ناظر دیگر این‌پیشنهاد را پذیرفته‌آخری‌را بکوفه فرستادند وخود ببغداد نزد وزیر آمدند. وزیر از آمدن آنان اندیشه نکرده بهریك کار دیگری واگذارد، بعضی از شاعران آنروز خاقانی را باین اشعار هجو کرده‌اند .

ترجمهٔ شعر :

«وزیری‌که از فرمان نویسی خسته نمیشود
درظرف‌یکساعت حاکم‌را عزل ونصب میکند
هرکس توصیهٔ‌کاغذی ببرد نومید برمیگردد
وهرکس پول نقدداشته باشد حکم میگیرد
واگر چندنفر پول نقد ببرند البته آنکه بیشتر بدهد جلوتر است.»

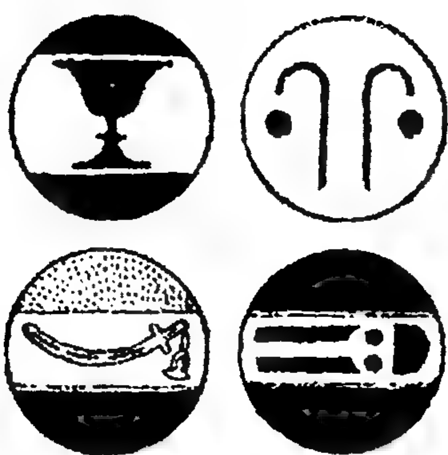
والیان وسایرمأمورین‌ناچار بطور سالانه مبالغ معینی خدمت وزیر میفرستادند وگرنه فوری معزول میشدند.[1]

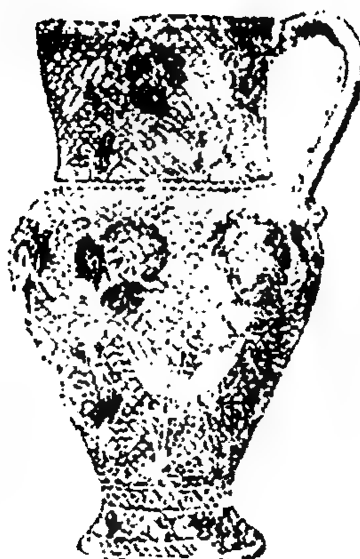
1 ـ بشنوید ایدوستان این‌داستان ـ درحقیقت نقد حال‌ماست آن. مترجم .

این را نیز بگوئیم که بندرت وزیران پاکدامن نیز در آن دورهٔ انحطاط بوده‌اند مثلاً فخری مینویسد که والی مصر بعادت معمول دویست هزار دینار و سی بسته پارچهٔ مصری برای عبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر مقتدر فرستاده ، چون هرسال با وزیران سابق نیز چنان میکرده اما همینکه فرستادهٔ والی باهدایای نقد وجنس پیش وزیر آمد وزیر گفت: بخدا سوگند نمی‌پذیرم وبار او را سنگین نمیکنم آنگاه بسته‌ها راگشود یکدستمال برداشته زیر پای خود گذارد و پولها را بخزانه فرستاده از آن پول خانه‌های مناسبی جهت والی مصر خریداری کرد.

دیگر از وزیران پاکدامن درستکار علی بن عیسی وزیر مقتدر است که صورت بودجهٔ







ظروف برنجی ساخت قرن چهارم هجری

تنظیمی اورا درهمین جلد منتشر کردیم والبته جزاین دو، پاره‌ای از وزیران درستکار نیزدر آن ایام بوده‌اند. اما اصولا در دورهٔ انحطاط اکثریت باوزیرانی بوده که جز اندوختن مال هدف دیگری نداشتند. مثلا ابوالحسن بن فرات سه‌بار وزیر مقتدرشد: دفعهٔ اول از۲۹۶ تا ۲۹۸ ودرظرف آن سه سال وزارت معادل هفت میلیون دینار اختلاس کرد که تمامش مصادره شد، سپس درسال ۳۰۴ وزیر شده در ۳۰۶ معزول گشت ودر ۳۱۱ مجدد وزیر شده ۳۱۲ خلع شد. خلاصه اینکه درمرتبهٔ دوم وسوم سه سال وزیر بود ودرظرف این سه سال ده‌میلیون دینار پول نقد ومقداری املاك اختلاس کرد ودرآمد املاك مزبور سالی دومیلیون دینار میبود وعجب آنکه هیچیك از شاعران وتاریخ نویسان نام اورا ببدی نبرده‌اند زیرا بذل و بخشش فوق‌العاده میکرد و همانطورکه برمکیان با بذل و بخشش قلم تاریخ نویسان را شکسته وزبان شاعران را بستند. ابن‌فرات نیز باهمان وسایل خودرا نجات‌داد، مثلا هرموقع که ابن‌فرات وزیر میشد نرخ برف (یخ) و شمع وکاغذ گران میگشت چون هرکس در هرموقع (سه فصل بهار - تابستان - پائیز) سال بخانهٔ این وزیر میرفت آب یخ مینوشید وهرکس موقع شب از خانهٔ وزیر بیرون میآمد شمع پاکیزهٔ بزرگی در دست‌داشت. درسرای این وزیر اطاقی بنام کاغذخانه بود وهرکس هروقت بکاغذ احتیاج داشت بآن حجره میرفت وهرچه کاغذمیخواست برمیداشت. وزیر مزبور مقرری‌های ذیل را در دورهٔ وزارت خودمرتب می‌پرداخت.

۱- راویان حدیث بیست هزار درهم،
۲- شاعران « « «
۳- ادیبان « « «
۴- فقیهان « « «
۵- صوفیان « « «

علاوه براین به‌پنج هزار نفر از مردمان آبرومند دیندار اهل علم ماهانه‌ای میداد که حداکثر آن‌ماهی صد دینار وحداقل آن ماهی پنج‌درهم بود.

آری بااین‌وسایل ابن‌فرات زبان وقلم‌را تحت‌اختیار خود درآورده همه‌نوع سوء استفاده میکرد، بسیاری از وزیران (در مصر و عراق واندلس و غیره) پولهائی اندوخته میکردند و بی‌پروا صرف عیش ونوش وتجمل و خوشگذرانی مینمودند و اینکار در حکومتهای پوسیدهٔ استبدادی جزو امور عادی میباشد و اینك اسامی پاره‌ای ازآن وزیران ومختصری از شرح زندگانی آنان:

۱- ماردانی وزیر خاندان‌طولون درمصر املاکی بهم‌زد که کمتر کسی تاآنزمان‌چنان املاکی‌دارا بود ودرآمد سالانهٔ آنهاپس‌از وضع‌مالیات‌سالی‌چهارصدهزار دینارمیشد. این‌وزیر ۲۷بار مکه‌رفت وهرمرتبه ۱۵۰ هزاردینار خرج‌کرد وعلاوه برآن مبالغ زیادی صرف‌بذل وبخشش وخوشگذرانی نمود.

۲ ـ اما دارائی یعقوب‌بن‌کلس نخست‌وزیر فاطمیان مصر چنین بود:

الف ـ املاك واقع درشام باسالی ۳۰۰ هزار دینار درآمد.

ب ـ املاك ومستغلات واموال‌منقول وغیر منقول واسب واستر وشتربقیمت چهارمیلیون دینار .

پ ـ مخارج جهازیهٔ دختر وزیر ۲۰۰هزار دینار.

ت ـ همخوابه ۸۰۰ نفر.

ث ـ غلام وغلام بچه چهار هزار (باستثنای غلامان وکنیزان وخدمتکاران) که آنانرا طایفهٔ وزیری میگفتند .

۳ ـ افضل سردار و وزیر مستنصر فاطمی نیز ثروتی‌داشته‌که مانند آن شنیده نشده است ازاینقرار:

الف ـ نقد شصت میلیون دینار[۱].

ب ـ درهم نقد ضرب مصر ۲۵۰ اردب .

پ ـ لباس‌حریر ۷۵هزار دست.

ت ـ سی‌بار شتر طلای عراقی .

ث ـ دوات مرصع بقیمت ۱۲ هزار دینار.

ج ـ صدمیخ طلاکه وزن هرمیخ صد مثقال‌بود ودرهراطاقی ده میخ بدیوارکوبیده و روی هرمیخ‌طلا یك‌دستمال ظریف برنگی‌که خود میخواسته آویخته بود .

ح ـ پانصد صندوق لباس.

وعدهٔ بیشماری‌کنیز وغلام واسب واستر وغیره .

وزیران اندلس نیز بهتر از وزیران دیگر نبودند، چون مقریزی و ابن‌خلدون در صورت هدایای تقدیمی ابن‌شهید وزیر عبدالرحمن ناصر (۳۲۷) خلیفهٔ اموی راکه بهمان خلیفه داده‌در سه‌صفحهٔ بزرگ‌نوشته‌اند وابن‌خود نمونه‌ای ازثروت وزیران اندلس میباشد .

وزیران دولت‌عثمانی در روزگار ترقی وتعالی‌آن دولت نیز ثروت بسیاری بهم‌میزدند وبرای اینکه ازباج وخراج معاف بمانند املاك بی‌حدوحساب خویش‌را وقف مساجد مینمودند وتولیت آنرا به خاندان خود وامیگذاشتند تاسهم مهم عایدات‌را بمیل خویش برداشت‌کنند.

اما منابع ثروت وزیران دورهٔ عباسی چنین بوده است:

۱ ـ رشوه درموقع واگذار کردن‌کار.

۲ ـ رشوه برای باقی‌گذاردن مأمورین برسر کارخودشان.

---

۱ ـ مقریزی نقدینهٔ افضل راششصد میلیون دینار نوشته، اما تصور میرود شصت میلیون باشد چه‌که ششصد میلیون دینار معادل مالیات صدسالهٔ مصر است وبعید مینماید که چنین مبلغی نقداً نزد کسی جمع‌شود والبته درهم نیز نخواهد بود زیرا پول‌رایج مصر بیشتر دینار بوده است . مؤلف

۳ ـ دست‌اندازی بی‌حد و حساب به‌املاك مردم.

۴ ـ اختلاس از اموال دولتی و مالیات‌ها، چه‌که دفاتر این ایـام هر نوع دزدی را تسهیل میکرده است وقبلا نیز باین موضوع اشاره شد.

۵ ـ خریداری حوالهٔ حقوق مأمورین درماندهٔ دولتی توسط دلالان به‌نصف و نیمه و دریافت تمام‌آن ازخزانهٔ دولت وهمینقسم خریداری مستمری ومقرری فقیهان و خانواده‌های فقیر آبرومند.

۶ ـ تجارت با ارزاق عمومی.

۷ ـ دریافت مبالغی سرانه از کسانی که املاك دولتی را اجاره میکردند و یا مالیات شهری را بمقاطعه میگرفتند.

۸ ـ غصب اموال تجار با استفاده از پشتیبانی خلفاء و ایـن قسمت اخیر بنام موافق وزیران درمیان مردم مشهور بوده است.

۹ ـ سوء استفاده ازعیارسکه وضرب سکه‌های کم عیارکه سود زیادی بیارمیآورده‌است.

آری چنین بود وضع وحال وزیران کـه همهٔ‌کارها را اداره میکردند ولـی سپاهیان حقوق خودرا ازخلیفه مطالبه مینمودند. چنانکه گفته‌شد سرداران ترك بـا کمال خشونت و سختی ازخلیفه پول میخواستند، خلیفه هم از وزیران پول میخواست واگـر نمیدادند بزور از آنان میگرفتند واین همان عملی است که مصادره خوانـده میشود. در دورهٔ تنزل عباسی مصادره بسیار معمول شد چون راهی برای پرداخت مخارج جز بمصادرهٔ اموال وزیـران و بزرگان بنظر نمیرسید وغالباً دوران وزارت وزیران بمصادره یا قتل وزیر یا قتل و مصادره هردو پایان می‌یافت.

مصادره

دراسلام مصادره‌سابقه دارد واز زمان‌راشدین شروع‌شده‌است، باینقسم کهاگر والیان (عمال) ازراه تجارت یاطریق دیگراضافه برحقوق سودی‌بدست میآوردندخلفاء نصف‌آن سود را بنفع بیت‌المال مصادره میکردند ، چنانکه عمر با والیان خود درکوفه و بصره و بحرین چنان‌کرد واین عمل را درآنزمان مقاسمه یا مشاطره میگفتند. در زمان بنی‌امیه که مأمورین عالی رتبهٔ دولت با ظلم و زور و استبدادمردم را غارت میکردند مصادره بنام استخراج صورت میگرفت‌تاآن درجه که در اواخر حکومت بنی امیه عاملی (والی) که از کار برکنار میشد دارائی او را حساب میکردند وآنچه دستشان میآمد ازدارائی والی ضبط مینمودند.

در اوایل دولت عباسی مأمورین عالیرتبه از میان بـرادران وعموهای خلیفه انتخاب میشدند واز آنرو صحبت مصادره بمیان نمیآمد، گرچه پاره‌ای از مأمورین واقعاً نیك سیرت نبودند، سپس کار بدست سایرین افتاد و جور و بیداد و طمع ورزی آغاز گشت وخلفاء هـم دست بمصادره وضبط اموال گشودند، منصور محلی‌را بنام «بیت‌المال مظالم» تأسیس کـرد و

آنچه ازمأمورین خود مصادره میگرفت درآن محل جمع میکرد واززمان مهدی آتش بیداد مأمورین بحدی مشتعل شد که مهدی (۱۵۸-۱۶۹هجری) وپس‌ازآن هادی وهرون ومأمون تا مهتدی (اواسط قرن سوم) مرتب برای رسیدگی بمظالم وشکایات در روزهای معین جلوس میکردند والبته تمام شکایات از دست عمال ومأمورین بود.

وزیران‌که خود ازطرف خلیفه به‌امورکشور میرسیدند بیش‌ازهرکس خلفاء را بمظالم عمال متوجه میساختند بخصوص برمکیان‌که دراین قسمت مراقب بودند وهر موقع که خلیفه برای انتصاب عمال باآنان مشورت میکرد آنچه بنظرشان میرسید از روی درستی و اخلاص بیان میکردند، موقعی هرون از وزیر خود یحیی برمکی راجع به‌علی‌بن عیسی مشورت‌کرد که اورا بفرمانروائی خراسان بفرستد یا نفرستد؛



ظرف طلا کاری ساخت ایران

یحیی نظر مخالف داد، اما هرون بمخالفت وزیر توجه نکرده علی بن عیسی را بخراسان فرستاد. علی بن عیسی در خراسان بیداد کرد و آنچه توانست اموال مردم را گرفت وهدیه‌های بسیاری ازجامه وپارچه ومشك وبرده واسب واستر برای هرون فرستاد، هرون که هدیه‌های بی‌نظیر را دید به‌یحیی گفت: ای ابوعلی(کنیهٔ یحیی ابوعلی بود. مترجم) این همان والی است که با انتصاب او مخالف بودی وما برخلاف نظر تو اورا فرستادیم واکنون می‌بینی که مأموریت او چقدر پر برکت میباشد، یحیی گفت: ای خلیفه خدا جان مرا فدای تو کند اگرچه طبعاً میل دارم رأیم درست دربیاید ودرمشورت موفق باشم ولی بیشتر میخواهم که رأی خلیفه والاتر وعلمش بیشتر ونظرش صائب‌تر باشد وآنچه که اومیخواهد ناپسند نباشد... اما آنچه را که این عامل ستمگر برای خلیفه فرستاده بیشترش را با زور وتعدی ازمردمان شریف گرفته‌است واگر خلیفه اجازه‌دهد همین‌الان دو مقابل آنرا ازبازرگانان کرخ‌میستانم.

هرون گفت: چطور؟ یحیی گفت: باعون جواهرفروش راجع بخرید جعبهٔ جواهری صحبت‌کردیم من تا هفت میلیون درهم حاضر شدم، او راضی نشد. اکنون دنبال او میفرستم که جعبهٔ جواهررا برای تجدیدنظر بیاورد وهمینکه‌آورد منکرمیشویم وباو رد نمیکنیم و فوراً هفت میلیون درهم استفاده میبریم وهمینطور با یکی دو تاجر دیگر رفتار میکنیم.

این گفتهٔ یحیی میرساند که وزیران وعمال میتوانستند بدون حساب وکتاب همه‌جور مال گردآورند و نیز معلوم میدارد که حتی درعصر ترقی عباسیان طمع‌ورزی عمال معمول‌بوده ولی برمکیان درمشورت خیانت نمیکردند وتا آنجاکه مقدور بود دست عمال را ازستمگری کوتاه میساختند. پس‌ازسقوط برامکه پاره‌ای وزیران درستکار و عده‌ای از آنان دغلباز بودند ونتیجه آن شد که عمال برنحوه آنها را نگاهداشتند وخودشان برجان ومال مردم تاختند وبرای خود ووزیران گنجهای بیکران فراهم آوردند.

عمال (والیان - استانداران و فرمانداران)

واضح است که عمال بخصوص عمال موسوم باستیلا[1] با کمال آسانی ثروتمند میشدند، چون راه سوءاستفادهٔ آنان بسیاربود از آنجمله: همینکه عامل بمحل مأموریت خود میرسید اول چیزیکه متوقع بود هدیهٔ ورود (چشم روشنی) بود که باید پول و پارچه و برده و اسب واستر وغیره بمقدار زیادی تقدیم شود وگاه هم این هدیه‌های ورودی را منظور نظر نمیداشتند زیرا عین‌آن یا مثل آنرا برای اطرافیان خلیفه (وزیران، قهرمانه‌ها، نویسندگان، دربانان، امثال آنها) میفرستادند.

منبع دیگر درآمد آنان این که تجارت چوب و کالاهای دیگر در دست آنان اداره میشد ویا اینکه برای دخیرهٔ روزهای معزولی یا برای خشنودی وزیران باجهای گوناگونی ازپیش خود وضع کرده وسالی چند مرتبه مالیاتهای مختلف فوق‌العاده از مردم دریافت

۱ - در جلد اول این کتاب موضوع امارت استیلاء شرح داده شد. مترجم

میداشتند ومهمترین انواع این مالیاتها باجی بود که بنام مکس (حقوق گمرکی) از کالاها دریافت میداشتند. مقدسی میگوید: «یک سوم اموال تجارتی یمن بآن اسم مأخوذ میشد و از هر بار گندم نیم دینار میستاندند.»

دیگر از راههای اختلاس عمال اینکه خانه‌ای یا پلی‌میساختند ویا نهری حفر میکردند وهزار دینار مصرف واقعی را با دولت ده‌هزار وصدهزار دینار حساب میکردند وبیدادگری آنان نسبت باختلاس اموال عمومی چنان بود که ده دینار خرج را شصت‌هزار دینار بادولت حساب میکردند[1].

دیگر از راههای دزدی عمال صرف گرفتن ازپولهای طلا ونقره‌ای‌بودکه بنام مالیات جمع میشد ودیگر دست اندازی باملاک مردم و مانند آن.

با این وضع، عجیب نیست کـه بدانیم دارائی محمدبن سلیمان والـی بصره درزمان رشید پنجاه میلیون درهم نقد واملاک زیادی بود کـه روزی صدهزار درهم درآمد آن املاک میشد ونقدینهٔ علی‌بن عیسی‌بن ماهان بهشتاد میلیون درهم رسید وهرون چاره‌ای جز مصادرهٔ آنهمه دارائی بخاطرش نیامده وهمه را ضبط کرد.

این مصادره گاه پس از مرگ عامل (مانند مصادرهٔ امـوال محمدبن سلیمان) وگـاه پیش‌ازمرگ او مانند (مصادرهٔ اموال علی‌بن عیسی) انجام میگرفت، چنانکه هرون عیسی را ازخراسان‌برداشته نقدینه واموال منقول اورا بر ۱۵۰ شتر بارکرده به‌بیت‌المال برد باستثنای سی‌میلیون درهم نقد کـه عیسی پسر علی‌بن عیسی در بـاغ عمارت خود واقع در بلخ پنهان کرده بود.

مصادرهٔ اموال وزیران

ضبط اموال عمال چندان دوام نیافت چه بزودی عمال استقلالی برهم زده درقلمرو خودفرمانروای مطلق گشتند وسالانه مبلغ معینی ببغداد میفرستادند (وغالباً نمیفرستادند) در عوض مصادرهٔ اموال وزیـران شیوع یافت زیرا تمام غارتی‌های ولایات دربغداد نزد وزیران جمع میشد وخلفاء آنرا مصادره میکردند تا بدانوسیله‌کسری بیت‌المال را جبران نمایند و ایـن عمل را نوعی عدالت اجتماعی میدانستندکه اموال عمومی را ازوزیران گرفته بخزانهٔ عمومی (بیت‌المال) برسانند.

خلفای نخستین عباسی درآغاز امـوال وزیـران را نه از روی احتیاج بلکه بـرای مجازات وزیران در مقابل گناهان سیاسی وامثال‌آن مصادره میکردنـد ، مثلا ابوسلمه خلال (مشهور بوزیر آل محمد) نخستین وزیـر سفاح پول زیادی در راه استقرار خلافت عباسیان مصرف میکرد وهمانطورکه ابومسلم آنانرا با شمشیر خودکمک‌کرد ابوسلمه پـول میداد و چون بسفاح خبردادندکه ابوسلمه میخواهد خلافت‌را ازعباسیان بـاز ستاند، سفاح‌با‌بو مسلم

1 ـ چه‌نیکوگفته‌اند که تاریخ تکرار میشود، مترجم

اشاره کرد که کارش را بسازد، ابومسلم ابوسلمه را بکشت و خلیفه دارائی ابوسلمه را ضبط کرد و پس از چندی منصور همان کار را با ابومسلم انجام داد! همینقسم هرون با برمکیان ومعتصم با فضل بن مروان رفتار نمود ولی معتصم بیشتر از نظر ضبط اموال فضل را از پا درآورد، چه از خانهٔ فضل یك میلیون دینار ومقداری ظروف و اسباب خانه که آنهم یك میلیون دینار می‌ارزید بدست معتصم افتاد. از آن پس که دورهٔ انحطاط فرارسید منظور ازمصادرهٔ وزیران فقط رفع احتیاج وتصرف دارائی آنان بوده است.

مصادرهٔ اموال وزیران بیش از هرموقع درزمان مقتدر (۲۹۵–۳۲۰) انجام گرفت، چون مقتدر در خردسالی وجوانی بخلافت رسید وامور مملکت در دست مادر خلیفه و زنان خلیفه و گماشتگان خلیفه اداره میشد. وزیران نیز فرصت مناسبی بدست آورده بهمه‌جا دست انداختند والبته حکومتی که سرپرست آن پیرزنها وکنیزان وکلفتها باشند اساسش بر باد میرود وهمانطور که انتظار میرفت درزمان مقتدر خزانه تهی گشت ومملکت ویران شد ومقتدر از خلافت خلع شده دوباره بخلافت رسید وسرانجام کشته شد، درزمان خلافت مقتدر وزیران زود بزود تغییر میکردند واموال آنان مصادره میشد و اول آنان ابن فرات بود که سه مرتبه بوزارت رسید وچنانکه گفتیم اموال زیادی گرد آورد که تمام آن بمصادره رفت، پس از او خاقانی که مرد بد سیرتی بود بوزارت رسید، آنگاه علی بن عیسی آمد. این وزیر پاکدامن خوش نیت پرهیزکار بفکر اصلاحات افتاد ولی چون خرابی وفساد ریشه دوانیده بود هیچگونه توفیق نیافت، بعد از او حامد بن عباس وزیر شد ودر ینما وغارت اموال مردم شدت و قساوت زیادی بخرج داد، بعد از حامد بن عباس این وزیران: عبدالله بن محمد، احمد بن عبیدالله بن خصیب، محمد بن علی بن مقله خطاط مشهور، سلیمان بن حسن بن مخلد، عبیدالله بن محمد کلواذی، حسین بن قسم یکی پس از دیگری بوزارت رسیدند. بطور کلی اموال تمام وزیران مقتدر مصادره شد وخودشان یا زندانی میشدند ویا بقتل میرسیدند، علاوه بر اموال وزیران اموال قاضیان وملازمان و زنان حرمسرا وغیره نیز درایام مقتدر مصادره میشد بقسمی که میزان اموال مصادره تا چهل میلیون دینار رسید وخود مقتدر علاوه بر پرداخت حقوق ومقرری معمولی هفتاد میلیون دینار صرف خوشگذرانی وعیاشی وتجملات کرد واز همین رفتار خلیفه عملیات وزیران را میتوان درك کرد.

خلاصه اینکه مصادره منبع درآمد عمومی وخصوصی شد. والی مردم را مصادره میکرد، وزیر والی را وخلیفه وزراء وطبقات مختلف مردم یکدیگر را. اما خلفاء تابرای پرداخت سپاهیان وسایر هزینه‌های لازم بپول احتیاج نداشتند اموال وزیران را مصادره نمیکردند، چنانکه امروز دولتهای اروپا برای پرداخت هزینهٔ جنگ و یا هزینهٔ تأسیسات عام‌المنفعه بجای مصادره قرض میستانند.

خلفاء اموال وزیران را چنانکه گفتیم متعلق به بیت‌المال میدانستند وعقیده داشتند که

استرداد اموالی که بازور وظلم ازمردم گرفته شده برای رفــع حوائج عمومی امر مشروعی میباشد وهمین نظریه آنها را ازسنگینی قرضه‌های ملی که امروز بار دولتهای اروپارا سنگین ساخته باسانی رها ساخته بود، درصورتیکه دولتهای اروپــا اکنون یك چهارم بلکه یك سوم درآمد خود را صرف استهلاك دیون عمومی مینمایند وبرهرچیز وهرکس مالیات می‌بندند تا قرضهٔ ملی را اداء نمایند، مخصوصاً انگلستان که برای هر نوع کسب وکاری مالیات مخصوصی وضع کرده است.

نویسندگان [1] ــ غیر از وزیران و عمال مأمورین دیگر دولت هم از اختلاس اموال عمومی ثروتها می‌اندوختند که ازآن جمله نویسندگان دفاتر مالیات بودند ، چه که آنها در رأس امور مالی قرار داشتند وباسانی اقلام درآمد را زیر ورو میساختند. گاه هم (در زمان بنی‌امیه وبعدازآن) تمام درآمد رامیخوردند اماکار رسوائی وغارتگری این‌دسته ازمأمورین در دورهٔ انحطاط عباسی بالاگرفت وازآنرو اموالشان مصادره میشد، مثلا درسال ۲۲۹ واثق خلیفهٔ عباسی بسیاری ازآنان را بزندان افکنده باشدت هرچه تمامتر امــوالشان را مصادره کرد وهمینطورمعتزدرسال ۲۵۵ هجری اموال‌نویسندگان را مصادره‌نمود. خاندان ماردانی مصر از نویسندگانی بودندکه بجمع‌آوری واختلاس اموال عمومی شهرت یافتند.

نه‌تنها نویسندگان دیوان میتوانستند اموال عمومی‌را زیرورو کنند، بلکه نویسندگان و منشیان خلفاء ووزیران وغیره نیز توانائــی این‌کار را داشتند و بیشتر از راه رشوه واختلاس ثروتمند شدند وبقدری درآن فجایع رسوائی بارآوردندکه بیدادگری آنان مانند بیدادگری وزیران ورد زبانها شد وشاعران آنان را باین بیدادگری نکوهش میکردند وکسی راکه از بیدادآنان جلوگیری میکرد بنیکوئی میستودند، ازآنجمله شاعری چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر : « این امیر بقدری کاردان است که در زمان او سپاهی گرسنه نمی‌ماند وکاتب دولتمند نمیشود . » شاعر دیگری بنام ابن جیبات کوفی وزیر وکاتب را اینطور هجو میکند :

«چه خوب شدکه خالدبن برمك خود را امیرخوانده ازننگ وزارت آسوده شد، زیرا بدترین خلق خدا وزیران وکاتبان آنها هستند » .

یکی ازراههای سوء استفادهٔ کاتبان این بودکه نزد خلفاء واسطه شده، فرمان حکومت برای اشخاص میگرفتند ودرعوض ازآنان رشوه میستاندند. مثلا احمدبن ابی‌خالد احول دبیر مخصوص مأمون فرمان حکومت خراسان را درمقابل سه میلیون درهم رشوه برای طاهربن‌حسین از خلیفه گرفت .

عمال ولایات نیز کاتبانی داشتند وهدیه ها و رشوه‌ها راگاه تا نصف ونیمه باآن‌کاتبان

[1] ـ این دسته ازنویسندگان‌که عربی آنها راکتاب میگویند هم رتبهٔ مستوفیان قدیم ومأمورین امور مالی ایران درعصر حاضر میباشند. مترجم

قسمت میکردند .

دربانان

هر کس کوچکترین وسیله‌ای بـرای راهنمائی یا راه دادن مـردم بدستگاه خلافت داشت ازمقام خود سوء استفاده کرده و برای انجام کار پول ورشوه میگرفت، بخصوص حاجبان بیش از سایرین استفاده میبردند، زیرا آنها پرده دار ودربان خلیفه بودند و برای تحصیل اجازه «شرفیابی» یا عدم تحصیل اجازه یاپس وپیش راه دادن مردم به نزد خلفاء پولها ورشوه های هنگفتی میستاندند وحتی درزمان خلفای راشدین نیز این بدبختی گردنگیر مردم بود، چنانکه مغیرةبن شعبه (نقل ازکتاب اعلاق‌النفسیه تألیف ابن رسته صفحهٔ ۱۹۵ ج ۷) میگوید: « درهم را در دستم میگرفتم وبالا وپائین میبردم تایرفا (دربان عمر) آنرا به‌بیند وبمن اجازهٔ شرفیابی نزد عمر بدهد وآنقدر این‌کاررا تکرار میکردم که پول دردستم خیس عرق میشد» .

حاجبان غالباً برای صدور فرمان حکومت ویاوزارت نیز نزدخلفاء توسط کرده رشوهٔ کلانی میستاندند، چنانکه ربیع حاجب منصور صد هزار دینار از یعقوب‌بن داود رشوه گرفت و او را بمقام وزارت رسانید . مختصر آنکه هرکس می‌توانست پیش خلیفه یا امیر یا وزیر وسیلهٔ راهنمائی باشد از شغل خود سوء استفاده کرده رشوه میگرفت ، اگرچه نوکر عادی معمولی بود .

خلاصهٔ مطلب

خـلاصهٔ مطالب سابـق آنکه پس از استیلای سپاهیان بـر حکومت عباسی سرداران ترک اقتدار خلفا را تصاحب‌کردند ، ثروت دولت ازبیت‌المال بدست بزرگان افتاد. یعنی وزیران وعاملان وکاتبان و حاجبان وسرداران‌که واسطهٔ میان مردم وخلفاء بودند پول‌وقدرت ونفوذ را در دست داشتند وخلفاء جز غصب ومصادرهٔ اموال وزیران و مأمورین عالی رتبه وسیلهٔ دیگری بـرای حفظ دولت نداشتند ودرواقع باگوشت بدن خود تغذیه میکردند ، ازآنرو بتدریج دستگاه خلافت روبضعف رفته وسرانجام متلاشی شد .

ممکن‌است تصور شودکه سنگینی مالیاتها موجب انقراض دولت عباسی‌بود، اما چنانکه درفصول سابق‌ملاحظه شد درعصرطلائی عباسیان که علم‌وثروت‌به منتهای‌کمال رسید مالیاتهای سنگین ازمردم‌میگرفتند وکسی ازپرداخت‌آن شکایت نداشت بلکه پس ازسبك شدن بارمالیات اوضاع اجتماعی‌واقتصادی مختل‌گشت. البته مردم ازسبك شدن بارمالیات خشنود بودند ولی عیب ازآنجاپدیدآمدکه دراثر تخفیف مالیاتها درآمد دولت‌کم‌شد ودرمقابل طمع رجال دولتی بواسطهٔ زندگانی تجملی روبفزونی گذارد. طبعاً فساد غلبه‌کرد واوضاع اجتماعـی روبتباهی گذارده، امنیت برطرف‌گشت ونظر بجهاتی‌که قبلا گفتیم مردم دست ازکارکشیدند وثروت عمومی مملکت روز بروزکاسته شد تاحدی که برای تأمین منافع رجـال سود پرست طمع‌کار منابعی باقی‌نماند . مأمورین دولتی دروصول وایصال مالیاتها بزور وجبر وقهرمتوسل‌گشتند

وروزگار مردم را پریشان ساختند، بقسمی که از جان خود سیر شدند، چون در پرتو توجهات حکومتی بودند که جان ومال آنان همه نوع در مخاطره واقع شده بود .

اگر واقعاً سنگینی مالیات موجب پریشانی اوضاع میشد بایستی اوضاع دولت بریتانیا



ت - ادرنه : مسجد سلیمیه

ازهر دولت دیگری پریشانتر باشد، زیرا دولت بریتانیا ازمردم خـود مالیاتهائی میگیرد که عرب آنرا بخواب ندیده است . چون علاوه برمالیات انواع محصولات وصادرات و واردات درانگلستان مالیات بردرآمد نیزمعمول است که ازسود دسترنج مردم مالیات میگیرد، وهرکس بخواهد بحرفتی یاصنعتی مشغول شود باید ازدولت پروانه بگیرد و برای آن پـروانه مالیات بدهد. حتی پزشك یاوکیل دادگستری نیز ازپرداخت چنین مالیاتی معاف نیست! بعلاوه پس ازدریافت پروانه اشتغال بکار سال بسال نیز صاحبان حرفه ومشاغل بـاید مالیات مخصوصی بپردازند، این مالیاتها بالنسبه سنگین است ودرجات مختلف دارد، مثلا مالیات قاضی ازسالی بیست تاپنجاه لیره میباشد. همینقسم پزشك، داروساز، وکیل، حتی ناطق وواعظ نیز ازمالیات معاف نمیشوند، بانکها ومؤسسات تجارتی، چاپ اسکناس، معاملات عادی، حتی طلاق ونکاح وامثال این امور مشمول مالیات است وازآن منابع مبالغ زیادی درسال جمع میشود .

مالیات بردرآمد انگلستان طوری است که علاوه برتاجر وصنعتگروصراف وغیره شامل خطیب و واعظ نیـز میگردد بعلاوه هروقت بـرای دولت مخارج فوق‌العاده‌ای مانند جنگ وغیره پیش آید مالیاتهای جدیدی وضع میکنند و یاآنکه برمقدار مالیاتهای سابق می‌افزاید، چنانکه در سال ۱۹۰۱ موقع جنگ ترانسوال برای تعدیل بودجه مالیاتهای جدیدی وضع شد. درسال مزبور درآمد دولت بریتانیا صد و هفده میلیون لیره ، ولی هزینهٔ سالانه به صد و پنجاه و چهـار میلیون لیره رسید وکسری ۳۷ میلیون لیره با وضع مالیاتهـای جدید بدینطریق تأمین گشت .

۱ـ مالیات بردرآمد ازهشت پنس بریك لیره بیك شیلینگ برلیره ترقی کرد ودرواقع صدی پنج شد وازاینراه نه میلیون بدست آمد .

۲ـ ازافزایش مالیات آبجو یك میلیون وهفتصد وپنجاه ودوهزار لیره عاید شد .

۳ ـ یك میلیون وصد هزار لیره ازاضافهٔ مالیات توتون حاصل گشت .

۴ ـ یك میلیون وپانزده هزار لیره ازاضافه مالیات مشروبات الکلی تهیه شد .

۵ ـ قریب دومیلیون ازاضافه مالیات چای تأمین گشت .

پس از پایان جنگ مالیات بر در آمد بمیزان پیش از جنگ تثبیت شد و ازآنرو ۸ میلیون ونیم ازعایدات دولت کسر شد ، همینقسم مقداری ازمالیات گندم برای رفاه حال مردم کسر شد .

مخلص کلام آنکه باوجود سنگینی بارمالیات وقرض اوضاع اقتصادی دولت ومردم بریتانیا بسیار ثابت ومنظم است . (در ۱۹۰۱ چنین بوده حالا آنطور نیست وازهرجهت خراب است. مترجم) البته تخفیف مالیات کمك بحال مردم میکند ولی سنگینی مالیات هم اوضاع اقتصادی ملت ودولت را مختل نمیسازد، بلکه آنچه باعث اختلال اوضاع میشود ظلم است، ظلم است، که دست مردم را ازکار بازمیدارد وارکان دولت را درهم میشکند، کشاورز ازکشاورزی وبازرگان از

بازرگانی وصنعتگر ازصنعت خود بازمیماند، این خود طبیعی است که تامردم کار نکنند ثروت بدست نمیآید وتاعدالت وامنیت نباشدکارها روبراه نخواهد بود وازآن جهت گفته‌اند واساس هرمملکتی بر عدالت استوار میباشد .



نمونهٔ نقاشی دیواری قرن ششم هجری

دولت عباسی پس ازمعتصم دردست عده‌ای سپاهیان ترك اداره میشدکه جز غارت مردم وارسال غنیمتها بترکستان هدفی نداشتند ، وزیران و والیان و مأمورین دیگرنیز فقط وفقط درپی‌اندوختن مال بودند وخلفاء بقدری ناتوان شدندکه حتی درکاخ‌های خـود برغلامان و کنیزان‌خویش حکمفرمائی‌نداشتند. سنگینی تمام بارها بدوش‌کشاورزان وسایرطبقات مالیات بده افتاد، مأمورین دولت بدون اینکه‌کمترین مساعدتی درتولید محصولات وعایدات بکنند باکمال سختی‌ازمردم مالیات میخواستند ونتیجه‌آن شدکه دولت ومملکت روبتباهی وانقراض رفت. اما درعصر حاضراساس اجتماع برآزادی فردی ومبادی اقتصادی است، بازورچیزی‌از کسی مطالبه نمیشود واگر مطالبه شود مؤدی مالیات میتواند حق شکایت داشته باشد وبطور حتم بشکایتش‌رسیدگی‌میشود واگر ستمی براورفته جبران میگردد، مادرمجلدات‌آینده راجع باین موضوعها صحبت خواهیم داشت .

ثروت عمومی کشور عباسی

یعنی ثروت شهرها و دهها ومردم آن

اکنون که ازموضوع ثروت دولت عباسی ورجال آن دولت فارغ شدیم راجع بثروت مملکت یعنی شهرها و دهها و مردمان مختلف آنجا از کشاورزان وبازرگانان وصنعتگران وغیره صحبت میداریم .

طبعاً درممالك اسلامیهم شهر بوده وهم ده واینك ثروت هریك ازاین دوقسمت :

شهرها

درآن ایام تمدن منحصر بشهرها بود، یعنی نقاطی که فرمانروایان و اتباع آنان درآن زندگی میکردند و البته پایتخت برسایر شهرها مقدم بود، ازآنرو درآن دوره شهرهای بغداد، بصره، دمشق، فسطاط، قاهره، قیروان، قرطبه، غرناطه وامثال آن بسیارآبادگشت ودهها محل زراعت ودرختکاری باقی مانده عمارت و اساس درآن ایجاد نشد، بعبارت دیگر اثری از تمدن آن روز در ده موجود نبود .

سرچشمههای ثروت درشهرها بجوش آمد وشهرنشینان درپناه خلفاء ورجال دولت بعیش ونوش پرداختند، کالاهای گوناگون بآنان میفروختند وجایزه ها وخلعتها وانعام ها ازآنان میگرفتند، سازندگان ونوازندگان وشاعران وسخنوران ودانشمندان بشهرها روآورده ریزه‌خوار خوان نعمت بزرگان شدند .

اختلاف طبقاتی مردم آنروز را میتوان ازگفتهٔ فضل بن یحیی دریافت که گفته است :

مردم چهار طبقهاند: اول پادشاهان که بواسطهٔ شایستگی خدا داد برهمه مقدم هستند :

دوم ـ وزیران که دراثر هوش وزرنگی برتری یافتهاند .

سوم ـ بزرگان واشراف که پیشرفت آنان درنتیجهٔ متمول بودن است .

چهارم ـ طبقهٔ متوسط که باسخنوری وفضل ودانش خودرا به بزرگان نزدیك ساختهاند.

بقیهٔ مردم که ازاین چهارطبقه نیستند مانند کف دریا وآب سیل گلآلود احمق ونادان وبیهمهچیز وبیفکر هستند وجز خوردن وخفتن چیزی ندانند .

ابن خلدون معتقد است که بخشش پادشاهان ریشهٔ ثروت مملکت وموجب افزایش مالیات است. زیرا پادشاه مانند بازار بزرگ دنیا میباشد و مادهٔ عمران وآبادی از پادشاه است چه

اگر سلطان اموال ومالیات را توقیف کند وبااموال ومالیات نداشته باشد که درمملکت مصرف کند، کارمندان دولت وسپاهیان بینوا شوند، بقسمی که ازعهدهٔ اداره کردن زیردستان خویش عاجز میمانند، واین عده که تودهٔ واقعی میباشند وبیش از سایر طبقات مصرف میکنند ازخرید مصارف خودباز می‌ایستند وبازارها کساد وسود تجارت ازبین میرود ومالیات اندك میگردد، زیرا فزونی مالیات مربوط برواج بازار ومعاملات وآبادی املاك است و مردم درطلب سود برمیآیند، برعکس اگر مالیات نقصان یابد دست سلطان تهی مانده و وبال آن عاید دولت گردد چه که دولت عبارت از بازار بزرگ یاخود تمام بازارها دولت است واساس درآمد و هزینهٔ مملکت همان بازار میباشد وهرگاه که بازار بزرگ کساد گردد دیگر بازارها کسادتر شود وحال رو بسختی گراید .

بهرحال مردم شهرهای اسلامی عبارت بودند ازسلاطین و رجال که بواسطهٔ زیرکی و هوش خودرا بسلاطین نزدیك میساختند، سپس توانگران وآنگاه طبقهٔ متوسط یعنی سایرمردم که وضع زندگی آنان بسته بزندگی آن سه طبقه بوده است. این وضع اجتماعی آنروز در ممالك اسلامی بودکه بکلی مخالف وضع احتماعی امروز میباشد چون امروز آزادی فردی از هرحیث تأمین‌شده وهرکس درکار خود استقلال تام‌دارد وخودرا عضو جامعه‌ای میداندکه بوجود وی نیازمند است[1] صنعتگریاتاجر یانویسنده یاکارمند دولت یاهرکس دیگر درجامعه مقام مشخص‌معینی دارد .

ولی‌در شهرهای دورهٔ عباسی سایر طبقات ریزه‌خوار احسان‌بزرگان بودند وچشمشان بدست‌خلفاء وامراء و رجال بود و آنان‌نیز بمالیاتها چشم دوخته بودند اگر مالیات افزوده میشد عطا وبخشش‌بزرگان افزون میشد وعکسش عکس بود، مالیات را از زارع میگرفتند و زارع در مزرعه‌کار میکرد و همانجـا میزیست پس سرچشمهٔ درآمد خلفای عباسی قریه‌ها و مزرعه‌ها بود واز دسترنج‌کشاورزان بهره میبردند، چنانکه امروزنیز چنین است و در غالب ممالك فلاحتی اساس اقتصادکشور بدست‌زارعین میباشد ولی غالباً درچنین ممالکی بهرهٔ‌خود زارع ازسایر طبقات کمتر است بخصوص درممالك قدیم ویاممالکی‌که امروز بطرز قدیم‌اداره میشود چه‌در این‌ممالك (قدیم ویاامروزه‌که بسبك‌قدیم است) گروهی از زورمندان وهمکاران آنان برهمه چیـز دست انداخته‌اند و اکثریت توده خدمتگزاران این‌عده میباشند و وسایل آسایش آنانرا فراهم میسازند وخدمتگزار وبنده و پیرو آنان هستند، اگر صنعتگرند برای آنعدهٔ معدود خانه وجامه واثاث‌خانه وجواهر وغیره فراهم‌میسازند، اگر دانشمند وهنرمندند درکاخهای بزرگان بطبابت وکتابت وغیره اشتغال دارند وبانمایش مناظر نیکو وساز وآواز وسرودن شعر وخواندن‌کتاب ومقاله ومانندآن گوش وچشم‌بزرگان را لذت می‌بخشند واگر برزگر هستند درباغها ومزرعه‌های بزرگان شب و روزکار میکنند تا برای آنان محصولات

---

[1] ـ البته درممالك غربی (نه درممالك‌شرقی) وضع چنان است . مترجم

گرد آورند ودر هردوره برزگر قسمت‌عمدهٔ اجتماع را تشکیل‌داده ومیدهد، راجع بزارع وزراعت در جلد مربوط باوضاع اجتماعی ممالك اسلامی بطور مفصل گفتگو میداریم .

پس بنابرآنچه که گفتیم ثـروت مردم شهرستانها تابع ثروت رجال و دولت بود، مثلا چون دربار هرون‌الرشید قبلهٔ حاجات مردم میگشت و بیت‌المال از زر و سیم لبریز میشد برمکیان صدها و هزارها بذل‌وبخشش میکردند، بازرگانان و صنعتگران بخصوص جواهر- فروشان وجواهرسازان بیش ازدیگران غرق تنعم میشدند، چون‌جواهر وزینت‌آلات ازلوازم زندگانی‌تجملی‌میباشد ودرفصل سابق ملاحظه شدکه یحیی برمکی جبهٔ جواهری ازجواهر- فروش کرخ (بغداد) به هفت میلیون درهم میخرید وجواهر فروش‌با نقیمت نمیداد، درصورتی که آن‌جبهٔ جواهر قسمتی از جواهرات آنمرد بوده وجواهرات بیشتری‌غیر ازآن درمغازهٔ خود داشته است، جواهرات دیگری بنام ابن‌الجصاص (پسر گچ‌کار) دربغداد بوده‌که اموال وی درسال ۳۰۲ بامر مقتدر مصادره گشت بیست میلیون دینارپول وجواهر واشیاء دیگر از سرای او بدست آمد. یکی از ملاکین بغداد موسوم‌به‌محمدبن عمر سالی دومیلیون ونیم درهم بدولت مالیات اراضی واملاك می‌پرداخته است، ثروت سایر شهرها را میتوان ازهمین‌مقیاس بغداد مقایسه‌کرد .

در شهر استخر (فارس) خاندان متمولی بوده‌که آنان را آل حنظله میگفتند و تمول آنان باندازه‌ای بودکه سالی ده میلیون درهم مالیات میدادند، یکی از افراد این خاندان بنام عمروبن عینیه یك میلیون درهم به‌بهای چندین‌مصحف داده وآنرا درشهرهای اسلام‌پخش کرد، دوتن دیگر آن‌خاندان بنام مرداس‌بن‌عمر، ومحمدبن و اصل (دوپسر عمو) هرکدام سالی سه‌میلیون درهم مالیات میدادند .

تجار شهر سیراف نیز تمول زیادی پیداکرده بودند بقسمی‌که سرمایهٔ هریك ازآنان از شصت میلیون‌درهم میگذشت وثلث دارائی یکی از آن تجارکه برای مصرف درامر خیری وصیت‌کرده‌بود به‌یك میلیون دینارمی‌رسید ویکی دیگر از آن تجارت‌خانه‌ای بناکردکه سی هزار دینار مصرف آن‌شد وتمام این‌ثروت آنان ازتجارت دریا وخرید وفروش عود وعنبر و خیزران وکافور وجواهر وعاج وآبنوس وفلفل ومانند آن بدست آمده بود .

وشهرهای نظیر سیراف ازحیث ثروت در ممالك شرقی آنروزکم نبوده است .

علاوه بروزیران و والیان وکاتبان‌که ازنزدیکان خلیفه وکارمندان‌عالیرتبهٔ دولت‌بودند سایر مردمانی‌که از دور و نزدیك بدستگاه خلافت راه می‌یافتند ثروتهـای هنگفت بـدست میاوردند. مثلا شاعران وساز زنها وآواز خوانها نیز هرکدام ثروت زیادی پیدا میکردند، ابراهیم موصلی آوازه خوان هرون بیست‌وچهار میلیون درهم از خود باقی‌گذارد و ترکهٔ جبرائیل‌بن‌بختیشوع پزشك هرون نود میلیون درهم‌بود .

همین قسم در سایر شهرهای اسلامی هریك از این طبقات بواسطهٔ تقرب به‌بزرگان

ثروت و مالی فراهم میآوردند، حتی بازرگانان غالباً در پناه نفوذ وقدرت بزرگان آسوده میزیستند .

دهها

ده مسکن برزگر بود ومردم بومی کشورها درآنجا میزیستند وعربها آنان‌را اهل خراج میگفتند اینان یابرای مالکین مزدوری میکردند ویا باخلفاء ورجال ومالکین بزرگ شرکت داشتند. در ممالك فارس وعراق روستائیان پیش از اسلام غالباً خود مالك بودند و پس از اسلام بواسطهٔ همین مالك در دستگاه خلفاء راه یافتند وباآنان شریك شدند، اما نظربجهاتی که گفته شدکمتر روستائی بودکه ازخود ملك ومزرعهٔ مستقلی داشت .

بنابراین ده‌نشینان همینقدر خوش بودندکه میتوانستند باکشت وکار زندگی بخور و نمیری داشته باشند، گرچه بیشترآنان‌در منتهای بی‌نوائی‌میزیستند وچه‌بسیار ازروستائیان که در همهٔ دورهٔ زندگی خویش پول زر (دینار) نمیدیدند و دولتیان درشهرها نشسته از دسترنج آنان هزاران دینار بیهوده میبخشیدند. بدبختی وگدائی روستائی چنان‌بودکه اگر دیناری اتفاقاً بدستش میرسیدآنرا سجده میکرد ودوبار وسه‌بار آنرا میبوسید واگر ده یابیست‌دینار میدید ازشدت خوشحالی میمرد و یا دیوانه میشد، مثلا درقرن سوم هجری احمدبن طولون که مرد باجود وکرمی بود فرمانروای مصر گشت وکاخها وباغها و اصطبلهای بسیار بـرای تجمل‌وخوشگذرانی خویش بناکرد وهرماه هزار دینار بفقیران صدقه میداد. روزی یکی‌از گماشتگان نزد احمد آمده گفت زنانی باجامه نیکو و انگشتری طلا نزد من میآیند وصدقه میطلبند باآنان چه‌کنم. احمد گفت هرکس دست سؤال درازکرد باید باو چیزی داد. آری چنین فرمانروای باسخاوتی در یکی از روزهـای سرد زمستان برای گـردش سوار شده با همراهان از(مقس)بطرف فسطاط میرفت، صیادی‌ژنده‌پوش را دیدکه تقریباًتمام بدنش بیرون است وکودکی باهمان بدبختی همراه وی است و هردو دام بدریا افکنده ماهی صید میکنند، احمدرا دل برآن پدر و پسر بسوخت وبگماشتهٔ خود نسیم گفت بیست دینار باین‌صیاد بده، مونس چنان‌کرد، احمدساعتی بگردش‌رفته مجدد از آنراه بازآمدصیاد را مرده دید وپسرش راگریان برکنار وی یافت، احمد گفت گمانم کسی از غلامان و سپاهیان این مرد راکشته و دینارهایش‌را ربوده است سپس‌خود نزدیك آمده‌ازپسر پرسیدکه پدرت را چه‌شد؟

پسر اشاره به‌نسیم‌کرده جواب دادکه این مرد پدرم راکشت چه خود دیـدم‌که وی چیزهائی درکف‌دست اونهاد واوآنها راگردانیده لختی نگریست‌سپس فریادی زده جان‌داد. احمد به‌نسیم گفت تاآن‌مرده را بازرسی‌کرد وتمام بیست‌دینار را نزد وی یافت وهرچه‌اصرار کردکه پسر آن‌طلاها را بردارد نپذیرفت وهمی گفت‌که این‌چیزها قاتل‌پدر من‌بوده و قاتل من نیـز خواهد شد ، احمـد قاضی وپیر مردان قـریـه مقس را حاضرکـرده فرمان داد تادرآنجا از بهرکودك ملکـی به پانصد دینـار بخرند و محصول آنـرا بـرای آن‌کودك

محفوظ دارند ونام کودك را در دفتر جیره‌خواران ثبت کنند تا از مقرری دولت نیز بهره‌مند گردد. احمد میگفت چون من باعث قتل پدر او شدم باید بسا پسرش تلافی کنم چه اگر من بیکباره بیست دینار بوی نمیدادم البته نمی‌مرد واولی آن بود که دینار دینار باو میبخشیدم تاازشدت شوق جان ندهد.

آری صیادی که در مجاورت پایتخت میزیسته بچنین وضعی گرفتار بوده و البته روستائیان وبرزگرانی که دور از بساط عیش‌ونوش وتجمل امراء و خلفاء در ده‌های گوشه و کنار زندگی میکردند قطعاً حال وروزشان تباه‌تر بوده است.

شهرهای اسلامی

منظور از شهرهای اسلامی آن‌شهرهائی است که مسلمانان خود بنا کرده‌اند وشهرهائی که پیش‌از فتوحات‌اسلامی درممالك روم وایران ومصر بوده وبعداً بدست مسلمانان‌افتاده جزء این‌صورت درنمیآید، درهرحال شهرهای اسلامی درمصر وعراق وشام وافریقا و اندلس و ایران وغیره متعدد است وبعضی از آن مانند بصره وبغداد و قاهره‌هم امروز پا برجاست و پارهٔ دیگر مانند فسطاط و زهراء وغیره ویران گشته‌است واینك بشرح‌تاریخ شهرهائی میپردازیم که‌در ایام تمدن‌اسلامی ایجادشده واین مختصر را متمم جلد دوم قرارمیدهیم وپیش‌از شروع بمقصود چندکلمه ازعلل وموجبات پیدایش این‌شهرها بدست اعراب ومسلمانان باز میگوئیم.

مسلمانان درآغاز اسلام صحراگرد وچادرنشین بودند واز اقامت درشهرها وکنار برج وبارو بیزاری داشتند ونمیخواستند در شهرهای محصور بمانند و در ابتداکه بممالك مصر و عراق وشام حمله آوردندزنان وکودکان‌را نیز باخود میبردند وهمینکه شهری را میگشودند دربیرون شهر چادر میزدند ودرهمان چادرها که در واقع اردوگاه بود بازن وفرزند اقامت میکردند. عمرمخصوصاً اصراری‌داشت که‌لشکریان اسلام در جائی که‌میان‌آنان ومدینه رود یا دریاباشد فرود نیایند تاعمر بتواندبرمرکب خود سوار شده‌بدون مانع سروقت‌آنها برود وبه همین‌نظر عمروعاص در فسطاط و سعدوقاص‌درکوفه وبصره اردو زد و این اراضی‌را رابط یا اردوگاه ولشکرگاه میخواندند ولی‌چون‌مدتی دراین اردوگاه‌ها ماندندخواه ناخواه‌مجبور گشتند خانه‌ها وبازارها وعمارات دیگری درآن نقاط بسازند وبتدریج شهرهای کوفه وبصره وفسطاط ازآن اردوگاه‌ها پدید آمد.

اما همینکه تدریجاً ممالك‌اسلامي وسعت‌یافت ودولتهای اسلامی متعدد گشت، مسلمانان برای‌حفظ خودشان ازتعرض مخالفان یابیادگار فتوحات خویش‌شهرهائی بناکردند چنانکه منصور وخلفای فاطمی‌مصر شهر بغداد وقاهره را برای محافظت خود وخاندان سلطنتی خود ساختند، گاه هم خلفاء برای تفریح و تعیش و دور بودن از مردم شهرهائی میساختند، مانند سامراء و متوکلیه و زهراء وغیره که بجهات اخیر بناشد و ذکر همهٔ آنان موجب طول کلام خواهد بود.

اینك بشرح معروفترین شهرهای اسلامی درعصر ترقی وثروتمندی اسلام می‌پردازیم:
باید دانست که مورخین اسلام مانند سیاحان امروز اوصاف بسیاری ازشهرها را نگاشته‌اند
ولی هیچیك از آنان مثل جهانگردان امروز مساحت اراضی شهر وجمعیت آنرا ذکر ننموده‌اند،



مجسمه سفالین ساخت کاشان یا ساوه در قرن ۷ ه

بلکه آنچه راجع بشهرهای اسلامی نوشته‌اند از تعداد حمامها ومسجدها و مانند آن بوده و غالباً آن‌اعداد را نیز مبالغه‌آمیز گفته‌اند، بقسمی‌که تصدیق آن چنانکه ملاحظه خواهد شد دشوار مینماید.

اکنون شهرهای معروف اسلامی‌را مطابق نوشته وگفتهٔ قدما شرح میدهیم.

بصره

یکی ازقدیمی‌ترین وآبادترین شهرهای اسلامی است‌که هنوز باقی میباشد. در ابتداء اردوگاه عرب بود ومیان آن لشکرگاه تامدینه بدستور عمر آبی وجود نداشت، چه‌که ازکرانهٔ غربی فرات تا مکه زمین ریگزار وکوه وصحرااست وروودی فاصله نمیشود، درسال ۱۶ هجری عتبة بن غزوان کلبه‌هائی ازنی در آنجا ترتیب داد وسپس ازبیم‌آنکه مبادا آتش سوزی شود بااجازهٔ عمر، نی‌را بخشت تبدیل کردند وشهرکوفه‌که بعداً راجع بآن صحبت میداریم نیزچنین بوده است. شهربصره درآغاز چندکوی‌بود وهرقبیله‌ای درکوی‌خود میزیستند، وسیع‌ترین خیابان بصره شصت ذراع بود وآنرا مربد نامیدند، سایرخیابانها بیست ذراع وکوچه‌ها هفت ذراع عرض داشته است، در میان هرکوی میدانی برای بستن اسبها وگورستان ترتیب دادند و بنای خانه‌هارا متصل بیکدیگر ساختند، چون بصره دارای موقعیت تجارتی و رابط ایران و شام بود لذا بسرعت روبه آبادی گذارد ودر زمان بنی‌امیه حاکم نشین عراق شد وبروسعت و آبادیش افزوده گشت بقسمی‌که درزمان خالدبن عبدالله قسری مساحت‌آن تا دوفرسخ در دو فرسخ رسید و درواقع تا سی وشش میل مربع بدون پستی وبلندی درزمین هموار بصره خانه ومغازه وسایر ابنیه دیده میشد واین مساحت ازمساحت شهر فعلی قاهره باآبادی ووسعت‌کم‌نظیرآن افزون‌تر میباشد.

درزمان عباسیان بصره مرکزمهم تجارتی اسلام‌گشت وخط‌کشتیرانی وکاروان تجارتی ازمشرق بصره تا هندوچین و ازمغرب تا انتهای بلاد مغرب وازجنوب تا حبشه امتداد یافت و درلنگرگاه آن همه روزه کشتی‌های بسیار لنگر می‌افکند وانواع کالاها ازقبیل پارچه و عطروچوب وغیره حمل میکرد. بیشترآبادی بصره بواسطهٔ مردمی‌بودکه برای‌کسب وتجارت بآن‌شهرمیآمدند ودرآنجا خانه وباغ ودریاچه وکاخ ومیدان میساختند. ابن حوقل دروصف بصره چنین میگوید:

« این‌شهردارای منظره‌های زیبا، میدانهای‌وسیع مجلل، دریاچه‌های وسیع وخانه‌های عالی ومیوه های نغز خوش میباشد وهیچگاه روی آب بصره ازمردم خوشگذران خالی‌نیست وپیوسته آیندگان وروندگان درفراز ونشیب حرکت میکنند».

آبهای بصره مرتباً لنگرگاه صدهاکشتی بوده‌است ودرجای دیگر این‌کتاب گفته‌شده که یك تاجراهل بصره سالی‌صدهزار دینارمالیات میداد ومیزان ثروت سایر تجارآن‌شهررا میتوان ازاین رو دانست، چون درآن‌شهر بازرگان خرد وکلان بسیار بوده است.

مردم بصره ازهمان ایام بجهانگردی ازنظر تجارت معروف بودند تاحدی که سودطلبی وکوشش آنان درراه تجارت ضرب المثل شده، دربارهٔ آن میگفتند: اهل بصره و خوزستان برای بازرگانی تا دورترین نقاط دنیا میروند وهرکس ازمشرق بفرغانه وازمغرب به سوس اقصی (درافریقا) رود درآن نواحی یکی از اهل بصره یا خوزستان یا حیره را خواهد دید و درواقع مردم آنروز بصره مانند اهالی سوریهٔ امروز بودندکه اینان هم چون نیاکان خود (فینیقیان) بمنظور تجارت تاهمه جا میروند.

درجلد اول تاریخ تمدن درضمن صحبت از وسعت شهر بصره گفته شدکه بنا بقول استخری درزمان بلال بن ابی برده درسال ۱۱۸ هجری ۱۲۰ هزارنهر درزمینهای بصره جاری بود وبرروی همهٔ آن نهرها کرجی حرکت میکرد، اتفاقاً استخری در صحت این موضوع شك یافته شخصاً در قرن چهارم هجری ببصره رفته است وآنچه را که بچشم خود دیده چنین نقل میکند:

« من شمارهٔ نهرهای بصره را آنطورکه شنیده بودم باور نمیتوانستم، تا اینکه خود به بصره آمدم واراضی وسیعی دربصره دیدم که درمساحت یك تیر پرتاب نهرهای کوچکی درآن حفر کرده بودند وکرجیهای بسیاری روی آن نهرها حرکت میکرد وهرنهری بنام شخصی که آنرا حفرکرده ویا محلی که ازآنجا میگذشت منتسب شده است و چون این بدیدم باور کردم که درمساحت بصره صدوبیست هزارنهر جاری میباشد. بعلاوه ابن حوقل نیز شمارهٔ نهرهای بصره را صدوبیست هزار ذکر نموده است .

باهمهٔ این احوال از زیادی نهرهای بصره درتعجب بودم تا اینکه بمرد دانشمندی از مردم بصره برخوردم که سالیان دراز درآن شهر بوده وازجزئیات آن شهر اطلاع داشته است وهمینکه تردید خودرا دربارهٔ شمارهٔ نهرها بیان کردم آنمرد گفت که نهرها نزدیك بهم کنده میشود وبمجرای کوتاهی منتهی میگردد بقسمی که هرشاخه ازآن را نهر همی خوانند. پس از شنیدن این تفصیل باورکردن آن شماره برمن (استخری) آسان گشت. » نکتهٔ دیگر اینکه مساحت خود شهربصره بتنهائی سی وشش میل مربع نبوده بلکه باغهاومزرعه ها ونخلستان ـ های توابع آن که تاآبادان درکنارخلیج فارس امتداد داشته جزء این مساحت درمیآمده است و البته با رعایت آبادی وحاصلخیزی اراضی مجاوربصره میتوان تصدیق کرد که مساحت شهر بصره وتوابع آن به سی وشش میل مربع میرسیده است. مؤید این گفتار نوشته های ابن حوقل و استخری دربارهٔ بصره است که چنین مینویسند:

« نخلستانهای بصره از عبدسی تا آبادان بطول پنجاه وچند فرسخ بهم پیوسته است و هرجاکه انسان درطول وعرض این مساحت فرود بیایدکنار نخلستان یاباغ یانهرآب است. »

حال اگر عرض این مساحت را نصف طول آن فرض کنیم هفتاد وپنج میل درصد وپنجاه میل ویا ۱۱/۲۵۰ میل مربع مساحت بدست میآید وبودن ده نهرکوچك در هرمیل مربع

چیزی نیست که قابل تردید باشد.

کوفه

این شهر چندماه پس از بصره بدست سعد وقـاص بنا گشت ودر علت پیدایش آن چنین گفته‌اند: که پس ازشکست ایرانیان وتسخیر شهـر مداین (تیسفون) بدست‌اعراب؛ سعد وقاص فرمانده سپاهیان اسلام چند صحابی نزد عمر فرستاده تا مژدهٔ فتح را بدو ابلاغ کند، عمر فرستادگان سعد را زرد و زار ونزار دید وهمینکه سبب را پرسید گفتند: بدی آب وهوای عراق مارا چنین کرده عمر فرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمانان درنظر بگیرندکه با مزاج آنان سازگار باشد و اتفاقاً درهرجائی‌که شتران اعراب خوش وسالم باشند خودآنان نیزدرآنجا سلامت خواهند زیست، باری سعد وقاص بدستورعمر باکمك سلیمان وحذیفه زمینی درکنار فرات (میان‌حیره وفرات) برای اردوگاه انتخاب‌کردکه هوای آن مطابق فرمان عمر بری وبحری است وتا شهر مدینه رود ودریاچه‌ای فاصله ندارد ودرآغاز خانه‌هارا ازنی ساخت‌که‌شبیه بچادر بود، اما پس‌ازچندی‌آتش سوزی درگرفت ومقداری ازخانه های نیین سوخت.

مسلمانان با اجازهٔ عمر خانه‌های خشتی ساختند ولی مطابق فرمان عمر بنای آنـرا



نقشی سفالین ساخته شده درقرن ۵ هجری

بلند نکردند وهیچ کس حق نداشت بیش‌ازسه اطاق مالك شود.

شهر کوفه نزد شیعیان مقامی ارجمند دارد چه‌که حضرت امیر (علی علیه‌السلام) آنرا پایتخت قرارداده ودرهمانجا بدرجهٔ شهادت رسید.

فسطاط نخستین شهر مسلمانان درمصر فسطاط است وآنرا عمروعاص درسال ۱۸ هجری درمحلی‌که اکنون قاهره و مصر قدیم است بنا نمود و اکنون چیزی‌ازآن بجا نمانده جزخرابه‌های‌مسجد عمرو وپاره‌ای تل‌ها و ویرانه‌ها که تاکوه مقطم امتداد می‌یابد، سپاهیان اسلام برای تسخیرقلعهٔ بابل باین محل آمده اردو زدند وهمینکه آن قلعه راگشودند عازم اسکندریه شدند .قلعهٔ بابل‌دراین ایام بدیر نصاری یادیر مارجرجس شهرت دارد باری همینکه عمروعاص عزیمت اسکندریه نمود فرمان داد سراپردهٔ (فسطاط) او را بر‌کنند و مأمورین‌کـه برای برکندن فسطاط رفتند دوکبوتر را درون آن دیدندکه تخم گذارده اند و روی‌آن نشسته‌اند، مأمورین این جریان راباطلاع عمروعاص رساندند، عمروعاص‌را برآن‌کبوتران رحم‌آمده فرمود سراپردهٔ اورا باقی‌گزارند وچند قبطی را بمواظبت سراپرده وکبوتران‌گماشته خود باسکندریه‌رفت وهمینکه آنجارا گشود نامه‌ای به عمرنگاشت وازوی اجازه خواست‌که سپاهیان اسلام‌را در اسکندریه نگاه دارد اما چون میان اسکندریه ومدینه رود نیل فاصله بود عمر مطابق معمول باآن پیشنهاد موافقت نکرد ودرجواب عمروعاص مرقوم داشت‌که این‌پیشنهاد مراخوش‌نیامد زیرا دوست ندارم درتابستان وزمستان میان من‌ومسلمانان آبی فاصله‌باشد بلکه مایلم جائی مسلمانان اقامت‌کنندکه هرگاه بخواهم برمرکب خـود سوارشده بلامانع نزد آنها بیـایم، عمروعاص پس‌ازدریافت این پاسخ عده‌ای ازسپاهیان را دراسکندریه ساخلو قرارداده وبابقیهٔ لشکر بقلعهٔ بابل بازآمد وچون بدانجا رسیدکبوتران بسیاری دیدکه درسراپردهٔ وی تخـم گذارده وجوجه درآورده بودند، عمرو درشمال قلعهٔ بابل‌شهری بناکرده بمناسبت سراپردهٔ خود فسطاط آن شهررا نیز فسطاط نامید وازآن پس قبیله‌ها بیکدیگر پیوسته، لشکریان در آن‌نواحی برای‌خود خانه‌ها ساختند وچهارنفرازبزرگان‌لشکر بدستور عمروعاص مأموریت یافتندکه هرطایفه و قبیله‌ای را درمحلی قرار دهند وهرقدر دامنهٔ فتوحات اسلامی در مصر واطراف‌آن توسعه پیداکرد بهمان نسبت‌هم برآبادی‌ووسعت شهر فسطاط افزوده شد تا حدی که طول آن برکرانهٔ رود نیل تاسه میل رسید. تاریخ نویسان عرب مطالبی دربارهٔ وسعت و آبادی فسطاط نوشته‌اندکه تاحدی خالی از اغراق نمیباشد، ازآنجمله برای‌فسطاط ۳۶هزار مسجد ۱۱۷۰ حمام وهشت هزارکوچه ذکر نموده اندکه درتمام‌کوچه ها مـرتب آمد و شد بوده است، گرچه این ارقام قدری مبالغه دارد ولی در هـرحال از آبادی وعظمت فسطاط حـکایت میکند . شریف عقیـلی از شعرای آنروز فسطاط اشعار ذیـل را در وصف فسطاط سروده است .

ترجمهٔ اشعار :

« از برای دیدن فسطاط بآتش شوق واشتیاق میسوزم، فسطاط بباران نیاز ندارد چه که نیل بهتر ازهر بارانی است و ازکنار آن میگذرد و باغهـای آنرا شاداب وخـرم میدارد، فسطاط عروسی است که کوه مقطم تاج آن ورود نیل گردن‌بند مرواریدآن میباشد.»

بزودی جمعیت فسطاط روبفزونی گزارد وناچار خانه‌هارا پنج طبقه وهفت طبقه بنـا کردند وهزینهٔ ساختمان بعضی ازخانه‌ها تا ۷۰۰ هزاردینار میرسید وچه‌بساکه دریك‌عمارت چند طبقه بیش ازدویست نفر منزل داشتند و از جملهٔ عمـارات مجلل فسطاط حـرم سرای خمارویه بودکه هزینهٔ بنای‌آن هفتصد هزاردینارشد، دیگر ازخانه‌های زیبا وباعظمت‌فسطاط سرای عبدالعزیز بوده‌است که روزی چهارصد مشك (راویه)آب درآن خانه مصرف میشد و بنا بنوشتهٔ یکی‌ازمورخین شانزده هزارسطل با قرقره‌وطناب ازپنجره‌های این عمارت برود نیل آویخته بود و هرروزه باآن سطلها برای مصرف عمارت عبدالعزیز آب بالا میکشیدند. مسافری‌که در اواخرقرن سوم هجری (درزمان خمارویه پسر احمدبن طـولون) به فسطاط آمده ازعظمت وآبادی آن‌شهرچنین میگوید:

اتفاقاً مرا بصنعت‌گری احتیاج افتاد و هرچه جستجوکردم درآن‌شهرصنعتگر بیکاری نیافتم درصورتیکه هفتاد هزارصنعتگر درآن شهرکارمیکنند وهرصنعتگری دوسه شاگرد دارد و این شاگردان غیراز خدمتکارانی هستند که‌کارصنعتگران را انجام داده مرخص میشوند. دیگر ازداستانهای مربوط بعظمت وتوانگری شهرفسطاط ومردم‌فسطاط موضوع تعداد بسترها وفزونی اثاث خانه‌هااست وچه‌بساکه یکنفرازاهل فسطاط هزار یا ده هزاربسترداشته است ، وبنا بگفتهٔ یکی ازمورخین مردی از اهل فسطاط سیصد بستر داشته‌که هربستری مخصوص به یك هم‌خوابهٔ وی بوده است .

قضاعی مورخ میگوید: « درضمن جهیزیهٔ قطرالندی دختر خمارویه هـزاربند شلوار بودکه هربندی ده دینارمی‌ارزید » وبا این وصف تنها بهای بند شلوارهای این‌بانوی مصری بده هزار دینار بالغ میشد.

مقریزی وسایر تاریخ نویسان مطالب مفصلی ازخوراکیها ونوشابه‌ها وسایر تجمـلات گوناگون مردم فسطاط نگـاشته‌اندکه نقل‌همهٔآن دراین‌کتاب موجب طول‌کلام خواهد شد.

بغداد

شهر بغداد را ابوجعفر منصور عباسی درسال ۱۴۵هجری بناکرده، پایتخت خود ساخت و تـاکنون آن‌شهر باقی است ولـی محل شهر تابحال چند مرتبه تغییرکرده است وموجب ایجاد آن‌شهرچنان بود که سفاح نخستین خلیفهٔعباسی و برادرش منصورکوفه را برای اقامت خود برگزیدند، چه‌که آن شهر بعراق وایران‌که محل و مرکز یاران‌آنها محسوب میشد نزدیك بود، سپس منصور در نزدیکی شهر انبارشهری بنام هاشمیه بناکرد و اقوام وکسان خودرا از علوی وعباسی‌که

هاشمی‌نژاد بودند بدان شهر کوچ داد و برادرش سفاح نیز بهاشمیه آمد و همانجا در گذشته بخاك رفت و قبرش‌هم اکنون درآنجاست، منصور چندسال دیگردرآن شهرماند ولی‌اجتماعی بنام راوندیه در هاشمیه برمنصور شوریدند ومنصور از شهر هاشمیه متنفر شده درصدد برآمد شهرتازه‌ای بناکند و از هاشمیه برود و پس از جستجوی فراوان سرزمین بغداد را پسندیده آنجا را شهر کرد که بمدینهٔ منصور ویا شهر بغداد معروف شد.

ساختمان شهربغداد درساحل غربی‌دجله بشکل مدورآغازگردید ودراطراف خانه‌هائی برای غلامان وملازمان ساختند وچون نوبت خلافت بمهدی رسید لشکرگاه خودرا درکرانهٔ شرقی دجله قرارداد وآن محل به عسکرمهدی موسوم شد و تدریجاً اعیـان و اشراف دولت بدان محل منتقل شده خانه‌ها وعمارتهای عالی برای خود بناکردند ودربار خلیفه نیز بطرف مشرق دجله انتقال یافت ودر دوطرف مشرق ومغرب دجله باغها وعمارت ها احـداث گشته طرف شرقی را رصافه وطرف غربی راکرخ نامیدند.

درزمان مأمون شهر بغداد به منتهی‌درجهٔ وسعت وعظمت رسید ومساحت‌آن به پنجاه و سه‌هزار وهفتصد وپنجاه جریب بالغ شدکه بیست وشش هزار وپنجاه جـریب آن در طـرف مشرق دجله وبیست وهفت هزار جریب درطرف مغرب بوده است واگرهرجریبی را ۳۶۰۰ ذرع فرض‌کنیم مساحت شهر بغداد آنروز بالغ بر ۱۶ هزار فدان میشد کـه البته مساحت بسیاربزرگی میباشد و در تمام این مساحت باغها و عمارتهای نیکو ایجاد شده بود. خطیب بغدادی مورخ میگوید: «شهر بغداد ازچهل شهر تشکیل میبافت که بهم متصل بوده‌است و۶۵ هزار حمام داشته‌است» مؤلف سترالملوك در توصیف آبادی بغداد میگـوید: «که این شهر شصت‌هزار گرمابه داشته ودرهر گرمابه لااقل ۵ نفرکار میکردند وبا این‌حساب سیصد هزار تون‌تاب و دلاك وزباله‌کش فقط درحمامهای بغداد مشغول بوده اند. مؤلف مزبور در مقابل



کاسهٔ سفالین ساخت قرن ششم هجری

هر گرمابه پنج مسجد ذکر نموده و شمارهٔ مساجد بغداد را سیصدهزار دانسته است و بطور متوسط برای هرمسجد پنج نمازگزار فرض کرده و از آنرو نمازگزاران شهر بغداد را يك میلیون ونیم دانسته است.

ولی بطورکلی این ارقام با موازین علمی وریاضی درست درنمیآید وفقط از عظمت و آبادی بغداد آنروز نموداری میباشد وازتمدن عالی آن روز مسلمانان حکایت میکند.

طبری میگوید: «درسال ۲۵۵ شورشی دربغداد واقع شد وهنگام شورش صدهزار نفر از روی دجله عبور کردند». این گفتهٔ طبری‌خود دلیل دیگری بعظمت وآبادی بغدادآنروز است، چه اگرصدهزارنفر ازدجله عبورکرده‌اند لااقل ده برابر این‌عده از دجله نگذشته‌اند و ازآنرو میتوان جمعیت شهررا دومیلیون یا يك میلیون ونیم تصورکرد وطبعاً در اطراف شهر نیزده‌ها وآبادیهائی بوده‌که جمعیت آن برآن تعداد افزوده میشود.

ابن حوقل‌که درقرن چهارم هجری بغداد را دیده دروصف‌آن چنین میگوید:

«آبادی بغداد وکوفه بهم پیوسته‌است و نهرهای فراوانی از رود دجله جدا شده به‌اطراف جاری میشود».

مسلمانان بجز بصره وکوفه وبغداد شهرهای دیگری نیز بناکرده اندکه ازآن جمله قیروان (درافریقا)، واسط (درعراق) میباشد وازآن‌گذشته مسلمانان شهرهای بسیاری را در مصر وعراق وشام وایران وغیره فتح‌کرده بر وسعت وآبادی آن افزودند وشهرهای دمشق (درشام) اسکندریه (درمصر) قرطبه وغرناطه و طلیطله (دراندلس) از جملهٔ آنشهر ها میباشد وامید است‌که درضمن تشریح اوضاع اجتماعی مسلمانان‌آنروز مطالبی در بارهٔ تمدن وآبادی آن‌شهرها ومردم آن بنگاریم.

پایان جلد دوم



راجع به :

پیدایش دولت اسلام ـ تاریخ مؤسسات اداری و سیاسی و نظامی آن ـ شرح ثروت ممالک اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات وبازرگانی وصنعت ونظامات اجتماعی و آداب و رسوم ممالک وملل اسلامی.

راجع به:

علوم و ادبیات عرب پیش از اسلام ـ علوم و ادبیات عرب بعد از اسلام ـ علوم و ادبیات اسلامی ـ علوم و ادبیات بیگانه در میان مسلمانان ـ علوم پزشکی ـ ستاره شناسی ـ ریاضیات و طبیعیات و غیره در اسلام ـ مدرسه‌ها و کتابخانه‌های اسلامی.

بنام خدا

مقدمه

علم مهمترین وبزرگترین رکن فرهنگ وتمدن است و مذاکره ومطالعه در موضوع علم و دانش مللوآداب ورسوم آنان ازمهمترینوظایف مورخین میباشد، بخصوص درتاریخ اسلام این وظیفه مهمتر مینماید، چون علوم اسلامی با سیاست حکومتهای اسلامی و اوضاع واحوال آن کاملا مربوطمیشود، واز آن جهت اهمیت بیشتردارد که تاریخ علوم اسلامی با تاریخ علوم قبل از اسلام مربوط میشود. زیرا مسلمانانکلیهٔ علوم پیشینیان یا نتایجافکار ملل عظیم باستانیرا بزبانخود نقل وترجمه کردند ودرواقع وارث علوم وفلسفه وحکمت وآداب ایـرانیان ومصریان و یونانیان و هندیان و کلدانیان و فنیقیان شدند. بنابراین مطالب این مجلد خلاصهای از تاریخعلم وفلسفه وادبیات ملل باستانی ازآغاز تمدن بشر تا ظهور اسلام میباشد وباضافه مختصری ازتاریخ مللگذشته نیز در طی آن ذکر شده است.

پارهای ازنویسندگان فرنگی چنان پنداشتهاندکه اعراب یا مسلمانان چیزی بر علم نیفزودند و فقط آنـرا از زبان یونانی ترجمهکردهاند، و اتفاقاً درایـن پندار خود تعصب میورزند، پارهٔ دیگر از آن نویسندگان معتقدند که عربها علم را ببدی ترجمه ونقل کرده وازآنراهٔ زیانی بعالم دانش و فرهنگ وارد آوردهانـد. این افکار و عقایـد در دورهٔ تعصب پدید آمده وتاکنونکسی ازمسلمانان یا عربها بانتقاد این عقیده برنخاسته است. فقط بعضی ازخاورشناسان با انصاف فرنگی بطورمختصراشارهکردهاندکه مسلمانان نهتنها علمرا ترجمه کردهاند بلکه چیزهائی هم برآن افزودهاند. ایـن اظهارات خاورشناسان بقدری مختصر است که اگر عرب زبانان آنـرا بخوانند البته خشنود میشوند، ولـی هرگاه بخواهند در اطرافآن مطالب تحقیقاتی بعملآورند سعیشان هدر میرود، در صورتیکه یگانه راه تحقیق این مسائل مراجعه بکتب عربی پیشینیان میباشدکـه تنها منبع تاریخ تمدناسلام وآداب و رسوم مسلمانان درآنجا بدست میآید و البته مستند غالب نوشتههای فرنگیان نیز همان منابع است، بنابراین اگرچیزی راجع بمآثرعرب درکتب فرنگیان بیابیم ودرکتب اعرابذکری از آن نبینیم طبعاً درصحتآن اطمینان نخواهیم کـرد . چه ممکن است مطالب مزبـور از سیاحتنامهٔ جهانگردان فرنگی درقرون وسطی نقلشده باشد.وگفتهٔآن جهانگردان بهرحال محل تأمل است، ازآنجمله سفرنامهٔ بنیامین تودلی یهودی جهانگردکه در قرن ۱۲ میلادی

بمصر وسوریه وایران وقسطنطنیه تا حدود چین سفر کرده ومطالبی راجع بآن ممالك نگاشته که با تاریخ وفق نمیدهد بعلاوه خالی از اغراق ومبالغه نیست، سفرنامهٔ این یهودی ابتداء بزبان عبری تألیف شده سپس درقرن ۱۶ به لاتین ودرقرن ۱۸ بزبان فرانسه و در قرن ۱۹ به انگلیسی ترجمه شده است.

جهانگرد مزبور میگوید: درزمان فاطمیان دراسکندریه بیست مدرسهٔ علمی ودرقاهره مدارس بسیاری موجود بوده‌است، درصورتیکه بزودی ضمن شرح تاریخ مدارس ثابت خواهیم کرد که مدارس مزبور بعد از فاطمیان درمصر بنا شد ودرایام آنان اصلا چنان مدارسی در مصر تأسیس نگشت، ولی نویسندگان ما (عربها) این مطالب بی اساس را جزء مفاخر عرب در مطبوعات خود نقل کرده وبآن‌میبالند، اگر بحقیقت قضیه پی ببرند بی‌جهت نمیبالند و بمطالب واهی افتخار نمیکنند واین همان نکته‌ای است که دوست ما نعمانی دانشمند هند در نامهٔ خود بآن اشاره‌کرده وخلاصهٔ آنرا در مقدمهٔ جلد دوم نگاشتیم. یعنی نعمانی بما تذکر داد که برای رفع اینگونه توهمات مدارك هرمطلبی را در پائین صفحه ذکر کنیم، ما نیز دستور او را اطاعت‌کرده همان قسم رفتار نمودیم وچون به‌اغلاط زیادی ازمنقولات مورخین برخوردیم ناچار آنچه را که مستند بمدارك مسلم بوده درکتاب خود نقل‌کردیم ویا مطالبی را نگاشتیم‌که برصحت‌آن قرائن محکمی شبیه بمدارك مسلم موجود بوده است.

اما در قسمتهائیکه مربوط بفرنگیان میباشد پاره‌ای از گفته‌های آنانرا باید بپذیریم مثلا موضوع هدیه دادن ساعت ازطرف هرون بشارلمان ویا موضوع ساختن پاندول که بقول فرنگیان ازعربها به‌اروپائیان رسیده ویا تهیهٔ بعضی ترکیبات شیمیائی و کشف یکی ازمواد آن که ازعرب باروپا منتقل شده، البته قول فرنگیان حجت است ودر غیر این مطالب یگانه راه تحقیق مراجعه بکتب تاریخ وادبیات عرب میباشد که در صورت مطالعه ودقت مسائل مهمی کشف خواهد شد. درضمن باید مساعی خاورشناسان را درطبع ونشر کتب مزبور نیز قدردانی نمود. چه اگرسعی وکوشش آنان نبودکتب مزبور ازمیان میرفت وازآنجمله کتاب بسیارسودمندموسوم‌به‌الفهرست تألیف ابن ندیم میباشدکه با همت گوستاوفلوگل طبع‌وانتشار یافته است وتعلیقات وحواشی مهمی برآن نگاشته که همان حواشی وتعلیقات خود یك جلد کامل است .

بنای ما، درکشف حقایق تاریخی مندرج دراین جلد کتابهای عربی بوده که پس از تحقیق وبررسی مطالب آنرا نقل‌کرده‌ایم وبرای تکمیل تحقیقات خود به‌تألیفات و نشریات دانشمندان فرنگ نیز مراجعه‌کرده کتب خاورشناسان انگلیس و فرانسه وآلمانی وغیره را نیز زیر و رو کردیم و اضافه برآن بکتاب سودمندی دست یافتیم‌که موسوم برسائل نعمانی از تألیفات شبلی نعمانی میباشد و بزبان اردو تألیف شده وشرح مفیدی راجع به‌مدارس و مریضخانه‌ها وکتابخانه وکتابهای عرب درآن مندرج‌است وپس‌ازآنکه‌آراء وافکاردانشمندان

را دربارهٔ تمدن اسلام دریافتیم بمدارک و کتب عربی مراجعه کردیم ودر مطالب آن دقت و بررسی نمودیم، ازعظمت آن تمدن وبخصوص علم وادب درشگفت ماندیم واین همان است که بطور تفصیل دراین مجلد از آن صحبت میداریم.

موضوع این مجلد

موضوع این مجلد در دو قسمت است که یکی مربوط به‌علوم عرب پیش ازاسلام و قسمت دیگر راجع به بعد از اسلام است. باین ترتیب که ابتداء بطور اختصار مطالبی راجع به‌علوم وادبیات عرب پیش از اسلام ذکر نمودیم وآن عبارت است از :

علم نجوم ـ هوا شناسی (انواء) ـ پتولوژی یا خواص وتأثیر اقتران ، کواکب بطور افسانه،کهانت و عرافه یا اخبار ازآینده و گذشته، پزشکی، شعر، خطابـه، مجالس ادبی، علم انساب، تاریخ،

و راجع بمنابع ومدارک این علوم نظر فلسفی بحث وتحقیق نمودیم.

اما علوم عرب پس از اسلام نیز به سه قسمت بوده است از این‌قرار :

۱ ـ علومی‌که با اسلام توأم بوده وآنرا علوم اسلامی نامیدیم.

۲ ـ علومی‌که در زمان جاهلیت بوده ودراسلام پیشرفت کـرده وآنرا آداب جاهلیت عرب میخوانیم.

۳ ـ علومی‌که از زبانهای دیگر نقل وترجمه شده وآنرا علوم دخیله میگوئیم. وپیش ازشروع بمطلب مقدماتی ذکرمیکنیم‌که مشتمل است بر :

۱ ـ اسلام وعلوم اسلامی واینکه چگونه‌عرب درایجاد آن علوم پیشرفت‌کرد وملازمهٔ آن علوم با یکدیگر چه بوده است.

۲ ـ عرب وقرآن واسلام وتأثیر قرآن در روحیهٔ عرب واکتفای بآن و روگردانیدن از چیزهای دیگر.

۳ ـ نتیجهٔ این طرز فکر که منجر بسوزانیدن کتابهای پیشینیان شد بخصوص کتابهای کتابخانهٔ اسکندریه.

۴ ـ مقایسهٔ رومیان ومسلمانان درعلوم واینکه‌مقایسهٔ میان روم وعرب درتمدن‌ظاهری خالی از انصاف میباشد وباید میان رومیان ومسلمانان مقایسه بشود.

۵ ـ دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی بودند وجهت آن چه بوده است ؟

۶ ـ تدوین علوم دراسلام وعلت اینکه عربها تا اواخر قرن اول هجرت از تدوین‌آن امساک نمودند .

۷ ـ خط عربی، تاریخ آن، حرکات‌آن، نقطه‌گذاری آن وموجبات این جریانات.

و پس از ذکر این مقدمات به‌علوم اسلامی پرداخته آنرا بچند قسمت کردیم :

علوم شرعی اسلامی (دینی)، علوم لسانی یا لغوی ، علوم تاریخی.

ودرقسمت علوم شرعی ازقرآن، وتاریخ جمع‌آوری قرآن وتدوین وقرائت وتفسیرآن شروع نمودیم وتأثیر آنرا در روحیهٔ مردم ذکر کردیم.
سپس باحادیث واسناد وشمارش وپیدایش آن پرداختیم.
آنگاه به علم فقه ومأخذ آن پرداخته ازفقهاء ورأی وقیاس ومقام فقهاء در نزد خلفاء سخن گفتیم وچگونگی ارتباط آن علوم را با یکدیگر شرح دادیم.
بعدازآن به‌علوم لسانی متوجه شدیم ومقتضیات پیدایش‌آن علوم وارتباط آنرا بااسلام بیان‌کردیم وعلت پیدایش علم نحو را شرح دادیم ودرهمان فصل شرحی از ادبیات و لغت عرب دربصره وکوفه وبغداد نگاشتیم وارتباط آنرا با سیاست ذکرنمودیم وفصل جداگانه‌ای در بارهٔ انشای زبان عربی و بلاغت وتاریخ وجریان آن تدوین کردیم وموجبات فلسفی آنرا توضیح دادیم.
و در پیرو آن ازتاریخ وجغرافی وپیدایش آن در اسلام وبرتری تاریخ وجغرافی در زبان عرب نسبت بزبانهای دیگر گفتگو نمودیم.
بعد به‌ادبیات زبان عرب در زمان جاهلیت (که عبارت ازخطابه وشعر بوده است) توجه‌کردیم وتأثیر اسلام را؟ درشعر وخطابه توضیح دادیم وخطابهٔ مسلمانان‌را با خطابهٔ ملل دیگرمقایسه‌کردیم و در پایان این مبحث ازشعر وانواع واسلوب و راویان شعر وتأثیر شعر درحکومتهای اسلام وشمارهٔ شاعران و اشعار آنها گفتگو نمودیم.

بعد از علومی صحبت کرده‌ایم که درمیان عربها سابقه نداشته و دورهٔ تمدن اسلامی بزبان عربی ترجمه شده است وبرای درک آن موضوع ابتداء از ادبیات وعلوم مللی‌که از زبان‌آنها علوم جدید ترجمه شده سخن گفتیم ومهمترین‌آن ملل یونانیان، ایرانیان،هندیان وکلدانیان بوده‌اند. ازآنرو ابتداء از ادبیات وزبان یونانی صحبت داشتیم و تاریخ نقل و انتقال علوم مزبوررا شرح دادیم‌که یونانیان ازکلدانیان ومصریان وفنیقیان تاریخ وفلسفه و نجوم را اقتباس‌کردند وبتدریج آن علوم بمسلمانان رسید ومخصوصاً در بارهٔ فلسفه مفصل صحبت داشتیم‌که چگونه ازسقراط بافلاطون وازافلاطون بارسطو منتقل‌گشت وتاریخ تألیفات ارسطو را نیز شرح دادیم سپس تاریخ مدرسهٔ اسکندریه‌را در دورهٔ یونانی ورومی تافتوحات اسلامی ذکرکردیم، آنگاه دربارهٔ ادبیات وزبان فارسی وتأثیرادبیات یونانی در زبان فارسی در مدرسهٔ گندی شاپور وغیره شرحی نگاشتیم ودر ضمن شرح زبان وادبیات هندی وسریانی وموجبات ارتباط آنرا با یکدیگر بیان کردیم.
آنگاه ازعلل توجه اعراب به‌علوم جدیده صحبت نمودیم واز نخستین کسیکه در بارهٔ عباسیان بآن عمل مبادرت کرد نام بردیم، سپس از اقدامات منصور عباسی بترجمهٔ علوم پزشکی وستاره شناسی از زبان هندی وفارسی سخن راندیم وموجبات اقدام او را بآن‌کار شرح دادیم وبعدازمهدی وهرون صحبت‌داشتیم‌وفصل‌جداگانه‌ای‌درشرح مترجمین علوم‌جدیده

در دورهٔ عباسی اختصاص دادیم و یادآور شدیم که همهٔ آن مترجمان نامسلمان (مسیحی، یهودی، صابئی، زرتشتی وسامری) بودند واز زبانهای یونانی، فارسی، هندی و نبطی آن علوم را بعربی ترجمه کردند. فصل جداگانه‌ای نیز راجع بمردم سوریه اختصاص دادیم ومتذکر شدیم که اینان از روزگار باستان وسیلهٔ نقل وانتقال علوم درمیان ملت‌ها بوده‌اند.

سپس از یکایک کتابهائی که درآن نهضت علمی بعربی ترجمه شده با ذکر موضوع و مؤلف ومترجم کتاب نام بردیم وکتابهائی را که از یونانی، فارسی، هندی، نبطی، عبری، قبطی بعربی ترجمه شده ذکر کردیم وشمارهٔ آنان را یادآور شدیم که ازصدها میگذرد. و نیز متذکر شدیم که هیچ ملتی مانند عرب موفق نشده است که با چنان سرعتی آن همه کتاب را ترجمه کند وچگونگی وموجبات این سرعت عمل را بیان کرده، گفتیم که نیکوکاری ومدارای خلفای اسلام با مترجمان غیرمسلمان یکی از موجبات عمدهٔ این پیشرفت بوده است. آنگاه شرحی از سرعت انتشار علوم جدیده درممالك اسلامی نگاشتیم که چگونه پس از انتشار آن علوم در نقاط مختلف دور دست ممالك اسلامی فیلسوفان و پزشکان بزرگ ظهور کردند و چگونه خلفاء وامراء شخصاً بتحصیل علوم اشتغال داشتند وعلماء و مؤلفین را درترویج علم و تألیف‌کتب تشویق میکردند واز بذل مال در راه انجام آن دریغ نداشتند و چگونه این تشویق موجب ازدیاد دانشمندان وکثرت تألیفات آنان گردید.

سپس تأثیر این علوم جدیده را در تمدن اسلامی شرح دادیم و ابتداء از فلسفه شروع کردیم ویادآور شدیم که چگونه علم کلام ازفلسفه پدید آمد و در ممالك شرق انتشار یافت و چگونه پاره‌ای ازخلفاء فیلسوفان را تعقیب میکردند وآزارمیدادند و چه سان درنتیجهٔ این سختگیریها (پس‌ازنهضت علمی‌آزاد دورهٔ اول عباسیان) انجمنهای سری مانند انجمن‌اخوان‌ـ الصفا وغیره درممالك اسلامی تأسیس شد و رساله‌های فلسفی از ممالك شرقی به‌اندلس منتقل گشت وبعداً تاریخ فلسفه را درممالك اندلس بیان‌کردیم، آنگاه ازتاریخ طب اسلام واختلاف آن با طب یونانی و ایرانی و هندی شرح دادیم و متذکر شدیم که طب اسلامی جامع تمام قسمتها بوده است.

همین قسم پزشکان مسلمان را نام برده بیمارستانهای اسلامی‌را توصیف کردیم سپس آنچه را که مسلمانان برعلم طب افزوده‌اند شرح دادیم وفروعی را (مانند شیمی، داروسازی، گیاه شناسی) که دانشمندان اسلام به‌طب اضافه‌کرده‌اند بیان نمودیم.

پس از آن بتاریخ علم نجوم یا هیئت در اسلام پرداختیم و رصدخانه‌های اسلامی را شرح دادیم وفرق میان هیئت وستاره شناسی را بیان کردیم[1] وهیئت شناسان اسلام را نام‌برده آراء وافکار تازهٔ آنان‌را درعلم هیئت ذکر نمودیم وآلات جدیدی که ازاختراعات هیئت‌شناسان

---

۱ ـ مقصود ازهیئت یا نجوم دانستن وضع ستاره‌ها وحرکات و مکانهای آنهاست ومنظور از ستاره شناسی یا تنجیم دانستن آثار حرکات ستارگان در زندگانی اهل زمین میباشد. مترجم

اسلام بوده بتفصیل شرح دادیم و از علوم ریاضی (حساب ، هندسه ، جبر) که جزء توابع هیئت میباشد سخن گفتیم. و بعد از هنرهای زیبا صحبت داشته ثابت کردیم که برخلاف تصور دیگران مسلمانها درترویج این‌قسمت نیز قصور نکردند ودرپایان ازمدارس اسلامی وتاریخ تأسیس وموجبات پیدایش آن سخن گفتیم.

بعد ازکتابخانه‌های اسلامی وشمارهٔ کتابهای آن صحبت داشتیم و یادآورشدیم که فزونی تعدادکتابها وکتابخانه‌ها بهترین گواه پیشرفت وترقی علوم دراین‌تمدن شگفت‌انگیز میباشد وتاآنجاکه توانائی داشتیم و اوراق کتاب گنجایش داشت مطالب را بررسی کرده راجع بهر موضوعی بقدر کافی شرح وبسط قائل شدیم.

اینک فرصت را غنیمت شمرده از دانشمندانی که خدمات ما را پسندیده‌اند و از آن به‌نیکوئی یادکرده‌اند بدینوسیله تشکر میکنیم ومخصوصاً از خاورشناسان بزرگ اروپا که پس از مطالعه ودریافت کتاب از ما قدردانی کرده‌اند سپاسگزاریم. چون نامه‌ها ورساله‌هائی برای ما فرستاده‌اندکه مملو ازتقدیروتشویق میباشد وپاره‌ای ازآنان در مجله‌های فرنگی ازکتاب ما تمجیدکرده برآن تقریظ نوشته‌اند. همین قدردانی‌ها ما را وادارساخت که از آن خاورشناسان پیروی کرده درخدمتگزاری زبانی بکوشیم که آنان (خاورشناسان) در زنده ساختن علوم و ادبیات و آثار آنزمان بر ما پیشی گرفتند و راه را برای تحقیقات ما هموار ساختند.

اینک اجازه میخواهیم اسامی کسانی که با نامهٔ خود ما را سرفراز نموده‌اند دردیباچهٔ این جلد به‌ترتیب حروف تهجی بنویسیم:[1]

استاد دکویه از لیدن (هلند)- استاد دیرنبرگ ازپاریس- استاد روزن از پترزبورگ (لنین‌گراد فعلی)- استادگولدتزیر از بوداپست- استاد گویدی از روم - استاد مرگلیوث از آکسفورد.

امید است که فرصتی بدست‌آورده ازآنچه قریحهٔ خاورشناسان در این باب نسبت بما فیض بخشی کرده‌اند مجدداً سپاسگزاری کنیم وامیدواریم که این مجلد نیز مطبوع طبع آنان واقع گردد.

اما جلد چهارم این‌کتاب انشاءالله سال آینده منتشر میشود و موضوع آن طبقات مختلف مردم آنزمان وآداب ورسوم اجتماعی ممالک اسلامی میباشد[2] و در هر حال توفیق از خداست.

(این مجلد مرتبهٔ سوم در سال ۱۹۲۰ بچاپ رسیده است.)

---

۱ - البته ترتیب حروف تهجی اصل عربی با ترجمهٔ فارسی تطبیق نمیکند.

۲ - ولی درموضوع جلد چهارم مربوط بتاریخ سیاسی تمدن اسلام وموضوع جلد پنجم مربوط بآداب و رسوم اجتماعی شده‌است والبته موقع تألیف تغییرفکری برای مؤلف پدیدآمده‌است. مترجم

علوم عرب پیش از اسلام

مقدمه راجع بجزیرة العرب ومردم آن

جزیرة العرب سرزمین کم آبی است که صحرا وکوه آن زیاد است، مردمش زراعت نمیدانند، چون زمینش بایر میباشد وهر بشری طبعاً پرورده وتابع محیط است عربها هم مطابق مقتضیات محیط خشك و بایر خویش زندگی خودرا بغارتگری وکوچ نشینی برای پیدا کردن چراگاه بسر میبردند. ازآنرو زندگی صحرانشینی درمیان آنان برشهرنشینی فایق آمد وبیش ازهرچیز بدام پروری مشغول شدند وچون دام آنان نسبت باحتیاجات آنها کم بود برسر دام با یکدیگر بزدوخورد پرداختند واین زد وخورد بجنگ داخلی منتهی گشت وجنگ داخلی آنانرا بکوچ کردن ازاین بیابان بآن بیابان و از این سرزمین بآن سرزمین مجبور ساخت، بقسمی که شب وروز آرام نگرفته در حرکت افتادند و چون هوای آنان صاف وآسمانشان روشن بود ازستارهها وحرکات ستاره ها برای راهنمائی خود استفاده کردند وبرای دنبال کردن دشمنان خویش به پیداکردن وسیله جهت یافتن آنان وبیرون آوردن آنها ازجاهای پنهانی محتاج شدند و ازآنرو در شناختن جای پا مهارت یافتند ونیز وضع زندگی صحراگردی آنانرا وادارمیساخت که خودرا ازگزند باد وباران نگاهدارند وبآن جهت بهواشناسی پرداختند تا ریزش باران و وزش باد را پیشاپیش بدانند و این همان است که درمیان عربها به (انواء ـ یا هواشناسی) شهرت یافته بود.

جنگجوئی آنانرا بدستهبندی وادار میساخت ولازمهٔ دستهبندی آن بودکه نسب و تیرهٔ یکدیگررا تمیز بدهند وچون اسب و اسلحه برای جنگجوئی وکوچ نشینی ضروری است لذا درپرورش اسب ونگاهداری آن ومعالجهٔ بیماری آن ماهرشدند. اما چون شهرنشین نبودند در اسلحه سازی کاری ازپیش نبردند.

عربها برادران کلدانیان وبابلیان وفنیقیان وسایر ملل متمدن قدیم هستند ومانند آنان خردمند وهوشیارند واگر در درهٔ فرات یا درهٔ نیل جا داشتند مانندآنان یامانند همسایگان خودشان (تبابعه) متمدن میشدند، اما آنها (عربها) درصحرای خشکی اقامت داشتندکه هوای آن صاف وآسمان آن درخشان بود، لذا ذهن روشن پیدا کردند وقریحهٔ آنان بسرائیدن شعر گرائید وبوسیلهٔ شعر احساسات وعواطف خودرا شرح دادند ویا تبار ونژاد خودرا ذکر

کردند ویا وقایع مهم زندگی خویش را بیان نمودند. قوهٔ بیان آنان محکم شد ودرسرائیدن خطبه ماهر گشتند وبوسیلهٔ خطبه همت مردان را برانگیختند ویا آنان را بجنگ، آشتی، افتخار بریکدیگر ویا تنفر ازیکدیگر دعوت کردند. اگر عربها هوش وخرد خداداد نداشتند ازهمسایگان خودکه درگوشهٔ غربی کرانهٔ دریای سرخ هستند جلو نمی افتادند، چه آنان از صدها سال پیش تاکنون یکنواخت ماندهاند.

عربهای پیش از اسلام مانند یونانیان در دورهٔ نادانی وروزهای هومر میباشند چه همینکه عربها شهرنشین شدند مانند یونانیان درهمه‌چیز پیش‌رفتند.

ولی عرب نیزمثل ملتهای بزرگ معاصرخود از اعتقاد بپارهای موهومات مانند: کهانه وعرافه (غیب‌گوئی ازگذشته وآینده) فال‌گیری وخوب وبد دانستن آهنگ وپرواز پرندگان وتعبیرخواب رهائی نیافتند، چه انسان طبعاً اشتیاق دارد جهات وعلل وقایع را بداند وچون ازوسایل عادی برای کشف آن محروم میماند باوهام متوسل میگردد وبهمین جهات کاهن وعراف ومانندآن درمیان عرب زیاد شد.

بنابرآنچه گفته شد علومی که پیش از اسلام در جزیرةالعرب شیوع یافت، مطابق با مقتضیات محیط واوضاع زندگانی آنروز آنان بود اینکه آنرا علوم میخوانیم البته از روی مقایسهٔ آن معلومات باعلوم واقعی ملل دیگردرآن‌زمان میباشد وگرنه عربهائی که خواندن ونوشتن نمیدانستند البته نمیتوانستند علمی‌را ازروی کتاب در مدرسه بیاموزند وآنچه که ما بآن «علوم‌عرب پیش‌ازاسلام» میگوئیم همانا مطلبی بوده‌است که بمرور زمان سینه بسینه و دهن بدهن میان آنان منتقل و شایع شده است و یا موضوعاتی بوده که آنان استنباط کرده بودند وبتدریج برآن می‌افزودند تا اینکه درزمان پیدایش اسلام قریب بیست موضوع شد. پارهای ازآن مانند علوم‌طبیعی، پارهای مانند ریاضی، بعضی‌شبیه بادبیات یا پیشگوئی‌کاهنان ومانندآن بود ودرهرحال برای رعایت اختصار ازهرکدام چندسطری مینگاریم.

نکتهٔ دیگرآنکه پس‌از بررسی همان معلومات یا علوم پیش‌ازاسلام مسلم میگردد که پارهای ازآن مخصوص عرب‌بوده وازمیان خودآنان پدید آمده است وپارهٔ دیگررا ازسایر ملتها اقتباس‌کرده اند. مثلا آنچه مربوط بشعر وخطابه وتبار وتیره است ازخود اعراب میباشد وآنچه راجع به پزشکی وستاره شناسی وهواشناسی ودام پروری ووزش باد وافسانه‌سرائی وکاهنی وعرافی وقیافه شناسی و مانندآن است ازدیگران اقتباس شده‌است چنانکه بزودی شرح آن‌را خواهیم گفت.

۱ ـ ستاره شناسی نزد عرب

کلدانیان در سراسرجهان استاد علم نجوم (ستاره شناسی) میباشند چه‌که آنان اساس علم راگزارده و مبانی آنرا بالا بردند، آسمان صاف وهوای خشك وافق همواركلده آنها را باین عمل کمك‌کرد و ازآنرو برای ستارگان رصدقرارداده محل هرستاره را معین‌ساختند

وبرج ها ترتیب دادند وبرای ماه وآفتاب منزلگاه تعیین کردند ، با آلات و افزار ستاره‌شناسی درچهل وچندقرن پیش گرفتن ماه وآفتاب (خسوف وکسوف) را پیش گوئی نمودند.



ایوان شمال شرقی مسجد گوهرشاد در مشهد قرن ۸ ه

مردم متمدن قدیم مانند هندی ها ویونانی‌ها ومصریها این علم را ازکلدانیان گرفتند.

کلدانیان یا بابلیان تا اوایل قرن هشتم قبل‌ازمیلاد سلطنت وقدرت داشتند. درآنموقع آشوریان برآنان مسلط شدند ولی‌چون دین وزبان آنان با هم شبیه‌بود، عادات ورسوم اجتماعی کلدانیان تغییری نیافت، امادرقرن پنجم قبل‌ازمیلاد ایرانیان برکلده مسلط شدند، شهرهای آنرا مسخر کردند، خدایان‌کلده را عوض وبدل نموده باآنان بسختی رفتار کردند وچون این وضع برای مردم‌کلده قابل تحمل نبود بسیاری ازآنان بکشورهای همسایه بخصوص شبه جزیرهٔ عربستان پناه بردند، چه‌که این شبه جزیره از دیر زمانی پناهگاه مهاجرین شام ومصر وعراق بوده است. زیرا زبان مردم آن ممالك بزبان عرب شبیه بود، بعلاوه صحرای سوزان عربستان مهاجرین‌را ازتعقیب دشمنان محفوظ میداشت.

درمیان کلدانیان مهاجر عده‌ای ستاره شناس وکاهن‌بودندکه عربها احکام نجوم و اسامی ستاره‌ها وبرجها ومنطقه‌ها ومنزلگاههای ماه وآفتاب را ازآنان آموختند، شاید هم عربها مطالبی‌راجع باحکام‌نجوم ازهندی‌ها فراگرفته بودند ویاخود چیزی ازآن میدانستند ولی بطورکلی عرب درقسمت ستاره شناسی مدیون کلدانیان است وآنرا دراصطلاح خودصابئه میگفتند. گرچه کلدانیان غیرازصابئه (صبیها) هستند بلکه صابئی‌ها شاگردان و جانشینان کلدانیان بشمار میآیند. آن ایام صابئی درعربستان زیاد بود ومانند یهود ونصاری با عربها میزیستند. باری عربها ستاره شناسی ونام ستاره‌ها واصطلاحات‌آنرا ازکلدانیان گرفتند، گرچه فعلا نام عربی بیشترستاره‌ها با نام کلدانی‌آن تطبیق نمیکند وممکن‌است بجهاتی‌که معلوم نیست این تغییر واقع شده باشد ولی‌تشابه نام‌کلدانی ونام عربی هنوز باقی مانده‌است. مثلا مریخ‌همان مرداخ کلدانی‌است‌که لفظ ومعنای او باعربی یکسان میباشد ولی‌قسمت‌بیشتر این تشابه لفظی ازمیان رفته وتشابه معنوی آن برجاست. مثلا زحل درعربی بمعنای بلندی آمده ونام ستارهٔ زحل درکلدانی کاون است که آن‌کلمه نیز بمعنای بلندی میباشد اما نام برج ها درعربی وکلدانی بهمان شباهت لفظی ومعنوی سابق باقی است.

و اینك اسامی برجها بعربی وکلدانی:

عربی	کلدانی	عربی	کلدانی
حمل یاکبش	امرار	میزان	ماساثا
ثور	ثورا	عقرب	عقربا
جوزایاتوأمان	تامی	قوس یارامی	قشتا
سرطان	سرطان	جدی	کدیا
اسد	اریا	دلو	دولا
سنبله	شبلتا	حوت یاسمکه	نونا

اسامی منازل ماه وآفتاب مانند اسامی ستاره‌ها درعربی‌وکلدانی فرق‌کرده است، اما

تعجب در آنست که اصطلاحات وقواعد علم نجوم درزبان عربی وکلدانی غالباً یکسان مانده و همانطورکه اعراب جایگاه ماه وآفتاب‌را منازل شمس وقمر میگویند کلدانیها نیز آنرا منازل شمس وقمر میخوانند وباستثنای یهود وعرب‌که این اصطلاح را تغییر نداده‌اند هر ملت دیگری‌که علم نجوم را ازکلده گرفته این اصطلاح را عوض کرده است.

ستاره شناسی‌عرب درهمه‌جا بنام‌است. آنان از دیرگاه سیاره‌ها وبرج‌هارا می‌شناختند وبسیاری از ثوابت را میدانستند وآراء وافکاری درستاره شناسی داشتندکه باآراء و افکار دیگران مخالف بود ونام عربی آن ستاره‌ها گواه برآن است‌که ازدیرزمانی عرب آن را میشناخته مانند نام‌های عربی ذیل‌که برای ستاره‌ها وضع‌کرده‌اند.

بنات نعش‌کبری ـ بنات نعش صغری ـ سماـ ظبا ـ ربع ـ رابض ـ عوائد ـ ذئبین ـ نثره ـ فرقد ـ قدر ـ راعی (چوپان) ـ کلب‌الراعی (سگ چوپان) ـ اغنام (گوسفندان) ـ رامح ـ سماك ـ عصای ضباع ـ اولاد ضباع ـ حارس السماء ـ اظفار ـ فوارس ـ کف مخضب (دست‌حنائی) ـ خباء ـ عیوق ـ عنز ـ جدیین وغیره.

عربها برخلاف هندی‌ها منازل قمر را ۲۸ منزل تعیین‌کردند و هندی ها آنرا ۲۷ دانسته‌اند، چه عربهاکه‌مردم بی‌سوادی بودند ازتعیین منازل قمر، شناختن اوضاع واحوال جوی را درچهارفصل میخواستند، برعکس هندی هاکه منظور دیگری داشتند و ازآنرو اعراب منازل قمررا باکواکب معین‌کردند، چنانکه بزودی در موضوع انواء (هواشناسی) تفصیل این مطلب را خواهی دانست.

اینك اسامی منازل بیست وهشت‌گانهٔ قمر درزبان عربی:

ثریا	جبهه	اکلیل	سعد سعود
دبران	زبره	قلب	سعد اخبیه
هقعه	صرفه	شوله	فرغ مقدم
هنعه	عواء	نعایم	فرغ مؤخر
ذراع	سماك	بلده	بطن حوت
نثره	غفر	سعد ذابح	شرطان
طرف	زبانیان	سعد بلع	بطین

عربها منازل‌قمررا بمناسبت اوضاع محیط وآب‌وهوای خود ازشرطان شروع‌میکردند.

درآغاز دولت عباسی هواخواهان‌عرب آنان‌را برترین ستاره شناسان دنیامیدانستند، ازآن جمله ابن‌قتیبه درکتاب خود موسوم به (تفضیل عرب برعجم) میگوید: «عربها ازهر ملت دیگر باوضاع ستاره ها آگاه تربودند وطلوع وغروب آنرا بهتر ازهرکس‌میشناختند».

با اینکه بیانات فوق را اغراق ومبالغه میدانیم از مفهوم آن برای احاطهٔ عرب بعلم نجوم استدلال میکنیم.

این خود شگفت آور نیست که عربها ستاره شناس خوبی بودند ، چه که مسافرتها و زندگانی آنان با اوضاع جوی وستارگان وحرکات آن مربوط بوده‌است واگر کسی راجع براه شهری از آنان چیزی میپرسید درپاسخ میگفتند بفلان ستاره وحرکات آن مراجعه کن و یا اورا بمسیر باد ها حواله میدادند و از حرکات ستارگان و وزش بادها بنقاط مقصود راه میبردند .

مثلا سلیك بن سعد به قیس بن مکشوح مرادی گفت: بیا تا سرزمین خودرا براستی از روی حرکت ستارگان برای یکدیگر شرح دهیم وپس ازسوگند خوردن که جز راستی چیزی نگویند قیس برای سلیك سرزمین خودرا چنین توصیف کرد:

میان وزیدن گاه باد جنوب وصبا حدودی قراربده وازآنجا تا نقطه‌ای بروکه سایهٔ درخت‌را نشناسی آنگاه چهارم را بپیما تا بریگزار برسی، درآنجا بایست که منزلگاه قبایل من (مراد وقثلم)درآنجاست ».

آنگاه سلیك برای سعد گفت :

« میان مطلع ستارهٔ سهیل و دست چپ ستارهٔ جوزا که از افق آسمان بستارهٔ سهیل کشیده شده است، درست بالای چادرهای قبیلهٔ من، بنی سعد بن زید بن ذاة میباشد» گروهی ازاعراب جاهلیت بستاره شناسی معروف بودند که ازآنجمله بنی مارية بن کلب وبنی مرة بن همام شیبانی میباشند .

۲- انواء (هواشناسی ازروی حرکت ستارگان)ومسیر بادها

عربها از انواء همان هوا شناسی امروزه مارا منظور داشتند یعنی تغییرات مربوط بباران وباد را انواء میگفتند منتهی آن تغییرات را دراثر طلوع ویاغروب ستاره‌ها میدانستند و از آنرو علم انواء نزد آنها شاخه‌ای ازستاره شناسی بود و چون کلمهٔ نوء در زبان عربی بمعنای برخاستن میباشد، طلوع ستاره‌را نوء میگفتند، تأثیر طلوع را بارح و تأثیر سقوط یعنی غروب ستاره‌را نیز نوء میخواندند و ازطلوع هرستاره تاطلوع ستارهٔ دیگر سیزده روز بوده جزجبهه‌که از طلوع آن تا طلوع ستارهٔ پشت سرآن (زبره) چهار روز بود واشعاری نیز درآن باره گفته‌اند که ترجمه‌اش چنین است:

« بدان‌که دوران چرخ و فلك (دهر) بچهار قسمت است وهریك ازآن بهفت قسمت تقسیم میشود ودرهریك ازآن هفت‌قسمت ستاره‌ای طلوع میکند وستاره‌ای‌درمغرب فرومیرود، وازطلوع هرستاره تا ستارهٔ دیگر چهارروز ونه‌روز فاصله است».

عربها درمدت تأثیر تغییرات جوی نسبت بطلوع وغروب ستاره‌ها اختلاف‌داشتند بعضی میگفتند این تغییرات جوی ممکن‌است درضمن تمام مدت طلوع وغروب (سیزده‌روز) باشد بعضی معتقد بودند‌که تغییرات در ظرف چند روزی ازآن سیزده روز واقع میشود وهرگاه تمام آن مدت ویاقسمت محدود ومعین آن‌مدت میگذشت ونتیجه‌ای رخ نمیداد میگفتند ستاره

یا منزلگاه آن بی اثرماند (خوی‌النجم) یا (خوت‌المنزله) وباد وبارانی نیامد وهوا گرم و سرد نشد و بهمین نظر مثلی میان عربها مشهور است که اگر کسی دنبال حاجتی برود و محروم برگردد باومیگویند (اخطاء نوءك) یعنی طلوع ستاره‌ات بی‌اثرماند.

هرگاه که باران میآمد آنرا از اثر ستاره ای میدانستندکه درآن هنگام طلوع یا غروب کرده بود و از آن رو میگفتند ستارهٔ مجره (کهکشان) و یا (شعری) بما باران داده است .

وچنانکه گفته شد طلوع یك ستاره وغروب ستارهٔ دیگررا نوء میخواندند وآن را از روی ۲۸ ستاره تعیین میکردندکه بعقیدهٔ آنان طلوع و غروب هریك موجب آمدن باد و باران وسرما وگرما میگردد. بسیاری از اشعار عرب نیز باین معنی دلالت داردکه تغییرات سال مربوط بطلوع وغروب ستاره‌ها میباشد ومخصوصاً آنرابشعردرآورده‌اند که ازبرکردن آن آسان باشد .

ازآنجمله ترجمهٔ شعر:

«همینکه سه روز ازنزدیك شدن ماه (قمر) به‌ثریا گذشت زمستان میرود»

«همینکه ماه (بدر) باثریا بانتها رسید زمستان‌آغاز میشود.»

و دیگر :

«هرگاه ستارهٔ دبران بماه شب چهارده نزدیك شد»

«زمستان درهرسرزمین میرسد وستارهٔ خوارس عیدرخشد»

«وهمینکه بدر درآسمان حلقه زد سایهٔ ستونهای خیمه برطرف میشود»

«واین‌درنیمهٔ شب واقع میشودکه ابرها پراکنده میگردند».

«و دیگر :

«همینکه هلال باستارهٔ نعائم نزدیك میشود»

«باد سردازهرطرف میآید وسحرگاهان خنك میگردد».

و دیگر:

«آفتاب وستارهٔ عواء بهم رسیدند وهوا سردشده».

ونیز برای طلوع وغروب هرستاره صفتی ذکر میکردندکه‌آن خاصیت یا صمت را در تغییرهوا مؤثرمیدانستند وهمچنین عربها مانندکلدانیان معتقد بودندکه حرکت ستارگان در وضع زندگانی مردم اثردارد.

عربها از رنگ ابر، آمدن باران ومقدارآن پیش بینی میکردند. ازآن جمله ابرسفید را بی‌باران ویاکم باران وابرسیاه را پرباران وابرقرمز را کم باران میدانستند.

وبرای‌کوچ نشینی‌خود بشناختن مسیر بادها احتیاج داشتند و از آنرو عده‌ای اساس ومسیربادهارا چهار وبعضی‌شش دانسته‌اند ازاینقرار:

۱- بادصبا ازشمال میوزد ۲- باد شمال ازمغرب میوزد ۳- باد دبور از جنوب میوزد ۴- باد جنوب ازمشرق میوزد.

وبقول عدهٔ دیگر:

۵- باد نکباء بطرف شمال میوزد ۶- باد محوه بطرف جنوب میوزد.

میتولوژی (افسانه)

عربها پاره‌ای ازستارگان را بجای خدایان می‌پرستیدند و مانند یونانیان معتقد بودندکه این خدایان مثل بنی نوع انسان پاره‌ای حوادث مثل‌جنگ و آشتی‌وازدواج‌وغیره اتفاق‌می‌افتد واین‌معلومات را شعبه‌ای ازستاره شناسی تعبیرمیکردند، که امروز درنزد فرنگیان به میتولوژی یا افسون مشهوراست. داستان ستاره‌پرستی عربها فعلاًمعلوم نیست ولی میدانیم که‌آنها ستاره می‌پرستیدند. چون نام پاره‌ای بت‌ها و مردمانی‌که آنرا می‌پرستیدند بر آن معنی گواه است. مثلا لات، نام زهره بوده وبسیاری ازعربها بت لات را ستایش میکردند. پاره‌ای دیگر بآفتاب پرستی و ماه‌پرستی وپرستش ستارهٔ شعری شهرت داشتند و هردسته‌ای یکی‌ازاین‌کواکب را بردیگری‌برتری میداده است. مثلاابوکبشه‌که ستارهٔ شعری‌را پرستش میکرده دربارهٔآن چنین میگوید:

«ستارهٔشعری تمام پهنای‌آسمان را می‌پیماید، درصورتیکه هیچ ستارهٔ دیگرحتی‌آفتاب وماه نیزنمیتوانند پهنای‌آسمان را بپیمایند».

عربها بستارگان شخصیت انسانی میدادند وبرای‌آنان‌پاره‌ای اتفاقات نقل میکردند، از آن جمله میگفتند: ستارهٔ دبران وماه خردوبخواستگاری ستارهٔ ثریا آمدند، ثریا (پروین) بماه گفت من ازهمسری باستارهٔ دبران امتناع دارم چه‌که او تهی دست است، دبران‌که این را شنید شترخود را بدنبال کشید و اکنون هرجا که میرود جهاز خود را همراه دارد.

دیگر اینکه ستارهٔ جدی ستارهٔ نعش را کشت و اکنون دختران وی (بنات نعش) در اطراف نعش جمع شده‌اند. وستارهٔ سهیل بستارهٔ جوزاء لگد زد، جوزا هم او را لگد زده پرت‌کرد وستارهٔ سهیل باشمشیر جوزارا ضربت زده دونیم ساخت وستارهٔ شعرای یمانی با شعرای شامی همراه بود، شعرای شامی ازشعرای یمانی جدا شده از ستارهٔ مجره گذشت و بشعرای عبدر مشهور شد. اماشعرای یمانی از دوری شعرای شامی‌آنقدرگریست که چشمش نابیناگشت‌وبشعرای نابینا (غمیصاء) معروف گشت.

عربها پاره‌ای ازفرمانروایان وبزرگان و سرداران خود را بمقام خدائی میرساندند ودر بارهٔ بعضی دیگر از آنان معتقد بودندکه از نژاد ملك یا فرشته هستند ازآنجمله معتقد بودند مادر بلقیس جن بوده وپدر جرهم فرشته ومادرش‌آدمیزاد است وهمینقسم اسکندر از پدری فرشته ومادری‌آدمیزاد بدنیا آمده بود.

این عقیده‌ها ظاهراً ازهند ویا مصر ویونان بعربستان‌آمده بود، چه‌که کلدانیان کمتر باین‌چیزها معتقد بودند.

۴ـ کهانه و عرافه

کهانه وعرافه دولفظ است ویك معنی داردکه غیب‌گوئی میباشد ولی بعضی‌ها غیب‌گوئی ازآینده‌را کهانه وغیب‌گوئی ازگذشته را عرافه میگویند و در هر حال معنی یکی میشود که همان غیب‌گوئی است، عربها معتقد بودندکه‌کاهن، هرکاری میتواند لذا برای مشورت وروا شدن حاجات وداوری ومعالجه وحل مشکلات و اطلاع ازآینده وگذشته بکاهن مراجعه میکـردند وخلاصه اینکـه عربها مانند همهٔ ملت‌های باستانی (مردم مصر، فنیقیه، بابل وغیره) کاهن را مرد علم فلسفه وطب وحقوق و دین میدانستند.

کهانه ازعلومی بوده که ازهمسایه‌ها بعربستان‌آمده وبنظرما کلدانیان‌آنرا باستاره‌شناسی بعربستان آوردند. مؤید این نظرآنکه عربهای‌کاهن را حازی یا حزاء میگویند وحازی و حزاء کلمهٔ کلدانی است وبمعنای خردمند ودانشمند وپیشگو می‌آید.

اما کلمهٔ کاهن‌را عربها ازیهود گرفتند، چه‌پس‌ازآنکه بدبختی‌به‌یهود اورشلیم روآورد، یهودیان بعربستان مهاجرت‌کردند، خصوصاً بعد ازخرابی اورشلیم بدست تیتوش درسال ۷۰ میلادی هجرت یهود بعربستان زیادترشد و عربها بسیاری از آداب و عادات یهود را فـرا گرفتندکه شرح‌آن دراینجا مورد ندارد.

ولی کهانه اصلا ازکلدانیان بوده و شاید کاهنان کلدانی کهانه را مانند ستاره شناسی وغیره باخود بعربستان‌آوردند ومؤید این‌نظرآنکه عربها کاهن‌ومنجم را نیزحزاء میگویند و دیگراینکه مردم بابل بعد از اسلام نیز بعربستان میآمدند و عربها آنانرا بواسطهٔ عقل و فکرشان احترام میگزاردند.

عربها معتقد بودندکه کاهن همه چیز میداند و ارواح (اجنه) بآنها همه‌نوع اطـلاع میدهند منتهی عربهای بت‌پرست میگفتند که اجنه به بت‌ها حلول میکنند وکاهن از بت خبر میگیرد ویا اینکه خود جن‌ها مستقیماً به‌کاهن خبرمیدهند وازچنان جنی‌که ازآسمان بکاهن خبر میرساند به‌کلمهٔ (هاتف) تعبیر مینمودند. اما عربهای خداپرست (موحد) **میگفتندکه**: فرشتهٔ خداوندکاهن را ازهمه چیزآگاه میسازد ودرمیان عربها مشهوراست‌که اگرمسیحیان راهب ویهودیان خبردارندکاهن عرب نیزمانندآنان‌است.

و درهرحال کاهن‌را باعالم غیب مربوط میـدانستند، اگـر برای معالجه پیش‌کاهن میرفتند بآنان طلسم و دعا میداد و اگر برای حل مشکلی مراجعه میکردند برای آنان فال میگرفت یا در ریسمان گره زده میدمید و اگـر از وی داوری میخواستند بـا تیر و کاسه (رمی قداح) میان آنان حکم میکرد. اگر برای پیدا شدن مال دزدی کمك میخواستنـد درقمقمه فوت میکرد واگـر تعبیرخواب می‌پرسیدنـد چیزهای نامفهومی بر زبان میرانـد

وخلاصه اینکه گفتارها وکردارهای نامربوط غیر مفهومی داشت وبدانوسیله خودرا غیبدان معرفی میکرد.

گفتیم که کهانه از بین‌النهرین بعربستان آمد وبیشتر کاهنان کلدانی(یابقول عربها صابئی) بودند و ازهمه چیز خبر داشتند. کم‌کم علاوه بر کاهن کلدانی کاهن یهودی وغیره درعربستان پیدا شد وخود عربها نیز کاهن شدند. اماکاهن‌های عرب هر کدام دریك فن (مثلا پزشکی یا قیافه شناسی یاتعبیرخواب یا داوری) تخصص داشتند.

کاهنان ــ مردان‌کاهن و زنان‌کاهن درعربستان زیاد بوده و داستان‌آنان بیشتر شبیه بخرافات میباشد . ازآن جمله داستان دوکاهن بزرگ عرب بنام شق و سطیح که میگویند : شق نیم انسان بوده یعنی یك پا ویك چشم داشته است وتمام بدن سطیح بجزسرش یك‌پارچه گوشت‌بی‌استخوان‌بوده ومانند پارچه تاشده است وهردوی‌آنها چندین قرن زنده‌بوده‌اند. دیگر از کاهنان نامی عرب خنافربن توام حمیری و سوادبن قارب دوسی است که در زمان نهضت عرب پیش ازاسلام میزیسته‌اند. معمولاکاهنان بقبیله یاشهری‌که ازآنجا برخاسته‌بودند نسبت میدادند مانندکاهن قریش،کاهن یمن،کاهن حضرموت وغیره .

باعرافان نیز چنان کرده میگفتند: عراف هذیل ، عراف نجد و غیره. مشهورترین عرافان، عراف یمامه‌بوده‌که عروةبن حزام بایك شعرخود اورا مشهورساخت.آری شاعران اینطور باشعرخود مردم‌را بدنام یاخوشنام میساختند.

ترجمهٔ شعرعروة :

«بعراف یمامه میگویم اگردرد مرا دارو دادی توپزشکی».

زنان‌کاهن درعرب زیاد بودند قدیمی‌ترین‌آنان طریفه،کاهنهٔ یمن است‌که خرابی سد مارب وسیل عرم را بپیشگوئی اونسبت میدهند. دیگرکاهنهٔ زبراء میان شحر و حضرموت وسلمی همدانیه حمیریه ، وعفیراء حمیریه ، وفاطمه خنعمیه مکیه، وزرقاء یمامه و سایرآنها.

گاه‌کاهنه را بقبیلهٔ خودش نسبت میدادند، مانندکاهنهٔ بنی‌سعدکه بگمان عربهاپیش‌از شق وسطیح بوده وآن دوجانشین وی شدند.

کهانه مدتهادرمیان اعراب معمول بود تا اینکه پیغمبرفرمود: پس ازنبوت کهانه‌باطل گشت وازآن موقع کهانه منسوخ گردید .

کاهنان عرب بطرزخاصی سخن میگفتندکه آنرا سجع‌کاهن مینامیدند والبته پیچیده و مبهم‌بود و شاید مخصوصاً آنطور سخن میگفتندکه اگر پیشگوئی‌آنان درست در نیامد عذری برای آنان باشد که بگویند منظورما ازآن سخنان پیچیده چنین بود و چنان نبوده است . چنانکه امروزهم منجمان چنان میکنند، ازنمونهٔ سخنان‌کاهن یکی گفتهٔ طریفه‌کاهنهٔ یمن‌است که میگویند مردم مارب ازسیل عرم بیمناك شده نزد طریفه‌آمده ازوی چاره خواستند .

وطریفه درپاسخ‌آنان چنین گفت:

ترجمه :

«تامن نگویم طرف مکه نروید وآنچه من میگویم خدای همهٔ مردم ازعرب وعجم با حکم محکم بمن آموخته است».

سپس از وی پرسیدند چه باید کرد؟ وی گفت :

«شتر شدقم را بگیرید باخون رنگین سازید، زمین جرهم همسایهٔ خانهٔ کعبه از آن شما خواهد شد».

قیافه ـ قیافه نیز مانند کهانه علمی بوده با این فرق که از روی قیافه بپاره‌ای مطالب پی میبردند. قیافه بردوقسم بوده است: قیافهٔ اثر وقیافهٔ بشر. اولی یعنی قیافهٔ اثرعبارت بوده است ازشناختن جای پا ، یاسم یاکفش روی خاك و ریگ و پی‌بردن ازآن اثر بمؤثرآن و بدانواسطه اشخاص‌فراری ودام‌های گم شده را مییافتند . عربها بقدری درقیافه مهارت داشتند که جای پای جوان وپیر و زن ومرد و دوشیزه وبیوه را ازیکدیگر تمیز میدادند .

واما قیافهٔ بشری عبارت ازآن بوده که از شکل وشمایل اشخاص خویشاوندی آنها را بیکدیگر تشخیص میدادند وعلم فراست نیز جزء همین قیافه شناسی میباشد.

درهرحال قیافهٔ اثری وقیافهٔ بشری هردو میان عربها معمول بوده و مشهورترین قبیله‌های عرب درقیافهٔ اثری طایفهٔ بنی لهب وبنی مدلج بشمارمیآمدند. قیافهٔ بشری هنوزهم درمیان عربها شایع است وازقرارمشهور طایفهٔ بنی‌مره ازاهالی نجد در قیافه شناسی بقدری ماهرهستندکه ازجای پای شترمیتوانند شترسوار را بشناسند وهمینطورمیان عراقی وشامی و مصری ومدنی از روی قیافه تشخیص بدهند .

علم فراست یعنی علمی که ازشکل ورنگ وچهره و شمایل انسان بحالات و اخلاق او پی ببرند . عربها دراین علم نیز مهارت داشتند ولی فراست تقریباً یك نوع موهبت طبیعی خدا داد وهشیاری وسرعت انتقال میباشد .

تعبیرخواب نیزنزد عربهامعمول بوده که‌کاهنان وگاه غیرآنان خواب‌را تعبیرمیکردند. ابوبکرخلیفهٔ اول باآنکه‌کاهن نبوده خواب‌هارا تعبیرمیکرده است.

فال گرفتن باپرنده وامثال آن نیز درردیف کهانه بوده وبواسطهٔ کمی جا از شرح آن چشم میپوشیم .

ه ـ پزشکی پیش از اسلام

پزشکی یکی از علومی است که کاهنان بابل (کلدانیان) اساس آنرا وضع کردند ، چه که آنها نخستین مردمی هستند که در بارهٔ معالجهٔ بیماریها مطالعه نمودند و معمولشان چنان بود که بیماران را درسر راه‌ها وگذرها میگذاردند تاهرگذرگذری ازآنجا بگذرد وهرکس بآن بیماری دچارگشته و درمان او را پیداکرده ، اطلاعات خود را بازگوید ، سپس آن اطلاعات را روی لوحه‌هائی نگاشته در معبدها میاویختند و از آنرو کاهنان کلدانی کار

پزشك را نیز انجام میدادند . سایر ملتها پزشکی را از کلدانیان گرفتند و از آنجمله عربها بودند .

آشوریان ومصریان و فنیقیان نیزچنان میکردند ، یونانیها همان مطالب را جمع آوری کرده چیزهائی بر آن افزودند وآنرا مرتب ساختند. وایرانیان و رومیان طب را ازیونانیها فراگرفتند. عربها که با ایران و روم هم مرز و هم زبان بودند مطالب تازه از آنان گرفته بر آنچه که ازکلدانیان آموخته بودند افزودند وخود نیز تجربیاتی برهم زدند ومجموعهٔ آن معلومات همانست که ما به‌پزشکی عرب پیش ازاسلام تعبیرمیکنیم که هنوزهم مقدارمهمی از آن پزشکی‌میان عربهای صحرانشین‌معمول میباشد. عربها برای معالجهٔ بیماردوراه داشتند یکی از راه‌کاهن وعراف ودیگر از راه دارو ومعالجهٔ واقعی. اما کاهنان بیمار را باجادو و طلسم (چنانکه گفته شد) معالجه میکردند ودرکعبه برای آنان قربانی مینمودند وعزایم ودعا میخواندند.

معالجه باطلسم ودعا، درملت‌های قدیم شایع بوده است ودرآثارباستانی مصر طلسم‌های بسیاری دیده شده که برای معالجهٔ بیماریهای گوناگون بکارمیرفته است.

کاهن مصری که برای معالجهٔ مریض میرفت دوگماشته همراه وی بودند، یکی ازآنان کتاب عزایم (طلسم ودعا) ودیگری صندوق دارو برمیداشت و با آن‌دو بیمار را علاج میکرد وهمینکه عزائم (ورد ودعا) میخواندند به یکی ازخدایان (مخصوصاً ایزیس، اوزیرس، رع) متوسل میشدند و هنگام دوا دادن آن دعاها را میخواندند که یکی از آن دعاها چنین بوده است:

«این کتاب شفا برای هر بیماراست ، ای ایزیس مرا شفا بده همانطورکه اوریس را شفادادی.»

«از هر دردی که از برادرش ست رسیده بود موقعی که پدرش اوزیریس راکشته‌بود».

«ای ایزیس توجادوگر بزرگی هستی، مرا شفا ده و ازهر درد ورنج کثیف شیطانی»

«خلاص کن وازبیماریهای درونی وکشنده وناپاکی که بمن روآورده رهائی ده همانطورکه»

«پسرت جوریس‌را رهائی دادی ....»

عربها اورادی داشتند که برای بیرون‌کردن ارواح خبیث بکارمیبردند و امراضی که بگمان‌آنها ازحلول ارواح خبیثه حاصل شده‌بود با اخراج‌آنها شفامیداد ومعمولا برای تب‌ها عزایم‌میخواندند وبرای اخراج جن‌وشیطان طلسم بکارمیبردند. دیگرازمعتقدات عرب آنکه موقع ترس مانند الاغ‌نعره میزدند تا ازخود دفع شرکنند ودیگر آنکه گمان میکردند خون پادشاهان دیوانگی‌را برطرف میسازد.

اما دارو دادن‌آنان شبیه‌بمعالجهٔ مصریان وسایرملل قدیمه بوده است . باینقسم که از گیاه‌ها و شربت‌ها استفاده میکردند و بخصوص عسل‌را برای بیماریهای شکم خیلی سودمند

میدانستند. ولی بیشتر معالجات آنان روی اساس خون گرفتن وداغ کردن بوده است ودر امثال عرب گفته شده که بهترین علاج برای هر درد داغ کردن است وهر درد دشواری با داغ درمان میشود وبرای ضد عفونی (گند زدائی) ودرمان زخمها آتش بکار میبردند. یعنی محل زخم‌را میبریدند. باینقسم که تیغ را درآتش گداخته وبا آن عضو فاسد را قطع کرده وداغ میزدند. چنانکه صخربن عمرو برادرخنساء را همینطور معالجه نمودند. چون قسمتی ازاعضای درونی او دراثرضربت شمشیر (مثل جگر سیاه) گندیده بود، لذا آنرا با تیغ گداخته بریدند وجایش را داغ کردند.

چشم چپ را با ادامهٔ نظر بسنگ آسیاب معالجه میکردند و معتقد بودند که این عمل چپ بودن چشم‌را علاج میکند. دیگر ازعقاید طبی آنان این بوده که اگر شخص زخمی آب بنوشد میمیرد وهرگاه زنی تاآن‌حد بترسد که قلبش سرد شود باید آب گرم بنوشد. والبته این عقاید اکنون در نظر ما جزء خرافات است .

پزشکان ــ درآغاز کاهن کار پزشك را انجام میداد، سپس گروهی ازعربها با ایرانیان ورومیان آمیزش کرده پزشکی آموختند و درعربستان بپزشکی پرداخته نام بلندی بهم‌زدند وبیشتر آنان در دورهٔ نهضت پیش‌از اسلام درقرن ۶ میلادی پدید آمدند. ولی‌پیش‌از آن‌تاریخ نیز پزشکانی درمیان عربها بوده‌اندکه قدیمیترین ونامی‌ترین آنها لقمان میباشدکه هم‌پزشك وهم فیلسوف عرب بوده‌است ودراجع‌بزبان واصل وتبار اواختلافات زیادی هست. پس‌ازلقمان مشهورترین پزشکان عرب ابن‌حزیم از قبیلهٔ تیم‌الرباب است که مهارت او در پزشکی میان عربها ضرب‌المثل میباشد وهرپزشك‌کارشناسی را باابن‌حزیم برابر میدارند. ازآنجمله اوس ابن‌حجر دربارهٔ او چنین میگوید :

ترجمهٔ‌شعر. «اورانزد من‌آرید من‌ازابن حزیم ماهرترم وآنچه راکه پزشکان نتوانند من میتوانم» .

حرث‌بن‌کلده از پزشکان عصراخیرجاهلیت است، وی از قبیلهٔ بنی‌ثقیف وازمردم طایف میباشد وعلم پزشکی درایران در شهرگندی‌شاهپور آموخته درآنجا بطبابت اشتغال داشته وثروت فراوانی بهم‌زده است، آنگاه از ایران بشهر خود برگشته ودر طایف مشغول طبابت شده وشهرت بسیاری پیداکرده است. حرث معاصر پیغمبر بوده است وهرکسی در آن زمان بیمار میشد آنحضرت اورا نزد حرث میفرستادند وحرث بمعالجهٔ بیمار میپرداخت. حرث درسال ۱۳هجری درگذشت .

دیگر از پزشکان نامی عرب در آن زمان ابن‌ابی‌رومیهٔ تمیمی و نضربن‌حرث‌بن‌کلده بوده است. بیشتر اینان درایران وروم طب میآموختند، بعضی‌هم در دیر راهب ویامعبدکاهن یهود وکلدانی این‌علم را فرا میگرفتند، پاره‌ای از آنان مثل نضربن‌حرث‌بن‌کلده هم پزشك وهم فیلسوف بودند . عده‌ای از آنان بیشتر درجراحی تخصص داشتند و بنام جراح مشهور

میشدند مانند ابن‌ابی‌رومیهٔ تمیمی که از نامی‌ترین جراحان دورهٔ جاهلیت است و در عملیات جراحی مهارت داشته است .

چون عربها باسب و شتر خویش علاقمند بودند بعضی از پزشکان عرب تنها بمعالجهٔ اسب



ت ــ استانبول : مسجد سلیمانیه

وشتر مشغول میشدند واین‌همان است‌که امروز بیطاری (دام پزشکی) نام‌دارد. عاص‌بن‌وائل از دام‌پزشکان نامی دورهٔ جاهلیت است .

۶-شعر پیش از اسلام در اصطلاح عرب هر کلام موزون باقافیه شعر است. ولی این‌تعریف برای شعر جامع نیست بلکه اصطلاح و تعریف مـزبور بیشتر بکلام منظوم تطبیق میکند و البته شعر و نظم از یکدیگر جداست . چه‌بسا شاعری‌که ازنظم بی‌بهره است وچه‌بسا اشخاصی‌که درتنظیم نظم مهارت‌دارند ولی شعر گفتن نمیتوانند ودر واقع نظم بمنزلهٔ قالبی‌است‌که شعر درآن‌قالب‌گیری میشود، اگرچه‌نظم رونق واثرشعر رامی‌افزاید درهرحال تعریف‌شعر از نظرکلی محتاج به‌تفصیل است واختصار درآن مورد بی‌مناسبت است. چه‌که در تحت‌عنوان شعر تعبیرهای مختلف و متنوعی‌گنجانیده میشود بعلاوه تأثیری‌که شعر در اشخاص دارد البته‌کلام مرسل چنان تأثیری ندارد و اما فرق میان شعر وکلام مرسل آنست‌که اشعار در خاطر انسانی یکنوع انفعالاتی ایجاد میکندکه محتاج بقیاس وبرهان نیست. درصورتیکه‌کلام مرسل عبارت ازتعبیراتی است‌که بامشهودات انسان و یااستنتاج انسان وباقیاس وبرهان‌حاصل شده باشد، بنابراین‌کلام‌مرسل زبان عقل وشعرزبان روح ودل است وبعضی‌ها شعر راچنین تعریف‌کرده‌اند :

«تصویرات ظاهری ازحقایق پنهانی شعر است» .

شعر از قدیم‌الایام بوده است، هیچ ملتی (چه‌در زمان قدیم و چه‌در زمان حدید) بدون شعر نبوده‌است، شعر آینهٔ تمام نمای‌عادات ورسوم مردم است. شعر دفترچه اخلاق ملتهاست، شعردفتر اخبار اقوام وکتاب مقدس ادیان میباشد، چه‌که قلب‌انسان زودتر ازعقلش بحرکت آمده ونفسش پیش‌از فکرش بکار افتاده‌است واز آنرو پیش از آنکه‌ازعلم وعقل سخن بگوید از شعر دم زده است. لذا قدیمی‌ترین اخبار مربوط باقوام‌که تقریباً نوعی خیال میباشد در ضمن شعر گفته شده وکهنه‌ترین محفوظات بشری‌در شعر جمع شده است. شعائر دینی وادبی وحماسه‌سرائی (رزم‌جوئی) وسایرانفعالات نفسانی اقوام درشعر نهفته است. شاهنامهٔ‌ایرانیان، ایلیاد، واودیسی یونانیان، اودیس‌رومیان، مهابهاراته ودراماپانهٔ هندیان، وتوراة یهودیان، تمام اشعاری‌است‌که عادات واخلاق ورسوم واخبار ادبیات‌آن مللرا (بخصوص ازنظرپرستش خدایان) بصورت منظم نگاهداری‌کرده ونمایان‌میدارد واین‌خود طبیعی‌است، زیرا شعرزبان روح وجان‌است واز انفعالات ومشتهیات‌نفسانی بشرحکایت میکند ودلیل وبرهانی هم نمی‌طلبد وچنانکه میدانیم بیشتر افعال‌دینی محتاج به‌تسلیم دربرابر حوادث وغوطه‌وری درعالم خیال میباشد .

شعر عبری- اقوام سامی بیش‌از هرقوم دیگردرعالم خیال فرومیروند وبهمین جهت بدیانت توحید متمایـل هستند: چون عقیدهٔ بتـوحید عبارت از ایمان بهمبدائی‌است‌که تحت کنترل حواس درنمیاید وبهمین‌نظر اقوام سامی بیش‌از دیگران به‌تصورات شاعرانه علاقه‌مند

بودند واین‌خود ازآثار شاعرانهٔ آنان پدیدار است، قدیم‌ترین آثار شاعرانهٔ سامی‌ها توراة است و در قدیم‌ترین اسفار توراة تصورات شاعرانهٔ بسیار است . مثلا سخنان لامك بدوزنش (عاده) و (صله) درسفر تکوین قسمتی از سرودی است‌که از دست رفته و فقط مطلعش مانده است و اگر باصل عبری آن‌رجوع شود معلوم میگرددکه شعر قافیه‌دار موزونی بوده‌است[1] و در واقع قدیم‌ترین منظومهٔ عبرانیان همان است، بلکه بطور مطلق قدیمی‌ترین اشعار جهان میباشد .

در توراة تصورات شاعرانه‌کم نیست ازآنجمله‌گفتهٔ یشوع‌بموسی (سفرخروج باب۳۲ آیهٔ ۱۷) هنگامیکه موسی باالواح ازکوه طورفرود میآمد صدای های وهوی بنی‌اسرائیل را شنید، بهیشوع‌گفت: آیا درکوی ما غوغای جنگ برپاشده؟ موسی‌پاسخ‌داد. نه‌آهنگ پیروزی است، نوای گریز نیست، بلکه آواز دلنواز میباشدکه بگوشم میرسد، تصور میرود این‌گفتار قدیمی‌ترین است‌که موسی درآنحال‌گفته است وهمینطور سایر مطالب توراة .

کتاب ایوب‌که میگویند اصلش عربی‌بوده‌کتاب‌اشعیا، مزامیر داود وغیره نیزجزء اشعار عبری محسوب میشود . ولی اشعار عبری در زمان سلیمان حکیم به منتها درجهٔ ترقی رسید چون در زمان وی سلطنت یهود در کمال قدرت بود یهودیان امنیت و ثروت داشتند و آن‌دورهٔ حقاً دورهٔ طلائی یهود میباشد ودرحقیقت اوضاع یهود در زمان سلیمان مانند اوضاع عرب درزمان مأمون است، چه‌که این خلیفه نیز مانند سلیمان شاعر وحکیم‌بوده است .

شعرعرب – عربهاکه مانند عبرانی‌ها ازنژاد سامی هستند مانند آنان درعالم خیال وتصورات شاعرانه مستغرق میباشند وچون‌زبان عربی‌بیش‌ازعبری‌کلمات مترادف دارد ومعانی بیان آن نیز وسیع میباشد، لذا استعداد شعری عربی بیش ازعبری است واگر اوضاع محیط وآب وهوا را نیز درنظر بگیریم خواهیم دیدکه افکار شاعرانهٔ عرب وسیع‌تر از افکار عبری است، چه‌عرب درهوای آزاد بیابان اقامت‌دارد ودر احکام و افکار خویش استقلال ذاتی پیدا کرده است وبهمین‌جهت بیشتر اشعار عرب راجع بمسائل سلحشوری ورزم آوری است. اما یهودیان برعکس عربها آنچه درشعر گفته‌اند از خواری وبدبختی وتسلیم بامور دینی‌حکایت میکنند .

عقیدهٔ اکثریت برآن است‌که شعر باید موزون باشداگرچه در چگونگی نظم آن نیز اختلاف‌کرده‌اند، بعضی معتقدندکه شعر یعنی عبارات موزون و باقافیه، دیگران میگویند در شعرقافیه‌شرط است و وزن‌مهم نیست وعده‌ای‌برعکس وزن‌را مهم‌دانسته بقافیه اهمیت نمیدهند.

---

۱ – ترجمهٔ فارسی آیهٔ ۲۳-۲۴ باب چهارم سفر خروج چنین است:
لامك بزبان خود عاده و صله گفت قول مرا بشنوید ای زنان . سخن مرا گوش گیرید زیرا مردی‌را کشتم بسبب جراحت خود وجوانی رابسبب ضرب‌خویش، اگر برای قاین هفت چندان انتقام گرفته شود برای لامك هفتاد وهفت‌چندان. مترجم



ع ــ قلمدان و دواتی که روی آن گل و بوته و نوشته‌هائی درج شده است

عربها برعکس برادران سریانی و عبری خود وزن وقافیه هردو را شرط لازم شعر میدانند. اما سریانی‌ها در اشعار قدیم خود التزامی بقافیه نداشتند ، افرام سریانی و اسحق انطاکی از شاعرانی هستندکه آن قسم شعر گفته‌اند. عبرانیان به‌هیچ‌کدام مقید نبودند واگر هم الزامی داشتند بقافیه بوده است نه به وزن و همینکه آیات قرآن را باآن معانی وافکارعالی بارعایت قافیه شنیدند آنرا بزبان عبری خود قیاس کرده گفتند: «این‌هم شعر است!.»

گرچه شعر باقافیه و وزن درست نمیشود ، یعنی ممکن است شعری گفته شود کــه شعر وقافیه و وزن هم درآن رعایت نشده باشد ولی هرچه هست وزن وقافیه اثرشعر رامی‌افزاید، درهرحال وزن وقافیه شرط شعر نیست، چه‌که خطابه‌بدون‌وزن‌وقافیه است اماافکار واحساسات را تهییج میکند واز آنرو نوعی شعر بشمارمیآید چنانکه بزودی درآن‌باب سخن‌میگوئیم .

چگونه کلمات منظوم در عرب پدید آمد؟

افکار شاعرانه از قدیم در عرب بوده ، اماکلمات منظوم درمیان آنها تازگی دارد وچه‌بساکه‌در ابتدا، شعررا باجمله‌های‌کوتاه ماننده‌مثل نقل میکردند تا ازبرکردن آن آسان باشد، تااینکه تدریجاً مثل‌ها را نیز باسجع وقافیه‌تنظیم نمودندکه بگوش شنوندگان خوش‌آیندشد لذا همان مثل‌های منظوم را بجای آواز برای راندن شترها بکار بردند و البته غناء (آواز) یك‌زبان‌کاملا طبیعی میباشد و همینکه آهنگ یکی دو قافیه بگوش آنان خوش آمد قافیه‌های‌دیگر نیز برآن افزودند واین‌خود نوعی از«رجز» ساده بوده‌است و تا مدت‌زمانی هرگاه‌که‌قریحهٔ شاعران عرب‌گل میکرد، در موقع بدگوئی از یکدیگر یا اظهار تنفر یاابراز فخربه‌دوسه بیتی میسرودند وهمینکه نابغه‌ای میان آنان‌پدید میامدکلمات منظوم روببهبود میگذاردو اصلاحاتی در آن میشد و از قرار مشهور عجاج و اغلب عجلی اصلاحاتی درکلمات منظوم‌نمودند، گرچه زمان آنها معین نیست .

نخستین قصیده سرای نامی عرب امرؤالقیس وجدش مهلهل است‌که از سخنوران قرن پنجم پیش‌ازمیلادمیباشد، میگویند مهلهل اولین‌قصیدهٔ عربی‌را سرود وامرؤالقیس آنراطولانی ساخت ودر شعر تفنن پدید آورد وباب شعر راگشود وآنرا توصیف‌کرد ودر اثر شعر بگریه در آمد. او اول کسی است که ستوران را به آهو و مانند آن تشبیه نمود و شاید بواسطهٔ مسافرت بشهرهای روم وشنیدن اشعار رومی ویونانی این‌فکر برای اوپیش آمدکه شعرعرب رامتنوع سازد چون شخص باهوش همینکه‌بامردم با اطلاع آمیزش‌کند براطلاعات اوافـزوده میشود، چنانکه امرؤالقیس‌همانطوربود. بطورکلی شاعران‌عصر جاهلیت‌کمتر بداخله‌شهرهای روم میرفتند و باستثنای عدهٔ معدودی بقیهٔ شاعران یادر بلقاء ویادر حیره پیش بنی‌لخم منذری میماندند .

پس‌عرب طبعاً شاعر است چون:

۱ ـ عرب‌سامی است وسامی طبعاً اهل فکر وخیال است.

۲ ـ آنها بادیه‌نشین بودند ومردم بادیه‌نشین باستقلال و آزادی خوگرفته‌اند .

۳ ـ مردم صحرانشین عادتاً بایکدیگر مفاخره‌میکنند ویا به‌یکدیگر دشنام داده‌ابراز تنفر مینمایند وهمین کشمکش ومنازعه ذهن آنان‌را روشن میسازد وقوهٔ بدیهه‌گوئی آنها را تقویت مینماید .

۴ـ زبان‌عرب باکلمات منظوم تناسب دارد. عرب یك‌ملت قدیمی‌است وناچار ازقدیم‌الایام شعر میگفته، ولی قدیمی‌ترین شعری‌که ازعرب باقی‌مانده ازقرن دوم پیش‌از هجرت میباشد. دراینصورت آیا پیش‌از آن‌تاریخ عرب شعر نمیگفته است؟ بنظرما البته شعر میگفته وشاید سفر ایوب مجموعـه‌ای از اشعار باستانی عرب بوده‌که اصل آن مفقود شده و ترجمهٔ عبری آن‌مانده است هیچ‌بعید نیست‌که اگر ترجمهٔ عبری سفر ایوب مانند‌اصل عربی آن‌مفقود میشد این قسمت از اشعار عـرب هم بدست نمیآمد ، همانطورکه قسمتهای دیگر اشعار آنان بواسطهٔ دوری آن از ملل‌متمدن بکلی مفقود گشته است .

اشعار عرب زیاد است

نکتهٔ قابل توجه آنکه اشعارعرب متعلق بزمان نهضت پیش از اسلام که فعلا باقی مـانده بسیار است و همین میرساندکه عرب زیاد شعر میگفته است، چه‌عرب‌درمدت یك‌قرن یادوقرن (ایام جاهلیت) بقدری شعر گفته‌که هیچ ملت‌متمدنی‌در ظرف چندین‌قرن بآنمقدارشعر نگفته مثلاایلیاد،واودیسی که‌مهمترین‌اشعار زمان‌جاهلیت‌یونانی‌است ۳۰هزاربیت بیش‌نیست. همینطور اشعار هندی ۲۰هزاربیت وراماناپات فقط ۴۸ هزاربیت میشود در صورتی‌که‌طبق گفته‌ونوشتهٔ تاریخ‌نویسان‌عرب‌در نهضت اخیر پیش‌از اسلام چندین برابرآن‌شعر گفته‌شده‌است بعلاوه‌اعراب بیشتر قصیده(ونه‌شعر)میسرائیدند والبته قصیده‌ازشعر طولانی‌تر است‌وازقرار مذکور ابوتمام مؤلف‌کتاب‌حماسه گذشته‌ازقصیده ومقطوعات۱۴ هزاررجزعربی‌حفظ داشته است‌وحماد راویه ۲۷هزار قصیده محفوظ بوده‌که هرقصیده‌ای‌بایکی ازحرف‌هجا آغازمیشده است. اصمعی ۱۶ هزار رجز حفظ داشته‌است وابوضمضم ازصد شاعر اشعاری‌حفظ بوده‌که نام تمام آن صدشاعر عمر بوده است، گرچه دراین گفته‌ها تصورمبالغه میرودواما درهرحال دلیلی روشن بر زیادی اشعارعرب میباشدبخصوص اگراین‌نکته‌را درنظر بگیریم‌که بسیاری از راویان اشعارجاهلیت درجنگ‌های اسلامی کشته شدند‌و اخبار آنان باخودشان ازمیان رفته است. ابوعمرعلاء در آن‌خصوص چنین میگوید: قسمت بسیارکمی از اشعار جاهلیت بدست مارسیده واگر همهٔ آنها را میدانستیم علم وشعر زیادتری داشتیم .

این را نیز باید اضافه‌کردکه هندیها ویونانی‌ها و ملل دیگر دولت و جامعه ودین و تشکیلات داشتند و منظومـات‌آنان در نتیجهٔ آن تشکیلات پدیدآمده و ترقی کـرده بود.اما اشعار عرب بدون‌آن وسایل ازروی عوامل طبیعی وفطری پدیدآمده بود واگرغیر ازاین‌بود شعرعرب تا زمان تأسیس جامعه ودولت عرب بتأخیرمی‌افتاد، همانطورکه اشعاررومیان چند

قرن پس از تأسیس دولت آنان پدیدآمده بود واشعارلاتینی (دورهٔ طلائی آن) درایام اوگوست و تیباریوس درقرن هشتم هنگام تأسیس دولت روم (قرن اول میلاد) نهایت ترقی ورونق را پیداکرد، سپس روبقهقرا رفت. همینقسم اشعار اروپائیان که پس ازتأسیس دولتهای اروپائی و پیشرفت علم وادب درمیان آنان روبه ترقی گزارده پیشرفت کرد.

اساساً شعربدو قسمت مهم تقسیم میشود:

اقسام شعر ۱ـ اشعاری که درآن احساسات شاعروکسان او توصیف میشود.

قسمت اول را فرنگیان اشعار لیریك (Lyric) بزمی میگویند و لیریك ازکلمهٔ لیرLyre (عود) میآید، اشعاری که درآن احساسات عاشقانه، اشتیاق، وجدان، مرثیه، رجزخوانی، مباهات، انتقام سرائیده‌شده یا مشتمل برپند ونصیحت وحکمت است جزو اشعار غنائی (لیریك) درمیآید.

قسمت دوم سایرانواع شعراست که داستان سرائی جزءآن میباشد و فرنگیان آنرا اشعاراپیك Epic رزمی میگویند،یعنی اشعاری که حوادث ووقایع درآن ذکرشده ویاشعرهای تمثیلی وتوصیفی که باصطلاح فرنگیان درام Drama میباشد.

اشعار سامیان بیشترشعر غنائی (لیریك) است. بخصوص اشعار یهودیان ازمشهورترین شعرهای احساساتی است. چون یهودیان بیش از هرملت دیگردنیاآه وناله وگریه وزاری دارند. مزامیرداود و مرثیه خوانی‌های یهود و امثال و حکم سلیمان نبی وغیره نمونه‌ای از همان احساسات میباشد، خلاصه اینکه افکار شاعرانهٔ یهود (عبریان) از هرجهت حاکی‌از شکوه وگریه وتمسك بدین وتسلیم درمقابل قضا وقدر است.

عربها هم دارای همان‌افکار شاعرانه میباشند بااین فرق‌که مقتضیات محیط وزندگانی اعراب بیش از هرچیز متوجه رجزخوانی وعشق بازی واظهار افتخارو صحبت شمشیرواسب میباشد. بطورکلی اشعار عرب قریب بیست قسم است ازآن جمله اشعار غنائی (موسیقی) که عاطفه واحساسات را میرساند، مانند غزل، مباهات، مدح، هجو، عتاب، عذرخواهی، زهد، مرثیه، تبریك، وعید، حذردادن، رجزخوانی.

وقسم دیگرتوصیف شاعرانه ازگل وشراب وغیره ویا پند واندرزو حکمت.

وخلاصهٔ کلام اینکه درتمام اقسام فوق احساسات شاعرو یا قبیلهٔ شاعرابراز شده است.

نمیتوان گفت‌که عربها شعرافسانه وداستان سرائی نداشته‌اند، اما نسبت بسایراشعار آنان قسمت (داستان سرائی) بخصوص درایام جاهلیت‌کم بوده است وهمان اشعار مختصرهم راجع بتوصیف پاره‌ای حیوانات ویا ادوات بوده ویا وقایع‌کوتاهی را توصیف‌کرده است.

اما اشعار طولانی (داستان سرائی) مانند ایلیاد هومروشاهنامهٔ فردوسی اساساً درزبان عربی وجود ندارد. معذلك نمیتوان گفت‌که عربها اصلا چنان اشعاری نگفته‌اند بلکه تصور میرودا‌عراب نیز بواسطهٔ جنگهای داخلی خود چنان اتفاقاتی داشته واشعاری درآن خصوص

سروده‌اند، منتهی قسمت عمدهٔ آن مفقود شده وفقط قسمتهای‌کوتاهی ازیك چنان قصیده‌ای تا زمان اسلام بدست‌آمده است که پاره‌ای وقایع جنگی ومانندآن توصیف میکند و درهرحال بیش ازاین مجال گفتگو دراین مبحث برای ما مقدورنیست .

عربها فطرتاً شاعربودند، حتی دزدان ودیوانگان عرب شعرمیگفتند، زنان شاعره‌در میان عرب بسیارندوجمعی از آنان جزء نابغه‌ها میباشند وهرکس هم که طبع شعر نداشته درمجالس شعراء میآمده وشعررا گوش میداده حفظ میکرده وراجع به‌آن اظهار عقیده مینموده است. زنها نیزبرای بررسی اشعارو تحقیق دربارهٔ برتری شاعران مجالس ادبی تشکیل میدادند. درآن مجالس از هرنوع شعری سخن میگفتند کودکان عرب که کمترین اطلاعی ازشعروادب نداشتند درزمان‌کودکی شعرمیسرائیدند و هرکس بسن جوانی میرسید وشعر نمیگفت وقریحهٔ خود را نشان نمیداد اورا معیوب وناقص میدانستند .

مقام و منزلهٔ شعر

عربها جوانان خود را ترغیب میکردندکه شعرنیکو بسرایند چه شاعردر میان عربها پناه شرف وناموس وراوی‌آثارو اخبارآنان‌بود وچه بساکه شاعررا برپهلوان (شوالیه) ترجیح میدادند وهمینکه در قبیله‌ای شاعری پیدا میشد قبایل دیگربمبارکبادآن قبیله رفته وقبیلهٔ شاعررا تبریك میگفتند سپس‌مجالس مهمانی وجشن ترتیب میدادند وخوانها میگستردند وزنان با سازوآوازپذیرائی میکردند وجوانان مشغول خدمتگذاری میشدند چه معتقد بودندکه شاعراز شرف وناموس قبیله دفاع میکند، نام‌آنان را بلند میسازد وآثار آنها را جاویدان میدارد، درواقع‌آنچه که از اخبار وآداب وعلوم واخلاق زمان جاهلیت باقی مانده همانا بوسیلهٔ اشعار است .

از اشعار عرب جنگهای‌آنان ووقایع تاریخی‌آنها بدست‌آمده وسیستانی (سجستانی) کتاب معمرین (سالخوردگان) را ازآن‌شعرها تألیف‌کرده است.

حالات شعرای‌گذشتهٔ عرب از همان اشعار جمع‌آوری شده وازآن‌کتابهائی مانند کتاب ابن‌قتیبه ودیگران تألیف شده‌است. توصیف شهرها (قبیله‌ها) کوه‌ها، دره‌ها، حیوانات، گیاهان و امثال‌آن بوسیلهٔ اشعار شاعران محفوظ مانده و درنتیجه‌کسانی مثل جاحظ و ابو-حنیفه دینوری‌توانسته‌اندکتاب حیوان وکتاب گیاه تألیف‌کنند. خلاصه اینکه اخبارواطلاعات مربوط بدین، عادات،آداب ورسوم عروسی، مهمانی، ماتم، اسب سواری وامثال‌آنان‌که از زمان‌جاهلیت‌باقی‌مانده بواسطهٔ همان اشعاربوده‌است.

پاره‌ای از شاعران عرب بواسطه اشعاری‌که درحمایت ازقبیلهٔ خود سروده‌اند بسیار مشهور شده‌اند ونام‌آنان باقی مانده است. مانند زیاد اعجم‌که قبیلهٔ قیس را تمجیدکرده و فرزدق، ازوی نام برده‌است وعتبهٔ بن ربیعه قبیلهٔ قصی را ستوده است وامثال‌آنان بسیارند.

عربها بقدری شعرو شاعری رااحترام میگذاردندکه هفت قصیده ازاشعار قدیم شعرای خود را باآب طلا روی پارچهٔ مصری نگاشته وآنرا درپرده‌های‌کعبه آویختند واین همان

است که‌آنرا معلقات یامذهبات میگفتند، مانند معلقه یا مذهبهٔ امرؤالقیس و معلقهٔ زهیرو بعقیدهٔ بعضی معلقات غیراز مذهبات است .

زبدهٔ اشعارجاهلیت ۴۹ قصیده است‌که از۴۹ شاعرباقی مانده است وبه هفت مجموعه تقسیم میشودکه هرقصیده‌ای لقب مخصوصی دارد از اینقرار:

معلقات ـ مجمهرات ـ منتقیات ـ مذهبات ـ مراثی ـ مشوبات ـ ملحمات .

وتمام این‌مجموعه‌ها درکتاب جمهرةاشعارالعرب تألیف ابوزید انصاری یافتمیشود.

تأثیر شعر

اما تأثیراشعار عرب درحمایت شرف وناموس‌آنان ازاین رو بوده‌که عربها فطرتاً خیال پرور و اهل حماسه هستند وچنین مردمی طبعاً از سخنان بلیغ متأثرمیشوند وچه بسا که شعریك فرد آنانرا بجنگ برمی‌انگیخته یا ازجنگ بازمیداشته است، ازآنروعربها از هجو شاعران بیم داشتند وبمدح آنان فخرمیکردند، حتی عمرنیز تحت همین تأثیر بوده است و هرگاه که به حکمیت میان دو شاعرگرفتار میشداز مداخلهٔ در کار شاعران امتناع میداشت وکسانی را مثل حسان بن ثابت و مانند اورا برای حل وفصل‌قضیه مأمورمینمود وموقعی باسه‌هزار درهم‌زبان‌حطیهٔ شاعر را خریداری کرد که بر ضد مسلمانان چیزی نگوید و بقدری عربها از هجو شاعربیم داشتندکه‌ازوی‌برای‌عدم تعرض عهد و پیمان میستاندند . گاه هم زبان شاعررا با تسمه میبستند، چنانکه قبیلهٔ بنی‌تیم پس‌از اسیرکردن عبدیغوث ابن‌وقاص چنان کردند و شاعر مزبور درآن‌خصوص چنین میگوید :



کلاهخود فولادین از ساخته‌های دمشق

ترجمهٔ شعر:

«ای قبیلهٔ تیم زبان مرا بگشائید چه‌باآنکه زبان مرابا تسمه بسته‌اید باز هم میگویم».

« پیرزن نادان ازحال و روز من میخندد مثل‌اینکه پیش ازمن اسیریمانی

ندیده است».

عربها میکوشیدندکه شاعران آنها را مدح گویند، چه هرکس‌که مدح میشد قدر و منزلتش بالا میرفت واگردخترانی درخانه داشت پس ازمدح شاعر بشوهر میرفتند چنانکه دختران ملحق پس ازمدیحه گفتن اعشی‌اکبر ازوی درسوق عکاظ فوری بشوهررفتند، زیرا قصیدهٔ اعشی‌که درمدح ملحق گفته شده بود باعث شهرت وی گشته خواستگاران دنبال دخترانش آمدند.

موقع دیگرشخصی مقداری روسری سیاه خریده ودر فروش‌آن درمانده بود مسکین دارمی از شعرای مشهور عرب اشعاری دروصف زن زیبائی سرودکه روسری سیاه برسرداشته است وهمین اشعاردارمی سبب شدکه زنان عرب روسری سیاه تاجررا خریدند واو ازکسادی بوسیلهٔ شعرشاعررهائی یافت.

ترجمهٔ شعرمسکین:

«بگوبآن زن زیبای نمکین بااین روسری سیاه چه‌بلائی برسر زاهدآورده‌ای»

و بیچاره زاهد جامهٔ خودرا بالا زده آمادهٔ نماز بود، اما همینکه روسری سیاه تو را دید، نتوانست از درمسجد تو برود».

وبزودی دربارهٔ تأثیرشعر دردورهٔ اسلام صحبت خواهیم داشت.

القاب شاعران

شاعران غالباً بمناسبت الفاظی‌که درشعر خود میگفتند بالقابی ملقب میشدند، مثلا عوف‌بن سعد را بواسطهٔ یك شعرمرقش (نگارین) میخواندند.

جریربن عبدالمسیح ضبعی را متلمس میگفتند چون درشعروی‌کلمهٔ متلمس (دردناك) آمده بود.

زیادبن معاویه ذبیانی را نابغه میخواندند، چون درشعرش‌کلمهٔ نبوغ بوده است. و همینقسم سایرالقاب شاعران مانند:

مخرق، افنون، تابط شرا، اعصر، مستوعر، اعسر، طرفه، ذی‌الرمه، مزرد، عویق، جران‌العود، عجاج، موسی‌الشهوات، رقیات، صریع‌الغوانی، غبارالعسکر، مقبل‌الریح وغیره که بمناسبت اشعار خوددارای القابی بودند.

البته تمام قبیله‌های عرب در شعر و شاعری یکسان نبودند و شاعرترین قبیلهٔ عرب طایفهٔ ربیعه بودندکه این شاعران از میان‌آنان برخاسته‌اند:

مهلهل، مرقشان (بزرگ وکوچك)، طرفةبن عبد، عمربن قمیمه، حارث‌بن حلزه، متلمس، اعشی، مسیب.

پس ازربیعه، قیس شاعرترین قبیلهٔ عرب بشمار میآمد وشاعران ذیل ازآن قبیله‌اند.

نابغهٔ اول، نابغهٔ دوم، زهیربن ابی‌سلمی، ربیعه، لبیه، حطیئه، شماخ وغیره.

بعد از قبیلهٔ قیس قبیلهٔ تمیم است که اوس‌بن حجر شاعر مضر از آن بوده است آنگاه قبیلهٔ هذیل وغیره .

طایفهٔ حمیر نیز شاعرانی ازخود داشته‌اند .

شگفت آنکه عربها همه نوع برتری برای قریش قائل بودند، جز شعر وشاعری که قریش رادر آن قسمت بی‌بهره میدانستند وشاید آمیزش با ایرانیان افکار شاعرانهٔ اعراب را برمی‌انگیخته‌است، چون شاعرانی‌که با ایرانیان ورومیان آمیزش داشتند بهتر از دیگران شعر میگفتند وقبایلی‌که در مجاورت عراق (ایران) میزیستند بیش از دیگران شاعر بوجود آوردند.

باری، شعر درعرب رایج بوده وهرقبیله افراد شاعر وغیر شاعر داشته یعنی‌کسانی‌که شعر میگفتند ویا اشعار دیگران را از برمیداشتند وبوسیلهٔ شعر شرف وناموس خود را حفظ میکردند واحساسات خویش راابرازمیداشتند. درواقع شعر گنجینهٔ علم واخلاق‌وادبیات آنان بوده‌است، همینقسم عربها بامثال علاقه داشتند ومثل‌های بسیار میان‌آنان رایج بودحه‌مثل آینهٔ تمام نمای عادات واخلاق وآداب بوده است وبسیاری از آداب ورسوم عرب‌را بوسیلهٔاشعار آنان استخراج کرده‌اند.

۷- خطابه‌در جاهلیت

خطابه محتاج بلاغت وتصورات شاعرانه است واز آنرو میتوان‌آنرا نوعی شعر (نثر) غیر منظوم دانست. گرچه خطابه وشعر باهم فرق دارد، ازآنجمله اینکه خطابه نیازمند رجزخوانی (حماسه) است و در مردم دلیر آزادیخواه واستقلال طلب تأثیر بسیار میکند، در صورتیکه چنین شرایطی برای‌شعر لازم نیست، ازآنرو ایام جاهلیت یونان وعرب ازاین‌حیث با هم شبیه است زیرا هردو ملت اهل شعر وخطابه و استقلال طلب وبامناعت بودند و بهمین جهات خطابه در میان رومیان رایج بوده وبهمان لحاظ یهودیان پیش ازخطابه شعرمیگفتند، در صورتی‌که رومیان پیش از شعر بخطابه پرداختند چون یهودیان برعکس رومیان ذلیل و ضعیف و ناتوان بودند ومردم ضعیف وذلیل طبعاً بیشتر شعر میسرایند وبیشتر اشعار پر آه وناله وسوز وگداز می‌گویند وقریحهٔ آنان‌بمرثیه وحکمت وپند واندرز متوجه می‌شود.

اما عربها بواسطهٔ مقتضیات محیط خود بآزادی وحماسه‌علاقه داشته ومثل سایرمردمان خیال‌باف احساساتی دارای عواطف سرشاری بودند وسخنان بلیغ در آنان مؤثر بوده است. بقسمیکه یك احساسات بلیغ غرور آمیز آنان را تحریك‌کرده آنها را بجنگ میبرد ویا از جنگ بازمیداشت وچون عربها با یکدیگر زدوخورد داشتند برای مباهات و ابراز تنفر بخطابه‌سرائی‌احتیاج داشتند تا بدان‌وسیله طرف رامجاب سازند ویا دسته‌بندی‌کنندولی بیشتر خطابه‌ها برای مباهات بهایل‌وتبار ویا برای اظهار فضل وادب بوده ودر مجالس عمومی و خصوصی القاء میشده است. خطیب معمولا عمامه بر سر وعصا در دست‌گرفته ایستاده خطابه

میخواند وباعصا ونیزه افکار خود رامجسم میساخت، گاه‌هم روی‌بار ویاشتر خود نشسته‌خطبه میخواند، از جمله دلایل بر تشابه خطبه وشعر اینکه بیشتر شاعران خطیب وبیشتر خطیبان شاعر بودند واز عهدهٔ خطابه وشعر برمیآمدند. منتهی اگر شعر بهتر میگفتند شاعر میشدند وگر نه به خطیب شهرت می‌یافتند. اتفاقاً هر قبیله‌ای که شاعرش زیاد بود خطیبش هم زیاد بوده است.

از جمله مطالب مربوط بشاعران وخطیبان عرب اینکه طایفهٔ عبدالقیس پس‌از جنگ با طایفهٔ ایاد بدوقسمت تقسیم شدند، قسمتی ازآنان‌بعمان واطراف عمان وقسمت دیگر به‌بحرین واطراف بحرین کوچ کردند. در میان عمانیها خطیب ودر میان مهاجرین بحرین شاعرزیاد بود وعجب آنکه مهاجرین بحرین موقعیکه در بادیةالعرب وکانون فصاحت مقیم بودندچنان شاعران وسخنورانی پدید نیاوردند، واین گفتهٔ پیشین مارا ثابت‌میکندکه آمیزش باایرانیان قریحهٔ شعری مهاجرین را تقویت‌کرده ظاهرساخت. همین قسم عربهائی‌که دریمن میزیستند بواسطهٔ مجاورت وآمیزش با ایرانیان در خطابه سرائی پیشرفت‌کردند چون ایرانیان نیز مردم سخنور وخطیبی بودند.

موضوع خطبه‌ها

عربها با اینکه خواندن ونوشتن نمیدانستند خطبه‌های فصیح وبلیغی میگفتند. زیرا خطابه‌سرائی‌مانند شعرگوئی فطری آنان شده بود و پیران، جوانان خودرا ازآغاز جوانی بخطابه سرائی‌عادت میدادند وتمرین مینمودند. چون همانطورکه شعر وشاعری رابرای حفظ نسب ودفاع ازناموس‌خود لازم میدانستند خطبه سرائی را نیز برای اعـزام هیئتها ضروری میشمردند، زیرا اعزام مأمورین مخصوص بنقاط مختلف از لوازم اجتماعی زندگانی آنان بود و بهمین جهت در جاهلیت شاعر برخطیب مقدم‌بوده وپس‌از ظهور اسلام خطیب‌جلو افتاده، زیرا درایام‌جاهلیت وجود شاعربرای حفظ نجابت وتبار ودفاع ازشرافت وناموس قبیله ضرور بود ودراسلام‌اعزام مأمورین وهیئت‌های مختلف‌که از لوازم اوضاع اجتماعی بود وجود خطیب راایجاب میکرد تابدانوسیله جمعیت‌هائی تشکیل یابد وطرف را مجاب وقانع‌کند، قبایل‌عرب‌که غالباً باعزام هیئت‌ها (وفود) محتاج‌بودند، بخطابه‌سرا اهمیت میدادند چون‌خطیب‌زبان اهل‌قبیله ونمایندهٔ تمام مردم قبیله محسوب میشد.

اعزام هیئت‌ها در آن ایام خیلی شیوع داشت، ایرانیان، رومیان، هندیان، چینی‌ها نزد یکدیگر مأمورینی میفرستادند تا بدان وسیله روابط ایجاد نمایند ویا افتخارات خودرا عرضه بدارند، گرچه عربها از خود دولتی نداشتندکه هیئت‌هائی روانه سازند ویا هیئت‌های دیگران را بپذیرند ولی‌چون پادشاهان عرب درعراق نزد پادشاهان ایران از زبان آوری عربها مطالبی میگفتند پادشاهان ایران بی‌میل نبودندکه هیئتهای عرب را بپذیرند تا آنکه موقعی نعمان باکسری انوشیروان در این باب صحبت داشت ومقرر گردید هیئتی از قبایل

مختلف عرب نزد انوشیروان بیایند واز هرقبیله دویاسه مرد دانشمند وآبرومند برای این‌کار تعیین شدندکه از آنجمله اکثم‌بن‌صیفی وحاجب بن‌زراره ازقبیلهٔ تمیم وحرث‌بن‌ظالم‌وقیس‌بن سعود ازقبیلهٔ بکر وخالدبن جعفر وعلقمة‌بن‌علاثه وعامر بن‌طفیل از طایفهٔ عامر وغیره انتخاب شدند. اینان نزد انوشیروان آمدند وهر کدام خطابه‌ای خواندندکه ابن‌عبدربه آن خطابه‌ها را درجلدسوم عقدالفرید ذکر کرده‌است.

عربهای‌یمن‌وشرق شبه‌جزیرهٔ عربستان‌معمولا هیئتهائی نزدپادشاهان ایران‌میفرستادند واز بیداد مأمورین ایرانی‌شکایت میکردند، گاه‌هم هیئت‌های دیگری با هدایای چندی‌مانند اسب وغیره بمنظور گرفتن کمك مالی نزدپادشاهان ایران می‌آمدند، چنانکه ابوسفیان پدر معاویه آنطور کرد.

بعضی‌اوقات هیئت‌های عرب برای‌مقاصدمختلف بخدمت‌امیران می‌آمدند. مثلاحسان‌بن ثابت با عده‌ای برای دریافت جایزه وصله نزد نعمان بن‌منذر امیر حیره وآل جفنه امرای بلقاء رفتند وهیئتی ازبزرگان قریش پس ازاستیلای سیف بسن‌ذی‌یزن امیریمن بسرحبشیان بمنظور مبارکباد بخدمت وی شتافتند وعبدالمطلب جد پیغمبر (ص) از جمله خطیبانی بودکه درحضور سیف‌خطابه خواند وهمینکه‌کار اسلام پیش‌رفت از قبایل مختلف عرب هیئتهائی نزد پیغمبر (ص) میآمدند که از حقیقت اسلام آگاه شوند ویا اینکه خود اسلام بیاورند و پس از پیغمبر (ص) نیز آمدن این هیئت‌ها ادامه داشت. چنانکه‌جبلة ابن‌ایهم وعمروبن‌معدی‌کرب با همراهان نزد عمر آمدند واهل یمامه هیئتی نزدابوبکر روانه داشتند وهیئتهای دیگر که شرحش طولانی میباشد مرتب درآمد ورفت بودند.

خطیبانـ خلاصه اینکه درنهضت قبل‌ازاسلام خطیبان‌مانند شاعران زیادبودندوغالباً امیران وخردمندان وآبرومندان هرقبیله خطیب میشدند. هر قبیله خطیب وغیر خطیب داشت، همانطورکه پاره‌ای قبایل شاعر متعددداشتند وپاره‌ای نداشتند. مشهورترین خطبای جاهلیت قیس بن‌ساعده ازطایفهٔ ایاد میباشد. حضرت رسول اورا موقعی دربازار عکاظ دیدکه بر شتر سرخی نشسته ومیگفت:

«ای مردم گردهم آئید، گوش‌فرا دهید وپندبگیرید، هرزنده‌ای میمیرد وهرکس مرد ازمیان میرود وآنچه‌آمدنی‌است میآید...»

دیگر از خطیبان عرب سحبان وائل استکه زبان آوری او میان عربها مثل شده، میگویند فلانی ازسحبان هم سخن آورتر بود، هرگاه که سحبان خطابه میخواند مانند باران عرق می‌ریخت ویك‌حرف دوبار تکرار نمیکرد، ازخطابه باز نمی‌ایستاد ونمی‌نشست تا خطابه بپایان میرسید.

خطیبان دیگرعرب ازاین قرارند:

دویدبن‌زید وزهیر بن خباب ومرثدالخیر وغیره از قبیلهٔ‌حمیر.

حارث بن کعب مذحجی، قیس بن زهیر عبسی، ربیع ضبیع خزاری، ذوالاسبع عدوانی، اکثم بن صیفی تمیمی، عمرو بن کلثوم ثعلبی وغیره از سایر قبیله‌ها.

خطیبان میکوشیدند که عبارت‌های پسندیده و آشنا برزبان برانند، خطبه معمولا کوتاه ویا بلند بوده است.

خطبه هـای کوتاه را بیشتر دوست داشتند چـون از بر کردن آن آسان بود و البته خطبه‌های کوتاه بیش از خطبه‌های بلند بکار می‌رفت، هرخطابه‌ای بمناسبتی اسم مخصوصی پیدا میکرد مانند خطابهٔ عجوز آل رقیه وخطبهٔ عذرا ازقیس بن خارجه و خطبهٔ شوهاء ارسحبان وائل وغیره. عربها بقدری توجه بخطابه داشتند که آنراسینه بسینه ودهن بدهن نقل میکردند.

۸ - مجالس ادب وسوق عکاظ

عربها غالباً محفل‌های ادبی تشکیل میدادند ودرآن محفل مشاعره و سخنوری میکردند ودراین زمینه شب نشینی‌ها داشتند و در بارهٔ مسائل اجتماعی و ادبی صحبت مینمودند . این محفل‌های ادبی را باصطلاح آنروز (نادی-باشگاه) میگفتند، مثلا قریش باشگاه مخصوصی داشتند که به نادی قریش مشهور بود ودیگر دارالندوه باشگاهی درمجاورت کعبه بوده‌است وهرگاه وبیگاه که ازکار روزانه فارغ میشدند بآن باشگاهها میرفتند ودرآنجا بسخنوری و شعرخوانی و گفتگو میپرداختند وعلاوه براین باشگاههای دائمی، بازار هائی دایرمیکردند که بمناسبت فصل تشکیل میشد .

بازار - مراد ازبازارمحلی است که اهالی‌شهرها موقع معین‌درآنجا جمع شده بخرید وفروش وداد وستد وکارپردازی مشغول میشدند وهم اکنون نیز دردهها وشهرهای دورافتاده ازدنیای متمدن چنین بازارهائی دایر می‌شود ودربعضی ازشهرهای بزرگ مثل قاهـره در روزهای معین مثل شنبه یاسه شنبه یاچهار شنبه بازارهـائی دایر میشود ومـردم از نواحی و اطراف برای داد وستد به‌آن محل می‌آیند.

پاره‌ای ازاین بازارها هفته‌ای یکبار، بعضی ماهی یکمرتبه یا سالی یکمرتبه وگاه هم چند سال یکبار تشکیل میبابد، مثلا هندوها سالی یکبار در (هروار) کنار رودگانژ بازاری تشکیل‌میدهند که سیصدهزارجمعیت درآنجا گرد می‌آیندوهردوازده سال یکمرتبه درآن محل مراسم‌حج انجام میدهند وقریب یك‌میلیون زوار بدان نقطه رو می‌آورند وبهمین جهت‌بازار مزبوربزرگترین‌بازارهای دنیامیباشد، درروسیه‌وانگلستان وفرانسه وآمریکا وآلمان وعثمانی هم ازاین قبیل بازارها دایره‌یشود، مثلا درشهرنوگورود روسیه سالی دومـرتبه بازار مکاره تشکیل می‌یابد وازشرق‌اروپا وشهرهای دیگر روسیه قریب دوازده هزارنفر؟ (دراصل عربی دوازده هزار نوشته شده ولی ظاهراً صد وبیست هزاراست. مترجم) درآنجا جمع میشوند و معادل دوازده میلیون منات درآنجا خرید وفروش میشود. همین قسم سایرشهر های بزرگ دنیاکه چنین بازارهائی دایرمیکنند .

در روزگار باستان اینگونه بازارها مکرر تشکیل می‌یافت ولی هدف اساسی از تشکیل آن انجام مراسم دینی بود وخرید و فروش خوراکی ونوشابه وغیره جزء متفرعات آن بشمار می‌آمد. بازارهای عرب درزمان جاهلیت مانند بازار عکاظ وغیره نیز بهمان منظورها دایر می‌شده است .

بازارهای عرب

عربها درزمان جاهلیت سالی چند بار بازارهائی دایر میکردند ودر فصل‌های معین مردم ازدور ونزدیك بآنجا می‌آمدند وهمینکه ازاین بازار فارغ می‌شدندببازار دیگری می‌رفتند، باین ترتیب‌که ازروز اول ماه ربیع‌الاول در دومة‌الجندل ازنواحی مرتفع نجد برای خرید و فروش وداد وستد بازارهائی ترتیب میدادند وسپس ازآنجا به هجر می‌رفتند ویك ماه درآن بازار بودندآنگاه ازهجر به عمان‌منتقل میشدند وازعمان بحضرموت وعدن‌کوچ میکردندوبعضی به صنعاء عزیمت مینمودند ودرآنجا بازار دایرمیکردند . بعد درماه‌های حرام بازار عکاظ‌که ازبازارهای مشهور عرب بوده دایر میشد، علاوه برآن بازارهائی درنواحی موسوم بـه شحر، صحار ، مخنه، حباشه، مشقر وغیره دایرمیکردند .

بازارعکاظ

مشهورترین بازارهای عرب درزمان جاهلیت بازار عکاظ واقع میان طایف ونخله بوده است وموقعی‌که اعراب قصدحـج داشتند از اول ذی‌القعده تابیستم دربازار عکاظ اقامت میکردند سپس از عکاظ بمکه رفته مراسم‌حج بجا میاوردند وبخانه‌های خود باز میگشتند، معمولابزرگ هرقبیله‌ای ببازار قبیلهٔ خود میرفت ولی تمام بزرگان عرب بلااستثناء ببازار عکاظ می‌آمدند ، هرکس اسیری داشت برای فدیه دادن و آزادکردن اسیر خود بعکاظ می‌آمد ، هرکس محاکمه داشت برای دادرسی بعکاظ میآمد و نزد داوران که از قبیلهٔ بنی تمیم بودند دادخـواهی میکرد و هرکس خونخواهی میخواست وطرف خود رانمی‌شناخت برای پیداکردن گمشدهٔ خود بعکاظ می‌آمد، هرکس شهرت طلب بود ودرپی‌تحصیل شهرت میگشت برای‌نیل بمقصود بعکاظ میآمد، هرکس میخواست باکسی مباهات‌کند ومفاخر خودرابگوید درفصل عکاظ بآن محل می‌شتافت وعربها دراین قسمت بقدری مقید بودند‌که در بزرگی وسنگینی مصیبتها بریکدیگر مباهات میکردند ویکی ازآن موارد مفاخرهٔ خنساء وهند است ازاینقرار :

خنساء شاعرهٔ نامی عرب پس ازکشته شدن کسانش اعلام داشت که مصیبت او در میان عرب سابقه ندارد وازاین حیث برتمام مردم عرب مقدم‌است وهمینکه هندزن ابوسفیان دختر عتبه‌ازاعلامیهٔ خنساء خبر شد برای مبارزهٔ باوی‌آماده‌گشت چون هند خودرادرمصیبت‌کسانش برترازهمه میدانست، ازآنروهمینکه موعد بازار عکاظ رسید در هـودجی نشسته بطرف عکاظ شتافت و همینکه وارد بازار شد دستور داد پرچمی روی هودج بگذارند وشترش را نزدیك خنساء ببرند وچون دوشتربهم رسیدند خنساء‌گفت خواهرجان توکیستی؟ هندگفت من نامم

هند دختر عتبه‌واز حیث مصیبت بزرگترین مردم عرب هستم ولی‌شنیده‌ام که توخودرا بزرگترین مصیبت زدگان عرب میدانی آیا ممکن است مصیبت خودرا بگوئی تـا بدانم برای که عزادار هستی؟ خنساء گفت: من در مصیبت عمرو بن شرید وصخر ومعاویه پسران عمرو مصیبت زده‌ام توچه‌مصیبتی داری که آنرا آنقدر بزرگ میشماری ؟ هند گفت من درمصیبت پدرم عتبة‌بن‌ابی‌ربیعه وعمویم شیبة‌بن ربیعه وبرادرم ولید ماتم زده‌ام .

خنساء گفت: آیا همهٔ آنان نزد تو برابر بوده‌اند؟ سپس این اشعار را درمصیبت پدر و برادران خود سرود :

ترجمهٔ شعر :

«همینکه همه خواب هستند چشمانم برای ابوعمرو پر آب است .

«و برای دو برادرم می‌گریم، هرگزمعاویه را فراموش نمیکنم که از اطراف بخدمت اومی‌آمدند» .

«برای صخرمیگریم، چه‌کسی مانند صخرمیتوانست سرکردهٔ دلیران باشد» .

«ای هند بدان مصیبت این است، هنگامی که آتش جنگ برافروخته میشود » .

وهند درپاسخ وی این شعرها را خواند .

ترجمهٔ شعر :

« برای خداوندان نجد و حجاز گـریه میکنم ، بـرای پشت و پناه همه از ستمکاران می‌گریم » .

« وای بر توای خنساء بدان بـرای ابی عتبهٔ نیکوکار و شیبه ولید پشت و پناه مردم می‌گریم » .

« آنها بزرگان آل غالب بودند و همینکه بزرگان قـوم را بشمرند آنان ازسران قوم می‌باشند» .

حال باید دانست که اگر عربها دربزرگی مصیبت بریکدیگر رشك میبردند وبیکدیگر فخروشرف میفروختند طبعاً دربارهٔ حسب ونسب وشجاعت‌وفضیلت بیش ازاین مبارزه مینمودند و درنتیجه روی همین مبارزه‌ها میان‌آنان زد وخورد ها وجنگهائـی روی میداد که ذکرش دراینجا مورد ندارد .

آنچه ذکرش دراینجا مهم است آنست که عربها ازتأسیس بازار مکاره واجتماع قبیله‌ها استفـاده میکردند ومجلس مناظره ومباحثه وسخنوری ومشاعره تشکیل میدادند . شعراء شعر میخواندند، خطیبان‌خطابه سرائی‌میکردند ودانشمندانی ازآنمیان انتخاب میشدندکه‌بهترین و برترین گفتارها را تشخیص داده اعلام نمایند و هرگاه‌که نابغهٔ ذبیانی ببازار عکاظ میآمد سراپرده‌ای‌ازچرم‌قرمز برای اومی‌افراشتند وشاعران‌اشعارخود را درمحضراومیخواندند وهر شعری‌که ازهمه بهتربود آنرا باآب طلا نوشته درعکاظ ویادرکعبه می‌آویختند‌که معلقات سبع

نیز از آن اشعار میباشد .

اتفاقاً این کار عرب‌ها بکار یونانیان قدیم شبیه است، چه که آنها نیز در محل موسوم به گیمنازیوم برای ورزش‌های بدنی و بازی های پهلوانی حاضر میشدند وفیلسوفان ودانشمندان از آن اجتماع استفاده کرده بمباحثه ومناظره مشغول میشدند وعیناً عملیات عربها در بازار عکاظ در آنجا معمول میشد، بدیهی‌است که درنتیجهٔ چنین اجتماعاتی حقایق بسیاری کشف میشد وقریحهٔ هوشمندان مردم باذوق بکار می‌افتاد بعلاوه زبان آنان رشد ونمو میکرد وازپاره‌ای معایب تصفیه میشد. مثلا قریش که ببازار عکاظ میآمدند لغات سایر قبایل را نیز می‌شنیدند و آنچه راکه نیکو بود برمیگزیدند ودرلغت‌خودبکار میبردند ودرنتیجه لغت قریش فصیح ترین لغتهای عرب‌شد وازپاره‌ای عیوب وکلمات رکیك ناپسندتصفیه شد وچیزهائی مانندکشکسه وکسکسه وعنعنه وفخفخه ووکم و وهم وعجعجه واستنطاء وشنشنه وعیوب دیگر که در سایر لهجه‌ها یافت میشد ازآن لهجه خارج گشت [1].

۹ـ نسب درجاهلیت

نسب ـ ملتهای قدیم اهمیت زیادی به نسب میدادند ، چه بوسیلهٔ نسب مباهات کرده بر مخالفان چیره میشدند وازآنرو درحفظ نسب میکوشیدند . یونانیان نه تنها برای خود نسب نامه درست میکردند بلکه برای خدایان خویش نسب‌نامه‌هائی داشتند وسرانجام بزرگان خود را به نژاد ونسب خدایان منتسب میساختند . بقسمی که دریونان قدیم نسب هریك ازاشراف وبزرگان بخدائی منتهی‌میشد وچندین قرن پیش ازمیلاد مسیح شعرای یونان اشعاری دراین باب سروده ونسب بزرگان خودرا به خدایان رسانده‌اند، همین قسم رومیان نسب بزرگان خویش را بخدایان میرساندند وپتریقهای خودرا ازنژاد مافوق بشر میدانستند، یهودیان نسب خویش را بانبیای بزرگ منتهی میکنند وازآنرو خودرا برتر ازسایر مردم میدانند، بااین فرق که نسب یهود سرانجام به یك پدر (آدم) منتهی میشود وشاید این وضع نسب نامهٔ یهود ازآنست که ملتهای سامی به یگانگی (توحید) علاقمند هستند .

نسب عرب ـ نسب عرب به یکی از شاخه‌های عبری میرسد . چه که طایفهٔ عدنان خودرا از فرزندان اسمعیل بن ابراهیم میدانند ونسب نامهٔ قحطانیان را به یقطان‌بن عابر میرسانند . عربها ازآن رو به نسب نامه وحفظ آن اهمیت میدادند تا بدانوسیله بربیگانگان غلبه‌کنند ویاتیره‌ای ازخودشان برتیرهٔ دیگر برتری بیابند .

عرب‌ها برای شناسائی‌خودانساب را بهشش مرتبه (درجه) قسمت میکردند ازاینقرار:

---

۱ ـ پاره‌ای ازقبایل عرب لهجه‌های مخصوصی داشتند (چنانکه امروزهم دارند) ازآن جمله اینکه بعضی‌هاکاف خطاب را شین تلفظ میکردند وبجای لك لش میگفتند واین اصطلاح کشکشه نام داشت، همینطورکسکسه وامثال آنکه بجای سین بکارمیبردند وعنعنه وغیره ولی زبان عربی قریش از این قبیل اصطلاحات منزه بوده است . مترجم

۱ ـ شعب که دورترین تیره را میرساند مثل عدنان وقحطان .
۲ ـ قبیله یعنی آنچه ازشعب جدا میشد مانند ربیعه ومضر
۳ ـ عمارة که ازقبیله پدید میآمد مانند قریش وکنانه .
۴ ـ بطن که‌ازعماره نزدیکتر بود مانند بنی‌عبد مناف ویابنی مخزوم .
۵ ـ فخذکه ازبطن میآمد مثل بنی‌هاشم وبنی‌امیه .
۶ـ فصیله مانندخانوادهٔ‌علوی ویاعباسی (اولاد علی بن‌ابی‌طالب (ع) وفرزندان عباس).

عربها در نسب سازی بقدری مبالغه میکردندکه کشور ها را نیزبه پـدران خود نسبت میدادند وغالباً نام‌آن‌شهر اسم جد یکی ازانبیای مذکور درتوراة درمیآمد. مثلا اگر گفته میشد چرا اندلس را اندلس میگویند جواب این بودکه چون اندلس را اندلس بن یافث‌بن نوح ساخته است .

کسانیکه نسب اشخاص واقوام را حفظ داشتندآنها را نسابه میگفتند. نسابه باندازه‌ای درحفظ نسب اشخاص ماهرودقیق بودکه تاچندین پشت اشخاص را مرتب میشمرد، مثلا اگر کسی میگفت‌که من ازبنی‌تمیم هستم ونسب خود را میخواهم نسابه ازقبیلهٔ بنی‌تمیم وشاخه‌ها و فروعات و تیره‌های‌آن میگفت تابه پدرآن شخص میرسید وشاید اسم خود آن شخص را نیز بزبان میآورد .

نسابه درجاهلیت بسیار بود وهرتیره ودسته‌ای ازخود نسابه داشتند ، نامی‌ترین‌آنان دغفل سدوسی از بنی شیبان و عمیرهٔ ابوضمضم و ابن لسان حمره از بنی‌تیم‌لات وزیدبن‌کیس نمری ونخاربن اوس قضاعی وصعصعة بن صوحان و عبدالله بن عیدالحجربن عبدالمدان وغیره میباشند .

در صدر اسلام نیز نسابه بوده است ولی همینکه موالی ودست پـروردگان درکارهای دولتی‌وارد شدند نسب سازی‌کم‌کم منسوخ شد واشخاص را بسرپرست هایشان نسبت میدادند.

۱۰ ـ تاریخ

حقیقت آنست‌که عربها تاریخی بمعنی امروزنداشتند یعنی آنچه‌که فعلا ازعلم تاریخ بفکر مردم میآید در میان اعراب جاهلیت‌وجود نداشته است. اما پارهٔ وقایعی‌که برای خودشان اتفاق افتاده ویا در ممالك مجاور روی داده بود زبان بزبان نقل میکردند ومهمترین آنان ازاینقرار است:

جنگ‌های قبایل عرب مشهور بروزهای عرب، داستان سد مآرب ، استیلای ابی‌کرب بریمن و داستان بعضی از جانشینهای او ، داستان سلطنت ذی نواس ، قصهٔ اصحاب اخدود، فتح حبشه بدست فرمانروای یمن، قصهٔ اصحاب فیل و آمدن بکعبه، جنگ ذی یزن و حملهٔ ایرانیان به یمن ، قصهٔ عمروبن لحی وبتهای عرب ، حکایت جرهم و دفن زمزم ، داستان قصی‌بن‌کلاب وفرمانروائی برحاج، داستان عامربن ظرب، غلبهٔ قصی در مورد فرمانروائی مکه، داستان‌حلف فضول. داستان حلف‌مطیبین، جنگ‌فجار، کندن‌زمزم،ساختمان کعبه،اخبار

عاد وثمود وغیره از اعرابی که نابود شدند، داستان بلقیس وسلیمان وهمانند آن از توراة وسایر مطالبی که مانند قصه زبان بزبان نقل میشد.



قلعه بم

خلاصه

خلاصهٔ مطلب اینکه چیزهائی موسوم به «علم» که شمارهٔ آن به بیست نمیرسیده درمیان اعراب جاهلیت مرسوم بوده وچون اسلام آمد پاره‌ای ازآن مانندکهانه ، قیافه ، عیافه [1] منسوخ شدو بعضی ازآن مطالب مانند ستاره شناسی، هواشناسی، وزیدنگاه باد ، پزشکی، دام پروری بصورت تازه ومطابق مقتضیات عصر تمدن درآمد وبقیه مثل شعر وخطابه وبلاغه در اسلام توسعه و اهمیت یافت والبته قرآن مجید درانتشار بلاغت میان مسلمانان عامل بسیار مساعدی بوده است.

علوم عرب بعد از اسلام

مقصود ازعلوم عرب بعد ازاسلام علومی است که ازآغاز اسلام تادورهٔ طلائی میان مسلمانان معمول بوده است. علوم مزبور بسیار است و میتوان آنرا بسه قسمت تقسیم کرد ازاینقرار:

۱ - علوم اسلامی یاآداب اسلامی که بواسطهٔ اسلام پدید آمده وآن عبارت است ازعلم قرآن، علم حدیث، علم فقه، علم لغت وعلم تاریخ.

۲ - علومی که درجاهلیت بوده ودراسلام ترقی کرده مانند شعروخطابه که آنراآداب ویاعلوم جاهلیت ویا عربیت میخوانیم.

۳ - علومی که از زبانی دیگر بعربی نقل شده است مانند: طب، هندسه، فلسفه، هیئت وسایر علوم طبی وریاضی که آن را علوم بیگانه یا دخیل میگوئیم.

پیش از آنکه راجع به‌آن علوم وروابط آن با تمدن اسلامی صحبت بداریم مقدماتی چند بیان میکنیم که ذکرآن برای فهم موضوع ضرورت دارد.

---

۱ - عیافه یازجرالطیر عبارت از یك نوع فال بوده که پرنده را بدست گرفته میپراندند، اگر طرف راست میرفت فال خوب بود واگرطرف چپ میرفت فال بد میآمد. مترجم

مقدمات لازم

۱ ـ اسلام و علوم اسلامی

اوضاع اجتماعی عرب ازحیث علم وادب واطلاعات واخلاق آنطور بودکه مختصراً شرح دادیم ودرچنان محیط ووضعی قرآن نازل شدو اعراب که بلاغت وفصاحت قرآن را دیدندمات ومبهوت شدند. چون تا آنموقع کلامی مانند قرآن ندیده ونشنیده بودند، (باسجع) نازل شده بود بلکه آیاتی با نثر عالی بودکه قافیه‌های منظم داشت ودرعین حال سجع ونثروقافیهٔ آن به‌کلمات نثر ونظم سابق عربها شبیه بود واز حیث بلاغت و اسلوب تعبیر مثل و مانندی برای قرآن تصور نمیرفت وبخاطرها نمیآمد. پس طبعاً عربها مسحور ومفتون ومجذوب کلام فصیح قرآن شدند، بعلاوه اخبار واحکام قوانینی در قرآن بودکه ازآنجهت نیز اعراب را جلب میکرد و ازآنرو بمحض اینکه اعراب معنی اسلام را درک کردند ووارد حوزهٔ اسلامی شدند تمام سعی خود را در فهمیدن احکام قرآن وتلاوت آیات آن مصروف داشتند زیرا قرآن دین‌ودنیای‌آنان را تأمین میکرد وبوسیلهٔ قرآن سلطنت وخلافت اسلام مستحکم میشد، آنگاه درفهم پاره‌ای ازمطالب قرآن باشکالات برخوردند ودر تفسیرآن اختلاف پیداکردند، لذا باخبار ماثوره از پیغمبر (ص) یعنی احادیث متوجه شدند تا بدانوسیله مشکلات خودرا درفهم قرآن آسان سازند وناچار به جمع احادیث پرداختند وچون احادیث بوسیلهٔ راویان نقل وانتقال می‌یافت ودر مفهوم احادیث نیز اختلافاتی وجود داشت به تصحیح اخبارواحادیث پرداختند وسلسلهٔ رواة را بدقت بررسی‌نمودند ودرنتیجه علم رجال یعنی دانستن شرح حال راویان حدیث وطرز روایت احادیث درمیان اعراب متداول گشت.

پس ازاینکه دولت اسلام نیرومندگشت وممالکی بتصرف آسان درآمد انواع واقسام مالیاتها وباج وخراج‌ها وضع‌کردند ولی این مالیاتها یکسان نبود چه‌که پاره‌ای ممالک را با جنگ وپاره‌ای را باصلح وپاره‌ای را بطورموقت وبعضی‌را بامعاهده وغیره تصرف میکردند وطبعاً مالیات وباج وخراج آن فرق میکرد وبدین جهات مجبور شدند دراخبار واحادیث مربوط بفتوحات وبلاد متصرفی خود تحقیق بیشتری بکنند وخبرهای مربوط بآن‌راجمع‌آوری نمایند ودردورهٔ بنی‌امیه‌که خلفاء فاسد شدند دانشمندان برای موعظه ونصیحت اخبار واحادیث مربوط بزندگانی‌حضرت رسول(ص) وخلفای راشدین رابرای مردم نقل میکردند واز مجموعهٔ آن‌تاریخ زندگانی پیغمبر وصحابه (یاران) وتابعین (پیروان) صحابه‌پدیدآمد.

مطالعهٔ احکام قرآن واحادیث طبعاًمحتاج بفهمیدن عبارات ودرک مطالب بود بخصوص

که قراء بطرق مختلف قرآن راقرائت میکردند ودراثراین جریانات علم تفسیر وعلم قرائت بوجودآمد ونیز برای تعیین صحت وسقم‌احادیث وشرح حال‌راویان واسناد مربوط به‌احادیث علم حدیث پیدا شد، پس ازفهم عبارات قرآن واحادیث وتشخیص اخباردرست ونادرست برای استنباط احکام ازروی‌اصول علمی‌ناچار علم‌دیگری پدیدآمدکه همان علم فقه‌است وبادانستن آن علم طریقهٔ استنباط‌احکام بدست میآمد ، پس از آن علم کلام و عقاید ایمانی ایجاد شد.

مسلمانان غیر عرب که درصدد تلاوت قرآن واحادیث وتفسیر معانی آن برآمدند چون عرب زبان نبودند مجبور شدند لغت عرب وقواعد ومعانی الفاظ را دریابند وبه همین نظر علم لغت بروزکرد وبجهات مزبور بیشترعلمای لغت غیرعرب بودند، اشکال دیگرآنکه چون قرآن به لغت قریش نازل شده بود، محققین لغت برای فهم معانی الفاظ وتلفظ صحیح لغت بمسافرت درعربستان پرداختند چه‌که مرجع ومستند لغات صحیح اشعار وامثال عرب است و جمع امثال واشعارجزبوسیلهٔ مسافرت در میان قبایل عرب از راه دیگر مقدور نمیشد . بآن جهت دسته دسته طی طریق‌کرده میان قبیله‌های عرب آمد وشدکردند. دراینجا نیز اشکال تازه‌ای پیش‌آمد وآن اینکه لازمهٔ فهم معانی‌کامل اشعاروامثال عرب احاطه واطلاع ازانساب واخبار وآداب آنان بود وناچار محققین به تحقیق مراتب اخیر پرداختند ونتیجهٔ تحقیقات مزبور همان استکه بادبیات ویا علم ادب موسوم میباشد ونیز برای فهم اشعار ودرجهٔ بلاغت آن اشعار وراویان اشعار مجبور شدند ازمحل ومسکن شاعران وقبایل آنان خبر بگیرند و خود شاعران را نیز ازحیث فصاحت وبلاغت طبقه بندی‌کنند.

مسافرینی‌که‌برای تحقیق وضبط لغات واشعار میان قبایل میرفتند علاوه برمنظور اصلی خود معلوماتی ازسایره علوم ، قبایل عرب بدست میاوردند یعنی از موضوع هواشناسی - دام پروری - ستاره شناسی ونسب آنان مطلع میشدند وهمینکه از سفر برمیگشتند علاوه بر علم لغت و شعر مطالبی در هوا شناسی - ستاره شناسی و امثال آن تألیف و جمع آوری میکردندوچون پاره‌ای الفاظ واشعارنادربوده مجموعه‌ای درنوادر اشعاروالفاظ تهیه‌نمودند.

خلاصهٔ‌کلام اینکه درصدراسلام مسلمانان بعلومی دست زدندکه مرجع آن قرآن بود، چون علاوه بر علوم دینی علوم ادبی و لغوی اسلام بر محور قرآن دور میزد و باین جهت استکه ما علوم مزبوررا علوم اسلامی نامیدیم.

۴ - عرب - قرآن - اسلام

اسلام درابتداء یك نهضت عربی‌بود ومسلمانان عرب دولفظ مترادف بودند و هرکس عرب میگفت قصدش مسلمان بود واگر مسلمان میگفت منظورش عرب بود و بهمین جهت عمر نامسلمانان را از جزیرة العرب اخراج کرد وتمام سکنهٔ شبه جزیرهٔ عربستان از مسلمانان تشکیل یافت.

اساس وقوام اسلام قرآن بود وتقویت ازقرآن طبعاً تأیید وتقویت عرب بشمار میرفت

و همینکه صحابهٔ پیغمبر موفق بتسخیر و فتح ممالك شدند و برایران وروم غلبه کردند این اعتقاد در آنان پدید آمد که سیادت مخصوص عرب است وغیرازقرآن نباید کتابی خوانده شود. درزمان بنی‌امیه این نظریه خیلی شایع گشت وبقدری دراین عقیده تند رفتند که نسبت بسایر ملتها همه نوع ظلم وتعدی را جایز میدانستند.

درصدر اسلام نظر عمومی براین بودکه «اسلام گذشته را نـابود میسازد» ودر نتیجه مسلمانان معتقد بودندکه نبایدکتابی جز قرآن بخوانند زیرا قرآن ناسخ همهٔ کتابهاست ـ شرع اسلام نیز برای اتحادکلمه، مسلمانان را ازمطالعهٔ کتب آسمانی غیر قرآن نهی میکرد تا بدانوسیله تمسك اسلامیان منحصراً بقرآن بـاشد وازجمله احادیثی کـه دراین باب وارد شده یکی هم این است:

«گفتهٔ اهل کتاب را نه تصدیق ونه تکذیب کنید وبآنان بگوئید ما بآنچه برشما وبر خودمان نازل شده ایمان داریم وخدای ما وشما یکی است».

دیگر آنکـه حضرت رسول چـون ورقی از توراة دردست عمردیدند بقدری خشمگین شدندکه آثارخشم ازچهرهٔ ایشان آشکارشد، آنگاه فرمودند:

آیا برای شما قرآن پاك وپاکیزه وروشن رانیاورده‌ام؟ بخدا سوگند اگرموسی زنده بودجزپیروی ازمن راهی نمی‌پیمود.

ودیگر ازاحادیثی که آن ایام شایع شده بود حدیث زیر است:

درکتاب خدا خبر گذشتگان وآیندگان موجود است ومیان شما حکم میکند.

درنتیجه تصمیم قطعی مسلمانان برآن شدکه ازهر کتاب دیگرچشم پوشانیده آنرا محو سازند وفقط متمسك بقرآن شوند وآنچه ازکتابهای روم وایران باقی مانده از بین ببرند، همانطورکه بعدها درصدد خراب کردن ایوان کسری وهرمهای مصر وسایرآثار دیگران برـ آمدند، دراینصورت عجب نیست اگرعربها کتابخانهٔ اسکندریه یاسایر گنجینه‌های علوم قدیمه را سوزانیده باشند.

۴ ـ سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه وغیره

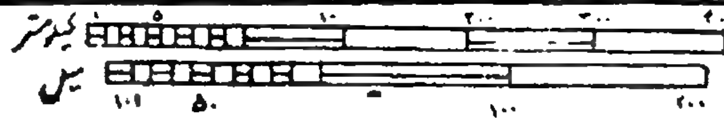
خاندان بطلمیوس درقرن سوم پیش ازاسلام دراسکندریه کتابخانه‌ای تأسیس کردند وبسیاری ازکتب علمی دنیای متمدن آن روزرا درآنجا جمع کردنـد (تفصیل آن را خواهیم نگاشت). اززمان رومیان تافتح اسلامی حوادث بسیاری برای این کتابخانه روی داد ودر نتیجهٔ آتش‌سوزی وغارت کتابهای آن از بین رفت. تـاریخ نویسان عرب وغیرعرب در چگونگی نابودی این کتابخانه اختلاف دارند، بعضی میگویندکه عمروعاص بامر عمر[1] آن را

---

۱ ــ درین مـورد تاریخ وقوع قطعی و سوزاندن کتـابخانه اسکندریه را قطعی قلمداد نکرده است چه بعضی از محققان را عقیده بر این است که این کتابخانه قبل از مـسلمانان بدست رهبان سوخته شده است. الله‌اعلم (ناشر)

نقشه کشور مصر

دریای مدیترانه
دریای سفید
اسکندریه
قاهره
واحات
صحرا
واحات داخله
واحات خارجه
لیبی
شبه جزیره سینا
اسوان
مصر
سودان



مقیاس ۱ : ۵۰۰۰۰۰۰

زمین زراعتی
صحرا

سوزانید وازاقوال واسناد عرب باین گفته استدلال میکنند ومشهورترین مدرك آنان در این باره نوشته‌های ابوالفرج مالطی ـ عبداللطیف بغدادی ـ مقریزی وحاجی خلیفه است.

عدهٔ دیگر ازتاریخ نویسان مقام عرب را بالاتر از آن میدانندکه کتابخانه را بسوزانند وار آ برو گفتهٔ اشخاص مذکور را نادرست وناروا میشمارند ، مانیز چندین سال پیش که کتاب تاریخ نوین مصر(تاریخ مصر الحدیث) را نوشتیم با مورخین اخیرهم عقیده بودیم ولی درنتیجهٔ مطالعات بیشتر درتاریخ اسلام وتمدن اسلام نظردستهٔ اول را مرجح دانستیم ودلایل ما برای عقیدهٔ اخیر بقراری است که ذیلا برای کشف حقیقت مینگاریم:

۱ ـ چنانکه ملاحظه شد مسلمانان صدر اسلام باستناد احادیث نبوی وتصریح صحابه اشتیاق وافر داشتندکه غیرازقرآن سایر کتابها را محوکنند.

۲ ـ ابوالفرج مالطی درکتاب مختصرتاریخ الدول راجع به فتح مصر بدست عمروعاص چنین مینویسد :

« یحیی گراماتیکی‌تا زمان فتح اسکندریه بدست عمروعاص زنده بود. درآن هنگام یحیی نزد عمروعاص آمد، عمرو مقام علمی یحیی‌را میدانست ازآنرووبراگرامی داشت. عمرومطالب فلسفی شیرینی که تاآن روزبگوش عرب نخورده بود ازیحیی شنید وچون مردخردمندخوش‌ـ فکری بود وبرای‌آن قسم مطالب گوش شنواداشت دست ازیحیی نکشید واورا نزد خود نگاه داشت تاآنکه روزی یحیی بعمرو گفت تمام گوشه وکناراسکندریه دردست شماست وهمه جارا مهروموم کرده‌ای البته آنچه برای شما سودمند است دردست شما باشد ولی چیزی‌که بدرد شمانمیخورد بما واگذارکنید، عمرو پرسیدبچه احتیاج دارید؟ یحیی گفت گنجینه‌های حکمت که در خزانهٔ شاهانه است، عمرو گفت در این مورد بی‌اجازهٔ خلیفه (عمر) کاری نمیتوانم ، سپس نامه‌ای‌بعمر نوشته گفتهٔ یحیی رابراو مرقوم داشت ،عمر در پاسخ این نامه را بعمرو نوشت :

« راجع بکتابها اگر مندرجات آن باکتاب خدا موافق است‌که بآن احتیاج نداریم واگرمخالف‌کتاب خداست بازهم بودنش سودی ندارد ودر هردو صورت به‌نابود کردن آن اقدام کن» .

پس ازرسیدن این نامه عمروعاص‌کتابها را میان حمامی‌های اسکندریه پخش‌کرد تا بجای سوخت درتون بسوزانندودرنتیجه ششماه‌تمام حمام‌های اسکندریه باآن کتابهاگرم شد. این داستان را بشنو وتعجب‌کن [۱].

پس درمتن عبارت هیچگونه اشتباه وپیچیدگی‌یافت نمیشود ولی‌آنان‌که مقام عرب را بالاترازاین میدانند این روایت را ناشی ازتعصب دینی دانسته‌نادرست میشمارند وعده‌ای از تاریخ نویسان فرنگ هم باآنان موافق هستند ورساله‌ها وکتابهائی‌بررد‌آن روایت نوشته‌اند

۱ ـ نقل ازکتاب مختصرالدول صفحهٔ ۱۸۰ چاپ بوکوك (اوکسونی) ۱۶۶۳ میلادی. اما در نسخهٔ چاپ‌آباء یسوعیان (بیروت) تمام این جمله بجهتی‌که برما معلوم نیست حذف شده است. مؤلف

که خلاصهٔ گفتار آنان چنین است:

«ابوالفرج نخستین کسی است که ازروی تعصب مسیحیت و بنظر حقیر شمردن اسلام نسبت کتاب سوزاندن بعمروعاص داده است. ابوالفرج درقرن هفتم هجری میزیسته پدرش یهودی بوده خودش مسیحی شده ودرمیان مسیحیان پیشرفت کرده، ازمقام شاگرد کشیشی بمقام کشیشی رسیده وتاریخی بسریانی نوشته که اقتباس ازکتابهای یونانی، فارسی، عربی وسریانی است و از آن کتاب سریانی خلاصه‌ای بعربی تألیف کرده که همان مختصرالدول باشد، کتاب مختصرالدول نخستین کتابی است که آن داستان را نوشته وفرنگیان برای همان منظور از آن کتاب نقل کرده‌اند و اما آنچه که عبداللطیف بغدادی ومقریزی وحاجی خلیفه (از تاریخ نویسان مسلمان) درآن خصوص نوشته‌اند مدرك مستقلی محسوب نمیشود. زیرا مقریزی عیناً حرفهای عبداللطیف را نقل کرده است و حاجی خلیفه ازشهر اسکندریه اسم نبرده فقط گفته است که عربها درصدر اسلام جز بلغت وشریعت خود بچیز دیگری اهمیت نمیدادند تا آنجا که میگویند عربها هرجا راکه میگشودند کتابهای آنرا میسوزاندند. وعبداللطیف بغدادی هم بدون تحقیق درضمن گفتگو ازعمود سواریه حریق کتابخانهٔ اسکندریه را ذکر کرده است، بنظر اهل تحقیق کتابخانهٔ اسکندریه پیش از اسلام درزمان رومیان سوزانده شده واگرعرب آنرا سوزانده بود تاریخ نویسان اسلام درکتابهای مربوط بفتوحات وجنگها آنرا مینوشتند».

این بود خلاصهٔ گفتارمخالفین. اینك ما میگوئیم که پاره‌ای ازاین کتابها البته پیش از اسلام سوزانده شد ولی مانعی هم نداشته که بقیهٔ آن درزمان مسلمانان سوخته باشد وبرخلاف آنچه که پاره‌ای توهم کرده‌اند تنها ابوالفرج این داستان را نیاورده بلکه سایرین هم نوشته‌اند. مثلا عبداللطیف بغدادی تمام مصر را گردش کرده وآنچه درمصر دیده نوشته وموضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه رابیست وچند سال پیش ازولادت ابوالفرج نوشته است، چه ابوالفرج درسال ۱۲۲۶ میلادی (۶۲۲ هجری) متولد شده وعبداللطیف دراواخر قرن ششم هجری بمصر آمده واینك متن عبارت عبداللطیف درآن خصوص: «ستونهائی دراطراف عمود سواریه دیدم که بعضی درست و بعضی شکسته بوده وظاهراً روی این ستونها سقف بوده وستونها سقف رانگاه میداشتند چنانکه روی عمود سواریه هنوز گنبدی دیده میشودوتصور میکنم این همان رواقی است که ارسطاطالیس وپیروان اوپس ازمرگ او درآنجا درس میگفتند و این همان دارالعلمی بوده که اسکندرموقع بنای اسکندریه ساخته‌است وکتابخانه‌ای که عمروعاص بفرمان عمر رضی‌الله عنه آنرا سوزانید درهمین محل بوده‌است».

آری گفتهٔ بغدادی کوتاه است ودرضمن صحبت ازعمودسواریه گفته شده اماچنان محکم گفته شده که ازاطمینان گوینده بدرستی گفتار او گواه میباشد ومثل آنست که ازیك منبع قابل اطمینان وموثقی این خبررا نقل کرده وشاید منبع اووابوالفرج یکی بوده است.

اما ابوالفرج کتاب مختصرالدول (عربی) رادرروزهای آخر زندگانی خود نوشته‌است،

چه که وی درسال ۶۸۴ هجری مرده است و کتاب مختصر الدول خلاصهٔ کتاب سریانی او نیست زیرا باستثنای مطالب مربوط بفتوحات، مطالب بسیاری ازاسلام ومغول وتاریخ علوم وروم و عرب وآداب ورسوم آنان دراین نسخهٔ عربی‌هست که درنسخهٔ سریانی دیده نمیشود وازآنرو نسخهٔ عربی خیلی زیادتر از نسخهٔ سریانی مطلب دارد . در قسمت سریانـی فقط فتوحات را نوشته است وشاید موضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را ازآنرو درقسمت عربی آورده که مربوط بعلوم وآداب ورسوم عرب است وباسایرمطالب ارتباط دارد ودرهرحـال نباید مانند بعضی‌هم توهم کرد که موضوع سوزانیدن کتابخانه را بعدازابوالفرج درآن واردکـرده‌اند با اینکه خود بی‌مدرك آنرا ذکر نموده است .

گذشته‌ازآن‌درنتیجهٔ بررسی‌های‌عمیقی که ما خود انجام داده‌ایم معلوم شدکه ابوالفرج موضوع‌سوزاندن‌کتابخانهٔ اسکندریه را ازیك تاریخ نویس‌مسلمان یعنی‌جمال‌الدین‌ابوالحسن علی بن یوسف‌بن ابراهیم قفطی وزیرحلب معروف بقاضی‌اکرم نقل‌کرده است. مورخ مزبور تقریباً چهل‌سال پیش ازابوالفرج مرده‌است زیرا جمال‌الدین بتاریخ ۵۶۵ درقفط ازنواحی صعید مصر بدنیا آمده و در سال ۶۴۶ هجری در حلب مرده است . همین جمال‌الدین‌کتابی داردکه بنام تراجم الحکماء موسوم است ومایك نسخهٔ خطی‌آنراکه در سال ۱۱۹۷ هجری نوشته شده درکتابخانهٔ سلطانی دیدیم .

جمال‌الدین ضمن شرح حال یحیی نحوی مطالبی نوشته‌که مانند نوشته‌های ابوالفرج است وقدری هم ازآن مفصل‌تراست؛ چون شرح مبسوطی‌ازتاریخ‌کتابخانهٔ اسکندریه ازآغاز تأسیس‌آن درکتاب مزبور دیده میشود واینك عین (ترجمه) گفتهٔ جمال‌الدین :

«یحیی نحوی تاموقع فتح مصر و اسکندریه بدست عمروعاص زنـده بود وروزی نزد عمروآمد وچون عمرومقام علمی یحیی را میدانست وازماجرای او بانصاری واعتقادات وی آگاهی داشت اورااحترام‌گذارد ومنزلتی برای وی تعیین‌کرد وسخنان اورا درباطل بودن تثلیث (اعتقاد باینکه خدا ومسیح وروح‌القدس یکی‌است)شنید، همین قسم عقیدهٔ اورا دربارهٔ دهردانست. ازگفته‌های یحیی تعجب‌کرده مجذوب اوگشت‌ومطالبی ازفلسفه ودلایل وبرهان عقلی ازیحیی استماع کردکه تاآنموقع بگوش عرب نخورده بود وچون مـرد خوش عقیده، روشن فکروخردمندی بود ملازم یحیی‌شد واو را نزد خود نگاه داشت تاآنکه روزی یحیی بعمروگفت : توبرهمه چیزاسکندریه دست یافتی وتمام موجودی‌آنرا ازهرنوع مهر ومـوم کردی ، البته آنچه‌که بدردت میخورد ازآن تو باشد ولی چیزی‌که برای شما سود ندارد بما واگذارکنیدکه مامستحق تریم .

عمروگفت چه چیزلازم داری ؟ یحیی‌پاسخ دادکتابهای حکمت درگنجینه‌های شاهانه که‌آنرا حبس کرده‌اید ومابآن نیازمندیم وسودی ازآن برای شمانیست.عمرو پرسیدکه قصهٔ آن‌کتابها چی‌است ؟ یحیی گفت :

«بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریـه همینکه بسلطنت رسید دانشمندان را بخود نزدیک ساخت و آنانرا بجمع آوری کتابهای علمی فرمان داد و گنجینه هائی برای کتابها مرتب ساخته شخصی را بنام ابن مرة (زمیره) متصدی کتابخانه کرد واورا دستور فرمود که در جمع آوری کتاب و بدست آوردن آن بهر قیمتی که باشد کوشش کند و بازرگانان را بخرید



ظرف لعابی ازآثار قرن هفتم هجری

کتاب وادارد. زمیره آن خدمت را انجام داد ودر نتیجهٔ اقدامات وی پنجاه وچهار هزاروصدو بیست کتاب جمع شد وهمینکه شمارهٔ آنرا بپادشاه خبردادند اززمیره پرسید آیا بازهم دردنیا کتابی هست که ما بدست نیاورده‌ایم ؟ زمیره پاسخ داد که البته در سند وهند وفـارس وگـرگان و ارمنستان وبابل وموصل وروم کتاب فراوان است، شاه ازاین مطلب تعجب کرده گفت بازهم کوشش کن تا کتابهای بیشتری بدست آوریم ، زمیره بکوشش خود ادامـه داد وتا آن پادشاه زنده بود کتاب میخرید. پس از مرگ آن پادشاه جانشین‌های او از آن کتابها نگاهداری میکردند وتا این موقع درجمع آوری وحفظ آن کوشش دارند .

عمرو از گفته های یحیی متعجب شده موضوع را مهم دانست و به یحیی گفت باید از

خلیفه (عمر) اجازه بگیرم، سپس نامه بعمر نوشته جریان را گزارش‌داد، عمر در پاسخ عمرو چنین نگاشت :

«راجع بکتابها نوشته بودی اگر مطلب آن کتابها موافق مطالب کتاب خداست که بآن محتاج نیستیم . »

«واگر مخالف آن است که بازهم بآن محتاج نیستیم ، پس در هردو صورت کتابها را نابود کن» .

عمروعاص پس از دریافت آن نامه دستور داد تمام کتابها را بـرای سوزانیدن درتون حمام میان حمامیان قسمت کنند وتناسب حمام‌های آنروز ومیزان سوخت چنان بودکه ششماه حمامهای اسکندریه باآن کتابهاگرم شدند . پس این داستان راگوش بدار و تعجب کن» . پایان کلام ابن‌قفطی .

پس‌اگر نوشتهٔ ابوالفرج را بانوشتهٔ ابن قفطی تطبیق کنیم معلوم میشود که ابوالفرج گفتهٔ ابن قفطی را بطور اختصار نقل کرده است و هرگاه کتاب ابن‌قفطی و کتاب ابوالفرج هردوخوانده شود معلوم خواهد شدکه ابوالفرج بسیاری از مطالب کتاب عربی خود را از کتاب ابن‌قفطی گرفته، از آن‌جمله داستان تیادوك پزشك حجاج که عیناً ازکتاب ابن‌قفطی نقل شده است .

حال باید بدانیم که ابن‌قفطی ازکجا آن‌مطالب رانقل کرده است، ظن غالب بر آنست‌که منبع ابن‌قفطی بامنبع عبداللطیف بغدادی یکی بوده است . چه‌که هردو هم عصر بـودند و عبداللطیف کمی پیش ازابن قفطی میزیسته چون وی در۵۵۷ بدنیاآمده ودر ۶۲۹ درگذشته است. بدبختانه منبع هردوتألیف مانند بسیاری ازتألیفات عرب ازدست رفته است ولی‌اگر درمندرجات فهرست ابن‌ندیم راجع باخبار فلاسفهٔ طبیعی و تأسیس‌کتابخانهٔ اسکندریه دقت شود معلوم میگردد یکی از منابعی‌که این روایت از آنجا نقل شده‌کتاب تـاریخی است که مردی بنام اسحق راهب دربارهٔ اخبار وعادات ورسوم یونان وروم تألیف نموده است وازجمله مطالبی‌که ازاسحق راهب نقل شده یکی‌هم خبرتأسیس‌کتابخانهٔ اسکندریه بدست زمیره است که چنین مینویسد :

«بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه بسلطنت رسید در جستجـوی کتابهای علمی برآمد واین‌کار را بمردی‌موسوم بزمیره واگذارد وبطوریکه میگویند زمیره پنجاه‌وچهارهزار وصد وبیست کتاب جمع کرده وبپادشاه گفت‌که درسندوهند وفارس وگرگان وارمنستان وبابل وموصل وروم کتاب‌های بسیاری است» .

بطوریکه ملاحظه میشود این‌مطلب عین همان مطلبی است‌که ابن‌قفطی ذکـر نموده و معلوم میشود ابن‌قفطی خبر تأسیس‌کتابخـانه را از اسحق راهب گرفته و موضوع آتش زدن کتابهارا ازجای دیگر نقل کرده است. پس‌اگرابن‌ندیم نام‌اسحق راهب وکتاب اورا نمی‌برد

اصلا از وجود اسحق راهب بی‌خبر میماندیم و تصور نمیکردیم چیزی در این خصوص گفته باشد، همانطور که سابقاً تصور میکردیم مسلمانان راجع بسوزاندن کتابها چیزی نگفته‌اند، درصورتیکه گفته بودند. نتیجه آنکه ابوالفرج ازروی تعصب دینی داستان سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را نساخته‌است وکسی هم بعداز او این مطلب را جا نزده‌است بلکه ابوالفرج از ابن‌قفطی روایت کرده وچنانکه میدانیم وی از قضاة نامی اسلام بوده و برعلوم فقه وحدیث و قرآن ولغت ونحو و اصول ومنطق وهیئت وهندسه و تاریخ‌احاطه داشته وبرجرح وتعدیل آن قادر بوده‌است، بعلاوه صدراعظم باعظمتی بوده وعلاقهٔ زیادی بکتاب‌داشته بقسمی که کتاب را از هرچیز بیشتر میخواسته است ودرآن‌زمان کتابخانهٔ وی پنجاه هزاردینار می‌ارزیده است وچون فرزندی نداشته کتابخانهٔ خودرا بموجب وصیت بناصرالدوله فرمانروای حلب بخشیده است. ابن‌قفطی درتاریخ ونحو ولغت تألیفاتـــی داشته‌است، از آن جمله کتاب‌اخبار مصر از ابتداء تازمان صلاح‌الدین درشش مجلد وکتاب تراجم‌الحکماء که‌ما آنرا ذکرنمودیم ونکتهٔ مهم اینکه ابن‌قفطی وعبداللطیف خبر سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه‌را ازمنبعی‌نقل کرده‌اند که فعلا در دسترس‌نیست وازمیان رفته است.

واما اینکه مؤلفین کتب مربوط بفتوحات اسلامی متعرض این‌موضوع نشده‌اند البته‌علتی داشته است‌ولی احتمال‌کلی میرود که درکتب مزبور این‌خبر بوده‌است وهمینکه تمدن اسلام ترقی وپیشرفت‌کرد ومسلمانان ارزش علم‌وکتاب‌را دانستند ووقوع‌این‌حادثه‌را درزمان خلفای راشدین‌بعید دانستند وازآنرو خبرمذکور را ازکتاب‌فتوحات انداختند وشاید هم‌غیر از این علت دیگری داشته است و در هرصورت بنظر ما گفتهٔ‌ابوالفرج راست است.

۳ _ درکتب تاریخی مسلمانان‌خبر سوزانیدن کتابخانه‌های ایران وغیره‌مواردبسیاری دارد و مؤلف کشف‌الظنون درضمن صحبت ازعلوم پیشینیان‌آن اخبار را چنین تلخیص‌میکند:

«همینکه مسلمانان ممالک ایران راگشودند وبرکتب ایرانیان دست یافتند سعدوقاص نامه بعمر نگاشته اجازه خواست آن کتابهارا بمسلمانان انتقال‌دهد، عمر رضی‌الله‌عنه درپاسخ سعد اینطور نوشت:

«همهٔ آنها را درآب بریزید چه‌اگر درآن رستگاری هست خدا مارا به‌بهتر از آن راهنمائی فرموده و اگر گمراهی درآن بوده خدا مارا از آن‌گمراهی رهائی داده است».

سعد آن‌کتابهارا درآب انداخت ویاسوزانید وباین‌طریق علوم‌ایرانیان ازبین‌رفت.

جای‌دیگر در ضمن گفتگو ازمسلمانان وعلوم اسلامی چنین میگوید:

«مسلمانان هرجائی راکه گشودند کتابهای آنجارا سوزاندند».

ابن‌خلدون نیز باین موضوع اشاره کرده میگوید:

«پس علوم ایرانیان که عمر درموقع فتح‌ایران به‌محو آن‌دستور داده بوده چه‌شد؟»

۴_ در آن‌دوره سوزانیدن کتاب ازنظردشمنی باصاحبان‌کتاب یابواسطهٔ تنفر ازمطالب

کتاب معمول بوده است وهرملت و گروهی کتب مخالفان خود را میسوزانید، چنانکه در سال ۲۱۳ هجری بعبدالله بن‌طاهر خبر دادند مقداری از کتب ایرانیان بدست آمده است. عبدالله گفت‌تمام آنرا در آب بریزند وشرحی باطراف نگاشت که هرکجا کتاب «مجوس» می‌بینند آنرا نابود سازند وهمینکه هولاکوی مغول درسال ۶۵۶هجری بغداد را فتح‌کرد دستور داد تمام کتابهائیکه درکتابخانه‌های بغداد موجود بود در رودخانهٔ دجله بریزند و البته تصور نمیرود که این‌عمل هولاکو تلافی ازعملیات مسلمانان صدر اسلام در قسمت نابود ساختن کتب وعلوم ایرانیان انجام‌یافته بود. عده‌ای‌ازمورخین معتقدندکه هولاکو دستور داد ازکتابهای بغداد آخور واسطبل چارپایان بسازند وکتابها را بجای‌خشت‌بکار برند اما ارجح آنست که هولاکو برای کینه‌جوئی ازسنیان کتابهای بغداد را در دجله‌ریخت .

موقعیکه فرنگیان در زمان‌جنگ صلیبی ـ طرابلس‌شام را گشودند بفرمان کنت برترام سان‌ژیل کتابخانهٔ شهر را آتش‌زدند باینقسم که کنت وارد اتاقی شد ودرآن نسخه‌های زیادی از قرآن‌دید وتاچشمش بقرآنها افتاد فرمان‌داد تمام‌کتابخانه را آتش‌بزنند وآنطور که نقل میکنند سه میلیون کتاب در آن کتابخانه بوده است. اسپانیولی‌ها که در اواخر قرن پانزدهم مسلمانان‌را از اسپانی بیرون کردندکتابخانه‌های آنرا آتش‌زدند .

۵ـ دینداران آن ایام تصور میکردند خراب نمودن معبدادیان قدیمه و سوزانیدن کتابهای آن‌یك نوع کمکی بهپیشرفت‌دین‌جدید میباشد، مثلا امپراتوران روم پس‌از مسیحی شدن دستوردادند بتخانه‌های مصر را ویران سازند وکتابهای آنرا بسوزانند. خلفای اسلام نیزکتب فلسفه ومعتزله را میسوزاندند تابعقیدهٔ خود ازپیشرفت آن‌افکار ممانعت‌کنند، اتفاقاً فرقهٔ معتزله تاپای جان بااین‌سخت‌گیری مقاومت مینمودند وپنهانی جلسه تشکیل میدادند و بهترویج افکار خویش‌میپرداختند وخلفاء بامراقبت‌کامل‌آنانرا تعقیب میکردند، کتابهایشان را میسوزاندند ومشهورترین وقایع مربوط باین‌قضایا داستان سلطان محمود غزنوی است‌که پس ازتسخیر شهر ری درسال ۴۲۰هجری طایفهٔ باطنیه راکشت ومعتزله را تبعیدکرد وکتابهای فلاسفه ومعتزله وعلمای هیئت راسوزانید .

۶ـ درتواریخ اسلام مذکور است‌که بسیاری ازبزرگان (مسلمانان)کتابهای خود را سوزانیدند از آن جمله احمدبن‌ابوالحواری پس از تعلیم و تعلم طولانی بخاطرش رسیدکه حق و حقیقت بوی ظاهر گشته است لذاکتابهای خود راکنار دجله برده ساعتی گریه‌کرد و گفت :

«این‌کتابها بهترین‌دلیل (راهنما) برای‌پی‌بردن بحق و حقیقت بودند ولی اکنون‌که بمقصودرسیدم بایدبمدلول (مقصود) بپردازم وازدلیل چشم‌بپوشم.»

وپس از ادای این‌کلمات کتابهای خودرا درآب شست.

همینقسم اباعمروبن علاء یك خانه پر ازکتاب داشت و همینکه گوشه‌گیری اختیارکرد

همهٔ آن کتابهارا سوزانید .

بنابر آنچه گذشت محقق گردید عربها درصدراسلام برای تأیید مسلمانی آنچه کتاب غیر اسلامی (قدیمی) یافتند آتش زدند وهمینکه متمدن وهوا خواه علم گشتند چندین برابر آنچه سوزاندند بدنیای متمدن کتاب دادند .

دیگر ازحملههائی که بعرب میشود این است که:

۴ـ رومیان اعلام علم

«عربها حتی در روزگار ترقی وتمدن خودشان بامورعلمی اشتغال نداشتند بلکه ایرانیان وسایر مللی که تحت حکومت اعراب بودند درتوسعهٔ علوم ومعارف کوشیدند. برعکس یونانیان ورومیان وسایر ملل قدیم که خود آنان مستقلاً ناشر علوم وآداب شدند و سایرین از آنان اقتباس کردند ولی علومی که درمیان عرب شایع شد ازخودشان نبود بلکه از دیگران گرفتند».

این بود خلاصهٔ ایراد واعتراض و حملهای که مخالفین بعربها وارد میآوردند ولی اشتباه دراین است که معترضین مزبور دولت عرب را بادولت روم مقایسه مینمایند وحق آنست که دولت روم بادولت اسلام مقایسه شود زیرا عربها دولتی بنام دولت اسلام تأسیس کردند ومللمختلفی درپرتو آن دولت (اسلام) جمع شدند که مجموع آنرا دولت اسلام نامیدند، همین قسم رومیها درشهر روم دولتی تشکیل دادند وملتهای مختلفی بآنان ملحق گشت که عموم آنان را دولت روم میگفتند.

حال همانطور که مسلمانان (ازعرب وغیر عرب) علوم وآدابی ازدیگران نقل کردند، رومیان (اعم از رومی وغیررومی) نیز علوم و آدابی از سایرین اقتباس کردند ولی آنچه مسلمانان اقتباس نمودند بمراتب بیش از آنست که رومیان (اعم از رومی وغیر رومی) برای خود نقل وتألیف کردهاند. باتوجه باین نکته که ملل زیردست رومی اگرچه رومی نبودند باسم رومی خوانده میشدند اما عربها دولتی بنام عرب تأسیس نکردند بلکه ملل تابعهٔ آنان مسلمان خوانده میشدند، وهیچگاه آن ملتهارا عرب نمیگفتند، زیرا ملل مزبور دارای تمدن وشخصیت برجستهای بودند که درعرب مستهلك نمیشد وممکن نبود آنهارا یکباره عرب بدانند، مضافاً براینکه عربها خودشان را ازملتهای زیردست برتر و بالاتر میدانستند و دیگر آنکه مذاهب مختلفه مانع از این میشد که دولتی بنام دولت عرب تشکیل شود .

اینك قدری هم از یونان صحبت بداریم، شکی نیست که آنان (یونانیان) واضع پارهای علوم ومسائل فلسفی بودند چون طبعاً توانائی آنرا داشتند وبااینهمه اساس علم وفلسفهٔ خودرا تاحدی از مصریان و کلدانیان اقتباس کردند ودرهرحال آنهارا واضع علم و فلسفه میدانیم والبته دراین قسمت از رومیان واعراب برترند ولی درقسمت تأسیس حکومت درتدوین قوانین یونانیها ازاعراب ورومیان ضعیفتر میباشند، چه که دولت یونان چندان دوام نیافت وبیشتر ایام خودرا بحال ملوك الطوایفی یعنی (حکومتهای کوچك) درجنگها وکشمکشهای داخلی

ونزاع بایکدیگر برگزار کرد .

رومی‌ها علم وفلسفه‌را ازیونانی‌ها اقتباس‌کردند و چیز کمی بر آن‌افزودند ولی آنان دولت مقتدری تأسیس کرده قوانین ومقرراتی وضع نمودند، در صورتیکه یونانیان نتوانستند بچنان اقداماتی‌مبادرت ورزند، عربها هردوصفت را دارا شدند یعنی‌هم مثل یونانیان دارای فکر وخیال و تصور بودند وهم مانند رومیان فتوحات زیادی نموده ودولت بزرگی تشکیل دادند وقوانین ومقرراتی (فقه) برای ادارهٔ اموراجتماعی وضع‌کردند ونه‌تنها علوم وفلسفه‌را ازیونان گرفتند بلکه ازمعقولات خود واز منقولات علوم ایران وهند وکلده وغیره که بعربی نقل‌شده بود مطالب‌بسیاری برعلوم وفلسفهٔ یونان افزودند وعلاوه برآن عربها وانمع پاره‌ای علوم مانند علوم اسلامی وصرف ونحو عربی میباشندکه پیش‌ازآن وجود نداشته است‌وگذشته ازآن در سرائیدن اشعار (ادبیات) قریحهٔ بی‌نظیری ازخود نشان دادندکه شرح همهٔآن در دراینجا مورد ندارد .

خلاصه اینکه یونانیان مردمان فکور و خیالی بودند ، رومیان جنگجو وفاتح بودند وپس ازفتوحات دولت مقتدری تشکیل دادند وقوانین ومقرراتی وضع‌نمودند. اماعربهاجامع هردوکمال محسوب میشوند ، چه در فکر وخیال وفلسفه مانند یونانیان‌شدند وهم درتشکیل دولت وانجام فتوحات و وضع قوانین‌بمقام رومیان رسیدند .

بیشتر دانشمندان اسلام‌ایرانی‌بودند

پیش گفتیم علومی‌که درتمدن اسلام‌پدید آمده بود دوقسم است: علوم اسلامی وعلوم بیگانه (دخیل)، اما علوم اسلامی در غیرعرب بیشتر منتشرشد زیرا اعراب مردم بادیه‌نشین بی‌سوادی بودند وتمام‌همشان صرف انتشار دین اسلام وکشورگیری و تأسیس دولت اسلامی بود و مسلم است‌کهاین‌عملیات احتیاجی بعلم ندارد وفقط‌نیازمندی‌آنان بفهم قرآن‌بودکه معانی‌آنرا درک‌کنند ومردم‌را بوسیلهٔ قرآن باسلام بخوانند، هنوزسی‌سال از ظهور اسلام‌نگذشته بودکه عربها شام وعراق ومصر وفارس (ایران) وقسمتی ازافریقا وجاهای دیگر راگشودند وچنان ممالك وسیعی در دست عدهٔ بالنسبه قلیلی (اعراب) افتاد بخصوص‌که بسیاری از اعراب در همان‌جنگها وشورش‌های‌داخلی ازمیان رفته‌بودند وباآنکه جمعیت‌آنهانسبت بممالك‌زیردستشان کم بود نگاهداری وادارهٔ آن‌ممالك راحق خود میدانستندازآنرو بفرماندهی سپاه‌وتشکیل حکومت همت‌گماشته وچون طبعاًمردم خیال‌پرستی‌بودند فکرشان متوجه شعر وخطابه وامثال آن‌میشد ـ چیزی که در زمان جاهلیت و پیش از اسلام نیز بآن متوجه بودند ـ وفرزندان خودرا ازطرفی‌باسب‌سواری وتیراندازی وورزش‌های‌بدنی تمرین‌میدادند وازطرف دیگرشعر وخطابه وادبیات بآنان می‌آموختند وبوسیلهٔ همان تعلیمات جسمی و ورزش‌های بدنی موفق بفتوحات شدند ودرعین‌حال‌ازشهر نشینی وآمیزش‌بامردم شهری بیم داشتندکه مبادا شهرنشینی آنان‌را ازنشاط واتحادوحرکت بازدارد.مثل‌اینکه مرد بزرگ‌عرب (عمر بن‌الخطاب) باچشم

تیزبین خویش آیندهٔ اسلام را میدید ولذا عربها را ازکشاورزی و شهرنشینی منع میکرد و بهمین‌جهت چون عربهاخواه ناخواه ازصحرا ودریاگذشته نقاط دور دسترا فتح کردندبآنان دستور داد شناگری هم بیاموزند واینک متن(ترجمه) نامهٔ عمردرآن‌باب:

«امابعد فرزندان خودراشنا وسواری‌بیاموزید ومثل‌های برجسته وشعرنیکویادبدهید.»

همین‌که زبان عرب رو بفساد گذارد وقرائت‌ها مختلف شد خلفا بجمع‌آوری وتدوین قرآن برخاستند وبیشتر کسانی‌که با این‌عملیات همراه شدند ملل غیرعرب (موالی) بخصوص ایرانیان بودندکه درآنروزتمدن وفرهنگ مهمی داشتند و عربها هم این‌را میدانستند واین از احادیث نبوی است‌که میفرماید :

«اگر دانش به‌آسمان‌آویخته باشد مردمی از ایران بآن دست می‌یابند».

ایرانیان چون عربها را ازنظرحکومت ونبوت برتر از خود میدیدند کوشش داشتند باعلم وتمدن‌خود به‌آنان نزدیك شوند ومعلومات خودرا وسیلهٔ تقرب به‌اعراب قرار دهند و آنچه را که جامعهٔ آنروز اسلام به‌آن محتاج بود بافضل ودانش خویش برطرف‌ساخته رفع احتیاج کنند .

احتیاجات آنروز جامعهٔ اسلامی بقرائت (صحیح) قرآن ، حفظ قرآن ، تفسیرقرآن، جمع‌آوری احادیث واسناد احادیث ونگاهداری آن محدود می‌گشت وطبعاً بیشتر حافظان قرآن و راویان احادیث ومفسران وفقیهان ایرانی‌بودند واگرهم یکی‌ازآنان عرب درمیآمد غالباً ازقبیله‌ها وتیره‌های پست عرب بود مثلاً اصمعی‌ازراویان ومحدثین‌اسلام گرچه‌عرب‌بود ولی به قبیلهٔ باهلی انتساب داشت که بواسطهٔ خست‌ولئامت افراد آن ازقبایل پست محسوب میشد وبعضی ازشاعران عرب دربارهٔ پستی آن‌قبیله‌چنان گفته‌اند :

ترجمهٔ شعر :

«اگر به‌سگ‌گفته شود تو ازقبیلهٔ باهل هستی سگ زوزه میکشد وازآن نژاد وتبار بیزاری میجوید» .

چنانکه‌گفتیم بیشتر مفسران ودانشمندان مانند وهب‌بن منبه از راویان با سابقهٔ اسلام ومفسران نامی ازنژاد وتبار ایرانیان بوده است ونافع قاری ازمردم دیلم میباشد، حسن‌بن ابوالحسن ومحمدبن سیرین ازبزرگان فقهاء اهل بصره وایراقی میباشند، عطاءبن ابی‌رباح، مجاهد وسعید پسران جبیر و سلیمان بـن یسار از دانشمندان مکه، زیدبن اسلم، محمدبن منکدر، نافع‌بن ابی‌نجیح درمدینه، ربیعه رای، ابن ابی‌زناد در قبا ، طاوس وپسرش وابن‌منبه دریمن، مکحول درشام وغیره درنقاط مختلف ممالك اسلامی و بسیاری دیگر از فقیهان ومفسران تماماً ازمسلمانان غیرعرب بوده‌اند .

سپس برای تلفظ صحیح وحفظ زبان ازخطا بصرف ونحو (ضبط وجمع‌آوری قواعد) محتاج شدند، در اینجا هم ایرانیان پیشقدم بودند، چه عربها بواسطهٔ ملکهٔ فطری به‌پیروی

ازقواعد صرف‌ونحو احتیاج نداشتند لذا ایرانیان به‌تعلیم و تعلم صرف‌ونحو عربی پرداختند ودانشمندانی درعلوم مزبور ازمیان‌آنها برخاست‌که حماد راویهٔ دیلمی ، خلیل ، سیبویه ، اخفش ، زجاج وغیره از نامی‌ترین آنان میباشند وهمهٔ آنها ایرانی ویا شبه‌ایرانی بودند.

درقسمت‌علوم خارجی (دخیل) مانند فلسفه وغیره متصدیان و ناقلان آن نه‌تنهاغیرعرب بودند بلکه بیشترشان مسلمان هم نبودند زیرا موقعی‌که عباسیان درصدد ترجمهٔ کتب علمی وفلسفی یونان وایران وهند بر آمدند ازمردم آن زمان یعنی ایرانیان وسریانیان وکلدانیان کمك جستند واغلب‌آنها چنانکه خواهیم گفت مسیحی بوده‌اند.

خلاصهٔ‌کلام اینکه عربها دراوایل حکومت خود (بنا بجهاتی که گفتیم) از تحصیل علم چشم پوشیده بریاست وسیاست وحکومت مشغول شدند و تا اوایل حکومت عباسیان بعلم وادب توجهی نداشتند وتدریجاً در آنان این فکر پیدا شد که تحصیل علم جزء صنایع و حرف میباشد وسیادت وبرتری آنان با اشتغال بحرفه وصنعت منافات دارد واین‌فکرتاآنجا درآنان رسوخ‌کردکه اگریکنفر ازآنها (از اعراب) به‌تحصیل صرف‌ونحومی‌پرداخت اورا سرزنش کرده میگفتند « کار بندگان (موالی) را پیش‌گرفته است» . و از جمله گفتارهای آنان راجع باین موضوع یکی هم آن بودکه میگفتند :

«قرشی جز علم خبروحدیث بعلم دیگری نباید بپردازد چه‌که هرچه غیرازعلم‌حدیث وخبرباشد سخنان پوچ، بیهوده وبی‌مصرف است».

میگویند روزی مردی از قریش بیکی از فرزندان عتاب بن اسید بر خورده ملاحظه کردکه وی‌کتاب سیبویه میخواند قرشی ازاین وضع برآشفته گفت :

«وای برتوکه همت خودرا پست‌کردی وبه‌آداب ورسوم محتاجان پرداخته‌ای».

با این همه «موالی» مسلمان هم که در زمان عباسیان به‌نشر و ترویج علم پرداختند بواسطهٔ زناشوئی ومعاشرت وهم منزل بودن جزء اعراب درآمدند ودر واقع عرب شهرنشین خالص بتمام معنی درزمان عباسیان یافت نمیشد ، حتی خلفای عباسی نیز ازطرف مادر غیر عرب بوده‌اند. چنانکه تفصیل آن درجلد دیگر خواهد آمد .

۶ ـ تدوین علم در اسلام

سابقاً گفتیم که خلفای راشدین از شهری شدن عربها بیم داشتند از آنروکه بعقیدهٔ آنان پس‌ازشهری شدن نشاط وسادگی‌آنان باقی نخواهدماند ولذا عربهارا ازتدوین وتألیف‌کتاب بازمیداشتند بعلاوه اوضاع سادهٔ اجتماعی مسلمانان در صدر اسلام نیز احتیاج زیادی بکتاب نداشت چه‌که معلومات مورد نیاز آنان درقرآن وتفسیر و روایت احادیث محدود میماند واختلافات چندانی درتعبیر وتفسیر موجود نبود واگرهم اختلافی پدید میآمد حل‌آن با مراجعه واستفتاء بوسیلهٔ صحابه وتابعان آسان مینمود، زیرا آنان باصاحب شریعت اسلام قریب العهد بودند ومیتوانستند مشکلات مراجعین را تسویه‌کنند ودرنتیجه احتیاج زیادی

بکتاب پیدا نمیشد وازحدیث ابا سعید خدری وابن عباس چنین برمیآید کـه پیغمبر(ص) از نوشتن علوم نهی فرموده بود. مثلا ابن عباس ازقول پیغمبر(ص) نقل میکندکه فرمودند:

«گمراهی پیشینیان بواسطهٔ نوشتن بوده است.» ابا سعید میگوید: من از پیغمبر(ص) اجازه خواستم پاره‌ای ازعلوم را بهرشتهٔ تحریر درآورم وایشان اجازه ندادند[1].

میگویند مردی نزد ابن‌عباس آمده گفت من کتابی نوشته‌ام ومیخواهم بتوعرضه بدارم. همین که ابن‌عباس کتاب را دید تمام آنرا بـا آب شست وچون پرسیدند چرا چنین کردی؟ پاسخ دادکه نوشتن حافظه را کم میکند ومسلمانان را ازحفظ علوم بازمیدارد در صورتیکه علوم مدون و مکتوب ازبین میرود اما علوم محفوظ بـاقی میماند کتاب کم وزیاد میشود اما حـافظه بدون تغییر برقرار است .

صحابه وتابعین آشکارا این عقیده را ابراز میکردند وبآن تمسک داشتند واگـر از آنان میخواستند علوم خودرا تدوین کنند ازانجام آن امتناع میجستند وشاید برای‌آن‌امتناع داشتند که مردم همیشه محتاج آنان باشند.

سعیدبن جبیر ازبزرگان تابعین بود وهمین‌که از وی خواستند کتابی درتفسیر بنویسد سعید خشمناک شده گفت:

«اگر بدنم دوپاره شود خوشترم میآید تا اینکه چنان‌کاری‌کنم.»

دورهٔ امویان سراسر بـا بدویت گذشت زیرا دولت بنی‌امیه دولت عربی بدوی بـوده مسلمانان تا اوایل قرن دوم هجری بجهاتی‌که خواهیم‌گفت جز قرآن‌کتاب دیگری تدوین نکردند وبه‌محفوظات و تلقین شفاهی برگزار نمودند، حتی ابوبکر از تدوین وجمع‌آوری قرآن خودداری نموده گفت:

«کاری‌که پیغمبر خدا نکرده من نمیکنم».

ازآنرو اخبار واحادیث وتفسیر واشعاررا مانند دورهٔ جـاهلیت درسینه‌های خود حفظ کرده وسینه بسینه نقل وانتقال میدادند و اکثر راویـان اسلام مـانند شعراء وخطیبان عصر جاهلیت خواندن ونوشتن نمیدانستند .

اما کم‌کم اسلام انتشاریافت وممالک اسلامی وسیع‌شد وصحابه دراطراف متفرق گشتند وفتنه وآشوب برپاخاست وآراء وعقاید مختلف گشت ومراجعه واستفتاء فزونی یافت ، ناچار مسلمانان بتدوین حدیث وفقه وعلوم قرآن پـرداختند و باستدلال واجتهاد واستنباط تمسک جستند واصول وقواعدی تنظیم‌کرده ابواب وفصول تعیین نمودند وازآنـرو نه‌تنها کتابت را مکروه نشمردند بلکه‌آنرا مستحب دانستند وبه‌احادیث زیرکه انس بن مالك از پیغمبر(ص)

---

۱ ـ اخباری که جرجی زیدان در بارهٔ نهی از کتابت نقل کرده جزء اخبار ضعاف و قیاساً مردود است چه پیغمبر بزرگی کـه طلب علم را مـانند نماز بر زن و مرد مسلمان واجب فـرموده (طلب‌العلم فریضه...) طبعاً ازکتابت‌که نوعی از علم ووسیلهٔ‌آموختن علم است نهی‌نمیفرماید. مترجم

روایت کرده رجوع نمودند :

«علم را با کتابت مقید سازید ـ علم شکاری است که فقط با کتابت مقید میشود». با اینهمه بزرگان اسلام خودشان از نوشتن استنکاف داشتند و مطالب را بشاگردان دیکته میکردند و یا محرر استخدام مینمودند، باین‌قسم که فقیه یا محدث میگفت وشاگرد مینوشت واین طریقه را املاء میخواندند، معمولا شاگردان در اول صفحه یادداشت میکردند که این مطالب را فلان شیخ درفلان جامع درچنین روز املاء نمود. سپس گفته‌های استاد روی پوست یا کاغذ و مانند آن نگاشته میشد واسناد حدیث وخبر ازطرف استاد ذکرمیشد واگرشعر یاموضوع مهم





دو شمعدان برنجی متعلق به‌قرن ششم هجری

لغوی پیش میآمد آنرا نیز باذکر سند یا بدون سند (بسته بنظر شیخ بود) املاء میکرد و مجموعهٔ آن گفته‌ها ونوشته‌ها بنام (امالی) فلان محدث یا فلان لغوی مشهور میشد.

وبا آنکه تدریجاً تألیف کتاب درمیان مسلمانان رایج میشد معذلك عشق وعلاقه‌ای بحفظ مطالب داشتند وبیش‌ازهرچیز بمطالب سماعی اعتماد میکردند والبته علوم دینی واشعار

بیش از مطالب دیگر بسماع (دهن‌بدهن شنیدن) محتاج بود، چه‌که درآن نام های عجیب و غیرمأنوس ازگیاه ودرخت ومحل وچاه وغیره‌یافت میشد واصطلاحات غیرمأنوسی درعبارات آن بود وچون در قرن اول اسلام خط عربی را بی‌نقطه مینوشتند تلفظ صحیح کلمات فقط از روی سماع بدست میآمد . مثلا درشعر هذلیین‌کلمهٔ‌شابه،بوده وچون شابه نقطه نداشته‌آنـرا سابه میخواندند وشابه وسابه هردونام یك مکانی بـوده‌است وفقط از روی سماع معلوم میشد که منظور شاعر سابه یا شابه است.

میگویند روزی درمجلس اصمعی این شعر ابن‌ذویبرا خواندند:

«باسفل ذات‌الدیرافردجحشها» عربی بیابانی‌که‌آنجابود بانگك برآورد‌که ای‌خواننده گمراهی تو از ایـن بیش باد آنکه گفتی ذات‌الدبر(با باء) است نه ذات‌الدیر با یاء وبمعنای مرد پست میآید واصمعی تلفظ درست‌آنرا ضبط‌کرد.

همینقسم درشعر معذل دروصف اسب که میگوید:

«من السح جوالا كان غلامـه   یصرف سبداً فی‌العنان عمرداً»

منظورآنکه‌کلمهٔ سبد وسید اگرنقطه نداشته‌باشد میان‌سبد وسید (شخص داهیه‌وگرگ) اشتباه میشود.

باری مسلمانان یك‌قرن تمام جز قرآن‌کتاب دیگری نداشتند ، درصورتیکه نـوشتن تاحدی میان‌آنان معمول شده‌بود ومفسرین وراویان ونحویان وشاعران ولغویان بزرگی در آن قرن ازمیان مسلمانان برخاسته بود، معذلك‌بتألیف‌کتاب‌آشنا نبودند وکتابت فقط برای نوشتن قرآن ونامه نوشتن بفرماندهان سپاه بکارمیرفت وپس‌ازاینکه دفاتردولتی بزبان‌عربی منتقل شد علاوه برقرآن ونامه‌های رسمی دفاترحساب‌را هم بعربی مینوشتند وسایر علوم را سینه بسینه انتقال میدادند واگرهم پاره‌ای مطالب علمی‌را مینوشتند درجزوه‌ها و صفحه‌هـای نامرتب تهیه میکردند ودرهرحال بصورت‌کتاب چیزی نداشتند .

تاریخ نویسان اسلام دربارهٔ اولین‌کتاب واولین مؤلف اسلامی‌اختلاف دارند . بعضی‌ها آنرا ازابن‌جریج بصری میدانندکه وی درسال ۱۵۵ وفات‌کرده است وبعضی‌هاکسی را جز ابن جریج معرفی میکنند ودرهرحال‌بعقیدهٔ مورخین اسلام تانیمهٔ دوم قرن‌دوم هجری‌کتابی در اسلام تألیف نشده و اولین‌کتابی هم‌که تألیف شده راجع بحدیث بوده است ولی درنتیجهٔ تحقیقاتی‌که ما‌بجاآوردیم معلوم شدکه پنجاه‌سال قبل ازتاریخ مزبور (۱۵۵) مسلمانان‌کتاب تألیف‌کرده‌اند وکتاب مزبور راجع به تفسیر بوده است، باین معنی‌که بـرای نخستین بار مجاهدبن جبیرکتاب تفسیری ازقرآن تألیف نمود و چنانکه میدانیم ابن‌جبیر درسال ۱۰۴ هجری وفات‌کـرده است . پس از تفسیر مسلمانان بتألیف‌کتب تـاریخی پرداختند وطبعاً از فتوحات‌وجنگها شروع‌کردند وتاآنجاکه اطلاع یافته‌ایم وازکتابهای تاریخی‌آن دوره باقی مانده‌کتاب اخبار وقصص وهب‌بن منبه متوفی بسال ۱۱۶ هجری‌میباشد ومؤلف مزبور اصلا

ایرانی و از مهاجرین مقیم یمن بوده است، وهب کتابی راجع باخبار و اشعار وداستانهای پادشاهان یمن تألیف کرده و ابن‌خلکان مدعی‌است که کتاب مزبور را دیده‌وشرحی از آن کتاب تمجید وتعریف کرده است، سپس کتاب اخبار ومغازی تألیف محمد بن مسلم زهری متوفی بسال ۱۴۱ هجری می‌باشد .

پس‌ازآن تألیف کتاب شیوع پیداکرد وازاواسط قرن دوم‌هجرت راجع به‌فقه وحدیث کتابهائی تألیف شد ونامی‌ترین مؤلفین‌آن زمان عبارتند از :

ابن‌جریح مقیم مکه، سعدبن ابوعروبه وحمادبن سلمه وغیره دربصره، اوزاعی درشام، ابوحنیفه مؤلف فقه واصول درکوفه و مالك درمدینه وغیره .

وتدریجاً تألیفات روبفزونی گزارد چنانکه تفصیل‌آن خواهدآمد .

خط عربی و تاریخ آن

در آثار باقیماندهٔ از اعراب حجاز چیزی در دست نیست‌که برخط وسواد داشتن آنان دلالت‌کند، در صورتیکه ازعـربهای مقیم شمال وجنـوب حجاز آثارکتابت بسیار موجـود میباشد ، مشهورترین آن اعراب مردم یمن‌هستندکه باحروف مسند مینوشتند ودیگر نبطی‌های شمال‌که خطشان نبطی بود وهنوزآثارکتبی‌آنان در نواحی حوران وبلقاء موجـود میباشد و علت بیسواد بودن آنان این بوده‌که مردم حجازبااعراب مصر زندگانی‌صحرانشینی داشتند وخواندن ونوشتن ازعادات مردم شهری میباشد از آنرو تاکمی پیش از اسلام‌کتابت درمیان اعراب حجاز معمول نبوده است .

امابعضی‌ازمردم حجاز‌که (کمی) پیش ازاسلام بعراق وشام میرفتند بااخلاق شهرنشینی آشنا میگشتند وبطور استعاره نوشتن را ازعراقیان و شامیان فرا میگرفتند و همینکه بحجاز میآمدند عربی را باحروف نبطی یا سریانی ویاعبرانی مینوشتند وخط سریانی ونبطی پس از فتوحات اسلام‌نیز میان اعراب باقی ماند وتدریجاً ازخط نبطی خط نسخ (دارج) پدید آمد وازسریانی خط‌کوفی پیدا شد. خط‌کوفی درابتداء بخط حیری مشهور بود وآنرا بشهرحیره ازشهرهای عربی عراق نسبت‌میدادند وبعدهاکه مسلمانان درنزدیکی‌حیره شهرکوفه ساختند شهرت خط حیری بخط‌کوفی تبدیل یافت واین میرساندکه سریانی‌های مقیم عراق خط خود را باچندقلم مینوشتندکه‌ازآن جمله‌خط مشهور به(سطرنجیلی) مخصوص‌کتابت توراة وانجیل بوده‌است. عرب‌ها درقرن اول پیش ازاسلام این خط (سطرنجیلی) را از سریانی‌ها اقتباس کردند ویکی‌ازوسایل نهضت‌آنان همین خط بوده است وبعداً خط‌کوفی ازهمان خط پدیدآمد وهردوخط ازهرجهت بهم‌شبیه هستند .

مورخین در بارهٔ شهری‌که آن خط ازآنجا به‌حجازآمده اختلاف نظر دارند و بقول مشهور خط سریانی ازشهر قدیمی انبار بحجازآمده است باینقرارکه مردی بنام بشربن ـ عبدالملك کندی برادر اکیدربن عبدالملك فرمانروای دومةالجندل آن خط را در شهر

انبار آموخت واز آنجا به‌مکه آمده صهباء دختر حرب بن‌امیه یعنی خواهر ابوسفیان (پدرمعاویه) را تزویج کرد وعده‌ای ازمردم قریش نوشتن خط سریانی‌را ازداماد خود (بشربن‌عبدالملك) آموختند و هنگامیکه اسلام پدیدآمد بسیاری از طایفهٔ قریش مقیم مکه خواندن و نوشتن میدانستند تاآنجاکه پاره‌ای گمان کردند سفیان بن امیه اول کسی بودکه خط سریانی را بحجاز آورد .

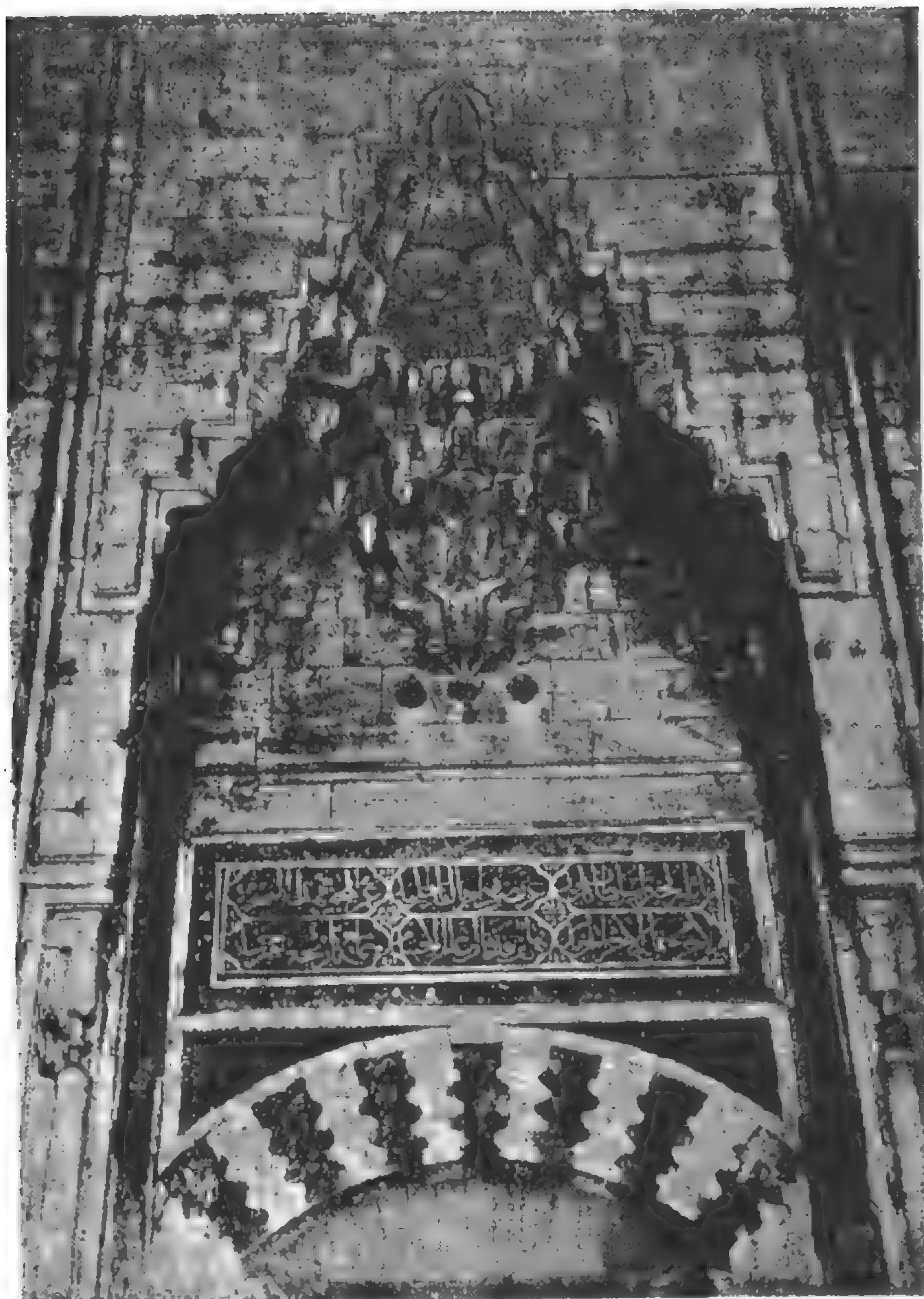
ودرهرحال آنچه مسلم است آنستکه عربها درسفرهای بازرگانی‌که بشام میرفتند خط نبطی را ازمردم حوران آموختند وکمی پیش ازهجرت خط کوفی را از عراق فراگرفتند و هردوخط بعد ازاسلام میان آنان شایع بود واحتمال کلی میرود که بعد ازاسلام نیز هردوخط رابکارمیبردند یعنی همانطورکه سریانی‌ها خط سطرنجیلی رادرتحریر توراة وانجیل استعمال میکردند، مسلمانان هم خط کوفی را برای نوشتن قرآن ومسائل دینی تخصیص دادند و خط نبطی را درنوشتن نامه‌های رسمی وعادی معمول میداشتند وعلاوه براینکه خط کوفی و خط سطرنجیلی ازحیث شکل باهم شبیه هستند درخط سریانی و کوفی هردو چنین معمول است کهاگرالف ممدود دروسط کلمه واقع‌شود درکتابت می‌افتد ، چنانکه دراوایل اسلام مخصوصاً در تحریر قرآن این قاعده کاملا مراعات میشده و بجای کتاب کتب وبجای ظالمین ظلمین مینوشتند .

باری همینکه اسلام آمد عربهای حجاز بانوشتن آشنابودند ولی عدهٔ کمی ازآنان نوشتن میتوانستند وآنان نیز ازبزرگان صحابه بودند ازاینقرار :

علی بن‌ابی‌طالب، عمربن خطاب، طلحةبن عبیدالله، عثمان وابان فرزندان سعیدبن - خالدبن حذیفه، یزیدبن ابی‌سفیان، حاطب بن‌عمروبن‌عبدشمس، علاءبن حضرمی، ابوسلمةبن عبدالاشهل، عبداللهبن سعدبن ابی‌صرح، حویطب‌بن عبدالعزی، ابوسفیان‌بن حرب، پسرش معاویه، جهیم‌بن صلت‌بن مخرمه، پس‌ازآن عدهٔ دیگری ازایشان نوشتن‌آموختند ودرزمان خلفای راشدین متصدی دفترشدند ونامه‌های خلفا رانوشتند وقرآن راکتابت‌کردند، درزمان خلفای‌راشدین وبنی‌امیه قرآن رابخط کوفی‌می‌نوشتند.مشهورترین‌قرآن نویس زمان بنی‌امیه مردی بوده‌که قطبه نام داشته وخیلی‌خوش خط بوده است، بعلاوه خط‌کوفی را بچهار قلم مینگاشته است . پس‌ازقطبه‌که قرآن نویس بنی‌امیه بوده در اوایل حکومت عباسیان خطاط دیگری‌بنام ضحاك‌بن عجلان‌پیداشد وچیزی برچهارخط قطبه افزود، پس ازاواسحق‌بن حماد ودیگران نیزچیزهائی اضافه‌کردند تاآنکه دراوایل دولت عباسی‌دوازده رقم خط معمول شد ازاینقرار :

۱ - قلم‌جلیل ۲ - قلم سجلات ۳ - قلم دیباج ۴ - قلم اسطورمسار کبیر ۵ - ثلاثین ۶ - قلم زنبد ۷- قلم مفتح ۸ - قلم حرم ۹ - قلم مدمرات ۱۰ - قلم عمود ۱۱ - قلم قصص ۱۲ - قلم حرفاج .

سپس در زمان مأمون نویسندگان در نیکو ساختن خط بمسابقه پرداختند وچندین قلم دیگر بنام قلم مرصع، قلم نساخ، قلم رقاع، قلم غبارالحلیه وقلم ریاسی پدیدآمد وقلم اخیررا ازآنرو ریاسی میگفتند که مخترع آن فضل بن سهل ذوالریاستین بوده ودرنتیجه خط



ت ـ ادرنه : مسجد سلیمیه

کوفی به بیست شکل درآمد .

اما خط نبطی یا نسخ بهمان شکل سابق درمیان مردم و برای تحریرات غیررسمی معمول بود تا آنکه ابن‌مقله خطاط مشهور متوفی بسال ۳۲۸ هجری با نبوغ خود خط نسخ را بصورت نیکوئی درآورد و آنرا جزء خطوط رسمی دولتی قرار داد و خطی که امروز معمول است همان خط اصلی ابن‌مقله میباشد، مشهور است که ابن‌مقله خط نسخ را از خط کوفی استخراج کرده است ولی ما معتقدیم که خط کوفی و نبطی هردو از اوایل اسلام معمول بوده وچنانکه گفتیم کوفی را برای کتابت قرآن وامثال آن بکار میبردند ونبطی درمکاتبات رسمی استعمال میشد وابن‌مقله اصلاحاتی درخط نسخ نمود وآنرا برای نوشتن قرآن شایسته ومناسب ساخت ، خود مادر نمایشگاه خطهای قدیمی عربی درکتابخانهٔ سلطنتی قبالهٔ نکاحی دیدیم که بتاریخ ۲۶۴ (قرن سوم هجری) روی پوست دراز اندامی تحریر شده بود، صورت عقدنامه را بخط کوفی مرتبی نوشته بودند وگواهان باخط نسخ بسیار منشوش زیرعقدنامه را امضاء کرده بودند وهمین دلیل است که ابن‌مقله درخط نسخ اصلاحاتی نمود بقسمیکه برای تحریر مصحف شایسته شد .

سپس بمرور زمان خط نسخی فروعی پیدا کرد وبطورکلی دوخط نسخ وکوفی درکتابت عربی معمول گشت وهرکدام از آن شاخه‌هائی داشت که درقرن هفتم هجری مشهورترین آن بقرار زیر بوده است :

ثلث ـ نسخ ـ ریحانی ـ تعلیقی ـ رقاع .

همینقسم خطاطان بسیاری بوجود آمدند وکتابها ورساله هائی در بارهٔ خط وخطاطی نگاشتند وانواع خط ووسایل خط نویسی را (قلم ـ دوات ـ مرکب ـ قلمتراش ـ طریقهٔ تراشیدن قلم ـ فاق زدن قلم ـ قطع زدن قلم ـ کاغذ وغیره) تشریح کردند واز آنروز تابحال نیزدربارهٔ اصلاح خط ووسایل خط نویسی اقداماتی بعمل میآید ومطابق قانون ارتقاء روز بروز پیشرفت بیشتری درخط ووسایل خط نویسی انجام خواهد یافت .

حرکات

قرآن درآغاز پیدایش اسلام سینه بسینه ودهان بدهان نقل میشد و بدین ترتیب درقرائت آن اختلاف مهمی روی نمیداد تااینکه قرآن را جمع‌آوری کردند وعدهٔ مسلمانان زیادشده قرآن مدون نیز بهمان تناسب افزونی یافت و تانیمهٔ دوم قرن اول هجرت مسلمانان قرآن را بدون حرکت ونقطه‌گزاری میخواندند ومینوشتند واول کسیکه حرکات رادرتحریرعربی معمول داشت ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ۹۶ هجری واضع علم نحو زبان عرب است که بوسیلهٔ نقطه‌گزاری برای کلمات عربی حرکاتی تعیین نمود و ازآنرو پاره‌ای ازمورخین گمان کرده‌اند که ابوالاسود نقطه‌گزاری را اختراع کرد . در صورتیکه وی نقطه را برای تشخیص اسم وفعل وحرف از یکدیگر مقررداشت نه برای اینکه بوسیلهٔ نقطه باء وتا وجیم وحاء را ازیکدیگر تمیز بدهند، ارجح آنست که ابوالاسود حرکات را ازکلدانی‌ها یاسریانی‌ها همسایهٔ کلدانی‌های عراق گرفته

است. چه‌که‌آنان برای تشخیص اسم و فعل وحرف از یکدیگر بالا و پائین کلمات نقطه‌هائی میگذاردند ، مثلا کلمهٔ (کتب) که معلوم نبود جمع کتاب ویافعل‌ماضی ویامجهول است بوسیلهٔ نقطه‌گزاری اسم یافعل‌بودن آن مشخص میشد و کمی پیش از آن یعقوب رهاوی نقاطی دروسط کلمه میگذاشت که بجای حرکات استعمال میشد و کم‌کم آن نقطه ها بشکل دو نقطه درآمد و حرکات سه‌گانه بوسیلهٔ آن تعیین میشد وهنوز هم کلدانیان آن طرز نقطه‌گزاری را معمول میدارند . بنابر این احتمال قوی میرود که ابوالاسود هم این نقطه‌گزاری را از کلدانیان گرفته باشد بخصوص که داستان زیرنیز این احتمال را تأیید میکند :

«هنگامی که ابوالاسود بفکر نقطه‌گزاری‌کلمات برآمد محرر خود را گفت موقع نوشتن‌کلمات بدهان من نگاه‌کن اگر دهانم راگشودم نقطه را بالای حرف بگذار واگر دهانم را جمع‌کردم نقطه رامیان حرف بگذار وهرگاه دهانم را بطرف پائین متوجه ساختم نقطه را زیرحرف بنویس» وازقرار معلوم عربها پس ازابوالاسود بهمان ترتیب نقطه‌گزاری میکردند. یعنی‌حرکات رابوسیلهٔ نقطه تعیین مینمودند وظاهراً نقطه را بارنگ دیگرمینوشتند مادرکتابخانهٔ سلطنتی قرآن بسیار قدیمی دیدیم‌که بهمان طریق روی تکه های بزرگ پوست نوشته شده باین قسم‌که متن قرآن رابامرکب سیاه ونقطه‌ها را باقرمز نگاشته‌اند وهمانطور که ابوالاسود گفته نقطهٔ بالا فتحه ونقطهٔ پائین‌کسره ونقطهٔ میان حرف ضمه میباشد قرآن مزبورکه بخط‌کوفی نوشته شده درجامع عمروعاص نزدیك شهر قاهره‌بدست‌آمده وازقدیمی‌ترین قرآن‌های جهان میباشد .

نقطه‌گزاری

خطی‌راکه عربها ازسریانی‌ها ونبطی‌ها گرفتند بدون نقطه بوده‌است وتاکنون خط سریانی نقطه نداردویکی ازاصلاحاتی‌که عربها درخط اقتباسی انجام دادند همین نقطه‌گزاری بود . باین معنی‌که پس از تعیین حرکات (بوسیلهٔ نقطه) بازهم در قرائت قرآن وغیره مشکلاتی پیش میآمد چون مسلمانان غیرعرب نمیتوانستند حروف متشابه‌را (ج ـ ح ـ س ـ ش ـ ب ـ ث) تشخیص بدهند، لذا درصدد رفع اشکال برآمدند. ابن خلکان میگوید اول کسی‌که بفکر این‌کار افتاد حجاج والی عراق‌بود، اینك گفتهٔ ابن‌خلکان :

«حجاج که این‌آشفتگی را دید بکاتبان خود گفت‌روی حروف متشابه علاماتی‌بگذارید که خواندن‌آن‌آسان شود وازقرار مذکور شخصی بنام نصربن عاصم ابتداء نقطه ها را برای تشخیص حرکات درنوشتن نامه های رسمی معمول نمود ولی چون بازهم اشتباهات رخ میداد نقطه‌گزاری‌حروف بر نقطه‌گزاری حرکات افزوده شد».

گرچه‌درعبارت‌ابن‌خلکان هم یك‌نوع پیچیدگی دیده میشود‌که فرق میان‌نقطه‌گزاری برای حرکات و نقطه‌گزاری حروف را تعیین نکرده است و تصور نمیرود‌که نقطه‌گزاری برای‌حرکات مقصود بوده زیرا آن‌نقطه‌گزاری‌رفع اشکال نمیکرده است وازقرار معلوم نقطه‌

گزاری زمان حجاج برای تشخیص حروف متشابه بوده است و نصر بن عاصم درابتداء پاره‌ای از حروف متشابه را نقطه میگذارده است و تدریجاً حروف متشابه را نقطه گذاردند. چنانکه تاکنون هم معمول میباشد واین همان نقطه گزاری است که آنرا اعجام مینامند .

ماخود درنمایشگاه خط درکتابخانهٔ سلطنتی مکتوبی بزبان عربی دیدیم که روی تکهٔ «پاپیروس» (بردی) بتاریخ ۹۱ هجری نگاشته شده و دارای نقطه گزاری (از نظر اعجام نه حرکات) میباشد . ولی‌فقط باء ویاء وتاء رانقطه گزارده‌اند ونقطهٔ روی شین سه نقطه روی یك خط مساوی باینقسم ... نوشته شده است و سایر حروف نقطه ندارد همین قسم در نمایشگاه مزبور اوراقی از قرآن دیدیم که روی تیکه های کوچکی از پوست نگاشته شده ونقطه های (اعجام) را بامرکب سیاه نوشته‌اند و عجب اینکه درآن نمایشگاه خطوط کهنه دیده شدکه بانقطه وحرکات تحریر یافته وخطوط تازه‌ای بودکه بدون نقطه وحرکات نوشته بوده‌اند .

ازمطالعهٔ این مطالب چنین برمیآیدکه عربهاازاواسط قرن اول‌هجری هم نقطه گزاری وهم حرکات را در نوشته های خود بکار میبردند ولی تاممکن بود از نقطه گزاری وتحریر حرکات اکراه داشتند وفقط در موارد خاصی مانندکتابت قرآن وامثال آن که دقت وتوجه خاصی ضرورت‌داشت به نقطه گزاری وتحریر حرکات دست میزدند ودرغیرآنصورت اقدام نمیکردند، بخصوص اگر نامه را برای دانشمندی مینوشتند واطمینان داشتندکه خواننده به نقطه وحرکت احتیاجی ندارد ودرهرحال ازنقطه گزاری ونوشتن حرکات خوششان نمیآمد چنانکه مشهور است هنگامی خط خوبی را بعبدالله بن طاهر نشان دادند ، عبدالله گفت : واقعاً نیکو نوشته اما حیف که زیادنقطه گزارده است .

از جمله گفتارهای مشهور عرب دربارهٔ خط یکی‌هم این است که‌میگویند نقطه گزاری زیادعلامت بدگمانی نویسنده از مخاطب (گیرندهٔ نامه) میباشد .

گاه‌هم نقطه گزاری موجب زیان‌کلی میشده است. از آنجمله موقعی متوکل بیکی از مأمورین خود چنین نگاشته بود :

(ان‌احص من‌قبلك من‌الذمیین وعرفنا بمبلغ عددهم) .

ترجمه (ذمیانی‌که در قلمرو توهستند بشمار(احصاء کن) وشمارهٔ آنان‌را بمابنویس).

اما نویسندهٔ نامه اشتباهاً نقطه‌ای بالای‌کلمهٔ احص اضافه کـرده آنرا (اخص) نوشت و معنای‌کلمه بجای‌سرشماری‌کن (اخته‌کن) از آب درآمد، فرمانداز پس از دریافت‌نامه تمام ذمی‌های منطقهٔ خود را اخته‌کرد وهمهٔ آنان جزدونفرشان درنتیجهٔ آن‌شکنجه هلاك‌شدند و يك‌اشتباه نویسنده درنقطه گزاری حاء و خاء سبب قتل عده‌ای بی‌گناه گشت .

چون در دورهٔ تمدن اسلام نویسندگان گاه بانقطه وگاه بی‌نقطه مینوشتند وغالباً نقطه نمیگذاردند لذا درنام بسیاری از اماکن وکلمات غیر مأنوس ومانند آن اشتباهاتی روی‌داده است، معمولا مردان ادیب در نامه‌نگاری نقطه‌ها را حذف میکردند و درکتابهای علمی مقید

بهنقطه بودند، فقط خوشنویسیرا در مکاتبات میپسندیدند و مقید بودند مطالب را سربسته و بطوراشاره باخط نیکو بنویسند وتوضیح کلمات وحروفرا یك نوعقصورادبی فرضمیکردند .

لوازم تحریر و وسایل آن

درجلد اولاین کتاب شرح مبسوطی راجع بهلوازم تحریر در دورهٔ تمدن اسلامی نگاشتیم، خلاصهاینکه تااواخر امویان رویپوستنازك وچرم مطلبرا نگاشته طومار میکردند و دفترهای دولتی عبارت از بستههای چرمی بوده است و همینکه ابوالعباس سفاح بخلافت رسید خالدبن برمكرا بوزارت خود برگزید وخالد دفترهایدولتیرا ازصورت بستهبندی بصورت کتاب درآورد وتازمان جعفر برمکی دفاتر دولتی بشکل کتاب چرمی جمعآوری میشد ولی جعفر وزیرهرونکاغذ را معمول کرد وازآن ببعدهم رویکاغذ وهم روی پوست مینوشتند وتا مدتیپوستوچرم وکاغذچینیوتهامیوخراسانیوغیره درمیانمسلمانان بکارمیرفت ونوشتههاغالباً بشکل دفتر و یاکتابچه بود و پارهای از نویسندگان مانند فارابی روی تکههای کوچك کاغذ (رقعه) تحریر میکردند وتمام تحریرات فارابی روی رقعه بوده است .

علوم اسلامی

علوم اسلامی چنانکه گفتیم عبارت ازعلومی بودکه‌اسلام وتمدن‌اسلامی آنرا بوجود آورد وبطورکلی بسه‌قسمت تقسیم میشود از این‌قرار :

۱ـ علوم شرعی، یعنی علوم دینی‌اسلامی .

۲ـ علوم لسانی‌که تدریجاً برای فهم قرآن و حدیث و تفسیر و فهمانیدن آن مطالب ضرورت پیداکرد .

۳ـ تاریخ وجغرافی .

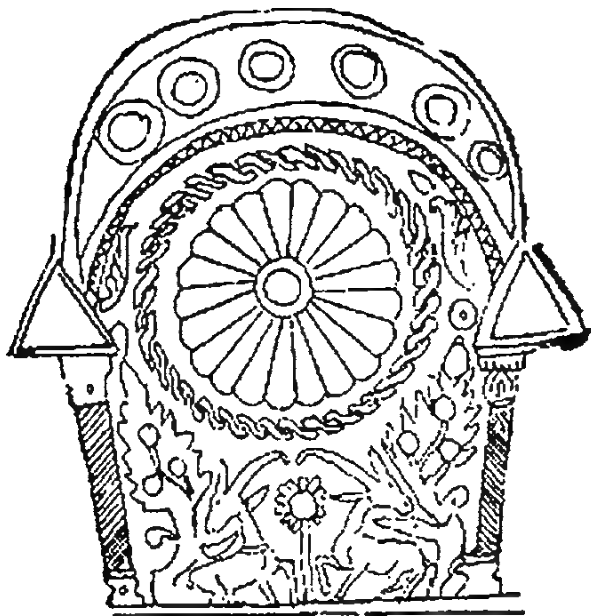
۱ـ علوم شرعی اسلامی

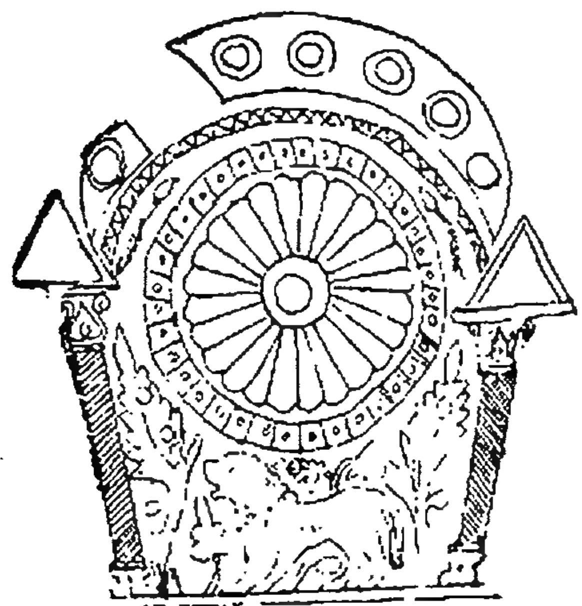
قرآن و طرز جمع آوری و تدوین آن ـ عجبی نیست اگر مسلمانان بجمع آوری و تدوین قرآن همت گماشتند ، چون دین و دنیای آنان باقرآن‌بوده‌است ونخستین وسیلهٔ‌حفظ قرآن جمع‌آوری وتدوین آن بود وچنانکه میدانیم‌قرآن یکبار ظاهر(نازل. مترجم) نشدبلکه درمدت بیست‌سال ازآغاز دعوت اسلام تارحلت حضرت‌رسول برطبق مقتضیات آیه بآیه وسوره بسوره درمکه ومدینه ظاهر شد (بوسیلهٔ وحی‌الهی برپیغمبر اکرم«ص» نازل شد. مترجم) وهرآیه وسورهٔ آنرا صحابه وکاتبان (وحی) روی‌تکه‌های‌پوست یااستخوانهای پهن مانندکتف ودنده‌هایاروی لیف‌خرما ویاروی سنگ‌های پهن‌سفید مینوشتند. پیغمبراکرم(ص) درسال۱۱ هجری‌رحلت فرمود وقرآن یابترتیبی که گفتیم نوشته‌شده بود، ویااینکه عده‌ای‌از مسلمانان بنام قراء آنرا درسینه حفظ داشتند .

کسانیکه بیش از دیگران درتدوین قرآن‌کوشش نمودند اول از همه علی بن‌ابیطالب (علیه‌السلام) و سعدبن عبیدبن‌نعمان، وابودردا ومعاذبن جبل وزیدبن ثابت و ابی‌بن‌کعب و دیگران بودند .

اماپس ازرحلت پیغمبر(ص) موضوع ارتداد پیش‌آمد وابوبکر (خلیفهٔ اول) بامرتدان جنگ‌کرد وعدهٔ زیادی ازمسلمانان در جنگ بامرتدان‌کشته شدند، بقسمی‌که تنها در غزوهٔ یمامه ۱۲۰۰ مسلمان بشهادت رسید وازآن جمله ۷۰۰ نفرشان قراء (حافظ قرآن)بودند و همینکه خبر شهادت قراء بمدینه‌آمد مردم مدینه سخت دلتنگ شدند بخصوص عمربن‌خطاب مرد بزرگ اسلام ومسلمین بسیار نگران گشت و از ابوبکر خواست‌که بجمع‌آوری و تدوین

قرآن فرمان دهد تامبادا بواسطهٔ مرگ صحابه چیزی از قرآن کم و کسر گردد. ولی ابوبکر در اجرای ایـن پیشنهاد تأمل نموده گفت کاری راکه پیغمبر خد انکرده چگونه انجام دهم بخصوص که حضرت رسول در این باب چیزی نفرمودند - اما عمر بقدری اصرار ورزیدکـه بالاخره ابوبکر تسلیم شد و بجمع آوری قرآن فرمان داد، زیدبن ثابت راکه ازکاتبان وحی بود احضار کرد و بانظر او سوره‌ها و آیات راکه درنزد صحابه متفرق بود جمع آوری کرد، بعضی ازسوره‌ها دونسخه وسه نسخه بیشتر نزد اشخاص مربوط (صحابه وکاتبان) بدست میآمد ولی ازسورهٔ توبه فقط یك نسخه نزد ابی‌خزیمهٔ انصاری موجود بود .





کنده‌کاری آفتابه برنجی متعلق بمروان دوم اموی مربوط باوایل (قرن دوم هجری)

بهرحال بدستور ابوبکر نسخه‌های موجوده جمع آوری شد وبامحفوظات دیگران توسط زیدبن ثابت دقیقاً تطبیق شده بابوبکر تسلیم گشت واین قرآن مدون منظم نزد ابوبکر ماند تا اینکه وی در سال ۱۳ هجری درگذشت وقرآن مزبور از وی بجانشینش عمر منتقل شد وپس ازقتل عمر آن مصحف شریف بدست حفصه دخترعمر ازعمسران پیغمبر اکرم افتاد .

درسال ۲۳هجری عثمان بخلافت رسید ودرزمان اوممالك اسلامی توسعه یافته مسلمانان درمصروشام وعراق وایران وافریقیه (ممالك شمال افریقا) متفرق شدند وبعضی ازآنان نسخه‌هائی ازقرآن همراه داشتند که بمیل خود آنرا تنظیم کرده بودند واز آنرو اهل هرشهر وکشوری به نسخهٔ مخصوص خود اعتماد نمودند. مثلا اهل دمشق وحمص نسخهٔ مکتوب مقدادبن اسود را میخواندند ونسخهٔ ابن مسعود نزد اهل کوفه رواج داشت و اهل بصره نسخهٔ ابوموسی اشعری رامعتبر دانسته آنرا لباب القلوب (مغزدل) میخواندند وباآنکه قراء در ضبط و حفظ قرآن نهایت درجه کوشش داشتند معذلك درقرائت پاره‌ای ازسوره‌ها اختلاف پیدا میشد .

دراین اثناء غزوه (جنگ) ارمنستان و آذربایجان پیش آمد وحذیفهٔ یمانی بادیگران بآن صفحات رفت و همینکه ازجنگ برگشت شرحی از اختلاف قراء درممالك اسلامی برای

عثمان نقل کرده گفت :

«مسلمانان را دریاب واز این اختلاف رهائی ده وپیش از آنکه مانند یهود ونصاری درباره کتاب خود اختلاف پیدا کنند چاره‌ای بیندیش» .

چه در آن ایام معمول بود که هریك از قراء نسخهٔ خود را معتبر وبهتر میدانست والبته این کار عواقب بدی داشت، لذا عثمان متوجه اهمیت مطلب شده کسی نزد حفصه فرستاده که آن نسخهٔ معهود را نزد من بفرست تا از روی آن استنساخ کنم ودوباره پس بدهم .

حفصه نسخهٔ معهود را نزد عثمان فرستاد. وی زید بن ثابت وعبدالله بن زبیر و سعید بن عاص وعبدالرحمن بن حارث بن هشام را دعوت کرد وبآنان گفت که نسخه‌های موجود را با نسخهٔ حفصه ومحفوظات خود وقراء دیگر تطبیق کنند وپس از تطبیق ومطالعه نسخهٔ کاملی تهیه نمایند ودر هرجا که با نسخهٔ زید بن ثابت اختلافی دیدند لغت قریش را انتخاب نمایند، چه که قرآن بزبان قریش نازل شد .

آنان در سال ۳۰ هجری این مهم را انجام دادند و چهار قرآن نوشتند که بچهار شهر مهم اسلامی یعنی مکه وبصره وکوفه و شام ارسال شد ودو نسخه هم بعداً تهیه شد که یکی را برای اهل مدینه نگاهداشتند و یك نسخه را خود عثمان برداشت و این همان است که آنرا (امام) مینامند ، سپس عثمان سایر مصاحف و صحف را جمع آوری کرد و فرمان داد آنرا بسوزانند .

از آن به بعد نسخهٔ عثمان نسخه‌ای که بامر ودستور عثمان جمع آوری شده بود مورد اعتماد تمام مسلمانان قرار گرفت ودر مدت کوتاهی نسخه‌های زیادی از آن استنساخ کردند.

مسعودی مورخ مشهور درضمن شرح جنگ صفین میگوید: که چون سپاهیان امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) برمعاویه غلبه یافتند لشکریان معاویه برای جلوگیری از شکست معاویه بدستور عمروعاص قریب پانصد قرآن سر نیزه کرده گفتند کتاب خدا میان ماوشما حکم باشد. مقصود ازذکر جملات فوق آنکه ازموقع تنظیم نسخهٔ مربوط بعثمان تا این واقعه بیش از هفت سال طول نکشیده بود ولی بقدری استنساخ نسخه‌های قرآن بسرعت پیشرفت کرده بود که درچنان مدت کوتاهی تنها درمیان سپاهیان معاویه پانصد نسخهٔ قرآن یافت میشد وبهمین نسبت درمیان سایر مسلمانان نسخه‌های متعدد قرآن موجود بود .

گرچه ازطرف عثمان وسایر صحابه کوشش بسیاری میشد که تمام مصاحف موجود منحصراً مطابق نسخهٔ تنظیمی عثمان باشد معذلك نسخه‌های دیگری نیز پیدا میشد که با آن نسخه تطبیق نمیکرد ومشهورترین آن نسخه‌ها نسخهٔ (حضرت امیرالمؤمنین) علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) میباشد .

بعقیدهٔ شیعیان حضرت امیر نخستین کسی است که پس از رحلت پیغمبر اکرم بجمع آوری سوره‌های قرآن پرداخت وآن نسخه درخاندان ولایت باقی بود و بحضرت جعفر صادق واهل بیت

منتقل گشت[1] ابن‌ندیم درکتاب فهرست میگوید که مصحفی بخط حضرت‌امیر(ع) نزد ابی‌یعلی حمزهٔحسینی دیدم که درخانوادهٔ امام‌حسن دست بدست گشته بود .

دیگر ازمصاحفی که با مصحف عثمان در ترتیب سوره‌ها اختلاف داشته نسخهٔ ابی‌بن کعب وعبدالله‌بن مسعودمیباشد .

درهرحال خلفاء و امراء اصراری داشتند که بمنظور اتحادکلمه وجلوگیری از تفرقه فقط مصحف عثمان مورد استناد باشد وسایر نسخه‌ها ازمیان برود وبرای انجام واجرای نقشهٔ خود غالب‌امرای اسلام نسخه‌هائی از روی نسخهٔ عثمان مینوشتند ودرمسجدها میگذاردند تا مسلمانان بدان مراجعه‌کرده نسخه‌های خودرا تصحیح نمایند وچه‌بساکه بفرمان امیری ده‌ها وصدها مصحف مینوشتند ودرشهرها وممالك‌اسلامی پخش‌میکردند واین‌عمل یکنوع وسیلهٔ بسط نفوذ وقدرت میدانستند .

مثلا حجاج والی‌کوفه نخستین امیری‌بود که نسخه‌هائی از قرآن (نسخهٔ عثمان) تهیه کرده وبشهرها وممالك‌اسلامی فرستاد واز آنجمله نسخه‌هائی بمصر ارسال داشت، عبدالعزیز ابن‌مروان‌والی مصر این اقدام حجاج‌را مخالف خود مختاری خود دانسته خشمناك گشت و چنین گفت :

«کار حجاج بجائی‌رسیده که درقلمرو من‌قرآن میفرستد؟» .

سپس‌فرمان داد نسخهٔ‌کاملی ازقرآن در مصر تهیه‌کنند و همینکه کتابت آن‌نسخه پایان یافت اعلام نمود هرکس در آن نسخه اشتباهی پیداکند سی‌دینار و یك رأس‌احمر[2] باوجایزه میدهم اتفاقاً یکی از قراء‌کوفه این اشتباه را در آن نسخه پیداکرد که‌کلمهٔ نعجه را اشتباهاً نجعه نوشته بود وجایزه‌را از عبدالعزیز دریافت‌کرد .

قرائت قرآن

در اوایل اسلام قرائت قرآن بسیارمهم بود، چون شمارهٔ با سوادان بچند صحابی محدود میشد، بقیه خواندن نمی‌توانستند و بطوریکه قبلا گفتیم اختلاف قرائت قرآن عثمان‌را واداشت که نسخهٔ معینی‌از قرآن تهیه‌کنند ودر دسترس مسلمانان بگذارد ولی باوجود این‌اقدام‌بازهم اختلاف در قرائت ادامه یافت وهمینکه قرآنهای عثمان بشهرها وممالك اسلامی رسیده عده‌ای از قراء (قاریان

۱ـ مرحوم حاج میرزا حسین‌نوری از محدثین ورواة وعلماء ومؤلفین‌بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری درکتاب خود موسوم به فصل‌الخطاب فی‌تحریف‌الکتاب شرح‌مشبع ومفیدی‌دربارهٔ نسخهٔ حضرت امیر نگاشته است و نسخهٔ مزبور همانطور که جرجی‌زیدان هم اشاره کرده در خاندان ولایت باقی میباشد وبانسخه‌ای که عثمان جمع‌آوری کرده اختلاف دارد ولی بسند معتبر ازحضرت جعفرصادق‌دراصول کافی‌روایت شده‌که شیعیان تاظهورقائم‌آل‌محمد باید ازهمین‌نسخهٔ مبارك‌که‌موجود بود تبعیت‌کنند .

۲ـ رأس احمر ظاهراً یك‌نوع سکهٔ قیمتی بوده که تااین اواخر درمیان ترکان عثمانی رواج داشته وآن‌را بترکی باش‌بوزاق، وبفارسی کلهٔ برهنه میگفتند. مترجم

قرآن) پدید آمدند که هر کدام یکنوع مخصوصی قرآن میخواندند ومردم آنشهر یا مملکت ازقاریان مخصوص خود پیروی میکردند واز میان آن قاریان هفت یا ده قاری شهرت بسیار یافتند واغلب مسلمانان ازقرائت آنان تبعیت مینمودند واسامی قراء مزبور از اینقرار میباشد:

۱ـ درمدینه نافع بن ابی‌رؤیم ـ یزیدبن‌قعقاع .

۲ـ درمکه عبدالله بن کثیر .

۳ـ در بصره ابوعمرو بن علاء ویعقوب حضرمی .

۴ـ در شام عبدالله بن عامر .

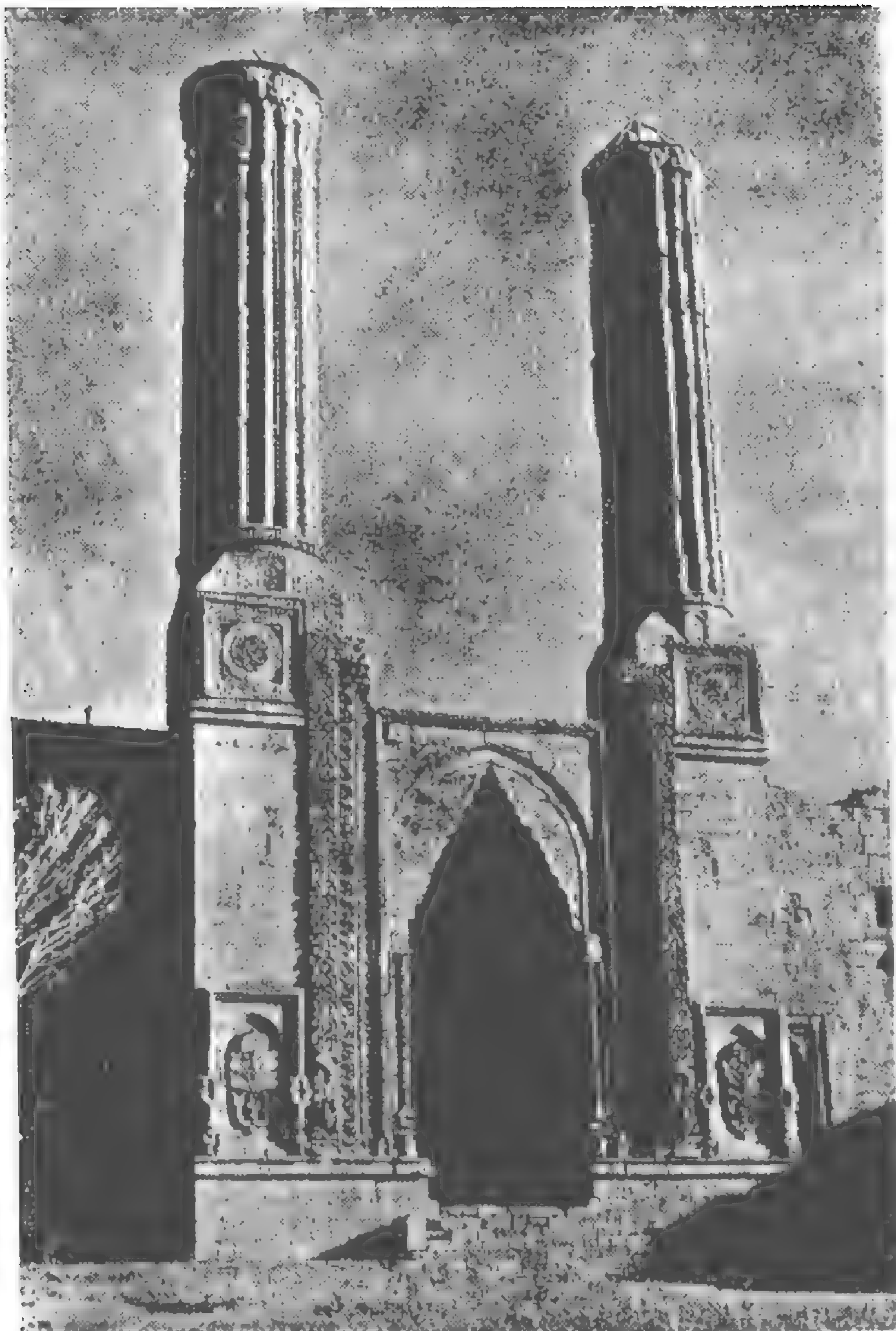
۵ـ درکوفه عاصم‌بن‌ابی‌النجود ـ حمزة‌بن حبیب زیات ـ علی کسائی ـ خلف‌بزاز .

علاوه برقاریان مـزبور عدهٔ دیگری نیز بقرائت قرآن شهرت یافتند و بعضی از آنها قرائتهای عجیب و غریبی داشتند. بخصـوص بعد از تعدد فرقه‌های اسلامی و اختلاف آراء پیشوایان اسلام درمسائل فقهی واخبار واحادیث وتفسیر این‌اختلاف شدت یافت و از طـرفی خلفای اسلام مانند پیشوایان دین‌مسیح پیروان این‌آراء وافکار را تعقیب میکردند ولی البته آزادی‌فکر وعقیده‌دراسلام خیلی بیشتر از آزادی جامعهٔ مسیحی‌بود بخصوص دراوایل‌ظهور اسلام که هر کس آنچه بخاطرش‌میرسید آزادانه اظهارمیکرد اگرچه مخالف‌رأی خلیفه‌بود، از آنرو فرقه‌های اسلامی تعدد یافت ومذهب‌های مختلفی درتفسیر وفقه وسایر علوم پدیدآمد تاآنجاکه‌طایفه‌ای ازمسلمانان بنام عجارده اظهارداشتند که سورهٔ یوسف جزء قرآن‌نیست‌بلکه قصه‌ای‌ازقصه‌ها میباشد. دستهٔ دیگری معتقد شدند که‌حضرت‌مسیح‌دارای مقامی‌نظیر مقام‌الوهیت است واوبحساب خلق‌رسیدگی میکند. دراواسط دولت عباسی عدهٔ این‌قاریان عجیب و غریب زیاد شد، یکی از آنان مشهور به‌یعقوب عطار متوفی بسال ۳۵۴ هجری‌کارش بالاگرفت، و موجب اختلافات بسیارگشت، لذاخلیفه اورا احضارکرده وباحضور فقهاء وقاریان اورا توبه داد وتوبه نامهٔ اورا نوشته همگی امضاء کردند .

دیگر از آنان ابن‌شنبوذ بغدادی متوفی بسال ۳۲۸ هجری میباشدکه طرز مخصوصی در قرائت‌قرآن اختیارکرده‌بود وعده‌ای هم دور او جمع شده بودند. ابن‌شنبود در محراب مسجد می‌نشست وبطور عجیب وغریب آیات قرآن را تلاوت میکرد و مردم را به پیروی از قرائت‌خود فرامیخواند وداستان وی‌را ابن‌خلکان وابن‌ندیم بتفصیل ذکر کرده‌اند. درهرحال ابن‌مقله وزیر که این را دانست در سال ۳۲۳ هجری ابن‌شنبوذ را بزندان انداخت ولی او دست برنمیداشت، لذا دستور داد اورا تازیانه بزنند، سپس‌از وی‌خواست‌که توبه‌کند او هم توبه‌کرده تعهد نمود فقط از روی مصحف عثمان و مطابق قرائت معمولی قـرآن بخواند و شهود متعددی این توبه‌نامه‌را امضاء کردند .

بهرحال قرائت هریك از قاریان دهگانه مورد تأیید تمام مسلمانان میباشد و چه‌بساکه مردم یك‌کشور یایك شهر ازقرائت یکی یادوتا از آن قاریان پیروی میکنند و یاآنکه تابع

هرده قاری میشوند و برای اثبات صحت قرائت معمولا بروایات متواتر مراجعه میشود باینقسم که مثلا میگویند این نوع قرائت درست است، چون یعقوب بن اسحق این طرز قرائت را در



ت ـ مناره جفت

حضور سلام آموخته و او نزد عاصم خوانده و عاصم نزد عبدالرحمن قرائت کرده است و ابو عبدالرحمن نزد (حضرت امیر) علی بن ابیطالب (ع) آموخته است و (حضرت امیر) علی این طرز قرائت را درحضور (حضرت) رسول (اکرم) آموخته است .

تأثیر قرآن

قرائت وحفظ قرآن بخصوص دراول اسلام ازنخستین فرایض مسلمانان محسوب میشد ازآنرو اوامر ونواحی قرآن در دل آنان جایگیر شد وعبارات قرآن زبانزد ادبای اسلامی گشت واین کتاب مبین در شرع ودین ولغت وانشاء وهرچیز مرجع کلی اهل اسلام گردید .

اسلوب قرآن را درخطبه‌ها وکتابهای خود سرمشق قرار دادند و بآیات قرآن در تألیفات خویش تمثل جستند وآداب وتعلیم قرآن در اخلاق واطوار وزندگانی روزانهٔ مسلمانان پدیدآمد. درصورتیکه بسیاری از ملل اسلامی زبانی جز زبان قرآن داشتند ودر کشورهائی میزیستند که ازقرآن دور بود. مسلمانان گذشته ازعلوم شرعی ، در علوم لسانی (صرف ونحو) بآیات ومعانی قرآن استشهاد واستدلال میکردند مثلا تنها درکتاب سیبویه (ازدستورنویسان زبان عرب) سیصد آیهٔ قرآن ذکرشده‌است، ادیبان ونویسندگان که درصدد تزیین گفته‌ها ونوشته‌های خود بودند حتماً ازآیات قرآن استمداد میجستند وچنانکه درفصل مربوط بخطابه وبلاغه (اسلامی) گفته خواهد شد خطبه‌ها و رساله‌ها وتوقیعات و نامه‌های بزرگان اسلام با آیات قرآنی مزین میشده است.

مسلمانان بقدری درحفظ وقرائت وفهم قرآن سعی میکردند که اگرحرفی از قرآن بگوش کسی میرسید فوری متوجه تمام آیه میشد وازآنرو با یك کلمه ازقرآن مطالب مهمی فهمیده میشد وشنونده یاخوانندهٔ دانا مقصودکلی‌را درك میکرد وبآن عمل مینمود درصورتیکه مردم عادی ازفهم آن عاجزمیماندند وداستانهای بسیار دراین باب نقل شده است.

ازجملهٔ آن داستانها یکی هم داستان مربوط بسلطان محمود غزنوی است که نامه‌ای بخلیفه نگاشته از وی خواست نام اورا (سلطان را) در خطبه بگنجاند و اسمش بر زر و سیم سکه زند وچون خلیفه امتناع نمود نامهٔ دیگری فرستاده خلیفه‌را تهدیدکردکه اگربخواهم میتوانم سنگهای بغداد را بر پشت پیلان تا غزنین بیاورم.

خلیفه درپاسخ این نامه، مکتوب سر بمهری برای سلطان محمود فرستادکه چون آنرا گشودند در آن نامه بعد از بسم‌الله یك الف مددار و در وسط آن لام و درآخرش میم دیدند، سپس حمد وصلوة درآن نامه مرقوم رفته بود. سلطان ومجلسیان ازدیدن آن نامه حیران شدند زیرا چیزی ازآن نمی‌فهمیدند تا اینکه ابوبکرقهستانی برآنان وارد شد ونامه‌را دید قدری بفکر رفت وبسلطان گفت من معنای آنرا میدانم . سلطان گفت بگو هرچه بخواهی میدهم. ابوبکر برای سلطان شرح داد که چون تو خلیفه را بهپیلان تهدیدکردی خلیفه هم درپاسخ ا ـ ل ـ م نوشته واین اشاره به سورهٔ فیل است که میفرماید: الم ترکیف فعل ربک باصحاب ـ

الفیل... (یعنی ندیدی که خداوند چه بلائی برسرصاحبان پیل آورد...).

سلطان ازاین معنی بیمناک گشته باخلیفه بمدارا واحترام رفتار کرد.

وهمینقسم مشهوراست که وقتی مأمون برعبدالله بن طاهر خشم گرفت وبا یاران مشورت کرد که چگونه اورا ازمیان بردارد، یکی ازدوستان عبدالله که درآن مجلس بود نامه‌ای بدین مضمون بعبدالله نوشت (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم یا موسی) وچون عبدالله نامه‌را گشود ازعبارات آن متعجب گشت چه‌که معنای آنرا نمیدانست وبالاخره دانست که مقصود نویسنده از یا موسی اشاره بآن‌آیهٔ قرآن است‌که میفرماید: یاموسی ان‌الملاتأتمرون بك‌لیقتلوك (ای‌موسی دشمنان بفکر قتل تو هستند). وبلیغ‌تر ازآن دو حکایت داستان سدیدالملك وتشدید گذاردن نون(ان) است که چون درجلد اول گفته شده تکرار مورد ندارد[1].

مسلمانان درنوشتن ونگاهداری قرآن دقت واهتمامی کردند که نظیر آن سابقه ندارد باینقسم که قرآن را روی صفحه‌های طلا ونقره وعاج نگاشتند ویا پارچه‌های حریر وابریشم بسیارعالی انتخاب کرده‌آیات قرآن‌را باآب طلا ونقره برآن نوشتند و منزل‌ومحفل خودرا با آن آراستند و دیوار مسجدها و کتابخانه‌ها و مجلس‌های عمومی‌را با آیات قرآن تزیین نمودند وخطوط بسیار زیبا درنوشتن‌آن بکار بردند، انواع پوستها، چرمها، کاغذها در تحریر قرآن استعمال میشد وآنرا بطور لوله ودفتر وجزوه و رقعه وغیره با مرکبهای رنگارنگ‌نوشته میان خطهارا تذهیب میکردند. خلفاء وسلاطین برای تبرك بخط خود قرآن مینوشتند وآنرا درمسجدها وجاهای مقدس میگذاردند. در کتابخانهٔ خدیوی مصر قرآن‌های بسیاری است که با قلم درشت کوفی باحرکت ونقطه وبدون حرکات ونقطه‌گذاری باتزیینات عالی تحریر شده است.

مسلمانان شمارهٔ سوره های قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن را یکایك ضبط کرده‌اند وحتی شمارهٔ حروف را جدا جدا ضبط کرده‌اندکه درقرآن چند الف چند ب چند ت و غیره یافت میشود.

تفسیر قرآن

درآغاز ظهور اسلام فهم آیات قرآن برای عربها دشوار نبود چه قرآن بزبان آنان بود ومفردات وترکیبات آنرا بخوبی درك میکردند وبخصوص‌که قرائن موجوده نیز بر فهم آیات قرآنی که مطابق اوضاع زمان ومکان (نازل میشد) کار آنهارا آسان میساخت، با اینهمه اگرمشکلی پیش میآمد ازحضرت محمد(ص) میپرسیدند وآن بزرگوار ناسخ و منسوخ آیات و تفصیل اجمال را بیان میفرمود. باین‌طریق اصحاب پیغمبر (ص) آن مطالب را حفظ میکردند و بدیگران

---

[1] ـ اتفاقاً مؤلف کتاب داستان سلطان محمود غزنوی وفیل‌را هم مثل حکایت سدیدالملك در جلد اول نوشته ودراین جلد هم مکرر ذکر نموده بود و ما برای امانت درترجمه عین آن حکایت مکرر (سلطان محمود) را نیز ترجمه کردیم. مترجم

میگفتند وتابعان ازآنان نقل میکردند وکسانیکه بعدازتابعان بودند ازتابعان اقتباس‌مینمودند.

همینکه دولت اسلامی تشکیل یافت و مسلمانان بقوانین واحکام محتاج شدند طبعاً مراجعه بقرآن میکردند تااحکام‌لازم را ازآیات قرآنی استنباط کنند والبته قاریان ومفسران میتوانستند بطورلازم استنباط کنند واینان (قاریان ومفسران) همان فقهای دورهٔ اول اسلام میباشند. تاآخرقرن اول هجری تفسیر قرآن زبان بزبان نقل میشد ونخستین کسی که‌تفسیر قرآن را بصورت‌کتاب درآورد مجاهد بود (درسال ۱۰۴هجری) سپس بسیاری ازدانشمندان تفسیر نوشتند که از آن جمله واقدی متوفی در ۲۰۷ هجری و طبری متوفی در ۳۱۰ هجری می‌باشد.

بطوریکه‌گفته شد اساس تفسیر درابتداء بطورشفاهی وزبان بزبان استوارگشت چه عربهای آنروز خواندن ونوشتن نمیدانستند وهرگاه‌که مطابق احساسات وفطرت عادی خود میخواستند چیزی ازآفرینش ورازهای آن بدانند ازیهود ونصاری (اهل‌کتاب) که درمیان عربها بودند سؤال میکردند ، اینان(اهل‌کتاب) بیشترازطایفهٔ حمیر مقیم یمن بودند که دین یهود داشتند وپس‌ازظهور اسلام گرچه مسلمان شدند وباحکام اسلام عمل میکردند ولی افکار واخباری را که کتبی وشفاهی از یهودگرفته همچنان نگاه میداشتند وهرگاه‌که عربها از آنان چیزی میپرسیدند بدون تحقیق از روی مندرجات تلمود وتوراة پاسخ میدادند وباین‌ترتیب‌کتب تفسیر ازهمان منقولات انباشته شد .

مشهورترین این اشخاص (مفسرین یهود تازه مسلمان) یکی کعب بن مانع معروف بکعب‌الاحبار است‌که در زمان خلافت عمر مسلمان شد، دیگرعبدالله‌بن سلام بن حارث است که هنگام ورود پیغمبر بمدینه اسلام‌آورد. گذشته از مفسرین یهود تازه مسلمان ازمسیحیان وصابئیان وزرتشتیان نیز عده‌ای مفسر برخاستندکه پاره‌ای از آنان در میان مسلمانان مقام بلندی پیداکردند وآنچه را که مسلمانان ازآنها میپرسیدند مطابق اطلاعات ومعلومات‌خود پاسخ میدادند، معروفترین آنان وهب‌بن منبه است‌که اصلش ایرانی ومذهبش زرتشتی بوده است وبا هیئتی از طرف پادشاه ایران برای‌همراهی فرمانروای یمن برضد حبشه به‌یمن‌آمد. این دسته ازایرانیان دریمن ماندند وتوالد وتناسل کردند وعربها آنانرا ابناء (فرزندان) یعنی ابنای فارس میخواندند وطاوس بن‌کیسان ازتابعین مشهور ازآنان میباشد، پدران وهب ابن منبه‌زرتشتی بودند وهمینکه به‌یمن‌آمدند با یهود آمیزش‌کردند واز عادات ورسوم یهود مطالبی فراگرفتند سپس‌باحبشیان مسیحی مخلوط ومعاشرشدند وازآنهاهم چیزی فراگرفتند وهب‌بن منبه علاوه براین معلومات زبان یونانی‌هم میدانست وطبعاً ازآداب‌ورسوم یونانی‌ها مطلع بود، در نتیجه اطلاعات وسیعی از اوضاع دنیا و تاریخ سلاطین و انبیاء وغیره بدست آورده بود وچنانکه خود او مدعی بوده ۷۲ کتاب‌آسمانی‌را مطالعه کرده‌است.

بدیهی‌است‌که عربها به‌چنین کسی‌اعتماد بسیارداشتند وهرچه میخواستند ازاومیپرسیدند

و او هم بواسطهٔ معلومات وسیع خود جوابهای مناسبی با نان میداد.

ازآنرو تفاسیری‌که درقرن اول هجری گفته شد مطالب درست ونادرست بسیار دارد وآنچه را که میان یهود ونصاری ومجوس وسایر ادیان در جزیرةالعرب شایع بوده جزء آن تفاسیر درآمده است، هما نطورکه درآغاز پیدایش مسیحیت بسیاری از عادات ورسوم بت پرستی جزو مسیحیت درآمدگرچه رهبران اولیهٔ نصاری برای رهائی ازاین گرفتاری کوشش بسیار کردند.

باری همین‌که علوم لسانی(صرف ونحو) درمیان مسلمانان پیدا شد و کتب فلسفه و منطق بزبان عربی انتقال یافت مسلمانان باستدلال وقیاس آشنا گشتند وبرای هرمطلبی دلیل وبرهان خواستند وخواه ناخواه درمندرجات تفاسیر تجدیدنظرشده وآنچه‌که مخالف عقل و منطق بود حذف شد. ابن عطیه وقرطبی وجارالله زمخشری صاحب تفسیر کشاف از مفسران بزرگی هستندکه مطالب مخالف منطق وعقل را ازتفاسیر اولیه حذف کردند.

حدیث

همینکه مسلمانان درصدد فهم معانی قرآن برآمدند طبعاً به درک معانی گفته‌های حضرت رسول(ص) احتیاج یافتند تا با فهم احادیث نبوی معانی قرآن را بهتردرک‌کنند والبته احادیث نبوی ازصحابه روایت میشد چه‌که آنان ازپیغمبراکرم(ص) آنرا شنیده وحفظ کرده بودند ومسلمانان برای فهم احادیث ابتداء بصحابه رجوع میکردند ولی چون مسلمانان بکشورگشائی مشغول‌شدند صحابهٔ پیغمبر(ص) که ازسران مجاهدین بودند درممالک مختلف متفرق گشتند ازآنروهر کس که میخواست حدیث یا احادیثی ازپیغمبراکرم بداند ناچار بدنبال صحابه به‌ممالک ونقاط مختلف میرفت وچه بسا که یک حدیثی را فقط یکی ازآن صحابه ازحضرت رسول شنیده‌بود ودیگران آنرا نمیدانستند. پس کسی‌که دنبال جمع‌آوری وفراگرفتن احادیث برمیآمد ناچار بمکه ومدینه وبصره وکوفه ومصر و ری وسایرشهرها میرفت ودر هر نقطه‌ای علم وحدیثی میآموخت واین همان است‌که مسلمانان‌آنرا رحلة درطلب علم(کوچیدن برای بدست‌آوردن دانش) مینامند.

بدیهی است که این اقدامات از ابتکارات مسلمانان نبوده وپیش‌ازمسلمانان هم هر دانشمند ومحققی برای‌کسب معلومات محتاج به‌سفرمیشد چه‌که‌آنروزها وسایل نشروانتشار اطلاعات محدود بود.

مثلا هیرودوت واسترابون برای جمع‌آوری مطالب تاریخی وجغرافیائی خود باطراف جهان مسافرت‌کردند، همینطور مسیحیان در دورهٔ اسلامی برای فراگرفتن احکام دینی و استحکام مبانی مذهبی به‌ممالک روم سفر میکردند، خود مسلمانان نیز برای تحصیل علوم دیگر غیر ازحدیث باطراف دنیا میرفتند.

جعل حدیث

پس از قتل عثمان بر سر خلافت فتنه برخاست و بسیاری داوطلب خلافت شدند و هر دسته بطرفداری سردستهٔ خود دنبال دلیل‌تراشی رفته و دلایل خودرا باحادیث تحکیم میکردند و هر کدام که باستدلال محتاج میشدند فوری حدیثی جعل نموده وازآن استفاده میکردند ودر نتیجه جعل حدیث معمول شد وهرج ومرج راه یافت: مثلا مهلب‌بن ابی‌صفره که ازپرهیزکاران و نجیبان زمان خود بود برای تقویت مسلمانان و ضعیف ساختن خوارج حدیث جعل میکرد. بسیاری هم میدانستند که احادیث مهلب جعل است ولی معتقد بودند که جنگ نیرنگ است وباید ازهر نیرنگی در پیشرفت جنگ استفاده شود و البته امثال مهلب بسیاری از رجال بهمان جهات احادیث دروغین میساختند.

جعل حدیث بیشتر درموضوع خلافت معمول شده بود وهردسته‌ای بنفع خود راجع بشرایط خلافت احادیثی جعل‌میکردند، پس از رحلت حضرت رسول مهاجران وانصار برای خلافت کشمکش داشتند وهرکدام آنرا حق خود میدانستند تا اینکه ابوبکر گفت من‌ازپیغمبر شنیدم‌که فرمود پیشوای مسلمانان ازقریش باشد وهمین حدیث کاررا بسود مهاجران(قریش) یکسره ساخت. همینقسم سایر دسته‌های اسلامی دربارهٔ خلافت یا اثبات حقانیت عقایدخویش ویا راجع به امور اداری وقضائی ویا درخصوص ظهور مهدی وشرایط آن و در بارهٔ تقسیم غنیمت‌های جنگی وسایرمطالب حقوقی وغیره متوسل بحدیث میشدند وباحدیث کار خود را از پیش میبردند تاآنجا که مأمون درصدد برآمد متعه (نکاح موقت) را رایج سازد، اما روایت یك حدیث او را ازآن‌کار باز داشت.

بنابرآنچه گفتیم شگفت نیست‌که طمع‌کاران برای جلب منافع خصوصی از خود حدیث بسازند و بآن استدلال کنند و مطابق گفته و نوشتهٔ اهل تحقیق مشهورترین حدیث سازان چهار نفر بودند:

۱ـ ابن ابی‌یحیی در مدینه.
۲ـ واقدی در بغداد.
۳ـ مقاتل‌بن سلیمان درخراسان.
۴ـ محمدبن‌سعید درشام.

حدیث‌سازان در پاره‌ای موارد بگناه خویش اعتراف میکردند، مثلا همینکه محمدبن سلیمان والی‌کوفه درسال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن‌ابوالعوجای حدیث ساز را صادر کرد وی گفت حال‌که مرا حتماً میکشید بدانید که چهارهزار حدیث‌ساخته وپرداخته‌ام وبدانوسیله حرام شمارا حلال وحلال شمارا حرام‌کردم وباآن احادیث روزهٔ خود را گشودید وبی‌جهت روزه گرفتید. دیگر از حدیث سازان مشهور احمد جویباری ـ ابن‌عکاشهٔ‌کرمانی ـ ابن‌تمیم فریابی است. وبطوریکه ابن‌سهل‌سری میگوید اینان‌ده‌هزارحدیث ازپیش خود جعل کردند.

آری همین حدیث‌سازی آن‌فتنه‌ها وجنگهای سنی و شیعی را برپا ساخت . ولی همینکه از شدت فتنه‌ها کاسته شد مسلمانان درصدد تحقیق برآمدند و با دقت کامل احادیث را بررسی کرده درست ونادرست آن‌را تشخیص دادند وکتابهای زیادی در آن خصوص منتشر نمودند واز آنجا اصطلاحات مربوط باحادیث پیداشده آنرا به‌صحیح ومعتبر وموثق و ضعیف وحسن ومرسل ومنقطع ومفصل وشاذ وغریب ومانند آن تقسیم کردند ودر ضمن رسیدگی بصحت وسقم احادیث چگونگی نقل‌آنرا تعیین‌نمودندکه‌آیا از راه‌کتابت ویاشفاهی ویامقاوله(دست‌بدست) ویا اجازه بوده‌است .

اسناد ومدارک حدیث

چون حدیث در دین ودنیای مسلمانان مدخلیت‌داشت لذا تحقیق‌در صحت وسقم‌آن‌نیز بسیار مهم‌مینمود ودرآغاز‌کاراین‌تحقیق‌به‌محفوظات بر میگشت‌چه‌که هرحدیثی سینه‌بسینه و زبان بزبان ازشخصی‌بشخص دیگر میرسید باینقسم‌که میگفتند فلانی برای ماچنین گفت یا فلان حدیث را برای ما املاء (دیکته) کرد واین همان است‌که باصطلاح محدثین باسناد و مدارک حدیث موسوم است. ازنظرصحت وسقم حدیث وضع‌راویان در درجهٔ اول‌اهمیت است‌که‌کدام یك ازآنان راستگو ومورد اعتماد بوده‌اند وچگونه احادیث‌را جمع‌آوری کرده‌اند ودر نتیجه راویان احادیث بطبقات متعددی تقسیم میشوند از اینقرار :

صحابه ــ تابعان ــ تابع تابعان ــ مجتهدان ــ محدثان‌که‌کارشان جمع آوری و حفظ حدیث بوده‌است، ناقدان یعنی‌کسانی‌که میتوانستند خوب وبد آنرا جدا سازند، شارحان‌و غیره‌که درکتب مربوط باحادیث ذکر آنان مفصل آمده و تألیفات زیادی در آن‌باره منتشر شده است .

اسناد و مدارك حدیث در ممالك اسلامی یکسان نبود، مثلا اسناد اهل مدینه ازمدارك سایر بلاد اسلامی محکم‌تر وعالی‌تر مینمود چه‌که اهل مدینه برای نقل‌حدیث عدالت و ضبط را شرط لازم میدانستند ، سند اهل حجاز بعد از صحابه بمالك دانشمند مشهور اسلام متوفی بسال ۱۷۹ هجری منتهی میشود، سپس شافعی و ابن‌حنبل‌که از اصحاب مالك بودند. مالك نخستین‌کسی است‌که احادیث را بطرز ابواب فقه درکتاب خود موسوم به‌موطأ جمع‌کرد و پاره‌ای معتقدندکه اول ازهمه ابن جریح‌کتاب حدیث‌را تألیف نمود. محمداسماعیل بخاری مشهور بامام‌المحدثین‌در جمع احادیث مرد نامی‌زمان خویش‌بوده است وکتاب صحیح‌بخاری درمیان اهل تسنن مشهور میباشد، سپس مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری‌کتاب صحیح‌خود را تألیف نمود واین‌کتاب‌که مشتمل براحادیث صحیح‌است به‌صحیحین شهرت‌دارد پس‌ازآن جمع‌دیگر از رواة ومحدثین آمدند وازموطأ ومالك وصحاح بخاری ونیشابوری احادیثی جمع‌کرده و کتابهائی درآن‌باره تألیف نمودند وازمجموع تألیفات آن‌کتب ششگانه (اهل‌تسنن) احادیث پدید آمدکه مؤلفان آن‌کتب بدینقرار میباشند: .

۱- بخاری متوفی درسال ۲۵۶. ۲- مسلم متوفی‌درنیشابور ۲۶۱. ۳- ابوداودمتوفی دربصره ۲۷۵. ۴- ترمذی متوفی‌درترمذ بسال ۲۷۹. ۵- نسائی متوفی بسال ۳۰۳. ۶- دارقطنی متوفی دربغداد بسال ۳۸۵[1].

همینکه حدیث علم مدونی‌شدعلمای‌حدیث درصدد تحقیق‌سلسله روایات بر آمدند وطرز فرا گرفتن حدیثرا از روی‌تمام یاقسمتی ازکتاب بطورتسلسل شرح دادندکه مثلاچه حدیثی را بوسیلهٔ چه‌اشخاصی مانند بخاری وغیره فراگرفته‌اند واینك‌برای نمونه سلسله حدیثی را که‌ابن‌خلکان ازبخاری نقل‌میکند ذیلا می‌نگاریم :

«صحیح بخاری‌را درشهر اربل درماه‌های‌سال ششصد وبیست ویك‌ازشیخ صالح‌ابوجعفر محمدبن‌هبةالله‌بن مکرم‌بن‌عبدالله صوفی شنیدم واو در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد درماه ربیع‌الاول در سال پانصد و پنجاه وسه از شیخ‌ابوالوقت شنیده بود واودر ذیقعدهٔ چهارصد و شصت وپنج ازابومحمدبن مظفر داودی شنیده بود و او در ماه صفر سیصد وهشتاد ویك از ابو محمد بن احمد بن حمویه سرخسی شنیده بود واودرسال سیصد وشانزده ازابوعبدالله محمدبن‌ابویوسف ابن‌مطرفربری شنیده‌بود واو دومرتبه‌یکی درسال‌دویست وچهل وهشت ودیگر درسال دویست وپنجاه ودو ازمؤلف صحاح حافظ ابوعبدالله محمدبن‌اسماعیل بخاری‌شنیده‌بود خدا همهٔ آنها را بیامرزد.»

دانشمندان اسلامی‌نه‌تنها علم‌حدیث‌را باذکرسلسلهٔ راوی‌بیان میکردند بلکه سایرعلوم نقلی مانند تاریخ ادبیات وغیره‌را نیز باهمین‌دقت بااسناد مسلسل شرح میدادند وبسیاری از علوم اسلامی دارای همین مبانی متین و محکم میباشد درصورتیکه در هیچ‌کشوری و میان هیچ ملتی غیر از مسلمانان این نوع دقت در شرح و درج مطالب علمی بیش از آن معمول نبوده‌است .

مثلا ابن‌خلکان ضمن‌شرح حال فخرالدین‌بن‌خطیب میگوید: وی‌علم اصول را نزدپدر خود ضیاءالدین و او نزد قاسم‌سلیمان بن‌ناصر انصاری واونزد امام‌الحرمین ابوالمعالی واو نزد استاد ابواسحق‌اسفراینی واونزد شیخ‌ابوالحسن‌باهلی واونزد شیخ‌سنت ابوالحسن‌اشعری

[1] - جای‌تاسف است‌که جرجی‌زیدان ازمحدثین‌کتب احادیث شیعهٔ اثناعشریه که ازمشهورترین فرق اسلامی هستند نام نبرده است ولی‌باید دانست‌که پیروان مذهب حقهٔ‌اثناعشری درقسمت‌احادیث بچهارکتاب وسه مؤلف (محدث) بزرگ استناد مینمایند و باصطلاح آنان کتب مزبور به‌کتب اربعه ومحدثین آن بمحمدین ثلاث شهرت دارند از اینقرار:

۱- ابوجعفر محمدبن یعقوب‌بن اسحق کلینی (کلین ازتوابع ری) رازی ملقب به‌ثقةالاسلام مؤلف (اصول‌کافی) بسال ۳۲۹ هجری دربغداد رحلت‌کرد.

۲- ابوجعفر محمد بن علی‌بن حسین بابویه قمی ملقب بصدوق و ابن‌بابویه مؤلف کتاب (من‌لایحضره‌الفقیه) در ۳۸۱ هجری در ری وفات کرد.

۳- ابوجعفر محمدبن حسن‌بن علی‌طوسی مؤلف (تهذیب استبصار) بسال ۴۶۰ هجری وفات کرد. مترجم

واو نزد ابوعلی حبائی درآغازکار فراگرفت سپس از مذهب خود برگشته جزء اهل سنت و جماعت درآمد .

پس اینطور که ملاحظه میشود اگر علماء اسلام نام دانشمندی را ذکر میکردند سلسلهٔ استادان اورا تاواضع آن علم نقل مینمودند .

شمارهٔ احادیث

بنا بمقتضیاتی که گفته شد رفته رفته شمارهٔ احادیث بصدها هزار رسید، ازآن‌جمله بقرار مشهور احمدبن‌حنبل یك‌میلیون حدیث‌روایت‌کرده است ویکصد وپنجاه هزار آن‌باذکر سند ومتن حدیث بوده است و یحیی‌بن‌معین‌مری مدعی است‌که ششصدهزار حدیث بدست‌خود نوشته‌است .

راوی این‌خبر میگوید‌که ازقرارمعلوم (گمان‌میرود) محرربن یحیی نیز بامر او دو ششصدهزار حدیث مرقوم داشته‌اند بعلاوه صدصندوق پراز حدیث از یحیی‌باقی ماند .

ومسلم صاحب‌کتاب صحاح تألیف خودرا ازسیصدهزار حدیثی‌که‌شنیده استخراج‌کرده است و بخاری میگوید‌کتاب خود را ازششصد هزار حدیث تألیف‌کرده‌ام. همینقسم گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری‌که زیادی احادیث‌را بطورشگفت‌آوری‌میرساند. اما آنچه‌که‌از این‌احادیث صحیح ومعتبر تلقی‌شده بسیار کم‌است وپاره‌ای‌ازمردمان‌بافکر ومنطق‌که در رأس آن‌ابوحنیفه است بحدافراط احادیث‌صحیح‌راکم‌شمرده‌اند، مثلا‌خودابوحنیفه هفده‌حدیث‌را صحیح میداند، مالك سیصد حدیث‌را درست‌میشمارد، بخاری نه‌هزار و دویست‌را صحیح دانسته، اما سه‌هزار آنرامکررشمرده است. احمدبن حنبل‌درکتاب مسند خودپنجاه‌هزارحدیث را درست‌میداند.

فقه ومنبع آن

پس‌از تشکیل دولت اسلامی‌مسلمانان برای‌ادارهٔ امورشخصی‌وحقوقی واجتماعی بمقرراتی نیازمند شدند و بمنظور رفع احتیاج بقرآن و حدیث مراجعه‌کردند تااز روی آن مقرراتی وضع کنند تا روابط فرمانروا وفرمانبردار وهم‌چنین روابط مسلمانان درمیان‌خودشان تعیین‌شود واین‌درحکومت‌های بزرگ دنیا سابقه‌داشته‌که پس‌از تشکیل دولت درصدد وضع‌قوانین برآمدند. اما پس‌از ده‌پانزده‌قرن‌بانجام آن‌عمل‌موفق گشتند یعنی‌درسال ۵۳۳ میلادی درزمان یوستینیان‌امپراتور روم‌که‌تمدن رومیان‌نضج وقوام یافته‌بودکلیهٔ‌عادات ورسوم وعقاید واعتباراتی‌که درظرف‌قرنها ازملل‌لاتینی‌وساکسونی‌وغیره میان‌رومیان گردآمده‌بود بصورت مجموعهٔ قوانین‌کامل‌تدوین‌شد.

ولی‌مسلمانان‌احکام‌خودرا ازقرآن وحدیث استخراج‌کردند وچنانکه گفته شددرجمع‌آوری وحفظ آن‌از آغاز اسلام‌کوشش بسیار نمودند بقسمی‌که پس‌از دوسه‌قرن شریعت‌اسلامی نضج‌کامل یافت وفقه وقوانین‌آنان‌که ازبالاترین و برترین شریعتهای جهان محسوب میشود بطور جامعی‌تدوین یافت[1] یعنی باهمان سرعتی‌که مسلمانان دین‌خودرا انتشار دادند ودولت

---

۱ - جای بسی افتخار وخوشوقتی برای مسلمانان‌است که‌یك مسیحی دانشمند، شریعت‌مقدسهٔ اسلام‌را ازبرترین وبالاترین شریعتهای جهان معرفی میکند . مترجم

خودرا تأسیس کردند باهمان سرعت هم احکام ومقررات وضع نمودند .

گفتیم که اساس فقه اسلام قرآن است ودر زمان حیات پیغمبر اکرم مسلمانان مشکلات احکام را ازآن حضرت میپرسیدند وتوضیح لازم میشنیدند وطبعاً برأی وقیاس محتاج نبودند. پس از رحلت حضرت رسول(ص) مراجع احکام قرآنی صحابه بودند که آیات قرآن وسنت پیغمبر را تفسیر وتعبیر میکردند وازآنرو صحابه نخستین فقهای اسلامی و یاحاملین شریعت بشمار میآیند وچون در صدر اسلام مسلمانان خواندن و نوشتن کمتر میدانستند، احکام دینی را از قاریان قرآن جویا میشدند ولی پس ازانتشار علم وسواد در میان مسلمانان وعربها علم فقه تکمیل شده، حرفهٔ مخصوصی شد وازآنرو نام فقهاء بعلماء تبدیل یافت .

فقهاء

پس نخستین فقهای اسلامی صحابه اولی میباشند و مقدم برهمهٔ آنان خلفای راشدین هستند سپس از میان صحابه اشخاص ذیل جزء فقهاء نامی صدر اسلام محسوب میشوند:

عبدالرحمن بن عوف ـ ابی بن کعب ـ عبدالله بن مسعود ـ معاذ بن جبل ـ عمار بن یاسر ـ حذیفه ـ زید بن ثابت ـ سلمان ـ ابودرداء ـ ابوموسی اشعری .

سعید بن مسیب ـ ابوبکر بن عبدالرحمن ـ قاسم ـ عبدالله ـ عروه ـ سلیمان ـ خارجه.

ویکی از شاعران برای سهولت در حفظ کردن اسامی نام آنان را دراین بیت آورده است .

«فخذهم عبیدالله عروة قاسم ـ سعید سلیمان ابوبکر خارجه» .

بعضی ازمورخان تابعین مشهور را ده نفر ذکر نموده وسه اسم دیگر باتغییراتی برآن افزوده اند ودر هرحال فقه اسلامی و فتویها و احکام اسلام از صحابه و تابعان مذکور نقل شده است .[1]

در آغاز اسلام فقه وقرائت قرآن و تفسیر قرآن و حدیث یك علم محسوب میشد سپس مطابق قانون تکامل هرکدام ازاین علوم مستقل گشت بخصوص فقه که استقلال کاملی پیدا کرد وعلمای آن علم بفقهاء معروف شدند که فتوای آنان در عزل ونصب و قتل وعفو اشخاص تأثیر زیادی داشت وازآنرو درتشکیلات دولتی مقام مهمی پیدا کردند.

درزمان بنی امیه مرجع فقه وفتوی فقهای مدینه بودند وهیچکار مهمی در دستگاه خلافت

---

۱ ـ جرجی زیدان در اینجا هم از روی بی انصافی و بی اطلاعی از فقه مذهب شیعه نام نبرده و اینك مابطور اختصار میگوئیم که بعقیدهٔ شیعیان خلافت وامامت ازطرف خدا ورسول تعیین میگردد وحضرت پیغمبر اکرم در غدیر خم و موارد دیگر صریحاً حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه وجانشین خود معین فرمود وپس از حضرت امیر یازده فرزند آن بزرگوار هرکدام بنص صریح سلف خودشان امام وجانشین پیغمبر(ص) معرفی شدند ودرایام غیبت امام دوازدهم طبق توقیع مبارك امام غایب دانشمندانی کهواجد شرایط اجتهاد بشوند وقدرت استنباط احکام شرع راداشته باشند مرجع تقلید شیعیان میباشند . مترجم

بی‌نظر آنان انجام نمی‌یافت. در دوجلد اول ودوم گفته شدکه امـویان تعصب زیادی نسبت باعراب داشتند وملل غیرعرب‌را حقیر میشمردند بااین‌حال چون فقهای مدینه خلافت راحق اهل‌بیت رسالت میدانستند وبنی‌امیه‌را غاصب میشمردند لذا خلفای‌بنی‌امیه قلباً ازفقهای‌مدینه متنفر بودندولی از روی ناچاری آنان راگرامی شمرده در راضی‌کردن آنهـا میکوشیدند بخصوص‌خلفای‌پرهیزکاراموی مانند عمربن‌عبدالعزیز که بدون نظرفقهای مدینه‌بهیچ‌کار مهمی دست نمیزدند. پس‌از بنی‌امیه‌کار بدست‌عباسیان‌افتاد ومنصور عباسی درصدد کوچك‌کردن‌عربها وبزرگ‌ساختن ایرانیان برآمد چه‌بدست ایرانیان وباکمك‌آنان دولت عبـاسی تشکیل یافته بود ویکی‌از اقدامات منصور برای اجرای نقشهٔ‌خودش این‌بودکه نظر مسلمانان‌را ازمکه و مدینه برگرداند لذا بنائی بنام قبةالخضراء (سبز گنبد) ساخت‌تامردم بدانجا رفته اعمال‌حج بجا آورند ومقرری معمول اهل مدینه‌را قطع‌کرد. وفقیه آنروز مدینه‌که امام مالك بود پس از استفتای مردم مدینه درخلع بیعت‌منصور بخلع او فتوی‌داد، اهل‌مدینه ازمنصور دست‌کشیده بامحمدبن‌عبدالله ازخاندان علی (علیه‌السلام) بیعت‌کردند. رفته رفته‌کار محمد بالاگرفت و منصور باوی جنگیده بازحمت بسیار بروی غلبه‌کرد واهل‌مدینه دوباره بامنصور بیعت‌کردند، بااینهمه مالك خلفای عباسی را خلیفه نمیدانست وچون حاکم مدینه جعفربن سلیمان عموی منصور این‌را فهمید خشمگین گشت و مالك را احضار نموده و شانهٔ اورا برهنه‌کرده برآن تازیانه زد.

رأی وقیاس

تدریجاً علوم قرآن درایران وعراق منتشر شد و اشخاص زیرکی از این‌دوکشور برخاستندکه فقه وفتوی‌را بخوبی فراگرفته بودند ولی مجبور به‌پیروی‌ازفقهای مدینه‌بودند، چه‌کەمردم‌مدینه بحفظ‌احادیث صحیح وقرائت صحیح قرآن شهرت داشتند بخصوص‌که درعراق حدیث واهل حدیث‌کم بود و مسلمانان این نقاط غیرعرب وبیشترایرانی بودند وایرانیان‌طبعاً مردمان دانشمند وبافکری میباشند ازآنرو این مردم برای استخراج احکام فقه ازقرآن وحدیث بقیاسات عقلی متوسل شدند. برخلاف اهل مدینه‌که بیش‌از هرچیز به‌تقلید پابند بودند. دیگر از اقدامات منصور برای‌کوچك‌کردن مدینه وفقهای آن این‌بودکه فقهای عراق را (که قائل برأی وقیاس‌عقلی بودند) بزرگ‌سازد ودربرابر فقهای مدینه جلو بیندازد.

پیشوای‌فقهای آنروز عراق ابوحنیفهٔ‌نعمانی مقیم‌کوفه بودکه منصور اورا ببغدادآورده گرامی ومحترم داشت، ابوحنیفه نه‌عرب‌بود ونه‌اعراب‌را دوست داشت حتی جمله‌های‌عربی را بااعراب نادرست میخواند واهمیتی نمیداد. ربیع حاجب منصورکه منتسب بعربها بود با ابوحنیفه مخالفت میکرد زیرا ابوحنیفه‌را مخالف عربها می‌دید وفضل پسر همین‌ربیع‌است‌که برای برمکیان توطئه‌چید ودرقتل وسقوط آنان بسیارکوشید.

باری منصور خلیفه ابوحنیفه وپیروان اوراکه اهل‌رأی وقیاس‌بودند تقویت‌کرد ومالك

که این‌را دید بیش‌ازپیش بحدیث متوسل شد و پیروانش نیز چنان‌کردند و درنتیجه فقهای عراق اهل قیاس گشتند .

پیشوای اهل حدیث چنانکه گفتیم مالك و یاران حجازی او بودند ، همچنین اصحاب شافعی واصحاب سفیان‌ثوری واصحاب احمدبن‌حنبل از پیروان حدیث‌هستند و جز خبرچیز دیگری‌را معتبر ومستند نمیدانند وبهیچ‌نوع قیاس (چه‌قیاس‌جلی وچه‌قیاس خفی) عمل‌نمیکنند وبنای احکام را براحادیث واخبار وارده استوار میخواهند. مثلاشافعی یکی‌از پیشوایان آنها میگویدکه اگر فتوای من‌بگوش شما رسید و سپس‌خبری را یافتیدکه مخالف فتوای من بود بدانیدکه فتوای من‌همان خبر است‌که یافته‌اید .

وهمین اظهار شافعی تمسك‌آنان‌را به‌تقلید وپیروی از اخبار میرساند .

اما ابوحنیفه از سران اهل قیاس بود وفقهای عراق مانند محمدبن حسن و ابویوسف قاضی وزفربن‌هذیل وحسن‌بن‌زیاد وابن‌سماعه وابومطیع بلخی وعافیةقاضی وغیره از ابوحنیفه پیروی میکردند. اینان‌را اهل رأی هم می‌گفتند چه‌احکام فقهی را اصولا از روی قیاس عقلی واستنباط معانی‌استخراج میکردند وقیاس جلی‌را بر آحاد اخبار ترجیح میدادند .

پس‌از مالك یکی ازپیروان او بنام محمدبن ادریس مطلبی‌شافعی از حجاز بعراق‌آمد وباپیروان ابوحنیفه آمیزش‌کرده مطلبی ازآنان فراگرفت، سپس مذهبی مخلوط ازنظریات مالك وابوحنیفه پدید آوردکه بنام مذهب شافعی شهرت دارد و دربسیاری ازموارد باطریقهٔ مالك مخالف است، پس‌ازمالك احمدبن‌حنبل‌که ازبزرگان‌محدثین‌بود پدید آمد وشاگردان او باآنکه احادیث بسیاری میدانستند نزدشاگردان ابوحنیفه فقه آموختند ودر نتیجه مذهب چهارمی بنام مذهب‌حنبلی ایجادشد ودرتمام ممالك اسلامی پیروی‌از این چهارمذهب(حنفی مالکی ـ حنبلی ـ شافعی)رواج یافت[1] .

فقه اسلامی شرح و تفصیل بسیاری داردکه محل آن اینجا نیست لذاگفتگوی مربوط بعلم فقه وسایر فروع آنرا در تاریخ آداب‌اللغةالعربیه بطور مشروح آغاز میکنیم .

---

۱ ـ این گفتهٔ جرجی زیدان اشتباه است. زیرا ملل اسلامی شیعی (اعم‌از اثناعشری‌وغیره) هیچگاه از چهارمذهب فوق‌تبعیت ندارند . مترجم

مقام علماء نزد خلفاء

همینکه ضمن علوم اسلامی نام علماء برده میشود منظور علمای حدیث وقرآن وفقه است، سابق گفته شدکه علوم مزبور نزد خلفاء بسیار مهم بود بنابرآن اگرخلفاء زاهدان و فقیهان و محدثین و علمای اسلامی را گرامی و محترم میشمردند جای شگفتی نخواهد بود وحتی خلفای ستمگر بنی‌امیه نیز در کارهای مهم از فقیهان مدینه مشورت میکردندوخلفای پرهیزکار درغالب موارد شرایط عدالت را از علماء می‌پرسیدند تابدان عمل‌کنند ، چنانکه عمربن عبدالعزیز شرحی بحسن بصری نوشته صفات امام عادل را از او جویا گشت وحسن پاسخ کاملی برای عمر فرستادکه پیوسته مد نظر وی بوده ومانند پند واندرز آنرا درگوش و دل میگرفت .

این اکرام واحترام ازعلماء منحصر بخلفای پرهیزکار نبود بلکه منصور عباسی که از خلفای‌سخت‌گیر باهوش وخردمند محسوب میشود باعلماء همانطور رفتار میکرد، مثلا موقعی عمروبن عبید نزد منصورآمد ومنصورکه درآن هنگام برای پسرخود مهدی از مردم بیعت گرفته بود بعمرو گفت :

ای اباعثمان این شخص (مهدی) پسرامیرمؤمنان وولیعهد مسلمانان است .

عمرو بی‌پروا پاسخ دادآری تو راه خلافت را برای وی هموار ساختی والبته مسئول کارهای اوتوهستی .

منصور از این سخن پندگرفت و بعمرو گفت مرا اندرز ده وعمرو اورا موعظه‌کرد و همینکه عمرو مرد منصور برای اومرثیه گفت :

داستان عجیب‌تراینکه موقعی شب هنگام منصور دورکعبه طواف می‌کرد وصدای مردی را شنیدکه ازظلم وجور وفساد شکوه داشت . منصور نزدآن عابد رفته مقصود را جویا شد ، عابد باکمال صراحت اظهارداشت‌که منظور من‌تو وعمال وهمکاران وحکومت تواست. منصور ازاین حرف نرنجید وموعظهٔ تند اورابدقت‌گوش‌کرد ، همین قسم موعظه‌های اوزاعی - ابن سماع - سفیان ثوری- شبیب‌بن شیبه بمنصور و مهدی وهرون وغیره‌که باوجود تندی وسختی مورد قبول‌آنان واقع می‌شد (درجلد دوم این‌کتاب نامهٔ سفیان ثوری درج شد) .

چه بساکه وعظ علماء خلفاء را بگریه می‌انداخت. زیرا خلفاء احترام فوق‌العاده در

بارهٔ علماء منظور میداشتند و کار را بجائی میرساندند که مانند نوکر فرمانبردار در خدمتگزاری علماء مبادرت میکردند. مثلا هرون الرشید بدست خود آب روی دست ابومعاویهٔ نابینا میریخت واو دستهایش را میشست.

در ابتدای کار احترام و تکریم مخصوص فقها ومحدثین بود اما بعداً مشمول تمام دانشمندان علوم اسلامی شد وعلمای علم لغت ونحو نیز مورد احترام واقع میشدند. مثلا هرون کسائی ومحمدبن حسن راروی دو صندلی می‌نشاند وازآنان خواهش میکرد که برای برخاستن ونشستن وی (هرون) از جا برنخیزند وهمینکه این دوعالم دریك روز در ری در گذشتند هرون ازروی تأسف گفت: حیف که فقه وزبان عربی درری بخاك رفت.

امین ومأمون پسران هرون برای بردن نعلین فراء باهم نزاع میکردند و سرانجام قرار گذاردند که هرکدام یك تای نعلین استاد راببرد.

مردم که این تعظیم واکرام خلفاء نسبت بعلماء میدیدند طبعاً آنان هم نهایت احترام را دربارهٔ دانشمندان مبذول میداشتند، چنانکه هشتصد هزار مردوشصت هزار زن درتشییع جنازهٔ ابن حنبل شرکت نمودند واین خود بزرگترین احترامی بود که نسبت بیکی ازعلماء اجراء شده بود وهنگامی که ابواسحق شیرازی ازطرف مقتدی خلیفهٔ عباسی نزد سلطان ملکشاه میرفت مردم شهرها دربوسیدن ودست مالیدن وبرکت خواستن از لباس وچارپای وی بر یکدیگر سبقت میگرفتند.

۲ - علوم لسانی - نحو

نحو درواقع علمی است که گویندهٔ هرزبانی آنرا ازشیرخوارگی (از مادر یادایه) میآموزد زیرانطق ونحو دریك موقع بانسان تلقین میشود چون بدون فراگرفتن نحو هیچکس نمیتواند افکار خودرا بخوبی بیان کند. این درمورد زبان مادری اشخاص است ولی اگرکسی بخواهد زبان غیرمادری خود بیاموزد البته قواعد نحو کار اوراآسان میسازد، ازآنرو ملتها چندین قرن سخن میگویند، خطابه و شعر میسرایند ولی علم نحو زبان خودرا تدوین نکرده‌اند، مثلا یونانیها تاقرن پنجم پیش ازمیلاد علم نحو زبان خودرا مدون نکرده بودند واول کسی که ازیونانیان بتدوین علم نحو اقدام کرد پروتوگوراس بود که در ۴۱۱ پیش ازمیلاد مرد، وی مختصری دربارهٔ مذکر ومؤنث و سایر اسماء مطالبی تنظیم کرد و قواعدی ذکر نمود، پس از او پرودیکوس معاصر پروتوگوراس راجع بکلمات مترادف سخن گفت و آنگاه ارسطو و دیگران مطالبی برآن افزودند. خلاصه اینکه پیدایش و تدوین علم نحو زبان یونانی مانند علم نحو عربی تاریخی دارد که باهم شبیه است، همینطور رومیها تامدتی برای زبان لاتین قواعد مدونی نداشتند ودر قرن اول پیش ازمیلاد درزمان پوپیوس دانشمندی بنام دیونیسیوس تراکس ازیونانیها پیروی کرده برای زبان لاتین قواعدی تدوین کرد.

ازآنرو می‌بینیم که پیش ازتدوین علم نحو شاعران وخطیبان وفیلسوفان وادیبان بزرگی

دریونان پدیدآمدند. هومر ایلیاد وادیسی را پیش‌ازآنکه علم نحو بیاموزد سرائید ونداستن علم نحوزیانی بوی نرساند ، زیرا زبان مادری در ذهن اوملکه راسخ شده بود، اشیلوس نمایشنامه‌های خود را بدون یادگرفتن نحو تألیف‌کرد وسراسر یونان را مجذوب خویش ساخت. تالیس وفریسیدیس وآناکسیمندر ازفلاسفهٔ بزرگ یونان پیش‌ازتدوین علم نحو پدید آمدند وهرودوت جهانگرد نامی پیش‌ازتدوین علم‌نحو تاریخ وسفرنامهٔ خودرانگاشت، همین قسم عدهٔ زیادی شاعروخطیب وادیب پیش‌ازتدوین علم نحو درمیان رومی‌ها پیدا شد .

نحو عربی چگونه پدید آمد و که آنرا پدید آورد؟

عربها مانند یونانیها شعروخطابه و سخنوری ونامه نویسی داشتند و علم نحوزبان عربی را تدوین نکرده بودند، زیرا ملکه لغت در طبیعت‌آنان رسوخ داشت ولی چون اعراب بفهم دقیق معانی قرآن احتیاج یافتند زودتر از یونانی‌ها و رومیها بتدوین قواعد نحو خود پرداختند و هنوز پنجاه سال از تأسیس دولت عرب نگذشته بودکه احتیاج بتدوین قواعد نحو درمیان‌آنها احساس شد. گمان ما بر آن است‌که قواعد نحو زبان عرب‌مانند زبان‌سریانی تدوین شده باشد، چه‌که جماعت‌اخیردرقرن پنجم‌میلادی قواعد زبان خودرا مدون‌کردند وکشیشی‌بنام یعقوب رهاوی ملقب بمفسر کتابها (متوفی‌در ۴۶۰ میلادی) برای اولین بارقواعد نحوزبان سریانی‌را تدوین‌کرد، درهمان مواقع عربها در نتیجهٔ‌آمد و شد بعراق‌باسریانی‌ها معاشرت‌کردند وازقواعدنحو سریانیها اطلاع یافته‌آنرا نیکو دانستند و همینکه خود بتدوین قواعد نحومحتاج شدند ازقواعد سریانی‌استمدادکردند چون هردوزبان مانند دوخواهرباهم شبیه است. دلیل این مدعاآنکه عربها موقعیکه در عراق میان سریانی‌ها و کلدانیها میزیستند علم نحو خودرا وضع‌کردند وتقسیمات‌کلام در عربی و سریانی یکی است. اما شتاب عرب برای تدوین قواعد نحو برای‌آن است‌که عربها باشتاب بسیار دین اسلام را منتشرساخته ممالك وسیعی راگشودند وباملل غیرعرب‌آشنا شدند وچون این ملت‌ها زبان عربی را بخوبی نمیدانستند درمکالمه خطا میرفتند ورفته رفته زبان عربی روبه‌تباهی میگذارد حتی‌پیش از فتوحات اسلامی این جریان بوده‌که عربهابدون توجه بقواعد نحوی بی‌غلط صحبت میکردند واعراب کلمات وجملات‌آنان مانند اعراب قرآن بود، اما مسلمانان غیرعرب‌بخطامیرفتند وموقعی یکی‌ازهمان مسلمانان غیرعرب درحضور حضرت‌رسول بخطاتکلم کرد حضرت‌بصحابه فرمودند: برادرخودرا راهنمائی‌کنیداشتباه میرود. وازگفته‌های ابوبکر است‌که‌اگرموقع قرائت‌سقوط‌کنم بهترازآنست‌که‌کلمه‌ای رابخطا بخوانم. ولی اشتباهات‌کلی چنانکه‌گفتیم بعدازفتوحات اسلامی روی داد ودرآن موقع‌بودکه مسلمانان غیرعرب درتکلم عربی وبخصوص درقرائت قرآن بخطا میرفتند وعمال ووالیان عرب این رادیده بفکرضبط قواعد نحوی برآمدند .

مورخان عموماً اتفاق دارندکه ابوالاسود دوئلی‌متوفی بسال ۶۹ هجری علم نحوعرب

راوضع کرده است، وی از بزرگان تابعین وازصحابهٔ حضرت امیر بوده ودرجنگ صفین التزام رکاب آن حضرت راداشته است. پس از آن ببصره آمده و در آنجا زبان سریانی آموخته وقواعد نحو آنرا فرا گرفت وچون آن را نیکو دید بفکر افتاد که برای زبان عربی نیز قواعدی وضع کند واین نظر خودرا بازیادبن ابیه والی عراق درمیان نهاد ولی زیاد بجهاتی که گفته شد با آن پیشنهاد موافقت نکرده است اماچندی بعد مردی نزد زیاد آمده وچنین اظهار کرده است: اصلح الله الامیر توفی ابانا وخلف لنا بنون[1].

زیاد که خطای آن مرد را شنید دنبال ابوالاسود فرستاد و ازاو خواست که قواعدی برای نحو وضع کند وآنچه راکه سابق نهی کرده بود در نتیجهٔ آن پیش آمد بوی فرمان داد که اجراء نماید.

بعضی دیگر میگویند که موقعی دختر خویلد اسدی نزد معاویه آمده گفت:

ان ابوی ماتاوترکا لی مالا (بطور اماله)[2] وچون علی(علیه السلام) این را دانست باب ان وباب اضافه وباب اماله رابرای ابوالاسود دوئلی شرح داد وترسیم کرد وبدین طریق علم نحو وضع شد، سپس ابوالاسود مردی راشنید که این آیه را (ازسورهٔ برائة) چنین میخواند «ان الله بریء من المشرکین ورسوله» یعنی کلمهٔ رسول راکه باید دراینجا برفع باشد بجر میخواند و ابوالاسود باب عطف وباب نعت را وضع کرده تاچنان خطائی روی ندهد.

هم چنین روزی دختر ابوالاسود بطور پرسش گفت: «یاابت مـااحسن السماء» (چه چیز نیکو کرده است آسمان را) پدرش گفت نجومها. (ستاره های آن)، دختر گفت نه مقصودم خود آسمان است، ابوالاسود گفت: درآن صورت دهانت راباز کن وبگو یاابت مااحسن السماء!. چه نیکوست آسمان وروز دیگر دخترك گفت مااشدالحر؟ چقدر هوا گرم است ولی آنجمله را بطور استفهام بیان کرد، پدرش (ابوالاسود) اشتباه اورا بطریقی که گفته شد اصلاح کرد وباب تعجب را درعلم نحو وضع نمود.

گرچه تاریخ نویسان درچگونگی وضع علم نحو اختلاف دارند امـا همهٔ آنان براین عقیده اند که ابوالاسود دوئلی دراثر پیش آمدهائیکه گفتیم علم نحو را وضع کرد وخود ابوالاسود میگوید که اصول علم نحو را ازعلی(حضرت امیر) فرا گرفته است. پس مسلم شد که ابوالاسود علم نحورا وضع کرده ویاشروع بآن کار کرده است. ودرتأیید این ادعا گفتهٔ ابن ندیم را نقل میکنیم که درکتاب فهرست خود چنین اظهار میدارد:

۱ـ ترجمهٔ آن جمله چنین است: خدافرماندار را نیکو بدارد پدر مامرده وبرای ما فرزندانی (پسرانی)گذارده است.

و موضوع اشتباه و خطا آن است که مطابق قواعد نحوی در این جمله بنون باید بنین گفته شود.

۲ـ اماله درقرائت چنان استکه خواننده (قاری) فتحه راماننده کسره والف راماننده یاء بخواند ودر علم صرف باب مخصوصی راجع باین موضوع میباشد. مترجم

«یکی ازاشخاصی که علاقه بجمع آوری کتاب داشت مرا بانبار و کتابخانه‌ای برد که در آنجا کتابهای بسیاری دیدم از آن جمله صندوقی که سیصدرطل پوست وچرم وکاغـذ مصری و چینی وتهامی، خراسانی ریخته بودند ودرمیان آن اوراق چهار ورق دیدم که گمان میکنم از اوراق چینی بودکه در آن چهار ورق مطالبی راجع بفاعل و مفعول دیده شد ویحیی بن همیر بخط خود نوشته که این مطالب ازابوالاسود رحمةالله علیه میباشد وزیر آن‌خط نوشتهٔ دیگری بخط قدیمی ازعلان نحوی‌دیده میشد وزیر آن خط نصربن‌شمیل بود وهمینکه آن مردمرد آن صندوق ازدست رفت» .

درهرحال چون تألیفات مختصر ابوالاسود رفع حاجت آنی رانمیکرد واشتباهات رفع نمی‌شد لذا ابوالاسود علامات وحرکات راتعیین نمود تابدان وسیله اعراب کلمات معلوم شود واقسام اسم وفعل وحرف مشخص گردد واین همان علامات وحرکاتی‌بودکه سریانی‌ها معمول میداشتند ودرقسمت خط عربی راجع بآن سخن گفتیم .

بنابر این عرب ها پیش از تدوین علم نحو اعـراب کلمات را میدانستند ، همانطور که قبل از تدوین علم عروض شعر میگفتند ، چون درست سخن گفتن و شعر سرائیدن ملکه آنان بود. اماهمینکه ملت‌های غیرعرب‌مسلمان شدند وباعربها آمیزش کردندطبعاً ازفهم معانی قرآن عاجزماندند، زیرا زبان عربی‌ملکه‌آنان نبود ولذا درصدد تدوین‌قواعد نحو برآمدند وچنانکه مشاهده میشود بیشتر این اشخاص (کسانیکه مشغول تنظیم و تدوین نحو بودند) از میان مردم غیرعرب برخاستند .

ابوالاسود ابتداء علم نحوراوضع‌کرد، پس‌ازاو مردمانی‌ازکوفه وبصره‌کار اورا تعقیب کردند، نخستین‌کسی‌که ازابوالاسود علم نحو رافراگرفته به تکمیل آن پـرداخت عنبسةبن معدان مهری بود، سپس میمون اقرن وعبدالله حضرمی وعیسی بن عمر وخلیل‌بـن احمد (امام علم عروض ولغت) وسیبویه (امام علم نحو) بترتیب علم نحو را از یکدیگر اقتباس‌کرده‌آنرا کامل ساختند ومطابق قانون طبیعی تکامل علم نحو ترقی‌کرد وکتابهای مفصلی درآن موضوع تألیف شد. اماسیبویه (متوفی بسال ۱۸۰)آنراکامل ساخت وکتاب مشهور خودرا درعلم نحو تألیف‌نمود بقسمی‌که سایرکتب نحوی‌که بعداً تألیف شد بطورکلی اقتباس ازکتاب سیبویه و کتاب‌العین بود (شرح این‌کتاب اخیر بزودی خواهدآمد). شهرت واهمیت‌کتاب سیبویه تا آنجارسیدکه هروقت‌مردم‌کتاب میگفتندمقصودشان‌کتاب نحوسیبویه بود وآنرا مانند بهترین تحفه به یکدیگر هدیه میدادند .

ادب و لغت

همینکه مسلمانان به تفسیر قرآن‌مشغول شدنـد طبعاً بـه‌ضبط لغات و فهم اسلوب عبارات قرآن محتاج گشتند وبرای رفع ایـن نیازمندی بفهم اشعار وامثال وگفته‌های عرب احتیاج پیداکردند وبرای‌آنکه بدون اشتباه وخطاوطرز جمله بندی وعبارات فصیح زبان عربی‌را بدانند بمعاشرت وگفتگو

باعربهای بادیه نشین محتاج شدند. چه‌که قرآن بزبان قریش‌ظاهر (نازل) شده بود وقریش درزمان جاهلیت الفاظ ولغات واسلوب جمله بندی را ازعربهای صحرانشین فرامیگرفتند، ازآنرو گروه انبوهی ازمسلمانان نزد اعراب بادیه رفتند تا ازآنان مثلها وشعرها وکلمات عرب را دهن بدهن فراگیرند وازاسلوب جمله بندی زبان عربی‌اطلاع بیابند واشتغال باین قسم علوم (صرف ونحو وبلاغه وامثال‌آن) را علم ادب نامیدند.

اماقبیله‌هائی‌که ازآنان مطالب مورداحتیاج را فرامیگرفتند سه قبیلهٔ قیس وتمیم واسد بودند، باین معنی‌که‌کلمات غیرمأنوس واعراب و تصریف را ازاین سه‌قبیله می‌آموختند وپس ازآن سه قبایل هذیل وطی‌وقسمتی ازکنانه نیزمورد استفاده بودند، برعکس سایرقبایل دیگر بخصوص‌آنانی‌که درمجاورت مردمان غیرعرب میزیستند و همچنین عربهای شهرنشین مورد مراجعهٔ اهل فن نبودند. مثلا به قبیلهٔ لخم وجذام برای همسایگی بامصریان وبه قبیلهٔ قضاعه وغسان وایاد برای همسایگی باشامیان (برای اینکه بیشترشان مسیحی‌بودند وسریانی‌وعبرانی میخواندند) وبه قبیلهٔ بکر برای مجاورت بانبطی‌ها و ایرانیان وبه قبیلهٔ عبد قیس وازد و عمان برای اقامت دربحرین وآمیزش باهندیان وایرانیان وبه قبیلهٔ بنی‌حنیفه واهل یمامه و به قبیلهٔ ثقیف ومردم‌طایف بواسطهٔ‌آمیزش با تجار یمن وبه‌مردم یمن بواسطهٔ‌آمیزش باهندی وحبشی‌ها بمنظور فهم لغات وغیره مراجعه نمیشد، همینقسم ازمردم حجازچیزی نمیپرسیدند زیرادرآنموقع(موقعیکه جمع‌آوری وضبط لغات وکلمات معمول‌شده بود) زبان عربی‌حجازیها بواسطهٔ‌آمیزش باسایرملتها فاسد شده بود.

بهر حال‌کسانیکه دست باینکار زدند ودنبال جمع‌آوری‌آن مطالب رفتند وآنرا تدوین وتنظیم‌کرده بصورت علم درآوردند عموماً ازبصره وکوفه برخاستند وبیشترشان ایرانی‌بودند چه‌که‌آنان بیش‌ازعربها باین‌کار احتیاج داشتند.

علمای ادب در بصره وکوفه

کسی‌که بیش ازدیگران وبیش‌ازهمه درجمع‌آوری لغات وتدوین علم ادب فعالیت بخرج داد وروایات واخبارآنرازیادتر ازهرکس‌گرد آورد ابوعمروبن علاء تمیمی‌است‌که درمکه دنیاآمده ودرسال۱۵۴ درکوفه‌مرد. وی اتاقی پر ازکتاب داشته‌که تانزدیك سقف‌آن اتاق ازکتاب انباشته بود وتمام‌آن‌کتابها راجع بسخنوران عرب بود، بااین همه خود اومیگفته استآنچه از عرب بمارسید اندکی از بسیار است واگر همهٔآن میرسید دانش وشعر بسیاری داشتیم.

درقرن دوم هجری دانشجویان ودانشمندان بسیاری (درعلم ادب ولغت) از عراق برخاستندکه مشهورترین‌آنان ابوزید وابوعبیده واصمعی وخلیل میباشندکه هرچهار نفر در یك زمان میزیستند وتمام علوم مزبورنزدآنان ضبط شده بود. سه تای اولی‌لغت ونحو وشعر وقرائت را ازابوعمروبن علاء تمیمی فراگرفته بودند. ابوزید انصاری متوفی درسال ۲۱۴

هجری درقسمت لغت مورد اعتمادکامل است وسیبویه ازاوعلم لغت را فراگرفته است. وی (ابوزید) درروایت حدیث نیزشهرت داشته است.

ابوعبیده درقسمت اخبار مربوط‌بعرب وجنگهای آنها ومعلومات واطلاعات آنان تخصص داشته وازگفته‌های اوست: «هردواسبی‌که درجاهلیت واسلام بهم نزدیك شده‌اند هم‌آن اسبان وهم سواران آنرا بخوبی میشناسم».

ابوعبیده درسال ۲۰۹ هجری وفات کرد ، اصمعی‌که در سال ۲۱۳ درگذشته بیشتر درشعر ولغت تتبع داشته است.

خلیل‌بن احمد متوفی بسال ۲۷۰ سید (بزرگ) علم ادب لقب داشته ومقدم بردیگران میباشد. چه‌که وی در کتاب خـود مشهور به«العین» لغات عربـی را ازنظرمخرج‌آن مرتب ساخته باینقسم تنظیم نمود که ابتداء ازحروفی‌آغازکردکه ازحلق بیرون میآید سپس‌حروفی که مخرج آن زبان ودندان ولب است لذا از حلق بیرون میآید سپس حروفی که مخرج آن زبان ودندان ولب است لذا ازحروف عین‌که از حروف حلقی است شروع نمود. و تـرتیب کتاب عین چنین است :

ع ـ ح ـ ه ـ خ ـ غ ـ ق ـ ک ـ ج ـ ش ـ ص ـ ض ـ س ـ ز ـ ط ـ د ـ ث ـ ت ظ ـ ذ ـ ث ـ ر ـ ل ـ ن ـ ف ـ م ـ و ـ ا ـ ی .

مثل اینکه خلیل این ترتیب و طبقه بندی حروف را از هندیها آموخت چه‌که آنان نیز لغات سانسکریت را از حـروف حلق شروع نموده بحروفی پایان میدهند که بـا لب تلفظ میشود .

اما اینکه چرا کتاب خلیل را کتاب العین نامیدند جهتش آنست‌که عربهاکتاب لغت را عادتاً بنام اولین حرفی که‌کتاب بـا آن آغاز میشده موسوم میساختند مـانندکتاب الجیم تألیف مروی وآن نیزکتاب لغتی بوده‌که ازحرف جیم آغازمیشده است وکتاب الجیم تألیف ابوعمروشیبانی وهمین‌قسم‌کتاب الغین وکتاب المیم وامثال‌آن.

نکتهٔ دیگری‌که ازمطالعهٔ‌کتاب العین وطبقه‌بندی حروف‌آن مستفاد میشود آن‌است که عربها درآنموقع جیم را مانندگاف فارسی تلفظ میکردند. همینقسم تلفظ بسیاری از حروف با تلفظ امروزی فرق داشته است.

حافظان و راویان اشعار وامثال ولغات والفاظ عرب سعی داشتند که آنچه از عربها میشنوند لفظ ومفهوم آنرا بدرستی فراگیرند و بـا امانت کامل نقل کنند. چه‌که فهم معنای صحیح قرآن موقف بفهم مسائل آن بوده‌است ازآنرو همانطورکه برای نقل روایات سلسله اسناد ترتیب میدادند ودر رواة احادیث عدالت وتقوی را شرط لازم میشمردند، درنقل‌اخبار واشعار وغیره نیز همین شرایط را رعایت میکردند چه‌که تفسیر وتأویل صحیح آیات قرآن واحادیث منوط بفهم وتعبیرکامل‌آن اشعار واخبار واصطلاحات بوده است ولی‌آنطورکـه در

رعایت شرایط فوق نسبت به نقل احادیث موفق شدند درقسمت علم وادب یعنی ضبط و معنی و تأویل وامثال واشعار وغیره توفیق نیافتند.

باری درقرن دوم وسوم هجری علمای بزرگی درنحو وادبیات وشعر وروایت وحفظ احادیث وغیره ازکوفه وبصره برخاستند، اما بصره ازکوفه جلوتر بود ومردم کوفه از مردم بصره اقتباس میکردند. برعکس مردم بصره چیزی ازکوفیان اقتباس نمیکردند چون گفتهٔ آنانرا محقق نمیدانستند فقط ابوزید انصاری که از علمای بصره بود مطالبی چند از کوفیان فراگرفت، درقسمت شعر مردم کوفه ازمردم بصره جلوترافتادند، چه درآنجا(درکوفه) اشعار بیشتر ومنظم‌تر بود، گرچه اهل‌فن بیشتر اشعارکوفیان‌را ساختگی میدانند.

نامی‌ترین علمای کوفه کسائی‌است که در ۱۸۲ درگذشته پس از او شاگردش (درنحو) فراء است که درسال ۲۰۷ وفات کرده‌است ودیگر علی احمر لحیانی وغیره .

اما مشهورترین علمای بصره سیبویه وپس‌ازاوسایرین هستندکه نامشان‌را ذکر نمودیم.

علمای ادب در بغداد

مدتی بصره وکوفه مرکزعلم وادب بود، اما همینکه بغداد بنا شد آنجا مرکز علم گشت وعلمای کوفه که در نزدیکی بغداد میزیستند به‌بغداد آمدند. عباسیان هم آنان‌راگرامی داشتند زیرا درتأسیس دولت عباسی کمك کرده بودند، از آنرو خلفاء دانشمندان کوفه را بر بصره برتری‌دادند ودست وبال آنهاراگشودند وکم‌کم مردم بشنیدن روایات عجیب‌وغریب واخبار(نادر) کم‌نظیرمشتاق شدند وبه‌توصیفات مباهات‌کردند و در واقع اصل را رها کرده بفرع مشغول شدند . نامی‌ترین علمای آنروز بغدادکه بافراء همزمان بودند عبارتند از:

عبدالله بن سعید اموی ـ ابوالحسن اخفش‌کوفی ـ ابو عکرمه ضبی ـ ابوعمرو شیبانی وغیره .

خلاصه‌اینکه در دورهٔ ترقی وتکامل علم وادب (درزمان عباسیان) چهارنویسندهٔ بزرگ پدیدآمدندکه‌چهارکتاب درآن‌موضوع تألیف نمودند واساس وپایهٔ علم وادب درزبان عربی تاکنون‌همان‌چهارکتاب‌است وتألیفات دیگری‌که بعداً درآن موضوع پیدا شد بیشترش‌اقتباس از آن چهارکتاب است و اینك نام‌آن چهارکتاب ومؤلفان آن .

۱ ـ ادب‌الکاتب‌ابن‌قتیبه. ۲ـ کامل مبرد. ۳ـ بیان وتبیین‌جاحظ. ۴ ـ نوادرقالی.

همینکه خلفای عباسی دانشمندان‌کوفه را جلو آوردند آنان نیز از این موقع خود مغرور شده با دانشمندان بصره بمجادله ومناظره پرداختند ومیان‌آنان دربسیاری از مسائل مربوط به‌نحو وادب ولغت وغیره کشمکش‌هائی درگرفت‌که مشهورترین آن داستان زنبور و نحله واختلاف میان‌کسائی‌کوفی وسیبویهٔ بصری‌است وچون‌کسائی معلم نحو امین پسر هرون بود البته دربار خلافت ازکسائی طرفداری میکرد و طبعاً پیروزی هریك ازاین دودانشمند به‌پیروزی همشهری‌های‌آنان منتهی میشد.

اینک برای نشان دادن نمونه‌ای از توجه خلفای اسلام بعلم وادب بی‌مناسبت نیست که خلاصه‌ای از آن داستان‌را بنویسیم :

« کسائی در بغداد میزیست و به‌امین فرزند هرون نحو (دستور زبان) میآموخت، همانروزها سیبویه از بصره به‌بغداد آمد، امین انجمنی بیاراست و کسائی وسیبویه را در آن انجمن آورد. این دو عالم در بسیاری از مسائل با یکدیگر گفتگو داشتند از آنجمله مسئلهٔ زنبور بود که کسائی مثلی از زبان عرب بدین مضمون گفت : « کنت اظن الزنبور اشدلسعا من النحلة فاذا هوایاها » (ترجمه: گمان میبردم نیش زنبور از نیش مگس عسل تیز تراست ولی این درست همان بود). سیبویه گفت: مثل‌را اشتباه گفتی چه که آخرش چنین است (فاذا هوهی). کسائی اصرار داشت که همان گفتهٔ او درست است وسرانجام موافقت کردند که گفتهٔ یك عرب صحرا ـ نشین را بپذیرند وآنچه او بگوید قبول کنند. امین اصرارداشت که معلمش (کسائی) پیروز شود، لذا فرمان داد عربی بیابان گرد را آوردند و پنهانی مسئله را از او پرسید، عرب حق به‌سیبویه داد ، امین بعرب گفت میل دارم گفتهٔ کسائی را تصدیق کنی ـ عرب گفتهٔ امین‌را نپذیرفته گفت زبانم یارائی آنرا نمیدهد که بر خلاف حقیقت سخن بگویم. لذا تدبیری بنظرشان رسید عرب را گفتند که ما میگوئیم شخصی بنام سیبویه چنین وشخص دیگری باسم کسائی چنان میگوید آیا حرف کدام درست‌است؟ وتو درپاسخ ما بگو حرف کسائی درست‌است. عرب این پیشنهاد را پذیرفت وانجمنی ازبزرگان علم لغت باحضور کسائی وسیبویه تشکیل یافت وازعرب بیابان گرد همان سؤال شد عرب چنانکه باو آموخته بودند گفت کسائی درست گفته وسخن او عرب است .

سیبویه دانست که نیرنگ بکار رفته وبرای کسائی زمینه سازی شده ازآنرو بغداد را رها کرده بایران رفت .

این میرساند که گرچه اغراض ومقاصد سیاسی نیز در کار بوده ولی رجال رسمی و بزرگان اسلام بمسائل علمی وادبی توجه داشتند وحتی درزمان بنی‌امیه نیز این جریان‌بوده است وچنانکه مذکور است عبدالملك بن مروان غالباً برای مذاکرات ادبی جلسه‌هائی ترتیب میداد وموقعی در یکی ازآن جلسه‌ها بحاضرین گفت کدام یك ازشما میتواند اسامی اعضای بدن خودرا بترتیب حروف هجاء بگوید، ومقصودش این‌بود که مثلا اول از حروف الف شروع کرده اسم عضوی را بگویند که با الف شروع میشود وهمینطور تا حرف یاء که آخرین حرف هجاء میباشد .ــ هنوزسخن خلیفه پایان نیافته بود سویدبن غفله برخاست و آنطور که خلیفه طرح (اقتراح) کرده بود اعضاء را برشمرد وهمین که سوید نشست شخص دیگری ازحاضران برخاسته برای هرعضوی دونام بهمان ترتیب شمارش کرد وخلیفه بهردو جایزه داد .

علم‌لغت درابتداء مختصرومستقل بود وسایرشعبات‌آن نیز بالغت مشترك ومخلوط میشد

ولی کم کم جدا جدا وشاخه شاخه گشت وعلوم زیر ازآن درآمد:

نحو ـ صرف ـ لغت ـ معانی ـ بیان ـ اشتغال ـ عروض ـ قافیه ـ اخبارعرب ـ امثال عرب ـ عرب ـ جدل وغیره که هرکدام ازآن شرح وتفصیل جداگانه‌ای دارد و در کتاب تاریخ آداب‌اللغه به‌تفصیل آنرا ذکر میکنیم.

بلاغت در انشاء

بلاغت در انشاء زبان عرب از نتایج ومقتضیات آشنائی مسلمانان با قرآن میباشد چون قرآن نزد مسلمانان نمونهٔ کامل بلاغت وفصاحت است واز آن و آیات قرآن را درضمن خطبه‌ها ورساله‌ها (نامه‌ها) وسایر منشئات بکارمیبردند واگرهم عمداً از آیات قرآن استمداد نمی‌جستند حفظ کردن قرآن درآنان ملکه بلاغت ایجاد مینمود بخصوص که در آیات قرآن نمونه‌های مهمی ازحماسه‌خوانی وعزت‌نفس‌وغرور موجود میباشد والبته این‌معانی درایام قدرت وعظمت دولتهای اسلام مورداستفاده بوده‌است. خلاصه اینکه پس‌ازظهوراسلام زبان عربی واردمرحلهٔ جدیدی ازفصاحت وبلاغت شد بقسمی‌که درعبارات زبان عربی (بعدازاسلام) آثارآن بخوبی نمایان است، منتهی طرزاستعمال آن درخطابه‌ها با منشئات کتبی فرق دارد، قسمت اولی را بزودی تشریح خواهیم نمود اما درقسمت‌دوم یعنی منشئات کتبی آنرا بدوبخش نموده میگوئیم منشئات مزبور یا نامه نویسی ویا تألیف کتاب بوده است.

نامه‌نویسی یا منشئات رسائل

عبارات نامه‌نویسی آنان مانند عبارات خطبه‌ها متنوع بوده‌است باین معنی که در نامه‌ها نیز مانند خطبه‌های خود پند واندرز ـ تهدید ـ وعده ـ وعید ـ جلب همت ـ جلب مودت وسایر افکار شاعرانه بکار میبردند، ودر اوایل اسلام بقدرامکان دراختصار الفاظ پرمعنی سعی داشتند چه‌که از حضرت‌پیغمبر (ص) روایت است: «جامع‌ترین سخنان‌بمن داده شده وکلمات را بحد امکان مختصر نموده‌ام» از آن رو پیروان حضرت رسول نیز کوشش میکردندکه کوتاه وپرمعنی بنویسند، بقسمی که تقریباً معانی بسیار با الفاظ کوتاه درك میشد و البته چنین منشئات بلیغی اثرات مهمی داشت ومثل این بودکه بعد از اسلام فن خطابه تبدیل‌بهفن انشاء شده بود و آن‌هنرنمائی‌های خطابه را درمنشئات بکار میزدند.

ازنمونه‌های آن منشئات یکی نامهٔ عمر بهعمروعاص والی مصر است‌که در سال قحطی درحجاز معروف بهعام‌الرماده ازمدینه بمصر نگاشته شد.

ترجمهٔ نامه:

«ازبندهٔ خدا عمر امیر مؤمنان بعمروعاص. سلام برتو، اما بعد ای عمرو بجان خودم سوگند اگرمن وهمراهانم ازگرسنگی بمیریم تو وهمراهانت‌که سیر هستید هیچ نگران

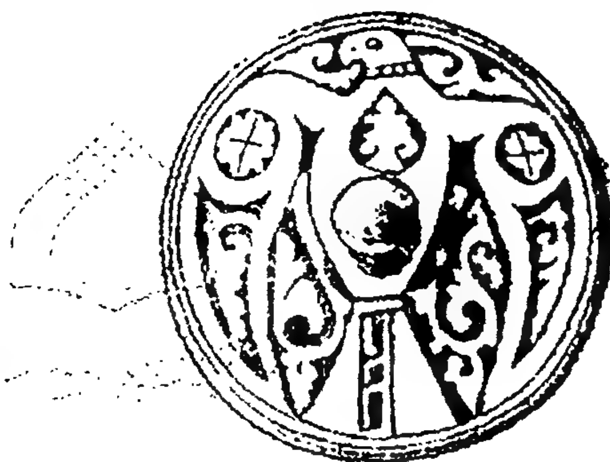
نمیشوید. بداد برس، بداد برس».

و عمرو درپاسخ عمر چنین نوشت :









ظروف برنجی ساخت مصر

ترجمه :

«به‌بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان از بندهٔ خدا عمروعاص. اما بعد لبیک. لبیک کاروانی (از خواربار) برایت فرستادم که آغازش نزد تو وپایانش نزدمن است. درود فراوان برتو».

واما نمونهٔ تأثیر نامه‌های بلیغ هم‌این است که عبدالملک‌بن‌مروان فرمان داد دری بنام وی‌در بیت‌المقدس بسازند وحجاج‌نیزچنان کرد، اتفاقاً صاعقه‌ای آمد ودرعبدالملک‌را سوزانید. ولی در متعلق به‌حجاج باقی‌ماند. عبدالملک آنرا بفال بدگرفت واین‌پیش‌آمد بروی دشوار نمود، حجاج که این‌را شنید نامهٔ‌زیر را بعبدالملک نوشت.

ترجمهٔ نامه :

«شنیده‌شد آتشی‌از آسمان فرودآمد، درمتعلق بامیرمؤمنان را سوزانید ودر متعلق به حجاج‌را واگذارد، این مانند سرگذشت دوپسران آدم است (هابیل وقابیل) که برای خدا

قربانی کردند وقربانی آن یك پذیرفته شده بود که باتش آسمانی سوخت واز دیگری که پذیرفته نشده بودنسوخت ....»

عبدالملك ازتأثیر این نامه بسیار شادگشت .

خلفای اسلام دبیران خودرا از بهترین نویسندگان (بلیغ) انتخاب میکردند وکوشش داشتندکه مراسلات آنان کوتاه وپرمعنی (بلیغ) باشد ویکی دیگر ازنمونه‌های آن گونه نامه‌ها این است که هنگامی مأمون بدبیر خود عمروبن‌سعده فرمان داد بیکی از عمال سفارشنامه‌ای دربارهٔ خود آن دبیر بنویسد، دبیر چنین نوشت :

«نامهٔ من بتو نامهٔ کسی است کـه بگیرندهٔ نامه اطمینان دارد و بکسیکه سفارش او شده علاقه‌مند است والبته نامه‌ای که مورد علاقه واطمینان است بهدر نخواهد رفت» .

غالباً پاسخ نامه‌هارا بکوتاه‌ترین و رساترین (بلیغ‌ترین) عبارات مینوشتند، بخصوص اگر میخواستند کسی را تهدید کنند نامه مختصر مینگاشتند . مثلا نگفور پادشاه روم بهرون نامه‌ای نوشت واخطار کرد که از این به‌بعد نه‌تنها روم به‌بغداد باج نمیدهد بلکه آنچه راکه بغداد تاکنون گرفته باید پس بدهد وگرنه شمشیر بمیان خواهد آمد. همینکه هرون آن نامه را خواند خشمگین شد، دوات وقلم خواست وبعداز بسم‌الله درپشت نامه چنین پاسخ نگاشت :

«ای پسرزن بی‌ایمان، نامهٔ تورا خواندم، جواب آنست که می‌بینی نه آنکه بشنوی» .

وهمینقسم یوسف‌بن تاشفین پاسخ نامهٔ تهدیدآمیز پادشاه فرنگ را در پشت کاغذ چنین نوشت :

«پاسخ‌را بزودی خواهی دید» .

توقیعات

دیگر از نمونهٔ بلاغت انشاء جملات کـوتاهی بودکه خلفاء در پای عریضه‌ها و یا گزارش‌ها مینوشتند واین‌همان است که در حال حاضر بنام زیرنویس (تأشیر) خوانده‌میشود. توقیع خلفاء درپائین‌مراسلات متنوع بوده وشاهکارهای مهمی‌درآن‌بکار میبردند وغالباً آیه‌ای ازقرآن‌یاحدیث‌یاشعرمشهوری را استعمال میکردند، مثلا سعدوقاص نامه‌ای بعمرنوشته اجازهٔ ساختن مسکن خواست، عمر درپائین نامه‌اینطور توقیع کرد .

«جائی بسازکه فقط‌تورا از رنج گرما وآزار باران پناه دهد» .

میگویند جماعتی‌نزد عثمان آمده ازمروان بن‌حکم شکوه آوردندکه وی دستور داده بآنان پس گردنی بزنند. عثمان درپائین‌نامهٔ آنان این‌آیهٔ شریفه‌را نگاشت :

فان عصوك فقل انی‌بریء مما تعملون ـ اگر آنان تورا نافرمانی کـردند بگو من از کارهای آنها بیزاری میجویم (آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ شعراء).

سلمان‌فارسی‌شرحی بعلی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) نوشته پرسیدکه‌روز رستاخیز چگونه ازمردم حساب میگیرند. (حضرت‌امیر) در زیرنامهٔ او چنین توقیع فرمود :

«همانطور که روزی میخورند حساب پس میدهند.»

عبدالله بن‌عامر شرح مفصلی بمعاویه نگاشته اورا عتاب و خطاب کرد، معاویه در پائین نامهٔ عبدالله‌چنین نوشت :

«تو خود میدانی که خاندان بنی‌امیه در جاهلیت شریفتـــر از خاندان حبیب در اسلام بودند .»

ربیعة بن‌عسل یربوعی شرحی بمعاویه نگاشت واز وی دوازده‌هزار تیرخواست تادر بصره خانه‌ای بسازد، معاویه درپائین این‌نامه چنین‌نوشت :

«آیا خانهٔ تو دربصره‌است یابصره درخانهٔ‌تو است» .

حجاج بعبدالملك‌نامه‌نگاشته ازنافرمانی‌مردم‌عراق شکایت‌کرد واجازه‌خواست‌بزرگان عراق‌را بقتل برساند، عبدالملك زیر نامهٔ او اینطور نوشت :

«از تدابیر وخوشبختی سیاستمدار یکی‌هم این‌است که‌پراکندگان را گرد خودجمع‌کند واز نادانی وبدبختی وی اینکه جمعیت از دورش پراکنده شود» .

عبدالملك زیر نامهٔ ابن‌اشعث این شعر را نوشت :

ترجمهٔ شعر :

«من میکوشم استخوان شکستهٔ او را به‌بندم وجوش‌بدهم چرا اومیکوشد استخوان‌مرا بشکند» .

موقعی اهالی شهری ازستم فرماندار خود پیش عمربن عبدالعزیز شکایت آوردند عمر زیر نامهٔ‌آنان خطاب بفرماندار چنین‌نوشت :

«شکوه کنندگان‌تو بی‌حساب، شکر گویان‌تو نایاب، یاازمسند حکومت برخیز ویارسم عدالت آموز والسلام» .

همینطور توقیع‌های‌خلفای اموی وعباسی‌که هریك‌نمونه‌ای ازانشای بلیغ آنزمان‌بوده وشماره‌اش‌بسیار میباشد. ازآنجمله توقیع‌مهدی‌بوالی خراسان دربارهٔ گزارشی‌که از اورسیده بود باین‌مضمون :

«توخوابی ومن بیدار».

ونامهٔ هرون بوالی‌مصر بدین مضمون :

«زنهار خزانهٔ من وبرادرم یوسف‌را بربادمده ودر غیر آن‌صورت چیزی وکسی راکه انتظار نداری‌میرسد وازطرف خدانیز بیش‌ازآن برتو فرود میآید» .

موقعی ابن‌هشام نزد مأمون شکایت نوشت ومأمون در زیر نامهٔ اوچنین‌نگاشت :

«نشانهٔ شخص شریف آنست برزبردستان ستم‌کند و از زیردستان ستم بکشد توازکدام آنان هستی» .

امیران ووزیران نیز مانند خلفا جمله‌های‌کوتاه و رسا در زیر نامه‌ها مینگاشتند مثلا

شخصی‌از مأمورین زیادبن‌ابیه نزد وی‌شکوه‌کرده، زیاد زیر آن نامه‌نگاشت:
«من باتو هستم» .
فرماندار کوفه شرحی به‌حجاج نوشت وازنفاق و شقاق اهل‌کوفه شکوه نمود ، حجاج زیر نامهٔ وی نگاشت :
«از مردمی‌که خداوندگار خودرا کشتند چه توقع‌داری؟» .
جعفربن‌یحیی درپای نامهٔ زندانی چنین‌نگاشت :
«هرجریانی دوره‌ای دارد» .
وبرای زندانی دیگری اینطور نوشت :
«جنایت تورا حبس‌کرد وتوبه آزادت میکند.»
این‌طرز کوتاه نویسی(توقیع)راعربها از ایرانیان آموختند، چه‌آنان دراین‌کارسابقه داشته‌اند، ولی بعداز آنکه اعراب شهرنشین شدند وباایرانیان‌آمیزش‌کردند ازکوتاه‌نویسی چشم پوشیده مبالغه واغراق وتجلیل‌را ازآنان یادگرفتند واین‌از اوایل‌قرن دوم‌هجرت‌آغاز شد ونخستین‌کسی‌که نامه‌هارا طولانی نگاشته تمجید وتحسین‌درآن بکار برد وبلاغت را از اختصار به‌طول مقال‌کشانید عبدالحمیدکاتب مشهور است‌که درسال ۱۳۲ هجری وفات‌کرده است وچنانکه میدانیم او اصلا شامی‌بوده وعرب‌نژاد نمیباشد، پس‌از وی‌بسیاری ازنویسندگان که وزیران وامیران نیزجزء آنان بودند از روش عبدالحمید پیروی‌کرده نامه‌هارا باطول و تفصیل زیاد مرقوم داشتند واتفاقاً غالب‌آنان عرب‌نبودند و مشهورترین آنها اینانند :
یحیی‌بن‌خالدبرمکی ایرانی ـ فضل‌بن‌ربیع‌ازموالی (بندگان) ـ فضل‌بن‌سهل ایرانی ـ صاحب‌بن‌عباد طالقانی ـ ابن‌عمید متوفی بسال ۳۶۰ خراسانی ـ عمادالدین‌کاتب متوفی بسال ۵۶۷ که ازهمهٔ آنان طولانی‌تر مینوشته اصفهانی بوده‌است.[۱]

انشای کتاب

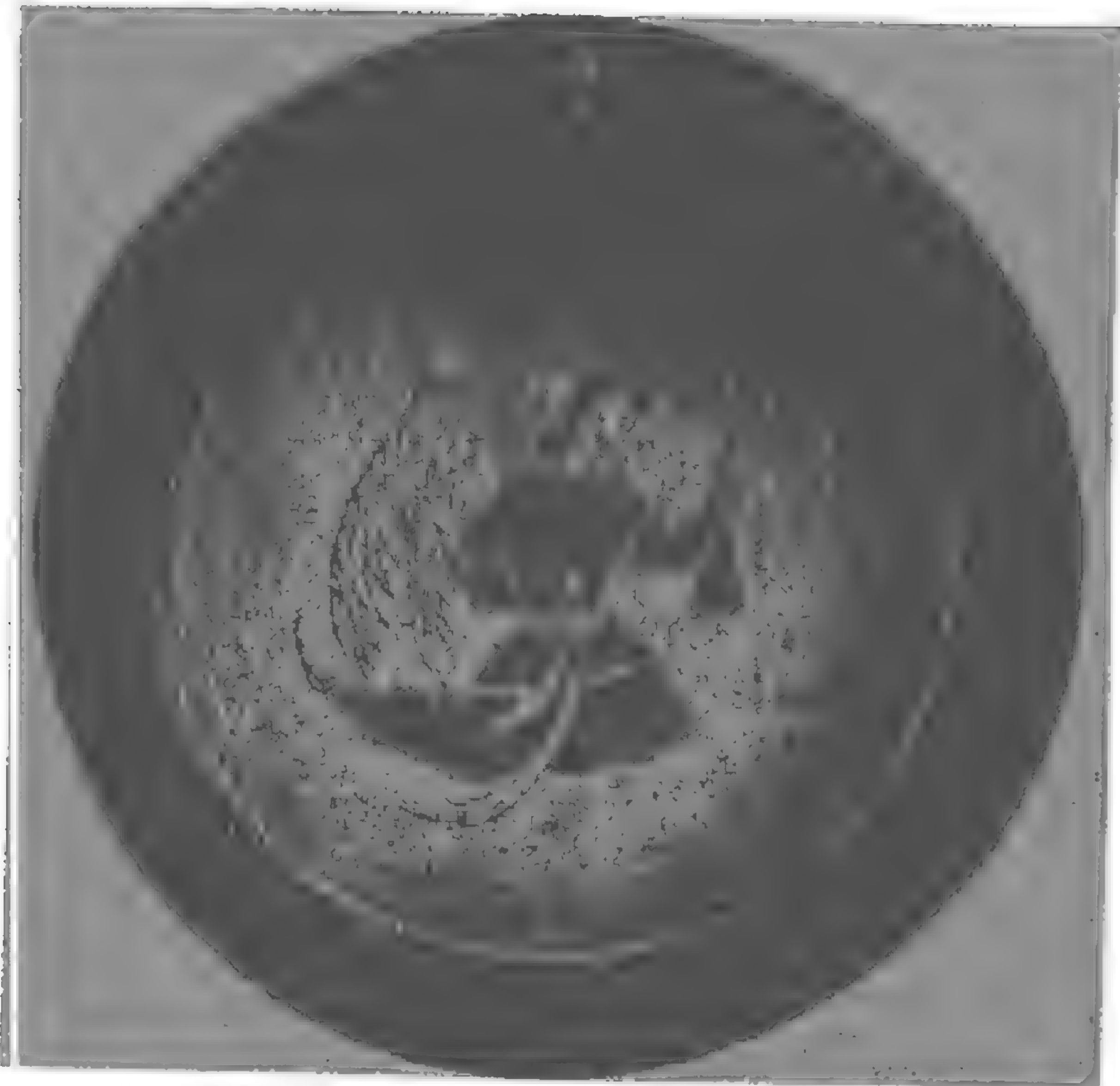
گفتیم‌که انشاء عبارات‌طی‌نامه ویاطی‌کتاب بکارمیرفت. قسمت‌مربوط به‌نامه‌نگاری ذکرشد واینك قسمت مربوط بکتاب را شرح میدهیم و منظور ازکتاب دراینجا تألیفات ادبی و علمی وتاریخی میباشدکه طرز عبارت‌پردازی آن ازنظر فصاحت وبلاغت فرق‌دارد والبته‌کتابهای ادبی بواسطهٔخیالات شاعرانه‌کنایات و بیش از سایر تألیفات بفصاحت و بلاغت محتاج میباشد عموماً مؤلفین‌کتاب ادبی باعرب‌ها آمیزش‌داشتند، اشعار وگفته‌ها ومثل‌های‌آنانرا حفظ میکردند، طرز عبارت‌پردازی آنانرا میاموختند وازهرجهت آداب عربی یاد میگرفتند تاحدی‌که بلاغت درزبان عربی‌ملکهٔ آنها میگشت. برعکس فقهاء وعلمای علوم طبیعی‌که آن ممارست را نداشتند اهل بلاغت‌نبودند وتألیفات آنهاخشك و بی‌روح از آب درمیآمد واگر میخواستند شعر بگویند و

---

۱ ـ غالب توقیعاتی‌که دراین فصل ذکرشده درجلد اول‌هم گفته‌شده ودراینجا مکرر است و فقط برای امانت درترجمه تکرار شده است. مترجم

یا نظم بنویسند ازعهده برنمیآمدند و گفته‌ها و نوشته‌هایشان بی‌مزه میشد .

از آنرو پیش‌از انتشار علم فقه وترجمهٔ علوم طبیعی‌قلم وزبان‌نویسندگان وگویندگان



نقشی بر روی شیشه کهربائی‌رنگ که درقرن ۹ هجری در هرات یا سمرقند ساخته شده

عرب بلیغ‌تر بود وپس‌ازآن‌رو به‌پستی گذارد، زیرانویسندگان وگویندگان درابتدای‌ظهور اسلام ازروی اسلوب قرآن سخن میگفتند و چیز مینوشتند و چنانکه میدانیم قرآن (مجید) نمونهٔکاملی ازبلاغت میباشد ولطایف ادبی‌شاعرانهٔ آن‌بالاتر ازکلام‌مرسل است ولذاخطبه‌ها و نامه‌های صدر اسلام‌که ازروی‌اسلوب قرآن‌تهیه‌شده‌بسیارعالی بوده چه‌که‌درخواننده وشنونده تأثیر فوق‌العاده داشته است. همینکه مسلمانان بتألیف‌کتاب پرداختندآن‌بلاغت سادهٔ نخستین را ازدست دادند زیرا بیشتر مؤلفین ایرانی بودند ودر نوشته‌های خود اسلوب فارسی بکار میبردند‌که نوعی ازکلمات‌مرسل ونظم منثور بود وازبلاغت‌پیشین عربی‌چندان بهره‌ای‌نمی‌برد وبهترین‌نمونهٔ آن ترجمهٔ‌کلیله ودمنهٔ ابن‌مقفع است‌که‌تاامروز نمونه‌ای ازبلاغت اوایل‌اسلام میباشد .

ابن‌مقفع

ابن‌مقفع زبان وادبیات فارسی واسلوب تحریر وتقریر آنرا میدانست چه‌که فارسی‌زبان او وزبان نیاکانش بود. ابن‌مقفع بزبانهای پهلوی ویونانی آشنائی داشت ودر نیمهٔ اول قرن دوم هجری درشهر بصره نشو ونمو کرد وچنانکه گفتیم شهر بصره در آن‌تاریخ مرکز شاعران ونویسندگان بشمارمیآمد، ابن‌مقفع که طبعاً نویسندهٔ بااستعدادی بود زبان وادبیات عرب‌را بخوبی‌در بصره فراگرفت و ترجمهٔ عربی کلیله ودمنه که توسط چنین‌نویسندهٔ کاملی انجام پذیرفت نمونهٔ کاملی از بلاغت و روانی گردید وسایرین از او پیروی کـردند. زیرا او نخستین مترجمی‌است که انشاء فارسی (خود)را درزبان عربی محفوظ نگاه داشته‌است. وی‌درسال ۱۴۳ هجری وفات‌کرد.[۱]

سایرنویسندگان کتب ادبی آن‌دوره کمتر ازپیش‌خود چیزی می‌نگاشتند وبیشتر تألیفات آنان همان گفته‌ها وخطبه‌های‌پیشینیان ومردم بادیه‌نشین بوده‌است. منتهی آن‌موضوعات‌ادبی را باجمله‌های‌کوتاهی ازاین قبیل :

«فلانی ازفلانی نقل‌کرد ویافلانی خبرداد و یافلانی برای ماروایت‌کرد» .

که‌البته این‌عبارات جزء قطعات ادبی محسوب نمیشود .

حتی‌نویسندگان بزرگ کتب ادبی در نیمهٔ قـرن سوم هجری مانند جاحظ ـ مبرد ـ ابن‌قتیبه وغیره نیزهمان روش را داشتند وتألیفات آنان چیزی جز روایات واخبار واقوال اعراب‌بیشین نیست وفقط اسناد ومدارکی برای‌نقل آن ازخود ذکرنموده‌اند .

نویسندگان کتب‌تاریخی،جنگی واخبار واشعار وغیره مثل‌حماد ـ اصمعی ـ ابوعبیده ـ محمدبن‌اسحق، مانند نویسندگان کتب ادبی مطالب‌خودرا به‌راویان نسبت میدادند وغالب‌آن راویان ازبادیه‌نشین‌ها بودند .

اشخاصی مثل ابن‌عبدربه مؤلف کتـاب عقدالفرید ویاابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب اغانی وغیره که هم‌مطالب ادبی و هم مطالب تاریخی نوشته‌اند از آن‌قاعدهٔ کلی مستثنی نشدند

۱ـ جرجی‌زیدان شایدبواسطهٔ تعصب عربیت‌نخواسته است فاجعهٔ خونین‌ابن‌مقفع راشرح‌دهد وستمگری عربها را نسبت باین‌نویسندهٔ بزرگ بازگوید. از آنرو قتل‌اورا نادیده‌گرفته بطور ساده میگوید ابن‌مقفع وفاتکرد (توفی:) درصورتیکه عربها وی را بطور هولناکی قطعه قطعه کرده‌اند، مختصر تفصیل آنکه‌عبدالله بن‌مقفع یا روزبه پسر دادویه‌ازمردم‌گور (فیروزآباد) ازنواحی‌فارس واز دانشمندان‌نامی ایران در قرن دوم هجری میباشد وکاتب (منشی مخصوص) عیسی‌بن‌علی‌عموی‌منصور خلیفهٔ عباسی‌مقیم‌بصره بوده‌است. اتفاقاً برادر عیسی‌بن‌علی عبدالله‌بن‌علی برمنصور یاغی‌شد وپس‌از آنکه درجنگ‌شکست خورد نزدبرادرخود عیسی به‌بصره پناه‌بردعیسی‌نزد منصورازبرادرشفاعت‌کرد وقرارشدامان نامه‌ای‌برای‌عبدالله‌بنویسند واین‌کاربابن‌مقفع واگذار گشت وی امان نامه‌را طوری‌نوشت کەمنصورنتواندآنرا بشکند ولی‌خلیفه‌که خیال‌پیمان شکستن‌داشت ازمحکم‌کاری ابن‌مقفع برآشفت و بسفیان والی‌بصره نوشت‌که ابن‌مقفع رابکشد، سفیان ویرا کنارتنوری پراز آتش‌آورده یکایک‌اعضای بدنش را قطع‌کرد ودرتنور انداخت، این‌بیدادگری اعراب نسبت بآن‌دانشمند ایرانی درسال ۱۴۲ یا۱۴۳ هجری واقع‌شد . مترجم

وهرچه درکتب آنان دیده میشود اخباری است که از راویان نقل کرده‌اند وکمتر ازطرف خود مؤلف کلام مرسلی درآن موجود است .

بنابراین قدیمی‌ترین انشائی که از طرف یك مؤلف در زبان عربی دیده شده همان ترجمهٔ کتاب کلیله ودمنهٔ ابن‌مقفع میباشد وچنانکه گفتیم وی یکی از دانشمندان بزرگ ایران بوده است وچون ترجمهٔ کلیله ودمنه (ابن‌مقفع) ازحیث روانی وآسانی انشاء و جمله‌بندی ازسایر تألیفات معاصرخودش و حتی بعداز آن نیزعالی‌تر است تصورمیکنیم که مترجم کتاب بواسطهٔ احاطه زبانهای دیگر غیر ازعربی وفارسی توانسته است اسلوب آن زبانهارا درترجمه وارد کند وکتاب خویش‌را باینقسم کامل وممتاز نماید ویااینکه مترجم ازپیش خود قدرت ابتکار چنان اسلوبی‌را داشته است تاآنجاکه باوجود ترقی وتکامل علم در دورهٔ عباسیان وظهور نویسندگان بزرگ در آنزمان کسی بهتر از ابن‌مقفع کتابی ننوشته وکمتر کسی توانسته مانند اوکتابی بنویسد واین میرساند که قریحهٔ نویسندگی مانند قریحهٔ شعرتحت تأثیر زمان ومکان درنمیآید واگرهم درآید تأثیرآن ناچیزاست .

سجع

همینکه تمدن اسلامی نضج گرفت وشعراء ونویسندگان زیادشدند شعر درمیان تمام طبقات شایع گشت وزبانزد خاص‌وعام گردید وجزء امثال در مجالس و محافل رواج یافت، همه‌شعرخوان شدند و شعر از بر کردند وکم‌کم صدای قافیه درگوشها دلنواز آمد، لذا درکلمات غیرمنظوم هم بقافیه‌پردازی دست‌زدند واین‌همان است که به‌سجع معروف شده‌است. سجع‌نویسی و سجع‌پردازی درابتداء کم ومطلوب‌بودامابس‌ازچندی درتألیف کتاب هم‌بسجع‌پردازی مشغول شدند ونخستین کسیکه آنرا شروع نمود بدیع‌الزمان همدانی‌مؤلف مقامات، متوفی درسال ۳۹۸هجری میباشد وشاید بدیع‌الزمان‌سجع نویسی‌را ازاحمدبن‌فارس رازی متوفی بسال ۳۹۰هجری‌اقتباس کرده است .

مقامات‌حریری هم مانند مقامات بدیع‌الزمان نوشته‌شده، بااین‌تفاوت که انشای وی (حریری) به‌روانی ورونق‌مقامات بدیع‌الزمان نیست‌سبك‌مقامات تدریجاً رواج‌یافته شیوع‌پیدا کرد ودرقرون وسطای اسلامی از حدگذشت بقسمی که گوشها از شنیدن آن‌خسته شد وسجع آن‌دوره مانندکلمات‌کاهنان پیش‌از اسلام نامربوط ونامفهوم جلوه‌کرد .

این نکته قابل تذکر است که اگرسجع‌نویسی در نامه‌ها مطلوب باشد درتألیف کتاب (مانند تاریخ ویاعلوم‌دیگر) که‌احتیاج بعبارت‌پردازی وقافیه‌سازی نداردالبته نامطلوب‌میشود وبگوش‌ها سنگین‌میاید: مثلا کتاب قلائدالعقیان تألیف فتح‌بن‌خاقان متوفی‌بسال ۵۳۵ هجری ویاکتاب فتح‌القسی فی‌الفتح‌القدسی تألیف عمادالدین‌اصفهانی (سابقاً نام‌او برده‌شد) یاتاریخ آل‌سلجوق تألیف همان عمادالدین که تماماً باسجع وقافیه‌تدوین‌شده طبعاً دل‌چسب وپسندیده نمیباشد، چه‌اگردر خطابه ویانامه‌های‌کوتاه قافیه وسجع تاحدی خوش‌آهنگ مینماید، در عبارات طولانی‌کتاب بالعکس گوش خراش میگردد .

خوشبختانه بزرگان مؤلفین و نویسندگان عرب مانند ابن‌خلدون - ابن‌اثیر - مسعودی وغیره باهمان بلاغت معهود و بطور مرسل کتاب نوشته‌اند و بسیاری از آنان در مذمت سجع نویسی مقالات ومطالبی نگاشته ازآن انتقاد کرده‌اند وآنرا دلیل برضعف ملکهٔ انشاء دانسته‌اند.

۴- تاریخ وجغرافی

قرنها برانسان گذشت وازتدوین تاریخ بی‌بهره بود، چه انسان آن دوران خواندن ونوشتن نمیدانست وتمام سعیش صرف آن میگشت که لوازم ضروری زندگی خودرا فراهم‌سازد بعلاوه وضع سادهٔ بدوی انسان آنروز به‌تدوین تاریخ احتیاج نداشت، فقط چیزهائی که‌در زندگی سادهٔ انسان مؤثر میشددر خاطرش باقی میماند، یعنی اگر مردم‌بدوی آن روزگار گرفتار قحطی وجنگ ویا طوفانی میشدند شرح آن حوادث در نظرشان میماند وبرای آیندگان نقل‌میکردند وچون بشر طبعاً ازشنیدن اخبار عجیب وغریب لذت میبرد حوادث‌مزبور بتدریج باافسانه واغراق آمیخته میگشت وهمینکه مدتی‌از وقوع آن‌میگذشت، حوادث باشاخ‌وبرگهای زیادی‌نقل میشد وازآنرو می‌بینیم که داستانهای باستانی غالباً بصورت اوهام و خرافات درآمده است ودراثر مقتضیات زمان ومکان‌پاره‌ای رنگ‌دینی بخودگرفته بعضی بصورت افسانه‌های‌رزمی درآمده وقسمتی‌هم مانند خیالات شاعرانه ظهورکرده‌است. نمونهٔ این افسانه‌های تاریخی یکی ایلیاد یونانی و دیگرروایات شاهنامهٔ ایرانی وسهابهاراتهٔ هندی وداستانهای اعراب بائده (ناپدیدشده) میباشد که‌دراصطلاح امروز آنرا میتولوژی یاافسانه و افسون میخوانند. مثلا داستانهائی که عربها از عاد وثمود وطسم وجدیس و سیل‌عرم و ملکهٔ بلقیس ومانند آن میگویند یك‌سلسله حقایق تاریخی است که بمرور زمان افسانه‌هائی برآن افزوده‌اند.

بعداز این اخبار مطالب‌دیگری مانند جنگهای‌قدیم عربها ومهاجرت آنان وهمچنین داستان عام‌الفیل وامثال‌آن درضمن تاریخ عرب‌مذکور است که جنبهٔ حقیقت‌آن برافسانه‌های کهن می‌چربد وماقسمتی ازآنرا ضمن علوم جاهلیت اعراب یادآور شدیم. بهرحال هنگامی که‌اسلام ظهورکرد ازعلم تاریخ جزآن اخبار و افسانه‌هائی که گفتیم چیزی در میان اعراب نبود جز اینکه نسبهای خودرا تاحدی میدانستند وازملتهای‌مجاور آنان تاحدی که‌مربوط بخودشان بود مختصراطلاعی‌داشتند وازپیشوایان دینی‌یهود ونصاری مطالب کوتاهی ازحوادث توراة وتلمود شنیده بودندکه البته صورت تاریخی نداشت بلکه اطلاعات کوتاهی بود که از پاره‌ای حوادث ووقایع حکایت‌میکرد.

از اینرو باید گفت‌عربهای جاهلیت‌ازحیث دانستن تاریخ ناتوان‌ترین مردم‌دنیا بودند، اماهمینکه اسلام آمد مسلمانان بجنگ‌رفتند وممالك دیگران‌را فتح‌کردند وهمینکه ازکشور گشائی‌فارغ شدند به‌مملکت داری پرداختند ودرعلم تاریخ مانند سایر علوم اسلامی پیشرفت نمودند واینکه تاریخ‌را جزء علوم اسلامی گفتیم نه‌برای آنست‌که مسلمانان واضع‌علم تاریخ شدند بلکه ازآن نظرکه اسلام تاریخ‌را برای اعراب (مسلمانان) آورد.

پیش گفتیم (ضمن گفتگو ازاینکه دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی‌بودند) که عربها پیش از هرعلمی بشنیدن اخبار گذشتگان علاقه‌داشتند وهمینکه آن اخبار را می‌شنیدند بادقت حفظ کرده برای دیگران میگفتند وپیش از هرچیز بسرگذشت دلیـران، سخنوران، شاعران و گویندگان علاقه‌مند بودند. چه که شنیدن اخبار آنان همت برمی‌انگیزد وروح انسانی را نیرو میبخشد .

اتفاقاً هریك از خلفاء که هشیارتر و سیاس‌تر بودند بیش‌از خلفای‌دیگر بشنیدن اخبار ابراز علاقه میکردند. مثلا معاویة‌بن‌ابوسفیان نابغهٔ بنی‌امیه هرشب‌بعد از شام تاپاسی ازنیمه شب گذشته (دوسوم شب) باداستان سرایان واشخاص مطلع شب نشینی داشت وازآنان داستان جنگ عربها ـ ایرانیان وروميان وغیره‌را میشنید وازشرح‌حال پادشاهان وطرز مملکت‌داری وسیاست آنان خبر میگرفت وازحیله‌ها وتدبیرهای آنان در ادارهٔ امورکشور آگاهی‌مییافت، آنگاه یك‌سوم‌شب را دربستر میگذراند وهمینکه صبح نزدیك‌میشد عده‌ای ازکتابخوانها که‌در موقع خواب او مشنول مطالعهٔ کتب تاریخی بودند کنار بسترمعاویه میآمدند وخلاصهٔ آنچه‌را که‌راجع بجنگها و سیاستمداریها و غیره درکتاب‌خوانده بودند بـرای معاویه باز میگفتند. تصور میرود که کتب مزبور بزبان یونانی ولاتینی بوده واخبارمربوط بتاریخ قهرمانان‌یونان وروم مانند اسکندر، ژولی‌سزار، هانیبال وغیره درآن کتب‌دیده میشده وکتابخوانها (غلامان) آنرا بعربی برای معاویه ترجمه میکرده‌اند وجز این‌هم نمیتوانند بود، چه‌که اعراب پس‌از معاویه بتألیف کتاب دست‌زدند .

شکی‌نیست‌که شنیدن وخواندن اخبار وسرگذشت بزرگان همت‌اشخاص‌را برمی‌انگیزد وآنرا بکارهای مهم وادار میکند واز همین جهت سرکردگان و سیاستمداران بزرگ دنیا (چه‌عرب وچه‌غیر عرب) اخبار وسرگذشت پیشینیان‌را بااشتیاق تمام‌گوش میکردند واگـر بمشکلی‌دچارمی‌شدندباشنیدن‌وخواندن‌سرگذشت‌گذشتگان راه چاره‌را پیداکرده رفع‌محظور میساختند .

میگویند منصور عباسی چندی درقتل أبومسلم‌خراسانی مردد بود، ازطرفی اورا رقیب بزرگ خودمیدید واز وی بیم‌داشت وازطرف‌دیگر نمیخواست مساعدت‌های فوق‌العادهٔ ابومسلم را درتأسیس دولت باقتل آن راد مرد پاداش دهد وبقدری در این اندیشه فرومانده بودکـه غالب‌شبها تاصبح‌بیدار میماندتاآنکه روزی ازآن شب زنده‌داری‌ها خسته وناتوان سربرآورد واسحق‌بن‌مسلم عقیلی راخواسته گفت داستان آن‌پادشاه وقصهٔ‌حیره را برای من‌بازگو کن. اسحق گفت :

وشاپور پادشاه وزیرخودرا بخراسان فرستاد تامردم آنجا راباطاعت او(شاپور) دعوت کند، وزیربخراسان رفت وبامردم خراسان بقدری خوشرفتاری‌کردکه اهالی اورا(وزیررا) بیش‌ازشاپور خواستار شدند، سپس بااعیان وبزرگان خراسان نزد شاپور بازگشت. شاپور

که ازماجرا خبردار بود بطورناگهان سروزیر را بریده پیش پای بزرگان خراسان افکند وآنان ازبیم جان مطیع شاپور گشتند.» منصور تااین داستان راشنید قدری بفکر فرورفت و وضع خود وشاپور راباوزیر وابومسلم یکسان دیده سر برآورد واین شعررا خواند :

لذی الحلم قبل الیوم ان تقرع العصا.

وماعلم الانسان الالیعلمها.

وباخواندن آن شعرفایدۀ شنیدن تجربیات گذشتگان رامتذکرشد وسپس به قتل ابومسلم تصمیم گرفت ودرمدت کوتاهی فکرخودرا عملی ساخت.

بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل تمام شب های ماه رمضان را بشنیدن داستانهای تاریخی میگذرانید وهمینقسم سایر فرمانروایان وپادشاهان اسلام علاقۀ بسیاری بتاریخ پیدا کردند بقسمیکه درهمان اوایل اسلام این مثل میان مسلمانان شایع بود :

«پادشاهان علم تاریخ میخواهند، جنگجویان داستانهای رزمی میپسندند وبازرگانان کتاب وحساب دوست دارند.»

همینکه خلفاء ناتوان شدند وقدرت بدست وزیران افتاد خلفاء راازمطالعۀ کتب تاریخی وسرگذشت پیشینیان منع کردند که مبادا ازخواندن آن مطالب چیزی بفهمندوفهم آنان بضرر وزیران تمام شود.

میگویند مکتفی ازوزیرش کتابهائی خواست تاخودرا بدان مشغول دارد وزیرهم بملازمان خود گفت کتابهای لازم را تهیه کرده بنظراو برسانند وسپس بخلیفه بدهند. اتفاقاً کتابهائی از تاریخ وشرح حال وزیران وطریقۀ جمع آوری مالیات ومانندآن برای خلیفه انتخاب شد و تاچشم وزیر بآن کتابها افتاد فریادش برخاست که «واقعاً شمادشمن من هستید» من گفتم کتابهایی باوبدهید تاازمن ودیگران دست بردارد وباآن سرگرم شود. شما برعکس کتابهائی آورده‌اید که طریقۀ جمع آوری اموال وآزار وزیران راباومیآموزد وکشور راازاین خراب ترساخته کار اورا بسامان میرساند. فوری این کتابها رابردارید وچیزی باوبدهید که سرگرم باشد، آنهاهم مطابق دستور وزیرعمل کردند.

منابع تاریخی اسلامی

منابع تاریخ اسلام متعدد است که برحسب مقتضیات زمان وپیش آمدها تهیه شده‌است مثلا :

موقعیکه مسلمانان بجمع آوری قرآن وتفسیر وجمع آوری احادیث پرداختند محتاج بآن شدندکه ازمحل (نزول) قرآن (مکه ومدینه) وصدور احادیث واوضاع واحوال آنروز نیز اطلاعاتی بدست آورند، لذابتدوین شرح حالات حضرت رسول اکرم (ص) پرداختند. چه که باجمع آوری آن مطالب تمام احتیاجات آنان بر طرف میشد. نخستین کسیکه سیرۀ نبوی راجمع نمود بقول مشهورمحمدبن اسحق متوفی بسال ۱۵۱ هجری میباشد وکتاب مزبور برای منصور خلیفۀ عباسی تألیف شد ولی بطوریکه مادر

کشف‌الظنون دیدیم محمدبن مسلم زهری متوفی بسال ۱۲۴ نخستین کسی است که در باب غزوه‌های نبوی کتابی تألیف کرده است واین مؤلف تقریباً بیست وپنجسال قبل از ابن‌اسحق مرده است. امااز شرح حال آنانکه دروفیات‌الاعیان درج شده چنین برمیاید که این دومؤلف همزمان بوده‌اند وبقول دیگر عروة‌بن زبیرمتوفی بسال ۹۳ هجری و یا وهب‌بن منبه متوفی بسال ۱۱۴ هجری نخستین کتاب سیرهٔ نبوی وشرح غزوات را تألیف کرده‌اند ودر هرحال هیچیك ازآن کتابها فعلا موجود نمیباشد وقدیمترین کتابی‌راجع بآن موضوعات که اکنون در دست مانده سیرهٔ عبدالملك‌بن هشام متوفی بسال ۲۱۳ است وبسیرهٔ ابن‌هشام مشهور شده‌است وابن هشام هم‌کتاب خودرا ازابن‌اسحق نقل کرده ودرهرحال سیرهٔ ابن‌هشام چندین باربطبع رسیده است .

چون مسلمانان بوضع مالیات (برممالك مسخر شده) مبادرت نمودند درطریقهٔ تسخیر آن ممالك اختلاف پیداکردند که آیاآن مملکت رابزور یابامقاکره ویا باعهدو پیمان ویا بعنوان تحت‌الحمایه فتح کرده‌اند. (چه‌که مالیات هریك ازآن چند طریقه در شریعت اسلام متفاوت است) وازآنروخواه‌ناخواه برای فتح هر کشوری کتابی‌تألیف کردند تادرآینده وضع مالیات‌گزاری برآن مملکت معین‌باشد وبدان جهت‌کتاب فتوحات شام تألیف واقدی متوفی بسال ۲۰۷ هجری وکتاب فتوحات مصر و مغرب تألیف ابن عبدالحکم متوفی بسال ۲۵۷ هجری وکتاب فتوحات بیت‌المقدس وغیره پدیدآمد آنگاه از مجموع‌آن کتابهاکتابی بنام فتوح‌البلدان یافتح‌الامصار بلاذری متوفی بسال ۲۷۹ پیدا شدکه ازمعتبرترین وجامع‌ترین و قدیمترین‌کتب مربوط بآن موضوع میباشد وفقط تاریخ واقدی برآن مقدم است ولی این‌نکته را باید درنظر داشت‌که‌کتاب واقدی بیشتر بافسانه شبیه است ومبالغات زیادی دارد .

طبقات وغزوه‌ها

پیش گفتیم که مسلمانان برای فهم قرآن وحدیث‌ونحو وادب وتحقیق درآن مسائل محتاج بدست‌آوردن سند ومدرك بودند تامیان روایات صحیح وسقیم و ضعیف ومعتبر فرق بگذارند و این موضوع محتاج باطلاع ازحالات راویان وناقلان اخباربود وخواه ناخواه یکی ازشرایط اجتهاد درفقه این شدکه‌مجتهد ازحال راویان باخبرباشد واوضاع‌واحوال زمان‌آنهارا بدانندتابتوانداخبار راست ودروغ راازهم تشخیص بدهد، درنتیجهٔ این پیش‌آمددانشمندان مجبورشدند راویان‌رابطبقات مختلف‌ادیبان،فقیهان، نحودانها،علمای علوم طبیعی وغیره تقسیم‌بندی‌کنند ولذاطبقات شعراء، ادباء ، فقهاء، پهلوانان، حدیث‌گویان ، نحودان‌ها، لغتدانها، مفسران، متکلمان، قرآن‌خوانها، حفاظ، پزشکان، نسب شناسان حتی‌ندیمان ومغنیان پدیدآمد و دربارهٔ هریك ازاین طبقات‌کتابهای متعددی تألیف شد وازآنروکتب مربوط‌بشرح حال اشخاص درمیان مسلمانان بیش‌ازهرملت دیگرپیدا شد .

قدیمترین‌کتاب طبقات‌که فعلا دردست‌است‌کتاب صحابه تألیف محمدبن سعید معروف

بواقدی متوفی بسال ۲۳۰ هجری است که بیش از پانزده مجلد میشود وشرح حال صحابه وتابعین خلفاء تازمان مؤلف در آن درج است. این کتاب در کتابخانه‌های مهم دنیا متفرق بود، واز



یك ظرف برنزی که در سنه ۶ ه توسط دو تن از صنعتگران هرات (محمدبن احمد ومسعودبن احمد) ساخته شده

آنجمله جلد دوم آن درکتابخانهٔ خدیوی مصر دیده میشد واکنون که ما این کتاب خود را مینویسیم عده‌ای از خاور شناسان آلمان شروع بجمع‌آوری وچاپ تمام مجلدات آن کتاب (واقدی) کرده‌اند وجلداول آن ازچاپ درآمده است .

سپس کتاب طبقات‌الشعراء تألیف ابن‌قتیبه متوفی بسال ۲۷۶ هجری است که در سال ۱۹۰۴ میلادی باتوجه پرفسور دیکویه خاورشناس نامی‌هلند درلیدن چاپ شده‌است، پس‌از این‌دو کتاب تألیفات بسیاری‌در طبقات‌رجال پدید آمد وازمجموعهٔ آن کتابها کتابهای مبسوط تازهٔ وفیات‌الاعیان، وافی‌فی‌الوفیات ـ فوات‌الوفیات وغیره پیداشدکه تفصیل آن خواهدآمد. علاوه بر کتب مربوط بطقبات، کتابهای دیگری راجع بتاریخ شهرها نیزتألیف شد مثل تاریخ دمشق تألیف ابن‌عساکر درهشتادجلد وتاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی وغیره که درضمن آن کتب نیزشرح حال رجال مربوط ذکرشده است وهم چنین طالبان علم و ادب برای جمع‌آوری اشعار ولغات عرب بصحرای‌عربستان‌مسافرت میکردند وازز‌بان صحرا نشینان مطالبی‌میشنیدند و چنانکه گفتیم مجموع آن معلومات را بنام‌کتابهای ادبی تألیف مینمودند والبته مطالب مهم تاریخی‌ازآن تألیف بدست می‌آمد چنانکه ابن‌یونس میگوید : «اگرشعر فرزدق نبود نصف اخبار واطلاعات ازبین میرفت.»

پس‌ازاینکه‌امویان دست بهبیداد زدند مردم بیادخلفاء راشدین ونیکوکاری آنهاافتادند واین خودبدیهی‌است‌که دربحبوحهٔ ظلم بیشتر ازعدل وداد یاد میشود ازآنرو درآن دوره کتابهائی‌درحالات خلفاء راشدین ویابطورکلی‌درحالات خلفاء تألیف شدوقدیمترین آن تاریخ دینوری متوفی‌بسال ۲۸۱ میباشد. همین‌قسم‌کتابهائی‌مخصوص‌حالات وزیران. رؤسای‌شهربانی. مردمان باهوش ـ عاشقان ـ بخیلان وغیره تألیف شد .

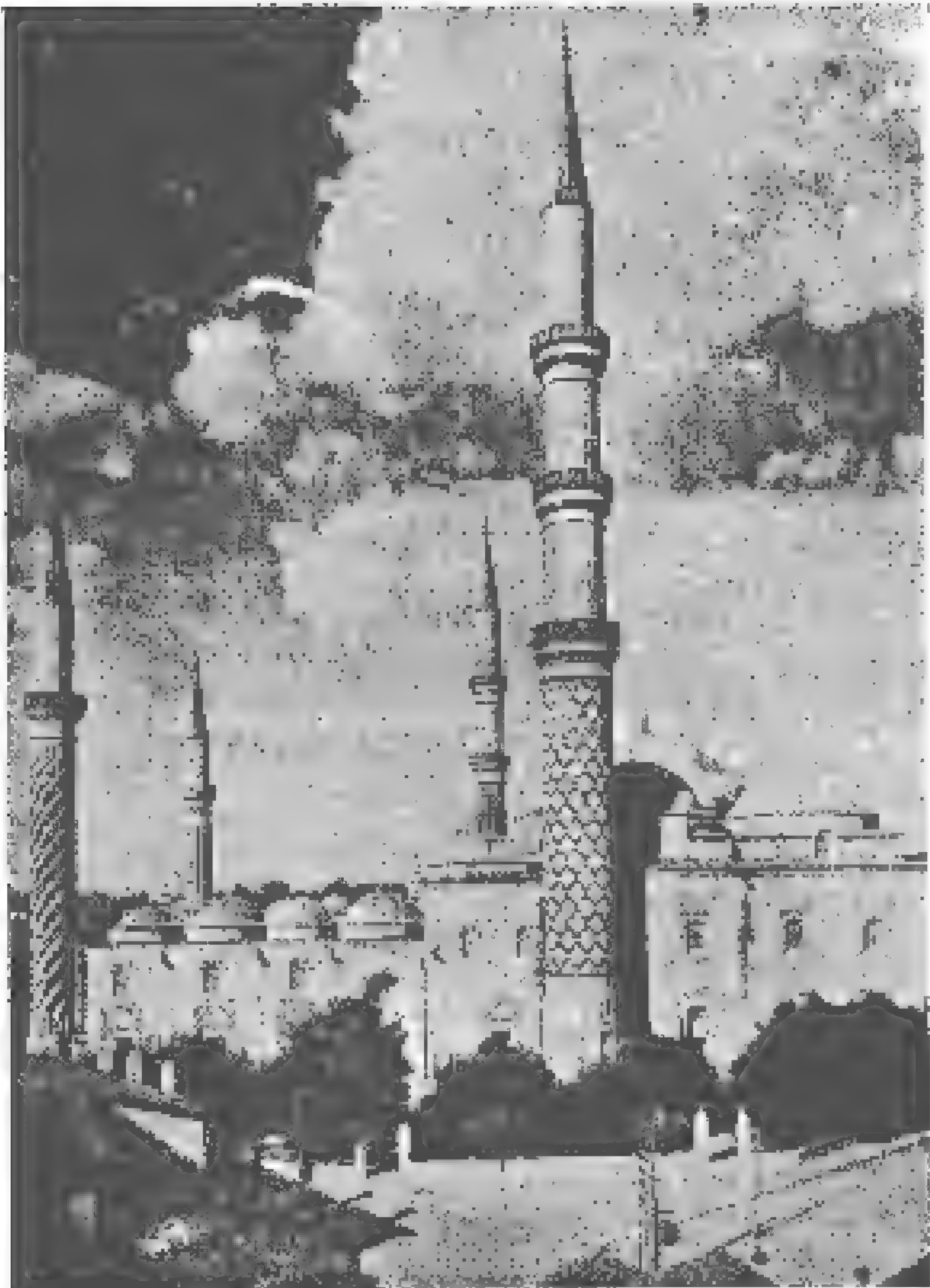
تاریخ عمومی

تانیمهٔ قرن‌سوم هجری‌کتب تاریخی‌مسلمانان وطبقات وتاریخ‌جنگها وفتح‌ها محدود بود، ازآن زمان ببعد بتدوین تاریخ عمومی‌ممالك و ملل قدیم وجدید مشغول‌شدند و قدیم‌ترین تاریخ عمومی‌اسلامی‌تاریخ ابن‌واضح معروف بیعقوبی‌در دومجلداست‌که‌یك مجلدآن مربوط بتاریخ یهود وهند ویونان و روم وایران وغیره وجلد دیگرراجع بتاریخ‌اسلام ازآغاز تازمان معتمد عباسی‌است‌که درسال ۲۵۶ بخلافت‌رسید. پس‌ازیعقوبی‌تاریخ ابن‌جریرطبری مفسرمشهورمتوفی‌بسال ۳۱۰میباشد. تاریخ طبری تاریخ بزرگی‌است‌که بترتیب سال‌تنظیم‌شده وتاسال ۳۰۲ میآید، فرغانی‌تکمله‌ای برآن نگاشته‌که تاسال ۳۱۲ میباشد وهردوکتاب بچاپ رسیده است .

سپس‌تاریخ مسعودی متوفی بسال ۳۴۶ هجری موسوم بمروج‌الذهب است‌که علاوه بر تاریخ، وضع شهرها ودریاها وحیوانات وغیره بترتیب درآن نگاشته شده و برای هردولت وملتی ابوابی‌جداگانه تدوین گشته است. مسعودی‌کتابی دیگربنام اخبارالزمان داشته‌که در دست نیست و از قراریکه در مروج‌الذهب اشاره کرده کتاب مزبور نیز مفصل بوده است وبعد

کتاب تاریخ سنی‌ملوك‌الارض تألیف حمزهٔ اصفهانی است که درسال ۳۵۰ هجری تألیف آنرا باتمام رسانیده است .

تاقرن هفتم هجری تاریخ عمومی وخصوصی مسلمانان کم وبیش درهمین زمینه‌ها بوده



ت ــ ادرنه: مسجدبامنارهٔ سه طبقه

است، درآن هنگام دولتهای عربی اسلامی (عباسیان عراق، فاطمیان مصر، امویان اندلس) منقرض شدند وحکومتهای ترك وکرد وبربر پدیدآمدند ومردم درصدد تألیف تاریخ گذشته شدند. لذامختصرآن را مفصل ساختند وپراکنده‌ها راگردآورده مرتب نمودند وچیزهائی بر آن افزودند وتاریخهای مبسوطی‌نگاشتند که جامع‌ترین و دقیق‌ترین وکامل‌ترین‌آن تاریخ کامل ابن‌اثیرمتوفی بسال ۶۳۰ هجری‌است، ابن‌اثیرتمام تاریخ طبری رابطوراختصار باحذف اسناد ذکر نموده وآنچه درزمان طبری دراندلس‌روی داده وطبری ننوشته درکتاب‌کامل‌آورده وآنچه‌بعدازطبری‌واقع‌شده نیزدرکامل‌ابن‌اثیرموجوداست، ابن‌اثیرهم‌مثل‌طبری‌کتاب خودرا از روی تاریخ سال مرتب کرده است . کتاب مزبور دوازده جلد بزرگ‌بطبع رسیده‌است. پس ازابن‌اثیر ابوالفداء فرمانروای حماة متوفی بسال ۷۳۲ تاریخ دیگری نوشته‌که عبارت ازمختصرکامل‌است واضافاتی ازشرح حال ادباء وعلماء واخبار جاهلیت دارد و بترتیب سال مرتب شده درسه جلد بطبع رسیده است. دیگرتاریخ عمروبن وردی متوفی‌بسال ۷۴۹ هجری است‌که تاریخ ابوالفداء رامختصرکرده‌است .

بعدازآنان‌ابن‌خلدون نابغه درموقعی پدیدآمدکه عرب ودولت عرب بکلی ازبین‌رفته وتاریخ آنان عبرت اهل تاریخ شده بود. ابن‌خلدون که دانشمند با فکر و منطقی بود در آنموقع تاریخ مشهور خودرا تألیف‌کرد وبجای اینکه‌آنرا ازروی سال مرتب سازد بترتیب دولتها مرتب نمود ومطالب بسیاری‌که تاآنموقع تألیف نشده بود ازتاریخ اندلس ومغرب در کتاب خودآورد، مزیت عمدهٔ تاریخ ابن‌خلدون ازمقدمه‌ای‌است‌که براساس‌فلسفهٔ تاریخ نوشته شده وپیش‌ازوی نه یونانی‌ها ونه‌رومی‌ها هیچکدام چنان‌کتابی درفلسفهٔ تاریخ ننگاشته بودند بقسمی‌که فعلا شهرت‌آنان محتاج بتوصیف مانمیباشد .

پاره‌ای ازتاریخ نویسان‌روش دیگری درتاریخ نویسی‌پیش‌گرفتند باین معنی‌که راجع بشهرها تاریخ نوشتند ودرضمن شرح وتوصیف‌آن شهرها احوالات مردمان مهم‌آن بلاد را نیز نگاشتند. مفصل‌ترین این‌نوع‌کتابهاکتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی‌متوفی بسال۴۶۳ هجری میباشد ودیگرتاریخ دمشق تألیف ابن‌عساکر درهشتادجلد متوفی بسال ۵۷۱ هجری میباشد. این هردوکتاب بچاپ‌رسیده ولی‌تاریخ‌دمشق بیش ازتاریخ بغداد یافت میشود. همین قسم‌کتاب خططکندی ـ خطط قضاعی وخطط مقریزی دربارهٔ تاریخ مصر واخبارمصرالقاهره تألیف ابوالمحاسن وسیوطی‌ازآن نوع‌کتابهائی‌است‌که شرح حال‌رجال راضمن شرح شهرها درآن‌گنجانیده‌اند وکتاب خطط مقریزی ازهمهٔ‌آن‌کتابها مشهور ترمیباشد .

شرح حال رجال وقاموس اعلام

درقرن اول هجری شرح حال رجال راچنانکه‌گفتیم ازروی طبقات وبمناسبت‌حرفه ودانش‌آنان مینوشتندوهمینکه معارف‌اسلامی پیشرفت کرده توسعه یافت، مؤلفین بطبقه بندی تألیفات پرداختند و پاره‌ای تاریخ نویسان زیر دست ظهور کرده ازکتب طبقات وغیره بترتیب

حرف هجاء شرح حال رجال را استخراج وتألیف نمودند .

مشهورترین آن کتابها (وفیات‌الاعیان) ابن خلکان متوفی بسال ۶۸۱ میباشد . دیگر فوات‌الوفیات تألیف صلاح‌الدین کتبی متوفی بسال ۷۶۴ که درواقع مستدرك ابن‌خلکان است وهردوی این کتاب بچاپ رسیده است . پس از آن کتاب‌الوافی‌فی‌الوفیات تألیف صلاح‌الدین صفدی متوفی بسال ۷۶۴ هجری میباشد، این کتاب که درچندین مجلد تـألیف شده تاکنون بچاپ نرسیده،وتمام مجلدات آن دریکجا دیده نشده،بلکه درکتابخانه‌های اروپا پراکنده‌است، همینطور کتاب مرآة‌الزمان تألیف سبط‌بن جوزی متوفی بسال ۶۵۴ درچهـل مجلد پراکنده است وطبع هم نشده است. راجع برجال اندلس‌کتابهای بسیاری نوشته‌اندکه مشهورترین آن کتاب (الصله) تألیف ابن‌بشکوال متوفی‌بسال ۵۷۸ هجری وکتاب (المعجم) تألیف‌ابن‌آبار وغیره است .

پاره‌ای از این‌تألیفات‌که بترتیب حروف هجاء جمع آوری شده (معجمها) مخصوص بیك‌گروه وياطبقه میباشد مانند اسدالغابه در اخبار صحابه تألیف ابن‌اثیر مؤلف‌تاریخ‌کامل درپنج‌جلد بچاپ رسیده است ودیگر تراجم‌الحکماء ابن‌قفطی که‌بچاپ نرسیده است .

امابسیاری از مطالب تاریخی وشرح‌حال رجال درکتابهای ادبی‌درج‌شده مانند اغانی عقدالفرید ـ کشکول ـ مستطرف ـ بیان‌والتبیین وغیره‌که ضمن‌مطالب ادبی شرح‌حال‌وتاریخ هم‌در آن دیده میشود. گاه درکتابهای مربوط بعلوم طبیعی مطالب تاریخی یافت میشود مانند حیوة‌الحیوان‌دمیری‌که دارای مطالب مهم‌تاریخی میباشد بقسمیکه درسایرکتب تاریخی چنان مطالبی یافت نمیشود .

یکی ازمزایای علم تاریخ‌عرب آنکه در تواریخ‌آنهاشرح‌حال رجال، آن‌هم به‌ترتیب قاموس (فرهنگ) نگاشته شده وپیش‌از عربها کسی مانند آنها فرهنگ تاریخی تألیف نکرده واین‌ترتیب را سایرین ازعربها اقتباس‌نمودند وعده‌ای از این قاموس‌ها (فرهنگ‌های منظم) واقعاً گنجینه‌ای از علوم تاریخ و جغرافیا و ادبیات وسایر علوم محسوب میگـردد. مثلا در وفیات‌الاعیان بیش‌از ۸۲۰ شرح‌حال بترتیب حروف‌هجاء ذکرشده است، بعلاوه درطی‌صحبت ازشرح‌حال عده‌ای از رجال شرح‌حال اشخاص جدیدی نوشته شده است. دیگر ازمزیت‌های این‌کتاب آنکه نام اشخاص، تاریخ ولادت ووفات آنها وهمچنین نام بلاد را بترتیب حروف هجاء ذکرکرده ودارای پاره‌ای‌فواید علمی‌وادبی است‌که درسایرکتابهای مانندآن موجود نیست ، همین‌قسم در فوات‌الوفیات بیش‌از ۴۵۰ شرح حال ذکر شده‌که‌ابن‌خلکان هیچ‌یك‌از آنانراشرح نداده است. کتاب‌الوافی‌فی‌الوفیات ـ اسدالغابه فی‌اخبارالصحابه ـ کتاب تراجم‌الحکما ازهمان قاموسهای فرهنگی بسیار سودمند بشمار می‌آید، علاوه برقاموسهای مزبور کتابهای‌دیگری درشرح حال‌رجال‌تدوین شده‌که بترتیب الفبا نمیباشد مانند طبقات‌الاطباء‌ـ طبقات‌الفقهاء ـ طبقـات‌الشعراء و غیره‌که نیکوترین آن‌کتاب طبقات‌الاطباء ابن‌ابی‌صبیعه

متوفی بسال ۶۶۸ هجری است چه در کتاب مزبور تاریخ علم‌طب وشرح‌حال اطباء وعلم‌علماء وفلسفه و فلاسفهٔ یونان و ایران وهند وکلده و عرب و مسلمان بترتیب شهرها و قرنها ذکر شده است .

بعلاوه تألیفات آن دانشمندان و اوضاع اجتماعی زمان آنان وآداب ورسوم آن ایام تماماً دراین کتاب درج است. کتاب مزبور بطبع رسیده ودر دسترس عموم میباشد .

شمارهٔ کتب تاریخی مسلمانان

مسلمانان بیش‌از هر ملت دیگر (باستثنای ملل عصرجدید) درتاریخ پیشرفت کرده وکتاب نوشتند بقسمیکه در کشف‌الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب‌تاریخی‌ذکر شده‌است‌واین عدد بجز کتابهائی‌است‌که درشرح‌آن تواریخ‌نوشته شده‌است‌ویاکتابهائی‌که درتلخیص‌آن‌تواریخ تألیف‌شده ویاکتبی‌که در تاریخ تدوین شده بوده واز دست رفته‌که نام هیچیك از آنها درکشف‌الظنون نیست وبارعایت این مراتب مسلم میگردد که‌کتابهای تاریخی مسلمانان بسیار بوده وقسمتی‌از آن مفقود گشته است. مثلا مسعودی درمقدمهٔ کتاب مروج‌الذهب خود نام کتب تاریخی رابرده که درزمان اوموجود بوده واز آن‌کتابها ذکرشده است. بااینوصف اگر تمام‌کتابهای‌تاریخی عرب‌در دست‌بود ازچندین‌هزار بیش‌میشد وقاعدتاً پاره‌ای ازآن‌کتب درهشتاد وپنجاه وچهل ویالااقل پنج وده‌جلد ویابیش وکم‌بوده است .

پاره‌ای از این‌کتابهای تاریخی بابهترین طرزی بترتیب سنوات (مثل‌تاریخ طبری ـ ابن‌اثیر وابوالفداء وغیره) وپاره‌ای بترتیب اسامی ملت‌ها ودولت‌ها (مثل تاریخ مسعودی ـ ابن‌خلدون ـ فخری) وپاره‌ای بترتیب اسامی‌شهرها وپادشاهان تدوین شده‌است وغالب آنان باانشای عالی تألیف‌گشته و علاوه برمطالب تاریخی دارای نکات مهم سودمند میباشد وبیشتر مطالب آن‌کتب باحقیقت وفق میدهد . چه مورخین عرب بذکر سند وتحقیق درصحت اسناد تاریخی عادت داشتند. فقط در قرن اول‌هجری‌از روی طمع‌کاری ویاهوسهای سیاسی وغیره، دسته‌ای ازتاریخ نویسان ازسادگی عربها سوء استفاده‌کرده مطالب نادرستی در جزء تاریخ حقیقی قالب زده‌اند .

عیوب مورخین اسلام چه بوده است ؟

بااین‌حال ناچار باید برای‌کشف حقیقت پاره‌ای از عیوب مورخین اسلام‌را نیز یادآور شویم وآن اینکه آنان بذکر سند اکتفاکرده مطالب تاریخی‌را بدون قیاس ومنطق و بررسی علمی ذکر نموده‌اند واز یك یاچند راوی شرح حال وجریان وقایع را همانطورکه گفته درج‌کرده‌اند. درصورتیکه بنابرآنچه ذکرشد، درقرن اول‌اسلام‌نظر بپاره‌ای جهات بعضی احادیث واخبار نامربوط درآن زمینه‌ها جعل شده‌است .

دیگر از انتقادات وایرادات وارد برمورخین اسلام آنکه‌بذکر اخبار مربوط بجنگ وفتح وعزل ونصب وولادت اکتفا نموده وازشرح تاریخ علوم وادبیات واوضاع اجتماعی و

پیشرفت تمدن وموجبات آن ونتایج آن ومقایسهٔ اوضاع سیاسی خودداری نموده‌اند مگر در بعضی‌مواردکه ضمن گفتگو از سایر مطالب (نه‌مستقلا) بآن‌مسائل نیز اشاره‌ای نموده‌اند و کمتر دیده شده که یك‌مورخ مسلمان نظر خودرا دربارهٔ یك‌حادثه‌ای اظهار کند ویاملاحظاتی راجع به‌یك موضوع تاریخی‌ذکر نماید و یااز‌خلیفه وامیری انتقاد نماید، اگرچه حتم‌داشته باشدکه انتقاد او‌نه‌فقط خلیفهٔ وقت‌را بخشم نمی‌آوردبلکه خلیفه‌را خشنود میسازد، مثلاپس‌از امویان، عباسیان بخلافت رسیدند وریشهٔ بنی‌امیه را درآوردند اما بجز پارهٔ موارد استثنائی (وآنهم درضمن سایرمطالب) دیده نشده‌است‌که مورخین دورهٔ عباسی‌ازخلفای‌اموی بدبنویسند وشاید این‌سکوت تاریخ‌نویسان مسلمانان مربوط بمسائل‌شرعی ودینی است‌که نخواسته‌اند از هم‌کیشان خویش انتقادکنند. در نتیجه همینکه میان دوخلیفه یاامیرمسلمان جنگ وکشمکش روی‌میداده است تاریخ‌نویسان مسلمان بپاس‌احترام‌مذهب به‌هیچکدام بد نمیگفته‌اند وجریان قضایارا بسادگی نوشته اظهارنظر را بخواننده واگذار میکردند وهمین رویهٔ بیطرفانه وعدم نظر باعث شدکه ما برای‌کشف‌حقایق ازتواریخ اسلامی دچار رنج‌بسیارشده‌ایم .

وشاید علت‌دیگر سکوت مورخین ازانتقاد آن‌بوده‌که‌ازامیران وبزرگان استفاده کنند وبآنان نزدیك شوند، زیرا درغالب موارد خلفاء وسلاطین وامراء از دانشمندان میخواستند بنام‌آنها‌کتاب تألیف‌کنند وآنان‌هم برای گرفتن جایزه‌از انتقادچشم پوشیده مطالبی‌برخلاف حقیقت مینوشتند. ازبرجسته‌ترین نمونهٔ این‌جریان‌یکی موضوع تاریخ‌نویسی ابواسحق‌صابی نویسندهٔ مشهوراست‌که بخواهش‌عضدالدولهٔ دیلمی تاریخی‌بنام (تاجی) راجع بآل‌بویه‌نگاشت وبطوریکه ابن‌خلکان میگویدیکی‌از دوستان‌صابی درموقع تألیف‌کتاب بروی واردشده پرسید چه مینویسی؟ صابی گفت:

«یك مشت دروغ وچرند وپرند بهم میبافم» .

گاه‌هم نویسنده بواسطهٔ دشمنی باشخصی شرح‌حال‌اورا برخلاف واقع مینگاشت‌چنانکه فتح‌بن‌خاقان درنگاشتن شرح‌حال ابن‌باجه فیلسوف اندلسی همان رویه راگرفته است .

درهرحال مورخین اسلام بندرت چیز بدی از امیران و وزیران وسلاطین وخلفاء در تواریخ خود نگاشته‌اند باستثنای ابن‌خلدون و فخری مؤلف آداب‌السلطانیه‌که تا حدی حق انتقاد را اداء نموده‌اند. اما فخری چون شیعی مذهب بوده ازخلفای عباسی بدگوئی‌کرده است. مثلامورخ مزبور داستانی ازهرون وابونواس ذکرمیکندآنگاه یکی‌از اشعار ابونواس را برای نمونه میگوید .

ترجمهٔ شعر ابونواس :

«ای خلیفه تومرا ترساندی، سپس‌از ترس‌خدا مرا ازترس رها ساختی» .

فخری پس‌از ذکراین شعرمیگوید واقعاً ابونواس بی‌جا گفته‌که‌هرون‌ابداً ازخداترس نداشت و اگر داشت به‌آل‌علی(ع) فرزندان دخترپیغمبر(ص)آن ستمها را روانمیداشت...

اینگونه آشکارگوئی وانتقاد در تاریخهای اسلامی یافت نمیشود مگر درموارد مخصوص که‌سنی‌ها ازشیعه‌ها وشیعه‌ها ازسنی‌ها انتقادهای تندی میکنند ولی ابن‌خلدون ازهردولت ویا فرمانروائی که انتقادکرده باادلهٔ منطقی ومقیاس فلسفی آن‌را تطبیق نموده است .

دیگر ازعیوب تواریخ اسلامی آنکه در ذکر مطالب‌رعایت‌عفت‌قلم رانکرده‌اند وکلمات زشت ورکیك و یا حوادث واتفاقات شرم آور را عیناً نوشته وآنرا یکنوع شیـرین‌کاری و خوشمزگی (احماض) خوانده‌اند واز آن جمله اشعار بـی‌معنی هرزه‌ای است‌که در تواریخ اسلامی عیناً نقل‌شده است وشاید هم‌که‌در زمان‌آنان ذکر آن‌قبیل مطالب‌برخلاف ادب نبوده ومقتضیات زمان ذکرآنرا ایجاب‌میکرده است. اما باید انصاف دادکه بعضی‌از آنان (تاریخ نویسان) مانندابن‌خلکان از این‌عیب منزه هستند، مثلا مورخ مزبور شرح حال حسین‌محمد متخلص به‌بارع یکی ازشعرای مشهور را مینویسد، سپس در ضمن‌حالات آن‌شاعر مینویسدکه شخصی قصیده‌ای برای بارع گفته و بارع هم قصیده‌ای در پاسخ اوسروده است وبیت اول آن قصیده را نیز ذکرنموده آنگاه میگوید اگر درآن قصیده فحش وکلمات‌رکیك نبود همهٔ‌آنرا مینوشتیم .

جغرافیا

یاشرح و توصیف کشورها وشهرها

تنها لفظ جغرافیا میرساند که این‌علم را عرب وضع نکرده، اماچون جغرافی باتاریخ مربوط است وچون عربها بواسطهٔ مقتضیات شریعت اسلام پیش از ترجمهٔ جغرافی بـزبان عربی‌کتابهائـی در توصیف راهها وشهرها نگاشته‌اند، لذا در اینجااز جغرافی اسلامی هم اسمی میبریم .

میگویند حاجت ما در اختراع است واقعاً هم همینطـور است. بشر هیچ علم وفنی را ایجاد نکرده مگرآنکه بآن نیازمند بوده است. احتیاج بشر بجغرافی ناگهانی نبوده بلکه بتدریج بآن نیازمند شده ومطابق قانون تکامل آن علم پیشرفت‌کرده است، در آغازکار مردم برای تجارت و یاتسخیر ممالك به‌پیداکردن راهها و نشانی شهرهـا محتـاج شدند وکم‌کم اطلاعات مربوطهٔ بازرگانان وفاتحین را جمع‌آوری‌کرده آنرا علم جغرافی نامیدند .

نخستین بار فنیقی‌هاکه اولین تجار وجهانگرد دنیا هستند باین‌کار دست‌زدند یعنی‌در سی و چند قرن پیش‌کرانه‌های مدیترانه را پیموده مستعمرهٔ خود ساختند وشهر صور در آن روزها مرکز بازرگانی جهان بشمار میآمد ومحصولات فلاحتی وصنعتی‌دنیای قدیم‌درآن‌شهر جمع و پراکنده میشد .

مثلا ازهند عاج وعطر ومیمون وغیره بصور میآوردند واز آنجا بنقاط دیگـر میبردند وتاکنون این کالاها بزبان هندی در آثار عبری وفنیقی باقی میباشد، فنیقی‌ها در نتیجهٔ این مسافرتها براوضاع و احوال بسیاری از شهرها آگاه شدند ومسافت آن‌بلاد را دانستند .

همینکه اسکندر به‌جهانگیری پرداخت وتا هندوستان از راه دریـا و صحرا پیش رفت همراهان وی با اوضاع آسیای میانه وقسمتهای دیگر آن قاره آشنا گشتند وچون مشهودات خودرا غریب وعجیب میدیدند اطلاعات ومعلومات خودرا تنظیم میکردند وبعدهاآن‌معلومات بطور پراکنده درمیان مردم منتشرشد و عده‌ای درصدد جمع وتألیف آن برآمدند واول‌کسی که اطلاعات مزبـور را مدون نمود آراتستین یونانی بود کـه در سال ۱۹۶ قبل از میلاد درگذشته است . مجموعهٔ آراتستین در زمـان سلطنت بطلمیوس‌هـا تألیف شد و از مجموعهٔ معلومات فنیقی‌ها وهمراهان اسکندر تشکیل می‌یافت، سپس سترابون جهانگـرد نامی روم و

بلنیوس جغرافی‌دان مشهور یونـان پدیدآمدند، آنگاه بطلمیوس قلوذی در اواسط قرن دوم میلادی کتاب مبسوطی درعلم جغرافی تنظیم کرد،وی درآن کتاب از روی علم ریاضی و هیئت مواقع جغرافی اماکن را تعیین کرده ونقشه‌های بالنسبه منظمی ترسیم نموده و۴۳۵۰ شهررا یکایك برشمرده و۲۰۰ کوه را نام برده ومعدنهای موجود درآن کوهها را شرح داده وآنچه ازحالات مردم آنروز میدانسته درکتاب مزبور ذکر نموده است،کتاب مزبور در آن زمان مهمترین کتب جغرافیائی محسوب میشده‌است وهمینکه اسلام‌آمدکتاب بطلمیوس مدرك ومستند علم جغرافی آن‌ایام‌بود. درزمان‌عباسیان کتاب‌جغرافی‌آن دانشمند بعربی ترجمه شدوهمینطور کتاب دیگر وی درهیئت باسم مجسطی ازیونانـی بعربی منتقل شد واساس جغرافیای اسلامی همان دو کتاب بود.

علم جغرافی درمیان مسلمانان

پیش‌گفتیم که فنیقی‌ها ویونانی‌ها بواسطهٔ جهانگیری و بازرگانی بـا جغرافی آشنا شدند ولـی مسلمانان بسه‌جهت قبل از ترجمه کتاب بطلمیوس با علم جغرافی مربوط گشتند بعلاوه مردم حجاز پیش از اسلام به‌تجارت اشتغال داشتند وهمینکه اسلام ظهورکرد عربها واز آن جمله مردم حجاز بکشورگشائی پرداختند وبیش‌ازهرملت دیگر با سرعت هرچه تمام تر ممالك وسیعی را گشودنـد وطبعاً تجارت عربها رونق گرفت. بنابرایـن مسلمانان از نظر جهانگیری وبازرگانی نیز به‌جغرافی توجه داشتند اما آن سه جهت مخصوصی کـه عربها را بیشتر بجغرافی علاقه‌مند می‌ساخت عبارت است از :

۱ ـ زیارت مکه ـ مسلمانان درهرجاکه میزیستند طبق دستورمذهبی خود می‌بایستی (درصورت توانائی) حج بروند وهمین دستور وسیلهٔ مهمی برای اطلاع از شهرها و راههای مبدأ (هندوچین وغیره) تا مقصد یعنی مکه بود.

۲ ـ مسافرت برای کسب علم ـ قبلا گفته شد که مسلمانان بـرای کسب اطلاعـات و معلومات لازم دیار بدیار میگشتند واین مسافرت با جغرافیا ارتباط دارد واز آنرو مشاهده میشودکه نخستین کتاب جغرافیای عرب از منزل‌ها و مسکن‌هـای قبایل چـادرنشین صحبت میدارد واولین مردمی‌که درآن‌باره تألیف‌نمودند راویان ادب مانند اصمعی وسکونی‌میباشند وپس‌ازآن بجغرافیای جزیرةالعرب پرداختند وهمدانی‌کتابی راجع بعربستان تـألیف نمود وابوالاشعث کندی مجموعه‌ای دربارهٔ کوههای تهامه تنظیم‌کرد .

۳ ـ واما جهت سوم‌آنکه مسلمانان پس‌ازگشودن ممالك روم وایران ومصر وغیره در طرز تسخیر آن بلاد اختلاف نظر داشتند واین از آنرو بـرای آنان مهم بود که طرز فتح یا طرز وضع مالیات وجزیه ارتباط دارد وکشورهائیکه بصلح یا بجنگ یا بمعاهده وامثال آن مسخرشده درپرداخت بـاج وخراج بموجب قوانین اسلامی متفاوت میشود . همین قسم موضوع تقسیم غنیمت‌ها وواگذاری املاك خالصه وتیول واجرای مواد پیمان وبرداشت‌مطالبات

مطالبی بود که علاوه برامیران، فقها نیز درآن دخالت داشتند ودر نتیجهٔ دانستن وضع شهرها و ده ها و راه هـا وغیره ازمسائل واجب دینی مسلمانـان درمیآمد و طبعاً جغرافی و تـاریخ می‌آموختند تا مجهولات آنان درآن موارد روشن گردد.

همین که جغرافی بعربی ترجمه‌شد مسلمانان آنرا توسعه دادند وکتابهائی درآن‌موضوع نگاشته معلوماتی برمعلومات پیشینیان افزودند وبگفته‌ها و نوشته‌ها اکتفاء نکـرده از راه خشکی ودریا شرق وغرب وشمال وجنوب عالم را پیمودند ومشاهدات خودرا نگاشته بااصول دقیق علمی بررسی نمودند وبسیاری از اغلاط بطلمیوس را تصحیح کردند.

ظاهراً علم جغرافی درقرن چهارم هجری درمیان ملل اسلامـی(اعراب) بحد کمال رسید وهمانطورکه در آن قرن کتب تاریخی‌آنان فزونی یـافت کتب جغرافیائی اسلامی نیز زیاد شد ، نخستین‌کسی‌که مانند یونانی‌ها بزبان عربی کتاب جغرافی نوشت ابوزید بلخی مؤلف‌کتاب(صورالاقالیم) است. وی در اوایل قرن چهارم آن‌کتاب‌را در بیست قسمت تألیف کرد ومثال‌هائی از اقالیم معروف آنزمان درکتاب خود ذکرنمود پاره‌ای ازآن‌نمونه‌ها را شرح وتفصیل داد ولی قسمت عمدهٔ مثال‌ها را بطور مختصر ذکـرنموده بسیاری ازشهرهـای مهم را ننوشت. دیگر ازجغرافیادانان اسلام ابو اسحق فارسی استخری معاصر بلخی‌است‌که علاقه بمسافرت داشته وبسیاری ازشهرهارا دیده و در آن باب تحقیقاتی نموده است . کتاب مسالك‌الممالك استخری مختصری ازصورالاقالیم بلخی ومجموعه‌ای ازمشهودات خوداستخری میباشد. این‌کتاب بطبع رسیده ودر دسترس عموم قراردارد. اما کتاب بلخی ازمیان‌رفته‌است.

استخری مانند بلخی ممالك اسلامی را به‌بیست قسمت تقسیم‌کرده، از عربستان شروع نموده وبماوراءالنهر(ترکستان) خاتمه داده وشهرهای اسلامی ومشاغل مردم‌آن‌بلاد وتجارت وسایرمتعلقات‌آنرا ذکرکرده‌است. دیگرازجغرافی‌دانهای آنزمان ابن حوقل است‌که اونیز مسافرت‌هائی نموده وکتابی بنام المسالك والممالك نگاشته است. وی در مقدمهٔ کتاب خود چنین مینویسد:

«روز پنجشنبه هفتم رمضان ۳۳۱ مسافرت خود را ازشهر بغداد آغازکردم.»

تقسیمات‌کتاب وی مثل تقسیمات‌کتاب استخری ودرپاره‌ای موارد عبارت هردوکتاب تقریباً یکنواخت درمیآید. استخری پس‌ازپایان مسافرت کتاب خودرا تألیف کرده بـرای پاره‌ای ازاقلیم‌های اسلامی نقشه کشیده و شهرها و رودها و کوهها ودریاها و جزیره‌ها را ترسیم نموده است .

ابن فقیه همدانی ـ مقدسی ـ مسعودی وغیره نیزکتابهائی درجغرافی تألیف‌کرده‌اند. مسعودی تاآخرین نقطهٔ هند رفته وآنچه دیده وشنیده درکتاب خودآورده‌است. این‌دانشمندان همه درقرن چهارم هجری میزیستندوتألیفات‌آنان بچاپ رسیده‌منتشرشده‌است. فقط نقشه‌های کتب مذکور ازبین رفته تنها نامشان مانده وگاه هم بآن نقشه‌ها اشاره‌ای شده است.

تامدتی تألیفات جغرافیائی اسلام درهمین حدود ماند تاآنکه دانشمندان اسلام درصدد تألیف کتابهای تاریخی برآمدند ودرهمان اوقات کتابهائی نیز درعلم جغرافی تألیف کردند واین دفعه تألیفات جغرافیائی آنان بطور قاموس(انسیکلوپدی) وبترتیب حروف تهجی بود، مشهورترین این تألیفات معجم‌البلدان یاقوت حموی متوفی بسال ۶۲۶ میباشد که شرح و وصف شهرها ـ کوه‌ها ـ دره‌ها ـ ده‌ها ـ محال‌ها ـ دریاها ـ رودها ـ نهرها ـ بت‌ها ونیز شرح حال رجال ومردمی‌که درآن نقاط میزیسته‌اند در کتاب مذکور مندرج میباشد و در واقع کتاب یاقوت یك قاموس تاریخی وادبی و جغرافیائی است. ابوالفداء فرمانروای حماة نیزکتابی بنام تقویم‌البلدان درعلم جغرافی تألیف‌کرده‌است وغیر از او هم دیگران کتابهای دیگری درجغرافیا تألیف کرده‌اند. بعلاوه عده‌ای از اعراب بجهانگردی مشغول شدند واز آن راه بجغرافی خدمت‌کردند وتفصیل تمام این مطالب درکتاب تاریخ آداب اللغة العربیه خواهدآمد ودراینجا باشاره اکتفاء میشود.

ادبیات زمان جاهلیت

خطابه بعدازاسلام

خطابه وشعر ازادبیات دورهٔ جاهلیت بوده است ودراسلام رونق و پیشرفت زیادی پیداکرد. اما خطابه دراسلام بیش ازشعر ترقی کرد، چه که‌مسلمانان‌درفتح‌هاوجنگها بیشتر بخطابه‌احتیاج‌داشته‌اند، عربهای امروزنیز بشدت درتحت‌تأثیرشعر وخطابه‌درمیاینددوعلت‌اینکه‌شعر ازخطابه‌عقب‌ترمانده‌یکی آنکه درقرآن ازشعروشاعران بدگوئی شده ولی ازخطابه انتقادی نشده‌است. همانطورکه درزمان جاهلیت‌شعر برخطابه‌مقدم‌بود ومردم‌آن‌روزبوسیلهٔ شعرمآثرخودرا ضبط میکردند ومقام‌خویش را بالا میبردند ودشمنان خود را بیم میدادنـد ودلیران خویش‌را تشجیع میکردند. دراسلام بوسیلهٔ خطابه آن مقاصد انجام می‌یافت ومسلمانان بـا خطابه تهییج شده دشمنان خـود را مرعوب میساختند. فرق خطابهٔ اسلام وجاهلیت آن شدکه رونق وبلاغت خطابه‌هـای اسلامی بیش‌ازخطابه‌های جاهلیت بود، چه‌که مسلمانان خطابه‌های خـود را ازآیات قرآن اقتباس میکردند، واگرچه قرآن دراشعار اسلامی نیز همان اثررا داشته اما اثر آیات قرآنـی در خطابه زیادتر بوده‌است. زیرا میدان خطابـه ازنظر تأثیر در شنونده وسیع‌تر است. خطیبان اسلام غالباً خطابه‌های خودرا باآیات قرآن‌تزیین میکردند، ازآیات قرآن‌گواه میاوردند، بآن مثل میزدند، بآن اشاره میکردند وگاه هم تمام خطبهٔ‌آنان ازقرآن بود. مثلا موقعیکه مصعب‌بن زبیر بعراق‌آمد برای‌تشویق مردم به‌پیروی‌ازبرادرش عبدالله بالای منبر رفته گفت:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. طسم تلك‌آیات‌الکتاب المبین نتلوا علیك من نباء موسی‌وفرعون بالحق لقوم یؤمنون ان‌فرعون علا فی‌الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابنائهم ویستحیی نسائهم انه‌کان من‌المفسدین ـ آنگاه با دست بطرف شام اشاره‌کرده گفت :

ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فـی‌الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ـ سپس بطرف حجاز با دست اشاره کـرده گفت : ـ ونمکن لهم فی‌الارض ونری فرعـون وهامان و جنودهما مماکانوا یحذرون ودرپایان بادست بطرف عراق اشاره نمود.

ترجمهٔ آیـات مبارکه :

«اینها آیه‌هائی ازکتاب مبین (قرآن) است. فرعون درزمین پیشرفت نمود ومردم را دسته دسته ساخت. گروهی ازآنان‌را ناتوان کرد، کودکانشان‌را سر بریـد زنانشان‌را به‌رنج و

درد دچار نمود. اینك میخواهیم بـر ناتوانان منت بگذاریم و آنانرا پیشوا سازیـم و آنها را وارث قرار دهیم وزمین را بدست آنان بسپاریم و بفرعون وهامان وسپاهیانش از آنچه کـه بیم داشتند چیزهائی نشان بدهیم».

نیروی خطابه دراسلام بیش از پیش شد واثر آن در برانگیختن اعراب بجنگ وپیروزی زیادتر از روزهای پیش از اسلام گشت . از آنرو غرور ملی عرب با خطابه افزایش یافت وهمت ومردانگی آن فزونی گرفت وبدان جهات ذوق آنان دربلاغت تقویت شد وپس ازدیدن شهرهای تازه وزبانهای تازه قریحهٔ خطابه سرائی آنها قوی‌تر گشت وبلاغت آنان درخطابه بجائی رسید که کمترملتی پیش از آنها بآن درجه رسیده بود. حتی غربها ازحیث خطابه‌هـای مؤثر وبلیغ ازیونـان و روم هم جلوتـر افتادند. البته روم و یونـان خطابه سرایانـی مانند دیموستن ـ اشنیس ـ هیبریدیس(یونانی) وسیسرون ژولی‌سزار ـ سالوستس ولوکیرس(رومی) داشتند ونمیتوان درتأثیرخطابه‌های آنان وبلاغت خطبه‌هایشان تردید کرد.

اما خطابه‌ها وخطیبان عرب کمتر از آنها نبودنـد بخصوص کـه شمارهٔ خطیبان عرب بیشتر وشمارهٔ خطابه‌های آنان زیادتر وبلاغت خطبه‌های آنـان عالی‌تر ازرومیان ویونانیان بوده است، درصورتی که ازحیث زبان واخلاق وآداب ورسوم اختلاف زیادی میان عربها و رومیان ویونانیان وجود دارد.

مثلا تمام خطبه‌های دیموستن خطیب نامی یونـان را بیش از شصت ویك خطابه ذکـر نکرده‌اند، درصورتیکه نصف آنهم ازخود دیمستن نیست. اما (حضرت‌امیر) علی(ع) صدها خطابه‌القاء فرموده‌است ودرصدراسلام نه‌تنها خلفاء وامراء وسرداران بلکه عابدان و زاهدان خطابه سرائی میدانستند وخطیب بودند واین‌هم ازملتی مثل عرب شگفت نیست چه‌که‌اعراب مردم احساساتی وشاعرمشرب هستند وخطبه‌های بلیغ درآنان اثر کلی دارد وچه بسا که یك خطبه آنانرا برخیزانده ویك خطبه آنهارا فرونشانده‌است ویکی‌ازعوامل مؤثر پیشرفت‌اسلام نیزهمین خطابه سرائی مسلمانان بوده است وغالباً فتح یك شهر یا یك قلعه بایك‌خطبه انجام می‌پذیرفت وسپاهیانی‌که مدتی پشت دروازهٔ شهری مانده بودند پس ازشنیدن خطابهٔ پیشوای خود چنان به‌هیجان می‌آمدندکه برای دفاع یـا هجوم همه‌نوع جانبازی میکردند. درضمن مطالعهٔ تاریخ فتوحات دلایل بسیاری برنیروی خطابه وتأثیر آن مشاهده میشودکه شرح همهٔ آن دراینجا مورد ندارد.

چه‌بسا ازسرداران اسلام‌که خطابه سرائی ونیروی سخنوری آنان سبب پیشرفت‌کارشان شده آنها را بالا آورده است .

حجاج بن یوسف که ازطبقات پست بوده بواسطهٔ خطابه سرائی وقوهٔ بیان برجاه‌ومقام خویش افزوده‌است، درزمان عبدالملك مردم عراق بروی شورش کـردند وهمینکه خلیفه از ادارهٔ عراق عاجزماند حجاج را بعراق فرستاد، حجاج تا بکوفه رسید با سر و روی بسته،

کمان وتیر بدوش گرفت وانگشت ابهام برلبان گذارده ازمنبر بالارفت. عراقیان اورا ناچیز شمردند وخواستند اورا سنگباران کنند، هماطورکه سایر والیان‌را تحقیرمیکردند، اماحجاج اعتنائی بآنان نکرده روی خودرا گشود وشروع بخطابه‌سرائی نموده گفت:

انا ابن جلا وطلاع الثنایا   متی اضع العمامة تعرفونی

«من پسر مردی بزرگ هستم. کسی‌که بکارهای بزرگ دست زده وهمینکه عمامه را بردارم مرا میشناسید» تاآنکه بدینجا رسید.

«من سنگینی بدی‌را تحمل نمیکنم بلکه‌آنرا پاداش میدهم، بخدا سوگند می‌بینم سرها مانند خوشه‌های گندم رسیده وهنگام درو آن سرآمده، بچشم خود ریش‌ها و عمامه‌های خون‌آلود را مشاهده میکنم.»

«موقع سختی رسیده‌آگاه باشیدکه شبان سرسختی در پی شما میاید.»

«هان ای مردم امیرمؤمنان عبدالملک‌بن مروان تیرهای خودرا ازترکش بیرون کشیده آزمود ومرا ازهمه سخت‌تر دید وبرای شما فرستاد، شما مردمان منافق، خلاف‌کار، فاسد، آشوب‌طلبی هستید. مدتهاست‌که در آن‌راهها قدم برمیدارید، بخدا سوگند پوست شما را مانند پوست درخت میکنم و مانند سنگ شمارا میکوبم ودرهم میشکنم وخرد میسازم هماطورکه شترهای نافرمان را میزنند شما را میزنم، بخدا سوگند بوعدهٔ خود وفا میکنم وآنچه را بگویم خواهم کرد..»

همینکه از خطبه فارغ شد ترسش در دلها جای‌گرفت وآنچه خواست برسر مردم عراق‌آورد چنانکه داستان بیدادگری او بنام است، بااینهمه هرگاه‌که پس‌ازآن منبرمیرفت وبا قوت بیانی‌که داشت نیکی‌های خود وبدی‌های مردم عراق وگذشت واغماض خویش را شرح میداد شنونده می‌پنداشت‌که اهل عراق بوی ستم‌کرده‌اند واو راست میگوید.

این بودکه خلفاء وامراء ازخطیبان مانند شاعران ملاحظه داشتند چه میدانستند گفتهٔ آنان درمردم احساساتی(عرب) تأثیر زیاد دارد.

تأثیرخطبه درجنگ‌ها، پیروزیها، خاموش ساختن شورش‌ها، جمع‌آوری دسته‌ها و پراکندن جمعیت‌ها بقدری مهم بوده‌که شخص را دچار تعجب میسازد.

نخستین‌شورشی‌که در اسلام پدیدآمد پس‌ازوفات حضرت رسول(ص) بود که مردم مدینه ازشنیدن‌آن به‌هیجان‌آمدند وصحابه کار رازار دیدند. ابوبکرکه این پیش‌آمد را مشاهده کرد میان مردم برخاسته چنین خطبه خواند:

«ای مردم اگر محمد(ص) درگذشت خدا زنده و جاوید است (محمد (ص) مانند سایر پیغمبران پیغمبری بیش نبود اگراوبمیرد یاکشته شود نباید بعقب بازگردید از آیات قرآن).میدانیدکه تجربیات من ازهمهٔ شما بیشتراست. پس‌از فرمانروای خود پیروی‌کنید، منْ ضمانت میدهم که اگر کار را سرانجام دهم برکنار میروم».

وهمین کلمات کوتاه پرمعنی کافی بود که آن شورش بزرگ را بخواباند.

همینقسم خطبهٔ ابوبکر درسقیفهٔ بنی‌ساعده (موقع‌تعیین خلیفه) تأثیر زیادی داشت‌خلفای راشدین همه‌خطیب وخطبه‌سرا بودند وبدون تردیدفصیح‌ترین وخطیب‌ترین‌همهٔ آنها(حضرت) علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)است وکتاب نهج‌البلاغهٔ علی(ع)که اکنون میان‌ما موجود است‌بزرگترین گواه این مدعاست و اگرچه در انتساب‌تمام آن‌گفته‌ها بحضرت علی(ع) تردید واختلاف میباشد اماقطعاً غالب آن‌اقوال ازآن‌جناب‌میباشد وچنانکه ملاحظه میشود مطالب‌علمی،ادبی، دینی، رزمی وغیره (مفاخره ومانند آن)در آن خطبه‌ها دیده میشود .

پس‌از خلفای‌راشدین عدهٔ دیگر ازخلفاء نیزخطیب وناطق بودندگرچه درسخنوری و بلاغت‌تفاوت داشتند، اماهمینکه رفته‌رفته فتوحات وجنگجوئی پایان یافت وخلفـاء بعیاشی و بزم‌آرائی پرداختندعوهٔ‌بیان وحماسه‌سرائی آنان‌ضعیف‌گشت وازآن‌بیانات‌مردانه ورزم‌جوئی بشکایت و وعظ ونصیحت پرداختند. خلاصه اینکه پس‌از ضعف وفساد دولتهای عرب‌درمشرق خطابه‌سرائی آنان ازبین رفت، برعکس‌خلفای بنی‌امیه درغرب (اندلس)که تازه نفس‌بودند خطبه وخطابه‌را رونق دادند وخطیبان‌را مانند شاعران مقرب‌درگاه ساختند ولـی آنها هم خطابه‌را برای‌حمـاسه وسلحشوری وامثال آن بکار نمیبردند، چه بواسطهٔ زندگانی آسودهٔ شهرنشینی آن جوش وحرارت اولیهٔ بدوی‌را از دست داده بودند، فقط موقعی‌که خلیفهٔ تازه بتخت مینشست یامسافرمحترمی ازسفر میآمد ویا بردشمنی‌پیروز میشدندخطیبان برای‌مبارکباد پیش‌میآمدند و بمنظور بزرگ ساختن آنان و یا استحکام مبانی خلافت خطبه‌هائی‌میسرودند.

امیران وسرداران‌نیز خطبه‌میخواندندوپیش‌ازحمله بدشمن بخطابه‌سرائی می‌پرداختند وسپاهیان‌را باستقامت درمقابل دشمن‌تشویق مینمودند وچه‌بساکه‌خطبهٔ آنان‌عامل‌مؤثرپیروزی میشد مانند خطبهٔ خالدبن‌ولید درجنگ‌یرموك وخطابهٔ مغیره در واقعهٔ قادسیه وخطبهٔ‌خلیدبن منذر درجنگ‌فارس وخطبهٔ طارق‌بن‌زیاد در فتح اندلس‌که شمارهٔ آن خطابه‌ها بسیار است و مجلداتی برای درج‌آن لازم میباشد .

همینطور قبایل مختلف خطبای متعدد داشتندکه مانند ایام‌جاهلیت درمواقع لازم خطبه میخواندند، غالباً هیئت‌های مخصوصی ازمدینه وبغداد ودمشق و سایر شهرهای بزرگ اسلام برای‌اسلام برای‌مبارکباد خلیفه‌یا برای دادخواهی یابرای‌کمك‌خواستن وامثال‌آن به‌پایتخت میآمدندویك‌یاچندنفرآنان بخطابه‌سرائی می‌پرداختند وجوانان‌تازه‌کارکه میخواستندخطابه‌سرائی ونامه‌نگاری بیاموزند بااشتیاق تمام‌در آن مجالس حاضر میشدند تاازاسلوب خطابهٔ آنان استفاده واقتباس‌کنند .

عربها بلاغت‌درنامه‌نگاری‌را مانندبلاغت درخطابه‌مهم میشمردند وخلفای اسلام‌بخصوص درصدر اسلام همینکه‌باامیری یابزرگی‌مکاتبه میکردندسعی مینمودندکه مکاتبات آنان به‌منتهی درجه بلیغ ورساباشد ونامه‌را طوری مینوشتندکه مانند خطبهٔ بالای منبر بود (شرح‌لازم در این‌مورد گفته شده‌است) .

شعر بعد از اسلام

شعر در زمان بنی‌امیه

پس از ظهور اسلام عربها از اسلوب فصیح قرآن (مجید) و پیدایش مقام نبوت و وحی (الهی) بهیجان و ذوق درآمدند و تمام همّ خود را بانتشار دین اسلام وفتح ممالك مبذول داشتند ازآنرو قریحهٔ شاعرانهٔ آنها بقریحهٔ خطابه سرائی تبدیل یافت، چه برای برانگیختن مردم بجهاد وتحریك احساسات وتشویق وترغیب نفوس به‌بندگی خدا خطابه ازشعر مؤثرتر بود و درنتیجه از آغاز پیدایش اسلام تاپایان دورهٔ خلفای راشدین شعر وشاعری آنقدرها در میان مسلمانان پیشرفت ولی‌همینکه امویان بخلافت رسیدند برای مبارزهٔ بامخالفان ورقیبان (از خاندان پیغمبر ص) بوسایل تازه‌ای دست زدند چنانکه گفته‌شد عامل مؤثرپیشرفت آنان بذل و بخشش وتطمیع مردم بود وعلاوه برآن ازشعر وشاعری نیزاستفاده کردند. چه‌که شاعری نیز میان احزاب وجماعات مؤثر **واقع میشد**، بدان جهت خلفای بنی‌امیه شاعران را گرامی میداشتند تا باشعر آنان مردم را بخود جلب کنند ویااز شرزبان شاعران آسوده بمانند وباصطلاح خودشان باصله وجایزه زبان شاعر را قطع میکردند.

خلفای بنی‌امیه نه‌فقط شاعران را گرامی میداشتند بلکه‌خود هم شعر حفظ میکردند و بفرزندان خود شعرمیآموختند وازآنان میخواستند که شعرحفظ کنند. بعلاوه صله‌ها وجایزه‌های بزرگ بشاعران میدادند وحتی‌در زمان‌عمر هم مرسوم بوده‌که بجوانان شعر بیاموزند (چنانکه‌گذشت)، ولی‌البته در زمان بنی‌امیه بیش‌از هروقت بشعر وشاعری اهمیت میدادند، معاویه‌مؤسس دولت‌اموی چنین میگوید:

«شعررا بالاترین وظیفه وهدف اخلاقی وادبی خود قرار دهید».

معاویه شاعران‌را محبت میکرد اگرچه اورا هجو میکردند، خلفای بنی‌امیه نیزمانند اونسبت بشاعران مهربان بودند. حتی حجاج‌که ازوالیان‌ستمگر بنی‌امیه بودنسبت بشاعران احترام مخصوصی مبذول میداشت، ازحالات و اشعار آنان تحقیق میکرد و برترین آنها را گرامی‌تر میداشت واگرتحقیقات شفاهی اوبجائی نمیرسید از دانشمندان معاصرکتباً تحقیق میکردتابهترین شعر وبالاترین‌شاعر را بخوبی بشناسد، چنانکه وی (حجاج) در این باب باقتیبة‌بن‌مسلم مکاتباتی دارد واگرشاعران‌نزدآنها نمیآمدند دنبال‌آنان میفرستادند و باپول

وانعام وبخشش آنها راجلب میکردند. عبدالملك بن مروان بیش از سایر خلفای بنی‌امیه بشعر وشاعری علاقه‌مند بود ودرزمان خلافت وی مردم دسته‌دسته دورهم جمع شده ازشعر وشاعری سخن میگفتند .

شاید اینطور تصورشود که چون دولت بنی‌امیه یك دولت عرب خالص بوده وعربهای بدوی طبعاً بشعر وشاعری علاقه‌مندهستند لذا خلفای بنی‌امیه بدان جهت دنبال شعر وشاعری برمیخاستند وبشاعران محبت میکردند. اماعلت عمدهٔ توجه آنان بشعر وشاعری از روی خلوص نیت وعلاقهٔ بادبیات نبوده بلکه هدف عمدهٔ بنی‌امیه از احترام شاعران همانا مبارزه بامخالفان ورقیبان اهل بیت پیغمبر(ص) بوده چه بخوبی میدانستند که مردم خلافت را حق اهل بیت میدانند وآنانرا غاصب میشمارند بقسمی که شاعران زمان بنی‌امیه باوجود بهره‌مندی از بذل وبخشش امویان غالباً آن حقایق را آشکارا میگفتند ودرهر حال اگرهم علاقه‌مندی طبیعی بنی‌امیه درآن موضوع مدخلیت داشته آن علاقه‌مندی عامل مؤثر کلی نبوده بلکه روی اغراض سیاسی شاعران را مقرب میساختند .

باری چنانکه گفته شد بسیاری ازشاعران باآنکه ازبنی‌امیه پول میگرفتند درطرفداری از اهل بیت پیغمبر(ص) هم پایدار میماندند. مثلا فرزدق پول ومال بسیاری ازبنی‌امیه میگرفت ودرباطن طرفدار بنی‌هاشم بود وبنی‌امیه‌هم این را میدانستند، موقعی همین فرزدق مطالبی برضد بنی‌امیه گفت ومروان بن حکم والی معاویه‌درمدینه درصددمجازات وتنبیه فرزدق برآمد. فرزدق که آنرا دانست ازمدینه به‌بصره گریخت، مردم بمروان گفتند بدکردی که چنین کردی زیرا ناموس و شرافت خودرا بدست شاعر مضرسپردی - مروان گفتهٔ مردم‌را پسندیده توشهٔ راه وصد دینار زر برای فرزدق فرستاد تاازهجو او رهائی یابد بااین همه مهربانی موقعی کـه هشام بن عبدالملك خلیفهٔ اموی مناسك حج بجا میاورد حضـرت علی‌بن‌الحسین (امام زین‌العابدین ع) را در طواف دید واورا ناشناس گرفته هویتش را جویا شد فرزدق کـه آنجا حضور داشت فوراً قصیده‌ای در مدح اهل بیت سرودکه بسیار مشهور است و مطلـع آن این شعر است :

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته ـ والبیت یعرفه والحل والحرم

ترجمه :

«کسی راکه تو ناشناس گرفته‌ای سراسر مردم حجاز اورا میشناسنده .

«خانهٔ خدا ومردمی که دراحرام هستند ومردمی که دراحرام نیستند اورا می‌شناسند».

یکی از دلایل دیگر براستفادهٔ سیاسی خلفای بنی‌امیه ازشعـر وشاعری آنکه عمـر بن عبدالعزیز ازرویهٔ پیشینیان خود عدول کرد و چون مرد پرهیزکار پاکدامنی بود ومیخواست مانند خلفای راشدین رفتار کند ازشعر وشاعری چشم پوشید واعلام داشت که نه‌شاعرمیپذیرد ونه‌شعر گوش میدهد، اماچنانکه‌میدانیم دیری‌نپائید وکسانی که‌پس‌از او آمدند مانندپیشینیان

خود شاعران‌را مقرب ساخته زبانشان را با پول وجایزه قطع کردند.

شعر وبنی‌عباس

پس‌از بنی‌امیه عباسیان بخلافت رسیدند. منصور برعکس خلفای‌اموی از گرامی داشتن شاعرانی‌که بجایزه گرفتن ازخلفـاء و ملازمت درگاه آنان خوگرفته بودند مانند سابق بدرگاه منصور عباسی رو آوردند ولی منصور آنان را بآسانی نمیپذیرفت و هرچه حاجب منصور برای شاعران اجازهٔ ورود میخواست خواهش آنهارا رد میکرد وهمینکه توشه و خرجی شاعران پایان می‌یافت و مدتی در انتظار بسر میبردند آنان‌را بارمیداد وازآنها میخواست‌که اورا مدح نگویند، سپس جایزهٔ مختصری بشاعران داده مرخصشان‌میکرد. درنتیجهٔ این‌رفتار شاعران ازاو رنجیدند و بعلویان متوجه شدند ورفته‌رفته‌کار محمدبن‌عبدالله علوی درمدینه بالاگرفت وشاعران درمدح او شعرها گفتند، منصور ناگاه باشتباه خود پی‌برد ودر مغلوب ساختن رقیب خود محمد رنج بسیار برد. جانشینان منصور از این‌پیش‌آمد پندگرفتند و شاعـران را مقرب درگاه‌ساخته گرامی داشتند وآنهاهم برای خوش‌آیند خلفای‌عباسی‌به‌هجو خاندان علوی‌پرداختند. هرون بیش‌از سایرخلفای عباسی به‌هجو علویان علاقه‌مند و مروان‌بن ابی‌حفصه فقط باهجو اهل‌بیت خودرا نزد هرون مقرب‌ساخت، وزیران عباسی مانند خلفای عباسی شاعران‌راعزیز ومکرم میداشتند جعفر برمکی وزیر هرون شاعران‌را زوار لقب‌داد وپیش‌از وی‌شاعررا سائل(گدا) میخواندند. هرون بیش‌از تمام خلفای‌عباسی بشاعران محبت‌میکرد وحتی از هجوآنان چشم می‌پوشاند. موقعی ابراهیم‌بن مهدی عباسی نزد مأمون آمـده‌گفت: دعبل خزاعی مرا هجو کرده، مأمون‌گفت: این‌شاعر مرا هم هجوکرده، توهم‌مثل من اورا به‌بخش سپس‌این اشعار راکه دعبل درهجو مأمون‌گفته بود برای ابراهیم خواند.

ترجمهٔ شعرها:

«آیا مأمون مرا نادیده می‌انگارد. مگر یادش رفته‌که دیروز سربرادرش بالای‌نیزه رفت».

«مأمون بداندکه قوم‌من برادر اوراکشتند واورا بخلافت رساندند».

«قوم من‌مأمون‌را از پستی برآورده نام‌نیك دادند وبلند مرتبه‌ساختند».

ابراهیم‌که این اشعار راشنیدگفت: «ای‌امیرالمؤمنین خدا حلمت‌را بیفزاید».

دربارگاه مهدی وهرون ومأمون شاعران بسیارگرد آمدند وکسانی‌مانند بشاربن‌برد عقیلی وابونواس وابوالعتاهیه‌ازمیان آنان برخاستند.

شعر و دولت‌های عرب

همانطورکه‌گفتیم شعراز علوم عرب‌بود وهمینکه عربها ضعیف شدند وکاربدست ترکها افتاد شعر وشاعری نیز بی‌رونق شد تاآنکه دولت بنی‌حمدان (درشام) پدیدآمد وچون‌اینان عرب خالص بودند مجدد بشعر و شاعری اهمیت دادند تاآنجاکه بقـرار مذکور شاعـرانی‌که

بیارگاه سیف‌الدوله (ازملوك آل‌حمدان) روی آوردند ازهرحیث بیشتر وبهتر از شاعران دربارهای دیگر بوده‌اند ، بعلاوه خود سیف‌الدوله شاعر وادیب بود و باهل سخن احترام میگذارد .

ابوفراس ـ متنبی ـ سری ـ رفاء ـ نامی ـ ببغاء ـ واواء ، وغیره ازشعرای مشهوردربار این پادشاه میباشند .

پس‌ازانقراض‌دولت‌آل حمدان‌مجدد شعروشاعری درشرق بی‌رونق شد ودرممالك غرب (اندلس) روبترقی گذاشت. خلفای اندلس بشعر وشاعری توجه خاصی داشتند، درزمان‌آنان شاعران مهمی‌دراندلس ظهورکردند .

دولتهای دیگراسلامی که عرب نبودندکم وبیش بشعروشاعرتوجه داشتند امااین توجه آنان (بیشتر) یکنوع تقلیدازپیشینیان بود، چه خودآنان(پادشاهان غیرعرب) ازشعروشاعری چیزی نمیدانستند، ازمطالب خنده‌آور مربوط باین موضوع یکی‌آنکه دسته‌ای از شاعران بیارگاه یوسف‌بن تاشفین روآوردند، وی از پادشاهان بربربود ودرقسمتی ازافریقای شمالی حکومت داشت والبته شعروشاعری را درك نمیکرد .

اماشاعران برای‌گرفتن جایزه قصیده‌های بلیغی درمدح وی سرودند وتوسط معتمدبن عبادتقدیم‌کردند . معتمدبن عباد تمام قصیده‌ها رابرای پادشاه خواند ودرپایان پرسیدآیاامیر مسلمانان فهمیدکه اینهاچه‌گفتند؟ پادشاه بربربسادگی‌تمام جواب دادکه ندانستم چه‌گفتند، امامیدانم‌که پول میخواهند .

وهمینکه معتمد ازپیش یوسف رفت نامه‌ای درمدح اوفرستاد ودرضمن نامه این دوبیت را نوشت :

ترجمهٔ دوبیت:

همینکه ازشما جدا شدیم چشمان ماازگریه خشك نشد وقتی باشما بودیم شب ما مانند روز سپید بود واکنون‌که ازشما دورهستیم روزما مانند شب سیاه است».

دبیرپادشاه‌که‌آن نامه‌واشعار راخواند شاه بربرسری تکان داده گفت : گمان میکنم از ماکنیزان سفید وسیاه میخواهند .

دبیرجسارت نموده معنای واقعی‌اشعارراعرضه داشت، آن موقع ذوق ادبی پادشاه بربر تحریك شده بدبیر گفت : «درپاسخ معتمد بنویس‌که‌آری ازفراق تو‌سرمن درد میکند !»

جمع‌آوری شعر وراویان شعر

همینکه مسلمانان بتفسیر قرآن پرداختند محتاج بفهم معانی الفاظ گشتند وطبعاً بجمع‌آوری اشعار مشغول شدند وآنرا ازراویان شعر فراگرفتند واین‌کارازقرن اول‌هجرت شروع شد. مردم‌عراق بیش‌از دیگران باین‌کارمشغول بودندواهالی بصره وکوفه‌که نزدیکتر بدیار عرب بودند ازسایرمردم عراق بیشترشعرجمع‌کردند وکوفیان ازبصریان دراین قسمت جلو

افتادند، نخستین کسیکه اشعار عرب واخبار مربوط بآنرا جمع‌آوری کرد حماد راویهٔ دیلمی کوفی متوفی بسال ۱۵۵ هجری میباشد. پس‌از او خلف‌بن حیان احمر فرغانی بنده (مولی) ابی‌برده و ابی‌عمروبن علاء وابوعبیده واسمعی ودیگران بآن‌کارمبادرت نمودند وچنانکه در قسمت ادبیات اشاره شد بیشتر اینان مردمان‌ادیب وسخنور بوده‌اند.

درنتیجهٔ اقدامات اینان هزاران قصیده وشعر جاهلیت بدست‌آمد بقسمی‌که درهیچ ملتی چنان مجموعه‌ای وجود نداشته است. اما پاره‌ای‌ازاین اشخاص بمناسباتی اشعاری جعل‌کرده جزء اشعارجاهلیت جامیزدند ولی شمارهٔ آن اشعار جعلی‌زیاد نیست. مثلا خلف احمرمیگوید: «من‌درطلب شعر بکوفه‌آمدم وچون مردم کوفه ازمساعدت‌من‌دریغ نمودند اشعارساختگی بآنان تحویل میدادم واشعار درست از آنان میگرفتم وهمینکه بیمار شدم بآنان یادآوری نمودم‌که این شعرها ازخودم بوده ولی‌آنان نپذیرفتند وشعرهای من جزء شعرهای عرب درآمد.»

ابوعمروبن علاء میگوید: من فقط یك شعر ازخود ساختم وجزء اشعار عرب جازدم و آن شعراین است‌که درجزء اشعاراعشی درآوردم:

«وانکرتنی وماکان‌الذی نکرت ـ من‌الحوادث‌الاالشیب والصلعا».

ترجمه:

«مراناشناس گرفت وآنچه ناشناس گرفت ازپیری وریختن موی سربود».

حماد راویه نیز چنان‌کرد، اماعربها بزودی خوب وبد را بواسطهٔ تحقیق درسلسلهٔ روایات شعرتشخیص دادند ومانند حدیث درست ونادرست‌آنرا درك‌کردند.

یکی از عادات عرب درحفظ شعراین بوده‌که از زمان جاهلیت مردی ملازم شعرای نامی میشد واشعار اورابرای دیگران در حضور شاعران میخواند ویا شعردیگران را برای شاعرمیسرائید وکسانی‌که داوطلب شاعری بودند باین خدمت مشغول میشدند ومثل شاگرد در ملازمت استاد میماندند تا از او شعر و شاعری بیاموزندو چون در آن روزها خواندن و نوشتن نمیدانستند اشعار شعراء زبان بزبان توسط همان ملازمان نقل میشد. مثلا کثیر عزه راوی و ملازم جمیل بثنیه خود ملازمت هدبة‌بن خشرم را داشت و هدبة راوی حطیئه وحطیئه راوی اشعار زهیر وپسرش بوده‌است. درزمان جاهلیت ودراوایل اسلام هرشاعری‌یك راوی وشاگرد مخصوصی‌داشت‌که فقط اشعار آن شاعررا روایت میکرد و ازاو دفاع مینمود واستاد خودرابرترازدیگران معرفی میکرد. اماهمینکه عربهابجمع‌آوری‌اشعار نیازمندشدند، راویان متعدد گشتند وهر دسته‌ای برای منظور بخصوصی اشعار معینی راجمع میکردند. مثلا نحویان برای تنظیم قواعد نحوی اشعار مخصوصی راجمع‌کردند وشاعران اشعاری را جمع آوری میکردندکه‌کلمات عجیب‌وغریب در آن بود، وتاریخ نویسان اشعاری میخواستندکه در آن شاهد مثالی‌بود، وحتی پاره‌ای ازآنان اشعاردیوانگان و راهزنان ویهودیان وشعرهای کوتاه (ارجوزه) عرب راجمع مینمودند. اما اینان جزء راویان شعر بشمار نمیآمدند ودستهٔ

دیگر ازراویان تمام انواع اشعار را جمع‌آوری میکردند واینان بنام راویه معروف بودند . مانند حماد وخلف وغیره .



مجموعه‌ای از کاشی‌های ایران
همان قرن ۷ ه

عربها چنانکه گفتیم از نوشتن مطالب (چه شعر و چه غیر آن) خوششان نمیآمد و از آنرو همه چیز را حفظ میکردند و در نتیجه حافظهٔ آنان بسیار قوی بود، علاوه بر حفظ تمام قرآن و احادیث، اشعار زیادی از بر میکردند تا آنجا که یکنفر بیست و چند هزار قصیده با ذکر سلسلهٔ سند و معانی مشکل آن از حفظ داشت. شاعران برای تقویت ملکهٔ شاعری اشعار زیادی از گذشتگان حفظ داشتند و معتقد بودند هر شاعری که اشعار شعرای نامی را حفظ کند میتواند مانند آنان شعر بسراید و چون خلفا و امرای دولت اموی و اوایل عباسی به تحقیق حال شعرای عرب و اشعار آنان علاقه مند بودند، عده‌ای هم از آنرو شعر حفظ میکردند که در موقع لزوم جواب گوئی کنند .

طبقات شاعران

عربها طبعاً شاعر پیشه هستند اما احساسات و افکار شاعرانهٔ آنها بمقتضیات زمان و مکان فرق میکرده است، مثلا شاعر بدوی در صحرا شتر خود را میچرانید و در اطراف خود جز ریگ زار و شن زار چیزی نمیدید و همینکه از سوزش آفتاب و یا تاریکی شب بستوه می‌آمد بچادری پناه میبرد که از پشم و مو بافته شده بود. هم نشین او شتر و اسب و خوراکش شیر و خرما و هم بسترش شمشیر و نیزه بود، پیوسته از دشمن بیم داشت که ناگاه بروی بتازد یا جانوری که او را آزار برساند . و اگر با دوست خود قرار و مداری میگذارد محل ملاقات آنان دره یا تپه یا بیشه بوده است. خدایان خود را از سنگ و چوب و خرما میساخت و همینکه گرسنه میشد خدای خرمائی خود را میخورد، اما شاعر شهرنشین در باغهای باصفا و کاخهای عالی اقامت داشت. جامهٔ حریر می‌پوشید بر بالش‌های ابریشم تکیه میزد، با خلفاء و وزراء و امراء معاشرت داشت، از انواع تجمل و خوشگذرانی و عیش و نوش بهره میبرد. البته طرز فکر این شاعر با آن شاعر تفاوت داشت از آنرو شعرهای دورهٔ جاهلیت خشن و متین درمیآمد و کنایه و مجاز کمتر داشت .

همینکه قرآن (نازل) شد و مردم قرآن و حدیث حفظ کردند و بجمع آوری اشعار و امثال و مسائل ادبی پرداختند و نیك و بد کلمات را دریافتند ذوق آنان تلطیف شد و طبع آنان عالی گشت، طبعاً بلاغت و فصاحت آنان کامل شد و تصورات و افکار آنان در شعر و خطابه ترقی کرد و نظم و نثر آنها عالی‌تر و روشن‌تر از گذشته گشت از ایرانیان طول و تفصیل در شعر و نثر را فرا گرفتند و از آنرو شاعران دورهٔ اسلامی باذوق‌تر و فصیح‌تر از شاعران جاهلیت شدند . مثلا اشعار حسان بن - عمرو بن ابی ربیعه ـ حطیئه - جریر ـ فرزدق ـ نصیب - ذی‌الرمة ـ احوص از نظر بلاغت و ذوق و تفنن در تعبیر از اشعار نابغه و عنتره و ابن کلثوم و زهیر و علقمه و طرفه عالی‌تر میباشد، همانطور که خطابهٔ خطیبان اسلامی از خطابه‌های خطیبان دورهٔ جاهلیت فصیح‌تر و مؤثرتر است.

اینك طبقات شعرای عرب را میشماریم که از اینقرار است :

۱ـ شعرای جاهلیت .

۲ـ شعرای مخضرمین ازظهور اسلام تاآخر بنی‌امیه .

۳ـ مولدین درزمان عباسیان .

۴ـ محدثین.

ولی نمیتوان حدفاصلی میان این چهارطبقه تعیین کرد، چه بعضی‌ازشاعران جاهلیت در دورهٔ اسلام هم بودند وپاره‌ای ازشعرای مخضرم در دورهٔ مولدین هم حیات داشتند ودرهر حال ازنظرهمان تقسیم اجمالی میگوئیم :

الف ـ شعرای دورهٔ جاهلیت کسانی‌هستندکه تمام عمرخود یاقسمت بیشترآن را درایام جاهلیت گذرانده‌اند. از ممیزات اشعاراین دوره آنکه سادگی و خشونت ازآن نمایان است که اگر مثلا دروصف کسی‌سخن گفته‌اندآنرا بشریاآهوتشبیه میکنند ودرگفته‌های آنان تکلف ومبالغه وعبارت پردازی دیده‌نمیشود.مشهورترین این‌شاعران گویندگان سبعهٔ معلقه‌هستند.

ب ـ مخضرمین مانند شاعران دورهٔ جاهلیت ساده شعر گفته‌اند، امامختصرنمونه‌ای از تمدن دراشعارآنان دیده میشود وازاشعارجاهلیت بلیغ تراست، مشهورترین شعرای این دسته حسان‌بن ثابت ـ کعب‌بن زهیر ـ جریر ـ اخطل وفرزدق است .

پ ـ مولدین که‌باهرون ومأمون معاصر بودند وعصرطلائی دورهٔ عباسی را درك کرده‌اند وازانواع تفنن وتجمل وخوشگذرانی وعیش ونوش بهره‌مند شده‌اند. ازآنـروطبع شاعرانهٔ آنها بسیار لطیف شده ودرنتیجهٔ معاشرت وآمیزش باطبقات عالی ذوق وسلیقهٔ مخصوص بهم رساندند ودروصف شراب وباغ وگل وکاخ وبزم ومانندآن شعرسرودند. شعرمولدین طبعاً از اشعارآن دوطبقهٔدیگرلطیف‌تراست وتاحدی شهوت‌انگیز میباشد. مشهورترین‌این طبقه بشار عقیلی ـ ابوالعتاهیه ـ ابونواس ـ ابوتمام وبحتری است .

ت ـ محدثین این‌دسته ازشاعران پس‌ازانتشار وانتقال فلسفه وکلام وعلوم یونان پدید آمدند ودراشعارشان رنگ‌آمیزی فلسفی وجدلی ورموزحکمت دیده میشود ونمونهٔآن اشعار متنبی ـ معری ـ شریف رضی ـ وصفی حلی‌است .

شعرای اسلام و اشعار آنان

چون بازار شعر درقرن اول‌هجرت رواج داشت شاعران اسلامی در همان تاریخ بیش‌از شعرای دوران جاهلیت بودند بااین همه چون بیشتر اسامی آن شاعران مفقود شده شمارش تمام‌آن‌شاعران مقدور نیست. همینقدر ازپاره‌ای مطالب معلوم میشود که عدهٔ آنان زیادبوده است. مثلا ابن‌خلکان میگوید :

«هرون‌بن‌علی منجم بغدادی‌کتابی بنام بارع درشرح‌حال شعرای مولدین تألیف‌کرده و۱۶۱ شاعر را درآن‌کتاب نام‌برده‌که اولشان بشارعقیلی وآخرشان محمدبن عبدالملك‌بن صالح میباشد». درصورتی‌که فاصلهٔ میان این دو شاعر بسیارکم است. بعلاوه مؤلف آن‌کتاب یادآور شده که‌فقط‌شرح‌حال برجسته‌ترین ونیکوترین شاعران را جمع آوری‌کرده است واز

همین میزان میتوان بشمارهٔ شعرای طبقات دیگر پی‌برد واین‌را نیز باید درنظر داشت که عدهٔ زیادی ازشعرای اندلس جزء آن‌چهار طبقه منظور نشده‌اند .

همین قسم تعیین شمارهٔ اشعار شعرای عرب فعلا از آن جهت امکان ندارد که نام وآثار بسیاری ازآنان بواسطهٔ جنگهای‌داخلی قرون وسطی‌از میان رفته‌است، بنابراین‌فقط بگفته‌ها ونوشته‌های کشف‌الظنون دراین‌مورد اکتفاء میشود. وی ششصد دیوان ازششصد شاعر درکتاب خود نام‌برده واسامی وکنیه‌ها والقاب وسال وفات آنهارا نوشته‌است .

این‌شاعران ازعراق وشام وخراسان ومصر واندلس وغیره برخاسته‌اند وهر کدام‌دیوان اشعاری دارندکه صفحات آن از دوهزار تاصدصفحه وباکمتر میباشد. میزان برآورد اشعار این‌دیوان‌ها چنان است‌که هرورقی را دوصفحه وهرصفحه‌ای را بیست‌خط یابیست‌شعر تخمین میزنند. مثلا دیوان بشار عقیلی‌که دوهزار صفحه‌است چهل‌هزار شعر دارد ودیوان ابن‌هرمه که‌هزار صفحه است بیست‌هزار شعر دارد وبهمین میزان دیوان دو هزار نسخه‌ای ابونواس و چهارصد صفحه‌ای مسلم‌بن‌ولید را باید حساب‌کرد. حال اگر دیوان‌های‌گم شده‌را هم بآن اضافه‌کنیم ودیوانهائی‌که کشف‌الظنون ازآن اسمی‌نبرده برمجموع آن‌بیفزائیم‌عدد اشعارعربی وشعرای عرب مافوق تصور خواهد شد، بقسمی‌که هیچ زبانی وهیچ ملتی‌درگذشته وحال‌بآن اندازه شعر وشاعر نداشته وندارند .

علم عروض

مشهور است‌که خلیل‌بن احمد متوفی بسال ۱۷۰ هجری برای اولین مرتبه شعر عربی‌را وضع‌کرده، آنرا به‌پنج‌دایره تقسیم‌نمود وازآن پانزده بحر شعر را بیرون آورد. سپس‌اخفش بحر دیگری بنام بحر خبب برآن افزود. اما احتمال‌کلی میرودکه عربها پیش ازآن بعلم عروض آشنابودند وگرنه نمیتوانستند اشعار خود را مطابق بحرهای عروض تنظیم‌کنند وگواه این‌گفتار قول ولیدبن مغیره است‌که میگوید: «قرآن‌را باتمام بحرهای‌شعر تطبیق کردم و آنرا باهیچ‌کدام از آن بحرها مطابق ندیدم، پس‌مسلم است‌که قرآن شعر نمی‌باشد.»

والبته تاولیدبن‌مغیره عروض نمیدانسته این‌حرف‌را نمیگفته است. پس‌تصور میرود که خلیل‌برای اولین‌مرتبه عروض‌را مانند سایر علوم اسلامی تدوین‌کرده وبحرهای تازه علاوه بربحر عرب‌برآن افزوده است وسپس ازبحر اشعار یونان نیز بربحراشعار عرب اضافه شده چه‌آنانی‌که بازبان یونانی آشنابودند میان‌شعرهای‌عربی وشعرهای یونانی مقایسه می‌کردند. وابن‌هیثم در اوایل قرن‌پنجم هجری رساله‌ای دربارهٔ شعر عرب و یونان تألیف نموده‌که ما بآن دست نیافتیم. ابن‌شرشیر شاعر معروف به‌ناشئ اکبر متوفی بسال ۲۹۳ در علم عروض اصلاحاتی نموده شواهد وامثالی جز شواهد وامثال خلیل در عقدالفرید ذکر نموده است .

دراین هیچ‌شك وتردید نیست که‌علم عروض مانند موجودات زنده بمرور زمان روبه‌تکامل رفته است وتدریجاً فن‌قصیده سرائی‌متنوع شده وطرز‌اصمعی وبدوی وحورانی وامثال آن‌در

قصیده‌سرائی معمول شده‌است .

اما مردم‌اندلس تاریخ مخصوصی درشعر تنظیم‌کردند، چه‌که آنان بعد ازدیگران بشعر وشاعری پرداختند واسلوب وروش‌آنرا متنوع نموده بمنتها درجهٔ‌کمال رساندند، چنانکه تنظیم شعر موشح از مبتکرات آنان میباشد[1] و مقدم‌بن‌معافر فریری اندلسی در اواخر قرن سوم هجری شعر موشح را ابتکارکرد وموشحات اندلسی ازآن بهبعد رواج یافت . همینطور نوعی از ادبیات دراندلس تنظیم‌شدکه آنرا (زجل) میگفتند ومبتکران آن ابوبکربن‌قرمان قرطبی مشهور بامام‌الزجالین میباشد ودرآن‌نوع شعر مقید بهاعراب نیستند.

پس‌از آن‌شعرای مغرب(افریقا) بزبان محلی‌خود اشعاری سرودندکه‌آنرا عروض‌البلد میگویند وابن‌عمیر اندلسی این‌طریقه‌را ابتکارکرد و بعداً درفارس عروض‌البلد شایع‌شده بنام مزدوج ـکاری ـ ملعبه ـ غـزل وغیره تنوع یافت، چنانکه اکنون درمصر زجل مصری ودر لبنان قریض‌لبنانی ودرشام معن شامی رایج است .

دربغداد یك‌نوع شعر محلی موسوم به(الموالیا) رایج‌بوده وبانواع‌مختلف تقسیم‌میشده که مشهورترین آن نوع (القوما) و(کان وکان) میباشد وپاره‌ای ازآنان‌دوبیتی ویك‌بیتی‌بوده است، سپس‌این‌طرز شعرگوئی درسایرممالك شایع‌شده حتانکه‌اکنون درسوریه وعراق ومصر هم رایج‌است .

شعر ودولت

در ضمن گفتگـو از شعر وجاهلیت اشاره شدکه عربها بواسطهٔ طبع شاعرانه واحساساتی خود بطورعجیبی تحت‌تأثیر شعر قرار میگرفتند وطبعاً پس‌از آنکه متمدن‌شدند ودولتی ازخود پیداکردند احساسات آنان لطیف‌تر گردید وبیش‌ازپیش تحت‌تأثیر شعردرآمدند وهرقدرکه دولت‌اسلامی توسعه‌یافت وحکام اسلامی خودمختاری پیداکردند اثرشعر در میان آنان افزوده شد بخصوص در زمان بنی‌امیه ودر دولتهای عربی‌که‌خلفاء بشعر وشاعراهمیت زیادی‌میدادند وچنانکه دیدیم‌خلفای اموی شاعران‌راگرامی میداشتند و مقرب درگاه میساختند واین‌جریان تااوایل دولت‌عباسی وسایر حکومتهای عربی دوام داشت باین‌قسم‌که شاعربباز گاه خلیفه یاامیر میرسیدواذن‌دخول میخواست، سپس واردمجلس میشد وقصیدهٔ‌خودرا بلندبلند میخواند. خلیفه ویاامیر وحاضرین مجلس آنرا میشنیدند وپاره‌ای از ابیات آنرا زیر لب زمزمه میکردند. سپس امیر یا خلیفه جایـزه بشاعر میدادکه‌گاه میزان آن تایك میلیون درهم میرسید گاه هم برای شاعر ماهانه مقرر میشد ویامنصبی باوتفویض میگشت وخلعت هم میگرفت. سخی‌ترین خلفای عباسی نسبت بشاعـران مهدی ورشید و سخی‌ترین خلفای اموی اندلس ناصر ومنصور وسخی‌ترین امرای خالد قسری امیر عراقین در زمان امویان وسیف‌الدولهٔ حمدانی بوده‌اند .

---

۱ ـ شعر موشح چنان استکه ابیاتی در مدح کسی میسرایند وحرف اول هربیت ازآن ابیات باحرف اول نام وکنیه ولقب ممدوح تطبیق میکرده است . مترجم

وبطور کلی همهٔ خلفا وامراء باستثنای عدهٔ کمی شاعران را گرامی داشته پول زیادی بآنها میدادند. در هفته یا ماه یاسال روزی را برای پذیرائی شاعران تعیین میکردند ودر آنروز جز شاعران کسی‌را نمی‌پذیرفتند. مثل اینکه میخواستند درآن روز جز بشعر وادبیات بکار دیگری نپردازند، شاعران دسته دسته بحضور میآمدند و دربارهٔ مسائل ادبی مناظره و مباحثه میکردند وشکی نیست که در نتیجهٔ آن مناظرات افکار روشن میشد وقریحهٔ سخنوران نیرو میبافت و همتشان نیرو میگرفت. خلفای اندلس بیش‌از خلفای دیگر باین‌موضوع توجه داشتند. معتضد عباسی متوفی بسال ۴۶۱ هجری‌خانهٔ مخصوصی برای پذیرائی شاعران‌ترتیب داده بود وهرهفته روزهای دوشنبه درآن خانه می‌نشست وجز شاعران کسی را نمی‌پذیرفت وازآنان بخوشی ومهربانی پذیرائی میکرد. معتضد شاعران را طبقه‌بندی‌کرده رئیسی برای آنان تعیین نموده بود و اسامی شاعران مانندکارمندان رسمی در دفترهای دولتی ثبت بود. هرگاه‌که امیران اندلس ازمیدان پیروزی باز می‌آمدند، سلام‌عام ترتیب میدادند. ودر آن مجلس ابتداء قاریان قرآن میخواندند، سپس شاعران‌شعر می‌سرودند وگمان میرود که خلفاء وامرای اندلس به‌تقلید خلفای بغداد در تجلیل شاعران مبالغه میکردند چنانکه دربسیاری‌از نظامات وآداب ورسوم از آنان پیروی داشتند.

شعر ـ خلفاء ـ امراء یکی ازعوامل مؤثر در پیشرفت شعر آن بودکه خلفاء شعر میگفتند وبشعرعلاقه داشتند وپاره‌ای ازآنان قصیده‌ها واشعارنیکوسروده‌اند. مشهورترین شاعریزیدبن معاویه‌است‌که مجموعهٔ اشعار اودرسه دفتر جمع شده است، ابن‌خلکان میگویدکه من آن اشعار را دیدم وخواندم وازبس نیکو بود آنرا حفظ‌کردم و این عجیب نیست، چه‌که مادر یزید میسون دختر بجدل‌کلبیه از عربهای چادرنشین بوده ویزید خود درصحرا نشو ونموکرده بود مادرش نیز از زندگی درکاخ‌های معاویه به‌تنگ آمده هوای صحرانشینی بسرش زده بود و ابیاتی درآن باب گفته که ترجمهٔ آن چنین است.

«کلبهٔ تنگ وتاریك صحرا ازکاخهای عالی شهر پیش من خوش‌تر است.»

«چه خوشاکه عبای پشمینه در صحرا بپوشم و از این جامه‌های حریر شهرنشینان‌دور باشم.»

میسون موقعی‌که آن ابیات را سرود به‌یزید حامله بوده شوهرش‌معاویه بمحض‌شنیدن این ابیات اورا طلاق‌داده بایل‌خودش برگردانید. یزید درمیان ایل‌مادرش درصحرا بدنیا آمد وتادو سالگی درمیان ایلات بود.

دیگر از خلفای شاعر ولیدبن عبدالملک و هرون‌الرشید است. بیشتر خلفای عباسی شعرمیگفتند و شاعرترین آنها ابن معتز است‌که فقط یك‌شبانه روز خلیفه بود و درسال ۲۹۶ درگذشت. ابن‌معتز مرد دانشمندی بوده و دیوانی داردکه در مصر چاپ ومنتشر شده است.

الراضی‌بالله آخرین خلیفه‌ای است که دیوان اشعار او تنظیم شده و آخرین خلیفه‌ایست که از روی منبر خطبه خوانده وبابزرگان اهل علم معاشر بوده وندیمانی داشته است .

امراء وخلفای اندلس نیز شعر میگفتند و مشهورترین خلفای شاعر آنها عبدالرحمن اوسط ومستمین‌بالله است. صولی کتاب مستقلی در اشعار خلفای عباسی تنظیم کرده بود و چون خلفای اموی (اندلس) آنرا دانستند برعباسیان رشك بردند و حکم خلیفهٔ اموی اندلس تصمیم گرفت کسی را وادارد تابرای اشعار خلفای اموی نیز دیوانی ترتیب بدهد .

باملاحظهٔ این مراتب، معلوم میشود که چون بیشتر خلفاء وامراء باشعر وشاعری آشنا بودند لذا بشعر و شاعری توجه داشتند و در حکومتهای استبدادی رسم چنان است که اگر پادشاه بعلم وصنعت و ادبیات راغب باشد، درترویج آن میکوشد وآنچه را که بهتر بپسندد رایج‌تر میشود . مثلا ولیدبن عبدالملك قصیدهٔ یزید بن‌منبهٔ را یك یك شمرد و برای هر بیتی هزار درهم داد و او نخستین خلیفه‌ای است که چنان اقدامی کرده است.

همین‌قسم سایر خلفاء وامرائی که شعر دوست بودند شعر را ترویج میکردند مانند سیف‌الدولهٔ آل‌حمدان که خود شعر میگفت واز آنرو شعر را دوست داشت .

گرچه در آغازکار امویان شعر دوستی خلفا از روی سیاست بود اماکم کم جنبهٔ ادبی بخودگرفت و خلفاء از شنیدن شعر واقعاً لذت میبردند ، لذا خلفا مخصوصاً برای بررسی اشعار انجمن تشکیل میدادند وشعر شاعران را میشنیدند واگرشعری را فراموش کرده‌بودند ازشاعر میپرسیدند، ومشکلات شعری خودرا مستقیماً ازشاعر سؤال میکردند، در صورتیکه میان خلیفه و شاعر فاصلهٔ زیادی بوده است. مثلا هشام‌بن عبدالملك خلیفهٔ اموی مقیم دمشق نامه‌ای بوالی خود در عراق یوسف‌بن‌عمر ثقفی نوشت و از او خواست که حماد راویه را از عراق بفرستد وپانصد دینار ویك شتر راهوار بدو بدهد، حماد درظرف دوازده شبانه روز از عراق بدمشق آمد وچون سبب احضار خودرا جویاشد، خلیفه گفت: خواستم بدانم این شعر از کی است؟ وبقیهٔ آن چیست، سپس شعر را خواند :

«دعوا بالصبوح یوماً فجائت ــ قینة یمینها ابریق»

ترجمه: چون برای‌صبوحی دعوت‌شدکنیزکی آمدکه‌در دست‌راست اوتنگ‌بلوری بود.

حماد فوری پاسخ داد که شعر از عدی‌بن‌زید عبادی است وبقیهٔ قصیده‌را خواند وغالباً خلفاء دربزم عیش و نوش که مخالف شرع اسلام تشکیل می‌یافت بمشکل شعری برمیخوردند ودنبال شاعران میفرستادکه مشکل آنان‌را آسان سازد، از آن جمله یزیدبن عبدالملك عاشق بی‌قرارحبابه که در راه عشقبازی وی‌جان داد، شبی باحبابه درعیش خوش‌بود حبابه این بیت را خواند :

«اذارمت عنها سلوة قال شافع   من‌الحسن میعاد السلو المقابر»

یزید پرسید این‌شعر از کی است ؟ حبابه گفت: نمیدانم یزید دنبال زهری فرستادکه

از او بپرسد وچون دیرگاه بود رهبری برجان خود ترسیده لرزان لرزان بخدمت خلیفه رسید وهمینکه موضوع را شنید خوشحال شده مشکل خلیفه‌را حل کرد .

بیشتر اوقات خلفاء برای استفادهٔ ادبی محلسی از شاعران تشکیل میدادند واز آنان میخواستند که در وصف منظره ویا چیزی شعر بگویند وآن موضوع را بمسابقه میگذاردند. مثل مهدی شمشیر عمروبن معدی‌کرب را برای هادی هدیه داده، هادی شاعران را جمع کرد واز آنان خواست کـه راجع بآن شمشیر شعر بگویند ودر این مسابقه ابن‌یمین مصری جایزه را برد.

هرون بیش از سایر خلفاء برای این‌کار انجمن میآراست وبیش از دیگران در بارهٔ شعروشاعری تحقیق مینمود وموقعی از هم نشینان خود پرسید مصرع اول این بیت چیست:

«ومن یسئل الصعلوك این مذاهبه»

وکسی از حاضران پاسخ ایـن پرسش را نتوانست وچـون اصمعی بیمار بود خلیفه اسحق موصلی را با هزار دینار نزد اصمعی فرستاد ومشکل را جـویا شد. اصمعی گفت: شعر از ابونشناش نهشلی است ومصرع اول آن چنین است:

«وسائلـة این الرحیل وسائل ومن یسئل الصعلوك این مذاهبه»

ترجمه:

«کسی می‌پرسد که‌کاروان وراه کدام است وشگفت آنکه از دزد راه‌می‌پرسند»

هرون غالباً برای معنای یك شعر مجلس بحث تشکیل میداد تا معنای واقـعی آنرا بداند، ازآنجمله روزی با حضور کسائی واصمعی انجمنی آراست تا معنای این شعر رابداند.

«قتلوا ابن‌عفان الخلیفة محرما ورعـا فلـم ارمثلـه مخذولا»

ومدتی کسائی واصمعی راجع بمعنای این شعر با یکدیگر کشمکش داشتند.

موقعی هرون از بهترین شعر عرب در بارهٔ گرگ جویا شد وچون فضل مشکل او را حل کرد خلیفه انگشتری بوی داد که بهای آن ۱۶۰۰ دینار بود. مأمون بولی‌بن جهم گفت که اگر فلان شعر را پیداکنی حکومت فلان محل را بتو میدهم وچون ولی بن‌جهم توانست شعر را بیابد بحکومت رسید وهمین قسم عم سیف‌الدولهٔ آل حمدان برای پیشرفت شعر و شاعری اقدام میکرد.

تأثیر شعر در دولت

خلاصهٔ‌کلام آنکه نه تنها خلفاء وامراء وبزرگان بلکه زن ومرد عرب با شعر وشاعری آشنا بودند، چه که شعر جزء آداب آنان بود، شعر میخواندند وبا شعر داستان میرانی میکردند و سخنوری مینمودند، وبقدری شعر حفظ داشتند که با ذکر نام شاعر به مشهورترین شعر او اشاره میکردند ومطالب یکدیگر را بدین‌طریق با رمز بیان می‌نمودند مثلا روزی مردی کنار پل بغداد نشسته بود وچشمش بزن ماهروئی افتادکه از طرف رصافه می‌آمد وهمان موقع جوانی

باستقبال آن زن آمده گفت:

خدا علی‌بن‌جهم را بیامرزد. زن گفت: خدا ابوالعلاء معری را بیامرزد. جوان تا این‌را شنید از طرفی رفت وزن ازطرف دیگر گذشت، مردی‌که ناظر این جریان بود دنبال زن را گرفته گفت: راز این واقعه را بگو وگرنه تورا رسوا میکنم. زن گفت: مقصود از ذکر نام علی‌بن جهم این شعر بود.

«عیون المها بین الرصافة والجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولاادری»

ترجمه:

«چشمان گیرنده بطریقی‌که میدانم ونمی‌دانم در میان رصافه وجسر عقلم را ربود.»

ومن در مقابل نام ابوالعلاء را بردم ومنظورم این دو بیت ابوالعلاء بود که میگوید:

«فیادارها بالخیف ان مزارها قریب ولکن دون ذلك اهوال»

ترجمه:

«اگر چه سر منزل معشوقه نزدیك است اما خطرهای بسیاری در راه است». حال که دانستیم نفوذ وتأثیر شعر در میان اعراب تا این حد بوده تعجب نمیکنیم‌که بدانیم با یك شعر جنگی برپا شده وعده‌ای‌کشته شده‌اند ویا از مرگ نجات یافته‌اند.

مثلا ابوالعباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی پس از استقرار برمسند خلافت امویان را تعقیب‌کرد وهر قدر از آنان یافت‌کشت ولی عده‌ای از بزرگان بنی‌امیه از وی امان خواستند او هم آنان را امان داد، اتفاقاً روزی سلیمان بن‌هشام‌بن عبدالملك بمجلس سفاح آمد، سفاح او را احترام‌گزارد ودر همان موقع سدیف بن میمون شاعر سر رسید واین اشعار را خواند:

ترجمه:

«از اطاعت ظاهری اینان فریب مخور، اینها کینهٔ تو را در دل گرفته‌اند، با شمشیر وتازیانه‌کار آنانرا بساز ویك نفر از بنی‌امیه باقی مگذار.»

همینکه شعر تمام شد سلیمان بسدیف‌گفت ای شیخ مرا بکشتن دادی، اتفاقاً سفاح در اثر همان اشعار دستور داد سلیمان راکشتند.

موقع دیگر سفاح با هفتاد نفر از بنی‌امیه سر خوان نشسته بودند‌که شاعری سررسیده این اشعار را خواند.

ترجمه:

«آری‌کشور بدست بزرگان بنی‌عباس آرام شد..»

«حالا ای بنی‌عباس شهادت حضرت حسین وزید وسایر بنی‌هاشم‌را در نظر بیاورید»

«که باکمال ذلت وخواری بدست ستمگران بنی‌امیه شهید شدند..»

سفاح چنان تحت تأثیر شعر رفت‌که فرمان داد تمام آن هفتاد نفر راکشتند وروی

لاشهٔ آنان خوان گستردند وخود ویارانش روی آن خوان نشسته غذا خوردند میگویند همانطورکه سفاح ویارانش روی آن مردان نیمه جان نشسته بودند وغذا می‌خوردند صدای نالهٔ جان‌کندن آنها از زیر خوان بگوش حضار میرسید وسرانجام همهٔ آنان در زیر پای سفاح ویارانش مردند.

همین قسم شعر یك قصیده هرون را بجنگ با رومیان برانگیخت ومطلع آن قصیده این است:

ترجمه:

«ففغور پادشاه روم تورا فریب داد ولی سرانجام او از این فریب دادن بهلاکت میرسد.»

چه بساکه مردی با یك شعر از قتل نجات می‌یافت وداستان مالك بن‌طوق با هرون مشهور است، بدینطریق که هرون فرمان قتل مالك را داد وهمینکه او را در برابر خلیفه روی بساط چرمی نشاندند وجلاد با شمشیر برهنه بالای سرش ایستاد مالك زیر شمشیر این قصیده را بالبداهه سرود:

ترجمه:

«من از مرگ بیم ندارم، چه میدانم مرگ یك چیز زودگذر است»

«من برای کودکان بی‌کسم نگرانم وجگرم ازرنج آنان میسوزد.»

«مثل اینکه آنان را بچشم خود می‌بینم، چگونه پس از من مینالند ومیگریند»

«اگر من زنده باشم آنان چنان نخواهند شد واگر من بمیرم مرگ آنان حتمی است».

«پس ازکشته شدن جمعی از من به نیکی یاد می‌کنند وجمعی دیگرکسان مرا شماتت می‌نمایند».

هرون که این اشعار را شنید بگریه درآمد گفت: ای مرد از روی بلند همتی ساکت شدی واز روی علم وحکمت سخن گفتی، من هم تو را از روی جوانمردی بخشیدم وبکودکانت سپردم، برو پیش فرزندانت ودیگر برنگرد.

مالك بچشم گفته از زیر شمشیر برخاست ورفت.

وچه بساکه سردار یك سپاهی با یك شعر از فرار صرف نظرکرده آمادهٔ فداکاری میشد وبا جانبازی به پیروزی میرسید.

موقعی که معاویه مردم را بشعر وشاعری ترغیب میکرد واقعهٔ ذیل را برای آنان شرح داد:

«شعر بیاموزید. آثار پر افتخار نیاکان شما در شعر است، شعر شما را راهنمائی میکند. من موقعی در میدان جنگ مصمم بگریز بودم و این یك شعر ابن‌اطنابهٔانصاری مرا

از گریز بازداشت.

ترجمه شعر:

«شرف وافتخار مرا ازکارهای زشت بازداشت ونخواستم آنرا ارزان بفروشم».

امثال این وقایع که از تأثیر عظیم شعر حکایت دارد در زمان جاهلیت واسلام بسیار می‌باشد.

علوم دخیل (بیگانه)

اکنون از شرح علومی‌که با مقتضیات اسلام شیوع یافت فارغ شدیم وتفصیل آن را گفتیم که چگونه این علوم با اسلام پدید آمد وهمینقسم از آداب جاهلیت شرحی نگاشتیم و سیر ترقی علوم وآداب اسلامی وجاهلیت را بتفصیل مرقوم داشتیم. اینك میخواهیم از علوم دخیل (بیگانه) سحبت بداریم ومقصود از علوم دخیل علومی است‌که در زمان ظهور اسلام شایع بوده ومسلمانان آنرا از زبانهای بیگانه بعربی نقل وترجمه‌کرده‌اند. این علوم خلاصه‌ای از مطالعات دانشمندان وفیلسوفان وادبای ممالك متمدن دنیای قدیم بوده است‌که در قرنهای متمادی در نقاط مختلف دنیای آنروز از آغاز تاریخ تا زمان ظهور اسلام جمع‌آوری شده بود. بعبارت دیگر خلاصهٔ معلومات آشوریان ـ کلدانیان ـ بابلی‌ها ـ فنیقی‌ها ـ مصریها ـ هندیها ـ ایرانیان ـ یونانیان ـ رومیان را مسلمانان بزبان عربی ترجمه ونقل کردند. البته مقصود آن نیست‌که عربها این علوم واطلاعات را جدا جدا از ملتهای فوق اقتباس نمودند، بلکه منظور آنست‌که بمرور ایام این علوم دست بدست گشته وبیشتر آن در میان یونانیان جمع شده وآنان این علوم را مرتب ومدون کرده چیزهائی برآن افزوده بودند وپس از ظهور دین مسیح علوم مزبور تا حدی تحت تأثیر آن دین درآمد ودر عین حال قسمتی از آن علوم میان ایرانیان وهندیان وکلدانیان وغیره باقی ماند و همینکه ملتهای اخیر تحت اطاعت مسلمانان درآمدند جزء کارمندان دولتهای اسلامی شدندودر نتیجه مسلمانان از همهٔ آنان استفاده کردند، بهمین جهت یکی از مزایای تمدن اسلام آنست‌که علوم پراکندهٔ یونان وایران وهند وکلده را بعربی نقل‌کرد وچیزهائی برآن افزود وآنرا ترقی داده کامل‌کرد، چنانکه بزودی شرح آنرا میگوئیم.

اینك پیش‌ازشروع باصل مقصود بطورمقدمه مختصری ازاوضاع و احوال علمی وادبی ممالك مزبور(ممالکی‌که علوم‌آنان بعربی‌نقل‌شده) صحبت میداریم، یعنی‌تاآنجاکه باموضوع مامربوط است، از وضع علمی و ادبی یونان وایران وهند وکلده سخن میگوئیم ، سپس‌آنچه راکه عرب ازآنان‌گرفته وموجباتی‌که برای اینکار بوده شرح میدهیم.

ادبیات زبان یونانی یونانیان ازتیرهٔ‌آریا هستند ودر روزگار پیش ازتاریخ ازشمال هند فرودآمده درمجمع‌الجزایر یونان وکرانه های مقابل‌آن درآسیای

صغیر و اطراف دریای اژه اقامت کردند.

یونانیان عقاید و افکار برادران آریائی خود مقیم هند را با خود باین نواحی آوردند، چه که آنان از روزگارهای پیش آن عقاید و افکار و آداب را در کتابهای دینی برهمائی خود بزبان سانسکریت ضبط و ثبت کرده بودند.

یونانیان هلاس یا هلین خوانده میشدند و جمعاً سه طایفه بودند از اینقرار :

۱ـ یونانیها که در کرانهٔ آسیای صغیر ماندند.

۲ـ ایولیان که در لسبس و نواحی آن اقامت کردند.

۳ـ دوریان که در موره و سیسیل قرار گرفتند.

در آنموقع تمدن قدیم در کرانهٔ نیل و فرات نوشکفته بود و فنیقیها (همسایگان یونانیان از راه خشکی) و دوریان (همسایه‌های یونانیان از راه دریا) در آنروزها کرانهٔ آسیای صغیر را مستعمرهٔ خود نموده بودند و در آن نواحی میزیستند، از آنرو یونانیان بسیاری از آداب و رسوم و تمدن فنیقیها را اقتباس کردند و آنان هم بسهم خود تمدن خویش را از بابلیها و آشوریها و مصریها گرفته بودند و یونانیان آنچه را که از علوم و ادبیات مانند هیئت و طب و مراسم دینی فرا گرفتند به برادران دوری خویش مقیم کرانهٔ غربی دریای اژه انتقال دادند. یونانیان که مردم با نشاط و با ذوقی بودند بزودی شاعری و خطابه سرائی آغاز کردند چه که شعر و خطابه از ممیزات وصفات طبیعی آنان بود و در نتیجه شاعران و خطیبان از میان آنان برخاست و پس از آن فلاسفه و پزشکان و دانشمندان بزرگی در یونان پدید آمد و مردم یونان قواعد و اصولی برای علم و فلسفه وضع نمودند که بیشتر آن تا این زمان بقوت خود برقرار میباشد.

ادبیات و علوم زبان یونانی بسه دوره تقسیم میشود از اینقرار :

۱ـ دورهٔ قدیم که از آغاز تاریخ شروع میشود و بسال ۵۲۹ میلادی منتهی میگردد و این همان سالی است که ژوستینین قیصر روم مدارس بت‌پرستان را در کشور روم بست.

۲ـ دورهٔ بیزانس یا قسطنطنیه که از ۵۲۹ شروع شده و بسال ۱۴۵۳ منتهی میشود و در این سال ترکهای عثمانی قسطنطنیه را فتح کردند.

۳ـ عصر جدید که از فتح قسطنطنیه شروع میشود و تا این تاریخ ادامه دارد.

البته آنچه مورد توجه میباشد همان عصر اول و دوم است.

ادبیات و علوم در یونان قدیم

این دوره نیز بسه قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱ـ دورهٔ شعر که بسال ۴۷۵ پیش از میلاد منتهی میشود.

۲ـ دورهٔ نمایش و تاریخ و فلسفه از ۴۷۵ تا ۳۰۰ پیش از میلاد.

۳ـ دورهٔ علم و تمدن یا دورهٔ اسکندر که بدو قسمت یونانی و رومی تقسیم میشود.

۱ـ شعر یونانی

ملت یونان از ملتهائی است که افکار خیالی شاعرانهٔ خود را از کسی تقلید و اقتباس نکرده و آنچه در این قسمت دارا بوده نتیجهٔ استنباط

خود یونانی‌هاست، همانطور که عربها علوم اسلامی و ادبیات عربی‌را خودشان بوجود آورده‌اند واز کسی نگرفته‌اند . قدیم‌ترین ادبیات یونان شعر است که از دیر زمانی شعر میگفته‌اند و بتدریج آنرا کامل نموده ترقی داده‌اند و هر قبیله‌ای از آنان بترقی و تکمیل یك رشته از اشعار کوشش نمودند. مثلا تیرهٔ یونان شعرهای داستانی وایولیان شعرهای موسیقی ساده ودوریان نیز مانند ایولیان شعرهای موسیقی‌را تکمیل کردند و تیرهٔ اتیان که شاخه‌ای از یونانیان میباشند بشعرهای نمایشی (مانند اپرا) وسایر فنون خیالی پرداختند و از آن طریق وارد رشتهٔ نثر شده بتاریخ وفلسفه وامثال آن مشغول گشتند.

گرچه زبان این اقوام یکی بوده اما لهجهٔ آنها مانند لهجهٔ قبایل عرب درزمان جاهلیت اختلاف داشته است .

باحتمال قوی پیش از اینکه قبایل و اقوام یونان متفرق شوند بگفتن شعر پرداخته‌اند وقدیمترین اشعار آنان اشعار موسوم به (سرود فصلها) میباشد، سپس اشعاری دروصف خدایان ویاجنگها سروده‌اند که بطور داستانهای کوچك بوده وآنرا باموزیك میسروده‌اند و همینکه اقوام مزبور ازهم جداشدند یونانیها باشعار داستانی پرداختند و از آن داستانهای رزمی درست کردند وقدیمترین داستانهای رزمی ایلیاد واودیسی از گفته‌های هومر درقرن نهم پیش‌ازمیلاد میباشد ودر آن شرح محاصرهٔ ده روزه اخیرهٔ تروا داده، بیان شده است .

شعرهای داستانی بیش‌ازسایر اقسام شعر میان یونانیان ترقی کرد چه که درطی آن اشعار جنگهای خودرا شرح میدهند، یونانیها درابتداء مانند عربها بودند وامیران یونانی بشنیدن اخبار نیاکان وپهلوانان ونیمه خدایان علاقه داشتند وازآنرو مردم خوش قریحه را تشویق میکردند که وقایع ایام جنگ را بشعر درآورند ودراواسط قرن هشتم پیش ازمیلاد حکومت استبدادی یونان رو بزوال گزارد و آزادی فردی تاحدی رواج یافته مردم برای حکومت جمهوری آماده گشتند، ازآنرو حس استقلال‌خواهی وغرور درآنان ایجاد شد ودر نتیجه بوصف احساسات وعاطفه متمایل گشتند وبسرودن اشعار موسیقی مشغول شدند ونبره های ایولیان و دوریان بیش‌ازدیگران بشعر موسیقی توجه کردند . ازآنرو مشهورترین شعرای موسیقی یونان درآن دوره دونفر شدند یکی سیمونید که اصلا یونانی است ولی بزبان و لهجهٔ دوری اشعار خودرا سروده‌است وبیشتر آن اشعار راجع بجنگهای ایران و یونان میباشد ودیگر بندار که دوری بوده واشعار او بلهجه واسلوب دوری میباشد .

۲ـ ادبیات وعلم و فلسفهٔ یونان از ۴۷۵ تا ۳۰۰ قبل ازمیلاد

ادبیات وتاریخ ـ این دوره را بمناسبت انتساب بجزیرهٔ اتیکا از جزایر یونان دورهٔ اتیك میگویند. مردم این جزیره مخلوطی از یونانی ودوری بوده‌اند وبعدازاینکه تمام اقوام یونان بشعروشاعری پرداختند تاریخ واخبار مربوط بجنگها وغیره راضمن‌شعر گنجاندند وعواطف واحساسات خودرا طی‌آن اشعار ابراز داشتند، سپس طبع

سرشار وقریحهٔ روشن‌آنان درصدد برآمدکه‌آن احساسات وعـواطف را بوسیلهٔ نمایش مجسم سازند تامردم‌آن را دیده احساس‌کنند و ازنزدیك آشناشوند. ازآنرو فن نمایش (درام) در میان‌آنان پدیدآمد و تراژدی وکمدی دنبال‌آن پیدا شدودر تمام این قسمتها پیشرفت‌کامل نصیبشان شد وهنرپیشگان بزرگی‌ازیونان برخاست‌که شرح وتفصیل مربوط بآن دراین‌مورد مناسبت ندارد. بطورکلی بایدگفت‌که یونانیها درتمام اقسام شعرپیشرفت‌کردند وپیش‌ازآنکه به نثرمرسل بپردازند شعر خود را تکمیل نمودند وچون اشعار داستانی داشتند بداستانهای نثری توجه نکردند ومدتی بعد ازتکمیل شعرسروقت نثررفتند .

قدیمترین نثر یونانی همان داستانهای هیرودوت جهانگرد مشهور متوفی بسال ۴۰۶ قبل ازمیلاد است وتقریباً ازنظرمطلب مانند اشعار ایلیاد هومرمیباشد .

گرچه هیرودوت اولین نویسندهٔ نثر یونانی نبوده و پیش ازاو دانشمندانی از یونان برخاسته‌اندکه افکار فلسفی‌وتاریخی ومیتولوژی(افسانه) وغیره را به نثرنگاشته‌اند ولی‌چون موضوع نوشته های هیرودوت و انشای‌آن بهتر ومهمتر از دیگران بوده لذا نثروی اینطور مشهورمانده است . هیرودوت در۴۳۱ پیش ازمیلاد سفرنامهٔ خودرا نوشته وجنگهای ایران ویونان مربوط بقرن ششم واوایل پنجم پیش ازمیلاد رادرآن شرح داده است وبقدری عالی نوشته‌که هنوزهم‌کتاب اوبی‌نظیر است وخودش هم پدر تاریخ‌لقب دارد. کمی بعد ازهیرودوت جنگ داخلی میان مردم‌آتن وموره‌آغازشدکه بجنگ‌های پیلوپونی‌نیز مشهوراست واز۴۳۱ تا۴۰۴ قبل‌ازمیلاد ادامه یافته است .

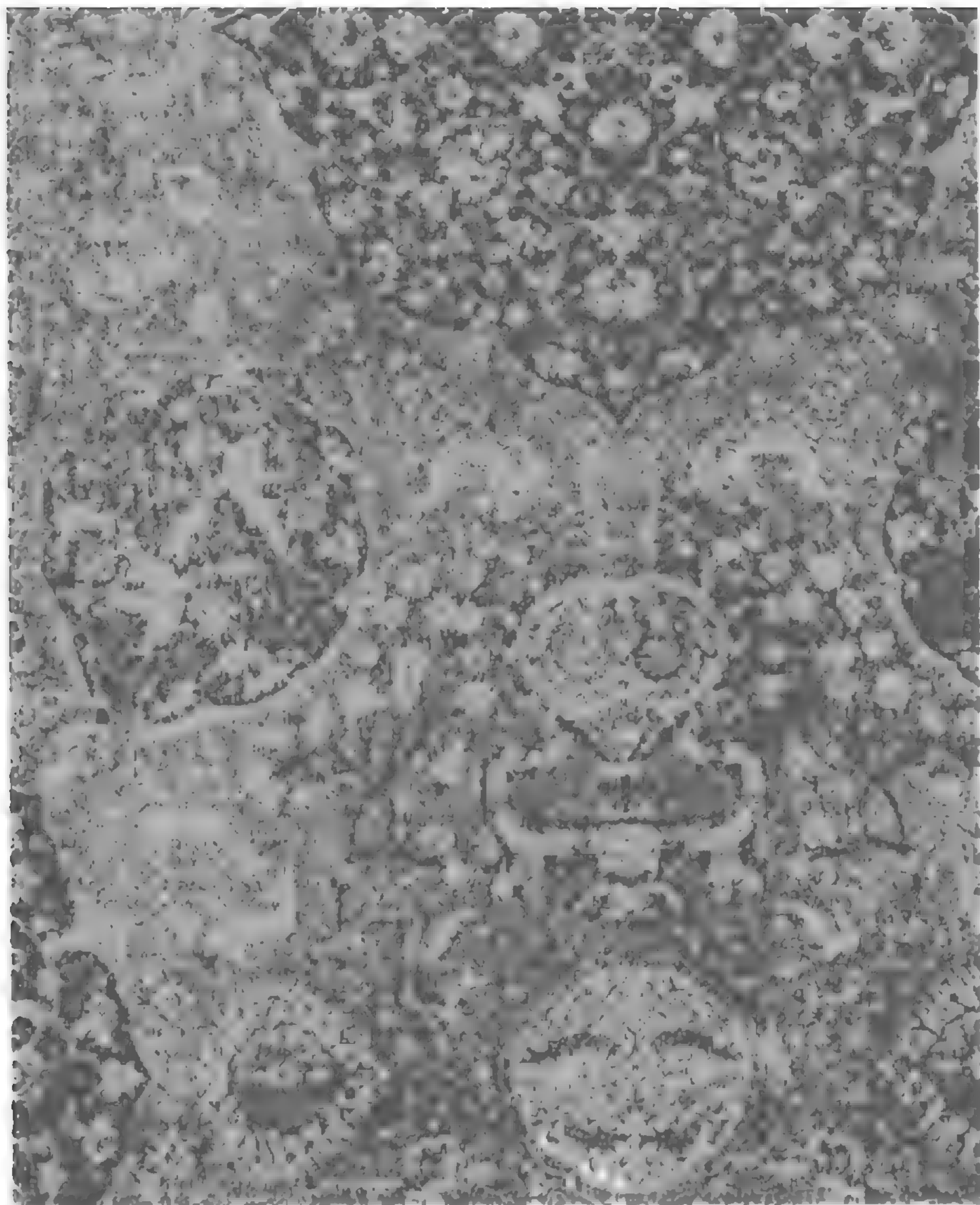
توسیه‌که ازمعاصرین هیرودوت وجوانتر از او بوده تاریخ‌آن جنگ‌های هولناك را نگاشته است ، پس از توسیه مورخین دیگری از یونان برخاستندکه مشهورترین‌آن‌گزنفون میباشد. آنگاه خطابه سرائی دریونان پدیدآمد وخطیبان بزرگی مثل دیموستون - اشینس - هیریدس‌وغیره ازآنجا ظهورکرد. سپس‌یونانی‌هابوضع قوانین پرداختندومشهورترین قانون‌گزاران‌آنها سولون قوانینی وضع‌کرد وپس‌ازوی عده‌ای از دانشمندان یونانی قواعد صرف ونحو زبان وغیره تدوین‌کردند .

علم وفلسفه

موقعی‌که قبیلهٔ یونان بشعروتاریخ وادبیات مشغول‌بودند قبیلهٔ دوری بعلوم طبیعی وفلسفه اشتغال‌داشتند. اما همینکه جنگهای داخلی‌پس‌از ۲۷ سال بشکست مردم آتن پایان پذیرفت قبیلهٔ یونان دنبال فلسفه ومباحث علت ومعلول وتحقیق ازاوضاع خلقت پرداختند، چه درآن‌موقع یونانی‌ها خوارشده بودند وطبعاً مردم شکست خورده بمسائل فلسفی‌علاقه‌مند میشوند. نخستین فیلسوف نامی‌یونان سقراط است‌که اساس فلسفهٔ یونان را بنا نهاد .

معمولا پس‌ازهرجنگ یك نوع نهضت ادبی‌یاعلمی‌یاسیاسی میان ملل‌جنگ دیده شروع میشود ولی یونانیان پیش‌ازجنگ‌های داخلی‌نیز باموروفلسفه توجه داشتند وشاید نهضت فلسفی

آنان درنتیجهٔ جنگ باایرانیان‌آغازشده بود . اماپیش ازسقراط توجه یونانی‌ها بیشترمتوجه درك اسرار وناموس طبیعت بودکه امروزه‌آنرا علوم طبیعی می‌خوانند . نخستین دانشمند



یك سجاده نفیس بافت تبریز (قرن ۱۰ ه)

مشهور آن زمان تالیس مالتی است که درمالت ازشهرهای یونان درسال ۶۴۰ پیش ازمیلاد بدنیا آمده ومعلومات خودرا ازمردم مصر وفنیقیه وکرت اقتباس کرده است. تالیس بیشتر درهیئت وهندسه مطالعه کرده وآراء وعقایدی دربارهٔ وجود وموجودات وعنصرهای مادی ازوی باقی است. تالیس برای استخراج خسوف وکسوف و اندازه گرفتن اجسام مرتفع بوسیلهٔ سایهٔ آن قواعدی وضع کرده است . شاگردان تالیس و شاگردان او نیز هرکدام آثاری از خود باقی گزارده‌اند. ازآنجمله آرکیلاو که علوم طبیعی رابه آتن انتقال داده‌است وسقراط ازشاگردان وی بوده است. درزمان این فیلسوف جنگ های داخلی روی داد ومردم جزایر یونان با یکدیگر تصادم کرده احساسات وعواطف آنان بیش ازپیش تهییج شد وبمناظره ومباحثه ومجادله پرداختند بقسمی که دریك خانوادهٔ چند نفری این کشمکش بروز کرده واقوام وخویشان باهم منازعه داشتند .

چنانکه گفتیم درنتیجهٔ این جنگها آتن مغلوب گشت وپس ازعزت دچار ذلت شد ومانند همهٔ مردم دل شکسته مردم آتن دنبال فلسفه رفتند تاعلل شکست خودرا دریابند وبافهم علت ومعلول خویشتن را تسلی دهند. مردم آنروز آتن جز مطالعات فلسفی برای تسکین خاطر پریشان خود چاره‌ای نمیدیدند چه‌که بر گذشتهٔ خودحسرت میخوردند وازآینده بیم‌داشتند، وعزت وسر بلندی خویش را از دست داده‌بودند وحکومت تازهٔ آنان تشکیل نیافته بود. لذا فکرشان دنبال فلسفهٔ خلقت انسانی ووضع زندگانی اجتماعات رفت تامگر باآن مطالعات وضع تأسف‌آور خودرا تشخیص داده چاره‌جوئی کنند. این‌بود که ازآغاز قرن چهارم قبل‌از میلاد مردم‌یونان اصول وافکار فلسفی پیشینیان رازبان بزبان نقل‌میکردند وچیزهای‌بیشتری میخواستند .

سقراط

سقراط درسال ۴۶۹ متولدشد وموقعی وارد جامعه گشت که یونانیان باافکار فلسفی آنهم فلسفهٔ طبیعی وکشف‌اسرار طبیعت مشغول بودند . سقراط آن‌فلسفه را بحال مردم آنروز مناسب ندید ومتوجه فلسفهٔ ادبی‌شد وآن‌موضوع را بادقت بررسی‌کرده بسیاری ازمشکلات آنرا حل‌نمود و بااحتیاجات آنروز مردم آتن تطبیق‌کرد وقوانین فلسفی مربوط بانسان را بسه طبقه تقسیم نمود، باین معنی‌که برای انسان بعنوان‌پدر وبامدیر اداره وبافرد اجتماع مقرراتی در نظر گرفت وبقای روح‌را تأیید نمود .

یونانی‌ها سقراط را واضع فلسفهٔ ادبی و علمی میدانند و یا معتقدندکه لااقل سقراط برای نخستین‌بار فلسفهٔ قدیمی نظری‌را بفلسفهٔ عملی تبدیل نمود. سیسرون میگوید: سقراط فلسفه‌را از زمین بآسمان آورد .

باری کمتر اتفاق افتاده‌که نابغه یافیلسوف وصاحب‌نظری از تعرض حسودان وآزار آنان محفوظ بماند وچون سقراط نیزفکر تازه‌ای آورده بودکه باافکاربت‌پرستان یونان‌مخالف

بود لذا مخالفان برضد او برخاسته ویرا کشتند

افلاطون

سقراط کتابی تألیف نکرد وافکار او پس از مرگش بوسیلهٔ شاگردانش تدوین شد، آنها هم در تفسیر آراء استاد اختلاف پیدا کردند و به دسته شدند ـ کلبی ـ کیرینی ـ اشراقی. دستهٔ اخیر را افلاطونی هم میگویند، چه سردستهٔ آنها افلاطون متولد بسال ۴۲۸ قبل از میلاداست. فلسفهٔ افلاطون از سه فیلسوف اقتباس شده، باین معنی که آراء طبیعی را ازهیروقلیط وآراء ماوراء طبیعت را از فیثاغورث وافکار فلسفی، ادبی واخلاقی را ازسقراط اقتباس کرده است. افلاطون بخدا وماده وادراکات معتقد بوده والوهیت را به طبقهٔ عالی ومتوسط و دانی تقسیم نموده وبه تناسخ ارواح عقیده داشته است. کتابهای افلاطون بطورمکالمه تدوین شده وهمینکه از ترجمهٔ فلسفه بزبان عربی سخن بگوئیم راجع بکتابهای افلاطون نیزصحبت میداریم .

ارسطو

شاگردان افلاطون نیز چنددسته شدند، مشهورترین آنان طبقهٔ مشایین وسردستهٔ آنها ارسطو یاارسطاطالیس است که بعقیدهٔ عموم فلاسفه وی توانا ترین فیلسوف قدیم میباشد وعربها اورامعلم اول میخوانند. ارسطو در ۳۸۴ ق.م بدنیا آمدودر۳۲۲ ق.م مرد. بیشترمنقولات فلسفی ومنطقی عرب از کتب ارسطوست، چه کتابهای ارسطومجموعه‌ای ازخلاصهٔ افکارفلسفی وعلمی یونان قدیم محسوب میشود. ارسطوفلسفه‌را ازاستاد خود افلاطون گرفته است وفلسفهٔ ارسطو عبارت از مباحث منطقی ـ عقلی ـ روحی و سیاسی میباشد واما اصول علمی یعنی حقایقی راکه ارسطو بامشاهده و تجربه بدست آورده (مانند ریاضیات، طبیعیات و مانند آن) ازعلمای قدیم یونان اقتباس کرده است و خودش نیز چیزهائی باتجربه برآن معلومات افزوده است. ارسطو بعبارت پردازی وجمله سازی اهمیت نمیداده ودرکلیهٔ تألیفات خودکوشش داشته که فلسفه را باعلم تطبیق کند . یعنی هرموضوع فکری ونظری را بااصول طبیعی وفق دهد وبرعکس افلاطون که افکارفلسفی خودرا باتفکرات شاعرانه آمیخته عقاید ارسطو خشك، وخالی ازتخیلات میباشد .

ارسطو معمولا در رواق معبد آپولو نزدیك آکادمی افلاطون درس میگفت وهمانطور که درمعبد قدم میزد (مشی میکرد) مطالب فلسفی را تقریرمینمود، ازآنرو شاگردان ارسطو را مشائیان یارواقیان نیز میخوانند. واز خوش بختی ارسطو یکی اینکه اسکندر در زمان او پیدا شد وشاگرد وی بود وارسطو را برای بررسی علم طب وحیوان شناسی باکمك‌های نقدی یاری نمود. ارسطو درآتن ماند واسکندر برای جهانگیری عزیمت کردوهمینکه خبرمرگ اسکندر بآتن رسید حزب اسکندر وازآن جمله سقراط از اهمیت واعتبار افتادند. اماشکی نیست که فتوحات اسکندر قریحهٔ یونانیان‌را فزونی بخشید، همانطورکه جنگهای داخلی درآن نهضتی ایجادکرد ولی این نهضت اخیر قوی‌تر و تواناتر از نهضت سابق بود وشاید هم اسکندر پاره‌ای علوم‌را ازفنیقیه وبابل وایران (چنانکه خواهیم گفت) بآتن انتقال دادوارسطو بامطالعهٔ

آن علوم فلسفهٔ خود را تألیف کرده راجع بطبیعیات و مسائل عقلی و روحی ومنطقی ولغوی مطالبی نگاشت .

تألیفات ارسطو بسیار است ولی قسمتی از آن منسوب باوست واز خود او نیست و آنچه مسلم است نوزده کتاب متعلق بخود ارسطوست وچنانکه خواهیم دانست عربها بیشتر آنرا ترجمه کرده اند.

تألیفاتی درعلوم ادبی وریاضی وبلاغت ومکانیك بارسطو نسبت میدهند که ازاو نیست و لزومی ندارد که آنهارا نام ببریم، فقط دوتای آنرا ذکر میکنیم: اول کتاب (مقولات یا کاتیگوری) درمنطق ودیگر کتاب تفسیر .

ارسطو درزمانی پدید آمد که تمدن وفرهنگ یونان بمنتهی درجهٔ تکامل رسیده بود. ارسطو تمام معلومات را که خلاصهٔ افکار دانشمندان پیشین ومجموعه‌ای از تجربیات ومشاهدات وافکار بود جمع آوری کرد و آنرا بقسمتهای منظم تقسیم نمود وبا عباراتی ساده وروشن مطالب علمی وفلسفی را شرح داد، ازآنرو تألیفات او دیرپائید چه تاامروز بسیاری ازآن تعلیمات مورد توجه است و ملل متمدن معاصر یونان وپس از یونان رومیها - عربها - ایرانیان وغیره که جزو ملل متمدن درآمدند خودرا ازتعلیمات ارسطو بی‌نیاز ندیدند .

تألیفات ارسطو داستان عجیبی دارد که ذکر آن بی‌تناسب نیست.

تألیفات ارسطو

«همینکه ارسطو مرگ خودرا نزدیك دید کتابهای خودرا ببزرگترین شاگرد خود ثیوفراستوس واگذارد، شاگردش ۳۵ سال پس از ارسطو مرد وکتابهای ارسطورا بشاگرد خود نیلوس سپرد. نیلوس کتابها را برداشته بشهر خود سیبس واقع درآسیای صغیر رفت وهمانجا مرد، ورثهٔ وی ازترس پرگامیس پادشاه سیبس کتابها را درغاری برده پنهان کردند ومدت ۱۸۷ سال کتابها درغار ماند تاآنکه درقرن اول پیش از میلاد آنرا ازغار درآوردند. پاره‌ای ازآن کتابها راکرم خورده بود وپارهٔ دیگر ازرطوبت پوسیده بود ودرهرحال تمام آنرا بکتابفروشی یونانی موسوم به آپلیکون فروختند اوهم آنرا بآتن برگردانید وهمینکه سولای رومی درسال ۸۶ قبل ازمیلاد آتن را گرفت کتابهای ارسطو را جزء سایر غنیمتها بروم برد ویونانیان مقیم روم آنرا استنساخ کردند ونخستین کسی که بآن کار پرداخت تیرانیون همکار سیسرون بود. پس از او آندرونیك از اهالی رودوس آنرا تصحیح کرد و آنچه که از اواسط قرن اول میلاد تاکنون از تألیفات ارسطو میان مردم بوده از همان نسخه‌هائی است که آندرونیك آنرا ضبط وتصحیح کرده است. ازآنموقع (از اواسط قرن اول میلادی) تاکنون دانشمندان بشرح وترجمه وانتقاد و تلخیص مؤلفات ارسطو مشغول بوده وهستند ابتداء یونانیان بآن پرداختند، سپس ایرانیان وعربها مشغول شدند، آنگاه در قرون وسطی اروپائیان بآن توجه نمودند واز اوایل عصر جدید تاکنون عده‌ای بمطالعهٔ آن کتابها مشغول هستند. عجب آنکه در همانموقع که کتابهای ارسطو درغار پنهان بود درمکتب اسکندریه (شرح آن بیاید) از روی کتابهای منتسب بارسطو فلسفه درس میدادند . همینکه

رومیها اسکندریه را فتح کردند فلسفهٔ ارسطو را از روی نسخه‌های آندرونیکوس در مکتب اسکندریه ترویج کردند چه که میدانستند تعلیمات حقیقی ارسطو در آن نسخه‌ها میباشد واز آنموقع برنامهٔ تدریس فلسفه دراسکندریه وروم یکنواخت‌شد، پس ازظهور دین‌مسیح تدریس فلسفهٔ ارسطو در روم تعطیل‌شد. فقط دراسکندریه ماند وپس‌از آمدن اسلام درزمان عمر بن عبدالعزیز دراسکندریه نیزفلسفهٔ ارسطو موقوف شده‌بانطاکیه انتقال ودرآنجاهم‌جز یهودیان وحرانیان‌کسی فلسفهٔ ارسطو نمیخواند وآنهاهم برای آن فلسفهٔ ارسطومیخواندندکه بتوانند بامسیحیان مجادله‌کنند. عجب آنکه قیصرهای‌روم پس‌از مسیحی شدن بعنوان نابود ساختن آثاربت‌پرستی‌کتب ارسطو را نابود میساختند وکلیهٔ علوم قدیمه وکتب آنرا از قلمرو خارج میکردند وفقط بعضی‌ازکتابهای منطقی ارسطو ازآن‌قاعده مستثنی بود .

طب وستاره‌شناسی این دوعلم نیزدر نتیجهٔ نهضت مهمی‌بودکه پس ازجنگهای داخلی‌در یونان پدید آمد، تاپیش از آن مردم یونان بیماریها را بادعاهای کاهنان معالجه میکردند، چه مرض را ازشیاطین وشفارا از خدایان میدانستند وفلاسفهٔ یونان‌طب را شعبه‌ای ازعلوم طبیعی میخواندند ومبحث مستقلی دربارهٔ طب نداشتند. نخستین‌کسی‌که اساس‌طب را بربنای علمی استوار ساخت بقراط متوفی بسال ۳۵۷ قبل‌از میلاد میباشد وازآنرو پدر علم طب‌خوانده میشود. علم طب در اثنای جنگهای داخلی پدید آمد وبعد ازجنگ پیشرفت‌کرد. بقراط (واضع علم‌طب) سفری بسوریه نمود وشاید از طب مردم مصر وبابل نیز اطلاع یافته‌چیزهائی برطب یونان افزود وکتابهائی درآنخصوص تألیف‌کرد واساس‌معالجه‌را برقوانین‌طبیعت‌نهاد. بقراط بیماران‌رارگ‌میزد، حجامت‌میکرد، اماله میکرد، داغ‌میکرد وباگوش مریض‌را معاینه‌میکرد ومسهل‌های نباتی (گیاه‌ها) ومعدنی تعیین مینمود . تألیفات طبی بقراط زیاد است بقسمیکه ۸۷ کتاب طبی باو نسبت میدهند ولی بیست‌کتاب طبی مسلماً از بقراط است ودر فصل مربوط بترجمهٔ طب ازیونانی بعربی اسامی آن‌کتابها را شرح میدهیم. عجب آنکه تاکنون هم‌کتابهای طبی بقراط مورد استناد واعتماد پزشکان است وبر آن شرح وتعلیق مینویسند و آنرا ترجمه وتفسیر میکنند . بعضی ازفلاسفهٔ بزرگ یونان مانند ارسطو وغیره پس‌از بقراط مطالبی برطب افزودند و بطوریکه خواهیم گفت مدرسهٔ اسکندریه بطلمیوس‌ها درپیشرفت علم‌طب کمک مهمی انجام داد .

علم ستاره‌شناسی از قدیم میان ملتهای باستانی بوده وضمن صحبت ازعلوم عرب (در جاهلیت) بآن موضوع اشاره کردیم . یونانیها بوسیلهٔ فنیقیها مبادی ستاره‌شناسی را آموختند وچیزهائی برآن افزودند وپیش‌از همه‌تالیس درآن مطالعاتی نمود وپس‌ازوی‌نیز غالب‌فلاسفهٔ یونان در ستاره شناسی مطالعاتی داشتند و آنرا شاخه‌ای از فلسفه میدانستند. آنکسیمندر. انکسیمنس وانکساهوراس مشهورترین فیلسوفان ستاره شناس یونانی میباشند . یونانیان مقیم ایتالیائی نیز بستاره‌شناسی‌اهمیت میدادند، فیثاغورث متوفی‌بسال ۵۰۰ قبل‌از میلاد ازحکمای

ستاره‌شناس آنقسمت میباشد. فیثاغورس ستاره‌شناسی را از مصریها آموخت و مطالبی بر آن افزود، پس‌ازوی دیگران آن‌علم راتوسعه دادند بقسمیکه کمتر فیلسوف یونانی راجع بستاره‌شناسی واحکام آن صحبت نداشته وذکر آنهمه مطالب در اینجا مورد ندارد. همینقسم فلاسفهٔ یونان در علوم ریاضی مانند حساب و هندسه مطالعات مفصلی داشتند، اما مطالعات آنها در مدرسهٔ اسکندریه بدست اقلیدس تکمیل شد.

۳ـ دورهٔ اسکندر

مدرسهٔ اسکندریه و کتابخانهٔ آن

یونانی‌ها تازه از جنگهای داخلی فراغت یافتندکه مرد بزرگی (اسکندر) از میان آنها برخاست و بدنیای متمدن آنروز حمله آورده مصر راگشود ومدرسهٔ اسکندریه‌را درمصر تأسیس نمود وشام وعراق وایران راگرفته تاهند رفت ودرنتیجهٔ این کشورگشائی عالم آنروز تکان خورد، ملتها بایکدیگر تماس گرفتند. یونانی ومصری وایرانی وفنیقی وکلدانی وهندی بهم رسیدند وافکار یکدیگررا شناختند ومنافع ومصالح آنان باهم تصادم کرد وکمترین نتیجهٔ این‌پیش‌آمدها آن‌شدکه:

۱ـ علم وادب یونان میان مردم روی زمین انتشار یافت.

۲ـ علوم ایران وکلده وغیره بمصر ویونان آمد.

میگویند اسکندر عمارات شهر استخر پایتخت ایران‌راویران ساخت ونقش ونگاراورا درهم‌ریخت وخزانه‌ها ودفترهای ایرانی‌را بزبان یونانی ومصری ترجمه‌کرد، سپس آنچه را که‌لازم نمیدید آتش زد وآنچه راکه‌ازطب وستاره‌شناسی وغیره شایسته میدانست همراه‌علمای آن‌فن‌بااموال وخزانه‌ها بمصر فرستاد.

همینکه اسکندر در ۳۲۳ قبل‌از میلاد مرد امپراتوری وسیع اومیان سردارانش تقسیم شد ودانشمندان یونان ازکشور خود بمستعمرات جدید‌آمدند ودرمصر وشام وعراق اقامت کرده دراسکندریه ـ بیروت ـ انطاکیه وغیره مدارسی تأسیس کردند وبیش ازدیگران بطلمیوس‌ها (بطالسه) درپیشرفت علم وفلسفه وادبیات درشرق موفق شدند. سوتراول ازپادشاهان بطالسهٔ مصر (۳۰۶ ـ ۲۸۵ قبل از میلاد پادشاه بود) دادگر و دانش‌پرور بود، دانشمندان و فیلسوفان یونانی از نقاط مختلف بدربار او آمدند. سوتر مقدم آنان را باگرمی پذیرائی میکرد و برای تحقیقات علمی بآنها کمك مالی‌میداد وبدان سبب دانشمندان اورا محترم میشمردند و درنتیجهٔ تشویق سوتر تحقیقات خود را افزون میداشتند.

خطیب مشهور یونانی دیمتریوس فامیروس ازسخنران درگاه این پادشاه بود وبدستور سوترکتابهای بسیاری ازاطراف جهان جمع‌کرده کتابخانهٔ اسکندریه را تأسیس‌کرد واین همان‌کتابخانه‌ای است که درفصلهای سابق راجع بآتش زدن آن سخن گفتیم و ظاهراً کتابهائی‌که اسکندر از استخر فرستاده بود دراین‌کتابخانه جمع شد واین دیمتریوس همان است‌که ابن قفطی اورا زمیره گفته است والبته اشتباه مزبور دراثر استنساخ کتابهاست. سوتر

باشارهٔ دیمتریوس موزه ویا باشگاه ویا دانشگاهی ترتیب داد که علماء وادباء وفلاسفه برای بحث وتدریس بآنجا بیایند و این محل همان مدرسهٔ نامی اسکندریه است که بشکل مدارس عالی امروز اروپا درآن زمان دایرشد.

پادشاهان دیگر بطالسه پس از سوتر رویهٔ اورا درترویج علوم تعقیب کردند، بخصوص فیلادلفوس (۲۸۵-۲۴۷ - پیش از میلاد) بسیاری ازکتابهای یهود و مصری‌ها و همچنین کتابهائی‌راکه نزد ارسطو بود خرید و به‌کتابخانهٔ اسکندریه آورد و در هرکجا، چه یونان وچه جای دیگر، که‌کتاب سراغ میگرفت آنرا میخرید و باسکندریه میآورد تا کتابخانهٔ اسکندریه ازهرجهت کامل گردد. جانشین او اورجنیس (۳۲۲ - ۲۴۷ قبل از میلاد) نیز از پادشاهان دانش پرور بطالسه میباشد. چه‌که او هم مقداری‌کتابهای شعرونمایش وادبیات را ازآتن باسکندریه آورد ومقرر داشت هردانشمندی‌که از اسکندریه میگذرد و یا درآنجا میماند یك نسخه ازکتابهای خودرا بکتابخانهٔ اسکندریه بدهد، از آنرو اسکندریه دارالعلم شد ودانشمندان بزرگی از آن شهر برخاستند بقسمی‌که تا آنروز چنان دارالعلم مهمی در دنیای قدیم پدید نیامده بود واین جریان یعنی تمرکز علم دراسکندریه بیش ازنه‌قرن طول کشید که‌به دو دورهٔ مهم تقسیم میشود از این قرار:

۱ - دورهٔ یونانی از زمان سوتر تا سال ۳۰ پیش‌ازمیلاد که رومی‌ها مصر راگرفتند.

۲ - دورهٔ رومی از سی قبل از میلاد تا ۶۴۰ میلادی‌که عمروعاص مصررا گشود.

در دورهٔ اول هدف دانشمندان اسکندریه پیشرفت علوم وآداب وآنهم علوم وادبیات یونان وتوسعهٔ آن بود، ازآنرواسکندریه یگانه مرکز علمی جهان محسوب میگشت ولی در اواخرقرن دوم میلادی مدرسهٔ اسکندریه روبه‌تنزل رفت وعلت عمدهٔ آن فساد دستگاه دولتی وپیدا شدن مدارس دیگری درسوریه و رودس بود که دانشمندان از استبداد فرمانروایان مصر بستوه‌آمده بممالك آزاد عدالت خواه پناه بردند، درزمان رومیان بیشتر توجه دولتیان بشهر روم بود وکوشش رجال رسمی بیشتر برای روم مصرف میشد. معذلك مدرسهٔ اسکندریه نیز اهمیتی داشت تا آنکه دین مسیح پدید آمد وطوایف مختلف مذهبی (مسیحی) مانند معمول برسرمسائل‌دینی‌اختلاف نظر پیداکردند وچون‌شهراسکندریه بمیدان‌جنگ این‌طوایف نزدیك‌بودتدریجاً مطالعات ومباحثات‌مدرسهٔ اسکندریه‌جنبهٔ‌فلسفهٔ دینی بخودگرفت‌وازآن‌نظر مدرسهٔ اسکندریه دو دوره داشته است: اول‌یونانی: «علمی،ادبی»، دوم رومی: «فلسفی،دینی».»

دورهٔ یونانی اسکندریه از ۳۰۶ تا ۳۰ قبل از میلاد

همین‌که یونانیان استقلال خودرا از دست داده گرفتار بدبختی شدند کتابهای علمی وفلسفی وادبی (طبی - تاریخی - اشعار وغیره) خود را برداشته باسکندریه آوردند و البته این کتابها غیر از آن‌کتابهائی است که بطلمیوس‌هاجمع‌آوری نمودند. کلنی یونانی بآزادی وآسایش باحفظ آداب ورسوم ملی خود دراسکندریه اقامت

کردند ولی آن روح آزادی واستقلال وغرور سابق را نداشتند. زیرا در پرتو حکومت‌های دیکتاتوری میزیستند و طبعاً بـرای تقرب بدستگاه‌های دولتی متملق و بی‌شخصیت میشدند و احساسات وعاطفه را زیرپا گذارده بنرخ روز نان میخوردند. نتیجه آن بود که قریحهٔ آنان فاسد گشت، عقل وفکر آنان به‌تنگنا افتاد وازفلسفه ومنطق آزاد منصرف‌شده بشعروافسانه‌سازی وتاریخ وخطابه مشغول گشتند وبهمان جهات دراین قسمت نیز مانند یونانی‌های آتن ومورده وساکس در دوره‌های سابق ترقی نکردند ودرضمن بمسائل طبیعی و ریاضی متوجه شدند ودر نتیجه علمای بزرگـی درطبیعیات وریاضیات وجغرافـی وهیئت وهندسه از مدرسهٔ اسکندریه برخاست ولی باز هم بهمان جهات تألیفات و تحقیقات ایـن دانشمندان غالباً روی تحقیقات قدماست وفقط شرح وتفسیری از افکار گذشتگان میباشد.

ریاضیات

اقلیدس ازمردم«صور» متولد سال ۳۲۳ قبل‌ازمیلاد،ازعلمای ریاضی آنزمان میباشد،وی تحصیلات خودرا در رشتهٔ ریاضیات در یونـان تکمیل کرد وبدعوت فیلادلفوس ازپادشاهان بطالسه باسکندریه آمد.

فیلادلفوس امور زندگانی اقلیدس را مرتب ساخته، تدریس هندسهٔ مدرسهٔ اسکندریه را باو واگذارکرد وبرای اولین‌بارفیلادلفوس هندسه را از اقلیدس فراگرفت. اصول اقلیدس درهمانموقع توسط اقلیدس تألیف‌شدکه تاکنون مورد استناد علمای هندسه میباشد وبه‌زبانهای زنده ترجمه شده است.

دیگر آرشمید از اهالی سیسیل متولد بسال۲۸۷ قبل‌ازمیلاد، ازعلمای ریاضی مدرسهٔ اسکندریـه میباشد.وی علم ریـاضی را درآن مدرسه آموخت وسپس به سیسیل رفت وپـادشاه سیسیل او را گرامی داشت ودرجنگ سیسیل و روم ازنظرعلمی‌کمکهائی بمردم سیسیل کرد که سرداران وپهلوانان ازانجام‌آن عاجز مانده‌بودند وسرانجام بطورناشناس بدست سپاهیان روم کشته شد وجان خودرا در راه وطن خویش فدا کرد.

آرشمید اکتشافات مهمی‌کرده وبسیاری ازاسرارطبیعت‌را آشکار نموده‌است ودرهندسه وحساب قواعد مهمی پدیدآورده‌است. کتابهای عمده‌ای باونسبت میدهند که از آنجمله کتب زیر میباشد:

«کتاب راجع به‌کره واستوانه ـ راجع به‌تربیع دایره وتسبیح‌آن(چهـارقسمت و هفت قسمت‌کردن دایره) ـ راجع بدوایری‌که باهم تماس می‌یابند ـ راجع به‌مثلثات ـ خطوطی متوازیه ـ مأخوذات ـ مفروضات و غیره.

دیگر از آن دانشمندان آپولونیوس متولد سال ۲۵۰ قبل از میلاد است کـه تألیفاتی درمخروطات دارد ودیگر هیپارگوس متولد ۱۲۵ قبل از میلاد که عقاید مربوط بـافلاك و آسمان‌ها از وی میباشد.

سپس علمای مدرسهٔ اسکندریه به‌تحصیل جغرافیای ریاضی دستزدند وآراتستین منوفی

بسال ۱۹۵ قبل از میلاد اول عالمی‌است که برای‌زمین مقیاس تعیین کرد واسامی فرعونهای مصر را جدول بندی نمود.

آنگاه در اواسط قرن دوم میلادی بطلمیوس‌کلودی‌پیدا شد وازافکار هیپاگوس‌پیروی کرده وبرروی‌آن افکارکتاب مجسطی را تألیف نمود که تا چندی پیش مورد استناد علمای زمان بوده‌است. ازآنرو گفته‌اندکه از روزگار پیش کتابی مانند این سه کتاب تألیف نشده که از هرجهت درقسمت مربوط بخودش کامل باشد وآن سه کتاب این است:

۱ ـ کتاب مجسطی درهیئت. ۲ ـ کتاب ارسطو در منطق.

۳ ـ کتاب سیبویه در نحو.

دیگر ازتألیفات بطلمیوس کتاب‌جنگ، کتاب جغرافی وکتب چهارگانه‌است. دانشمندان اسکندریه زیج‌های منظمی داشتند واز روی‌آن اوضاع ستاره‌ها را تشخیص میدادند وتاظهور اسلام این زیجها یگانه مرجع دانشمندان جهان بوده است.

طب

ابتدا طب درمدرسهٔ پرگامس تدریس میشد و بعد باسکندریه انتقال یافت، در مدرسهٔ اسکندریه تألیفات بقراط مورد استناد وبحث بود باضافه در آنجا کالبد شکافی هم می‌آموختند و بدان جهت مدرسهٔ پزشکی اسکندریه ازتمام مدارس پزشکی دنیا برترآمد، دو پزشك یونانی از این مدرسه برخاستندکه تا قرن دوم میلادی نظریات طبی آنان مورد اعتماد اطبای جهان بوده وهریك از این دو طبیب نظر و عقیدهٔ مخصوصی در تشخیص ومعالجهٔ امراض داشتند. اولی آنها هیروفیلوس از اهالی خالکیدون بود وتحصیلات طبی خودرا دریونان تکمیل کرده، درعلم تشریح (کالبد شناسی) تخصص داشت. این پزشك کتابهای بسیاری تألیف‌کرده‌که غالباً با تألیفات بقراط شباهت دارد وبا آراء بقراط موافق است وبدان نظر هیروفیلوس را بقراط دوم میخوانند.

واما پزشك دوم، آراستراتس اول معاصر هیروفیلوس ازاهالی انطاکیه است و برای تکمیل علم تشریح بمدرسهٔ اسکندریه وارد شده است. او هم تألیفاتی دارد وآراء طبی او کاملا برخلاف آراء هیروفیلوس می‌باشد.

شاگردان این دو پزشك هرکدام نظر استاد خودرا ترویج میکردند وبرضد یکدیگر برمیخاستند و سرانجام سفسطهٔ پیروان آراستراتس زمینه را برای موهومات قرون وسطی آماده ساخت.

دورهٔ یونانی مدرسهٔ اسکندریه سرآمد ومدتی هم از دورهٔ رومی آن مدرسه گذشت. پزشکان آن مدرسه دو دسته بودند وبایکدیگراختلاف‌نظر داشتند تاآنکه جالینوس‌کلوذی در سال ۱۳۰ پیش‌ازمیلاد درشهر پرگامس بدنیا آمد ومقدمات علوم را نزد پدر خود آموخته مختصری ازطب فراگرفت. سپس درسال۱۵۸میلادی بهٔازمیر آمد واز ازمیر برای تکمیل علم

تشریح به‌اسکندریه ونقاط دیگر سفر کرد ودرسال ۱۵۸ میلادی بپرگاموس بازگشت واز آنجا درسال ۱۶۴ به‌روم رفت که آن‌موقع مرکز دانشمندان بود. اتفاقاً جالینوس درشهر روم موفق به‌معالجهٔ عده‌ای ازبزرگان شد ونامش در روم به‌نیکی شهرت یافت بقسمی که اورا خطیب عجیب لقب دادند ولی همکارانش بروی حسد بردند ، جالینوس در سال ۱۶۸ بوطن خود بازگشت وپس‌ازچندی به‌روم بازآمد وچندین امپراطور را خدمت‌کرد ودرسال ۲۰۰ میلادی مرد. تألیفات جالینوس درعلم طب متعدد است، مشهورترین آن کتب شانزده‌گانه است وپاره‌ای ازآن تألیفات بنام موضوع کتاب شهرت دارد وبزودی درضمن شرح کتابهای طبی‌که بعربی ترجمه شده بآن قسمت اشاره میشود. گرچه جالینوس از پزشکان مدرسهٔ اسکندریهٔ یونانی نبوده اما برای تکمیل تاریخ طب از او نام بردیم.

دورهٔ مدرسه رومی اسکندریه از ۳۰ قبل‌ازمیلادتا ۶۴۰ میلادی

این دوره ، دورهٔ دوم مدرسهٔ اسکندریه است که در واقع نیم قرن پس‌ازفتح رومیان وتصرف شهر آتن یعنی درقرن اول پیش از میلاد آغاز میگردد، چه درآن‌موقع سولا سردار رومی آتن را مسخر کرد وچنانکه گفته‌شد مقداری‌کتب علمی وفلسفی جزء سایر غنیمتها با خود به‌روم برد ومرکز علم وادب ازآتن به‌روم منتقل شد و همین‌که اوگوست کتابخانهٔ مشهور روم را تشکیل داد آنرا به‌دوقسمت لاتینی ویونانی تقسیم کرد وروم نه‌تنها وارث کتابهای علمی وفلسفی آتن گشت بلکه وارث علماء وفلاسفهٔ آتن هم شد، چه هرگاه که دانشمندان آتن درصدد تحقیق موضوعی برمیآمدند ناچار به‌روم میرفتند و فعلا آن موضوع جزء بحث ما نیست.

مدرسهٔ اسکندریه پیش ازآنکه بدست رومیان بیفتد رو با نحطاط گذارد وپس از رومی شدن با سرعت رو به‌تنزل رفت وموضوعات علمی آن مدرسه منحصراً درفلسفه محدود ماند زیرا ازهمان موقع‌که اسکندریه بناگشت عده‌ای یهودی درآن محل گرد آمدند و بتدریج یهودیان دیگری درتلاش معاش یا از بیداد فرمانروایان باسکندریه پناه آوردند و در آنجا اقامت‌کردند و با یونانی‌ها محشورشدند و اتفاقاً هم ذوق وهم سلیقه درآمدند، یونانی‌ها مردمی خرافاتی شده بودند وبیش‌ازهرچیز بمسائل فلسفی ودینی علاقه‌داشتند، یهودیان موحد ومذهبی نیز مانند یونانیان آن‌روز فکرمیکردند، این همفکری وهم‌ذوقی با پیدایش مسیحیت افزایش یافت و همینکه یونانی‌ها مسیحی شدند بفکرافتادندکه دین وفلسفه را با هم مربوط سازند ودرنتیجه فلسفهٔ جدید افلاطونی وفلسفهٔ جدید فیثاغورثی پدید آمد.

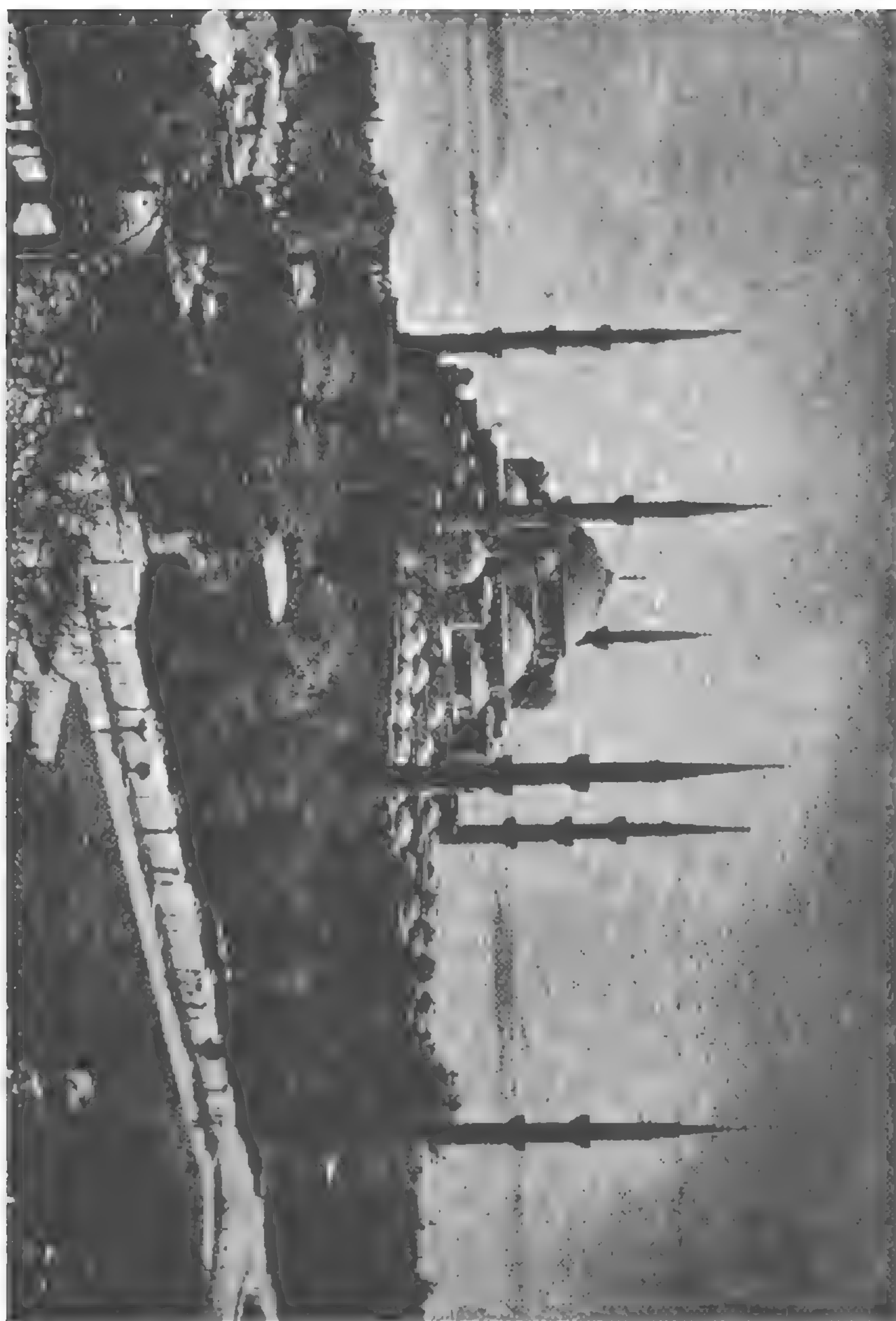
Neo _ platonic _ neo _ Pyitha goric

خلاصهٔ‌کلام‌آنکه مدرسهٔ اسکندریه در دورهٔ دوم آنقدرها خدمتگزار علم نبود وبیشتر به‌امورفلسفی ودینی توجه داشت.

باید دانست‌که دوعامل مؤثر درپیشرفت وترقی علوم درمدرسهٔ اسکندریه کمك میکردند:

۱ ـ مصریان که مرده‌ها را مومیائی میکردند، از کالبد شناسی اطلاع کامل داشتند وهمین موضوع به‌پیشرفت علم تشریح در آن مدرسه کمك مهمی بود.

۲ ـ مصریان پیش‌از آمدن اسکندر به‌یونان ازشیمی بـا خبر بودند و همینکه مدرسهٔ



ت ـ استانبول : مسجد سلطان احمد

اسکندریه بازشد اطلاعات مصریان درقسمت شیمی بآنان کمک کرد واطلاعات مصرویونان در تشریح وشیمی وغیره دریکجا جمع شد.

مدرسهٔ اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری مرکز علمی شرق بود تا آنکه عمربن‌ـ عبدالعزیز آن مرکز را بمدرسهٔ انطاکیه ومدرسهٔ حران ونقاط دیگر انتقال داد.

دورهٔ بیزانتی از ۵۲۹ تا ۱۴۵۳ میلادی

این دوره را بمناسبت بیزانس یا قسطنطنیه دورهٔ بیزانتی میگویند وچون زبان وادبیات یونانی در آنشهر مزیت مخصوصی داشت لذا بآن نیز اشاره‌ای میکنیم. بطور خلاصه باید دانست که گرچه گنجینه‌ای علمی یونان در شهر قسطنطنیه مانند شهر اسکندریه گرد آمده بود ولی با این‌همه علم وادب (یونانی) کمتر دراین پایتخت ترقی کرد بخصوص بعد از مرگ ژوستینیان وضع علمی آن‌شهر بدتر شد و همین‌که میان پیشوایان مذهبی جنگ درگرفت مخالفان کتابهای یکدیگررا ازمیان بردند و از علم وادب کنارماندند واگرهم توجهی به‌علم وادب میشد بیشتر سطحی بود بقسمی‌که هروقت قیصرهای قسطنطنیه به‌تقلید ازاسلاف خود بفکر ترویج وتشویق فرهنگ برمی‌آمدند و مردم را بمطالعه وتألیف تشویق مینمودند چیزی جز شرح وتفسیر تألیفات قدیمه بدست نمیآمد وگاه هم‌خود قیصرها باین عمل مبادرت میکردند. چنانکه قسطنطین هفتم (۹۰۵ـ۹۵۹ میلادی) از قیصرهای معارف دوست چندین کتاب درتاریخ ومقررات حکومتی تألیف نمود، همینطور عده‌ای ازمؤلفان آن زمان کتابهائی درتاریخ وشعر ولغت تألیف نمودند، اما تألیفات آنان مانند تألیفات قسطنطین جنبهٔ تحقیقاتی نداشت. اتفاقاً عربها هم که بآنروز رومی‌ها افتادند ازهمان نوع کتابها تألیف نمودند، فلسفه هم درآن ایام جنبهٔ لاهوتی بخودگرفت. چه‌فلاسفهٔ آنروز فلسفه را برای مناظرهٔ دینی واثبات عقاید مذهبی میخواستند و با آن افکار تطبیق میکردند واین همان‌است‌که به‌فلسفهٔ جدید افلاطونی مشهور شده است. مشهورترین فلاسفهٔ آن طبقه یوحنای دمشقی است (۷۱۸ـ۷۴۱ میلادی) یوحنا در موضوع‌های دینی و فلسفی و غیره تألیفات زیادی داردکه ذکرآن دراینجا بی‌مورد است.

ادبیات و علوم ایرانیان پیش از اسلام

پارس‌ها از تیرهٔ آریا وبرادران هندیها ویونانی‌ها میباشند. این‌ملت کهنسال چندین قرن پیش‌ازمسیح بایونان جنگیده است ودر بیست و چند قرن پیش، ازوسط‌آسیا تا مدیترانه سپاهیان ومهمات وخواربار بجنگ یونانیان فرستادند (عملی که امروز بزرگترین دولتهای غرب ازانجام‌آن تا حدی عاجزمیمانند) وطبعاً چنین دولت‌نیرومندی بی علم وادب نبوده است بخصوص‌که‌پارسیان مردم باهوش وبا استعدادی میباشند وطبعاً مانند هندیها شعرمیگفتند ومثل مهابهاراته (اشعار قدیمی هند) اشعاری داشته‌اندکه مختصری ازآن بدست ما رسیده است. ایرانیان قسمتی ازعلوم طبیعی و ریاضی مثل ستاره شناسی وغیره را

از آشوریان و بابلیان فرا گرفتند و در بحبوحهٔ تمدن یونان با یونانیان معاشر شدند و با هندیها آمیزش پیدا کردند. ایرانیان خواندن و نوشتن میدانستند و بزبان پهلوی برروی تخته‌سنگها مطالبی حجاری میکردند و چنانکه گفتیم اسکندر پس از تسخیر استخر پایتخت ایران قسمتی از کتابهای آنان‌را سوزاند و قسمتی‌را ترجمه کرده باسکندریه فرستاد. در آن‌موقع ایرانیان گنجینه‌هائی از علوم هند و چین وغیره در پایتخت خود گرد آورده بودند.

البته تمام علوم وادبیات ایران منحصر بکتابهای موجود در استخر نبود چه در اوایل قرن چهارم هجری در محافل جی از نواحی فارس سردابی یافتند که درآن باسنگ بسته بود ودر آن سرداب کتابهائی یافتند که بزبان پهلوی روی پوست درخت علوم باستانی را نگاشته بودند وازمطالعه وترجمهٔ آن کتابها چنین برآمد که تهمورث پادشاه دانش‌پرور ایران برای حفظ کتب علمی تهیهٔ آن خزانهٔ سنگی‌را دستور فرموده بود ودر آن کتابها مطالب بسیاری از حرکات ستاره‌ها وغیره یافت شد وهمانموقع سرداب دیگری مملو از کتب یافتند ولی خواندن آنرا ندانستند وظاهراً حبس کردن کتاب در آن‌ایام معمول ومتداول بوده‌است! ابن ندیم میگوید من بچشم خود دیدم که ابن‌عمید درسال سیصد و چهل وچند هجری تکه‌هائی از کتب مختلفه از اطراف برج وباروی اصفهان بدست آورد که درصندوقی گذارده بودند وهمینکه علمای فن مانند یوحنا وغیره آنرا بعربی ترجمه کردند معلوم شد صورت‌افراد سپاهیان ومقرری آنها درآن الواح بیونانی نوشته شده است ...

ولی تازمان شاپوروپسرش اردشیرساسانی دراواسط قرن‌سوم میلادی جز پاره‌ای کتابهای مذهبی واشعار واخبار چیزی‌از علم وادب در ایران رایج نبوده است. در زمان این‌پادشاه مانی ظهورکرد ومیان ایران وروم جنگ درگرفت. شاپور بررومیان پیروزشد وبسیاری از رومیان را اسیر آورده بخوزستان فرستاد ودر آنجا شهری برای اسیران ساخت‌که به‌گندی شاپور موسوم شد.

شاپور‌باسیران‌مهربانی‌بسیارکرد وآنان‌نیز بشاپورتذکردادند‌که بیش ازپیش به‌نشر علم وتمدن توجه‌کند. شاپور این گفتهٔ آنانرا پذیرفت وعده‌ای‌را از ایران‌بیونان‌فرستاد تاکتاب‌های علمی وفلسفی را از یونانی بفارسی انتقال دهند، این‌کتابها در شهر گندی‌شاپور جمع‌آوری شد ومردم ایران آنرا استنساخ‌کرده مورد استفاده قرار دادند.

در زمان انوشیروان دادگر (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) فرصت بهتری برای ایرانیان پیش آمدکه ازعلماء وفلاسفهٔ روم استفاده کنند. چه‌در آنموقع‌ژوستینیان‌قیصر روم معبدها ومدرسه‌های بت‌پرستان روم را بست وفلاسفهٔ بت‌پرست را تعقیب‌کرده آزار داد وآنان‌نیز از روم باطراف جهان گریختند وهفت‌فیلسوف بت‌پرست‌نزد انوشیروان بایران روآوردند. انوشیروان آنها راگرامی داشت وازآنان خواست‌که پاره‌ای مطالب فلسفی‌را بصورت‌کتاب درآورند و یااز رومی بفارسی ترجمه نمایند. آنان منطق وطب‌را بفارسی ترجمه‌کردند وکتابهائی نیز

درآن دوموضوع تألیف نمودند. انوشیروان آن کتابها را مطالعه کرد ومردم را بمطالعهٔ آن ترغیب نمود وهمانطورکه دویست سیصدسال بعد ازاو دربارگاه‌خویش مجلس مباحثات علمی ترتیب میداد انوشیروان پیش از مأمون بآن عمل مبادرت ورزید وخود نیز بتحقیق مسائل فلسفی پرداخت تا آنجاکه یونانیها او را ازشاگردان افلاطون می‌پنداشتند و تصور میرود طریقهٔ صوفیه که بعد درایران پدیدآمد براساس همان کتب‌فلسفی‌زمان انوشیروان بوده‌است.

انوشیروان علاوه برعلوم یونان‌علوم هندرا نیز ازسانسکریت بفارسی ترجمه‌کرد ودر گندی‌شاپور برای معالجهٔ بیماران وآموزش طب‌بیمارستان دایرکرد وازهند ویونان پزشکان استخدام نمودکه درآنجا طب‌هندی وطب بقراطی (یونانی) تدریس کنند ودر نتیجه ایرانیان دارای دو رشته‌طب شدند. بیمارستان گندی شاپور شهرت بی‌نظیری در دنیای‌آنروز پیداکرد وچنانکه خواهیم‌گفت در دورهٔ اسلام نیز آن‌بیمارستان بسیار مهم‌شد.

خلاصهٔ‌کلام اینکه ایرانیان پیش‌از اسلام بفلسفه وطب اشتغال داشتند و ازآنرو فکری عالی پیداکردند ونامشان درسراسر جهان بلندشد. همینقسم ازهیئت اطلاعات مهمی داشتند وآن اطلاعات‌را ازهمسایگان گرفته ویا ازنیاکان ارث‌برده بودند ودر زمان انوشیروان‌عادل علم‌و ادب درایران بمقامی بلندرسید واین خود طبیعی است علم درپرتو عدالت وآزادی‌بمقام بلند میرسد.

علوم و ادبیات سریانی پیش‌از اسلام

سریانیها بقیهٔ کلدانیان و بابلیان قدیم میباشند و چنانکه میدانیم کلدانیان و بابلیان تمدن و فرهنگ عظیمی داشتند، ستاره شناسی میدانستند وساعت آفتابی اختراع‌کردند. وچند قرن پیش از میلاد مسیح اساس طب را پایه‌گزار بودند ولی همینکه ایرانیان‌کشور کلده را مسخرکردندکلدانیان علم وتمدن را باآزادی واستقلال از دست دادند وپس ازظهورآئین‌مسیح‌وانتشارآن‌درممالك مختلف سریانی‌ها (کلدانیها وبابلی‌ها) مسیحی شدند ودرتاریخ آئین‌مسیح عنصر وعامل مؤثر ومهمی بشمارآمدند.

آنچه‌که دراینجا مورد بحث ماست علوم وفلسفهٔ آنان میباشدکه درهردو قسمت(فلسفه و علم طب) سریانیها شاگرد یونانیها میباشند، همانطورکه رومیان نیز پیش ازکلدانیان در این‌قسمتها شاگرد یونانیان بوده‌اند وچنانکه ایرانیان نیز ازآنان گرفتند ومسلمانان بعداً از آنها اقتباس‌کردند، سریانیهامردم باذوق وبانشاطی‌میباشند وهرموقع که ازبیداد ستمگران وغوغای جهانگیران آسوده میشدند بتحصیل وترویج علم می‌پرداختند وبهمان‌نظر توانستند در ایام آسودگی مدارس لاهوت وفلسفه وادبیات تأسیس‌کنند وپاره‌ای علوم‌را ازیونانی‌بسریانی ترجمه نمایند وبرآن شرح وتفسیر بنگارندو یاآنرا خلاصه‌کنند و فارغ‌التحصیل‌های همین مدارس‌بودندکه‌درزمان عباسیان‌علوم وفلسفه‌را بعربی‌ترجمه‌کردندوچنانکه خواهیم‌دیدبیشتر آنان‌از نسطوریان‌بودند واما دراینجافقط راجع‌بمعلومات واطلاعات خودآنهاصحبت‌میداریم.

سریانیها قریب‌پنجاه مدرسه در بین‌النهرین تأسیس نمودند ودرآن‌مدارس‌انواع‌مختلف علوم وادبیات را بسریانی و یونانی تدریس میکردند، مشهورترین‌مدارس آنان‌مدرسهٔ «رها» میباشدکه درقرن پنجم‌میلادی مرکز تعلیم فلسفهٔ ارسطو محسوب میشود ودر اواسط همان‌قرن پنجم منطق‌را بزبان خود ترجمه‌کردند وسرکیس رأس عین از استادان مشهور منطق درآن زمان میباشد . این استاد منطق پزشك عالیقدری هم بوده است و درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌های خطی ازترجمه‌های وی‌موجود است‌که یکی از ترجمهٔ ایساغوجی بسریانی ودیگر ترجمهٔ مقولات ارسطو تألیف‌فرفوریوس ودیگر کتاب‌نفس وغیره‌است وبعضی ازآن‌کتابهااخیراً چاپ وانتشار یافته است .

دراوایل‌قرن هفتم میلادی مدرسهٔ قنسرین واقع درکرانهٔ فرات ترقی‌کرده توسعه‌یافت چه درآن مدرسه فلسفهٔ‌یونان‌را بزبان‌یونانی تدریس میکردند وبسیاری از دانشمندان‌سریانی ازآن‌مدرسه فارغ‌التحصیل شدندکه ازآن جمله اسقف سویرس‌میباشدکه مدتی ازعمر خودرا بتحصیل فلسفه وریاضیات ولاهوت گذراند وهمینکه درآن‌مدرسه ازعلوم مزبورفارغ‌التحصیل شد قسمتی از آنرا بسریانی ترجمه‌کردو هنوز هم قسمتی از ترجمه‌های او درموزهٔ بریتانیا محفوظ است. پس‌از سویرس شاگردش یعقوب رهاوی واضع‌علم نجوم‌سریانی‌و از دانشمندان مشهور سریان است ودیگر اثناسیوس‌بلد شاگرد سویرس‌که اوهم دانشمند بزرگی‌بوده است. اثناسیوس جورجیوس معروف باسقف عرب (۶۸۶ میلادی) هم از شاگردان یعقوب رهاوی میباشد .

اسقف اخیر پاره‌ای ازکتابهای ارسطو را بسریانی ترجمه‌کرده است، عدهٔ‌دیگری از سریانی‌ها‌کتب افلاطون و ارسطو وسایر حکمای‌یونان را ترجمه نمودندکه شرح همهٔ آن‌در اینجاگنجایش ندارد. دیگراز مدارس مشهور آنان مدرسه نصیبین است‌که هشتصد دانشجودر آن‌مدرسه علوم عقلی و نقلی تحصیل میکردند .

سریانی‌ها در علم طب نیز سرآمد بودند وبیمارستان‌گندی شاپور بیشتر باکمك آنان (از آن‌جمله سرجیس رأس‌عینی‌که نامش‌گذشت) اداره‌میشد، آتاتوس امدی‌سمعان ــ طیبوتی- اسقف‌گریگوریوس‌کشیش (بطریرك) سیودوسیوس وغیره ازپزشکان‌نامی سریانی هستند ورمان عباسیان‌را درك‌کرده ودرخدمت خلفای عباسی میزیستند .

پزشکان سریانی در همانموقع‌که‌کتب طب‌یونانی را بعربی ترجمه میکردند بترجمهٔ همان‌کتب ازیونانی بسریانی مشغول بودند وعده‌ای فقط مشغول ترجمهٔ عربی وعده‌ای‌بترجمهٔ عربی وسریانی اشتغال داشتند .

مثلا سرکیس بعضی ازکتابهای جالینوس را بسریانی ترجمه‌کرد وموسی‌بن‌خالد آنرا ازسریانی بعربی ترجمه‌نمود. طیبوتی در اواخر قرن هفتم میلادی‌کتابی درطب وکتابهای دیگری نیز ترجمه نمود. خاندان بختیشوع و خاندان حنین وغیره نیز ازدانشمندان سریانی

هستندکه کتب مهمی از سریانی بعربی ترجمه کرده‌اند .

سریانی‌ها علم نجوم را از کلدانیان (نیاکان خود) ارث برده‌اند و کتابهائی درستاره‌شناسی دارند .

بردیصانی از علمای سریانی کتابی در نجوم داشته که اکنون نامش باقی مانده است ؛ رأس‌عینی کتابی درتأثیر ماه وحرکت آفتاب تألیف نموده است، سبکتی راجع به برجها کتاب نوشته است، یعقوب رهاوی (نامش گذشت). داودبیت ربانی موسی بن کیفا - عموئیل برشهاری وغیره نیز تألیفاتی درستاره شناسی دارند .

دانشمندان سریانی ازشیمی وریاضیات نیز بهره‌مند بودند وصرف ونحو وادبیات زبان خویش را نیز بخوبی میدانستند. معروف است که سریانی‌ها قواعد نحورا از یونانیان آموختند واز آنرو حروف سریانی‌را باحروف کوچك یونانی اعراب میگـذارند وبالا یاپائین حروف سریانی مینویسند، سریانی‌ها بقدری درزبان وادبیات یونانی ترقی کردندکه ایلیاد وادیسی‌را (بخوبی) بسریانی ترجمه نمودند و مترجم آن ادبیات ثیوفیل رهاوی از دانشمندان مشهور سریان‌است ۸۷۵ میلادی، ولی‌ترجمهٔ مزبور (جز دوبیت آن) ازمیان رفته است. گفته میشود همینکه سریانی‌ها بفکر ترجمهٔ ایلیاد برآمدند بـرای تلفظ صحیح اسامی (اعلام) حـروف یونانی را بجای حرکات استعمال کردند. موقع گفتگو ازحرکات خط عربی متذکر شدیم‌که سریانی‌ها نقطه‌را بجای حرکات بکار میبردند ولـی موضوع استعمال حروف یونانی بجـای حرکات غیر از آن است‌که درآنجا گفته شد و تاامروز سریانی‌های شرقی بجای‌حرکات نقطه استعمال میکنند وسریانیهای غربی حروف یونانی‌را بجای حرکات‌بکار میبرند .

علوم وادبیات هند پیش از اسلام

هندیها ملت‌علیم باستانـی هستند، سکنهٔ قسمت شمالی هند برادران ایرانیان ویونانیان میباشند .

این ملت از روزگارهای باستان اشعار رزمـی و بزمی سروده‌اند و بطوریکه از مطالعهٔ تاریخ آنان برمیآید هندیها از ایام خیلی قدیم دارای تاریخ وادبیات علوم وعادات ورسوم مخصوصی بوده‌اند تاآنجاکه پادشاهان ایران از پزشکان هندی استمداد میکردند و چنانکـه گفتیم انوشیروان برای بیمارستان خود (گندی شاپور) ازآنان کمك خواست. همین‌قسم خلفای‌عباسی درآغازکار اطبای هندی‌را برای‌معالجهٔ امراض‌خود استخدام میکردند وهمینکه ازمعالجهٔ اطبای‌ایرانی وسریانی نومید میشدند دست بدامن پزشکان هندی میزدند چه‌طریقهٔ معالجات هندی‌غیر ازطریقهٔ ایرانی ویونانی میباشد. کنکه - سنگهال - شاناك و غیره از پزشکان نامی هندی هستندکه پاره‌ای ازکتب هندی را بعربی ترجمه کرده‌اند .

هندی‌ها ستاره‌شناسی میدانستند، وبزبان هندی اسامی مخصوصی برای برجها ومواضع ستارگان وضع کرده بودند، هندیها سه‌طریقه داشتندکه در آن آراء وعقاید خـود را دربارهٔ

ستارگان شرح داده بودند، سه‌طریقهٔ مزبور عبارت بوده است از طـریقهٔ آرکهبر ـ طریقهٔ آرکند ـ و طریقهٔ دیگری‌که بزبان سانسکریت آن را سیدها نتا Siddhanta میگفتند و آن عبارت از زیجی است‌که در آن‌نظریات خودرا دربارهٔ ستارگان شرح داده‌بودند. زیج‌مزبور بدست‌عربها افتاد و بزبان عربی‌ترجمه شد و آنرا سندهند نامیدند.

هندی‌ها ارقام هندسی را اختـراع‌کردند و طریقهٔ خاصی در حساب ایجاد نمودند. عربها ارقام هندسی و طریقهٔ حساب هندی را از آنان‌گرفتند هندی‌ها از موسیقی نیز بهرهٔ وافری داشتند وپاره‌ای ازکتاب‌های موسیقی هندی رامسلمانان بعربی ترجمه‌کردند (شرحش خواهد آمد).

خلاصه

آری همینکه مسلمانان‌بفکر ترجمه ونقل علوم بزبان‌عربی برآمدند اوضاع ممالك اسلامی آنطور بودکه شرح دادیم وچنانکه ملاحظه‌شد بیشتر آن‌علوم، یونانی بوده ویونانیها درموقع بت‌پرستی آنرا وضع کرده بودند و یا ازملل متمدن دیگر اقتباس‌کرده بودند و چون آن‌علوم بفارسی و سریانی نقل‌شد مطابق اوضاع واحوال آن ملل تصرفاتی درآن بعمل‌آمد وپس‌از ظهور مذهب مسیح‌آن آئین نیز تأثیراتی درعلوم مزبور نمود.

در آن‌موقع عراق مرکز دانشمندان‌بود، پزشکان، ستاره شناسان، فیلسوفان وحساب‌دانهای بسیاری‌از ایرانی ورومی وهندی وسریانی درعراق‌گرد آمده‌بودند وموقعیکه خلفای عباسی‌درصددنقل علوم برآمدندکسانی رایافتندکه بانجام‌مقصود آنان‌همه نوع‌لیاقت واستعداد داشتند.

عرب و علوم بیگانه

چه شد که عربها بفکر نقل وترجمهٔ علوم بیگانه بر آمدند؟

در قسمت مربوط بعرب و قرآن و اسلام گفته شد که بعقیدهٔ مسلمانان صدراسلام، اسلام هرچه ازپیش بوده ازمیان میبرد وجز قرآن چیز دیگری نباید خوانده شود، از آنرو سوزانیدن کتابهای یونـانی و فارسی دراسکندریه وفارس بر آنان آسان مینمود، لذا توجهی بسایر علوم نکرده ومتوجه قرآن واحکام قرآن شدند وفقط بعلوم اسلامی ازقبیل فقه ونحو وتاریخ فتوحات وامثال آن پرداختند .

مردمان بومی ممالك اسلامی مانند ایرانیان و رومیان سعی داشتند که خلفاء را بعلوم پیشینیان بخصوص طب وفلسفه متوجه سازند ولی خلفاء بگفتهٔ آنان گوش نمیدادند وحرفشان را نمیپذیرفتند .

تردید وممانعت خلفاء از ترویج علوم (غیر اسلامی) پیشینیان را میتوان از واقعهٔ ذیل دانست :

«یکی ازکشیشان سریانی بنام هرون بن امین ازعلم طب اطلاع کامل داشت وکتابی بزبان سریانی درآن علم تألیف نموده بود . در زمان خلافت مـروان بن حکم مـرد دانشمندی بنام ماسرجویه سریانی نژاد ویهودی مذهب که در طب متبحر بود کتاب هرون را ازسریانی بعربی ترجمه کرد، کتاب مزبور همچنان درخزانهٔ خلفای بنی امیه باقی ماند تاخلافت بعمربن عبدالعزیز رسید وعده‌ای ازعلاقمندان بخلیفه مراجعه کردند و خواهش نمودند آن کتاب را در اختیار آنان بگذارد، عمر مدت چهل روز باخدا راز ونیاز داشت واستخاره واستشاره میکرد که آیا باتقاضای آنان موافقت کند ویا نکند وسرانجام کتاب را در دسترس مردم قرار داد حال اگر نسبت بانتشار کتاب طب تاآن درجه سخت گیری میشده طبعاً راجع بفلسفه وعلوم دیگر بیشتر ممانعت میشد .

اما همینکه مملکت اسلام توسعه یافت و مسلمانان از انشای علوم اسلامی فارغ شدند کم کم بفکر علوم وصنایع افتادند وبرای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند وطبعاً در صدد تحصیل علم وصنعت بر آمدند وچون از کشیشان مسیحی مطالبی ازفلسفه شنیده بودند از سایر علوم بفلسفه علاقه‌مند گشتند بخصوص که احادیث وارده از (حضرت) رسول اکـرم (ص)

آنان را به تحصیل علم وبخصوص فلسفه تشویق مینمود که ازآنجمله فرموده است :

«علم بیاموزید اگرچه علم درچین باشد، حکمت (فلسفه) گمشدهٔ مؤمن است ازهرکه بشنود فرامیگیرد واهمیت نمیدهد که ازکی استوکی آنرا گفته‌است، آموختن علم برهرزن ومرد مسلمان واجب است. ازگهواره تاگورعلم بیاموزید.»

ولی مسلمانان یکمرتبه بتمام‌علوم متوجه نشدند بلکه بنابمقتضیات زمان تدریجاً علوم پیشینیان را فراگرفتند.

نخستین کسی که بآن کار دست زد

نخستین کسیکه ازمیان عربها بتحصیل علوم بیگانه (دخیل) مبادرت نمود نضربن حارث بن‌کلدهٔ ثقفی پسرخالهٔ پیغمبراکرم میباشد، حارث پدرنضر ازطبیبان نامی‌عرب معاصر حضرت رسول بود، نضر مثل پدربایران وسایرممالك مجاورسفر کرد وازعلمای یهود ونصاری مطالبی ازحکمت وفلسفه‌آموخت وعلم طب را ازپدرفراگرفت. نضر دردشمنی با پیغمبر(ص) همکارابوسفیان بود، چه‌که وی‌ازطایفهٔ ثقیف بوده وثقیف‌هم،هم پیمان‌بنی‌امیه‌بودند، نضرمطالب نامربوط ناسزائی دربارهٔ حضرت رسول(ص) میگفت ومیکوشید ازعظمت ومنزلت پیغمبر(ص) نزد مردم مکه بکاهد، ازآنروهمینکه درجنگ بدر اسیرمسلمانان شدبامرحضرت رسول (ص) کشته شد ونامش ازبین رفت.

نضرفقط درفلسفه وحکمت مطالعات‌داشت ولی چیزی ازآن مطالب بعربی‌ترجمه نکرد و اولین ترجمه‌ای که از علوم بیگانه بزبانی عربی صورت گرفت توسط خالدبن یزیدبن معاویه استکه اورا حکیم‌آل مروان میگویند، خالد پس‌ازمرگ برادرش معاویهٔ دوم بفکر خلافت افتاد ولی مروان‌بن حکم اورا مغلوب ساخت وخلافت ازخاندان ابوسفیان بخاندان مروان منتقل گشت وهمینکه خالد ازخلافت نومید شد دنبال تحصیل رفت. درآنزمان علم کیمیا (شیمی) درمدرسهٔ اسکندریه بسیار رایج بود. خالد عده‌ای از فارغ‌التحصیل‌های‌آن مدرسه رابشام‌آورد تا باوشیمی درس بدهند وازآن جمله راهبی رومی بنام مریانوس بخالد شیمی‌یادمیدادوچون‌خالد ازآن صنعت بهره‌مندگشت درصدد ترجمهٔ کتاب شیمی بعربی برآمد وعردی بنام‌استیفان قدیم بامرخالد شیمی‌را برای نخستین بار بعربی ترجمه نمود.

خالد بعلم نجوم نیزعلاقمند بود ومقداری‌لوازم ستاره شناسی برای خود فراهم ساخت وشایدهم‌کتابی درآن‌علم بامروی ترجمه شده‌که مااطلاع نداریم. اماکسانیکه درقرن چهارم هجری‌کتابخانهٔ قاهره را دیده‌اند درآنجایك‌کره مسی ازکارهای بطلمیوس مشاهده کرده‌اند که روی‌آن نوشته شده بود :

«این‌کره بفرمان خالدبن یزیدبن معاویه حمل‌شده‌است».

پس‌ازکتاب خالد دومین‌کتابی‌که ازعلوم‌بیگانه (دخیل) بعربی‌ترجمه شده همان‌کتاب هرون‌بن‌اعین استکه ماسرجویه (نامش‌گذشت) آنرا ازسریانی بعربی‌منتقل نمود، اصل‌کتاب

مزبور سی مقاله بوده ومترجم دومقاله برآن افزوده است .

نقل وترجمهٔ علوم درزمان عباسیان

منصور- ستاره شناسی- پزشکی

منصور - سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی توجهی بعلوم نداشت، چه که دیری نپائید پس ازاو برادرش منصور (۱۳۶-۱۵۸) بخلافت رسید، منصور مرد سختگیر با تدبیر بود وچون در زمان وی شورشهای داخلی زیاد شد بیشتر اوقات منصور بجنگ گذشت و با آنکه مدت حکمرانی وی طولانی گشت قسمت عمدهٔ آن بساختن بغداد وزد و خوردهای داخلی برگزار گردید .

ستاره شناسی

منصور ازعلم فقه بهرهٔ بسیاری داشت ولی بستاره شناسی وعمل باحکام ستاره عقیده‌مند بود وبدون مشورت ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمیبرد، وی اول خلیفه‌ایست که ستاره شناسان راببارگاه خودآورد وپس ازوی سایر خلفاء ازاوپیروی کردند. ایرانیان درآنروز از ستاره شناسی اطلاع داشتند و لذا منصورجمعی ازستاره شناسان ایرانی را بخدمت خویش خواند ومشهورترین آنان نوبخت زرتشتی است که بدست منصور اسلام آورد. نوبخت از حرکات ستارگان ونتایج آن حرکات با خبر بوده وچون منصور بآن جریانات علاقه داشت همه‌جا نوبخت را باخود میبرد. سرانجام نوبخت بواسطهٔ پیری ازملازمت خلیفه درسفروحضرعاجز گشت وبفرمان خلیفه پسر خودابوسهل نوبخت را ملازم خلیفه قرارداد. خاندان نوبخت مدتها درخدمت عباسیان باقی ماندند و کتابهائی در حرکات کواکب واحکام آن برای عباسیان ترجمه کردند و چون مردمان دانشمندی بودند در علوم گذشتگان تحقیقات انجام داده و رأی و نظر خویش را برآن می‌افزودند .

ابراهیم فزاری وپسرش محمد وعلی بن عیسی اسطرلابی از ستاره شناسان نامی زمان منصور میباشند وچون منصور بستاره شناسی واوضاع کواکب علاقه‌مند بود عده‌ای ستاره شناس ازهند وروم و ایران بخدمتش رسیدند، ازآنجمله مردی درسال ۱۵۶ ازهند به بغداد رسید که اززیج سید هنتا (ذکرش گذشت) اطلاع وافی داشت. این مردکتابی درعلم نجوم مطابق عقاید هندیان بمنصور نشان داد، منصور دستورداد کتاب مزبور رابعربی ترجمه کنند وازروی آن کتابی بزبان عربی درستاره شناسی تألیف نمایندکه برای عربها مأخذ اطلاعات نجومی باشد. محمدبن ابراهیم فزاری اینکاررا انجام داد وستاره شناسان آن را سند هندکبیر نامیدند، تازمان مأمون مطابق آن کتاب عمل میکردند .

ازآن ایام مسلمانان بستاره شناسی ومتعلقات آن علاقه مند شدند وازستاره شناسی به هندسه متوجه گشتند. منصور شرحی بپادشاه روم نگاشته ازوی خواست ترجمهٔ عربی پاره‌ای ازکتب علمی را (علم نجوم وهندسه) برای او بفرستد. پادشاه روم کتاب اقلیدس وبعضی کتب علوم طبیعی رانزد منصور فرستاد وشایدکتاب مجسطی هم جزء آن بوده زیراکتاب مزبور نیز

ازعلم نجوم گفتگو میدارد .

ولی ظاهراً ترجمهٔ این کتابها مرتب نبود، چه اقلیدس ومجسطی در زمان هرون و مأمون بعربی ترجمه شد. خلاصه اینکه علاقهٔ منصور بستاره شناسی سبب شد پاره‌ای از کتب مربوط بستاره شناسی ومتعلقات آن (هندسه وغیره) بامر آن خلیفه بعربی ترجمه شود .

طب - پزشکی

طب یکی دیگر ازعلومی بود که زمان منصور به نقل وترجمه آن دست زدند، چون منصور دراواخرعمردچار مرض معده شده اشتهایش از دست رفت و پزشکان درباری کاری نمیتوانستند، لذا منصور آنان را خواسته پرسید آیا پزشك حاذقی نمیشناسید که بمعالجهٔ من کمك کند ؟ همه گفتند کسی بهتر از جورجیس رئیس بیمارستان گندی شاپور وجود ندارد، جورجیس بن بختیشوع از پزشکان حاذق سریانی بود ودرعلم طب تألیفات مهمی دارد وبواسطهٔ حذاقت وکاردانی رئیس بیمارستان گندی شاپور بزرگترین مدارس طب آنزمان شده بود .

منصور کسی نزد اوفرستاده احضارش کرد، جورجیس میخواست تأخیر کند ولی فرستادهٔ منصور اورا بکشتن تهدید کرد، جورجیس بیمارستان را به پسرش بختیشوع سپرد وخود بادو شاگردش ابراهیم وعیسی بن شهلا عازم بغداد شد وپس ازورود به بغداد نزد خلیفه آمده اورا بفارسی وعربی دعا کرد. جورجیس مرد باوقار زبان آور باهیبتی بود وبدان جهت منصور وی رانیکو پذیرفت وازاو پرسشهائی کرد. جورجیس پاسخ پرسشهای اورا بخوبی داد وبیشتر در دل منصور جای گرفت. پس از آن منصور شرح بیماری خویش را گفت، جورجیس بادقت آنرا شنیدا ظهارداشت که تورا بزودی معالجه میکنم. منصور طبیب را خلعت پوشانیدودرکاخ مخصوصی جاداده گرامی داشت. جورجیس روز دیگر نزد خلیفه آمد وادرار اورا ملاحظه کرده داروی مناسبی داد وخلیفه بهبود یافته حالش خوب شد وجورجیس را از بازگشت بگندی شاپورمنع کرد. منصور چون جورجیس را مرد پاکدامن باایمانی (دردین خودش) دید بیشترمجذوب اوشد، منصور که میدانست جورجیس بی زن وبچه بهبغداد آمده سه کنیز رومی وسه هزاردینار برای اوفرستاد، طبیب پولها راگرفته کنیزان را پس فرستاد وهمین که منصور اورا مؤاخذه نمود جورجیس گفت مامسیحیان یك زن اختیار میکنیم وتااوزنده‌است زن دیگر نمیگیریم . منصور این پاکدامنی جورج راپسندید واورا بیش ازپیش مقرب درگاه ساخت واجازه داد که وی بحرمسرا بیاید وهم خوابه‌های منصور را علاج کند .

چنانکه گفتیم جورج بتألیف علاقه داشت وزبانهای عربی، سریانی، فارسی، یونانی‌را بخوبی میدانست وهمینکه نزدمنصور مقرب شد علاوه برکتابهائیکه بسریانی تألیف کرده بود پاره‌ای کتب طبی را ازیونانی برای منصور بعربی ترجمه کرد ولی پیش از جورجیس عده‌ای ازاطباء که درخدمت امویان بودند بعضی کتابهای طبی برای خلفای اموی بعربی تألیف کرده بودند. معمولا درزمان بنی‌امیه اطبای درباری ودولتی موظف بودند کتابی درفن خودشان بنام

فرزندشان یایکی‌ازشاگردانشان‌بانام خودشان تألیف کنند وغالباً بجای‌کتاب، جونگ‌تألیف میکردند، مانند جونگی که میثادوق طبیب حجاج متوفی بسال ۹۰ برای پسرش تهیه‌کرد و نیز کتابی دربارهٔ داروها وطریقهٔ استعمال‌آن تألیف نمود. بهر حال خاندان بختیشوع مدتی درپرتو توجه عباسیان به طب وسایرعلوم بهترین خدمتها راانجام دادند .

بنابرآن منصور نخستین خلیفه‌ایست‌که به نقل وترجمهٔ‌کتاب های قدیم توجه‌کرد ولی تنها به نجوم وهندسه وطب اکتفاء نمود ودرزمان وی ابن مقفع‌کلیله ودمنه رابعربی ترجمه کرد. درزمان مأمون عباسی فلسفه و منطق وسایر علوم بعربی ترحمه شد. مؤلف الفهرست میگوید: ابن‌مقفع بعضی‌ازکتابهای منطق وطب راکه ایرانیان ازیونانی‌ترجمه‌کرده بودند از فارسی بعربی ترحمه‌کرد وشاید هم ابن‌مقفع‌آن را برای خودش ترجمه‌کرده باشد .

مهدی ورشید

درزمان مهدی (۱۵۸-۱۶۹) اختلافات مذهبی ونزاعهای دینی رو بفزونی گذارد چه‌که ابن‌مقفع و دیگران پاره‌ای ازتألیفات مانی و وابن‌دیصان ومرقیون وغیره را ازفارسی وپهلوی بعربی ترحمه‌کرده بودند وعده‌ای هم‌کتابهائی درتأییدآن مذاهب تألیف‌کردند وطبعاً اختلافات وکشمکش‌های مذهبی درگرفت وزندیق‌ها افزون‌گشته‌آراء وعقایدشان انتشار یافت. مهدی متکلمین (علمای علم‌کلام) را برآن داشت‌که‌کتابهائی در رد زندیقها تألیف‌کنند ودرهرحال‌مهدی مجال بیش ازآن بدست نیاورد وهادی جانشین مهدی دوام نیافت وکارمهمی انجام نداد .

اماهرون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳) موقعی بخلافت رسیدکه بواسطهٔ‌آمد وشد دانشمندان و پزشکان هندی وایرانی وسریانی‌به بغداد افکار مردم تاحدی پخته شده بود وتوجهات عمومی بعلوم وکتب پیشینیان توسعه یافته بود . دانشمندان غیرمسلمان‌که زبان عربی آموخته بودند وبامسلمانان معاشرت داشتند‌آنانرا بفراگرفتن علوم‌گذشته تشویق میکردند، ولـی باز هم مسلمانان از توجه بعلوم بیگانه، جز علم پزشکی بیم داشتند، جه بفکرشان رفته بودکه جز طب هرعلم بیگانهٔ دیگرمخالف‌اسلام است. بااین همه چون پزشکان نزد خلفاء مقرب شدند وغالب‌آنان دوستدار منطق وفلسفه بودند وازآن علم بهره‌ای داشتند، خواه ناخواه خلفاء را بشنیدن مطالب منطقی وفلسفی مشغول میداشتند. رفته رفته خلفاء بافلسفه و منطق‌آشنا شدند وباآن خوگرفتند تا آنجاکه اگرکشوری یاشهری را فتح میکردندکتابهـای‌آنجا را آتش نمیزدند ونابود نمیساختند بلکه دستور میدادندکتابهارابه بغداد بیاورند وبزبان عربی‌ترجمه کنند جنانکه هرون پس ازفتح آنقره وعموریه وسایر شهرهای رومکتاب‌های بسیاری درآن بلاد بدست‌آورد وآنرا به بغداد حمل‌کرد و طبیب خود یوحنا ابن ماسویه را دستور دادآن کتاب‌ها را بعربی‌ترجمه‌کند . اماکتابهای مزبور راجع به طب یونانی بود وجیزی ازفلسفه درآن یافت نمیشد .

درزمان هرون‌کتاب اقلیدس برای مرتبهٔ اول توسط حجاج‌بن مطربعربی‌ترحمه شد و

این ترجمه را هرونیه میگویند و باردیگر درزمان مأمون آن کتاب بعربی ترجمه شد و این دومی رامأمونیه میخوانند. یحیی بن خالد برمکی درزمان هرون کتاب محسطی رابعربی ترجمه کرد وعده‌ای آن کتاب را تفسیر کردند وچون بخوبی از عهده برنیامدند هرون اباحسان و سلما مدیر بیت‌الحکمه را بآن کار گماشت وآنان مجسطی رابادقت تصحیح وتفسیر نمودند.

مأمون وفلسفه ومنطق

کتابهای فلسفی درزمان مأمون ترجمه شد وآنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی خود مأمون بآن کار بود ازآغازاسلام مسلمانان بآزادی گفتار وفکر ومساوات معتاد بودند واگرهریك ازآنان دربارهٔ امورسیاسی وغیره فکری بخاطرش میرسید بی‌پروا آنرا بخلیفه وباامیر ابراز میکرد وابهت مقام فرمانروائی اورا ازاین کار بازنمیداشت، همین قسم درامور دینی نیزدونوع آزادی عقیده داشتند واگر کسی چیزی ازمعنای آیه وباحدیث درك میکرد وآنرامخالف نظردیگران میدید نظرخودرا آشکارامیگفت وبا مخالفان مناظره ومجادله میکرد و همین آزادی فکر وعقیده سبب پیدایش مذاهب مختلف گشت بقسمی که پس‌ازانقضای دورهٔ صحابه وآغازقرن دوم هجری فرقه‌های متعددی درآئین اسلام پدیدآمد که‌ازجملهٔ آنهافرقهٔ معتزله بود. معتزله گروه بسیاری هستندواساس مذهب آنان تطبیق دین وعقل میباشد واگر بادقت درافکار و عقایدآنان مطالعه شود معلوم میگردد که بعضی ازافکار وآراء آنان باجدید ترین آراء انتقادی مذهبی امروز موافق درمیاید. اگر چه چندین قرن از پیدایش وتحقیق آن افکار (افکار معتزله) میگذرد و ازآنرو معتزله را اصحاب عدل وتوحید میخوانند [1].

مأمون واعتزال

مذهب اعتزال در اواخر قرن اول هجری پدید آمد وچون اصول این مذهب پیروی از احکام عدل ومنطق بود لذا پیروان زیادی در مدت کوتاهی پیداکرد. در فصل مربوط به فقه گفتیم که منصور عباسی با پیروان طریقهٔ رأی وقیاس موافق بود وابا حنیفه را پیش آورده با نظر او همراه شد، این فکر ونظر منصور پس از وی در میان عباسیان باقی ماند. اتفاقاً مذهب معتزله با این طریقه (پیروی از رأی وقیاس) بسیار نزدیك است، چون طایفهٔ مزبور کوشش دارند عقاید خود را با ادلهٔ عقلی ثابت کنند وبدانواسطه هرکس راکه مطلع از منطق وگفته‌های ارسطو میدیدند دنبال اورا میگرفتند واز او برای تأیید نظر خودشان وجدال با مخالفان استمدادمیکردند وچنانکه گفته شد در زمان خلافت مهدی بواسطهٔ کثرت زنادقه این فکر (پیروی از منطق)

---

۱ ـ مؤسس فرقهٔ معتزله واصل‌بن عطاء غزالی (فارسی) ازشاگردان حسن بصری مشهور واز رجال متکلم اواخرقرن اول واوایل قرن دوم هجری میباشد. میگویند واصل بااستادش حسن بصری راجع بگناه و گناهکار اختلاف نظر پیداکرد وازحلقهٔ درس حسن خارج شده بکناری رفت وازهمان گوشه مردم رابه پیروی ازافکار وعقاید خویش دعوت‌کرد. حسن‌که این را دید بیاران خودگفت :
اعتزل‌عنا ـ واصل ازماکناره‌گرفت وازآنرو پیروان واصل بمعتزله یعنی گوشه گیران مشهور شدند. مترجم

بیشتر شایع شد و باحتمال قوی در نتیجهٔ نیازمندی بمنطق وفلسفهٔ یونانی ویا احساس احتیاج بآن، علم کلام در میان مسلمانان پدید آمد.

طایفهٔ برامکه نیز از پیروان رأی وقیاس بودند وطبعاً بعلم توجه واشتیاق داشتند، و بدان جهت پیش از مأمون به ترجمهٔ کتابهای علمی مشغول شدند ودر خانه‌های خویش انجمن مباحثه ومناظره تشکیل میدادند. ظاهراً هرون با اینکار آنان موافق نبود وبرامکه از بیم هرون تظاهر بآن عمل نمیکردند.

همینکه مأمون خلیفه شد (۱۹۸-۲۱۸) اوضاع تغییر یافت، چه که مأمون مرد باهوش مطلعی بود و بطریقهٔ قیاس میل وافر داشت و بسیاری ازکتب قدیمه را که قبل از وی ترجمه شده بود مطالعه وبررسی کرده بود ودر نتیجه بیش از پیش بطریقهٔ قیاس متمایل گشت وسرانجام مذهب معتزله را پذیرفته بزرگان آن طایفه را (ابی‌الهذیل علاف ابراهیم‌بن‌سیار وغیره) بخود نزدیك ساخت ومجالس مناظره با علمای علم کلام تشکیل میداد ودر مذهب اعتزال پابرجا ماند وپیروان آن طریقه را همراهی کرد ودر اثر این توجه مأمون حرفهائی که اظهار آن (بواسطهٔ بیم از فقهاء) ممکن نبود بی‌پرده در میان مردم شایع شد واز آن جمله صحبت از مخلوق بودن قرآن که یکی از دعاوی معتزله میباشد.

اتفاقاً مأمون پیش از رسیدن بمقام خلافت بآن‌موضوع (خلق قرآن) معتقد بود و مسلمانان میترسیدند که مبادا مأمون خلیفه شود وآن عقیده را ترویج کند تا حدی که فضیل بن عیاض علناً میگفت من از خدا برای هرون طول عمر میخواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم.

اما بالاخره مأمون خلیفه شد وبه پیروی از معتزله تظاهر کرد. فقهای عامه که این را دیدند جار وجنجال برپاکردند واکثریت مسلمانان نیز برخلاف معتزله بودند ودر نتیجه برای مأمون تولید زحمت کردند. مأمون که نمیتوانست از نظر خود برگردد از راه مناظره ومباحثهٔ علمی وارد شد ومجالس بحث وگفتگو تشکیل داد تا با عقل ومنطق گفته‌های طرفین سنجیده شود وبرای تأیید مباحث منطقی دستور ترجمهٔ کتب فلسفی ومنطقی صادر نمود تا هرچه زودتر از یونانی بعربی ترجمه شود و خود نیز آن ترجمه‌ها را مطالعه میکرد و عقیده‌اش دربارهٔ معتزله بواسطهٔ مطالعهٔ کتب مزبور محکم‌تر میگشت ولی عامهٔ مردم چنانکه مسلم‌است زیر بار حرف حساب ومنطق نمیرفتند، مأمون که این را دانست واز مماشاة نومید شد بفتوای قهریه دست زد ودر اواخر خلافت خویش با مخالفان اعتزال بخشونت رفتار کرد وهنگامی که خارج بغداد بود باسحق‌بن ابراهیم والی بغداد دستور داد قضاة وشهود واهل علم را امتحان کند وهرکدام آنان که به مخلوق بودن قرآن اقرار دارد آزاد گردد وکسانی که آن عقیده را ندارند بآنان تعلیم داده شود.

با مطالعهٔ این مراتب چنان بنظر میرسد که مأمون بواسطهٔ کثرت اطلاعات وآزادی

عقیده وتمایل بقیاس عقلی از ترجمهٔ علوم یونانی بعربی باك نداشت وابتداء برای تأیید مذهب معتزله بترجمهٔ کتب منطق وفلسفه دست زد سپس به ترجمهٔ کلیهٔ تألیفات ارسطو ازفلسفه وغیره پرداخت ودر اوایل قرن سوم هجری ترجمهٔ آن کتابها آغاز گشت. معتزله مانند تشنه‌ای که بآب زلال برسند مطالب فلسفی ارسطو را دریافته وآن راکاملا بررسی ومطالعه کردند ودر نتیجه برای مبارزهٔ بامخالفان نیروی تازه‌ای بدست آوردند وهمانطور که مسیحیان پس از مطالعهٔ کتب منطقی یونان، فلسفهٔ جدید افلاطونی انشاء نمودند مسلمانان هم پس ازآن مطالعات دارای علم کلام شدند.

مأمون وترجمهٔ کتابهای یونانی

راجع بعلت مبادرت مأمون بترجمهٔ کتاب‌های یونانی مطالب بسیاری گفته‌اند، از آنجمله ابن‌ندیم مؤلف الفهرست چنین میگوید: «مأمون شبی ارسطاطالیس حکیم را در خواب دید و از او مسائلی پرسید وچون از خواب برخاست بفکر ترجمهٔ کتابهای حکیم افتاد ونامه‌ای بپادشاه روم نگاشته از وی خواست منتخباتی از علوم قدیم که در بلاد روم ذخیره شده برای وی بفرستد، پادشاه روم پس از گفتگوی بسیار این خواهش را پذیرفت، مأمون عده‌ای را (مانند حجاج‌بن‌مطر وابن‌بطریق وسلماصاحب بیت‌الحکمه) مأمور انجام آن مهم نمود، آنان نیز آنچه راکه در بلاد روم یافتند و پسندیدند جمع‌آوری کرده نزد مأمون فرستادند ومأمون دستور ترجمهٔ آنرا داد».

ابن‌ابی‌اصیبعه مؤلف طبقات‌الاطباء وابوالفرج مؤلف مختصرالدول و دیگران نیزاین داستان را نقل کرده‌اند وتصور میرود که آنها هم ازمؤلف‌الفهرست اقتباس کرده باشند. درهر صورت علت هرچه باشد شکی نیست که مأمون در ترجمهٔ کتاب‌های یونانی کوشش بسیار نمود وپول زیادی درآن‌راه صرف کرد بقسمی که درمقابل وزن کتابها طلامیداد و بقدری درترجمهٔ کتابها توجه داشت که وی روی هرکتابی که بنام او ترجمه میشد از خود علامتی میگذارد و مردم رابخواندن وفراگرفتن آن‌علوم تشویق میکرد وباحکماء خلوت نموده از معاشرت و صحبت آنها لذت می‌برد.

ثروتمندان وبزرگان واعیان دولت نیز بمأمون تأسی میکردند وارباب منطق وفلسفه راگرامی میداشتند ودرنتیجه مترجمین بسیاری از عراق وشام وایران به‌بغداد آمدند وچه بساکه نسطوریان ـ یعقوبیان ـ صابئه ـ زرتشتیان ـ رومیان ـ برهمن‌های هندی میان آنان بودند واز زبانهای یونانی وفارسی وسریانی وهندی (سانسکریت) ونبطی ولاتینی وغیره کتاب ترجمه میکردند.

تعداد کتاب فروش وکاغدفروش در بغداد فزونی یافت وانجمن‌های علمی وادبی متعدد گشت، مردم بیش‌از هرکار بمباحثات علمی ومطالعه پرداختند وپس ازمأمون نیز این نهضت دوام یافت وعده‌ای ازخلفای عباسی رویهٔ مأمون را ادامه دادند ومهمترین کتب قدماء بعربی

ترجمه شد.

مترجمین (ناقلان) علوم در زمان عباسیان

سابقاً گفته شد که کمی پیش‌از اسلام‌میان سریانی‌ها یك‌نوع نهضت‌علمی موجود بود وکتابهای یونانی را بسریانی ترجمه کرده بسیاری از آن کتب را مطالعه وبررسی میکردند وبخصوص در طب وفلسفه پیشرفتهائی نمودند تا آنجاکه بعضی از آنها بریاست بیمارستان گندی شاپور رسیدند وزبان یونانی رادر مدارس خود تدریس میکردند وهمینکه مرکز خلافت به‌بلاد آنان (عراق) منتقل شد وبغداد بواسطهٔ آمد ورفت اقوام وملل مختلف اسلامی روبآبادی گزارد سریانی‌ها نیز برای امرار معاش به‌بغداد آمدند وهمانطورکه امروز عربها برای گذران روز انگلیسی میآموزند سریانی‌های آنروز به‌تحصیل زبان عربی مشغول شدند وچون عدالت ومساوات عباسیان (در اوایل‌کار آنان) را دیدند آمیزش بامسلمانان واعراب راپسندیدند، چه‌که عباسیان درآغاز امربقدری نسبت برعایای خود آزادی داده بودندکه مسیحیان برای رفع‌اختلافات مذهبی واوضاع واحوال قومی بخلفای عباسی مراجعه میکردند وحکمیت آنان‌را میپذیرفتند وهمین خوشرفتاری وعدالت خواهی عباسیان سبب شدکه عده‌ای از ایرانیان لایق وکاردان به‌بغداد آمدند ودر دستگاه خلافت‌راه یافته درادارهٔ امورکشور باآنان کمك‌کردند. اتفاقاً عده‌ای ازآن ایرانیان‌که در دستگاههای دولتی بودند از علم وادب نیز بهره‌داشتند وبه‌پیشرفت علم مساعدت مینمودند.

خلفای عباسی گروهی ازپزشکان هندی‌را برای استفاده ازمعلومات طبی‌آنان استخدام کردند ودر نتیجه بغداد مرکز دانشمندان گردید.

همینکه خلفای عباسی بفکر ترجمهٔ‌کتب علمی برآمدند از وجود دانشمندان عراق و شام وایران وهند استفاده‌کردند وچون خلفاء همه نوع‌مساعدت مالی وغیره بااین دانشمندان میکردند طبعاً عدهٔ‌آنان روزافزون میشد، بیشتراین مترجمین ازنسطوریان انتخاب میشدند. چه آنان درترجمه تواناتر از سایرین بودند وبرفلسفه وعلوم یونانی احاطهٔ بیشتری داشتند وگروهی از ایرانیان وهندیان نیزکتب هندی وفارسی را ترجمه میکردند وغالباً این شغل (ترجمه) درخاندان مترجمین باقی میبود ، بقسمی‌که ازیك خانواده تاچندین پشت مترجم وناقل برمیخاست واینك اسامی نامی‌ترین ناقلین ومترجمین زمان عباسیان:

۱- خاندان بختیشوع: سردستهٔ اینان جورجیس بن بختیشوع پزشك منصور است (شرحش‌گذشت)که از نسطوریان سریانی میباشد، پس‌از مرگ جورجیس هرون پسر او بختیشوع راازبیمارستان‌گندی شاپور احضارکرد (همانطورکه منصور خود جورجیس را احضارکرده بود) وچون بختیشوع به‌بغداد آمد هرون پزشکان خود (ابوقریش‌عیسی - عبدالله طیفوری - داودبن‌سرابیون وغیره) راگفت: که بختیشوع را امتحان‌کنند، وچون‌آنان بختیشوع رادیدند بهرون‌گفتند: که ای‌خلیفه کسی ازما یارای سخن بااین مرد ندارد! چه

که اوخود جان کلام است وخود وپدر وقومش از فلاسفه‌اند.

این گفتهٔ آنان عظمت مقام خاندان بختیشوع را در علم فلسفه میرساند. باری هرون بختیشوع را رئیس پزشکان قرار داد. بعد از بختیشوع پسرش جبرائیل بآن مقام رسید واز خلفاء اموال وانعام بسیار دریافت داشت. پس ازمرگ جبرائیل پسرش بختیشوع بن‌جبرائیل رئیس اطباء وپزشك مخصوص خلفاء شد وچنان ثروت وجاه ومقامی بهمرساند که هیچ یك از پزشکان آنجاه ومال و منصب را نداشتند. جبرائیل بن‌عبدالله بن‌بختیشوع پزشك مخصوص مقتدر عباسی وپسرش عبیدالله‌بن جبرائیل نیز از پزشکان نامی ودانشمندان معروف این خاندان میباشند. این شش پزشك در علم طب سرآمد عصر خویش محسوب میشدند ولی جز جورجیس اول هیچ کدام آنان کتابی ترجمه نکردند واینکه نام آنان را جزء مترجمان آوردیم برای آن است که بیشترشان در علم طب کتابهای مفیدی تألیف نمودند وبعضی ازآنان مترجمهائی برای ترجمهٔ کتب طب یونانی بسریانی استخدام کرده‌اند.

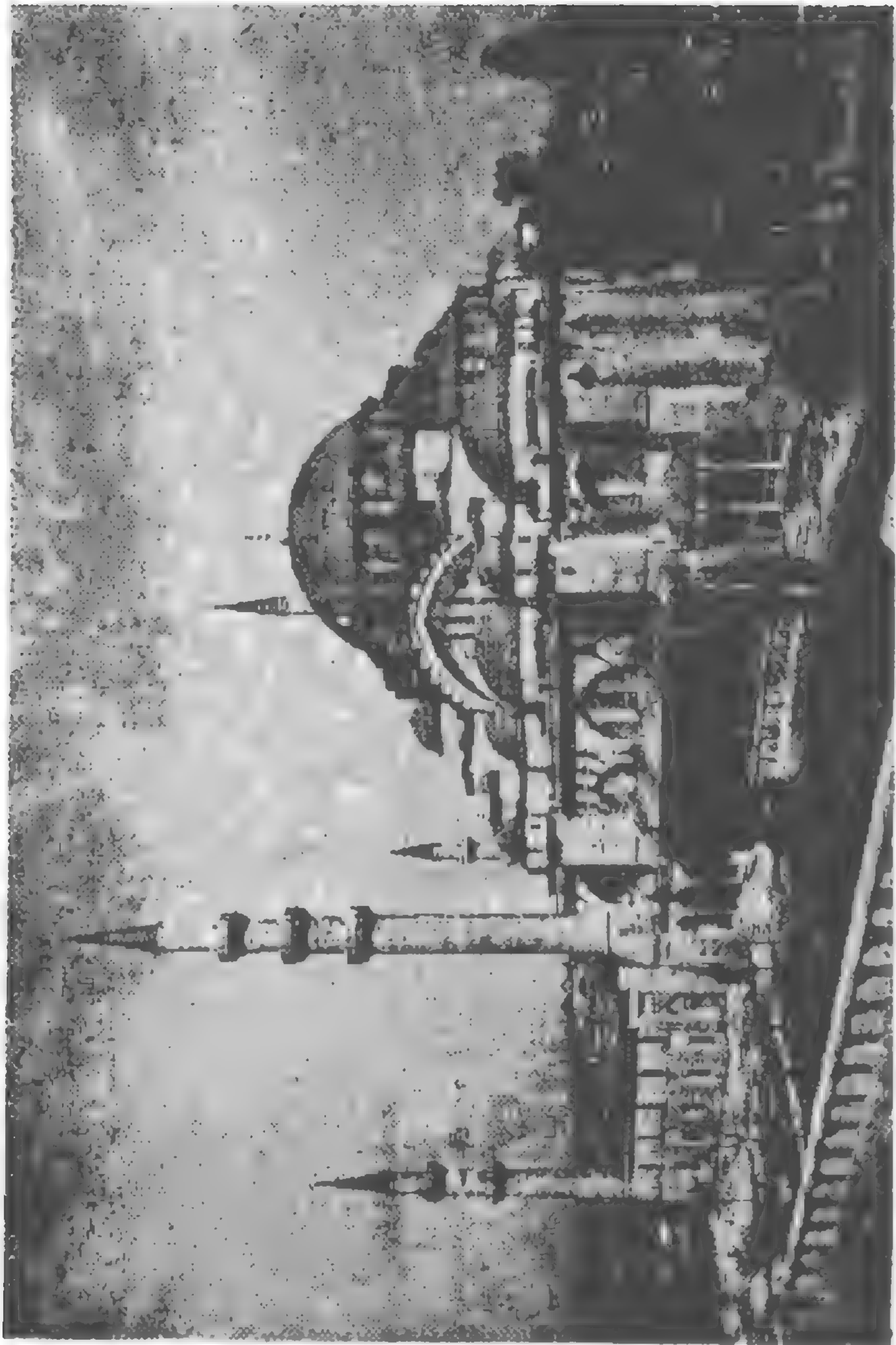
۲ـ خاندان حنین: سرخاندان آنان حنین‌بن‌اسحق عبادی معروف به‌شیخ‌المترجمین از مسیحیان حیره در سال ۱۹۴ متولدشد، پدرش سوداگر بود، خودش به‌بصره آمده زبان عربی آموخت، آنگاه به‌بغداد رفت تاطب بیاموزد ولی بااشکالات بسیار مواجه شد، چه در آنروزها پزشکان بخصوص پزشکان گندی شاپور نمیخواستند مردم بازاری وارد سلسلهٔ اطباء بشوند، موقع آمدن حنین به‌بغداد مهمترین مدرس طبی، مدرس یوحناابن ماسویه بودکه از فارغ‌التحصیلان نامی بیمارستان گندی شاپور میباشد. حنین بمجلس درس او حاضر شد، اتفاقاً روزی از آنچه‌که نزد وی‌میخواند مطلبی پرسید یوحنا بخشم آمده گفت:

«مردم حیره را بهطب چه‌کار، برونزد یکی از اقوامت وپنجاه درهم از او بستان یك درهم انگشتوانهٔ کوچك وسه درهم زرنیخ وبقیه را پول کوفی وفارسی بخر وآنها را با هم مخلوط کن وسر راه مردم بنشین وفریادبزن پول برای صدقه، پول برای مخارج وآن درهمهای تقلبی را بفروش که بیشتر بدردت میخورد، آنگاه او را از خانهٔ خود بیرون کرد.[1]

حنین گریه‌کنان وپریشان از خانهٔ یوحنا در آمد ولی شوقش به‌تحصیل علم طب آنهم بزبان یونانی بیش ازپیش شد واز آنرو از بغداد باسکندریه رفت ودو سال تمام در آنجا زبان وادبیات یونانی آموخت واشعار هومر را حفظ کرد وهمینکه به‌بغداد بازآمد علاوه‌بر عربی زبانهای یونانی، سریانی وفارسی را بخوبی میدانست وپزشکان بغداد از آنجمله‌یوحنا

۱ـ آنموقع صرافی وپول خردکردن شغل پستی بوده است وبیشترصرافان پول رابالای‌انگشتان خودپنهان میکردند وبمشتریانکم میدادند وزیاد میگرفتند ومنظور یوحنا آن بوده‌که چون حنین از خاندان بازاری است. لذا نباید دنبال علم طب برود والبته این در موقعی بوده‌که دموکراسی‌اسلام بدست خلفای اشرافی پایمال شده بود. مترجم

ابن‌ماسویه بوی نیازمند بودند تاآنجاکه یوحنا حنین را استخدام نمود و ترجمهٔ کتابهای جالینوس را بعربی وسریانی باو واگذارد ودر اینکار ازمکتب اسکندریه پیروی کرد. حنین کتاب تشریح جالینوس را برای جبرئیل بن‌بختیشوع ترجمه نمود وجبرئیل بقدری او را



ت - استانبول : مسجد سلطان احمد

احترام میگذارد که بوی، ربن‌حنین خطاب میکرد وربن بزبان سریانی یعنی ای‌معلم،میباشد وچون مأمون بفکر افتاد که فلسفهٔ یونان رابعربی ترجمه کند، کسی را بهتر از حنین نیافت. چه وی باآنکه جوان بود سرآمد مترجمین محسوب میشد، لذا مأمون عده‌ای از مترجمین مانند حجاج بن‌مطروابن بطریق ومسلم صاحب بیت‌الحکمه وغیره را مـأمور آن‌کار نمود و حنین رابرهمهٔ آنان ریاست داد تاترجمهٔ آنهارا اصلاح کند.

مأمون در مقابل کتابهای ترجمه شده زر خالص به‌حنین میداد وحنین برای استفادهٔ خـود کلمـات را با حـروف درشت وروی کاغـذ ضخیم وباسطرهای پراکنده مینگاشت تاکتاب ضخیم‌تر گردد. میگویند حنین شخصاً برای بدست آوردن کتابهای مطلوب بروم رفت وعلاوه برترجمهٔ کتابهای مأمون برای خاندان شاکر ودیگران نیز کتاب ترجمه میکرد.

حنین دوپسر داشت: یکی داود ودیگری اسحق وبنام آنان کتابهای طبی در مبادی وتعلیم، طب تألیف کرد وهمچنین از تألیفات جالینوس برای آنها ترجمه نمود.

اسحق درترجمه مهارت‌یافت ومانند پدر کتابهائی از یونانی بعربی ترجمه کرد وبیشتر کتابهای حکمت (مانندکتابهای ارسطوطالیس وغیره) را ترجمه مینمود ولی پدرش غالباً به ترجمهٔ کتابهای طبی وبخصوص کتابهای جالینوس مشغول بود وکمتر کتابی ازجالینوس ترجمه شده که بادست‌کار حنین نبوده و یااقل حنین آنرا اصلاح نکرده است واگر غیراز این میبود کسی بآن‌ترجمه توجه نداشت. چه‌که حنین علاوه برمهارت دوزبان عربی ویونانی درعلم‌طب نیز ماهر بود. حنین‌درزمان متوکل‌رئیس مترجمان گشت وعده‌ای ازمترجمان مانند اسقفان‌بن باسیل وموسی‌بن خالد ترجمه‌های خودرا برای اصلاح به‌حنین میدادند .

حنین بعادت آنروز مسیحیان زنار بگردن میآویخت. وفات حنین در۲۶۴ واقع شد. اسحق پسر حنین نیز در ترجمه شهرت یافت و بیشتر کتابهای فلسفه وآنهـم فلسفهٔ ارسطو و شرح‌های آنرا بعربی ترجمه کرده است. اسحق غالباً باپدرش همکاری داشت سپس‌جزء محارم قاسم‌بن‌عبیدالله وزیرالمعتضد درآمد . اسحق علاوه برترجمه تألیفاتی در طب و داروسازی از خود باقی‌گذارده است .

۳- حبیش اعصم دمشقی - حبیش‌بن‌حسن دمشقی‌خواهرزادهٔ حنین‌بن‌اسحق است. طب را نزد دائی‌خود آموخته ودرترجمه از اوپیروی‌کرده است. میگویند: یکی‌از خوشبختی‌های حبیش‌آن بوده‌که ملازمت حنین‌را داشته‌است وآنچه راکه حبیش ترجمه میکرده به‌حنین‌نسبت میدادند وچه‌بسا ازترجمه‌های قدیمی‌که متعلق به‌حبیش بوده وصاحبان آن برای رواج‌بازار نام‌حبیش را محو کرده‌بجای آن‌نام‌حنین راگذاردند .

۴- قسطاابن لوقای بعلبکی- ازمسیحیان شام، طبیب و فیلسوف عالی‌قدری بوده است وبرای تحصیل‌علم بروم سفرکرده، یونانی وعربی وسریانی‌را میدانسته است،کتابهای زیادی بعربی ترجمه‌کرده است وچون درترجمه دقیق بوده‌بسیاری ازترجمه‌های دیگران را تصحیح

نموده، ورساله‌های متعددی درعلم طب تألیف کرده‌است. انشای وی سلیس وقریحه‌اش عالی بود. در طب وتاریخ وفلسفه و هیئت وجبر ومقابله و هندسه ومنطق وادبیات ودیانت بیش از سد کتاب تألیف نموده، ابوالفرج مالتی دربارهٔ وی چنین میگوید :

«راستش را بخواهید کسی بهتر از قسطا کتاب تألیف نکرده چون جملاتش مختصر و مطالبش پرمعنی وبامغز است» .

۵ـ خاندان ماسرجویه ـ سرخاندان آنها ماسرجویه پزشك یهودی مذهب سریانی زبان مقیم بصره است، و از سریانی بعربی ترجمه میکرده است. (نامش گذشت) پسرش عیسی بن ماسرجویه نیز مترجم بوده وتألیفات مهمی درطب دارد .

۶ ـ خاندان کرخی ـ سرخاندان آنها شهدی کرخی است ، سپس پسر او که بشغل ترجمه اشتغال داشته وهردو در این فن متوسط بودند ولی پسردر اواخر عمر ازپدر برترشد .

۷ـ خاندان ثابت سرخاندان آنها ثابت بن قرهٔ حرانی از صابئی‌های حران بوده‌است، ابتداء صرافی میکرد، سپس طب و فلسفه ونجوم آموخته و زبان سریانی رابخوبی میدانسته و کتابهائی بعربی ترجمه نموده است، در ریاضی وطب ومنطق تألیفاتی دارد وکتابی راجع بمذهب صابئه بزبان سریانی نوشته‌است. ازمقربان دستگاه معتضد بوده تاآنجا که باوی مینشست واورا میخنداند ومدتها بااو سخن میگفت وهیچیك از وزیران وملازمان تاآن حد نزد معتضد تقرب نداشتند. پسرش سنان بن ثابت ازمقربان القاهر بالله شد، تألیفات زیادی از او هست. ثابت بن سنان پسرسنان نیز تألیفاتی دارد ولی این پدر وپسر چیزی ترجمه نکردند .

۸ـ حجاج بن مطر ـ ازمترجمین مأمون است کتاب مجسطی واقلیدس را بعربی ترجمه کرده وثابت بن قرهٔ حرانی بعداً آن ترجمه را اصلاح کرده است .

۹ـ ابن ناعمهٔ حمصی ـ نامش عبدالمسیح بن عبدالله حمصی ناعمی است، درترجمه متوسط بوده و قدری از متوسط برتر محسوب میشده است. دیگر از مترجمین این خاندان زروبا ابن مانحوه که از ابن ناعمه در ترجمه ضعیف‌تر است .

۱۰ـ استفان بن باسیل ـ درترجمه تقریباً بپای حنین بن اسحق میرسیدولی عبارات حنین فصیح‌تر ونیکوتر است .

۱۱ـ موسی بن خالدمعروف به‌ترجمان ـ ازشانزده کتاب جالینوس چندین کتاب ترجمه کرده ودر ترجمه ازحنین پست‌تر است .

۱۲ـ سرجیس رأسی ـ از شهر رأس‌العین از جزیرةالعراق است. کتاب‌های بسیاری ترجمه کرده، مترجم متوسطی بوده، حنین ترجمه‌های اورا اصلاح میکرده است .

۱۳ـ یوحنا ابن بختیشوع ـ وی از خاندان بختیشوع طبیب نمیباشد و فقط از یونانی بسریانی ترجمه میکرده است .

۱۴ـ بطریق ـ ازمترجمان زمان منصوراست، بامر اوکتابهائی ترجمه کرده وترجمه‌اش

عالی‌است. اما بدرجهٔ ترجمهٔ حنین نمیرسد .

۱۵- یحیی‌بن بطریق - ازملازمان حسن‌بن سهل است، یونانی نمیدانسته وعربی‌را هم به‌نیکی نیاموخته بود، فقط لاتینی میدانسته است .

۱۶- ابوعثمان دمشقی - بعربی نیکوترجمه میکرده است .

۱۷- ابوبشر متی‌ابن‌یونس - ازاهالی دیرقنی است. در مدرسهٔ مارماری نزد استادان بزرگ تحصیل‌کرده وریاست علمای علم منطق بوی منتهی میشود .

۱۸- یحیی‌بن‌عدی - ازعلمای منطق درقرن‌چهارم هجری‌است، برخلاف سایرمترجمین سریانی یعقوبی مذهب بوده، سرعت قلم داشته، درشبانه‌روز صدورق مینوشته است. نزدمتی‌بن یونس وابونصر فارابی تحصیل علم‌کرده است .

این‌بود اسامی ونام ونشان مشهورترین ناقلان ومترجمان آن‌دوره که بطور مختصر بآن اشاره‌کردیم .

اما مترجمان و ناقلان سایر زبانها عبارت بودند از ابن‌مقفع و خاندان نوبخت‌که از عربی بفارسی ترجمه میکردند. نام نوبخت بزرگ برده‌شد، پسراو فضل‌بن نوبخت‌کتابهائی درنجوم وغیره از فارسی بعربی ترجمه‌کرده است. موسی ویوسف پسران خالد نیز ازفارسی بعربی ترجمه میکرده‌اند و در خدمت داودبن عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه مشغول بودند . علی‌بن‌زیاد تمیمی‌کنیه‌اش ابوالحسن، کتاب‌زیج شهریار را ازفارسی بعربی ترجمه‌کرده‌است.

حسن‌بن‌سهل از ستاره شناسان آن زمان است، احمدبن یحیی بلاذری، حبلة‌بن سالم منشی‌هشام، اسحق‌بن یزید ازمترجمین فارسی هستند. اسحق‌کتاب اختیارنامه را بنام سرة‌الفرس ازعربی بفارسی ترجمه‌نمود. دیگر از مترجمین عربی بفارسی محمدبن‌جهم برمکی، هشام‌بن‌قاسم، موسی‌بن عیسی‌کردی وعمربن فرخان وغیره میباشند .



پیشوایان مذهبی یهود و نصارا و اسلام درخاورمیانه

منکهٔ هندی و ابن‌دهن هندی ازمترجمین زبان‌هندی هستند. اولی درخدمت اسحق‌بن‌سلیمان‌بن علی‌هاشمی میزیسته است ودومی ریاست بیمارستان برمکیان‌را داشته است .

ابن وحشیه از مترجمین نبطی (کلدانی) است ، کتاب‌های بسیاری ترجمه کرده و شرحش میآید .

مردم سوریه ونقل و ترجمهٔ علوم

اگر درشرح حال وملیت و موطن مترجمان وناقلان علوم در عصر عباسی مختصر دقتی شود معلوم میگردد که بیشترشان از مردم سوریه یعنی اهالی‌شام وجزیره وعراق‌بودند، این‌مردم از دیرزمانی کارشان این‌بوده که علوم وآداب‌را از زبانی بزبانی دیگر واز کشوری بکشور دیگر انتقال میدادند. زیرا موقع جغرافیائی کشورشان (واسطهٔ ارتباط شرق وغرب) وهوش واستعداد فطری آنها برای‌این‌کار مساعدبود .

ازآنرو مردم‌سوریه یافنیقی‌هاچندین‌قرن‌پیش‌از میلاد حروف هجاء (الفباء) رادرضمن سفرهای‌تجارتی بشهرهای دوردست (یونان وکلدان وغیره) برده منتشر ساختند ونام وشکل الفبای امروزی ملل متمدن گواه‌این‌مطلب میباشد. آنان واسطه نقل‌علوم وادبیات‌میان‌مصریان وکلدانیان بودندوچنانکه گفته‌شدهمین‌مردم‌علوم‌وادبیات‌را ازمصر بیونان‌انتقال‌دادندوهمان‌طور که دراین ایام مردم برای تجارت یاترجمه یااستخدام درادارات دولتی زبان‌های انگلیسی وفرانسه میآموزند مردم‌سوریهٔ آن‌روز برای همان‌مقاصد زبان‌یونانی وبابلی وغیره‌میآموختند.

همینکه تمدن دریونان توسعه وترقی‌یافت فلسفه ومنطق وسایرعلوم بافتوحات اسکندر ازیونان بعراق وشام‌آمدومردم سوریه‌آنرا فراگرفته بزبان‌خود ترجمه‌کردند وپس ازظهور آئین‌مسیح‌چیزهائی‌از مسیحیت بر آن‌افزودندوادبیات یونانی،مسیحی‌راپدیدآوردندوآنرافلسفهٔ یونانی‌قدیم در دیرهای خود محفوظ‌داشتند سپس‌علم‌وفلسفه‌رابه‌هند وایران وغیره انتقال‌دادند.

این‌مردم در زمان ساسانیان واسطهٔ علوم یونانی بفارسی بوده‌اند و همینکه انوشیروان برای تدریس طب وفلسفه بیمارستان گندی شاپور را تأسیس‌کرد(چنانکه‌گفته شد) اساس‌کار بدست مسیحیان عراق وجزیره استوارگشت وهمین‌ها بودندکه‌بسیاری ازآداب ورسوم سامی را درحران باهمان رنگ (صبغه) بت‌پرستی محفوظ داشتند . زیرا مردم حران بآئین سابق خویش تامدتی مانده بودند .

همینقسم مردم عراق‌که ازهمان ملت‌سوریه میباشندآداب وعلوم‌کلدان قدیم‌را نگاهداری کردند وپس‌از ظهور اسلام وتصمیم خلفاء برای‌ترجمه وانتقال علوم بزبان عربی‌مردم سوریه دست راست آنان‌شدند وآن مهم‌را بخوبی انجام دادند وچنانکه میدانیم مترجمین آن علوم ازاهالی حمص،دمشق، بعلبك،حیره، حران و بصری وغیره بر خاستند. این‌مسلم است‌که برای ترجمهٔ مطالب علمی از زبانی بزبان دیگر باید مترجم ازآن بهره‌مند باشد والامطلب نامفهوم وغیرقابل ترجمه میشود. وبهمین جهات می‌بینیم‌که مترجمان دورهٔ عباسیان (مردم‌سوریه) در

علومی که ترجمه میکردند متبحر بودند وعلاوه بر ترجمه درعلوم مزبور (طب - فلسفه - منطق وغیره) تألیفات داشتند وشرح وتعلیق بر آن مینگاشتند .

اکنون نیز میبینیم که مردم سوریه در ترجمهٔ علوم وادبیات غربی بزبان عربی ازهر ملت دیگری ساعی تر میباشند .

نقل وترجمهٔ علم برای مردم دیگر غیر از خلفاء

چنانکه ملاحظه شد خلفاء بیش از دیگران بترجمهٔ علوم و آداب پیشینیان دست بکار شدند و چون بعضی از این ترجمه‌ها میان مردم منتشر شد ومردم بغداد بر آن آگهی یافتند عده‌ای از بزرگان آن شهر برای پیروی از منظور خلفاء مترجم استخدام کردند و باپول و سرمایهٔ خود به‌نقل وترجمهٔ کتب علمی پرداختند .

مشهورترین این گروه سه‌نفر بنام احمد - محمد - حسن که هرسه‌فرزندان موسی‌پسر شاکر بودند و بهمان‌جهت آنان‌را بنی‌موسی و یابنی‌شاکر هم میگفتند و بعداً فرزندان آنها به‌بنی‌منجم شهرت یافتند. موسی‌پدر آنان از دوستان مأمون بود و مأمون بملاحظهٔ دوستی باموسی بفرزندانش کمك میکرده است .

موسی اهل‌علم وادب نبوده بلکه جزء راهزنان محسوب میشود، چه‌که درجوانی‌لباس سیاهی دربرمیکرده وشبها راه میزده است وچون‌مرد دلیر بی‌باکی بوده دست‌خالی برنمیگشته است . بطوریکه میگویند وی شبها نمازخفتن را باهمسایگان درمسجد میخواند، پس از آن بخانه میآمد ولباس دیگری می‌پوشید ودرجادهٔ خراسان‌چندین فرسخ راه می‌پیمود وپای‌اسب کهرخود را پارچهٔ سفید می‌بست‌که بنظر ابلق بیاید ضمناً موسی‌جاسوسانی داشت‌که بوی‌خبر میدادند چه‌کسانی باچه‌اموالی ازجاده عبورکرده یامیکنند، لذا موسی بااطلاع‌کامل برآنان میتاخت واموال ودارائی آنان راگرفته پس از پیمودن چندین فرسخ‌راه صبحگاهان بشهر برمیگشت ونماز صبح‌را باهمان همسایه‌های شبانه اداء میکرد وهرگاه‌که درصدد دستگیری‌او برمیآمدند همسایگان گـواهی میدادندکه وی‌نماز بامداد را باآنان درمسجد خوانده است و ازآنرو تعقیب او دشوار مینمود و سرانجام موسی توبه‌کـرد وپس‌ازچندی درگذشت وسه‌پسر کوچك‌ازخود باقی‌گزارد. مأمون بواسطهٔ دوستی باپدرشان آنان‌را باسحق‌بن‌ابراهیم مصعبی سپرد ودر بیت‌الحکمه نزد یحیی‌بن‌ابی‌منصور برای آنان‌جا تعیین‌کرد وهرگاه مأمون بسفر میرفت اسحق‌را میخواست وسفارش فرزندان موسی را میکرد تاحدی‌که اسحق رنجیده خاطر شده میگفت: مأمون‌مرا دایهٔ فرزندان‌موسی قرار داده است. بااین‌حال مقرری آنان‌غیرمکفی بود وزندگانی خوبی نداشتند ولی‌سرانجام تحصیلات عالی خودرا به‌پایان رسانیده هرکدام دررشته‌ای متخصص‌شدند. محمد ازسایربرادران عالمتربود وازهندسه ونجوم‌اطلاع‌کافی داشت اقلیدس ومجسطی وکتابهای دیگری ازهیئت وریاضی وطبیعی‌مطالعه‌کرده بود. احمد درقسمت علمی بپای‌محمد نمیرسید ولی در قسمت مکانیك مهارت بی‌نظیری پیداکرده بود. حسن بیش از

هرچیز درهندسه متبحر شد وباآنکه غیراز شش‌مقالهٔ اقلیدس‌را نخوانده ونزد معلمی هندسه نیاموخته بود معذلك‌در رشتهٔ‌هندسه بالاترین علمای معاصر خویش‌گشت .

فرزندان شاکر درنقل وترجمهٔ علوم قدیمه فداکاری بسیارکردند و خود را همه نوع بزحمت انداختند واموال بسیاری درآن‌راه مصرف نمودند. عده‌ای را بروم روانه‌کردند تا کتابهای مطلوب‌را بدست‌آورند ومترجمین زبردست را باحقوق‌های گزاف ازاطراف واکناف استخدام نمودند واز جمله اشخاصی‌که برای تحصیل‌کتاب بروم فرستادند حنین‌بن‌اسحق و دیگران بودند، سپس حنین و حبیش وثابت‌بن‌قره رابه‌ترجمه واداشتند وماهی پانصددینار برای آنان حقوق تعیین‌کردند. بنی‌موسی درهیئت و مکانیك وهندسه تألیفات بسیاری دارند واز خود استنباطهائی در آن علوم‌کرده‌اندکه بکلی بیسابقه است. اینان‌برای مأمون بادلایل محسوسی ثابت‌کردندکه محیط زمین‌بیست وچهارهزار میل است. مهارت آنان‌در زیج وسایر مطالب‌علمی نیز فوق‌العاده بود .

محمدبن عبدالملك زیات‌نیز ازکسانی است‌که ماهانه قریب دوهزار دینار برای‌ترجمهٔ کتاب مصرف میکرده است وکتابهای بسیاری بنام او ترجمه شده است. علی‌بن‌یحیی‌معروف بابن‌المنجم ازدبیران مأمون، چندکتاب طبی برای‌محمد ترجمه‌کرده است وهمین‌قسم محمدبن موسی‌بن عبدالملك‌کتابهائی ترجمه نموده‌است .

ابراهیم‌بن‌محمدبن‌موسی‌معروف‌بکاتب‌کتاب‌های‌یونانی‌راباهزینهٔ‌خودبعربی‌ترجمه‌کرده است. تادری اسقف(کشیش) کرخ‌درجمع آوری‌وترجمهٔ‌کتابهاسعی‌فراوان‌داشت‌وپزشکان مسیحی کتابهای زیادی برای‌او تألیف‌کردند. دیگرعیسی‌بن یونس معروف بکاتب وحاسب از اهالی عراق بسیاری ازکتب قدیمه وعلوم یونانی را جمع‌آوری و نقل‌کرده است همینقسم شیرشوع ابن‌قطرب ازمردم گندی شاپورمترجمان‌را پول میداد وآنان را بترجمه وجمع آوری‌کتب قدیمه تشویق میکرد ولی‌نسبت بترجمهٔ یونانی بسریانی بیش‌از عربی‌توجه داشت .

یوحنابن ماسویه، جبرائیل‌بن بختیشوع، داودبن سراپیون، سلمویه‌ابن طیفوری وسایر اطبای‌خلفاء هرکدام تاحدی درراه ترجمه ونقل‌علوم قدیمه اقداماتی‌کرده‌اند .

بسیاری ازامیران مستقل اسلامی به‌پیروی ازخلفاء‌کتاب‌های قدیمی را به‌عربی ترجمه میکردند. مثلا سیف‌الدوله آل‌حمدان طبیبی بنام عیسی‌رقی داشت‌که‌کتابهای سریانی‌را به‌امر سیف‌الدوله وبزبان عربی ترجمه میکرد .

و اما کتابهائی که در نهضت عباسی ترجمه شد

حال‌که‌موجبات اقدام خلفای‌عباسی‌را برای ترجمهٔ علوم‌قدیمه‌دانستیم واسامی مترجمان وناقلان را شناختیم اینك نام‌کتاب‌های ترجمه‌شده را ذکرمیکنیم. چون همین‌کتاب‌ها بعداً مدرك ومأخذ تألیف‌اسلامی شد. البته ذکر اسامی تمام آن کتابها دشوار است، زیرا تعداد آن بسیاربوده وبسیاری‌ازآن مفقودشده‌است، فقط تاآنجاکه ممکن بوده

پاره‌ای از آن کتب را نام میبریم و برای آسان‌شدن کار کتابهای مزبور را از نظر زبان اصلی طبقه‌بندی میکنیم.

کتاب‌هائی‌که بعربی در آن‌زمان ترجمه شده از زبانهای اصلی ذیل نقل گشته‌است:



طریقهٔ عرق‌گیری نزد اعراب

یونانی، فارسی، هندی(سانسکریت)، نبطی، عبرانی، لاتینی، قبطی والبته موضوع کتابها نیز مختلف بوده که آن قسمت نیز ذیلا طبقه بندی میشود.

۱ـ کتابهای ترجمه شدهٔ از یونانی

در آن دوره بیش از هر زبان از زبان یونانی ترجمه شده و بیشتر کتابهای یونانی فلسفه و طب و ریاضیات وهیئت و فروع علم طبیعی بوده است. اینک نـام آن کتابها ومؤلفین ومترجمین آن وموضوع کتابهائی‌که از یونانی ترجمه شده است.

آ ـ فلسفه و ادبیات

(کتابهای افلاطون)

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ سیاست	حنین‌بن اسحق
۲ ـ مناسبات	یحیی‌بن عدی
۳ ـ نوامیس	حنین و یحیی
۴ ـ تیماوس	ابن بطریق با اصلاحات حنین
۵ ـ نامهٔ افلاطون باقرطنی	یحیی بن عدی

نام کتاب	نام مترجم
۶ ـ توحید	. . . . .
۷ ـ حسن و لذت	. . . . .
۸ ـ اصول هندسه	قسطابن لوقا

کتاب‌های ارسطوطالیس

۱ ـ کاتگوری یا مقولات	حنین بن اسحق
۲ ـ عبارات	حنین بسریانی واسحق بعربی ترجمه کرد
۳ ـ تحلیل‌القیاس	تئودور با اصلاحات حنین
۴ ـ البرهان	اسحق بسریانی و متی بعربی ترجمه کرد
۵ ـ الجدل	اسحق بسریانی و یحیی بعربی ترجمه‌کرد
۶ ـ مغالطات یا حکومت	ابن ناعمه وابوبشر به‌سریانی و یحیی بعربی ترجمه کردند
۷ ـ خطابه	اسحق وابراهیم بن عبدالله
۸ ـ شعر	ابوبشر ازسریانی بعربی ترجمه‌کرد
۹ ـ سماع طبیعی	ابوزوح صابی وحنین ویحیی وقسطا وابن ناعمه
۱۰ ـ السماء والعالم	ابن بطریق با اصلاحات حنین
۱۱ ـ الکون والفساد	حنین به‌سریانی و اسحق و دمشقی بعربی
۱۲ ـ الآثار العلویه	ابوبشر یحیی
۱۳ ـ النفس	حنین به‌سریانی واسحق بعربی
۱۴ ـ الحس والمحسوس	ابوبشر متی بن یونس
۱۵ ـ الحیوان	ابن بطریق
۱۶ ـ حروف یا الهیات	اسحق ـ یحیی ـ حنین و متی
۱۷ ـ اخلاق	اسحق
۱۸ ـ مرآة	حجاج بن مطر
۱۹ ـ اتولوجی	حجاج بن مطر

شاگردان وپیروان ارسطو بر بسیاری از کتب او شرح وتعلیق نگاشته‌اند. مانند تموذسطس ، ویدوخس برقلس ، اسکندر ، افرودیسی ، فرفوریس ، امونیوس ، تامسطیوس ، نیقولاوس، فلوطرخس، یحیی نحوی‌وغیره که پاره‌ای ازآنان شارح‌کتب ارسطو میباشند و عدهٔ دیگر درآن زمینه‌ها ازخود تألیفات دارند وبسیاری از این‌کتابها توسط اشخاصی‌که نامشان معلوم نیست‌بعربی ترجمه شده ومؤلف الفهرست آن‌کتابها را اسم برده ولی ما از ذکر آن چشم پوشیدیم .

کتابهای فلسفی و ادبی جالینوس که ضمن کتاب‌های طبی وی مذکور شده از این قرار است :

نام کتاب	نام مترجم
۱ - آنچه‌راکه جالینوس معتقد بوده‌است	ثابت
۲ - شناختن مرد عیب خودش را	توما با اصلاحات حنین
۳ - کتاب اخلاق	حبیش
۴ - محرکه اول بی‌حرکت است	حبیش و عیسی
۵ - بهره‌مندی از دشمنان[1]	

ب - طب و فروع آن
(کتاب‌های بقراط)

نام کتاب	نام مترجم
۱ - عهد بقراط	حنین به سریانی وحبیش وعیسی بعربی ترجمه‌کردند.
۲ - فصول	حنین برای محمد موسی ترجمه کرد
۳ - الکسر	« « « « « « « « « « «
۴ - تقدمة المعرفه	حنین و عیسی بن محمد
۵ - امراض حاده	عیسی‌بن یحیی
۶ - اپیدمی (بیماریهای واگیر)	عیسی‌بن یحیی
۷ - اخلاط	عیسی‌بن یحیی برای محمدبن موسی
۸ - کاتی تیون	حنین برای محمد بن موسی
۹ - آب و هوا	حنین و حبیش
۱۰ - طبیعت انسان	حنین و عیسی

کتاب‌های جالینوس

مشهورترین کتابهای جالینوس کتابهای شانزده‌گانهٔ اوست از این قرار :

الفرق - الصناعه - النبض - شفاء الامراض - مقالات پنجگانه - استقسات - کتاب المزاج - قوای طبیعی - علت‌ها ومرض‌ها - شناسائی بیماری اعضای درونی - نبض کبیر - تبها - بحران - حفظ الصحه - چارهٔ درد.

کتابهای‌مزبور باستثنای علل باطنیه - نبض کبیر وحفظ‌الصحه وچارهٔ درد (حلیةالبرء)

---

۱ - نام عربی آن کتابها بقرار ذیل است :

مایعتقده رأیا - تعریف‌المرء عیوب نفسه - المحرك‌الاول لایتحرك - انتفاع الاخیار باعدائهم.

توسط حنین بن اسحق بعربی ترجمه شده است . ولی کتابهای مذکور بعداً بوسیله حبیش بعربی ترجمه شد .

اما نام بقیهٔ کتابهای طبی جالینوس ونام مترجمین آن چنین است :

نام کتاب	نام مترجم
۱ - تشریح کبیر	حنین اعسم
۲ - اختلاف تشریح	«
۳ - تشریح حیوان زنده	«
۴ - تشریح حیوان مرده	«
۵ - علم بقراط در تشریح	«
۶ - احتیاج به نبض	«
۷ - علوم ارسطو	حبیش اعسم
۸ - تشریح رحم	«
۹ - آراء بقراط وافلاطون	«
۱۰ - عادات	«
۱۱ - خصب البدن	«
۱۲ - منی	«
۱۳ - ترکیب دواها	«
۱۴ - ورزش با کرهٔ کوچك	«
۱۵ - ورزش با کرهٔ بزرگ	«
۱۶ - طریقهٔ تعلیم طب	«
۱۷ - منافع الاعضاء	«
۱۸ - قوای نفس و مزاج بدن	«
۱۹ - حرکات سینه	ترجمهٔ استیفان با اصلاح حنین
۲۰ - علل النفس	« « « «
۲۱ - حرکت عضله	« « « «
۲۲ - احتیاج به نفس	« « « «
۲۳ - امتلاء	ترجمه استیفان
۲۴ - تلخی و سوداء	« « « «
۲۵ - علل الصوت	ترجمهٔ حنین
۲۶ - حرکات مجهوله	« «
۲۷ - افضل الهیئات	« «

نام کتاب	نام مترجم
۲۸ - سوءالمزاج المختلف	ترجمهٔ حنین
۲۹ - دواهای مفرد	« «
۳۰ - نوزاد هفت ماهه	« «
۳۱ - تنگ نفس	« «
۳۲ - پژمردگی	« «
۳۳ - قوای اغذیه	« «
۳۴ - التدبیرالملطف	« «
۳۵ - مداوای امراض	« «
۳۶ - بقراط و امراض حاد	« «
۳۷ - نامه به تراسوبولفوس	« «
۳۸ - پزشک و فیلسوف	« «
۳۹ - حفظ الصحهٔ بقراط	« «
۴۰ - محنت طبیب	« «
۴۱ - افلاطون در تیماوس	حنین واسحق
۴۲ - تقدمة المعرفه	عیسی
۴۳ - فصد	عیسی و استفان
۴۴ - توصیف کودکی که فریاد میزند	ابن الصلت
۴۵ - ورمها	«
۴۶ - الکیموس	ثابت و حبیش
۴۷ - الادویة والادواء	عیسی
۴۸ - تریاق	ابن بطریق

مؤلف کتاب الفهرست بیست وچند کتاب درطب وفروع طب بدون ذکر نام مترجم اسم برده است. کتابهای مزبور تألیف روفس از اهالی افسس میباشد که پیش ازجالینوس میزیسته وشاید تمام آن کتابها بعربی ترجمه نشده است.

و نیز مؤلف مزبور(صاحب الفهرست)کتابهای ذیل را با ذکرمؤلف ومترجم اسم برده که همهٔ آن درطب وفروع طب میباشد.

۱ - کتاب الادویةالمستعمله تألیف اوریباسیوس ترجمهٔ استیفان بن باسیل.

۲ - کتاب هفتاد مقاله تألیف اوریباسیوس ترجمهٔ حنین وعیسی‌بن‌یحیی بسریانی.

۳ - نامهٔ اوریباسیوس به‌پسرش ستات ترجمهٔ حنین .

۴ - نامهٔ اوریباسیوس به‌پدرش اونافیس « «

۵ - کتاب گیاهها (الحشایش) تألیف دیسفوریدس عین زربی مشهور بجهانگرد (چون برای پیدا کردن گیاههای طبی بـاطراف مسافرت میکرده است) بزودی شرح ترجمه و نقل این کتاب را خواهیم گفت.

۶ - کتاب البرسام (ورم حجـاب حاجز) تألیف اُسکندروس ترجمهٔ ابن بطریق و بسیاری از کتابهای دیگر که مترجم آن معلوم نیست.

پ - کتابهای ریاضی و هیئت و سایر علوم

کتب مزبور شامل هیئت وحساب وموسیقی و مکانیك وهندسه میباشد از این قرار:

۱ - کتابهای اقلیدس: اصول هندسه ترجمهٔ حجاج بن مطر. این کتاب یکمرتبه زمان هرون توسط حجاج بن مطر بنام هرونی ترجمه شد وبار دیگر در زمان مأمون توسط اسحق ابن‌حنین ترجمه شد وثابت بن قره آنرا اصلاح کرد و ابوعثمان دمشقی نیز آنـرا ترجمه کرده است. کتاب مزبور فعلا نیز موجود است.

کتاب الظاهرات - اختلاف مناظر - کتاب الموسیقی - کتاب القسمة - کتاب القانون - کتاب سنگینی وسبکی (الثقل والخفه) از تألیفات اقلیدس بعربی ترجمه ولی نام مترجم آن معلوم نیست.

۲ - کتابهای ارشمیدس: شرح آن قبلا داده شده مجموع آن ده کتاب است که از یونانی بعربی ترجمه شده ولی مترجم آن معلوم نیست.

۳ - کتابهای ابلونیوس: کتاب المخروطات - قطع السطوح - قطع الخطوط - النسبة - المحدوده - الدوائر الماسه بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

۴ - کتابهای منالاوس: کتاب الاشکال الکرویه - کتاب اصول هندسه را ثابت بن قره بعربی ترجمه کرده است.

۵ - کتابهای بطلمیوس قلوذی: کتاب مجسطی شرحش گذشت. یحیی برمکی آنرا تفسیر کرده است.

کتابهای چهارگانه که ابراهیم بن صلت آنرا ترجمه کرد وحنین آنرا اصلاح نمود. کتاب جغرافیای بلاد معمور وتوصیف زمین که ثابت بن قره آنرا بعربی فصیح ترجمه کرد. پانزده کتاب دیگر بطلمیوس درجغرافی وغیره که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

۶ - کتاب جبر معروف بحدود وکتاب قسمة الاعداد از تألیفات ابرخس کـه بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

کتاب جبر تألیف ذیوفنطس که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست. ابن‌ندیم درکتاب فهرست خود کتب ذیل را که بعربی ترجمه شده بدون ذکر مترجم نام برده‌است.

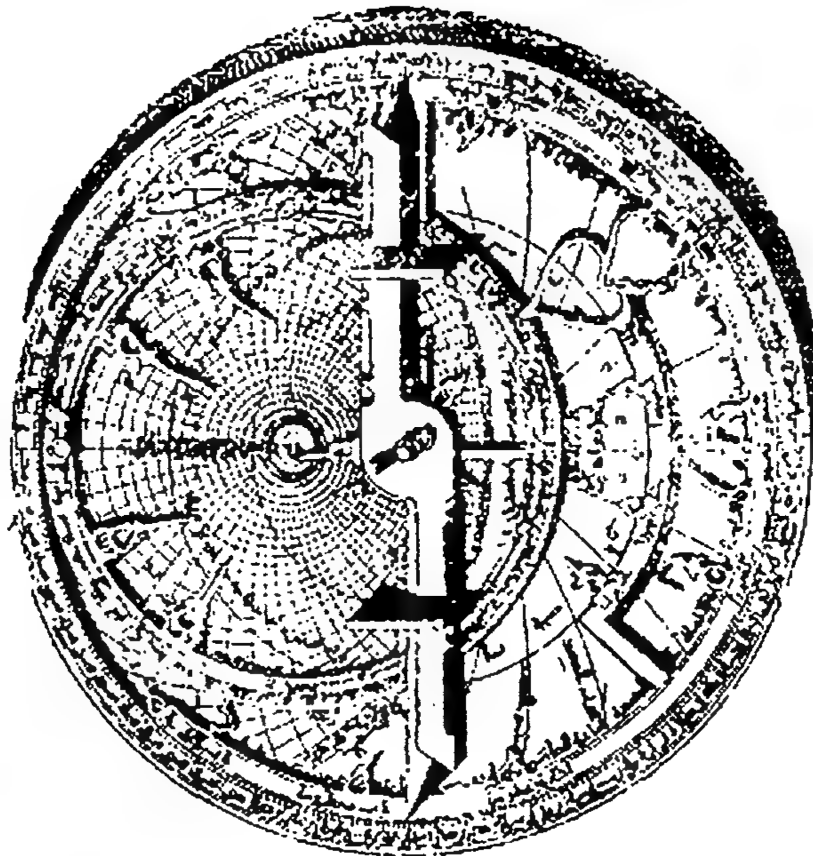
کتاب العمل بالاسطرلاب المسطح تألیف ایبون بطریق.

کتاب حرم الشمس والقمر تألیف ارسطرخس.

کتاب العمل بذات الحلق .

کتاب جداول زیج بطلمیوس المعروف بالقانون المسیر تألیف تاون اسکندری .

کتاب العمل بالاسطرلاب .



اسطرلاب عربی

بطوریکه ملاحظه میشود علاوه بر کتابهای فوق که در ریاضیات وزیج وهیئت تألیف وترجمه شده کتابهای دیگری دراین موضوعات بعربی ترجمه شده که ضمن کتابهای فلسفه از آن نام بردیم.

این کتابهای موسیقی ازیونانی در دورهٔ نهضت عباسیان بعربی ترجمه شده است .

کتاب الموسیقی الکبیر تألیف نیقوماخس جهراسینی .

کتاب موسیقی منتسب باقلیدس .

کتاب ریموس وکتاب الایقاع تألیف ارسطکاس .

مقالات موسیقی تألیف فیثاغورس .

کتاب الآلات مصوته موسوم بارغن بوقی } تألیف مورطس
کتاب ارغن زمری }

علاوه بر کتاب های ارشمیدس این کتاب ها در علم مکانیك از یونانی بعربی ترجمه شده است .

کتاب الحیل الروحانیه } تألیف ایرن
کتاب شیل الاثقال }

کتاب‌استخراج‌المیاه تألیف پادرو گر گی.
کتاب الآلات‌المصوته علی‌ستین مبیلا تألیف مورطیس.

۳ ـ کتابهائی که از فارسی ترجمه شده است

بیشتر کتابهائیکه در دورهٔ نهضت‌عباسیان ازفارسی بعربی ترجمه شده راجع بتاریخ وشرح حال واشعار وقسمتی هم درعلـوم نجوم استکه خاندان نوبخت وعلی‌بن زیاد تمیمی وغیره آنرا ترجمه کرده‌اند. اماکتابهائی‌که اکنون موجود است وازفارسی بعربی‌ترجمه شده از این قراراست :

۱ـ کتاب رستم‌واسفندیار	ترجمهٔ جبلة‌بن سالم	۱۱ـ هزار افسانه	مترجم معلوم نیست
۲ـ کتاب بهرام‌شوس	» » »	۱۲ـ شهرزاد و پرویز	» »
۳ ـ خدای نامه	» ابن‌مقفع	۱۳ـ کارنامك انوشیروان	»
۴ ـ آمین‌نامه	» » »	۱۴ ـ دارا وبت‌طلا	» »
۵ ـ کلیله ودمنه	» » »	۱۵ ـ بهرام و نرسی	» »
۶ ـ خردك	» » »	۱۶ ـ هزار دستان	» »
۷ـ تاج‌درسیرت‌انوشیروان	» » »	۱۷ ـ خرس وروباه	» »
۸ ـ الآداب‌الکبیر	» » »		
۹ـ الآداب‌الصغیر	» » »		
۱۰ ـ کتاب‌الیتیمه	» » »		

۱۸ـ کتاب سیرملوك‌الفرس (غیرازآنکه محمدبن جهم برمکی ترجمه‌کرده‌است)
۱۹ ـ » » ترجمهٔ زادویة‌بن شاهویهٔ اصفهانی
۲۰ ـ » » » محمدبن بهرام‌بن مطیار اصفهانی .

دراینجالازم است ازیك‌کتاب مهم دیگری نام ببریم‌که بعدازقوام تمدن اسلامی بزبان فارسی‌تنظیم شد وسپس‌آنرا بعربی ترجمه‌کردند. این‌کتاب شاهنامهٔ حکیم‌ابوالقاسم فردوسی طوسی‌استکه بسبك‌ایلیاد هومرراجع بتاریخ‌ایران باستان بنام‌سلطان محمودغزنوی‌در۳۸۴ هجری گفته شد ومشتمل برشصت هزار بیت میباشد وفتح‌بن‌علی‌پنداری اصفهانی‌آنرا به‌نثربنام ملك‌المعظم عیسی‌ایوبی درسال ۶۹۷ ترجمه‌کرده است. والبته غیرازکتابهای مذکورکتابهای تاریخی‌وادبی دیگری بخصوص‌کتابهای‌مربوط بمذاهب قدیمه ازفارسی بعربی‌ترجمه‌شده‌است.

۴ ـ کتابهائی که از هندی بعربی ترجمه شده است

کتابهای بسیاری ازطب ونجوم و ریاضیات وحساب وداستان وتاریخ اززبان هندی (سانسکریت) بعربی ترجمه شده است والبته‌کتب طبی آن زیادتـر بوده ، گرچه‌کمتر از آن‌موسوع اطلاعاتی بدست‌آمده است. درزمان نهضت عباسیان شهر بغداد مرکزآمد وشد بازرگانان وجهانگردان ودانشمندان تمام ملل بوده وخاندان برمکی پزشکانی

ازهند استخدام کرده به بغداد آورده بودند. یحیی بن خالد برمکی چندین پزشك هندی را به بغداد آورد که مشهورترین آنان اینانند.

کمنکه ـ بازیکر ـ قلبرفل ـ سند باز وغیره.

وازتألیفات اسلامی بعد ازعباسی چنین فهمیده میشود که بیشترموضوعهای ادبی، طبی، داروشناسی، وشرح حال و رفتار وکردار بزرگان را ازکتابهای هندی اقتباس کرده‌اند. مثلا پس‌ازمراجعه بقانون ابن‌سینا یاالملکی رازی و سایر کتابهای طبی مهم اسلامی درموقع ذکراسامی پاره‌ای ازبیماریها اشاره شده‌که نام آنرا به هندی چنین میگویند: ویادرهند آنرا اینطور معالجه میکنند.

همینقسم پس‌ازمطالعهٔ عقدالفرید ابن‌عبدربه ویا سراج‌الملوك طرطوشی وسایر کتب ادبی معتبر بعباراتی ازاین قبیل برمیخوریم:

«ودرکتاب هند چنین وچنان ....»

کتابهای پزشکی و شاخه های آن

بنابمندرجات کتاب طبقات‌الاطباء در زمان عباسیان عده‌ای پزشکان هندی دربغداد وجاهای دیگر بوده ومشهورترین آنان ازاینقرارند:

۱ـ منکهٔ هندی که‌باشارهٔ یحیی‌بن خالد برمکی ازهند به‌بغداد آمد و هرون را از بیماری شفاداد و هرون مقرری شایسته‌ای برای‌اومعین کرد. منکه فارسی نیزمیدانست و ازهندی وفارسی بعربی ترجمه میکرد. وی علاوه برطب هیئت نیزمیدانسته است وتألیفات بسیاری دارد. ازآنجمله کتاب نمودار درعمر ـ کتاب‌اسرار مواليد ـ کتاب قرانات کبیر وصغیر ـ کتابی دراحداث عالم ودور درقران.

منکه از مشاهیر دانشمندان هند بوده و در طبقات‌الاطباء شرح مفصلی راجع باو ذکر شده است.

۲ ـ شاناق که پنج مقاله‌ای دربارهٔ سموم (زهرها) تألیف کرده است. وکتاب مزبوررا منکه ازهندی بفارسی ترجمه کرده است و شخصی بنام ابوحاتم بلخی باشارهٔ یحیی‌بن خالد برمکی آنرا بعربی ترجمه نمود. سپس عباس‌بن سعید جوهری غلام مأمون بامر مأمون آنرا مجدد بعربی ترجمه کرد.

۳ ـ سنگ هال (سنجهل) وباکهروغیره که تألیفات مهمی درطب وهیئت دارند وتألیفات آنان یامستقیماً ازهندی (ویاازهندی بفارسی) بعربی ترجمه شده است.

اینك صورت کتابهای پزشکی که درزمان عباسیان بعربی ترجمه شده است

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ کتاب سسرد درپزشکی	منکه
۲ ـ نام گیاه‌های هند (اسماء عقاقیرالهند)	« برای اسحق بن سلیمان

نام کتاب	نام مترجم
۳ - استانکر الجامع	ابن دهن
۴ - صفوة النجح	«
۵ - مختصر الهندفی العقاقیر (گیاه شناسی)	معلوم نیست
۶ - علاجات الحبالی للهند (مداوای زنان باردار)	«
۷ - روسا الهندیه فی علاجات النساء (بیماری زنان ومعالجهٔ آن)	
۸ - السکر للهند	معلوم نیست
۹ - التوهم فی الامراض والعلل	«
۱۰ - رأی الهندفی اجناس الحیاة وسمومها	«

۱۱ - کتاب سیرك الهندی عبدالله بن علی ازفارسی بعربی ترجمه کرده است .

۱۲ - تشخیص بیماریها وطرز معالجهٔ آن بامر یحیی بن خالد برمکی ترجمه شده است.

۱۳ - کتاب مااختلف فیه الروم والهندفی الحار والبارد وقوی الادویه.

(آنچه که روم وهند دربارهٔ گرمی وسردی ونیروی داروها باهم اختلاف دارند) .

وپاره‌ای کتابهای دیگر درشاخه‌های پزشکی.

صالح بن بهلهٔ هندی نیز ازپزشکان نامی است ودرزمان هرون بعراق آمده وشهرت زیادی پیدا کرد وباپزشکان همزمان خویش آمیزش نمود واگرچه تألیف وترجمه‌ای از اوذکر نشده ولی شك نیست که ازنظروی استفادهٔ علمی شده است .

کتابهای هیئت و ریاضیات

مسلمانان درقسمت هیئت وریاضیات ازدانشمندان ومؤلفات هندی بسیار بهره‌مند شدند وفصل‌های گذشته موضـوع سند رایادآورشدیم ونقل و ترجمهٔ این زیج تأثیرمهمی میان مسلمانان داشت وآنان را بیش از بیش بعلم هیئت آشناساخت وبسیاری از دانشمندان اسلام از آن کتاب تقلید کرده وبرمبانی آن کتابهائی تألیف نمودند .

محمدبن ابراهیم فزاری ـ حبیش بن عبدالله بغدادی ـ محمدبن موسی خوارزمی وغیره کتابهای خودرا ازروی سند هند تألیف نمودند. فزاری مربور اول ستاره شناسی است که در اسلام اسطرلاب ساخت وازسند هند استفاده نمود وبطورکلی هریك ازدانشمندان مسلمان که میخواستند درهیئت تخصص یابند ناچار تألیفات هندی را یا بزبان سانسکریت مطالعه میکردند و یا ترجمهٔ عربی آنرا میخواندند.

ابوریحان بیرونی متوفی بسال ۴۴۰ بیش ازسایر علمای اسلام درعلوم وادبیات هند مطالعه داشته‌است، وی ده‌ها تألیف داردکه پاره‌ای ازآنان ترجمه وباتصحیح ویاانتقادمیباشد وبیشترآن راجع بعلوم وادبیات هندی است ومهمترین آن کتاب مشهور (الآثارالباقیه‌عن القرون‌الخالیه)میباشد. بیرونی پس‌از گردش درممالك هندکتاب‌مزبوررا تألیف نموده‌است .

بیرونی راجع بتألیفات ونگارش‌های خود چنین مینویسد :

«درسند کتابی درهیئت باین اسم در ۵۵۰ برگ نوشتم» .

« جوامع الموجود لخواطر الهنود» .

زیج ارکند رادیدم باکلمات نامفهومی ترجمه شده بـود و پاره‌ای ازالفاظ آن بهمان زبان هندی باقی مانده - من ترجمهٔ مزبوررا کاملا تصحیح کردم .

همینقسم کتابی درمدارین متحدین ومتساوبین تألیف کردم وآنرا بنام :

خیال الکسوفین عندالهند موسوم ساختم .

این موضوع درتمام زیجهای هندی ذکرشده ولی تاکنون میان دانشمندان اسلام مجهول بوده است .

رسالهٔ دیگری در ۳۰ برگ راجع بحساب وشمارش برقم سندی وهندی تألیف نمودم .

تذکرهٔ دیگری راجع بموضوع زیر نگاشتم :

رأی رب درمراتب عدد درست تر ازرأی هند درمراتب عدد میباشد .

تذکره‌ای درباب راسکیات هندوترجمه ابرهم سدهاند ازراه حساب تألیف نمودم.

مقاله راجع بزمان نزد هندیان نگاشتم .

مقاله درپاسخ پرسشهای ستاره شناسان هند تألیف کردم .

مقاله راجع بطریقهٔ استخراج عمر، نزد هند هندیان تألیف کردم .

رسالهٔ کلب باره راتر جمه کردم وآن عبارت ازبحث دربارهٔ امراضی است که درمجرای عفونت جاری میشود» .

این گفته‌های بیرونی میرساند که هندیها درهیئت وتوابع آن اطلاعات وسیعی داشتند و دارای عقاید و افکاری درآن موضوعات بوده‌اند ومسلمانان ازمعلومات آنان استفادهٔ بسیاری نموده‌اند .

کتابهای ادبی کتابهای زیردرادبیات و تاریخ ومنطق وداستان وافسانه وموسیقی از هندی بعربی ترجمه شده است .

۱ـ کلیله ودمنه ابتداء ازهندی بفارسی (نظم ونثر) وسپس بعربی نظم ونثر ترجمه شد (شرحش گذشت) ابان بن عبدالحمیدبن لاحق عفیررقاشی وعلی بن داود آنرا بشعر عربی ترجمه کردند .

۲ـ کتاب سندباد کبیر. ۳ـ کتاب سندبادصغیر. ۴ـ کتاب البد. ۵ـ کتاب یوذاسف ۶ـ یوذاسف مفرد. ۷ـ کتاب هندوچین. ۸ـ کتاب هایل درحکمت. ۹ـ کتاب هند در بارهٔ هبوط آدم. ۱۰ـ کتاب طرق. ۱۱ـ کتاب دبک هندی دربارهٔ مردوزن. ۱۲ـ کتاب حدود منطق هند . ۱۳ ـ کتاب سادیرم . ۱۴ ـ کتاب پـادشاه آدم کش و شناگر هند . ۱۵ـ کتاب بیدپای درحکمت. ۱۶ـ کتاب بیافر یامیوه‌های خرد درموسیقی راجع باهنگها و نغمه‌ها .

۴ ـ کتابهائی که از زبان نبطی ترجمه شده است

در فصل گذشته بسیاری از کتابهای پزشکی وفلسفی‌را ذکر نمودیم که کهیا مستقیماً از یونانی بعربی ترجمه شده ویااز سریانی (خواهر زبان نبطی‌ها یاهمان زبان نبطی) بعربی درآمده است واکنون‌آنرا تکرار نمیکنیم وآنچه دراین فصل مورد بحث است کتابهائی است که



ساختمان دانشگاه پشاور

مستقیماً از کلدانی و یانبطی بزبان عربی ترجمه شده و اگر ترجمه نمیشده البته از بین میرفته است ومهمترین آن کتاب فلاحت نبطی است که درنوع خود بی‌نظیرمیباشد و احمدبن علی‌بن مختار نبطی‌معروف بابن وحشیه در سال ۲۹۱ هجری آنرا بعربی‌ترجمه کرده است و تاچندی پیش مورد استناد و توجه علمای علم‌کشاورزی بوده و از آنرو بزبانهای غربی نیز ترجمه شده است واگــر مسلمانان آنرا تــرجمه نمیکردند آن گنجینهٔ گرانبها ازدست میرفت. اتفاقاً ابن وحشیه مترجم عربی‌کتاب مزبور در مقدمهٔ کتاب باین مطلب اشاره‌کرده است و همینکه در سال ۳۱۸ هجری آنرا برای علی‌بن محمد زیات دیکته (املاء) میکرده چنین گفته است :

« پسرجان این را بدان، من این‌کتاب را در ضمن‌کتــابهای‌کسوانیان (کلدانیان یا نبطی‌ها) یافتم وترجمهٔ آن بعربی‌کتاب‌کشاورزی زمین و اصلاح درخت ومیوه ودفع‌آفات از آن میباشد. کسوانیان این‌کتاب سودمند را پنهان میداشتند وکمتر بکسی نشان میدادند ولی خداوند مرا باآن‌زبان آشناساخت واین‌کتاب را توانستم بدست بیاورم وبخوانم، این‌کتاب نزد مرد دانشمندی بود واو آنرا ازمن پنهان میداشت و همینکه من‌از بودن آن‌آگاه شدم اورا سرزنش‌کردم وباو گفتم که‌پنهان داشتن‌این‌کتاب سبب میشود که‌آن‌کتاب‌فراموش گردد و نام ونیك نیاکان تو ازمیان برود. چه‌کتابی‌که پنهان‌بماند وکسی‌آنرا نخواند ونداند،مانند سنگ وکلوخ بی‌فایده میشود. آن‌مرد گفتهٔ مرا پسندید وگذشته ازاین‌کتاب‌کتابهای دیگری که‌داشت نزدمن آورد واز آنجمله دوانای بابلت راجع باسرار فلك واحکام حوادث‌نجوم که ازکتابهای مهم میباشد و دیگر همین‌کتاب‌کشاورزی‌که همهٔ آنرا ترجمه‌کردم ... »

واما سایر کتابهائیکه از زبان نبطی بعربی ترجمه شده از اینقرار است :

۱ـ کتاب طرد الشیاطین معروف باسرار. ۲ـ کتاب سحرالکبیر. ۳ـ کتاب سحرالصغیر. ۴ـ کتاب دوار بعقیدهٔ نبطی‌ها. ۵ـ کتاب بت‌پرستی‌کلدانیان. ۶ـ کتاب اشاره در سحر. ۷ـ کتاب اسرارکواکب. ۸ـ کتاب فلاحت صغیر. ۹ـ کتاب طلسمها. ۱۰ـ کتاب زندگی ومرگ درمعالجهٔ امراض. ۱۱ـ کتاب قوانین. ۱۳ کتاب طبیعت. ۱۴ـ کتاب اسماء.

علاوه برآن‌کتابهای دیگری راجع بمذهب و اخبارکلدانیان قدیم نیز از زبان نبطی بعربی ترجمه شده‌است و غالب‌کتابهای نبطی‌را ابن‌وحشیه ترجمه نموده است.

۵ ـ کتابهائی که ازعبری و لاتینی و نبطی ترجمه شده است

چنانکه قبلااشاره‌شد بسیاری ازتعالیم یهود وآداب ورسوم‌آنان‌که‌در تلمود وسایرکتابهای یهود بوده بعربی نقل‌شده است و اگر ترجمهٔ مدون آن امروز در دست نیست برای آنست‌که یهودیان آنراشفاهی برای صحابه میگفتند وشایدهم ترجمهٔ مدون آن‌بوده واکنون ازبین رفته است واما ترجمه‌هائیکه اکنون‌در دست‌است همان ترجمهٔ اسفار توراة است‌که برای اولین مرتبه توسط سعیدفیومی متوفی‌بسال ۳۳۰

هجری ازعبری بعربی ترجمه‌شده است. فیومی علاوه بر ترجمهٔ توراة، شرح وتفسیری نیز بر آن نگاشته است.



سرباز عرب وسرباز یهود

درقسمت لاتینی نیز تصور میرود ترجمه‌هائی انجام یافته است، چه بزبان لاتینی کتب علمی - فلسفی - تاریخی - قانون وغیره یافت میشده وشاید نام مترجمین باترجمهٔ آنان ازبین رفته باشد ولی نام یحیی‌بن بطریق جزء مترجمین دورهٔ عباسی دیده میشود که غیراز لاتینی زبان خارجی دیگری نمیدانسته وظاهرا کتابهائی ازلاتین بعربی ترجمه کرده است.

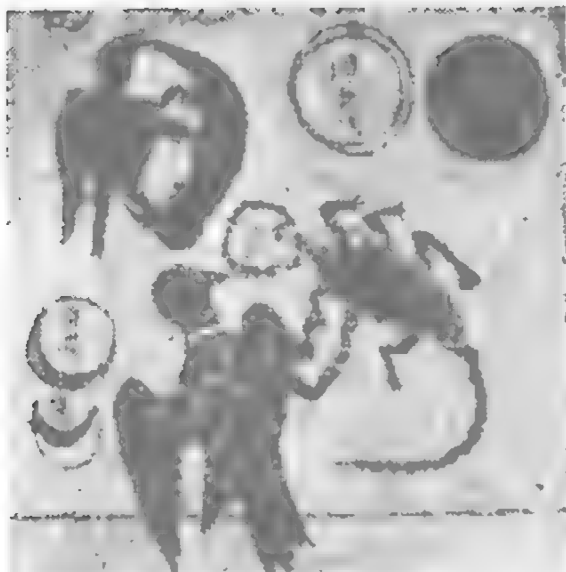
اما در قسمت زبان قبطی میتوان گفت که اگرهم چیزی مستقیما ازقبطی بعربی ترجمه نشده حتما ازکتب قبطی بوسیلهٔ زبان یونانی استفاده شده‌است. چه که مصریان دربسیاری از علوم بخصوص شیمی (کیمیا) تألیفاتی داشته‌اند و چنانکه ابن‌ندیم مؤلف فهرست میگوید: علم کیمیا بامر خالدبن‌یزید ازقبطی ویونانی برای اولین‌بار بعربی ترجمه شد.

خلاصه

خلاصهٔ مطلب آنکه مسلمانان قسمت‌عمدهٔ علوم فلسفی وریاضی وهیئت وطب وادبیات ملل متمدن را بزبان عربی‌ترجمه و نقل کردند واز تمام‌زبانهای مشهور آنروز وبیشتر ازیونانی وهندی وفارسی کتابهائی ترجمه‌کردند ودر واقع بهترین معلومات هرملتی‌را ازآن ملت گرفتند. مثلا در قسمت فلسفه وطب وهندسه وموسیقی ومنطق وهیئت ازیونانیان استفاده‌نمودند وازایرانیان تاریخ وموسیقی ستاره‌شناسی و ادبیات وپند و اندرز وشرح حال بزرگان را اقتباس کردند و از هندیان طب (هندی) حساب و نجوم و موسیقی و داستان وگیاه شناسی آموختند و ازکلدانیان ونبطی‌ها کشاورزی وباغبانی وسحر وستاره شناسی وطلسم فراگرفتند وشیمی وتشریح ازمصریان بآنان رسید ودر واقع عربها علوم‌آشوریان و بابلیان ومصریان وایرانیان و هندیان و یونانیان را گرفته وازخود چیزهائی برآن افزودند وازمجموع آن‌علوم وصنایع وآداب تمدن اسلام‌را/

پدید آوردند.

از ملاحظهٔ ترجمه‌ها و علوم و ادبیات منقولهٔ مسلمانان چنین میفهمیم که آنان چیزی از کتابهای تاریخی و ادبی و اشعار یونان ترجمه نکرده‌اند ولی برعکس شاهنامهٔ فارسی و تاریخ سلاطین ایران را ترجمه نموده‌اند از ترجمهٔ تاریخ هرودت و ایلیاد و اودیسی هومر و حکمای سقراطیون خودداری نموده‌اند.


فرمول شیمیائی از یك کتاب شیمی عربی

اما سبب علاقه‌مندی خلفای اسلام به فلسفه و طب و هیئت در فصلهای پیش گفته شد و در قسمت ترجمهٔ ادبیات و تاریخ از فارسی و هندی و غیره چنین تصور میرود که ایرانیان و کلدانیان و مصریان و هندیان مقیم ممالك اسلامی برای احیای نام نیاکان خویش از پیش خود بترجمهٔ آن موضوعها مبادرت کرده‌اند و شاید اگر یونانیها هم میان مسلمانان میزیستند اشعار و تاریخ نیاکان خود را بعربی ترجمه میکردند. ممکن است علت دیگر ترجمه نکردن ایلیاد بعربی آن بوده که در اشعار مزبور نام خدایان و بتهای یونان برده شده است. اما این هم دلیل نمیشود چه در شاهنامهٔ فردوسی نیز مطالب بسیاری راجع به بت و غیره هست، معذلك مسلمانان شاهنامه را بعربی ترجمه کردند.

نکتهٔ قابل توجه آنکه عربها در بیست یك قرن واندی مطالب و علومی بزبان خود ترجمه کردند که رومیان در مدت چندین قرن از انجام آن عاجز بودند.

آری مسلمانان در ایجاد تمدن شگفت آور خود در غالب موارد بهمین سرعت پیش رفته‌اند.

نیکوکاری خلفا با دانشمندان نامسلمان

یکی از عوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام و ترقی و تعالی علوم و ادبیات در نهضت عباسیان این بود که خلفاء در راه ترجمه و نقل علوم از بذل هرچیز گران و ارزان دریغ نداشتند و بدون توجه بملیت و مذهب و نژاد دانشمندان و مترجمین را احترام میگذاردند و همه نوع با آنان مساعدت میکردند و از آن رو دانشمندان مسیحی، یهودی زرتشتی، صابئی، سامری در بارگاه خلفاء گرد میآمدند و خلفا طوری با آنان بمهربانی رفتار میکردند که باید طرز رفتار آنان برای فرمانروایان هر ملت و مذهبی سرمشق آزادیخواهی و عدالت گستری باشد.

مثلا منصور عباسی با آن اندازه پزشك مسیحی خود جورجیس بن بختیشوع را محبت میکرد که دستور فرمود نوشابه برای وی آماده سازند درصورتیکه نوشابه در آئین اسلام حرام

است، باینقسم که منصور متوجه شد روزبروز رنگ وروی جرجیس پس از آمدن به بغداد زرد وزار میگردد از آن جهت بحاجب خود ربیع گفت: چرا رنگ این مرد زردشده مبادا اورا از نوشیدن شراب که بآن عادت داشته منع میکنی؟

ربیع پاسخ داد که باو اجازه ندادیم در اینجا شراب بیاورد.

منصور حاجب را پرخاش کرده گفت:

«همین الآن خودت برو وهرشرابی راکه جرجیس میخواهد آماده ساز.»

«ربیع از بغداد به قطربل رفت ومقدار زیادی از بهترین شرابها را باخود آورد.»

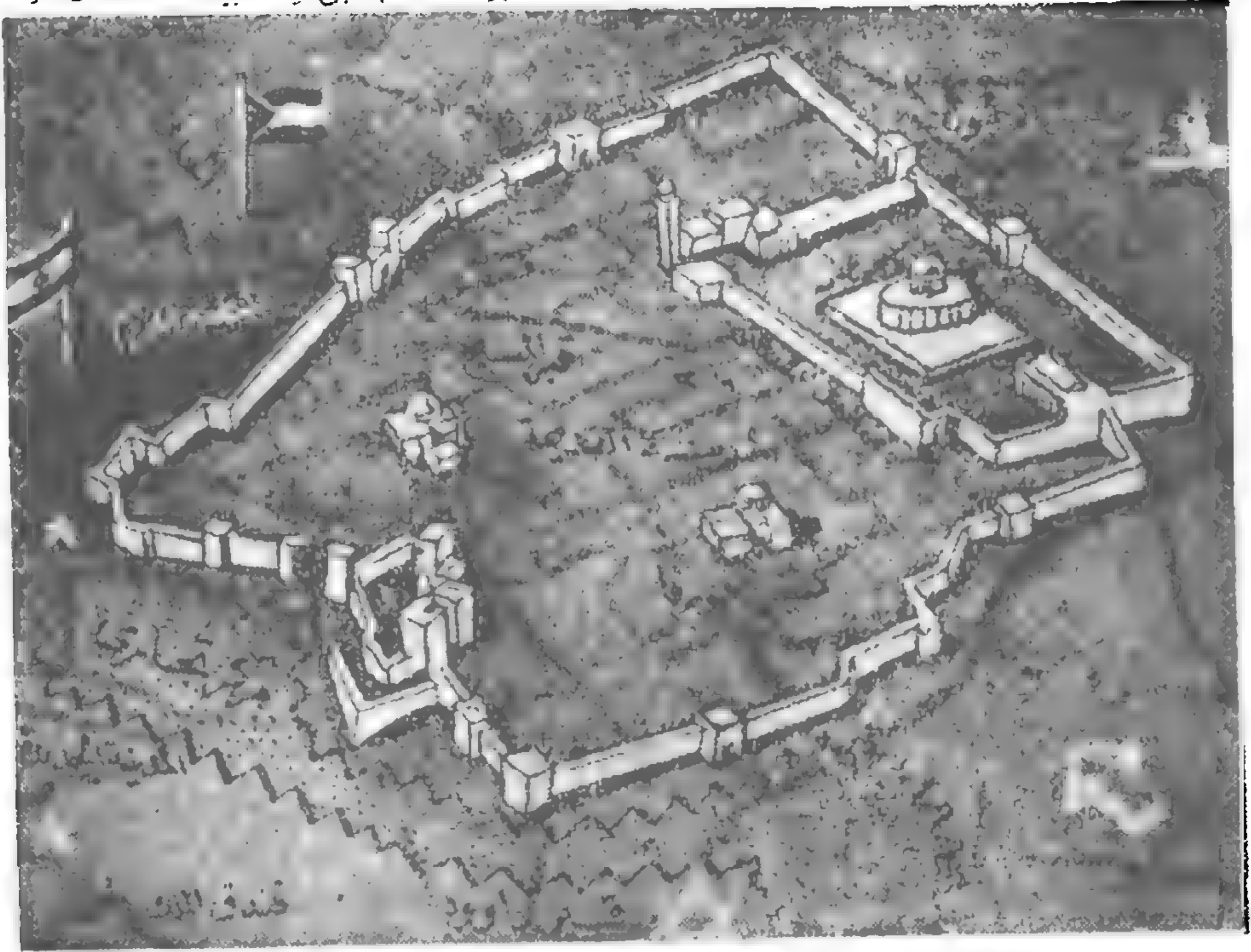
منصور نه فقط باجورجیس این قسم مهربان بود بلکه با همهٔ پزشکان خویش محبت و خصوصیت داشت وموقعیکه درصدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی برآمد با پزشك یهودی خود ـ فرات بن شحاثا ـ در آن خصوص مشورت کرد، فرات آنچه بنظرش میرسید آزادانه برای منصور بیان کرد.

مأمون بقدری باجبرئیل بن بختیشوع محبت داشت که موقع ادای فریضهٔ حج در مکه جبرئیل را بسیار دعاکرد وبنی هاشم که آنجا بودند وی را ملامت کرده گفتند: ای مولای ما چگونه در حق این کافر ذمی چنین دعامیکنی؟ مأمون گفت: آری جبرئیل ذمی است ولی تندرستی من بدست اوست وتندرستی من بخیر و صلاح مسلمانان میباشد. بنی هاشم که این راشنیدند گفتهٔ او را تصدیق کردند، محبت و خوشرفتاری مأمون نسبت بدانشمندان مشهورتر از آنست که باز گو شود.

پاره‌ای ازخلفاء اطباء را درکارهای مهم مملکتی وامورخانوادگی خود مداخله میدادند وازآنان مشورت میکردند وچه بساکه اطباء بجای آنان نامه‌هارا توقیع (امضاء) مینمودند، از آنجمله معتصم سلمویه بن بنان نصرانی را بطبابت شخصی خود برگزید وهرگاه که اودر حضور خلیفه بود ونامه برای توقیع میرسید خلیفه نامه را پیش سلمویه می‌انداخت تابجای او توقیع کند، ابراهیم بن بنان برادرسلمویه خزانه‌دارکل ممالك اسلامی بود ومهراو بامهرخودمعتصم ازحیث ارزش برابر می‌نمود وکسی مانند سلمویه وبرادرش در دستگاه خلیفه (معتصم) مقرب ومورد اعتمادنبودند وهرگاه که عید پاك (فصح) نزدیك میشد سلمویه را اجازه میداد بموطن خود قادسیه برود ودرکلیسای قادسیه مراسم عیدرا اجراء کند وموقع حرکت مشك وعود وجامه باو میداد وچون سلمویه بیمارشد معتصم بعیادت اورفت وبربالینش گریه کرده گفت:

بعداز توکی طبیب من بشود؟ سلمویه در پاسخ خلیفه یوحنابن ماسویه را معرفی کرد سلمویه ازآن بیماری جان‌درنبرد، معتصم در روز مرگ وی ازشدت اندوه غذا نخورد وخود بخانهٔ سلمویه‌رفته در تشییع جنازهٔ اوحضوریافت ومسیحیان باشمع وبخور وسایر مراسم مسیحیت جنازه‌را حرکت دادند، خلیفه‌در تمام این جریان ناظربود وباین جریان (مهربانی وهمراهی بامسیحیان) مباهات میکرد.

متوکل و معتضد و دیگران نیز در مهربانی و گرامی داشتن پزشکان (غیر مسلمان) و نیکوئی با آنان مانند هرون و مأمون و منصور بودند و آنان‌را روی تخت کنار خود می‌نشاندند و چه بسا که پزشکان نشسته و امیران و وزیران ایستاده بودند. ثابت‌بن‌قره طبیب معتضد بالله از



شهر بیت‌المقدس

همان اشخاصی بود که در حضور خلیفه می‌نشست و سایر بزرگان حق جلوس نداشتند. پزشکان موقع حرکت مانند وزیران و امیران با تشخص و تجمل رفتار میکردند و غلامان و سواران دنبال خود می‌انداختند. خلفاء با آنان شوخی و خوش احوالی میکردند و آنان‌را قبل از هر کس می‌پذیرفتند و راجع بخوراک و بهداشت خود با آنها مشورت مینمودند. خلیفه بدون اجازهٔ طبیب مخصوص خود هیچ دوائی نمیخورد و اگر میخورد طبیب بر وی خشمناک میشد و خلیفه خواه‌ناخواه درصدد رضایت طبیب بر می‌آمد.

موقعی متوکل بدون اجازهٔ پزشک خود اسرائیل طیفوری حجامت کرد اسرائیل که این را دانست غضبناک شد. متوکل سه هزار دینار و یک مزرعه‌ای که سالی پنجاه هزار درهم درآمد داشت باسرائیل داد تا دوباره با خلیفه سر مهر بیاید. جبرائیل کحال هر روز صبح بعد از آنکه مأمون نماز میخواند پیش از دیگران نزد وی میآمد، چشمانش را میشست و سرمه میکرد.

این خود طبیعی است که هر کسی با پزشک خود مهربان میشود و با او انس می‌گیرد

بخصوص در آنزمان که خلفاء مدعیان ودشمنان بسیار داشتند وهیچکس بهتر از طبیب (خائن) نمی‌توانست خلیفه‌را زهر بدهد وازمیان ببرد. خلفاء بیش‌ازهمه‌از پادشاهان روم بیم داشتندکه مبادا باطبای غیر مسلمان سازش‌کنند و آنانرا زهر بدهند، از آنرو هر خلیفه‌ای سعی‌داشت که طبیب خودرا ازهرجهت بی‌نیازسازد وچشم‌ودل‌اورا پر کند، غالباً خلفاء پیش‌ازآنکه‌طبیبی را انتخاب‌کنند او را ازهرجهت آزمایش میکردند تا راستی و درستی آنانرا بدانند و جان خودرا بدست‌آنها بسپارند. مثلا موقعی‌که متوکل درصدداستخدام حنین‌بن‌اسحق (ازاطبای مشهور آن زمان) برآمد ابتداء املاکی باو واگذارد ومبلغی پول نقد بوی داد واوراخلعت پوشاند، سپس پنهانی او را خواسته‌گفت از تو میخواهم زهری برای من بیاوری‌که دشمن خودرا بکشم، حنین‌گفت من درس آدمکشی نخوانده‌ام! اگر خلیفه طبیب آدمکش‌میخواهد اجازه بدهد بروم آن‌درس رابخوانم وبرگردم؟ خلیفه‌گفت: آنکار بطول میانجامد بایدهمین اکنون زهر راآماده سازی. حنین بسختی پاسخ‌دادکه این‌کار ازمن ساخته‌نیست. خلیفه‌حنین رابیکی از قلعه‌های دور دست فرستاده یکسال حبس‌کرد، آنگاه او را احضار نموده جلاد و سفرهٔ چرمی خواست‌تاهمانجا سرش را ببرد، باتمام این‌سختگیری‌ها حنین گفتهٔ پیشین‌خودرا تکرار میکردکه درس آدمکشی‌نمیدانم. خلیفه بعد ازآن جریانات حنین را پزشك مخصوص خود ساخته بوی‌گفت: که برای آزمایش وی این سختگیریها را مینموده است.

بهمین جهات خلفاء اصرار داشتندکه پزشکان نامسلمان در اجرای مراسم دینی خود آزاد باشند وکسی متعرض آنان نگردد، حتی هم مذهبان آنها را نیز بخاطر آنان محبت میکردند تاآنان نسبت بخلیفه وفادار بمانند. مثلا موقعی‌که ثابت‌بن‌قره صابئی (صبئی)طبیب معتضدشد صابئیان در پایتخت اسلام دارای همه‌نوع نفوذ وقدرت شدند وکمتر اتفاق می‌افتاد که خلیفه طبیب نامسلمان خودرا وادار بمسلمان شدن‌کند، فقط‌القاهر خلیفهٔ عباسی سنان بن ثابت بن قره را مجبور کردمسلمان بشود سنان ابتداء ازپایتخت گریخت ولی بعد ببغداد آمده مسلمان شد.

صابئیان گاه هم برای دلجوئی مسلمانان ماه رمضان روزه می‌گرفتند ولی همچنان بر دین خود باقی بودند. ابواسحق‌کاتب، منشی عزالدولهٔ دیلمی از صابئی‌هائی بودکه برای مماشاة با مسلمانان رمضان را روزه میگرفت، ولی همینکه عزالدوله از وی خواست مسلمان شود ابواسحق باشدت هرچه تمامتر آن پیشنهاد را ردکرد وتاآخر عمر بدین خود باقی‌ماند، معذلك همینکه ابواسحق مرد سید رضی (از بزرگان علمای شیعه ونقیب الاشراف بغداد) قصیده‌ای بنام قصیدهٔ دالیه در مرثیهٔ ابواسحق گفت‌که مطلعش چنین است:

ترجمهٔ شعر:

«دیدی چگونه اورا روی چوب بردند وشمع انجمن علم وادب خاموش شد.»

آزادی فکر وعقیده ومماشاة بادانشمندان چنان‌بودکه آن‌مرد بزرگ روحانی باکمال

آزادگی آن دانشمند صابئی را مرثیه گفت.

این میرساند که مردم در تعصب ویا عدم تعصب از بزرگان خویش پیروی میکنند واگر بزرگان وفرمانروایان آزادمنش باشند سایرین نیز از آنان تبعیت دارند وعکسش هم عکس است وبهمین‌جهت در دورهٔ نهضت عباسی بزرگان واشراف مانندخود خلفاء از آزارنامسلمانان احتراز داشتند وبا آنان به نیکوئی رفتار میکردند، تا آنجاکه علمای اسلام باکمال فروتنی برای تحصیل علم نزد علمای مسیحی وغیر مسیحی میشتافتند. چنانکه ابونصر فارابی‌نزد یکی از مسیحیان حران پاره‌ای علوم می‌آموخت ومسیحیان هم نزد فقهای اسلام توراة وانجیل می‌آموختند.

موضوع بذل وبخشش خلفاء باطباء (غیرمسلمان) محتاج‌بشرح وتفصیل نیست وهمینقدر کفایت می‌کندکه برای پی‌بردن بآن موضوع بجلد دوم این‌کتاب مراجعه کنند وثروت هنگفت جبرائیل بن بختیشوع را در نظر بگیرند خلفاء نه‌تنها خودشان مقرری وانعام وتیول وخالصه وخلعت باطباء میدادند بلکه‌سایر بزرگان رانیز وادار می‌کردند باطباء پول بدهند. مثلا مأمون دستور داده بود هرکس بمقام مهمی میرسد ویا شغل بزرگی می‌گیرد، بایدنزد جبرائیل طبیب برود وباو احسانی بکند.

مأمون اشعارمزاح آمیزی باجبرائیل داشته‌که برای‌نمونه یکی‌ازآن ذیلا نقل میشود.

ترجمهٔ شعر:

«ای جبریل عزیز آیا درعلم طب تو داروئی برای عاشق یافت میشود؟»

«آیا میتوانی درد عشق را معالجه‌کنی؟ یك آهوی خوش خال »

«وخط بدون گناه مرا اسیر کرده وعقلم را ربوده‌است.»

آری درپرتو چنین عدالت‌خواهی وآزادی طلبی علم وادب ترقی میکند واگر غیر از این باشد البته دانش وفرهنگ ازمیان مردم رخت برمی‌بندد.

تنها خلفای عباسی (در دورهٔ نهضت) دارای این روش پسندیده نبودند بلکه هر دولت اسلامی‌که هواخواه علم وادب بود طبعاً آزادی فکر وعقیده را ترویج میکرد. پزشکان درباری خلفای فاطمی مصر نیز غالباً یهودی ومسیحی وسامری بودند واز تمام مزایای بزرگان قوم بهره‌مند میشدند، منصب‌های عالی میگرفتند، حقوقهای گزاف دریافت‌میداشتند، در امور مهم‌مملکتی مورد مشورت بودند، خلفاء بآنان القاب عالی (سلطان‌الحکماء، امین‌الدوله، معتمدالملك) میدادند وعنوان آن‌را باعنوان وزیران وامیران برابر میداشتند.

موقعی منصوربن مقشر طبیب مسیحی‌العزیز خلیفهٔ فاطمی بیمار شد، خلیفه از بیماری وی نگران گشت وپس از چندی‌که بهبود یافت خلیفه بخط خود این نامه‌را بوی نگاشت.

ترجمهٔ نامه:

«بنام خدای مهربان، درود فراوان برپزشك گرامی ماخداوند اورا نگاهدارد ونعمت»

«را براو تمام کند. مژدهٔ سلامتی شما بما رسید. بخدای بزرگ سوگند از بیماری شما،»
«تندرستی ما از دست رفته بود، از خدا میخواهیم خداوند تندرستی بیشتری بشما بدهد و»
«لغزش‌ها را جبران نماید وزندگانی خوش وآسوده بشما ارزانی دارد. بحول‌وقوهٔ‌الهی.»

خلفای اموی اندلس‌نیز مانند عباسیان وفاطمیان همین نوع‌رفتار میکردند. بخصوص در ایام الحکم که مثل مأمون دوستدار علم وادب بود وشرح آنرا خواهیم گفت ولی باید دانست که این وضع بمقتضیات زمان و مقتضیات روحیه واخلاق خلفاء و دانشمندان تغییر و تبدیل میکرده است.

انتشار علوم بیگانه در ممالك اسلامی

بمحض اینکه علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه شدکلیهٔ مسلمانان به‌تحصیل ومطالعهٔ آن علوم مشغول شدند، در ابتداء مطالعات آنان براساس شرح وتعلیق وتلخیص (خلاصه‌کردن) بود وهمینکه تمدن آنان نضج گرفت وعلوم وآداب توسعه وانتشار یافت، مسلمانان مشغول تألیف‌کتب علمی شدند وپس از دوقرن‌که فقط به‌نقل وترجمه اشتغال داشتندکم‌کم‌در صدد تحقیق برآمدند وبجای اینکه معلومات دیگران را در حافظهٔ خود بسپارند از روی تتبع وقیاس معلوماتی برمعلومات سابقین افزودند وبه‌تحلیل وترکیب قضایا پرداختند.

بغداد در دورهٔ نهضت عباسی بخصوص درزمان عباسیان قبلهٔ اهل‌علم ومرکزدانشمندان ومنبع علم وفضل شد تاآنکه معتصم ترکان را بخدمت خود برگزید وبدرفتاری ترکان مردم را رنجانید وموجب تنفر عموم گشت ولی چون مأمون مانند برادرش از مذهب معتزله‌پیروی داشت وبا شیعیان خوشرفتاری میکرد آزادی فکر وعقیده همچنان باقی ماند. واثق نیز مانند مأمون علماء راگرامی میداشت وانجمن‌هائی از فقهاء وفلسفه ترتیب میداد وخود در آن انجمن‌ها شرکت میکرد وسخنان آنانرا گوش میداد.

پس از مرگ واثق (۲۳۳ هجری) برادرش جعفر متوکل خلیفه شد وی از شیعیان و معتزله متنفر بود تا آنجاکه دستور داد مرقد (حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام) حسین بن‌علی وخانه‌های اطراف آنرا خراب‌کنند ومردم را از زیارت‌کربلا منع‌کرد دشمنان‌علی(ع) را نزد خود مقرب ساخت وآن (بزرگوار) را استهزاء مینمود وبرخلاف افکار مأمون و معتصم وواثق از مناظره ومجادله جلوگیری مینمود وانتشار عقیدهٔ معتزله (درباب مخلوق بودن قرآن وغیره) رابسختی ممانعت‌کرد ومردم را از آزادی فکر وعقیده باز داشته‌بپیروی از فقهاء مجبور ساخت وهرکس تخلف میورزید بشدت مجازات میدید وحدیث‌گویان‌رابذکر اخبار واحادیث تشویق وترغیب نمود از آنرو فلسفه و علم کلام‌که در زمان مأمون‌به‌منتهای ترقی رسیده بود در دورهٔ متوکل‌رو بـه‌تنزل‌گزارد. چه متوکل باکلیهٔ علوم بیگانه بخصوص فلسفه مخالفت میورزید واز روزی‌که بخلافت رسید تا آخرین نفس در آزار وشکنجهٔ فیلسوفان وطرفداران رأی وقیاس ومنطق‌کوشش داشت.

چه بسیاری از دانشمندان که بدست او هلاك شدند و آنان که زنده ماندند خوار و بیچاره شدند، همینقسم یهود ونصاری واهل ذمه از متوکل، یکی اینکه وی بر بختیشوع طبیب خشمناك شده اموالش را مصادره کرد وخودش را به بحرین تبعید نمود وابویوسف یعقوب معروف بابن‌سکیت را کشت وبرعمر بن مصرح رأحجی (از دانشمندان ونویسندگان نامی) غضب کرده دارائی اورا مسطکرد ودستور داد روزی چند بار او را پس گردنی بزنند تاآنجاکه شمارهٔ این پس‌گردنی‌ها بشش هزار رسید.

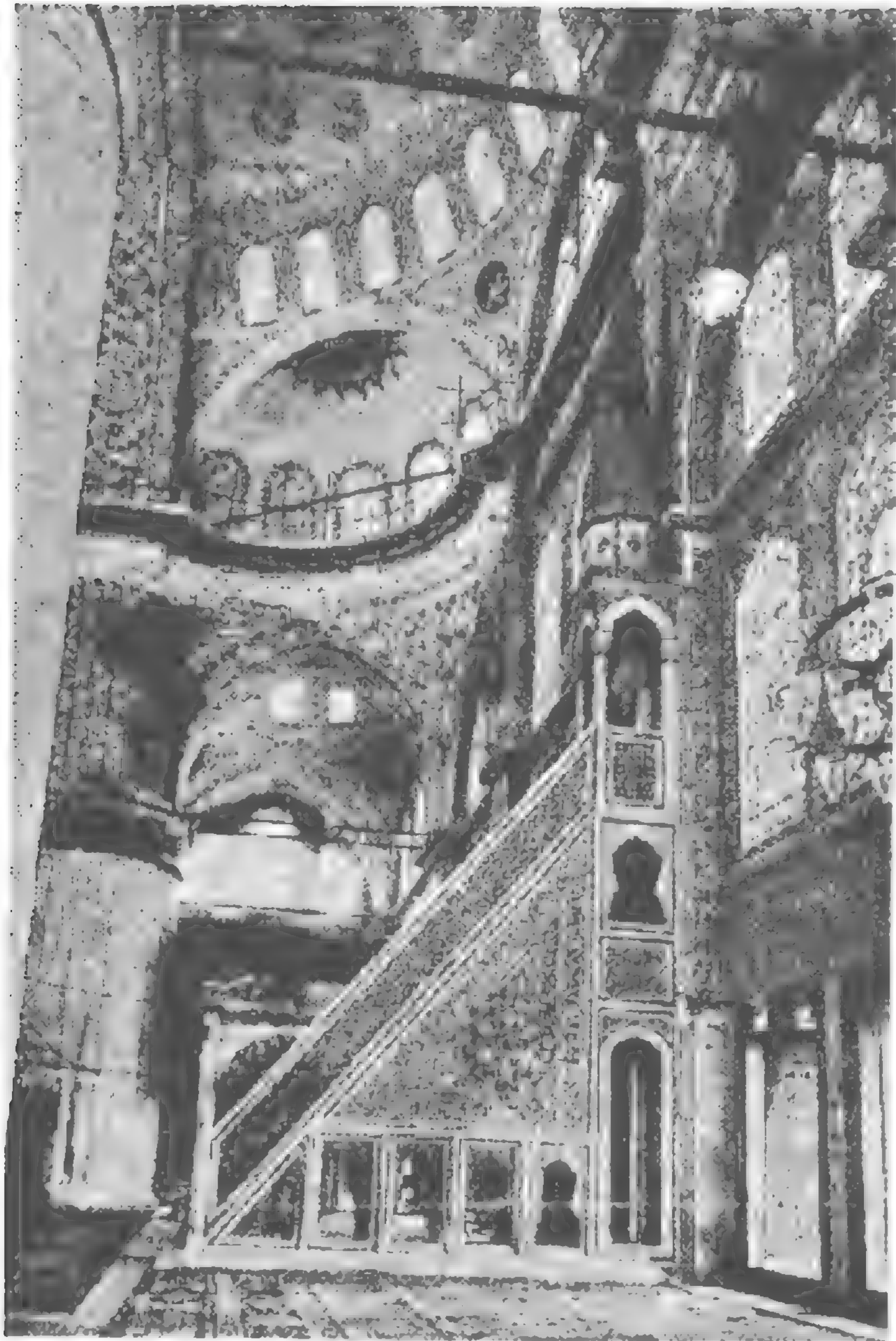
سرانجام پسر متوکل با بزرگان همدست گشته ویرا درسال ۲۴۷ کشت وکم کم دستگاه خلافت روبه‌پریشانی گذارد ترکان بیش ازپیش برکارها مسلط شدند واز آن پس یعنی قرن چهارم هجری بآنطرف دانشمند مشهوری از بغداد برنخاست برعکس فیلسوفان وپزشکان و ستاره‌شناسان ومهندسان وفقیهان وعلمای منطق ولغت وغیره از سایر نقاط اسلامی (غیر از بغداد) پدید آمدند.

موقع ظهور اسلام شهر اسکندریه مرکز طب وفلسفه وعلوم طبیعی بود ودر زمان عمر بن عبدالعزیز در آخر قرن اول هجرت بانطاکیه منتقل شد واما علوم اسلامی ابتداء در شهر مدینه مرکزیت داشت سپس به بصره واز آنجا بکوفه انتقال یافت وپس از بنای بغداد علوم اسلامی ازکوفه به‌بغداد آمد وعلوم بیگانه نیزدرآنشهر بعلوم اسلامی ضمیمه شد وپای‌تخت‌عباسی سرآمد شهرهای عالم اسلام ومرکز مهم علوم اسلامی وعلوم بیگانه گردید. یعنی علم وادب وفلسفه وطب ومنقول ومعقول در آنجا جمع شد وچون در ایام متوکل دستگاه خلافت روبانحطاط گذارد در سایر ممالك اسلامی دولتهای تازه‌ای ایجاد شد ومطابق قانون طبیعی ارتقاء شاخه‌های چندی از حکومتهای اسلامی بوجود آمد ودانشمندان بنقاط‌مختلف آن ممالك پراکنده گشتند وعلم وادب مراکز بسیاری پیداکرد که گاه‌بگاه یکی از آن مرکزها بردیگری برتری مییافت ودر واقع انتقال علوم وآداب از بغداد، ابتداء بعراق‌عجم سپس خراسان وماوراءالنهر (آنطرف رود جیحون) از طرف مشرق بقاهره واندلس ازطرف مغرب انجام پذیرفت.

ولی اندلس از حیث شعر وادبیات بیشتر وبیشتر از سایر ممالك مرکزیت یافت زیرا تمام میراث ادبی شرق بآنجا رفت ودر زمان حکومت مروانیان‌شهر قرطبه قبةالاسلام ومحفل علماء گشت وشاعران وسخنگویان برای مناظره ومشاعره بآن شهر رو میآوردند والبته‌دراین قسمت وهمینطور در قسمت علوم بیگانه شهر قرطبه مدیون بغداد میباشد.

مثلا موسیقی توسط دوعشرپیشه بنام‌زرقون وعلون درزمان حکم‌بن‌هشام ازبغداد بقرطبه انتقال یافت‌وفلسفه‌درزمان خلافت‌مأمون‌معاصر عبدالرحمن‌اوسط فرمانروای‌اموی اسپانیی‌باندلس آمد و در روزگار حکم‌بن‌ناصر پیشرفت کامل نمود وطبیبی بغدادی بنام اسحق‌بن عمران در اوایل قرن سوم هجری از بغداد باندلس رفت وعلم طب درآنجا ترویج کرد . اطباء وسایر

دانشمندان اندلس برای تکمیل تحصیلات خویش از اندلس ببغداد می‌آمدند، حتی فقهای یهود (اندلس) برای فراگرفتن فقه اسرائیل از اندلس ببغداد میآمدند و سایر ممالک اسلامی نیز مانند اندلس ازحیث تکمیل علوم ببغداد توجه داشتند.



ت - استانبول: داخل مسجد سلطان احمد

خلاصهٔ کلام اینکه خلفای عباسی در دورهٔ نهضت تخم علم وادب را در بغداد افشاندند و میوه ومحصول آن بتدریج درخراسان وآذربایجان وماوراءالنهر ومصر و شام واندلس وغیره بدست آمد ودر عین‌حال بغداد که مرکز خلافت وثروت اسلامی بود بقوهٔ استمرار تامدتی مثل سابق مرکز دانشمندان‌ماند و گذشته از پزشکان‌مسیحی که‌در خدمت‌خلفاء بترجمه وطبابت مشغول بودند عده‌ای ازدانشمندان مسلمان نیز ازبغداد برخاستند ولی بطورکلی دانشمندان عالیقدر مقیم بغداد بیشتر مسیحیان بودندکه از عراق وسایر نقاط برای استخدام در دستگاه خلفاء ببغداد می‌آمدند و دانشمندان مسلمان غالباً در خارج بغداد ظهورکردند، بخصوص‌موقعیکه مملکتهای کوچك اسلامی پدیدآمد وفرمانروایان آن‌ممالك بتقلید خلفاء درترویج علم وادب کوشش نمودند ودانشمندان‌را بمراکز فرمانروائی خود (قاهره - غزنین - دمشق - نیشابور - اسنخر وغیره) دعوت‌کردند. نتیجه این‌شدکه رازی از ری، ابن‌سینا ازبخارا (ترکستان)، بیرونی ازبیرون (سند)، ابن‌جلجل(گیاه‌شناس)، ابن‌باجه فیلسوف، ابن‌زهر پزشك وخاندان وی وابن‌رشد فیلسوف وابن رومیه‌گیاه‌شناس از اندلس برخاستند.

در مصر بیشتر پزشکان یهودی ونصرانی وسامری بودند ودر عین‌حال این دانشمندان بزرگ نیز از مصر برخاستند:

ابن‌هیثم فیلسوف وطبیعی‌دان، علی‌بن‌رضوان طبیب مشهور، شیخ‌السدید رئیس‌الاطباء، رشیدالدین‌ابوحلیقه طبیب وفیلسوف، ضیاءالدین بیطارگیاه‌شناس‌نامی ازشام، فارابی فیلسوف، ابومجدبن ابوالحکم، شهاب‌الدین سهروردی و موفق‌الدین بغدادی (جهانگرد بزرگ) و بسیاری از دانشمندان (فیلسوف وطبیب وغیره) که در خدمت خلفای بغداد میزیستند اصلاً اهل شام بودند.

در قسمت علوم‌اسلامی نیز همین‌جریان موجودبود. یعنی در عین حال که دانشمندان بزرگی (درقسمت علوم اسلامی) در بغداد بودند فقیهان و شاعران و محدثین مهمی ازسایر شهرهای اسلامی ظهورکردندکه عنوان آنان ازموطنشان خبر میدهد مانند:

بخاری- شیرازی- نیشابوری- سیستانی- فرغانی - بلخی- خوارزمی- فیروزآبادی - حموی - دمشقی - فیومی - سیوطی - قرطبی - اشبیلی وغیره.

خلفاء وامراء خود بتحصیل علم مشغول می‌شدند

در کشوری که خلیفه و پادشاه و امیر و وزیر خود طالب علم باشد و بتحصیل علم مشغول گردد، طبعاً علم و فرهنگ پیشرفت میکند و دانشمندان سعادتمند میشوند. تحصیل علم برای خلفاء شرط حتمی خلافت بود زیرا مطابق مقررات مذهب اسلام خلیفه باید احکام فقهی اسلامی را بخوبی بداند و بهمین‌جهت خلفاء علم فقه تحصیل میکردند و نزد فقها درس میخواندند و برای تبحر در علم فقه خواه ناخواه صرف و نحو و لغت و تاریخ را نیز فرا میگرفتند و چنانکه میدانیم هر علمی بعلم دیگر ارتباط دارد و طبعاً خلیفه‌ای که باید فقیه باشد ادیب و تاریخ دان هم میشود. همینکه مرکز خلافت ببغداد انتقال یافت، خلفای اسلام بواسطهٔ آمیزش باایرانیان وسریانیان بعلوم طبیعی و فلسفه وستاره‌شناسی آشنا گشتند وبااشتیاق زیاد درپی تحصیل آن علوم برآمدند و البته باآموختن آن‌علوم فکرشان بازشد ودرنتیجه خلفائی پدید آمدکه علاوه براحراز مقام عالی ادبی درعلوم طبیعی نیزمقام مهمی احرازکردند.

مأمون اعلم خلفای بنی‌عباس بود. هم‌از علوم‌شرعی وفلسفی ونجوم ومنطق اطلاع کامل داشت. حکم‌بن ناصر اموی فرمانروای اندلس (۳۶۶ هجری درگذشت) از این‌حیث مانند مأمون بود، همینقسم، حاکم‌فاطمی(۴۱۱ هجری‌درگذشت) خلیفهٔ دانشمندی بود، حکم‌بن ناصر علاوه براینکه فرمانروای دانشمندی بود، بجمع‌آوری‌کتاب علاقهٔ زیادی داشت‌و‌برای خرید کتاب پول فراوانی خرج میکرد، حاکم بامرالله فاطمی بعلم نجوم علاقه‌مند بود و چنانکه خواهیم‌گفت درقاهره کتابخانه وزیجی ایجادکرد، همین قسم عبدالرحمن‌اوسط فرمانروای اندلس (۲۳۸ هجری درگذشت) که تقریبا هم عصر با مأمون میشد، بتقلید مأمون نسبت بعلوم فلسفی اظهارعلاقه میکرد.

درزمان‌امیر (عبدالرحمن) برای اولین‌مرتبه کتابهای فلسفی باندلس آمد وعبدالرحمن آن‌علم را ترویج‌کرد. پیش‌از مأمون وعبدالرحمن‌هیچیک ازخلفای اسلامی فلسفه نمیدانستند واگرهم میدانستند جرئت بتظاهر فلسفه نداشتند، ولی‌از علم‌نجوم مطلع‌بودند، چنانکه رشید ومنصور هردو علم نجوم میدانستند. اماپس ازنهضت عباسی عده‌ای ازخلفاء بتحصیل علوم‌طبیعی

و فلسفه تظاهر میکردند .

خلفاء ازشعر وادبیات بهرهٔ کامل داشتند ودرفصل مربوط بشعر، خلفای شعر دوست و شعرگو را معرفی کردیم، اما در قسمت ادبیات سفاح ازمناظرهٔ ادبی خوشش میآمد وبرای شنیدن افتخارات عرب(نزار و یمن) مجالس ادبی تشکیل میداد، منصور در ادبیات کتابی تألیف کرده است، هادی ادباء وسخنوران راگرد میآورد تابرای اوسخن بگویند وقصه بخوانند، ابن‌معتز نخستین کسی است که در علم بدیع کتاب تألیف کرده است ، ابراهیم‌بن مهدی از نویسندگان وگویندگان معتبر محسوب میشود همین قسم عده‌ای از فرمانروایان آل‌حمدان و آل‌بویه و آل‌عباد (اندلس) اشخاص ادیب سخنوری بوده‌اند .

این فرمانروایان (خلفاء وامراء) دانشمندان را بوزارت وکارهای مهم میگماشتند . از آنجمله یحیی بن خالد برمکی وزیر هرون، یعقوب بن کلس وزیر العزیز بالله فاطمی(مصر) از وزیران دانشمند میباشند و بیشتر وزیران دورهٔ عباسیان مردم با اطلاع و بامعلوماتی بوده‌اند.

در دولتهای استبدادی و(گاهم درغیر استبدادی) مردم از رویهٔ پادشاه و بزرگان سرمشق میگیرند واگر درکشوری فرمانروا خود دانشمند و دانش‌دوست باشد طبعاً مردم آن کشور ازپادشاه وفرمانروای خویش سرمشق میگیرند.

اسامة‌بن معقل میگوید :

«چون سفاح ازخطبه‌های فصیح ونامه‌های بلیغ خوشش میآمد، طبیبان ومنشیان‌را معزز میداشت وبآنان پول میداد، من برای تقرب بدستگاه وی‌هزار خطبه وهزار نامه حفظ کردم وازآنراه بخلیفه نزدیک شدم، پس‌از سفاح‌منصور آمد، وی‌داستانها واخبار عرب‌را میپسندید، من بخاطر اوقصه وتاریخ مطالعه کردم وپیش‌منصور مقرب گشتم. موسی‌هادی بشعر توجه‌داشت. من بسیاری ازاشعار نادر وداستانهای منظوم را حفظ کردم: حقیقت آنست که بهترین وسیله برای ترویج علم وادب‌همان آرزوی تقرب بدستگاه بزرگان وبدست آوردن ثروت میباشد که آنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی بزرگان بعلم وادب حاصل‌میشود. »

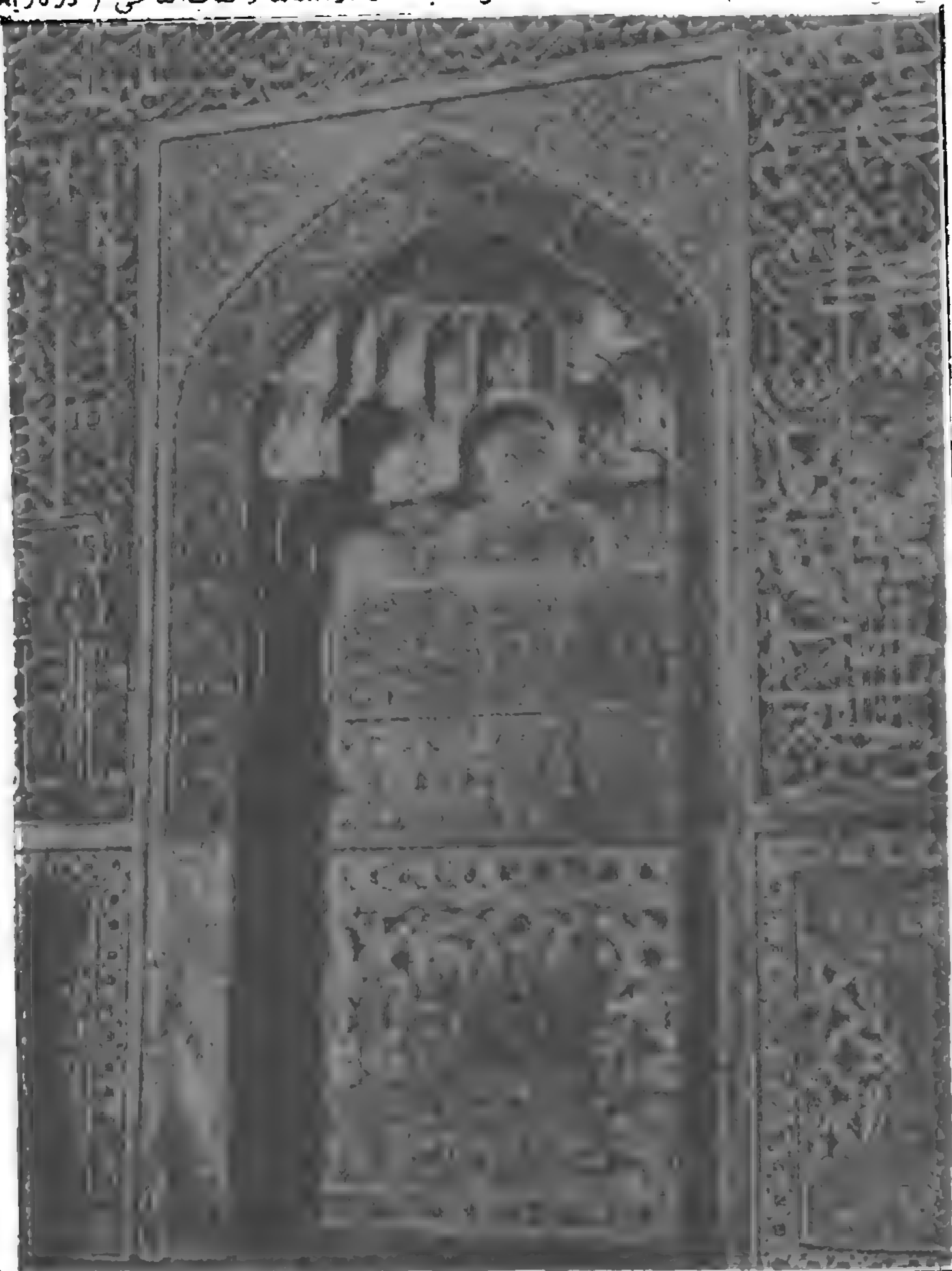
آنچه‌که اسامه گفته واقعاً درهر دوره‌ای همانطور بوده وخواهدبود .

تألیف کتاب برای خلفاء وامراء

اگر مأمون خودش‌دانشمند نبود بترجمهٔ کتاب‌های علمی‌اقدام‌نمیکرد ودانشمندان راگرامی نمیداشت تاآنجاکه قسمتی از اوقات خود را صرف مناظرهٔ ادبی بکند. مأمون‌که خلیفهٔ دانش‌پروری[1] بود بمنظور ترویج دانش برای‌فراء (ازعلمای بزرگ علم نحو) خانهٔ مناسبی‌ساخته پول‌زیادی بوی‌داد و فرمودش که درعلم نحوکتاب تألیف کند ودرنتیجهٔ این‌اقدامات‌علوم‌طبیعی وغیرطبیعی درزمان

۱ــ یکی از بزرگترین علل ترویج فلسفه و ادب بیگانگان در زمان عباسیان انحراف اندیشه مردم از توجه به مرکز فلسفه و ادب و عرفان اسلامی اهل‌بیت رسول‌الله بود و این امر از طرف دربار خلافت و بطور عمدی اعمال می‌شده.

مأمون پیشرفت کرد. پس از مأمون نیز غالب امراء وخلفاء وپادشاهان ووزیران مسلمان که دانشمند ودانش‌پرور بودند دانشمندان را جمع میکردند و بآنان پول وجایـزه میدادند تا بهترین کتابها را تألیف کنند. مثلا محمدبن‌اسحق (راویه‌نامی) در حیره کتاب المغازی را برای منصور نگاشت وابن‌بکار کتاب اخبار معروف بالموفقیات را برای الموفق‌بالله تألیف کرد و رازی کتاب منصوری را باسم منصوربن اسحق جمع‌آوری نمود و همینکه عضدالدولهٔ دیلمی فرمانروای دارالسلام گشت دانشمندان ازاطراف بخدمت اوآمدند وکتاب‌التاجی (درتاریخ



محراب کاشی‌کاری مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان

دیلم) کتاب الحجه (درقرائت) وکتاب الایضاح (درنحو) وکتاب الملکی (درطب) را برای وی تألیف کردند . سعید بن هبةالله از پزشکان مشهور، کتاب (المغنی) را درعلم طب برای المقتدی بامرالله تألیف کرد، پاره‌ای از دانشمندان بنام وزیران وامیران کتاب مینوشتند.

مثلا حریری مقامات خودرا بنام انوشیروان وزیر المسترشد نوشت وجبرائیل بن عبدالله ابن بختیشوع کتاب الکافی را بپاس محبتهای صاحب بن عباد نگاشت. بسیاری از مؤلفین برای پول ومقام وانعام وخلعت بنام امیران ووزیران و بزرگان کتاب مینوشتند و غالباً جایزه‌های مهم میگرفتند. مثلا منصور اندلسی برای کتاب الفصوص پنجهزار دینار جایزه داد وسلطان محمود غزنوی بفردوسی وعده داده بود که برای هرشعری از کتاب شاهنامه یك دینار بدهد و ازآنرو فردوسی شاهنامه را درشصت هزار بیت تنظیم کرد. سخنوران ودانشمندان که وضع را چنین میدیدند بآسانی تسلیم نمیشدند تاپول زیاد (آنهم پیشاپیش) دریافت نمیداشتند در مدح آنان شعر نمیگفتند وبنام آنان کتاب نمی‌نوشتند وگاه هم بهیچ نوع تسلیم زر وسیم نمیشدند، مثلا ابوغالب تمام بن غالب از دانشمندان قرطبه متوفی بسال ۴۳۶ کتابی درعلم لغت تألیف کرد وهمینکه ازتألیف آن فارغ شد ابوالجیش مجاهد عامری فرمانروای دانیه هزاردینار وخلعت ومرکوبی نزد مؤلف فرستاده وخواهش کرد درآخر کتاب فقط این جمله را بیفزاید:

«این کتاب ازجمله تألیفاتی است که ابوغالب برای ابوالجیش مجاهد جمع‌آوری کرده است.»

مؤلف پول را پس داده گفت:

«من از آنرو کتاب تألیف کردم که مردم از آن سود ببرند و بر همت بلند من آفرین گویند والبته این افتخار را بپول نمیفروشم.»

ابوالجیش این رفتار ابوغالب را پسندیده برعزدانگی او آفرین خواند وجایزه را دو برابر کرده نزد وی فرستاده گفت:

«من ترا مجبور به‌آن‌کار نمیکنم این جایزه ازآن تو باشد وهرچه خواهی بکن.»

عده‌ای ازدانشمندان بدون توقع جایزه، بنام فرزندان وبرادران وکسان خود کتاب مینوشتند وگاه هم باسم خودشان تألیف میکردند و خوشمزه اینکه دمیری مؤلف حیوة الحیوان در مقدمهٔ کتاب خود مینویسد هیچکس ازمن نخواست که این کتاب را تألیف کنم و از پیش خود باینکار دست زدم.

خلاصه اینکه تمدن اسلامی طوری درپیشرفت علم وادب مؤثر بود که از کاخ خلیفه تا مسجد، تاخانهٔ وزیروامیر وحتی دربساطهای عیش‌ونوش دانشمندان‌ونویسندگان وگویندگان بوجود آورد ودرهرجا وهمه‌جا برای تحقیقات علمی وادبی انجمن ومحفل تشکیل می‌یافت وتحصیل علم را بر نوجوانان وپیران وکنیزان وغلامان وهمسران(زنها) فرض وواجب مینمود مخصوصاً کنیزان را شعر وتاریخ ونحو وعروض میآموختند وآنان را وامیداشتند قرآن وحدیث

وحتی حفظ کنند وهمینکه درعلم وادب پیشرفت میکردند آنان را بجای بهترین تحفه هدیه میدادند. زبیده همسر هارون‌الرشید صد کنیز داشت که تمام قرآن را حفظ داشتند و همین که سحرگاهان آنان در کاخ زبیده با آواز خوش قرآن میخواندند مثل آن بود که زنبوران عسل در کندوی خویش زمزمه میکنند. خواجگان حرمسرا نیز مثل مردان و زنان خدمتگزاران دیگر علم وادب تحصیل میکردند. دراندلس عده‌ای از خواجه‌های دانشمند پدیدآمدندکه دارای تألیفات مهم بودند.

عجب اینکه فرمانروایان دانش‌پرور اسلام نه‌تنها به مؤلفین ودانشمندان پول وجایزه میدادند بلکه برای ترویج علم وادب محصلین را نیز با انواع محبت‌ها مینواختند. مثلا ملك‌المعظم شرف‌الدین عیسی ایوبی فرمانروای دمشق اعلام کرده بودکه هر کس کتاب‌المفصل زمخشری را از بر کند صد دینار نقد ویکدست لباس باومیدهد ودرنتیجه عدهٔ زیادی آن‌کتاب را حفظ کردند و جایزه گرفتند واین نوع مجاهدت در راه ترویج علم تا آن‌زمان سابقه نداشت.

مؤلفان و تألیفات آنان

آری این دانش پروری و علم دوستی بزرگان اسلام سبب شد که روز بروز مؤلف وکتاب درقلمرو اسلام فزونی یابد و دایرهٔ تحقیق وسعت پیداکند. پادشاه و وزیر وامیر ودارا ونادار وعرب و ایرانی و رومی وهندی وترك ویهود ومصری ومسیحی ودیلمی و سریانی در شام ومصر وعراق وفارس وخراسان وماوراءالنهر وسند وافریقا واندلس وغیره درتمام شبانه‌روز بتألیف مشغول شدند و خلاصه آنکه هرجا اسلام حکومت میکرد علم و ادب بسرعت پیشرفت مینمود. دراین تألیفات گرانبها خلاصه‌ای ازتحقیقات بنی نوع انسان از روزگار پیشین تا آن‌زمان دیده میشد و مباحث مهمی از: علوم طبیعی - الهی - نقلی - ریاضی - ادبی - عقلی درآن‌کتب جمع شده بود ودر نتیجهٔ تحقیقات علمای اسلام علوم مزبور دارای شعب متعددگشت تا آنجا که بنا بقول طاش کبری‌زاده درکتاب مفاتیح‌العلوم علمای اسلام علوم معاصر خودرا تا پانصد شعبه رساندند وچیزهائی مانند علم اقتصادی سیاسی وفلسفه‌تاریخ وفرهنگ‌های تاریخی وجغرافیائی وعلوم مخصوص اسلامی توسط علمای اسلام ابداع شد.

شمارهٔ تألیفات دانشمندان مسلمان بهزارها رسید وازآنچه که درقرن یازده هجری درکتاب کشف‌الظنون راجع بتألیفات اسلامی ذکر شده فزونی تعداد آن معلوم میگردد که درکتاب مزبور شمارهٔ تألیفات باستثنای کتب مربوط بشرح و تعلیق بالغ بر ۱۴۵۰۱ جلد بوده است والبته بسیاری ازتألیفات هم درطی جنگهای داخلی بکلی ازبین رفته و نام و نشانش گم شده است. بعلاوه مقدار زیادی از تألیفات فلسفی وامثال آن بامر فرمانروایان متعصب در آتش سوخته است (شرح آن خواهد آمد) و آنچه که باقی‌مانده قسمت بسیار مختصری میباشد.

درهر حال مسلم است که بسیاری از تألیفات اسلامی مفقود گشته، زیرا درمقدمهٔ تألیفات دانشمندان قدیم مانند: مسعودی ـ طبری ـ ابن‌اثیر وغیره نام کتابهائی دیده میشود که آنان از آن کتابها مطالبی نقل کرده‌اند ولی اکنون حتی اسم آنها هم درکتب فهرست موجود نیست.

ازمؤلفین معتبر اسلامی یکی ابوعبیده‌است که دویست جلد تألیف داشته است وتألیفات ابن‌حزم به ۴۰۰جلد وتألیفات کندی به ۲۳۱وتألیفات قاضی فاضل به ۱۰۰ جلد بالغ میشده



ع ـ نمونه‌ای از گچ بریهای قرن سوم هجری در سامره

است و غالباً دانشمندان اسلام مانند رازی ـ سیوطی ـ ابن‌سینا درموضوع‌های مختلف کتاب مینوشتند. تألیفات عبدالملك‌بن حبیب دانشمند نامی اندلس به‌هزار رسیده بود و همینکه تألیفات جمال‌الدین الحافظ را با روزهای عمرش تطبیق کردند بطور متوسط روزی نه دفتر نوشته بود و نکتهٔ مهم‌تر آنکه غالب این تألیفات در چندین مجلد بوده است. مثلا کتاب مرآةالزمان سبط بن الجوزی چهل جلد وتاریخ دمشق ابن‌عساکر هشتاد جلد وتاریخ خطیب بغدادی چهارده جلد وکتاب اغانی بیست‌جلد وتاریخ ابن‌اثیر دوازده جلد وکتاب گیاه‌شناسی (النبات) ابوحنیفهٔ دینوری شصت جلد میشده است، ومجلدات مزبور کوچك وبزرگ بوده است، مثلا مجلدات اغانی وابن‌اثیر بطور متوسط جلدی دویست صفحه یا بیشتر میشود ولی معمولا هر ده ورق را یك جلد حساب میکنند.

شیوهٔ مؤلفین اسلامی بر آن بوده که علاوه برموضوع کتاب مطالب متناسب علمی دیگر نیز درطی‌آن تألیف مینگاشتند، مثلا فرهنگ یاقوت حموی اساسش بر علم جغرافیاست. اما شرح حال بسیاری ازدانشمندان وادبای اسلام بمناسبت مقام در طی جغرافیا ذکر شده است، کتاب اغانی گرچه راجع بغناء(آواز) صحبت میدارد اما مطالب مهمی ازتاریخ واشعارعرب درجاهلیت وصدراسلام نیز درآن مندرج است،کتاب عقدالفرید اساسش در بارهٔ ادبیات است ولی از شعر وعروض واخلاق وتاریخ وغیره نیز مطالب سودمندی نوشته است و همینقسم سایر کتابهائی که درتاریخ وشرح‌حال نوشته‌اند دارای مطالب متنوع میباشد. کتاب قانون ابن‌سینا فرهنگ جامعی‌است‌که ازکلیهٔ مباحث مهم طبی مانند تشریح وحیوان‌شناسی‌ومعالجه وتشخیص امراض و داروسازی وگیاه شناسی وغیره گفتگو میدارد . در کتاب طب رازی نیز همانقسم ازهرجهت جامع است. گاه هم کتابی درموضوع معین ومشخصی تألیف شده ومطالب دیگری که با موضوع‌کتاب ارتباط نداشته درآن‌کتاب مندرج است مانند حیوة‌الحیوان دمیری‌که موضوعش حیوان شناسی است ولی ازتاریخ وادبیات واخلاق وطب وداروشناسی وگیاه‌شناسی نیز گفتگو میدارد. کتاب‌کشکول درادبیات وپند و اندرز تألیف شده ولی مقالات مفصلی از جبروهندسه ومنطق ونجوم و فلسفه وتاریخ ولاهوت وفقه وحدیث وغیره (که بـا هم اختلاف دارند) درطی‌کتاب دیده میشود.

تأثیر تمدن اسلام در علوم بیگانه (دخیل)

همین که تمدن اسلام نضج گرفت وعلوم تازه میان مسلمانان منتشر شد دانشمندانی از میان مسلمانان برخاستند که افکار وعقایدشان ازصاحبان اصلی علوم درپاره‌ای موارد عالیتر بود ودر واقع علوم مربور با تحقیقات جدید علمای اسلام رنگ تـازه بخود گرفته مطابق مقتضیات محیط ومناسب بـا تمدن اسلام پیشرفت کرد وهمینکه فرنگیان بـرای اقتباس علوم یونان قیام کردند ناچار قسمت عمدهٔ آنرا اززبان عربی بارنگ وبوی (صبغه) اسلامی ترجمه واقتباس نمودند و اینك بمختصری ازتأثیر تمدن اسلام درپیشرفت علوم قدیم صحبت میداریم.

۱ ـ فلسفه دراسلام

مسلمانان تألیفات فلسفی افلاطون وارسطو را باشرح وتعلیقات آن مطالعه کردند ومطالب جدیدی ازمنطق و طبیعیات واخلاق و الهیات برآن اضافه نمودند باینقسم که ابتداء آن کتابها را خـواندند سپس بشرح وتلخیص آن کتب پرداختند آنگاه تألیفاتی درآن موضوعها نگاشتند و غالباً تألیفات آنان درطب وفلسفه ونجوم باهم توأم بوده‌است چنانکه حنین بن اسحق میگوید:

«پزشك باید فیلسوف هم باشد.»

ولی معمولا عالم بکسی میگفتند که در یك رشته ازآن علوم تخصص داشت.

فیلسوفان اسلام در شرق

بزرگترین ومشهورتریـن فیلسوف مسلمان شرقی یعقوب بن صباح کندی یگانه فیلسوف مسلمان عرب نژاد میباشد ونسبش به‌پادشاهان کنده میرسد و از آن‌رو به‌فیلسوف عرب مشهوراست وعربهائی که در آغاز اسلام حتی از اشتغال به‌علوم اسلامی امتناع داشتند وآنچه را که ازعلوم بیگانه درمصر وایران می‌یافتند نابود میساختند در اندك زمانی چنان علم دوست وعلم‌پرورشدند که شاهزادهٔ آنان فیلسوف شد. کندی در طب وفلسفه وحساب ومنطق وهندسه‌و آهنگسازی (الحان) ونجوم وشمارش خواص اعداد تتبع داشته است و موقعی پیدا شده که دراسلام جز وی فیلسوفی نبوده است. کندی در تألیفات خود روش ارسطاطالیس را داشته وکتابهای مهمی(برای‌خودش) به‌نیکوئی اززبانهای دیگر ترجمه کرده‌است واینکه نامش جزء مترجمین درنیامده برای آنست که از راه ترجمه زندگی نمیکرده‌است. کندی دربسیاری از علوم دخیل (بیگانه) تألیفاتی دارد و اینك اسامی آن از روی کتاب الفهرست نسبت به‌تناسب

موضوعهای علمی آن :

«درفلسفه ۲۲ کتاب، درحساب ۱۱ کتاب، درنجوم ۱۹ ، درهندسه ۲۳ ، درفلکیات ۱۶ ، درطب ۲۲ ، درجدل ۱۷ ، درسیاست ۱۲ ، دراحداث ۱۴ ، در طبیعیات ۳۳ ، درکرویات ۸ ، درمنطق ۹ ، درموسیقی ۷ ، دراحکام ۱۰ ، در علم‌النفس ۵ ، در ابعاد ۸ ، در تقدمة‌ـ المعرفة ۵ ، که مجموع آن ۲۳۱ کتاب میشود.»

متأسفا بیشتر این تألیفات ازبین رفته است ولی از مراجعه باسامی آن معلوم میشود که آن مرد بزرگ دربسیاری ازعلوم متبحر بوده است. کندی شاگردانی تربیت کرد که از وی پیروی میکردند.

پس‌ازکندی ابونصر فارابی اصلا ایرانی و از اهالی فاراب است. فارابی در شام بتحصیل پرداخت وفیلسوف کاملی شد، آنچه را که کندی خوانده ونوشته بود مطالعه کرد ودرپاره‌ای موارد ازکندی بسرتر شد بخصوص در منطق ازکندی جلو افتاد ودرفلسفه بسیار عمیق شد، درتحلیل و تجزیهٔ علوم وطریقهٔ تعلیم واستفادهٔ ازعلوم تحقیقات سودمندی بجا آورد ودرموضوعهائی کتاب نوشت که پیش‌ازوی کسی ازآن خبر نداشت از آن جمله کتاب موسوم به :

(فی‌احصاء‌العلوم والتعریف باغراضها) .

این کتاب مانند یك فرهنگ جامع علمی است که تا آن‌زمان کسی بآن ترتیب راجع بتاریخ علوم تألیفی نیاورده بود ودیگر کتاب موسوم به :

«السیاسة المدنیه».

راجع باقتصاد سیاسی ـ شگفت‌آنکه فرنگیان تصورمیکنند آنان علم سیاست اقتصادی را وضع کرده‌اند درصورتی‌که هزارسال پیش فارابی درآن‌باب‌کتاب نوشته وپس‌ازوی ابن‌ـ خلدون درمقدمهٔ تاریخ خود درآن‌باره بحث‌کرده‌است. فارابی ازموسیقی اطلاعات دقیقی‌داشته وساز(قانون) را وی اختراع‌کرده‌است (شرح آن خواهدآمد) و ترجمه‌هائی‌که تا زمان او اصلاح نشده‌بود بدست او اصلاح شد از آن‌رو فارابی را معلم ثانی لقب دادند. وفات فارابی درسال ۳۳۹ واقع شد .

دیگر از دانشمندانی‌که جنبهٔ فلسفی او غالب بوده شیخ‌الرئیس ابن سیناست که قریب صد جلد تألیفات دارد و۲۶ جلد آن درفلسفه میباشد. ابن‌سینا درسال ۴۲۸ درگذشت .

ودیگر ابوحامد غزالی ملقب بحجة‌الاسلام پیشوای اهل تصوف در ۵۰۵ وفات کرده است. این‌ها فیلسوفان اسلام درشرق بودند وشرح‌حال فیلسوفان مسلمان غرب را نیزخواهیم گفت ، ولی بطورکلی صحبت درشرح‌حال فلاسفهٔ اسلام و آراء وافکارآن مفصلا درآداب‌اللغةـ العربیه خواهدآمد ودراینجا فقط ازتاریخ فلسفه دراسلام وتأثیرآن درعلم ودین گفتگومیکنیم.

مهم‌ترین تأثیر فلسفه دراسلام آن بود که علمای اسلام ازفلسفه علم‌کلام را درآوردند

وبرای تأیید مسلکهای مختلف دینی خویش بآن استدلال نمودند. علم‌کلام درمیان مسلمانان رواج یافت وبسیاری ازبزرگان قوم بآن استناد نمودندکه ازآن‌جمله سید مرتضی زمخشری وباقلانی وغیره میباشند. طایفهٔ معتزله بیش‌ازسایرطوایف اسلامی بعلم‌کلام توجه داشتند.

ولی کسانیکه صرفاً بهفلسفه پرداختند در جامع اسلامی متهم بکفروالحاد شدند ودر بارهٔ آنان چنین گفته میشد :

«خدا اورا بیامرزد وازگناهانش بگذرد . متهم بودکه بعلوم عقلی‌بیشترتوجه دارد.»

والبته مردم عوام بیش‌ازدیگران ازفلسفه تنفرداشتند ومأمون رابواسطهٔ توجه بهفلسفه امیرالکافرین میخواندند. تازمان‌مأمون هیچیك از مسلمانان جرئت تظاهر به فلسفه نداشتند وچندی درزمان مأمون‌ومعتصم وواثق‌هواخواهان فلسفهٔ‌آزادشدند، اما باروی‌کارآمدن متوکل تحت تعقیب قرارگرفتند . ولی چون علاقه‌مندان به فلسفه دست‌بردار نبودنـد در پنهانی جمعیت‌هائی تشکیل داده افکارخود رامنتشر میساختندکه یکی‌ازآن جمعیت‌ها جمعیت اخوان الصفا میباشد .

یکی ازجمعیت‌های سری هواخواهان فلسفه جمعیت اخوان‌الصفاست

جمعیت‌اخوان‌الصفا که دراواسط قـرن چهارم هجری دربغداد تشکیل شد وسران عمدهٔ این جمعیت پنج نفرند ازاینقرار :

ابوسلیمان محمدبن معشربستی معروف به مقدسی- ابوالحسن علی‌بن هرون زنجانی- ابواحمد مهرجانی - عوضی - زیدبن رفاعه .

اخوان‌الصفا پنهانی دورهم جمع میشدند ودربارهٔ آراء فلسفی مباحثه میکردند تاآنکه برای خودطریقهٔ مخصوصی (درفلسفه) پدیدآوردند. این‌طریقهٔ‌آنان نتیجهٔ مطالعهٔ افکارفلسفی هند ویونان وایران بودکه بامقتضیات اسلامی‌نیزوفق میداد باینطریق‌که‌آنان میگفتند دیانت (مقدس) اسلام‌باپاره‌ای اوهام ونادانی‌مخلوط شده ویگانه تصفیهٔ‌آن ازطریق فلسفه است زیرا حکمت اعتقادی ومصلحت‌اجتهادی‌درفلسفه تکوین شده‌وهمینکه فلسفهٔ یونانی وشریعت اسلامی باهم‌آمیخته‌گرددکمال مطلوب بدست میآید .

اخوان‌الصفا اصول عقاید خودرا طی پنجاه رساله جمع‌کـرده بودند که بنام رسائل اخوان‌الصفا موسوم است وتامدتی نام‌آنان مکتوم ماند. رسائل اخوان‌الصفا مشتمل برفلسفهٔ تکمیل شدهٔ اسلامی دربهترین ادوار میباشد ودرمسائل ذیل اظهارنظرمیکند :

هیولا- صورت - ماهیت طبیعت - زمین‌وآسمان- سطح زمین وتغییرات‌آن - عالم‌کون وفساد- آثارعلویه -السماء والعالم- علم نجوم -تکوین معادن - علم نباتات - اوصاف حیوانات- مسقط نطفه - چگونگی‌ارتباط نفس‌بانطفه - ترکیب جسد- حواس‌ومحسوسات - عقل ومعقولات- صنایع علمی‌وعملی - عدد وخواص عدد- هندسه - موسیقی - منطق - فروع‌منطق - اختلاف اخلاق - طبیعت اعداد - مبحث اینکه عالم انسان‌کبیر ، و انسان عالم صغیراست - اکوار

وادوار و ماهیت .

خلاصه اینکه رسائل مزبور مشتمل بر کلیهٔ علوم ریاضی وفلسفی وعقلی والهی بود و اکنون خلاصه‌ای از آن رسائل نزد ماست که به همت دکتردیتریش در ۶۵۰ صفحهٔ بزرگ در لایپزیك چاپ شده است وازمطالعهٔ آن چنین مفهوم میشود که بعد ازدقت ومطالعهٔ کامل دررشته‌های مختلف باین نحوتکمیل شده است وپاره‌ای افکار وآراء در آن مندرج است که مردم این زمان هم بهتر از آن نیاورده‌اند . در ذیل کتاب فصل مخصوصی راجع بچگونگی معاشرت اخوان ـ الصفا وهمکاری وفداکاری وراستی ودرستی آنها مذکوراست که شرط پذیرفته شدن در آن جمعیت واجد بودن سفات مزبور میباشد .

معتزله و هم مسلکان آنها رسائل اخوان الصفا را پنهانــی دست بدست درشهرهای اسلام می گرداندند وبمطالعهٔ آن اشتغال داشتند وهنوز یك قرن از تألیف آن نگذشته بود که بوسیلهٔ ابوالحکم عمروبن عبدالرحمن کرمانی ازاهالی قرطبه‌وارد اندلس شد باین قسم که ابوالحکم مانند سایردانش‌طلبان اندلس برای تکمیل مطالعات خود ازغرب بشرق آمد وهمینکه باندلس برگشت رسائل مذکور را برای نخستین بار به‌اندلس آورد. رسائل اخوان الصفا درمدت کوتاهی مورد توجه خردمندان اندلس واقع گشته بمطالعه ومباحثهٔ آن مشغول شدند .

فلاسفهٔ اندلس

سابقاً گفتیم که فلسفه درزمان عبدالرحمن اوسط باندلس آمد و عده‌ای ازدانشمندان اندلس به تحصیل علوم فلسفی پرداختند وپاره‌ای از آنان درفلسفه ونجوم وسایرعلوم پیشینیان مقام ارجمندی پیدا کردند که اولین آنان ابوعبیده مسلم بن احمد معروف بصاحب قبلة است ودر اواخرقرن سوم هجری در گذشته است. سپس یحیی بن یحیی قرطبی معروف بابن السمینه که درسال ۳۱۵ درگذشته‌است وابوالقاسم سلمة بن احمدمعروف بمرحیطی یامجریطی ازاهالی قرطبه که سرآمد ریاضی‌دانان اندلس بوده ودر۳۹۸ هجری‌درگذشته است. مرحیطی شاگردانی تربیت‌نمود که مشهورترین آنان ابن السمح مهندس غرناطی و ابن الصفار استاد ریاضیات درقرطبه وزهراوی مؤلف کتاب الارکان فی المعاملات علی طریق البرهان میباشد ودیگرابوالحکم عمروکرمانی که نامش برده شد، وی ازمغرب بمشرق آمد ودرحران هندسه وطب آموخت وبارسائل اخوان الصفا باندلس رفته بسال ۴۵۸ هجری درسرقسطه وفات کرد .

دانشمندانی که نام بردیم بیشتر درریاضیات ونجوم وهندسه ومانندآن دست داشتند و فلسفهٔ واقعی بعد از انتشار رسایل اخوان الصفا در اندلس ترویج شد واگرچه حکم بن ناصر پاره‌ای کتب فلسفی‌را ازشرق باندلس آورده میان مردم انتشار دادولی‌توجه مردم بآن کتابهای فلسفی پس‌ازانتشاررسایل‌اخوان الصفا عمومیت پیداکرد ودرنتیجه فیلسوفانی مانند ابوبکربن باجه معروف بابن الصائغ ازاندلس برخاست (سال‌وفات ۵۳۳ هجری) قاضی‌ابوالولیدبن رشد فیلسوف قرطبی متوفی بسال ۵۹۵ یکی ازشاگردان ابن‌باجه میباشد ابن طفیل وابن‌هود هم

ازفیلسوفان نامی اندلس میباشند وکتاب های مفصلی درفروع فلسفه تألیف نمودند وفرنگیان درآغاز رستاخیز علمی خود ازآن تألیفات استفاده واقتباس کردند .

این فیلسوفان درآن ایام مثل همیشه موردحمله وتحقیرمردم عوام بودند وپادشاهان نیز برای خشنودی عوام و پیشرفت کار خود فیلسوفان را آزار میرسانیدند وتعقیب میکردند و مشهورترین این وقایع تأسف آورداستان منصوربن عامرفرمانروای اندلس دراواخرقرن ششم هجری میباشدکه بفرمان وی عده‌ای ازفلاسفه مانند ابن‌رشد- ابوجعفرذهبی - ابوعبدالله قاضی بجایه وغیره نفی بلد شدندوبرای نابود ساختن کتب فلسفی بامراوکتابهای بسیاری سوخته شد، عامهٔ مردم برضد فیلسوفان وهواخواهان آنان قیام کردند وهرکس تمایلی بفلسفه ونجوم ابراز میداشت زندیق خوانده میشد وخودش هم تحت نظرقرارمیگرفت وباکوچکترین لغزش سنگسار میشدویازنده زنده درآتش میسوخت. باتمام این‌احوال عده‌ای ازخواص پنهانی بمطالعهٔ علوم فلسفی مشغول بودند وچه بساکه پادشاهی برای رضایت مردم حکم قتل فیلسوفی را میداد ودر باطن فلسفه را دوست داشت .

۲ - طب دراسلام طب اسلامی

طب اسلامی خلاصه‌ای است ازطبی که تاظهور اسلام درمیان ملل متمدن شایع بوده است زیرامسلمانان کتابهای طبی بقراط وجالینوس وسایر پزشکان یونانی راترجمه نمودندوبرطب اطبای سریانی که مخلوطی از طب قدیم کلدانی و طب یونانی بود احاطه یافتند و بوسیلهٔ اطبای ایرانی(گندی‌شاپور) آنچه اطبای ایرانی ازیونان گرفته بودند بعربی انتقال دادند وبااستخدام اطبای هند ازمعلومات طبی هندیها آگاه شدند وعلاوه براین خود چیزهائی ازدورهٔ جاهلیت دربارهٔ طب میدانستندوازاختلاط وامتزاج این معلومات طب اسلامی پدیدآمدکه بهترین نمونهٔ آن کتاب الملکی یاالملوکی تألیف ابوبکررازی ملقب به‌جالینوس عرب است وبنام عضدالدولهٔ دیلمی تألیف شده است[۱]، کتاب مزبور در دورهٔ تکمیل وتکامل تمدن اسلامی (دراواسط قرن چهارم) نگاشته شده وآنچه‌که راجع بمطالعهٔ امراض و تشخیص آن درکتابهای قدیم پراکنده بوده درآن جمع شده‌است. رازی علاوه براین تألیف نفیس کتابهای دیگری‌در طب وفلسفه داردوتا پیدایش قانون ابن‌سیناکتاب ملوکی یگانه سند و مرجع دانشمندان طب محسوب میشده است، قانون ابن‌سیناکه‌اکنون دردست است یك فرهنگ جامع طب و داروسازی بشمار میاید وخلاصهٔ مطالعات یونان وکلدان وهند و ایران دربارهٔ تشخیص امراض و معالجهٔ آن وگیاهها وخواص آن درقانون مذکور است .

بعضی‌ها تصورکرده‌اند قانون ابن‌سینا منحصراً ازطب یونان بحث میکند ولی‌این تصور اشتباه است زیرا درکتاب مزبور درموارد متعدد ابن‌سینا نظراطبای هند را متذکرشده و

۱ - عجب آنکه جرجی زیدان، دانشمند ایرانی (ابوبکررازی) ونامهٔ شهریری راکه برای یك پادشاه ایرانی‌عضدالدولهٔ دیلمی‌کتاب نوشته ازروی تعصب ملی (جالینوس عرب) میخواند . مترجم

آنرا انتقاد یا تمجید کرده است. مثلا ابن سینا از الوهای متنوع هند واشکال وخواص آنرا در قانون اسم میبرد ودیگر آنکه میگوید بعقیدهٔ اطبای هند خوردن شیر وترشی وماهی باهم موجب ابتلاء بمرض خوره میگردد وهمچنین بنا بگفتهٔ ابن‌سینا درقانون خوردن ماست باترب وگوشت پرنده ویاخوردن آرد وبرنج وشیرضرر میرساند؛ بعلاوه ابن‌سینا بسیاری ازگیاههای هندی را درقانون نام برده است. دیگرازکتب طبی‌اسلامی‌که دردسناخیر اروپا مورد استفاده شد کتاب‌التصریف لمن عجزعن‌التألیف نگارش وتصنیف ابوالقاسم خلف‌بن عباس زهراوی‌اندلسی ازاطبای‌قرن پنجم‌هجری‌است‌که علاوه برسایرمزایاقسمت‌جراحی‌هم درآن‌ذکرشده‌است‌ودیگر کتاب‌التفسیرتألیف عبدالملک‌بن زهراندلسی است‌که برای ابن‌رشد فیلسوف دراواسط‌قرن‌ششم هجری‌نگاشته‌شده‌است‌طبیبان‌اسلام وتألیفات‌آنان زیاداست‌وذکرنام همهٔ آنان‌بطول‌می‌انجامد پس‌ازترجمهٔ‌کتب طبی یونانی وبعد ازانقضای نهضت عباسی تاآغاز

پزشکان مسلمان دورهٔ انحطاط عباسیان یعنی درظرف سه چهارقرن صدها پزشک در میان مسلمانان پدیدآمدکه غالباً درطب وسایرعلوم بیگانه‌کتاب نوشته‌اند وشرح حال وتألیف آنان درتراجم الحکماء تألیف ابن‌القفطی وطبقات‌الاطباء تألیف ابن‌ابی‌اصیبعه ودرکشف‌الظنون وغیره مندرج است ولی تعیین آمار دقیق آنان بواسطهٔ حوادث‌داخلی واز بین رفتن مدارک میسر نیست، اما از قراین معلوم است‌که زیاد بوده‌اند مثلا در زمان المقتدر بالله در اوایل قرن چهارم هجری بموجب سرشماری ۸۶۰ پزشک در بغداد بوده‌که میبایستی برای دریافت‌پروانهٔ پزشکی‌امتحان بدهندوالبته عده‌ای نیز بواسطه‌حسن شهرت‌یا بواسطه اشتغال درخدمت خلیفه علاوه براین عدد بوده‌اندکه جزء سرشماری برای امتحان دادن ذکرنشده‌اند وخلاصه‌اینکه حداقل آنموقع دربغداد هزار پزشک‌میزیسته است. دراواسط‌قرن سوم هجری درزمان متوکل ۵۶ پزشک مسیحی‌دردستگاه دولتی کار میکرده‌اند وهروقت‌که سیف‌الدوله سرخوان مینشست ۲۴ پزشک حضور می‌یافتند وبعضی‌ازآنان دو یاسه مقرری‌میگرفتندچه‌که علاوه‌برطبابت درعلوم دیگرنیز تخصص‌داشتند.



یک دختر عرب دهاتی

برای طبابت مقررات سختی بوده که توسط رئیس‌الاطباء اجراء میشد وپس‌ازگذرانیدن امتحان پروانهٔ طبابت‌داده‌میشد. مشهورترین‌رؤسای‌اطباء سنان‌بن‌ثابت دربغداد ومهذب‌الدین داخوری درمصرمیباشندوچون در داروسازی وداروفروشی‌تقلباتی پدیدآمد برای داروسازان نیزرئیس مناسبی‌تعیین‌گردید وداروسازان ودارو فروشان مجبور بگذرانیدن امتحان شدند و کسانی‌که درامتحان شکست میخوردند ازکارخودممنوع میشدند واین‌امتحان داروسازی اولین باربامر افشین دربغداد توسط زکریابن طیفوری اجراء شد وداستان مفصلی دارد. اطباء دو دسته بودند دسته‌ای‌که برای سپاهیان وخلفاء و دولتیان طبابت میکردنـد واز دولت حقوق میگرفتند ودسته‌ای‌که اشخاص عادی را معالجه مینمودند .

پزشکان بچند طبقه تقسیم میشدند ازاینقرار :

پزشك بطورکلی- چشم پزشك - دندانساز - جراح - ماما - پزشك زنان- پزشك ویژه دیوانگان و خون‌گیر (کسی‌که در رگ زدن وحجامت تخصص دارد) ودرواقـع مثل امروز پزشکان‌آن ایام هرکدام درقسمتی تخصص‌داشتند. درمصر بواسطهٔ بدی‌آب و هوا چشم پزشك بیشتر پیدا میشدوآب سیاه راباداغ‌کردن‌چشم معالجه مینمودند همانطورکه امروزآن بیماری بوسیلهٔ الکتر کتا علاج میشود .

زنان پزشك میان مسلمان‌کم نبودند ازآنجمله اخت‌الحفید اندلسی‌ودخترش‌که ازعلم طب بخصوص دربخش بیماری‌های زنانه سررشتهٔ‌کامل داشتند وکسی جزآن مادر ودخترزنان حرم سرای منصور خلیفهٔ اندلس رامعاینه ومعالجه‌نمیکردند، زینب پزشك بنی‌اود از زنان نامی دورهٔ امویان است‌که در شام طبابت میکرده است بخصوص درعمل جراحی چشم ماهر بوده است پاره‌ای ازآنان بعلم ادب‌نیز شهرت داشته‌اند مانندشهده دینوی و بنت‌دهین اللوز دمشقی وغیره‌که نابغهٔ زمان خود بشمار میآیند. تحقیقات اطبای اسلام برای‌تشخیص بیماری منحصر بمعاینه وآزمایش‌ادرار وگرفتن‌نبض‌بود باین‌قسم‌که بیمار باشیشهٔ‌ادرارنزد پزشك‌میآمد وپزشك‌ادرار را میدیدبعد برای تحقیق بیشترآنرامی‌چشید‌که‌بداندقند یاترشی یامواد زیادی دیگر درآن هست یا نیست سپس حرکت نبض مریض‌را بدقت رسیدگی میکرد چه‌که بعقیدهٔ اطبای اسلام از حرکت نبض‌وضع قلب مریض و از چشیدن ودیدن ادرار وضع‌کبد واخلاط وی معلوم میگردد وعجب آنکه تاکنون آن‌آزمایش در دنیای متمدن بحال‌خود باقی‌است و ازنبض وادرار بیماری‌را تشخیص میدهند .

مسلمانان چه‌چیز تازه‌ای‌درپزشکی پدید آوردند

اینك باید بدانیم عرب‌چه اختراعات وابتکارات‌تازه‌ای درطب‌داشته است والبته مطالعه وتحقیق این‌موضوع مجال بسیاری لازم داردکه اینجا محل آن نیست فقط بطور مختصر میگوئیم‌که مسلمانان ، طب یونان، ایران، هند،کلده وعرب را جمع‌کردند و چیزهائی ازخود برآن افزودند واین‌مطلب ازمراجعه بکتب‌طبی اسلامی بخوبی‌آشکار

میگردد، مثلا چه بسیار که در کتب طبی اسلامی از نظر جالینوس و بقراط وغیره ذکر شده واز آن انتقاد شده ویا آنرا توضیح داده‌اند ودرست ونادرستش را بیان نموده‌اند، بعلاوه کتابهائیکه ترجمه کرده‌اند بفصل‌ها وبخش‌ها مرتب ساخته‌اند از آنجمله ابن‌انعث کتابهای جالینوس را برای آسان کردن کار بچندین بخش مرتب کرده است وبسیاری از دانشمندان اسلام بر کتب قدماء شرح و تفصیل نگاشته‌اند مثلا ابن‌جلجل در ذیل کتاب دیسقوریدس گیاه‌هائی را شرح داده که قدماء آنرا نمیدانسته‌اند ولی تعیین آراء وافکاری که اطبای اسلام مستقلا درطب ابراز داشته‌اند دشوار است وفقط آنچه که مسلماً نزد ما ثابت شده بطور نمونه دراینجا مینگاریم از آنجمله اینکه نظریات تازه‌ای مخالف نظر اطبای قدیم داشته‌اند مثلا بیماریهای (باصطلاح) سرد را (مانند لقوه وفلج وسستی) که قدماء باداروهای سرد علاج مینمودند ونخستین پزشکی که آنطور معالجه را مرسوم نمود ابومنصور صاعدبن‌بشر طبیب بغداد بود. وی بیماران فالج ومانند آنرا بافصد وتبرید وممانعت ازغذا معالجه کرد وبیماران بهبود یافتند ودر نتیجه این پیشرفت مهم ابومنصور رئیس بیمارستان عضدی‌شد وداروها ومعجونهای گرم را منسوخ نموده بیماران را باماءالشعیر (آبجو) و شیرهٔ تخم گیاه معالجه نمود وپیشرفتهای عجیبی در معالجه ملاحظه شد وبعداز آن پزشکان بوی اقتدا کردند .

عربها برای نخستین بار بنگ را در معالجات طبی استعمال کردند واز قرار مذکور ابتداء تلخهٔ گندم‌را برای آن مقصود استعمال میکردند و خلال معروف اطباء نیزاز اختراع پزشکان مسلمان میباشد .

بنا باظهار محققین فرنگ، عربها برای نخستین‌بار داغ کردن موضوع زخم‌را درطب بکار بردند وچنانکه‌اکنون نیز آن‌طریقه معمول میباشد همین‌قسم برای اولین‌مرتبه تشخیص بیماری سل‌را از راه ناخن مریض درك کردند و معالجهٔ یرقان و زردی را توصیف نمودند و برای معالجهٔ دیوانگان مقدار زیادی افیون تجویز نمودند و برای جلوگیری از خونریزی آب‌سرد استعمال کردند ودرآوردن سنگریزه وشن ومیل‌زدن چشم وطریقهٔ معالجه خلع کتف بارد مقاومت ناگهانی هم‌از پزشکان مسلمان بدیگران‌رسیده است .

عربها کتابهائی در طب تألیف نمودند که پیش از آن سابقه نداشته است مثلا یوحنابن‌ماسویه نخستین‌کسی است که کتابی راجع به‌جذام (خوره) نوشته‌است وابوبکر رازی نخستین پزشکی است که راجع به‌حصبه وآبله کتاب مخصوصی تألیف‌نموده است وعلاوه براین اطبای عرب (مسلمان) فرهنگ‌های جامعی در علم طب تألیف کرده‌اند .

داروسازی-شیمی گیاه شناسی

داروسازی از فروع پزشکی‌است واعراب دراین‌قسمت خدمات‌زیادی انجام داده‌اند وگیاه‌های طبی از هند و سایر نقاط آورده‌اند . این اقدام ابتداء در زمان یحیی‌بن خالد برمکی انجام‌یافت وبعد داروسازان وپزشکانی نابغه از میان مسلمانان برخاستند وکتابهای گیاه‌

شناسی وداروسازی‌را ازهندی ویونانی ترجمه کردند وازخود کتابهائی‌در آن‌موضوع نگاشتند وفرنگیان که در رستاخیز علمی‌اخیر خود درفن داروسازی مطالعه وتحقیق نمودند، دریافتند که‌عربها این‌علم را پایه‌گزار بودند و برای نخستین‌بار طریقهٔ داروسازی را تـرتیب‌داده و داروهای تازه‌ای پیدا کردند. عربها نخستین مردمی بودند که قرابادین را بشکلی که اکنون بدست‌ما رسیده مرتب ساختند، اعراب در نهضت دورهٔ عباسیان در بیمارستانها و داروخانه‌ها بقرابادین شاپوربن‌سهل (۲۵۵ هجری درگذشت) مراجعه‌میکردند. پس‌از آن قرابادین‌امین الدولة‌بن‌التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰ هجری) مورد توجه واعتمادشد. عربها نخستین مردمی هستند که‌بطرز امروز داروخانه بازکردندودلیل براین‌مطلب آنکه تاکنون‌اسامی‌پاره‌ای‌داروها وگیاه‌هاکه فرنگیان دارند همان اسامی عربی وبافارسی‌وهندی‌است که عربها وضع‌کرده‌اند.

البته پیشرفت عربها در داروسازی بواسطه پیشرفت آنان درشیمی وگیاه‌شناسی بوده و شکی نیست‌که عربها باتجربیات وعملیات خویش علم جدید شیمی را پایه‌گزاری کـردند و قبلاگفتیم‌که خالدبن یزید برای اولین‌مرتبه‌کتاب شیمی‌را از مدرسهٔ اسکندریه‌گرفته بعربی ترجمه‌نمود و(حضرت امام)جعفرصادق (متوفی‌بسال ۱۴۰هجری) ازخالد آنرا فراگرفت،[1] سپس جابربن‌حیان وپس‌از او کندی وپس‌از او ابوبکر رازی وغیره آن‌علم را توسعه دادند و بسیاری از ترکیبات شیمی راکشف کـردند وبراساس آن اکتشافات شیمی‌جدید استوار شد. دانشمندان فرنگ‌اقرار دارندکه عربهااسیدنیتریك ـ اسید سولفوریك ـ اسیدنیترو ـ هیدرو کلوریك ـ پوتاس ـ جوهر نشادر ـ نمك نشادر ـ نیترات ـ دارژان ـ کلوریدسولفوریك ـ اسید سولفوریك ـ نیترات ـ پوتاس‌ـ‌نمك طرطر ـراج سبزـالکل ـ قلیا ـ زرنیخ ـ بوریك وغیره راکشف‌کرده‌اند .

علاوه براین‌علمای شیمی‌اسلام چیزهائی‌کشف واختراع‌کرده‌اندکه خبرش بمارسیده، اما ازچگونگی آن‌اطلاع نداریم وتاحال‌حاضر (مقصودموقع تألیف‌کتاب نیم‌قرن پیش‌است. مترجم) نیزعلماء باکتشاف آن‌ترکیبات موفق‌نشده‌اند مثلا ابن‌اثیر درضمن‌شرح واقعهٔ‌زنگیان (سال ۲۶۹هجری) میگویدعربهاموادی داشتندکه‌اگرآنرا بچوب میمالیدند چوب نمیسوخت، ولی ابن‌اثیر نام آن مواد را نبرده است، احتمال قوی میرودکه عـربها باروت را اختراع کردند ونخستین مردمی هستندکه موضوع تقطیر، دوب شدن، متبلور شدن، تبدیل مایعات و جوشانیدن (تصعید) را دانستند وکیمیای قدیم راباًن معنی‌که قدماء تصور میکردند موهوم و بی‌اساس اعلام داشتند ونخستین کسیکه درآن‌باب کتاب‌نوشت یعقوب‌کندی ازفلاسفه وحکمای عرب در اواسط قرن‌سوم هجری می‌باشد .

درقسمت‌گیاه شناسی، عربها عملیات درخشانی انجام داده‌اند، در دورهٔ نهضت عباسی ابتداء باترجمهٔ تألیفات دیسقوریدس و جالینوس وکتابهای هندی بآن‌کار اقدام نمودند و در

---

۱ ـ این ادعا مورد تصدیق شیعیان‌نیست بخصوص‌که مدرك هم ذکرنشده است. مترجم

زمان متوکل اسطفان بن باسیل، کتاب گیاه‌شناسی دیسقوریدس از یونانی بعربی ترجمه‌شد وچون اسطفان نام‌عربی پاره‌ای از گیاهها را نمیدانست، آن‌اسامی را بهمان زبان یونانی درترجمه نگاشت تامگر خداکسیرا پس‌از وی برگزیند وآن‌نامها رابعربی درآورد. این‌ترجمه‌ها بهمان وضع ناقص در اواسط قرن‌چهارم هجری در ایام‌الناصر بالله باندلس برده شده ومردم از آن تاحدی استفاده میکردند تاآنکه در سال ۳۳۷ هجری پادشاه قسطنطنیه باناصر مکاتبه کرد و کتابهائی برای وی‌فرستادکه از آنجمله‌کتاب گیاه شناسی دیسقوریدس بزبان یونانی بود، بااین مزیت‌که در نسخهٔ مزبور شکل گیاهها باتصویرهای عجیب رومی نیز ترسیم شده بود و چون دراندلس‌کسی یونانی نمیدانست ناصر از پادشاه روم‌کسیرا خواست‌که یونانی ولاتین بداند (دراندلس بسیاری‌از مردم‌زبان لاتین میدانستند) پادشاه روم راهبی را بنام نیکلا نزد ناصر فرستاد، راهب درسال ۳۴۰ هجری بقرطبه‌رسید وباکمک‌عده‌ایکه‌لاتین وعربی‌میدانستند نقیصه‌های ترجمهٔ استیفان را برطرف نمودند واسامی یونانی‌گیاهها را بعربی ترجمه‌کردند سپس ابن‌جلجل در اواخر قرن چهارم هجری شرحی برکتاب دیسقوریدس نوشت وآنچه‌را که وی (دیسقوریدس) ازگیاههای طبی وداروها ننوشته‌بود ابن‌جلجل برآن‌افزود.

در اواسط قرن‌هفتم هجری ابن‌بیطار گیاه شناس نامی پس از مطالعهٔ دوکتاب مذکور بیونان وسراسر روم سفرکرد وباگیاه‌شناسان وداروسازان آن‌نواحی آمیزش‌نموده بسیاری ازگیاههای طبی‌را درمحل روئیدن آن‌مشاهده‌نمود وازآنجا ببلاد مغرب رفته همین‌تحقیقات را انجام داد، آنگاه بشام رفته‌گیاههای طبی آنجا را مورد مطالعه قرارداد وازآنجا بمصر آمده درخدمت ملک‌الکامل ایوبی مشغول شد واز طرف آن پادشاه بریاست‌کلیهٔ‌گیاه فروشی‌ها وداروسازی‌ها تعیین‌گشته است وبرای تهیهٔ داروهای مفرد وگیاههای طبی‌مورد اعتمادکامل پادشاه مزبور بوده‌است. ابن‌بیطار پس ازاین‌همه مطالعه و تجربه‌آموزی‌کتاب مهمی‌درگیاه شناسی تألیف نمودکه در نهضت‌علمی اروپا موردکمال اعتماد واستناد علمای مربوط میباشد.

دیگر ازگیاه‌شناسان نامی رشیدبن‌صوری متوفی بسال ۶۳۹ هجری‌میباشد وکتابی‌در آن فن تألیف‌کرده‌که موسوم به کتــاب الادویةالمفرده میباشد. رشیدالدین بقدری درگیاه شناسی دقیق بوده‌که نقاشی باتمام لوازم همراه خود برمیداشته ودرصحراها وچمن‌های‌لبنان وسوریه بمطالعه وتحقیق می‌پرداخته است وهرگیاهی راکه‌میدیده رنگ، برگ، ریشه، ساقه وتمام جزئیات آنرا یادداشت می‌نموده و صورت آنرا توسط نقاش ترسیم میکرده است واین رویه‌ای است‌که‌گیاه‌شناسان امروز نیزبهتر ازآن را انجام نمیدهند.

بیمارستانهای اسلام (مارستانات)

مارستان یابیمارستان‌کلمهٔ فارسی‌است وبمعنای محل مریضان میباشد، در دورهٔ تمدن اسلامی بیمارستان مشتمل برمدارس طب هم بــوده و همانجا درس‌طب می‌خواندند وعملا نیز ازمریضان معاینه می‌نمودند. عربها بیمارستان را از ایرانیان آموختند و مانند بیمارستان گندی

شاپور، بیمارستان دایر کردند.

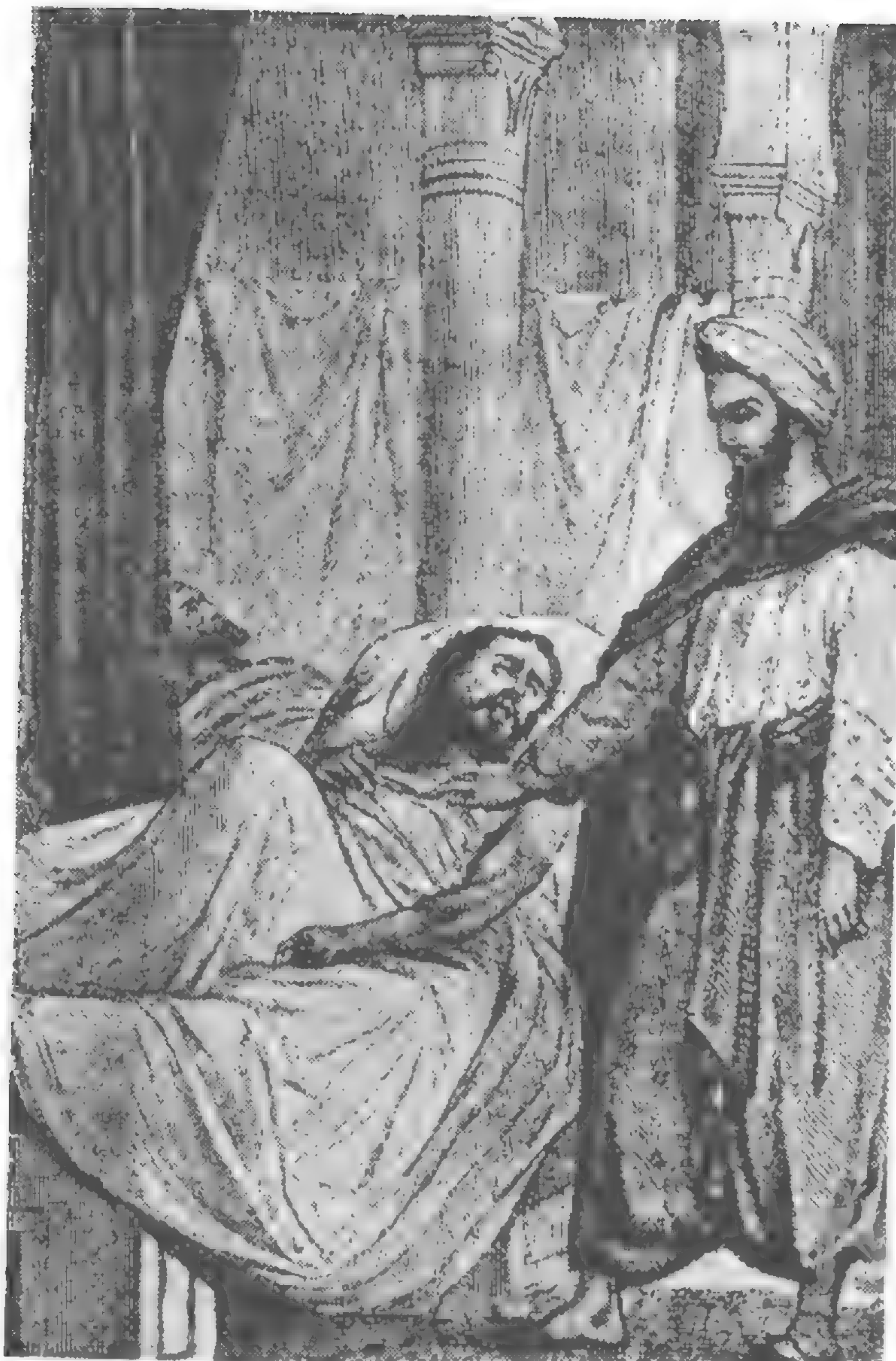
نخستین بیمارستان اسلامی درسال ۸۸ هجری در دمشق بامر ولیدبن‌عبدالملك اموی تأسیس شد، عبدالملك اطبائی را در آن بیمارستان بکار گماشت و دیوانگان را در آنجا گرد آورد و برای ادارهٔ آن بودجه‌ای تعیین کرد، تاانقراض دولت اموی بیمارستان منحصر بفرد اسلام، همین بیمارستان دمشق بود. منصور نخستین خلیفهٔ عباسی از بیمارستان گندی شاپور اطبائی به‌بغداد آورد، امابیمارستانی تأسیس نکرد فقط نوانخانه‌هائی برای کوران وپیرزنان دایر نمود وشاید منصور یاجانشین او تیمارستانی دربغداد تأسیس کرد.

نخستین بیمارستان دورهٔ عباسی بامرهرون دایرشدکه چون مهارت پزشکان بیمارستان گندی‌شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد، به‌پزشك خود جبرائیل‌بن بختیشوع دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان گندی‌شاپور در بغداد تأسیس کند، در آن موقع رئیس بیمارستان گندی‌شاپور پزشکی هندی بودکه دهشتك نام داشت، هرون از وی‌خواست ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد، ولی دهشتك آنرا نپذیرفت و ماسویه را بآن‌کارمعرفی کرد وپس از ماسویه فرزندش یوحنا رئیس‌بیمارستان شد. برمکیان که مردمی‌دانش‌پرور و معارف خواه بودند و به طب هندی و اطبای هندی علاقه داشتند بیمارستانی بنام‌خود در بغداد دایرنمودند و ابن‌دهن پزشك هندی را بریاست آن‌گماشتند، ابن‌دهن زبان عربی را نیکو میدانست و کتابهای طبی هندی را مستقیماً ازهندی بعربی ترجمه کرده است.

همینکه نام بیمارستان بغداد درسایر شهرها مشهور شد در غالب نقاط مهم به‌تقلید از بغداد بیمارستان دایر کردند همانطور که سایر وسایل تمدن را نیز ازبغداد میگرفتند. فتح‌بن خاقان وزیرمتوکل درمصر بیمارستانی بنام معافره تأسیس نمود و ابن‌طولون درسال ۲۵۹ هجری بیمارستان دیگری بنام خود تأسیس‌کرد وشصت هزار دینار صرف ساختمان آن نمود وملکی را برای تأمین مصارف آن بیمارستان وقف‌کرد ودر وقفنامهٔ بیمارستان‌شرط شدکه در آنجاسپاهی ومملوك معالجه نشود بلکه بیمارستان‌مخصوص‌معالجهٔ بیماران عمومی و دیوانگان باشد، ابن‌طولون هرروز جمعه به‌بیمارستان می‌آمد وازبیماران سرکشی میکرد تا اینکه در یکی‌از آن‌جمعه‌ها دیوانه‌ای بااو بدرفتاری‌کرد وازآن‌به‌بعد به‌بیمارستان نرفت.

هنوز قرن سوم بپایان نرسیده‌بود که درمکه ومدینه وسایر شهرهای اسلامی بیمارستان دایرشد ودرآغاز قرن‌چهارم مقتدرعباسی و وزیرانش درساختن بیمارستان و دایرکردن آن دربغداد واطراف بغداد باهم مسابقه‌گذاردند. ابتدا، علی‌بن‌عیسی وزیر مقتدر درسال ۳۰۲ هجری ازپول خود درحربیه بیمارستانی دایرکرد وپزشك خود ابوعثمان دمشقی‌را بریاست آن‌گماشت، سپس سنان‌بن‌ثابت درسال ۳۰۶ هجری دربازار یحیی بیمارستان سیده راگشود وازکیسهٔ خود ماهی ۶۰۰ دینار برای ادارهٔ آن‌بیمارستان اختصاص‌داد ودر همانسال باشارهٔ سنان‌بن‌ثابت در باب‌الشام (دروازهٔ شام) از محله‌های خارج بغداد بیمارستان مقتدری بامر

المقتدر دایر شد وخلیفه ماهی دویست‌دینار از مال خود برای آن بیمارستان معین کرد ودر همان ایام ابن‌فرات وزیر در نزدیکی باب‌الفضل بیمارستانی بنام خود بنا کرد وهمینطور در ری ونیشابور وغیره بیمارستانهائی دایرشد ودر اواسط قرن چهارم‌هجری بیمارستان‌کافوری مصر تأسیس گشت ودرسال ۳۶۸ هجری درطرف‌جسر، درقسمت غربی‌بغداد عضدالدولهٔدیلمی بیمارستان عضدی را دایر نمود و۲۴ پزشك (جراح - شکسته‌بند - چشم‌پزشک - خون‌گیر -



ابوالقاسم طبیعی‌دان وجراح‌بزرگ اسلام

پزشکان متخصص در علوم طبیعی) برای آن بیمارستان تعیین گردید. آن بیمارستان رئیسی داشت که اورا الساعور میگفتند.

بیمارستان عضدی بواسطهٔ ابن‌جزلة تامدتی سرآمد تمام بیمارستانهای اسلامی بود تا آنکه نورالدین زنگی بیمارستان بهمتری در اواسط قرن ششم هجری در دمشق تأسیس کرد و پس از وی صلاح‌الدین ایوبی بیمارستان عتیق قاهره را دایر نمود و چون ممالیک درمصر حکومت یافتند ملک‌منصور قلاوون درسال ۶۸۳ هجری بیمارستان منصوری قاهره را ازروی نقشهٔ بیمارستان‌دمشق بنا کرد. مقریزی درجلد دوم خطط‌شرح مفصلی از آن بیمارستان نگاشته است. آثار بیمارستان منصوری تاکنون در شارع‌النحاسین قاهره دیده میشود ودرسال ۸۲۱ هجری ملک‌المؤید بیمارستان مؤیدی‌را دایر نمود.

البته درسایر ممالک‌اسلامی مانند خراسان ـ فارس ـ موصل ـ شام ـ اندلس وغیره‌نیز بیمارستانهائی‌درهمان‌ایام‌تأسیس‌شد که‌شرح‌همهٔ آن‌در اینجا گنجایش ندارد ابن‌جبیر ضمن‌سفر نامهٔ خود که‌درقرن‌ششم‌هجری نگاشته، مطالب‌مشروحی‌از بیمارستانهای‌اسلامی که‌خود دیده‌می‌نگارد.

بیمارستانهای اسلامی آنروز درکمال نظم وترتیب اداره میشد وبدون‌توجه بملیت و مذهب وشغل همهٔ بیماران بانهایت‌دقت معالجه میشدند وهرمرضی سالون یاسالونهای‌مخصوص داشته است پزشکیاران و پرستاران بیماران را معاینه میکردند و دواء وغذای آنانرا تعیین مینمودند، هرمریضی که بهبود می‌یافت مرخص میشد وهرکه میمرد مخارج کفن و دفن اورا بیمارستان میداد ودرعین‌حال طب و داروسازی نیز در همان محل تدریس می‌شد وشاگردان علاوه برتحصیل‌علمی، تمرین علمی نیز داشتند.

مسلمانان‌بیمارستانهای‌سیار (مثل‌امروز) نیز دایر کرده بودند وباشتر وقاطر آنرا باینطرف وآنطرف میبردند از آن جمله در اردوی سلطان محمود سلجوقی بیمارستانی بود که چهل شتر آنرا میکشید وبااردو بهرطرف میرفت.

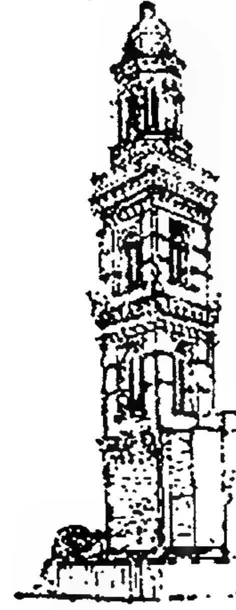
۳ـ تنجیم ـ نجوم یا هیئت

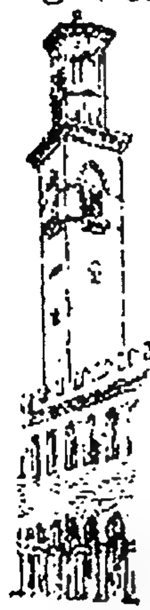
ستاره شناسی در قدیم دوعلم بوده، اول علمی که در حرکات وموضع‌های ستارگان واحکام آن از نظر خسوف وکسوف گفتگو میداشت. دوم آنکه ارتباط وضع کواکب را باحوادث زمین از قبیل جنگ، صلح، سعد، نحس، مرگ، تولد، باران، آفتاب ومانند آن شرح میداد. بطوریکه گفته شد، عربها این‌هردوعلم‌را میدانستند وهمینکه‌متمدن شدند وعلوم‌دیگران را نیز ترجمه‌کردند، از یونان، ایران، کلده،هند وغیره چیزهائی اقتباس نمودند.در قسمت ستاره‌شناسی دونوع معلومات یافتندکه بمنظور آسان شدن آنرا باسم تنجیم ونجوم‌می‌خوانیم.

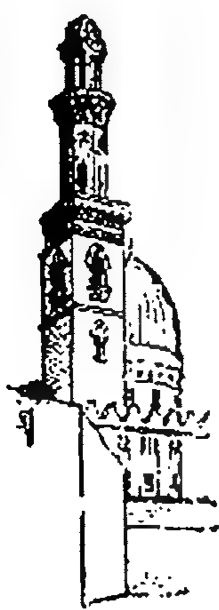
تنجیم

اول خلیفه‌ای‌که در نهضت عباسی به‌تنجیم ونجوم علاقه‌مند شد ابوجعفر منصور بود، وی دستور داد زیج سند هند را بعربی ترجمه کنند وپس از او سایر خلفاء نیز بمنصور تأسی کردند وتنجیم در

دستگاه خلافت مقام مهمی یافت، ستاره شناسان مانند پزشکان و نویسندگان وحسابداران جزء کارمندان رسمی دولت درآمدند، خلفاء درکارهای مهم اداری وسیاسی با آنان مشورت میکردند واگر از عاقبت‌کاری اندیشناك بودند با منجمان شور مینمودند وآنان در اوضاع کواکب واقتران، ستاره‌ها نظر کرده از روی آن بخلفاء میگفتندکه اقدام بفلان عمل نتیجه دارد یا ندارد. نظر ستاره شناسان بقدری مهم بودکه خلفاء در غذا خوردن وملاقات‌ها نیز با آنان مشورت میکردند، اما علماء شریعت اسلام علناً برضد منجمان تبلیغ می‌نمودند و گفتهٔ آنان را بی‌اساس میخواندند در صورتیکه مردم چه خلفاء وچه غیر آنان‌کاملا بصحت گفتار منجمان ایمان داشتند وتاکنون نیز بعضی‌ها با همان ایمان وعقیده هستند.

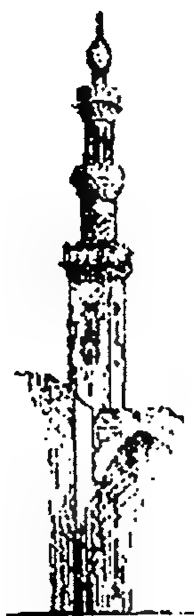

C


B


A


F


E


D

مقایسه مناره‌ها

A ـ مدرسهٔ سنجار الجولی قاهره B ـ تورد‌ی‌ناموران ورونا ایتالی C ـ دوومو سولنو ایتالیا

D ـ مسجد برکوك نزدیك قاهره E ـ دوومو اسی ایتالیا F ـ سنت ماری لونو لندن

هیئت یا نجوم

چون مسلمانان علم نجوم را مانندسایر علوم از یونان وهند وایران وکلده وعـرب جمع‌آوری‌کرده مدون نمودند طبعاً در آن قسمت معلومات مهمـی بدست آوردند وچنانکـه گفتیم محمد فزاری زیج سندهند را برای منصور بعربی ترجمه‌کرد وتازمان مأمون زیج مزبور مستند مسلمانان بود، در آن هنگام محمدبن موسی خوارزمی ستاره‌شناس نابغه پدید آمد ودر بیت‌الحکمهٔ مأمون مقیم شده زیجی تنظیم‌کردکه مشتمل برآراء ستاره شناسان هند، روم وایران بود. اساس این زیج ازسند هند تشکیل می‌یافت ولی در میل وتعادیل با آن اختلاف داشت باینقسم‌که تعادیل این‌زیج مطابق نظر ایرانیان ومیل شمس موافق عقیدهٔ بطلمیوس بود، خوارزمی زیج خودرا به‌بخش‌های مناسب تقسیم‌کرد وآنرا چنان نیکو نوشت‌که مورد پسند همه شد ونام آن زیج در سراسر جهان اسلام پراکنده‌گشت وچون تاریخ زیج خوارزمی بحساب فارسی بود، مسلمة‌بن احمد مرجبطی اندلسی متوفی بسال ۳۹۸ هجری حساب زیج خوارزمی را بعربی تبدیل‌کرد واواسط‌کواکب را باتاریخ آغاز هجرت تطبیق نمود، زیج‌کتابی است‌که حرکات کواکب درآن جدول بندی شده واز آنروگاه شماری (تقویم) تنظیم میگردد.

سه فرزند شاکر (بنوشاکرالثلاثه) چنانکه‌گفته شددر علم نجوم شهرت زیادیافتند واز کارهای مهم آنان یکی‌این‌که درجهٔ خط نصف‌النهار را برای مأمون مقیاس‌گرفتند وآنرادر محیط زمین بکاربردند (ابن‌خلکان وغیره این موضوع را به‌تفصیل نگاشته‌اند) فرزندان‌شاکر کتابهای معتبری در هندسه وهیئت تألیف‌کردند، نابغهٔ دیگری‌که معاصر آنان بود ابومعشر بلخی متوفی بسال ۲۷۲ میباشد. ابومعشر در ابتداء مردم را برضدکندی فیلسوف معاصر خود میشوراند واز فلسفه خواهی وی تقبیح می‌کرد، کندی‌کسی را نزد ابومعشر فرستاد تا علوم ریاضی را در نظر وی نیکو جلوه دهد واین تدبیر مؤثرگشته ابومعشر به‌علوم ریاضی مشغول شد وبیش‌از همه به‌هیئت پرداخت وکتابهائی درآن باره تألیف‌کرد. دیگر از علمای نامی هیئت در آنزمان حنین‌بن‌اسحق مترجم مشهور و ثابت بن‌قرهٔ‌حرانی متوفی بسال ۲۸۸ هجری واحمدبن‌کثیر فرغانی وسهل بن‌بشر خدمتگزار طاهربن حسین می‌باشند. محمدبن‌عیسی ماهانی ومحمدبن جابر معروف به‌بتانی نیز از دانشمندان نامی (هیئت) درآن‌عصرند. بتانی مذهب صابئی داشت وزیجی تنظیم‌کردکه آنرا زیج‌صابی میخوانند، زیج صابی در دو نسخه است ونسخهٔدوم آن‌درست‌تر میباشد، صابی ازسال ۲۶۴ تا ۳۰۶ هجری مشغول تنظیم رصد خودبود ودرسال ۲۹۹ هجری‌کواکب رادر آن تثبیت‌کرد. صابی در هیئت یگانهٔ دوران بود ودر۳۱۷ هجری وفات‌کرد درقرن چهارم وپنجم هجری ابوالوفای بوزجانی وبیرونی و دیگران پدید آمدندکه هرکدام در هیئت تحقیقات مهمی انجام دادند. پیشوای علم هیئت‌در قرن هفتم هجری‌خواجه نصیرطوسی است. مؤید عرضی- پسرش محمد عرضی- فخرمراغه‌ای مقیم‌موصل ــ فخراخلاطی مقیم تفلیس ـ نجم‌الدین قزوینی وغیره در زمان خواجه نصیر وپس

از وی از علمای مشهور هیئت هستند، تفصیل حالات آنان وتألیفات آنها از مختصات کتاب «تاریخ آداب اللغةالعربیه» میباشد ودر اینجا فقط از ابتکارات مسلمین در علم هیئت بحث میشود.

نخستین موضوعی که تمدن اسلام در علم نجوم پدید آورد آن بود که عرب‌ها (یا بهتر بگوئیم مسلمانان) موهومات مربوط به‌تنجیم را (تأثیر اوضاع کواکب در احوال مردم روی زمین از حیث سعد ونحس) ردکردند وبی‌اساس بودن آنرا اعلام داشتند معذلك آنرا باطل نساختند ودر هر حال ستاره شناسان مسلمان پایهٔ معلومات هیئت را مانند علم شیمی براساس تجربه ومشاهده یعنی حقایقی‌مسلم‌استوار ساختند. علمای اسلام به‌هیئت بسیار علاقه‌مندبودند، رصد میساختند، زیج تنظیم میکردند، مراقب‌حرکات سیارات بودند، مقیاس میگرفتند، برای تحصیل علم هیئت به‌هند وایران میرفتند، کتابهای پیشینیان را با دقت زیر ورو میکردند، نقیصه‌ها را برطرف میساختند، عقاید مختلف را جمع‌کرده وجرح وتعدیل مینمودند. علم هیئت در اسلام تاریخ مفصلی داردکه شرح تمام‌آن در اینجا بیمورد است فقط بطور اختصار مطالبی از رصد میگوئیم وپاره‌ای از نتایج تحقیقات علمای اسلام‌را بعنوان‌نمونه ذکرمیکنیم.

رصد

اساس هیئت بررصد است، مواضع نجوم وحرکات آن از روی رصد تعیین میشود، رصد پیش یونانی‌ها بسیار مهم‌بود وآلاتی برای رصد ساخته بودند. درقرن سوم پیش‌از میلاد یونانی‌ها در اسکندریه‌رصد خانه‌ای ساختندکه در دورهٔ بطلمیوس قلوذی مؤلف‌کتاب مجسطی به‌منتهای عظمت رسید،رصد خانهٔ اسکندریه تانهضت اسلام یگانهٔ دوران خودبود آنگاه مسلمانان دردمشق وبغداد ومصر واندلس ومراغه وسمرقند وغیره رصدخانه بناکردند (شرح آن بیاید).

آلات رصد

در دورهٔ تمدن اسلام آلات رصد از ده‌بیست آلات تشکیل می‌یافت که هرکدام برای غرض مخصوصی بکار میرفت ومهم‌ترین آن بقرار زیر است:

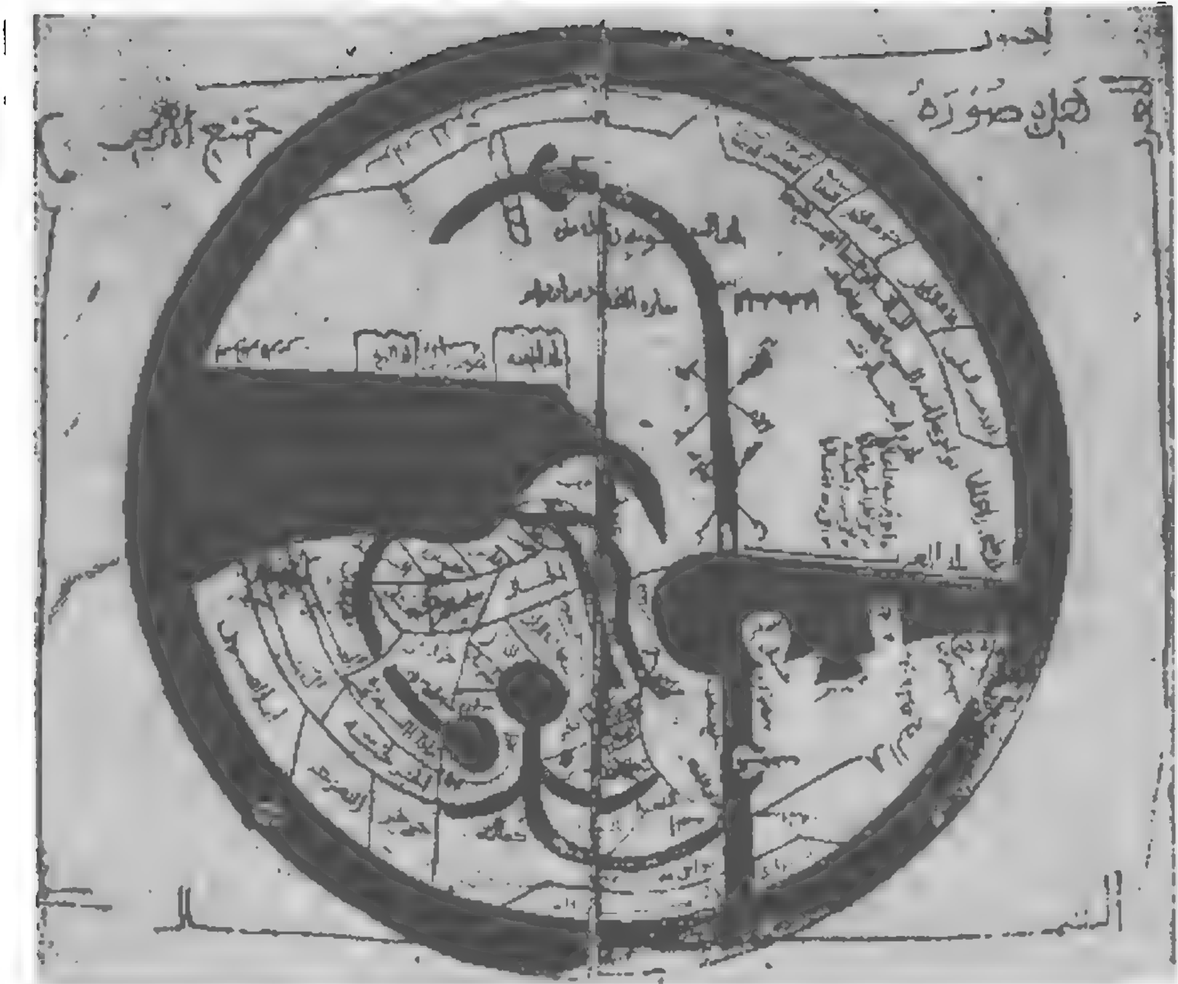
۱ـ لبنه: جسم مربع مسطحی است‌که ابعاد ستارگان وعرض شهرها ومیل‌کلی با آن تعیین میشود.

۲ـ حلقهٔ اعتدالی: حلقه‌ایست‌که درسطح دایرهٔ معدل نصب میشود تا تحویل اعتدالی بدان وسیله تعیین‌گردد.

۳ـ ذات‌الاوتار: چهار استوانهٔ چهارگوشه است‌که با آن تحویل میل معلوم میشود و منجم را از حلقهٔ اعتدالی بی‌نیاز میسازد.

۴ـ ذات‌الحلق: این‌آلت از حیث تشکیل وفایده بزرگترین ومهم‌ترین آلات رصد محسوب میشود وعبارت ازحلقه‌ای است‌که بجای منطقهٔ فلك‌البروج بکار میرود وحلقه‌دیگری که بجای‌مارةالاقطاب استعمال میشود، این دوحلقه رابه‌نسبت تقطیع وتنصیف بریکدیگرسوار

می‌کنند ودیگر حلقهٔ طول کبری وحلقهٔ طول صغری که اولی درمحدب منطقه ودومی درمقعر منطقه سوار می‌شود. آنگاه حلقهٔ نصف‌النهار که قطر مقعر آن مساوی باقطر محدب حلقهٔ طول کبری می‌باشد وحلقةالارض قطری دارد که قطرمحدب آن باندازهٔ قطر مقعر حلقهٔطول صغری است واین آلت رابرروی چهارپایه (کرسی) می‌گذارند.



نقشه عالم از رساله ابن‌حوقل (۹۷۵م) که درسال (۱۰۸۷م) از روی نقشه اصل کپیه شده

۵ـ ذات‌السمت والارتفاع: نیم‌حلقه‌ایست که قطر آن‌سطحی ازسطح‌های متوازی‌السطوح میباشد وباآن سمت وارتفاع تعیین میگردد ورصدشناسان مسلمان آنرا اختراع کرده‌اند.

۶ـ ذات‌الشبتین: سه مسطرهٔ بر روی یك چهار پایه است که بدان وسیله ارتفاع تعیین میشود.

۷ـ ذات‌الجیب: دومسطرهٔ منظمی است که دوشعبه دارد.

۸ـ المشتبهة بالمناطق: آلتی است دارای سه مسطره وبا آن بعد ستارگان تعیین میشود.

۹ـ اسطرلاب: برچندین نوع است واسامی مختلف دارد:

تام ـ مسطح ـ طوماری ـ هلالی ـ زورقی ـ عقربی ـ آسی ـ قوسی ـ جنوبی ـ شمالی ـ مبطح ـ سرطق ـ حق‌القمر ـ مغنی ـ جامعه ـ عصاموسی.

بعلاوه بسیاری از آلات رصد که به تناسب شکل‌هایشان مربع، مستطیل وغیره نامیده میشوند وشمارهٔ آن ازحد افزون است (برای اطلاع جامع ودقیق اصطلاحات‌رصد وآلات‌آن بکتاب ابجدالعلوم مراجعه شود.)

رصدخانه دراسلام

همینکه مأمون بترجمه وانتقال علوم پیشینیان بزبان عربی فرمان داد ودانشمندان ازکتاب مجسطی بطلمیوس آگهی یافتند واز آلات رصد مطلع شدند خلیفه درصدد برآمد رصدخانه‌ای مانند بطلمیوس بناکند و در سال ۲۱۴ هجری درکوه قیسون دمشق ودر شماسیهٔ بغداد تأسیس رصدخانه را آغازکردند، اما چون مأمون در ۲۱۸ مرد ، رصدخانه ناتمام ماند ولی دانشمندان نتایجی راکه از دو سه سال‌کارخود برده بودند مدون ساختند وآنرا رصد مأمون نامیدند. متصدیان این عملیات عبارت بودند ازیحیی‌بن منصور سرآمد ستاره‌شناسان آنزمان ـ خالد مروزی ـ سندبن‌علی ـ عباس‌بن سعید جوهری‌که هر یك زیجی تنظیم‌کردند وزیج آنان بنام خودشان مشهور میباشد واین نخستین رصدی بودکه دراسلام تأسیس شد.



تنگ درکوهی ـ خلفای فاطمی قرن دهم هـ

سپس فرزندان شاکر در اطراف جسر بغداد متصل بطاق کسری رصدی بنا کردند و حساب عروض اکبر را از حساب عروض قمر استخراج نمودند. بعداً در اواسط قرن چهارم هجری در اطراف بستان دارالمملکه (بغداد) بامر شرف‌الدوله پسر عضدالدولهٔ دیلمی ابوسهل کوهی رصدخانه‌ای بنا کرد و دربارهٔ ستاره‌های هفتگانه تحقیقاتی انجام‌داد.

پس از انحطاط دورهٔ عباسی وپیدایش ممالك مستقل اسلامی بغداد از نظر علمی طبعاً عقب افتاد وبرعکس علم وادب بممالك‌دیگر اسلام انتقال یافت که مهمترین آن مملکت مصر درزمان فاطمیان محسوب میشد. آنان درکوه‌المقطم (نزدیك قاهره) در زمان‌الحاکم‌بامرالله متوفی سال ۴۱۱ هجری رصدخانه‌ای ساختند که بنام رصدخانهٔ حاکمی شهرت یافت وابن یونس ستاره‌شناس مصری زیج حاکمی رادر آن رصدخانه تنظیم‌کرد، سپس در زمان افضل‌بن امیرالجیوش متوفی بسال ۵۱۵ هجری بنای آن‌رصدخانه تجدیدشد ومقریزی در کتاب‌خطط شرح مفصلی ازآن رصدخانه نگاشته است. بنواعلم نیز در سال ۴۲۵ هجری در بغداد رصدخانه‌ای ساختند که بنام آنان مشهور است. مؤلف فوات‌الوفیات میگوید دراطراف شام‌رصدخانه‌ای بنام بنیانی‌ها بنا شده‌بود.

رصد خانهٔ حاکمی تا دیر زمانی یگانه مرجع علمای هیئت بود، ولی همینکه خواجه نصیرطوسی در زمان هولاکوی مغول در مراغه از شهرهای ترکستان[1] در سال ۶۵۷ هجری رصدخانهٔ‌تازه‌ای‌بناکرد،رصدخانهٔ حاکمی از اعتبار افتاد زیرا رصدخانهٔ مراغه ازهر جهت کاملتر بود وپول زیادی برای تکمیل آن مصرف شد بقسمی‌که درکتابخانهٔ آن چهار صد هزار جلدکتاب جمع شده بود. بعد از آن تیمورلنگ در سمرقند رصدخانه‌ای بنا کرد ودر اصفهان ومصر واندلس رصد خانه‌های دولتی وخصوصی وغیره تأسیس شدکه شرح وتفصیل آن بما نرسیده وفقط اسمشان درپاره‌ای‌کتب ذکر شده است.

علم نجوم واسلام

در رصد خانه‌های مذکور ستاره‌شناسان اسلام زیج تنظیم میکردند و حرکت ستاره‌ها را تشخیص میدادند. مفصل‌ترین زیجهای آنزمان زیج‌الحاکم (ذکرش‌گذشت) بوده‌که بگفتهٔ ابن‌یونس چهار جلد میشده است.ومسلمانان پس از زیجهای بغداد بآن زیج استناد میکردند. زیج فزاری، زیج خوارزمی، زیج‌ابوحنیفهٔ دینوری، (اصفهان)، زیج ابومعشر بلخی که بطرز زیج ایرانیان تنظیم شده‌بود، زیج‌ابوسمح غرناطی متوفی بسال ۴۲۶ هجری، زیج‌ابوحماد اندلسی، زیج‌ایلخانی خواجه نصیر طوسی، زیج‌ابن شاطر انصاری سال ۷۷۷ هجری وغیره از زیجهای مشهور اسلامی وغالب اشتباهات یونانیان بوسیلهٔ زیجهای مزبور تصحیح شده‌است.

مسلمانان راه‌های تازه برای رصد پیداکردند وآلتهای بسیار اختراع نمودندکه از آن جمله ذات‌السمت و ارتفاع (ذکرش‌گذشت) و ذات‌الاوتار ــ والمشتبهة بالمناطق است‌که

[1] ــ مراغه از شهرهای مشهور آذربایجان ایران است وارتباطی با ترکستان ندارد. مترجم

تقی‌الدین رصدشناس آنرا اختراع کرد. بدیع‌اسطرلابی بغدادی‌متوفی‌دراوایل قرن‌ششم هجری ذات‌الکرسی را درکره افرود وپس ازسالها آن نقیصه مرتفع شد وهمچنین رساله‌ای درآن خصوص تألیف کردوآلت موسوم به شامله راکه خجندی اختراع کرده بود تکمیل نمود، باین قسم که خجندی آن آلت رادارای‌یك عرض میدانست ولی بدیع‌اسطرلابی پس‌ازمطالعات‌طولانی برای‌آن‌آلت چندین‌عرض ثابت کردونقیصهٔ‌خجندی را مرتفع ساخت،همین قسم‌بدیع‌اسطرلابی مسطره‌ها وپرگارها وآلات علمی دیگراختراع کرده است .

شیخ شرف‌الدین طوسی‌اصلاحات نیکوئی‌دراسطرلاب کرد، باین‌قسم‌که‌کره واسطرلاب را دریك خط ترسیم نموده‌آنرا عصا نامید ورسالهٔ بدیعی درآن بـاب تألیف‌کرد، اونخستین کسی است‌که این موضوع رابوجودآورد وازآن پس‌هیئت درکره بصورت جسم درآمـد ودر سطح وخط نیزموجود شد وچیزی جزنقطه باقی نماند. دیگر ازعلمای نامـی هیئت دراسلام تدانی‌است‌که نقطهٔ ذیب را برای زمین شرح داد ومبادرت اعتدالین ومیل دائـرةالبروج بر دایرهٔ خط استواء را اصلاح کرد، اونخستین‌کسی است‌که برای اندازه گرفتن مثلثات وزوایا «وتر، وجیب» را بکار برد .

بیرونی‌نخستین‌کسی است‌که تسطیح‌کره را استنباط نمود ودرکتاب خود آثارالباقیه ـ آنرا شرح داد وهرکس‌فهرست تألیفات بیرونی رادرمقدمهٔ‌کتاب‌آثارالباقیه مطالعه‌کرده باشد وخودآثارالباقیه راخوانده باشد تصدیق‌خواهدکردکه بیرونی درهیئت وریاضیات مطالب عمده استنباط‌کرده است وهمین مزیت برای بیرونی‌کافی‌است‌که علوم یونانی را به هندی وحکمت هندی رابعربی‌انتقال داده است. بیرونی به هند رفته سالها درآنجا اقامت‌کرد ودرظل توجه سلطان محمود غزنوی موفق شده‌کـه باحکمـاء وعلمای هندی مربـوط شود وفلسفه وحکمت یونانی‌رابآنان تلقین‌نماید، همانطورکه خواجه نصیرطوسی هم‌علم نجوم رادرپرتوهولاکومیان منولها وعمر خیام هیئت رادرمیان سلجوقیان رواج داد والبته همهٔ این عملیات درخشان از برکت‌اسلام بوده است .

پس ازآنکه مسلمانان رصدخانه‌های عالی تأسیس‌کردند وزیجهای منظم ترتیب دادند نام بلند هیئت شناسان اسلام بجهان پراکنده‌گشت واز دور ونزدیك بعلمای اسلام مراجعه شد پادشاهان فرنگ نه‌تنها بعلمای مسلمان اندلس (که نزدیکشان بودند) مراجعه میکردندبلکه برای حل مشکلات‌علمی خودبممالك شرقی اسلام نمایندگانی میفرستادند، ازآن جمله ابن ابی‌اسیبعه‌میگویدآبرور پادشاه‌فرنگی‌فرستاده‌ای‌نزد بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل‌فرستاد تامشکلاتی‌را ازعلم‌نجوم برای پادشاه حل‌کند وبدرالدین فرستاده رابکمال‌الدین‌بن یونس ستاره شناس مشهور معرفی کرد .

مردم اسپانی اعتراف دارندکه پاندول (رقاصه) تعیین وقت راعربهـا بآنان‌آموختند ومسلم است‌که همین پاندول اساس بسیاری از اختراعات مربـوط بعلم نجوم میباشد، عربها

مدت زمانی پیش‌ازآن اختراع ساعت رامیدانستند مشهور است که‌هرون ساعتی برای شارلمان پادشاه فرانسه هدیه داد وخود فرنگی‌ها این خبررا نقل‌کرده‌اند .

اگرعربها کتابهای یونانی‌رابعربی ترجمه نمیکردند، اصولا علم هیئت ونجوم ازمیان میرفت، چه اکنون میبینیم نسخهٔ اصل یونانی‌آن‌کتاب‌ها موجود نیست و فرنگیان در نهضت علمی خود ازترجمه‌های عربی استفاده‌کردند والبته این برای مسلمانان افتخار بزرگی‌است که بااقدامات مفیدخود نگذاردندعلوم پیشینیان نابودگرددمثلا اکنون ترجمهٔ عربی‌کتابهای توخارس ـ ارستلوس ـ کرویات میلاوس ـ کرویات ثادون ـ شرح ثادون برمجسطی موجود میباشد واصل یونانی‌آن مفقود شده است، نه تنها درمورد علم نجوم و هیئت چنین پیش‌آمدی شده‌که اصل‌کتاب ازبین رفته وترجمه‌اش باقی‌مانده باشد بلکه درقسمت‌های ادبی نیز چنان بوده ، ازآن جمله‌کلیله ودمنه‌که اصل فارسی (باستانی) آن مفقود شده وفرنگیان از ترجمهٔ عربی‌آن استفاده‌کردند .

ریاضی

حساب و جبر و هندسه

عربها درصدراسلام حساب نمیآموختند وآنراکارپستی‌میدانستند چه حسابداری وظیفهٔ باجگیران بود وباجگیران ازمیان موالی(بندگان) واهل ذمه‌انتخاب‌میشدند. مسلمانان بوصیت عمررفتارکرده بفرزندان خود اسب سواری، شنا وشعرومثل میآموختند. اماهمینکه شهرنشین گشتند نیازمندی بحساب را احساس نمودند وبآموختن حساب مشتاق شدند وگفتهٔ ابن‌توام راکاربستندکه میگوید: «حساب را پیش ازکتاب بیاموزید» .

وچون علوم بیگانه بعربی‌ترجمه شد حساب هم جزءآن علوم ترجمه و رایج گشت و مهندسان وهیئت شناسان خواه ناخواه حساب‌آموختند، ولی متخصص حساب میان مسلمانان کم بود .

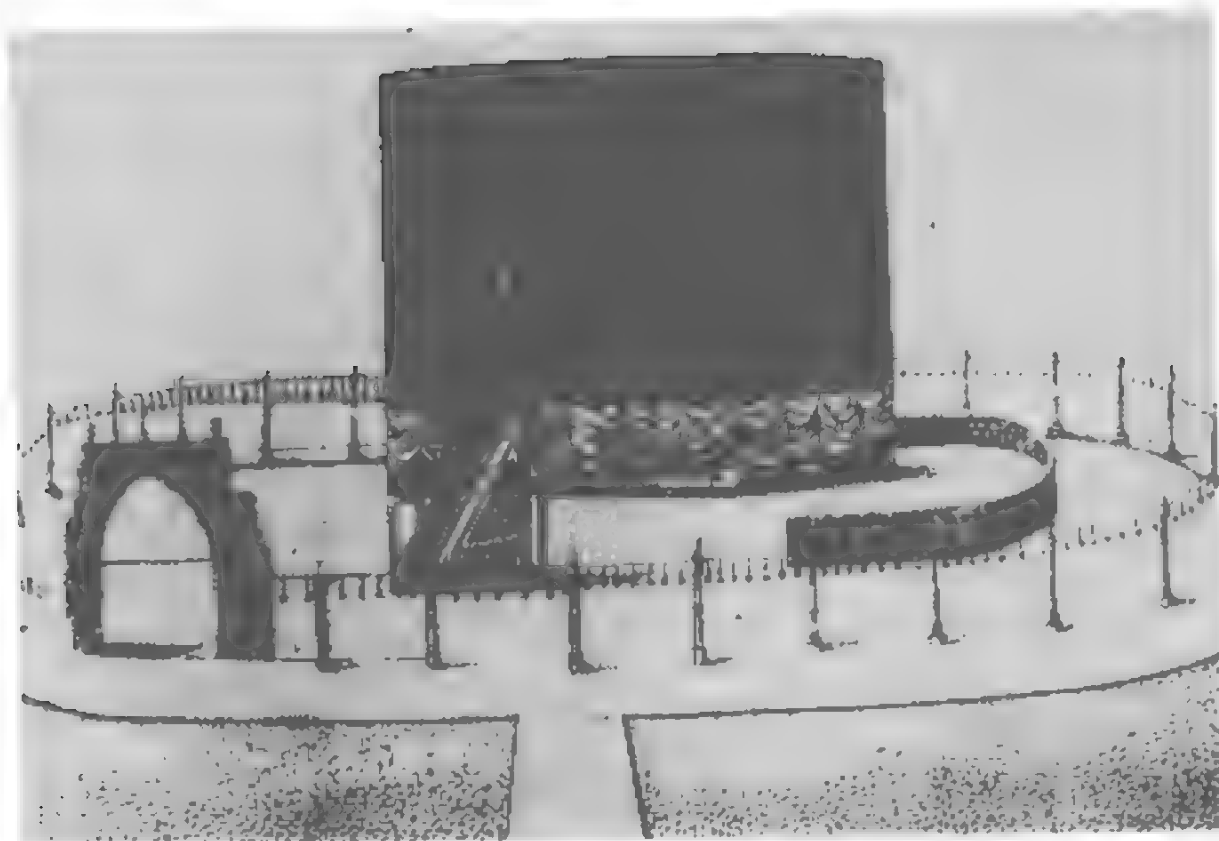
ازبزرگترین مآثر تمدن اسلام‌آنکه حساب هندی وارقام هندی را در دنیای متمدن انتشار دادند. عربهااین‌ارقام راهندی میگویند زیرا ازهندیها آموخته‌اند وفرنگیان‌آنراعربی مینامند چون از عربها گرفته اند. نخستین‌کسیکه این ارقام را از هندی بعربی انتقال داده ابوجعفرمحمدبن موسی‌الخوارزمی است وازهمان‌کلمهٔ الخوارزم فرنگیان لفظ‌آلگوریزم را ساخته‌اند. [1]

عربها دروضع وشرح علم جبرحق تقدم دارند ودرضمن صحبت ازترجمهٔ علوم یونانی اشاره شدکه مسلمانان دوکتاب درعلم حبر ازیونانی بعربی ترجمه‌کردندکه یکی تألیف ذیوفانتس ودیگری تألیف ابرخس بود، ولی اکنون علمای فن تشخیص داده‌اندکه دوکتاب مزبور چیزمهمی نبوده واساس علم جبررا عربها (مسلمانان) وضع کرده‌اند وآنچه مسلم است آنست‌که مسلمانان پس‌ازاقتباس اعدادهندی علم حبر را وضع‌کرده‌اند. مشهورترین تألیفات اسلامی علم حبر کتاب جبرومقابلهٔ خوارزمی است‌که ظاهراً پس‌ازاطلاع ازعلم جبر دریونان وایران وهند جبرعربی‌را استخراج‌کرد همانطورکه زیج خوارزمی جامع افکار وآراء علمای هند وایران ویونان درآنموضوع‌میباشد، عربهاکتاب خوارزمی رامکررشرح کرده‌اند ، ابو-کامل شجاع‌بن اسلم - ابوالوفاء بوزجانی نیز درجبر تألیقاتی دارند ولی بیشتر تألیفات بوزجانی درحساب‌است،ابوحنیفهٔ دینوری متوفی‌بسال ۲۸۱ وابوالعباس سرخسی متوفی‌بسال

---

1 _ Algorism

۲۸۶ هجری وغیره نیز درعلم جبر کتابهائی نوشته‌اند وفرنگیان علم جبر راازاینان (مسلمانان) استفاده کردند. دیگر ازاقدامات قابل تحقیق مسلمانان آنکه هندسه را بامنطق تطبیق کردند ودر اوایل قرن پنجم هجری ابن هیثم کتابی تألیف کرده، برای نخستین بار اصول هندسی و عددی اقلیدس وآبلونیوس را درآن جمع نموده وآنرا بچندین باب مرتب تقسیم کرد وبا برهان ودلیل صحت آنرا ثابت نمود بقسمی که موضوع مزبور جزء امور حسی منطقی تعلیمی درآمده



مکه معظمه

است ونقیصه‌های اقلیدس وآبلنوس ازآن مرتفع شده است. ابن هیثم الفاظ واصطلاحات علمای جبری راتعدیل کرده وبرای حل مسائل حسابی و جبری اسلوبهای جدید وضع کرده است.

حسن بن موسی بن شاکر نخستین کسی است که زاویه را بسه قسمت متساوی تقسیم کرده است و دو خط را میان دو خط متوالی به نسبت (اینطور ها) طرح کرده وتا (غیرالنهایه) برده است.

هنرهای زیبا (فنون جمیله)

هنرهای زیبا یا فنون جمیله اصطلاح تازه برای نوعی از معلومات میباشد، این نوع معلومات (هنرهای زیبا) دوقسم است: اول آن قسمت که اشکال محسوس دارد، مثل سنگتراشی ـ کنده‌کاری ـ نقاشی ـ مجسمه سازی ـ نمایش.

دوم آنچه که صورت محسوس ندارد مثل شعروموسیقی وآواز.

بطور کلی مقصود از هنرهای زیبا معلومات ویامحسوساتی است که بشر بمتانت و فایده

مادی اوکاری ندارد بلکه آنرا برای انبساط خاطر واستفاده از جمال وزیبائی میطلبد ودرهر حال هنرهای زیبا تصویر وتصور است، یعنی قسمتی از آن مثل شعر تصویر خیالی دارد وقسمت دیگر مانند نقاشی دارای تصویر محسوسی است. ملتهای متمدن پیش از اسلام کم وبیش هنرهای زیبا داشته اند. یونانیان (رومیان) مجسمه سازی ـ نمایش ـ شعر ـ آهنگ سازی ـ نقاشی ومانند آن را میدانستند.

شایع است که مسلمانان (ویا تمدن اسلام) در ترویج هنرهای زیبا مقصر ویا قاصر میباشند وبرعکس رومیها ساختمانها وتصویرها ومجسمه‌هائی دارند که از مسلمانان چنان چیزهائی باقی نمانده است، اما اگر مختصر دقتی شود معلوم میگردد که استعداد عربها یا مسلمانان در این قسمتها (هنرهای زیبا) از بسیاری دیگر بیشتر است ونه تنها از یونان وروم عقب تر نیستند بلکه در پاره‌ای موارد از آنان جلوتر رفته‌اند. مثلا با مشاهدهٔ جامع دمشق، جامع قاهره، جامع دهلی، جامع اصفهان، کاخ الحمراء وکاشی کاریها وهندسه وطرز ساختمان آن مسلم میگردد که مسلمانان در این راه ترقی بسیار کرده‌اند همین قسم درزرگری، نساجی وامثال آن ذوق سلیم بیسابقه‌ای نشان داده‌اند واما در قسمت نقاشی چون اسلام آنرا تحریم کرده آنقدرها پیشرفت نداشته‌اند [1] دربارهٔ شعر به تفصیل صحبت شد که عربها بیش از هر ملت دیگر بشعر وشاعری علاقه دارند وطبعاً شاعر میباشند واشعار عربی از حیث وسعت دایرهٔ خیال وتصور بی‌نظیر است.

موسیقی

عربها در قسمت موسیقی از دیگران برتر شدند، چه آنان آهنگهائی از خود ساختند وآلات جدید موسیقی اختراع نمودند وبموسیقی اهمیتی بسیار میدادند، مشهور است عربها پیش از اسلام آهنگها وسازهائی داشتند که با محیط سادهٔ صحرانشین آنان مناسب بود ولی پس از ظهور اسلام وآمیزش با ایرانیان و رومیان چیزهائی از موسیقی آنان آموختند واین اقتباس که محتاج بتجربه نبود زودتر از سایر اقتباسهای علمی عملی شد و اول کسی که بآن کار دست زد یك زرخرید مکی بود که سعیدبن مسجح نام داشت، سعید نیکو آواز میخواند وعلاقه مند بموسیقی بود ودر ثلث اخیر قرن اول هجرت درمکه میزیست وموقعیکه امویان مکه را در زمان عبدالله بن زبیر محاصره کرده بودند، سعید جزء بناها کار میکرد، باینقسم که عبدالله دسته‌ای از بناهای ایرانی را برای ترمیم کعبه بکار گماشته بود، بناهای مزبور موقع کار بعادت معمول زیر لب زمزمه میکردند سعید از آواز دلنواز آنان بنشاط آمد وتصنیفهای ایرانی را از آنان فرا گرفت وسپس بشام وایران رفت وآهنگهای رومی وایرانی آموخته بعربستان بازآمد وآن آهنگهائی را که مطابق ذوق عرب نبود از بین

۱ ـ جرجی زیدان در قسمت اخیر نیز تعصب مسیحیت بخرج داده ومسلمانان را به عقب ماندگی در نقاشی متهم ساخته ونقاشی را جزء محرمات اسلامی آورده است: درصورتیکه تحریم نقاشی متفق علیه عموم مسلمانان نیست ومعذلك مسلمانان بخصوص ایرانیان در قسمت نقاشی پیشرفتهای مهمی کرده‌اند وبرای اطلاع کامل از آنموضوع خوانندگان را بکتاب الفنون الجمیلة الایرانیه تألیف دکتر زکی محمد حسن مصری مراجعه میدهیم. مترجم

برده الحانی مطابق ذوق عربها تنظیم کرد، پس از آن علمای موسیقی اسلام در تکمیل آن فن کوشیدند وهرقدرکه دراواخر دولت اموی واواسط عباسی تجمل وخوشگذرانی میان مسلمانان شایع ترمیشد بهمان اندازه موسیقی آنان نیز (طبعاً) حلو میرفت، مشهورترین آوازخوانها و آهنگ سازان آن عصر بدینقرارند :

ابن سریج - غریض - معبد - حکم الوادی - خلیج بن ابی العوراء - سیائد - نشیط - عمرالوادی - ابراهیم موصلی - اسحق پسر ابراهیم وغیره .

و نامی‌ترین زنان آوازه خوان آن عصر عبارتند از :

جمیله - حبابه - سلامه - عقیله و غیرها :

مسلمانان درضمن ترجمهٔ علوم بیگانه کتابهـای موسیقی یونـان وهند را نیز ترجمه کردند وآنرا تحت مطالعه قرارداده مطابق ذوق خویش تکمیل نمودند وازآهنگ‌های ایرانی ویونانی وهندی وعرب آهنگ تازه‌ای پدیدآوردند وعلم مخصوصی در بارهٔ موسیقی تدوین کردندکه جزء مآثر تمدن اسلامی میباشد. موسیقی‌دانهـای مسلمان علاوه بر اختراع آلات



یك ابریق برنجی بانقوش نقره

موسیقی جدید وساختن آهنگ‌های تازه وکتابهای سودمندی درموسیقی تألیف نمودند. خلفای اسلام درترویج وتکمیل موسیقی کوشش داشتند و همه قسم بـرای رسیدن بآن مقصود کمك میکردند. خلفای اسلام سعی داشتندکه آوازه خوان‌ها ادیب و درس خوانده باشند تـا اشعار را درست بخوانند، ابراهیم بن اسحق موصلی آوازه خوان مشهور دورهٔ عباسی علاوه بـر اطلاع ازموسیقی ازعلم فقه و صرف ونحو ولغت نیز مطلع بود و زریاب آوازه خوان ازهیئت

اطلاع کامل داشت، خلفاء غالباً آهنگ سازان را بـرای مناظره وتحقیق جمع میکردنـد و به‌بهترین آنان جایزه ومقرری میدادند وکنیز وغلام واستر می‌بخشیدند، مثلا موصلی علاوه برانعام و صله و تیول ماهی ده هزار درهم از هادی عباسی حقوق میگرفت وهمین‌که زریاب آوازه خوان ازعراق به‌اندلس رفت امیر عبدالرحمن شخصاً باستقبال او بیرون آمد. آهنگ‌ـ سازان مسلمان آهنگهائی میساختند که در فن خود بی‌سابقه بوده‌است. از جمله آهنگی که شخص سیر (غذا خورده) نمیتوانست آنرا بخواند وآهنگی‌که اگرسقا مشك آب بدوش داشت ازخواندن آن آهنگ عاجز بود وآهنگ دیگری که فقط ایستاده خوانـده میشد و آهنگ مخصوصی‌که درموقع تکیه دادن خواندن آن مقدور نبود و بایـد خواننده درست بنشیند تـا خواندن آنرا بتواند.

آلات موسیقی

مسلمانان آلات موسیقی را از ایرانیان و نبطی‌ها وورومی‌ها وهندی‌ها فرا گرفتند، چون هرکدام از این مـردم اسباب موسیقی مخصوص داشتند، مثلاایرانیان عود وسنج وخراسانیان زنگ هفت‌پرده(صدایش شبیه سنج بود) ومازندرانی‌ها طنبور و نبطی‌ها و جرمقی‌ها عیرواره (نوعی طنبور) و رومیان تار شانزده پرده (اوعر) وتار بیست‌وچهارپرده (سلمبان) مینواختند، رومیان ساز دیگری‌هم داشتندکه نامش لوزا میباشد ومانند رباب آنـرا از چوب میسازند وپنج پـرده دارد. گیتار (غیثاره) که دوازده پرده دارد و سیلج‌که آنرا از پوست گوساله میساختند وارگان(ارغن) که با پوست ساخته میشد ودرآن می‌دمیدند، هندیان کیلکه داشتند وآن عبارت از ساز یك پرده‌ای بودکه روی‌کدو میکشیدند وبجای سنج و عدد بکارمیرفت، عـربها سازی بنام دف و مزمر داشتند، مسلمانان همهٔ این‌ها را گرد آورده بهترین آنرا برگزیدند و چیزهائی بر آن افزودندکه ازآن‌جمله ساز معروف به‌قانون ازمخترعات فارابی فیلسوف بزرگ‌اسلام‌است وتاکنون بهمان ترکیبات فارابی باقی مانده است.

فارابی ساز دیگری نیز اختراع کرده‌که ازچند چوب وسیم تشکیل می‌یافت وهمینکه ترکیبات آنـرا تغییر میدادند صدایش عوض میشد وچیز عجیبی بود میگویند فارابـی بطور ناشناس در بزم سیف‌الدوله وارد شده ازسازندگان ونوازندگان عیبجوئی کرد، سیف‌الدوله از وی پرسید مگر از موسیقی اطلاعی داری؟ فارابی ساز مشهور خود را از انبان درآورده سوارکرد و قسمی نواخت که همه بخنده درآمدند سپس آن ساز را پیاده‌کـرده طور دیگر سوارکرد وقسمی نواخت‌که همه گریستند. آنگاه بشکل سوم آنرا ترکیب‌کرده نوای تازه‌ای نواخت که همه حتی دربان بخواب رفتند و فارابی آنرا رها کرده رفت. عود سابقاً چهار پرده داشت و زریاب آهنگ ساز همینکه به‌اندلس رفت پردهٔ پنجم را بـر آن افزود وآن چهار پردهٔ سابق مطابق طبایع چهارگانه ترتیب داده شده بـود. زریاب پنجمی را برنگ قرمز درآورده و با طبـایع تطبیق‌کرد، سابقاً مضراب عود ازچوب بود وزریاب آنـرا بپای

کرکس تبدیل نمود. عباس بن فرناس (در اندلس) آلت مثقال را اختراع کرد که با آن وقت می‌شناختند.

خلاصه اینکه عربها درپیشرفت هنرهای زیبا قصور وتقصیر نکردند و در قسمتهای مهم آن از دیگران جلو افتادند واگر هم در بعضی قسمتها که عقب ماندند بواسطهٔ قیود مذهبی بوده است.

مدارس در اسلام

تعلیم

سابقاً گفته شد که قرآن اساس علوم اسلامی بود و تعلیم قرآن اساس تعلیمات اسلامی بشمار می‌آمد و نخستین درس قرآن قرائت صحیح آن می‌بود. درنتیجه پیغمبر(اکرم) اولین معلم عالم اسلام است. چه آن بزرگوار قرآن را به‌صحابه (یاران) آموخت و آنان قرآن وعلوم تابعهٔ آن‌را بدیگران آموخته وازآنرو همانطورکه مدارس مسیحیان دیر وکلیسا بود، مدارس مسلمانان هم مسجد آنان شد وشاگردانی‌که درمسجد دوراستاد جمع میشدند به‌حلقه موسوم گشتند وچون‌تدریجاً علوم توسعه یافت حلقه‌ها هم متعدد گشت وغالباً حلقه‌ها به‌استادان منتسب میشد، مانند حلقهٔ ابواسحق شیرازی درمسجد منصور وغیره. هرمسجدی کتابخانه‌ای داشت ومقداری کتاب برای مطالعه واستنساخ درآنجا گرد می‌آمد.

تنها مسجد حلقهٔ درس نبود، در بیمارستان‌ها ـ خانقاهها ـ رباطها ـ منزل‌ها نیز حلقهٔ درس تشکیل می‌یافت. خلفاء وثروتمندان (چنانکه امروز هم معمول است) برای تعلیم فرزندان خویش معلم سرخانه می‌آوردند.

بطور مطلق مشهورترین مسجدها(ازنظرتدریس) جامع ازهرقاهره بود، این جامع در اواسط قرن چهارم هجری با شهر قاهره بنا شد واز همان موقع قرآن وفقه درآنجا تدریس میشد، عده‌ای ازطلاب بنام مجاور در ازهر میماندند وازدورترین نقاط ممالک اسلامی حتی (ترکستان ـ زیلع ـ سنار) به ازهر رو میآوردند وهردسته‌ای رواق مخصوصی داشتند، مثل رواق شامیان ـ مغربیان ـ ایرانیان ـ مردم زیلع ـ مردم سنار ـ مردم یمن ـ مردم‌هند ـ مردم صعید مصر. در اوایل قرن نهم هجری شمارهٔ شاگردان ازهر به۷۵۰ رسید که از ممالک مختلف اسلام بودند وهر کدام صندوقی داشتندکه کتابهای مخصوص خودرا درآن مینهادند. دانشجویان بیشترفقه وحدیث وتفسیر ونحو ومنطق می‌آموختند وحلقهٔ ذکر ومجلس وعظ داشتند وچه بسا که غیر از طلاب هم عده‌ای برای تبرک یا هرچه، در جامع اقامت میکردند. جامع ازهر تاریخ مفصلی داردکه درخطط مقریزی و خطط توفیقی درج شده است وبطورکلی اوضاع واحوال جامع ازهر با اوضاع واحوال مصر و فرمانروایان مصر تغییر میکرد، در زمان فرمانروائی خاندان محمد علی پاشا شمارهٔ مجاورین ازهر بچند هزار

رسید وپارهٔ علوم جدید نیز جزء برنامهٔ آن درآمد .

مدارس

ازمطالعهٔ فصول سابق دانسته میشود که علم وتمدن در ممالك اسلامی بدون مدرسه رواج وتوسعه‌یافت، فقهاء واطباء وفیلسوفان ودانشمندانی بدون رفتن بمدرسه پدید آمدند. مورخین مسلمان متفق هستند کـه نخستین مدرسهٔ اسلامی بامر خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی در اواسط قرن پنجم هجری تأسیس شد. عجب‌آنکه در دورهٔ نهضت عباسی کتب علمی ترجمه شد و علوم قدیم بعربی‌انتقال یافت ولی‌درآن دوره مدرسه دایرنشد وبااینکه دایرشد ونامش نماند. پاره‌ای‌از مورخین فرنگی اظهار داشته‌اندکـه مأمون موقع ولیعهدی درخراسان مدرسه‌ای دایر کـرد ولی معلوم نیست فرنگیان این خبر را ازکجا آورده‌اند، چون مورخین مسلمان اسمی ازآن نبرده‌اند، اما مورخین اسلام از مدارس ذیل نام برده‌اند کـه پیش از مدرسهٔ نظام‌الملك در نیشابور پایتخت خراسان تأسیس شده بود .

۱ ـ مدرسهٔ ابن‌فورك متوفی بسال ۴۰۶ هجری .

۲ ـ مدرسهٔ بیهقیه منتسب به‌بیهقی متوفی بسال ۴۵۰ هجری .

۳ ـ مدرسهٔ سعیدیه ازآثار نصربن سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی .

۴ ـ مدرسهٔ اسمعیل استرآبادی واعظ و صوفی .

۵ ـ مدرسهٔ استاد ابواسحق .

۶ ـ مدرسهٔ خواجه نظام‌الملك در نیشابور که بـرای امام‌الحرمین در زمـان سلطنت الب ارسلان تأسیس گشت .

تمام این مدارس پیش ازمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد دایرشد وشاید سبب اشتهار مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد از آنروست که خواجه نظام‌الملك برای اولین بار تدریس را در آن مدرسه مجانـی ساخت وبرای شاگردان مقرری معین کرد .

درهرحال نخستین مردمی‌که در اسلام مدارس تأسیس‌کردند امراء (بزرگان) ایران بودند واگرهم روایت فرنگیان مربوط به‌مأمون درست باشد باز هم نخستین مدرسهٔ اسلامی درایران (خراسان ویا نیشابور) وبا نظر ایرانیان بنـا شده است واگر جزاین بـود مأمون میبایستی پس‌ازخلیفه شدن دربغداد مدرسه دایرکند ونکرد .

چرا امیران مدرسه تأسیس میکردند

درفصل‌های سابق‌گفتیم‌که خلفای اسلام و امـراء نسبت بعلماء توجه خاصی داشتند زیرا دین وسیاست باهم مربوط بود وعلماء نگاهبانان دین محسوب میشدند و ضمناً باخلفاء در ادارهٔ امور کشور شرکت داشتند ونـزد مـردم محترم ومعزز می‌زیستند همینکه خلفاء ضعیف شدند کار مملکت بدست سلاطین وامرای ترك وفارس وکرد وغیره افتاد واینان برای تقویت نفوذ خود وتقرب نزد مردم وسیله‌ای میخواستند و بهترین وسیله نیکوئی بفقیران وگرامی

داشتن عالمان وفقیهان بود، ازآنرو اگر سلطان یا امیر یك شهر یا یك كشور مرد خردمند کاردانی بود علماء را گرامی میداشت وبرای خشنودی آنـان ومردم، مسجد وبیمارستان و رباط (مهمانسرا) وغیره بنا میکرد وبرای عالمان وفقیهان مقرری تعیین مینمود تا علاوه بر ثواب آخرت مردم‌را بخود جلب کند چنانکه احمدبن طولون درمصر وعضدالدوله دربغداد ونورالدین درشام وصلاح‌الدین درمصر چنان‌کردند وآخرین‌کسی کـه از فرمانروایان مصر بآن عمل مبادرت ورزید، محمد علی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی(سابق) مصر میباشد که در نتیجهٔ اقدامـات او یکنوع نهضت علمی درمصر وشام پدید آمد. باری همین جهات سبب شد کـه نظام‌الملك هم بساختن مدرسه اقدام‌کرد . وی ده سال وزیر الب ارسلان بود و بجـای پدر او محسوب میگشت و نزد او مقام مهمی داشت همینکه الب ارسلان مرد فرزندانش بـر سر سلطنت بجان هم افتادند ، نظام‌الملك سلطان ملکشاه یکـی از پسران الب‌ارسلان را کمك کرده بسلطنت رسانید و در واقع خود نظام‌الملك شاه گشت چه که الب ارسلان بیشتر بشکار وتفریح مشغول بود. مدت بیست سال تمام نظام‌الملك فرمانروای مطلق شد.

درآنروزها طایفهٔ باطنیه (اسمعیلیان) نیرومند شده بودند و تولید زحمت میکردنـد، نظام‌الملك که‌مرد خردمند با کفایتی بود با نیکوکاری واحسان به‌عالمان و فقیهان ودلجوئی ازمردم کارها را روبراه میکرد ویکی‌ازاقدامات عاقلانهٔ وی همین تأسیس مدارس وخانقاه‌ها ومهمانسراها ومسجدها وبیمارستانها بود، نظام‌الملك برای کلیهٔ طلاب علوم‌وغیرآنان مقرری وانعام تعیین‌کرده بود وازشام ودیار بکر وعـراق عجم وعراق عرب وخراسان تا سمرقند عدهٔ‌کثیری ازخوان احسان این وزیر بـا تدبیر نیکوکار (ایرانـی) بهره‌مند میگشت وجمع مقرریهای او سالی ششصد هزار دینار میشد. فتنه‌انگیزان ازروی رشك بسلطان گفتند که بـا این پولها میتوان لشکری آراست که قسطنطنیه را بگشایـد، سلطان نظام‌الملك را مؤاخذه کـرده از وی بازخواست نمود که چـرا آنقدر مقرری می‌پـردازد خـواجه نظام الملك به‌سلطان گفت :

«پسرجان، من یك پیرمرد ایرانی هستم اگر برضد من بشورند پنج دینار هم از خود نخواهم داشت و تو یك جوانك ترکی هستی که اگر برتوبشورند شاید سی‌دینار برای خود داشته باشی، تو شب و روز بشهوت‌رانی مشغول هستی، نافرمانی تو نزد خدا خیلی بیش از فرمانروائی تو است. سپاهیانی‌که تو بآنان پشت‌گرم هستی تیر پرتاب‌آنها سیصد ذرع است وشمشیرشان به‌درازی دو ذرع میباشد ومانند تو غرق عیش وعشرت میباشند و بـا ساز وآواز سرگرم شده‌اند. من برای توسپاهیانی گردآورده‌ام که‌آنرا سپاهیان شب میگویند همینکه تو وسپاهیانت شب بخواب میروید این لشکریـان بشب زنده داری برمیخیزند، دست رازونیاز بدرگاه خدای چاره‌ساز برمیدارند، تورا ازجان ودل دعا میگویند، تو وسپاهیانت ازبرکت دعای آنان خوش وخرم مانده‌اید».

ملکشاه این حرف نظام‌الملك را پسندیده خاموش شد.

خواجه نظام‌الملك در ۴۸۵ کشته شد.

یکی دیگر از جهاتی که امرای (غیرعرب) را بساختن مدارس وامثال آنان وامیداشت این بود که آنان بیشتر از بندگان ودست پروردگان خلفاء وسلاطین بودند ودر پرتو آنان مال فراوانی بهم میزدند وهمینکه میمردند سلاطین اموال آنان‌را مانند اموال سایر بندگان خود مصادره میکردند، اینها پیشدستی نموده ازاموال خود مسجد ومدرسه وموقوفات میساختند وتولیت آنرا بفرزندان خود میدادند تا با این حیلهٔ شرعی اموالشان تا حدی از مصادره محفوظ بماند .

هواخواهی از مذهب ومسلك هم موجب تأسیس مدارس میشد وهر پادشاه یا امیر یا فرمانروائی ازنظرترویج مذهب خود مدرسه‌ای بنا میکرد، مثلا خلفای فاطمی شیعی مذهب جامع ازهر را برای تأیید مذهب شیعه بنا کردند وهمینکه صلاح‌الدین ایوبی (سنی مذهب) برمصر دست یافت مذهب شیعه را منسوخ ساخته مذهب مالکی وشافعی را ترویج کرد وبرای تأمین نظرخود درسال ۵۶۶ مدرسهٔ ناصریه را دایرساخت همینقسم کردها و ترکها برای تقویت مذهبی که بآن متمایل بودند مدارسی دایر کردند.

درهرحال سبب هرچه بود نظام‌الملك اولین کسی بودکه دراواسط قرن پنجم هجری بواسطهٔ تأسیس مدارس درممالك اسلامی شهرت یافت ودر بغداد واصفهان ونیشابور وهرات وغیره مدارس ساخت وهمهٔ این‌مدارس بخصوص مدرسهٔ بغداد بنام وی مدرسهٔ نظامیه خوانده میشد. مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد درسال ۴۵۷ هجری بامر نظام‌الملك و بدست ابوسعید صوفی در کنار دجله بنا شد ونام نظام‌الملك را بسر سر در مدرسه نگاشتند وبازارها وکاروانسراها و گرمابه‌ها و دهها در اطراف دور ونزدیك مدرسه خریداری و وقف مدرسه شد وهزینهٔ آن بهشصت هزار دینار رسید. این مدرسه ازمراکزمهم علمای اسلام گشت و رجال بزرگی از آن مدرسه بیرون آمدند.اولین استاد این مدرسه شیخ ابواسحق شیرازی سپس ابونصر صباغ صاحب کتاب اشامل ، ابوالقاسم دبوس، ابوحامد غزالی، شاشی، کیا الهراسی ، سهروردی ، کمال‌الدین‌انباری وغیره که همه ازبزرگان اهل علم میباشند. دراین مدرسه علوم دینی و فقه وصرف ونحو تدریس میشد .

سایر سلاطین و امراء نیز بنظام‌الملك اقتداء کرده در اطراف واکناف ممالك اسلامی مدارس مجانی دایر کردندکه مشهورترین آن عبارت‌است از :

۱ـ مدارس‌نورالدین زنگی (ترك) فرمانروای شام متوفی‌بسال ۵۷۷در دمشق ـ حلب ـ حمص ـ حماة ـ بعلبك ـ منبوگ ـ رحبه .

و نیز نورالدین مهمانسراها ومسجدها وخانقاه‌ها و موعظه خانه‌های بسیاری در شام بناکرد .

۲ـ مدارس سلطان صلاح‌الدین ایوبی (کرد) متوفی بسال ۵۸۹ در مصر واسکندریه و بیت‌المقدس وغیره .

۳ـ مدارس ویتیم‌خانه‌ها ونوانخانه‌ها وتیمارستانهای ملك‌المعظم مظفرالدین فرمانروای اربل متوفی بسال ۶۳۰ هجری .

۴ـ مدارس جانشینان صلاح‌الدین درمصر که قریب ۲۵ مدرسه میشد .

۵ـ مدارس فرمانروایان ممالیك در مصر که تا ۴۵ مدرسه میشد ومجموعاً تااواسط قرن نهم هجری شمارهٔ مدارس مصر به‌هفتاد بالغ شد .

وهمینقسم درسایر ممالك اسلامی که‌بهمان نسبت مدارس دایر گشت .

نخستین کسی‌که از سلاطین عثمانی بتأسیس مدارس اقدام‌کرد سلطان اورخان عثمانی متوفی بسال ۷۶۱ میباشد. پس‌از وی‌نیز سایرسلاطین مدارسی دایر کردند که مشهورترین آن مدارس هشتگانهٔ سلطان سلیمان میباشد .

ابن‌جبیر که درقرن ششم‌هجری ممالك‌مشرق اسلامی را دیده طی‌سفرنامهٔ خودمینویسد که بیست‌مدرسه در دمشق وسی‌مدرسه دربغداد موجود بود. امیرعلی مؤلف تاریخ اسلام‌بزبان انگلیسی میگوید عربها در قرطبه ـ اشبیلیه ـ طلیطله ـ غرناطه ـ مالقه وغیره مدارسی‌دایر کردند ودر غرناطه تنها هفده مدرسهٔ بزرگ و دوازده مدرسهٔ کوچك بود ولی‌ظاهراً مدارس اندلس مانند مدارس نظامیه نبوده است. مقری مؤلف نفح‌الطیب (در تاریخ اندلس) میگوید مردم اندلس مدارسی ندارندکه آنانرا برای‌تعلیم علم‌کمك‌کند بلکه درمساجد درس‌میخوانند وپول هم بابت حق‌التعلیم میدهند در واقع اینان درس میخوانندکه چیز یاد بگیرند نه برای اینکه مقرری دریافت دارند .

ظاهراً امیرعلی گفتهٔ خود را از فرنگیان گرفته و آنان میان مسجد ومدرسه فرق نمیگذارند. مدارس اسلام متنوع بود: پاره‌ای بشکل حلقه در مسجدها وخانقاه‌ها وتکیه‌ها و خانه‌ها تشکیل‌می‌یافت، بعضی‌از مدارس بزرگ مخصوص علوم اسلامی‌بود. دربیمارستانها طب وفلسفه تدریس میشد. هرقدر استاد مشهورتر بود شاگردانش‌زیادتر بودند مثلا درحلقهٔ‌فارابی صدها نفر جمع میشدند وگاه هم شاگردان استاد درهمان حلقه شاگردانی داشتند. میگویند ابوبکر رازی پزشك نامی هرگاه برای درس می‌نشست شاگردانی دور او می‌نشستند و شاگردانی دور شاگردان می‌نشستند. مردی‌که مشکلی داشت به‌ترتیب ازشاگردان حلقهٔ‌اول می‌پرسید واگر مشکلش حل نمیشد بحلقهٔ دوم میرفت واگر آنجا هم حل‌نمیشد خدمت‌استاد میرسید . شهرت استادان بیشتر از زیادی شاگردان معلوم میشد، گاه استاد سواره حرکت میکرد و شاگردان پیاده‌دنبال او راه می‌افتادند مثلا هرموقع‌که فخرالدین‌بن خطیب رازی سوار می‌شد سیصد شاگرد (از فقیهان) پای رکاب او راه می‌افتادند . هرگاه کتابی نزد استادخوانده میشد شیخ آنرا امضاء میکرد و تصدیق مینمود که همهٔ آن کتاب در خدمت او

خوانده‌شده است. ابواسحق شیرازی ـ فارابی ـ رازی ـ ابن‌خطیب رازی ـ ابن‌سینا ـ غزالی ازحیث زیادی شاگرد سر آمد استادان بودند. تمام طبقات (مسلمانان) از سیاه وسفید وزن ومرد وخواجه وکنیز وغلام وبنده وآزاد میتوانستند تا آنجاکه میلشان باشد تحصیل کنند و تحصیل هم می‌کردند.

کتابخانه‌ها یا گنجینه‌های کتاب

از آنروزی‌که بشر علم وعمل خودرا مدون ومرتب‌کرد برای حفظ آن کوشش‌داشت واگرعلاقه بحفظ‌آن نداشت‌مرتبش‌نمیساخت. مرتب کردن معلومات و اخبار و مدون کردن آن بوسیلهٔ کتاب انجام می‌گرفت و جائی‌که‌کتاب درآنجا میماندکتابخانه یاگنجینهٔ‌کتاب نام‌داشت و(اکنون هم بهمان اسم است) قدیمی‌ترین‌کتابخانه‌های دنیا دربابل بسال ۱۷۰۰ پیش‌از میلاد دایرشد ودانشمندان‌قرن‌گذشته درخرابه‌های بابل‌کتابخانه‌ای یافتندکه‌کتابهای آن ازآجرهای پخته بود وروی آن‌آجرها باخط اسفینی مطالبی نگاشته بودند. پس‌از آن مصریان‌کتابخانه دایرکردند، دیودوروس میگوید درمقبرهٔ پادشاه‌مصر (اوسی‌مندیاس) کتاب‌خانه‌ای مشاهده کردم. پس‌از مصریان یونانی‌ها نخستین مردمی‌بودندکه برای استفادهٔ مردم کتابخانهٔ عمومی دایرکردند. سترابوس دانشمند یونانی در اواسط قرن ششم پیش‌ازمیلاد نخستین‌کتابخانهٔ عمومی را دریونان دایر ساخت. پلوتارك ازکتابخانه‌ای نام میبردکه در پرگاموس بوده ودویست هزارکتاب‌داشته است، بطلمیوس‌ها در اسکندریه‌کتابخانهٔ مهمی‌دایر کردند، پس‌از یونانیها رومیان‌کتابهای مقدونیه را در سال ۱۶۷ پیش‌از میلاد بروم آوردند ودر سال ۱۳۳ قبل از میلادکتابخانهٔ پرواموس را بروم بردند و در سال ۸۶ پیش‌از میلاد کتابخانهٔ آتن‌را برومآوردند. قسطنطین‌کبیر در ۳۳۵ میلادی در قسطنطنیه کتابخانهٔ مهمی تأسیس‌کرد وچنانکه‌گفتیم ایرانیان در زیرزمین‌هاکتابخانه‌هائی دایر نمودند آنگاه تأسیس کتابخانه تامدتی تعطیل بود تامسلمانان متمدن شدند وکتابخانه‌های مهمی دایرکردند.

کتابخانه‌های اسلامی

پس‌از ظهور اسلام مسلمانان بکشورگشائی برخاستند و بجهاتی‌که ذکرشد هرجاکتاب دیدند آتش‌زدند. ولی‌بمحض اینکه متمدن‌شدند ومزهٔ دانش وفرهنگ‌را چشیدند ازهرکس بیشتر دنبال‌کتاب رفتند وبیش از همه در راه جمع آوری‌کتاب ونگاهداری و خریداری و تهیهٔ آن‌کوشیدند، درقرن اول ونیمهٔ قرن دوم عربها بی‌کتاب بودند ودر اواخر قرن دوم هجری فقط علوم اسلامی را مدون‌کردند،کتابهای آنروز مسلمانان عبارت بود از شعر ـ قصه ـ مثل و مانندآن، که برروی پوست و چرم و پارچه وغیره مینوشتند، میگویندکتابهای ابی‌عمروبن علاء تاسقف اتاق رامیگرفت، همینقسم راجع بکتابهای اصمعی ـ حماد وابوعبیده مطالبی میگویند (اینها از راویان اشعار واخبار بودند).

البته این‌کتابخانه‌هاکتابخانهٔ عمومی نبوده وجزء کتاب‌خانه‌های خصوصی محسوب

می‌شود .

معمولا پادشاهان وفرمانروایان برای استفادهٔ مردم کتابخانهٔ عمومی تأسیس می‌کنندو نخستین فرمانروایان مسلمان که باین کار پسندیده مبادرت نمودند خلفای عباسی بودند گرچه در زمان بنی‌امیه نیز کتابخانه‌هائی بوده ودرفصلهای سابق گفته شد که عمر بن عبدالعزیز کتاب طبی هرون را از کتابخانه درآورد ودر دسترس مردم قرارداد ولی آن کتابخانه‌ها بیشتر توسط پزشکان وفیلسوفانی که در خدمت دولت بودند تأسیس میشد و خودشان و فرزندانشان از آن استفاده میکردند .

کتابخانه‌های بغداد

خلفای عباسی در دورهٔ نهضت که بترجمه ونقل علوم پرداختند طبعاً بتأسیس کتابخانهٔ عمومی مبادرت نمودند و نخستین کتابخانهٔ عمومی را در بغداد دایر کرده (بیت‌الحکمه) نامیدند. احتمال قوی میرود که هرون مؤسس آن کتابخانه بوده وترجمه‌های عربی کتب طبی وعلمی وتألیفات اسلامی را در آنجا جمع کرده ویحیی بن خالدبرمکی ازعندکتابهائی آورده بآن افزود سپس که هرون آنقره وسایرشهرهای روم را گشود مقداری کتاب ازسایرنقاط به‌بیت‌الحکمه فرستاد. درزمان مأمون که دارالترجمهٔ متعدد دایر گشت کتابهای یونانی ـ سریانی ـ فارسی ـ هندی ـ قبطی بر کتابهای عربی بیت‌الحکمه افزوده شد . مردم که علاقهٔ مأمون را بکتاب دانستند کتابهای متنوع و مختلف به‌بیت‌الحکمه تقدیم داشتند . اگرچه پاره‌ای از این کتابها ارزش علمی نداشت. مثلا ابن‌الندیم درفهرست مینویسد ضمن کتابهای غیرعلمی که بمأمون اهداء شده مکتوبی بخط عبدالمطلب ابن‌هاشم جدحضرت رسول بود که برروی پوست نوشته شده بود که عبدالمطلب ازفلان‌پسرفلان حمیری از اهل‌صنعاء هزار درهم‌نقره بوزن (حدیده) طلب‌دارد وهروقت بخواهد باید بدهد خدا و دوملک براو گواهند. در بیت‌الحکمه شعبهٔ مخصوص برای‌ترجمه واستنساخ کتاب‌وتألیف یافت میشد، عده‌ای در گوشه‌ای مینشستند و برای خود یا برای دیگران کتاب استنساخ میکردند. دسته‌ای دیگر مشغول مطالعه ویاترجمه میشدند. علان شعوبی (ایرانی) ازکسانی است که در بیت‌الحکمه کتاب استنساخ میکرد، وی انساب‌واخبار عرب‌را نیکو میدانست ودرمقابل‌دریافت مزد برای هرون ومأمون و برمکیان کتاب استنساخ میکرد. علان کتابی در بدیهای عرب تألیف کرده است وصفات نکوهیدهٔ آنانرا شرح‌داده است، دیگر ازکسانی که برای مطالعه و تألیف به‌بیت‌الحکمه میآمدند، محمدبن موسی خوارزمی ستاره‌شناس نامی و یحیی‌بن ابی منصور موصلی(یکی‌از دارندگان‌رصد زمان‌مأمون)، فضل‌بن نوبخت وبنی‌شاکر وغیره بودند بیت‌الحکمه‌مدیری داشت که آنرا صاحب بیت‌الحکمه میگفتند مشهورترین مدیران بیت‌الحکمه سهل‌بن‌هرون شعوبی فارسی است که ازعرب بدش می‌آمد وکتابهائی درآن باره تألیف کرده است. دیگر سلم که مطالبی‌ازفارسی بعربی ترجمه کرده است، بطوریکه ملاحظه میشود بیت‌ـ الحکمه بدست ایرانیان تأسیس‌شد وبدست آنان اداره میشد وکسانیکه بآنجا آمد وشدداشتند

بیشترشان ایرانی بودند و بیشترشان شعوبی بودند و باعربها عداوت داشتند و بهمان جهات خراسانیان بامأمون همراه شده امین را شکست دادند (در دوجلد سابق جهات این جریان به تفصیل ذکر شده است .) .

پس از تأسیس بیت الحکمه دیگران هم در بغداد کتابخانه دایر کردند از آنجمله کتابخانهٔ شاپور بن اردشیر وزیر بهاءالدولهٔ دیلمی در محلهٔ بین السورین کرخ است که در سال ۳۸۱ هجری آنرا وقف کرد و بیش از ده هزار کتاب در آنجا گزارد و بیشتر کتابهای آن بخط دانشمندان مهم بود و غالباً مؤلفین یك نسخه از تألیفات خود را وقف آن کتابخانه میکردند اما در سال ۴۴۷ هجری موقعی که طغرل بك اولین پادشاه سلجوقی وارد بغداد شد محلهٔ کرخ آتش گرفت و آن کتابخانه بکلی سوخت . عبدالسلام بصری لغوی متوفی بسال ۴۰۵ هجری از مدیران این کتابخانه بوده است. الناصر بن مستضیء متوفی بسال ۶۲۲ هجری از خلفائی است که بجمع آوری کتاب علاقه داشت .

کتابخانه‌های اندلس

مأمون از نظر تأسیس کتابخانهٔ عمومی و نهضت علمی برای سایر فرمانروایان اسلام سرمشق شد بخصوص خلفای اموی اندلس در این کارها از مأمون تقلید کردند و بیش از همهٔ آنان حکم بن ناصر (در سال ۳۵۰ هجری خلیفه شد و در ۳۶۶ مرد) از آنجهات بمأمون شبیه بود. وی دانشمندان را گرامی میداشت واز اطراف جهان کتاب میخرید و باندلس میآورد و برای اینکار تجار مخصوصی استخدام میکرد و همه نوع بآنان اعتبار میداد و نظرش آن بود که دراین قسمت باعباسیان رقابت کند . ابوالفرج اصفهانی که مثل حکم از امویان بود طبعاً بخاندان خود علاقهٔ بیشتری داشت. حکم از این احساسات وی استفاده کرده هزار دینار طلا برایش فرستاد وخواهش کرد پیش از اینکه کتاب اغانی خود را بدست عباسیان بدهد برای وی (حکم) ارسال دارد و همینقسم باقاضی ابوبکر ابهری رفتار کرده کتاب اورا (شرح مختصر ابن عبدالحکم) پیش خرید کرد و در نتیجه کتابهای معتبری در کتابخانه‌های اندلس جمع شد. این کتابها را در سالونهای متعددی درکاخ سلطنتی قرطبه گذاردند وفهرستهای جامعی برای آن تهیه کردند ومدیران ودفترداران جهت ادارهٔ آن کتابخانه تعیین نمودند .

میگویند تنها فهرست دیوان اشعار ۴۴ فهرست وهر فهرستی بیست برگ بود واگر در هرصفحه فرضاً نام ۲۵ کتاب نوشته شده بود بآن حساب چهل وچهار هزار دیوان شعر در آن کتابخانه بود وازهمین میزان شمارهٔ سایر کتابها را میتوان حدس زد از آنرو اگرما با ابن‌خلدون ومقری هم عقیده شده وشمارهٔ کتابهای آن کتابخانه را چهارصد هزار جلد بدانیم راه دوری نرفته‌ایم. بزرگان مملکت و رجال دولت بحکم اقتداء کرده در سایر شهرهای اندلس کتابخانه دایر کردند تاآنجا که بقرار مذکور تنها در غرناطه هفتاد کتابخانهٔ عمومی بوده است و کتاب‌دوستی جزء صفات اهل اندلس محسوب میشد ودر جمع آوری کتاب مظهر ریاست

و برتری بشمار میآمد و چه‌بساکه بزرگی در عین نادانی کتاب جمع میکرد ودر خانهٔ خود برای شهرت کتابخانه دایر میکرد تامردم بگویند کتابخانهٔ فلانی بسیار مهم است و کتابهائی که او جمع کرده هیچ جـای دیگر یافت نمیشود . داستان زیر صحت ایـن گفتار را تأیید میکند :

«حضرمی میگوید روزی در بازار کتابفروشی قرطبه میگشتم و کتابی‌راکه درطلبش بودم باخطی خوانا وتفسیری کامل پیداکردم و بی‌اندازه ازاین پیش‌آمدخوشحال شدم و برای خرید آن‌قیمت را بمزایده گزاردم اتفاقاً جارچی کتابفروشی هم‌شروع بمزایده‌کرد من واو آنقدر قیمت‌را بالابردیم تاجائی‌که پرداخت آن برای من‌مقدور نمیشد لذابجارچی گفتم مشتری کتاب کی است‌که آنقدر قیمت را بالا میبرد جارچی مرد محترمی‌را بمن نشان داد‌که لباس‌فاخر دربرداشت، من نزد او رفته گفتم خداوند عمر جناب آقای فقیه را زیادکند واقعاً درمزایده قیمت‌کتاب خیلی تندرفتید چون این‌کتاب آنقدر نمی‌ارزد هرگاه‌شما طالب هستید مال شما باشد، مرد گفت من‌فقیه نیستم واصلا نمیدانم توی‌کتاب‌چه نوشته‌اند فقط چون دیدم این‌کتاب جلد قشنگی دارد وخطش نیکوست خواستم برای تجمل آنرا بخرم وبه‌همسران خود مباهات کنم زیرا بهمین زودی جشن تأسیس‌کتابخانهٔ خـودرا برپا میسازم و لذا بقیمت آن اهمیت نمیدهم خداوند بقدری مرا توانگـر ساخته که خرید این‌کتاب بهرقیمتی باشد برای مـن ارزان است .

حضرمی میگوید بقدری ازاین‌حرف برآشفتم که بی‌اختیار گفتم آری رسم روزگارچنین است بکسی‌که دندان ندارد گردو میدهد منکه قدر این‌کتاب را میدانـم ومطلبش رامی‌فهمم بواسطهٔ تنگدستی ازخریدآن محروم میمانم . »

درهرحال‌مردم‌قرطبه طبعاً کتاب دوست بودند همانطورکه مردم اشبیله به خوشگذرانی وسازوآواز علاقه داشتند بقسمیکه اگـر مطربی در قـرطبه میمرد اسباب‌کارش را در اشبیله میفروختند واگرعالمی‌دراشبیله‌وفات میکرد کتابهایش رادرقرطبه میفروختند، کتابخانهٔ قرطبه تاموقع‌محاصرهٔ بربرها باقی‌ماند ودرآن هنگام بیشترکتابها فروخته شد وسپس فرنگی‌ها کار کتابخانه رایکسره کردند .

کتابخانه‌های مصر

العزیزبالله دومین خلیفهٔ فـاطمی مصر نخستین خلیفهٔ مصراست‌که در تأسیس‌کتابخانه وجمع‌آوری‌کتاب بخلفای بغداد واندلس تأسی‌کرد وی دراوایل جوانی بسال ۳۶۵هجری خلیفه شد، خوشبختانه وزیر اویعقوب بن‌کلس مردی دانش پرور وکتاب دوست بود وخلیفه رابعلم دوستی ومعاشرت علماء تشویق‌میکرد، دانشمندان را بخدمت اومیاورد تااو را (خلیفه را) بترویج علم وادب تشویق کنند. این تدبیریعقوب مؤثر واقع‌شده والعزیزبالله درصدد تأسیس‌کتابخانه وجمع‌آوری‌کتاب برآمد ودرکاخ اختصاصی‌خودکتابخانهٔ بزرگی دایرکرده آنرا خـزانة‌الکتب نامید و برای

خرید کتابهای مهم تاریخی، ادبی، علمی اعتبار بسیاری تخصیص داد و اگر از یك کتاب صد نسخه یا بیشتر فراهم میشد تمام آنرا میخرید، میگویند از کتاب العین خلیل بن احمد، سی و چند نسخه در آن کتابخانه دیده میشد که از آن جمله نسخه‌ای بخط خود خلیل بود، بیست نسخه از تاریخ طبری ازقرار نسخه‌ای صد دینار برای آن کتابخانه خریده بودند و نیز صد نسخه از کتاب الجمهره ابن درید در آنجا یافت میشد و بتدریج نسخه‌های مکرر کتابها افزایش یافت تا آنجا که در موقع استیلای صلاح الدین ایوبی بر مصر ۱۲۰۰ نسخه تاریخ طبری و ۳۴۰۰ قرآن در آن کتابخانه بود و تمام قرآنها را با آب طلا بخط زیبا نگاشته بودند. بنابراین میتوان باور کرد که شمارهٔ کتابهای آن مخزن ۱،۶۰۰،۰۰۰ جلد بوده است از آن جمله ۱۸،۰۰۰ جلد در علوم قدیمه که ۶،۵۰۰ جلد آن کتاب نجوم و هندسه و فلسفه بوده و علاوه بر کتاب مقدار زیادی اسباب و افزار مربوط به هندسه و هیئت در آن یافت میشده است و بقیهٔ کتابها از کتب علمی اسلامی مانند فقه و نحو و لغت و حدیث و تاریخ و شیمی و نجوم تشکیل میشده است.

درهرحال تصور میرود که عدد یك میلیون و نیم کتاب منحصر بکتابخانهٔ شخصی العزیز نمیباشد بلکه مجموع کتابهای کاخ العزیز و سایر خاندان (امراء و منتسبین العزیز) فاطمی بآن شماره میرسیده است، چه که عده‌ای از بزرگان آن خاندان از العزیز پیروی کرده و در کاخهای خود کتابخانه‌هائی تأسیس نمودند. ازطرف دیگر شمارهٔ کتابهای العزیز را دویست هزار و صد و بیست هزار هم ذکر نموده‌اند و ظن غالب آنست که حداقل تخمین عبارت از کتابهای کتابخانهٔ شخصی العزیز و حداکثر تخمین شامل کلیهٔ کتابهای کتابخانه‌های العزیز و کسان العزیز میباشد و بهرصورت عدد کلیهٔ کتابهای العزیز و خانواده‌اش از یك میلیون جلد کمتر نمیشده است.

العزیز توجه زیادی بکتاب و کتابخانه داشت و با آنکه برای کتابخانه مدیر و مباشر تعیین کرد خودش گاه گاه بکتابخانه میآمد و کتابها را بررسی میکرد، با مدیر کتابخانه صحبت میداشت و برایش کتاب میخواندند. ابوالحسن شابشتی نویسندهٔ معروف متوفی بسال ۳۹۰ یکی از مدیران آن کتابخانه است.

این کتابخانهٔ مهم مثل کتابخانهٔ اسکندریه از سرنوشت شوم روزگار محفوظ نماند چه بعضی از کتابهایش را در آتش سوزاندند و بعضی دیگر را در نیل افکندند و بعضی را در صحرا ریختند و باد و باران تلی از آن ساخت که به تل کتاب مشهور شد و غلامان و بردگان از جلد آن کتابها برای خود کفش میساختند و در اواسط قرن ششم که کردها بقاهره آمدند بقیهٔ کتابها را فروختند و صلاح الدین ایوبی صد و بیست هزار جلد آنرا بفاضل عبدالرحیم البیسانی بخشید.

دارالحکمه

دارالحکمه یادارالعلم برعکس تصور دیگران کتابخانهٔ العزیز نیست و مؤسسهٔ مستقل دیگری میباشد. این مؤسسه راالحاکم بامرالله بن‌العزیز بالله درسال ۳۹۵ هجری درنزدیك قصرغربی تأسیس کرد و

کتابهای موجود درکاخها را بآنجا آورد واملاکی برای ادارهٔ آن وقف کرد واین عمارت به بهترین طرز آراسته وپیراسته بود، فرشها وپردههای عالی داشت ومدیران واعضای متعددی باداره‌ٔ آن مشغول بودند. منظور از تأسیس آن این بودکه درآنجا مثل بیت‌الحکمهٔ عباسیان عامهٔ مردم مجاناً بمطالعه ومباحثه واستنساخ کتاب بپردازند وچون درزمان قدیم قیمت کتاب گران بوده وغالب مردم ازعهدهٔ خریدکتاب عاجز بودند لذا دولت‌های معارفخواه اینطور مؤسسات عام‌المنفعه تأسیس میکردند ونمونهٔ آن یکی بیت‌الحکمهٔ بغداد، دیگر کتابخانهٔ اسکندریه وهمین دارالحکمهٔ قاهره میباشد. بعضی از مورخان این دارالحکمه را مدرسه پنداشته‌اند زیرا الحاکم درآنجا قاریان وستاره شناسان وپزشکان ومعلمین نحو ولغت وغیره گماشته بود و بآنان حقوق میدادکه باشخاص درس بدهند. بعلاوه دوات وقلم‌وکاغذ مجانی بواردین داده میشدکه هرچه میخواهند بنویسند وهرکتابی را مایل باشند استنساخ کنند، الحاکم گاه بگاه علمای دارالحکمه راپیش خود میخواند وآنانرا به مناظره‌ومباحثه وادار میکرد ومثل‌مأمون بآنان خلعت میداد. الحاکم اجازه داده بودکه در دارالحکمه نیزمناظره ومباحثه انجام یابد وبعضی اوقات این مناظرهٔ علمی بزد وخوردمیکشید وبعضی‌ها مباحثهٔ آنجارا وسیلهٔ تبلیغ عقاید دینی‌خود قرار دادند وازآنرو در اوایل قرن ششم هجری افضل‌بن‌امیرالجیوش مناظره را منع کرد. پس‌ازمرگ افضل درسال ۵۱۷ بفرمان‌الآمر باحکام‌الله (خلیفهٔ فاطمی) مأمون‌بن بطایحی وزیرخلیفه بمردم اجازه داد دردارالحکمه فقط به مناظرهٔ علمی و شرعی بپردازند



یك زن ومرد مسلمان درقفقاز

وشخص متدینی‌را برای نظارت درمناظره تعیین نمود ومقرر گردید مناظره باتلاوت آیاتی‌چند ازقرآن آغاز شود وتصور نمیرود که شمارهٔ کتابهای آن کمتر ازصد هزار بوده است ودرهرحال صلاح‌الدین ایوبی دارالحکمه راخراب کرد وبجای‌آن مدرسه‌ای برای شافعیان ساخت .

کتابخانه‌های شام

چون خلفای اموی باکتاب سروکاری نداشتند وخلفای عباسی هم در شام نبودندتامدتی شام ازکتابخانه بی‌بهره بودتاآنکه خلفای فاطمی درطرابلس‌شام کتابخانه‌ای‌دایر کردند وفرنگیان درسال۵۰۲ هجری پس ازفتح طرابلس آنرا غارت نمودند . گیبون مؤلف تاریخ امپراتوری روم میگوید سه میلیون کتاب آن کتابخانه را فرنگیان سوزاندند . نورالدین زنگی والی شام مدارس و کتابخانه‌هائی‌درشام‌دایر کرد که‌بگنجینهٔ‌نوریه‌مشهوربود. صلاح‌الدین‌نیزدرآنجاکتابخانه‌هائی تأسیس نمود .

امادرایران چنانکه گفته شد پیش‌ازاسلام کتابخانه‌هائی درسردابها وپستوها داشته‌اند وکتابهایشان ازپوست وبخط پهلوی بوده است وپس ازپیدایش تمدن اسلام ایرانیان چنانکه ذکر شد ازبزرگترین عوامل تأسیس کتابخانه و مدارس دربغداد وغیره بشمار میآمدند .

اما خراسان بیش‌ازتمام ممالك اسلامی‌دارای مدرسه وکتابخانه شد وازآنرو بدیار علم وادب معروف گشت. بااینوصف اطلاعات مهمی ازکتابخانه‌های خراسان دردست نیست، فقط یاقوت حموی میگوید درسال۶۱۶ هجری درمروشاه جهان ازشهرهای نامی‌خراسان ، ده کتابخانهٔ عمومی دیدم‌که مانند آن درهیچ جای دنیا یافت نمیشدکتابهای بسیار عالی درآنجا بود وتنها دریکی‌ازآن کتابخانه‌ها دوازده هزار جلدکتاب موجود بود. یاقوت مطالب مفصلی دربارهٔ‌آب کتابخانه‌ها وواقفان‌آن ذکر نموده‌است. یاقوت‌درپایان میگویدمن معلومات خودرا از آن کتابها اقتباس کردم .

درماوراءالنهر نیز کتابخانه‌هائی‌بوده‌است، ازآنجمله کتابخانهٔ بخاری‌که ازقرارمشهور ابن‌سینا علم خودرا از آنجا اقتباس نمود و نوح بن منصور آنرا تأسیس‌کرد. شیخ‌الرئیس میگویدکتاب هائی درآن‌کتابخانه دیدم که مردم نامش را هم نشنیده‌اند و مانند آنرا من ندیده بودم ..

هولاکو برای خواجه نصیرطوسی در مراغه‌کتابخانه‌ای دایرکردکه چهارصد هزار جلدکتاب درآن بوده وبیشترش را ازشام وبغداد وجزیره بغارت‌آورده بودند .

آری تاآنجاکه ما تحقیق کرده‌ایم‌کتابخانه‌های عمومی اسلامی همین‌ها بودکه ذکرشد والبته مسجدها و بیمارستانها ومدرسه‌هاکتابخانه‌هائی داشتندکه بعضی ازآنان ازحیث شمارهٔ کتاب مهمترازکتابخانه‌های عمومی بوده است وازخود مدیران وکتابدارهائی داشته است و فهرستها وصورتهائی برای‌کتابهای‌آن تهیه‌کرده بودند، بعلاوه بزرگان ودانشمندان نیز کتابخانه‌های مهم خصوصی داشته‌اند، ازآنجمله‌کتابخانهٔ مشهور صاحب‌بن عبادکه چهار صد

شتر آنرا حمل میکرد وپس‌از مرگ افرایم طبیب مصری بیست هزار جلد کتاب از وی باقی ماند. موفق‌الدین‌بن مطران ده هزارجلدکتاب ازخود باقی‌گذارد، بعلاوه سه‌کاتب برای او کتاب استنساخ میکردند، درکتابخانهٔ امین‌الدوله بیست هزارجلدکتاب بوده است. همینطور درکتابخانهٔ فتح‌بن‌خاقان وابن‌قفطی وغیره کتابهای بسیار بوده است

برای درك عظمت واهمیت کتابخانه‌های اسلامی بی‌تناسب نیست‌که‌کتابخانه‌های مزبور را باکتابخانه‌های مهم دنیای امروز مقایسه‌کنیم ومیزان برتری نسبی‌کتابخانه‌های اسلام را برکتابخانه‌های فعلی تشخیص بدهیم، چه درآنروز ها صنعت چاپ اختراع نشده بود وکاغذ باین‌ارزانی وفراوانی دردسترس‌همه‌کس‌قرار نداشت، بااینهمه بزرگان اسلام‌آن‌کتابخانه‌های معتبر و معظم را ازنظر معارف خواهی وفرهنگ دوستی تأسیس‌کرده بودند و اینك شمارهٔ کتابخانه‌های مهم اسلامی راباذکر تعداد‌کتابهای‌آن باشمارهٔ‌کتابخانه های مهم دنیای اروپا وتعداد‌کتابهای‌آنان مقایسه میکنیم :

مشهورترین کتابخانه های دورهٔ تمدن اسلام

نام کتابخانه	شمارهٔ کتابها
بیت‌الحکمهٔ بغداد	۴،۰۰۰،۰۰۰
کتابخانهٔ شاپور دربغداد	۱۰۰،۰۰۰
« الحکمه درقرطبه	۴۰۰،۰۰۰
« سلطنتی وخاندان سلطنتی درقاهره	۱،۰۰۰،۰۰۰
« دارالحکمه درقاهره	۱۰۰،۰۰۰
« طرابلس شام	۳،۰۰۰،۰۰۰؟
« مراغه	۴۰۰،۰۰۰

کتابخانه‌های مهم اروپا وامریکا

نام کتابخانه	شمارهٔ کتاب
۱ ـ کتابخانهٔ ملی پاریس	۲،۷۰۰،۰۰۰
۲ ـ « موزهٔ بریتانیا درلندن	۱،۶۴۸،۰۰۰
۳ ـ « سلطنتی پترزبورگ (لنین‌گراد)	۱،۳۶۰،۰۰۰
۴ ـ « ملی برلین	۱،۲۳۰،۰۰۰
۵ ـ « سلطنتی وین	۹۲۴،۰۰۰
۶ ـ « ملی رم	۶۷۷،۰۰۰
دراتازونی جمعاً ۴۰۲۶ کتابخانه است	۳۳،۰۵۱،۸۷۲(۱)

۱ ـ صورت‌کتابها وکتابخانه‌هائی‌که جرجی زیدان راجع باروپا وامریکا انتشار داده متعلق به نیم قرن قبل میباشد واکنون صورت‌کتابخانه‌های مهم اروپا وامریکا بدینقرار است. ـ

خلاصه اینکه مسلمانان با کمی وسایل آنروز میلیونها کتاب تألیف و جمع آوری کرده درصدها کتابخانهٔ عمومی وخصوصی نگاهداشته بودند که قسمت عمدهٔ آن در گیر ودار حوادث قرون وسطی ازبین رفت وباانقراض تمدن اسلامی نابودشد وهرچه از دستبرد حوادث محفوظ ماند بیشترش درقسطنطنیه (اسلامبول) جمع شد.

خاورشناس مشهور گوستافلوگل که کتاب فهرست ابن ندیم و کشف الظنون را منتشر کرده صورتهائی از کتب عربی (قبل ازانتشار صنعت چاپ درمشرق) بدست آورده ودرذیل کتاب کشف الظنون باذکر موضوع آن کتابها منتشر کرده است ومطابق آن صورت مجموع کتابخانه‌های اسلامی در آنزمان (پیش ازانتشارصنعت چاپ درمشرق) بیست وچند کتابخانه بوده واز آن جمله ۲۱ کتابخانه درقسطنطنیه موجود بوده ومجموع کتابهای موجود درکتابخانه‌های قسطنطنیه ۲۷۴۴۵ جلد میشده است و در مصر ودمشق وحلب ورودوس قریب ۲۴۰۰ جلد کتاب یافت میشده است وبااین وصف کلیهٔ کتابهائی که ازدورهٔ تمدن اسلامی باقی مانده بود به سی هزار جلد میرسیده است. واینك اسامی آن کتابخانه‌ها ومحل آن:

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب	
۱ ـ کتابخانهٔ سلطان محمد فاتح درقسطنطنیه (استامبول)	۱۵۳۷	جلد
۲ ـ « « سلیمان « «	۸۰۳	«
۳ ـ « قلیج علی پاشا درطب خانهٔ استامبول	۷۵۲	«
۴ ـ « حافظ احمد پاشا درقسطنطنیه (استامبول)	۴۱۲	«

-- نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب خطی وچاپی
۱ ـ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیای لندن	۵٬۰۰۰٬۰۰۰
۲ ـ « ملی پاریس باضمام سکه‌ها وکراورها وغیره	۵٬۰۰۰٬۰۰۰
۳ ـ « دولتی برلین	۳٬۸۵۰٬۰۰۰
۴ ـ « ملی وین	۱٬۰۰۰٬۰۰۰
۵ ـ « واتیکان	۷۵۶٬۰۰۰
۶ « سلطنتی بروکسل	۲٬۰۰۰٬۰۰۰
۷ ـ « ملی مادرید	۱٬۵۰۰٬۰۰۰
۸ ـ « دانشگاه آمستردام	۱٬۵۰۰٬۰۰۰
۹ ـ « لنین درمسکو	۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ (چنین گویند!)
۱۰ ـ « ملی لنینگراد	۶٬۰۰۰٬۰۰۰ (« «)
۱۱ ـ « آکادمی علوم لنینگراد	۴٬۰۰۰٬۰۰۰ (« «)
۱۲ ـ « کنگرهٔ واشنگتن	۸٬۹۸۷٬۳۸۵
۱۳ ـ « عمومی نیویورك	۵٬۷۰۰٬۰۰۰

۱۴ ـ سایر کتابخانه‌های اروپا بالغ بر شش هزار است ومجموع کتب آن ۱۴۴٬۶۷۵٬۰۰۰

واما درتهران عزیز هزارها اماکن فساد وفقط دوکتابخانهٔ عمومی دارد با این جریان هنوز مردم ازرونق ملك ناامیدند. مترجم

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب
۵ ـ کتابخانه شهید علی پاشا قسطنطنیه (استامبول)	۲۹۰۶ «
۶ ـ « کپو بریلی اوغلو « «	۱۴۴۸ «
۷ ـ « ابراهیم پاشا	۸۳۱ «
۸ ـ « والده سلطان	۷۳۲ «
۹ ـ « بشیر آغا	۵۵۲ «
۱۰ ـ « عاطف افندی	۱۳۳۶ «
۱۱ ـ « ایاصوفیه درقسطنطنیه (استامبول)	۱۴۴۵ «
۱۲ ـ « غالاته سرای « «	۵۵۶ «
۱۳ ـ « سلطان عثمان سوم قسطنطنیه	۲۴۲۱ «
۱۴ ـ « محمد راغب پاشا «	۱۰۷۷ «
۱۵ ـ « لعله‌لی دفتر اول «	۹۸۰ «
۱۶ ـ « لعله‌لی دفتر دوم «	۱۹۴۷ «
۱۷ ـ « سرای همایون «	۹۱۶ «
۱۸ ـ « ولی‌الدین افندی «	۱۷۶۹ «
۱۹ ـ « عاشر افندی درقسطنطنیه (استامبول)	۱۸۷۷ «
۲۰ ـ « داماد زاده محمدمراد افندی درقسطنطنیه (استامبول)	۱۱۰۹ «
۲۱ ـ « سلطان عبدالحمید درقسطنطنیه	۱۳۸۳ «
۲۲ ـ « حالت افندی دراستامبول	
جمع کتابهای موجود دراستامبول	**۲۷۴۴۵ جلد**
۲۳ ـ کتابخانهٔ جامع ازهر درقاهره	۱۰۹۹ جلد
۲۴ « عبدالله پاشا عظیم دردمشق	۴۲۲ «
۲۵ ـ « مدرسهٔ احمدیهٔ حلب	۲۶۹ «
۲۶ ـ « رودس	۱۶۰۹ «
جمع کل	**۲۹۸۴۴**

مسلم است که تمام کتابهای (خطی) عربی منحصر باین مجلدات نبوده ومقداری از آن درکتابخانه‌های شخصی باقی مانده که دراینجا ذکر نشده است معذلك نباید آن هم چیز مهمی

۱ ـ جرجی زیدان وملوگل ازذکر کتابخانه های مهم ایران مانند کتابخانهٔ حضرت رضا وغیره غفلت کرده‌اند . خوانندگان محترم برای اطلاع ازکتابخانه‌های مهم ایران بفهرست کتابخانه‌های ایران تألیف آقای عبدالعزیز جواهرکلام چاپ تهران سال ۱۳۰۸ مراجعه کنند . مترجم

باشد والبته بادر نظر گرفتن کثرت تألیفات بزبان عربی دردورهٔ تمدن اسلام ودرقرون وسطی هرقدرهم که موجود مانده بازهم بسیار کم است و چنانکه گفته شد قسمت عمدهٔ کتابهای مزبور باانحطاط وانقراض تمدن اسلام نابود گشته است چه که هرقومی وهرملتی دوره ای (اجل معینی) دارد وباانقراض وانحطاط آن قوم وتمدن آن قوم آثارش نیز ازمیان میرود . سنت ازلی الهی براین بوده وبراین خواهد بود وتغییر پذیرهم نیست .

پایان جلد سوم